

UNIVERSAL  
LIBRARY

OU\_228848

UNIVERSAL  
LIBRARY





OUP 320 118 74 10,000

**OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY**

Call No.

۹۵۵۵

Accession No.

P416

Author

محمد تقی مرزا

Title

تا سنج التواريخ

This book should be returned on or before the date last marked below

ناصرالدین قاجار  
سلطان

ن  
شاهنشاه مملکت  
ایران یادگار سلاطین  
کیان ستمشیر افردون صوت  
افلاطون فطنت خمشت است  
خورشیدیت طلعتی  
الارضین التجار فی حج الدین  
سلاطین و خوارین  
ن

سلطان سلطان  
ن ن ن سلطان  
و انخاقان ن انخاقان  
انخاقان

خدا  
سلطان  
و  
برنامه  
و صوابید

مؤمن السلطان مقرر  
الخاقان ویرمخیم معظم  
الدوله میرزا آقاخان صدر  
اعظم عالیجاه مقرب الخاقان  
میرزا آقایی پهلوان الملک  
مستوفی فی

جلد اول تاریخ

قاجار

از مجلدات نایب التوابع  
باجامه میرزا  
مع علی



## دپاچه جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه

رایات نصره مرتفعه و صاحب کتاب عدله مشفق زینت تاج و کلاه و صاحب کتب و سپاه گشت و کار ملک و ملت را بمقام کرده و از آنجا که از خبر وی و کلی هیچ امری از امور خود را معاف نمیدارد و از میخانه ذره تا بارگاه مهر افروز و از دلب ذره تا جنبش عظمی را بنفس نفس استقرار و استکشاف میفرماید هم این بنده افسه مود که غرض از تحریر ناسخ التواریخ آنست که کتابی در فن تاریخ نگاشته اند که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن نیافت و اگر نه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را حکماشته اند و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچ یک تحقیقی بمنزله و از درجه تفصیلی نشده همانا بیشتر از مورخین کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده و در برابر بنده آنگاه بگردار کاتبی و استعانی را نقل کرده اند و بحضرت ملوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزیرای پیشین زمان بدین معنی از کمال مناعت غوری نفسرموده بذكر نامی شاعت کرده اند همانا کتاب اول ناسخ التواریخ را بدان قانون مرتب داشتی که از آن استیفای تواریخ ربع سکون و دنیای جدید توان کرد و از غرض این بهره تمام توان یافت و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از مفصلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد و از احوال جالبین و اقوال و اشعار ایشان فایده علم ادب توان برداشت و مانند این فواید در آن کتاب فراوان است اکنون رو انباشته بآ عقیدت و صداقت صافی که در هیچ رحمت و خدمت از لقب و طلب نشسته امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری بسم اکنون در توفیق و توفیق کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را بذرا البقاء فرست که بر حسب فرمان بزمیت طبع محلی گرد و تا عاقل و باقل و عارف و عامی را دست رس باشد و فایده آن مشرک گردد و اگر چه و از داهت عالی سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود بخار خواهی داد هم رسم رو انباشته که مختصر نگارشی از آثار ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه بتفصیل این اجمال تو شیخ سازی تا صدر و عجب سر و مبدا و مشها بجز باشد و آغاز و انجام بقال نیک بر آید چون آن کلمات بنهایت شد زمین شد بپوسیدم و مقدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون درین حضرت طریق خدمت سپرده ام و عوار نعمت برده ام بجد الله یا دشتا جهان که دولتش جاوید باد و خود از کلمات تواریخ جهان آگاه بنده و مقدار هر یک از مورخین و اندازه کتب هر یک از ایشانرا نیکو دانستد انشاء الله به بخت شامشاه عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن کو اهی دهند که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دول جانیان کتابی بدین سیماقت و ذلاققت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حد ثان و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و رحمت که شش سرمد و اثرش نموده است اگر از کرم پادشاه قدر دان بوصول تمنی و وصول منی امیدوار باشم بعد بنشد اللهم و فقی بالانعام

بالتسبی و آله الکرام

در سبب قصد بر قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم

و نوشتن ذکر اجتماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

در سبب قصد بر قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و نوشتن ذکر اجتماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ



# ذکر نسب سلاطین قاجار و نسبت ایشان قاجار نویمان

## نایسته معتبر و اہم دہشت

در بیان نسب سلسلہ قاجار و تہذیبی نمودار آن قبیل جلالت شعار و شرح ہیکہ چگونہ این نام مبارک بر ایشان قاجار  
چون ششصد و پنجاہ و سہ سال قمری از ہجرت نبوی برگذشت ہلاکو خان بفرمان منکو قاآن بن تولی بن چغتای  
سلطنت ایران یافت و آنجا کہ سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصیم فرمود و از قبل منکو قاآن  
فرمان رفت کہ از ہر دہ خانوار مغول دو خانوار بیرون شدہ از بہر خراست و حفظ حدود و لشواران ترکستان  
تا کرانہ مصر و شام بشیم کنند ما مورین صد ہزار خانوار بشمار شدند و در آن اراضی جای کردند ستراق نویمان  
سابانویان بن جلال بن یرون کین از نویشنان در کاہ و سترسہنگان سپاہ ہلاکو خان بود و در حضرت او کج  
میداد چون تاریخ ہجرت بسال ششصد و شصت سہ ہوست ہلاکو خان از جہان رخت بر بست و فرزندش  
ابا قاخان بجای او نشست ستراق نویمان را مورد رافت و عافیت ساختہ منصب تابکی فرزندش ارغون  
خان را بد و گذاشت و از لب رودی چون تا قزل قاچ مغان را بکومت او باز و ابا قاخان نیز بعد از  
ہفدہ سال پادشاهی روزگارش تنہا ہی گرفت از پس او نکو دار خان برادرش دو سال و ارغون خان  
فرزندش ہفت سال و کینجا تو خان برادر دیگرش سہ سال و باید و خان ہشت ماہ بنوبت سلطنت کرد  
و در سال ششصد و نود و چہار ہجری غازان خان بن ارغون خان در چار بالش پادشاهی جای کرد  
و این ہنگام ستراق نویمان نیز از جہان برودہ بود و پسرش قاجار نویمان کہ نسب قبیلہ قاجار بد و پیوستہ  
میشود کمال رشد و بلوغ داشت غازان خان حقوق اناک پد را منظور نظر داشتہ قاجار نویمان را بجاکی  
ستراق نویمان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچہ در حوزہ اقتدار ستراق بود بد و باز گذاشت و از  
قاجار نویمان فرزندان بسیار بدید آمد و اولاد و عشرت او فروئی گرفت و آنجا حمت را بنام جد و پدر  
قاجار ہی نامیدند و قانون ترکان از پیشین زمان بر این بود کہ چون طایفہ بیکالیت و جلالت ماور شدند  
بسیار از مردمان خود را بدین طایفہ ملحق ساختہ بنام ایشان معروف میکشد چاکم در اولاد او غور خان و سلسلہ  
مغول و اما تا این قصہ مرقوم افشا و با بھلہ قبیلہ قاجار عدتی و شوکتی حاصل کردند و بجلالت و شجاعت  
معروف شدند و چون سلطنت اولاد چکنیز خان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابوسعید بن  
الوجایت سلطان در سئہ ہفصد و سی و شش ہجری بکران رفت سلسلہ قاجار نیز تہذیب و ربق باقتضای غنای  
و ایلیم بقبایلی کہ در حد و دشت نمین داشتند پیوستند و آن اراضی را از بہر خود وطن داشتند و چون  
تیمور کوکان در سال دواز دہم پادشاهی خود کہ ششصد و سہ سال از ہجرت نبوی شدہ بود سفر مصر و دمشق  
کرد و نہر ماند و کہ جماعت منحل از حد و دشت ما کہ اراضی پکانہ است کوچ دادہ بایران آیند و از ایران  
برکستان کہ وطن اصلی ایشان است نشین جویند لا جرم آنجا حمت بار بر بستہ بجد و ایران و ایران زمین  
آمدند و بیشتر را ترکستان پیش گرفتند و کردہی خاصہ مردم قاجار را از بایجان و حد و بکنی و ایران  
رحل اقامت افکندند چون دولت کوکانہ ضعیف شد حسن پیک بن علی بن عثمان کہ نخستین سلاطین اق قویلو  
میباشد و نسب قاجار میرساند در سال ششصد و ہشتاد و یک ہجری نوبت سلطنت گرفت و چہل و سہ

نویسنده این کتاب  
مفتی محمد باقر  
بزرگوار  
معنی  
کتاب  
و این کتاب  
مؤلف  
سلاطین  
قاجار  
و سہالی  
لا مکن  
بدری  
و جی  
بہی  
و قاجار  
جانب  
محمد  
پاکستان  
محمد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

سال پادشاهی در خاندان او بماند چنانکه نام هر یک از این مردم که یاد کردیم قصه ایشان را در جای خود  
 بشرح خواهیم داد مع القصد چون نصد و نو پنج سال از هجرت بر رفت و شاه عباس رضی بر تخت ملی  
 جای ساخت فرمان داد که مقبله قاجار را از کج و ایروان کوچ دادند و ابطال رجال ایشان را که شجاعت  
 و جلالت از دیگران بر زیادت بودند بفرمود و در ارضی استرآباد در قلعه مبارک آباد که در کنار لنگ  
 و از سمت شام پادشاه ایران بود جای گشودند و ایشان در مبارک آباد جمعی که بر سوی فراز قلعه مقام گرفتند  
 ملقب بقاجاری می نامیدند و آن کرده که بر فرو و قلعه بودند شاق باشند نام یافتند اما نیمه دیگر را بفرمود  
 تا در مرو و شایمان منزل نمایند و مراد شاه عباس از این حکومت آن بود که نواحی استرآباد و مازندران  
 از تاخت و تاز ترکانمان محفوظ ماند و ارضی خراسان از رحمت قبایل و از بک محروس باشد و نیز در صیمر  
 داشت که از شریعت سلطنت بر نیاید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلالت که ایشان راست در یکای  
 انجمن باشند لاجرم ایشان را متفرق و مشتت ساخت همانا مقبله قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران بعد  
 و شمار کمتر بودند در کار مهارت و مناجرت فرونی داشتند چنانکه بدین عد و ظیل بر مقامت ایران  
 غلبه جسته و سلطنت یافته شدند هشد که وقتی یکین از مردان قاجار سفر بغداد کرد و هسنگام عبور  
 از جسر بایکین مرد عثمانی که از غلامان پاشا بود با هم بحضورت دوچار شدند و کار ایشان از مناقشه و  
 مغاضبه بکافحت و مناظره انجامید با بجهل یکدیگر را با سنگ و مشت همیکو میزدند و از این سوی  
 بر آن سوی همی کشیدند تا هر دو تن بمیان دجله در افتادند و در آب فرو شدند مردم که از دور نزدیک  
 نگران بودند غوغا برداشتند و خواصا ترا همی خواندند باشد که ایشان را از آن غرقاب نجات دهند گاه  
 جنش آب جسد ایشان را بر آورد و دوسر عثمانی در چنگ مرد قاجار بود همانا در زیر آب بسم غرق و بلا نشد  
 خنجر خویش بر آورد و دوسر او را ز بدن دور کرد و نیز مسموم افتاد که یکین از مردان قاجار که بشتاب  
 تمام از صفهان آهنگ مازندران داشت آنگاه که از قسم دپل دلاک بگذشت و بشتاب کوه چشمه  
 صیدی بر رسید بر سر آن چشمه فرو آمد و اسب خویش بمیت و بیکته بنشت تا ناما را بشکند و اینوقت  
 دو سیت تن از سواران ققان که از دارا خلفه با صفهان میشدند با او باز خوردند و قصد او کردند مرد قاجار  
 کان خویش برگرفت و نیتی بر که صعو کرد و فسر یاد برداشت که اسی سواران ققان آهنگ من  
 کلیند که در این سو دایم سپید همانا هفتا و چوبه تیر در کیش دارم و بی کان هفتا و کس از شمار از  
 پای در آورم که فتم که چون تیر نماند کار بانیزه و شمشیر افشاند شمشیر را از یکین چه خواهید یافت  
 ایشان پذیرفتار این سپید نشدند و بسوی او حمله کردند پس مرد قاجار خدنگی بزد کرد و بر پیش آهنگ  
 انجماعت گشود و او آن تیر بر قرپوس زین آمد و بکشت و بر ناف سوار آمد و از پشت او بجهت همچنین  
 تا بر بر سرین اسب نشست و قاجار فایده را بر آورد که آن اسی سواران این زخم نمیستند هم اکنون اگر خواهید  
 باز حمله دهید و بدین کوه صعو و کشیدند ایشان را ز کرده پشیمان شدند و او را بسجای گذاشته حثان میکنند  
 و از اینگونه جلالت از مردان قاجار فر روان دانستیم با بجهل مقبله قاجار بعد از ورود با استرآباد پیوسته



شرح حال نواب فتحعلی خان سپہ سالار قلی خان

بترکانان رزم دادند و آتش مخالفت و مبارزت را فروخته دشتند و پدران فطعلی خان توانو بحوار قیام  
آن فسله رسید آن سلسله بودند لکن بهیچوقت با سلاطین صفویه ساز مخالفت آغاز نکردند تا نوبت  
فرمانکنداری قاجار بفتحعلی خان رسید

بیان احوال نواب فتحعلی خان قاجار و صدرات ایام آن سردار جلالت آثار

نواب فتحعلی خان پسر شاه قلی خان بن مهدیخان بن ویغان بن محمد قلیخان است و او را دو برادر بود یکی فضلعلی پیک و آندیکر مهرعلی پیک نام داشت و مادر این قسز زندان شهر با نوید نامیده میشد و او خواتونی نام برادر بود که در همه ما زندران و استر با دبر بربند داشت کونید چون او را زهر شاه قلی خان عقده می بشد جیشی شاهوار کردند و در مجلس عیش و عرس او گونا و دیگر سازها نوازش شد چنان نر می کردند که در میان قبایل قاجار و ترکمان مملکت ما زندران تاریخی گشت با ابجد فتحعلی خان بعد از پیر رجب شد و بفرغ رسیده و رفون فردویت و فراست قوی دست گشت و همچنان در قلعه مبارک آباد نشین کرده در قبایل قاجار سر ما نکند را بود چون آیات جهان گیری و ملک ستانی در ناصیه او مشا به میرفت حجام ما زندران از وی هول و هربی در دل افتاد و حکومت او در نارضی در خاطر ما حلی افکند لاجرم محمد خان ترکمان قزوین که اینوقت حکومت استر با داشت با خوا می میرزا احمد قزوینی که او را وزیر و دپیر بود قطع و قطع فتحعلی خان را در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در این کید و کین با خود همدست و یاران ساخت و در نهان تهنیر لشکر کرده بنیشی بر قلعه مبارک آباد تاختن بر و فتحعلی خان را با برادرانش دیکر نمود و هر سه تن را در زندان باز داشت روزی چند بر میامد که فتحعلی خان فرصتی بدست کرده از زندان برآمد و بر پشت و بقایل میوت پوست از پس او جمعی از قاجار شاق باش میبست شده برادران او فضلعلی پیک و مهرعلی پیک را از مجلس بر آورده مقتول ساختند و از پیم انکه فتحعلی خان از زهر خو نجا می کمر بند و در حفظ و حراست قلعه مبارک آباد بر جد و جهد میفرودند و اصلش خان قاجار را بر دروازه حصار نگاهبان ساختند اما از آنسوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در نهان اصلش خان پنهانست و مواضع نهادگاه از مردم میوت لشکری ساز داده مانند سیل بنیان کن سرعت صبا و صاحب بجا میگذارد اما اصلش خان در بکشد و اولی توانی بقعه در آمد و بگردان پلنگ زمین و شیر خشکین نخچین بر محمد خان و میرزا احمد تاخت و هر دو تن را گرفته بکفر برادر سر بر گرفت و در آن قلعه با مکانات تمام مکان حیات قاطنین استر با دو قاطبه قاجار چون این دلیری و دستر و بدید یکدل و یکجته سر نفسر مانا و نهادند و او را استر با دو نواحی قد قسز مان بکشت آگاه خواست تا کار ممالک ما زندران را نجا کسر کند نخچین تهنیر ارضی فند رسک را در ضمیر گرفت از آنجا که لشکر پیک نامی که نسبت بقبله کرد جهان پیک لومیر در آن ارضی شوکتی بسزا داشت و با فتحعلی خان لوی مخالفت میخواست لاجرم جمعی از مردان جنگ را برداشته آهنگ او کردند و در اول حمله مردمش را در هم شکست و تار و پود جمعیش را در هم گشت و او را دشتگیر نمود و عرضة شمشیر فرمود این قبایل را نیز بغال گرفته با ابطال رجال پیر رنگ آهنگ زندران

عبدالحی عرس

دردن چهر  
بیمه کردن  
مردان و زنان

قائمین قامت  
کسیبندگان در  
حالت

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کرد چون لختی راه پیمود در حضرتش معروف افشا که محمد حسین خان و فضلعلی پیک و محمد تقی پیک با چند تن دیگر از سران قاجاریه بدستان شده اند که در نهان از مردم پنهان ستانند تا وقت مقاتلت در آیند و چهره موافقت بر تابند فتحلی خان اگر چه باز وی توانا و دل قوی داشت اما جانب خرم فرو میگذاشت با خود گفت دشمن در خانه گذاشتن و پی پیکانه برداشتن در شرعیت مبارزت معذور نباشد بدین بهانه که در این سفر عدت لشکر و اعدا و کار از این پیش باید عیان باز خانه تافت و از بهر آنکه مردمان ساده دل که در غیبت دشمنان شده اند مقتول نکردند و پیر بدینگونه ساز داد که مجلسی بضیافت بپارید و سران مفیدین را دعوت فرمایید چون مجلس پارسا و آنجمع را بخواست از آنجا که هر دل پاکتر باشد هر کسناک تر باشد محمد حسین خان از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید دیگران در آن بزم مخالفت پایی ننهادند و سر بر سر ضیافت دادند چون فتحلی خان دشمنان خویش را بدست اقبال پایمال کرد و هر روز قوت و قدرت او در کار ملک و مملکت فزونی گرفت درین هنگام که یکزار و صد و سی پنج سال از تاریخ هجرت برشته بود و جماعت افغان شهر اصفهان را محاصره داشتند این خبر مسموع فتحلی خان افشا و روانید که پادشاه ایران را در چنین کاری صعب بکاری نباشد هزار سوار از دلیران قاجاریه را اختیار کرده بسرعت تار و شهاب و یا طلیعه افشا بجهانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند کثرت در جنگ افغان ترک تازی نمود و بسیار کس از آنجماعت بجاک انداخت و عرض تیغ و تیر ساخت و بسیار از آن سران سپاه بر سر نهان کرده در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی بجاک راه افکنده اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سالها بستر امن و امان غنوده و از کار مقابله و مقاتله غافل و ذاهل بودند بیدار گردیدند که مبارک و در این فتنه فتحلی خان تیر دل و دیگرگون کند و بهوای سلطنت تبار و دکاری باز و بدین اندیشه نامی صواب پادشاه را با او به کمان و سر کران ساختند لاجرم فتحلی خان برخیزد و اصفهان را با افغانان گذاشته راه استرا با در پشت و از پس او روز پست و ششم شوال در سال یکزار و صد و سی پنج هجری اصفهان بدست افغانان افتاد و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افشا و جماعت افغان بعد از فتح اصفهان رایت جهانبگری افراشته تا بارضی ری تاجشده مردم ری استغاثت بفتحلی خان برده از وی استمداد کردند و او با لشکری خوشنوا آهنگ ری فرمود و در برابر هم آباد و زمین با افغانان دو چار شد از هر دو رویه صف بر زدند از چاشمکها چنان فرود شدند آفتاب مردان جنگ به تب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می نمود چون جهان سیه شد و بر دو سپاه جنگ را دست باز داشتند در حضرت فتحلی خان معروف افشا که چون خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پراکنده شد شاه طهماسب از آذربایجان باز آمد و آنک در آن اراضی تجنیز لشکر همیو که در تابا افغانان رزم و دپد و دشمنان پدر را کفر نمیدادند از اصنامی این قضیه بشتاب تمام راه مانده از آن برداشت و در پنجاه ساری شاه طهماسب را دیدار کرد و کفیل امور پادشاهی و وکیل دستکاه سلطنت او کشت پس شاه طهماسب را بر داشته باستر با و آورده در آنجا لشکری لایق پارسا و عرض سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصره مشهد مقدس

در پیشگاه پادشاه

در پیشگاه پادشاه

## شرح سلطنت جهانگیری محمد حسن شاه قاجار

روز شنبه چهاردهم شمسفر که سال نایریخ پکنزار و یکصد و سی و نه پوسه بود با غوغائی در پادشاهی افشاریه  
اورا شهید کردند چنانکه تفصیل این جمله در جایی دیگر شرح خواهد شد

ذکر پادشاهی جهانگیری محمد حسن خان قاجار و خاتمه احوال سلجوقی و مال او

محمد حسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمد حسن خان نام داشت و در روزگار کودکی از  
جهان روی برکاشت اما محمد حسن خان چون بجد رشد و بلوغ رسید همه تن شماع شجاعت و جوهر جلالت  
بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک حشمت و جود و عظمت نهادش را کردن نهادند و پادشاه  
افشار چون مکانت او را دانست در قلع و قمع او بجهت کشت محمد حسن خان نیز مکنون خاطر او را کشف داشته  
راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان ششمین ساخت مدتی دیر برینا مد که از ترکمانان سپاهی ملازم  
حضرت ساخته بشهر استرآباد تاختن آورد و آن بلده را فرو گرفت محمد زمان پیک که در اینوقت حکومت  
استرآباد داشت فرار کرده در کنار آنک با بهبود خان که سردار نادار شاه بود پوسه شد و او را با لشکری  
خونخوا ریش داده بخوار کرکان آورد و محمد حسن خان جنگ او را پذیره شده در برابر او صف راست کرد  
و چون شیر خیمکین حمله بدوست و بهبود خان را شکست محمد زمان پیک دیگر باره از زرکما چسرا کرده در  
قریه کنگا در وقتیکه نادار شاه از موصل باز میشد بدرگاه آمد و صورت حال را باز نمود نادار شاه محمد حسن خان  
قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته که در سرمانند تا سرعت برق و باد شتافت بخوار استرآباد آمد  
و بدان بلده غلبه یافت و از دولتمردان محمد حسن خان هر که را بدست کرد سر بر گرفت و از سرانمایان منار را  
برافراخت دیگر باره محمد حسن خان با چار شده بطرف دشت برنت و در میان قتل و دزدی که نادار شاه  
بقیال ترکمان مشغول بود که محمد حسن خان را دست بسته بدرگاه فرستاد و اگر نه شطراتش غضب و سورت  
سخط پادشاه باشند بزرگان ترکمانان انجمن شده بقیله و از آمدند و گفتند واجب افتاد با محمد حسن خان را  
بدرگاه باید فرستاد و یا مورد سخت نادار شاه باید بود بجهت که صاحب و قاید قبیله بود و چار بر بدین سخن رضاد  
زن او که مکاشی بمنزله داشت محمد حسن خان را در سراسی خویش پنهان کرده بمیان انجمن آمد و گفت ای بزرگان  
قبایل ترکمان سخن بر این نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بسته بقتلگاه فرستید این بخت و مهر برگرفت  
و در میان انجمن افکند و گفت هم اکنون در سایه این مجرب نشینید و پاسخ نادار شاه را باز زمان بگذرید ترکمانان  
از کفشار او شرمسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمد حسن خان را از میان خود سلامت کوچ دهند و در  
حضرت نادار شاه معروض دارند که ما را از خبری نباشد لاجرم محمد حسن خان با دو و سراسب و یکم غلام و یک پهل  
باز از میان ترکمانان پیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن پاهان پنهان  
با آن غلام بر نیست و خورشید ایشان همه از صید مرغان بود که بدستیا ری آن با اصطیاد میگردید  
نموده اکل میفرمود چون روزگاری بر آن سپری شد روزی چون آن با را از بهر صید را کردند در پرواز  
صعود میکرد و دیگر باز نیامد روز دیگر رحمت جوع بر ایشان اثر کرده و ناچار یکی از اسبان را بوج کردند و  
روزی پسند بخوردند چون از هیچ روی فتح بابی نشد اسب دیگر را نیز بکشتند و بخور زدند و ناچار جوعان

رنگ منی در شتر

در آید اول جمله  
ازین سال که هیچ  
بای نوزد بوزن  
سینج

در آید بر صید  
کردن

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و حیران مانده بعد از دوروز با شاق غلام نهم جان محمد حسن خان پیاده دو کرسنه پهلوی بر زمین نهاده تا آید  
 هلاک گشت در این هنگام چنانکه صلاح کوشش بر زمین داشت بنک سم نگاه و زن همی اصغرا فرمود و عجب شد  
 که در این پیاپی آمد و شد سواران از چه در باشد زحمت تمام بر پای خواست و با آنمه ضعیف تیغ بر گرفت و  
 بر کشید تا اگر مردم را در شاه باشد مصاف دهد چون سوار خوشین نمود و اگر دوسواران زد و در او را دیدار  
 کردند و بجانب او تا خشد و او را بشنا خشد پس حال و را شخص کرده نختین مقداری خردنی در کلویش فرو دادند  
 تا بقوت آمدن آنکه کفشد شاد باشد که مادر شاه از جهان رخت بر بست و حبیبی پیش داشته تا بر نشست و او را پیاپی  
 قبله آورد و ده شکری ملثم رکابش ساخت تا دیگر باره با ستر اباد تا خسته آن بلده را مسخر فرمود و این هنگام کبیرار  
 و یکصد و شصت سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع القصد محمد حسن خان را هر روز عدت و شوکت برافزون  
 گشت تا آنکه که کریم خان زند را بت خود سری برافراشت و میرزا ابوتراب دختر زاده شاه سلطان حسین را  
 شاه اسمعیل نام کرده و خود را وکیل او خواند و بالشکری بنوه در سینه کبیرار و یکصد و شصت و پنج هجری جنگ محمد  
 حسن خان را ساخته شده با رضی استر اباد تا خت و در ظاهر آن بلده لشکر کا که دو چهل روز آن شهر را محاصره داشت  
 و ازین سوی محمد حسن شاه هر روز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او زرم همی دادند و از طرف دیگر فرمان  
 کرد تا ترکمانان اطراف لشکر کا که او را فرود کردند و از دور و نزدیک ایشانرا آسیب دادند چنانکه کریم خان  
 بمحاصره افتاد و در لشکر کا محظوظ و غلامان و کمره خان و شجاع الدین خان زند که از اکابر تواریخ و بود و مقتول شدند  
 و شاه اسمعیل چون بخت را و از دون دکار را دید که کون یافت از لشکر کا که کریم خان فرار کرده بیای حصار استر اباد  
 آمد و پناه از محمد حسن شاه جست از اینجا جست که کریم خان گفت شایسته یک بگرام بگرخت با ابجه چون کار نیکی  
 رفت کریم خان ناچار اموال و ائصال خویش را گذاشته از محل نخل شکن راه فرار پیش گرفت مردان قاجاریان  
 او را بغنیمت برگرفتند و از دینال و بر خشد و بسیار کس از لشکر او اسیر و دستگیر ترکانان و دیران قاجاریان شدند  
 محمد حسن شاه اسیر از ترکمانان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را بر داشته بطرف اشرف کوچ داد جمعی از مردم  
 ما زندران که با کریم خان زند در موافقت بودند طریق مخالفت کردند لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود  
 با شاق سبزه علی خان لا رسجانی لشکری ساز داده و در کبیرسکی شهر را فرودش در برابر محمد حسن شاه صف  
 بر زدند و جنگ در انداختند نخستین مقیم خان بکلوه زنبوره جرات یافته گرفتار شد و لشکرش نیز میت شدند  
 پس محمد حسن خان بفرموده تا حطب بر زبر بهم نهاده برافروختند و مقیم خان را بسو خشد آنگاه آقا حیدر علی و حاجی  
 قنبر علی مشهد سر را ناخود داشته بعد از مصادره پست هزار تومان با فرزندان مقتول ساخت و بر تمامت  
 ما زندران نافذ فرمان گشت از پس این واقعه در سینه کبیرار و یکصد و شصت و هشت هجری احمد شاه افغان بلند  
 استیلائی در ممالک قندهار و کابل و هرات ارض آندس را مسخر داشته شاه پند خان افغان را با پانزده  
 هزار سوار جرار را مویشیخراسته را با فرمود ابراهیم خان و عباسقلی خان بغایری و صیغی خان کرد و علیخان قلی  
 با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که از تاخت و تاز افغان در زحمت بودند و قوت متاعلت نداشتند از  
 بلاد خویش بیرون شده بدرگاه محمد حسن شاه آمدند و صورت حال را بنمودند و پیشکش لایق پیشکش را نیندند

مناخ  
 کوشش  
 کوشش

قاجاریه  
 محمد حسن شاه قاجار

تاریخ محمد حسن شاه زندران را

شرح سلطنت و جهان کیسری محمد حسن شاہ قاجار

که از جمله آن اشیا دو قطعه الماس بود یکی بنام دریای نور و آن میزان بهشت مشغال بود و آن دیگر نازج نام داشت و در وزن پنج مشغال بود و لاجرم محمد حسن شاه ایشان را مکنات تمام نهاد و دیوول و سیور غالی شایسته عطا فرمود و در سبک قمرین درگاه و مقر بان پیشگاه داشت آنگاه محمد و لیجان قاجار یو خاری باشا با شاق حسین جان برادرش بدفع افغان نامزد کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد و زنم آزموده کوچ داده در سبزوار با افغان کارزار کردند و چنان اجتماعت را شکسته بزمیت دادند که تا بهشید مقدس خان نتوانست کشته و مراجعت کرده حاضر حضرت شد محمد حسن شاه از پس این فتح لشکر برانند و قزوین و یکبار از مفتوح ساخته باز تاخت و بی توانی ره سپار عراق شد سرداران کریم خان زند مدافعت را کمر بسته بروی درآمدند و در حمله نخستین از پای بر افتد و آن رزمگاه فتح خان بی کله با هفده تن دیگر از بزرگان قبیل زند اسیر و دیگر کشته محمد حسن خان این جله را با ستر اباد فرستاده باز داشت و خود با لشکر باین آهنگ اصفهان کرد و در میان این بداندست سپاهی کران کرد کرده پذیرفتند و در کلون آباد که چهار فرسخی اصفهان است میدان مقاتلت نهاد و در لشکر صف راست کرده در چم افتادند و از یکدیگر کمی کشته و خسته هم دیوان لشکر زند شکسته شدند و چاکر کریم خان اموال و اطفال خویش را ببنیفت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیشکش پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزه دولت آمد و ضمیمه مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن برداشت و کار بجام ساخت در سینه یخزار و صد و شصت و نه هجری بالشکری ابنو آهنگ مملکت آذربایجان کرد ازادخان افغان که این هنگام در آن اراضی فرمانکذار بود عرض سپاه داده با پست بزار مرد درش فرسخی ارومی در برابر محمد حسن شاه صف بر زد و در و لشکر دست بالآت حرب و ضرب برده با هم در آمیختند و خون یکدیگر بر ریختند محمد حسن شاه کسوت اصطبار پوشید و سخت بکوشید چند آنکه لشکر دشمن خسته و کشته بدف و مار و هلاک شدند ازادخان چون کار بد آنگونه دیدناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه پروتخانه راه فرار گرفت و از پس آن جنگ دیگر در آذربایجان جای درنگ نید و لاجرم وداع ملک و مال کشته با رضی تغلبش شتافت اموال و بهر ابطال کشت و لشکر او در ظل لوی محمد حسن شاه درآمدند و جانش پدر رنگ چهار هزار تن از افغانا را بنیست گردیده کرده با سپاه خویش ملحق ساخت و تا قلعه شوشی بتانت و آن بلدان و اراضی را عرصه نهب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یخزار و یکصد و هشتاد سال از هجرت بنوی بر مته بود که آذربایجان را از مضامات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد خود آقا محمد شاه را که در این وقت پیچیده ساله بود و فرمانکذاری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تسخیر فارس را در ضمیمه کرد و لوی مراجعت برافراشت و در هیچ منزل و مقام درنگ رواند و بیچنان شتاب زده تا بابل و النین کاشان آمد شیخی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن شاه از قبل کریم خان بکومت اصفهان استقرار داشت چون دانست که آن لشکر بگردار سیل و منده و کوه رونده و میر رسند بی آنکه پای ز سر برداند سر خویش گرفته راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده پانحنی و عایق باصفهان درآمد و چون در شهر اصفهان بلای غلا و سبب قحط استیلا داشت توقف فراوان در آن بلده رواند و فرمان داد تا از

مصطفیٰ بن محمد  
محمد بن مصطفیٰ  
مصطفیٰ بن محمد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ القویاریخ

عراق گندم وجود دیگر خوب محل داده باصفهان آوردند چند آنکه بذریع مزارع اصفهان زرافه را که دو بهانه ازین  
 داد پس پیر زنگ در سنه پنجاه و یکصد و هشتاد و یک از اصفهان بسوی شیراز خیمه پرودن زد و با آن سپاه  
 کوهان پست و بنزد زمین را در حرم نور دیده در کعبه شکی شهر شیراز لشکرگاه کرد که کریم خان زند ابواب حصار را  
 مسدود ساخته متحصن شد بزرگان فارس چون غلبه محمد حسن شاه را قهرس کردند از هر جانب بجهت او نشاندند  
 از جمله نصیر خان لاری بشهر زار مر و تفنگچی حاضر درگاه شده باشکرگاه پوست باجمعه چهل روز کریم خان زند در  
 تنگای محاصره بخطر و طراست خود رنج میبرد و در اینوقت بسبب آن قحط و غلامی که در همه اصفهان و فارس استیلا  
 داشت در لشکر محمد حسن شاه نیز کار بصوبت میرفت و لشکریان در رنج و تعب میزیستند چند آنکه بیم آن بود که مردان  
 متفرق و تمشت کردند و چنان افتاد که در این سختی افغانان را وحشتی در خاطر نداشت و در شتی در ضمیر کمر نشد  
 و از بیم جان و سختی غلامی شبی سوار شده بسوی شیراز شتاب کردند و با کریم خان زند پوسته شدند و دیگر  
 قبایل لشکر چون این بدیدند در ارکان ثباتان لغزشی عظیم افتاد و از کجیوی نیز مستی لای قحط و غلامی و  
 مجال درنگ از برای کس نماند پیکار آن لشکرانوه در هم شکسته شد و هر قبیله طریق وطن خویش پیش  
 گرفت چون محمد حسن شاه از سر پرده خویش پرودن شد جرجاجی اندک بجای بنود از غایت غیرت و  
 جلالت خواست تا با آن قلیل مردان قاجار که پای برجائی اند و تفنگچیان نصیر خان لاری ثبات قدم  
 و رزیده دست از مقام و محاصره باز نداشتند و محمد و لیجان قاجار و دلو از در خواهی پرودن شده در حرکت  
 آنحضرت الحاح نمود و معروض داشت که اینک کریم خان و مردان زند که از بیم کزند شصت یار در تنگای این  
 حصار زند بهم شیران کارزار و دیران گیر و دارند این چنین لشکر برابا عدنی اندک در برابر شدن و زرم  
 دادن و ظرفیت غرم بعید است و خود برفت و بسبب شاه را حاضر ساخته رکاب گرفت محمد حسن شاه چون  
 یک نگر میت جامی زبیت بنودا چار دل بر کوچ دادن نهاد پس نخستین اسب جنبیت خاص خویش را که در آنروز  
 نام داشت بفرموده حاضر کردند و وزیر بر نهادند و دخترکی که از اصفهان در سلک جاری در آورده مقرر  
 خدمت ساخته بود بفرموده تا بر نشست و بعضی از جواهر نفیسه بر ساخت زین بست آنکه گفت کس بدین اسب  
 تواند دست یاب همه جا بر کنار راه باشک کس خانات نتواند گرفت پس شتاب زده ما اصفهان غمان  
 بآیکش و در ساری خوشترین زبیتن میکن که من نیز از شما در میرسم آنقدر که بر نشست و بسرعت صبا و صبح  
 شتاب کرد و همه جا ازین شایع طلی مسافت میکرد تا بجایان اصفهان که جز بر جاده رفتن چاره نبود در افتاد  
 و زقضا در اینوقت یکتن از غلامان راضی و جنبیت کسان محمد حسن شاه از زندان بشیرازی شافت در  
 میان خیابان چشم او زنی را نگر میت که بر قراقرزی بر آمده شتاب شهاب در میرسد چون برق جبهه  
 و زچش رویش بر آمده غانش بگرفت و گفت اسب محمد حسن شاه را از کجا بدست کردی و بکجا میروی صورت  
 حال را بزراند لاجرم چون غلام راضی این بشنید او را بر داشته بخانه پدر آورد و با جواسر جامی داد  
 و اسب قراقرزی را بر داشته پذیره محمد حسن شاه شد و در میرم آن جنبیت را دیگر باره محمد حسن شاه رسانید  
 تا بر نشست و طی طریق کرده باصفهان آمد و این هنگام روز نهم شستن از ظاهیر شیراز بود و نهم در

محمد حسن شاه از شیراز به دست محمد حسن شاه

## شرح سلطنت و جهان گیری محمد حسن شاه قاجار

اصفهان در یک نمرده بهمان سرعت طریق مازندران گرفت و اینخیز درست شد که قراقوزی در شب جبل مازندران سم خارا شگاف بر سنگ می کوفت و مانند رعد مهیل می کرد اکنون بر سر سخن رویم محمد و نجات قاجار شیخ بازو شکران قاجار را بر نشانند و راه اصفهان را پیش داد اما از آنسوی حسین خان و دولوی قاجار یو خاری پیش که از قبل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت چون پرانگندی لشکر پادشاه را صفا نمود پدید رنگ طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفت ولی نعمت را طرازد دهد که قبل از ورود محمد حسن شاه مازندران زود گیر و صفر علی خان توانلوا یعنی دادسته محمد خان توانلوا عمزاده محمد حسن خان را که از قبل او والی مازندران بود بدست سفیری مکتوبی کرد که حسین خان را از استیلای مازندران دفع دهد لاجرم چون محمد حسن خان از شیراز بظاهر بلده اصفهان رسیده در باغ قوشخانه فرود شد و اندیشه حسین خان و دولو را باز دانست مجال نیافت که در اصفهان در یک کند و لشکری از بهر جنگ کریم خان تجنیز فرماید می توانی بر نشست و بسرعت برق و با بسوی مازندران شتافت اما از آنسوی چون مکتوب صفر علی خان بجهت محمد خان رسید و دانست که حسین خان و دولو همی در رسیدم که در جماعت افغانانی که محمد حسن شاه از آذربایجان کوچ داده و در مازندران نشین فرموده عداوت نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند لاجرم پیش از آنکه این خبر برانگند شود دهشتناک تن از بزرگان افغانان بدست آویز خاد و محصرانی در مجلس خویش حاضر کرده حکم داد تا جمله را در غل و در خنجر کشیده و بر صفا نند باز دشت افغانان چون این بشنیدند در یکجای انجمن شده کردند و دستگیری کردند محمد خان چون خبر طغیان ایشانرا بشنید یوسف خان هوتکی را با پنجاه تن از سران افغانان سر بر گرفت و با ابطال رجال خود بر سر افغانان تاختن برد و با انجماعت رزم داده غلبه یافت بعضی را عرض مشیر و برخی را دستگیر فرمود اما از آنسوی حسین خان که با افغانان مواضع داشت چون بغیر و زکوه آمد و حال ایشانرا باز دانست فرخ غرمت از تنخیر مازندران داده اراضی هزار جریب و فولاد محمد را در نوشته با ستر با آمد و آن بلد را شوق ساخته استوار بنیشت اما محمد خان بعد از مقاتلت با افغانان شهنار سواره و پیاده داد و کرده منظر موکب شهر یاری همی بود در اینوقت محمد حسن شاه با چند تن بجای آباد نزول فرمود و محمد خان پذیره شد در علی آباد که پادشاه پوست آنجا محمد حسن شاه از علی آباد کوچ داده بشهر ساری درآمد و روزی چند در آنجا پاسبانی برد لشکری بزرگ فراهم کرد و آنهنگ استرا با د فرمود حسین خان و دولو دانست که زرم او را پای نذر و خویشا و برادران خود را برداشته بدامنان کر بخت و با ابراهیم خان بغیری که در دامغان بود همداستان شد محمد حسن شاه از دنبال او با ستر با د درآمد و از آنجا با لشکر کران پروتق حاشه در ظاهر دامغان لشکر کا کرد و حسین خان در شکنجی محاصره افتاد در این هنگام خبر رسید که شیخ علی خان زند با سپاهی کا را زموده اراضی فیروز کوه را محطد حال فرموده محمد حسن شاه هم که در مباد شیخ علی خان آنهنگ مازندران کند و محمد خان را وقت جنگ و بنا شد لاجرم دست از دهنان باز دشته عنان غرمت بلطف ساری گذاشت سپاهیکه ملثم رکاب بودند از کثرت ذهاب و یاب خسته خاطر شده بسیار کس از راه و پاره پشت بشکر کا همی کردند و بعد از ورود ساری ترکمانانی که ملثم حضرت بودند نیز سر از ربه طاعت بر تافته دست بغارت

محمد حسن شاه

محمد حسن شاه

محمد حسن شاه

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کشادند و باز خانه شتافتند محمد حسن شاه ناچار با جماعتی از اشاق باش و کوهی از غلامان خاصه راه استرآباد برداشت و شیخعلی خان بی مانعی بجا ساری تاحته آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان و دولتیزار از دهمغان سفر کرده در ساری با او پیوست اما محمد حسن شاه و دیگر باره در استرآباد سازش کرده بطرف اشرف تاخت و در آنجا سسکری بر آورده آماده جنگ گشت و شیخعلی خان نیز در برابر او لشکر بسیار است و صف بر زد و روزی چند از هر دو جانب با زار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و مناجرت می سپردند شیخعلی خان چون در این سودا سودی گمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استرآباد کند تا محمد حسن خان را در زمانه مان و نشینی نماند پس تمامت لشکر را برداشته از کفار دریای طبرستان طریق استرآباد پیش گرفت محمد حسن شاه چون این بدید سنکر را گذاشته از راه خیابان ره سپار گشت در ارض کلبا و دین عسکرین زیاده از یکفرسنگ مسافت نماند در این هنگام از بهر دو لشکر جماعتی از پی از وقه و علف پرون شدند و با هم باز حوز و دنا چار در پی هم افتادند بیک تفنگ و نفره مردان جنگ بالا گرفته هر دو لشکر از آن گیر و دار خبردار شدند و کوه کوه از سواره و پیاده با عانت مردم خود پرون شدند عاقبت کار بجایزاکشید و تمامت لشکر یان از دو سوی دست بالآت حرب برده در کنار ریح رنخی بزرگ افتاد و جمعی کثیر متقول گشت از پس آنجنگ محمد حسن شاه با استرآباد آمد و شیخعلی خان از کلبا و متوجه اشرف گشت اما محمد حسن شاه بعد از ورود با استرآباد کس بخراسان فرستاده و لیخان و بنجف خان کردشا دلو را طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار حضرت و بی حاضر شدند و سبزه علی خان شامسبیانی را که بدشت قباچ کر بخت بود نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فرار وی آن بود که محمد و لیخان دو لکه مقرب از کاه محمد حسن شاه بود پدر او را بخت و او مجال و رنگ نیافته بدشت کر بخت و دیگر از تفکیک یان استرآبادی و جماعت کرایتی و حاجی کر و کفش و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فرا هم گردین هنگام تخمین بر فغ منافقین پرداخت پس محمد و لیخان و برادران او و بی اعام حسین خان و دولو در مجلس مشاورت طلب کرد و سبزه علی خان را فرمود که چون من از مجلس شاه و ره گنار جهتم بخون پدر محمد و لیخان متقول سازم مع القصد چون این مجلس حاضر شدند محمد حسن شاه بهانه ساز کرد و از مجلس پرون سبزه علی خان با جمعی از غلامان با تنگهای آخته درآمدند و محمد و لیخان و صادق خان و جمعی از اعیان یاری با باش را متقول ساختند چون این کار پرداخته شد بایهجه کوه سواره و پیاده خیمه پرون زد و در پرون اشرف رزم شیخعلی خان را ساخته شد و از آنسوی شیخعلی خان نیز باشکرهای خود جیش کرده در میان قرق تلافی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت بعد از کیره و دار بسیار جماعت کردان خراسان تخمین بگشود و یکبار ه عنان بر تافته راه خراسان پیش گرفتند محمد حسن شاه لختی دیگر بایادگان بپایند و مردان رزم داد و پیادگان نیز چون پای نماند ناچار از آن کرداب بلا روی بتافت و از راه خیابان طی مسافت بیگر و لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال در شتاب بودند در میان راه پل شکسته مثل آمد و آن پل نیز از زحام و اتمام بهریت شدگان مسدود بود و محمد حسن شاه را در کف راه ساحی بنظر آمد که از غار

از خبر شیخعلی  
تاخت

شاه با کف  
عبد خدا



## شرح سلطنت و جهانگیری حنیقلی خان قاجار

که از اشجار ساده بود باد و غلام خود فرس بدان جانب راندند تا گاه توایم اسب باد پای در آن عرصه بوصل درفت و بهم در این وقت سبز علی نام که در میان غلامان و روی برافروخته بشیخی خان پوست بود به شاق محمد علی آقای دولو برادر حسین خان باده نوار دیگر برسید و ولی نعمت را که قهار و حل دید چشم از سوابق نعمت پوشید و همگروه بایغ و سان بدو حمله بردند و سر که سالها زیب افروز بود از تن جدا شد چون محمد خان توانمند استرا با دستماع این خبر کرد جای در نکندید در رکاب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و حنیقلی خان و دیگر فرزندان پادشاه شهید را استرا با و پروان شده بدن سوی کرگان کوچ دادند و این واقعه در سال پنجاه و صد و هشتاد و یک افتاد و مدت سلطنت محمد حسن شاه نه سال بود اما از آن سوی سر محمد حسن شاه بر دوازده سال بزرگتر بود که در آن زمان در شهر طهران میان دارالامان و خویش بر بند سلطنت جای داشت یکی از مردم قاجاران سر را در مخلاتی نهاده همچو با تاشکاه پادشاه شتاب آورد که بخان گفت بان چیست در این مخلاة گفت سر محمد حسن شاه که بخان چون این بشنید از جای جستن کرده بی آنکه کفش در پوشد از پیش روی کاخ بزیارت و آن سر را از مخلاة بر آورده با دست خویش در آب بشت و موسی آغا بشارت زد و کلاب افشاند و آغا ز سو کوا می نمود و روز دیگر در مابوت حل داده خود تا دروازه شهر پیاده تشیع فرمود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه نموده در حضرت شاهزاده عبدالعظیم بقانون سلاطین بزرگش با خاک سپردند و گویند مادرش به فشار آن هنگام که متخیر شدند وستان کرد و یک قطعه سنگ یا قوت بخشش آوردند که بمیزان هجده مثقال بود اعیان درگاه آن سنگ را بستودند و کفش تا کنون یا قوتیکه بمیزان هجده مثقال آید ندیده ایم مادرش فرمود که من در ایران یا قوتی میدانم که هجده من سنگ شاه وزن دارد و روی سخن با محمد حسن شاه داشت چه باهام دولت هنر که در حینت او بود مکشوف داشت با الهجده محمد حسن شاه را نه سپرد و دختر بود و از پسران تختیان آقا محمد شاه بود که پانزده سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود و دوم حنیقلی خان نام داشت و مادر ایشان خواهر محمد خان قاجار بود و این محمد خان پدر سلیمان خان نظام الدوله آقا محمد شاه است حنیقلی خان پدر فتحعلی شاه پسر سیم محمد حسن شاه مرتضی قلیخان و چهارم مصطفی قلی خان نام داشت و ایشان دختر خواهر حسین خان دولو بود و این حسین خان پدر مصطفی خان است پسر نجم جعفر قلی خان نام داشت و مادرش دختر محمد خان است از قاجار حضرت الدین لو پسر ششم مهدی قلی خان و هفتم عباس قلی خان نام داشت مادر ایشان از مردم کر محل استرا با بود و مهدی قلی خان پدر ابراهیم خان است که در میان قاجاریه با برادران عمو مشهور است اما عباس قلی خان در جوانی و داع جهان گفت و از وی خبر زندگی نماند پسر ششم رضا قلی خان نام داشت مادرش از مردم استرا با و در سلک خالصکان حرم بود پسر نهم علی قلی خان نام داشت مادرش از مردم اصفهان در سلک جوارسی شمار داشت و دوازده محمد حسن شاه تختین شاه جهان بی بی خانم نام داشت که بخان زند چون در سلطنت قوی دست شد او را از قزوین بشیر از او سر دوازده بر محمد رحیم خان پسرش عقد بند و دختر کریم خان گفت که این دوشیزه در حوز برادر من نیست

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

که بعد از خان

بلکه شایسته قاطر چایان است لاجرم او را بقزوین باز فرستادند آنجا که زند پادشاه یافت او را زهر خود  
نخاج بست و بخانلغان بار گرفت از اینجا بود که چون قاجار محمد شاه صاحب نخاج و تخت شد دشر کریم خان گفت  
خواب مرا لایق قاطر چی شناسی و بیکفر این سخن و را بیا با فاضل قاطر چی بخشید و سالها او را در طهران بست  
و هم در سرای او بمرد و دشر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان قاجاریه بر بنیده خاله مشهور است از بر سر  
خود نخاج کرد و هر دو در جوانی بمردند و از ایشان منبر زند نیامد

پان شباعت و جلالت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشور کشائی او

اولاد و عشرت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد با شاق محمد خان قاجار قوامو در میان قبایل محبت جای کند  
و پس از روزگاری که ایران زمین بر زیر فرمان کریمخان زند آمد و آنست که کناره جتن و در پاهای بستین  
مورث فتوحی نخواهد بود که ایشان در صرّه مملکت و حوزه حکمرانی از خاطر با سترده خواهد گشت لاجرم طریق  
خدمت کریم خان را نوعی از مقدمه نصرت یافته بجزرت داشتند فشر کریم خان مقدم ایشان را که قاعده سلطنت  
بدان محکم میکشت طلیعه مبینت گرفت و آقا محمد شاه را که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و اینوقت سی سال از  
زندگانی گذاشته بود مقررم رکاب ساخته با خود بجانب شیراز کوچ داد و برادران و خویشاوندان او را در  
قزوین نشیمن فرمود و روزگاری در از بر نیامد که نواب حسینقلی خان از کن کودی سر بر کشیده از شربت شباب  
نبوشید و او جنگ را شیر آهین جنگ و نهنگ بجز آهنگ بود چنانکه خداوندان سخن و گذارندگان خبر  
چنان سوزشاهش می خوانند با الجمل حسینقلی خان چون کمال رشد و بلوغ یافت از زوی و دیر برادر کرد  
و سفر شیراز فرموده از ملاقات آقا محمد شاه برخوردار گشت و آنجا که مراجعت التقسیم عزم داد که کریمخان  
حکومت بلده دامغان را بد و تفویض منبرمود بعد از ورود بدامغان و نظم آن اراضی داعیه سلطنت و  
جهان کشائی که در حلیش مستور بود و جنبش کرده لاجرم در ضمیر گرفت که سختین دشمنان خانه را از بن  
براندازد و آنجا به کار بچکانه پردازد پس بجهیز لشکر کرده از دامغان مانده سیل و مان بجانب استرآباد  
تاضن برد و در سختین حمله نواحی استرآباد را فرو گرفت و جمعی از سران قبیله یو خاری باش را سر  
برداشت و بزرگان قبایل کتول و حاجی لر را نیز عرضه شمشیر ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی قلی خان در آن  
حسینقلی خان بسبب قربانی که از سوی مادر با قبیله یو خاری باش داشتند از شر ایشان ایمن بودند  
و در استرآباد نشین میفرمودند چون خبر ترک تاز برادر در آن اراضی اصفان نمودند از شهر پرور شده  
او را دیدار کردند و حسینقلی خان چون از کار رهنب و قتل دشمنان پیر دخت شاد خاطر بسوی دامغان  
عنان مراجعت بر تافت درینوقت محمد خان سوادکوهی که مشهور بداد و بود و از قبل کریم خان حکومت  
مازندران داشت از دستر حسینقلی خان و انگونه لشکر ساختن و قتل و غارت تاضن هراسناک شد  
و با خود گفت از آن پیش که در ندمبر مردان و تسخیر بلدان مازندران دست جلالت از استین پرور کند  
باید و از زپای در آور و پس لشکری ساز کرده سختین آهنگ تسخیر نو کند که در آن هنگام مرتضی قلیخان  
در اینجا مقام داشت چون اینخبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیام داد که با مردم خود

که بعد از خان  
محمد حسن شاه  
محمد حسن شاه

## شرح سلطنت و جاکیری حسینقلی خان قاجار

جنگ او را پذیره باش که من از دیگر سوی کار او را آشفته خواهم ساخت این بگفت و بعد وی از مردان کار دیده برداشته بگردان برق و باد بجای ساری آماز بهیت جلالت او هول و سربانی تمام در خاطر کارگذاران محمد خان قاجار و چند آنکه خویشین داری نتوانستند که در بی کلفت شمر ساری را بداند گذاشتند و آمد چون این خبر مسموع محمد خان قاجار را چاره ساری برگرفت و چون خواست از رسم طاعت کند مرتضی قلیخان برادر کمین کشا دوناگاه بر لشکر او تاخته حمله میکنند و سپاه او را بهزیمت کرده محمد خان را در آن دار دیگر دستگیر فرمود و دست بسته بنزد حسینقلی خان کشید ساخت حسینقلی خان او را همچنان در غل و زنجیر ببارفروش آورد و از پس آنکه اموالش را فروخت داشت جهان را فروختش پراخته کرد و بر تاهات مازندران پادشاه حکمران گشت اما از آن سوی چون این احبار موحد در حضرت کنعان معروف قاجار و صواب چنان دانست که مهدی خان پسر محمد خان را بجای پدر حکومت مازندران دهد زیرا که پدر کشته نیکوتر کینه خواهی تواند کرد پس منشوری بنام مهدیخان کرد و او از مردم خود انجمنی کرده در بارفروش بر مسند امارت جای نمود چون حسینقلی خان این خبر بشنید دیگر باره چون شیر صید دیده شتاب از شهاب گرفت و صبحگاهی مانند بلای آسمانی از دروازه بارفروش بدررفت مهدیخان چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در ساری یافت آشفته و پریشان خاطر خویشین را از زوایای خانه بیرون انداخته در پیوهای بارفروش پنهان گشت حسینقلی خان فرمانده تافض کرده او را دستگیر ساختند و در حبس خانه باز داشتند آنگاه تن بجامه جنگ بپاراست و پست بند اراضی مازندران در نوشت هر جا دشمنی داشت در سر من هلاک مطروح داشت و هر جا قلعه سد و دشمنی منعقد فرمود و قلاع و بقایع که در نوای استرا با بدست اعدا برآمده بود و جمله را منهدم نمود و کریم خان زند را ز کردار او خشمگین شده چند کثرت لشکر کران بدفعش نامزد کرد و از ستر و آویزا و سودی بدست نیامدین هنگام الله ویردغان جاجرمی که سالها در خدمت او طریق صداقت می نمود نزول مقدس را بجای خود خواستار آمد حسینقلی خان بدستگاهش بعد از ورود جاجرم نصر الله میرزا پسر شاه خراج شاه افشار نیز بر سرعت تمام بجای جاجرم آمد و بهر آنکه در جهان کیری و مملکت کشائی با حسینقلی خان همدست و همدستان شود چون این معنی را در حضرتش کشوف داشت حسینقلی خان فرمود که کار سلطنت بشرکت مانده و دشمنی در یک نیام و دو دشمن در یک کلام است هرگز راست نیاید و او را بهراجت وطن خویش اجازت فرمود و خود از جاجرم بر میان آمد و ترکمانان کوکلان بعد از بیرون شدن حسینقلی خان بارو هزار سوار جسته را آهنگ جاجرم کردند و در غل جاجرم سنکری راست کرد و جنگ را ساخته شدند افندی روی خان صورت حال را مکتوب کرده بدست سفیری رونده معروض داشت حسینقلی خان از اصنافی این خبر آتش خشمش زبانه زد و نگوشت و بی این که تجمیز شکری کند یا ساز سپاهی و بهر باب خویش را آمد و راه جاجرم پیش گرفت و دوستان از غلامان او بر شسته مقرر رکاب کشند و او را شاهین فراز گرفته که از ونبالی میسد خویش آهنگ فرود کند طی مسافت نمود و باراضی جاجرم درآمد

اینجا حسینقلی خان را می بینیم

حسینقلی خان را می بینیم

اینجا جاجرم را می بینیم

اینجا جاجرم را می بینیم

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ترکمانان که دست پرورد دشت بنزد بودند و مرد را از مردنیکوی شناخته چون از ورود او گنجی یافتند از کرده پشیمان شدند و کس بحضرت او فرستاده خواستار مصالحه و ملائمت گشتند حینقلی خان نیز از مصالحه مضایقت نمود و با ایشان کارزار داشتی اندک و بزرگان ترکمانان را بار واده اما حاضر حضرت شدند و مورد حفاظت و عنایت گشتند و شاد خاطر طریق منازل خویش سپردند اما جماعت قاجار یو خاری با کس چون صولت و سطوت حینقلی خان را نگهان شدند و استیلا آورد در ممالک از زندران مشا به کردند و انشد که اگر روزگار بیکمین از ایشان را زنده نگذارد و استمداد از کریم خان نیز کاری بکران نبرد حینقلی دیگر و کیدی دیگر گونه کردند و چند تن از ترکمانان بموت را که ملشرم رکاب و ملازم درگاه حینقلی خان بودند بال خسران قطع کردند تا اگر توانستند کیدی اندیشند و وجود آنحضرت را که زندگی رسانند ایشان نیز چون قضا بر این روشه ایند غار را با مضایر وند چشم از حقوق ولی نعمت پوشیده نمیشی خویشتن را به پشت سر پرده و رسانیند و بکبار در خوابگاه او کلوهای تفنگ را کشتاد واده تا همچنان در جاده خواب شهید شد چند آنکه غلامان و دلخواه محض حال قاتلان او کردند مکشوف نیفتاد چون این خبر کریم خان رسید و مملکت باز از از چنین شیر و شهر یاری خالی دید زکیان زند را که مصدر شر و کزند بود و حکومت آن ممالک منصوب داشت چنانکه شرح شزارت و شزارست و در جای خود مرقوم خواهد شد مدت عمر حینقلی خان پست و هفت سال بود و از وی دو پسر ماند یکی فتحعلی خان که شهر یار جهان گشت و آن دیگر بنام پدر حینقلی خان نام یافت همانا چون حینقلی خان از شیراز بدامغان سفر کرد و مهد علیا را که مادر فرزند آن است از پسر قاجار عضد الدین لوشهر طرزی بسرای آورد و نخستین شهر یار جهان فتحعلی شاه از وی متولد گشت و دیگر باره چون حمل یافت ترکمانان حینقلی خان را در جامه خواب شهید کردند و زن و فرزند او در صحرای ترکمانان افتاد و در آنجا مهد علیا را بکذاشت و پیری آورد و لاجرم نام پدر را بروی گذاشته حینقلی خان نام میداد کریم خان زند مرقضی قلچیان برادر حینقلی خان شهید را فرمان کرد که زن و فرزند برادر را از میان ترکمان مراجعت ده و این کار بفرمان کرد و این بیو دانه محمد شاه بعد از فوت کریم خان از شیراز باز زندران آمد آنگاه مهد علیا را از بھر خود نکاح بست و او را با شاهزادگان که فرزند آن برادرش بودند بسرای خویش آورد و همی بداشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مرقوم خواهد شد

و در سلطنت پادشاه امکا از محمد شاه ابن محمد حسن خان قاجار و خانکاراد

شهر یار جهان قاجار محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انقضای سلطنت پدر در خدمت کریم خان زند سفر شیراز کرد و پانزده سال در آن بلده گرفتار بود و اگر چه کریم خان او را در مجلس خود جلوس میداد و بر سر خوان خورش خود حاضر میکرد اما رخصت سفر از زندران و اجازت بستن در استرا با نداشت تا آنکه که کریم خان مرخص گشت و مرض او همی شدت کرد و چند آنکه تحویل دوا زین جهان تفرس میشد این هنگام قاجار محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کریم خان در شهر بند شیراز بنزد بندها هر روز بهانه صید کردن و بنجیر افکندن با بازو یوز و برادر خود جعفر قلی خان و مهدی قلی خان برادرش

## شرح سلطنت و جهانگیری قاجار

و چند تن از خویشاوندان دیگر را نیز ملازم رکاب ساخته با مادر و از دروازه شهر بیرون می‌شد و هر  
 شام که چون فهم می‌کرد که کریم خان هنوز زنده است بشهر درمی‌آمد تا روز سه شنبه سیزدهم شهر  
 صفر در سینه یخ‌زار و صد و نود و سه از بیرون دروازه شهر بانک تفنگ و آواز گایا می‌مردم را  
 اصفا فرمود داشت که کریم خان و دایع زندگانی کشته پس برادران و خویشاوندان پای بیرون  
 و بال از شاهین استنار تیر و توپ بر سر تپه شهاب شهاب بشهر طهران عثمان بازرگانش را و  
 چند اعداد کار را در اراضی ری متوقف بود و خان ابدال خان کرد جهان بکلو با پا ضد خانوار طریق خدمت  
 گرفت و این وقت خزانگی که از عراق بشیر از و نیز خزان را که از زندان بفرس محل میدادند از بهر جناب  
 کس فرستاده ما خود داشت و بر سپاهیان تمتت کرد و قتی خان زند را که از قبل کریم خان سردار  
 ری و فیروز کوه بود و دستگیر فرمود قتی خان سلامتی جا را بهائی کران بداد و برست اما از آنسوی دوازده  
 آتیمیش هتختی مرتضی قلیخان و آنیکر مصطفی قلیخان که بخواستاری حسین خان دولوساکن استرا با د  
 بودند و سفر شیراز نکردند و این وقت داشتند کریم خان زند از جهان برفت مرتضی قلی خان سپاهی  
 از استرا با د بسوی بار فروشش بناخت و آن بلده را فرو کرد و بنشینست از پس این واقعه آگهی یافت که برادرش  
 آقا محمد شاه از شیراز بمرز ری تاخته و رایت جهانگیری را فرار حاشه اگر چه از ران شدن برادر اظهار رسد و روش  
 همی کرد لیکن بر زبان داشت که ما زندران را من بشیر خویش صافی کرده ام و خاص خویش میدانم اگر یکی  
 طبع و طلب بدین مملکت بند و از پای نخواهم نشست و دست باز نخواهم داد و جماعتی را بسواد کوه فرستاد  
 سنکری کردند و عمو آقا محمد شاه را سدی سدید شدند و هم در این وقت رضا قلی خان برادر دیگر آقا محمد شاه از  
 منزل دولاب طهران پشت برادر کرده باز زندران شتافت و با مرتضی قلی خان پیوست مرتضی قلی  
 در و داد و ابدال نیک گرفته و او را مصطفی قلیخان را با جماعتی از لشکریان بطرف سواد کوه فرستاد تا با لشکر  
 سابق متفق گشته در دفع آقا محمد شاه همدست باشند آقا محمد شاه چون از این وقایع آگهی یافت جعفر قلی خان برادر  
 خود را نزد مرتضی قلی خان رسول فرمود تا او را بنصیاح مشفقانه از این کردار نا صواب کرانه فرماید جعفر  
 قلی خان برفت و بی نیل مقصود باز آمد لاجرم کار بیک حواله رفت آقا محمد شاه حکم داد تا جعفر قلی خان  
 و خان ابدال خان کرد و لطفعلی خان داد و ایلات عراق و تفکیکیان سواد کوه را برداشته بشکریان  
 بنا حشد و جنگ دارند از خند نخستین رضا قلیخان بنیست شده راه بار فروشش پیش گرفت و جمعی  
 مقتول گشت و لشکریانشان بدست شد و اسوار لشکریان بغنیمت رفت مصطفی قلی خان چون کار بیک  
 دید بر گاب آقا محمد شاه پیوست و مرتضی قلیخان اموال و اقبال خود را برداشته با ستر با د کریمت و آقا محمد شاه  
 با حضرت و فیروزی بشهر ساری درآمد اما از آنسوی چون کریم خان از جهان برفت زکیخان عمزه اوصاف  
 تاج و تخت شد علیراد خان خواهر سزاده خود را مورا صفهان داشت و او بعد از ورود با صفهان تهنیت  
 لشکر کرده بطهران آمد و بعضی از سرکر دکان لاریچانی را با خود دیا ر نموده و اقل برای جنگ آقا محمد شاه سنکری  
 کردند آقا محمد شاه برادر خود جعفر قلی خان را با هزار تن سوار زرم آزمای بدین تاخته بیک حمله استخفاف را دهم

خاندان مرتضی قلی خان آقا محمد شاه

کریم خان زند

کریم خان زند  
مرتضی قلی خان  
جعفر قلی خان

محمود قلی خان زند

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

شکست و جمعی از مردم لاریجان و افغانان مقتول گشت بقیه اسیر بطهران مراجعت کردند از پس این فتح  
 آقا محمد شاه رضاقلی خان و انور اباقل کذاشت و خان ابدال خان کرد و بسیاری نامور داشت و خود آهنگ عراق  
 فرمود اما از نسوی چون رضاقلی خان برادرش از سوادکوه که سیحیه با ستر بار داشت باز آغاز فتنه کرد و لشکری  
 برداشته تا با رضی و امین تباخت آقا محمد شاه جعفرقلی خان را بدفع او مامور فرمود و خود از ببال و همی کوچ  
 داد رضاقلی خان از استماع این اخبار تا بزنک نیامده و ناچار برکاب برادر پست و انظار پشیمانی کرد و  
 آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و او ملزم رکاب گشت و با این همه در نواحی طهران باز غمشی مخالفت را در  
 نحوی از حضرت و ظفر شمرده با مردم خود با رضی لاریجان کر سبخت و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلی خان نیز از  
 ستر بار و باشکر خود تا فیروزکوه برآمد و رضاقلی خان از لاریجان کوچ داده بدوست و همچنان مدتی  
 که از قبل آقا محمد شاه با ستالوت امالی لاریجان رفته بود با مرتضی قلی خان موافقت نمود چون این اخبار پراکنده  
 شد آقا محمد شاه جعفرقلی خان را که در این وقت بجه و دفر وین مامور فرستاده بود و طلب کرد و وزیر ساخته نیز  
 باز در آن کشت نخستین جعفرقلی خان با رضی زندان در آمد و با مرتضی قلی خان دو چار شد و زرمی صعب  
 در میان رفت و جعفرقلی خان بشکست و از میان درختستان باز زندان خود را پسگوشید و دیگر باره  
 اعدا و لشکر کرده در خواجک کوچ با رضاقلی خان رزم داد و لشکر او را نیزه گشت کرد و از دنبال ایشان چون  
 شیر و منده برفت و رضاقلی خان را دستگیر کرده مغلولا به تبر در آورده آقا محمد شاه با زطینان و عصیان  
 او را بر جهل و نادانی حمل داده از قلعه تقا عدد در زیر و دیگر باره از پیاده و سواره لشکری ملازم جعفرقلی خان فرستاد  
 با رضی لاریجان فرستاد تا برفت و آن نواحی را از کدورت بدخواهان مصطفی داشت آنگاه از بار فروش  
 آهنگ ستر بار نمود تا چهار دانگ برآمد و در خاطر داشت که مرتضی قلی خان از کردار نا بهنجار خود پشیمان شد  
 پذیرد و خواهد گشت و برکاب خواهد پست چون این اندیشه بصواب مقرون نیفتاد و جنگ با برادر را  
 بکمر و میداشت از آنجا بجنبه خاطر راه بگردانید و بطرف اشرف کوچ داد و لشوایان حضرت معروض  
 داشتند که اگر شهر یار رضاقلی خان را با ساخته بزدیک مرتضی قلی خان سیل فرماید و در بنا شد که ماده  
 منازعت مرتفع گردد و مرتضی قلی خان نیز از درضرعت بیرون شود آقا محمد شاه متمسک با با جابت  
 مقرون داشت و رضاقلی خان را رخصت سفر استرا با داد بعد از ورود او مرتضی قلی خان نیز از نظر  
 پشیمانی کرده مصطفی قلی خان برادر اعیانی خود را با معدودی بحضرت فرستاد تا ملازم رکاب باشد  
 آنگاه آقا محمد شاه بسیاری آمد و جعفرقلی خان و مصطفی خان را با هفصد تن از ابطال رجال تسخیر کبیلان مامور  
 داشت و خود بیافرودش آمد استوار نشست و رضاقلی خان قاجار تو انوار بصیانت اهل مامور کرد  
 و رضاقلی خان برادر خود را با ستالوت مردم لاریجان برکاشت از میان با رضاقلی خان آتش فتنه زد این  
 بزد و با ستر لاریجان اتفاق کرده در سینه یک هزار و صد و نود و پنج هجری سپاهی ساز داد و ناگاه بجانب  
 بار فروش تاختن کرده مخافه شهر درآمد و کرد و سترای برادر را فرو گرفت و شورشی از مردم شهر ابطال  
 لشکر مهابی کرد و مانند باران بهاری کلوز تفنگ و آن سترای نیار آقا محمد شاه هزار دکان جوان

تاریخ  
 قاجاریه  
 جلد اول  
 تاریخ قاجاریه  
 جلد اول

## شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

فتحعلی خان و حسینقلی خان را با شاق مادریشان ممدعلیا برداشته در بادیگری که از پس سرای بود متخلف شدند  
 هر چند از چارسوی بدان سرای یورش بردند با کلوله تفنگ دفعی و چون لشکریان دانستند که بدو  
 نیابت آتش در سرای زیرین زدند و بهم آتش زبانی بدان باد کیز رسید و آقا محمد شاه کمیتة این شهرت  
 قدم از بیدار داشت که خان ابدالی خان کرد از ساری برسد و با دشمنان رزم دیدار رضا خان ابدالی خان  
 نیز با دشمنان مواضع داشت وقتی برسید و این معنی معلوم گشت آقا محمد شاه سودی در بخشند نید با چارپو  
 شد و رضاقلی خان را مخاطب ساخت و فرمود اگر چه در دهوای افسرانیمه خود سرای کنی و طلب تحن این  
 بد بختی شمار واری لکن خداوند این فضیلت بر جلیت تو ننهاد و این معنی در نهاد تو بود و دیت نگذاشته و  
 از این تعب و طلب جز رنج و شکنج بهره نخواهی یافت رضاقلی خان بکلمات کذب آمیز متمسک شده چنان  
 انهی میداشت که من محرک این خوفا را نمیدانم و مردم را از این طغیان باز نشاندن منتهای نعمت با الجا آقا محمد  
 و شاهزادگان را بندگان بر نهاد و در محال بند پی آورده باز داشت و خود دهوای سلطنت بر سرشید  
 رضاقلی خان قاجار از آمل این خبر را بدست مسرعی پوینده تر از برق و با یو یو قلینان و مصطفی قلینان فرستاد  
 و ایشان طریق کیلان را گذاشته مراجعت کردند و از آنسوی مرتضی قلی خان و علی قلینان و ممدقلی خان و  
 خوانین قاجار چون این قصه بشنیدند پینده نداشتند و با هفصد کس از ابطال رجال و کزیدگان لشکر بغیر  
 یکفر از استرا با دپرون شدند رضاقلی خان چون آگاه شد خان ابدالی خان را با چهارصد تن جبرایرچی بدفع  
 ایشان روانه باری ساخت و چون هر دو لشکر با هم راه نزدیک کردند در هم شامند در محله تختیر تبر  
 سلطان کرد بدست شیران و غاشته شد و لشکر خان ابدالی خان در هم شکست از میان خان ابدالی خان  
 کرد و فرار کرده بسیاری در آمد و دیگر بار به تخمینی کرده روز دیگر رزم دیگر داد و جمعی را بر عرض شمشیر داده  
 هم بسیاری در کرجیت و با شاق قلمقلینان لاریجانی بدکان صباغی در رفته پنهان گشت و لشکریان  
 فخص حال او کرده و شکیرش ساختند این هنگام مرتضی قلینان بشهر ساری در آمد و از آنسوی چون  
 رضاقلینان این بشنیدند بالشکر خود را باز فروش پیرون شده آهنگ ساری فرمود و در نیمه راه خبر شکست  
 خان ابدالی خان در میان مردم او پراکنده گشت و دهولی در دل لشکریان جای کرد و او را بکذاشتند  
 و بهر سوی متفرق شدند رضاقلی خان با چار فرار کرده به بند پی آمد تا از برادر خود خواهد و بخت او  
 پناه آقا محمد شاه و او را باز داد و خود و فریب او را پذیرفتار گشت رضاقلی خان چون این بدید راه عراق  
 برگرفت و تبر و علم را در خان زند گرفت و هم از خدمت او روی بر تافته با صفهان کرجیت و از آنجا بایز  
 سفر کرد و با صادق خان برادر کرجان پوست و از آن خوی و خبیلا که در سفر داشت در شیراز نیز بپوست  
 زیست کرد و از آنجا بخراسان کرجیت و در خراسان رخت بپیمان دیگر برد اکنون بهستان باز آیم  
 در سینه بخیزار و یکصد و نود و چهار خان ابدالی خان کرد و خواست تا از خانه خویش نقت به پیرون شهر  
 ساری زده فرار کند زینکه در سرای داشت این خبر بر قضی قلینان آورد و او حکم داد تا مسه او را بر گرفته  
 بزرگ آقا محمد شاه فرستاد و مصطفی قلینان برادر عیانی خود را بسلام آقا محمد شاه کسین نمود و با اینها چند کله

خبر  
 نقلی  
 در  
 دست  
 قلم  
 قلینان  
 و  
 ممدقلی  
 قلینان

شرح سلطنت و جہانگیر فی قاضی محمد شاہ فاجار

آقا محمد شاه خواست با او دیگر برادران کار بمواخت و برادری کند سفید نیفا دعا قبت کار بمقتات کشید  
مرتضی قلی خان در علی آباد سنکری کرده جمعی از لشکر یاز برای جنگ برادر باز داشت آقا محمد شاه رضایت  
قاچار را با کرد و بی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاد و در حمله نخستین آنجا حاکم را متفرق کردند و خود  
بی توانی از طریق علی آباد آنک جنگ برادر کرده تا ساری بناخت و مرتضی قلیخان را در قلعه ساری بجا صبره  
انداخت روزی چند از هر دو جانب بمقابله و متاتله روزگار گذاشتند عاقبت کار مرتضی قلی خان  
شک شد ناچار از قلعه پیرون شده روی ضراعت بر قدم برادر نهاد آقا محمد شاه جرش را مسعود داشت  
و استرآباد و چهار دانگه و دودانگه هزار جریب را بسورغال او مقرر فرمود و بجانب استرآباد مرضض نمود  
و طبرمین را کلبش را شاد کام با او همراه داشت درین هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه معروض افتاد  
که قادر خان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری کرد کرده و بر سر دهقان شادانه تا کلبلی خان و دهالی را  
که به خواست دولت است دفع دیه آقا محمد شاه زاده صفلی خان بن حسین قلی خان را که در نیوقت نه سال داشت  
در قلع این فتنه بر کاشت و اسمعیل خان توانلو صاحب قلعه زرد و حاجی اسمعیل خان عزالدین لومالک  
و ملا را با جماعتی لایق ملثم رکاب او نمود و ایشان بتجسس تمام شادانه نزدیک قادر خان لشکرگاه کردند  
و از دوسوی در برابر هم صف بر زده جنگ در پیوستند بعد از کشت و کوشش فراوان قادر خان هزیمت شد  
و شادانه عنان بسوی دامغان رفت و مرده این فتح معروض درگاه پادشاه دهشت آقا محمد شاه در آنجا  
انجدهست دامغان را به تیول شادانه مقرر فرمود و از پس انیوا قلعه علیمردان زنده امیر کونه خان افشار را سپاه  
داده به تسخیر مازندران مامور فرمود و چون راه باراضی مازندران نزدیک کرد و ایلی لاریجان خدمت  
او را التزام داده بحال خویش در آوردند چون این خبر کوکوش ز آقا محمد شاه شد نخستین حلیقی خان را  
با کرد و بی آنسپاهیان بدفع او فرمان داد و او با مردم خود تا ختن کرده و با امیر کونه خان جنگ در انداخت  
و از مصاف او دوسوی برده بی نیل مقصود باز گشت آقا محمد شاه چون این بدید ناچار بجزم زرم و فرشت  
و در سبزمیدان او در یافته جنگ به پیوست بعد از ستیزه و آویز امیر کونه خان شکسته شده راه طهران  
بر گرفت و عبا سفلی خان سپهرا و مقتول گشت و محمد خان لاریجانی طفت سفید نیز عرضه شمشیر شد آقا محمد شاه  
کار لاریجان را بنظام کرده از آنجا کوچ داد و ظاهر سمنان را لشکرگاه کرد و آن بلده را بجا صبره انداخت مردم  
قلعه چون طاقت درنگ و قوت جنگ نداشتند لا بد طریق خدمت گرفتند و از آنجا بدامغان و بسطام  
سفر کرده مردم آن مورد ملامت فرمود و قادر خان عرب نیز طریق طاعت سپرد و جمعیانش معفو و عسی گشت  
و فرمان داد تا اهل و مال در ساری نشیمن کند و بسطام را بتیول جعفر قلی خان و سمنان را بسورغال حلیقی خان مقرر  
داشت و خود با استرآباد کوچ داد چون این هنگام علیمردان زنده از صفهان بجد و درگمانش آن سفر کرده  
بود صواب چنان دانست که لشکری از بهر تسخیر طهران سازد و سپس حلیقی خان را با فوجی مامور طهران فرستاد  
و او بطا بهر شهر طهران آمد لشکرگاه کرد و مردم شهر ابواب آن بلده را استوار کرد و در محفظ و حراست خود پرداخت  
حلیقی خان چون چند کرت یورش بشهر انداخت و کاری ساخت دست از فتح حصار باز داشت و بنواحی

غلام محمد، برمرضی علی خان

مفتی محمد رفیع  
مفتی محمد رفیع  
مفتی محمد رفیع  
مفتی محمد رفیع  
مفتی محمد رفیع





# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

این و تمهید بنام ده جوان بخت فغلی خان را که در این وقت یازده ساله بود خواست زنی بکاج و همدو دختر خضر خان  
 ولد قادر خان عرب را از بهر شش عقد بست و چنانکه پادشاه از شایسته است مجلس عیش سور و سرور بپای برد  
 آنکه تخیل طهران را تقسیم عزم داد و نیمه پروان زد و باشکری بجای داد و طاهر طهران فرو شد و آن بده و بجا  
 انداخت و از آنجا جعفر قلی خان را به تخیل سپرد و تدبیر مراد خان زند را تا نورس نمود و عیقلی خان افشار را بدو  
 سوار جرایز سپرد و مرگ کاب او ساخت جعفر قلیان پدر رنگ لشکر براند و در برابر مراد خان رده برکشید چون  
 کار عرب و ضرب بروی شد عیقلی خان افشار را پای اصطبار بفرزید و با مردم خود از جنگ گاه روی برکاشت  
 جعفر قلی خان از بهر میت او و بهشتی در ضمیر نیارود و همچنان مردانه عملهای کران افکند تا مراد خان را بسکت  
 و جمعی از لشکر بایشان را تشکیک نمود و هم از راه مراجعت نموده بحضرت برادر پست ما از آن سوی چون مدت  
 محصره طهران بدو از کشید هوای اندرون قلع عفن گشت و بسیار کسب مرخص شد و هم از شهر مشک کاهن کرده  
 بسیار کس از لشکریان عرضه هلاک و دمار گشت لاجرم شهر را بکشتن بازماندگان کرده و مدت زیاده در آنجا  
 بزیست در سینه بجزار و صد و نود و هشت هجری تخمین چنان افتاد که در شهر ساری آتش در ساری مردمان کشت  
 و به قتل از مرد و زن سوخت اما از آن سوی چون علیمردان زند بعد از فوت زکیخان و قلع و قمع اولاد و عشرت  
 کریم خان شیراز با صفهان آمد و لوای سلطنت بر فراخت شیخ و یس خان ولد اکبر شش را باد و از ده هزار کس  
 از ابطال جماعت لر و کرد به تخیل بازماندگان را مور ساخت بعد از ورود و شیخ و یس خان را راضی ری محمد علی خان  
 حاکم خوار بد و پوست و مردم بمنان تیر با و طریق افتابا ذکر شد و همچنان باقی لاریجان با او همدست شدند  
 پس بدل قوی چمن لار را لشکر کاه کرد چون خبر او در حضرت آقا محمد شاه معروف شد و رضا قلیخان و دولاب رفیع  
 نامزد فرمود و او در روز مقالت شیخ و یس خان را بسکت و دو تن را سرگردان با شاق پنجاه تن از  
 لشکر بایشان را سیر فرمود و شیخ و یس خان از زرنگاه فرار کرده بدماوند نشین ساخت و بجزارت خویشین پرداخت  
 بعد از بازنده روز علیمردان خان باشکری بنوه وارد طهران گشت و پدر رنگ شیخ و یس خان را از طرف میروان  
 کوه و ویس مراد سپهر خود را از جانب نورو اسمعیل خان زند را از سوی دامنخان باشکری بسیار به تخیل  
 بازماندگان فرمان داد و چنین هنگام که اعیان درگاه پادشاه جلال آقا محمد شاه جای آن داشت که در دفع  
 دشمن بجهت باشند و همدست بکشند مرتضی قلی خان برادر را گذاشته باشکری عادی پوست لاجرم محمد شاه  
 چنان صواب دانست که در شهر استرا با دشمن کند و اعداد کار دشمن فرماید پس لشکر زندیه بی عیقلی و یس  
 در تخیل و غریب شهر آمد و با فروزش پرداخت و در راضی بازماندگان کار بر مراد ساخت آنکه علیمردان خان محمد  
 ظاهر خان خواهرزاده زکیخان را با جماعت نجاری و دیگر مردم که هشت هزار مرد و شمار برمی آمد مامور تخیل استر اباد  
 نمود و محمد ظاهر خان بر حسب فرمان در ظاهر استر اباد لشکر کاه کرد و دستگیری راست کرده بشت مذکور از دو سو  
 کار بمقتله میرفت کیش محمد ظاهر خان در کنار شهر رجبی بر آورد و دو نفر از اعدای نجاری داشت چون بمحاکه  
 آنحضرت این برید فرماید تا لشکریان پروان شده آن برج را پورش فرو گرفتند و از جانب دیگر جمعی را  
 بر کشت تاراه علف و از قه بر لشکر کاه محمد ظاهر خان سدد و نمودند و در این وقت مهد علیا و الله محمد شاه

تاریخ خضر خان عرب بنام پادشاه خضر خان

محمد علی شاه قاجار

خان آقا محمد شاه بنام شیخ و یس خان

محمد ظاهر خان خواهرزاده زکیخان



## جلد اول تاریخ قاجاریه مجلد تاریخ التواریخ

یکدیگر دوچار شد فتوری سخت در کار علیراد خان انداخت داین هنگام منیر از افراط خمر مرض استعبار  
احوالش استلزام یافت و از طهران کوچ داده آهنگ اصفهان فرمود و در هر منزل مرض و فتوری گرفت تا در  
مورچه خورت که نه فرسنگی اصفهان است رخت از جهان بدر برد مرضی قلی خان چون این بدید و در حضرت  
برادر و دیگر جای شفاعت و ضراعت نداشت بمیان ترکمان کریمت و از آنجا بنزد پادشاه خورشیدکلاه  
روس شده و در ترغیب بتغیر ایران همی کرد تا در سنه هزار و دویست و دوازده درگذشت جسد او را  
بقیات عیالات آورده مدفون ساختند هم بر سر سخن باز شوم بعد از وفات علیراد خان جعفر خان زند که  
برادر زاده کریم خان و با علیراد خان از طرف مادر برادر بود و در غم وفات برادر را اصفاف فرموده شتاب  
زده تا اصفهان تباخت و بجای و بر نشست اما از این سوی قاقم محمد شاه در سنه یک هزار و یکصد و نوزده از نایب  
آهنگ علق فرمود و چون بارضی ساهه فرود شد ابطال خلج و پات برکاب پیوسته و از آنجا بدرا لامان  
متمم آمد بهنج خان زند که از قبل جعفر خان حکومت داشت بحاصره انداخت و بحکم یورش بلده قم را فرود  
گرفت و در میان جمعی عرصه تیغ گشت بنج خان از آن کیسه و دار طریق فرار بر گرفته تا اصفهان بشتافت  
و بجعفر خان پیوست آقا محمد شاه بعد از فتح قم کوچ داده بجاشان آمد در آنجا علی خان جنسه و سرکرده دکان قزاقان  
بشکرگاه پیوسته آنگاه از کاشان آهنگ اصفهان فرمود و جعفر خان چون این بشنید احمد خان و ولد ازاد خان  
اقتضاد تقی خان زند را بشکری آهوه بدافعه پیرون فرستاد و چون آیند لشکر با یکدیگر زمین جنگ شکست  
آوردند باز حربه و ضرب روانی گرفت و سه ساعت مدت مقاومت بدر از کشید عاقبت تقی خان زند  
دستگیر و عرضه شمشیر گشت و احمد خان هزیت شد چون این خبر بجعفر خان رسید دیگر کتاب درنگ نیاورده  
اهل و عیال و اموال و اطفال خود را برداشته بشیر از کریمت آقا محمد شاه بی کلفت خاطر با اصفهان درآمد  
و چهل و پنج روز در آنجا ششمن ساخت و امر آن بلده را بنظام کرد آنگاه با قرقان خراسانی حاکم اصفهان را  
همچنان بکومت بگذاشت در اینوقت معروض افتاد که جماعت بختیاری با گروهی از مردم کلایکان  
و فرمان همه استان شده بموافقت ابدال خان بختیاری چند تن دیگر از بزرگان ایشان تاقیر معسران  
بزم مقابله و مقابله شتافتند لاجرم شهریار از اصفهان بدفع ایشان خیمه پیرون زد بعد از تلافی  
فریقین بادل حمله خالیغ شکسته شدند و در لشکر که از بهر خویش کرده بودند پناه جسته بر حسب فرمان شهریار  
جعفر قلیان و عینخان افشار با فوجی از لشکر بانیان از آنجا صراعت کردند آنجماعت هم در لشکر تاب درنگ  
نیاورده بنه و آغز و قود را ریخته بقلیل حیل کریمت لشکر بانیان از دنبال ایشان تباغشند و بسیار کس را و شکیر  
و مقتول ساختند ابدال خان و دیگر سرهنگان نیز کرفار شدند و بعضی عتاب و عتاب درآمدند فرمان  
زفت تا جلد را سر بر گرفتند آنگاه لشکر بانیان دست نهب و غارت بر آوردند و هشتاد هزار سر کا و دو کو مفد  
و دیگر مواشی بغنیمت گرفتند مردم بختیاری را این هول و هبت اوطان و مساکن خود را گدازشته بشباب  
جبال و قله با نفع جای کردند و بعد از روزی چند از درگاه کسار و ضراعت پیرون شده بدست رسل و  
رسایل بکرمشمانه توسل جسته و تنه را بر عصیان ایشان را مفسود داشت و بجانب اصفهان لوای مرحبت

تاریخ  
تواریخ  
تواریخ

عمر شاهنشاهی قاجاریه

تاریخ  
تواریخ  
تواریخ

تاریخ  
تواریخ  
تواریخ

## شرح سلطنت جهانگیریه آقا محمد شاه قاجار

برافراشت در این وقت اسمعیل خان فیسی بدست برادرش پیشگی و عریضه افغا حضور داشته بود و افغا  
 خسروانه گشت و همچنان بر فرمانداری لرستان نشو ریافت آنجا آقا محمد شاه از اصفهان بسوی همدان  
 سفر کرد و در اینجا خسرو خان والی کردستان عم خود را با پیشگی لایق بدرگاه فرستاد و ایالت کردستان را  
 حکم گرفت و از آنجا شهریارانک طهران کرد مردم طهران چون مشخ و فیروزی پادشاه را در آن سفر داشته  
 بودند و یک بجهانت قلعه و حرست خویش نپرداختند و بقدم ضراعت پیش آمدند مهدیخان ولد محمد خان بود  
 که بهی با یک عم و عمزاده که خدمت علیرضاخان میگردید بیکم پادشاه نابینا شدند و شاه هزار دکان فغلی خان  
 و حسینی خان که نامور بتوقف مازندران بودند حاضر درگاه آمدند اما از آنسوی جعفر خان زند چون دست  
 که پادشاه از اصفهان بری سفر کرد و تهمیز شکرموده باصفهان آمد و باقر خان غراسکانی را مقتول ساخت  
 و حاجی علیقلی خان کارزونی را باجمعی از سپاه فارس بکاشان فرستاد و خود با لشکری آراسته بطرف  
 کلپایگان و قتلرود کوچ داد و شهربان چون خبر شنید فرمان داد تا خسرو خان والی کردستان و علی خان حاکم  
 خنسه و سرکردگان قراقرز را با جماعت خود در اراضی همدان سر راه بر او گرفته جنگ در انداختند و هزار  
 بادام شاه مکاه حرب بر پای بود و عاقبت جعفر خان شکسته شده بکنار کرجت لشکریان برگرداد و آمدند و از  
 هر سویی حمله کردند چند آنکه کار جعفر خان شکستناچار اموال و ائقال خود را گذاشته باصفهان  
 کرجت دیگر باره قوی و شوکتی بدست کرده بنشیند آقا محمد شاه با لشکری رزم آزمای بدفع او برخاست و  
 از اراضی همدان که نشسته بمنزل دیتی فرود شد و در آنجا مکشوف افشا که جعفر خان چون اصنافی غریبت  
 شهربان را نموده تاب درنگ نیاورد و باز بشیراز کرجت پس شهربان جعفر قلی خان پاشنه را کس نامور  
 بتوقف اصفهان فرمود و خود بچمن سنگباران آمد و در آنجا سموع افشا که علی خان خنسه را بطریق اطاعت  
 سر بر تافته لاجرم بجان خنسه شتافت چون راه بخنه نزدیک کرد و عینخان بقدم اقتدار پیرون شده  
 استرحام و استعطاف نمود پادشاه جرش را معفو داشت و از آنجا بطهران آمد  
 و قایم سنه یک هزار و دویست و یک و فتح کیلان بفرمان آقا محمد شاه

چون از هجرت بنوی صلی الله علیه و آله یک هزار و دویست و یک سال در گذشت هدایت الله خان در شیراز  
 اعداد کار کرده بکیلان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت آقا محمد شاه چون اصنافی این قنیه فرمود  
 مصطفی خان و دولو را بشهرنار کس از ابطال بدفع او نامور ساخت هدایت الله خان چون این بدانست  
 دیوانی خان کرجی را باجمعی از ابطال رجال بماده برای کجفت و او را رستم آباد که ده فرسنگی رشت است  
 پذیره جنگ شد لکن از آن پیش که مصطفی خان برستم آباد و آمد و مصافی با دیدش و فرار کرده به هدایت الله  
 خان پوست و مصطفی خان از دنبال او تباخت نامچار هدایت الله خان پیرون شده در سپهر باز اصف  
 برزد و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد چنانکه سکون رشت را غارت بازوی خود و نیزه پس بجان  
 اتلی فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از قفای او تا اتلی تباختند و قلعه او بجا صره انداختند از قضا  
 یکشب آتشی در سرای یمن از قلعه کیان افشا و بدست باد پراکنده گشت و موجب پراکنده کی خاطر مرد

دستی  
 بفتح ران صلح  
 بدین خان

سپه سالار  
 سید محمد علی  
 سخاوت داری

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

شده و زپرون قلعه لشکرمان چون این بداند شد از هر جانب یورش افکندند بمی و توقف بر هدایت افغان  
 محال رفت و از قلعه بفرار آمد تا بکشتی در رود و راه با کویه پیش کیرد تاگاه به تیرمکین از تفکیک طاش بیز  
 افغان طاهان جدا و از آب برآورده بخاک سپردند و سرش را بجفت شهریار آوردند آنگاه قاضی محمد شاه  
 از طهران با صفهان آمد و علی خان حشمه را که سالها بهوای خود و سرکاری میکرد و نفعه ضمیمه او در حضرت شهریار  
 کثوف بود در عمارت هفت دست اصفهان میل در کشید و از آنجا بکچک کسندمان نزول فرمود و در منزل  
 سبکبان زکریا پیکت کرجی کیسل ارکلی خان والی کرجستان با شکش و عریضه بدرگاه آمد و پادشاه او را  
 بنواخت و از آنجا از راه بروجر در ارضی بختیاری را بنظام کرده بجانب همدان شد در آنجا لطفعلی خان هم  
 خسروخان والی کرجستان با عریضه و شکش حاضر حضرت کشته خواستار شد که چون خسروخان از اردک  
 حضور چمنکست او را محلت گذارند تا بعد از ورود و موبک پادشاه بطهران طینانی بدست کرده روانه وگاه  
 ایملتس و بمقول قاضی و شهریار از همدان بطهران آمد و هم در ایصال جعفر خان زند از شهر از قبضه بزرگ پرون  
 شد قلی خان یزدی از میر محمد خان که در این وقت حاکم طبرستان بود استمداد کرد و او با لشکری لایق ماضق کرده  
 در طاهریز با جعفر خان مصاف داد و او را شکسته اموال و اقلش را با تو بجان و امانه سلطنت بغیمت  
 برگرفت و از این فتح عجیبی دهنری در دماغ او راه کرده فتح اصفهان را تقسیم عزم داد محمد خان و اسماعیل خان  
 عرب حامری که حاکم نظر و اردستان بودند نیز با او پیوستند جعفر قلی خان از اصفهان پرون شده پذیر  
 جنگ او کشت و بعد از چهارده روز مبارزت و مناجرت میر محمد خان بنه و آغزوق بریخت و پیرد کرجی  
 و از آنجا بطبرستان آمد و هم در این آقا محمد شاه در اول بهار از بهر تیغ شیراز از طهران کوچ داد و با صفهان  
 آمد و شاهزاده فتحعلی خان را بتوقف اصفهان حکم متوجه شیراز کشت و در مشهد المبتی لشکرگاه کرد و علی  
 قلی خان را بخت و تاراج آن ارضی فرمان داد و او اطراف و انجالی آن نواحی را تا شش حشید عرضه  
 هنب و غارت ساخت و در نیمه سبده مراجعت با صفهان فرمود شاهزاده فتحعلی خان چند قطعه الماس  
 و یاقوت و بعضی اشیاء نفیسه پیش گذارند آنگاه علی قلی خان را با نوجوانی از جنگجویان در اصفهان کشته باز  
 طهران شد در این هنگام مرتضی قلی خان از باکو به لشکری ابنوه کرده بکیلان تاخت و سلیمان خان حاکم  
 کیلان تاب در نک نیارده بفرودین کرجیخت و صورت حال را باز نمود و قاضی محمد شاه محمد حسین آقایی ناظر  
 و امیر محمد حسین خان از جندی میزد و کوه پیرا برفع او و مور فرمود جعفر قلیخان نیز با پنجاه کس از دنبال ایشان  
 کوچ داد اما از آنسوی پیش از آنکه جعفر قلیخان در رسد مرتضی قلیخان میدان مبارزت را پاره است  
 و جنگی صعب در افکند در اول حمله محمد حسین آقا بهر میت شد و پشت بزرگگاه داد امیر محمد حسین خان  
 از جندی چشم از زمین کانی پوشید و مردانه بکوشید و نختین با کوه لک نختن رمعی صعب برداشته و هم چنان  
 مانند شیر زخم یافته بر جرب راست حمله افکند و نه تن از ابطال رجال را بجاک انداخت و خود نیز بهره  
 خاک کشت مرتضی قلیخان بعد از این مستح و فیروزی دانست که با جعفر قلیخان پای زرم نخواهد داشت  
 اراضی کیلان را عرصه هنب و غارت ساخته بجانب باکو بهشتاب گرفت و از این سوی در صحن این

نسخه

نسخه این کتاب از قاضی محمد خان

نسخه  
 این کتاب از قاضی محمد خان  
 در قاضی محمد خان

نسخه این کتاب از قاضی محمد خان

شرح سلطنت و جہانگیریہ آقا محمد شاہ قاجار

فتنه سموع شهریار فاقد که جعفر خان زند با سی هزار مرد جنگی از شیراز خیمه پرورن زده و تسخیر اصفهان را  
 تقسیم عزم داد آقا محمد شاه از این حدیث برآفت و با سیصد تن مرد زرم آزمای برنشت و آهنگ اصفهان  
 کرد چندانکه ملازمان حضرت معروض داشتند که سی هزار تن را با سیصد کس دفع بتوان داد سفید نیقاد  
 در جواب فرمود فتح و اقبال بایز و متعال است و همچنان بقدم عجل و شتاب راه برداشت و از آن سوی  
 چون جعفر خان ترک تارخی شهریار باز داشت از نیمه راه بجانب شیراز در ترک زانده و این معنی  
 مقرر بود که چون آقا محمد شاه در مملکت باز نذران مستقر بود جعفر خان را بیت فتح اصفهان بر می فراشت  
 و هرگاه به دو آگهی میرسد که آقا محمد شاه زرم و از تقسیم عزم فرمود و آهنگ اصفهان نمود خواه باشد که بسیار  
 دخواه با نفر قلیل بی آنکه تنی از خلاف برآید و کردی از صاف بریزد عارف را فخری پنداشته دوسه  
 طریق شیراز بر میداشت و این کار را چنان بر خویشان ستوار نهاده بود که هنگام ورود او با صفا  
 کرد و بی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دبتوس و بادا نکلدن در بوق است رسیدن جعفر خان  
 بدانش از بهر طلب دیناری و کدی دهمی فراهم شده در پیرون اصفهان بر سر راه او انجمن شدند چون  
 آن سواران که بر مقدمه جعفر خان بودند بر رسیدند و تکاوران جنیت بیدار شدند هر دو راه را بستند  
 و باد و در بوقها در انداختند جعفر خان در میان پیش تازان خویش و پذیره شدگان شهرنما که اصفهان چنان  
 آوازهای مهیب نمودگان کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است دلش از جای برفت و عیان است  
 بگردانید و در طریق فرار چون شاهین شتاب گرفت خاصانش از هفتا بخشد و او را از قصه آگاه ساختند  
 سخت غمخیز و شرمسار گشت و گفت اکنون که کار بدینگونه رفت از کونچه درویشان گذشته و بدین  
 عبور کردن روانها شد پس از در دیگر با صفا در آمدن این هنگام که بر حق کریمت مع القصد  
 چون خبر فرار او در منزل مورچه خورت معروض آقا محمد شاه بی کلفت خاطر با صفا در آمد و مصطفی خان  
 و دلو را از دنبال و ماضق فرمود و او را ماضق این درخواست برفت و چند عداوه و توب از مردم خفیه  
 مأخوذ داشته باز اصفهان شد آقا محمد شاه ظفر کرده و نصرت یافته مراجعت بطهران فرمود و دست را  
 در باز نذران سپای برد در آنجا معروض فاقد که جعفر خان بدست گمنامی که در سرای داشت مستوم  
 و مریض گشت و بیس مراد خان و صید مراد خان و شاه مراد خان اعمام علیم مراد خان زند و ابراهیم خان  
 ولد اسمعیل خان و حاج علیقلی خان کازرونی که یکسال در ارک شیراز زندانی بودند در اینوقت دوتن  
 از علما مان جعفر خان را که یکی رجب و آن دیگر با دست زانام داشت و نان و آب مجوسین را مستعدی بودند  
 از در باز کردند و شبانگاه از زندان پیران صدد و بر بام خلوت ارک برآمدند و آهنگ فرود آمدن  
 کردند و صید مراد خان از پنجم جان بر بام ماند و دیگران بدست آویزطای بهای شاه در وان بزرگ  
 در سرازیه خانه کین نهادند اما که ظلمت برخواست یکی از زمان جعفر خان مرد پیکانه و دسر ساری دیده  
 فریاد برداشت جعفر خان چون بانگ او بشنید با همه ناتوانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش پیرون  
 تاخت نختن شاه مراد خان بروی درآمد و جعفر خان تیغ بزد و پنی او را جراحت کرد ابراهیم خان چوب

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات مانع التواریخ

جاری کرد دست کرده از زهای جعفر خان برآمد و بر سر او کوفت چنانکه از پای و راند پس دست پامیخت  
و تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش بر کمر کوفت و بر بام سرای افکند صید را دو خان بی توانی آن سر را  
بر داشته بهای دیوار ارک انداخت در این وقت لطفعلی خان پسر جعفر خان که در لار بود چون خبر قتل پدر را  
اوصاف فرمود دانست که راه بشیر از توانست کرد و نزدیک شیخ نصر عرب برفت و از او شکری استمداد کرده  
باز بشیر از شد و آن بلده را مسخر داشت و قاتلان پدر را دستگیر ساخته برخی را ناپنا و بعضی را مقتول نمودگان  
خود رایت استقلال بر افراشته بر مسند پدر نشین ساخت تا قحطی شاه چون اصغای این وقایع کرد و در تخریر مملکت  
فارس بکجه کشت و در سنه پنجاه و دویست و چهار چری با لشکرهای ساحه بشتاب صبا و سحاب  
با صفهان آمد و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد و در منزل پضا که شش فرسنگی شیراز است بنه و آغزوق را  
با برادر خود علیقلی خان گذاشته ابطال رجال را برداشته به شیراز آمد و از آنسوی لطفعلی خان با پیشتاب  
سواره و پیاده بغرم متحالت پروان شده در حوالی مسجد بردی با لشکر پادشاه برابر شد از دور و در صف  
راست گردید تا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفرقلی خان در میمنه و مصطفی خان و دولود میر و ساکن  
شدند تحتین لطفعلی خان هزار و دویست تن از دلاوران جنگ را بر جعفرقلی خان کاشت و ایشان رزمی سخت  
افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد و روی دیگر را با عانت آنجماعت جنبش داد تا با هم پیوسته شدند و از  
بهر کوشش یزوی از نو بدست گردید تا قحطی شاه چون این بدید جماعتی را بدست یاری جعفرقلی خان فرمان داد  
دیگر باره لطفعلی خان آنجنی پشتوان مردم خود کرد و همچین شهریار فوجی را بکینت از اینگونه کار کردند  
تا جنگ با بنوه و زمان کوشش و کشتش بدراز کشید و فراوان مردم و مرکب نجاک در افتاد و سرانجام لشکر  
لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهریار تا بدر و از شهر از پی هزیمت میان تبا شدند و بسیار کس از  
بزرگان سپاه را دستگیر ساختند و از پادگان هشت هزار مرد و کفر قار کشت تا چا لطفعلی خان بجصاص  
در رفته متحصن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و وسنگری مشتمل  
بر سه دروازه بر کشید و یکاه تمام استوار بنیشت و چون فتح حصار در این هنگام صعب میبود و نیاز  
طهران مراجعت فرمود و آنگاه حکم داد تا ضربی ز راند و در کرده انفاذ در کاه ملایک پناه اسد الله غالب

فضل جعفر خان زمد و طلوع پیرش لطیفی خان

بادور که گویند  
 رشتگان معین و  
 سبک بر روی وزن  
 احمال و اقل اش  
 و ذوق فاسق است  
 و روی هم مضام  
 نغمة کمال غرق بانو  
 بادور و غرق

علی بن ابیطالب علیہ السلام دشت

بقایع سال یکہزار و دویست و پنج ہجری و غرقم محمد شاہ تبخیر اور بایجان

در پایان سنه یحزار و دویست و پنج هجری قمری آقا محمد شاه نختین از بهر دفع مستند لطفعلی خان شاهزاده جوان بخت  
فصلی خازر با سپاهی لایق مامور باصفهان و توقف در آن بلده فرمود آغا و تجنیز شکر کرده یحسان آباد آذربایجان  
کوچ داده چمن اراضی طارم شکرگاه کشت سیمان جان را با شش هزار مرد و طاش فرستاد اما ای آن اراضی  
بمعرض هب و غارت در آورده بزکان انجماحت را با زن و فرزند بربحان فرستاد و نیز شهرایان طریق  
خفاں طی مسافت کرده با دو هزار سوار کار آزموده بتخته قلعه سراب و قدمیرصادق خان تقسیم عزم داد و با  
خان شتاتی با ندرت پیر و ن شده مبارزتی نمود در اول حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته قریب



## شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

غان باز نگشید و در پناه ابراهیم خلیل خان جوان شیر پاریس شهریار از پس او فرمان داد تا ضرب را  
 خراب کردند و هم آتش بسوزند و از آنجا کوچ داده بار و پیل آمد مصطفی خان حاکم قزاق به پادشاه را  
 پذیره شد و چنگش لایق پیش گذاریده مورد اشتقاق خسروان گشت از پس آن شهریار جان محمد خان  
 قاجار را با جماعتی از مردان جنگ بدفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود و برفت و شکسته شده باز آمد چون  
 منازل صعب و درختان فراوان در راه داشت قطع و قلع او را بدیگر وقت گذاشت و از آنجا بسوی قزوین  
 داغ سفر کرد و در چمن کشکباز فرود شد حنیقلی خان دنبلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده بگفت  
 خوی و تبریز مباحی گشت و زوجه او که دختر ابراهیم خلیل خان بود بتوقف قزوین فرستاد یافت آنجا  
 محمد علی خان حاکم ارومیه پنهان شده با رضی اشکر نوکر سید آقا محمد شاه محمد خان عزالدین لوی قاجار را با سه هزار  
 کس قلع ارومیه مامور فرمود تا اهل و مال محمد علی خان را بشکرها حمل دادند و در حل اسوال بعضی از اشیاء یافته را  
 بنهایی از بر خویش ضبط کرد و اینمضی معلوم شد و هم در حضرت شهریار سموع افتاد که محمد خان از این خیانت  
 بر زیادت آنست که با محمد ولی آقا و محمد علی خان جو جوق و محمد علی خان شامیاتی مواضع افتاده و پامانی نناده اند  
 که اگر توانند شهریار را بکشدی رسانند لاجرم آتش خشم پادشاه زبانه زدند گرفت و فرمان داد تا محمد خان را  
 از ارومیه بایند و بکنده بدرگاه آوردند و فرمان برفت تا او را و محمد علی خان جو جوق و محمد علی خان عزالدین لوی  
 و محمد ولی آقا را میل در کشیدند و محمد علی خان را عرضیه بشیر با خشد در این هنگام محمد علی خان ارومیه که گریخته  
 حضرت بود درگاه پادشاه را پناه داشت تا پیشگی سزاوارت بقتل آستان شهریار حاضر شد و بمطاع الام و شفا  
 گشت از پس این وقایع عریضه حاجی ابراهیم خان شیرازی ملوخط نظر شهریار را قشاد بشیر انکه لطفی خان تجیز  
 لشکر کرده با پیست هزار کس سواره و پیاده تیغز صفها را القیم عزم داده نیمه سپردن ز عبد الرحیم خان  
 برادر حاجی ابراهیم خان را با دیگر بزرگان و سرکر دکان فارس را ملازم رکاب ساخت و همه با طلع  
 مسافت کرده در سیرم علیا فرود شد از اینوی شاهزاده فتحعلی خان که دیهید دولت و نمایب سلطنت  
 بود در چمن کندان اصغای این حدیث کرد و پید رنگ ساخته جنگ شده با شکری ناموز تا عرض قشک کوچ داد  
 آنجا هر دو سپاه از کم و پیش یکدیگر آگاه شده زرنگاه را شک در آوردند و در تیر پرتاب هم فرو شدند  
 لطفعلی خان از دور اندیشی در سنکر جای کرد تا روز دیگر کار بحیره کند چون پاسی از شب بگشت عبد الرحیم خان  
 بر حسب وصیت برادرش حاجی ابراهیم خان سرکر دکان فارس و بزرگان قتل پذیره زند را بخر کرده با ایشان  
 در دهم بنیان کار و تخریب بنای لطفعلی خان همداستان شد و هم در آن نیش در میان لشکرگاه کشی  
 چند به پرتاب گشاد و دادند و ساز خافت پیش نهاد لطفعلی خان چنان دانست که لشکر این شاه زاده  
 هر دو تا مشه و شیخون انداخته اند محت هراسناک شده و بنه و آهزوق خود را بجای گذاشته با دو پیست تن  
 از خاصان خویش فرار کرده بسوی شیراز شتاب گرفت تا با زن و فرزند و خوشتر این و دفا وین خود که در  
 شیراز داشت پوسته شود و تبار و اعدا کار می کند چون بدر وازه شهر فرزند حاجی ابراهیم خان بصرف نمود  
 تا در وازه حصار را استوار کرده او را بارند و لاجرم ناچار شده به بنا در فارس گریخت و بچند دیگرگاه

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۵۴  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۵۴

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۵۴  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۵۴

بنیاد نشر آثار و خدمات فرهنگی و اجتماعی شهیدان

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

داشت بهره غازیان لشکر شاهزاده کشت مع القه حاجی ابراهیم خان هم در مکتوب خویش معروض داشت که شهریار از بهر ضبط خراین لطفی خان وصیانت مردم فارس سرداری و سپاهی مقرر دارا قاجار شد ه میرزا ضاقلی را بفرمود تا در اصفهان بحضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خان را با سه هزار کس با او بار کرده با شاق بشیر از آمدن بعد از ورود بشهر میرزا ضاقلی اموال و اطفال لطفی خان را حمل داد و جواهر سوار و پیاده او را مأخوذ داشته با هزار سرباز دین مراجعت نمود اما از آن سوی لطفی خان از بنا در فارس بارضی خشت آمد و از زال خان خشتی استمداد کرده میصدتن مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این قلیل مردم تیغ شیراز را تقسیم عزم داد و طی مسافت نموده در منزل کویم فرود شد و از قضا اینوقت کار وانی را در راه گازرون بتاخته و خبر نهب غافلده در شیراز پراکنده کشت مصطفی خان چون این بشنید با همصدتن از مردم خود بر پشت و در پنج فرسنگی شیراز سواره بر دزدان مبت در اول حمل ایشان بگریختند ابدال عابد الملکی از دینال آنجا عت بتاخت چون راه نزدیک کرد چیدن تن سرتراختند و او را زخمی برسینه زدند چنانکه از پای درآمد این هنگام لطفی خان که کمین نهاده بود چون پلنگ غضب کرده با مردم خود ناکاه پروت تاخت و در برابر مصطفی خان بجز و شش آمد از این سوی که مصطفی خان نیز شیرازی زرم آزمای بود گان بگرفت و چندانکه تیر در ترکش داشت پرتاب کرد چون جبهه تیر پرداخته شد دست به نیزه برد و اسب بر جهان در میان آن دو مرد دلاور جنگی مردانه به پای رفت عاقبت هر دو لشکر از هم جدا شدند لطفی خان بجاگاه شد و مصطفی خان باز شیراز کشت و حاجی ابراهیم خان صورت این حال را نیز بدست سرعی سبک سیر معروض داشت آقا محمد شاه جان تخرخان را با پنجه را کس مرد جنگی نامور بشیر از فرمود و لطفی در مدت ذهاب و ایاب این سفیر دو هزار مرد لشکری بر سر خود انجمن کرد و در مسجد بردی نشین فرمود این هنگام بان محمد خان رسید و هر دو لشکر صف بر زدند و جنگ در افکندند بعد از گیر و دار بسیار لشکر لطفی خان بهزیت شدند و او ناچار که و فری نموده برزقان فرار کرد و هم در آنجا با عدا دکار پرداخته دیگر باره چهار هزار مرد بر سر خود انجمن ساخت و از این سوی بان محمد خان و مصطفی خان در ارض کلبه دو آمدند و مصطفی خان از آنجا بفاطمیه شیراز آمد روزی چند از این بگذشت کیش لطفی خان بر نشسته مانند برق و باد بر لشکر جان محمد خان شیخون آورده و از هر جانب تاخت و زرم بساخت لکن رخنه و ثلثم در آن لشکر گاه شونت کرد و لاجرم بی نیل مقصود مراجعت نمود اما از آن سوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت بطهران تقصیم عزم داده در ارضی حمله ملا محمد حسین تالاباشی را بطبرستان محمد علی مجتهد پیر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی اند مقامهانی روضات الجنان فرمان داده بگریانشان سفر کرد و آنجناب را بطهران آورد و از قضا چنان افتاد که روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در سنه هزار و دویست شش هجری قمری آقا محمد شاه همچنان که بر پشت سلطنت کیه داشت و با خاصان حضرت سخن میکرد ناگاهش مرض سیکات عارض شده قطع سخن کرد و سیدمان خان قاجار که قرب مکان داشت تفرس مرض شمره کرده حاضران درگاه را به نیکو ترحیمتی رحمت انصاف داد و پادشاه را به بستیری خواجکان و خصیان سدرای بجرم خانه آورد و میرزا مسیح و میرزا احمد اصفهانی را

کشت قلی خان  
دینال خان  
بن محمد نصیر  
کوه تقسیم  
سکون داد و فرمود  
مردان

محمد خان محمد خان بان لطفی خان خان

از قاجار  
محمد سکون  
دانه و الف دون  
تالاباشی  
کوه

تاریخ  
شیراز  
محمد  
دانه  
نصف  
جامع



## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

بجانب کران سرعت گرفت آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکریان از قهای او بپا خشد و جماعتی از مردم در دستگیر ساختند و از انیسوی بکام بلدان و امصار فرمان کردند تا افواج شتاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن کمر و دار فرار کردند جمله را دستگیر ساختند و در پنجه برگاه فرستادند و از آنجا بجانب شیراز کوچ دادند حاجی ابراهیم خان و دیگر بزرگان شیراز پذیرفته شدند و شهریار را پوزش کردند و بشهر در آورند و بعد از دو بشه آقا محمد شاه فرمان داد تا اولاد و عیشرت کرخیان را که بیشتر بدست عیلمردخان پاپا بودند با شاق زن و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرگان زمین بجانب استرآباد و مازندران کوچ دادند و میزبانان استرآباد و لای که پیرو کرخیه بودند را اینوقت گرفتار شده برگاه آوردند و بقطع زبان و فرمان رفت آنگاه امر مملکت فارس را بظن گرفته و مراجعت بطهران فرمود و در طهران شاه هزاره حینقلی خان را که اینوقت چهارده ساله بود با بختی نیکو کجاست و جیشی لایق بساخت اما از آن سوی چون لطفعلی خان از ابرج راه فرار بر گرفته بکرمان درآمد و لدان نظر علی خان زند که با او از زمان دیرین بکین بودند از ورود او آگاهی یافت و شبانگاه بر سر او نشاند و چند تن از مردم او را مقتول ساختند لطفعلی خان را از این حدیث درست شد که در کرمان رستنی خواهد کرد پس زنک بر نشسته بطرف را و در کجاست میسر از محمد خان را و در می نیز بکین او برخاست و زرم رست و چند تن از ملازماش را دستگیر نمود لطفعلی خان را آن عدت و عدد نبود که با آنجا حاکم سازمبارز میکند و آقا ز مناجرت فرماید ناچار فرار کرده از راه چهل پایه لوط طریق طبرس گرفت و در طی مسافت چهار تن از مردمش بمرض عطش هلاک شدند چون بطبرس رسید امیر حسن خان حاکم آن بلده سیصد تن از مردم خود را محکوم و ملازم او ساخت لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خواهی نمود و بولای و شاهی دیگر بار راه شیراز برداشت و چون خواست از اراضی یزد و نواحی تفت عبور کند لشکری بفرمان تقی خان یزدی بیخ او درآمد و با او در آنوقت لطفعلی خان چون برق بپناک که بر خار و خاشاک زند در ایشان افتاد و گریه را بابتغ و دغیم ساخت و جمعی را بریت کرده بخشی از شتابان آنگاه همان بر تافته بارضی ابرکوه شتافت اما از آنسوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را بشنید فارس اصناف فرمود محمد حسین خان خاله زاده خود را با هشت هزار سوار بناخت و قتی بارضی ابرکوه رسید معلوم داشت که لطفعلی خان انصاریه خان عثم خود را بصیانت ابرکوه گذاشته و خود طریق بوانات و اصطبلانات برداشته محمد حسین خان تختین دفع نظر لطفعلی خان را تقسیم عزم داده او را در قلعه ابرکوه بمحاصره انداخت و در نظایر آن حصن استوار نیست چون بد محاصره بد از کشید آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را بکشد و غم ابرکوه برداشتن سرمایه سودی نخواهد بود لاجرم محمد خان از ابرکوه کوچ داد و بطرف شیراز شتاب گرفت و قتی بر رسید که لطفعلی خان از قلعه داراب جرم باز داشته طریق نیز بر داشته بود لاجرم از راه تنگ کرم برفت و در پای خرن کوه بد و رسید از هر دو سوی صف قبال راست کردند و در مواضعی با یکدیگر بخشیدند و یازده روز در برابر هم لشکرگاه کردند و هر روز از با هم تا هم زرم دادند و یکشب لطفعلی خان آهنگ شینون نمود و جمعی از ابطال رجال کزیده کرد و یکتن از مردم او که حاکم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده

امیر لطفعلی خان و دیگر باره شیراز

## شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

بزرگ محمد حسین خان آمد و او را از کنون ضمیمه لطفی خان آگهی داد و با حفظ و حرمت جایگاه خود پرداخت  
 لا جرم چون لطفی خان غیبت یافتن کرد از هیچ سوی دست نیافت و بی نیل مقصود باشتافت صبحگاه  
 که بمان روشن شد محمد حسین خان یکباره دل بر جنگ نهاده صف بر زد و لطفی خان را سبک پردهن شد  
 رده بت از هر دو سوی جنگ پیوسته شد و کوشش و کشش نهایت رفت هم در پایان کار لشکر لطفی خان  
 پشت با جنگ داده راه فرار پیش گرفت و مجال درنگ بر او محال نمود ناچار از اراضی شیراز دل برکش  
 و طریق طبس پیش داشت آقا محمد شاه در این وقت تفریح کرمان را تقسیم غزم داده در سنه یکمزار و دویست  
 هفت هجری از راه اصفهان بچمن آسپاس آمد و شاهزاده فتحعلی خان را با ده هزار سواره و پنجاه پیاده و توپ  
 و زنبوره و در هفدهم شهر شوال نامور بلخ کرمان فرمود مصطفی خان و دولو و ملثم را کباب او ساخت آنگاه  
 حاجی ابراهیم خان شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن آسپاس حاضر شدند تا شاهزاده مصطفی خان  
 طی مسافت فرموده در شهر بایک فرو شد و در آنجا محمد رضا خان کرانی را طلب نمود و او بپناک شده روی  
 بر تافت و اموالش عرضه نهد و غارت گشت آنگاه شاهزاده از آنجا برشته باغ نظر لشکرگاه کرد و مصطفی  
 باشهزادترن به بزم و زماشیر نامور فرمود و از بهر آنکه افغانان و دیگر مردم که در آن اراضی نشین دارند طبع و متقا  
 سازد و بر رفت و کامروا باز آمد مع القصد شاهزاده تمامت توابع و اراضی کرمان را تحت فرمان کرده محمد ابراهیم  
 آقا برادر مصطفی خان را از بهر ضبط منال دیوانی در کرمان باز داشته خود طریق حضرت گرفت و بدرگاه پادشاه  
 آمد محمد رضا خان کرانی که در این وقت دشتگیر و گرفتار بود بر حسب فرمان در حضرت شهر یار عرضه هلاک و دوا  
 گشت آنگاه آقا محمد شاه جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را بهدم قلعه شیراز نامور نمود تا بر رفت  
 و آن بنا را با خاک پست کرد آنگاه مراجعت بطهران فرمود و از آنجا سفر مستر اباد کرد و از بهر آنکه جماعت پرت  
 ساین خانی که در طرف صحرای ترک و دشت قچاق جای داشته در اسرو و نهب مردم استر اباد طریق  
 طینان می سپردند لا جرم شهر یار بعد از ورود و باستر اباد بزرگان بیوت را مکتوبی کرد که ابطال رجال  
 خویش را روانه درگاه و ملثم را کباب سازید و زن و فرزند خود را بکروگان بسپارید و اگر نه ساخته  
 جنگ شوید ایشان را سپردن زنان خود بکروگان مضایقت نمودند پس محمد ولینان توانلو و مصطفی خان  
 دولو را با ده هزار کس از لشکریان بر سر ایشان تا ختن فرمود مصطفی خان تا پیه خیت که ربع خرسنگ به  
 منازل اجتماع مسافت دشت لشکر براند و سبکی راست کرد و یکدور و زترکان بر سر ایشان تاخته  
 و از دور و نزدیک جلادتی مینمودند و در سیم نیران حرب بالا گرفت و از دو سوی صف بسته جنگ  
 پیوسته شد بعد از کشت و کوشش فراوان ترکان شکسته شدند سیصد مرد ویر عرضه مشیر گشت و هزار زن  
 و فرزند از آنجا تحت طریق عدم سپردند و هشتصد کس از نسوان و کوهکان و دشتگیر گشت در آن کمر و دار  
 چنانکه بعضی از ترکان از زنان خود را بکشت تا بدست پیکانه اسیر نشود و نیز بعضی از زنان خویش را  
 از بیم اسیر هلاک کردند چنانکه یکتین از زنان که بدست مرد لشکری اسیر بود دست یازیده کار و از کمر و لشکر  
 بر کشید و خود را بکشت و همچنان مردی از ترکان از زنی نیکو رخسار روئید خود ساخته بهریت می تاخت

محمد آقا محمد شاه قاجار  
 بای محمد شاه قاجار  
 در شهر شیراز  
 در سنه یکمزار و دویست  
 هفت هجری  
 در روز یکشنبه  
 در ماه رجب  
 در سنه ۱۲۵۷  
 در روز یکشنبه  
 در ماه رجب  
 در سنه ۱۲۵۷

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

چون لشکریان راه بدو نزدیک گردیدند آن زن را که آفتاب بجهنم بود بجاگاه انداخته با تیغش بدو نیم زد و او را پس آنکه جنگ بکران رفت و هر دو لشکر باز جای شدند یک تن از بزرگان ترکمان که بصره نام داشت با ستره باد آمد که زرش را از قید اسیر برآید قاضی محمد شاه بفرمود تا او را از کوه سر در آب برداشته تا جان بداد و در آن سفر از زر و سیم و اسب و شتر و کاه و میش و گاو و کوه سفید قیمت فراوان بهره لشکریان گشت و اسیران بسیار را خود آوردند با اینهمه جنگ و جوش از لشکر پادشاه زیاده از پست تن تباره گشت با الجمله قاضی محمد شاه اسیران را از لشکر بکران بخرید و در شهر ساری نشین فرمود از آنسوی چون ترکمانان کار بدینگونه دیدند از بهر پیشکش اسبابی که زیاده اختیار کردند و چهل تن از پسران صنایع دیوت را از برای کردگان عرض دادند و پانصد سوار نیز از میان قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند این جلد را مهر علی آقای دهلوی بر داشته در ساری حاضر درگاه شد و نیز بر گردن نهاد که از زنان عیان کردگان فرستد و هر کس جز از در صدق و حقیقت قدم نهد بآفتاب محمد شاه و در انیک بنواخت و مسئولش را با جابت مقرون داشته اسرای ایشان را با او کیل فرمود تا با راضی خویش باز نشاند و خود بجانب طهران کوچ داد و بعد از ورود در آن مملکت نظام الدوله سلیمان خان را با شنزار کس بدفع ابراهیم خلیل خان نامور فرمود و سلیمان خان کوچ داده با ذریه پسران ره سپار گشت از آن سوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبدالصمد پیکر سرعم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه فرستاده خواستار شد که بسبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن بطهران روزی چند معاف باشد عذرش پذیرفته و مسئولش را با جابت مقرون گشت و سلیمان خان بنظم سایر بکران و راضی آذربایجان متوقف و نامور گشت و عبدالصمد پیکر ملازم رکاب شد

و قایم سینه بکزار دو دویست و هشت چهری و عزیمت آفتاب محمد شاه بدفع لطفعلی خان زند

در سال یک هزار و دویست و هشت چهری مرتضی قلیخان کرمانی که از قبل شهریار حکومت کرمان داشت با طلا عبدالله که از علای آن مملکت بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از علما و حکامان شهر همدان شده لطفعلی خان زند را که این هنگام در قیام متواری بود با مارت خویش دعوت کردند و او بدین مژده شاد خاطر شده با چند تن از ملازمانش قشایب شهاب و سحاب شتافته بکرمان درآمد و بر مسند فرمان گذاری جای کرد و بعضی از افغانان هم بیستان چون این بشنیدند نیز نزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند از آنسوی قاضی محمد شاه چون اصنافی این خبر فرمود شاه را ده مفضل خان را با سپاهی که زحمت میدان را از راحت یوان باز نداشتند از پیش روی بیرون فرستاد و خود نیز با لشکری کرمان با همک کرمان خیمه بیرون زد و بعد از طی مسافت نخستین شهر بابک درآمد اهل حصیان و طیفان را کبیری بمنزله گردانید و پیشان و میطیع فرمان گشتند و از آنجا پیشتر به چهل تن از سران اشهر را راعضه هلاک و دمار ساخت و گردوی را در باره قنات در انداخته با خاک انباشته کرد آنجا هشتاد زده بکرمان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه گردید و در لطفعلی خان مردم خود را بیرون فرستاد و رزم دادند و شکست شدند چون دانست که با آن سپاه نیروی جنگ ندارد دیکبار در دروازای حصان استوار بسته متحصن گشت آفتاب محمد شاه چون این بدید سرمان داد تا دیوار کران و بنایان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر

کردند

محمد شاه کرمان را از قید اسیر برداشت

از تاریخ قاجاریه  
جلد اول  
تاریخ التواریخ

## شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

کردند و از پیران شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند و میان بر چهار خندقی کردند و دستور  
 بنشسته پنجاه شب از کار بجز آب و تنگ میرفت و از خود بر جهانبخت می زدند بسیار بود که در میان  
 بغتها از دوسوی لشکر این دست و گریبان میشدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر میخشد و آن هنگام که زمستان  
 پیش آمد شهر را بر سر موتا لشکر باین نیز خانه ها کردند و از نیمه بروا آمدند سرانجام قلع و غلام کردند  
 با دیدگشت چند آنکه نه هزار تن از مردم را بکام از شهر بیرون فرستادند و بیرون بود و از این سوی چون  
 کار محاصره بدرگشید آتش خشم شهر را زبانه زد و گرفت و فرمان داد تا پورش آن قلعه را فرو گیرند  
 ابطال رجال روز جمعه پست و نیم ربع الاول یکزار و دویست و نه سال از هجرت بر شد آنگاه که آفتاب  
 نشست روی بصرها و از چند آنکه کلوله و احجار از برج و باره بیارید و لیران لشکر را پاک بنود و چون  
 یکدل و یکجهت بیروج شهر عروج کردند و شهر را فرو کردند و دست بقبول و اسرو و نهب و غارت برداشتند  
 لطفعلی خان در آن ظلمت شب چون کار بر بدینگونه دید و هزار تعب و طلب خویشتن را از لشکری حصار بیرون  
 انداخته بقلعه بم که ریخت و بکام محمد شاه و محمد لیان قاجار را از دنبال او بتاخت اما از آن سوی چون لطفعلی خان  
 بقلعه بم در رفت مردم میان ضعف حال و فرار او را معلوم کردند و در آید و قتل و کشته شدند و چون  
 اسب او را که غران نام داشت و در میان نگا در آن مامور بود و عفر کردند و لطفعلی خان از درون خانه  
 مکنون خاطر آنجماعت را فترتس کرد و خواست تا خویشتن را بفران برساند و از آن بلبار بماند از جانی  
 کرده با تیغ آخته بیرون مآخت و قتی برسید که اسب را عفر کرده و دید دست بر هم نهاد پس او را بگرفتند  
 و نسل بر نهادند و روانه درگاه شهر را شدند در نیمه راه محمد لیان با ایشان دوچار شد و لطفعلی خان را از  
 آنجا عیب بد و بد رگه پادشاه آورد و آقا محمد شاه بفرمود تا او را میل در کشیدند و از آنجا بطهران نشاندند  
 عرضه هلاک و دمار ساختند و عثم و نیز پنا گشت و میرزا محمد علی خان کاشانی برادر لطفعلی خان ملک الشعرا  
 که در خدمت او منصب وزارت داشت بچرم آید و قتی از قبیل لطفعلی خان مکتوبی بجهت شهریار کرده  
 و کلمات ناهموار در آن نامه نگار داده بمعرض عقاب و عقاب حاضر آمد چون از آن کار را بکار نکرد و عرضه هلاک  
 و دمار گشت و یکصد تن از قبیل اشتر کرمان که دولخواه او بودند نابود شدند و دو قطعه الماس که یکی  
 در بای نوروان دیگر تاج ماه نام داشت و از جمله جواهر محمد حسن شاه بود و از انقلاب زمانه بدست لطفعلی خان  
 افتاده در بازوی او بود و هم خاص شهریار گشت آنگاه فرمان رفت تا زن و فرزند سادات شهر را بکشت  
 بقریه کیمک که از توابع قم است نشین فرمود که از سخت و طعن آنجماعت بود و هفصد خانوار از جماعت عساکر  
 التلی بلده مزبور را بتوقف ری مامور داشت و بجزارتن از جوانان تنادر کرمان را بر کردی مرتضی قلیخان  
 که مانی مامور طهران سر موده حکم داد تا دیوار حصار کرمان را با خاک پست کردند آنگاه آهنگ شیر فرمود  
 و در این کیم و دار عبد الصمد پیک پسر عثم ابراهیم خلیل خان فرار کرده راه آینه باز بیاچان برداشت چون بدین  
 اراضی رسید بعضی از مردم شاه بیون را در شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند اسب خویش را بر جانند  
 تا از میان بجهت از قاضی او بتاخت شد و باز عثم کلوله بجا کش انداختند و سرش را از تن دور کرده بشیر آوردند

فکر کاران و فتنه کار لطفعلی خان

درین زمان که شهریار  
 کیمک

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تلخیص تنویر

الکون باز تمامیم که شاهزاده فاضل خان که بر مقدمه سپاه راه سپرد و کار بر چگونگی درختین قبایل مکرری که طریق مخالفت سپرده بود دند کفیری بسزا فرمود و از آنجا بچرفت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت آنجا به طریق تهر و دگر رفت مردم تهر و دجسار خویش در فرشتد و متخص کشید شاهزاده محمد تقی پیک قولنامه از بهر استقامت بدین میان فرستاد و او را باتباع بخشید و بجایاره در پششد شاهزاده فرمان داد تا لشکریان بایورش آنحصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل حصیان را کفیری کافی کرد و از آنجا بارض نرماشیر و بم سفر کرد و با اقوامان کارزار نمود و آنجا محاربت را ذیل و زبون سرمود تا مخرج بر خوشتن نهادند و گردان دادند آنجا از توبیجی کرمان بفارس آمد و محال لار را بنظم کرد و قلعه قریه را دو و با یکم پورش مشغول ساخت و حضرت پادشاه باز گشت تا محمد شاه فرمانگذاری مملکت فارس بدو گذاشت و حاجی ابراهیم خان شیرازی را که برزانت رای و رصانت حزم شناخته بود و وزارت اعظم برکشید و هم در انیال که یکبار و دو بیت و نه عام از هجرت برفته بود ابراهیم خلیل خان با و اتلی تخلص طریق و داد و خدات گرفت و بزبان شیروان و شامخی و قبه و در بند را با خود تالیف داد و در سبب طریق طاعت بچپد لاجرم تا محمد شاه فرمان داد تا پاسبان بخرن شدند و میز را سدا الله خان نوری که وزیر لشکر بود برض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را اصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت و اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت و خیمه پرورن زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود و بار دسل محمد حسین خان توانلور احکم داد تا با جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعه پناه آبا و برسر پل خدا آفرین که قطره رود ارس است لشکرگاه گنداز بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست نکند و دست بهدم و انحاء پل نیار داد تا محمد حسین خان اگر چه سرعت تباخت و قتی برسید پل را بدست مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال را معروض داشت تا محمد شاه حکم داد تا سلیمان خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوار کران برداشت در کنار پل حاضر شد و پل را از نو ساخت و چهار برج از آن سوی پل برآورد چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتبخی طالش نامور ساخت و سلیمان خان را با پنجاه نفر از لشکر و محمد حسین خان برادر حاجی ابراهیم خان را با سه هزار مرد و از دبنال مصطفی خان بیرون فرستاد و بزیرکان طالش چون خبر لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اطفال خود را در کشتی جای داده بطرف سایان فرستادند و مردم سایان از پیهم پادشاه راه بدیشان ندادند و اجتماعت نپا در میان بگرگشتی باز داشتند و لشکر کران کردند و تفکیکی کیسانی که در بفرشتن توانستند و زرم کردن داشتند بر حسب فرمان بدریاد در فرشتد و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و اطفال که در کشتی بود را با خود گشت سلیمان خان و مصطفی خان نیز رجال آنجا محاربت را که در قلل حبال جای کرده بودند عرض نه بفرات ساخته کردی را در قید اسیر انداختند پس شهر بایزاجه در چند تن از مفسدان طالش را باتباع بکزدانید و زن و فرزند ایشان را با زندان و بعضی را بار دسل نشیم فرمود اما شاه هنوز خان پسر شاه پلنگ را که دستگیر لشکر بود و نواجت و مورد اتفاق شاهانه ساخت آنگاه از پل ارس عبور نمود و مصطفی خان را

داد و راجه بکشتی بایزاجه فرمود



## شرح سلطنت دجانهیسیه آقا محمد شاه قاجار

با فوجی بمنزل ارامنه قپان تا ختن فرمود و او بعد از قتل و هرب سیران بسیار از زنان خوب رو و پسران کشیم  
 با یکصد و شش نیزه سر برکاه آورد و شهر را بر سر ابردم سپرد و که از خیانت نصیبانت باشند و رضایت  
 نیز یاب و دیگر نامور شد و مظفر و منصور باز آمد آنگاه در منزل تخت طاووس عبدالرحیم خان شیرازی و چرخ  
 بختیار را با فوجی بمر است پل و ساخن سنکر باز داشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر  
 قلعه پناه آباد تا ختن فرموده و در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی را کشتند و برخی را زخمی  
 نمودند و که و همی بقلعه کر خیشد و ایشان از دنبال هزیمت یان بظا هر قلعه آمد و سنکر کردند و آقا محمد شاه با ابنوه  
 سپاه از دنبال بر رسید و حکم داد تا تو بهای آتشین دم را بسوی قلعه کشد و دادند و جمعی از قلعه کینا هلاک شدند  
 و مصطفی خان را با پنجاه کس بکمران که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد تا راه بر ترقو دین ببندد و درضا  
 قلی خان را با فوجی بسنکر تخت طاووس نامور ساخت که طریق قوافل و جوامین سد و دارد ابراهیم خلیل خان  
 با ده هزار تن از قلعه پروتاخت و رزمی صعب در انداخت بعد از کشتش و کوشش هزیمت شده راه قلعه پیش  
 گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد و این وقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان  
 نامه کفر فکله چند از این پول و هر ب طریق خدمت کیر و از این رنج و تعب برای منشی در مشور نگار داد  
 بمختی فکله سنک فتنه مبارک تو ابله انگریزی با بکینه حصار ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت که  
 بگذار من آنست که من میدانم شیشه را در بغل سنک نک می دارد با اهل از آن سوی محمد پیک و اسد پیک برادر  
 زادگان ابراهیم خلیل خان که پر دین قلعه در ماننی سخت نمیشد کرد و بودند پسر قلیخان و عبدالله خان بر حسب  
 فرمان بر فرستد و ایشان را دستگیر کرده پاوردند ابراهیم خلیل خان را اصنافی این خبر بر آشفنگی بنفر و کیتن  
 از خوشیان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که کیتن از نزدیکان خود را بگردان  
 بسیار در و خراج بر گردانند باشد که شهر را بر شیخوخت و ضعف و بنجشاید و حاضر شدن او را بدرگاه بوقت دیگر  
 موقوف فرماید ملتس و مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار را روانی و جواد خان کجته و ملک مجنون و ملک قطب  
 و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پیوسته و شیخی خلیل خان پسر محلی خان قبه مصوب یکی از قریبای خود  
 پنجاه تومان نقد انفا درگاه داشت و حسین خان حاکم با کویه مکتوبی چاکرانه و پیشکشی در خور بدست  
 فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبابهای بازی را دو استران قوی بسپارد و دیگر  
 تحف انفا و حضرت نمود و مع القضا آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظا هر چپه آباد جای دشت روزی  
 بزرگان درگاه و سربازان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی ابجمن شدند آنگاه حکم داد تا جوانان قاجار که  
 از سی سال کمتر و روزگار داشتند با اتفاق جوانان دیگر قبایل یک رده شدند و یک صف بر زدند شایخ  
 و کحول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال افزونند اششده بر حسب فرمان صف دیگر کردند و همچنان  
 مردم پیر و هرم ابجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من این جماعت را از بهر مشاورت کرد و کرده ام  
 و از جوانان و عوامان و پیران جدا گانه را می خواهم جست پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق  
 بقصد فتح پناه آباد تا ختن کردیم و این قلعه را بجا صره انداختیم و کاری با ختم کنون هنگام خریف و برد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

خواست آرزو و عطف نیز اندک است بنماید که راه صواب کدام است باینم و زرم و بهیم یا بجانب عراق نصیم  
عزم فرماییم جوانان معروض داشتند با چاکران درگاهیم نه صاحبان نه کاره روز و متاخر و متاخر بکاریم نه هنگام  
معاور و مشاوره ما را هیچ رائی و هوایی نیست چشم بر طاعت و کوشش بر فرماییم شهریار ایشان را بحسین فهمنا  
و فرمود این جوانان با ضر و پیر و بخت جوان دستانمان را در این شوری و کسب خوش نمودند و من اقبال ایشان  
سخن خواهم کرد آنکه روی بشایخ و کمول فرمود که رای شما بر چگونگی است ایشان گفتند ما نخستین خواستیم بایتم  
تا اینجا عت پران که سال از ما مترنم کنسند و رای ایشان باز در اینم پلای محمد شاه بایران مجرب خطاب  
کرد و رای آنجماعت باز بخت بزرگان قاجا عرض کردند از این پس زیستن پیش آید و عطف و آرزو که مشکل نیست  
شود و لشکریان را زین صعب کرد و صواب آنست که شهریار باظران شود و زیستن بپای برد و زیستن  
لشکر را با آرزو ده هنگام بهار باز آید و بزرگان آذربایجان عرض کردند باطلان ماضی و دشمن را بجای گذشتن  
نیکنو نباشد چه بعد مسافت خصم را از مخافت امانی باشد اگر شهریار در این زیستن و در آذربایجان قاصد فرایند  
و لشکریان استقامت پسند و هنگام بهار لواکی کینه خواهی فرارشته سازد و صواب نزدیک است تا قاصد ه در پانچ  
ایشان فرمود و همان سخن بصدق نکر دید و در مشورت هوای خوش بستید چه بزرگان قاجا بر ضرطران پسند  
کردند که با زبان خوش بوندند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه  
نکردند که بهر زبان خود چه خبر باز خواهند داد و ایا خواهند گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران  
لشکر در این سفر کین جراحی را نخواستند دفع داد و از این سخن روی ابراهیم خلیل خان داشت چه از اجل داد  
یکتن این منصب داشته با بجمله چون سخن پادشاه بدینجا رسید که قول و شایخ سر بر داشتند و گفتند ما دیگر از اینجا  
سفر نکنیم تا این قلعه را با خاک پست نسازیم و ابراهیم خلیل خان را بدست نیاریم تا قاصد ه فرمود شما نیکنو سخن کردید  
آیا چون من و کسب جوانان شده ام بصواب دید ایشان کار کنیم فردا بگاه کوچ بآذربایجان و لشکریان هر کس بنه و  
اغروق خود را با خوشین حمل کند و خود نیز برشته در پهلوی بار بکیر جای کند تا من حکم کنم که بجای خواهم شد  
سخن بر این نهادند صبحگاه تمامت لشکر کار بدینگونه کردند آنکه قاصد ه غان اسب بسوی نقیص کرد ایند وقت  
لشکر از قهای راه برداشتند پس از کنار پناه آبا و بغرم تخیر نقیص کوچ داد و در منزل قاجا سپاه و اغروق  
گذارشته حاجی ابراهیم خان اعما و الدوله را امر بتوقف فرمود و از اینجا بار کلی خان والی کرستان نشوئی  
کرد که مائتمس ابراهیم خلیل خان را مقبول داشتیم و او را روزی چند مملت نهادیم و اینک بالشکری که  
ند در مل و شمار مل و دار و باراضی نقیص خواهم شد چون این مملکت از عهده شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت  
در شمار مملکت ایران بود باید از شرعیت عقل پرور نشوئی و بحضرت ما پوندی ارکلی خان کردن از فرمان جمیده  
بمحسات برج و باره پرداخت و از شهر نقیص بالشکری ساخته پذیره جنگ را پر و ناخت بعد از تلاقی  
فریقین جنگی صعب پوسته شد مردان کارزار با و پیش و خویشمن در هم افتادند و این هنگام بادی بر مراد  
لشکر شهریار وزیدن گرفت و قبایل کرچه و ارمنه را بجمت انداخت چنانکه مجال درنگ نیافته پشت با جنگ  
داد و لشکر را پس پشت ایشان با و سخن و خویشمن مشغول شدند و طریق دروازه شهر گرفتند و در وقت

شرح سلطنت و جہانگیر می آقا محمد شاہ قاجار

ناکاه از دروازه دیگر چهارصد تن از ابطال رجال و شجاعت قبل چکر کس پیرون شدند و بر قتل پادشاه  
 مواضع نهاده و هر کس راه سر بر ده آقا محمد شاه را گرفتند و همچنان سب تا زورم ساز تا پشت سر برده آمدند  
 و بعضی از غلبه های خیمه را تیغ زدند و آقا محمد شاه با این همه بی دشت خاطر بر جای خوشتر استوار بود و از بر  
 میند خود بیش فرمود و حکم داد تا بعضی از تفکیکیان را نزد رانی که حاضر درگاه بودند تفکیمای خویش را بپایان  
 کشاد دادند و بعضی از اجتماع را کشته و برخی را بهریت کردند و در این وقت ارکلی خان یکبار به پای اصطبل  
 بغزید و طریق بهریت پیش گرفت و دانست که در شهر تفکیس نیز خوشتر داری شود که در دلاجرم با  
 چند تن سرسنگان خویش بشهر درآمد زرش را که ده سال نام داشت بافاق خواهر و دختر خود بر گرفته راه  
 کاخ و کار تیل پیش گرفت که مقفی سخت و صعب بود آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغوش و پناه و تن از اعیان  
 کرچان را عرصه شمشیر ساخت آنگاه به تفکیس درآمد و لشکر دست پنهان برکشاد و چند آنکه دانشمند و توانمند  
 از زور و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزکان و مردان و پسران  
 اسیر و دستگیر ساختند و کشتی از دست بسته برد و درس در انداختند و کلیای نای ایشان را بپوشید و پوت  
 و منازل و ولات و رعایات و دیگر مردم را بست و هر کس که دند بعد از تر و زار تفکیس خیمه پیرون زدند نیز بپاک  
 آقا محمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فرزندان بنواخت و فرمود من وکیل شما بودم و بمشورت شما  
 کار کردم و از آنجا بشهر یار سفر کنجه فرمود و در دهنه جواد که تقاضای رود کرد و در درس است مکشوف اشاد که  
 مصطفی خان دلولو مقتول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را بداد و از ده هزار کس بدفع  
 مصطفی خان حاکم شیروان نامور فرمود حاکم شیروان چون قوت جنگ او را نداشت تاب درنگ  
 نیاورد و بهیفت داعی که مقفی مینع بود بگریخت و مصطفی خان دلولو بر شیروان استیلا یافت و این وقت  
 برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر رنجیده و نزد الکند لکزی حاکم جارت و تله  
 رفت و او را با لشکر بر سر برادر آورد و محمد حسن خان چون سیروی جنگ او نداشت با قداش کرخت  
 و شرح حال خود را معروض درگاه آقا محمد شاه داشت بشهر یار حکم داد تا مصطفی خان دلولو او را بد کند و مصطفی  
 خان با فوج خویش با قداش سفر کرد و در این هنگام حاجی سعید و حاجی بنی که از اعیان آن دیار بودند بحضرت  
 بشهر یار آمده فساد و فتنه و خیانت خاطر محمد حسن خان را باز نمودند چندانکه بشهر یار مشغول گردید که مصطفی خان  
 محمد حسن خان را تا خود داشته با اموال و ائصال بحضرت فرستد و سلیم خان را بکومت شکی کار و دود باز  
 شیروان شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش بر گرفت و بدین دست آویز دست تقدی  
 از استین بر آورد و طایران محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان آن دیار را در شکنجه کشید و از بهر خویش  
 مالی فرزندان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز پنجانی بنی از بهر خود بر گرفت چون این کرد از نا بهنجاری  
 و حضرت بشهر یار بطور پرست آقا محمد شاه او را طلب داشت و عیقلی خان را ساجی او بر کاشت تا چار مصطفی خان  
 بر رشته طریق حضرت گرفت مردمانیکه ایشان را طلب مال بتعب انداخته و بزمست شکنجه و بجز ساحت بود در  
 بنه راه بدو تا خشم مصطفی خان نیز بر ایشان درآمد و جنگ در انداخت از پس آنکه چند تن از طرفین طریق ملا

تبیخ تفسید و تراج انتحار  
علی غلظت کین و کین  
و غای کین و کین  
و غای کین و کین

[illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

میرد مصطفی خان نیز مقتول گشت و شش هزار از خبر قتل او دل آزرده شد اما علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدین اراضی درآمد و دفع مصطفی خان شیردانی بقیم عزم داده از دنبال او تا زمین قنداعی برانداخت و بجای آنجا دخت و کار بر او صعب ساخت چندانکه خراج بر خویشش ننهاد و مقرر شد خدمت گشت پس علیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض مغان بشکرگاه پوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملوک را بکاب کشته بطهران آمد

قتل مصطفیٰ خان دودلو بدست مردوشکی

جلوس شاهنشاه ایران قاجار محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع ستم بخوار و دوست دود  
بیا روقت صنادید درگاه و تو او سپاه خواستار می بودند که شهر یار تارک مبارک را تاج پادشاهی زیب  
و چار باش سلطان لبز بر تخت کیانی نهد پادشاه سخن اجتماع را وقتی منینها و دمتس اشیا را پذیرفتار نکشت  
همانا در صغیر داشت که در تمامت ممالک ایران چند آنکه یکمن از درنا فرمائی تواند پرسون شد و اندیشه مخالفت  
تواند و خاطر گرفت سر را بجل تاج کران بکشد و بر تخت تکیه زند این وقت که مراد دست یافت و آرزو  
در کنی رکرفت مسئول بزرگان درگاه را با جابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناختگان بکشت  
ایران در طران حاضر شدند و بساعتی بنیکو اختیار رفت آنگاه تاج کیانی را که یکجا هر سگار و جبال زینت  
تر صیبع داشت بفرق فرقان ساسی بناد و بازو بند دریای نور و تاج ماه را که رفیق آرزو می هیچ پادشاه  
بنود بر بازوی جانکشی بست و در شتمی لالی منضو دراک هر یک مضه مصفوری یا بند قه کاغذی  
مینود از یمن و شمال کف و یال در آویخت و شمیر جهان کش که از زبان مار کر زه و دندان شیر شتر زه  
بکار برید و بر میان بر بست و بر تخت کو هر یک بشیریت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان  
بنشست بزرگان ایران و اعیان اصهار و بلدان و خاصان درگاه و سترهنگان سپاه از دوسوی صف  
بر کشیدند و درده شدند و تحت و تعینت فرستادند و بایادی نکاشته و خلایق حاضر و معذور و مباحی کشیدند و بکام  
این جلوس بجزار و دوست و نه سال از هجرت برفته بود از پس آن روزی چند شکر یان روزگار به  
آسایش و آرامش گذار شدند دیگر با آفاق خود را از بهر نظم ممالک تقسیم عزم داد و روز به تقیم ذیقعه در سنه بخوار  
و دوست دده بالشکری اخرون از حوصله حساب و وزرای کارگاه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا  
صدر اعظم و میرزا اسد الله خان نوری وزیر شکر و تمامت امر و سرداران از طران طریق ساری و استرآباد  
سپردار از آنجا بطرف دشت قیاق کوچ را در جماعت کوکلانرا که در فرمان برداری خویشتن داری سیکردند  
کیفری بسزا کرد و در دیار اشیا زیبای ستوران سپرد و مزرع و مریع آن قبایل را بسوخت مردوزن بعضی  
اسیر و برخی عرضه شمیر کشند آنگاه از طریق کاپوش خیمه بجا جرم زد و از آنجا ره سپار غلرسان کشت  
امده یارغان قلیجه حاکم سبزوآر و ابراهیم خان کردشاد لو حاکم اسفراین و امیر کونخان زعفران لودمشان  
زعفران لو حاکم چاران و لطفعلی خان حاکم اتمک و جعفر خان پات حاکم نیشابور و صفعلی خان بنایری با  
شکرهای خود از شاهی هم بنوبت برکاب پیوسته و سرگردان حاشام در منزل جهان اربعیان با فوج  
خود بر سیدند اما از میان جعفر خان پات بعد از نزول موکب پادشاه در نیشابور در وقتیکه خدمت قلم

مفتاح محمد شاہ، بکرتستان و خراسان

مجلس شورای اسلامی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
کتابخانه ملی ایران

## شرح سلطنت و جانشیری آقا محمد شاه قاجار

ورزیه و بعضی مصداقه در آمد بعد از اخذ اموال با زن و فرزند نامور بتوقف طهران کشت آنکه صادق  
 شقاقی را با پنجر کس نامور تبخیر شد مقدس نمود در اینوقت میرزا مهدی که در میان علما مخیرری نامور  
 و مخفی بلند آوازه بود با شاق میرزا و قهتار قلی میرزا پسرش از مشهد مقدس پا دشا را پذیره  
 شده بدرگاه آمد آقا محمد شاه شایر میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنبه و جای  
 داد و روز دیگر شایر میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمان خان را با هشت هزار  
 تن از ابطال رجال بفرمود که با شاق میرزا مهدی بشهر مشهد در رود و مردم آن بلده را برافت و طاعت  
 پادشاه امیدوار و مطمئن خاطر سازد و نامیرزا پسر دیگر شایر میرزا چون اینچرا معلوم کرد مکتوبی کرد  
 معروض داشت که اگر عفو شاهانه شامل شود و رخصت رود بی اینکه حاضر درگاه شوم بجای روم  
 شهر یا رجالت کرد و او از زن و فرزند را بر داشته طریق هرات برگرفت آنکه آقا محمد شاه اینک  
 مشهد کرد و ابراهیم خان شادلو را که در رسیدن علف و از وقت کار با محک کرده بود با زن و فرزند نامور  
 بتوقف طهران فرمود پس از دروازه خیابان بشهر مشهد درآمد بتقیل آستان ملایک پاسبان امام  
 واجب اطاعت علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الشنا پر داحت و از نیم خاک اتانلش سر مبات  
 بهوات افراحت آنکه بمقر دولت و سلطنت جای کرد و شایر میرزا چندانکه در قوه اقدار داشت انجا  
 نفیسه و اشیاء دیگر پیش گذاریند و چون از بذل حسنا این و کشف دفا این خواست خویشین داری کرد  
 از وی بر نعمت و نقب همی طلب داشته و بشیخ و بر سرچ مطالبت نمودند تا ماتمست جواهر و لالی که از مادر  
 افسار اند و حشده داشت و در شکاه شود گذشت مسموع افت و آقا محمد شاه از غلبه بر خاندان مادر شاه  
 و بدست کردن آنهمه لالی ابدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که بفرمود در رواقی نطعمه کهنه  
 و آنجوا هر را بر ز بر نطعمه برینشد آنکه رواق را از پیکانیه پر داحت و چند نوبت از ایننوی رواق تا بلند نوی  
 با پشت و پهلوی غلطان غلطان برفت و با آنجمله چون خسرو و دشمن را بشهر مشهد در اطراف و نواحی مشتر  
 شد شایر میرزا ده مراد خان و زبک که از اراضی مشهد دست تراج باز میداشت چنان پهنک شد که تا بخارا  
 غمان باز نکشید آنکه آقا محمد شاه بفرمود تا شایر شاه با زن و فرزند درازند را نشین سازد و او بر  
 حسب فرمان کوچ داده در نیمه راه بچان دیگر شتافت پس فرزندانش با زندران جای کردند آنکه  
 اسحق خان حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره او یاقیه و دیگر بزرگان آنحد و حاضر حضرت شده  
 مورد اطاف مکنانه و مغلغ شاهانه کشند و بکومت اراضی خویش مراجعت کردند آنکه محمد حسن خان  
 قراکوزلو را بنزدیک شاه زمان خلف تیمور شاه افغان که اینوقت سلطنت کابل و افغانستان داشت  
 رسول فرستاد و مکتوبی خواست آیمیزد و کرد و بشارت فتح خراسان بداد و خواپش فرمود تا بلخ را که  
 جزو ممالک ایران ست عمال خویش را طلب دارد و با ویلای حضرت سپارد و هم میل آقایی میکرد  
 که در سلک لیا و لان درگاه بود و با فتور می مرائیکز بنزدیک شاهنژاد محمد و برادرش زمان که فرمان  
 گذاری هرات داشت کیل ساخت و نیز کس نزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرورا

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ویران کردی و اسیران بردی و پیرام علی خان که نسب باقیست قاجار دشت عرضه بپاک و دمار آورد  
 اکنون اسیران باز فرست و از آنچه کردی میگویند و چو کس میفرماید و اگر نه ساخته جنگ میباشم که من  
 بخارا و اخیانم فرمود و بانجام رسانید و سلطان بخارا آن همی خواهم کرد که تو با مرد و پسر معنی خان کردی سلطان بخارا  
 را این خبر بپوشید و بپستی بزرگ در دل جای کرد و دانستند بود که قاجار شاه را کشت را بگردانید و در میان  
 لاجرم اسیرانیکه در اراضی و از پیشین زمان تا آنوقت گرفتار بودند شمار آورد و دشتها و هزارتن برآمدین  
 جمل را از بر رانگردن میناشد و از خزاین و دفاین کجی بزرگ برهم نهاد که این جمله را بدو نوزین هم دیا  
 بر پادشاه بخشش کرد و دس و سفر پادشاه از اراضی طوس طوفان این فتنه از وی بگردانید چنانکه مرقوم  
 میشود مع آقا محمد شاه رسولان از بفرستاد و از حکام و دولات ممالک خراسان زن و فرزند بگردان کرد که  
 روانه طهران فرمود چون این کار را بدادند شاه ناکاه مسری سبک سیر بر سید و عریضه حکام آذربایجان  
 برسانید محمد خان پسر کیکی ایروان و حسینقلی خان و بنی پسر کیکی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی نگارش  
 داده بودند که چون در سال پانزین قتل جمعی از جماعت روسیه در قتلش افتاد پادشاه روس کترین دوم  
 زوجه پترسیم که خورشید کلاه لقب داشت بکسین خواهی که استوار کرد و دشتها و هزار کس لشکر و صد عراده توپ  
 بجانب بخان پرون فرستاد اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند و کردهای آن سپاه در بند را بجا صره انداخته  
 و مردم باکو و دسالیان و طالش از هم جان طریق خدمت ایشان را گرفته اند و جماعت شیر و اینان و مردم  
 بکجنیز مغلوب و مغنور شد و آقا محمد شاه از اصفای این خبر جهان در چشمش تار یک شد و آتش خشمش زبانه  
 زدن گرفت و در زمان محمد و لیخان قاجار را با ده هزار سوار و سوارانی خراسان باز داشته حکم توقف فرمود  
 و محمد خان کتول را بجز است قلعہ مشهد و تعمیر و دهنه منوره و اخذ منال دیوانی فرمان داد و بجانب طهران بشتاب  
 تمام بشتاب بعد از ورود بطهران محمد حسن خان که بنزدیک شاه زمان شده بود بر رسید و سفیرا بکند و خان  
 با اتفاق اوجاب نامه شهنشاه را از شاه زمان سپارد که مشعر بر تنیت تسخیر خراسان و تشدید مولات و مصافات  
 بود و تعویض پنج را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود و ارسا این واقعه خبر بر رسید که پادشاه در کس  
 اجل موعود دریافت و ناکاه براه عدم شتافت و پول پسر پتر سیاهی داشت و چون این خبر در لشکرگاه روسیه  
 پرانگند شد آنجماعت را بجال در یک محال فساد و ممالک شیروان و دربند و دیگر اراضی را گذاشته  
 بدارالملک خویش شتاب گرفتند یکی از مهران حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهنشاه  
 جنگ جماعت روسیه را ساخته میشد و اعدا کار و عادت سپاه ایشان را نیز نیکو میدانست یکشب که سورت  
 شدت بود در کمان آتش نشسته از اول شب امبری بدست کرد و در انکشتنهای افزوده را در منقل یکت یکت  
 گرفت و از ایندی بدن سوخته داشت و این کار را بکند کرد و سر فرموی دشت آنجا که نموزن بلند آوازه  
 گشت چون بانگ اذان بشنید آن امبر از خشم در میان منقل کوفت چنانکه انکشتنهای امبر دهنه پرانگند  
 گشت و گفت ای خدای قاهر غالب یا اوردک بخش ما را از میان برگیر و زری چند بر نیاید که خبر مرگ پادشاه  
 روس بر رسید با الجمله آقا محمد شاه در ماه ذی القعدة در سال یک هزار و دویست و دوازده هجری از طهران خیمه پران  
 دهند

شرح سلطنت و جہانگیری آقا محمد شاہ قاجار

و مانند سیل بنیان کن پست و بلند زمین را در روز دیده و از راه او پسل بخار و در اس آید لشکرگاه کرد  
و از میان لشکر ده هزار سوار جزا گرفته و ساخته بر سر قلعه پناه آباد تا مشن فرمود ابراهیم خلیل خان از بهر قهانه جان  
پل اس را شکسته بود شاه بدان نگرینیت و مانند باد از آب عبور کرد و اگر چه بعضی از لشکر یا ز اسفان شکسته  
غرق شدند اما ابراهیم خلیل خان را از اینگونه عبره خوف و خشت بگرفت چنانکه در میان قلعه مجال و رنگ در  
چشمش محال نمود بی توانی اهل و اولاد خویش را بر داشت به طرف شکی و اراضی لکرنه کوچ داد و شهر را بر پانی  
و افاضی قبله پناه آباد که در حصانت و رصانت نظیر آن شوان یافت و در رفت و اموال و اطفال و نظیرین  
و دافین که در سالهای دراز و دلات و رعایت آن مملکت اندوخته بودند مأخوذ داشت و در چهار باب شش سلطنت  
تمسکی آمد در این وقت چون روزگار ششمر یار را پایان رسیده بود و دشتش بنهایت روی داشت بر تن  
از خاک و مان نزدیک را که طریق جنایت سپرده بودند بوعید کیفر و تهدید قتل مندرگشت و میعاد میداد و فرود  
نهاد و این منحنی مجرب بود که در آنحضرت شفاعت و ضراعت سودی نبخشید و سخنی که بر زبان راند چون آتش  
آسمانی با مضارساند لا جرم و آتش شد که چون آفتاب سر از آب برزند تن بجاک خواهد سپرد و از در چادر  
پرون شدند و از هر گونه سخن کردند عاقبت با هم مواضعه نهادند که اگر توانستند و دست یابند پادشاه را  
تبا کنند و هم در آن شب که شب شنبه پست و یکم ششمر دیحجه بود و یک هزار و دویست و دوازده سال  
از هجرت پیغمبر خرازان صلی الله علیه و آله بر قه و دتن از ایشان جارت و زریده و بادشینه کشید و بخوا  
ولی نعمت تا خشد نزدیک سپیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از پیغم و خواب نگرند می در  
جامه خویش با عانت یکدیگر کشیدند و دند و او رنگ خسرو را با خویش آلوده ساختند و منند و تخته جواهر و  
باز و بند های مرقع و شمیر که هر اکین و دریای نور و تاج ماه را بر گرفته بتر صدوق خان شتافتی شتافتند  
چنانکه بشروح خواهد رفت

وقایع سنه هزار و دویست و سیزده و ذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار  
بشرح رفت که چون شهریار فراسیاب عزم زرم خوانا افتاد و رسید به راهشید که دند قاتلان چپاک نخستین نبرد  
صادق خان شغاتی شدند و خبر باز دادند صادق خان از دود پهل و همیت و کمال غایت این خبر را بیک  
استوار داشت قاتلان بی توانی باز شتابان جواهر دلالی و اثاثه سلطانی را حمل داده بدو سپردند و لاجرم  
دانست سخن ایشان بر صدق است هم در حال آن شیاریان را خود داشته از قلع پناه آید و پسر دشتافت  
و سرعت برق و باد راه عراق گرفت تا از آن سوی چون صبحگاه این حادثه مشرف گشت نخستین محمد حسین خان  
قاجار که شکیبایی و میرزا سادات خان وزیر لشکر و میرزا رضا قلی منشی المملکت بخوابگاه پادشاه شهید  
در رفتند و پیکر شریفش را از خون لعل رنگت یافتند و آن وقت ندانستند که بدن پادشاه را از جای بیگانه  
نقل توانند که در ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان بجای گذاشته بودند بر داشتند و جماعتی از سربازان  
سپاه را با خودیار کرده از راه پنجهان و مراغه بجانب طهران شتاب گرفتند و در وقت شورش بزرگ در  
لشکرگاه و جوق جوق طریق مندر را از یکدیگر بشی میگردانیدند و از آن لشکرگاه با چند تن از

## جلد اول تاریخ قاجاریه مجلدات تاریخ التواریخ

در این کتاب  
 تاریخ قاجاریه  
 از تاریخ ۱۲۰۱  
 تا ۱۲۸۵  
 قمری  
 در ۱۰ جلد  
 چاپ شده است

در این کتاب  
 تاریخ قاجاریه  
 از تاریخ ۱۲۰۱  
 تا ۱۲۸۵  
 قمری  
 در ۱۰ جلد  
 چاپ شده است

در این کتاب  
 تاریخ قاجاریه  
 از تاریخ ۱۲۰۱  
 تا ۱۲۸۵  
 قمری  
 در ۱۰ جلد  
 چاپ شده است

در این کتاب  
 تاریخ قاجاریه  
 از تاریخ ۱۲۰۱  
 تا ۱۲۸۵  
 قمری  
 در ۱۰ جلد  
 چاپ شده است

از برادرزادگان که فسر زندان و لیعهد دولت فتحعلی شاه بودند ساز رفتن بطهران کردند و جماعتی از امرای و نوین  
 بنده و آغزوق ریخته ملثم رکاب شاه را دکان شدند و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امرای و نوین چنان  
 ماند رانی از شاهزادگان پیکوی قشاد و از راه اردبیل و زنجان طریق انگر فشد و در حوالی زنجان با محمد خیرخان  
 و میرزا رضای قلی پیوسته شدند تا حین قلی خان و سیما خان بسیار از سپاه از راه طالش و رشت  
 بطهران آمده در خا هر قلعه فرو شدند و میرزا شیخ صدر اعظم که روزگاری وزارت قاضی محمد شاه داشت و  
 بعد از آنکه حاجی ابراهیم خان این محل یافت او را بدرگاه گذاشتند تا وقت در طهران متوقف بود چون صفحا  
 این خبر کرد با میرزا محمد خان قاجار که شخصی طهرانی از ابر حجب و صیت شاه شهید حافظ و حارس بود و ضامن  
 نهاد که هیچکس از امرای و لشکریان از شهر در شدن نگذارند چند آنکه و لیعهد دولت فتحعلی شاه در رسیدن  
 در دوازده ماهی شهر را استوار کردند و راه بر صا در و وارد شدند و صاحب حلیقی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون  
 قتل برادر را بشنید بسیار گنجی او بود و بر داشت و از ایران سپردن شده از راه خوی و مراغه تبریز بمرقا آمده  
 در قریه عیث که از محال شهر یار در پنج فرسنگی طهران است لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که بجای برادر  
 صاحب تاج و کمر کرد و دوازده نفری چون جواهر پادشاه که هر یک حراج مملکتی بهاد داشت بدست صادق خان  
 شقاقی قشاد و آنرا نتیجه اقبال دانسته در کار سلطنت کیدل گشت و باکره های انبوه ملی مسافت همیکرد و بسیار  
 کس که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده به جانب فرامیکرد و ناز بهر رستگاری خویش بر سر او انجمن شدند  
 پس از ورود و اسر عور کرده مردم شقاقی را نیز از هر سوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد آنگاه یکی از برادران  
 خود را در تبریز بایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفر خان را بامارت قزاقه داغ نامور نمود و خود با آن لشکر  
 کران بجانب طهران ره سپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرد از بهر آنکه زن و فرزندش را که بفرمان  
 شاه شهید در آنجا نشین داشتند را می بخشید با آنجه چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران را  
 که در تبریز و قزاقه داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق بر داشته قلعه خوی را با خاک پست کنند ایشان نیز با  
 چنجهار کس در کنار خوی خیمه زدند تا صادق خان چون ابواب شهر قزوین را مسدود یافت حکم پورش  
 و از بهر دو جانب کار جنگ با تیر و تفنگ میرفت بسیار وقت که از بهر پورش جنبشی می قشاد و مردم فرادان  
 نابود میگشت و بانی مفتوح می شد صادق خان حکم داد تا جمع مسجد و فزارع را که در اطراف قزوین بود غارت  
 نوب و غارت داشتند و کار بر مردم آن اراضی صعب کردند و روزی چند بدینگونه کار میرفت و هر برادر  
 هوسی در می آمد تا آنکه که شهر یار نامدار فتحعلی شاه و شیراز خیر قتل شاه شهید را شنید پس متوانی خیمه سپردن  
 و راه طهران برگرفت چون قطع مسافت کرد و بکنار طهران فرو شد نخستین شاهزاده حین قلی خان اگر چه ضمیمه  
 هوس سلطنت داشت اما این معنی را در پیرون طهران بدرگاه برادر حاضر شد و چون اطاعت و انقیاد بفرمود  
 در این وقت فتحعلی شاه منشوری لشکر حلیقی خان کرد که تا این وقت فراوان رحمت سفر برده اید صواب آنست  
 که روزی چند بجا نهای خویش باز شده از عقب راه برآیند تا آنکه که دو دشمن واجب افتد حاضر در کار بخشد  
 شد لشکر باین چون چنین فرمان یافتند سخن حلیقی خان را دقتی ننهاد و باز خا نداشتند و با او خبر غلامان قاصد

نامند در این وقت



## شرح سلطنت و جهانگیری قاجار

نماند در این وقت عیقلی خان را طلب فرمود که میاید نزدیک ما شتابی و بشهر در آئی تا در کار سلطنت محکمت  
 شور قی کنیم و دشمن را دفع دهیم عیقلی خان چون لشکری که با او تواند جنگ را ساخته شد نداشت ناچار  
 بشهر طهران درآمد اما هنوز در خاطر داشت که بعد از مشاوری و دوشیزه دولت در کنیا را خواهد بود و بی  
 بر زبان داشت که میراث برادر خاص برادر است چندانکه وضع و شریف او را ندانند ز کفشد میخیزند  
 این هنگام زمان قاجار که روزگار زنده او ان دیده بودند و زنی در یکجا انجمن شده او را دعوت نمودند  
 و کفشد اینگونه سپیدار ما که در دماغ جای داده جزو بال و نفال ثمری نخواهد داشت صواب است که وضیت  
 برادر را پذیرفتار باشی و ولعهد دولت را فرمان برادر آئی هم سبب بر تافت و سخن نیا نرا پذیرفتار نکشت زمان  
 قید همدست شده و را بکفشد و برانند و طبع زدند عیقلی خان از نزدیک ایشان پرسیده شده سجانه  
 خویش شد شهریار نامدار فحشی شاه چون چنان دید داشت که کار او با رفتی و مدارا بصلاح نیاید روز دیگر  
 در ایوان دارالاماره بر سر سلطنت جای کرد و کس طلب عیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش  
 تا مشاورت در امر سلطنت را بنهایت بریم که کاری صعب در پیش است همانا صادق خان با لشکریایی که  
 در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بسته هر کراتاج و کمر به راه شد نخستین دفعه او را کمر بستند و عیقلی خان  
 جای جنبش کرده اینک دارالاماره کرد و او را سیصد تن غلامان خاص بود که زینت آلات حرب از نضت  
 و ذهب داشتند این جمله ملازم رکاب او کشید و کوهی از ملازمان نیز از پیش روی او پیشرو شدند و چنان  
 بود که هر وقت عیقلی خان بر فحشی شاه در می آمد صدر مجلس محبت و بجانب صدر می شتافت این  
 نوبت چون بدروازه دارالاماره آمد لشیک آقا سی ملازمانیکه از پیش روی او بودند باز آمد و با عیقلی خان  
 گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن خیال و عوام و چون عیقلی خان درآمد هم در حال  
 حکم داد تا در بانان در بر بشتد و ملازمان او را از پس در گذاشتند آنگاه در پیروی عیقلی خان درآمد و او را  
 چند کام در برابر ایوان همی برد و گفت هم اکنون سر خضوع منور و دار و کفش پر دکن چنانیک پادشاه  
 از صدر ایوان نکر است این سخن بر عیقلی خان کران آمد و سختی نا هموار گفت در پاسخ خطابی درشت دید  
 و تهدید قتل یافت ناچار خلع نعلین کرد و سر منور داشت پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشگاه آمد  
 پس بفرمود تا صعود بایوان کند چون عیقلی خان راه برگردانید که از باب ایوان داخل شود و از پس در  
 او را بدیکر جای بردند و از هر دو چشم ناپسند با چشمه نامور به توقف بار فروشان زدند و نمودند و در حال  
 غلامانش را میز را سدا تیه خان و زیر لشکر با شفاق و انطاف ملکان امیدوار ساختن نام ایشان را و بر جریه  
 ملازمان درگاه نگار واد صمغ افشا که وقتی عیقلی خان از قاجار شهادت پیدا کرده از حاضر شدن بر درگاه  
 تقاعد و زنی قاجار شهادت مکتوبی کرده که بانای عیقلی چرا وحشت در ضمیر کر می و پسر سناک شدی آبرو برادران  
 که از من کنجا کر فشد و آزار دیدند برادر من بودند تو اتفاقا با منی را داشت که خواهر از برادر بچم کند پس فحشی شاه  
 فرمود بنزدیک عیقلی خان بشتاب و او را از من مطهر خاطر ساز و حاضر درگاه کن کن از قبل خود با او چنان  
 کن و او را خطا مانده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت مع انقصه چون فحشی شاه از کار عیقلی خان

نماند در این وقت عیقلی خان را طلب فرمود که میاید نزدیک ما شتابی و بشهر در آئی تا در کار سلطنت محکمت

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

پرواخت روز دیگر حسین خان قوللا آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی مأمور فرمود تا بقزوین تاختن کند و مردم قزوین را از ورود او دل قوی کرد و از بهر آنکه در جنگ صادق خان سستی نگرفتند و این هنگام که در حضرت شهریار مردان جنگ اندک بودند از قضا محمد و یحیی قاجار که بحکم شاه شهید مأمور بجهت قلعہ مشهد متعین بودند از شنیدن خبر شما دهتافا محمد شاه باشند از کس که ملازم خدمت او بود از راه برسید مفعلی شاه بمنعنی را بغال نیک گرفت و لشکر یازمان بی نیاز کرد و همان غریت بجان قزوین گذاشت و همه جا بقدم عجل ملی طریق کرد و بقزوین آمد صادق خان چار جنگ را ساخته شد و در مصالحه آمده صف راست کرد و از این سوی نیز شهریار بقزوین آمد و ده بر کشیدند میره و میننه پارسه شد پس از هر دو و منوی لشکریان در هم افتادند و دست و بازو کشادند و کوشی مردانه گرفت و مردان بسیار کونان باشند و در پایان کار مردم صادق خان پشت با جنگ داده و روی بپشت دارند صادق خان را تاب و نیک مانند و تا سراب غنای توانست باز داشت و چنان بشتاب گرفت که چندان سبب جنیت در زیر قدمش جان بدادین هنگام چنان میدانست که قلعہ خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش میاشد و بدینچنان که تواند برد اما از آن سوی چون حسین خان و نبلی چنانکه مسطور افتاد و قزوین بود و برادر او جعفر قلی خان در رکاب شهریار کوچ میداد و ایشان بر طریق صدق میرفتند و از جان و دل مطیع و مفتاد بودند برادران کهنتر ایشان نیز در آنجا از دور و نخواهی بودند لاجرم چون اندیشه برادران صادق خان را دانستند و همنار مردان را که او و دیگر مردم فرا هم کرده در مرزند برادران صادق خان مصاف دادند و ایشان را چنان هنریت دادند که دوازده فرسنگ مسافت را در مدت دو ساعت در نوشته به تبریز درآمدند و هم در اینجا خبر جنگ صادق خان را اصفا نمودند نیز در تبریز شنیدند زیت کرد و سیاه سرانست تا با صادق خان پیوستند از قضا ایشان و صادق خان دیگر در شکسته بودند مع القصة چنان افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید بیت غلامان درگاه کفر شده ایشا ترا بموش غلب و تحباب آورد و باز داشتند و حکم رفت تا جمیع مفاصل ایشان را با کار دوشنه از هم فصل دادند آنجا شهریار با رضی زبجان آمده لشکرگاه کرد و مشوری بصاحب صادق خان متعنه مسطور داشت و آن مثال بابا ابراهیم خان محمدالدین لوتی قاجار سپرد و بنزد صادق خانش رسول فرمود و بعد رسیدن ابراهیم خان در صانعین احکام شهریار صادق خان از در زاری و ضراحت پیروان شد و تنهادر و استرحام می کرد و توبت و انابت گرایند و جواهر ولالی و باز و بسند و دیگران تا سلطنت را با ابراهیم خان سپرد و مکتوبی از در نیایش و طلب بخشایش با و داد تا بحضرت شهریار باز شد و این جمله را پیش داشت مفعلی شاه جرم صادق خان را ندیده انگاشت و او را بجهت کرم و دوسر ببار زد و اشت و نیز محمد خان ایروانی را که معترم رکاب بود با مرتفع و رسدش خاطر فرمود و اسمعیل خان قاجار را بکو توالی تسلیم کرد و مأمور داشت و جعفر قلی خان و نبلی فرمانگذار تبریز و خوی کشت آنجا حسین قلیخان غزالدین لوی را مأمور پناه با و فرموده مشوری ابراهیم خلیل خان کرد که منش شاه شهید را با اتفاق او سیاه عراق حمل و در پس از زبجان بسوی طهران کوچ داد و از نیمه راه نطفه ام ولد و له سیاهان خان را بطنم کبیلان فرستاد و در روز

مختار صادق خان قاجار پادشاه و فرزند

ابرا  
شاهی  
سید  
محمد  
ابراهیم

ابرا  
شاهی  
سید  
محمد  
ابراهیم

## شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

پست چهارم پسر الاول در شش یخزار و دویست و دوازده و ارمی سران کشت و پس از روزی چند حنیقلی خان از پناه آباء مراجعت کرده جسدش و شهید را سپاه در دلاجرم شهر یار با تمامت بزرگان درگاه و سران سپاه پذیره شد و جسد شهر یار را فرود آورده و بمشعر درآمد و هفت بسوکاری روزگار برداخته محمد علیخان قاجار را بدو هزار سوار و ده هزار شغال زر مسکوک فرمان داد تا بافاق میز را موسی مخم شاهی و ملا مصطفی قشقه حدش و شهید را بمشعر نجف علی ساکنها آلف النجف و الخف حل دهند و ابی مخم عند الدین لوباقرا و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند روز چونت و چهارم جمادی الاولی از طهران پروان شدند و راه درنوشتند سیلیمان پاشا والی بغداد با استقبال پروان شدند و نیکو خدمتی کرد با جمله نقش شاه و شهید را در مشعر نجف با خاک سپرده چند تن اقسامی قرا از ملازم آن فرار ساخته باز شدند چون ایکنار نیز بر دایحه کشت شهر یار را در فتحعلی شاه فرمان داد که بمخیم و ستار هشتادسان ساعتی بیکتر از بهر بستنج و جلوس تحت اختیار کردند در آن ساعت کلاه کبیانی که خراج ملک کیا زها بدشت بر سر نهاد و در شتخای لالی ابدار و جواهر شاهوار را از برود و دوش حایل کرد و بازو بند تاج ماه و دریای نور بر بست و بر تخت پادشاهی بر نشست و پیران بزرگ و امیران شرک و ایمن درگاه و سران سپاه با بار داده تا درآمدند و پیشانی بر خاک نهادند هر نفری بجای خویش بر صف شد شهر یار سخن آغاز کرد و در میانها بعدل و داد خویش نوید داد و دوست و دشمن را بهیم و هبید و عدد و عید فرستاد حاضران حضرت زبان بستایش و نیایش کشودند و بشکرا جیسی بر زمین سودند انگاه ابواب جو دو گرم گشاده ساخت و مرد را بیدل دینار و درم بنوخت هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان از راه بر رسید و رخصت با ر حاصل کرده در پیشگاه شهر یار درآمد و مورد شفاق و الطاف ملکانه کشت و او را سبب هجرت پستون بدین حضرت این بود که تیمور شاه افغان شاه هزاره هیمون را که اکبر اولادش بود ولایت عهد داده در قندار سکون فرمود و شاهزاده محمود را بیایات هرات باز داشت و برادران خود را در بالای حصار کابل که حصار سیسی و مقعلی متین بود جای داد و خود در کار کابل و پیشاور و روزگار سپرد و شاهزاده زمان را که کوچک ترین فرزندانش بود در نزد خود میداشت چون تیمور شاه و داع جهان گفت شاهزاده زمان که حاضر حضرت بود تاج بر سر نهاد و سر سلطنت برداشت برادران مهتر پادشاهی او را گردن نهادند و لشکر برآورد و چندین مصاف داد و نخستین شاهزاده هیمون بدست شاهزاده زمان گرفتار شد و بکلم برادر از هر دو چشم ناپاک کشت و شاهزاده محمود چون این بدید و وقت مقاتلت او داشت شاهزاده فیروز برادر کمتر خود را و شاهزاده کامران فرزند خود را بر داشته بحضرت شهر یار فتحعلی شاه پناه جست بعد از ورود او پادشاه حکم داد تا اسمعیل آقایی مکرری همانرا را و باشد و چراغ علی خان نوائی محالست و مصاحبت او فرما از پس این واقعه در حضرت شهر یار کثوف افتاد که تخمین زکیان زند که در غلبه دولتی شهید میره که ریخته بود در این وقت خبر قتل شهر یار بدو رسید از بصره با جمعی از خویشان خود با راضی بهمان آمد و از آنجا بکابل زرون شد جمعی از قبایل منسی بر سر او انجمن شدند چون در آن اراضی از پیم لشکر پادشاه زیستن بر او صعب بود راه

جواد شاه پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار سلطنت

استغفار  
از شاهان  
مفتوح  
مفتوح

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

خنص میش گرفت و از آنجا بجانب اصفهان حشد در خراسان فرو دزد چون حاجی محمد حسین خان اصفهان  
که پیکر یکی آن اراضی بود با عیسان اصفهان حاضر و کا پشاه و برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ  
شده بدفع او پروان شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد پس محمد خان سعادت آباد آمد و حاجی کرد و میرزا  
عبد الوهاب متوفی را بکومت اصفهان باز داشته دست مصدوره از اسیتین بر آورد و با خدا سوال بجا  
و توانگران مشغول گشت بعد از اصفهان این خبر محلی شاه حسینقلی خان قاجار و دولو و مهر علی خان داشو  
و اندویر دینان عزالدین لو حسین خان قولزاق قاسمی با جماعتی از لشکر بدفع او نامزد فرمود و ایشان بکایت اصفهان  
شتاب گرفتند محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را برانگیخته با استقبال جنگ پروان شد و در منزل  
جفر قلاتی فریقین افتاد بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت و چون  
از دنبال او تاخت چون مردم اصفهان از بکستن او گهی یافتند بجانب سعادت آباد شتافتند و اموال و اقبال  
کثیر که در این مدت قلیل بر هم نهاده بودند بارت برگرفتند و از آنسوی بخجف خان زند که اتشال این فتنه را  
دامن می زد و اکنون پیمان قبایل بخشیا ری رفته استمدادی کرد بدست یوسف خان بختیاری که قرار داد  
او را با جماعتی که همراه داشت بدرگاه فرستاد پس بر حسب فرمان جسد او را بدندان چهاره بسته اتشال  
در زند و مردم او را عرضه شیر ساختند چون این خبر گوش زد محمد خان و رستم خان برادرزاده اش  
گشت پشتر در هول و هرب افتاد و بجان سیلاخور کرخت و در آنجا جمعی از مردم با جلازای بر سر خود بکین  
کرد و بمبین قلعه از آن اراضی در رفته نینم ساخت نظر علیان با جلاان چون این بدید جماعت خود را  
بر داشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت کین از مردم با جلاان که ممدخی نام داشت با چند تن دستیار  
شده او را را که دو دیگر باره پروان شده از دور و نزدیک لشکری بانه کرد و قصه او در حضرت محلی شاه  
معروض افت و شصت و یار محمد و لیجان قاجار و والی کرناز و ملایر و حسن خان والی فیلی و تقی خان حاکم برد و در  
بدفع او فرماند این جمله تمیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور با او جنگ در پیوسته و در این جنگ تقی خان  
برود و دی زخمی صعب یافت جان برادر و هر دو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت پیروز  
دور اراضی سیلاخور نام و رگشت و از آنسوی جعفرقلیان و بسل که ایالت تبریز و خوی دشت و شهر خضر  
پادشاه بود در خدمت اضراف حاصل کرده روانه آذربایجان شد صادق خان شقاقی چون این بشنید پنهان  
شد و بکومت سرب و کرد مرد را بکذاشت و باراضی شیروان کرخت و عجب آنکه جعفرقلیان و بسل  
تربا خوی مفیدین و سخنان کذب فتنه جویان بر خوشین تبریز رسید و پشت با دولت پادشاه کرده و  
مصادقت با صادق خان نهاد و با و عهدت و عهدستان شد محمدقلیان فاش را تبریز بشان پوست چون  
این جمله با هم مواضع نهادند و در مخالفت شصت و یار پیمان دادند حسینقلی خان برادرزاده محمدقلیان کمون حاکم  
ایشان را کشف داشته بجانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال باز نمود و محلی شاه  
در ششم شد و قلع و قمع آنجا عمت را تقسیم عزم داد و نخستین محمد و لیجان قاجار را با کوهی از لشکر قلمرو عیشگر  
فرماند او که بر سر محمد خان زند تبارزد و نام دشان او را از اراضی عراق براندازد و آنکه حسینقلی خان فشار را

نویس  
بنای محمد شریف  
دبای موهب کسور  
سکونت در حاکم  
تعلیمت در سرحد  
سرازم طرف بجانب  
مستاد و نون سی  
بال و فرشتن جگر  
بجای بکون رازی  
معه زلف سی  
سرنید

راستناک شدن جعفرقلیان و بسل

## شرح سلطنت و جهانگیری قاجار محمد شاه قاجار

بایالت اردو میله اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تا حین کن و از جماعت افشار بنویس ساخته  
حصار اردوی را مفتوح ساز و محمد قلیخان عثم خود را دستگیر کرده در بند ذریچر بدار و او بر حسب فرمان خیمه پر  
زد و نظام الدوله سلیمانخان را نیز با فوجی بر مقدمه پیش رفتن فرستاد آنجا که نواب شاهزاده محمود افغانزاده  
که تو مردی بیمان بود و رحمت سفر از بهر تورا و اندام کم بختند در دارالمؤمنین کاشان که حوزه امن و امانت  
نشین فرمای چند آنکه از سفر باز شویم و کار تو بر ما گذاریم و او را روانه کاشان فرمود و خود در دهم شهر محرم  
با سپاهی زرم ساز خیمه پر و ن زد و طی طریق کرد و چون سلطانیه را لشکرگاه کرد چون صادق خان شتاتی از  
خیش شهریار و مردان کارزار آگاه شد در بهول و هرباشا دو کس بزرگ و یک سلیمانخان نظام الدوله قزاق  
آغاز زاری و ضارعت نهاد و او را بشاعت برانگیخت بالجمعه سلیمانخان عفو گناه و او را خواستار آمد و  
شهریار مژمتس او را پذیرا فرستاد چون صادق خان خطا امان یافت در منزل سیاه سنگ بدرگاه نشین  
و از آن سوی چون جعفر قلیخان و محمد قلیخان از قصه صادق خان آگهی یافتند عیان تا ملک از دست بردارند جعفر  
از اراضی ایران بپسوی شده بمیان کردان اردوی و پسند که دیزیدی جای کرد و محمد قلیخان بجای اردوی گزشت  
اما حین نقلی خان برادرزاده او که بکفرش غم خویش نامور بود و با شاق محمد علی پیک قولنامه قاسمی و جیمی از پیشند  
لباس بر سر او و قیاضه باندک ترکازی قلعه را تسخیر و عثم خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت  
فصلی شد و بفرمود امیر از رضا قلی منشی المملکت بارودی رفتار اموال و انتقال محمد قلیخان را نمود و داشت و در  
دما و ندی بمراسم برج و باره نامور گشت و شهریار و در ششم محرم در ظاهر اردوینه لشکرگاه کرد و حکم داد  
تا محمد قلیخان را جامه زنبورک چیان در پوشیدند و اجری و جاکلی ایشان مقرر کردند تا مردمان بد و عبرت  
پند و پسند گیرند آنجا که در هفدهم محرم از اردوینه بجا بخی کوچ داد و در آنجا حسینخان دبنلی که پیکل سکی  
خوی و تبریز بود خدمتی بسزا کرد و شاهنشاهی را از اندر باغی که خود کرد و بود و خواستار رضایت آمد و آن گونه  
میها از اچنان میزبانی کرد که سالها بر زبانها تذکره میرفت و از پادشاه در خور خدمت خویش نواخت و  
نوازش دیدان هنگام معروض افتاد که برادرش شهریار شاهزاده حین نقلی خان که نامور بجلومت فارس بود  
از در مخالفت پرور شده سر بخود دسری برداشت و بهوای سلطنت خیش کرد و جیمی از بزرگان آن ارضی  
که با خود از در صدق میدانست میل در کشید و در جسن خانه باز داشت و میسر از انصاف داد که بر حسب فرمان  
پادشاه نامور بوقوف فارس بود نیز پنا ساخت و فوجی از بهر کرشن جان محمد خان قاجار که در این وقت در  
لار بود نامور فرمود و او تا باب زرنگ نیامده و در عراق کر بخت از پس او رستم پیک غلام خود را بجزا  
فارس و خط مجوسین باز داشته و عرض سپاه داده ره سپار عراق گشت و چون راه باصفهان نزدیک  
کرد محمد قلیخان قاجار که از قبل شهریار نامور بنگاه داشت اصفهان بود با حاجی محمد حسین خان پیکر سکی اصفهان  
این سخن در میان نهادند و از هیچ روی دفع او را در وقت بازوی خود ندیدند لاجرم از شهر پرور شده  
در ارض دهن که چهل و هفت تنگی اصفهان است جای کردند و حین نقلی خان پهلانی باصفهان در آمد مع القصه چون  
شهریار اصفای این کلمات کرد و بخت خنکین و عمنده شد و در اصلاح اینکار تقسیم عزم داد پس تخمین

اندک صاف و خفاشت قی بدو کاره بادشاه

در این شهر که در این شهر

خداوند شاهزاده حین نقلی خان سلطنت

در این شهر که در این شهر

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

نظام الدوله سلیمان خان را از برای نظم آذربایجان امر بتوقف فرمود و خود با سپاه راه عراق برگرفت اما از آنسوی چنانکه مرقوم شد و محمد ولیخان قاجار بر حسب حکم شهریار بدین محمد خان زند را اراضی سیلاخور تقدیم محل و شتاب برفت و در آنجا با محمد خان رزم داده و او را شکست و محمد خان از مصاحله مندر کرد و عهت تا خود را اراضی بصره رساند در نواحی ذرفول مردم فیلی او را دشگیر ساختند و بنزد حسن خان والی آوردند حسن خان بهم کرد که سبب آمدن محمد خان زند باز را شود و روزی او را که نزد ساند لاجرم او را زهر و چشمه ناچنا ساخت و باز شمر و کند و بجزیرت شهر یارش فرستاد از قضا و زیکه فتحی شاه از تبریز کوچ داده و در منزل آروتنی جای داشت محمد خان را حاضر کرد که در دند شهر یار بفرمود تا او را بر دم چهارده استراحت دهد و سپردند چنانچه از آن محمد خان مطالبت خون میرفت پس حکم قضا بر او جاری کردند آنجا که پادشاه از آنجا کوچ داده و در منزل میانجی کمره فرود شد و در آنجا ابو الفتح خان پسر کتیرا بر ایهیم خلیل خان جوانیش که از پیش با حصار او حکم رفته بود بر کاب پیوست و مورد شقاق شد تا نه کشت و از آنجا طلی طریق کرده درین سلطانیه بنی زاین هنگام در حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از پیرون شدن شهریار از آذربایجان علی تبت خان کلیائی و خان بابا خان سرکرده ناخلفی نظام الدوله سلیمان خان را بفرغیده که در این هنگام چون محمد خان زند عراق را آشفته ساخته و حسینقلی خان تا اصفهان تاخته اگر هوای سلطنت سر بر کشی تواند بود و سلیمان خان نیز سخن ایشانرا استوار داشته لوای مخالفت بر افراخت فتحعلی شاه چون دفع حسینقلی خان را واجب تر میدانست مخالفت او را واقعی ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قمر و عیشگر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان پیرون شده بهمال فرامان میا خت مع القصة شهریار ملا علی صفر ملا باشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان توات عباس میرزا و محمدقلی میرزا و حسینقلی میرزا از طهران پیرون شده درین راه بدرگاه پیوند و ایشان در اراضی در جزین بشکرگاه پیوسته شدند و بعد از تقبل سده سلطنت منظور نظر پادشاه شده بهم از آنجا رخصت انصراف حاصل کردند و باز طهران شدند و شهریار از در جزین کوچ داده در قریه ساروق که از توابع فرامان است فرود شد تا از آنسوی چون مهد علیا و الله پادشاه مخالفت پسر کتیرا را با او مسترید است سخت بریل و رسائل چند آنکه توانست حسینقلی خانرا پند و اندرز کرد و هیچ مفید نیفتاد و ناچار خود از برای اطمینان یثه فنا و سبعت تمام نزد یک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیزش را در دوش ختم شهریار را بنشاند و از آنجا بجانب حسینقلی خان شتافت و از در مهر زبان برگشود و فرمود در حضرت پادشاه است شیخ خجایت شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام هوای پادشاه می بگذارد و بر خویش تن تاب می کن این سخن از حسینقلی خان در گوش مبت و از جنگ و جوش نشست لاجرم فتحعلی شاه روز دیگر بنده را و غروق را در ساروق کدشته با ابطال رحال راه برگرفت و در ارض کمره بابر آورد و چار شد از هر دوری صف راست کرده و مینه و میره بیاراسته شد لاکه چون شهریار را در خمیر مستر بود که چندانکه تواند کار بهداهنند و مدارا برانند لشکر را از مبارزت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی بنجم باشی را از میدان جنگ بنزد برادر کسب ساخت و پیام داد که اگر چه در دامان مخالفت آویختی و رشته اخوت کجی هم نیک میدانیکه درین

ازین  
شیخ نادر سکون  
ای مکه نشین  
درون شوق توفیق  
سازن میانجی  
تو توفیق و الفان  
کدر دیمین

سازن  
ببین محمد و الف  
درای مکه سکون  
درد و توفیق

شرح سلطنت و جہانگیری آقا محمد شاہ قاجار

میدان جنگ مردان تور با لشکر مایروی در یک نیت با اینهمه خاطر با همسوزن مایل ایتلافت از خوف و  
خلاف از دل بکسوی نمی و از در معذرت بجانب کایج دهی کنی هست معفو دارم و دل آزد و مات کند از مر میرزا  
موسی برت و این کلمات را با آن نکت و زبان موعظت بگفت و او را از تخر و تخرض و داور و چند انکوبی  
توانی از میان سپاه خویش اسب بر جانده بکنه نزدیک برادر شتافت و روی برخاک نناده اسب بپایه  
شهر یار از فراز اسب دست فرارده خاک از چپس و آب از چشمش مبتد و هم مرا خوت بخش کرد که شهر یار نیز  
آب در چشم برگردانید و فرمود ما از نجایت و جرم ملترین رکاب حینقلی در کد شستم پس هر دو لشکر با هم ساز  
شدند و محاطت آغاز نهادند اما دلیخان قاجار که از جانب شهر یار بدفع محمد خان زند نامور بود بی سببی از سیاه  
پرون شده بحینقلی خان پوست کردار و در خاطر پادشاه حملی کران بود و فرمود او را بضر تازیانه سختی  
زحمت کردند و با مسخرگان کوی و برزن قصد آرقص کردن فرمودند نگاه در زنجیر و کد هاشم باز داشتند  
چون اینکار پر داخته شد حینقلی خان قاجار را نامور بسفر کرمان فرمود و نوروز خان عزالدین لوی را بنظام  
بهمنان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول بجانب طهران کوچ داد اما از آنسوی چون خبر این شیخ و وزیر  
کوشش زد سلیمان خان شد پای اصطبارش لغزیدن گرفت و از پیش شیخ خلاص خویش را ماضی نید و جز انیکه بدگاه  
پادشاه پناه جوید و گناه خویش را عذر خواهد آید و دست تو تسلیم متوسط مقربان درگاه بدان محظوف و عفو نشا  
زد شهر یار فرمود اگر آن چند تن مردم که از اینجا نیت و خلاف اغوا کردند که بشعوانان حضرت پسر پادشاه و جرم او را  
ناید و انکار یحسین خان چون این بشنید بی توانی علی همت خان کلیائی و خان بنا با خان انخلی را ناخود داشته  
در سلاسل و اغلال کشید و با خود بطهران آورده ایشان را بعوانان سپرد و خود در اصطبل خاص پناه جست  
شاه بکنه خواه نخستین حکم داد اما علی همت خان زبانه بان غنایه بته آتش در زدند و حسین خان پسرش را  
تیر سر برکشید و خان بنا خان کلیائی را میل در کشیدند و عبدالله خان حمزه را که با ایشان همدست بود نیز  
ناپنا ساخت آنکه جرم سلیمان خان را عفو فرمود و بکانت و غلطی که داشت صود داد از پس این وقایع صلح  
کا محمود میرزا و میرزا میرزای افغان که نامور بتوفت کاشان بودند پرداخت و حکم داد که ایشان اعدا  
سفر هرات و قندهار کنند و بقواد و میرسنگان سپاه خراسان فرمان رفت که با لشکرهای آراسته اعانت  
محمود و یزد و را واجب شمارند چند آنکه بر سریر ملک موروث بمنکن کردند ایشان از کاشان راه خراسان  
بر گرفتند اما از آنسوی چنانکه از پیش مذکور شد جعفر قلیخان دهنلی از اراضی آذربایجان بنواحی رود میلمی  
و میان مردم کردیزیدی که ریخت و در اینوقت از رجال آن چشمه لشکری فراهم کرده بر سرخوی تاشن وارد  
و برادر متشرش حسین خان دهنلی را که پیکر پستی خوی و تبریز بود در قلعه خوی بجا صره انداخت حسین خان کج  
دباره شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا و آسای سدید کشت و صورت حال را در حضرت پادشاه  
باز نمود و محملی شاه ابراهیم خان قاجار و داور با لشکری لایق بدفع او نهد باندا و ابراهیم خان طی مست  
کرده در نظا هر خوی با او دو چار کشت و صف راست کرد و حسین خان تیر با دل قوی و تن توانا ابوال  
رجال خویش را بر داشته با ابراهیم خان پوست از آنسوی جعفر قلیخان نیز صف بر کشید از دو جانب

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

باز تیر و تیغ بروش شد از ترکی زمردان و کرد میدان و طوفان جنگ و دغان تفنگ جهان روی پتیر  
و قطران شست و بسیار کس در خون خود بغلطید در پایان کار ابراهیم خان و حسین خان را که در آن کرداب  
کوه لاسخ و جبل ثابت بودند حضرت یارکشت قبایل کردیزیدی و طایفه شکاک پست با جنگ داده روی نبر  
نهادند جعفر قلینان با همه کردی و مردی چون در میانه خویش رایحه یافت تا چار راه فرار برگشت چون خبر این  
شع معروض شده سلطنت افشار و این وقت رستم در پیش بود فرمان رفت که حسین خان در خوی و ابراهیم خان  
در تبریز متوقف باشند از قضا هم در آن زمستان حسین خان رخت بجهان جاوید کشید جعفر قلینان چون این خبر  
شنید دیگر باره سپاهی ساز کرده سریع تر از صبا و صواب بسوی خوی شتاب گرفت مردم خوی پس از  
حسین خان وقت جنگ انداختند تا چار راه را در آورند و بر حکومت وی کردند و جعفر قلینان چون برخی  
استیلا یافت در زمان عریضه از در ضراعت بخار داده اتفاقاً حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاهانه  
حال کرد و از جرم گذشته پرش بفرماید مانند برادر مستر هرگز از طریق طاعت نکردم و چون دیگر چاکران از  
در صدق قدم زخم شهریار در پاخ فرماید که اگر کنه خویش را از خاطر خواهی سترد و کفر این جرم را  
از پس پشت خواهی انداخت نختین پسر خود روانه درگاه ساز و بعد از حصول اطمینان خود حاضر حضرت شد  
و اگر نه پایمال سنا بکست و دوست فرسو در دزدان عیور خواهی شد جعفر قلی خان چون از پذیرش فرمان  
کزیری نداشت اعداد امتش را کرد و چنانکه مذکور میشود

وقایع سال دوم جلوس شاهنشاهی ایران فتحعلی شاه و تقویض ولایت عمده بنایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در  
شهریار نامه در فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خویش که یکم هزار و دویست و سیزده سال از هجرت نبوی صلی الله  
علیه وآله برشته بود در حسب وصیت شاه شهید محمد شاه هزاره آزاده بنایب السلطنه عباس میرزا را که در میان  
فرزندان رکن شد و فرزند ارشد بود و بعد خویش فرمود مقربان حضرت مسعود و ملک فال نیک را در  
فرستادند و با تمام و افضال شاهانه شاه و خاطر شد آنکه شهریار بفرمود تا میرزا اسد الله خان و زیرش که در  
میان مقربان حضرت بصدق نیت و حسن طویت ممتاز بود و لشکری شایسته عرض داده و مژم رکاب و بعد  
ساخت و بر حسب فرمان سلیمان خان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و بنایب السلطنه بطرف آذربایجان کوچ  
داد و هم در این وقت پسر جعفر قلینان و بنی که حکم با حضارش رفته بود بر رسید و مورد اطفاف خدیوای گشت  
چون کار آذربایجان پرداخته شد اعضا دولت و ابراهیم خان قاجار که بنی عم شهریار بود با فوجی از سپاه  
عراق و فارس روانه چین گدمان گشت در این وقت فتحعلی شاه و خویشین سفر خراسان را تصمیم عزم و لوازم این  
روی که بعد از شاهادت آقا محمد شاه و پیروان شدن و لیخان قاجار خراسان را در سیرزاد و کتایب هرخ شاه  
افشار از اراضی هرات با کرد و بی از افغانان بطرف خراسان ماضن کرده و شهر مشهد ششمین ساخت و تاکنون  
ببب طغیان حسین قلی خان و خلال امر آذربایجان مجال دفع او بنود این هنگام شهریار نختین جان محمد خان  
قاجار را با جماعتی از طریق سبز در امور تبخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون  
در چمن دیم مقام کرد و صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار فردینی را با فوجی از لشکریان بطرف چارن

دخان حسین قلی خان



# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

رکعت فرمود تا اگر مشر خان طریق اطاعت و انقیاد سپرد و دستکار باشد و اگر نه حصار چنان را با خاک پست کنند و او را بشکیر ساز آنگاه از یاقوت نیشابور عیان نکشید جعفر خان پات که حاکم نیشابور بود بتقدیم خدمت پسرش را پذیره ساخت اما از پس آنکه شهر یار راه قلعه نیشابور نزدیک کرد جعفر خان از سپردن قلعه بدست لشکریان مضایقت نمود و دروازه استوار بر رست و بجهت و حرارت قلعه نشست یکتا از بنی عام او که حسینعلی خان نام داشت از وی روی بر تافته بدرگاه پادشاه شتافت و مورد اطاعت خردانه شد اما شهر یار از کردار نا بهنجار جعفر خان تافته شد و اینمینی سبب شد که لشکریان در نواحی نیشابور دست به نهب و دزدی بردارند و دروازه را شریب انبیه و تقدیب سکنه بهیچ دقیقه عمل نکند باشند و همچنان آتش غضب شهر یار زبانه زدند که کوفت و حکم داد تا پسر جعفر خان را در پای دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر سر بر گیرند و مردا در خیمه آن پسر را که بسوز غدارش با خط مسکین اندوده بود در پای دیوار آورده بر خاک افکند و تیغ بر کوه کاهش نهادند و شمشیر بر دوش نهادند و پسر دانه باشد که جعفر خان از باره بریزد چون سودی نکرد مانند کوسپندش سر بر کرد اما جعفر خان بعد از خرابی بوم و بر وقت چنین پیر تیغ و کفن بر کردن حمل داده بدرگاه آمد و طریق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه نماهش را از خاطر سبزد و شهر نیشابور را بلشکریان سپرد اما از آنسوی چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بر سر چناران رفتند صادق خان در نهانی با مشر خان مواضع نهاده و از آن زمانه فرار داد اما پیشد مقدس نپاه جست آنگاه چناران را بجا صره گرفت چون اینمینی در حضرت شهر یار کشف افتاد و فرمان داد که ایشان با جان محمد خان پوسته شوند و پهلو ده در کن رچناران نمایند و خود با سپاه کوچ داده در ظاهر شد که گاه کرد و آن بلده را بجا صره انداخت و مزرع غلات و حیوانات که در حومه شهر بود تمامه پی سپر لشکریان کشت و راه آمد و شد بر مردم شهر مسدود و آمد لا حرم بلاسی غلامان ایشان افتاد و کار بر اجتماعت صعب شد تا در میز را علماء و سادات را شیخ ساخت و معرود داشت که باین گناه که مراست دل آن ندارم که بدرگاه آیم کرد از ای این جسمم خدمتی تقدیم رود و گناه بشاید نیک خواستارم که دهر مرا محظوظ بیکیش از شاه پزادگان فرمانی و مرار و زی چند مملت و دهی تا فتنه بتقدیم رسانیده آنگاه حاضر حضرت شوم متمسک و با جابت مقرون شد و شهر یار را در چشمنه پانزدهم ربیع الاول سحاب طهران عیان بگردانید و در قصبه چناران امیر کوته خان کرد و عفران لوجا حاکم خونیان رخصت انصاف یافت و میز را محمد بیغ صدر اعظم نامور کشت که دختر و از پسر نکاح شد و پزاده چناران بطهران کوچ و پدر و در منزل رعینان جعفر خان پات با خلعت حکومت نیشابور رخصت انصاف حاصل کرد اما چون فتحعلی شاه قلی مسافت کرده در چهار فرسخی آن قلعه فرود شد صادق خان شقاقی از دشتان و اتفاق پرورن شده در حضرت شهر یار رخصت اندیدار خان قلیج حاکم سبزوار را خواستار آمد و پادشاه کاراگاه از کثرت الحاح و اصرار دادند و یار خان رخصت انصاف داد اما چون زمین بیوسید و بر رفت بر قهای اندکرمیت و فرمود این پستی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد و چنان بود زیرا که باقی قلعه در رفت و در رست و اظهار عصیان نمود و چون هنگام کفر بنو دکن بر فتنش نامور کشت و از

ایمان  
و انقیاد  
بروزن

نخاست جعفر خان پات

از بنی عام  
مردم سبزه خوار  
سکنه

انجمن  
تجمع مجتهدان و علما  
را می نمود و در آنجا  
مسئله رخصت و غیره  
مقرر

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و از پس او ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین و سعادت قلیخان بنیادین را بر اجرت محال خود اجازت افتاد و آنجا  
از پل ابریشم عبور کرده راه طهران پیش گرفت و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و بعد از روزی  
چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر و بقعه مبارکه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید صد هزار تومان زر خالص از  
زراند و دقه و ثمن پنبه بدلا از آن تم فرستاد و با پی از زرناب کرده در صرح مبارکش نصب نمود و بنیان  
قصر قاجاریه درینوقت بود چنانکه در جای خود بشرح خواهد رفت اما از آنسوی نایب السلطنه عباس میرزا با پانزده  
هزار مرد و زرم آزمای چون علی طریق کرده به تبریز آمد نخست کس تبریک جعفر قلیخان و بنی فرستاد و پیام داد  
که تو فرزند خود تبریک پادشاه فرستادی و پیمان ندادی که خود نیز وحشت و دهشت بکسوی نمی و با ملازمان  
رکاب کوچ دهی اینک ما حاضریم باید بجزرت آئی و سخن ما را روی در روی صنایعمانی جعفر قلیخان که از  
کردار خود پرچم و پاک بود از این خبر برزایدت هر سناک شد و بدین حکومت سردر نیاورد و در لاجرم نایب السلطنه  
در تخیل خوی و تدبیر او چنگه گشت و عرض سپاه داد و از راه سلاطین سبک عنان شد جعفر قلیخان چون این  
بدانست یکتن از برادران خود را بجز حفظ و حراست خوی باز داشته بقدم عجل بمیان کردان در رفت و از  
قبایل یزیدی و شکاکی و سپکی پانزده هزار کس انجمن ساخته محالقت و مبارزت را میان بر بست اما از  
لشکر نایب السلطنه قلعه بود و در اینجا صره انداخته خان ابدال خان کرد که از قبل جعفر قلیخان نگاهبان قلعه بود  
بخواه برخاست لکن لشکریان و راو قبیله آنها دند و در حمله نخستین خود را دستگیر ساخته متمرکزین را مقول احوال  
ایشان را منسوب داشت و بی توانی در طلب جعفر قلیخان کوچ دادند و از آنسوی جعفر قلیخان بنی در خوف و خشیت  
راه نزدیک کرده پادشاهان سلاطین را آب در انداخت باشد که دشمن را بهریت کند و در کل ولای دستگیر نماید  
بالجمعه روز هفتم ربیع الآخر هر دو لشکر در برابر یکدیگر شدند و کار حرب و ضرب ساخته گردید بانکه دار و دیگر بالا  
گرفت و مردان جنگ در طلب نام و ننگ در پیهم شادند و مردان بکوشیدند بعد از شش و کوشش فراوان لشکر  
جعفر قلیخان روی برکاشته و طریق فرار برداشت و آن کل ولای که از بهر خصم آمده که دند خود را افتادند چنانکه  
دو هزار تن از ایشان دستگیر و بزرگ شمشیر کشیدند جعفر قلیخان بهرمت تمام از آن مملکت بیرون شده راه خجور سعد کوش  
و بقلعه ماکو که محلی بیع است در رفت و نایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر بقلعه خوی درآمد و آن بلده  
به پسر قلیخان قاجار شامبیاتی سپرده بطرف تبریز کوچ داد و از تبریز صورت حال را مکتوبی کرده ارسال حضرت  
پادشاه داشت و مورد الطاف شایان گشت و ملزمین رکابش که در روز بزرگ کار مردان مرد کرده بودند  
مخلع فاخره محلی شدند اما از آنسوی چنانکه رقم شد محمود میرزای افغان از کاشان آهنگ هرات کرد و چون  
شهریزد رسید برادر خود فیروز میرزا را آن بلده باز گذاشت و خود روانه خراسان گشت ایسر خان طبری  
و امیر علینخان عرب بالشکر خود با عانت او از راه قانیات طریق فرما کردند و تغییر شد ما را انصمیم عزم دادند  
قیصر میرزای پسر شاه زمان که رالی هرات بودند پیشه ایشان را در قصد پدر و فتح مملکت بدانست در حال از آنجا  
نورانی و تیمور خان تیموری و امیر خان شادلی را بدفع ایشان فرمان داد و او پنجاهت بالشکرهای خود در فرما  
سرا به محمود میرزا که فرستاده نایز قاتل بالا گرفت بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شده و فرما

مقتضای تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

مقتضای تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

مقتضای تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ



## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

معمودش داشت که در مکتب مسموع افتاد که شهریار همت خراسان فرمود و همانا نفر شصت و یک نفر از اسنان موجب  
 آشفتگی و پریشانی اصهار و بلدان است اگر سفر خراسان بیکر وقت فدا از شقاق شامانه بید نباشد مصلحتی شاه در  
 پانچ او را کتوبی کرد که ما را از طلب ملک موردش و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در اینجا رستی باشد  
 با زبان شمشیر جواب خواهد گفت و یکتن از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان را فریق طره باز خان ساخته حضرت  
 انصرفت و آنگاه نایب السلطنه اموی آذربایجان کیسل فرمود و سلیمان خان و ابراهیم خان و رضا قلیخان و دوله  
 مثرم رکابش ساخت و صادق خان شقاقی را که همچکاه از راه شقاق و تفاق میکشت بجهان و دیگر شش حاجی داد  
 و حکومت سرب و کمر و در راه سار و خان برادرش مفوض فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را بقلب خانی  
 معشر ساخته سواران شقاقی را بدو سپرد و آنگاه سفر خراسان را تقسیم عزم داشتند و اعتضاد الدوله ابراهیم خان  
 قاجار را با ده هزار تن مرد لشکری روز و شب و دوم و پنجمه الحرام تجسیر قرق قلعه و تدبیر اندیشه خان پیشکرم و فرشت  
 و مهدیقلی خان و دولو حسین خان قاجار و زینی را متفق و ساخت و مصلحتی شاه روز و شب و پنجمه نیمه از طهران خیمه  
 پروان زد و در منزل نکه پسر و زبیرض سپاه پرداخت میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر نیک و بد سپاه  
 باز نمود و آلات و ادوات ایشان را بساخت و در پنجم محرم دار را راضی مزینان شد و سرپرده فراخه کرد و شایسته  
 حینقی علیا با جماعتی از لشکرها مور بجا صر و سبز و فرمود و خود فرماد که مردان لشکر یکی قلعه را که حصنی حصین و  
 از متحدت اندیشه یار خان بود و مشغوع سازند و لشکریان بحکم پویشش آنقلعه را گرفتند با خاک بپشت کردند و از آنجا  
 کوچ داده و بظاهر سبز و فرمود و شد و آن بلده را بجا صر گرفت و حینقی خان را فرمود و تا از آنجا کوچ داده و تخیی  
 بردار و مع القصه چون کار بر مردم سبز و اصرع گشت اندیشه یار خان از در زاری و ضراعت پروان شد و  
 دخرش را که تا این زمان بجاهل میداشت همراه میرزا اسد الله متوفی روانه و بار نمود و تا در مکتب جواد عالم  
 سلطنت باشد و نیز خواستار آمد که این پریهها و سال را از احضار حضرت معاف دارند تا از جان و مال طمانی  
 بدست کرده دیگر وقت مثرم رکاب شود و هم در این زمان دیگر باره طره باز خان افغان بتحجف و هدایا از نزد  
 شاه زنان برسید و از قبل و مکتب گشت که از تمامت خراسان اندیشه یار خان و جعفر خان پات از آن عصیان  
 و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خوفناک اند تواند بود که شهریار روزی چند امان و هدایا پس از برخاستن  
 لشکر از نزدیک ایشان اطمینانی بدست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت بر ایشان تمام  
 باشد باز ابطال رجال بر قرارند و تیغ و سنان زده و دارند شهر را مکتب و اربابا بجا بت معز و داشت  
 و حکم داد تا لشکر از منب و غارت دست باز گیرند و حینقی خان را از بخارنیش بطلب داشت و شاهزاده محمود  
 افغان را که مثرم رکاب بود و بجای گذاشت و با سر کردگان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاء مقصودش  
 که تسخیر کابل و قندهار است دست باز دارند و پست و هشتم شهر صفر از ظاهر سبز و کوچ داده و راه برگزیده  
 و در منزل اسفراین حینقی خان بدو رکاه پوست و در قرق قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید  
 و ابراهیم خان عرب و عجم بنوقف مزینان را مور گشت و از آنجا علی مسافت کرده چهارده روز و در جمعی کاپوش  
 برای نظم طایفه کوکلان و بیوت توف فرمود و از آنجا بهمن آمده با طعش و عرس شایسته و محمد علی میرزا

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

## شرح سلطنت و جهانگیر می فتحعلی شاه قاجار

به پای برد و چهار و هسم پرع الاخر و ارد طهران کشت و پس از روزی چند بقرون سفر کرد ده شاهزاده نیرمند محمد علی میرزا که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط کناج و زفاف برای او بکست و دو نوا ابراهیم خان را بنظم کیلان مامور ساخته خود مراجعت طهران فرمود و نایب طئه عباس میرزا از آذربایجان برای تقبل سده سلطنت طهران آمد و این هنگام فتحعلی بیگ نایب بیگ آقاسی که میزبانی ایچی انجلس مامور بود با ایچی برسد و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و مروعه صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند ایچی حمل داده بود پیش گذرانید و نامه فرما بگذارند و ستان بهرام میرزا مور ساخت آنگاه حاجی محمد خلیل خان ملک التجار را با بلاغ جواب نامه و تشدید سعادت و دستا بهرام میرزا مور ساخت آنگاه حاجی محمد حسین خان پیکر سپکی اصفهان را فرما داد که در اصفهان میان عمارت چهل ستون و بهشت آئین حرم سمرانی شاهانه برآورد و هم بقرون و ماد و کتار رودخانه و دو که معبر قوافل نازندان را با علی استوار برافراختند و هم را با علی در کناره کرد که پنج فرسنگی طهران است بنیان فرمود و در سینه هزار و دویست شانزده متر کبری داله هیکل فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را تصمیم عزم داد و بر حسب فرمان نوروز خان قاجار بیگ آقاسی مقرر بود و ملازم عمارت کشت و از مرمر سنگی که برای قبر شاه شهید مصور و منقش کرده بود ندایشان بیخ افتاد شرف حمل داده بر سر منار شش نصب کرد و ندای پس این قایم چون الله یار خان قلیجه و جعفر خان بیات ضمانت شاهانه افتاد نیز وقتی ننهادند و پیمان بشکشد و حاضر حضرت نشاند قلع و قمع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد لاجرم اعضا الدوله ابراهیم خان را با پست هزار پیاده و سوار مامور متخیر سبزو در فرمود و محمد خان دولو و پیر تلخان شایعانی و جمعی دیگر از اعیان درگاه را با او همراه کرد و حکم رفت که امیر کوته خان زعفران له و ابراهیم خان شاه دولو و دیگر خواین خراسان بشکوه که ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقه رنجی و منب غارت و خسارت و شکستن و بستن فرمودند و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با پانزده هزار سوار بدفع جعفر خان پات و فتح نیشا بورما سور نمود و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر گالی را عین الکالی در دنبال است زوال دولت اقامه الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فرما آمد همانا از این پیش مرقوم افتاد که حاجی ابراهیم خان و برادرانش سر از خدمت لطفعلی خان زند بر تافته شدند و بشیراز را با خراین و دوفان وزن و فرزند لطفعلی خان بکارداران قاجار شاه شهید که سلطانی حق شناس و پادشاهی کار آگاه بود در ازای این خدمت روزگار و زبر بکانت و منزلت و فرود تا از کال قرب و قرابت وزارت اعظم مهابی آمد و در مملکت پادشاهی آمروناهی کشت بعد از انقضای دولت شاه شهید شهریار مامور فتحعلی نیز او را بمنصب وزارت باز گذاشت و دیوانه و مواخذه و مشا و درت و محاورت و هیچ امری را فیصل نمیزد لاجرم بر تاقست بزرگان درگاه و سر نهنگان سپاه زبردست کشت و فرزندان و خویشا و ندان خود را هر یک در مملکتی از مملکت شهریار فرستادند و چند آنکه پس قریه تهرانی و مسلم میزفت و هیچ خطری از استکشاف و محاف نهی افتاد و این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناکو آمد و تفر پادشاهانه مکنات او را تا بدینجا در مملکت بر تاقست با اینهمه این حمل کرانرا بوقار ملکی و سکون سلطانی برقیافت و آثار

استیلا بر تاقست با اینهمه این حمل کرانرا بوقار ملکی و سکون سلطانی برقیافت و آثار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

خوف و استعشار در دل او راه میبرد و مردم مضطرب و حاسد که در حاشیه سلطنت راه داشتند که در وقت ضعیف پادشاه راز و زیر کارگاه تفرس نمودند و بایکدیگر مواضع نهاد به تشبیب و تقرب و کنایت و تصریح در هت شهر بامر و مضطرب داشتند که حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی ادنی و افاضی بیکان است و اینک مملکت ایران در انکشت او مانند یک حلقه انکشتاریست که بر سوسوی خود داند بگرداند و از بیم آنکه پادشاه که صاحب تخت و تاج است روزی باز پرس کند که مال و خراج ایران را خاص خویش و خویشاوندان خود ساختی و دیگر چاکران ما که سها برنج دیدند و شکمخ یافتند پند اخشی اینک پوسته خاطر پادشاه را آشفته میخواند و دعا دولت را از دور و نزدیک انبخته میدارد و تاش را بمحال سئوال نماند و او را عقاب و گال شواند و چند طغر اکبر که هر یک را از قبیل و بعضی از دولت نگار داده و خاتم در بر آن نهاده بودند بجزعت آورده و این جمله مخطو شهریار افشا و آتش غضب سلطانی زبانه زد و گفت و از بیم آنکه مباد حاجی ابراهیم خان را بموقوف عقاب و عذاب باز دارد و فرزندانش و برادرانش و که در اطراف مملکت فرما نگذارند سر غنچه و ضارب در زندان راز را در ضعیف نهفته داشت و از هر دفع هر یک از خویشان او یکتن از غلامان جلالت شعار را معین فرمود و ایشان را در نهانی القاء کرد که در غره شهر دیجه بمطابق زندگانی حاجی ابراهیم خان را در خواهم نوشت شما هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد بمیابید و زوآل دیجه برادران و فرزندانش و او را از پای در آورید و اگر زو و ترا این روز بدیشان رسیدید کار بر بنی و مدارا کنید تا غره دیجه در رسد و هر یک را مثالی و منشوری بر قتل و دفع خویشان حاجی ابراهیم خان در نهانی بداد و منشوری جدا گانه که از بهر ایشان بهمانه و در آن بلاد باشد نیز بسپرد و دیجه از پی انجام انجندست بیرون شدند و چون غره ذی قعده پیش آمد حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت بازداشت و از که دار و بخت و خشت باز پرس فرمود و مکاتیب او را یکیک بروی بنمود حاجی ابراهیم خان چند آنکه تبری نمود و عرض کرد که مرا از این مکاتیب خبری نیست بلکه این یکیدت اهل حد و حد که داند استوار نیفتاد و حکم رفت تا هر دو چشم جهان بنش راز بن بر آوردند و زبانش را که در این هنگام بر زبان خویش زبانه زن بود قطع کردند آنگاهش بمغولان و فرزندانش که نیز هر یک زخمی و جراحاتی جدا گانه داشتند و در قزوین جای دادند و هم از آنجا بجهان دیگر شش کچ فرموده اسوال و ائعال و فرزندانش و دیگر خویشاوندانش که هم در غره ذی قعده گرفتار شدند تا خود کشت و کار صدق اعظم کبار و بریز را شیخ مفوض و مسلم آمد هنوز مور و ضعیف شهر یار از این که درت صافی بنود که مخالف شاهزاد حسینقلی خان بایرادر داد که کشوف قادیان بجهان بود که فعلی شاه بعد از قنع و قنع حاجی ابراهیم خان در ششم صف مظفر از بر صید کردن و بچسپار اکلندن با رضی لاریجان و لار و نوایرون شد و در آنجا معروض درگاه داشتند که حسینقلی خان زان روز که بمحکومت کاشان امور گشته بجز دیلای سلطنت روز برده و خاصه از آن هنگام که محمد قاسم بیگ پیرانوند که دستی بآلایان ملقب و زمانی ملا محمد نام داشت و بهر زمان و مکان باقتضای وقت بنامی و بعضی برمی آمد بکاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت چون مدعی کار صنعت و صنعتی بگوید حسینقلی خان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارک شمرد و بعد از روزی چند

خاتمه کارهای بزرگ و مهم خاندان شیرازی

ملفان شاہزادہ حسنین خان بابر وکر

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سیدی که از پیش با محمد قاسم خان محمد موالات محکم داشت و در فنون نیز کمالات او بود بر سید و بشواری  
محمد قاسم خان سازید و عبادت ساخته که چند آنکه در میان مردم تقوی و کرامات مثل کشت و حقیقتی  
بشوق فراوان و با مجلس خاص طلب نمود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود و سید بدستگیری نیز کمالات  
شیری بدو انگار که در تاجبار عقل او را بشیفت آنکه گفت سلطنت آنوقت توانی کرد که از سخن و صلاح محمد قاسم خان  
پروان کار نکنی لاجرم این سخن در خاطر حینقلی خان جای کرد و چنانکه بر شب که مجلس از چکان خان پرده  
میکرد و چون غلامان درم خزیده در نزد محمد قاسم خان پایی می ایستاد چون محمد قاسم خان این مکان عظمت  
بر دست کرد و نخستین فرمود تا حینقلی خان اعیان درگاه خود را که از مخالفت و با برادر اگر او داشت بعضی را  
ناپسند و برخی را مجوس کرده اموال ایشان را ناخود داشت و در تبت ریح الاوّل شاهزاده محمد تقی میرزا که  
سپرده او بود از کاشان برداشته با مردم خود بجانب نطنز کوچ داد و از نظر نیز جمعی پیاپی و فراموش کرده بسرعت تمام  
بشهر اصفهان درآمد و مذکور ساخت که بر حسب امر پادشاه حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان معزول و شاهزاده  
محمد تقی میرزا منصوب است حاجی محمد حسین خان از این خبر فرار کرد و تا مردمان بر صدق و کذب این سخن غری میگرد  
بر اصفهان دست یافت و با خدا موالات مردم مشغول شد و نقش زر و سیم بنام خویش کرد و محمد قاسم خان را به  
بوزارت برکشید با ایمل چون فتحعلی شاه اصفهانی اینداستان فرمود سخت غضبناک شد و حاجی محمد خان حینقلی خان  
قاجار را با گردی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران امر به توقف فرمود و میرزا شیخ  
صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد و دهم در اینوقت نواب سلیمان خان و ابراهیم خان که تا مور بخراسان بودند  
بر کاه آمدند و در میرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذر خود را از خانه نشاند  
بر کاه با ایشان متفق ساخته بود مع القصه شهریار با ابطال رجال در اوایل شهر ریح الاوّل خیمه پرود زد  
و راه اصفهان برداشت از آنسوی چون حینقلی خان این بشنید طاقت درنگ از بهر او نماند لاجرم قلع  
اصفهان را که معقلی مسیح بود از جوابات و غلات اکتده کرده بعضی از مردم خود را بجنف و حر است باز  
داشت و حاجی جعفر خراسانی را در اصفهان بنیابت خود بگذاشت و خود بصوابید محمد قاسم خان بطرف  
سیلاخ کوچ داد تا از مردم پسران و با جلان لشکری کند و این هنگام حینقلی خان از محمد قاسم خان همی  
دوسه می افکند که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکر بایز که اشتی و با  
برادر پستی بسیار کس را بمیکند انداختی و بسیار خاندانها ویران ساختی هم اکنون مردمان از پستی تو میچنان  
که مبادا باز با برادر کار بهدانه و مضاحمه کنی دایت نزار عرصه هلاکت و دمار سازی اگر خواهی مردم از دمار  
تو برباد راین شوند و یکدل با تو بپوشند نه شاهزاده محمد تقی میرزا را با تیغ بگذران حینقلی خان فرمود تا اکنون آنچه  
کشتی بکار بستم و اگر سودی بندهم بپردازم تا اینجا رنخواهم کرد زیرا که محمد تقی میرزا فرزند من است و برادر او را  
بفرزندی من باز داده اما از آنسوی فتحعلی شاه با لشکرهای ساخته بشهر اصفهان درآمد و حاجی جعفر خراسانی  
فرار کرده قلع اصفهان را که سخت و نواب ابراهیم خان با ششلاص حصار و هلاکت و دمار او تا مور شد و  
بر فتحعلی خان بطرف کلایکان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افشار که حینقلی خان بدیده

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

محمد قاسم خان با رضی سیلا خورد در رفت بامید آنکه قبایل سپه نوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از قبیله ایشان می شمارد بر سر او انجمن شوند این معنی صورت بنسبت و محمد علیخان از بر و جود و آقا جان قاجار از سیلا خیز جنگ او را ساخته شدند لاجرم حسینقلی خان از سیلا خور بارض کمره تاخت و محمد قاسم خان چون از آن همه نیز کما رنکی بنسبت و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت خواست از میان بطرفی گریزد و خاصان حسینقلی خان بر کنون خاطرش مشرف شده راز او را مکتوف داشتند حسینقلی خان او را گرفته کده و بنیچر بر نهاده و باز داشت پس از دور و ز بهان شعبه ها که دانست و توانست بند بکجخت و بکریخت و چنان بشتافت که کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از نرسد را و پچاره و راه دارالایمان قسم چتر گرفت باشد که در اینجا از جان مان یابد شهر یار بعد از اطلاع بدین اخبار از بهر آنکه مبادی طرف دیگر گریزد و دفته دیگر انگیزد از هر جانب لشکری با خدا و پرکنده ساخت و خود نیز بطرف قم تاخت از میان اسمعیل خان و معانی بحسینقلی خان رسید حسینقلی خان چون او را بدید تفنگ خویش را بسوی او داشت تا مباد از وی آسیبی پند اسمعیل خان عرض کرد که از من با تو زبانی نرسد جز آنیکه بر حسب فرمان پادشاه بهر جانب کوچ دهی تا بخواهم بود پس همچنان حسینقلی خان با تفنگ ساخته بجانب اسمعیل خان نکران و قطع مسافت میفرمود تا بشهر قم درآمد و در غنچه مقدسه معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او نشست و از دنبال ایشان تفرغی شاه با مردان سپاه بر رسید شاهزاده محمد تقی میرزا نخستین بحضرت پادشاه شتافته شرف اندوز دربار شد و از دیدار پدرشاد و خوار گشت و حسینقلی خان در حریم حرم شمیر کبریا و آویخته بقدم زاری و ضراعت روی برخاک نهاد و خاکساری از حد بدر برد و شهر یار دیگر باره بروی میخشد و کلاهش را ناده انکاشته سرش از خاک بر گرفت و خاک از چهره اش مبتد ستر کبری و مهد علیا و والده شاه نیز زبان شفاعت بگشود و شهر یار را بر عفو حرم برادر ناچار ساخت لاجرم حکم فرمود که یکچند از زمان در شهر قم متوقف باشد تا آنکه بعضی از پوستگان او را از قبیل پیرا نوند و باجلان و دیگر طوایف که دیکر بودند طعمه شمیر فرمود و از قسم کوچ داده در اوایل جمادی الاولی وارد طهران گشت بعد از چند مدت مردم قم و وزیرین آن حرم از سوء سلوک حسینقلی خان بنالیدند پس حکم رفت تا او را بطهران آورده در قریه از قرای شمیران مجبوس داشتند و از بهر جس غاؤه و حصاری محکوس کردند که شغب و مردود و آن از سوی پیران بود تا مباد واقعی در اندرون طغیان کند و خویشین داری بتواند و همچنان در آنجا میزسیت تا آنکه که هم در امینال والده شهر یار و داع جهان گفت پس فرمان رفت تا مردم در خیم بر خشد و او را از هر دو چشم ناپنا ساختند و یکسال دیگر بربست آنکه در طریق خراسان جان بداد اما از آنسوی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از میا صره سبز و راز داشت و از سفر خراسان باز آمد از قضا قلیچ آقا برادر آینه یار خان قلیچه در مد فته با ترکانان مقتول گشت و آینه یار خان بعد از قتل برادر که هم پشت و پشتوان او بود بخت ضعیف و ناتوان گشت و دیگر نزدی جنگ و مجال در نک در خود نمیدید لاجرم و یبعد دولت نایب السلطنه عباس میرزا با شفاعت خویش با نجش و دست توسل بفخو خسر و نه زده با زن و فرزند و اقوام و اتباع بطهران آمد و از شهر یار بخواهت و نوازش

مجموعه تاریخ حسینقلی خان



## شرح سلطنت و جانشینری مختلی شاه قاجار

یافته قریه استعمار و قزوین را که هم در زمان پیشین ممکن قسند قیچی بود بسورغال و مقر کشت و میرزا محمدخان قایمکوی قاجار حکومت سبزوار متعمر کشت و هم در ایصال ملک اشترافا مختلی کاشنی که در زرات رای دمانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود و نامور کشت که بخلفه رشت رفته بدست استمدان میافت و شناختگان صناعت فریخی از سیم شکت برای صندوق مبارک ابی عبداله محسن علیه الصلوٰه و السلام بر آورد و مراشی شیریار که خود در شهادت انحضرت بنظم کرده در کتیبه آن ضریح مکتوب دار الفاختلی در این خدمت که سعادت دینی و معنوی را آگنده کنجی بود پنجاه رنج برد و آن ضریح را حمل داده و طرآن از پیشگاه فیض پادشاه بگذرانید و چون از این پیش اندیشه ناصواب حسینقلی خان در کاشان بمدرسه در حضرت پادشاه و صدق لجه او در پایان کار کشوف اقا دین زمان که کار حسینقلی خان بکران رفته بود پادشاه حق شناس را پاک آن صداقت و ازای این خدمت قافختلی را بمقب خانی سرفراز داشت و حکومت قم و کاشان و نظرد و جوشقان و سایر بلوک را بدو گذاشت اما آن ضریح مطهر را چون این هنگام اراضی عبات عالیات از شرفه عبدالعزیز و پیرش مسو آشفته بود و محمدحسین خان قراقرز او در شنه بکزار و دوست و پیچده عمل داده و بصندوق منور پیر حیات بیان ظهور مسعود بن عسبده العزیز و خانی کرمانه نقل مکتوب

آن بلده طیبه و تهمذ احوال شهر یار نامدار فختلی شاه قاجار

عبدالله بنامی از عرب بادیه بصره که در دزدیگری از همای بصره که مخد نام داشت یچند از زمان متعمر و آنگاه از آنجا با رضی ایران آمده در اصفهان متوقف کشت و در نزد علما تحصیل علم نمود و صرف و معانی برداشت و نیز از اصول و فقه بهره تمام بدست کرده در مسائل شرعیه آغاز اجتهاد نمود و در اجتهاد و خویش اصل دفع دین چنین بنا که خدای فرد در سل و رسائل بفرستاد و سپهر آفران صلی الله علیه و آله تشرآن بیاورد و دین خویش بنمود و بعد از آن خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و حنفیه و جعفر صادق علیه السلام بدینگونه مجتهدی از پی مجتهدی برسید و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کند و بسیار چیز را بدعت دانست از جمله بنای قباب عالی به برقرار ائمه و انبیا و تنهیب بقاع بزر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضایح متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مخمین این اعمال را بابت پرستان برابر نهاد و همیگفت بی پرستان آن صورت که از سنگ و زر میگردند و پرستش مینمودند شفا میدهند نه خالق اشیاء و انیردم که تقبیل و طواف سنگ و زر میکنند و صاحب بقعه را شیعه میداند نیز بت پرستان باشند مع القصد باین عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب بود پیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد و از آنجا که هر کس راهوای سروری بر سر آید و در دین مستقیم رانج نباشد انیکونه مستحذات و بدع را در دین سباب و حصول مطلب شناسد لاجرا عبدالعزیز پذیرقار این ترنات کشت و هر روز در رواج این کیش مر ذم خود را فراموش کرده به مشایخ عرب رزم همی داد چندانکه او را قوتی و قوامی بدست شد آنجا که در ارض در عیة حصنی حسین بر آورد و دوست نهیب و غارت بجای و چندانکه در آن نواحی حاکمی نافذ نموده مان کشت و پیرانش سجزر شد و بلوغ رسیدند

اشتهار کرد که بکبر و بزرگواری  
عین مجتهدی و صاحب فقه  
و از پی زنده در راه  
نویسنده و دانشمند  
ساختن و ترمیم کرد

## جلد اول قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

مسعود که فرزند اکبر شش بود و شجاعی کمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلادتها نمود و بر نفاذ امر پدر  
 پیافرو دین هنگام عبدالعزیز را بخاطر آمد که بر قلعه نجف اشرف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند و موقوفات  
 بقعه شریفه را برگیرد و وزیرین آنحضرت را که بجان خود بت پرستی پنداشت مقتول سازد پس لشکری  
 بمسعود داده او را بدین مسم نامور داشت و مسعود با مردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نموده قلعه نجف را  
 بمحاصره انداخت و چند کثرت یورش بقلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده  
 آنهنگام که بلا نمود و باد و وزده هزارتن را بابطال رجال خود چون سیلاب بلا مفاصحه بکربلا درآمد و اینکام  
 بامداد روز عید غدیر بود پس نخستین تیغ پدیدار در سکنه آن بلده نهاد و پنجاهترتن از مرد و زن مقتول  
 ساختند و ضریح مبارک را در هم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لالی شین که سالهای فراوان  
 از هر کشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند برب و غارت بر گرفتند و قنایل  
 زرین و سیمین را فرو بردند و خشتهای زر را حمر را از ایوان مطهر باز کردند و چند آنکه توانستند و در تحریب  
 آثار و بنا کوش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و شیء منسوبه را بیشتران خویش نهادند و بجا  
 در غیبه کوچ دادند اکنون بر سر دهستان شومیم چون از سال هجرت یکهزار و دویست و هفده هجرت شیرازین  
 فتحعلی شاه از پس آنکه بمطابق جنش نوری در نوشت نظم خراسان را تصمیم عزم داد نخستین ابراهیم خان اعتضادالدوله  
 باده هزارتن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم نشوری بعبدالعزیز کرد که اگر اموال منسوبه را  
 بدان ارض مقدس باز فرستی و از ادای دیت کشکان خود داری کنی در فصل شتا که سورت حرارت هوا  
 بشکند خاک در غیبه را بسایک فرس فارسان بیا و خواهم داد و خطابی بیدمان پاشا والی بغداد بخار داده  
 بدست اسمعیل پیک بیات غلام بد و فرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقت نزد ما لشکری بدفع  
 عبدالعزیز برانگیزیم و اگر نه قبل از آنکه کار را استوار شو و از هلاکت و دمارش خود داری بکنند بیدمان پاشا  
 استر و اموال منسوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنه او را کرده ایم  
 و دیر نباشد که بچاره آثارش از لوح جهان سترده شود لکن بیدمان پاشا روزگار پایان رفت و بجهان دیگر  
 شتافت و عبدالعزیز را قوت برزیادت شد مع القعه شهریار آنگاه با لشکری دریا بوج ره سپر خراسان شد  
 بعد از طی مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده آن بلده را بمحاصره انداخت و حسین خان قاجار قزوینی را با جمعی  
 بدفع مشغول کرد و زعفران لو و تخیر قلعه چنان را نامور داشت اما چون از امتداد مدت محاصره بلای  
 در شهر مشهود بید آمد مردم شصه میز را مهدی مجتهد را که فغانی نامور و دیسان علمای عصر بود بشفاعت بکجه  
 عرض کردند که ما قوت مخالفت با ما در میز را نیست و از این محاصره جمعی بکناه تبا که کردند متوقع از کرم شاه  
 تواند بود که بر مسلمانان نجیساند و فتح این حصار را بوقتی دیگر موقوف فرمایند شهریار پتمش اشیا را با جابت  
 مقرون داشته از کنی ر مشهد راه طهران برگرفت چون در اراضی مینان فرود شد قیصر میرزا پسر شاه  
 افغان بدرگاه آمد از بهر آنکه محمود میرزای افغان چنانکه مرقوم شد بعد از رخصت سفر کجانب قدم را در صدد  
 احکام شهریار میرزکان خراسان در اعانت او ببلده قاین آمد و اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش

در غیبه از آن محاصره  
 مسعود و جنش نوری  
 در غیبه از آن محاصره  
 در غیبه از آن محاصره





شرح سلطنت دجہانگیری فتحعلی شاہ قاجار

بحکام قزلباغ و ایروان رسول فرستاد و ایشانرا بطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدوث این  
 فتنه را دوات ماطله کردند اشتهن خراج میدانشند با ایشخدر طریق رفت و مدارامی سپردند چون این اخبار موخه گشتند  
 شهریاران را شد حکم داد تا میرزا شیخ صدر اعظم با ایشخدر نامه کرد که اینگونه فتنه در میان دودین مورث طف  
 لشکر و تباهی طرفین است نیگوان است که اراضی ایران را از مردم خود پرداخته کنی و رسولی دانا نزد ولیمه دوت  
 کسب سازنی و کار تفیض پسر ارکلی خان بمن بصلاح کند و اگر نه سازبازرت میکن و جنگ را ساختن پیش  
 چون جواب کتاب برآرزو دنیا مدفرمان رفت تا نخستین نایب السلطنه عباس میرزا را زد و دوشنبه بیست و هشتم  
 فیحجه بظرف آذربایجان کوچ داد و در تبریز بر تبحرین لشکر پیروز و چهار دهم ششم صفر که بخوار دودیت و نوزده  
 سال از هجرت بر رفته بود از تبریز بآنک ایروان شتافته در نیم فرسنگی آن بقعه لشکرگاه کرد محمد خان عالم ایروان  
 که با سپاه روس نیز زبان چالوس داشت اقوامی که در حال ایران نشین داشتند با رضی دودت عثمانی پرنده  
 ساخت و خود بجهانت قلعه پرداخته بدیتارشی قوب و تفنگ بچک و دانه نایب السلطنه مهدیقلی خان دولوی قاجار  
 باشهنار سوار با رضی قاص فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر بفرمان درینا رندار قتل مردان و بی  
 زنان دست باز ندارد و مهدیقلی خان بروش و پیله لنگرلو و قاجار را کوچ داده با اموال و ملوخی طریق محبت  
 گرفت در نیمه راه ایشخدر با پست هزار پیا د و دشهنار سواره و سی عراده قوب در نواحی بچک ایروان و دچانه  
 مهدیقلی خان مانند شیر کزادی خند فریسه خواهند کرد و هضدن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان  
 سپاه را براندن و داب و قحام کوچ دادن زن و مرد و تفیل باز داشت و خود با آن مردم قیل چندان با  
 ایشخدر و آنک و ابنوه کار بنار زده و مله کرد که آن قبایل بمنازل خویش جای که کردند آنکه از میدان جنگ باز  
 شده بشکرگاه پست و ایشخدر در بچک ایروان یکدور و زو توف کرد و در نیشب نوزدهم ربیع الاول هکاه  
 ناز دیگر در حرکت آمد جمعی از روسیان حصار کیکلازم مردم تی دانسته بدانشا راه نزدیک کردند و میکدر  
 حصار بودند از پرس مشتها خاموش نشسته تا خضم نزدیک شد بیکار تفنگها بکش دند و جاعتی از روسیه امیر  
 هلاک درآورند چون این خبر معروف نایب السلطنه افی حکم داد تا مهدیقلی خان شامیون با فوجی در حوالی اوج  
 یکسایکین نهاده تا با دجاعت روسیه را آسوده بگذارد و صبح روز دوشنبه بغر مودت سپاه صلاح جنگ بین  
 راست کرد و از جای جنبش کردند و میرزا شیخ صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را بمحض بنده و غرض  
 و حراست لشکر باز داشت تا مبادا از قلعه ایروان محمد خان کیدی سازد و بچگاه تازد و از آنسوی ایشخدر  
 سپاه خود را بر صورت سه قلعه باز داشت و از هر قلعه تا قلعه دیگر دودیت قدم فاصل گذاشت و تو بهار را بر کرد  
 پایا دکان حصار سی امین کرد و دو دواز غایت جلالت در میان لشکر بهیلا فاده فرمان جنگ با شارت بپ  
 همی داد و نایب السلطنه مانند آتش تافته بهر جانب شتافت و میمنه و میره راست کرد و از میان نخستین سواران طایفه  
 شامیون و خواجه دند و عبدالملکی از صف اسب بر جهانده بر سر یک بهره از جاعت روسیه تا ختم بردند و  
 ایشان بانداختن کلوه قوب و تفنگ دفع همی دادند با اینکه کلوه چون باران بهار را بریدن دشت سواران  
 سمر روار در آتش تافته در رفته و باتن سوار پیا دکان روسی بر گرفتند چندانکه یک بهره از ایشان

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

که مانند قلعه پره زده بودند پراکنده شده بقلعه دیگر پوسند و همچنان دست بجنگ کشادند با همه حرب انظرین برپای بودند تا شب بخت سه روز بیکوینه از باد و تاشا مکاه زرم دادند و مرد و مرکب بجاک انجند که چار بیج جانب ضرتی معروف بدست نشد انا ایشخدر را غرضی افاد و لغتی باز پس نشت و محمد خان قاجار که با عانت روسیان امیدوار بود دخت تبرسید و میرزا شیخ صدر اعظم را بنحو استاری بقلعه درآورده و طهمینی حاصل نشت و بعد از مراجعت صدر اعظم پیر خود را با پیشکشی لایق بحضرت ولیعهد فرستاد و پیمان فرمان برداری نهاد و در توفیق سلطنت برای استقامت مراکب بمزل قرخ بلاغ درآمده لشکرگاه کرد ایشخدر چون از اطاعت و انقیاد و محمد خان آگاه شد سپاه خود را بر داشته یک ناکاه از راه در کر بر لشکرگاه رسیدن تا سخن آورد هنگامیکه لشکریان میان کشاد و آما و آسایش بودند نایب السلطنه چون این بدید برنشت و هرگز از سواره و پیاده حاضریت برنشانده جنگ را پذیره شد روسیان درکنی لشکرگاه عقد نامی توب و تفنگ را برکشوند و هیچی آتش بارینند درین هنگام بعضی از مردم شمس الدین لود و قزاق که ملثم رکاب ولیعهد بودند سر از خدمت بر تافته دست بفارت برکشوند لشکر مسلمانان که از پیش روی آتش افروخته پشانی میزدند چون باز پس نکر میشدند و آغز و قوق خود را در معرض منب دینند یجاره از جای بر فشد و طریق فرار پیش گرفتند ایشخدر بعد از این نصرت بطرف ایروان شتافته و مسجد شهر جای ساخت و سکر محکم بر آورد و دمان توب و تفنگ بجانب باره بجشاد و محمد خان دفع او را از پس برج و باره میان استوار کرد تا نایب السلطنه بعد از فرار لشکر تا ارض صدرک ایروان شتاب زده آمد و مجمع پراکنده گان سپاه پرداخت و بهم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده اتفاقا حضرت شهریار داشت فحشلیش در زمان اسمعیل یک دامغانی را بر کردهی از مردان خراسان بر مقدمه سپاه کوچ داد و خود نیز از چمن سلطان جنبش کرد و سرعت فرموده از ارس بگذشت و در سه فرسخی ایروان در لشکرگاه نایب السلطنه فرو دشت و از آنجا جمعی از رجال ابطال را ملازم رکاب نایب السلطنه فرموده از پیش روی شتافت و بهم و رانز و در برابر مسجد شهر ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت و تاشا مکاه حرب برپای بود و دیگر محمد خان معروف داشت که نگهبان قلعه جمعی از مردم را امنه اندر هم آن دارم که حمایت کیش و مذهب را از دست فرو نکذارند و هنگام فرصت بار روسیان همدستان شوند شهر یار فوجی از پادگان سپاه را بقلعه ایروان مامور داشت تا بر فشد و برج و باره قلعه را فرو کرد فشد و قلعه کیان با بخت شادمانی بلند آوازه کرد و ایشخدر از آن سوی شب هنگام بقصد شپخون سپاه خویش را بر داشته طریق لشکرگاه پادشا گرفت حریفان یوزباشی غلام که طایفه لشکر بود و نزدیک بکر روسیان بر نظاره می نشست مکنون خمیر ایشان را بدانت و از دنبال ایشان راه برداشت و یکتن سوار فرستاده شهر یار را کتی باد و بر حسب فرمان لشکر مسلمانان صلاح جنگ بر تن سوار کرده اطراف لشکرگاه را پرنه زدن تا سپاه روسیه چون در راه یاده شدند گاهی پیمین وقتی بشمال رفتند و نزدیک بسپیده دم بجوالی لشکرگاه رسیدند بر فراز تلی علم راست کردند و لغتی پاس بودند و لشکر بر صفه کردند و توبهای شد و فرودش را بکار داشتند جنگی صعب در میان برفت و از این شپخون سودی بدست نشد از هم ساه روسیه آغاز مراجعت کردند و مسلمانان از دنبال ایشان مفاشی دراز در نوشند و همه جازم ساز

کشمیر

تاریخ جامعہ اسلامیہ  
 راجی محلہ دہلی  
 دیوبند  
 لاہور  
 راجی محلہ دہلی  
 دیوبند  
 لاہور  
 راجی محلہ دہلی  
 دیوبند  
 لاہور

از مریبان در و سچان

شرح سلطنت و جہانگیری فتح علی شاہ قاجار

گشتند چون سپاه روسیه بنگرهای خود در فرشت فحشیه فرماد که شکران ایث را محصور بدارند و راه زوده و علف بدیشان بگذارند و اینوقت جمیع ارتجاعی بغلیس با جماعتی از لشکر روسان یعنیان قاجار و عیقلی خان شایسته کو قراول لشکر بودند و چهارشدند بعد از زرمی سخت مردان روس قتل و تهاجیر و تکیه کردند و سوال و اسرار بر کارها آوردند بعضی از اسیران که لایق بودند در ملک غلامان پادشاه درآمدند آنجا و در حضرت شهر یاکشوف قباد که در ارض پمک ایران گردی از روسیان نشین ساخته و از دود و علف از گرجستان بدینجا حمل داده و از آبها بمشکر کا خویش بر بند بر حسب فرمان پریقینان بدفع ایشان پروان تاخت و چون راه بدینجا عت نزدیک کرد ایشان اینچند را آنکی فرستادند و بشتاب تمام لشکری پراشوب با چند عداوه توب از بهر اعانت مردم خود وصل از دود تباخت و از اینسوی شهر یاعقلی خان شایسته و اینسوی رانیرا جمعی مامور ساخت عیقلی خان از یکجا بپیر قیقینان از سوسی دیگر سپاه روسیان را در میان آورده میان پمک و ایردان آتش حرب افروخته شد و چون پیش آمد که از آن پیشکش نشان نداد و بعد از کوشش کردان و مردان و هلاک شیران و دیران سپاه روسان بکشت و چهار هزار تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمه شمشیر کشت و سپاه اسلام مظفر دینکام باز شد و از روس مردم روس در کنی لشکر کا مزار را افراشته کشت و از بدن ایشان تنها بر هم نهاده شد دیگر مجال در نیک برایشچند نماند و را اول پر معاشانی از کنی ایردان بجا بپیر قیقینان بر قتل شد و سواران ایران از ققایی ایشان فراوان تا غنم کردند و فراوان اسیر آوردند و اینوقت محمد خان قاجار حاکم ایردان و کلعلی خان کنکلو بمحضرت شهر یار حاضر شده و مورد اشفاق حسروانه گشتند و حکومت ایردان همچنان بر محمد خان مقرر آمد و پسرش که ملازم رکاب بود در حضرت انصاف حاصل کرده با شاق پدر مراجعت نمود و تو مان و نجاران بایل کنکلو کلعلی خان مغفوض فرمود و ابوالفتح خان جوان شیر با یات قرا باغ و کسند ریز را و ابوالغلیس بتوقف قرا جاداغ مامور کشت آنجا و چون آغاز خزان و بردوت هوا در پیش بود از طریق تبریز راه طهران برداشته چهار دهم شهر رجب وارد دالخالان شد و هم در اینسال حاجی خلیل خان قزوینی که بسفارت هندوستان بر رفت چنانکه نکر شده بدرو و زندگانی گفت چه آن هنگام که با شاق ملکم بهادر ایلمی غلیس به بندر بمبئی درآمد و وزیر انگلیس و بیست تن سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش باز داشت روزی چنان افتاد که یکتن از این سالدات بهویتی تفنگی کش داد و سر بمک ایلمی اولی معرض عقاب داور و ملازمان حاجی خلیل خان خواسته اند که او را عذری تراشند و از سطح سر بمکش خلاصی بکنند چون طریفین از لغت یک دیگر خبر بودند در میان بکنجا بماند شد و غوغا برآمد حاجی خلیل خان از خانه پروان شد که صورت حال بداند و آن فتنه نشاند از قضا تفنگی دیگر کشاده شد و کللو بر حاجی خلیل خان آمد و او را بر جای خود سر دکر و داد و دوزی وزیر انگلیس چون این بدانت سخت غمده کشت و مستمرتی بایوز بصره را از بندر بو شهر طلب و شسته از در معذرت بدر کارها پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه بمحضرت شهر یار پوست و غده بگفت و مورد اشفاق تمانه کشت فحشیه بهیاسی حاجی خلیل خان محمد بنی خان خواهر زاد او را سیغفر بود و او طریق بمبئی گرفت روزیکه بدان بلده در می آمد و بیست هزار تن از سپاه بی و رعیت او را پذیرفته

چندین سال  
از آنکه با این  
مفتی شریعت  
فانست که است  
از وقتیکه با  
منفی در بیان  
تبع غاف و از  
پایان

بیتی بیتی  
 و سکن سیر در  
 مشق و سرگرد  
 تخالی گان در  
 بازی مهر و اندام  
 مهر و دوزخ و نام  
 و از شیطان و دای  
 خزان و سحر و سحر  
 سحر و سحر و سحر  
 و از شیطان و دای  
 و سحر و سحر و سحر  
 و سحر و سحر و سحر

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلده است تاریخ التواریخ

و بدین محانت و عظمت بشهر و آردند آنگاه او را روزی بنظاره لشکرش سپردند و روز دیگرش تماشای کشتی جنگی  
 پرورن بردند محمد بنی خان پرشش نمود که کلوئه توب برچوب تا چند کار کند و کشتی را چه مقدار زیان رساند  
 و آگاه بنود که پهای کیسینه جنگی چند است اما کارگذاران عیلس توبها را یک سیفنه که ده هزار تومان بها داشت  
 کشاد دادند و آن کشتی را بجای رده نابود ساختند با الحجه محمد بنی خان پنجاه درمیشت و یک سال در جنگا بود و پنجاه  
 بابرک و سازفران کوچ داد و بجهرت پادشاه آمد و هم درین سال ناصرالدین توره پناه از حضرت پادشاه جت  
 بهمانا پنچان پسر دانیال اتایق بن حکیم اتایق را نام میر معصوم بود و هم او را شاه مراد میکشند و در میان لشکر  
 بولی نعمت خطاب میشد از آنجا که پدر آن او در نزد سلاطین مغول رتبت اتا پکی داشتند اتایق لقب یافتند  
 چون پنچان از جهان پرورن شد و پسر او امیر حیدر توره و ناصرالدین توره از وی بزاند و پش از این روی  
 توره خوانند که از جانب مادر نسب بابو الفیض خان که از خاندان چنگیز خان است میرسانند و لفظ توری کرچه  
 در لغت بمعنی خوی و روش است اما در ماوراء النهر شاهزاده را گویند مع الفقه بعد از پدر میر حیدر توره سلطنت  
 یافت و ناصرالدین توره را از مرکه دارالاماره او بود و طلب فرمود ناصرالدین توره چون از یکدت برادر دانا  
 بود و سرازیر مان بر تافت و رسول او را بی نیل مامل با زفر ستاد آنگاه پناه از حضرت پادشاه حبه عریضه  
 از در ضراعت بخار داده انفاذ درگاه داشت شهر یازماره مشغلی شاه بشاهزاده محمد ولی میرزا که فرمانگذار  
 خراسان بود و دشواری کرد که دست از اعانت ناصرالدین توره باز گیرد و در زرم میر حیدر توره و او را پامردی  
 کن و چون از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله یخزار و ددیت و پست سال برفت محمد خان افغان در  
 حضرت سلطان فی سغرمائی کرد بهمانا محمد خان پسر اعظم خان افغان غلیجا یست و چون احدی شاه افغان از تشنگی بدلا  
 بود و میان این دو قسمل کار بمبادت و مبارات افغان اعظم خان از دولت احمدشاهی روی بر تافته با عجمی  
 از مردم خود و نیز در کیمیان زندشتافت و از قبل او در اراضی زما شیر کرمان نشین یافت و اندک اندک افغانان  
 در آن مکان مکاشی بدست کردند و در زمان دولت شهر یازماره مشغلی شاه محمد خان پسر اعظم خان بدرگاه آمد و تویض  
 دلایت زما شیر افشور کرکث و اینوقت که اعضا والد و ابراهم خان حکومت کرمان داشت محمد خان بطریق  
 طغیان و عصیان گرفت و بدان شد که قلعه بم را بدست کیرد ابراهیم خان چون این بدانت اسمعیل خان عرب  
 حاکم جندق را بمحارست قلعه بم نامور نمود و صورت حال را معروض درگاه داشت شهر یازماره نوروز خان غزالدین  
 نوی قاجار را که اشیک آقاسی و حاجب بود با سپاهی لایق نامور فرمود تا سرعت تمام فنی طریق کرده تا اراضی  
 زما شیر براند محمد خان چون قوت مبارزت داشت قلعه زما شیر در رفته متحصن گشت و بعد از یکد و کرت  
 کوشش و یورش قلعه منقر شد و محمد خان در میان دار و کیرد و زخم سگور برداشته با چندتن از مردم خود بطرف  
 بلوچستان کریمت و دیگر مردم او طعمه تیغ شد و آنگاه نوروز خان بطهران مراجعت کرد و اینوقت شهر یاز  
 مارا زایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مخالفت با سپاه روسیه سفر آفرید بجان خرمود و میرزا صیغی فسه بالی  
 که مرگد کار از موده و مجرب بود بوزارت او مقرر داشت لاجرم نایب السلطنه روز شنبه چهاردهم شهر صفر  
 با لشکری زرم آزمای نیمه پرورن زد و شصه یاز روز پست و چهار نیم صفر نیز از دنبال راه برگرفت و در چمن

پادشاه ناصرالدین توره از درگاه پادشاه

تاریخ قاجاریه از مجلده است تاریخ التواریخ











## شرح سلطنت و جهانشیری فتحعلی شاه قاجار

ابراهیم خلیل خان را مغرور ساخت و او نیز سخن او را از در صدق دانسته بخوان ضیا قمش دعوت نمود و ایشخدر پهلانی  
بقعه شوشی در رفت و در زمان چهار صد تن از مردم خود را بجزایرت برج و باره قلعہ باز داشت و خود عثمان غایت  
یکانب کجده داشت این هنگام شیخی خان حاکم قبه و در بند و سرخای خان لکزی و حسینی خان حاکم باکو یکمتری  
بحضرت نایب السلطنه معروض داشتند که پیکان شفت بعد از فراز کسب آن آهنگ باکویه خواهد کرد و دفع او را عدد دو  
عذقی واجب است و نایب السلطنه عسکر خان افشار رومی را با جمعی از سواره و پیاده مأمور ساخت و از سرب و بارود  
و سلاح و سلب سامانی لایق بدیشان فرستاد و ایشان دل قوی کرده ساخته جنگ شدند و از آنسوی شفت برید  
و کشتهای خود را در برابر باکویه بداشت از دوسوی کار جنگ آمده شد و دمان تو بهما آتش افشانی کشاده  
کشت حسینی خان مردان بکوشید و چند فروغ کشتی روسیان را با کوزه توب در هم شکست و در آب پست کرد و روسیان  
از آب پروان شده از بسوی خشکی تو بها را بجانب قلعه کشت دادند و بنیان حرب را سخت تر بنا دند و از اینوقت شیخی خان  
با شقاق فوج پیک پسر سرخای خان لکزی نیز بر رسید و میان قلعه در رفته حسینی خان هم پشت و بهم بازو شدند  
و آتش این رزم روزی چند افروخته بود و در پایان کار شفت را روزگار آشفته شده دانست از این کار رزار سودی  
بدست نیکند لاجرم مردم خود را بر داشته بکشتی در رفت و کشتی براند و مایان بشت ساری عالش پاد و پار میه  
و از طرف دیگر ایشخدر را کجده آهنگ شیروان نمود و مصطفی خان شیروانی صورت حال را بعرض نایب السلطنه رسانید  
در حال نواب و لیعهد پریقینان قاجار را با جماعتی از مردان کارزار بر برد و فرستاد پریقینان چون بجنب رود و کر که  
دوازده فرسنگی شیروان است فرود شد و کمشوف داشت که مصطفی خان از در خوف و هراس با ایشخدر کار برآید  
کرده و او را دیدار نموده و در میان کرک آشتی انداخته و ایشخدر سخن او را با خود از در صدق پنداشته و طریقی باکویه  
برداشت تا حسینی خان را بکفر شفت کوشمالی دهد و شفت نیز با مردم خود با ایشخدر پوست با باجمعه پریقینان این اجازت  
معروض داشت و نایب السلطنه بی توانی حسینی خان قاجار را با کوهی از دلیران یکانب باکویه تهاخت و از تفرای او  
عسکر خان افشار را با هزار سوار پروان فرستاد و از دنبال ایشان احمد خان مقدم سپهکری یکی تبریز و مراد را با تو بانه  
و سپاهی از سواره و پیاده کوچ فرمود و خود نیز با جمعی ز مستان و کثرت برف و باران و درمست دوم شهر بقیه  
از تبریز غیمه پروان زد و از طریق اردبیل راه برداشت بعد از ورود در دپل معروض افتاد که عسکر خان افشار عبرت  
صبا و سحاب بقعه باکویه در آمد و حسینی خان قاجار در کنار رود کر بجزایرت جبر فرود شد و پریقینان با شقاق شیخی خان  
در ظاهر قلعه شکرگاه کردند و از آنسوی در لشکر ایشخدر را ز سورت سرمد و ابی که محل تو بانه میدادند بر و نند و از وقه  
و علف در لشکر اندک شد و کار بصوبت رفت پس حیبتی اندیشید که مصطفی قلیان حاکم باکویه را فریب دهد  
و روی دل او را بوعده خطا و وعید غنا بخو کند تا از این بهشی برهد و از کر داب بلا بجد پس حسینی خان را پیام  
داد و خواستار دیدار شد حسینی خان این معنی را بغال نیک گرفته و در پروان قلعه جای نشستن معین کرد و روز دیگر  
ایشخدر با دوسه تن از مردم خود از لشکرگاه پروان شده به انجای شد و حسینی خان با ابراهیم خان عم زاده  
خود و یکدو تن دیگر از قلعه بدر شده به نزد ایشخدر آمد پس بهم نشستند و سخن پو میسند در میان گفت و شنود بپایان  
باشارت حسینی خان تفکیکی کرد دست داشت از پس پشت ایشخدر کشاد و او چنانکه کلوا از سینه او بکشت

سخنهای فتحعلی شاه  
چون عسکر خان  
مردمانی بجمعه  
بشقی شفت  
را باکویه

در  
خبر فتحعلی شاه  
محمد علی شاه

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و بروی در افتاده جان بداد و هم در زمان آن چند تن را که با او بودند سر بر کوفتند و سرایشخدر را نیز بیک دست  
 اوقع کردند و غوغا در انداختند تا لشکریان از جای تعیش کردند و بر رویان حمله کردند و بسیار کس را بشیر  
 بکذا ریند و جمعی را اسیر و دشگیر ساختند شفت چون کار بدینگونه بدید بزرگوار تمام با مردم خود کیشته رفت  
 و شب زده تا پشت ساری رانده در آن جزیره متواری گشت از پس این فتح حقیقی خان سرد و دست پیشدار  
 در خلایق جای داده بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و نواب و یلعه از اردبیل روانه طهران نمود و در ششم دی محرم  
 در دارالخلافه طهران در حضرت شهریار نادر قاجاری شاه بنحاک راه افکندند و حکم رفت تا آن سرد و دست را بجزان  
 برده بزرگان آذینار دیدار کنند بهمان وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اجپا ری میثابوری  
 که عالمی بخیر بود و فیض تغییر ابرواح ظاهره و جنبه و علم اعداد و غیر نبات و طلمات نیک میدانست خواستار شدند  
 که اگر توانی در هلاک و دمار ایشانخدر که دیوی دیوانه و از دین پاکان است تدبیری اندیشی بصواب باشد حاجی میرزا  
 مفضل ایشا را مقبول داشت و چهل روزه میعاد نهاد که سردار در حضرت پادشاه حاضر کنم این معنی را مقربان حضرت  
 تیر معروض پادشاه داشتند آنکه حاجی میرزا محمد در بقعه بترکه شازده عبدالعظیم رضی الله عنه بناویه در رفت  
 و صورت مرد را بقصد ایشانخدر بر دیوار زایه رسم کرد و خود بشت و آن ذکر که میدانست بجا بست همان  
 عبدالعظیم میر صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب بفضل و ادب تخریری را ستود  
 یکشب بخارنده این کلمات را حدیث کرد که آن بایم که حاجی میرزا محمد بدین طلب دلبسته بود در روضه شازده  
 عبدالعظیم بناویه او در رستم و او را بکرستیم که رشت از پس پشت گذرانیده بر دو جانب آن صورت که بر دیوار  
 کرده بسته بود و هر دو چشم بر چهره آن مثال بر کاشته بدانسان که دو پیکر خنجرین می نمود و پوسته کلامی چند بر  
 زبان داشت و چنان مستغرق آنچنان ذکر آن مثال بود که از درون شدن من بدن زایه و پیرودن شدن  
 هیچ آگاه نشدم مع القصة اینکار همیشه تا روزیکه سنگام بود کار دی بگرفت و بر سینه آن نقش که بر دیوار کرده  
 بگرفت و باز آمد و بگفت ایشانخدر در اینوقت گشته شد امنای دولت همی روز شمر دند تا بداد و در چهل برسید  
 پادشاه بدو کس فرستاد که روز میرزا بر سید عمن کرد که هم از سردار و خواهند آورد و مردمان چشم بر اهلی  
 داشتند تا نماز دیگر آمد و دیگر باره شهریار پیام داد که اینک روز بپایان میرسد و از سرایشخدر اثری نیست پاشخ  
 داد که اگر آورنده سر را پای سبب لنگ شود و چند ساعت از وعده آنوی تر برسد بر من میت ساعی بریتا  
 که سر می بر سید و سرایشخدر را بپاورد و مکشوف شد که از منزل سلیمانیه کشتش فرسنگی طهران است اسب او  
 زینکی پی لنگ شده و بزرگوار آمد از پس این واقعه امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بتبراز  
 این قتل پادشاه و دوس است فرمود پادشاه از نتوان چنین سهل و آسان زیان کرد و هم در کینه قتل ایشانخدر  
 که سرداری بزرگ و نفس قوی بود مرا مقول خواهند ساخت و چنان بود که او فرمود زیرا که امنای دولت  
 از کردار او وحشتی در منیر نشت و با خود گفتند و در میت هر که او را بر بنجاند با ایشانخدرش یک پهلوان بپایان  
 حلیتی طراز کردند که شهریارش بختان دنواز در کال اکرام و اخرا از سفر عبات عایات فرمود از قضا وقتی  
 بر بندار رسید که در میان معد پاشا و او دپاشا بر سر وزارت بغداد کار بخدمت میرفت و در اینوقت سعد

نسخه  
 کتب  
 جامع  
 تاریخ  
 قاجاریه  
 جلد اول

نسخه  
 کتب  
 جامع  
 تاریخ  
 قاجاریه  
 جلد اول

## شرح سلطنت و جماعتی شاهی قاجار

حاجی میرزا محمد ابواب مولات و مصافات را کشاده داشت. بصفای ضمیر حسن تدبیر او را بدو کند و بر خصم غلبه  
 دهد و او پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را آزموده داشت تبرسید و پیش از آنکه دشمن بر وی چاشت کند شام بزرگ  
 خورد و در نهانی عوام و او باش بنهاد و بر شورانید تا بیکبار غوغا بر داشتند و هم آواز کهنشده حاجی میرزا محمد کاهشت  
 محمود و مردی مردود را که در ازا ق روح داراقت و مشتاقی روی رود و بر نباشد که مردم این شهر را از راه بگرداند  
 و بجا و اندازد و هر کس موثر را کافری معذ سازد و این هنگام حاجی میرزا محمد در خانه خود نشسته با مهران خجسته  
 پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام همانا از مدت من ساعتی پیش مانده ایشان همی درینغ خور و بگذشتند  
 این چه خبر است که هرگز گسبنا و این از بجا کوئی و از بجا دانی ناکاه غوغای خلق را اصف نمودند و هنوز با خویش نیند  
 بودند که این شور شد از کجاست و چه است که مردمان باینجا و خبرهای آتش اطراف خانه را فرود کردند و از بام و در  
 بدرون مرای آمدند و حاجی میرزا محمد را شنید که دند خدایش با مرزاد و از باغ رضوان آرمگاه و ما و از اینجا بر سر  
 داستان دویم بعد از قتل ایشخدر نایب السلطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفر قلیخان و دبی را واجب شد و از تبر که  
 روزکاری بود که در قلعه تالین ایروان نشین داشت و در آن اراضی کار به پفرمانی و تتر میگذشت و جماعتی از  
 روسیان نیز در تحت حکومت او بودند لاجرم نایب السلطنه مدد قلیخان قاجار پیکر پیکلی ایروان را و جسیق خان  
 پیکر پیکلی ارومیه را و همیل خان حاکم خوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را و بکر و بیابنوه از لشکر افشار و ایروان و سپاه  
 نکرو و مردم خوی مجازت و مضاربت و امان فرمود و حاجی محمد خان قراقرور را حکم داد که بزرگیک ایشان شد  
 فرمان دهد تا نخستین در برابر قلعه تالین حصنی حصین برآورند و هزار تن از قفقجیان زبردست در آن قلعه جای دهد  
 آنگاه راه آذوقه و علف بر جعفر قلیخان و روسیان سد و سازند تا از آسوی چون جعفر قلیخان از دور و نزدیک  
 این جانب را اصف نمود و صورت حال را تفرس فرمود قبل از فراهم شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت و  
 بعضی از مردمش دستگیر قراقرور و لولان مدد قلیخان قاجار شد و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این فتنه ریخته  
 بعضی از اراضی ایران از محنت میگردند از جمله به اسم پاشا حاکم بایزید و قتی چهار هزار تن از لشکر خود را با راج نواحی ایران  
 مامور داشت نایب السلطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را بکفر او حکم داد و او تبخیل شتافته اراضی او را پاشا  
 و بسیار کس قتل و دستگیر نمود و دیگر پاشایان چون این بدیدند از در زاری و ضارعت پروان شدند و مکتوبها  
 مشعر بر انابت از جنایت و پشیمانی از بی فرمانی بخار داده بحضرت ولیعهد فرستادند پس حکم رفت تا سرداران سپاه  
 به بلدان دامصاری که فرمان گذار بودند باز شدند تا مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران کرده  
 با شفت طراز مودت داده بود و این هنگام هر اساک شده بدان شد که از طالش بخیریه بشت ساری در رود و از  
 آنجا قراقرور کیزد نایب السلطنه میرزا بزرگ وزیر خویش را که مردی پسندیده حسب و قرشی نسب بود با تمامت  
 او کسب فرمود و میرزا بزرگ او را مطمئن ساخت آنگاه مصطفی خان راه آذوقه و علف بر روسیان به بست  
 و دیگران برای شفت مجال و نیک نماند بلا تهنیت فرار کرد و از شدت جوع و سورت سرما بسیار کس از  
 مردم و هلاک شد و همچنان مصطفی خان شیر وانی که از ضعف فطرت و سوء طبیعت و اغ پشیمانی بر پشانی  
 داشت بخار رود و در شتافته احمد خان پیکر پیکلی تبریز و مراغه را که بر حسب فرمان نگاهبان آن جسر در رود بود

شهادت حاجی میرزا محمد ابواب

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران ثبت شده است  
 شماره ثبت ۱۳۴۵

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران ثبت شده است  
 شماره ثبت ۱۳۴۵

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ

دیدار کرد و او را در نزد دیهیمه از در ضاعت شفاعت ایلیخت و چنان نهاد که از این پس اگر همه سر بر هر پای از طریق اطاعت پروان نهند

و قایم سنه یکهزار و دویست و هشت یک هجری و قیصر شاهنشاهی ایران فاضل شاه وزیر ای رتبه دولتی در جمعه سیخ شهر ذی حجه الحرام شش ساعت و هشت دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت بجل شد و نور و بر شید باول محرم افت دلاجرم شهر یارین در بجای جاشه زرتا رسل سوکاری در بر کرد و تا عاشورا و رحمت سید استبداد علیه التیحه و انشا چون تمام زدگان روز گذشته آنگاه بنظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاج محمد علی پیکر یکی اصفا ناکه در ترفه حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معین بن زاید و قس بن ساعده بود و طلب بود و او را این الدوله لقب داد و بوزارت استیغای ممالک مباهی داشت و فرما کند از ای صفهان را بغیر زنداکبر ارشدش عبدالله خان گذاشت همانا شهر یار تا جدار فعلی شاه قواعد ملک را بچهارتن وزیر دانستند که ارکان را بجه مملکت استوار میفرمود و در اینوقت تختین میرزا شیخ اصفا نی که در شانی دارالمرزش وطن گشت وزیر اول و صدراعظم بود و حاج محمد حسین خان اصفا نی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضا قلی نوائی وزیر دارالانشاء و مثنی الممالک بود و بنظم سپاه و وزارت لشکر را بچنان از بدو دولت شاه شهبه ناکون میرزا اسدالله خان نوری داشت و بجه چون شهر یار از این کار برخواست محمد خان دولوی قاجار را بجنابت و سرداری فراسان نامور ساخت حسین خان سردار فراسان و حاکم نیشابور را حاضر فرموده بجای نظام الدوله سیلماخان قاجار توانو که دایع جهان کشته بود سپهسالار لشکر دوا آنگاه از هر جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن کرده روز جمعه هشت و پنجم بر پیچ الا دل خمیه سپردن و تا چمن سلطانیه عنان باز کشید این هنگام موسی ژو بوز و دولت فرانسه برسات آمد چه روز کاری بود که پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران سازموالات طراز کند و طریق داد و باز دار چنانکه در سال شهادت آسمونش و دوتن رسول از دولت فرانسه با سواد عهد نامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود و بداد المملکت طهران آمدند وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آسمونش شهر یار نامدار فاضل شاه از شیراز باز طهران نشده و بخت عباس نغمه بود و دلاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را ایشانرا بمعاذیر و پذیر باز فرستاد و بچنان بعد از قتل سکنه که بلا چنانکه مذکور شد اسمعیل پیک پات میفرستاد و کشت کین از باز رگانهان ارامند که داود نام داشت و تجارت فرانسه میگذاشت بزرگیک اورفته و کمترین چند بخت فرانسه نمود و خود را از جانب آند دولت میفرخواند و با اتفاق اسمعیل پیک بطهران آمد و ادبی دولت ایران سخن و را استوار انداشتند و کتاب او را بکذب پنداشتند این سبب کام که سلطنت مملکت فرانسه را بپایون داشت و با دولت روس کار مجادلات میکند شست موسی ژو برادر دولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما دشمن است و خصوصت با ایشان مبرهن همانا دشمنی است و دست گیرند خاصه اینوقت که داد و انداخت دولت ایران و فرانسه موجب استیصال واضطرار روسیان است چون موسی ژو بر طبق مسافت کرده وارد ارضی یازید شد محمود پاشا که حاکم یازید بود بر عایت دولت روسیه عثمانیه را در کره مجموع دشت و دوتن ملازمان او را مقتول نمود چون این خبر در اردبیل معروض حضرت سلطنت افشا و در حال کمترین بجای یوسف پاشا که ایالت ازن الروم داشت فرستاد و او را کیل ساخت و موسی ژو بر

از تاریخ قاجاریه

سید علی میرزا  
نایب علی میرزا  
سکنه در دایه  
سید محمد تقی میرزا  
سید حسن







# شرح سلطنت و جهانگیری فصلی شاه قاجار

در میان بعضی از اموال بازگانان مشکلی و تیریز تباراج رفت این جمله را نایب السلطنه از خوشین بها و داماد مصطفی  
 از این ترک تیر چپاره اندازد و رخنه و ناز پر موی شد و طلب مان و طمیان نمود و دیگر باری نایب السلطنه چشم از  
 جرمش پوشید و مصطفی خان که در مس و عطا و الله خان شاپسون را بقلعه فیت که این وقت تاسمن مصطفی خان بود فرستاد  
 تا او را ویدار گرداند و از خود و بعدش امیدوار ساختند با اینهمه از تون طبع و سوء ظن و تقبیل درگاه و حضور پیکار  
 ماطله نمود و محمد علی بیگت خالزاده خود را بدرگاه فرستاد و لاجرم نایب السلطنه از گنار و در کربوی آشوک کوچ  
 داده اسمعیل خان و اسمانی حسینقلی خان قاجار را بتغیر شریان که معقلی مستین بود تا مور فرمود تا با یکم پورش از  
 دو سوی آن محکم را معشوق ساختند و بعد از قتل و اسرا اموال ایشان را منسوب داشتند نایب السلطنه بفرمود تا با هم  
 انجاعت را باز دارند و ایشان را با قسده مراد خانی که اخرون از شهنشاه غا نوار بودند و الله خان کردند و دیو  
 دیگر بار مصطفی خان آشفتگی که سلیم خان حاکم مشکلی را از در ضراعت بشغاعت انجحت و چمان داد که حاضر درگاه  
 شود و تیریز نمایان بیگت اند و زنی تسلیف وقت شنول بود و دیگر و زچیان افشا که مردم او از کوه فیت زیر  
 آمدند و با امان الله خان افشا را زار دادند و بعضی مقتول و کوهی دشیکر کشند با الجهد هم در منزل آتش شعلی  
 و حسینقلی خان حاکم با کوهی حاضر درگاه شده نظم در بند و خط آنحد و در ابر کردن نهاد و با فوجی از سواران لشکر  
 ناموران اراضی شدند اما مصطفی خان شیروانی بکذب این خبر را پراکنده کرد که نایب السلطنه محمد حسن خان  
 برادر سلیم خان را که بکرم شاه شهید بدست مصطفی خان و دولو پنهان شد لشکری داده و بتبید و امیر سلیم خان فرستاد  
 سلیم خان ساه و دل این سخن را باور داشت و با مردم خود بکوه کلس کورسن جای کرد نایب السلطنه پاس خیزت  
 سابق و درگاه پادشاه میرزا ابوالقاسم و وزیر ولد میرزا عیسی قایم مقام را تا مور فرمود تا او را در بلده مشکلی دیدار  
 کرد و کدورت این کذب را از خاطرش بهتر دانگاه بر حسب فرمان شهریار محمد تقی خان قاجار را از حکومت ایران  
 معزول فرمود و احمد خان پیکار یکی تیریز و مراغه را بجای و منصوب و دشت و احمد خان با سپاهی شایسته بایرون  
 شد و برج و بار و قلعه را تعمیر داد و استوار کرد اما این هنگام هوای ایران و ان چنان عین گشت که از سپاه سواد  
 و پیاده بجزار و ششصد تن هلاک گشت و احمد خان نیز سخت مریض شد و کار ایران از نظم بگشت و در و شش پیکار  
 و کرجستان ایشان از فرصت میردند تا کیدی اندیشند و کار بنحوان نیز از برضی کلعلی خان بخراوده اش عباقلی خان  
 سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افشا و که میان حسینقلی خان افشا حاکم ارومی و مصطفی خان  
 که از قبل دولت عثمانی حاکم هکارتیت کار بنابر عت افشاده و پرقلیخان نیمه مرد و دشت که مردم در بند  
 در نمایی بار و سیان چمان و پیوند نهادند و شعلی خان در کار سیشر و او نیز تمان و قلعه ای دار و و از این روی  
 پیر قلیخان آهنگ مراجعت نمود و هم کشف افشا که امنای دولت ایران تا دیب علی پاشای والی بند در کاسب  
 انقض عهد آل عثمان شده واجب شمرده اند لاجرم نایب السلطنه کار شیر و از دست باز و هشته از قوطریق  
 مراجعت گرفت مصطفی خان شیردانی چون این بشیند جماعتی را بنهب و غارت و بناله پویان لشکر تاباخت  
 وقتی بخار لشکرگاه رسیدند حسن خان قاجار که برسم چنداوی و سپار و وایشان را ویدار کرد و مانند مانده  
 جلا بدیشان درآمد و استیلا یافت بعضی بهزیت شدند و کوهی مقتول و دستگیر آمدند آنگاه بفرمان نایب السلطنه

نایب السلطنه  
 جلالیه  
 تختی  
 برزنج  
 حاجی  
 شریف  
 زین

نایب السلطنه  
 جلالیه  
 تختی  
 برزنج  
 حاجی  
 شریف  
 زین



شرح سلطنت و جہانگیری فتح علی شاہ قاجار

ساخته بشیر و خنجر مرصع و خلع کران بهشت و خاطر ساخته بایات شهر زور شهنشاه مورخ و دایمان آینه خان  
والی که درستان نیز حکم رفت که از استقلال او دست باز ندارد و عبدالرحمن پاشا راه شهر زور برگرفت و خلد  
پاشا اراضی این خبر میزند که بخت و از پس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را صاحب اختیار حد و دین  
عرب و عجم لب داد و ایات کرمانشاهان تا حد و دیندار سرحد بصره تا قهقهه خرم آباد و کدک داشت و این  
دو و محمد علیان شاه سیستانی را مژم رکاب داد و داشت در دهم شهر جادی الاولی از چمن سلطانیه تا موربدان حد  
و شور گشت اما از آن سوی علی پاشا دفع عبدالرحمن پاشا را بخت شده باسی هزار تن سواره و پیاده و توپخانه و قورخانه  
از بغداد کوچ داده در ارض زهاب لشکرگاه کرد و سیلمان پاشای کهبیا خواهرزاده خود را با پزده هزار تن لشکر  
بند پیر عبدالرحمن پاشا و تنخیر شهر زور را مورخ و خالد پاشا و سیلمان پاشای مسلم کرکوک و کوی حریر را مژم  
او ساخت و سیلمان پاشای کهبیا بی توانی با رضی شهر زور تاخت و عبدالرحمن پاشا زرم او را باخت و باول  
حمل هزیمت شده بنین کردستان باز که بخت علی پاشا را در ده این نصرت تحریک جلالت داده از زهاب نشت  
و تاطاق کرانغان باز نگشید و این خبر در چمن سلطانیه مسموع شمع بیا رفت و فرمان داد تا نوروز خان قاجار  
ایشیک آقا سی با سپاهی هزار تا مورخ خدمت شاهزاده محمد علی میرزاشاه در بلده همان بخت او پوست و شتر  
در حال کوچ داده و در منزل کرند جای کرد علی پاشا چون از این ترک تاز و توقف یافت از طاق کران باز پس شده  
در کمان رو و دسیران که میان شهر زور و بغداد است متوقف گشت این هنگام شاهزاده نوروز خان محمد  
علی شاه باقی را با ده هزار سوار از کردان مدان و جهان پیکلو و ترکان قراکوز و با سر و دنب ارض بغداد  
تاخت و ایشان از زهاب تا بعقوبه و از بعقوبه تا مندیج را عرضة ننب و غارت کردند شاح پاشای حاکم زهاب  
که و فری نموده بی نیل مقصود بتردیک علی پاشا که بخت و این هنگام فرج الله خان بختی پاشای آذخوی افشار  
و محمد ولیخان قاسملوی افشار و اما داد و صفیار خان که در کچه افشار با سواره جمعی ایشان از درگاه شهریار ما موخر  
کردستان شدند تا با حاقان الله خان والی عبدالرحمن پاشا را در حکومت شهر زور را ستوار بدارند با بمل  
ایشان از چمن سلطانیه تا بکر و دستان تاختند و از آن سوی سیلمان پاشای کهبیا با غواغی خالد پاشا با لشکرهای خود  
از شهر زور بیرون شده در کنار بحیره مروان که پایان خاک کردستان است با سپاه ایران و دچار  
شدند فرج الله خان و اما الله خان نصف برار شدند ابطال جلال و کردستانی در میمنه جای کردند  
و هزاره افشار بر میره شدند محمد ولیخان افشار و صفیار خان که در کچه انچه و راست جایگاه خندمان الله خان  
دفرج الله خان در قلب لشکر اندامند و از آن سوی سیلمان پاشای مسلم کرکوک را با اعراب و اکراد در برابر  
مزدان اردلانی بداشت و غلامان که بی دسپاه روی را با جماعت افشار روی در و کرد و دخت و از دست  
و آتش توب و تفنگ برافروخت بعد از یکروز و از فرادان دیران افشار میره بجا میزنه خشم که کهبیا جای  
داشت پوش بر بند و نفرشی در سپاه خشم افکندند سیلمان پاشای کهبیا چون این بیدتر یک سیلمان پاشا  
مسلم شتافت و مردم میره را بر داشته بر میمنه لشکر ایران حمل برد و سخت بکشید و از چپ و راست بر روی  
و بخروید ایران را چون این بیدند در کر کهبیا پزده و دوی نگار و اهر حاجی رسانند و لشکرش ساخته

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و لشکرش را بهریت ساخته از دنبال تاباخته از کیسوتی لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک وصول از هی بیرونیان بر خشمه و اسیر گرفته و مرد و مرکب بجاک انداخته و خاک او و دیه را از خون دلاوران زکین ساختند سه هزار تن از مردم آل عثمان عرضه شمشیر شد و از این بیشتر اسیر گشت علی پاشا چون کار به نیکونه دید بر سمنه باد پا بر نشست و بگردار بد تا تک رنجد و تاباخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان نمای جعفری مخفی نامور بود و انجمن اشرف طلب نمود و بجسرت شاهزاده محمد علی میرزا شیخ انجمن جنابش نزدیک شاهزاده مهر کرد و شاهزاده حشمت قدم او را بداشت و بجو استماری او لشکرهای از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر را بجهت فرمود و سلیمان پاشای کیمیا را که مرز شیخ شاه و نامور بود و در نایندن اورا بی اجازت شهریار پسند نه داشت با کنده و زنجیر بدرگاه پادشاه فرستاده شاهنشاهی شش زنجیر از گردن برداشت و او را به میرزا شیخ صدر اعظم سپرد و از چمن سلطانیه کوچ داده و روزی دهم در دار و طهران گشت و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه که اینوقت فرمانکد را مملکت از آن الزوم و قراحصا مشرقی و پسندار سپاه بود و فیض محمود و فندی را که از اعیان دولت بود و بجسرت نایب سلطنته از بهر رتبه کیمیا رسول ساخت و از طینان علی پاشا کتبی از در معذرت کرده و نایب سلطنته بخجاستاری در حضرت شهریار صورت حال را باز نمود و افندی را بطهران فرستاد و دهم دینوقت شیخ جعفر نیز برای خلاصی کیمیا و در طهران گشت و لاجرم شهریار سلیمان پاشای کیمیا را بقشرفیه مکه نه خورسند فرمود و در جنت انصار داد و عبد الرحمن پاشا را خلعت حکومت شهرزور عطا فرمود و میرزا صادق و قایع بخار را دیگر بار برای استقرار این امر و تشدید مباحثی محبت میان دولستین با بق کیمیا روانه دار السلام بفرستاد

شهر جاجای لافرو

و قایع سنده یخزار و دوویت و پست و دو و تقسیم عزم روسیهان به تسخیر ایران چون صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب کیشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام بگذشت در سنده یخزار دوویت و پست و دو بهر یاقاب از حوت بجل شد و شهریار جمشید دتگاه و فتحی شاه جشن جمشیدی بگذشت آنگاه سپاه رزمجوی را از اطراف مملکت طلب داشت و روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول از طهران خیمه پرودن زد و بعد از و در دقروین شاهزاده عینقی میرزا را بجلگومت آن اراضی بگماشت و از آنجا کوچ داده سه شنبه هفدهم ربیع الاول چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و از طرف روسیه مکشوف افتاد و کیکتن از وزرای روس که سایان دراز با زرم و بزم مانوس بود و بیای ایشچند رسیده سالار سپاه گشت و بالشکری ابنوه از طریق تسنر و دار و قفس شد و نخستین فتح ایر و از در صمیمه گرفت و دهم معروض افتاد که روسیه قریبا بغ تاتاق آمده به زارت ابو الفتح خا طراز دادند و پاشایان قارص و بایزید بار و روسیه کار برقی و مدارا کردند و اینک بدان سر نه که قابل سپکی و ز طران که ساکنین نواحی ایرانند بفرسب و اگر نه بعیت بسوی خود گشاندند و احمد خان پیکر مکی ایر و انجمن و علیل شاهزاده و مرد میک و در تحت فرمان او و پاسبان قلعه اند بیشتر نیز بخور و فاقن در ششده دینوقت با اینکه در تمامت آذربایجان بسبب قتل غله بلای غلبه لاکر شده بود نایب سلطنته را فتوری در ارکان شهادت راه نکرد و حسین خان سردار قاجار را بهر و انکار زار رسد داری ایر و ان مصوب دشت و احمد خان را طلب فرمود

تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو  
تاتاق جاجای لافرو

شرح سلطنت و جہانگیری فتحعلی شاہ قاجار

د پرتیقا نیر بهر مدصفی خان حالش پر د فرست، و نیزه خج ربا عات ابو الفتح خان فرماندار حرم از آنسوی کتو  
چون این اخبار بشنید از غیش و کوشش مزد ایستاد و بولکونیک بعد از ورود سپهر قبیان را برضی معان مراجعت کرده از  
شیروان بخجه در رفت و جمعی از روسیان که در تاق جایی داشتند چون اعدا ابوالفتح خان را از تبعید شکسته  
راه پناه آرد پیش گرفته و آن فرقه را روسیان که در شکی شدند و بعد از بنزیمت سلیم خان بر سر جبار و طشت نشید  
چون از ناخن پرتیقان آگاه شدند آننگ مراجعت نمودند و با مردم سلیم خان که در جبار و طشت جایی داشتند چون  
برف و یخ طریق مراجعت و فراپکار همد و بود و چار زرم دادند و بعضی مقبول و برخی بشکی کر نخشد و هم  
در این سکا م از درگاه شهریار سپاهی جرار وار و آذربایجان گشت و از اینجا بعضی نزدیک حسین خان واریون  
شدند و نیمه دیگر بسوی معان و نزد پریقانیان مورکشند و نایب السلطنه با عدت و عدد شایسته و تبریز نشست  
از آنسوی که پنج چون با دولت عثمانی نیز کارها داد و مبارات میرفت خواست تا با دولت ایران از در  
مصالحه و ملائمت پردن شود و بر حسب فرمان پادشاه روس ایشان آقاسی خود را که استپانوف نام داشت  
روانه درگاه پادشاه ساخت و مکتوبی بپیر ازین صبح صدر اعظم کرد و بعضی از اشیاء نفیس هدیه او داشت و چهار  
التمیام جانین و اتقا دو دلیمن گشت و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب السلطنه یافته از اینجا بطهران  
آمد و بر حسب فرمان در خانه صدر اعظم فرو شد و مکتوب و مهدی او را برسانید و کمون خاطر دارا کا مصالحه  
مکشوف داشت امنای دولت ایران در پاسخ گفتند ما را از ملائمت و مصالحه با دولت روسیه که هر بیست  
بشرط آنکه از تصرف در اراضی ایران اگر چه بمقدار نقش قدمی باشد دست باز دارند و چون سخنان استپانوف را  
از در خلعت دانسته او را وقتی مکاشفی گذاشتند و استواری کار و ثبات حرم را بر حسب امر شهریار حسن بن  
قوللا آقاسی برادر حسین خان سردار بار اشرف خان رواندی و گروهی از لشکر میان بطرف ایران شن گرفتند  
و استپانوف که در ظاهر طریق مصالحت و مسالمتی سپرد و نیز بنزدیک که پنج مراجعت کرد و از آنسوی بخجه  
مرقوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا فیضی محمود افندی رسالت خویش بگذاشت و دیلمان پاشای کبیا  
را ساخت و خود آننگ مراجعت نمود چون بتبریز آمد نایب السلطنه مشعلی خان ایشان آقاسی سپهر بیت انداخت  
رشتی را با اتفاق او بنزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیه ایران و آل عثمان مزاجل تجاف  
و مهربانی محکم کرده باز آمد و حاجی یوسف پاشا حکام و پاشایانیک در حدود دارا صنی روس و بند فرمان کرد که  
با روسیان طریق مخالفت مسدود دارند و غلات و جو بات را که باید قوت و معیشت است بایشان بمعوض  
و شری در دنیا دهند که هیچ از این منی پریشان خاطر شده از در کفر و مکافات ابواب سعادت و مبارات  
بر روی ایشان بازداشت و نخستین نیارال سویدوف را با سپاهی زرنجوی یکجا بقاصص نامور نمود و محمد پاشا  
حاکم قاصص را که چه با مردم خود بغرض مخالفت پردن شد اما در نهایت با روسیان مواضع نهاده غافل گردید  
و در قلعه قاصص متحصن گشت یوسف پاشا این معنی را مکشف داشته سید علی پاشا را با جماعتی نامور ساخت و مردم  
قاصص فرمان کرد که محمد پاشا را بکنده و زنجیر بنزدیک من فرستید و اگر نه منتظر عقاب و عذاب باشی و زنجیر  
چون این بدانت عظیم تر رسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیا را میان بر بست و بافقان سینه علی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

اینجا تخت زر می مردانه داده ایش از از حوالی قاصم نهریت داد و تا بساقتی بعید باز پس شدند و در بعضی از قری  
 آن اراضی جای کرد و از این سوئی بایب السلطنه روز دوم شهر پنج اثنی با لشکر جوار و توب زبوره آتشبار نیز بر پا  
 شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرد تا اگر واجب باشد سواره و پیاده و زهر جگت آگاه باشد در این وقت از حاجی یوسف پاشا  
 و حسین خان قاجار سردار اردان مرده غلبه رویان بر رویان رسید بدین شرح که باید و ف پسر کدیوچ با چهار  
 هزار تن بر سر قلعه آخر کلک آشفته برفت و کدیوچ نیز از دنبال اوشتافت سلیم پاشا که دلی اخته بود و سه هزار تن کجی  
 از جماعت لاری بعد قلعه کیان آخر کلک فرستاد و کدیوچ ساعت قبل از رسیدن دم فرمان داد تا لشکر کیان نزد  
 بر دیوار قلعه استوار نماید و یورش بردند و صود کردند چند آنکه سنگ و آتش از قلعه بیاریدند و ایش از از دنباله باز  
 اکلند و رویان باز پس نشدند و دلیری نمودند و همی از پس یکدیگر صود کردند تا بفراز باره بر شدند و از آن سوی سپاه  
 اک عثمان نیز از پای نشین شدند تا هنگام صبح زرم دادند و در پان کار رویان شکسته شدند و خوشیستن را از  
 نیز را کردند و راه فرار بر گرفتند قلعه کیان چون این بدیدند در گشت و داد و دنبال نهریت شدگان تا بخشه بسیار  
 کس را اسیر کردند و با پانصد و پنجاه نیزه سر و پنج عراده توب و شش عراده قورخانه با قلعه ششتا فشا تا کدیوچ  
 بعد از این نهریت از بهر کینه غریمت درست کرد و با لشکر خود از بهر زرم یوسف پاشا باراضی قاصد در رفت و از  
 طرف شوره کل اردان و سپاه گشت و یوسف پاشا بعد از آن نصرت با بکر و خیلای تمام آهنگ زرم داد  
 فرمود با اینکه مکتوب بایب السلطنه بد رسید که در زرم کدیوچ آهسته باشن تا من نیز در رسم و تورا با سپاه  
 ایران مدد دهم همانا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را بر انجخت و سید علی پاشا و محمد پاشا را بر مقدمه سپاه  
 بتاخت و خود بسافت نیم فرسنگ از پس پشت ایشان همی برفت و منزل بنیدر لوی شوره کل پاشایان را  
 بار رویان دیدار شد و با یکدیگر و دار بالا گرفت بعد از ستیز و آویش لشکر و روم شکسته شد پانصد تن از ایشان  
 اسیر و پانصد کس عرضه شمشیر گشت یوسف پاشا نهریت شده بقاصد آمد و محمد پاشا که چند کثرت از اسلامبول فرستاده  
 احضار رسیده بود و در امثال فرمان ماموله و مایه میداشت روانه اسلامبول فرمود و چند کس را فرمود که در  
 راه تا یکفر آنکه بار رویان در زمان مواضع بناده بود و سرش را بر گرفتند و هم در این سال عشرت اول ربیع الثانی  
 اثنی عشر اسلامبول و بزرگان قبایل نیکوچری با سلطان سلیم که این هنگام صاحب تاج و تخت بود و دل بیکار  
 کردند و کشد این نظام جدید که شمار مردم و روپ است در اسلامبول آشکار کردن کار اسلام شرف و عین  
 عیسویان که من است پس یکبار به بشوریدند و او را گرفته از تخت سلطنت بریز آوردند و سلطان مصطفی پسر  
 سلطان عبدالحمید خان را سلطنت سلام دادند و حاجی بر ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بد بود و بجای  
 بزرگان در بار عرضه هلاک و دمار ساختند چنانکه در جای خود در ذیل هفت قیصره بشرح این احوال خواهیم  
 پرداخت مع الفقه این اخبار را بایب السلطنه در عرضه نگار داده در چمن سلطانیه معروض درگاه شریف شد  
 و هم از طرف خراسان مرده غلبه لشکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام بر رسید همانا قلعه خوزیان و آن را  
 که در هشت فرسنگی هرات است از این پیش بدست حسین خان قاجار مفتوح شد و شاهزاده محمد ولی میرزا که دلی  
 خراسان بود آن اراضی را با حاجی خان قاسمی که ملازم رگاب بود کذاشت و حاجی خان را بدو زاده خود و بعضی از



شرح سلطنت و جہانگیری فتح علی شاہ قاجار

بمکومت آنجا گماشتند و در از بر نیامد که یوسف علی خان طریق اتفاق گرفت و حاجی منیر و زالدین میرزا را  
که حکمرانی هرات داشت در نمانی اتفاق نمود و او را بر تنخیر خراسان قلعیداد و در این وقت یکمین از صوفیه تجرید  
که صوفی اسلام نام داشت و سه سال از پیم پیکان او زبک در نواحی کرخ و رزکار میگذاشت آواز گشفت  
و کرامت بلند کرد و که در دهی بنوه بارادت و ملازمت آورد حاجی منیر و نیز شیفته شایل ادکشت و از در عقیدت دست  
ارادت بدو داد و چنان داشت که از توجه خاطر او بر بادی و حاضر چه خواهد شد و بر پا ربالش ملک بیکه خواهر زد  
پس تجرید لشکر کرده پنجاه هزار تن از قبایل هرات و قندار و فراه و اندر خود مار و چاق و قندار و خندان و چنگا گشت  
و بمنه و فاریاب و بادغیسات و او بیاقات جمشیدی و یامینی و منیر و زکوهی و کوه دری انجمن کرد و صوفی اسلام  
در هوچی ز زمینهای داده و در میان لشکر باز داشت و بشمار ایام سال یصد و شصت و شش تن از ابطال را  
در کرد و هوچی نگاهبان گذاشت و شش فرسنگ از هرات پرورن خسته و رطله کشیدان فرود شد و از انبوی  
محمد خان قاجار یاب خراسان بر حسب فرمان پادشاه و اجازت شاهزاده محمد ولی میرزا با سپاه خون آشام  
شاه دهه بتا خشد و میان فستین زیاده از فرسنگی نماند روز دیگر که پنجشنبه پست و دوم شهر پیر اثانی بود  
محمد خان خوانین خراسان را برداشت و لشکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریه شاه دهه پرورن شد  
و از آنسوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز میدان جنگ نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها پراستد و آلات  
حرب و ضرب بکار داشتند نخستین از دهان توب و تفنگ تگرگ مرگ باریدند و ز نورهای آتشین را دمان  
بخشاندند و پس آن دیران ایران را آن محل و شتابی که در نهاد داشتند توب و تفنگ را بکذاشتند و با تیغهای آتش  
بجانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب بکاک انداختند و در میان آن کبیر و در صوفی اسلام را دیدار کردند و بر کردار  
زدندان یصد و شصت و شش تن مردم که نگاهبان هوچی او بودند دست از جان بکشیدند و بر اطراف هوچی را  
بشدند آن یکمین که آخر شمار بود و عرضند و ما نکشت کس هوچی دست نیافت با الهه صوفی اسلام را با هوچی بضر  
تیغ آبدار پاره پاره کردند و دشمنان کس از افغانان را بکاک راه افکند و زمین را از خون ایشان لعل کون ساختند و  
بدان فوغلانی و کدخان و محمود خان یامینی و برادرینک توشخان جمشیدی و مانند ایشان از سرگردان بزرگ  
افغان یکصد و سی تن مقتول گشت و سه هزار تن از افغانان اسیر شدند و دویست تن از سرسنگان ایشان نیز  
دستگیر آمدند که سه تن از جمله عبدالغیاث خان فوغلانی و بر خوردار خان اسحق زانی و یک برادرینک توشخان  
جمشیدی بودند و تمامت بضاعت اجتماع از قید و طریف و سیاه و سفید و توبخانه و قورخانه فینیت سپا شد  
و محمد خان از دنبال نهیتم شدگان در و از دهه هرات بتاخت و در ظاهر آن بلده لشکر کا کرد و از برای  
فتح قلعه استوار بنشت حاجی فیروز چون کار بر نیکنه دیدار و در ضراعت پرورن شد و خراج و سالد هرات را  
منها ساخته بزویک محمد خان اغا داشت و یوسف علیخان تسدانی را که علت این غایب و سبب این فتنه بود  
دست بگردن بسته پرورن فرستاد و امیران قانزایهائی که گران زرباد بگرفتند لاجرم محمد خان شد و در  
در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس بجزت نواب محمد ولی میرزا پوست و مرده این فتنه در نیمه  
جمادی الآخره با پانصد نیر و سه و خراج و سالد هرات و بعضی اشیاء و نفیسه که حاجی فیروز بر سرش پیش نهاد

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخہ التواریخ

داشته بود و چون سلطان از پیشگاه حضور شهریار بگذشت آنگاه شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم رجب وارد طهران گشت و از آنسو نیایب السلطنه از چمن اشکنر کوچ داده در هجدهم شهر رجب به تبریز آمد و در حدود مملکت هر جای از بهر عراست سپاهی در خور باز داشت و در هفتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد پامپلین مراجعت کرد و خبران غاروان که مکران دوازده هزار تن لشکر بود نیز بحکم امپراطور فرانسه با پیست و چهار تن از مردم مجرب و هنرداران آن اراضی با اتفاق او رسیدن تختین خزان غاروان بحضرت نیایب السلطنه آمدند و آنکه نیز از برادر داشت بداد و مورد وثوق گشت آنگاه نیایب السلطنه محفل خان نوری قویا و باشی را بهماندگی او گذاشته ایشانرا روانه دربار شهریار داشت روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافه طهران خزان غاروان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت مکتوب پهلوی را رسانید و شایانیکه بارمغان آورده بود پیش داشت و در تشدید مباحی اتحاد و چپائی که نموده بودند و صورت عهدنامه را بعضی رسانید خلاصه آن بدین شرح که پهلون برخویشتن نموده است که روسیا را خواه از در مصالحت و ملازمت و خواه بطریق مناجرت و مبارزت از اراضی که حستان و دیگر حدود که تحت فرمان آورده پهلون کند و قبل از فیصل این امر هرگز بار و سیان سازمالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را بچند آلات جنگ در بار بیت افتد از اتفاق مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و مساعدت با جاعت اکر نیز پهلون فرماید و آنگاه که کار روسیان بیکره شود و پهلون سپاهی بتخییر هندوستان نامور دارد و عبور ایشانرا از خاک ایران مضایقت نزد مع القصد بعد از آنکه جسرا ل غاروان رسالت خویش بگذشت و خبر عهدنامه به پای برد شهریار را در محفل شاه پذیرای آن چنان گشت و جزال غاروان را نوازش و نوخت فرمود و او را بلبغ فانی محی طب ساخت و عسکر خان قشار را رومی را که کمین از سر کردگان سپاه بود بخوا مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه بر سمرغان بدرگاه پهلون رسول فرمود و هم درینوقت چون سلطان مصطفی خان چنانکه مذکور شد بخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی به تینت جلوس انکار داده که محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی حامل نامه و سیر حضرت او گشت از پس از زیارت حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام را شهریار دین پرست تقسیم عزم داده سفر دارالامان قم فرمود و از آنجا بتماشای دارالمؤمنین کاشان کوچ داده پس از روزی چند مراجعت بطهران فرمود و آنرا آن سوی در بنده جادی الاخره و دوقن از غلامان کرجی علی پاشای دالی بن دادار مقتول ساختند بزرگان بغداد بزرگیک سلیمان پاشای کیمیا انجمن شده و در آنجا حکومت بغداد برداشته و آنحضرتین کس فرستاده قاتلان علی پشار که فرار کرده بودند بدست آورده عرضه هلاک و دمار داشت و احمد علی را با پشتکشی شایسته روانه دربار شهریار نمود و در استقرار حکومت خویش خواستار حکمی مجدد شد شهریار ایران منشور حکومت او را بتبیین لایق بدو فرستاد و از آنسو ایمنای دولت عثمانی مثال وزارت بغداد را پیوسف پاشای سرعراک از اناروم فرستادند و چون خبر بدیشان رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پشار را در بغداد نصب فرموده و لاجرم طریق موافقت سپردند و سلیمان پشار را بحکومت بغداد گذاشته پیوسف پاشا فرمان کردند که عثمان پشای

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

در بای خود با زن الروم بجار و دو خود طریق اسلامبول سپارد و دهم در این سال بمؤذکاری فرستادگان  
 ناپیون خاندن مذکور شد در مملکت ایران سپاهیان را لفظی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نمه سنگ  
 بقانون مردم فرستادند و آینه یک جنگ کنند و بیشتر در کار حرب و توب و تلفات بجار بر بند نخستین دراز بجا  
 نایب السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و به نزدی از وی سلطنت و حسن تدبیر و  
 بزرگ تأییم مقام این مقصود بروی مرام آورد و دهم بفرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار و ولایات  
 کار بر نیکنه کردند نظام آذربایجان را سر باز خواندند و نظام عراق و مازندران را جانب از لقب دادند و یونان  
 کرچی که از عهد مسبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهر یار پرورش یافته و نیک و بد و زکار را بمؤذکاری پادشاه  
 دانسته و دسپه سالار سپاه کشت و بلبغ سپهرداری بلند آوازه شد و فرماگذاری عراق از اراضی فرمانان و زرا  
 و کمره و سر بند و وض و بزچند و شتره و شهرش و آشتیان بدو تفویض گشت و دوازده هزار تن پایه نظام  
 از این اراضی اختیار نمود و قانون جنگ و تلفات و توب بر قانون انالی یورپ بدیشان آموخت و دهم  
 این سال سفرای هند بجزیرت شهر یار رسیدند و مملکت هند که شصت و هشت فرسنگ طول و پست فرسنگ عرض  
 دارد و بر شکل مثلثی باشد از سوی مغرب بدریای هند پیوندد و از سوی جنوب با اراضی هند و کوچ و بوج مشی شود  
 و جانب شمالش پایان مکران است حکام و فرماگذاریان این مملکت شیعی مذهب اند و سکنه آن سنی و شیعی  
 و بیشتر هندو و چون نوبت ایالت آن مملکت میر غلام شاه که نسبت با خاندان آل عباس داشت  
 از طایفه داپور و بوج چهار برادر که از امرای درگاه بودند و مکاشفی تمام داشتند پوسته بفظ و حراست شهر  
 حیدرآباد و که دارالاماره سند است و حکومت دیگر بلدان و امصار مشغول بودند و این برادران نخستین میر فتحعلی  
 و دوم میر غلامعلی و سیم میر کرملی و چهارم میر ثابت علی نام داشت و چون ایشان از حشمتی تمام در آن اراضی  
 بود میر غلام شاه بدان سر شد که با ایشان پیوندی کند تا پاس خویش و ندی هرگز بر طریق خلاف نروند  
 پس از اجتماع و دشیزه را بر رسم زناشویی طلب فرمود و انجاعت را هرگز با غیر پسند خود قانون موصلت  
 و مصاهرت بنودین کار را عاری دانسته پذیرفتار شد و میر غلام شاه بقوت سلطنت و اعطای سیم و زر  
 آن دختر را نکاح کرد ایشان از این که در خسته خاطر شدند و بدو نامه کردند که را در میان قبایل سنا از مکات  
 قدر انداختی و شرمسار ساختی میر غلام شاه در جواب ایشان منشوری کرد و خاتم پنهان کرد و من از هر پسند جمیل  
 بشرط مصاحبت و فرادجت بمرای خویش خواهم آورد کسی را با شما زبان شناعت کشاده نباشد  
 ایشان آن منشور را در تمام قبایل مشهور و مشهور داشتند و مردم را بر او بشورایند و با جاعی انبوه یکدل و یکت  
 بر او تاختند و او را مقتول ساختند آنجا جسدش را در پرون حیدرآباد و بنجاک سپردند و بر سر قبرش قبه  
 کردند از پس او برادران چهارگانه بشرکت بر مسند ایالت جای کردند و بجای نکاشتمند که پیش و رت یکدیگر  
 کاری بتقدیم نرود و اگر کین از ایشان از طریق موافقت بکرد و آن سه و دیگر با اتفاق مخالفت او کنند و از  
 مندر حکومتش دفع دهند با الجله روزی چند بدینگونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر و از جانب خست  
 پرون بود و بوج وراثت سهم او را با پسرش گذاشتند و مملکت سنا را همچنان در ایالت ارکان رابعه بودند

بجای  
 فتحعلی میرزا

در کتب شیخ و اردکان  
 قاضی میرزا  
 فتحعلی میرزا  
 زای میرزا  
 مشهور و نام مشهور  
 سکون از شهر ارج  
 فتحعلی میرزا  
 فتحعلی میرزا  
 سکون کانت  
 و دان محمد رفیع  
 لام سکون و عجب  
 سکون داور و عجب

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

این هنگام ازیم آنکه محمود میرزا ولد تیمورشاه افغان که پناه بنده دولت ایران بود چنانکه مرقوم افغان تسخیر مملکت سند را تصیم غزم و دیکاران دولت انگیس خا که دوسم دست یافته اند بطلب سند نیز برخیزند و ازین بر دو حکم آنکه شاهنشاه ایران بتغیر سند فرمان دهد چنانکه در عهدنامه کجینر و سنجاب و سند و شما اتفاق ایران بود و در پادشاه قشایر نیز بعد از تسخیر هندوستان کار برینگونه نهاد و اتفاقا کجینر و فرموده انیکونه پیش منی و دور اندیشی خاطرات ز آشفتگی در پس مجلس شوری راست کردند و عاقبت بمن بر آن نهادند که فردوشی و خصوص در خدمت شاهنشاه ایران عیسی و عواری بنات را در کارگاه او که معقلی مسینع است پناه جویم و بر کار خویش پادشاه باشیم لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سند بودند و بر سالت ایران احتیاج را کردند و عربضه از در طاعت و ایضا و نگار داده با پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی بدریا رانده و از بندر عباس سر بر کردند و در عشره آخر شجهره دقتده دارد و در الحاقه طهران شده مکتوب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه بگزاینند پس از یکاه مفعلی خان غلام پیشخدمت خواج و نند با تفاق ایشان نصیر سند شد و یک قبضه شمشیر مرصع از بهریر غلام علی خان که برادر مستر بود و سه جاسه که را بنها بملت آن سدن دیگر بر حسب فرمان حمل داده بدین بر دبا و مملکت سند قوی دل قوی دست کشید و در شمار متوسلان پناه کسان دولت ایران آمدند و قایم سال یکزار و دولت دهمت و سه بھری و طلب مصالحه سردار روسیان و دولین

شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجمین محرم الحرام گذشته در سنه یجزار و دویست و پست و هجری  
اقاب از حوت بجل شد و شهر یارایان فحشلیک که جشن نوز وری بیای بر دین هنگام فرستاده کید و ج  
سر دار روس طلب مصالحه و مدانه بجزرت شاهنشاه ایران فحشلیک شاه آند و بجزال غار دان خان سفیر دولت  
فرانسه نیز مکتوبی داشت بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و خاوت میرد و برت  
که قوا حد محبت و استقامت در میان دولت ایران و روس استوار داری غار دان خان سخن و اورا بیکو پی  
معروض درگاه داشت پدر شاه فرمود که کید و ج در این سخن جلیتی کرده و بدان سراسر است که کار داران یار  
خواب فرکوش و بد و منافصه افش انگیزد غار دان خان بر صدق سخن و بر ثانی چند اقرار کرد و بر ابرام  
والحاج پسر دوتا شهر یار نامدار اجازت بر ترک مناجرت گرفته کید و ج را کتی بفرستاد و او شاه و خاطر شده  
در حضرت نایب السلطنه مکتوبی بترک معادات و اظهار صفات نکار داد و بی توانی آغاز حلیت سازی کرد  
و از قیاس بدست آید ز توغذ در پیک خیمه پیرون ز دایب السلطنه کنون ضمیر او را کشوف داشته میرا بزرگ  
قایم مقام رار و اندر بار شهر یار داشت تا صورت حال را باز نماید و از اینوی شهر یار تا جبار فرور چشبه  
دوم ربیع الثانی از دار الخلافه پیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قایم مقام در آنجا برگاه پست  
و اندیشه کید و ج را معروض داشت شهر یار فرمان کرد که لشکر ما ساخته جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند  
غار دان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که روزی چند برنگذر  
که از دارالملک فرانسه فرستاده در رسد و از در مهر و خاوت حد و دایر از لشکر روس پر داخته  
کند و چند آنکه کار مصالحت توان کرد و رحمت مقاومت و مبارزت بر خویش بنایند و بلی شک کید و ج را

تاریخ

صداقت  
خالس کردن مخفی  
با یکدیگر ایستادن  
بهمی بوی و سکون  
ز ن دای مودت  
دکاف ساکن در آب  
تغییر

## شرح سلطنت و جانشیری قحطی شاه قاجار

در این غیث مقصودی جز آرایش در پیک نیست و بجای گذشته خاتم بر نهاد که اگر از لشکر روس در حدود ایران سابقتی در مکا و حث رو و عصیان بر وی باشد و هم خواستار شده تا اسامی دولت ایران نیز چنانی نهاد و بجای نگاشته که اگر از سپاه نایب السلطنه سبقتی در جنگ روسیهان اندام میز با بزرگت قایم مقام که دهر دولت و زیر حضرت اوست تا خود عقاب و عقاب پادشاه کرد و سخن بر این نهادند و از جنبش لشکر دست برداشته آنگاه قایم مقام فوجی را از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند در نظر شهریار عرض داد و مورد تحسین گشت و رخصت انصاف حاصل کرده در بلده خوی بر کاب نایب السلطنه پیوست و در این وقت فرستاده که دیوچ بزرگیک غار دان آمد و پیام آورد که چون میان دولت فرانسه و روس قواعد محبت مودت اتوار است ملازل میخواست که بر حسب آزادی تو با ایران کار بمصلحت کنم تا چه توان کرد که بهر طور مرانشوری کرده که بی ملاحظه ایراد از مفتوح سازم و از پذیره حکم ناچارم اگر تو را در اینجا چاره نیست از پای منترشیم که من نیز شاه و خاطر خواهم بود غار دان از نقض عهد که دیوچ سخت عنده گشت و موسی لا تار نایب خود را بزرگیک اودا مور نمود و بعضی کلمات حکمت آمیز پیام فرمود موسی لا تار در راه مرخص گشت و وصول او بمقصود بتاخر افتاد و از آنسوی که دیوچ عهده از پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی بیرون نهاد و دیال تپالین را با سپاهی بنوه از طریق قزاقان بسوی نخجوان فرستاد و چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکتوف شد تخمین صورت حال را بدست مسرعی سبک سیر معروض درگاه پادشاه داشت و لشکر را که حاضر حضرت بود ندینی را از خبر ابرچی تبریزی و غلامان تفنگچی و سرباز مراده و جباعتی از توپچیان بهر حسن خان قاجار برادر حسین خان فرستاد تا با تفنگچی استرا بادی و دمانندی و کرمانی و غلامان خراسانی که متوقف ایران بودند همدست شده در حفظ و حرارت آن مملکت استوار باشند و نیمه دیگر را از سربازان تبریز و خوی و تفنگچیان مقصود و و چاشکی و خان و وزی محکوم فرمان مصلی خان نوری قوری اول ساخته بطرف نخجوان فرستاد و خود در خوی بشت و از آنسوی چون شاهنشاه ایران این کین و کید از کدیوچ بدانت فرمانده و نافرجان افشار که تا مور باراضی شهر زور بود و با سپاهی که همراه داشت راه آذربایجان گرفته در بلده خوی بشکرگاه نایب السلطنه پیوسته شود و امان الله خان پسر فرخ الله خان که حکومت حممه داشت نیز با و همراه سوار با و متفق شد و از دنبال ایشان اسمعیل خان قاجار نیز با لشکری هزاره سپاه رگشت اما از آنجا که چون حسین خان سردار ایرادان و رود که دیوچ را در اراضی ایرادان معلوم کرد و با لشکری که حاضر داشت بر پشت و بناخت و در سه خدیروان که دیوچ را دریافت و جنگ و راندخت چون روسیهان و دان توپهای آتشین را گشاد و اندک قبله کرد و ایرادانی بی آنکه بکین مطروح یا مجروح که در راه فرار برگرفته و میان ایل و الوس خود دشتا فیه بی توانی اهل و مال خود را بر داشتند و از آب ارس عبور داده بدینوی آب نشین حبشه حسین خان سردار با قبیل جماعتی که ملازم خدمتش بود و زر می مردانه داد و سود و در کشش و کوشش خود یافت ناچار بشکر خود بازشتا فت نایب السلطنه چون این بشیند فرخ الله خان را از راه چورسین دان الله غار از طریق نخجوان بهر داور فرستاد و احمد خان مقدم را بمحفظ حدود و نخجوان امر فرمود و امیر خان قاجار

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 ثبت شده است

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 ثبت شده است

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 ثبت شده است

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

با کردی بجهد و دشمنان و قشلاقهای قراجه داغ باز داشت و خود نیز با سربازان و کزازی در محال چو رست قوت  
فرمود تا آنرا آنسوی بعد از شکست یا فتن کردن ایروانی که یوچ در فتح ایروان یکدل شده سماند یوچ پارت  
نکین را با سپاهی بنه در تقدیم این مسم نامور داشت حسین خان سردار چون این بدست با اینکه لشکری  
لایق این جنگ نداشت آهنگ او کرد و در ضمیر گرفت که بعد از تلافی فسر یقین سخت گری کند و سلا کند پس  
عطف عنان فرمایند تا روسیه را و نهیمیت شده داند و سواران ایشان سب از قهاسی او بر جانند و از پا  
لشکر خود دور مانند آگاه عنان بگرداند و یکتن از ایشان را زنده همانین تدبیر با تقدیر راست نیاید چون هر دو  
سپاه در هم افتادند و غارتها را چنانکه با گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدیکشت حسین خان  
از میان آن عبور کناری گرفت تا کار بر بصیرت کند لشکرین چون سردار را در میان بدیدند هر اسناک  
شده راه فرار گرفتند و پشت با جنگ دادند حسین خان بعد و دی که مژدم رکاب داشت از غایت غیرت  
چند کرت حمله کند و جمعی را نابود ساخت و هم در پایان کار با چار باز لشکرگاه شده نایب السلطنه چون این شنید  
از تنه و لشکران در کار و فرار ایشان در کیم و دشمنانک شده چند تن را با تیغ بکشد و دهم در نزد  
فرج الله خان و امان الله خان با لشکر خود بر رسیدند و با حسین خان پوسته شدند و دیگر باره اعداد جنگ و سپاه  
کردند در اینوقت در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس که آهنگ  
نخجوان کرده اند چنانکه شده تهاونی و زریه داند و نیز نظر علیان و نسج الله خان حاکم اردبیل را بختی خان  
که روس که حارس قلعه اردبیل بود بدکان شده با ایل والوس خود فرار کرده و حسینقلی خان با کوی را  
که قاتل ایشیدر بود و دستگیر ساخته بطرف لنگران تاخت و مصطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است  
را خاطر دارد که روسها را راه دهد و از بیم بر نایب السلطنه از اصغای این کلمات بر آشفت و از منزل چس  
کوح داده بکنار رود و اس آمد و در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایر و از احکم  
فرستاد تا صادق خان عزالدین لوی قاجار را با افواجش را رومی در شرو کند آشته با شاق فرج الله خان  
و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد و این هنگام روسیهان قریب بقریه قزاق با بی نخجوان  
در آمدند و در زمینین منع و مرتفع جایی کردند که امکان یورش بدان مکان منع بود و پی در پی لشکر روس  
بعد ایشان در میر رسید اگر چه در اینوقت سودی در مبارزت ملحوظ نبود نایب السلطنه کرده داشت که  
پس مبارزت و منازعت طریق مراجعت کید و لاجرم ساخته جنگ شد و فرمانداد حسین خان سردار و امان الله  
خان افشار و افواج محمد خان زنکنه و محمد پیک قاجار افشار که سربینک سر باز بود بر میمنه شدند و علی خان  
قاجار با گروه حاتم خان پیک و دبل و بنی خان کزازی بر میسر در آمدند جنگ پوسته شد و سربازان تبریزی  
جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیهان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون پامیختند و یک  
نیمه ایشان را از زبرجیل فرود ریختند درین هنگام لشکر عظیم بهد و روسیهان رسید و از پس سواران ایران  
در آمد و غارتها را چنانکه با گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدیکشت حسین خان  
در آنک مانند پیکار روی تها بر طریق فرار شتافتند سپاه و کان اسلام در میان و دشمن بجا صره افتاد

## شرح سلطنت و جهانگیری قهلی شاه قاجار

محمد پیک سرنگ سر با نیز زخمی شد پس سربازان باز پرس شدن گرفته و گریزی بستند و آویز می کرده و خوشن  
 بقب لشکر مایندند در دسیان نیز ز مجین قرب قبلکا آمدند نایب السلطنه با سواران صف خویش از  
 جای خویش کرده حمله کردند و یکصد و پنجاه سوار از آنجا بکرفت و ایشان را باز پس برد و در آن روز که هزار  
 تن از طرفین مقتول گشت و هنگام مراجعت سه عاده توب از لشکر اسلام بجای نایب السلطنه توبیان  
 تا خود و محافظ داشت و از چیم آنگه با دافعه ایر و از آسپسی رسد و در آن آب ارس را عبور کرده در  
 منزل قبان با سان لشکرگاه کرد و اصل خان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی را با فوجی بدفع رودسیه بخوان  
 نامور فرمود عینان مخاصه برایشان تاضن برد و چند تن از روسیان را در پرون سنگیافته سر بکرفت  
 روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند و شهر مخروبه پنجاه نفر از لشکرگاه کردند پس علیجان با غنیمت  
 فراوان باز شتافت این وقت موسی لاراک از جانب خزان غاروان بنزدیکت کدیوچ برای انجام کار حمله  
 میگرفت و در راه مریض شد با ضعف حال و نفاست بحضرت نایب السلطنه رسید و الحاح فراوان نمود که از جنگ  
 روسیان دست بزداید تا من پنجاه نفر از ابرسانم و پانچ بستانم نایب السلطنه با پنج متمس از منزل  
 قبان با سان باز پس شده و در قریه چورس نشین کرد و موسی لاراک نیز کدیوچ رفته پنجاه خویش را بکذاشت و جواب  
 بروی آرزوینافت آنگاه بمردم قلعه ایروان پنجاهم کرد که کدیوچ از فتح این قلعه ناچار است و سکنه قلعه در محو  
 صواب آنست که قلعه را بکذارید و بکذارید و کدیوچ سینه نامه مشون بدینگونه کلمات بحسن خان فرستاد و جواب  
 ناموار شنیدند و در تخیر قلعه یکدل گشت و از طرف دیگر ساند ریدوچ با فوجی مخاصه بنواحی کوتاخت و مواشی ببار  
 منسوب ساخت با الحجه نایب السلطنه حسین خان سردار و فرج الله خان فاشار و صادق خان قاجار و امان الله خان  
 افشار را با گروهی بد قلعه کیان نامور فرمود ایشان چون لختی قطع مسافت کردند سحابی مترکم با دید آمد و چندان  
 برف ببارید که محال عبور بر پیاده و سواره محال می نمود ناچار باز شتافتند کدیوچ چون این بشنید یکباره بادل قوی  
 تخیر قلعه را تصیم عزم داد و با تمامت لشکر از چار سوسی قلعه درآمد و توبهای باره کوب را در آن باز داده تا نیم شب  
 بانگ رعد و شرار برق توب پرده ابر بر مسید رسید و بفریب کوبله رسته فرس از دیوار باره را پست کردند و راه  
 بردن قلعه را بر سادات سهل نمودند آنگاه در شب نهم شوال نزدیکت بسپیده دم از چار طرف حکم پورش  
 داد و سادات روسی نزد بانها بر کتف کشیده از خندق بکذاشتند و بر دیوار قلعه نصب کردند قلعه کیان چون این  
 بدیدند مانند شیران تنجیر دیده مشعلها و چراغها را افشانند و لب از سخن پشیمند و از پس دیوار خاموش  
 شده لیکن نهادند چون روسیان آهنگ صعود کردند بر خنی در نیمه نزد بانها و بعضی بر فراز باره رسیدند  
 حسن خان با اینک فیه و مریض بود از فرط جلالت بجار درآمد و خسران داد تا یکبار در ایران ایران مشعلها  
 بیفز و فشت و تنهائیها پیچشت و دوان تفکها را بسوی خضم کشا دند اشرف خان و داندی و میرزا عینقل خان  
 استرا با وی و کبلی خان قاجار و غلام خراسانی و دیگر لشکر باین بیکت درآمدند بانگ توب و تفک  
 و دایا هوی مردان جنگ تذکره روز مشرقی گشت مع القصد سه هزار تن از لشکر روس مقتول گشت و دوازده  
 تن زخم منکر یافت و بیار کس از سرگردگان بزرگ روس مانند بوکونیک و یاو و دقتیتان و از فی شتر

قبان با سان  
 قاف و با می توفه  
 دلف و زن و بکن  
 با سیر معلست  
 با کو سیر معلست  
 با سیر معلست  
 با سیر معلست

قبان با سان  
 قاف و با می توفه  
 دلف و زن و بکن  
 با سیر معلست  
 با کو سیر معلست  
 با سیر معلست  
 با سیر معلست

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

جان بر سر اینکار نهادند و شکفتی آنکو در چنین جنگ شکوفه تن از سلمانان مطروح و شش تن بمرح کشت و از  
این تن بر زیادت کس را سبب نرسید با الجهد و سیاهان بکنار خویش که بخشد و کدیچ سخت غنچه کشت  
و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریا موج و آلات حرب و ضرب و محملای دردم  
دینار بدرگاه و لیعهد پوست و نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران فشا و غنچه و چار و دلی و غنیم  
و پیادگان ملایری و سربازان چورس حرکت کرده بطرف پنجوان ره سپار کشت و حسین خان سردار و اسمعیل خان  
قاجار را با جماعتی مأمور بر روان داشت و علی خان قاجار و امان الله خان فشا را بر مقدمه روان کرد و چون خبر  
جیش نایب السلطنه کوشش زد و کدیچ شد از برای وقوت درنگ نماند شب و دشنبه بیست و دوم شوال از  
شکرمای خود پیروان شده و طریق فرار برداشتند اسمعیل خان قاجار از دنبال اجتماعت بشتافت و ایشا زاد و نیرنگ  
در یاقه جمعی را بکشت و کوهی را سیر گرفت چنان که بر بر در سیاهان شک شد و ایشا زاد هشت بگرفت که جماعتی  
باجتار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده بجزرت نایب السلطنه پو شد و پناه جسته با الجهد عاده و آلات فرادان  
از لشکر کدیچ غنیت گرفتند و کدیچ تا اراضی کر جستان چنان بر حمت طی مسافت کرد که کیتن از زخم داران  
سپاهش همان سلامت نبرد و فرادان از لشکر یانش را سورت سر و دست و پای از کار رسیداخت و بسیار کس  
شعب جبال و پست و بلند اطلال در میان برف سپری شد و از انوی نیارال بنشین چون خواست از سپاهانه  
پیرون شود و عیالان و امان الله خان و فتحعلی خان نورکی قزاقول سپاه بودند در چهار فرسنگی پنجوان و در اریا  
و جنگ در پیوسته از مغزه مردان و حمله کردان و لها آشفته شد و از آتش تفنگ و دغان قوب سر برآید شوب  
کشت جمعی از در سیاهان در آن کیر و دار گرفتار شدند و کوهی غنچه بکاک و دمار کشند چون آفتاب بکشت دجهان  
تاریک شد هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند و کین کویید یکدیگر در شکر خویش جای کردند و دشنبه بیست  
مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و تا قریه قرا با بای تباخت صبحگاه نایب السلطنه بر اثر او برفت چون  
بنشین نظاره سپاه اسلام کردند و دانستند که دیگر نرسیده و آن ندارد که با حل کران از آن مهمله بر کران شود عاده  
و بار و ط و اسوال و اطفال و آزد و قه و علف چند آنکه در لشکرگاه داشت بر زبر بهم نهاده آتش در زد و لشکر خود  
بر داشته راه قرا باغ و کتل سیاهان پیش داشت نایب السلطنه که یکم خان لنگر لور با جماعتی از قهایش تباخت  
و مردم ملایر و فوجی از سر باز احکم داد تا کور از پرا به سر راه ایشان نیک زد و خود از دنبال سپار کشت سختی  
شک و مصوبت کتل و ضیق طریق مانع از سابق بود و در سیاهان در میان کتل فرود شد و تهنه کشند و همچنان  
نیمشب سارفت کرد و نایب السلطنه در منزل تهر با بای نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از  
طرف مینا مور ساخت و خود از راه سلواری در حرکت آمد و این هنگام چنان بیخ بچسبید و مصرع بوزید که  
پاکسین و شمال خود را دید نمی توانست کرد با اینهمه بشتافتند و در سیاهان زار یافتند و جنگ در انداختند  
جمعی را مقتول ساختند پس کس اسیر شد و کوهی خویشتن بر کاب آمدند و پناه بده شدند چندی که نزد  
ماندند از بول و پست در چنان سورت سر و شدت برف خویشتن را بقل جبال شامخ و در بر دین نایب السلطنه  
بقرا با ما محبت فرمود و از اینها پنجوان شده و کید و در آن اراضی را بنظم کرده و راه تبریز برگرفت و صورت

تاریخ قاجاریه  
منبع قاجاریه  
جلد اول  
کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حال را در حضرت شهریار باز نمود تا در ازای این خدمت هر یک از توادسپاه مورد نواخت و نوازشی شدند  
 و چون عینان قاجار در میدان کارزار جراتی عظیم یافته بود رخت بپوشید و نایب السلطنه فرمود مجید  
 اورا بجای اشرف حمل داد و اندک آنکه امیرخان قاجار عارضه بجزرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان طالش  
 رفع وحشت از کرختگان قبایل شاهسون نموده خواستار است که جرم نظر علیان و فرج الله خان شاهسون  
 بزال محو شود و نایب السلطنه بگزار این ظفر زلات قدم ایشانرا ندیده ناگاشت و همچنان آنجا محنت را در  
 عدالتشکریان باز داشت از پس آن کثوف شد که شیخعلی خان قندهاری از قبایل کمزیری فراهم کرده و از  
 قندهار گشت و بار و سینه آغار مخالفت نهاد و با اینکه بعد از اصفای این جنس را فوج روسی که در باکو بود و ندانید  
 مردم و مردم خود بقیه آمدند و زرم دادند نصرتش شیخخان را قافله جمعی را بکشت و چند عراده توپ گرفت و نیز قافله  
 شیخ الاسلام خوی که در رسول اسلامبول بود و تینت جلوس قیصر را برسانید و این هنگام مراجعت به تبریز کرد  
 اما از آن سوی چو بانامی دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون بپشت ایشان با ایران طریق مهر و خوات گرفته  
 و در میان ایشان سفرای متواتر متردند و ندیدیم که مبادا بعد ایشان استوار کرد و روسی پیش آید که پادشاه  
 ایران لشکر ناپلیون را از اراضی خود راه داده دارد تا به ملک هندوستان دست یابند فراموش کردار هندوستان  
 جزال ملک بهم دور و راسخایران ساخت و نامی دولت را مکتوب کرد که اگر شهریار ایران از دوستی ناپلیون  
 دست باز دارد و سفیر او را بجزرت خویش باز نگذارد و دولت انگلیس همدست و همدستان خواهد بود و در هرگاه  
 پایمردی و دستپاوری خواهد دید شهریار ایران اگر چه دانسته بود که پان ناپلیون و سفیر و جزال غار دان خان را  
 ثباتی و صحتی نیست از حشمت سلطنت بعید دانست که قبل از ظهور این معنی غار دان خان را از در براند لا جرم ملک هم  
 قریب بندر و شهر محل اقامت نمایانجی هنگام که بعوا بدید و زیر دولت انگلیز و صنادید آن مملکت اتحاد  
 با دولت ایران را واجب شمرند و مردیکه سر هر فرد جنس نام داشت و او را بر دوش لقب کرده بودند که  
 در دولت ایشان بقی ارجحند است سفارت ایران نامور داشتند زیرا که کاتی دوزان کریم خان زند نامور  
 ایران کشته پشت و روسی بعضی امور را که رسته بود با الحاح سر هر فرد جنس بجای که از کریم خان زند در پیمان  
 پیوند و ولایت گرفته بود و از بهر تذکره محبت برداشت و مکتوب پادشاه انگلیز را که بشاهنشاه ایران فتحعلی شاه  
 نگاریافته بود بگرفت و بسوی ایران بشتافت بی آنکه فرمانفرمای هند و ستمنازیدار کند بیمنی آمد و کشتی در  
 آب رانده از بندر و شهر سر بر کرد و در آنجا ساکن شده مکتوبی بانامی دولت ایران نگاشت که انیک  
 من از دولت انگلیز دیری می شمارم که طریق سفارت ایران سپرده ام همانا در دفع روسیان و ممالک ایران  
 از اعدا و آلات دفع ضرر و بدل سیم و زر خویشتن داری نخواهم کرد بشرط آنکه نامی دولت ایران از  
 پس آنکه مساعدات ناپلیون را بی ثبات دیدند و کذب خبرال غار دانزار و دشمن کردند و باب مراد و ت را بدست  
 فرانسه سد و در اند و غار دانزار مطر و دشمنانند و اگر نه غار دانزارم و وطنی مراجعت سپهرم بعد از  
 اصفای این شهر شهریار نامور نامی دولت را فرمان کرد تا انجمن شده بی مصلحت بپس آسند نشسته گفتند  
 برخواستند با الحاح تقصیر خبرال غار دانزار بدینگونه باز نمودند و آنکه غار دان بدینگونه چنان داد و چون پان

نایب السلطنه  
 و بی خبری  
 شد و در این

ایران  
 و در میان  
 ایشان

نایب السلطنه  
 و بی خبری  
 شد و در این  
 ایران  
 و در میان  
 ایشان



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میکرد و انهی میداشت که من سفارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون مورد خواهش کشتانان از آنوی چون غاردان بپاریس رسید این روزی که ناپلیون او را طلب فرموده بود و انشاید ایران نیز رخصت انصاف نداشت بر دعوت و عفا کشت و از مقام خویش زل زل افتاد و انگاه ناپلیون عسکر خان را حاضر ساخت و فرمود چون کار اسپانیایش آید ما را از انجام امر یکد با پادشاه ایران میادینا دیم باز داشت ویر نباشد که کار تو را بجا می کرده اجازت مراجعت دهم و پس از روزی چند عسکر خان را رخصت انصاف فرمود و مکتوبی به شهریار ایران نگاشت و در آن نامه احسن سفارت عسکر خان سطری چند باز نمود و او بدر الحفا طهران آمد موسی لاژارد موسی شاد و این نیز مراجعت بپاریس کرد و ندانان از آنوی بعد از پروان شدن غاردان از قبل شهریار ایران حکم رفت تا سر هر فرج جنس را از اصفهان بکامب طهران حرکت داده و در مهت هشتم ذیحجه وارد طهران کردند و نوروز خان قاجار یک آقاسی او را پذیره شده در خانه حاجی محمد حسین خان امین الدوله فرو داد و و پس از دور در در شیکا شهریار حاضر کشت و نامه پادشاه انگریز را پیش داشت یک قطعه لباس که هست و چنبر تومان بهای آن بود و بعد از فتح نامه ظاهر کشت و دیگر جزایار اشیاء نفیسه و مخف که انهام پیش گذاریند و عهدنامه دولت انگریز را باز نمود و مشعر بر اینکه چند انکه با مبارزت روسیه زور و زبکا آید خود داری نخواهیم کرد با اجماع سر هر فرج جنس مورد و اشفاق و الطاف مکنایه شد آسیایش گرفت آنگاه شاهنشاه از بهر تئو قی سپاه مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان میز بزرگ قایم مقام وزارت بگری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فوکی کند و او حاجی ملا قمر سادسی و صدر الدین محمد تبریزی را برای کشف این سند روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و اچسید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم چلاتی نمود و در عتبات عالیات و دارالایان قسم خدمت ایشان را در یابند و نیز بهای کاشان و صفهان مکتب کرد و با اجماع حاجی ملا احمد زاتی کاشانی که مخفی فضلالی ایران بود و شیخ جعفر و اچسید علی و میرزا ابوالقاسم و حاجی میر محمد حسین سلطان العلماء امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علماء فقهای ممالک محمد سده هر یک رساله نگاشتند و تمام کذا شد که بجای دله و مقالتله با دستیه جادوی پلایه و عز و بزرگ را و اجبا افتاد دست که برای رواج دین سپین و حفظ شعور رسیدن خویشین داری کنند و روسیان را از داخل در حد و ایران دفع دیند و میرزا بزرگ قایم مقام این مکتب را تا خود و مرتب کرده رساله جادیه نامه نهاد و هم در خیال محفل خان خواجه دند از سفر سنده باز آمد و میراثبات علی که اقبل ولات سنده ایران بود با شاق و تقیسل سده سلطنت کرد و چهار قبضه تفنگ مرصع و یک قبه سپر پولاد و بعضی شمشیر پیش گذاریند و عرایض و لایحه سندر پیش داشت شهریار تا جدار سده هر فرج جنس را حاضر ساخته فرمود چون مملکت سنده از پوستکان دولت ایران است کار داران انگریز را از امانت آن اراضی بر حسینر و جیت و شاهزاده محمد ولی میرزا اعزانه مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا اکلان مملکت فارس را فرمان کرد که اگر از افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در فو احمی سنده ترک نمی کنند از دفع این دست باز گیرند آنگاه میراثبات علی را شاد کام رخصت انصاف داده میرزا مهدی و میر حاجی محمد حسین خان

در این مکتب  
در این مکتب

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

این الدوله برای ابلاغ اشفاق پادشاه با او همراه شد و هم درینال در مرزها زندان زلزله حادث شد که از آن پیشگس نشان میداد با قریبا و بقضا و فرما چنان زبر بزیرو پشت بروی شد که گسندانت بجای بود و کجا شدی که تاکنون تزلزل بود و جانوران بسیارانی از دهمشت روی با بادانی می نهد وند

و قیام سال یکمزار و دویست و هشت و چهارم هجری و نامور شدن شاهزادگان بکامت ولایت

در سنه یکمزار و دویست و هشت و چهارم هجری روز سه شنبه چهارم صفر سه و قیقه پیش از آنکه روز بزرگداشت عتبت بجای می کرد پس از انجام جشن نوروز شهر یازدهم شهریور شاهزاده عبدالعزیز را بکجراتی مملکت گشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از پیشان خاص اختصاص داشت و در نظم و شرفی دست بود و وزارت

و شاهزاده حاتم السلطنه محمد تقی میرزا را بکامت برود و در دیلاخورد و جاپلق بگذاشت و میرزا علی کرایی

که از این پیش یکمزار و شش ماهه حسینی خان بود و فرمان وزارت وی داد و شاهزاده شیخی میرزا را که شیخ

الملوک لقب داشت و از سوی در سنه شیخی خان زند میرزا سید اراضی ملایر و توکیه کان و آن نواحی را

معوض داشت و حاجی میرزا اسمعیل شرفی از زندانی را که یکمزار از زمان رقت نظارت دیوان اصلی داشت

وزارت او بر گماشت و شاهزاده حسینی میرزا را به نیابت دارالخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم و

قبایل ترکمانان و کلان مور و دواخت و نوازش فرمود و میرزا موسی یاب که از صفا دیدار داشت بود و برای

صایب و کفر تاق پسندیده و ستوده بزرگان ایران وزارت او یافت این بنگام و در حضرت شهریار کشف

افتاد که چون که ویج و در تیغزایران سپاه خویش را بمعرض تدبیر درآور و دیامپراطور روس و از آن محل خود

ساقط فرموده و طور مصوف را که به شهادت و شجاعت موصوف است سرداری که حبتان بداد و بزرگ مسلمانان

نامور نمود و شمسار ایران حکم داد تا سپاهیان انجمن شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با شکرهای خود از

گرمشایان کوچ داده و در چمن سلطانیه حاضر رکاب کرد و آنجا که واجب افتاد که بر سات دولت انگریز شخصی

نامزد شود و از این روی که چون سر بر فرزند جنس سفیر ایران کشت معادل یکصد و هشت هزار تومان مثال داشت

که از گنجینه هند گرفته تسلیم امنی و دولت ایران ساز تا از بهر اعدا سپاه و مہارت روسیان مددی

باشد چون سر بر فرزند جنس بنگام جو فرما نفرمای بوند دستار و دیدار نکرد و در خنده خاطر شد و این زرا

با فرستادگان سر بر فرزند جنس تسلیم نداشت و چون امضای حکم دولت انگریز بروی لازم بود حکم بهادر از

طرف کمپنی بر سات بر گماشت سر بر فرزند جنس از اینمنی آرزو خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد

تا یکتن بشارت نفرلاندن کند و در یقین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای زمین را ندلاجرم بخواستاری

سیاحی محمد حسین خان امین الدوله حاجی میرزا ابوالحسن خواهرزاده حاجی براسیم خان عتقاد الدوله از حضرت

شهریار بطبق خانی مقرر شد و سفیر دارالملک لندن کشت و از تسوقات رشتنهای مردارید و بطوسات کشیر

دو و قرطه فادر بر مرقع بعضی اشیاء دیگر مصحوب و آمد در عرش اول پیر اثنی از طریق روم ایلی راه

لندن برداشت و کتوبی دستار نیز از بهر سلطان مصطفی که این بنگام سلطنت روم داشت مرقوم شد

آنجا که شاهنشاه ایران از طهران خیمه پروان زد و در جمعه پستیم بیع الاخر چمن کال را که هشت فرسخی طرقت



## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

جز در حضرت شهباز شایسته نکرده لاجرم چسپن ضاعت برخاک نهاد و شفاعت اسمعیل خان زلالت ایشان محمود منکیشت و قتی یکت بزرگو که راه آزوده و علف بر رویان مسدود داشت مور و اشفاق و الطاف آمد و بعضی قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرضة تنب و غارت گشته آنگاه شاهزاده محمد علی میرزا اظهار کرد و نصرت یافته باز شتافت و در کناره قراسوی پروان لشکر اقامت انداخت تا آنگاه که نایب السلطنه در آنجا نزول کرده یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شکر و خوار گشته آنگاه از پروان شتتاب کرده در اراضی سراب حاضر آستان پادشاه گشت و رخصت یافته بکرمانشاهان شتافت تا نایب السلطنه بانو هاشم کرچندر و زور چمن گلبنز توقف فرمود ابو الفتح خان جوان شیر را با مردان و لیر ما مور ساخت که ساکین قریباغ و نواحی چمن و مقریر استمال ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواره شایسون را بحد و بکویه پروان تاخت که سپاه روسی را محضی کنند و خبری آرند نخستین جماعت شایسون در نکتا زانده نیشی بگردید و روسیان دوچار شدند و یکدیگر دارا افتادند و بزخم تیغ و خنجر و سر نیزه جنگی مردانه کردند و تمامت روسیان را مقتول نداشتند و در طریق اردو با دو که مصیقت بلا بود تا بخوان برانند و آنجا بوکونیک بارون ویردی و دیگر اعیان مصور میخائیل بر او رزاده طور مصوف بحضرت نایب السلطنه پوسشد و مکتوبی صلح انیخ پرش گذارند و شرح آنکه بعضی از حد و ایران بدولت روس تفویض شود و از ازای آن مملکت از زن الروم و بغداد و دیگر حد و عثمانیه که با خاک ایران پیوسته است با عضا و دد لیتن ایران و روس مغنوج و مفوض داریم و اگر سفیری از ایران بزر دیکت امپراطور روس نامور کرد و کار مصالحه با بنجام رسد نایب السلطنه ایلی زانامور بتریزه بود و آستان را رسال حضرت پادشاه داشت تا بهر چه حکم شود و روا باشد و خود از بخوان سفر کج پیش گرفت و ثابت از دقه و صوبت طریق و سورت سر ماطی مسافت کرده و در کوه که نزدل فرمود و پیر قیخان قاجار و حاجی محمد خان قراکوزلور با فوجی از سپاه بنظم قبایل کج پروان تاخت و خود نیز جیش کرده سکنه آن اراضی و قاطنین آنجا را چون این بدیدند که رده بحضرت نایب السلطنه پوسشد و مور و الطاف گشته از آنسوی چون بوکونیک قاطب قبایل و رانیا و نایب السلطنه مایل دید سکون خویش را در میان ایشان پروان رودیت یافت لاجرم بتعجیل تمام پروان شتافت و امیر خان قاجار بر حسب فرمان تا حوالی شهر کج ایغار داد و بعضی از روسیان که با او دوچار بودند طعمه شمشیر آیدار ساخت و ارامنه که ساکن بتند بودند پیام دادند که اگر از انسی دولت اطمینانی حاصل شود قلعه با پریم آنگاه امیر خان با حضرت شد و اینوقت مسموع نایب السلطنه افتد که بعد از مراجعت شاهزاده محمد علی میرزا طور مصوف دل قوی کرده ساخته جنگ شده است و در نواحی کجبه و رارض نزن لشکرگاه ساخته بوکونیک و بتالین نیز بدو پیوسته با تمامت لشکر روس رزم را تقسیم عزم داد و چون از مواضع ارامنه که در قلعه جا داشتند با امیر خان آگاه شد ایشان را مجوس داشت بعد از اصغای این خبر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد باینکه لشکرش از نیمه دشمن تر نمی کمتر بود و به آغز و ق را بجای گذاشت و مهدیقلی خان قونلور بجزارت باز داشت و خود آهنگ جنگ طور مصوف را مانند ستاره شهابت تاب گرفت و از آنسوی نیز روسیان

منطقه  
در سیستان

جسیر  
بفتح جسر و جرد  
ساده و محد بر وزن  
سکیم پر

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از بهر جدل قدم عمل میزدند تا روز تارکیت شد و میان فشتین مسافت نزدیک افتاد و هر دو لشکر فرو شده و پناهی  
 طور مصوف کرد و بی از سواره و پیاده را به توجیه بقصد شینون برانجخت چون راه بشکرگاه نزدیک کردند  
 ابراهیم خان پات را که طایفه لشکر بود و از دوزکتر میشد و محمد اسبان و بهمن مردان بشنیدند پیچ کردند که  
 بهادیرایان با بنک شینون ایشان پروان شده اند لاجرم بی نیل مقصود طریق مراجعت نمود چون  
 سپیده بر رسید و اثاب علم بر کشید طور مصوف از در مصالحه و مداخله پیران شد و کس بحضرت نایب السلطنه  
 فرستاده بدینگونه معااهده نهاد که با دولت ایران بدستگاه نباشد و طریق جدل پیوندد قبایلی که کمر خدمت  
 بر میان دارند زین کشید و سخن بر این نهادند و روز دیگر لشکر روس راه که رجتان برداشت دایل والوسی  
 که در آنجا ایران بودند طریق ایران گرفتند و نایب السلطنه نیز بسوی ایران کوچ داد و این هنگام شاهان  
 محمد علی میرزا در داجی ایران جایی داشت در کوچه بمبکر برادر تاخت و یکدیگر را باشت و کامی دیدار کردند و  
 فرستادگان طور مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود و طلب داشت و نوازش کرده بتزدیک وکیل نمود  
 آنجا محمد علی میرزا چنانکه مذکور شد روانه حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه بایران آمد و حسین خان را  
 در آنجا باز داشت و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنانکه گفته آمد پیاپی و سواره خود در زری چند دراپل  
 توقف نمود و با نظر علیخان شاهسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مهر و خاتمه میگذاشت  
 تا آنجا که در فرستادن سوار شاهسون بدرگاه نایب السلطنه کار بها طه کرد و مکشوف افتاد که بحق خوشایند  
 با مصطفی خان طالش مواضع نناده و دل بر و سیان داده لاجرم امان الله خان و را و منبرج الله خان عم او را  
 که نایب اردبیل بود گرفته مغلولار و دانه درگاه پادشاه داشت و خود در تدریس مصطفی خان طالش کج گشت و  
 مصطفی خان این هنگام دوجه سپاه و رعیت طالش را با اموال و اطفال و کین را در بای خضر در قلعه جایشون  
 جایی داد و پشتوانی رود سیه میر حسن خان و لد خود را با لشکر و رخو بقلع و قلع حسین خان باکوید و باشم خان  
 شیردانی و علی خان رودباری و محمد خان سپهدلی که در حد و داجا رود جایی داشتند تا مومرود و دانه  
 تاختن کرده بریشان حمله برد علی خان و محمد خان و برادر باشم خان شیردانی را دستگیر ساخته باز طالش چنت  
 از اینسوی فرج الله خان افشار را بشکر جسته از بلگران آمد که جایی نشست مصطفی خان است و لشکریان ابسنیه  
 جدران آزاد ایران کردند و مصطفی خان در جامیش و ان متحصن گشت و این جامیش و ان از سه سوی با دریا  
 پوخته است و اینجا بن بسوی لشکران طریق بر خشکی دارد و با بجمده مصطفی خان هم در آنجا جماعتی انباله  
 رود سیه را با چند عداوه توب بهر آورد و میر هدایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیردانی فرستاد  
 و از او نیز استمداد کرده باینکه عمر سلطان که یکتن از بزرگان شیردانی بود برای اتحاد و نیامین  
 مصطفی خان شیردانی و مصطفی خان طالش سفر طالش کرد و او را با امیر حسن خان پسر مصطفی خان طالش  
 منازعتی افتاد و جان بر سر اینکار نهاد مصطفی خان شیردانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از  
 تپکیان سایا زبایمیش و ان فرستاده و هم در اینوقت بر حسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سکر  
 هزاره لارچانی بهر منبرج الله خان بر رسید و او در محاصره مصطفی خان طالش کوششی پلغ نمود و مردم مصطفی

مسیحی  
 جایی که حضرت  
 سکون پیران  
 فتح علی شاه  
 سردار لشکر  
 است

جدران مغربی را  
 با شمشیران  
 بزدن پاسبان

طیفان  
 مصطفی خان  
 طالش و جهره  
 جایشون

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

پنجاه شش و هفتاد و نه روز از عشرت او و دیگر مردم حالش بیکیت و دود و دهنه کرده بتدریک فرج آمدن  
آمد و دستچ بایشان بر خود میسپاریدند و از آنسوی در تنگای محاصره تیر بسیار مرد و زن بکود آمدند لاجرم  
مصطفی خان نزد بهشتی عظیم گرفت و کس فرج الله خان فرستاده سلسله استیمن بجنبانید فرج الله خان بمنین  
معروض داشت و بر حسب فرمان پادشاه میزبزرگ وزیر نایب السلطنه طریق طالش برداشت و در  
لنگران امیر کوچه بیک بنی عم مصطفی خان پذیره او شده عقیدت مصطفی خان را باز نمود و آنجا میزبزرگ  
بجایمیش و آن رفته مصطفی خان را طعن خاطر ساخت تا که اطاعت را بر میان استوار کرد و از آنجا باز  
شتافته فرج الله خان را بالشکر مر اجبت فرمود و در اینوقت اتفاق بیک کرجی فرستاده والی اخسته و بهشتی  
با جمعی از عیان اخسته بدرگاه پوسشد و خواستار احانت و حمایت بودند تا از شر و سیاه محفوظ ماند  
شهریاری تا جدار ایشان را خوشدل ساخت نایب السلطنه را فرزند او که از احانت ایشان دست باز دارد  
مع القه چون این کار را پادشاه شد نایب السلطنه به تبریز آمد و شصه رایتا جدار روز دهم رمضان از  
چمن او جان طریق طهران گرفت و در عشر آخر رمضان بدار الخلافه درآمد میزبزرگ وزیر نایب السلطنه  
که ملازم رکاب بود این هنگام از امنای دولت خواستار شد که وزارت نایب السلطنه را بمیزبزرگ حسن فرزند  
اکبرش معوض کرد و متمسک و مقبول افتاد بر حسب فرمان میزبزرگ حسن وزارت نایب السلطنه سرنگشت  
و میزبزرگ بدینابت وزارت دیوان علی و لقب قایم مقامی بندگان داده شد و با صلاح فاجزه رست  
انصراف حاصل نموده باذریحان آمد و این هنگام بود که نیک برونویری از قبل طور مصروف بدرگاه  
نایب السلطنه آمد و مکتوب طور مصروف را پیش داشت بدین شرح که امپراطور روس مراد دوم در هشتم  
اگر ایرانیان را نیز اقبال باشد بایشان کار مبصالحه کنم اکنون اگر کار بر مقرر کنیم و طریق تردد و غیره را  
ایستاده داریم نزد باشد که بجای راه باب مخالفت مسدود شود و اینک ما بمیزبزرگ شیخ صدر اعظم و اکثر  
بامیزبزرگ نایب الوزاره و دیداری واجب افتاده که در حدود مملکت یکدیگر را دریا پیم و قواعد دوستی  
و شرط صلح را معتبر سازیم نایب السلطنه صورت حال را معروض داده سلطنت داشت و بر حسب  
جواب مکتوب بدینگونه که میزبزرگ شیخ صدر اعظم از ملازمت رکاب و در شواذ اقل دلائل میزبزرگ  
قایم مقام بعد از رسیدن نود و نوبی قرار مقرر کرد و نظیم قراجه داغ بدان حد و سفر خواهد کرد و  
یکدیگر را دیدار خواهند نمود و در حدود و ثغور ایران از مقتضات بر و سیاه خوشین داری  
کنند بار و نویری مکتوب نایب السلطنه بزرگیک طور مصروف فرستاده و خود و تبریز توقف نمود و در این  
ایام چنان افتاد که جماعتی از اقطاع شیردان بنواحی معان باغین کرده پست هزاره که سفند اقبال  
قراجه داغ پنهان بر دهن چون این خبر مکتشف شد بارون ویرودی کس بطور مصروف فرستاده از این حالت غلبه  
خویش را باز نمود و طور مصروف در پاسخ گذاشت که بعضی از قبایل بی اگهی من بدینکارها پنهان بر دهن  
هنگام دیدار نایب الوزاره این معنی را مکتشف خواهیم داشت از پس این حدیث معلوم گشت که جمعی  
از لشکر دوس من مخته دار و مقری قراجه داغ شده اند که تا اینوقت در تحت فرمان ابراهیم خان جبهشیر

بهشتی  
عظیم  
عبدالله خان

باز در تبریز  
موصوفه و افسانه  
یاقین  
بزرگ  
دین  
دین  
دین



شرح سلطنت و جمائیں و فتح علی شاہ قاجار

بود و دیگر باره بارون و یردی انجیر بطور مصوف کتوب کرد و او حکم داد تا روستیه از مقری پیرودن شدند و هم در این سال ترکمانان که در کت رود و طرن مسکن داشتند و دیگر باره در معابر سلمان آغاز نزکته می نمودند و هزاره محمد علی میرزا امرای خراسان را مقرر کردند که با لشکرهای فراوان نیمه پیرودن رود و تا راضی واپور و دوزنه و همدان طرف رود و طرن را بمرکز نهب و غارت در آورد و بسیار کس از ترکمانان را طعمه شمشیر و فراوان سیر ساخت و غنیمتی لایق بهره لشکر باین گشت که از جمله یکصد هزار سر کوفته بودند و محمد علی کران از سرهای ایشان بدرگاه پادشاه فرستاد و مورد فضل و احسان آمد و هم در این سال میرزا رضا قلی نوائی صاحب دیوان انشا بوزارت مملکت خراسان مقرر شد و میرزا عبدالوهاب اصفهانی که بمقتدای دولت معقب شد منشی المملکت گشت و هم در این سال مردم تنگ و جهانگیریه که از توابع لامرت با عبداللّه خان و دلفییر خان که حکومت لار داشت طریق لغات سپردند چون این خبر بشاه هزاره حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رسید صادق خان و دولوی قاجار را با فوجی بدفع ایشان فرستاد چون آنجماعت را بمضاعت اقامت نماند طریق فرار پیش داشته بجماعت عرب و بانی که ساکن صحاری عمان بودند پیوسته صادق خان از تغای ایشان بشتافت و آنجماعت را در اراضی بحرین و قطیف دریافت از دور و ایشان را بر صف ساخته جنگ در انداخته صادق خان در حمله نخستین فرقی نمود و جماعت عرب چنان دانست که خضم از خوف طریق هرب گرفت گستاخ بغینت بند و آغز دق پرده انداختند و در سر صفت منازعه و مناقشه ساختند چند آنکه کار باز ختم تیغ و کار د افتاد و این هنگام صادق خان با مردان خود روی بر تافت و چون سیل پنهان کن برایشان درآمد و تمامت آن لشکر را با تیغ بکند را بینه و محکم بستند و جهانگیریه را با یکم لار سپرده باز شیراز شدند و هم در این سال سفیر سنده که امین حاجی محمد حسین خان امین الدوله بود مراجعت نمود و میر غلامعلی نامی از قبل دلات سنده بهرامی او با پیشکش و عریضه بر رسید و مورد اطراف شاهانه شده مراجعت کرد و هم در این سال شهریار نادر میرزا بزرگ قائم مقام راجا حضرت کرده معادل و دیست هزار تومان تسلیم او کرد و تا در حدود روستیه قلعه استوار بر آورد و باز دوته و علف سینبار و آنجا و شهر یار دیندار بزیارت قم و تماشای کاشان سفر کرد و ده و عشر آخر دوحه مراجعت در امانت فرمود

دقیق سنہ یکھزار و دویست و پست و پنج ہجری و ملاقات قائم مقام با سردار روضیہ

روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر در سنه یک هزار و دویست و هشت و پنج چون چنباخت و چهل و شش دقیقه از روز بگذشت آفتاب به سمت الشرف حمل شدافت و شهریار عجم ضحی شاه بن بست جمید جم جشن نوروزی پای برد و هر یک از ایشان را کاوازه که در حد و مملکت جای داشته حکم سلطنت از مصدر خلافت من شیر ملا طفت و خلایع مغفرت صادر کرد و نایب السلطنه عباس میرزا با حکم میا سال پرین باطور مصوف فرمایند که قایم مقام وزارت بحری او را دیدار کند و سخن او را در کار صلح و اگر نه جنگ اصفا نماید؛ اینککه در اینوقت مکشوف شد که طور مصوف با حاکم بالشرا حق

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

که این هنگام میلان خان بود و در موافقت پرورن شده و خواستار دیدار آمد و در مجلس ملاقات و مصافحات او را دستگیر ساخته روانه تفتیش داشت نایب السلطنه قایم مقام را فرمود که خلف و عده در کیش گرم روانه شد بی چشم و پاک بنزدیک او شتاب کن و اگر طراحت و نیزنگ کند با غلامیکه ملازم خدمت داری ساخته جنگ او باش! البتله قایم مقام راه برگرفت و بطور مصروف بعد از تقسیم چند جای و بجهت راسی از آن سوی عسکران مکانی معین ساخت و قایم مقام بدانجا شتافته سر پرده بنام دولت ایران برافراشت و بطور مصروف بعد از پذیره شدن و فروتنی کردن فرود شد پس با هم بنشست و فستود و دولت بر خوانند و سخن از در صلاح برانند و نامه از بهر متار که نگار دادند و هر دو دولت را در نگار رشن را بر نهادند و در وقت معلوم شد که در صین توقف نایب الوزاره در عسکران فوجی نامور بتخیر مقرر شده قایم مقام از بطور مصروف سبب پرسید در پاسخ گفت چون قبل از متار که سپاه روس گرتی در اراضی مقرر می کردند نیز مقرر می توانع قرا باغ است و او باشد که امنی دولت ایران سخن از آن نهند لاجرم این سخن ثلثه در میان مصالحه انداخت و دیگر آنکه بطور مصروف کثوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ منازعت و در میان دارم همانا که کشتی از اراضی احصیه قارص بمکنت روم خواهم بر دیکی از چمان متار که آمنت که از ایرانیان بد نشود این شرط یکبار ه تواعد متار که مصالحه را متزلزل ساخت زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان این شرط استوار بود که در صلح و جنگ هر دو دولت همدست و همدستان باشند با الحجه نایب الوزاره در حضرت نایب السلطنه صورت حال را باز نمود و بر حسب امر تبرک متار که گفت و آهنگ مراجعت کرد و بطور مصروف نیز لغتی مشایعت کرده باز پس شد ابو الفتح خان جوان شیر چون اراضی مقرر را زیر پای روسیان دید سکنه آن دیار را و قاطنین قبا مات و نواحی معتبره را کوچ داده بدین سوئی آب ارس نشین فرمود و نایب السلطنه حکومت دژمار را با بازی مقرر بدو گذاشت و قبایل قرا باغ بجا بنه نخوان و دیگر مملکت محروسه کوچ دادند و اعز لو خان کنبه چند کرت بنواحی کنبه تا فتن کرد و بسیار کس از سادات روسیه را مقتول ساخت و قندلایر ملوی کنبه را کوچ داده بطرف شرور و نخوان آورد و از آن سوی شهر بایزاجدار روز و شب مشیت و همهمه پرع الاول از طهران خیمه سپردن زد و جمعه بیستم جادی الادی چمن سلطانیه را تسکرها ساخت و شاهزاده علیخان برادر عیانی نایب السلطنه را بدفع روسیه بکنت و اباران نامور فرمود و اسمعیل خان داماد و برادران او و ذوالفقار خان و مطلب خان با سر باز و افغان و سمنان و سوارانی و خواجه و نند و عهده شرم رکاب او شدند پس شاهزاده کوچ بر کوچ تا چمن قرا با غلر نخوان برانند و در آنجا برای دیدار نایب السلطنه و صوابه لید و رکاب جنگ فشت مع القصد بعد از پرورن شدن شاهزاده علیخان شهر بایزاجدار چمن سلطانیه کوچ داده و چمن و جان نرودل فرمود این هنگام نایب السلطنه در چمن و دکنان جای داشت چون خبر و دموکب شهر یار را اصنامود با استقبال شتافت و بعد از تعقیل سده سلطنت رخصت انصراف یافته به نخوان آمد و علیخان هزاره را و اباران یاروان ساخت و شاهزاده علیخان اسمعیل خان و امغانی را با جماعتی حکام لو نامور فرمود تا بپارت نکین مبارزت داده که روی از روسیه را دریدان مناجرت

فامیستغنی  
 ستمگان قیامت  
 جبین آن است  
 دریا یک دریا  
 رسکن ز می خیزد  
 بهیم دلف را می  
 معده از یک می  
 داغ است از نمان  
 الفنا می نمان  
 جان در می  
 بهیم بهیم  
 بهیم بهیم  
 لا اله الا الله

شرح سلطنت و جہانگیری فتح علی شاہ قاجار

بنحاک افکندند و خود را از آنجا بر سر قبایل شمس الدین لود و طوایف کجند و قزاق و زرم تپالسین بردن شد  
و در حد و کجبه مواشی قنده قزاق تمامت منسوب گشت و تپالسین و افواج ادا زهر جانب بکین و را آمدند  
و بیا رکس از ایشان اسیر و دستگیر شد و از جانب دیگر طور مصوف از طرف صد قلوغان مراجعت بیک  
تقیس گذاشت و میرزا محمد علیخان کاشی وزیرش هزاره علیخان این خبر بحضرت شهریار آورد و او اتفاقاً  
او نایب السلطنه علیخان شاه هزاره را نیز روانه در بار شهریار نمود و بهم در حینال ملکم بها در سفیر دولت انگلیس  
بحضرت شهریار پوست جهان از پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفارت لندن نامور  
گشت تا معلوم کند که رسول دولت ایران سر هر فرد جنس است یا ملکم بها در خواهد بود و اگر چه پسوز  
جواب نامه او موقوف کار داران دولت نگشته بود لکن چون ملکم بها در از قبل فرمانفرمای هندوستان  
در بندر بوشهر اشعار رخصت میداشت آن شریعت سلطنت بید می نمود که او را وقتی نگذارند لاجرم محراب خان  
بکشده می افشاید نایب تنقیحی باشی را میزبانی او پیرون فرستادند تا ملکم بها در را از بندر بوشهر کوچ داده  
در پانزدهم جمادی الاولی با جماعتی از اعیان دولت انگریز در چمن سلطانیه حاضر درگاه پادشاه ساخت  
تا نامه خود را برسانند و موقوفات خود را پیش گذارند و مستر کرشط و مستر لتری و چند تن دیگر که در  
کار تو بخانه و دیگر کارهای جنگ بر قانون انگریز دانا بودند در درگاه پادشاه ملازم خدمت ساخت و تنی  
و کلور چند انکه همراه آورده بودند و بر حسب امر شهریار ایشان متوقف بریز گشتند و بکار تو بخانه و دیگر  
امور پرداخته و با بجله سر هر فرد جنس نیز با ملکم بها در از در محصور و خدات میزبیت معاوضه نیز از این  
از لندن رسید که سر هر فرد جنس چون از پای تخت دولت انگریز تا مورشده بر حسب حکم کارپردازان  
انگلیس متوقف ایران باشد و ملکم بها در مراجعت کند لاجرم ملکم بها در را شهریار با شفاق مکنانه خورسند  
ساحه رخصت مراجعت داد و او از طریق مراغه بیندا داشت و از آنجا از راه بحر بندر وستان شد این نیکام  
سیلما نخان شکلی و حسینقلی خان باکویه حاضر حضرت شهریار شدند و فرستاد و شیخی خان قبه نیز رسید و  
عریضه او را از پیشگاه حضور بگذارید این جمله خواستار بودند که سرداری بسپاره از قبل پادشاه مباحث  
و شیخی خان از خانان شهریار بنذل و رسم و دنیا رفتند تا با شقاق مصطفی خان شیردانی که از مباحثات  
باردیسان پیشانی دارد اعداد کار کرده باشند و در سوس گوسر زند شهریار تا بعد از اتمسایش از مقبوضات  
عطای سیم و زر کرد و ابراهیم خانم قاجار را با لشکری جبار بخاری و دو کافرست و تا اگر این سرداران  
کردار را با کفشار راست کنند از و دو کفر جو رکند و در اعانت ایشان سطح قصور نشود و اگر نه اراضی قریب  
بنا بکستور بسپارد و دست فرسود غارت بدارد مع القصد ابراهیم خان مدتی دراز در دمنان مکن  
بود و از ایشان استثمای رایحه صدق نظر و لاجرم بقصد غارت آب کر را جره کرد و اراضی قریب  
بمعرض نوب در آورد و حملهای بزرگ از سیم و سلب بدست کرد و مواشی فراوان برانید و دیگر  
باره در اصلان دوز دمنان مقصام کرد و پیر قلیخان قاجار بر حسب حکم شهریار نیز از ایران بجنط  
حد و دمنان آمد و میرزا بزرگ نایب الوزار پنجو جی از میا ده و سواره برداشته از حضرت شهریار

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

پیر قلیخان قاجار بر دوسپرتاد در کار قزاق داغ ووزمار قوی دست باشند انگاه ابراهیم خان قاجار  
احضار بدر بر شد اما پیر قلیخان بعد از ورود و بقزاق داغ با شاق حاجی محمد خان ترافور لو حاکم آن اراضی آنست  
قزاق باغ نموده از آب ارس عبره کرد و از بهر تنبیه مهدیقلی خان تراباغی که در قلعه عسکران جای داشت  
راه بد و نزدیک کرد و او را در پس دیوار قلعه یافت و دانست که فتح آن حصن آن شان داشت  
لاجرم او را بکذاشت و از رود ترتر بگذشت و آنست ایل حیریل و فرموده با اینکه آن ایل در متغلی منبع  
جای داشتند بای مردمی یورش دست فرموده لشکران کشید و هر چه از صامت و مناطق داشتند عرضه  
و غارت شد انگاه پیر قلیخان باز شتافت و جماعت چلیانوار که در کن راب ارس بجانب انسی ارستان  
جای داشتند و با طریق طریق تذبذب و تبصیر می سپردند کج داده با شاق قپ تیره یوسفانو بدینوی  
آب آورد و صورت حال را معروض درگاه نایب السلطنه داشت چند انکه از طایغان دولت اسیر گرفته  
بود باز نموده نایب السلطنه فرموده اسیران سنی و شیعی را حاجی محمد خان از لشکران گرفته باز جای فرستاد و هم  
در این سال امنای دولت عثمانی در قلع و قمع سیلیمان پاشای وزیر بغداد و کجته شدند زیرا که او را بطبع  
و منقاد کار داران ایران میدانند چنانکه از قصص سابقه خوانند که از دست او می افتد با بجمه رئیس کتاب  
اینکه حالتی افندی نام داشت از اسلامبول گسیل بغداد فرمودند و فرستادند که پاشایان کرکوک و موصل  
و قبایل اعراب در تخریب کار وزیر بغداد و او را منقاد باشند لاجرم حالتی افندی بیداد شتافت و چنانکه  
خواست سیلیمان پاشا را بدست غدر و احتیال پایمال کند بحال نیافت پس از پی چاره از بغداد کناره گرفت  
و در سیلیمانیه با عبدالرحمن پاشا بر پوست و با او در دفع سیلیمان پاشا همدست شد و سکنه نواحی بغداد را  
پرشورایند سیلیمان پاشا از در چاره عریضه نگار کرده بدست مسرعی سبک سیر بطرف اوجان فرستاد  
شهریار ایران میرزا صاوق و قایع نگار مرد وزیر برای تسکین این فتنه روانه فرموده و قبل از آنکه وقایع نگار  
دارد بغداد شود و عبدالرحمن پاشا و دیگر پاشایان کرکوک و موصل سپاهی ساز داده و در بغداد و برانند  
و سیلیمان پاشا بالشکر خود برای مدافعت و منازعت پرودن ناخسته جنگ و راندخت انالی بفرستاد و او را  
بکذاشتند و روی از جنگ برکاشتند سیلیمان پاشا چون این بدید چاره راه فرار برداشت و با معبودی  
از ملازمان خود بمیان قسمله از اعراب پناه جست شیخ قسمله رسته حمیت و غیرت را بکینت و خوش  
بر کینت پس عبدالرحمن پاشا پمانی وارد بغداد شد و بصواب دید حالتی افندی کینت از کرچا نرا که عبدالنقا  
نام داشت بمند وزارت و منفقه امارت بر نشاند چون میرزا صاوق و قایع نگار در کرمانشان قفسه  
این اخبار گشت سفر بغداد را ترک گفته بحضرت شهریار مراجعت نمود و از آنسو می چنان فاکه حالتی افندی  
از عبدالرحمن پاشا رسنجه خاطر شده و در انجمن عام ورا سخنان هموار گفت و عبدالرحمن پاشا نیز حمل این  
خسوفت نموده جوابی در شت برانند و از این روی چنانک شده پناه منده دولت ایران گشت و  
عبدالله پاشا را بر انجینت تاپشکشی ساز داده بمصوب احد چلبی روانه درگاه پادشاه ساخت و شهریار  
ایران مضای وزارت او را در بغداد دشوگر کرد و از پس آن فضل زستان نزدیک شد و بموای و بنا

در  
تواریخ  
ایران

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

جلد اول  
تاریخ قاجاریه

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

جنگ  
رومان  
در میان

برودت گرفت موبک پادشاهی در حرکت آمد و عرّه شوال جنبش کرد و دوازدهم آخسر شوال وارد طهران گشت  
 اکنون باز دستان روسیان آغاز کنیم چون طور مصوف باز داشت که لشکر ایران از ایران باز شدند با  
 مردم خود در ارضی خفته لشکر که در سلیم پاشا که از این پیش حکومت باش آچق داشت و پیوسته با شیر پاشا  
 در سر حکومت اخفته طریق منازعت می سپرد چون این بدید ترک حکومت کشفه پسر خویش را با لشکر لایق  
 بد و شریف پاشا فرستاد و خود نیز آمده کار کشت آن طور مصوف سه ساعت قبل از سپیده دم بگم بویش  
 بلده اخفته را مفضوح ساخته بر دهن رفت از میان شهر جاقویان و صولی پکت و شریف پاشا و دیگر دلاوران  
 عثمانی بر نیروی تفنگ و استمال سیف و سنان ساخته جنگ شده تا دو ساعت بعد از طلوع مهر آتش کین  
 افروخته بود در پایان کار طور مصوف و لشکر روسیه منتهم شده تا یکفرسنگ باز پس شدند و چند روز  
 توقف کرده دیگر باره اعدا و نبر در کرد و از چار سوی اخفته یورش افکنند سپاه عثمانی باز مردانه بکوشیدند  
 و این گزین چنان روسیان را هزیمت کردند که بشکر کا و خوشتر نتوانستند باز شد سلطه نظام ایشان  
 متفرق و مشتت گشت و بعد از مسافت چهار فرسنگ یکدیگر را یافته باراضی کر جستان شتافتند شریف پاشا  
 صورت حال را معروض حضرت نایب السلطنه داشت و لیعهد دولت ایران کیمراسب با زین زترین و یک  
 قبضه خنجر مرصع بخواهر بنین شریف شریف پاشا کرد و دیگر دلاوران مصاف را هر یک بکلبعتی لایق فرین  
 الطاف ساخت و از آن سوی دیگر باره طور مصوف با جاعی از روسیه در حد و دباش اچق میفر کرد  
 و جلیتی طراز داده سیلما نجان را پیام فرستاد که اگر با دیدار کنی قواعد محبت و داد و استوار کرد و دوستین  
 روم و روس متحد کرد و سیلما نجان با تنظیمار کرد و همی از مردم دباش اچق آنک ملاقات او کرد  
 نداشت که این مردم نیز با طور مصوف مواضع نهادند و با جمله بعد از ملاقات و مقالات سیلما نجان را مأخوذ  
 داشت و باز تغیس شد و هم روزی چند بر نگذشت که حکم داد تا او را محبوب به پلتر بوبوغ بر بند سیلما نجان  
 از این معنی نگاه شد و چون شب بر رسید و مجلس شرب خمر ساخته گشت و کاسات داده دوری چند پیوسته  
 بیانه حاجتی انجلس بیرون شد و در حال جامه خویش را و دیگر کون ساخته و همچنان شانه از دراز  
 شهر پروتخت و براسبی که از پیش باز داشته بود بر پشت و تا بلده اخفته عثمان باز نکشید و در زمان سلیمان  
 دیوان یکی اخفته را که از خویشا و ندانش بود بدرگاه شهریار ایران رسول نمود و خواستار شد که او را بازور  
 و زرد و دهند تا کین خویش را از طور مصوف باز جوید ملتس و مقبول اثنا و در حسب فرمان شهریار کردار  
 ایران با لشکر جزار و حمل در هم و دنیا را با رضی اخفته شتافت و در بد و امر چند تن از کار تیل و قراقفغان  
 بزدیکت او رسپا ر شده و خواستار آمدند که اگر صواب دانی لوان میرزا دالی زاده که جستان را بکومت  
 نصب فرمائی باشد که از این پس از جغای روسیان روی نریان نه پشیم و حسین خان بر حسب آرزوی ایشان  
 لوان میرزا را با برکت و ساز فرادان بجانمب کار تیل روان فرمود و او بعد از ورود در زمهای مردانه باز  
 نمود و از اسنوی در حد و دملکت آل عثمان سلیمان خان نیز چند کرت بار سیلما میدان مبارزت  
 بیاراست و کار مقاومت راست کرد و هم در پایان کار استجماعت را از ارضی اخفته هزیمت کرد و یک قله

چچ

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

پیش در دست ایشان نهاد و شریف پاشا که والی خسته بود و بیک راه پاسودانان از این روی حسین خان سردار چون خان میدانست که دیده بانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع مکران روسیاند شریعت سپاهیان در کار طایفه و قتل و غارت و کذاشت و از روح تا صبحاج بلا غیر قمر خمس و مسامره زید و عمر اشتغال فرمود روسیان این بدانشند و منافضه نیم شبی در کنار لشکرگاه او دوان توپها را بکشند و دند و آتش و آهن بیارینند مردم را در که در خانه خواب خویش بی سلاح و ثياب و پشتر در خواب بودند عظیم در قتل و اضطراب افتادند هر کس سر خویش گرفت و در پی پیش داشت پس روسیه تا قتل و دست نهیب و غارت برافروشد میزد عیسی خان فدرسکی استر با وی جلاوتی مردانه کرد و دو خوشین را پشانه پنهان توپهای آتش زبانه زد و از ترک مرگ بهم کرد بسیار کس کشت و بسیار کس اسیر گرفت چند انکو لشکر در دس شکسته شد و از بخار لشکرگاه بخار گرفت اما حسین خان سردار از پس این کجرو دارا قاتل شکل افتاد بی توانی مراجعت کرده در او جان بحضرت نایب السلطنه پوست و دیگر باره اعدا کار کرده محمد بیگ قاجار فاش را سر میزد و قاسم بیگ سر کرده غلام یغلی را نیز بر داشته در پست و ستم شهر صیام بقصد قراگیلی میبخت ایغا را کرده با انکو پشتر شویاغ و طرق اکند برف و یخ بود و سورت سرما کمال شدت داشت و یکشبه از وز پست و مهشت فرسنگ راه پیموده در مهشت فرسنگی پیک فرود شد و در اینجا لشکر را بنظم کرده هم راه برداشت و دعوت قبل از سپیده دم بسنکر حاجی قرا نزدیک شد پس محشی پاشا پنج تن از مردم خود را تا مور ساخت تا از سنکر و لشکر روسیان خبری آرد ایشان بر فاشد و در پیردن سنکر روس بدو تن سالدات باز خوردند و هر دو را تا خود داشته زنده بر دسر و آرد و دند و او را از عدت لشکر خصم و رسم و راه آگاه ساختند پس حسین خان شیر غضبان با فتن کرد و نزدیک با بد بخار سنکر رسید روسیان از این کمین و کید آگهی یافتند و از هر ملاحظت بر تافشند با زار محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افزوده گشت ایرانیان از چار بوی یورش دادند و حمله آکنند و همکرو و بسنکر درآمدند و تمامت روسیایا تیغ بکنند و بکنند و جمعی از آن لشکر بفریاد که با سنکر انتقال داشت بیکر میجشد و در خانه های ارامنه پنهان شدند ایرانیان هم بدان تشریه در فاشد و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش در زدند و خانه را با ایشان بسوزند و ارامنه را نیز مقتول ساختند زن و فرزند و احوال و انتقال ایشان را نهیب و غارت بر گرفتند و توپهای روسیایا را بکشند و دواب و انعام ایشان را برانند و ارامنه را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند از سنکر و دیگر که نزدیک بجای قتل بود و در روسیایا بدنبال ایرانیان پیروان شدند بطبع انکو غوغائی انکیزند و اموال آنها را مسترد سازند چون محشی راه پیمودند غلامان یغلی که روسیایا را دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند از آنجا سردار کار مرد داشت و خواهر مراجعت کرد و در سرهای روسیایا اموال منسوب به بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و از بخت آن غفلت آرد و گشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیایان حلف و از تو قرا باغ بقریه شیخ آوین آرد و به بنر کرده و اند و از اینجا بقریه محل میسند هندیان کرد تا محمد بیگ قاجار سر بهنگ با جماعت احسان خان و نسلی و قریه از غلامان یغلی بستم محل از ر و دارس عبره کردند

مقتول حسین خان سردار با جماعت روسین

حاجت  
مقتول  
مقتول

## شرح سلطنت و جهانگیری فصلی شاه قاجار

و از کثرت برف و یخ و صوبت جبل و شیخ چم ناکه در کر و شیخ آوین پرتو زنده زجاعت ارامنه و روسیه  
پانزده تن فرار کرده بیا هم کلیبیائی که در کنار شیخ آوین بود بر رشتند و با تفنگ بیشتر آوین در آمدند دیگر مردم  
اسیر و دستگیر شدند و ایشان را هم در آن قریه چون کوه سفید سر بریدند که وی برودن یکی از خانه ها در رفته  
خویشتر داری همی که دند سر بازان ایران چند نارنجک آتشین افکند تا به میزان آتش شکافه گشت تا چار  
اتجاعت از خانه پرودن شده سر برداند و سرهای ایشان را سر بازان بر سر نیزه تفنگ کرده با غنیمت  
فروان مراجعت کردند و از ایرانیان درین مبارزه زیاده از چهار تن مطروح و مجروح گشت مع القه موت  
این وقایع در دارالخلافه طهران بعرض پادشاه ایران رسید آنگاه شهر یارت جدار سفرگاشان و صفهان فرمود  
و چون در آن اراضی بمای غلاخا هر سو بود و معادل یکصد هزار تومان از منال دیوانی محل رعایا را سبک داشت  
و مراجعت بطهران فرمود و هم در این منال میز را بزرگ قایم مقام که وزارت نایب السلطنه دهشت مرصض  
شده و در دوم محرم و دایع جهان گفت

و قیام سال یک هزار و دویست و شش و شش هجری و قشعه عربی

روزی پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سنه یک هزار و دویست و شش بعد از انقضای یازده ساعت و بی  
شش دقیقه از روز خود رشید بجل شد و شهر یار نامدار و فعلی شاه جشن عیدی بگذاشت و نخستین فوجی که در این سال  
روی نمود خورشید عرب و ثانی بود همان اتجاعت از اراضی چند هر روز بر قوت و شوکت افزوده تا زمین بحرین  
بخت فزان آوردند و بیست و هفت بر قتل و غارت مسقط استوار کردند و نام مسقط منقعه خاطر ایشان را بآب هزاره  
حینیلی میزاکه فرمانگذار فارس بود باز نمود و بر حسب فرمان او صادق خان و دولوی قاجار که هم از این پیش  
چنانکه ذکر شد کارزاران کرده عرب را مجرب داشت با فوجی از دیران مجسم تا بمسقط ماضن کرد و از آنجا نیز  
شکری با مردم خود پیوسته کرد و تا حوالی در عین عثمان باز کشید و سو که سندان سلسه و قیل آن قبایل بود  
برای مدافعت و منازعت سیف بن ملک و محمد بن سیف را با که دوی از عرب که عدد درل و عدت نعل داشتند  
پرودن فرستاد و هر دو لشکر در برابر یکدیگر درآمد و بازار سستیز آوین و کریم کردند و بعد از کشش و کوشش و تجرین  
سیف و سیف بن ملک با زخمهای مملکت آتشی و زحمت طریق بهر میت گرفتند و مردم ایشان طعمه  
تینهای سرفشان شد و نام مسقط بشکرانه پشکشی شایان بدرگاه هزاره حینیلی میزافرا فرستاد و و مرده  
این شیخ روز دوشنبه بیستم ربیع الاول در حضرت شهر یار معروض افتاد و هم در این وقت از جانب دولت  
عثمانی برای تشییع مبنای استخاد رسید عبدالوهاب افندی با شاقش که افندی و حیرت افندی در عثمانی  
ربیع الثانی وارد طهران شد و بر حسب فرمان در خانه میرزا شیخ صدر اعظم فرود شد و مکتوب سلطان را بآب  
بهمدیه داشت در حضرت پادشاه پیش کشید و فرمان دار منان صدر اعظم را نیز سپرد و خواستاری آن  
دولت آل عثمان را از کار داران ایران بنمود بشرح آنکه پادشاهان ایران خاصه عبدالرحمن پادشاه معتمد و لیتین و رسول روم  
سبب ذات من است او را در خلل حمایت خویش ندارند و اگر تبتج فتنه کند تپش را واجب شمارند و مرخص  
داران روم را در حد و دایره قارص پشتوان باشند و ایشان را از حد و زور و لشکر مضایقت نفرمایند و نیز

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

ایران هر چه سیر و رم خواستار شد پذیرفتار گشت و فرمود این همه بر حسب آرزوی شمش خواهد بود و لاکن پشایان شهر و در باید بصواب دیدمانی دولت ایران منصوب کرد و دین و وزیر برباد و مار میطیع و منقاد باشد آنگاه سفرای روم را نواخت و نوازش فرموده فرما کرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند و موبک پادشاهی رورشنبه نیم جادی آخیره از طهران در حرکت آمد و یکشنبه غره رجب چمن سلطانیه نصر خیم شد و امیرعل خان دامغانی برای جنگ روسیان نامور باز بپاکان گشت آنگاه در چمن سلطانیه نیم سو روم و رگسترده دختر میرزا محمد خان و دو توی قاجار را برای شاهزاده شیخعلی میرزا و دختر سلیمان خان قزوین برای شاهزاده عبداللّه میرزا عقد بستند بعد از طی سباط عیش و عرس اخبار خراسان بر سینه کوه رسید هانا پس از قتل صوفی اسلام چنانکه رتقم بچند مدت حاجی فیروز والی هرات فرمان بردار دواج کرد و این هنگام بهوای لفانی و دو سوسه شیطان برای استرداد اراضی خوریان برپای شد و دست از کذاشتن خراج بازداشت شاهزاده محمد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکرهای ساخته رورشنبه پست و ششم جادی آخیره از مشهد مقدس خیمه پروان زد و فاکنا ریل نقره که سه فرسنگی هرات است کوچ بر کوچ رفت و فرمانداد تا لشکر بایان نواحی و توابع هرات را پایمال سنا بک ستور کرد و دنگار بر حاجی فیروز صعب افتاد ناچار از در ضراعت پروان شده خراج هرات را بدست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده و نزدیک شاهزاده فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انابت جست و شاهزاده عذر او را پذیرفت و همت فرموده صورت حال را در عرض کنگار داد و بهجفرت شهر یار فرستاد و فرموده این فتح در عشر آخر شعبان در چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان قشاد و هم در این سال عبدالرحمن پشای حاکم شهر زور به عالتی افندی ریش الکتاب که شرح حالش مرقوم شد همدست و هم پست گشت و خاندان سلیمان پشای را در این گروه و در دوماناد هر چه یافت مأخوذ داشت و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد و آنگاه خالید بنی عم خود را در محال ز نایب حکومت داد و محمود آقای پسر خویش را در کوی و حریر بکاشت و احمد آقای برادر خود را در سرحد بایان ب حفظ قلعه سردشت باز داشت این هنگام با مان الله خان والی کردستان ساز مخافت طراز داد شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت شهر یار ب جدار بفرمود تا نایب السلطنه احمد خن مقدم پیکر پسکی مراغه و بوداق خان حاکم سا و جیلاخ مکر را از راه مباسس بر بغ او پروان تا آنگاه نوز و زخان عزالدین لوی قاجار بنیر بفرمان شهر یار از طریق سردشت رهپار گشت و قاسم خان قاجار توالمو و ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان و دو لویوسف خان سپه دار و ضیاح الله خان افشاری بقیه بپاشی و نصر الله خان قرا کو زور را با لشکرهای ساخته فرمان کرد که یکشنبه دوازدهم شهر حیب از چمن سلطانیه پروان شده ملثم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشت که از طریق ز نایب آهنگ شهر زور کنند این جمله که مان شان تباخ شد و از آنجا در رکاب شاهزاده در غرضبجان باراضی ز نایب نازل شدند خالد پشای بنی عم عبدالرحمن پاشا سلامت جان را جز در اطاعت شاهزاده و تقبیل استخوان او ننید بی توانی پسر عبدالرحمن پاشا را گرفته دست بگردن بر بست و او را برداشته بر گاه

طغیان  
حاجی فیروز والی  
هرات

مقاتله  
محمد علی میرزا  
بارومیا



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

شاهزاده آورده جوانان سپرد و قراولی سپاه ایران را بر خویشتن نهاد و شاهزاده افغانه تاب کویح داد و  
 نگر و دسیردان لشکرگاه کرد و یکدروزر برای استیقام مرکب بود و آنگاه آهنگ شمر و کرد و  
 از جانب دیگر نوروز خان قاجار تا نواحی سر دشت سبک سیر گشت و احمد قای برادر عبدالرحمن پاشا  
 بی انکه مردان کار را دیدار کند میدان کارزار پسند آن حصن محکم را بکذاشت و طریق فرار در نوشت  
 عبدالرحمن پاشا نیز تاب و زینت نیارده باراضی کوی و هریر کینت و شاهزاده چون بشهر زور بشتافت  
 و اداریا فت همچنان از قهای و بقدم محل و اینبار قلعہ کوی بتاخت و او را بجا صره انداخت و تو بهای براه کوی  
 بدان قلعه گشت و داد و عبدالرحمن پاشا خویشتن را در و دان مرگن کمر بست تا چار تیغ و کفن جایل کرده حاضر و  
 شاهزاده شد و پیشانی بر خاک نهاد و شاهزاده بروی بیخود و جرش را محو و حنی داشت پس عبدالرحمن پاشا  
 بشکرانه خزانۀ ذخایر را مفتوح داشته پیشکشی لایق پیش گذاریند و زن و فرزند خود را بکروکان ملثم رکاب بسته  
 تا در کمانان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته دیگر باره در آن بلدان و اصهار فرستاد  
 گشت این هنگام شاهزاده بکرمان شامان معاودت کرد و سرداران سپاه بدرگاه پادشاه شدند و  
 قاجار از چمن سلطانیه کوچ داد و روزی چند در چمن کال آباد کج فرود شد و میرزا شیخ صدر اعظم سرور  
 پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعه هفتم شمس شوال وارد دارالخلافه گشت و اینوقت  
 خبر رسیدن سیرا نکلیس شکر گشت همانا از این پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی بهفایت  
 لندن نامور گشت بعد از طی مسافت چون بحد و آن مملکت فرود شد سر کوراولی بار و دنت که از ایران  
 دولت بود و میزبانی و مهمان پذیری او را پذیره گشت و با مکانی تماش مش مبدن در آرد و دامنی دولت  
 انگلیس که بر سالت سر بر فر و جنس بر گردن نهاد و بودند که همه ساله معا دل یکصد و هشت هزار تومان  
 برای اعداد جنگ روسیان بایران فرستاده اینوقت معا دل هشتاد هزار تومان برافشند و دند و بجل کرد  
 که مالی و دیست هزار تومان تسلیم کرد و داران ایران کنند و مالی بجزار و پانصد تومان نیز در و میرزا ابوالحسن خان  
 برقرار کردند که از دولت کمپنی هندوستان معاخذ دار و آنگاه سدر کوراولی بار و دنت را سیرا ایران ساخته  
 با شاق میرزا ابوالحسن خان نامور داشتد و ایشان گشتی در آب آکنده از دریای محیط در سپار شد و گشتی  
 ایشان در قبه بھار با و مخالف عنان زلف نضابند و قتی با خویش آمدند نزدیک ساحل نیکی دنیا بود  
 ناچار رخت بکنی کشیدند و در بند ریچر که از توابع مملکت برازیل است و در سخت فرمان پادشاه و پرنیز  
 سر بر کردند پادشاه پرنیز که از تنیب ناپیون فرار کرده در آنجا نشین داشت از حال ایشان آگاه شد  
 و همی را با استقبال فرستاد و هر دو تن را با مکان تمام وارد و شهر ریچر کرد و روزی چند بهمان  
 بداشت و چنان افشا کرد و در آن ایام ماکی سیزده زرع درازادیک زرع پهن داشت بدست مردی  
 میان درختان نامرشد چون جد آن سخت شگرفت و شکفت بود و بجزرت پادشاه پرنیز آوردند و بفرمود  
 تا پوست از آن خضامت چرم کاو داشت بر کنند و بصوب میرزا ابوالحسن خان افغان حضرت پادشاه ایران  
 داشت تا از خلقت آن جانور شگفتی گیرند هم اکنون پوست آن مار برقرار است مع القصه چون طوفان

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت: ۱۳۴۵  
 تاریخ ثبت: ۱۳۴۵



شرح سلطنت و جہانگیری فاضل شاہ وقابار

[illegible]

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجتهد تاریخ التواریخ

از طریق چاقچی که اصعب ساکت است راه برگرفت سکنه دارانته آن اراضی سنکرهای خزانان نهاد و بود  
 پریقینان تفکیکیان استرا با دیر فرمود تا هر سنکر را فتح کنند چندان بجا است باز دارند و آهنگ سنکر کرد  
 نند در میان و دوق از اجهان استرا با و مقتول گشت و با اینهمه آنجا محت را توان مقاتلت نماند ناچار کوچ داده  
 بعضی در قندهار داغ و برجنی در بنجوان نشین کردند تا پریقینان که جلا دتی کرده بی اجازت از راه چاقچی  
 رفت و سبب قتل سرهنگان استرا با دی شد در حضرت نایب السلطنه مور و خطاب عقاب آمیز گشت و  
 تهدید و وعید عقاب یافت از پس اینوا بقاء قاپک که قاید ایل کولانی است کس بحضرت نایب لفظه ترسنا  
 معروض داشت که قبایل مغا ویز با من بپان نباده اند که بطرف بنجوان کوچ دهند و از چشم نیارال  
 خطاکوف و مهدیق علی آقای حاکم قندهار باغ جنبش نموانند که اگر سرهنگی و سپاهی بدینوسیله شود اینکار  
 بپایان رود نایب السلطنه اسمعیل خان و امنانی را تا مور ساخت و او چون میان ایشان در رفت آنجا محت  
 بهم کردند که قصد اسمعیل خان ننب و تا باج است و از مواضعه قاپک خبر بودند لاجرم از در مقاتلت  
 و مبارزت بیرون شدند اسمعیل خان از بهر آنکه ایشان را دوستی در خاطر نیفتد کس را پسین نکرد و خوشتر را  
 حفظ کرد که از ایشان نیز آسپس نه پسند آنجا محت نیز لطف این دقیقه را دریافتند و یکباره کوچ داده بارض  
 بنجوان شتافتند در این هنگام معروض افشا که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانی از ازل از مردم  
 آهنگ قارص نموده و تا مور است که از صوابید نایب السلطنه در زرم روسیه بیرون نشود و لاجرم  
 نایب السلطنه از چمن کلنر کوچ داده بسوی ایران شتبا و روسیه تفلس و باش او قن باقی این پاشا را  
 دهد بعد از ورود به بنجوان چون بسوز سرعسکر وارد قارص گشته بود از راه بنجوان به قندهار باغ ایغا کرد  
 و صادق خان قاجار عزالدین لور را بر ایل کور و وس گاشت و اشرف خان و داندی و علی خان نویر را  
 با و متفق ساخت تا آن وقت که از شمالی بسز داده و بسیار از قبایل را بجانب بنجوان کوچ دادند  
 نیارال خطاکوف با سپاه خود وارد کور و وس شد و چون در قوت بازوی خود مبارزت لشکریاران را  
 ندید در معطله ای مینع کور و وس سنکر کرده متحصن شد و بسیار کس از سادات و فرار کرده بدرگاه  
 نایب السلطنه آمدند با اجماع نایب السلطنه چند کزت لشکر بکنجه فرستاد تا بسیار کس از روسیه را تحویل  
 و اسیر ساختند و بعد از چست روز توقف قبایل مطیع و متقا در آنوقت یکساله عساکر ده مراجعت بنجوان  
 فرمود در اینوقت معروض افشا که سرعسکر مردم وارد قارص شده تا با حسین خان سردار ایران  
 مجلس ملاقات طراز گشند و سرعسکر مردم برنشسته با مردم خود طریق میعاد گاه گرفت در بین راه  
 چند تن از سواران او در پیش روی صف برای لب با سبب تازی و تفنگ اندازی مشغول شدند تا  
 تفنگی کت دیافه کلوز آن از کنار چهره سرعسکر بگذشت و چانه و دندان و در درهم شکست چنانکه در افشا  
 و از هوش بپا نه شد بی آنکه سره دار ایران را ندانید و بپار کند او را بقارص باز پس بردند نایب السلطنه  
 مسترکل جراح انگریزی را که مژم رکاب او بود و بمجا محت سرعسکر فرستاد و او را باز پسینا فرمود  
 و سران لشکر او را پیام داد که از این واهمه دل بدیدارید و رنجه نباشید که لشکر شمار آنچه و جیامند  
 کاروان

نور و سیکان

سورسک خجک  
 رسکون دادوری  
 شمشیر در دست  
 رسکون خطاکوف  
 باغی و محله و طای  
 معروضات و کاف  
 دار و نا

مجلس ملاقات سرعسکر مردم قندهار  
 شمشیر و سبیل  
 معروضات و کاف  
 رسکون خطاکوف  
 دار و نا

## شرح سلطنت و جانشیری شاهی قاجار

کار داران، کنایات کنند با الجوز خم سر عمر بیو دی ایشان چون هنگام خریف نزدیک بود با زرن از دم باز  
شتافت و در میان دریا کنه خویش آتش گرفته اند. نایب السلطنه پسند داشت که بی مقاومت و منازعت با  
روسیه مراجعت فرماید لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی را که برادر زاده شاهی خان ملک الشکر بود و  
در امور نظام جدید برق و شوق تمام داشت بچنگ روسیان نامور کرد و بهمانجا از جماعت روسیان بغایت  
در مصافحه اسیر شدند و بعضی خود را لشکرگاه روس فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه پناه جسته از این جمله و قاعده  
تن مرد و زرم آزمای بنظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و بینگی مسلمان لقب یافتند و در میان  
نظام جدید ایشان را فوج خاصه همی خواندند و پیوسته نایب السلطنه از در رفت و ملاطفت فرمود که ملک  
و سر دارین فوج من خود همی باشم و چون میرزا احمد بکمال فضل و ادب و فصاحت و در کلمات عجم و عرب  
و شعر نیکو و نشر و پذیر در صفت شجاعت و جلالت مکانی داشت نایب السلطنه او را نایب خویش  
خواند و سرداری پنجگانه را بدو گذاشت و این هنگام بفرمود تا میرزا احمد در اراضی مقری بار و سینه زرم  
دهد و ابراهیم پیک باکو به سر جنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مامور ساخت و میرزا احمد با لشکر خود کوچ  
داده بقلعه کوردشت آمد و مهدیخان هزارجریبی را با جمعی از تنگینیان که در آنجا سکون داشتند بر داشته  
از آب ارس عبور کرده و مانند سیل میان کن مکان روسیه تا حته جنگ در انداخت و نخستین نیران توب  
و تفنگ افزود حته شد و زمانی دراز بیاریدن کلود که راهی کردند چون از این ستیزه آویز هیچ سوی را گیر  
بنو دیرزا احمد را عرق مردانگی در میان آمد و ناچار به پیش روی صف تا حته حکم یورش داد و لشکر از  
دو سوی با هم درآمدند و با سر نیزه های تفنگ ساخته جنگ شدند و بسیار بود که دست بگریبان  
شدند یکدیگر را بکشتی گرفتن و قوت کردن از پای در آورند و در پایان کار روسیان شکسته شدند و  
در برج سبد و برج منفر متحکن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پره زدند و از چار سوی یورش برد  
بدیشان دست یافتند و آنجماعت را بتمامت بایتبع بکذا ایندند آنگاه قریه مقریرا با خاک پست  
کرده بسیار کس از روسیا را اسیر گرفتند و اموال و اطفال ایشان را حمله داد و بحضرت نایب السلطنه  
مراجعت کردند میرزا احمد که مصدرا این جلالت بود و مورد عطف و ستی عظیم شد آنگاه نایب السلطنه اجازت  
سر جنگ را با جمعی از غلامان تفنگچی، خور با اراضی احسان قرا باغ ساخت و نیزه تا قسیر قلعه که متعلق  
بود بتاخت و با سکنه آن اراضی که جماعتی از ارامنه بودند زرم داد و ایشان را بسکنت زن و فرزند  
و مواشی و اموال انکار و دانا خود داشته از راه پل خدا آفرین بقرابه داغ مراجعت کرد و آنجماعت  
چون این بریدند ناچار کوچ داده بقرابه داغ شتافتند لاجرم نایب السلطنه اسیران ایشان را مسترد  
ساخت و بطایع علف و ازوقه و سیم و زر بنواخت این هنگام مشکوف شد که روسیان بر آن  
سرگرد که از طریق کروسس و ماتف حمل آذوقه و علف بمقری کنند نایب السلطنه دیگر باره میرزا احمد  
مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفرقلیان مقدم را با سربازان مقدم و یکصد تن از غلامان زرم دید  
بتاخت از طریق اردو با ده خند برق و با سرعت کرده و در میان مقری و قپان درآمد و بر سر

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

مقتضای ترمیم و تجدید کتابخانه

چون این بدانشند درگروس متوقف و متحن کشد لاجرم میرزا احمد قبطان تا ختن بر دو قبیل که کنگا  
سکون داشتند کوچ داده پناهنده دولت ایران ساخت آنجا نایب السلطنه جنیش کزاده وار و بدو یکی  
کشت این وقت کثوف افشا که کین از سرداران روس که جزال مرگین نام داشت کس نیز دیک ایمل طور  
فرستاد و کثوف نمود که طور مصوف در جنگ سپاه ایران کار بسیار میسوزد و دوشکر رهس راه  
بمعمرن و مار و بلاک می آورد و اگر حکومت او مرا باشد کار برآز و کنیم و لشکر ایران را از دهم شکم لاجرم ایمل طور  
و در افشور سرداری بداد و نامور ساخت و جزال مرگین سرعت زده و بغلیب آمد و چون از مراجعت  
سپاه ایران آگاه شد قوامی نیارال پنبک را با هشت هزار تن سادات نامور بغلیب ایران ساخت  
نایب السلطنه چون این بدانشت تو بنماید رکاب را با ستر نری معلم انگریزی و جمعی از دبیران رجال را که حاضر  
حضرت بودند بر داشته از خوی پروند شد و شتاب تمام تا قان قباخت و در آنجا کثوف شد که حسن خان  
برادر حسین خان سردار بود و هزار تن مرد لشکری بدفع ایشان از ایران سپردن و قن نیارال پنبک  
چون جلالت حسن خان جنیش موکب نایب السلطنه بدانشت پشت با جنگ داده و طریق مراجعت سپرد  
و بسیار از مردم و از کثرت برف و سورت سر بلاک شدند لاجرم نایب السلطنه از قان قباخت  
به تبریز فرمود و اما از قبل دولت عثمانی در ویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه امنای دولت عثمانی  
از در بی ضرمانی و قن نیکداشت هم با کاروان ایران ساز مخالفت طراز میکرد و گاه گاه بنیب  
اراضی ایران ترکنازی میسند و چنان افت که منافصه در نواحی ایران تا حاشیله تیمور آقایی بر اسمعیل  
آقا را بمعمرن غارت و در آورده و در میان تیمور آقا و یک برادر که ستراد و چند تن دیگر مقتول شد چون خبر  
بنایب السلطنه برداشتند فغلی خان قاجار پسر پیکر خوی و سماس را و عسکر خان افشاریل پیک کردن  
ارومی را رخصت کیفر فرمود و تا با لشکر خود با اراضی وان و غنچه بچی پیک نامی که عارسر آخند و بود و چون  
وقت معاشرت نداشت اهل خود را بر داشته به ویش پاشا پوست و هر دو ان ساخته جنگ شدند  
چون سپاه ایران بر رسید هم پنهان شده و طریق هزیمت گرفتند مسلمانان پناهی اهل و عشرت را مانند را  
که در ان اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند با سیخی زاده سید عبدالوهاب افندی  
سفر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت کشود و پیمان نهاد که اگر از این پس در ویش پاشا  
عصیان و درز و وطنی نکند در مکافات و پیچکس را جای معذرت نماند لاجرم نایب السلطنه ایران  
ارامنه را از خویش بهاد و از لشکریان بخیرید و باز پس فرستاد و هم در این سال شیخی خان قبه محمد پیک  
قاضی تبریز را که بار و سینه در نمان مواضنه داشت از مند قضا زیر آورده و عبدالله پیک که کین  
از خویشا و ندانش بود منصوب ساخت و چند کت با جاعت روسیه رزم داد و بیشتر ظفر حبت انا از  
اتسوی جزال مرکز چون عاینه که که هشت هزار تن سادات و از حسن خان و دود هزار کس سپاه ایران  
هزیمت شدند و صعب تر از این انکلا صبارت با شیخی خان که قلیل سپاهی داشت سودی بزدند و سورت  
عال را در خدمت ایمل طور کثوف داشته اجازت یافت که کار بمصالحت کند لاجرم نختین عبدلله

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

## شرح سلطنت و جانشینری قحلی شاه قاجار

قاجار از بنده ساخت و این عبداللہ خان را پسر قلیخان قاجار برای استقامت ابراهیم خلیل خان بنکام زندگانی و بشویشی فرستاد و ابراهیم خلیل خان او را گرفته بدو سیئه سپرد و تا این زمان در کجنگه بشکون زندان بود و با الجود او را بنا ساخت و نامش از در محضر پادشاه بدو سپرد و مادر او غورلو خان پسر جواد خان قاجار برای دلجوئی او غورلو خان با او همراه کرد و روانه درگاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای قزاق را نیز فرمود تا با حسین خان سردار ایران طریق داد و ستد و سپرد تا حاجی محمد خان مستوفی دیوان نایب السلطنه که حکومت قزاق داشت و در تدریس جرات روسیہ رای نیکو بهی زد این هنگام چند تن از قبیله ایرگو قزاقی را برانگیخت تا بقلعه شوشی رفته نیشی بدو و از غلغله شوشی شتافته قورخانه روسیہ را آتش زدند و علفی که از بہر دو آب در پیرون قلعه و درون مسکن کرده بودند بسوختند و چند خانه در شہر نیز بسوخت مردم روس خان دانستند کہ مہدیقل آقای پسر ابراهیم خلیل خان کہ حکومت قزاق داشت و در مصلحت این فتنہ کشتہ و کمان کردند کہ مردم شوشی ہمسکروہ بشویریدہ اند با الجود آنشب تا با مادر شوشی عجب بود و بسیار کس از روسیہ مقتول گشت و ہچنان حاجی محمد خان خواست تا جعفر قلی آقای پسر محمد حسن خان بن ابراهیم خلیل خان را و قبیله جیریل را و استمال سازد و او سخت ترسناک بود و از بہر آنکہ در شہادت آقا محمد شہ این سخن سہم گشت کہ جوہر فراوان از خوابکاہ پادشاه بدست کردہ و تہنیر ہم داشت کہ از بدست کتہ او ابو العلی خان جانشیر کہ از بدایت امر پناہمندہ دولت ایران بود بعد از دفع روسیہ حاکم قزاق شد و او را از بون خویش کیرد با الجود با اینہم دہشت تہمکیت و تحریص حاجی محمد خان خواست تا روسیہ را بدست ایران بندد و سیان اینمنی را تفرس کردہ جعفر قلی آقا و لطفعلی مین باشی جیریل را و دستگیر گشتہ مجوس داشتند محمود آقا کہ از بزرگان جیریل بود آن قبیل را بمقتل صعب بردہ این صورت را حاجی محمد خان انہا داشت و او در حضرت نایب السلطنہ عرضہ داشت نمود و واجب شمرد کہ از بہر نہایت ایشان با سپاہی لایق بدینجا نب رکضت فرماید و ہم حسین خان سردار ایران معروض داشت کہ قلعه محکم کلک از اراضی اخقہ را روسیہ بنا کاہ فرو گرفتہ و مسافت ایشان با ایران قریب افتاد و در نہایت کہ اگر فرصتی بدست کنند آپسی رسانند از برای مدد لشکر ایران چند عرادہ توپ با فوجی از سپاہ بدینوسیہ پادفرستاد نایب السلطنہ چون صنایع بن کلمات فرمود با اینکہ سخت مریض و علیل بود و سپاہی اندک ملازم خدمت داشت و در دواز دہم محرم از تہریر خیمہ پسر و ن زد و را بدست گرفت این ہنگام معروض افتاد کہ روسیہ جعفر قلی آقا را با سبی بر نشانند و پنجاہ تن سادات بروی کاہ شتندہ او را بقلعہ کجنگہ برد و بجای ماسب بدست یکتن سر باز ہی بود چون خواستند از رود و تر عبرہ کنند و از بخار رود از بہر شہناختن مہر متفرق شدند جعفر قلی آقا فرصت بدست کردہ ہجام را قطع کرد و دیال اسب را گرفتہ مسیر بزد و از آب مانند با بگذشت و ہچنان تا میان ایل جبیریل لو تا خن کرد و بی توانی کس بمحضرت نایب السلطنہ فرستاد و صورت حال را عرضہ داشت نمود و قبیله جیریل را کوچ دادہ از تحت حکومت روسیہ برکنار آورد و نایب السلطنہ را امور و اشفاق و الطاف ناحہ حکومت قزاق را بپوشان

جانشین  
 جانشین  
 جانشین  
 جانشین

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استخانتواریخ

اد فرمود و چهار هزار تومان مواجب در وجه مقتدر داشت و خود از روادار سکنه شد و بقصد نرم و گداز  
از طریق اصلاحت و دوزخه فرسنگی لشکر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود و برافت و آن اراضی در میان  
شکی و شیردان و شوشی و کجده واقع است آنجا که فرماندار امیرخان قاجار و حاجی محمدخان با سواره چارو  
دانش را دعوت و جماعت مقدم و قتراداغی و ایل جیرئیل و پوسه شونده و با ایشان همدست شده و تا مدت قبل  
قزاق را از میان و خستنها و پیشها کوچ داده از روادار سکنه بگذرانند و هر کس بفرمانی کند اسیر طلبه  
شمار کرد و خود آن بیک لشکر سلطان بود فرمود و صبحگاه دیگر بر سر لشکر تاخت و روسیان از کمر  
چرون شده و صف بر زدند و بکشان و توب و تفنگ آغاز جنگ کردند از این سو و نیزه نخیستن مسترزی  
توبچی باشی انگریزی توپهای خویش را بکار داشت و دمان توب روسیان را هدف ساخت چند توب را  
خرد و در هم شکست و عراده توپ ایشان را نیز پست کرد و چند تن از توبچی روس مقتول گشت آنگاه از  
چاروسوی توپها را بشکر ایشان راست کردند و ابراهیم پیک با دو فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد  
کاشانی با جماعت بهادران و جعفر قینیان با سرباز مراغه و نظیر علیخان و مایور کرکشت با افواج خود  
یورش برده و بشکر در فرسند و جماعتی را بنود از روسیان را با نیزه تفنگ مقتول ساختند و چنانچه  
بتیان و اینچال و شیرزند و دیکتن مایور را بکشتند و دیکتن مایور را با جماعتی اسیر کردند و مبدیقل خان  
جوان شیر حاکم قزاق با سواران خود از میان لشکر سلطان بود راه فرار برگرفت و بعضی از مردم  
او نیز گرفتار شدند چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان طلبان است افزاشته کردند  
نایب السلطنه فرماندار تاسپاه دست از جنگ برداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام بمیان ایشان نشسته  
تمامت اسلحه جنگ را از آنجا عتبتند و دو علم تعاقب پرچم و دو عراده توپ که نشان خاصه دولت  
روس داشت نیز تا خود فرمود و در جنگ و سرگردان ایشان را با بھند و پست تن سادات که  
یکصد و هشتاد تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانید نایب السلطنه ایشان را نادانند و  
فرمود تا مجروحان را مرهم بدهد و اکسند و کشتگان را بآئین خویش مدفون سازند و مرده این منج را عیضه  
نکار کرده و با تمامت اسیران و توب و علم سفید نشان مایور روانه و در با شھر یار داشت و پنجم  
در دارالخلافه طهران از پیشگاه شاهنشاه ایران بگذشت و عیضه که نایب السلطنه نکار کرده بود میرزا  
عبد الوهاب معتدله در میدان پیشگاه و با رعایا بطلاقت تمام بر خواند آنجا که شھر یار تاجدار  
گروه اسیران را با حاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد تا بدان جودت وجود که لازم وجود داشت  
ایشان را از پوشش و خورش آسوده دارد و دو دویست هزار تومان از زر مسکوک در وجه نایب السلطنه  
بذل فرمود و اسیران بیشتر دین اسلام گرفتند و در رسته نیکی مسلمانان درآمدند و از آنسو بامیر  
خان و جعفر علی قایم شش هزار خانه و از قبایل مترا باغ را با نایب قزاق کوچ داده و بکشت  
نایب السلطنه پوسه شد این هنگام سموع افتاد که چهار صد تن سادات و عراده توپ از قلعه  
پناه آمد و بشکر سلطان بود و پروان شده و اندام نایب السلطنه امیر خان را بتب میرایشان نامور داشت

چگونگی تسلط روسیان بر لشکر سلطان بود

اینکه در این جنگ  
بسیار کشته شدند  
و جماعتی از روسیان  
نظر بر کشتن  
فرماندهای روس  
میداشتند

اسیر شدن روسیه بدست لشکر ایران



## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

روسیان چون مواد سپاه او را نظاره کردند بقلعه ترناوت در فرشتد و امیرخان بجای بصره ایشان پرداخت و ایشان بمنشب از قلعه فرار کرده در میان برف بجل جبرق کرینشد لشکریان از دنبال ایشان تا دامن جل تابان شدند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افشا و کینتن انسر داران روس که در سرک سلطان بود مقتول شدند و با مال و زور فرزدان اسیر شدند بایب السلطنه و ارباب اموال بقلعه شوش فرستاد و حکم داد تا از آنکه در حوالی که بمسرق جای داشتند کوچ داده بخوار رود و ارسل آوردند این هنگام نیارال مرکیز سردار روس که با تملات شیخی خان قبه و لکوزیه و عشتان و مصطفی خان شیردانی رفته بود بقلعه سلطان بود و توکمت زبایب السلطنه را بشیند مجال و رنگ یناقه بی نیل مرام باز شد و از رود کر جره کرده بقرباغ در رفت و نیارال کتلا و سکی را نامو برتوقف قلعه شوش کرد خود بکانب نشین شتافت این هنگام چون علف و آزد قدینه تکیا ب بود بایب السلطنه از آب اس گذشته از اصلاان دوزخ و دشت و جعفر قلی آقا را نواخت و نوازش تازه کرده حکومت قراجه داغ را با او گذاشت و مراجعت بتهریر فرمود این هنگام معروض افشا و کجاعت بیاس کا ه کا بکینه شد و صایان قعه دست قندی دراز دارند و بر ارضی ایشان رنگتازی کنند بایب السلطنه احمد خان مقدم و عسکر خان افشار را با جماعتی نامور فرمود تا بر فرشتد و ایشان را کفری سبر گردانند

و قایل سال یکزار و دویست و هفت و هفت بجزری و جنگ لشکریان و روس چون پنج ساعت و هفت و پنج دقیقه از شب یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول بگذشت در سنه یکزار و دویست و هفت و هفت بجزری افشا بجل شد شهر یار ایران فحش شد و بعد از جشن نوروزی سرکار دزلی برفت ایلمی انکیز را با شاق حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی روانه آذربایجان فرستاد تا ماکا رملین انگریزی و نظام جدید را باز پرس کند و خود روز شنبه هفت و پنج جادی الاولی با سپاه ساخته و هفت فرسنگی طران کن رود و کج را لشکر کا کرده و فرستاد تا بانام شاهزاده سیلمان میرزا حسنی محکم برآوردند و با عشتان فرس نمود و سیلما نینه خوانند حاجی محمد حسین خان امین الدوله این بار با پای برود و بر حسبان کرد و بی از تفکیان جاجرمی را برای حراست آن حصن بازن و فرستاد در آنجا سکون فرمود و با ایلمی شهر یار از آنجا کوچ داده روز دوشنبه دوازدهم جادی الاخره در چمن سلطانیه فرود شد اما چون خبر فتح سلطان بود و غلبه اسلامیان بر روسیان در ارضی کر جتان پراکنده شد مردم قشق از حکومت روس در زحمت بودند دل قوی کرده و همدست و همداستان بر افواج روسیان که حافظان ارضی بودند پرتو تا خشد و تمامت آنجا محت را مقتول ساختند حسین خان سردار ایران و ان نیز بنواحی شوره کل و پنبک شتافت و جمعی از روسیه و سواره قزاق را نابود ساخت سالدات روسیه چون غلبه ایلمین می کشید بتغایر قی فرار کرده و به حضرت بایب السلطنه پوس شدند نیارال مرکیز سردار روس چون این معاینه کرد و سینه مصالحه و مداهنه را چشید و ادو نیارال لیا لویج عارس شوره کل و پنبک را فرمود تا بمصوب حاجی بون ایردانی که ستمارت آن ارضی داشت نامه های مبر انکیز نگاشت باشد که بایب السلطنه کار اصلاح کند

روسیان چون مواد سپاه او را نظاره کردند بقلعه ترناوت در فرشتد و امیرخان بجای بصره ایشان پرداخت و ایشان بمنشب از قلعه فرار کرده در میان برف بجل جبرق کرینشد لشکریان از دنبال ایشان تا دامن جل تابان شدند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افشا و کینتن انسر داران روس که در سرک سلطان بود مقتول شدند و با مال و زور فرزدان اسیر شدند بایب السلطنه و ارباب اموال بقلعه شوش فرستاد و حکم داد تا از آنکه در حوالی که بمسرق جای داشتند کوچ داده بخوار رود و ارسل آوردند این هنگام نیارال مرکیز سردار روس که با تملات شیخی خان قبه و لکوزیه و عشتان و مصطفی خان شیردانی رفته بود بقلعه سلطان بود و توکمت زبایب السلطنه را بشیند مجال و رنگ یناقه بی نیل مرام باز شد و از رود کر جره کرده بقرباغ در رفت و نیارال کتلا و سکی را نامو برتوقف قلعه شوش کرد خود بکانب نشین شتافت این هنگام چون علف و آزد قدینه تکیا ب بود بایب السلطنه از آب اس گذشته از اصلاان دوزخ و دشت و جعفر قلی آقا را نواخت و نوازش تازه کرده حکومت قراجه داغ را با او گذاشت و مراجعت بتهریر فرمود این هنگام معروض افشا و کجاعت بیاس کا ه کا بکینه شد و صایان قعه دست قندی دراز دارند و بر ارضی ایشان رنگتازی کنند بایب السلطنه احمد خان مقدم و عسکر خان افشار را با جماعتی نامور فرمود تا بر فرشتد و ایشان را کفری سبر گردانند

سج  
تج  
سج

سج  
تج  
سج

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناخ التواریخ

این چنانکه امپراطور را در طلب داشت و نیارال هرگز روانه پلستر بورخ گشت و یکای و نیارال رویشخوف منصوب گشت و تا تغیر سبک عنان آمد تا از اینسوی چون عصبیان و طیفان مصطفی خان طالش و صفای خاطر او بار و سیان بنهیت شد نایب السلطنه یکتن از بنی عام او را که سید کاظم نام داشت با ستمت او تا مور فرمود تا اگر از این غایت باز آید مور و غایت کرد و او اگر نه غنا و غذا پسندد و از درگاه شیر ایران نینسز ملا علی کیدانی بدین قصد رسپا ربود این هر دو بر فرستد و او را دیدار کرد و ندوبی نیل مقصود معادوت نمودند و هم در اینوقت چنان افتاد که از قبل دولت آل عثمان وزیر بندها دسره از بقعه طاعت و انقیاد پروان کرد و وزیر که حکومت عبدالرحمن پاشای بابان بفسرمان شهریار ایران در شهر زور پسندۀ خاطر امنای دولت عثمانی بنود از بهر آنکه در این غلبه و قوت ایرانیان نمۀ دولت و فتح بندها را معاینه میکردند لا جرم از بنده اسلامبول بعبدالله پاشای وزیر بندها و فرمان رسید که عبدالرحمن پاشا را از منزله خویش خلع کن و خالد پاشای عثم او را که خصم اوست بحکومت شهر زور بر یکا راجع و عبدالله پاشا باشکری لایق در عرش آخر جمادی الاخره از بندها پروان شد و از اینسوی عبدالرحمن پاشا نیز پذیره جنت شده در ارض ولوجاس که سه منزلی شهر زور است تلافی فریقین شد و او را اول حمله عبدالرحمن پاشا بشکست مردمش بعضی عرصه دمار و برخی گرفتار شدند و خود با چند تن فرار کرده تا دارالدو که کرمانشاهان عنان باز کشید و عبدالله پاشا خالد پاشا را بحکومت شهر زور باز داشته خود طریق بندها برداشت و خوا تا اینکار را در حضرت شهریار تیر بستوار بدر و اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریفه داشته رفت و چون سلطانیه نمود شهریار ایران و را بی نیل مراد حضرت مراجعت فرمود و از اینسوی نیز معلوم قیاد کرد دولت عثمانی با رسیدن کا به کوه کرده اند و از کار داران ایران ناممسر و اندازین معنی تیر بر ششم شاهنشاه پنهان و چه در میان این پیمان محکم بود که هر یک از دولت ایران و روم بار و سیان طریق صلاح کیسند بی اذن و اجازت آن و دیگر نباشد لا جرم شهریار تا بعد از طیرالد و قاسمخان قاجار قوانو را دیوسف خان کرجی سپیدار را و فرج الله خان بیقی پاشا را با لشکری جوار و در پنجشنبه چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه امور ساخت و موکب پادشاهی بسبب طول توقف در آن راضی نگین سحاس رود و تزلزل فرمود با بجهت بندها زور و دسره داران بکرمانشاهان شاهزاده محمد علی میرزا مهدیخان کلهر ایچانب بندها در سول فرمود تا اگر عبدالله پاشا از کرد و پیشانی آرد و عصبیان خویش را پاداشی بسزا کند بطرف او کفایت نشود و خود باشکرا زکرمانشاهان تا باز تاب شتاب کرد و مهدیخان باز را کاشد و صورت اصرار عبدالله پاشا را در مخالفت باز نمود لا جرم شاهزاده لشکریا ز سهره ساخت کرد و بی از طریق قزاقیه بناخت و جماعتی را از طرف قزل را بطامو رقبعل دسره نمود و خود از زاناب حرکت کرده کنار رودخانه خانیقین حرب و عجم را بشکریا کرده و لشکریان آن طاع و انعام بندها را بجماعت خراب و بیاب کردند عبدالله پاشا چهاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر بنجی را که در میان سلیمان اثنای عشره غنیمتی نامور بود و از بهر شفاعت بحضرت شاهزاده فرستاد بر حسب خواستاری حکم رفت که لشکریان را

این چنانکه امپراطور را در طلب داشت و نیارال هرگز روانه پلستر بورخ گشت و یکای و نیارال رویشخوف منصوب گشت و تا تغیر سبک عنان آمد تا از اینسوی چون عصبیان و طیفان مصطفی خان طالش و صفای خاطر او بار و سیان بنهیت شد نایب السلطنه یکتن از بنی عام او را که سید کاظم نام داشت با ستمت او تا مور فرمود تا اگر از این غایت باز آید مور و غایت کرد و او اگر نه غنا و غذا پسندد و از درگاه شیر ایران نینسز ملا علی کیدانی بدین قصد رسپا ربود این هر دو بر فرستد و او را دیدار کرد و ندوبی نیل مقصود معادوت نمودند و هم در اینوقت چنان افتاد که از قبل دولت آل عثمان وزیر بندها دسره از بقعه طاعت و انقیاد پروان کرد و وزیر که حکومت عبدالرحمن پاشای بابان بفسرمان شهریار ایران در شهر زور پسندۀ خاطر امنای دولت عثمانی بنود از بهر آنکه در این غلبه و قوت ایرانیان نمۀ دولت و فتح بندها را معاینه میکردند لا جرم از بنده اسلامبول بعبدالله پاشای وزیر بندها و فرمان رسید که عبدالرحمن پاشا را از منزله خویش خلع کن و خالد پاشای عثم او را که خصم اوست بحکومت شهر زور بر یکا راجع و عبدالله پاشا باشکری لایق در عرش آخر جمادی الاخره از بندها پروان شد و از اینسوی عبدالرحمن پاشا نیز پذیره جنت شده در ارض ولوجاس که سه منزلی شهر زور است تلافی فریقین شد و او را اول حمله عبدالرحمن پاشا بشکست مردمش بعضی عرصه دمار و برخی گرفتار شدند و خود با چند تن فرار کرده تا دارالدو که کرمانشاهان عنان باز کشید و عبدالله پاشا خالد پاشا را بحکومت شهر زور باز داشته خود طریق بندها برداشت و خوا تا اینکار را در حضرت شهریار تیر بستوار بدر و اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریفه داشته رفت و چون سلطانیه نمود شهریار ایران و را بی نیل مراد حضرت مراجعت فرمود و از اینسوی نیز معلوم قیاد کرد دولت عثمانی با رسیدن کا به کوه کرده اند و از کار داران ایران ناممسر و اندازین معنی تیر بر ششم شاهنشاه پنهان و چه در میان این پیمان محکم بود که هر یک از دولت ایران و روم بار و سیان طریق صلاح کیسند بی اذن و اجازت آن و دیگر نباشد لا جرم شهریار تا بعد از طیرالد و قاسمخان قاجار قوانو را دیوسف خان کرجی سپیدار را و فرج الله خان بیقی پاشا را با لشکری جوار و در پنجشنبه چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه امور ساخت و موکب پادشاهی بسبب طول توقف در آن راضی نگین سحاس رود و تزلزل فرمود با بجهت بندها زور و دسره داران بکرمانشاهان شاهزاده محمد علی میرزا مهدیخان کلهر ایچانب بندها در سول فرمود تا اگر عبدالله پاشا از کرد و پیشانی آرد و عصبیان خویش را پاداشی بسزا کند بطرف او کفایت نشود و خود باشکرا زکرمانشاهان تا باز تاب شتاب کرد و مهدیخان باز را کاشد و صورت اصرار عبدالله پاشا را در مخالفت باز نمود لا جرم شاهزاده لشکریا ز سهره ساخت کرد و بی از طریق قزاقیه بناخت و جماعتی را از طرف قزل را بطامو رقبعل دسره نمود و خود از زاناب حرکت کرده کنار رودخانه خانیقین حرب و عجم را بشکریا کرده و لشکریان آن طاع و انعام بندها را بجماعت خراب و بیاب کردند عبدالله پاشا چهاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر بنجی را که در میان سلیمان اثنای عشره غنیمتی نامور بود و از بهر شفاعت بحضرت شاهزاده فرستاد بر حسب خواستاری حکم رفت که لشکریان را

تا اینکار را در حضرت شهریار تیر بستوار بدر و اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریفه داشته رفت و چون سلطانیه نمود شهریار ایران و را بی نیل مراد حضرت مراجعت فرمود و از اینسوی نیز معلوم قیاد کرد دولت عثمانی با رسیدن کا به کوه کرده اند و از کار داران ایران ناممسر و اندازین معنی تیر بر ششم شاهنشاه پنهان و چه در میان این پیمان محکم بود که هر یک از دولت ایران و روم بار و سیان طریق صلاح کیسند بی اذن و اجازت آن و دیگر نباشد لا جرم شهریار تا بعد از طیرالد و قاسمخان قاجار قوانو را دیوسف خان کرجی سپیدار را و فرج الله خان بیقی پاشا را با لشکری جوار و در پنجشنبه چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه امور ساخت و موکب پادشاهی بسبب طول توقف در آن راضی نگین سحاس رود و تزلزل فرمود با بجهت بندها زور و دسره داران بکرمانشاهان شاهزاده محمد علی میرزا مهدیخان کلهر ایچانب بندها در سول فرمود تا اگر عبدالله پاشا از کرد و پیشانی آرد و عصبیان خویش را پاداشی بسزا کند بطرف او کفایت نشود و خود باشکرا زکرمانشاهان تا باز تاب شتاب کرد و مهدیخان باز را کاشد و صورت اصرار عبدالله پاشا را در مخالفت باز نمود لا جرم شاهزاده لشکریا ز سهره ساخت کرد و بی از طریق قزاقیه بناخت و جماعتی را از طرف قزل را بطامو رقبعل دسره نمود و خود از زاناب حرکت کرده کنار رودخانه خانیقین حرب و عجم را بشکریا کرده و لشکریان آن طاع و انعام بندها را بجماعت خراب و بیاب کردند عبدالله پاشا چهاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر بنجی را که در میان سلیمان اثنای عشره غنیمتی نامور بود و از بهر شفاعت بحضرت شاهزاده فرستاد بر حسب خواستاری حکم رفت که لشکریان را

## شرح سلطنت و جهانگیری محلی شاه قاجار

از نوب و غارت باز دارند آنگاه عبدالله پاشا از زرمسکوک و اشیا و دیگر شکست در خزانها داشت و عذر خواهی و خویش آمدن هزاره جرم او را عفو کرد و عبدالله رحمت پاشا را بگومت شهر زرد برکاشت و صورت حال را بحضرت شهریار عرضه داشت یکشنبه پنجم شهر رمضان و بجای ساسانخیر بمرض رسید این هنگام پادشاه بجانب دارالخلافه کوچ داد و پنجشنبه نهم شوال دار و طران گشت و شاهزاده محمد ولی دلی خراسان بر حسب فرمان ناصرالدین توره بخارانی و اسحق خان قزاقی و امرای خراسان را از شهر رگه ساخته حاضر درگاه شد و از تقبل حضرت شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود و دهم در این سال چنانکه از ارامنه جلغای اصفهان در سرای سلطنت بکارت قطع زجاج و نصب آینه مزدور بود و در شب هنگام فرصتی بدست کرده از بام سرای تخرانه خاصه در فرسده سی هزار تومان زرمسکوک بسرقت برگرفتند و پیر شدند در پاپان کار بعضی حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله که فرار شدند و آن زراستر داد شد شهریار بر دو بار بفتوت فطری و مرثی جلی بر جان ایشان بخشد

و قیام شنبه یک هزار و دویست و پست و هشت هجری و طینان یوسف کاشغری

پس از یازده ساعت و یازده دقیقه از شب یکشنبه یفند هم ربع اولی در شنبه یک هزار و دویست و هشت هجری خورشید به پست الشرف شد و شاهنشاه ایران محلی شاه بعد از تقدیم جشن نوروزی فرمان داد تا لشکریان از ممالک محروسه ساکت درگاه شدند و سفر آذربایجان را تقسیم عزم داد و پنجشنبه نهم جمادی اولی از طهران بیابان نیکارستان چینه ز دین هنگام خبر طینان یوسف کاشغری سرگشت همانا یوسف کاشغری پسر محمد امین خواجه و او پسر آبی خواجه است و آبی خواجه غریب مجذوم اعظم میرساند که در ترکستان نامور بود و مردمان بدو نیل زمیردند و طلب رش و رشاد میکردند و مردم ترکستان را و احضار او را سادات محض و اعظم خوانند و کاشغری مملکتی است از کیسوی با خاک بدخشان و از دیگر جانب بازمین خنای پسته میشود و هشت شهر نام بردار در آن اراضی است مانند کاشغری و یکرکند و قتل و ایلد و خن و قاتل و طرفان و قبایل قالمق که قبول میرسانند معادل سیصد هزار خانوار میان خاک خن و کاشغری سکون داشته اند و مردم کاشغری از رحمت میکردند و اندچنان افشا که وقتی یکمین از اولاد محمد و اعظم کاشغری شد و مردم آن مملکت را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و قبیله قالمق نیز مطیع فرمان او شد از رحمت کاشغریان دست باز داشتند چون از جهان جای پر دخت فرزندان آوای خواجه و کون خواجی ملت پر ریافتند آبی خواجه بر سریر سلطنت جای کرد و کون خواجه مسند را در گرفت این هنگام مردم خن را بسلطنت آبی خواجه و ترکند قلمق از رحمت همی دیدند پادشاه خن را چار سخته جنگ شد بعد از کارزار فرادان قالمق را مقهور و آبی خواجه را مغلوب ساخت و چار هر دو برادر را در کرده بشهر بدخشان و در فرشت پادشاه خن بتطیع سیم و ز سلطان شاه را که شهریار بدخشان بود بغیرفت تا خواجهکان را بضاقت طلب داشت که هر دو تن را بر کره تیر و یک پادشاه خن فرستاد محمد امین خواجه پسر آبی خواجه بکابل کریمت و احمد شاه ابدالی افغان بقتام خواجهکان لشکری خون آشام برداشته بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه را گرفت

تاریخ  
جهانگیری  
نوروز  
در شهر تبریز

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

محمد امین خواجه سپهسالار بقاصص عم و پدر در میدان کابل او را سرازتن بر گرفت و جسدش را مصلوب داشت آنکه محمد امین خواجه سفر بخشان کرد و بر مسندارش دیکمه زد چون او نیز دواع جهان گفت فرزندش یوسف خواجه حاجی او بگرفت اما چنان افتاد که اثرش شوریده و در زکارش آشفته شد و سفر مصر کرد و از آنجا پست و بلند زمین را در نوشته شهرز و آمد و عبدالرحمن پاشا را فریفته خویش کرد و کاهی بیگداد شد و با اسعد پاشا سپهر سلیمان پاشا ساز مخالطت نمود عبدالند پاشا که این هنگام در وزارت بغداد و دشت یوسف با عث فتنه داشت و او را مأخوذ داشته به بایوزانکر یز سپرد و بایوزش مجبورانه هندوستان ساخت یوسف خواجه در بند ریسی از دست کاهبانان فرار کرده میسر که ریخت و از بهر سفر شیراز کرد و از آنجا به زادگاه طهران آمد چون اموال و اطفال و همسگام لشکر کشی شاهزاده محمد علی میرزا در شهرز و در بغارت رفته بود بشفاعت حاجی محمد حسین خان قاجار مردی از شهر یازاد در فرمان گرفت و اموال منسوب را بر او گرد و نیز با میرزا محمد شیخ صدر اعظم طریق مخالطت باز داشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت و کاهگاه لب شطرنج نیکو باخت و چنان بود که همسگام ذکر اسماء اندکی ساعت تمام جن نفس منید و ضمیر داشت که اگر تواند سر بسلطنت برگشت داین شعرش خاتم کرده بود شعر آئی خواجه چون بفردوس برین شد زمین جهان جانشین دوست یوسف خواجه صاحبقران با محمد در مدت توقف طهران با قسربان قلیج خان ترکمان یوت مواضع نمود و بتفاریق آلات حرب و ضربا بستیاع نموده بدشت کرکان فرستاد آنکه پوشیده از مردم بر نشسته مانند برق و باد بدشت کرکان شتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر را عجتا کوکلن در کرد و خود انجمن کرده باراضی فندرسک تاخت و قلعه سپهرک را بجای صره انداخت و بی کلفت خاطر قلعه را فرد گرفت و از جانب دیگر میرزا علی نسقی خان فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کرکان کرکان به پسران او و با پسران ترکمان کوکلان سپرد تا بخون پدر شهیدش ساختند آنکه در حد و کدورتا چند آنکه داشت و توانست از قتل و غارت بازشت صورت این وقایع در باغ نهارستان کشف ضمیر پادشاه ایران کشت چوانی فرستاد تا شاهزاده محمد دلی میرزا و الی خراسان از طریق جاجرم به رف قبایل کوکلان نصیم عزم دهد شاهزاده محمد قلی میرزا می ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی تهرانب قتلد موت را بگیری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با پنجهزار پیاده و سواره نامو تیر بکت از کرکان کشت و همیمل خان قاجار را مبیعتی و ذوالفقار خان سردار امنای با چوشش کارزموه و طریق مجبن کاپوشش سپردند آنکه سوکب پادشاه راه برگشته روز و شبته و دوازدهم جمادی الآخره چمن سلطانیه لشکرگاه ساخت و هم در آنز دز شاهزاده محمد تقی میرزا را فدا ناکند از بر و جرد و جالبی با لشکر خود بر کاب پیوست مع القصة بر حسب فرمان شاهزاده محمد دلی میرزا از اراضی قدس طریق دشت گرفت و همیمل خان شاهزاده ذوالفقار خان با لشکر او پیوسته شدند و چنان ترکت از کردند که ترکمانانرا پوست برتن زندان کشت با کس از ایشان بکشتند و فرزندان اسیر کردند و خواجه کاشغری چنان بگریخت که هیچکس نام و نشان ندانست لاجرم شاهزاده مراجعت بخراسان نمود و ممش خان و دلا میر خان که در حضرتان را بایک هزار

محمد امین خواجه

رود دلی خواجه  
محمد امین خواجه  
محمد امین خواجه

محمد امین خواجه  
محمد امین خواجه  
محمد امین خواجه

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و پانصد تن اسیر ترکان و سیصد و پنجاه نیزه سر روانه درگاه شهریار داشت و او در پنجشنبه نهم شهر ربیع  
در حین سلطانیه حاضر حضرت شد و ایچده را از پیشگاه شو و بگذرانید شهریار تا جدار مصوب علیردان پیکت  
غلام پیشخدمت شمشیری که نیا مشن بجوهر تریمع داشت تشریف شاهزاده کرد و بزرگان خراسان را نیز بخلا  
جداگانه افشار داد و آقاخان کا شغری بعد از مراجعت شاهزاده محمدولی میرزا با رضی الله تعالی از زادیه محمول سر  
برکشید و دیگر باره از ترکانان بموت و کولکان سپاهی کران فراهم کرد و آهنگ استرا با نمودن شاهزاده  
محمدقلی میرزای ملک آرا این بدامنت و بانک خوشی از استرا با پذیره جنگ او کشت و ابراهیم خان قاجار  
و دلو را با فوجی بداندوی کرکان برکاشت یوسف خواجه با پست هزار مرد و جنگی روز پانزدهم شهر رمضان  
در برابر لشکر شاهزاده صف برز و دوخ و از پیش روی سپاه استین را تا مرقی برزده و نیزه خطی برین شل  
همی تاخت و اول کس را بود که اسب برزد و میدان آمد و تالب آب کرکان خان نکشید و ترکانان از  
دنبال او جلالت همی ورزیدند و تا خن کرند و لشکر شاهزاده را چنان هزیت کردند که بسیار کس از چول  
و هرب خوشتر را در آب افکند و جان بدادین هنگام کمیتن از مردم کرایی که خواجه کا شغری را نیکو می شناس  
او را دیدار کرد و بی توانی از جای بچسپد و هم در آن جیش تفنگ خویش را بد و بکش و د یوسف خواجه بد  
گلوله از اسب در افتاد و جان بداد چون پادشاه بدخشان در ازای خون سلطان شاه پدر خویش جان نهد  
بود که هر کس سر یوسف خواجه را بسند و او بر دزد و سیم فرادان عطا کند این هنگام بر سر جبهه یوسف خواجه  
میان ترکانان عظیم منازعت رفت و جمعی کثیر مقتول گشت عاقبت سرا و را بر گرفته با خود بسیر کردند و این  
بر جسدش اسب تا خشد و انکشتی را با پادشاه نشنند که در کمر داشت بر گرفته بنزد شاهزاده آوردند و او  
بحضرت پادشاه فرستاد و هم در این حال در اراضی عراق عرب چنان افتاد که اسد پاشای پسر سیدان پاشا  
از بغداد پیرون شده بمیان عرب متوجع رفت و لشکری ساز داده برای تخیر بغداد و باز شتافت عبد الله  
که این زمان وزارت بغداد داشت بدفع او پیرون شد و در میدان مفاقت مقتول گشت اسد پاشا  
سرا و را بر گرفته با سلامبول فرستاد و از دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت و از اینسوی نیز پیشگی  
لایق ساز داده بمصوب رجب آغا بحضرت شهریار ایران کیل ساخت شاهنشاه از چمن سلطانیه نظر انداخت  
نوری غلام پیشخدمت پسر میرزا اسد الله مستوفی را با تشریف لایق و ساخت دستام مرصع بلای و جواهر  
با اتفاق رجب آغا روانه بغداد نمود و اسد پاشا را در سند وزارت استوار داشت و هم در این سال  
جلال الدین افندی از قبل او یای و دولت عثمانی رسول شده بحضرت شهریار پوست داد و مردی زیاده  
و پیرون ادب بود چنانکه اولیای دولت ایران را بنام همی خواند و کتبخ خطاب کرد و سخن بران داشت  
که اموال منسوبه امانی عراق عرب که هنگام عانت عبدالرحمن پاشا بدست لشکر بایان افتاده است و او  
باید کرد در پاسخ حکم رفت که سفر تیریز کند و با سید عبدالوهاب افندی بیاشد بعد از تزلزل موکب او پیش  
بچمن او جان جواب نماند و نگار خواهد رفت و او سفر تیریز کرد و با سید عبدالوهاب افندی همدان  
گشت و چون وقت برسید کار داران ایران هر دو تن را طلب کردند و مجلس گفت و شنود پدیدار شد

رسیدن رسول در دم از آنجا  
 از چمن سلطانیه  
 در این سال  
 در این سال  
 در این سال

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ایشان آغاز سخن کرده نخستین اموال منسوبه سکنه عراق عرب را طلب نمودند بزرگان ایران پاسخ دادند که اعراب آن اراضی از توابع عجم بزرگت از وسعت مال فزادان بود و انداستند و ادین هر دو مال با هم تواند بود دیگر باره سخن کردیم سرحد داران ایران از مداخلت در امور دیان و شهرزد که از توابع شعور روم است دست باز دارند جواب رفت که چون قبایل دیان در حد و دکر دستان سیلا کنند و مردم کردستان با ارضی دیان بقیشلاق روند اگر پاشا شتن شهرزور دست نشان کار داران ایران بنشینند این مخالفت قبایل در دیان کار سبب مخالفت و دستین کرد و دو عاقبت سخن بر آن نهاد که مبلغ ده هزار تومان که عبد الرحمن پاشا بقا فون منال دیوانی بر کردن نماده که همه ساله تسدیم عالی آن نماید از دی طلب کند کار داران ایران از اینقدر مضایقت نکرند و شک عبد الرحمن پاشا را بسفرای روم سپردند پس شهریار ایران سید عبدالوهاب را که از دولت عثمانی تیرا حاضر شده بود در خدمت انضرات داد و ارجاسان الدین افندی که بر حسب فرمان مامور بتوقف ایران بود و بچند اقامت در او جان و تبریز و زبر و آنگاه بی آنکه کار داران یکی از دولستین او را اجازت مراجعت دهند دیدار احشپا سر عسکر از ران الروم را بهانه ساخته روانه شد و از اینجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند بسعایت را به اولیای دولت عثمانی چون بر مختار او دانا بود و مدح آن در او واقعی نهادند و هم از قبل دولت ایران میزار رضای منشی که در کار سفارت مجرب بود سیفر دولت روم شد و در ران الروم احمد پاشا با او رسم مهربانی و حفاظت بجای برد و از اینجا راه برگرفته و در اسلامبول کشت و از قبل سلطان روم نواخت و نوازش یافت و خواعد اتحادیه دولستین را محکم و مشیت ساخت این بنسکام آغاز دستان روسیان کنیم چون خبر جنیش شهریار ایران و انجمن لشکریایی جنگجو پراکنده شد و نیز کثوف افشا و کناپون با امپراطور روس سازگار وحت و مناطحت نماده و آهنگ تسخیر ممالک روسیه فرموده و یارال ردیشجوف سردار روس در مصالحه و ملائمت با کار داران ایران یکدل و بجهت کشت و بولکونیک فرقیار از قبل خود نزدیک سرگوراد و زلی بر دوت ایلمچی بزرگ دولت انگلیس کسل ساخت و با او مکتوب کرد که اگر چه بسنوز میان دولت روس و انگلیس جل مودت محکم نیست اما در بنات شد که با چار طریق و داد گیرند زیرا که ناپلیون چنان شورشی در عالم افکند که پشترو و لنتا بنا چار باید با هم متحد شوند و عزت خویش کنند چنانکه هم اکنون از قبل امپراطور مامور کم که اگر توانم با دولت ایران پیمان اتحاد محکم کنم و از بطرز بورخ از جانب دولت روس سخنی که بجوای دولستین و نیکو سکان جانپن است مکتوبی کرده و خواستار شده که کار داران ایران و روس را با هم تانوس دارید و افنا و ذات پین را از میان دولستین مرتفع سازید و هم عریضه مشعر بدینگونه معانی بحضرت نایب السلطنه کار داد و هم از دنبال دیو و ریپوف ایشیک آقاسی خود را با شاق حاجی ابوالحسن خان با جرایدان وانی نامور شتا بر تاکید و تشدید توابع مصالحت میفرود چون از امنای درگاه پاوشا و ایران مضایقتی در کار مصالحت بنود نایب السلطنه جواب مکتوب ردیشجوف را بنحو استاری سیفر انگلیس از درفش و مدراکار داده فرستاد

تاریخ التواریخ  
و تاریخ ایران  
تاریخ جهان

از انان الروم  
بر بزرگان کرانج  
فرماندهای منسوبه  
دولت روم  
مکاتبت مکمل  
کرب کردن  
باید که  
دولت ایران

ایحکام سردار روس در کار مصالحه با ایران

مأمورین  
مأمورین  
مأمورین

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سردار روس را رخصت انصراف داد تا چون بسوز ساز مصالحت طرازی نداشت کار بمصالحت کردن روا  
 بنود لاجرم بر حسب فرمان شیریار اسماعیل خان قاجار و میسر از محمد خان برادرزاده او بکردگی از سوره دنیا  
 روانه آذربایجان شدند و بنایب السلطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان حالش خوشترین داری نمکند  
 بنایب السلطنه از تبریز خیمه پیرون زد و در بنوقت عریضه اشرف خان دماوندی رسید که اسد سلطان قراچولو  
 و قبایل مغا و نیز قزلباغ به پنجخوان کوچ دادند و اسد سلطان با سوار قراچولو مراجعت بکردس قزلباغ کرده  
 روسیان آسند و در از حمت فراوان داد و بسیار یکشت و بسیار عینیت آورد و اما متغلی خان افشار و سیه  
 یوزباشی و نظیر علیخان کسکر لوباشا قی اشرف خان دماوندی از قتل و اسر و وسیه هیچ دقیقه مهمل نکند شدند  
 و حسین خان سردار ایروان کار پخت و شوره کل را ساحه کرد و امیر خان قاجار و حاجی محمد خان قراچولو  
 و عینخان قوری مزراع و مزارع خزیرک و قزلباغ را خراب و پاب کرد و تدلاجسرم در منزل هر قزلباغ  
 مسترکاران که از جانب سفیر انگلیس روانه تقیلس بود عریضه سردار روس را بحضرت بنایب السلطنه آورد و  
 خواستار شد که لشکریان از جنگ دست باز دارند و مکانی را پیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس  
 حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد بنایب السلطنه چهل روزه مدت نهاد که شمشیر اشقام هم  
 نیام باشد جز در دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت باین متار که سپردن است و تخطی خان حاکم کرمان  
 بمیزبانی سردار روس فرماد و میعاد نهاد که اگر تا دوازدهم رجب که دوازدهم آیم متار که است سردار روس  
 از تقیلس بسوی ایروان شود پیمان متار که بر بطلان خواهد بود مع القصد صورت این متار که روانه درگاه  
 شیریار داشت ایلمچی انگریز در کار مصالحت ابرام و الحاج نموده عاقبت سخن بر آن نهادند که حاجی میسر ابوالحسن خان  
 شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را بپایان برد پس حاجی میسر ابوالحسن خان بر حسب فرمان  
 و سپار شده در چمن گلستان قزلباغ فرود شدند و در پیشوقت شرط پذیره بجای آورده با هم بنشیند و سخن  
 در پیوستند و در پیشوقت بانگازنده خود فرمود تا بنیکونه صورت صلحنامه را بخار داد چنانکه عنقریب مسطور خواهد  
 گشت مع القصد بنایب السلطنه بدفع مصطفی خان طالش بکجه شد و از منزل اسر کوچ داده بنوامی شکیب آمد  
 و امیر خان قاجار را با لشکری هزار و تو بنجانه صاعقه بار روانه طالش داشت و میسر از محمد علی ستونی را بفرقت  
 او فرمان داد امیر خان از طریق ارکان روان شد و اسماعیل خان قاجار شامبسیاتی و صادق خان قاجار عز  
 الدین لوبامردم خود از راه درینغ و زوند نامور شدند و لشکر کیلائی از طرف اتارا جیش کرده روز  
 هفتم شبان امیر خان و سایر لشکریان در لشکران نزول کردند مصطفی خان اسر جامضیقی در مسالکت بود  
 با در خان زفت سنکرست و هر جا پل و قطره یافت بکشت و میر حسن خان اسر خود را با جماعت  
 کایشان حافظ و حارس معا بر داشت و ایشان در برابر سپاه شهریار چون حسن و غار که برنگه رسید لایب  
 افتاد و بکشت نیاد و دند و چاهت روسیان که در لشکران بودند بکایشان کرینشد و کشتی های جنگی را که در  
 هر کشتی شانزده توب بود و دنگه فراوان که هر یک را یک توب بود و جیش داده در برابر مسموره لشکران بد  
 و خود در کنار بجزر باست نظرها رگشتهای جنگی و در شانها دینتهای کنر بجزر ساحه جنگ شده توقف نمودند

طالقات کردن شیرازی ابوالحسن خان سردار روس

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

امیرخان چون این بدانت گردید از لشکر و چند عراده توب برداشته شتاب تمام بموی شان شتافت و بجای  
در پوست و وسعت از جانبین سیر کلوله توب و تفک متر زد بود جمعی تبا شدند و کفر و ننگ در میان  
بعدت توب ایرانیان شکسته مردش غرق شدند آنجا امیرخان همان مصیقت سخت را که تا آنکس که کشتی و بیان  
خمسد فرع پیش بنو لشکر کا که در آن زمین را از طرف عرض هفت و ذرع خشکی بر زیادت نبود با هم بطریق  
مستدر و سیمای زامد و ساخت و از قزل قاج تا ارض شلوار که شش فرسنگ است بر جای شت  
بنیان کرد و در هر برجی فوجی بر کاشت تا مجال جو ربر و سیه محال شاد و کایشان را با محضره گرفت چهار ماه  
دست محاصره بطلان بنامیب و در این ایام با اینک شب و در زانک توب و چهار دستاره بر میشد زیاده  
چنان از لشکر ایران عرضة هلاک نکشت مصطفی خان از قتل آز و قد و علف و دست داد محاصره چهار کشت  
در پایان کار بر حسب فرمان سه حصن حصین و آن اراضی بنیان کردند نخستین در لنگران که نشیمن مصطفی خان  
بود و دیگر در ارکان و سه دیگر در ارض استار داین سه قلعه را با اصول بد میسر ابوالقاسم وزیر میر تقی  
مقام از مبدای رستان تا نیمه عقرب پایان بردند و تو بماند و از و ثقیب لدا زهر حرسه قلاع سترگانه  
آباد نمودند و حاجی محمد خان قراکو زو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی کشت و میرزا رفیع خان رشتی با  
تفکیک رشت بقطر ارکان پرداخت اما از آنسوی در این مدت که نایب السلطنه مشغول کار طالش بود  
دست چهل روزه متار که بیای رفت و در دیشجوف سردار روس از بغلیس بیرون شده بقربابغ آمد و  
اعلام کرد که میباید خدمت نایب السلطنه را در ایام و سخن مصالحه را بیای برم لاجرم نایب السلطنه بختی خان  
که دوس را بهمانداری و روانه قسما بچ داشت و قرار دیدار در سلطان حصار ی گذاشت این هنگام  
چنان شاد و که الکسندر میرزا ولی کر جستان که در ایران بود بعزم ملاقات سلیم پاشای والی افسق  
بگذر رفته بود و از آنجا بکر جستان شده مصدر رفته کشت و اینمفی موجب وحشت خاطر سردار روس  
شده از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشیمان کشت و پیام داد که ملاقات ما دکن را در دوس  
میتواند بود و من تا سلطان حصار ی نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که ویدر متعذر شود  
از جمله منکام ملاقات خواستار تساوی جانین بود و نیازال حق ویرودف را فرستاد و پیام داد  
که من در مصالحت اختیار تمام ندارم لکن متار که میتوانم کرد چند آنکه سفرا میان دوستین متر و دشمنند  
قرار محکم بگذارند نایب السلطنه صادق خان پسر بختی خان که دوس را با متر لای تو بچی دستر محکم  
و بغلیس را موراحت که با شاق حق ویرودف بنزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم  
وزیر را فرستاد با صلاان دوز شو که بار دوس مقل است و وحشت خاطر سردار روس را  
بنزداید بعد از رسیدن میرزا ابوالقاسم با صلاان دوزر دیشجوف سردار روس حق ویرودف را  
بنزدیک او فرستاد و بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمد و شد همه از دوز فرپ فیکرت  
لاجرم میرزا ابوالقاسم حق ویرودف را رخصت مراجعت داده صورت حال را مرموعن دست  
و نایب السلطنه از سلطان حصار ی کوچ داد و با صلاان دوز آمد و در دیشجوف بغلیس شد و کنگر اوسکی را





## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استخار التواریخ

تل شدند که نیشب طریق مراجعت سپارند چون شب تیره شد جمعی از سادات روسیه که در جنگ سلطان بود  
 ایستادند و در میان لشکر اسلام بودند خود را بشکر روس رسانیدند و ایشان را ساحتی مراجعت دیدند گفتند  
 اگر شما را شناسیم بگوئید ما از پیش روی لشکر برویم و سر بآستان شقایق و نجویانی را که در این مدت شناخته ایم بنام  
 بنحو اینم تا چنان دانند که مردم ایشانیم و شما را ناکاه بمیان ایشان در اندازیم این رای را بنایال پسندیدند و دست  
 و لشکر را پیش فرمود بدین حیلت و قتی سر باز شقایق و نجویانی با خویش آمدند باروسیمان دست و کمر بستند  
 بودند و در اول حمله مستر گشت انگریزی که سرهنگ فوج شقایق و نجویانی بود و از جنگ کناره می نمود و با چند تن دیگر  
 مقتول و مجروح گشتند سر باز از تیر قوت در نیک نماند آهنگ تل اصلا ند و زکروند و چنان تپو چنان با  
 تو بماند و بنال ایشان گرفتند نایب السلطنه چون این بیدخواست تا لشکر را دل دهد و دیگر بار بجار و اردنی که  
 اسب بر جهان و خوشی تن را در میان آن بلای بالا گرفتند از خت ناکاه اسبش در کوی درافت و از پشت زین  
 بغلطید چندی از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان دهنشده که در آفتی رسید و زندگانی بگذاشت از کمال  
 دهشت بانگ برداشته که نایب السلطنه زنده نماند هر کس از لشکریان این بشنید یکباره دل از جهان بر گرفت و  
 اگر توانست بطرفی که ریخت نایب السلطنه بر خاسته از مضیق آن فرد کاه صود نمود و سوار بر انگر میت که زمام  
 اسبی را گرفته بشتاب میکرد و چنان دانست که یکتن از مردم روس است که اسب مسلمان را با ضعیف میبرد  
 تیغ بر آویخت و از پیش روی او در آمد ازضا یکتن از جنیت داران نایب السلطنه بود و او را بشتاخت و فرو دشت  
 اسب پیش داشت پس نایب السلطنه بر نشست و میان سپاه اسلام درآمد و آنجا حجت را اگر چه هنرمیتان بودند  
 بنحویشتن واری تا زمین حاجی حمر لوار دور و دور وسیان نیز تفنگ مقتولین را اندک ده پستوانی از اصلا ند  
 پرون شدند و از راس بگذشتند نایب السلطنه آنشب را متوقف گشته روز دیگر فرمان داد تا مقتولین را  
 بنجاک سپردند و احوال و افعال لشکر کاه را حمل دادند و از آنسوی پسر قلینان بعد از عبور از رود که چون خبر  
 شپخون روستیه و سکنت لشکر اسلام را اصفا نمود و سفر شکی را چا صل دانست و مراجعت کرده رکاب  
 پوست و چنان صادق خان و جعفر قلینان از اراضی قزلباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان بن خبر شنیدند  
 و بدو کاه شتافتند آنگاه نایب السلطنه بشکین شتافت و روزی چند بیو دو در آنجا معروض داشت که در میان  
 بقایل منادی که ساکن دره ایلدک بنحوان بودند تا ختنی کرده اند این خبر واجب کرد که در تبریز به تهر بشکری  
 لایق شود و طریق اتمام سپرده آید لاجرم از شکین به تبریز سفر فرمود و آنرا آنسوی چون شیخی یک کنکرو بلادر  
 نظر علیان حاکم بنحوان در جنگ اصلا ند و زکرفار روسیان کشته بود و جاعت روسیان بجان خویش و را  
 فریفته مو امید کردند و آهنگ بنحوان نمودند باشد که بتدویر او شیخ بنحوان کنند از اینسوی نایب السلطنه از در  
 دو در اندیش نظر علیان را طلب فرمود و در میان کنکرو را بجگو مت بنحوان باز داشت تا شیخی یک از لشکر کاه  
 روسیان فرار کرده بر کاب پوست روستیه چون این بیدید آهنگ بنحوان را بی سود دانسته مراجعت کردند  
 و این بجگو امیر علیان و امغانی با سپاه از در کاه و پادشاه برسید نایب السلطنه و از طریق اردل بوجان  
 مامور داشت و خود نیز از راه قزاقه و داغ طریق موغان گرفت و همه جابر از کاب سوار میرفت و در نیمه راه

نایب السلطنه از در کاه

ترکان با نیت  
 ایستادن از این  
 بنیچ به تهر

## شرح سلطنت و جهانگیری محلی شاه قاجار

مکتوف افشا و که قبایل قراغی روسیان را میان خود دعوت کرده اند و ایشان بد بخا در رفته و باطل  
 قبایل را بخود یار کرده و مخالفه بر سر ارکان تاخته اند و همینان نوری که حافظه ارکان بود با چند تن از  
 سرکردگان چون کوچ دادن ایل و رسیدن روسیه را نشینند بی آنکه زرمی دهند از ارکان بر نشینند  
 و میرزا احمد مستوفی کاشانی را که در پیشینگی مسلمان نیز در محنت فرمان بود غیرت و حمیت نکند داشت که با بهترین  
 یار شود و هزار کند ساز مقتلت طراز کرده با آن قبیله مردم قانون مردانگی محکم کرد و استیمن با مرقی بر زد  
 از پیش روی صف ترک تازی همیکرد و لایمای مردان جنگ بلند شد و بانک توب و تفنگ بالا گرفت میرزا  
 احمد در آن کرد قهر کون و میدان آتاکرده بخون چندان زمین بشمال و از چپ راست تباخت و زرم  
 ساخت که شربت شهادت بنوشید و از جهان دید و پوشید پس از آن روسیه قصد نکران کرد و فی السلطنه  
 با این طریق طالش سپرد و در ارض مشکین مکتوف شد که جماعت روسیه شب عاشورا از چهار سوی قلع نکران  
 یورش افکند و اند و بجای سخت در میان رفته نختن لنگیان لایمجان نگشته شده برجی را که حافظ و حار و جوش  
 دست باز داشته بر میت شدند و روسیهان صعو دغود و از فراز برج توب و تفنگ بموی سر بازان  
 محمد پیک قاجار افشا ربکا وند صادق خان قاجار سردار سپاه نکران و محمد پیک قاجار افشا که رسیدند  
 جنگ نمنک دم آهنگ و شیر زرم آزمای بودند چندان بکوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند اگر چه  
 و هزار دوا شدند از روسیهان کشته شد و بسیار کس مجروح گشت لکن بر قلعه نکران دست یافتند و یکی  
 نیز سز زخم برداشت که بعد از بیودی بعضی از اعضای و از کار باند با بجهت نایب السلطنه مجروحان را پرستان  
 بر کاشت تا مداوا کنند و فرزندان مقتولین را تیول و سیورغال مقرر فرمود و بسبب قتل از توده و سورت  
 برودت هوا اسمعیل خان دامغانی را بتوقف از دپیل امور داشت اینوقت مشور شهریه تا جدار رسیدن پاسبان  
 السلطنه را از این شدت غمالتی نباید بود پستوانی طریق تبریز گیر و دتقام این کارزار را بسیار وارد اجرام  
 نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایر و از احاضر حضرت نمود و از انبوی سردار روس  
 نیال چنگ را باد و نه لرتن سادات نامو بر یرون داشت که از راه چنگ و شور و کل ماضن کرده باشد  
 که از فراغ ایروان اخذ خلافت توانند کرد و از انبوی نیز حسین خان رضعت انصراف حاصل کرده و وقتی  
 بایروان رسید که بمقدار و دوزارتن از انالی ایروان آمده جادو بودند و بعضی از علما کفن کرده با جمعا بدین سپا  
 میشدند حسین خان همان مردم را بر داشته از شهر پیرون شد و بار و روسیهان جنگ در انداخت و چندان  
 بکوشید که سردار روس را بر میت کرد و در آن جنگ چهل تن از مسلمانان شهید شد و از روسیهان چهار صد تن  
 بجنگ افشا حسین خان فرمود تا سردار روسیه را از تن دور کرده بر دنا نایب السلطنه فرستاد و او بخجرت  
 شهر یار کیمیل ساخت و وقتی بر سید که پادشاه عان عزیمت بجانب آذربایجان گذاشته بود و با بجهت چون  
 سورت سر با بگشت شاه شاه ایران از راه سر طران کوچ داده و چون سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ  
 روسیه را ساخته آمد نختن شاه هزاره محمد تقی میرزا را با امیر ولیسریوسف خان سپه دار عراق و سواران  
 و پیاده و نجاری روز شب چهارم رجب از راه سرچم و نیک پی پیرون فرستاد و در ورش بنه ششم رجب

محتوای این کتاب از کتابخانه  
 مجلس شورای ملی است  
 شماره ثبت کتابخانه  
 ۱۳۵۴۳  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۵۴/۳/۱۳

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

شاهزاده محمود میرزا با تو بخت نه و سواره خواجه دند و عبد الملکی کیل ساخت و فوج الله خان افشار تهنجی باشی و پسرش ان الله خان غلام مشخدمت خاصه لازم خدمت او شد و در پنجشنبه نهم رجب شاهزاده علیخان رضا قلیخان و محمد حسن خان و دودلور باشکری پرنجاشجوی برداشته راه برگرفت و در شب یازدهم رجب موکب پادشاهی لشکری که حدود دلی داشت در جیش آمد و روانه چمن دجان شد و دوشنبه پیرم رجب در او جان لشکرگاه کرد و نایب السلطنه عباس میرزا با تو بخت نه و دلفانم جدید پذیره ساخته بتقبل سده سلطنت پرداخت تا از آنسوی چون سردار روس ضیف پادشاه و از دحام سپاه و انجمن صنایع دیدار از او جان بداد و از جانب دیگر تقسیم عزم ناپلیون را در تیغ اصصا و بلدان روسیه اضا نمود و در قوت بازوی نیراطور روس فرید که در کیزمان باد و دشمن نیر و منند پنجه زند لاجرم مکتوبی بسر کوراولی بارونت ایلمچی انگریز نگاشت و ادرا باستحکام قواعد مصالحت برانگیخت سر کوراولی در پایه سیر سلطنت خواستار مصالحت کشت و میرزا شفیع صدر اعظم ایران با موافقت نمود و ایلمچی انگریز پسران نهاد که شرایط مصالحت و خاتمه مذهب و مهابنت برآوردی کار در ایران خواهد رفت لاجرم میرزا ابوالحسن خان شیرازی رضعت یافته بر شست و پنجه مذکور شد سردار روس را دیدار کرد و شهر یاز تا جبار از چمن او جان بشهر تبریز سفر فرموده مردم آن بدو نواخت و نوازش فراوان کرد و ببندل سیم و زر خوشدل و خورسند ساخت و غره شهر رمضان محبت بطهران فرمود و نایب السلطنه بعد از حرکت موکب شهر یاز فرزند ارشد اکبر خورشید شاه میرزا را که در خانه امرا تار پادشاهی زیدارش آشکار بود و در دوز با بچان گذاشته قایم مقام را در حضرتش باز داشت خود بدرگاه پادشاه شتافت و مو و عطف و ملاطفت کشت و از برای تجویز شکر شافیه هاشم حلی کران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده و در تبریز شد و از آنسوی سردار روس و میرزا ابوالحسن خان کا بدینگونه کرد و صورت عهدنامه را که زنده و بدینگونه نگار داد

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و روسیه صلاح و صواب دید میرزا ابوالحسن خان سردار روسیه میفرمودند  
ای علیحضرت امپراطور ممالک روسیه با تقابله و علیحضرت شافیه هاشم ایران با و صافه بلا خطه کمال مسرتابی و شادمانی  
دو تین علیتین که در ماده انالی در عایای جانبیس دارند برفع و رفع امور عدالت و دشمنی که بر عکس رای  
شوکت آرای ایشان است طالب استقرار مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه نموده و از عجب پاشند و پاشان  
نیکولای ریشجوف با تقابله احتیاط کلی عطا شده و علیحضرت شافیه ایران هم امیرالامراء اعظام میرزا  
ابوالحسن خان با و صافه را در این کار محاربا انکل نموده اند حال در عسکر روسیه من حال کلتان قلع و بلا  
قربانغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع و جمعیت نموده و بعد از ابراز و مبادله متمک و مروت و احتیاط  
کلی خود یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق بمصلحت مبارک بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب خیار  
نامجات طرفین قیو و د فضول و شرف و مرقوم ذیل رالی ابد مقبول و مستصوب و استمرار میداریم فضل اول  
بعد از این امور جنگ و عدالت و دشمنی که تا بحال در بین دو تین علیتین روسیه و ایران بود متوقف  
و بموجب این عهدنامه الی ابد متردک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی وفاق شدید و فیما بین امپراطور علیحضرت  
شاهنشاهی

## شرح سلطنت و جانشینری فتحعلی شاه قاجار

شاهنشاهی و دولت و ولایت میانند و ولایتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود فصل دوم  
چون پیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین تسکون رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالح و  
بنای اوسطاطوسکو و او پرزیدیم باشد یعنی در هر موضع و جای که الی قرار داد مصالحه الحال بوده است از  
آن قسما باقی و تمامی او لکاء و ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین  
بوده و کماکان در تحت ضبط و احتیاط ایشان بماند و ایندادرین دولتین علیتین را رسید و ایران بر حسب خط  
مرفوعه ذیل سنور و سرحدات مستقر و یقین گردیده از استلزامی اراضی آوینه بازار بخت درست از راه صحرا  
منان تا معبر میدی جلوک رود و راست اتصال و الحاق رودخانه کپنگ جای به پشت کوه متری و از آنجا  
خط حدود میان ولایات قزلباغ و نخجوان و ایران و نیز رسیدی از سنور کبیر جمع و متصل گردیده بعد از  
استند و دمر بود که ولایات ایران و کبیر هسم حدود و فراق و شمس الدین لود تا مکان نایبک میدان شخص  
و مفصل میاز و از نایبک میدان تا بالای سر کوه های طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن  
و از سر کوه های پیک الی کوشه محال شوره کل از بالای کوه برف آید که از گذشته از سر حد محال شور کل  
و میانه حدود و قریه سدره رودخانه را به جای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات  
خانشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست پرست افشا و لهندیکه زیاده صدق و راستی حدود  
ولایت طالش مزبور را از جانب اترلی وارد و پس بعد از تصدیق این صلیان مدار پادشاهان عظام معتدل  
و مهندسان نامور که بموجب قبول و دفاق یکدیگر معرفت سرداران جانشین جبال و رودخانه ها و چیا  
و اکنه و فزارع طرفین تفصیلا تحریر و تیسیر و تشخیص میازندان نینر معلوم و یقین شده آنچه در میان  
تحریر این صلیان مد درست در تحت تصرف جانشین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایات طالش  
نیز در بنای اوسطاطوسکو و او پرزیدیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر  
آن باقی خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چه پسری از خط طرفین بیرون رفته باشد معتدل  
و مهندسان نامور که طرفین هر یک طرف موافق اوسطاطوسکو و او پرزیدیم رضا خواهد داد و فضل نسیم  
اعلیحضرت شاهنشاه مملکت ایران بجهت ثبوت دوستی و دفاقی که با علیحضرت امپراطور مملکت روسیه  
دارند باین صلیان مد و ولایت عظام تحت شاهان ایران و ولایات قزلباغ و کبیر که الان مسمی بایلی  
سابطبول و او لکاء خوانین نشین شکی و شیردان و قبه و دربند و باکو و بهر جا از ولایات طالش  
که الان در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و کر جستان و محال شوره کل و اچق  
باش و کورند و منکریل و انجا و تمامی الکاء و اراضی که در میانه تقفا زلسینه سرحدات مینه الحال  
بود و نیز آنچه از اراضی و مالی تقفا زلسینه الی کناری می خضر متصل است مخصوص و متعلق دولت  
امپریه اروسیه میدانند فضل چهارم اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد  
خود با علیحضرت شاهنشاه ایران و بجهت اثبات ایمنی بنا بر هم جواریت طالب و راجع است که در  
مملکت شاهان ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای کسید مشاهده و ملاحظه نمایند

اوسطاطوسکو  
 و جانشینری  
 فتحعلی شاه قاجار  
 و امپراطور  
 روسیه  
 و امپراطور  
 عثمانیه  
 و امپراطور  
 پروسیه  
 و امپراطور  
 انگلیس  
 و امپراطور  
 اتریش  
 و امپراطور  
 اسپانیه  
 و امپراطور  
 پرتغال  
 و امپراطور  
 دانمارک  
 و امپراطور  
 سوئد  
 و امپراطور  
 نروژ  
 و امپراطور  
 دانمارک  
 و امپراطور  
 سوئد  
 و امپراطور  
 نروژ

امپراطور  
 روسیه  
 امپراطور  
 عثمانیه  
 امپراطور  
 پروسیه  
 امپراطور  
 انگلیس  
 امپراطور  
 اتریش  
 امپراطور  
 اسپانیه  
 امپراطور  
 پرتغال  
 امپراطور  
 دانمارک  
 امپراطور  
 سوئد  
 امپراطور  
 نروژ

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

لذا از خود و از عوض و بیعده ان عظام قرار نمینهند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که بولیهی دولت ایران تعیین میکرد و هرگاه محتاج باعانت و امدادی از دولت میشد روسیه باشد مضایقه نمیند تا از خارج شواند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و باید و باعانت و دولت روس دولت ایران محکم متقرر کرد و اگر در امور داخله مملکت فیما بین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید دولت علیتر روس را در آن میان کاری نیست تا پادشاه وقت خواهمش نماید فصل پنجم کشتیهای دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردد مینمایند بدستور سابق مذکور خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران عانت و یاری و دستاوندت نباشد و کشتیهای جانب ایران هم بدستور سابق مذکور خواهند بود که برای معامله روانه سواحل اردوشیه شد بهیمن خود و مکان طوفان و شکست کشتی از جانب اردوشیه عانت و یاری و دستاوندت در باره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی اردوشیه با علم و دریای خضر بود و اند حال نیز محض دوستی از آن داده میشود که بدستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سواهی دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد فضل ششم تمامی اسرانی که در جنگها کشته یا انکه از انالی طرفین اسیر شده از کرجستان و هرغزهب دیگر باشند بایدالی و عدیه سه ماهه ای بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرض و رد گردیده هر یک از جانبین خرج و حیات باج بهر که مزبور داده بقرا کلیسایرسانند و کلاء و مرعدهات طرفین بموجب پشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین یکدیگر مینمایند اسرای جانبین را باز خواهند نمود و انانکه سبب تسیر یا سنجایش خود از ملکیت فرار نموده اند از آن یکسانیکه برضا و رغبت خود داده آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت کنند و هر یک از هر قومی چه از اسرا چه از فراری که خواسته باشند پانصد کسی را با و کاری نیست و عفو نصیرات از طرفین نسبت بفراریان داده خواهد شد فضل هفتم علاوه از اظهار وقت در مزبور به بالای رای اعلیحضرت امپراطور مملکت روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران تسداریافته که ایچیان معتقد طرفین که هنگام لزوم امور و روانه دارسلطنه جانین میشوند بدو قیامت رتبه و امور کلیه مرجعه ایشان را بر داشته و حاصل و محبت بدستور سابق و کلا نیکه از دولتمین بخصوص حمایت ارباب معاملات و در بلا و مناسبه طرفین تعیین گردید و دیده زیاده از ده غرض عمل نخواهند داشت ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده باحوال ایشان بهچگونه از محنت نرسیده بل رحمتی که بر عیای طسرفین عاید گردد بموجب عرض اظهار و کلاهی رعایای مزبور رضائی بستم و دیدگان جانبین داده شود فضل ششم در باب آمد و شد و داخل و ارباب معاملات در میان مملکت دولتمین تعیین از آن داده میشود که هر کس از انالی تجارت بخصوص ثبوت نیکه درست عایا و ارباب معاملات متعلق دولت علیه اردوشیه و یا تجارت متعلقه دولت بهیایران میباشد از دولت خود یا از مرصه داران جانبین تذکره و کاغذ را در دست داشته باشند از طریق سحر و بری جانب مملکت ایران این دولت بدون تشویش آید و هر کس هر قدر خواهد متوقف گشته با امور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مرجعت آنها با وطن خود از دولتمین مانع ایشان نشوند آنچه مال و متخواه از انکته مملکت اردوشیه بولایات و نیز طرف

بطریق که در زمان دوستی با هر دو طرف کشتیهای جنگی دولت اردوشیه

## شرح سلطنت و جماعیه سیاحتی شاه قاجار

ایران بمالک اردوسیه برنزدخواه بعوض بیع رسانیده و یا معاوضه مال و اشیاء دیگر نمایند و اگر در میان ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت مالوفه بنزد و کلاء طرفین یا اگر کسی بنشاند بنزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از ردی صدقت مراتب ادعای آنهارا تحقیق و معلوم کرده خود یا بمعرفه دیگران قطع و فصل کار را ساخته گذارند که تعرض و زحمتی برباب معاملات عاید واصل شود و در باب تجارت طرف بمالک اردوسیه که در مالک ایران میشوند تا ذون خواهند بود و اگر خواهند با اموال و شتوای خودشان بجنب مالک پادشاهان و دیگر که دولت ایران باشند بنزد طرف دولت ایران بلا مضایقه تذکرات راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اردوسیه نیز در ماهه کماله تجارت دولت ایران که از خاک مالک اردوسیه بجنب سایر مالک پادشاهان که دوست اردوسیه باشند میرود معمول خواهد شد و قبی که یکی از رعایای دولت اردوسیه در زمان توقف و تجارت در مالک ایران فوت شد و اموال و املاک او در ایران ماند چون مایه عرف و ازاله رعایای متعلقه بدولت است لهند میباید اموال مغوث بموجب قبض الواصل شرعی رد و تسلیم بازماندگان اقوام مغوث کرد و نیز اذن خواهند داد که املاک مغوث را اقوام او بفروشدند چنانچه این معنی در میان مالک اردوسیه نیز در مالک فوئتا دیگر دستور و عادت بوده متعلق به رد دولت که باشد مضایقه نمینمایند فصل نهم باج و کمرک اموال تجارت طرف دولت اردوسیه که بر بنا در بلاد ایران پادشاهان و کتومان مسبلغ یا قصد دنیا در یک بلده گرفته آنجا با اموال مذکور بهر ولایات ایران که بر نذر چسبیری مطالبه نکرد و همچنین از اموالی که از مالک ایران بیرون پادشاهان انقدر زیاده بعنوان خسر و توجه و تکمیل و احتراعات چیزی از تجارت اردوسیه باشد و شتاق مطالبه نشود و بهین نحو در یک بلده باج و کمرک تجارت ایران که بر بنا در بلاد مالک اردوسیه میسرند یا بیرون پادشاهان گرفته اشتلافی سپید و نه داشته باشد فصل دهم بعد از نقل اموال تجارت بر بنا در یک یا دو یا در دوازده راه خشکی بیلا و سرحدات طرفین اذن و جنتیاب را برباب تجارت و معاملات طرفین داده شد که اموال و شتوای فوئتا داده اموال دیگر خسریده یا معاوضه کرده دیگر از امانی کمرک از مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواهد باشند زیرا که بر ذمه امانی کمرک و مستاجرین لازم که ملاحظه نمایند که معطل و تاخیر در تجارت را برباب معاملات وقوع نیابد باج خسرانه را از باج یا از مسپع هر نحو در میان خودشان سارشان نمایند حاصل و بنیاد نمایند فصل یازدهم از تصدیق و خط کشیدن در این شرط نامه چوبه بکلای مختار و ولتین بلات اخیر با طرف جانشین اعلام و اخبار را در امرا کید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند کرد این شروط نامه الحاله که بجهت استقامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروطه با تجارت خط فارسی مرقوم و محرر و از دکلای مختار مورین و ولتین مزبوره بالا تصدیق و مهر منقوش گردیده و مبارک پیکر گشته است میباید از طرف علیحضرت امیر اطور اردوسیه و از جانب علیحضرت شاهنشاه مالک ایران بمضای خط شریف ایشان تصدیق کرد و چون این صلیحه مشروطه مصدق میساید از جهت دولت پادشاه بکلای مختار برسد لهند و ولتین ولتین در مدت سه ماه هسلالی وصول کرد و تحریراتی مسکون اردوسیه

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

در روز دوازدهم من محال کستان متعلقه بولایات قریب تاریخ پست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و دویست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکتبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و سه میسوی صورت نوشته سردار روسیه نیکولای رودیشوف

سپارنی اکتیون میان دکلای دو دولت پادشاهنامه قرار یافته بنا بر این شد که بعد از اتمام مصالحه و تخطی گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفر آمد و شد نمایند بنحوی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت همیشه روس میرود مطالبی که از شاه خود و موارست برای حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت همیشه روس تمهید نمود که در مطالب ایران بقدر تمهید و رکوشش وسیع نماید بجهت اتمام خط گذاشته معر نمودیم تاریخ سیزدهم ماه اکتبر با الجمله میزبان ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه غریب رکاب ظفرآب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در دارالخلافه شریف رکاب مظفر شد و این هنگام سرکوردان ایلمچی انگریز که بنیامان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس مینمود و مراجعت انجستان را تعظیم داد و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آهنگ عبور کرد و شریارش اجازت داد و بعضی از کاسات و آلات ذهب خالص که ضیافت ملوک رالایق بود و در اعطای فرمود و پادشاه انگریز نیز مکتوبی از درخداوت کرده و در اسپر و جواب نامه بانوی حرم پادشاه انگریز نیز از قبل خاتون سمرای سلطنت نگاریافت با الجمله سرکوردانی نایب خود دستر میوه را در ایران گذاشته از راه تغیس و پطربورغ رهسپار گشت و میزبان ابوالحسن خان شیرازی از قبل شهربان، جد رماجدزاده موربغارت روس گشته از طهران پیرون شد و دوازده تومان نقد کار داران حنمرت تسلیم نمودند و نیز خط دادند که اگر حاجت افتد چهل هزار تومان از تجار کیلان اخذ نماید و بصوابه ایلمچی انگریز کار مصالحت را چنان بپای برده که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند باز دارند و هسم و در انفسال بزرگان خراسان اعلان کلمه عصیان نمودند زیرا که شاه هزاره محمد ولی میزراکه در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود و بقوای جوانی و شریعت کامرانی و تکبر و تمیز مکرزادی چون از بزرگان خراسان تفرس عصیان میفرمود و در خاطرش حمل کران می کردند و در خشم میرفت و آغاز خشونت و غفلت میکرد و ایشان را بدشنام بر می شمرد و بخنان از اسلاف و اخلاف آنجا محبت را یاد میکرد و سالها میرفت که صنادید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند که در وقت ضمیمه می توانستند که در این هنگام که قصه شیخون روسیه در اصلاند و زو وطنیان خواهه کاشغری کوشش زو مردمان شد سخی خان سردار قرائی و دیگر بزرگان خراسان در پابان کرکان انجمنی بشوری می کنند و سخن بر آن نهادند که شاه هزاره محمد ولی میزرا که فرشته باز دارند و مملکت خراسان را در میان خویش بخش کنند و چون در عرض راه وقت آن یافتند که کار بر مراد کنند هر یک بهانه دیگر از رکاب شاه هزاره رخصت انصرف یافتند و سخی خان قرائی نیز از منزل با قدرت اجازت یافت و بترتیب جدیدیه شتافت آنجا که بزرگان خراسان متفق الکلمه شدند و در چهارشنبه بیست و هفتم شعبان لوای مخالفت برافراشتند و در مراجع چنان رفته شاه هزاره را عرض نمودند و غارت ساحه طریق

از تاریخ  
به سنه یکهزار و  
دوازدهم میسوی  
تاریخ روسیه  
سپارنی اکتیون  
میان دکلای دو  
دولت پادشاهنامه  
قرار یافته بنا بر  
این شد که بعد از  
اتمام مصالحه و  
تخطی گذاشتن  
برای مبارکباد  
بدولت همیشه  
روسیه میرود  
مطالبی که از  
شاه خود و  
موارست برای  
حضرت امپراطور  
اعظم عرض و  
اظہار نماید  
سردار دولت  
همیشه روس  
تمهید نمود که  
در مطالب ایران  
بقدر تمهید و  
رکوشش وسیع  
نماید بجهت  
اتمام خط  
گذاشته معر  
نمودیم تاریخ  
سیزدهم ماه  
اکتبر با الجمله  
میزبان ابوالحسن  
خان بعد از  
اتمام امر  
صلاحه غریب  
رکاب ظفرآب  
را نموده از  
معسکر روسیه  
برآمد و در  
دارالخلافه  
شریف رکاب  
مظفر شد و این  
هنگام سرکوردان  
ایلمچی انگریز  
که بنیامان  
قواعد مصالحت  
میان دولت ایران  
و روس مینمود  
و مراجعت  
انجستان را  
تعظیم داد و  
برای انجام  
کار مصالحه  
از اراضی  
روسیه آهنگ  
عبور کرد و  
شریاریش  
اجازت داد و  
بعضی از  
کاسات و  
آلات ذهب  
خالص که  
ضیافت  
ملوک رالایق  
بود و در  
اعطای فرمود  
و پادشاه  
انگریز نیز  
مکتوبی از  
درخداوت  
کرده و در  
اسپر و جواب  
نامه بانوی  
حرم پادشاه  
انگریز نیز  
از قبل  
خاتون سمرای  
سلطنت  
نگاریافت  
با الجمله  
سرکوردانی  
نایب خود  
دستر میوه  
را در ایران  
گذاشته از  
راه تغیس و  
پطربورغ  
رهسپار  
گشت و  
میزبان  
ابوالحسن  
خان شیرازی  
از قبل  
شهربان  
جد رماجدزاده  
موربغارت  
روسیه گشته  
از طهران  
پیرون شد  
و دوازده  
تومان نقد  
کار داران  
حنمرت  
تسلیم  
نمودند و  
نیز خط  
دادند که  
اگر حاجت  
افتد چهل  
هزار تومان  
از تجار  
کیلان  
اخذ نماید  
و بصوابه  
ایلمچی  
انگریز  
کار  
صلاحت  
را چنان  
بپای  
برده که  
روسیان  
دست از  
ارضای  
ایران  
که در  
مدت  
منازعت  
مداخلت  
کرده  
اند  
باز  
دارند  
و هسم  
و در  
انفسال  
بزرگان  
خراسان  
اعلان  
کلمه  
عصیان  
نمودند  
زیرا که  
شاه  
هزاره  
محمد  
ولی  
میزراکه  
در آن  
ناحیت  
والی  
ولایت  
و راعی  
رعیت  
بود  
و بقوای  
جوانی  
و شریعت  
کامرانی  
و تکبر  
و تمیز  
مکرزادی  
چون  
از  
بزرگان  
خراسان  
تفرس  
عصیان  
میفرمود  
و در  
خاطرش  
حمل  
کران  
می  
کردند  
و در  
خشم  
میرفت  
و آغاز  
خشونت  
و غفلت  
میکرد  
و ایشان  
را بدشنام  
بر می  
شمرد  
و بخنان  
از  
اسلاف  
و اخلاف  
آنجا  
محبت  
را یاد  
میکرد  
و سالها  
میرفت  
که  
صنادید  
آن  
ارضای  
خاطر  
رنجیده  
داشتند  
که در  
وقت  
ضمیمه  
می  
توانستند  
که  
در  
این  
هنگام  
که  
قصه  
شیخون  
روسیه  
در  
اصلاند  
و زو  
وطنیان  
خواه  
کاشغری  
کوشش  
زو  
مردمان  
شد  
سخی  
خان  
سردار  
قرائی  
و دیگر  
بزرگان  
خراسان  
در  
پابان  
کرکان  
انجمنی  
بشوری  
می  
کنند  
و سخن  
بر  
آن  
نهادند  
که  
شاه  
هزاره  
محمد  
ولی  
میزرا  
که  
فرشته  
باز  
دارند  
و مملکت  
خراسان  
را  
در  
میان  
خویش  
بخش  
کنند  
و چون  
در  
عرض  
راه  
وقت  
آن  
یافتند  
که  
کار  
بر  
مراد  
کنند  
هر  
یک  
بهانه  
دیگر  
از  
رکاب  
شاه  
هزاره  
رخصت  
انصرف  
یافتند  
و سخی  
خان  
قرائی  
نیز  
از  
منزل  
با  
قدرت  
اجازت  
یافت  
و بترتیب  
جدیدیه  
شتافت  
آنجا  
که  
بزرگان  
خراسان  
متفق  
الکلمه  
شدند  
و در  
چهارشنبه  
بیست  
و هفتم  
شعبان  
لوای  
مخالفت  
برافراشتند  
و در  
مراجع  
چنان  
رفته  
شاه  
هزاره  
را  
عرض  
نمودند  
و غارت  
ساحه  
طریق

خاتون سمرای سلطنت نگاریافت

عصیان بزرگان خراسان



## شرح سلطنت و جهانگیری مصلحتی شاه قاجار

مشهد مقدس برگزیده و در حالی آن بده تبرکت ازی دست کشو و ندشاهزاد چنان پنداشت که اسحق خان از  
 طینان ایشان خبری یافت فی الحال کس نیز دیک و فرستاده و در برای و غن این فتنه طلب داشت اسحق خان  
 که مصدر آن و امید بود با لشکر خود طریق مشهد گرفت و در یکشنبه یازدهم رمضان که روز در دو شب  
 بود و شاهزاده پیکار از حیل او غرور غافل بود و بفرموده محمد خان قاجار یاب خراسان اتفاق میرزا  
 رضا قلی نوایی وزیر خراسان باستقبال پرور شد اسحق خان چون ایشان را دیدار کرد و هر دو تن را گرفته باز  
 داشت و شاهزاده پیام داد که من از خنونت طبع و درشتی خودی شما این نیستم اگر خواهی من بدر و نشویم  
 و بزرگان خراسان را دفع و هم بست و کشو و ابواب بند و خط و حراست برج و بار و شهر باید در تحت فرمان  
 من باشد شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داد و اسحق خان تفکیحی آن قرائی را بصرح و باره شهر فرستاده و خود  
 بدر و ن آمد و در چهار باغ فرو شد و شاهزاده را دست حکمرانی از کار باز نماند آنکه اسحق خان پیام داد که  
 رضا قلی خان که در عفرانوا حکم بر و بخیر و دیکر خان چاپشلو حکم در و بخیر و سعادتی خان بغیر و حکم جهان  
 ارغیان شهر و آمدند و مجلس مشاورت ساز داده و میرزا هدایت الله پسر میرزا مهدی شهید ثالث را نیز  
 حاضر کردند و سخن در انداختند میرزا هدایت الله که در نهان با اسحق خان عهد است آن بود و خانی خراسان را  
 خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین ما را خاصه ما نمند مصلحتی شاه قاجار که در هر کشوری پسر می فرما کند  
 دارد کاری بنهایت دشوار است اکنون که شما در این بحر منظم و یافت ده اید زمام کار را بدست میگیر  
 باز همید و فرمان میگیر کردن نمید باشد که روزی چند پائید و اگر نه فر دست که از هر سوی لشکر  
 جفت کند و خاک این اراضی بیاورد و خانی خراسان متفق الحکم کنند و امر و اسحق خان در جفت  
 دارد و ما را بجای پدر تواند بود و از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد میرزا هدایت الله گفت که اگر دست  
 نه بکش را که این سخن از در صدق است در نزد اسحق خان نشستن و عقد موافقت ببنیادی نیست هم اکنون  
 بر خیزید و در شیکا و او ایستاده شوید و خانی خراسان از این سخن بر آشفته و گفتند ما را حشمت حسب و  
 شرافت نسب از اسحق خان افزون است خام و نخواهیم شد و از جای خیش کرده و امن بر افشاند  
 و از مجلس بدر شد و هم در زمان از شهر پرورن خشم اسحق خان چون تقدیر را با تده پسر خویش است  
 نیافت از که در پیشان و چاره کار را با طاعت شاهزاده دانسته بقدم خراعت بحضرت او شتافت  
 و زمین پیوسید و سر شک نداشت ببارید و در عید فطر شاهزاده را بر و داده و فرما کرد ای جای داد  
 و میرزا شمس الدین تفرشی را که این خویش میداشت برای ارتضاع کمن از خود بدر کار پادشاه فرستاد  
 با الجوه خبر مخالفت خانی خراسان با شاهزاده و نزد بهم رمضان در ادب آن معروض داشت و بهر  
 قاجار چشبه و دوازدهم شوال از چمن اوجان کوچ داده و در فردین میرزا شمس الدین بر رسید و خبر کن  
 شاهزاده را بر رسانید و در یکشنبه نهم ذی قعدة مکتب پادشاهی و در طهران کشت و میرزا  
 شمس الدین را روز در در طهران در عرض راه عارضه افتاد و هنگام احتضار میرزا شیخ صدر اعظم را  
 بر سر او عبور رفت و او موافقت خانی خراسان و اتفاق ایشان را با اسحق خان و طینان و عصیان

نسخه محمد خان

از کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران  
 شماره ثبت  
 ۱۳۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰  
 شماره قفسه  
 ۱۳۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بشرح برشمرده و بمروا و تا خواص خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند نهایت هراس ناک  
 بودند لاجرم فرما نگذاشتند که خوارزم را بسوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشان را پشتوان باشند این  
 هنگام محمد رحیم خان پسر عوض ایناق بن محمد ایناق حکومت خوق و خوارزم داشت که بعد از بارش  
 التز خوان رایت فرمایدی افراشته بود چون دعوت خراسانیان بشیند طمع و طلب خاطر او را بخش  
 داد و با لشکر خود در قلبش تمام خوارزم را راه خراسان برگرفت چون بارض دره خزر رسید و را خواص خراسان  
 بناخت و تاراج نواحی خراسان رعیت همید و محمد رحیم خان دعامت پایان کار و مخالفت شهریار را از  
 بیندیشید و ولایت دره خزر را منسوب داشت و از هانجا محان مراجعت فرزد گذاشت و چون بخوق رسید  
 عریضه بجضرت شهریار نگار داده بصحوب ملکعلی نامی روانه فرمود و او غمی خوانین خراسان را در تحریک  
 خود باز نمود و کار داران حضرت پاسخ او را نگاشته و لحنی از بیم و امید سخن رانده فرستاد و او را رخصت انصرف  
 دادند و هم در اینوقت حنیفلی خان پسر اسحق خان قرانی که بچند مدت وزارت خراسان داشت حاضر درگاه  
 و در سرائی میرزا شیخ صدر اعظم درآمد تارفع گناه از پدر کند و سپاه بدفع خوانین خراسان برود و در آنوقت  
 که فصل زمستان بود و امور بتوقف طهران شد و امیر حسن خان عرب حاکم طبرک از در صدق طریق طاعت  
 میسر و عینقی خان پسر خویش را با پیشگی لایق کیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکارا  
 داشت و هم در اینسال بر حسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله و اصفهانی نظام الدوله لقب یافت  
 و امور بنظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبدالله خان که پیکر سپکی اصفهان بود و حاضر حضرت  
 شده لقب بامین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت و هم در اینسال امیر حمید توره  
 فرما نگذاشت و راء التز غیرضامی را رسول فرموده و عریضه بجضرت پادشاه ایران نگاشته بود و بعد از در  
 بطران عریضه ملک و راء التز را برسانید و قاجاری با سرپوش که از سنک میشب بیوایت و لعل مرصع کرده  
 کرده بودند پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را  
 خلیفه خلفا میدادند استعفا بکنند که در طریق سنت و جماعت سیر کردن مردم شیعی مذهب و پیع و شرعی  
 برایشان جایز باشد و اینست و هم در اینسال از والی اراضی یمن دوتن عرب طلیق التان برسان  
 برسید و از جو رسو و فرما نگذاشت ممالک بجد شکایت بدو پادشاه آورد و هم در اینسال سعد دیز  
 چند تن عرب برسات فرستاد و یکقطعه زمره صافی که بمقدار تربیجی بود و شکش ساخت و خواستار شد  
 که حجاج عجم از راه اراضی بجد طریق که معظمه سپند و حکمران بحرین شیخلی نامی را با چند رشته مرادیه  
 و بعضی شیاء نفیسه از هند و ستان بجضرت فرستاد و پناه بدهد و دولت ایران گشت زیرا که اعراب عتوبی  
 ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدت پادشاه بر ولایت بحرین دست یافتند و از تبعه ایشان قبله  
 جو اسم که در جزیره قشم جاری دارند بسیار وقت بهرقت کشتیهای ایران و هند و ستان دست کشود  
 بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کار داران و دولتمین در قطع و قلع حاکم بحرین و طایفه  
 جو اسم متحد باشند لاجرم حاکم بحرین دفع اینداهمیه را دست و تسل بدان کار داران ایران زد و حکم

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری ایران

فرستادن رسول و پیشکش بر کلاہ پادشاه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

رفت مستعبدان و میرزا عبدالوهاب بنشی المملکت بصوابید که بر دوزان مملکت جواب مکتوب میرانزا  
نخار واده طریق مراجعت کرفتند و بهم در ایصال میرزا عبدالوهاب مستعبدان و له اگر چه سالی هست هزار تو  
بر زیادت از سال دیونی مقرر داشت چون از کثرت کرم و شدت جانیسج سائل را محروم نمشت  
ذیم در رعایت در دیشان و مساکین را بر خویش واجب میداشت معادل سی هزار تومان میون کشت  
شاهنشاه قدر دان حق شناس بفرموده از قرائه خاص معادل سی هزار تومان و زر مسکوک خادمان  
سرای محل کرده تسلیم مستعبدان و نموده تا دیون خویش را بگذاشت آنکه شهریار تاجدار سفر قمر دکان  
فرموده و حکم داد تا در تهریزین که از نواحی کاشانت بین عمارتی و کشتی کردند و در کیشنه بهفتم  
ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و پست و نه هجری مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا  
از تبریز بحضور شتافت و تقبل سده سلطنت دریافت این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنه  
خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی با هر دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای  
و نظام سمنانی و امان الله خان قشار سرتیب پیاده و سوار و خواجه دند و عبدالمملکی روز دوازدهم  
ربیع الاول بطرف خراسان رهسپار شوند و فتحعلی خان پسر سیدی خان قرایی را نیز رخصت فرمود

بست و قایل سال یک هزار و دویست و پست و نه هجری و تنبیه خوانین خراسان

روز دوشنبه هشتم ربیع الاول در سنه یک هزار و دویست و پست و نه هجری چهار ساعت پنج دقیقه از روز  
گذشته خورشید بجل شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون بساط نوروزی فرو گذاشت فرمان داد که لشکرهای  
رنجوری از مملکت محروسه حاضر حضرت شوند تا با راضی نسیر دز که سفر کنند و کار داران و رکاه کار خراسان  
نکران باشند اما اسمعیل خان دامغانی چنانکه بشرح رفت با شاق سرداران سپاه راه خراسان برگرفت  
و در شهر مشهد روزی چند بپایه آنکه پنجشنبه هفدهم ربیع الآخر لشکر خود را راسا کرده از آن بلده بیرون  
تاخت و از آنسوی رضا قلیخان و زعفرانلو و فتحعلی خان مشا و دلو و پیکر خان چاچشو و سادات قلچان ببارید  
با مردم خود پذیره جنگ شدند و شبشنبه نوزدهم ربیع الآخر بشکرگاه اسمعیل خان سپیون آوردند و زنی  
در میان برفت و از مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته کشت با دوازدهم روز دیر صف راست کردند  
از سوی خراسانیان پست هزار مرد و ده بست و از جانب اسمعیل خان پنجاه کس برزیادت بنود باهم  
جنگ در انداختند رضا قلیخان و پیکر خان جلادت کرده اسب بر جهان زدند و با لشکر خود و بصف امان الله خان  
افشار حمله بردند و آغاز کشتش و کشتش نمودند سواره خواجه دند و عبدالمملکی و بیادکان بختیاری چو  
شیران پنجپایه برایشان تاغفن بردند بانگ دار و کیر بر فاست و خاک باخون آمیخته شد در پایان کار  
خراسانیان پست دادند و طریق هزیمت کرفتند و مردم عراق نواحی خوشان ازهای ایشان فرستند  
مردم و مرکب کرفتند و از دیگر اسمعیل خان دامغانی بکباب مشهد مقدس باشتافت و صورت خیال  
در عشار اول جهادی لادی در حضرت شهریار کشتوف افشا و اما از آنسوی چون لشکر در دار الخلافه طهران  
انجمن شدند شهریار تاجدار شبشنبه یازدهم ربیع الثانی از شهر بیرون شده در قصر قاجار خیمه زد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و امیر محمد قاسمی از قاضی قاجار و یوسف خان کرچی سپهدار عراق را و فرج الله خان آذخوی افشار  
 پنجابی باشی را و حسن خان سردار قاجار و قزوینی را با لشکری در خور و توپخانه لایق بمقتلای اردو روانه  
 اراضی بسطام و چین کاپوشش داشت و خود با لشکری پسرون حساب کوچ داده و در چین فیروز که هزول  
 کرد این هنگام خبر طینان محمد زمان خان غزالین لوی قاجار بر رسید همانا محمد زمان خان بچند از زمان بود  
 عطفوت شاه و شهید آقا میرزا بود و پس از او شهر یازمانو و شعلی شاه او را بجکومت بسطام و کبود جامه خورسند  
 میداشت و بعد از خود نوشته خواجه کاشغری بایات استرآباد و قبایل ترکمانان سر بلند کشت با این که مهدیخان با  
 رستاقی میرزا شیخ صدر اعظم دعوی داری محمد زمان خان را انی داشت شهر یازمان در شریعت عدالت  
 رواندیز که بی طور عصیان او را از مکان خود ساقط سازد و این هنگام سر طینان برآورد و نخستین بعضی از  
 بزرگان قاجار که با کار داران دولت یار میداشت بدست ترکمانان خود داشت و باو این خراسان  
 بدست ری مکاتب عقد و مصافحات محکم نمود و امیر خان برادرش را بقعه ماران فرستاد و گنج  
 سی هزار کس از ترکمان بیوت و کوه کلان را با خود هم دست و همداستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و گنج  
 مخالفت و تسخیر مملکت نمود و هم در این هنگام کمین از جو اسیس و در شکرگاه کرد و شارد شهر یازمان جبار را  
 بجان مان داد و منشوری چند نگار داده و را سپرد که در بنیان بزرگان و علما و کارفرمایان استرآباد  
 برساند بدین شرح که محمد زمان خان را که دیوی دیوانه و از خود پیکانه است اگر نه خود داشته و دست به  
 بحضرت فرست و دیدم و عطفوت و ملاطفت خواهی بود و اگر نه روزی چند بزرگوار که مردان آید  
 عرضه و ما نخواهند کشت و زمان و صبیان بی و اسر خواهند رفت جاسوس راه برگرفت و پادشاه اینچنین  
 فیروز که کوچ داده در علی بلاغ و امنان فرود شد اما از آنسوی جاسوس در ظاهر شهر استرآباد و منای  
 پادشاه را در میان عدلی از علف نهاد و بر پشت بست و بشهر در رفت و رعائنه آقا محسن شیخ الاسلام  
 درآمد و مثال شاه را بدو داد و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سزای خود انجمن  
 کرده بهم و امید که در منشور بود و باز نمود و اجتماع اطاعت پادشاه را واجب شمرده و دفع محمد زمان خان را  
 همداستان شدند و با مد و غوغا برداشته که در سزای او را فرود کردند و مسموع افتاد که محمد زمان خان این  
 هنگام آهنگ تمام داشت چون طینان اهل شهر و مکنون خاطر ایشان را بدست چنان آشفته شد که بدون کز  
 جامه را فراموش کرد و با سلب و دستار و کلاه باب کرم کرمانه در رفت با الجهم محمد زمان خان و مردم و  
 یکشب تا با مد و زرم دادند و خوشی داری کردند و در پایان کار سه تن از بزرگان ترکمان مقتول گشت و  
 و از بزرگان بیوت احمد حسین بخشی قوچاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی  
 القی و طغان نیاز خان و خیر و پسر عم قربان قلیج و کمین از خویشان دلی کافر و دجی کرد و شارد نیز  
 خیل آقای سپانلوی قاجار با کله و نعلت محمد زمان خان مقتول شد با الجهم آقا استرآباد و محمد زمان خان نیز  
 گرفته بزدان خانه باز داشتند و صورت حال را در حضرت شهر یازمان و زنده شاه ایدان میرزا یوسف  
 اشرفی نایب ستونی المملکت را ب ضبط اموال او مامور ساخت و میرزا محمد خان عرب بسطام بری باشی غلامان

منتظر  
 درستی مقصد  
 اینچنین  
 نظر کرد  
 طینان محمد زمان خان غزالین لوی قاجار

سبب بوده  
 کردن بزرگوار  
 علی باغ در ترکمانی  
 شیخ علی

جعفر بای  
 شعله و غوغا  
 و پسر درسی

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حکم داد تا محمد زمان خان و پسران او را منسلک نماید حاضر حضرت کند و دوی پادشاهی در حرکت آمد و بنشینم  
 رجب چمن ننگه و امعان لشکر کا شد و امیر خان برادر محمد زمان بنیاد در قلعه ماران بدست افضل خان کنول  
 گرفتار گشت مع القصد هر دو برابر در چمن ننگه در پیشگاه پادشاه بموقف عقاب و عقاب ایستاد شد و پسر  
 محمدی بچوب و تازیانه عذاب دیدند آنکه مردم سفره اش چون عروسان بسر عاب و خط و خال حلی و خلک کرد  
 و از دین بر خری ریش و پشت برش زدند و در لشکر کا به جو ر و دندنگانه فرما نرفت بهر دو تن را نزد دیر کان  
 ناپنا ساختند و محمد حسین قاضی قاجار شایعیتی و علی مردان و ملک عبدالحسین و مرتضی قلی استرآبادی که  
 در این حصیان با او بنده استان بودند حکم رفت تا جدایش را بنده استلوع داشتند همانا و آب فتحعلی  
 قاجار چمن ننگه مرقوم افاد و فضلعلی پیک شایعیتی را که جدان محمد حسین قاجار و بجرم خایت مقول ساخت پسر  
 فضلعلی پیک را نیز بچفرکن محمد حسرتا و تبا که در محمد تقی پیک فرزند داشت و شهید قاجار محمدشاه بخت و با  
 فتحعلی شاه که آنوقت دیهید دولت بود و فرمود که اینک پسر محمد تقی پیک که محمد حسین قاجار نام دارد و کودکی  
 داشته باش که چون با تو کسی از کین کمر بند دوی در رکاب او خواهد بود و بدست تو گرفتار خواهد گشت و از زند  
 گذار که قیمت است مع القصد محمد حسین قاجار چندان دل قوی بود که تمام بدن او را بنده از بند باز کرد و  
 و او پایان کار را که کرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه بنکام قطع ماضی و جلا و خیر بر روی او افتند و جلا در آفت  
 و او را بر شمر و گفت تو را حکم داد و اندک که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه حشمت مرا نگاه داری با الجمل و  
 تن از ترکمانان نیز در نواحی استرآباد و شیکر شدند و مدت طلوع و غروب محمد زمان خان سیزده روز برآمدگان  
 شهر یاریالت استرآباد را نیز بشا هزاره و محمد قلی میرزا ملک آرای زندران باز گذاشت و اردوی پادشاه در حر  
 آمد و نوزدهم شهر حجاب را صبیحان جوق را مضرب خیام داشت اما از طرف خراسان برآیدیم خان  
 هزاره چون مخالفت خوانین را با شاه هزاره محمدولی میرزا معاینه کرد و در سر ایستاد با دجام جایی کرده و حاجی  
 فیروز الدین میرزای والی هرات ابواب مصافحات باز داشت و او را تسبیح قلعه غوریان را بخیخت و حاجی  
 فیروز پسر خود ملک قاسم میرزا را با لشکری لایق که سوار تسبیح غوریان نمود و حاجی قاجان به ساتی و زیاده  
 ملازم خدمت او ساخت و ملک قاسم میرزا بر سر غوریان آمد و محمد خان پسر اسحق خان قرانی را که حاکم  
 قلعه بود و بجای صره انداخت اما از جانب دیگر چون محمد خان و اسحق خان پدرش عریضه بترویک کامران میرزا  
 فرستادند که از کاشانه برونند و بر نظر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان داده بودند که اگر با سپاه خویش  
 آهنگ خراسان کنند بی کلفت آنجا که را بوی سپارند کامران میرزا اینسر بنجر ایشان فرایسته شده و با لشکری  
 هزاران قندار بیرون شده و نختین عمو را در هرات افاد و حاجی فیروز چون جنبش کامران را بدانت از کرده  
 پشیمان شد و ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و چون سیر دوی جنگ کامران را داشت کمتر بے  
 با سمیل خان سردار و متغانی کرد و بدین شرح که اگر بسوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی هم در زمان  
 پنج هزار تومان از رسوایان بجزرت شد یا ایران بکشتش دارم و ده ساله منال دیوانی هرات را بکندم  
 و نام پادشاه را ازینت سکه و خطه و اغم لا حبرم اسمیل خان برادران خود و القهار خان و مطلق خان را

تو که ششیران کامران نیز از طرف خراسان

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استخار التواریخ

باشکر که حاضر داشت کوچ داده پهل شمره سه فرسنگی هرات قطع مسافت کرد و بنه و آغزوق را در آنجا گذاشت  
 میخترل بدستوی هرات برفت و در پهل لان فرود شد که مران چون آن شک اسمعیل خان را بدانست رواندید  
 که با کار داران ایران خصمی انگند مکتوبی از در محذرت نگار داده بمصوب نصیر خان هزاره بنزدیک اسمعیل خان  
 فرستاد و از خصمی بشا بنشا ایران براءت جبت و از سه منزلی هرات مراجعت بقندار نمود و حاجی مسیروز  
 شاد خاطر شده اسمعیل خان و در داران و در بهرات در آورده بدانچه چمان نهاده بود و فاکر و اسمعیل خان و غیره  
 رجب بشهد مقدس مراجعت نمود و فرود فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق معروض درگاه  
 پادشاه و این هنگام شهر یاز با جدارش هزاره محمد ولی میز را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده  
 حسنعلی میز را می حاکم طرازا نینسر حاضر فرمود و در خاطر داشت که برای رفع دشت خوانین خراسان محمد ولی میز را  
 نامور بکومت طهران فرماید و حسنعلی میز را را بخراسان کیل سازد و دانیان درگاه هر کس را می زد و در پایان امر  
 معنی بر آن مقرر شد که دیگر باره محمد ولی میز را بکومت خراسان باز شد و میز را عبدالوهاب معتقد الله و در برای  
 استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میز را بکومت طهران و بسطام باز شد و  
 فرمانگذاری بلده یزد نینسر با او مفتوح گشت از پس ای تو قایع چون ترکمان بیوت و کولان کا هپی با خواجه کاشغری  
 سرطغیان بر آوردند و زمانی با محمد زما تخان طریق عصیان سپردند و در حسب فرمان شاه یار خان قاجار و دو تو  
 اشیک افاسی و حاجی رضایقلی و دلوئی قاجار و عیسی خان دامغانی غلام شپخند مت باشی نامور بست میز ترکان  
 گشتند و محمد قاسم خان توانو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نیز از چمن کاپوش جیشتر نمودند  
 اما چون ترکمانان از گردار خود این بنو دند احوال و انتقال و زمان و سنس زندان خود را کوچ داده در اقصای دشت  
 رانند چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه محال می نمود ما چارسو داران سپاه ساز مراجعت  
 کردند و شاهنشا ایران در پست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی بلاغ دامغان و فیروز  
 کوه و دلارچان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر چهارتن شاه هزار دکان مجلس سوره عرس  
 برآراست و دختر شاهزاده حسینی خان را که برادرزاده شاهنشاه بود و بغرض خود شاهزاده محمد رضا میز را عقد  
 بست و دو تن از دختران محمد خان قاجار و دانی را یکی بشاهزاده امام ویردی میز را می یغانی و آن دیگر را  
 بشاهزاده محمود سپرد و دختر مهرعلی خان نبی عثم شهریار بهر شاهزاده حیدرقلی میز را افشا و از پس این سوره  
 و سوره از قبل دولت انجلس مردی که هنری السن نام داشت از راه اسلامبول بفارت رسید از بهر آنکه  
 دد فضل از حصول عهد نامه که سر کور او زلی بار و دنت در سته یحجاز و در دیت و پست دشت جری باد و دلت  
 ایران عقد کرده بود و غیره و یکی آنکه نام و بعید در عهد نامه معین نشود و دیگر آنکه هر سال معادل و دیت هزار تومان  
 که بر دنت دولت انجلس بود که تسلیم کار داران ایران کنند بشرط باشد و بشرط امنیت که چون جنگ در میان  
 با ایران بصلاح پوسته پادشاه ایران طلب این زرا از انجلس نکند و از این پس نیز اگر ایرانیان بجنگ در میان  
 مبادرت کنند بهم مطالبات این زرا نخواهند کرد و اگر در میان اقدام جنگ ایران کنند دولت انجلس  
 همه ساله دویست هزار تومان تسلیم کند و سفرای انجلس در میان نگران باشند تا اگر سرحد داران طیفان

## شرح سلطنت و جهانگیری فصلی شاه قاجار

از حد و خویش قدم پیش نهند معاینه نکنند و صورت عهدنامه سرکوار و زلی بار و نیت چون در این وقت کمال یافت

در اینجا بنا بر سر رفت

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس بر نگارشده

الحمد لله کافی الوافی انا بعد این محبته اوراق دسته کل است که از کار بی خار و فاق رسته و بدست اتفاق و کلاه حضرتین سنیستین بهتین برسم عهدنامه مفصل بر طبق مصدق و غلو و پوسته میکرد چون قبل از این که عایجا زبده السفراء سر هر فرد جنس بار و نیت از جانب دولت بهیئه انگریز بجهت تمهید مقدمات یکجتهی دولتین علتین دارد و در بار پنجمه اقتدار شهریاری شده بود عهدنامه محلی فیما بین و کلاه دولت علیه ایران جناب میسر از محمد فیض صدر اعظم با قاعه و حاجی محمد حسین خان متوفی المملکت دیوان معظم با وصافه باشار الیه که وکیل و سفیر دولت بهیئه انگریز بود بشرط چند که تبیین آن بم عهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطا بتصدیق و امضای دولت بهیئه انگلتره مصدق و مضمی آمد بعد که عایجا سرکوار و زلی بار و نیت اتفاقا ایلمچی بزرگ دولت مزبوره برای تمام عمود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پادشاه کردید از جانب فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب یکجتهی بود و کلاهی این هیاون حضرت قاهره بصلاح صوابیدش را الیه عهدنامه مفصله شتمه بر عهود و شروط معینته مرقوم و مشروح ساخته بعد از آنکه عهدنامه یکجتهی و اتحاد مزبور منظور دولت بهیئه انگلتره گردید و چند فصل از آنرا با تغییرات چند بقضای مراسم یکجتهی و اتحاد دولتین علتین انطباق داشته عایجا بهنری الس را روانه و در طی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره کردید لهذا جناب صدر مغربی الیه و ذایب الوزاره میسر بزرگ تقایم مقام و معتقد الدوله میسر ابدالوآب فشی المملکت و کلاه و دولت علیه ایران با عایجا مستر موزیه با قاعه ایلمچی جدید دولت بهیئه انگلتره و عایجا هشاریه شریع در تفصیل شروط و عهود کرده متفاد معا هده سیمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول بازگانه لاحق شرح داده خواهد شد و امور متعلقه تجارت و معاملات ملکیت از قسار است که در عهدنامه تجارتیه جدا گانه لاحق شرح داده خواهد شد فصل اول ادیای دولت علیه ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهد نامه مسیر در هر عهد و شرطی که بهر یک از دولتهای فرنگ که با دولت بهیئه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد مبتدا باطل و ماسقط دانند و لشکرهای فرنگیان را از حد و متعلقه بجا که ایران راه عبور به سمت هندو و طرف بنا درهند نهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیئه انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حق المقدور پادشاهان و دایان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه وادون طوایف مزبوره باز دارند خواه از راه تخویف و تهدید خواه از روی رفی و مداراضل و قوم چون این عهد محبته که در میان دو دولت ابد مدت بدست دوستی و صفتی آید امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و در روز بر و زو مات و متقیان یکجتهی و یگانگی در میان افشردن و پسوند موافقت و مواعدت میان این دو پادشاه و حجاب ملک دستکار

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

دولت و فرزندان و اخا و امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام و ولایات و سرحدات مملکتین  
 ابد الابد برقرار و استوار باشد پادشاه و الایاه انگریز قرار داد مینماید که بر سر امور و اخا ایران فیما بین  
 شاهزادگان یا امراء و سردار و مناقشتی روی دهد و دولت بهیته انگریز را در میان کاری نیست تا شاه  
 وقت خواهرش نماید و احیانا که همدی از شش را بهیم ولایتی و جانی از خاک متعلقه ایران را بان دولت بهیته  
 به هند که باز آن کوک و اعانتی نمایند هرگز اولیای دولت بهیته انگریز باین قبالی نکرده پسرا و آن نکرده  
 و دخل و تصرف در خاک متعلقه به دولت ایران نخواهند کرد و فصل سیم مقصود کلی ازین عهدنامه  
 آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کوک یک دیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع  
 و جدال سبقت نمایند و منظور اینست که از امداد و جانبین یک دیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردانند  
 عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت  
 تسامح و نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه به یک از دو دولتین  
 ایران و روس از قرار است که باطلاع و کلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بدین معین  
 و مشخص گردد و فصل چهارم چون در یک فصل از فضول عهدنامه مجمله که فیما بین دولتین عیتین بسته شده  
 قرار داد چنین است که اگر طایفه از طوایف فرنگیان بمالک ایران بغرم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران  
 از دولت بهیته انگلیس خواهرش امداد نمایند فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیته انگلیس خواهرش  
 فرور را بعمل آورند و لشکر بقدر خواهرش و سردار و اساس جنگ از سمت هند و دشمنان بایران نفرستد  
 و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعضی آن از جانب دولت بهیته انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر  
 آن در عهدنامه مفصله که من بعد فیما بین دولتین قوتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که  
 مبلغ و مقدار آن دو بیست هزار تومان سالانه باشد و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود  
 نموده و در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف فرنگستان نمایند امداد و مذکور از جانب دولت بهیته  
 انگریز داده نخواهد شد چون وجه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است یا ملجی بهیته دولت انگریز را لازم است  
 که از رسیدن آن قشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مروجه صرف میشود و فصل پنجم  
 هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلّم بایران بیاورند  
 نخواهند که از مملکتی از مالک فرنگ که با دولت بهیته انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلّم  
 بگزیند فصل ششم اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیته انگریز میباشد نزد  
 و جدال با دولت علیه ایران نمایند پادشاه و الایاه انگلستان کمال سعی و وقت نمایند که فیما بین  
 دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بیجا نیفتد پادشاه و الایاه انگلستان بطریق  
 که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکوک ایران مامور کند یا اگر دولت هزار تومان مقرر  
 برای خرج عساکر و سپاه و غیره کار سازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد و امداد که جنگ  
 فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح نمایند مضایقه



## شرح سلطنت و جهان گیری فتحعلی شاه قاجار

نشو و فصل به هم چون قرار داد و نمک ایران این است که موجب قشون شش ماهه بشود و داده میشود و قرار داد  
 تنخواجیکه بعضی عساکر از دولت بهینه انگیز داده میشود و این باشد که خواه مزبور را بطی اند دولت بهینه هر چه  
 ممکن شود و دو پیشتر مساز می نمایند فصل هشتم هرگاه عایفه افغانه را با دولت بهینه انگیز نزاع و جدالی  
 باشد ادبیای دولت علیه ایران از این طرف لشکر تعیین کرده و قسمی که مصلحت و دوستی باشد بدو  
 بهینه انگیز داده و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنرا از دولت بهینه انگیز بکسرند و اگر ادبیای دولتین  
 قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد ادبیای دولت بهینه  
 انگیز را در آن میان کاری نیست بهیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد و مگر اینکه بخوابش طرفین و مط  
 صلح کند و فصل دهم اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یا غی بشود و فساد بولایت انگیز نماید  
 بعضی اش را امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود و او را گرفته و  
 در صورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایت مزبور هشاره از امنای دولت ایران درباره او بجا کم آن حدود  
 برسد آنکس را رخصت فرود آمدن نمیدهند و بعد از مقاومت اگر آنکس فرود آید او را گرفته و دانه ایران نمایند و این  
 از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته فصل یازدهم اگر در بحر العجم  
 علیه ایران امدادی ضرور شود و از دولت بهینه انگیز بشود طامکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون بدهند و  
 اخراجات آنرا موافق برآور و آنوقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خور نمایند  
 لشکرها هم با عوگر کنند که امنای دولت علیه ایران نشان میدهند و از جایی دیگر بر حمت و ضرورتی عبور کنند  
 مگر وکلای حضرتین علیتین میباشیم این عهدنامه مفصل را که سابقا فیما بین دلا و ولایتین علیتین بقبول دوازده  
 کانه کارش یافته حال تغییرات چند که منافی دوستی و کجی و ولایتین علیتین نبود و بصلاح حضرتین انطباق  
 در فصول یازده کانه تعیین و تقریر و تحریر کرده و دستخط و مهر گذاشتیم تاریخ پست پنجم ماه نو بهر سنه یخزار و  
 هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر دی ماه سنه یخزار و دویست و پست و هجری قمری  
 علی باجره السلام و التجه تحریرانی دارالخلافه طهران صانعا الله تعالی عن طوارق الخدایان و السلام و الاکرام  
 پس از انجام عهدنامه هنری الس مراجعت بانگتره نمود و از پس آن میز را رضای قزوینی نشی که بشارت  
 اسلام بول شده بود در عشر آخر ذیجده با خاطر و کامروا وارد طهران شد و هم در اینوقت احمد علی اقبال  
 اسد پاشا وزیر بغداد رسید و در عینکه اسد پاشا را برسانند و پیش همه ساله بغداد پیش داشت و مورد  
 اشفاق خسروانگشته مراجعت کرد و هم در اینال انجمن کرجی اقبال نیکولای روسیوف سردار روسیه  
 با پیشگشی لایق به تهنیت مصاحبه و ولایتین علیتین ایران در ورس برسد بر حسب فرمان شهریار بفرماندهان و  
 غلام پیشخدمت خاصه بمرافقت انجمن کشت و یکقطه نشان مرصع شیر و خورشید که خاص  
 دولت ایران است و یکقطه شیر و یک سراسب بشریف سردار روسیه بدو پس از مراجعت بفرماندهان  
 دیگر باره سردار روس بولکونیک پادلانج وزیر عسکر را بشکرایه عواطف شهریار با پیشگشی لایق و شپگاه بدو  
 فرستاد و در یکشنبه پست و هفتم محرم سنه یخزار دویست و سی هجری حاجی آقاخان وزیر حاجی میرزا

ایران

ایرانی  
 دارکون و زن و  
 ای که خود درای  
 مظهر

خجند  
 بهر روز و در  
 رایت محمد در

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

دالی هرات و ابراهیم خان پسر کله پکی قبایل هزاره بدرگاه شمسرای آمدند و میکش خود پیش دوشید ابراهیم خان چون غلغلی فتنه غریبان کرده بود و مامور بتوقف طهران گشت و حکم رانی قبایل هزاره باز دغان پسر محمدخان هزاره مفوض شد و حاجی آقاخان از قبیل دالی هرات خواستار شد که در مقامات پاشا محمود و کارداران ایران دست از رعایت او باز ندارند نیز اصادق و قانع کارمروزی در دوم ربیع الاول بسراوه او مامور سفر برآورد گشت و اشفاق شاه پاشا و ایراز با حاجی فیر و زکمشوف داشت و بهم درین وقت میرزا حمزه کلائی مازندرانی وزیر محمدقلی میرزای ملک آرا بر حسب فرمان معزول شد و مهدیقلی خان و دولوی قاجار بنظم اراضی مازندران مامور گشت و بهم در عشر آخر محرم حاجی ملا محمد زنجانی که در زادین از روی سی مسجد دارالحلای طهران نماز جماعت میکند داشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت روزی در جورکوی بزرگ بستی و چهارشنبه و درین ایام عربده برفت حاجی ملا محمد این معنی را دست آویز کرده با جمعی از مریدان خود بکشی کارداران دولت بسرای جماعت ارامنه که سکنه طهران اند در رفت و جنهای حسوداوانی دیگر مسکرات هر چه یافت بگشت و بعضی اموال ایشان نیز بدست عوام بگارت رفت شهرایزاد را فرمود با جماعت در پناه اسلامیان باندیز از اهل وقت شمرده شوند خسارت ایشان در شریعت پسندیده نیست و جبارت حاجی ملا محمد در سلطنت سخت نکوهیده است پس فرمان داد و او را اهل و اهله که بود از زن و فرزند و دارالخلافه طهران خارج کردند و قیام سال بخیر و دوستی و سی جبری و فتنه مردم زلف آباد

در شنبه بخیر و دوستی و سی ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز شنبه نهم ربیع الثانی چون برگشت ثواب با حل تحویل داد و پادشاه ایران تخلصی شاه قاجار جشن روزی پای برد و در این سال نخستین فتنه زلف آباد فرمان پیش آمد همانا بود و لطف که مکتب از امرای بی عباس است چنانکه ذکر شد در جای خود مسطور است در اراضی فرمان بنام خود دنیا می شمیری کرد و آنرا زلف آباد نام نهاد که بفتح دال ممد و لام معشوق است در این زمان آنرا زلف آباد و بنعم دال میجو و سکون لام خوانند و نیز بجای ذات این شهر زمین را حفر کردند و در تحت ارض آراسته داشت که پنجهان مساجد و مساجد و بازار و بزرگ و دور و قصور و همه باروی زمین برابر بود و از هر خانه چاهی بخانه زیرین حفر داد که سبب تجمیع هوا و منیما خانه زیرین باشد و خط محیط این شهر که در تحت ارض است از سه فرسنگ کمتر نباشد مردم زلف آباد که نیز جلادتی در نهاد داشتند جرات ایشان را این محفل مینوع افزون کرد و ایمانی خان حاکم خویش را بی فرمان شدند و منال دیوانی را از کرمان بنهادند و گاه روزها در شهر زیرین جایگاه می ساختند و شبها بقتل و غارت کاروانیان میرزا حشید بن سیدان سپهدار عراق این قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت و بر حسب فرمان عبداللّه خان کرجی یوزبانی با غلامان شاهسون و سواره نخل و سربازان خلیج و سواره و فرمانی بدفع ایشان پیرون شدند مردم زلف آباد و تنگیان خود را بخبر کرده بیدان جنگ آمدند و بادل جلوه برتشد به بدن شهر زیرین در فرشتد لشکر بایان اطراف زلف آباد را حصار دادند و طریق آب و آذوقه را آنجا محاصرت مسدود داشتند پس از روزی چند کار برایشان سخت شد چارچاهان طلب شدند و پناهنده شدند آنگاه از آن پناه پیرودن شده

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

حیات اسحق خان

هر چند قپکی از آباد اینهای عراق و آذربایجان و من حبش و پس شهرز برین بدست لشکر ایران کشت لاکن  
 شهرز برین همچنان بر حال خود باقی است و تخریب آن کاری عظیم سخت است از پس انیوا قلعه کشف شد که دیگر  
 باره خوانین خراسان با عوامی اسحق خان تسلائی طریق طینان سپرده اند شهریار ایران اسمعیل خان دانسانی سردار  
 با سپاهین جرار در عشر آخر جمادی الاخره به تنه ایشان دستگیر قلعه خوشان مامور داشت و شاهزاده محمد ولی میرزا  
 طلب فرمود و خود در شب شنبه هفدهم شهر رجب از طهران بیرون شده و در چمن خوشه بیلای لشکرگاه کرد و اما  
 اسمعیل خان سر دار از راه جاجرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعه خوشه از احصار داد و خوانین بخوشتن داری پرداخت  
 و از آن سوی محمد خان قاجار دودلونیایب خراسان با اسحق خان تسلائی از اراضی قدس بیرون شده قلعه  
 را دکانا بجا صره گرفت و قوه خان کیوانلو حاکم را دکان و پسر کلر خان چابشو حاکم آتک ساخته جنگ شده از  
 قلعه بیرون خاشد و در میان فتن اندک کرد و فرقی برفت و خراسانیان بهریت شدند پسر کلر خان با رضی در جبهه  
 کریمت و قوه دیگر باره قلعه شتافت اسحق خان قرائی چون قلع فتنه را رو امید داشت محمد خان ابغیان فریفته  
 از تسخیر قلعه باز نگذاشت و با اسحق خان در دلا هر خوشان بشکرگاه اسمعیل خان پوست و لشکران بست و بستم  
 شهرش بان فتح قلع خوشان را یکدل شدند و پیا دکان بختیاری از چار سوی یورش برده بر بروج قلع خوشان  
 عروج کردند و هر مرتبه قلع را بستن بگذرانیدند و از آنجا آتک شهر نمودند این هنگام چون اسحق خان  
 دانست که خوانین خراسان را دیگر نیروی جنگ نیست در نزد سر دار ضمانت کرد که آنجا محنت را از دلاطت  
 بدارد و خون جمعی بپناه در میان بانه نشو و پس لشکران دست از جنگ باز داشتند و امیر که نه خان فخرانو  
 رضا قلیخان سپر خود را بخلفی خان شاه و لوراد قلع شهر باز گذاشت و خود بشکرگاه اسمعیل خان سر دار آمد میرزا  
 هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا مهدی شید ثالث را از مشهد متعده طلب نمود و ایشان بشکرگاه  
 آمدند و او را حین نقلی خان قرائی را برداشته از چمن خوش بیلای بدرگاه شهریار آمدند و شفاعت آن دو سید  
 قرشی نسب از عقاب و عقاب شهر کلبه آسو و ند پس امیر که نه خان رضت انصاف حاصل کرده بعد از محبت  
 بخوشتان رضا قلیخان و بخلفی خان را از بهر کروگان بطهران فرستاد و خود دکر فرمان برداری استوار کرد  
 آنگاه شاهنشاه ایران شاهزاده محمد ولی میرزا را بحکم انی خراسان باز فرستاد و از چمن خوش بیلای کوچ داده  
 روزی چند از بهر پنجره در فیروز کو به بود و چهارشنبه بیست و دوم شوال وارد طهران گشت اما میرزا رضا  
 و قایم نگار چنانکه مذکور شد چون بهر ت رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید حاجی فیروز را اول قوی  
 شد و بطبع و طلب قندار و قند و غلبه بر شاهزاده محمود میان بست و رشید خان درانی را با اسحق خان قایم نگار  
 با پیشکشی شاهوار کیل درگاه شهریار ساخت و او خواستار شد که از قبل شهریار برای دفع شاه محمود سپاهی  
 با عانت حاجی فیروز انچه شده بعد از ورود بطهران حکم رفت که بچند رشید خان در سرای میرزا شیخ صدر  
 اعظم متوقف باشد آنگاه پادشاه در نیمه پربع الادل سفر قزم و بعضی اراضی عراق را تقسیم عزم داده و در قزم  
 پربع انانی مراجعت فرمود این هنگام چنان افا که دوق از ترکمانان میوت و کوکلان که کیمین جیران  
 دیگر قربان نام داشت و این هر دو سپر کیمین از قاتلان شاهزاده حینقی خان پدر شهریار جبا ندر بودند

## جلد اول قاجاریه از مجلد ست ناسخ التواریخ

بدست مهدیقلی خان پیکر سکی استرا با ذکر فارشندایش از دزبخر کشید و خواست تا هر دو تن را بدرگاه شهزاد  
فرستد شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز بخیر کشید به برگردن خویش فرو آورد و آن بفرزبخر آمد  
و زندان بن برداشت و از آن پس نکذاشت تا بقتل خویش دست یابد و او را زنده بدرگاه آوردند و شخص را بفرمود  
تا هر دو چشمش را از بن برکنند و هم در این حال مصطفی خان طالش مریض شد و از جهان بگذشت و سپارشش  
میر حسن و میر حسین و عباس پیک با هم مخالفت آغاز کردند و از ردش و مکانت پشما دند و از پس از جعفرقلی  
و نبلی و داع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان بود و گاه و بگاه در حضرت نایب السلطنه  
انظار و انفعال مینمود و بعد از وی مردم شکلی سداطاعت پیرش اسمعیل خان برافروختند و کار داران روسیه  
مخالفتین را در گرفته باراضی خود بشرط جبر فرستادند و لاجرم اسمعیل خان در حکومت شکلی قوت یافت و میراصلان  
برادر جعفرقلی خان با جمعی از خویشان خود بدرگاه نایب السلطنه آمد

و قایع سنه یحزارد و دویست و سی یک هجری و منتهی والی خوارزم

در سنه یحزارد و دویست و سی یک هجری بعد از چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه بیست و یکم پنج  
اثنای غور شدید بجل شد و شهر یار بقانون پار و پیرا حشمن نوروزی سپای برد آنگاه و بخواستاری شاهزاده محمد  
ولی میرزا برای دفع خواین خراسان منسرج الله خان افشار باده هزارتن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی  
الاولی با مور بخراسان گشت و میرزا و قایع کار با شاق رشید خان درانی با فوج الله خان همراه شدند که  
از خراسان بهرات شوند و بجهت مخالفت خواین خراسان لشکر فرستادن بهرات و تسخیر شد و در اوقات  
دیگر موقت داشتند و از جانب دیگر قسربان علیچ خان میوت پشت با دولت ایران کرده بخوارزم شتافت  
و محمدحجیم خان و زبک را باراضی کرکان و دشت اکت دعوت نمود و والی خوارزم نیز مردان زرم را بکن  
کرده سفر کرکان را تقصیم عزم داد و تا از ترکمانان کردگان نگیرد و ایشان را مانند قبایل تکمایل و الو سغوش  
دار و چون بخیر سموع شمس یار قافله فرماید تا منسرج الله خان با لشکر خود از اراضی بمطام طریق استرا با  
سپرد و از اینسوی نیز دود القار خان و مطلب خان با سرباز سمنان و دامغان با و پوشید و پیکر سکی استرا  
نیز با مردم خود با ایشان همدست شد و محمدحجیم خان چون جنش سپاه را بشنید کین از مردم خود را در یک دو لشکر  
خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ زکوة شرعی بیان این قبایل تا حشام و ساخته جنگ هشتایتم  
ذوالقار خان رسول را و بار بند و چون شنیده بود که مردم حنیق سازی را که چکر مینا مندیگویی نوازند  
شب هنگام که یکماه خواب در رفت فرستاد و محمدحجیم خان را طلب نمود و حکم داد تا آنسپردن سرا پرده نشست  
و تا با و دیکور بنواخت و صبحگاه نیز او را دید که دوبار ش فرستاد و با الجله والی خوارزم در حد و سپر کن کرکان  
قندر شک است شکری راست کرده نشست و از اینسوی لشکریان راه نزدیک کردند و لاجرم از هر دو سوی صفها  
راست شد و با یک یکر و دارا لا گرفت و خوارزمیان را در حمله اول پای ثبات بلغزید و بسنگ خویش کوبیدند و  
پگاه شد و با و دیگر سپاه ایران مانند شیران جنگجوی بیش کردند و مردامی توب را پیش راندند و در ده فرزند  
محمدحجیم خان نیز از آنسوی باسی هزار مرد و خوارزمی و ترکمان از سنکر میدان آمد مردان خویش را بنظم کرده پیش

## شرح سلطنت و جانشینی قاجار

حرب زمانه زدن گرفت و آلات ضرب بچاک چاک افتاد و هر دوازده در پایان رزم سپاه خوارزم پشت  
 دادند و بطلال ایران و بنال ایشان بر گرفتند و بسیار مرد و مرکب بجاک انداختند و بسیار کس دستگیر شدند  
 محمد رحیم خان با حسیق عثمان باز نشید و بنه و آغز و بجار و بهر لشکر کشت چون مرده این فتح بحضرت  
 شهریار دادند و فرمود فرج الله خان بجایان: لشکر خود طریق خراسان سپرد و خود به لشکر کار دیده ششصد  
 هشتاد و پنج سوار و سیصد و بیست و پنج اسب و سیصد و بیست و پنج بقیل سده سلطنت شتافت و شاهزاده  
 محمد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طهران نیز حاضر کباب شدند اما از آن سوی شاهزاده  
 محمد ولی میرزا فرما نگذاشتند و خراسان محمد خان قاجار و دولونایب خراسان را مأمور بفتح قلعه را دکان و تدبیر  
 قوجه خان فرمود و امیر قلیچ خان تیموری و عبد الکریم خان عرب بطامی را ملازم خدمت و ساخت و خود  
 با استحقاق قرائی و سپاه سبزه را پیش بوزار شهر مشهد خیمه سپرد و زاده محمد خان نخستین و فتح پیکر خان  
 چاپشلو حاکم دره جزا فرض شده بدو تاخت و پیکر خان با مردم خود و جمعی از ترکمانان که بدو افتخار چشم  
 با قول حمله شکسته شد لشکریان از قشای داشتند بگردید و قلعه عمارت را از حرسه دست و موال و اقبال  
 پیکر خان را منسوب ساختند و او بدره و خبر کسخت آنگاه محمد خان باز شده قلعه را دکان را احصار داد و نیوقت  
 امیر کوه خان از عفرانلو با مردم خود و بشکرگاه محمد خان پیوست استحقاق قرائی نیز از در تفاق میرفت و در  
 شبان تیسره بنامانی علف و آرد و قلعه کیان میفرستاد و امیر کوه نه خان را خواست میگرد که اگر توانی رضایان  
 پیرو خود و بختی خان را آگهی ده تا منیشی بر این لشکرگاه شیخون آرند چون این محسنی معصومین و سخن بر آن نهادند  
 که کس بحضرت شهریار نفرستد و پیکر خان را بزبان ضراعت شفا عینی کنند فرستادگان ایشان بطهران آمدند  
 شهریار بصلاح وقت فرمان داد که شاهزاده دست از محاصره را دکان باز دارد و بجا سقلی خان نوائی غلام خیمه  
 این منشور را شش روز و بارض اقدس برد و شاهزاده از را دکان دست باز داشته مراجعت بشهر مقتدر  
 فرمود این هنگام استحقاق قرائی پیرو حسینعلی خان را بدر بار شهریار فرستاد و عرصه داشت که خوانین  
 خراسان را از شاهزاده وحشی و خاطر نشسته که ابد ابر کباب و پوسته نشوند اگر یکتن از ملکر را دکان دیگر داند  
 این مملکت گردد و در و باشد کار داران دولت پذیرش کلمات و دار و اندیند و آرزو کی خاطر و رایجبار  
 نیز نپسندیدند لاجرم منشور حکومت ترشیز را با فتح حسینعلی خان صادر کرد و او را سپرد و حسینعلی خان  
 مراجعت کرد و بی آنکه شاهزاده را وقتی و مکاری نداشت بر ترشیز رفت و بکار حکومت و حصانت قلعه ترشیز پرداخت  
 استحقاق نیز بدین اندیشه ناهموار پسر را دستیار شد حسن پیک قرائی را بشکایت و سعایت شاهزاده بدرگاه  
 پادشاه فرستاد شاهزاده محمد ولی میرزا در قتل و بجهت کشت و شکنجه فرصت بود که او را با پسرش پیکر  
 خواند از قصار و در یک استحقاق خان در پیشگاه شاهزاده پیامی بود حسینعلی خان پسرش از راه بر سید و درگاه  
 از دور بایستاد شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیل که در دماغ داشت شاهزاده  
 بخشونت سخن میکند با ابجد چندان پاس را بد که شاهزاده را غضب نپسند و بر داری و فرما نگذاشت  
 و صلاح و صواب مملکت داری و پیش خوار نمود و پتوانی بعسر مودت و عوامان در آمدند و عتاب شد در و از

جانشینی قاجار  
 محمد رحیم خان  
 حسیق عثمان  
 شاهزاده محمد علی  
 میرزا از کرمانشاهان  
 شاهزاده محمد ولی  
 میرزا از خراسان

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

قطع کرد و در کردن حسینعلی خان در انداختند و کشیدند تا جان بدادار پس او حتی خان را مأخوذ داشتند و با او نیز همین معاملة کردند و بعد هر دو تن را در میان میدان پیش سرای در افکندند و مردم ایشانرا بجس خانه در انداختند و اموال هر دو ان را مضبوط ساختند این حدیث در عشر آخر رمضان و چمن سلطان معروف درگاه پادشاه افشا و وار و وی پادشاهی کوچ داده در عشر آخر شوال دار و طهران کشت اما از آن سوی شاهزاده محمد ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان تشرافی و پسرش حسینعلی خان ولایت ترشیز و اراضی سرجام خاف را بخت فرمان آورد و اما محمد خان پسر اسحق خان برادر دیگرش حسینعلی خان را مضبوط تربت حیدر کاشت و خود در قلعه دولت آباد جای کرد و محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر تیسج خان تیموری حسب حکم شاهزاده قلعه دولت آباد را حصار داد و در این هنگام آزاد خان حاکم قایل هزاره بدر و جهانگرد و اسکندر خان بنی عسّم و بفرمان شاهزاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غورایان بدو تفویض گشت و در اینوقت شاهزاده را پسر آن افشا و که مسبب و ابا زما ندکان اسحق خان حاجی نسیر و زوالی هرات را بعصیان و طغیان اغوا کنند و تحریک دهند لاجرم میرزا عبد الکریم مستوفی خود را بفرات هرات کیل ساخت اما از این تدبیر در کار حاجی نسیر و زبجاری نبود و در تسخیر غورایان بچهار کشت و شصتیان مروزی را که در قریشکیان سکون داشت با سیصد تن بر غورایان فرستاد و آن قلعه را متخلص کرد و شاهزاده محمد ولی میرزا چون این بدانست اسکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نوای غورایان را منسوب ساخت انگاه طریق پفرمانی گرفت و بابنمایا دخان هزاره متفق شد و پنا دخان را قایل هزاره و جمشیدی و فیروز کو فوجی بر آورد و نصیر خان برادر خود را فرستاد تا بخواند و با حاجی نسیر و زبجاری دوست و ساخته جنگ شده و غورایان بنشست محمد خان نایب خراسان چون این حادثه بشنید دست از محاصره قلعه دولت آباد باز داشته آهنگ غورایان کرد چون در اینوقت میرزا صادق و قانع کار متوفی در هرات بود حاجی فیروز حلیتی اندیشید و بدروغ کوشش و قانع کار ساخت که لشکری از هرات بشنودن لشکرگاه محمد خان نایب نامورند و قانع کار این سخن را با و رواشت و بدست آید ملاقات محمد خان نایب اصلاح ذات بین آورد و محمد خان شتافت و او را از این قصه آگهی داد و باز هرات شد اما محمد خان را چون سپاهی در خجندی حاضر نبود و پناک شد و راه مشهد مقدس برگرفت از قاضی و حاجی نسیر و زاسو و غلظت کاسم میرزای پسر خود را پناهی غورایان فرستاد و بنیاد خان افغان دست بغارت اراضی خاف برگشود شاهزاده محمد ولی میرزا و یکبار به محمد خان نایب را با دو هزار سواره و پیاده افشاری پرور فرستاد و ایشان در نوای غورایان هیچ دقیقه از نوب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر را از آن غنایم حلی کران نصیب افشا و هنگام حیرت در تربت شیخ جام غنیمت خود را تمت کرده هر کس بتغاریق طریق مشهد گرفت و از آن سوی محمد خان قرائی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمد خان نایب را از لشکریان خبر قبلی حاضریت در مخالفت او مسارعت کردند و در کرد و او پره زد و محمد خان نایب را بکینک درآمد و لاشی بکشید چون وقت جنگ نداشت نهر میت شد و بجانب مشهد بکینک مصطفی خان استرآبادی نیز در میان بدست مردم

## شرح سلطنت و جانشینری فتحعلی شاه قاجار

قزاقی اسیر شد محمدخان قزاقی و خواین خراسان بعد از این فتح دل قوی کرد که سبب حاجی فیروز فرستاد  
 و حاجی فیروز نیز سخن ایشانرا استوار داشته مدخان افغان نایب هرات و حاجی آقاخان و وزیر خود را و دوست  
 محمدخان درانی را با لشکری که توانست بیرون فرستاد و باندک جنبشی اراضی غزنی و جام و باختر را بر  
 فرمان آورده بزرگان آن محال را بگردان کوچ داده در هرات نیمن داد و مسیز را عبدالمکریم مستوفی شاهزاده  
 بی نیل مقصود و با فرستاد و مسیز را صا دق و قایع نگار را در حبس خان بزار داشت چون این اخبار و حضرت شهباز  
 مکشوف افغان و شاهنشاه ایران دانست که ازان پس خواین خراسان از شاهزاده محمدولی میرزا امین شوند  
 بود و از هم جان تا توان دارند از خویشتن داری باز نخواهند نشست لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را بجلوت  
 خراسان فرستاد و بشجاع السلطنه ملقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی را با لشکری در خرمشهر نگذا  
 و ساخت و محمدولی میرزا را بجهرت طلب داشت بشجاع السلطنه سختتین ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس  
 بود در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده را ساخت و او را مکرّم خدمت خویش نمود و در محله هم  
 محترم سینه هزار و دویست دسی و دهمری وار و مشند مقدس کشت خواین خراسان دست افشند باز  
 گرفتند و طریق خدمت سپردند و حاجی فیروز نیز چون جزو و دوشاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را بشند  
 پسر خویش ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و رشیدخان افغان را به تهنیت و رودشاهزاده فرستاد  
 و بنیادخان هزاره بقلعه محمودآباد جام کریمت اینوقت اسمعیل خان سردار دامغانی با تلمات محمدخان  
 قزاقی گرفت و او را از ارض تربت بجهرت شاهزاده و در شجاع السلطنه اموال منهد به پدرش را از مردمان  
 استرداد نمود و بدو سپرد و دوشاهزاده و در غلّ از مزارع ترشیز با غلام او مقرر کرد و با اینهمه چون محمدخان  
 یا قد با تربت شد برادرش حسنعلی خان را گرفته مجوس نمود و در نهانی با بنیادخان افغان و نصیرخان هزاره  
 که در محمودآباد بودند مواضع نهاد و همچنان چون خواین خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده نشاند اسمعیل خان  
 سردار با لشکری جسر بر گرفت و محال را دکان باخوشا نرابی سپهر سنا بک ستوران نمود و خواین از در ضراعت  
 بیرون شده بقول خدمت و طاعت کردند آنگاه شاهزاده رشیدخان فرستاد و حاجی نصیر در از خدمت  
 مزاجت داده فرمود که با حاجی نصیر و زبکوی که اگر خسراج هرات را تا پایان نگذاری و سکه و خطبه از نام  
 پادشاه ایران بگردانی دست فرسودند امت و دشمنانی خواهی بود و بعد از رسیدن رشیدخان حاجی فیروز و یگان  
 نگار را حاضر کرده ببدن ل بنواخت و کیل ساخت و او بعد از آنکه نه ماه در هرات مجوس بود و بشند معتقد  
 درآمد و متوقف گشت و هم در ایصال نایب السلطنه عباس میرزا امیر خاقان خال خود را بنواستار یو اوقان  
 حاکم مکرکی تا دیب قبیل بیاسر با مور داشت و یوسف خان کرچی سر بنگ فوج بهادران را با او هر دو  
 فرستاد و ابراهیم خان سرتیب و جعفر قلیخان مراغه با مردم خود و سپاه بود اوقان نیز مکرّم خدمت او شده  
 و جماعت بیاسر از آنسو پذیره جنگ شده و زرمی سخت دادند چند آنکه بزرگترین از انجماعت مقتول و بقیه ای  
 بریت شدند و هر کس از ان قبایل بطرفی کریمت و اموال ایشان تمامت عرضه غنیمت گشت و هم در  
 ایصال شاهزاده محمدعلی میرزا اسدخان بختیار را میطیع فرمان کرد و این اسدخان مردی بنیت

لشکر خراسان حاجی فیروز در دانی بختیار

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

دلیرو و چنانکه وقتی دانسته بخت شیر کمر بر بست و آن شیر را یک ضرب شمشیر بکشت پوسته در کوهها  
 بختاری میزیست و هیچکس را فرمان برداری نمیکرد و در اخذ اموال کاروانان هیچ خود داری نمیفرمود  
 اینانیم که حکومت بختاری بشا هزاره محمد تقی میرزا بود و میرزا علی کرایی وزیر و در باستان استبداد بخت  
 و از شایزهاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیز آقا قاسم صندوق دار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت  
 بعد از ورود ایشان اسدخان هر دو تن را گرفته محبوس نمود و در اینوقت که مملکت بخت بختیاری بر حسب فرمان  
 شایهنت ایران مغفوض شایزهاده محمد علی میرزا آمد با سپاه خویش بنظم بختاری پروان شد و نزدیک بزر  
 میران که جایگاه اسدخان بود لشکرگاه کرد و وزیران برزبر کوپی رفیع است و جزای بخت را آمدن  
 ندارد و از آزاره نیز چون خواهیستند بزر شو نذر فراز قلعه طفت بها فرو دارند و میان شخص بر بندند و بسوی  
 بالا برکشند با بخل شایزهاده محمد علی میرزا امیرزاده محمد لاسانی وزیر خود را با ستامالت اسدخان بقلعه فرستاد  
 و خود نیز مکتبه پاسبی درآمد بهایتما و میرزا محمد تیر بعد از دستمانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسدخان  
 از دزدان و دزدان شایزهاده دیدار کند که اگر این شد ملزم رکاب کرد و و اگر نه باز قلعه شود چون قلعه  
 بریز آمد شایزهاده او را کرم پریش نمود و سخن بزمی در پوست و سواران و یک یک دود و در آمدند و نا  
 بر کرد اسدخان پره زنده و دمان تفکها بسوی او داشتند چون اسدخان چنین دید ناچار طریق مسکن  
 گرفت و چمن مذلت بر خاک نهاد و شایزهاده بروی بخت و دزدان باز قلعه خویش شود و پیچ راه کرده و در دزد  
 در لشکرگاه حاضر باش اسدخان چون این بدید دل قوی کرد و مراجعت بذر نمود و ساختی خویش کرد و چون  
 و در دزد بخت شایزهاده آمد و همواره ملازم خدمت بود و هم درین سال حکومت را بخله از طلا از کس پس از شجاع  
 السلطنه مغفوض شایزهاده اسمعیل میرزا بود و به برادر عیانی نایب السلطنه علی خان شایزهاده مغفوض آمد و او را بخل  
 سلطان مغفوض داشته علی شاه خواندند و هم درین سال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که در  
 دانا و آرموده بود و حکومت یزد داشت بر حسب فرمان وزارت خراسان نامزد شد و محمد زان خان سپه حاجی  
 محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مامور بکومت یزد گشت و این هنگام میرزا ابوالحسن خان شیرازی از  
 سفر روس مراجعت کرد و دهان میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت رویت شد در بهر مرضی و بدی مکاشفانه  
 یافت و چون پادشاه روس برای جنگ با پلین در حد و مملکت خویش بود و بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان  
 در ظاهر بطرز بزرگ و در باغ پادشاهی سپردن آن بده منزل ساخت تا امپراطور روس مراجعت بختگاه خویش  
 کرد پس بفرموده فرسنگ راه را بزرگان درگاه باستقبال میرزا ابوالحسن خان پروان شدند و او را عظیم  
 عزت و حشمت بداشتند و از کیف فرسنگ راه پنجاه هزار سالدات و دود هزار سوار و شصت عدا و توب از  
 دور ویه راه بر صف کردند و او را از میان رده شصت و دو و ندیس از پند روز که از رحمت راه پا بخت بخت  
 امپراطور دست یافت و نوخت و نوازش فراوان دید و از کلمات امپراطور چنان معلوم میداشت که مملکت  
 نفیس و شیردان و دیگر ارضی که رویت بخت فرمان در آورده اند دست باز خواهند داشت و بخار داران  
 ایران خواهند گذاشت آنگاه که ملک با پلین بنهایت شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد گشت خاطر امپراطور

تاریخ قاجاریه  
 از مجلدات تاریخ التواریخ  
 جلد اول  
 تاریخ قاجاریه  
 از مجلدات تاریخ التواریخ  
 جلد اول



## شرح سلطنت و جانشینری شاهی قاجار

در این کتاب از تاریخ ایران و جانشینان پادشاهان

از قبل و آسود و آرد و میز ابو الحسن خان را در پیشگاه خلیفای حاضر فرمود و گفت مملکت که جستان را در پیشگاه  
 هرگز از در عفو و تعدی بدست نکرده ایم بلکه امانی این مملکت بقدم رضا پیش شد و اند و پناهند و دولت  
 کشته اند و کیش مرگوت و بین مملکت داری بیدار است که پناهندگان دولت و وسیله را دست بیدار  
 ایران سپاریم با الحمد مردم محکم که جستان و قرا باغ چون مذہب عیسوی علیہ السلام دارند و نیکوتر است  
 که در تحت فرمان پادشاه روس باشند و مردم و عیستان چون بسیار وقت با رضی که جستان ترک نمی کنند  
 و نهب و غارت پر دارند نیز واجب است که فرمان بر دار و وسیله باشند لکن در ارضی شیردان و کج و کلا  
 مکروه نمیدارم و مسترد می سازم این نیز وقتی است که ایلمی محار که سرحد و اجدید که جستان است بدان  
 اراضی در آید و رضای خاطر مردم باز دارند سخن بر این نهاد و الکسندر یملوف را سر دار قفقاز نمود و ایلمی  
 محار را شرف نهاد و با تفاق میز ابو الحسن خان روانه درگاه شاهنشاهی ایران داشت و یملوف بعد از ورود  
 بخلیف برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که در نیمه بهار بحضرت پادشاه آید و چند تن از مردم  
 خود را با عریضه بهرام میز ابو الحسن خان روانه درگاه شاهنشاهی نمود و هم در این سال سنری الکترونیکری  
 لقب و کالت یافته نامور به توفیق ایران گشت و مستر مویا از حضرت شاهنشاهی خضت ملجبت یافته با کج و کلافت  
 و قایع سال یکبار و دویت وی و دو چری و ذکر شہادت و شجاعت شجاع السلطنه در خان  
 در سنه یکبار و دویت وی و دو چری و ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دوام جادی الاولی چون بگذشت  
 خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاهی ایران محفل شاد و جشن جمید بگذشت این بهنگام میز ابو الحسن خان  
 ایلمی از روس با فرستادگان یملوف رسیدند و عریضه سردار روس را باز نمودند و شہادت را بجا فرمود  
 که بهنگام توقف در چمن سلطانیہ حاضر درگاه شود و عکس خان را رومی فشار بر حسب فرمان پادشاه اختیار  
 و بعد دولت بهماناری و نامزد شد و میز ابو الحسن خان را بسمت الدولت احکم رفت که روانه بخان شد  
 چون ایلمی روس وارد شد و او را در چمن سامان رچی که تا سلطانیہ کفر سنک راه است فرود آورد و در مدت  
 صفت از وی پادشاه کمون خاطر او را باز داند و میز از فضل الله مستوفی علی آبادی تیر نامور شد که انجیر  
 روس را در خج راه بکار باشد از منال دیوانی معلوم دارد و ناما خود دارند و بکار بر بند این جوار را بر گزشتند  
 آنجا فرمان رفت که از مملکت محمود سه لشکر را برای کوچ دادن بسلطانیہ در حرکت آیند اما از طرف  
 خراسان از این پیش مرگوم شد که حاجی فیروز بزرگان جام را از بهر که و کان بهرات کوچ داد و رعیت جا  
 در قلعه محمود آبا و سکون فرمود و بنیاد خان فرمانگذار ایشان گشت بعد از رسیدن حنفی میز ابو الحسن خان  
 محمد خان قسری بر گردن نهاد که هر وقت فرمان رود قلعه محمود آبا در از تصرف بنیاد خان استماع  
 و از قبایل قرائی نیز جمعی در محمود آبا و باز داشت این بهنگام اسمعیل خان سردار بفرمان شاهزادگان بدو  
 فرستاد که بوعده و فاکن محمد خان جواب باز داد که چون شاهزادگان بطمس جام کوچ و در مضایقتی در سپر  
 قلعه محمود آبا و نخواهد رفت شجاع السلطنه در این وقت واجب دانست و در عشر اول جادی الاولی با تفرک  
 اندک بسجای از ارض اندکس بر نشست و بقدم عمل طی مسافت نموده در میان شب بشهر بخوشان آمد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تاریخ قاجاریه  
 جلد اول  
 تاریخ قاجاریه  
 جلد اول

مقتضای تاریخ قاجاریه

در ضاقتی خان ایغائی که پدر خویش امیرکوزه خان را در حبس میداشت چون بنیکونه و در دوش هزاره و در پست  
 سرز پای نشناخته پذیره شد و جان و مال را برستم پیشکش داشت بمحکا که این خبر پراکنده شد بمجلسی خان  
 شاه دلو حاکم بر بخرد و پیکر خان چاپشلو حاکم دره بخرد و سنا و نقلی خان بنایرلو حاکم جهان ریغان و قوجه خان  
 کیوانلو حاکم را دکان شتاب زده بجنرت شاهزاده تاشفشد و جداگانه نواخت و نوازش مایش چون خاطر  
 ایشان را مطمئن ساخت پنهان بباد و دیگر بنشسته ناکاه بارض اقدس درآمد و خوانین خراسان پیشکش لایق  
 فرابسم کرده بازن و فرزند طریق مشد مقدس گرفتند تا بکر دکان دران بده بکذارند و دوی هزار سوار  
 نیز برکاب آورند آنجا به شجاع السلطنه سه شنبه پست و ششم جامدی آواخره تخمیر هرات را تقصیر عزم داده از  
 شهر مشد خیمه پرور زد و چون در سنگ پست جام فرو آمد محمدخان قرائی نیز بجنرت آمد و بر حاکم امر شد  
 میرزا محمدخان تکلوی جامی با شقاق محمدخان روانه شد که قلعه محمود آباد بدست گیرد ایشان راه برگرفتند و  
 شاهزاده از شقاق سپار شد روز و دو بمحمود آباد و محمدخان بنزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که بنادگان  
 در پیردن قلعه بی فرمانی بمی کند اینک لطفعلی خان برادرزاده خود را با پانصد تن هسار بهر است قلعه باز  
 داشته و خود با سپاهی کمین کا می گرفته که اگر تواند گزند می باردی شاهزاده را ساند شجاع السلطنه چون  
 این بشنید چون شیر غضبناک بخار قلعه آمد و لشکر را حکم سپور شد داد عبدالله خان را رجمندی و رسم خان قراکولو  
 و مطلب خان دامغانی از چهار سوی بچنگ درآمدند و همیل خان سردار تو بهای آتشین را روی قبله زد و  
 و شاهزاده از پیش روی سپاه همه جا پیمین و شمال هتلی خست و لشکر یازده تخریض داد و با ابجد و لیران زرمجوی  
 حمدا متواتر کردند و در اندک زمان از خندق عبور داد و از بر جای قلعه صعود کردند و دست بقبل برکشادند  
 لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از قشای ایشان تا ختن کرد و بسیار کس را با شمشیر خشتین  
 دو نیمه می ساخت با ابجد در آن مصاف سیصد و پنجاه تن از مردم هزاره گرفتار شد و یکصد و پست تیر هسار  
 بشمار آمد فرمان رفت تا گرفتار از بر مخی زمین با منخ آهن بدو حشمت و بعضی را آتش سوختند و جامع می را  
 سر با گز نرم کردند و اعضا می جمعی را با تیغ از هسار بازگشادند آنجا از سربای ایشان دران ارض مناره  
 بنیان کردند و عادی بدرگاه پا دشت و فرستاد این قصه را عرض داشت نمودن و خان که این بشنید در طریق  
 فرار از برق و باد شتابانده ترکشت آنجا میرزا محمدخان تکلوی جامی را بجلومت جام بازگذاشته بجانب  
 هرات پیش کرد و چون تبرت شیخ جام رسید عطا محمدخان افغان از قبل جامی فسیرو زبدرگاه آمد و زمین بیست  
 و معروض داشت که حاجی فیروز غوریان را بازگذازد و اطاعت دولت ایران را فرض شمارد و بشمار طاکمه  
 شاهزاده از اراضی جام پیشی بنجید و هرات را که از احمد شاه میراث مانده از حاجی فیروز دیغ ندارد  
 شجاع السلطنه سخن او را دقتی نگذاشت و بازش فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داد و چون بتزل کویست  
 نزول کرد میرخان عرب حاکم طون و طیس با لشکر خود برکاب پوست با ابجد شاهزاده علی سافتنده  
 در پل شوره سه فرسنگی هرات لشکرگاه کرد و از آن سوی حاجی فسیرو کرد و می از شنجی پیا زاد مرصلا می هرات  
 و تل بنکیان که معقلی منیع است باز داشت و خود در قلعه هرات نشین ساخت روز دیگر شاهزاده از پل شوره

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برشته با سپاه و توپخانه تاکنایب انجیل آمد شکر فیروز کوهی و مردم عرب در اول محل تلنگیان را فرود کردند  
و جمعی از شیخان پیمان را کشتند و قبلی شهر کربت روز دیگر قلعه هرات بمحاصره افشا و امیر حسن خان بدر و از بهادر  
جوشن و امیر علم خان بدر و از بهادر و امیر قلیچ خان بدر و از بهادر و قلیچ خان بدر و از بهادر و محمد خان قزاقی بدر و از  
عراق و حینقل خان پاتیشا بوری بدر و از بهادر ملک نامور آمدند و سپاهیان بنهب و غارت نوایم پرداخت  
روزی چند بر نیامد که حاجی فیز و زکلید عزریز با پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شاهزاده فرستاد  
و نام پادشاه ایران را زینت سک و خطبه نمود و خوانین فراسان نیز خواستار شدند تا شاهزاده از حصار هرات  
دست باز داشت و خاطر بدو دفع مردم هزاره و نظم بادغیسات گاشت زیرا که بعد از فتح محمود آباد و بناد  
و نصیر خان فسر را کرده از اراضی باو عینس کند شد و در دره بام که پنجه سنکی رود و مرغاب است نیشمن  
ناخشد و با برام خان فیروز کوهی خویشی نمود و در اتر دیک خود بردند و ابراهیم خان پیکر پسکی بعد از  
بنیاد خان میر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده بدرگاه شاهزاده آمد و مدعی بناد خان  
فرض و آسان شمرد و اسمعیل خان سردار نیز بدین سخن همداستان شد و جرم شاهزاده برام خان هزاره را با خود  
از پیاده و سواره برای استمالت قبایل از پیش بردن فرستاد و از پس واسمعیل خان سردار و تیمور خان  
تیموری و مطالب خان و امنانی و عبدالله خان منیر و زکوی و رستم خان قراکوزلو و محمد نظر خان مایینه  
و نگار خان بکینی را با سپاه ایشان منقلای لشکر روانه ساخت و خود بعد از دور در از منزل کمدستان  
با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قزاقی و حینقل خان پاتیشا بوری و سواره کرد و  
تو بخانه کوچ داد چون در منزل بطرف باو عینس برفت راه صعب گشت و سنگ لانهای شکفت باوید  
آمد که بسیار سبها را عتقر و مکشوف افشا و که ابراهیم خان هزاره بجانب حصن بناد خان صعوبت بسیار  
سهل نموده و مخاسد مرا مخفی داشته بالجو چنان شد که بسیار وقت شاهزاده با شاق مرا خوشتر  
طناب عرادی توب را بدوش حمل می داد و از شکلی علف و آرد و بسیار دواب بمعرض هلاک و آید  
و چون مراجعت از آنجا موجب جلالت دشمن بود و در روز بیست و یک قطع مسافت کرد و در یازدهم رقله  
که مسکن قدیم قبیل هزاره بود فرود شد اما از آنسوی ابراهیم خان که از پیش روی تاخت با شاق محمود خان  
جمشیدی با نصیر خان برادر بنیاد خان و چهار شد و زر می برد و نه بریت کشته بزر دیک اسمعیل خان را  
کربت و سردار از منزل مرغ چمن سدر سنکی دره بام حرکت کرد و از آنسوی بنیاد خان و نصیر خان  
پردن شده با قراولان سپاه باز خوردند و باندک تیر و آویزی شکسته شده و قلعه که کشید اسمعیل خان  
با سپاه بر رسید و اطراف قلعه را فرود گرفت و بجنگان تفنگ و توپ و تیر بسیار از مردم هزاره هلاک  
شدند بنیاد خان و نصیر خان با چار و ز خاکساری پیروان شده مان طلبیدند و مقرر شد که فردا بگاه  
بشکرگاه سردار آیند و اسمعیل خان حکم داد تا لشکر بایان دست از جنگ باز داشتند از قضا مرد دستان  
از دور و نزدیک بر سر او انجمن شدند و لشکری لایق جنگ فراهم گشت و جرم بنیاد خان دل قوی کرد  
از بر مبارزت پیروان تاخت و در ظاهر دره بام سنکری کرده و عبا متعلق خان برادر زاده خود را بکربت

خدایان  
 بنشینت معبد بزرگ  
 مدیان از رابع  
 برتت شرفیاب  
 بنشینت هم در دکان  
 از سر و دست و پا  
 از دست

شرح فتح علی شاه قاجار

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

در آنجا باز داشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر گین نهاد و چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان  
و امنانی برادر اسمعیل خان سردار با سپهر بازان خود یورش برد و لشکریان را بکرفت و عباقلی خان  
با مرده و عرضیه تن ساخت لشکریان اینوقت با فتنه و خشمند ناگاه از طرفی بنیاد خان با سواران  
خود در رسید و در حمله اول کر بلائی با قزاقانی سر کرده پادگان ازانی استرا با دی کشته شد و مردم  
و جنگ بریت گرفتند سواران هزاره بقتل ایشان از دنبال تابخشند سواران سپاه سردار چون  
دیدند پنهان شدند و پی کرختگیان برداشتند چندانکه سردار کلاه بر گرفت و افغان همی کرد و سودخی شید  
ناچار خود نیز بر نشست و بکریخت ناگاه کرختگیان در منزل مرغ چین یک یک دود و دوشکر کا شاپزده  
رسیدند و قهقهه بگفتند شاهزاده بی توانی امیر حسن خان عرب و اسمعیل خان قاجار شایمیاتی را بجز است  
ام و دوبار داشته خود بر نشست و توغازه را تحریک داد و شتاب کرد ناگاه بپا عتی که از دنبال نیتیان  
قیامخشند و چار شد و بایک رعد آسای قوب لا گرفت و خود نیز بایزده حلی بدیشان حمله کرد و یکصدوی  
تن از آنجا رادستگیر ساخت دیگر بقعه دره بام باز کرختند و در زمان حکم داد تا گرفتاران را  
میخای آهن بر زمین کوفتند و منزل مرغ چین باز آمد و کس فرستاد اسمعیل خان سردار را که بقعه نو کرخت  
بود نمیشی بشکرگاه آوردند و بعد از آنکه در بام کرد و خا این خراسان معروض داشتند که چون یک نیمه  
لشکر بقعه نو کرختند این مردم تیر پنهان کشته اند انتقام این کار بدیدر وقت مبارک تر است لاجرم مر حبت  
فرموده در منزل شکیبان معروض اشاک که مدد خان درانی با جمعی از افغانان در قرئیه پشمنک جای دارد  
و میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود و بعض حال پرون فرستاد و برفت و مدد خان را بذرگاه  
شاهزاده آورد و کشف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقا خان وزیر او پنجده و هلاکت شاهزاده  
نشده لاجرم شجاع السلطنه و اربخلف کران بسا و خنجر مرصع معطر ساخته ملازم را بکش فرمود و از شکیبان  
بچمن پرانی آمد در اینجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و مشکش شایسته برسد و مورد خوت  
و توازش شده باز هرات شد آگاه امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و امیر حسن خان حاکم طلس  
و دیگر سرکردگان را رخصت انصراف داده خود در زشبنه دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و  
وقایع احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود و هم در نیال روز چشبنه هفدهم شهر شعبان  
بر حسب فرمان شهریار تاجدار بساط عیش و عرس بکبوتر دند و دوتن از دشمنان حسینقلی خان را که برادر زاده  
شهریارند برای شاهزاده ظل سلطان و شاهزاده آند و یردی میرزا عقد فرا جت بستند و هم در نیال  
شاه زمان افغان که بدست برادرش شاهزاده محمود ناپسنا گشت بایک سپر خود بدرگاه پادشاه آمد و  
آهنگ زیارت پت آند داشت و مورد لطف و اشفاق خرد وانی گشت این حسنکام وقت رسیدن  
الکندر یر طوفی امچی روس قریب افتاد و این یر طوف از قبل مادر نسب بچو جی خان بن چلینز خان میرساند  
غنی خوشن و خاطری سبند داشت پس از بوماه که نظم مکتب تغیس و قهرا باغ باد و بر حسب میعاد آهنگ  
حسن سلطانیه کرد و عسکر خان افشار بفرمان نایب السلطنه از اوچ کلیسیا مهمان پذیر گشت و در ایر و اجن خان

اسدین یوسف علی دوسر

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برادر حسین خان سردار با پنجاه کس از سواران نامور باستقبال و شتافت و حسین خان که در شهر ایران از بهر مصیبت سر پرده پنج سری برپای کرده بود وقت رسیدن ایلمچی تا پیرون سر پرده پذیره شد و دست او را قانون ایلمی یوروب که علامت محبت نماده اند فشار داد و بسر پرده آورد و او را با شرایط همان از خاک ایران بگذرانید و روز و شب بر حسب حکم نایب السلطنه از قریه سلطان تاسرای دار الاماره پست و پنجاه مایل و پانزده هزار نوبت هزار کس پیاده و چهل هزار کس از اهل حرفت و صنعت با چهل عراده توپ از روی صف برکشیدند و همه تن چون تماشای دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلمچی داشتند بالجمله یرطوف بدین ساز و سامان درآمد و روز دیگر رخصت با ریافته بحضرت نایب السلطنه شتافت تا از نایب السلطنه سخنی که تشدید قواعد مصالحت کند نشود زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آن هنگام اشتقام دشت لاجرم یرطوف با کدورت ضمیر از آنجا کوچ داد و به نرنگان آمد و شاهنژاده عبدالعزیز را و او را عظیم بزرگ دشت و هیچ دقیقه از پذیره دادن و همان پذیرگی فرمود که داشت و بر حسب امر شاهنشاه ایران او را در چن سالمان رنجی فرمود و آورد و میرزا عبدالوهاب معتقدالدوله با او طریق موافقت و موافقت سپرد از منوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه پست و هفتم شهر شعبان از دارالخلافه طهران حرکت فرموده جمعه هفدهم شهر رمضان دارچمن سلطانیه کشت و از توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز و شاهنژادگان و امرایان و انجمن بودند که کمتر وقت بدین از و حام و انتظام سپاهی با دید آمد و یرطوف بلباسی دیگر کون از یکسوی پیرون شده نظاره سپاه و رسیدن پادشاه را بدین شوکت و ضمت همی کرد و بعد از ورود بچمن سلطانیه بفرمان شهریار اسبی با ساختن مرتضی کجا هر ابدار بزرگ ایلمچی بودند تا بر شسته بشکرها آمد و امان لاسخان والی کردستان را پنجاه سوار پذیره داشت و از سر پرده پادشاه تا دو میل راه سربازان و توپچیان و زنبورکچیان از دور و رو صفت راست کردند بالجمله یرطوف باین مکان وارد شده در سر پرده میرزا شیعی صدر اعظم درآمد و محمود خان و بنی قوربا و باشی از قبل پادشاه بدینجا شده و او را پرستی بسزا نمود و روز دیگر هسنگام بارعام که شاهنشاه ایران بر تخت مرتضی جایی کرد و ادات و اوانی زر و کوه که هر یک بالماس و یوایت شاهوار ترصیع داشت بکار شد و شاهنژادگان با سلبهای زرتار و جواهر آبدار حلی و حلل کرده در برابر پادشاه رده بشد و بزرگان و امرای ایران در جای خویش بر صف شدند حکم با حضار ایلمچی رفت و یرطوف با چهل تن از مردم روسیه و دو تن ترجمان بر شسته تختی در کشیک خانه بیا سو و از آنجا بسر پرده خسروانی درآمد و بانها حاجب بار از هسنگامی که پادشاه دیدار شد تا آنگاه که بخراکه درآمد چهار جای سرفرو داشت و شاهنشاه ایران بدان قانون که به سفرای یورپ کار همی کرد و او را اجازت جلوس و ادای یرطوف بر حسب امر نشست و بید رنگ برخواست و نامه امیر بطور را میرزا شیعی صدر اعظم از دست یرطوف آخذ نموده و در پیش تخت شهریار گذاشت پس از مطالعه مکتوب و پرسش حال امیر بطور و روس همراگان یرطوف را احضار فرموده هر یک را عطفی در خور فرمود و مجله را اجازت داد بقانونی که درآمدند باز شدند و در سیم تحف امیر بطور را از نظر پادشاه بگذرانید و آن صورت فی از ذهاب فاصل بود که در پہلوی چپ آن صفت ساعتی کرده بودند که هنگام

کند از این ایلمچی در کس از نرنگان و انجمن و توپچیان و زنبورکچیان و سوار پذیره داشت

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلده استناخ التواریخ

در آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشایخ کار طبیعت در حرکت بود و نغمه قانون موسیقی می نواخت و سه قطعه آینه صافی که هر یک پنج ذراع طول و دو ذراع مقداری بر زیادت عرض و یک بدست عین داشت و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذاریند بر حسب فرمان اینها در کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از آینه بلور بود و نصب گشت و همچنان بر طوف از قبیل امپراطور هندسی مکتل بجوهر و بعضی اشیاء دیگر نیز از شیخ صدر اعظم عطف کرد و هر یک از بزرگان درگاه را هدیه جداگانه داد اگر چه سهریر طوف برای تشییع و عهدنامه سابق بود لیکن پاره سخن از قبیل امپراطور مصر و رض داشت که بمیان مودت را متزلزل می ساخت تختین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ نخواست است شایسته ایران را بکلم اتحاد در این منی صحت اعانت روسیه لازمست و اگر نه اعانت رومیان نیز نفعی از شهر یاز جدار در پانچ فرمودند عهدنامه با امپراطور جهان است که در عهدنامه مطهرت دیگر عرض کرد که دشت خوارزم با اراضی دولت روسیه پیوسته است و بزرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را بغارت بگیرند شایسته ایران میخوشد که خوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد و با اجازه و بد که لشکر روسیه از دریای خزر با ستر باد شود و از آنجا یاز راه خراسان یاز طریق دشت به تنسپه خوارزم میان عبور کنند شهر یاز سر مود که اگر چه در فصول یاز ده گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده لیکن در طریق محبت مضایقت نمرد و اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران را نیست و از تسخیر خوارزم کاروان ایران را مکرده می نباشد بشرط آنکه تختین فتح بلخ و بخارا و هرات بدست شود و آنجا که زم خوارزم آن کرد و چنانکه نادرشاه افشار نیز چنین کرد و دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود دیگر یاز یوز از دولت روسیه در این موقوف باشد و زبای تجارت روسیه را باز داند انهای دولت بدین سخن و تعین نباشد و بدو با گردید و دیگر عرض کرد که بر حسب عهدنامه مبارکه موثقی معین شود که حدود طالش را باز نماید شهر یاز انجام این کار را بصواب بدید و لیعهد دولت عباس میرزا باز گذاشت و دیگر عرض کرد که توقف و کلامی طرفین در سرحد دولیتین واجب است پانچ رفت که پس از مراجعت بغلیس معتمدی بدرگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت ایران این کار ساخته کنند آنجا که بر طوف را بخلعت کران بها و شمیر مرصع واسب با ساخت و تمام مکتل بجوهر و یک قطعه نشان شیر و خورشید الاسس برافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هر یک را بجبهه قرین عطا و اعزاز داشت و رخصت مراجعت فرموده بهماننداری عسکر خان افشار باز شتافت از پس بر طوف پادشاه روشن ضمیر را مکتوف افشا که اوزکا و دشش روم و خوارزم از پای نخواهد شد و در نباشد که در نتیجی دولت ایران نیز از وی زیانی رسد لاجرم مجملی خان خلیج حاکم سده را که مردی کهن سال بود با یک زخمی فیل و چهار بر سر ب و چند رشته تسبیح مر و اید و بعضی اشیاء دیگر بغارت روم فرستاد و دانی داشت که اگر بر طوف بجد و دایران یاز روم و متقی دست تقدی فراز کند و دولت عثمانی دایران با بفاق دفع او و همت مجملی خان در عشر آخره شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم کشت و شهر یاز تا جدار راه دارا خلافت پیش داشته شنبه یاز دهم ذیقعد و در طهران کشت دهم در نیال

رسم مجملی خان خلیج بغارت روم

## شرح سلطنت و جهانگیری شاهی قاجار

میرزا شاه خلیل الله متوفی کشت بهمان میرزا شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسن خان است و او از سادات سمعیه  
 میباشد هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند ایشان را امام خویش دانند چنانکه در ذیل مذاهب جهانیان  
 طریقت انجاعت را نیز بشرح باز خواهیم نمود با الجملة در مدت و دولت زندیه سید ابوالحسن خان حکومت  
 کرمان داشت و چون عزل شد در محلات که محال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از بهستان  
 و ترکستان زکوة خود را بحضرت او می آوردند و اگر کسی روی سفر کردن نداشتند باب دریا می آنگذند  
 و چنان می پنداشتند که بدست امام میرسد و بسیار کس نذر میکردند که در حضرت امام حتی مدتی معین مجاور  
 باشند و علی مسافت کرده و در اراضی محلات و هر جا که امام را ممکن باشد حاضر می شدند و بکار و ب  
 کشتی و دیگر کارهای پرداخته می شدند بعد از سید ابوالحسن خان امامت قوم به خلیل الله فرزند او رسید و او بعد  
 روز کاری سفری زد که دو دو سال توقف نمود در ذیچیان افا که یکدو تن از ملازمان او در بازار یزد با  
 اهل حرفت منازعت کردند و رحمتی رسانیدند مضروبین شکایت بنیر از محمد جعفر صدر المملکت بردند و او  
 با حضار ملازمان شاه خلیل الله حکم داد ایشان هر اسنانک شده بمرای شاه خلیل الله که بخشید و عنوان  
 صدر المملکت بی نیل مقصود باز شدند ملا حسین یزدی که مردی دیب و فاضل بود و خواست او نزد صدر  
 المملکت اظهار حقیقت کند بتوانی از مجلس جنش کرده و با جماعتی از عوام آهنگت بمرای شاه خلیل الله کرد و او  
 از بهر دفاع و سرای مبتدیه بام سنکری کرد و بعزم مدافعت نشست مردمان پورش اول در بمرای  
 بشکسته و شاه خلیل الله را با دو سرتن از مردم و پاره پاره کردند حاجی محمد زمان خان سپر حاجی محمد حسین خان  
 نظام الدوله که اینوقت حکومت یزد داشت ملا حسین و دیگر اشرار را که این کار کردند بکرفت و باز  
 داشت و صورت حال را عریضه نگاشت شهریار کس فرستاد و صدر المملکت و ملا حسین و دیگر مردم که با  
 حاضر درگاه ساختند نواب صدر المملکت را بستان خوشن از مکاشفی که داشت فرود کرد و ملا حسین را در  
 زندان بردند و در زنجیر کشیدند شیخاغت نظام الدوله ملا حسین بجان ایمن شد و عقاب از رحمت چوب  
 معلنی شد و صدر المملکت بند کناه پیشکشی لایق پیش کشید و مخدولان و اندیز دشد و چون قاتل معین نبود  
 دیت محقون را از تهمت مرتکبین این کارها خود داشتند آنگاه شهریار با جدارا قاقان ولد اکبر ششرا که  
 بجای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطف و داشتند بصراحت خویش بر کشید و حکومت سایر المملکت قم  
 و محلات را بدو گذاشت و هم و اینال مردم بندر متوفی که در کنار دریای عمان است با جماعت حجام  
 و قبایل عتوبی همداستان شده سر بطنیان بر آوردند و شاهزاده حسینعلی میرزا فرمان فرمای فارس جایش  
 از شیراز بیرون شده تا و مترلی بندر منویه در اراضی پنج خال فرود آمد و از آنسوی خنجر کس از فرما  
 جو اسم بگشتی برای امداد و بجنار بندر منویه آمدند شاهزاده محمد زکیخان نوری ما زدن رانی را که مردی جلالت  
 شعار در در مملکت فارس سردار بود بدفع ایشان برانجخت مردم منویه چون قوت مقاومت در خود ندیدند  
 بجوار در فرستاد محمد زکیخان بجا صره پرداخت و روز سیم حکم پورش داد و قلع را فرود گرفت و بخت  
 عرضیه تن ساخت و در کنار سحر از سرهای ایشان منار را برافراخت و باز تاخته در رکاب شاهزاده

در این بین  
 در شهرت شاه خلیل الله یزد

در این بین  
 در شهرت شاه خلیل الله یزد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

مراجعت بشیر از نمود و مشروطه این منتهی در غرض پیرامون این معروض درگاه شاهنشاهی و آنگاه شهرهای ایران به تماشای بازندگان سفر کرد و شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگذار از نذران نیکو خدمتی نمود و مهد علی خان دولتی قاجار حاکم استرآباد با سرکردگان میوت و کوهکلان در بلده اشرف برکاب پوست و شپشکی لایق پیشکش شاهنشاهی ساز مراجعت ننهاد و پنجشنبه پنجم جمادی الاولی دار و طهران کشت و بهم در خیال شیخ نمان افغان از قبل شاهزاده محمود منتهی برات کرد و همانا شاهزاده محمود چنانکه بشرح رفت با عانت کار داران ایران بر افغانستان غلبه جست فراه و هرا را با برادر حاجی نسیر در گذاشت بعد از ورود شاهزاده حسنعلی میرزا بنحاجی فیروز را وحشتی در ضمیر نشست و ملک حسین سپه خود را با حسن خان ناظر دانه کابل نموده از برادر استمداد لشکری کرد باشد که قوتی گیرد و غوریا را استرداد کند محمود شاه که تخیر مرات را در ضمیر داشت این معنی را با غافل نیک گرفت و منتهی خان وزیر خویش را با لشکری بنوه روانه هرات داشت تا بهرات را بدست گیرد و اگر تواند بخراسان نیز زحمتی رساند و این منتهی خان مردی دلاور بود و پست برادر داشت که هر یک در محلی سرداری و فرمانگذاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه برزیادت بود و شش خاتم چنین داشت پست چه بخت دولت محمود شاه منظم شد غلام خاص منتهی خان وزیر اعظم شد با الجمله منتهی خان با لشکر فراوان و تو بجانته تا حدود فراه برانند حاجی قاقان و وزیر حاجی فیروز صواب ندانست که او را بشهر و آورده با استقبال و تا نواحی هرات استقبال کرد و تسخیر غوریا را برورد و بهرات مقدم داشته او را در پیرون شهر فرو آورد و منتهی خان چند روزی بود و روی دل مردم همدی با خویش کرد آنگاه حاجی فیروز را بدست آورده مشورت به پیرون شهر دعوت کرد و پس از لحظه گفت دشمنان از نزد او پیرون شد و حکم داد تا او را و بزرگان دولت او را در حبس بازداشتند و بشهر هرات در رفته خندان و وفایان و جمعی و اشغال حاجی نسیر و زرا تا خود داشت و ملک قاسم میرزای سپه حاجی فیروز را پس از چند جراحت دست میست و زمان و دختران را اسیر کرد و بهم از قرض ایشان دست باز داشت و حاجی قاقان و وزیر و عبد الرشید خان درانی را متعقل ساخت آنگاه حاجی نسیر و فرزندان و فرزندان او را روانه قندهار نمود و خود در هرات فشت و کمن دل خان برادر خود را بتسخیر غوریا فرستاد و بمکاتیب و مواعید محمد خان میرزا دابرا بهم خان و بنیاد خان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود بر سر مرود و خدات آورد و با محمد حیم خان فرمانگذار خوارزم نیز بهدستان کشت آنگاه عصیان با دولت ایران را بلند آوازه کرد و دور در قبل از روز و زاین حدیث در حضرت شهریار انتشار یافت و فرمان رفت تا لشکر را بجمع شوند و شجاع السلطنه تا رسیدن لشکر در حراست حدود و فرمان استوار باشد

این کتاب  
تاریخ قاجاریه  
جلد اول  
مستوفی  
مستوفی

و قیام سال یک هزار و دویست و سی و سه هجری و ذکر سفارت میرزا ابوالحسن خان انگلیس

در سنه یک هزار و دویست و سی و سه چون از در سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی چهار ساعت و پست و قیقه سپری شد نحو رشید بساط محل سپرد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار با بنین جمشید جشن نوروزی در نوشت و نخستین نظم خراسان را تقسیم غزم داد و میرزا عبد الوهاب معتمدالدوله را باستمال



## شرح سلطنت و جهان کی سری قحلی شاه قاجار

خواین خراسان که با فتح خان افغان ابواب مولات مفتوح داشتند ما مورد داشت و با اتفاق دودلشاه  
خان و مطلب خان را با لشکر سمنی و دامنانی در جمعه یازدهم جادی آخره پیرودن فرستاد آنگاه میرزا  
ابوالحسن شیرازی را بنفارت انگلتره ما مور فرمود تا پادشاه انگلستان را که صلح و دولت ایران و روسی  
بتوسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندریر ملوف فرستاده امپراطور روس را دیگر کون یا فیتیم و از  
اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر بزرگزد که عهد بشکند و او را قیام نامه را در روز دودو قسم محض  
بدست مساحت محو سازد و دیگر باره کار بمقتلت و مبارزت اندازد و همچنان از دودیت هزار تومان تر  
مسکوک که درایم مقامت برسیده همه ساله از دولت انگریز بدولت ایران مل می شد و پس از مصافحه و شکیلا  
انگریز از اتفاقا ذیک نیمه آن ذهب دست باز داشته اند طلب کند و یکقبضه شمیر و چند رشته مروارید و قابل از  
شک یشب که مثال شاهنشاه ایران بران رسم بود و بعضی اشیاء دیگر به هدیه پادشاه انگلستان مقرر شد  
و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق سلمابول رسپار بود و هم کتوبی سلطان محمود خان ملک روم مرقوم افتاد  
و همچنان نامه بامپراطور رسد و کتاب دیگر بپادشاه فرانسه زخم شد و هر یک را از صفائی جدا گانه فرمان رفت  
و میرزا ابوالحسن خان در نیمه رجب راه برگرفت و شهر یازینر ساز سپاه کرده و در پیچدهم رجب خیمه سپردن  
زد و تا اربعه فیروز کوه و نمکه براند و در آنجا اقامت حجت ناخبر خراسان باز اندکار بر مصلحت وقت برآ  
اقا از آنسوی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرما کند از خراسان محمد امین خان یازوکی کرد و امیر قلیچ خان بمویرا  
بحراست قلعه غوریان و حصن محمود آباد باز داشت و فوجی را بتاراج و منب را رضی باختر و تربت کاشت  
و از طرف افغانستان بعد از روز و فتح خان از مردم قزلباش کابل و افغانان قندمار و سکنه بزرگ  
و بلوچستان و سیستان و خیال جمشیدی و هزاره و فیروز کوهی سگری ابنوه ساز داده با تو بخانه و زنبور کخانه  
با یک یک تخیر خراسان از هرات پرودن شد و محمد حیم خان فسر ما کند از خوارزم نینر با مردان زرم از نای  
تا اراضی سرخس تا ختن کرد و از خوانین خراسان محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره و بشکک کا و فتح خان پیشد  
و رضاقلی خان زعفرانو و بختلی خان شادلو و سپکله خان چاپشلو و سعادقلی خان بغیر لود و حصاری نویش  
استوار نشند و کنان شدند تا هر که انصرت یار شود بدو یار شوندش هزاره شجاع السلطنه نختین دفعه قانان  
واجب دانست و در دهم رجب با سپاهی جنگجوی راه هرات برگرفت میرزا عبدالوهاب معتدل الدوله با اتفاق  
ذوالفقار خان و مطلب خان در غزل کال یا قوتی بدو پیوست و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر قلعه  
مکشوف اشاد که فتح خان با سپاهی هزار مرد و سپاهی در اراضی کوسویه سائحه جنگ است و مسافت و تا این  
حضرت از دودر شک بزیادت حینت شجاع السلطنه چون این بشنید بنده و آهزدق را در کافر قلعه کد نشند  
با ده هزار تن سواره و پیاده و زنبور کخانه کار مقامت بسیار است و اینکار کرده در اراضی کوسویه تلاحی  
خیر یقین افتد و فتح خان چون سپاه شاهزاده را ویدار کرد و یکمین از افغانان را بسوی فرستاده و پیام داد  
که شاهزاده عوز یاز بدولت افغان گذارد و محال تربت و باختر را بجهت خان و امیر اسکیم خان سپارد و آنجا  
برود سپاه بی آنکه با هم آویخته شوند و خونبار ریخته کرد و مراجعت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ پیروز

عین محمد حیم خان دانی خوارزم فتح خان افغان

کاف  
میرزا ابوالحسن  
دانی خوارزم

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

تاریخ سلطنت ناصر خان

و با مادر و زوجه داند که فتح و نصرت کرا باشد بعید نباشد که بتکبر ملک زادگی و تملق جوانی مملکت سلطانی را از غلبه گذشت بزرده و پانچ گفت که مولای تو محمود را که پرورده نمفت پادشاه ایران است هرگز آن مکان نباشد که در میان توک سخن به نیک و بد کند و دم از خیر و شمرزند تو را چه افشا ده که دیر در حشمت افغان سد و زانی سنگتی و چشم از حقوق ولی نمفت پوشیدی چند آنکه با بانوان سرای ایشان نیز در آویختی و در آمیختی اینگونه سخن از نیکو مردم پسند نباشد اگر ایمنی خواهی آن چند تن قرائی و هزاره را درست بستمه بسوی ما فرست و اگر نه جنگ را ساخت باش چون سخن بپای رفت و سفیر فتح خان باز شد با زار ما بزرگ رواج گرفت شجاع السلطنه صف راست کرد و میمنه لشکر را بمیرزا عبدالوهاب مستعد الله و در فضلعلی خان قواغلی قاجار سپرد و کوران خواجه و نند و عبد الملکی را در زیر ریاست ایشان بداشت و پیا دکان استرا با دی را بایک عراده توب از پیش روی میمنه کرد و حسینعلی خان نیش بوری را بپیا دکان خراسانی بجناب میمنه فرستاد و آنگاه ذوالقهار حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سواره قراچو رلو بطرف میسره بداشت و مطلب خان حاکم دهقان و علی اصغر خان عجم بطام و سربازان دامنانی را بجناب میسره بداد و خود چون شیر نخر دیده با سوارانانی و غلای رکابی در قلع جایی کرد و از آن سوی فتح خان شیردل خان برادر خود را با مردان سیستان و دلیران فیروز کوهی و جیشیدی در میمنه بداشت و کهن دل خان برادر دیگر خود را با لشکر هراتی و تالمینی و دوزری میسره فرستاد و بنیا دغان را با سواران هزاره و چکلو و رجناح میسره جایی داد و محمدخان را با جماعت فراهی و سبزاری در جناح میمنه کاشت و خود با خیل قزلباش کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمدخان قرائی و توخا بقبله که درآمد و جمعی از لشکریان را تیر و رساقت و کین جایی ستاد و فرمود این وقت آتش حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب بجار افتاد و دومان توبه از طرفین گشاده شد و از کرد و دود و درگاه جهان سیاه گشت شیردل خان با جماعتی از افغانان بر میسره سپاه شاه هزاره حمله افکند و سربازان سمنانی و سواران قراچو رلو برایشان درآمدند و بدست تیری تفنگ و دیگر آلات جنگ آنجماعت را چنان بهریت کردند که هر تن بدیکر سوی همی رفت و بسیار کس از ایشان در خاک معرکه افتاد و دیگر باره افغانان یک حمله دیگر انداختند و ذوالقهار خان کرایشان را با سخت این وقت کهن دل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون یک خنجر با یک میسره سپاه شاه هزاره بسک غنا شد پیا دکان استرا با دی حلیتی اندیشیدند و خواستند تا آنجماعت را از لشکر کاخ خود دور کنند و یکبار در لشکر سازند لاجرم لخمی باز پس شدند و فری نمودند و نواز خواجه و نند و عبد الملکی چون این بدیدند ایشان را بهریت شدگان پنداشتند و پرتوانی روی برکاشتند و از جانب دیگر بنیا دغان هزاره بدینجا که بنه و آغز و قش هزاره بود بتاخت و دستور مردم دست بچیزی فراسپرده بودند که سواران رکابی شاه هزاره برسیدند و جنگ در پوسشد و بنیا دغان را سینه دی جنگ ایشان نماند از پیش روی سواران بکریخت از قضا در بهریت با سواران خواجه و نند و عبد الملکی کرایشان نیز از جنگ فرار کرده بودند و چهار شدند هر دو سپاه که میخه در کنار میدان بهم درآویختند بعد از کبر و در و کشش و کوشش بسیار بنیا دغان یک جانب کو سویه کریخت و جماعت خواجه و نند و عبد الملکی طریق مشد متعده تس

## شرح سلطنت و جانشیری فتحعلی شاه قاجار

برداشت اما میدان زیرگاه اگر دو دو و دو چون مشبان سیاه بود و هیچکس دوست از دشمن شناخت شجاع السلطنه در آن کردگاه با چند تن از غلامان جان یکف نناده و کف بزب آورده چون پیل مست قدم استوار داشت و از بهین و شمال حمل می انخنند و در میانه چند تن از افغانان او را در میافشند و بایتنهای آخته بسوی او شتافشد شاهزاده اسب بر جانند و مانند شیر خشمگین را ایشان در آمد بکتن از افغانان که مردی دلاور بود پیش دستی رایتخ بر فرق شاهزاده برانند شاهزاده سر بزدید و آن تیغ بر سر اسب آمده لمخی جرات کرد و بهم در اسخا شاهزاده دیگرش مجال نداد و دشمن برزد و او را در و نیمه ساخت و روی برکاششند و یکری از کمرگاه برد و آن یک را بر سر پراشید با الجوه چار تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن دیگر از افغانان را صفر علی پسر و مشهدی قلی پیک قلیجی درستم پیک شاه و لو که از غلامان رگاب بودند بکشد افغانان چون این جلالت مشاهدت کردند روی برکاششند و بسیار کسل از کرمیچکان سپاه ایران چون این استواری و درنگ شاهزاده را در جنگ بدستند از دور و نزدیک انخن شدند و ذوالفقار خان سمنانی که در شهاست شجاعت نامور بود چنان دانست که سپاه ایران شکسته شدند مردم خود را انخن کرده و در کیسوی میدان در کنار رود هری جای کرد و دهمبازرت را پای داشت فتح خان را در آن ظلمت جنگ کلولا از تفنگ بردن آمد و غنیم جرات کرد و ناچار پشت با جنگ داده با فریبش کابل و افغان قند بار با رضی فراه و سبزرگین مع القعه در پایان کار افغانان پیکاره نهمیت شدند و از میدان کارزار تا کنن سبزار که پست فرسنگ مسافت است همه جا کشته و افکنده و اسیر و دشمنی بود چنانکه هوای آن طریق چنان عفن گشت که بچند روزت زمان عبور کار و اینان بصوبت میرفت با الجوه میرزا عبدالوهاب معتدالدوله و تاریکی کردگاه حیران بماند دانست منصور کیست و مقهور کدام است بی آنکه راه بداند و جای شناسد بارض کوسویه تاخت درگاه مسموع داشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار است بتوانی خان بر تافت و در کنار رود هری از سواره و پیاده نکرست که انخن شده اند چنان دانست که اینک شاهزاده و سواران و دست بسوی ایشان شتاب کرد و چون بر سید و دنیا دغان بود معتدالدوله را دستگیر ساختند این هنگام آفتاب بخت و روز کوه شد شاهزاده آن شب را در کافرقعه فرو دشت و دنیا دغان در رباط کوسویه منزل گزید معتدالدوله و محمد خان قرائی نیز با او بود و محمد خان بنیادغان را می انخنخت که معتدالدوله را بهرات فرستد و او از وخامت کرداری اندیشید و معتدالدوله نیز او را بفریفت و رد می ل و را با شاهزاده کرد و دعوکنه او را خواستار آمد شاهزاده شفاعت او حکومت غوریان و باخضر و کوسویه را بدو گذاشت و خط حکومت او را با خلعتی که اینها بصوب میرزا علیرضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بدو فرستاد و چنانچه جمعی از بنی اعام خود را بر رسم کردگان ملازم خدمت معتدالدوله نموده روانه درگاه شاهزاده داشت روز دیگر نخستین ذوالفقار خان بشکرگاه شتخ خان در آمده مردم و از غنیمت بهره عظیم یافتند و این شاهزاده و لشکر او در آمدند ایشان تیر از آن غنیمت بی بهره نبودند و رئیس اینو قایع شجاع السلطنه مر حبت کرده و فردا این شتخ را در حضرت شهریار عرضند داشت و شهریارش لبصد و در منشور ملاحظت سرور فرمود

نیز است افغانان را بر اینان

کر شاه می از جبهه او با عجب معتدالدوله

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و هم از فیروزکوه حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصره تربت دست باز ندارد و حسرخان قاجار فردینی را با پنجاه رتن از ابطال رجال متخیر قلعه صفی آباد و دفع سعادت قلی خان مقرر فرمود و شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگذار برود و بختیاری بمقاتلت و مبارزت محمد رحیم خان مشرمانگذار خوارزم نامور گشت و همدان و محمد خان دولوی قاجار باده هزارتن لشکر ملازم رکاب او شدند و فرمان شد که اگر محمد رحیم خان از اراضی درون و همین قدم فراتر نگذاشته دست از او باز دارند و چهار بزد بخورد و محصور دارند و بختیاری خان شاه دلور دستگیر نمایند شهریار ما جدار چون این احکام برانند خویشان نیز سفر فراسا از تقسیم عزم داد و با لشکری از خود صله حساب افزودن راه برگرفت و از شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و حسین میرزا و حیدر قلی میرزا و الله و بر دی میرزا و امامیور دی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسمخان و قانوی قاجار که بمصاهرت پادشاه هرات داشت هم رهسپار آمد و در ایام بختیاری و دای پادشاهی از چمن میدان جوق حیثش کرده از راه جاجرم جهان نوز گشت و در منزل اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه برسیدند و شاهزاده خان و تو بختیاری و زینبور کخانه فتح خان بختیاری آوردند و در سه شنبه سیم شهر رمضان اراضی بام که از محال جهان اربعان است مضرب خیم شد و در آنجا مکشوف افتاد که سعادت قلی خان در قلعه صفی آباد جای کرده و در است قلعه بام را بر نصی قلیخان برادرش گذاشته بر حسب فرمان عبداللّه خان ارجمندی و سرایان فیروزکوه که بی قلعه بام را حصار داد و در وقت تو بهای باره کوب ساختند و در سیم از قلعه کیان بانگ استغاثه بلند شد و مرتضی قلیخان با تیغ و کفن و بارانید پادشاه مامن جبت شهر یار و دیندار بروی بختیاری و در ازای عنینیتی که از مردم قلعه بهره لشکر بام می شد معادل سه هزار تومان زیر مسکوک از خویشان بلشکر عطا کرد سعادت قلی خان در قلعه صفی آباد چون اصفای این خبر نمود از در زاری و مزارعت محمد قاسمخان و قانلو را بشغاعت انجخت و بخواستاری و تقبیل آستان پادشاهی شتافت و در تم عفو و عفو یافت و در این سفر چنان افتاد که روزی شهر یار بکر در قلعه بام بر می آمد و نظر تو بچنان و نظام ایشان میکرد و محمد نام بنایری این بدید و بدانست و کستانخانه شمنال خویش را بسوی پادشاهی کلان شمنال خطا کرد و از پادشاه بگذشته بر پیشانی یکتن از غلامان آمد و منفردا بر او کشته ساخت بعد از فتح قلعه بام چون شهر یار بر آنجا ماعت بختیاری بنحون این غایب نیسرنیالود مع القصد بعد از فتح بام میرزا عبداللّه معتمدالدول از نزد شجاع السلطنه بلشکر کاه آمد و معروض داشت که این همسکام که شاهزاده تربت حیدر حصار داده از قبل شاه محمود افغان و سپهرش کامران میرزا آلاشمس مفتی هرات و خان ملاخان تلابشی درانی بزدیک شاهزاده آمده و او را در حضرت پادشاه شفیع ساخته اند که زلات ایشان بزالال غفور جریه جهان شسته کرد و در سخن بر این نهاده اند که ما را از جبارت فتح خان خبری نبوده و ما این کاوش نفرمودیم و اگر اجازت رود در فرستادگان و در اندیشگاه پادشاه حاضر سازیم تا بمکشف مشول خویش پردازند و بختیاری ایران فرمود که ایشان را بنزد ما بارسا شد و پاسخ ایشان را شجاع السلطنه بگذار و بدینگونه پیام فرستد که اگر بجز این جنایت فتح خان دست بسته بسوی ما فرستی یا هر دو جهان من و او را در چشخانه پروان کنی دیگر باره با تو طریق ملاطفت و مصافحت خواهیم سپرد و اگر نه ساخته عذاب و عقاب میباش چنان سخن بجای

## شرح سلطنت و جانشینی قاجار

از محمد حسین خان قاجار

رفت متمدنانه و بازشناخت و شهریار سه شنبه دهم رمضان از بام کویج داده و در منزل پیرش بهار فرد و شد  
و در آنجا سر و وضع افتاد که محمد حسین خان قاجار می چون سفر پا داشت و را برض خراسان بدست چنان برسانک  
شد که بنده و آفریق را بیک گداشته شتاب زد و بیکاب خوارزم شتافت لاجرم محمد تقی میرزا که ساخته زرم او  
بود بجا صرعه بر و بجز در دخت و کار بر بختی خان شاد و لو شک شد و و برادر خود و محراب خان پیک و شیرخان  
پیک و پست تن از خوش اندان و جامع از علما و مساوات را بنزدیک محمد تقی میرزا فرستاد و او را در حضرت  
پادشاه و شفاعت را بخت شایسته از آنجا که پادشاه که سیل ساخت و بخواستاری او که ایشان  
مغفولت انارضا قلیخان و عرفانلو باستمداد محمد خان قرانی راه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور  
یافت باز شتافت لاجرم شهریار را بجزا فرماد که حسن خان قاجار فردینی و عیسی خان امیر آخوند را در  
پیاده و سوار و مینقلای سپاه بطرف خوشان بفرست و چون شدند و خود و دوشنبه از هم خضایان کوچ داده  
در ظاهر قلعه خوشان لشکرگاه کرد حسن خان و عیسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری برآوردند و دیو خلیان  
سپه دار و سمیع خان سردار بسوی مشرق شدند و سرایر و شهریار در برابر دروازه مشند برپا می شد  
و از آن سوی و تقی رضا قلیخان از اراضی تربت باز شتافت و از این جوش و جوش آگاه شد دست نیافت  
که بجهار خوشان در رود و عظیم تبر رسید و همال و اقبال خود را ریخته قلعه شیروان که ره فرسنگی خفت  
که سبخت چون این خبر در لشکرگاه رسید فرمان رفت تا شایسته از آن میرزا از کن بر و بجزا فرماد  
در ظاهر قلعه شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه کیان به بست اما از جانب دیگر چون امیر حسن خان  
حاکم طبرستان بر حسب حکم شایسته از شجاع السلطنه بکشد از مدت زمان بخریب قلعه تربت روز میگذشت و  
حصن دوع آبا در آنجا محلات تربت بود با خاک پست کرد محمد خان قاجار را در ملک خراسان  
مستقلی حکم که باستظنه آن استوار تواند نشست مانند لاجرم از کارداران شجاع السلطنه خواستار آمد تا  
میرزا عبدالوهاب متمدنانه و در برفت و خطا و راه از کدورت و حشت و دهمشت صفائی داشته بخت  
شایسته از او در روز دیگر شجاع السلطنه و فرخان و دخوان و میهان شد و دل و را با بازی گذشته  
ملازم رکابش داشت و از خاک تربت بارض اقدس و مشند مقدس کوچ داد آگاه آهنگ درگاه  
شاهنشاه ایران کرد و امیر حسن خان طبری و محمد خان قرانی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کیکا  
و ادخان تیموری و ندر محمد خان برادر بسبیا و دغان هزاره و یکنک توش خان برادر صید محمد خان جلایر  
حاکم کلات و دغانین چاپشلو و منصور خان فرستاد و کاهران میزرای افغان و حکیم خان حاکم خراس  
و بزرگان و صنها و دید قبایل ترکمانان سالور و ساروق و سرخس و مرد و ایمان میر علی و علی ایل و چو  
و مینه و درون و دنا و اپور و دنا خال اینچند در رکاب شجاع السلطنه ثبات فشد و چون قربت اردوی  
پادشاه یافتند بر حسب فرمان جامع از ملک زادگان و پیشکاران و قواد سپاه پذیره شدند  
و شجاع السلطنه را با عظیم کاشی به تقسیم سده سلطنت حاضر کردند شهریارش نوازش فرمود و ملازمان  
رکاب و برانیکو نواخت و خوامین خراسان و افغانستان و ترکمان را که از یک هزار تن بر زیادت بودند بکرد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

نظام الدوله و خان فرستاد

حاجی محمد حسین خان نظام الدوله را که در بساط لغتشناسی مزایده از بهر زانده چمن تواند بود در لشکر کاوه پادشاه چیت  
سر برده خاص صنایع خانان زندان بجای داشت هم در آنجا شش در غلت لیل و دوتن از سواران ترکان  
از کمانه خیمام او عبور دادند تا که بکوی که فضل میا به مطبخ او در میرفت در آنجا چند آنکه همیز زدند و کبریا  
تحریک دادند باشد که آن آب جگر کنند در وقت بازو می ایشان بنود ما چار دل بر مرکبها دند جان بدوند  
مع القعه بعد ازین وقایع چون رضا قلیخان بیک نکریت خاچین خراسان و بزرگان افغان و ترکان را بعضی  
و برخیزاد الزام خدمت پادشاه مجبور یافت و خوشتر را در طریق هسیان و طلیان بختند و دیز کار داران دولت  
خواستار آمد که اگر میرزا شیخ صدر اعظم بکشت مرا میمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه ایمن فرمایید هیچ  
بهانه نجوم و بر طریق حضرت پویم بر حسب فرمان شهریار صدر اعظم میرزا فضل الله علی آبادی ستونی را و میرزا رضا  
فروغی منشی و میرزا فضل الله شیرازی منشی مؤلف تاریخ ذوالقرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجاریه است  
با خود برداشته در عشر آخر شهر رمضان راه قلعه رضا قلیخان را پیش گرفت چون با قلعه قریب شد رضا قلیخان  
با پادشاهت خراجی باستقبال پرور شد و از اسب بزیار آمد و رکاب صدر اعظم را بوسه زد و اجازت یافته  
بر پشت او در رکاب او بقلعه درآمد یک هفته صدر اعظم با تملات او روز گذاشت و امیر کوته خان پدرش که  
هم در آن قلعه بدست پیر مجوس بود او را فرمود که صواب آنست که صدر اعظم را طریم رکاب شوی و بحضرت  
پادشاه شتاب گیری اگر با خون تو شمشیر آید نام دولت ایران بر شستی بر آید و اگر بر جان تو خیشاید جان تو  
ایمن خواهی زیت سخن پدر را پسند و قتی تنها در دوازدهم شعبان السلطنه نیز کمیت نه بقلعه درآمد و کشتی  
و هر چه دانست و توانست بفرمود اینهمه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر تیر داشت در دل رضا قلیخان را  
نکرد و در دوازدهم صدر اعظم رضا قلیخان را بجای خود گذاشته راه برداشت بعد از او و او بدرگاه آتش  
خشم پادشاه فروخته گشت چون ایل والوس رضا قلیخان و مویشی ایشان را سه سینغاق بود حکم رفت  
تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی متخیر سینغاق فارغ و اسپید جرد و خیش کرد و شاهزاده اما موری میرزا  
بسوی استامبول و خرو و عان بگذاشت و محمد خان قاجار و دولو از لشکر کاوه شاهزاده محمد تقی میرزا اهنک سینغاق  
راز و خوشخانه کرد شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان توانو و نو حاجی خوشان تا ختن کردند و در  
دست بر زیادت رفت که تمامت مویشی و اطفال و اموال آن قبایل منسوب شد و از جانب دیگر لشکران  
دیوار قلعه شیروان و خوشان را با تو بهای باره کوب رخنه و شعله فرسودان کردند و بزرگ بر ج و باره بسیار  
نقب در بردند رضا قلیخان را دیگر توان خوشتر داری مانند جماعتی از علماء را شفاعت برانجخت و آلات  
حرب و ضرب خویش را چند آنکه خناره و زنبوره و شمشال و تفنگ داشت باش عراوه توب بدرگاه پادشاه  
فرستاد و وزن و دشر و سپر خود را بگردگان نهاد و دستداشت آورده در این سفر چون آتش خشم پادشاه  
بر من تافته است دل دیدار ندارم روا باشد که بر من بخیشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرمایید شعبان است قلعه  
و خاچین خراسان تا خون پیکان مان بدر نشود و قلعه خوشان پی سپر لشکر نکرد و بدین سخن مبد استیاض شد  
و بنخواستاری در استان پادشاه حبس بر خاک نهادند و شهیدان را از ایشان بپذیرفت وزن و فرزند رضا

تسلیم  
در سر کجکین  
محمد تقی میرزا  
و بن مجور وزن  
الف دهان جای  
مخت زنده جای

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بکر دکان روانه مشهد مقدس داشت و چون جرب فرمان شاه محمود و فتح خان افغان را ناپسند ساخت شیراز  
فرستادگان کا مران میرزا را نواز برمش و نواخت فرمود در حضرت انصاف داد و بمقتضی خان بنو قبیله شجاع اسفند  
بسفارت هرات نامور فرمود و از بهر کا مران میرزا خلعتی کرا بهنما دگر خجری مرصع بجوایه سرشین افغان داشت  
و امیر حسن خان حاکم طبرستان وکیل خراسان لقب داد و هر یک از صنایع و بزرگان ترکمان را جداگانه  
عطای رفت آنگاه اردوی پادشاه در نیمه شوال با صد هزار کس از ابطال رجال بطرف مشهد مقدس کوچ  
داد و شش روز در آن ارض مقدس توقف فرمود و هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه السلام نشست  
چند ضلعت بر خاک سود و میرزا موسی رشتی وزیر شاهره را معادل ده هزار تومان تسلیم کرد تا در پهلوی  
روضه مقدسه صحنی جدید بنیاد کند و از آنجا بجانب دارالخلافه طهران رهسپار گشت و روز پنجشنبه به ششم شهر  
فوججه وارد آن بده گشت اکنون بشیر کوئیم که فتح خان افغان را چکونه میل کشیده همانا آن هنگام که فتح خان  
رزم میراد شاه محمود با فرزند خود کا مران از قندهار برپرون شد و کا مران را هرات فرستاد و خود در راه  
توقف نمود آنگاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کا مران میرزا یا فتح خان را بنزد ما فرستد  
یا اورا ناپسند سازد و کا مران میرزا ناچار شده بی آنکه پایان کار را بنیدیشد فتح خان را ناخود داشته از برود  
چشم ناپسند ساخت و او را برادرش شیردل خان در حبس خانه انداخت این هنگام شاه محمود مراجعت بقندهار  
نمود و از پس او بر دل خان برادر دیگر فتح خان را هرات فرار کرد و در تشریه نام و علی از جماعت غیلبائی  
انجمنی کرد تا اگر تواند کا مران را بکشد می رساند و برادران خود را از زندان و بر باند کا مران برادران او را را  
ساخت تا از کید و کین او بر آساید اما از آن سوی چون خبر ناپسندی فتح خان بهر شاه محمود عظیم خان برادر بهتر  
او که فرمانگذار کشمیر بود و برادر کمر خود دوست محمد خان و یا محمد خان را بطلب شاهنواز و ایوب با رضی پاشا  
فرستاد و او را بر بخت نشاند و شاه محمود بنبره داز نمود و قاصد و جلال آبا در در تحت فرمان آورد و از  
طرف دیگر محمد عظیم خان عبدالجبار خان برادر دیگر خود را با ثاق و دوست محمد خان تبخییر کامل فرمود  
و همچنان محمد زمان خان برادر دیگر را بهندوستان کیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمورشاه را که نپایند  
دولت انگریز بود پیاورد تا با سمندر خان حاکم دره مبارزت کرد و او را بهر میت ساحت و محمد داشم میرزا  
و سلطان اسد میرزا در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود کرسیجه بشیردل خان پیوسته شد و با او همدست  
شدند اینوقت پر دل خان در رکاب محمد داشم میرزا و سلطان اسد میرزا بطلب منال دیوانی شکار پور را  
بلوچستان برداشت با الجمل تمامت افغانستان آشفت شد و بحر حصار شد و هرات در تحت حکم شاه محمود  
و کا مران باقی نماند لاجرم کا مران میرزا را و می ضراعت بدرگاه شاهنشاه ایران نهاد و خان داو خان  
در آئی با یک زنجیر فیصل و پنج هزار تومان زرمسکوک و دیگر اشیاء بدرگاه فرستاد و بهر فرستاد و او را بنواخت  
بعد از ملاطفت و اعانت نوید داد و رسول او را رخصت مراجعت فرمود اما رضا قلیخان بعد از حرکت اردوی  
پادشاه از خاک خراسان بمشهد مقدس سفر کرد و حاضر درگاه شجاع السلطنه نمود و مکاشفی عظیم یافت آنگاه  
اجازت مراجعت بستاند تا پیچ سفر کرد و در رکاب شجاع السلطنه طریق سده سلطنت بسپارد و چون باز بختان

نابینا شدن فتح خان بهرست کا مران میرزا

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

از تاریخ  
تاریخ قاجاریه  
جلد اول  
تاریخ قاجاریه

شد دیگر باز به همان شکست و در دوازده حصن بر بست تا چار شجاع السلطنه او را با نکر داشت و طریق دارالملک فرستاد  
و در طهران مورد عطف شهریار گشت و برادر عیانی خود حسینعلی میرزا که نیز حاضر در کاه بود و بزرگتر و دهم  
در این سال حاجی محمد حسین خان عزالدین لوی قاجار مردی پسر پیرام عینیان مریض شد و سه روز متبل از  
نور و زجهان را بدرود کرد و او مردی بزرگ ثرا و دانا دل بود و فاضل کمال و فرهنگی میرزا داشت شهریار را در  
مجلس خاص مصاحب و در بارعام مخاطب بود و دهم در این سال بر حسب پانیک در میان دولت ایران و روس  
رفت چنانکه مذکور شد بولکونیک مرزا و پسر او دولت روسیه بصوابه اید الکسندر بر طرف بدر کاه پادشاه ایران  
آمد تا حد و دلالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را انکار نباشد شاهنشاهی ایران  
فرمود تا دیهیم دولت عباس میرزا و او در مملکت آذربایجان جای نشین معین کند و یک تن از کار داران خود را  
از بهر تیسین حد و دلالش با هم همراه دارد و دهم در این سال میرزا عبدالحسین خان غلام پشخمت که با اتفاق  
خاوی خود میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت فرنگستان مامور بود و بصواب دید میرزا ابو الحسن خان  
مکتوب پیرا طور بنی مصحوب او گشت جواب نامه پادشاه ایران را از امپراطور گرفته با تحف و هدایای  
او برسانید و دهم در این سال احمد خان پیکر یکی آذربایجان در مراغه و داع جهان گفت و نایب السلطنه  
پهران احسن آقا و نورالله خان و جعفرقلیخان را مامور و نوازش داشت حکومت مراغه را بنو الله خان پسر بنو مراغه را

بجغفرقلی خان سپرد

و قایم شده یخزار و دویست و سی چار هجری

چون در شش یخزار و دویست و سی چار هجری دو ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم  
جمادی الاخره برکنده شد آفتاب بر پشت اشرف شد شاهنشاه ایران محفل شاه بعد از آنجا هم جشن نوروز شاهنشاهی  
حضرت میرزا را رخصت مراجعت بخراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان برادر او را با ده هزار  
پیاده و سوار جسته را مقرر رکاب او ساخت شجاع السلطنه در سلخ جادی الاخره راه خراسان برگرفت و  
موتک پادشاهی روز پنجشنبه بیست و هشتم شعبان از طهران حرکت کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرها  
شد و در این سفر یزدانقلی صدر اعظم در منزل سلیمانیه مریض گشت و ناچار در شش وین قامت جست و یک  
تا جدار از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی کیلانی و محمود خان قور  
بیادول باشی و دلی را از بهر مخالفت و مصاحبت او مامور داشت چون مدت او را پایان رسیده بود  
روز نوزدهم رمضان المبارک و داع زندگانی گفت شاهنژاد عیقلی میرزا حاکم قزوین جدا و در آنجا رفت  
تمام سلطانیه محل داد و از آنجا بحسب فرمان بزمین کر بلا برده و در آستانه حسین بن علی صیها السلام با یک  
پسر دند مدت زندگانی و از بهر تالیفات بود و یکد خسترا و سی بازماند و او مخطوبه شاهنژاد بهر سیر گشت  
پس از وی وزارت اعظم کاجی محمد حسین خان نظام الدوله موقوف گشت و پسرش عبدالله خان امین الدوله  
مستوفی الماکت آمد لفظ وزیر اعظم وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمد حسین خان را تارک گشت  
و دهم در این سال شاهنژاد محمد علی میرزا فرما نکر عرا قین عرب و محبم تا دیب پشایی بغداد بکنان

وفات میرزا شفیع صدر اعظم  
وزارت حاجی محمد حسین خان نظام الدوله

گشت



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

گشت جهانداد پاشا که از کرجی زادگان بغداد است در بغداد دیوان بود و خاطر اسد پاشا که وزارت بغداد داشت از او برخیزد و از بغداد شش پیرن شدن فرمود و او دپاشا روزی چند از پاشان کرکوک و موصل و شهر زور استمداد کرد و کس او را نصرت نتوانست در پایان امر استغاثت بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا آورد و بر کردن نهاد که بعد از فتح بغداد معادل پنجایه پسران تومان زور مسکوک تسلیم کار داران شاهزاده فرمایند لاجرم شاهزاده او را باز و لشکر مدد و او را در بغداد بر دساده وزارت جای کرد چون اسب مراد و مراد را رام یافت همان بگشت و از وفای و عده سر بر تافت شاهزاده محمد علی میرزا که اسفند یار را بعد ذیل می نداشت از این کردار شکین شد و لشکری بنوه کرده اراضی مسند بیج و زتاب و بقوه را زیر قدم شکرین در سپرد و از درگاه پادشاه عیسی خان دامغانی امیر آخر با و هزار تن مرد کار آرزو می نیند با نسوی رب پارکشت و میرزا صادق و قایع نکار رسول بغداد شد که اگر او دپاشا از کرده پشیمان کرد و دین خویش بگذار و لشکر از آسب آن اراضی باز دارد و او دپاشا چون نزول این دواهی را مشاهدت کرد و خامت کار را معاینه نمود و آنچه کرمانشاهی را که عالمی بخرید و در رفته مطهره کر بلا مجاورت داشت بشفاعت بر گاشت و احمد چلبی را با پیشکشی لایق حضرت و منالی که بر خویشتن بناده بود و نزدیک شاهزاده کیل ساخت لاجرم شاهزاده بفرمود تا لشکر دست از غارت باز داشت و کنه او را ندید و نگاشت و صورت حال را در حضرت شهزاد باز نمود و نیز در چمن سلطانیه رعیت کیلان که در تحت حکومت خسرو خان کرجی بودند از جور و عتاف حاکم خویش نبایند پادشاه عدالت کیش دست او را از عمل باز داشت و شاهزاده محمد رضا میرزا را بگومت کیلان گذاشت و میرزا عبدالوهاب مستمدا له و له را برای رفع حساب خسرو خان و کیلانیان مامور فرمود و هم در چمن سلطانیه نایب السلطنه عباس میرزا به تفصیل سده سلطنت شتافت و پس از روزی چند حضرت انصاف یافتند باز آرد با پمان شد و شهر مایه جدار از چمن سلطانیه کوچ داده جمعه نوزدهم ذیقعد وارد طهران گشت و این کلام و لیعهد ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا پسر ارشد و اکبر نایب السلطنه عباس میرزا را حاضر در کاخ است و از بهرا و مجلس سور و سر در پای برود و دختر محمد قاسم خان قونلور که از سوی مادر تیز نسب شاهنشاه ایران میرسانند از بهرا و کاخ بخت و آند و فرزند زاده را در ساعتی نیکو از دیدار جسم شاه و خاز ساخت شکفت آنکه شاه شهید محمد شاه روزی فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار و دتور را با دولت خویش شریک ششم تو چنانید دختر میرزا محمد خان قاجار و دتور را با عباس میرزا که دیعهد دولت است بشرط زنانشوی باکر کناری و فرزند ایشان که از سوی مادر دلو و از جانب پدر قونلور خواهد بود نیند و لیعهد دولت خواهد گشت چون بن رشد و بطوغ رسد همچنان نوزنده باشی از بهرا و دخترتری از جماعت قونلور بجمع فرمائی تا فرزند ایشان از دو جانب نسب بقونلور رسند و چون پادشاه باشد همه قونلور باشند این بگفت و از کمال حبت برخاست و بجه و سماع درآمد و چند کزت بفرمود و همه قونلور باشند بهمانا باهام و دولت این سخن کرد و امر در رفان آن سخن شاهنشاه جوان جهان از ناصرتین شاه است که در تحت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پدر پسر محمد شاه است و محمد شاه پسر عباس میرزا و اد پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز نیره فتحعلی شاه است

تجلیس سور دیهیس شاهی قاجاری

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و پدر مادرش امیر محمد قاسم خان پسر سلیمان خان توانخواست پس بفرموده شاه شهید که محمد شاه همه توانخواه  
 و هم در این سال شاهنشاهی ایران متحلی شد و خرمیز را شیخ صدر اعظم را از بهر شاهزاده همیون عقد بست و هم در  
 این وقت و خورشید هزاره محمد قلی میرزا ملک آراسی بازندران را بشهر طرزی بسیلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان  
 پسر دوسلیمان خان ملقب بنان خانان است و با و خرمی که بولیعبد شاهی عقد بسته شد برادر عیانی است لاجرم  
 از سوی او در نیزه سیر و شهر یازدهار است و هم در این سنکام محمد صادق خان توانخواه سیر و مرتضی قلی خان  
 برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان یاب و دلو بمصا هرت شهر یازدهار طرین مفاخرت آمدند و از طرف  
 خراسان چنانکه مرقوم شد و چون شجاع السلطنه و اسمعیل خان بدان جانب کوچ دادند و خانیان خراسان دیگر  
 باره بدست شجاع استغاث آوردند و حاضر شدن بدرگاه را بدیکر دقت معلق ساختند کارداران دولت  
 نیز از بهر آنکه مسلمانان بهر نشوند و تاخیر تنخیر خوشان مساحت را داشتند و حکم رفت تا شکران دست  
 از محاصره باز داشتند از پس این وقایع روز یکشنبه و دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان را شهر یازدهم  
 زد و جمعه دوم جمادی الآخره مراجعت فرمود این وقت از قبل سلطان محمود خان ملک روم سلیمان فندی  
 بهفارت برسید و احمد چلی فرستاده داد و پاشای وزیر بنیادین را با و همراه بود و بر حسب فرمان میرزا  
 صادق و قیام نگار پذیره شد و ایشان را در سراسی حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آورد و مکتوب  
 و ممدای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و مملک کرانهها و مکر خنجر مرصع شاد کام شده پانچ دوستان  
 بگرفتند و در عشر آخر حرج مراجعت کردند

امیر محمد قاسم خان  
 سکون باد و از این  
 لغت تصدیق  
 بنام محمد قاسم خان

و قیام سال یکبار زد و دست و سی پنج بهجری در سیلندر سول امپراطور روستیه  
 در شنبه یکبار زد و دست و سی پنج بهجری بعد از چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبه بیستم جمادی الآخره شاه  
 از حوت بجهل شد و شاهنشاهی ایران متحلی شد با طعید پای بر دو را و ایل این سال سرخای خان لکزی و  
 مصطفی خان شیردانی و مهدی خان قزاقی از کار پر و از آن روستیه برنچندند و جلای وطن احتیاج کرده  
 بهجرت نایب السلطنه پیوسته و مورد عطف و عنایت شدند و از پس آن عبدالصمد خان اتقان از قبل  
 شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان بدرگاه پادشاه آمد و از شفقتی مملک افغانستان  
 و عصیان برادران فتح خان و صنف شاه محمود بنالید شهر یازدهم شتوانی او را بر دست شجاع السلطنه نهادند  
 عبدالصمد خان را پنجشنبه بیست و ششم شعبان رخصت انظار داد و خویشین نیز از دار الحلا فخمیه سپردن  
 زد و راه چمن سلطانیه برگرفت در منزل سلیمانیه فرستادگان امپراطور روس برسیدند و مکتوب توت  
 و خدات برسانیدند و تحف امپراطور را پیش داشتند و آن حوضی شمن از بلور صافی بود که از هر جانب  
 تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دوازده برمی آمد و فواره در مرکزش منصوب بود و  
 چند قطعه آینه که هر یک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و همچنان قفایل و جل چراغهای بلور رنگ  
 اشیاء پیش داشتند شهر یازدهم شتوانی امپراطور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را کامرا و اجازت  
 انظار داد و از سلیمانیه کوچ داده و دوازدهم رمضان چمن سلطانیه را لشکر که در نایب السلطنه اند

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آذربایجان و ظل سلطان از طهران در آنجا جیسرهای سده سلطنت کشید چون سورت ایام صیف لشکرت  
در غره ذی قعدة کهچ داده و وزیر از دهم ذیقعدة مراجعت بطهران فرمود از آنسوی بعد از مراجعت <sup>بهران</sup>  
عبدالصمد خان افغان شاهزاده شجاع السلطنة سازش کرده از اراضی اقدس سپردن تاخت و محال با خبر  
و شهرور از تصرف بنیاد خان متخلص ساخت بران را رضی امیر قلیچ خان تیمور را فرمانروا داشت امیر حسن خان  
حاکم طبرستان و محمد خان قزاقی در میان راه برکاب پیوسته و شجاع السلطنة را پیوسته در خاطر بود که  
محمد خان را دشمن سازد و شفاعت امیر حسن خان حایل می‌گشت و در تربت شیخ جام ناگاه امیر حسن خان برکاب مخفی  
در گذشت شجاع السلطنة چون این بدید میتوانی محمد خان را مأخوذ داشته بزنجیر بنهاد و در زمان بجانب تربت  
حیدر یشتافت با زمامداران محمد خان متحصن شدند و یکدیگر در خوشن داری کردند و چون دانستند که  
سبب هلاک و دمار محمد خان خواهد گشت ناچار آمدند در محمد خان دو سپهر دیگر علی خان و مهدیقلی خان را برداشته  
با کلید قلعه تربت بجزرت شجاع السلطنة آمدند و وقت شاهزاده را فوخت فطری و مرده تلی جنیش داد تا محمد خان  
با مادر و برادران مورد و نوازش داشته غفلت گرانها داد و جملد را رخصت فرموده تا تربت حیدر یشتافت  
و روز دیگر چندی از نزدیکان درگاه بسرای محمد خان میهمان شد و یکدیگر از خواهشگران و درگاه کناح  
خویش در آورده و محمد خان را بکاره از دهم ذیقعدة آسایش داد و صورت حال را در حضرت شهریار تاجدار عرضه  
داشت نمود اما از آنسوی شاه محمود افغان از چون ساعتی لشکر کوچ داد و شجاع السلطنة مکشوف افتاد و هرگز  
شد که مبادا در مملکت او تاختی کنند صید کریم خان افغان را با پیشکشی فراوان کیل درگاه شاهنشاهی  
داشت و او تحتین و تربت حیدر یشتافت بجزرت شجاع السلطنة پیوست و معروض داشت که جنیش این لشکر کپار  
افغانان تمانز آشفته سازد و مردم را بر محمود شاه بر شوراند اگر رعایت جانب و نزدیک کار داران ایران  
مبقر است هم اکنون فرمائی تا این سپاه طریق مشهد سپارد شجاع السلطنة بخوارشاری و امیر قلیچ خان تیمور را  
در محال خاف و با خبر باز دهم ذیقعدة بمشهد مقدس مراجعت کرد و صید کریم خان طریق طهران برداشت و پیش  
شاه محمود را پیش گذاریند شهریار تاجدار فرمود مملکت خراسان سپرده شجاع السلطنة است و کار حد و د  
شور آن را رضی منوط بصواب دید و دست و صید کریم خان را با تشریف حسروانه و جواب نامه باز فرستاد  
و امیر علی قلی خان پسر امیر حسن خان را خورشید حکومت طبرستان و کالت خراسان صادر گشت و هم در انبال  
فتمای مملکت کیلان معروض داشت که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی وزیر  
او را با درویشان نعتی الهی ارادتی بنهایت داشت و بتسویلات ایشان نینسرها شاهزاده از ازاوت کشید  
درویشان است هم اکنون از بی تمیدی اینجماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت منهدم  
و مسموم باشد شاهنشاهی ایران بدست آویز تخمیر کردند تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمد رضا  
و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت و زیرا او را نینسرها از علل مغرور  
کرد و حاجی محمد حفره کوزلو که در قریه کبوتر آهنگ نشین داشت و در طریقت نعتی خلیفه عهد  
در مشد وقت بود با ثقاتی سید حسن بهمدانی مورد محظوظ پادشاه شدند و بمصافحه و در هر سرتواری

در کتابت قضاوتی رشت از خانای محمد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

ز مسکوک کرمتا رکشده فاضل خان کر دس امیر جبار که فاضلی نامبر دار و ادپی کامکار بود با جماعتی از چاودینا  
 با خدا ن مامور شد و عبدالله خان امین الدوله از بهر فیصل حساب یکمان راه رشت در نوشت و شاه بخت  
 بطهران کرد و امیر محمد قاسم خان توانمور از بهر نظام قبایل بختی ساری روانه اصفهان داشت این وقت  
 میرزا ابو الحسن خان شیرازی که بفارس انگلتره رفته بود بر رسید و مکاتیب سلاطین روم و منیر و فرید  
 که همسکام عبور ویدار کرده بود بر ساینده محادل صد هزار تومان ز مسکوک که کارداران انخلیس از سلیم  
 پروازان ایران مضایقت کردند تا خود داشت و سبب افتاد و علت امساک این زور و دولت انکریز از پیش  
 بشرح رفت و نیز خطی با مضای و لیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز یکقطعه خاتم الماس  
 پادشاه انکریز به تهنیت و لیعهدی نایب السلطنه بمصوب میرزا ابو الحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا  
 ابو الحسن خان سه سال بود و هم در این سال میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودت گشاده بود  
 ادات خصومت آماده کشت تختین از بهر آنکه سلیم پاشای حاکم بایزید و موش قاسم اتقایی حیدر انمورانی  
 و غیرت از محال چالدران تحریک داده باراضی روم برود قبایل سپکی را نیز از ایران بر کران داشت چنانکه  
 حکمرانان خوی و دیوان در استر و ادایشان سخن کردند بماعت و مسامحت دفع داد و دیگر آنکه چون داد و پا  
 سلیمان پاشا را مقهور کرد و وزارت بغداد را گرفت صادق پیکر سپر سلیمان پاشا فدا کرده پناه  
 دولت ایران کشت حافظ محمد پاشای سرعسکر از زن الر دم از نایب السلطنه خواستار شد تا خاطر ادا  
 این کرده روانه از زن الر دم داشت بعد از درود بدان اراضی با عوای داد و پاشا او را مقول ساخت  
 و نیز مکاتیب حافظ محمد سرعسکر بی پاشای موش و تحریک قبایل سپکی و تشکیک شد و ملحوظ افشا و مکنون  
 خاطر و مکشوف کشت که خون شیعیان اثنی عشرتیه را بر در اند و مال ایشان را مباح شمار و دیگر آنکه والد شاه  
 عیسی میرزا همسپار زیارت پلته الحرام کشت و جماعتی از مردم ایران مثرم خدمت خدام او کشت بعد  
 از ورود و بغا هر از زن الر دم سرعسکر حکم داد که سر پرده او را محض کنند تا مبادا اموال تجار از اجات  
 عشار بنهانی حمل دهند چون اندیشه و مکشوف شد بعنبر موده حاجی علی رضا سپر حاجی ابراهیم خان  
 حاجی ریح خان و حاجی عیسی خان کر آزی با چهار هزار تن از مردم ایران اطراف سر پرده را پرده زده خانه  
 جنگ شدند مسلحان که سرعسکر با ده هزار تن از مردم شهر پرورن شد بدانست که قوت مبارزت نادر  
 لاجبرم با چند تن از نزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده و مراجعت نمود و هم در هیال بر حسب  
 فرمان شاه شاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا حاجی حیدر علی خان صندوق دار خود را که برادر  
 زاده حاجی ابراهیم خان شیرازی بود و بغارت مصر نیز دیکر محمد علی پاشا فرستاد و دیکر قبضه شمیر  
 که نیامش با چو اهرمین ترصیع داشت از بهر او افشا نمود و بدو مکتوب کرد که در تدبیر جماعت و نایبی و عبده  
 ابن سعود و شیخ اراضی در حینه و بنجد سعی جمیل مبذول دارد که ایشان در عسکریان دودک روم و ایران  
 و غارت اموال زیرین پت اند الحرام هرگز خود داری نکنند بعد از درود حاجی حیدر علی خان بمعه  
 ابلاغ حکم شاه ایران محمد علی پاشا برادر زاده خود ابراهیم پاشا همسپاری زرمجوی مامور شد

تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

به حکمت نجات خسته حصن در عتبه را مفتوح ساخت و جماعت و تاجی را متعول نمود و عبدالعزیز بن سعود را مغلولاً به لابل  
فرستاد و سلطان محمود خان فرمود سرازشش و دو کر دندانگاه حاجی حیدر علی خان شاد کام مراجعت نموده  
از طریق مکه مظهر را به ایران برداشت و وار و تبریز شد

و قیام سینه بخار و دوست و سی و شش بهجری و طغیان با قناتان

در سینه بخار و دوست و سی و شش بهجری چون ز ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخر  
بگذشت خورشید به بت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون جشن نوروز بگذارد و میرزا عبدالوهاب  
معمدالدوله را مأمور بخراسان فرستاد تا خاطر خانیان خراسان را از وحشت زدود و کند و ایشانرا حاضر درگاه  
پادشاه سازد و معتمدالدوله و دست و دو م رجب پروت شد و شاهزاده شجاع السلطنه در عشر اول شعبان آه  
و طغیان و محسبان خانیان خراسان را باز نمود و سینه شاهزاده محمد علی میرزا بجهرت پادشاه پیوست و معروض  
داشت که چون محمود پاشا پسر عبدالرحمن پاشای بجای پدر حاکم شهر نژد و رشید باغی داد و پادشاهی  
بنهاد و سراز فرمان کارداران ایران بر تافت با الجملہ شخصه یا تاجدار محمد علی میرزا را باز کرد و پادشاهی را فرستاد  
و شجاع السلطنه را رخصت مراجعت بخراسان داد و توفیر محمد خان دولتی قاجار را با سپاهی آراسته ملازم رکاب  
او ساخت و موبک پادشاهی چهارشنبه یازدهم شعبان در حرکت آمد و در اراضی فیروزکوه و نیکه عرض سپاه  
داد و شد و از آنجا کوچ داد و در چمن خوش سیلاق لشکرگاه اشاد و اما از آنسوی معتمدالدوله علی مسافت کرده  
تختین در جنوبان رضا قلی خان را دید و کرد و آنجا و بختی خان و محمد خان قرائی و امیر علم خان را ملاقات  
نموده و ایشان را در طاعت پادشاه همدستان کرد و فرزندانشان را بشتر طکر و کان کیل درگاه داشت  
لاجرم حسنعلی خان پسر رضا قلی خان زعفرانلو و علیرضا خان پسر بختی خان شادلو و مهدعلی خان برادر  
محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علینقی خان عرب زنگولی و سادات خان پسر امیر علم خان عرب  
قریه در چمن خوش سیلاق حاضر حضرت شدند و از قبل شهر بایر مورد نواخت و نوازش گشته مأمور بتوقف  
طهران آمدند اما شجاع السلطنه چون بشبه قدس شافت معلوم داشت که در مدت ذهاب و ایاب و بار  
الخلا نه طهران بسبب دغان افغان قلعه شهر نورابجا صره انداخته و نواحی باغزر را منسوب ساحه لاجرم شجاع  
السلطنه و تن از سپران خویش هلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب ساحه با سپاهی لایق تدبیر و پادشاهی  
تقسیم عزم داده از مشهد مقدس پروت شد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در تربت حیدریه بجهرت او  
پیوست و خواستار آمد که یکتنه بنزدیک بنیادخان رفته و را مظهر خاطر بدارد و بجهرت آرد این بگفت و از  
برگشت و برقت بنیادخان بعد از ملاقات معتمدالدوله دست از محاصره قلعه نوباز دوشته در محال باختر بقعه  
کاریز شافت و در دزدگاه شجاع السلطنه بر تافت شاهزاده از کردار او خشم و کین پیفرود و بایست هزار  
تن مرد لشکری بجانب حینش کرد و از آنسوی بسبب دغان باده هزار تن سوار جمشیدی و هزاره و سیر و زنگولی  
پنیر و جنگ شد و در جمعه بیست و چهارم رمضان در پروت قریه کاریز هر دو لشکر تنگ در آمدند و صف  
جنگ داشت کردند و با دایمیه روز کار بستیز و او نیز رفت و ناکاه هلاکو میرزا که دل شیر و چنگ بکشت

محمد از بیابان دغان

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

اسب بر جهان و با نیزه خلی محمد کران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر پنا دختان زد بسیار مرد و مرکب  
بخاک انداخت و فزاد آن کس را جرات کرده مطروح ساخت پنا دختان را پای مطهار لقمه شش کرشته ردی نهریت  
نهاد شجاع السلطنه با حال و اقبال و شکر بیت و از هائی و تا خستن کرد دنیا دختان تا قریه کوسویر بشتافت و چنان  
خشم را ترک نکرد تا یافت هم در کوسویر نتوانست زبیت کرد و از آنجا نیز عثمان زمان پیمان اربعه جمشیدی  
کرخت این هنگام اموال و در لشکرگاه و اندوخته او در کوسویر به تمامت غنیمت لشکران شد و بسیار از مسلمانان را که  
در کوسویر محبوس داشت تا تبرکات مان در معرض بیع و شرمی در آورد و در پاکش شد با الجمعه شجاع السلطنه را بهیم خان  
هزاره را بکومت شهر نو و باغز باز داشت عثمان بیکان بهرات گذاشت در منزل پرنی فرستاد و کان شاه  
محمود بر رسیدند و اظهار مسکن و اطاعت کردند لاجرم میرزا موسی کیلانی و زیر بهرات شد و متشکک ده هزار  
تومان خراج همه ساله را بستد و یکصد طاقه شال بافته کثیر بر رسم شپش کش کرشته مراجعت نمود و در منزل پسینی  
بلشکرگاه پوست آنکه و شجاع السلطنه را و مشهد مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه  
دهشت شهریار تا جدارها کو میرزا را که در جنگ آن جلالت کرده بود و لقب بهادر خانی عطا کرده و از جانب  
دیگر چون ترکمانان بام و بورمه باغوا می محمد رحیم خان در سال پارتوا حسی سبزو را را منسوب ساختند که  
علیه دختان حاکم جوین از و بنال ایشان تباخت و بهشتا و تیره سر و یکصد تن اسیر گرفت لکن کار داران  
دولت بدین قدر راضی نبودند لاجرم بر حسب فرمان ذوالفقار خان سمنانی و علیمردخان افشار  
سر کرده سواران خسته در رکاب شاه سزاده محمد قلی میرزا ملک آرا می از زندان راه و دشت برگزیدند  
و در منزل سندر و چندر شاهزاده قاسم حجت و ذوالفقار خان و علیمردخان تباخت و تاراج قابل  
بام و بورمه پیر و دخته بسیار کس مقتول ساختند و زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر گرفتند و هوای  
آنجا محنت را غنیمت نموده منت می کردند و این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند و هم در امینال شهر یار یکجای  
از زر خالص مرصع بجا هر شین که ده هزار تومان بها داشت بمحبوب عبداللّه خان امین الدوله روانه شد  
مقدس داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آرا در پای ضریح نغسره و رقبه علی بن موسی علیه السلام نصب  
نمود و امین الدوله مراجعت کرد و اما از تریبل ادبیای دولت آل عثمان چنانکه بشرح رفت چون آن کردارهای  
ناستوده ظاهر گشت و قبایل حیدر خان و سپکی را در راضی خوشنمیداد و چند آنکه کار داران ایران است  
دولت روم و سرعسکر از زن الروم را کتب کردند و از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند و سودگی بایده  
ناجرم بر حسب فرمان نایب السلطنه حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی کران از ایران نیمه سپردن نزد  
تاجاغت حیدر خان و از جای آورد چون بخشی بجانب حیدر خان کوچ داد و سلیم پاشا با لشکری از روم میان  
مناخه بجز حسن خان تباخت و جنگ و انداخت با اینکه حسن خان ساخته زرم بود و کان نداشت که رویا  
در شکن محمد تا بدینجا جد و جهد کنند بر نشت و چون پلنگ غضبان بیک اندر آمد هر دو لشکر بخشی با هم  
بکشتند و از هم بکشتند لکن از هیچ سوی حضرت بدست نشد این هنگام خسرو محمد پاشا از اسلامبول بسر  
عسکری از زن الروم منصوب گشت و حافظ علی پاشا مغزول شد و نیز رعایت عهد نامه نکرد و در کابل

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

قبلاً حیدر اعلوینکو تر برآمد در موی بزرگ نایب السلطنه فرستاد و اراضی چهره را که از محال سلما سالت  
در تحت فرمان خویش خواست نایب السلطنه حاجی علی بیگ تبریزی را به راه فرستاده و مامور فرمود تا  
با سرعسکر در رفع منازعت ذات چمن سخن کند و حشر و محمده پاشا حاجی علی بیگ را مجبوس نمود و گفت تا چهره  
بدست نکند تو را از دست نگذارم و حافظ علی پاشا را بجای حکومت قارص منصوب داشته باشی که بیگانه  
ایران مامور نمود تا در سرای ایران تقدیم قتل و غارت کرد و صداق پاشای پسر سلیمان پاشای وزیر  
بند او که بدین دولت پناهنده بود و کاروان ایران برای تشیید استخوان و ولایت دارا بهمانه را روانه از آن  
کردند بعد از ورود و حکم سرعسکر صداق پاشا و حشر خان را قتل و دزد و پس از وزیر چند صداق پاشا را به جنت  
ملازمان او سرباز گرفتند و سرهای ایشان را روانه اسلامبول داشت و همانند را بی پاسخ نامه باز فرستاد و لاجرم  
نایب السلطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکر را را بخمن کرد و روز دوازدهم دیگجه از تبریز خیمه پیرون زد  
و تا بلده خوی تابخت چون سرعسکر این بشیندا حمل افندی و دواتی را از در ضراحت بدرگاه نایب السلطنه فرستاد  
باشد که آن سیل برخاسته را بنشیند چون این رسالت تیراز در حلیت بود پذیرفته نشیغاً و نایب السلطنه جن جن  
بنقلای سپاه مامور ساخته خود نیز همراه بر گرفت و تا منزل چالدران برانداخت حسن خان سپاه رومی را در هم  
شکست و اسیر فرادان و شکیر نمود و تو بنجانه ایشان را گرفت و از آنجا بجانب قو پراق قلعه شتافت و حکم  
یورش مشغول ساخت نایب السلطنه بعد از اصفای این خبر بموی ایران و بایزید کوچ داد و در سوی غربی  
بایزید محکمه زنک زور را بدست قزاقان سپاه مشغول ساخت مردم شهر بایزید هر سنگ شده علماء و  
قضاات خویش را بدرگاه فرستاده امان طلبیدند و سر طاعت پیش داشتند و مور در آن کشتند در نبوت  
بهلول پاشا که از پیش در بایزید جای داشت و سرعسکر او را معزول و مجبوس نمود و بجا است قلعه آق سرای  
مامور شد و حکم سرعسکر با استخلاف زنک زور میان بست و تو بنجانه خود را بدینجا براندر روز دیکر نایب السلطنه  
امیر اصلاحتان و بنی را با یوسف خان و فوج ببا دران بر قلعه آق سرای که در فرار جلی شایخ استوار بود  
و حصار شهر برکاشت و بهلول پاشا را پام داد که اگر سلامت خواهی در این حضرت قامت جوی و اگر نه ز  
باشد که قرین ندامت باشی بهلول پاشا هراسنده شد و با اینکه یک برادر خویش را نزد سرعسکر کبر و کان  
باز داشته بود و برادر دیگر را بدرگاه فرستاده نایب السلطنه بدین قدر رضا ندانما چار بهلول پاشا حاضر حضرت  
کشت و لشکر این پانفی و عایقی بر بر و ج شهر عروج کردند و حصار آق سرای را بنیر پامی در آور و نذیل سلطنه  
لشکر از قتل و غارت باز داشت و حکومت بایزید را با پنج محال دیکر بهلول پاشا گذاشت و عبدالحمید پاشا  
که یک تن از خویش و ندان و بدو بنظم سپاه کاشت و حسین خان سردار ایرد و ناز با با ق بهلول پاشا  
و صنادید شهر جامع بایزید فرستاده و بر منبر جامع خطبه بنام شایخ و ایران فتحی شاکر کردند و مردم شهر را  
از وضع و شریف بیدل تید و طایف شاکر احسان ساخت حاجی حسن پاشای چمن و غلی که با شکری ابنوه  
بهر است حدود و ثغور آن ممالک مامور بود و نشیند این اخبار منترزل کشت لشکرش پراکنده شد و خود  
در قلعه سنگ که معنی مینع بود متحصن آمد نایب السلطنه امیر اصلاحتان خان را بدفع او فرستاد و بعد از مقاومت

لشکر نایب السلطنه با کت روم

آقای چالدران  
بایزید محکمه زنک  
و لاسم کن دلال معز  
رای معز السلطنه زن

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و بهار زرت حاجی حسن پاشا شکسته شد ناچار قلعه را بگذاشت و باز زن اردوم که سخت و نایب السلطنه در تخییر  
از زن اردوم بچخته شد و لشکر همی براند در محال لشکر معلوم گشت که سپاه عثمانی که در حین قلعه جای داشتند  
بعد از اصفای فتح بایزید راه فرار برداشتند بقراحصار و معدن و نریان که از آنسوی از زن اردوم است  
در رفته اند نایب السلطنه محمد زان خان قاجار و حسن خان و عبداللہ خان و ماوندی و رحمت اللہ خان را به سوار  
تن سرباز و هزار کس تفکیکی دہشت ہزار سوار کرد و عجم بر اثر ایشان تباخت و خود از طریق ملا ذکر در شہر  
آمد و در منزل خامور صدقی افندی مدرس از زن اردوم با جماعتی از علما از قبل جا قویان شہر و بزگان قبیل  
و سوباشیان محال بدر کاہ نایب السلطنه آمدند و چسپن ضراعت برخاک مسکنت بودند و خسرو محمد پاشا  
سر عسکر که در نارین قلعه متحصن گشته بود و عریضہ از در انجمن کار روادہ خواستار عفو گناہ آمد و پیشکش کردن  
نماہ کہ ہمہ سالہ افتادہ داشتہ از طریق فرانہ در می نگرد و ہمنوز این سخن در میان بود کہ معروفی افتاد  
کہ سلیم پاشای والی ارمینہ بفرمان سر عسکر با چست ہزار تن لشکر از حد و بولانوق پیک ناکا، از دنبال  
محمد زان خان و حسن خان تا ختن کردہ اند نایب السلطنه چون این بشنید صدقی افندی و حاجی ملا قرقا صلی  
عسکر از خست مراجعت با زن اردوم منہر مود و در پانچ سر عسکر پیامہای درشت و سخنان جزہر الکین  
فرستاد و از انجا بجانب بولانوق ایٹار کرد و لشکر و م چون جنبش این چشم را شترس کردند بی آنکہ با مردی  
در آویزند و کردی بر آئینہ ز راہ منہار بر کردہ حسن خان و دیگر دلیران ایران تاحد و کللی سولہ کہ ستہ  
فرسنگی از زن اردوم است از دنبال ہز میتیان برفتند و ہم از انجا نایب السلطنه و ہزار سوار دپیادہ  
و د و عرادہ قوب از قاشی کریمتکان و قحیل حیدر انلو مامور نمودند و مروان کا زرا چون سیل بی  
زنہار پست و بلند زمین را در نوشته تا جھشور و ترشور و تر جان کہ چہار فرسنگی و یار بکرت بشناختند کہ چہ  
ایل حیدر انلو را در نیافتند لکن تمام آباد اینہا و قریہا پی سپر سپاہ گشت و جماعتی کثیر عرضہ شمشیر آمد  
و پنجہزار تن مرد و زن و دختر و پسر اسیر شد و د و میت ہزار سرسواشی و اغنام دستگیر افتاد و ہجندہ  
عرادہ قوب و فرادان از آلات حرب و ضرب و اموال و اعیال بہرہ لشکران کشت چنان شد کہ سپاہ  
مقل آن احوال را بر شاپسندند و یک نیمہ اموال منہو بہرہ و وفات در انداختند سلیم پاشا چہذا کہ دانست  
و توانست مرد و مال را از آن اراضی بقتل جبال شامخہ صعود داد و شہر و حمہ را یکبارہ از مردم پر دخت  
و خود در مشیر کہ شہر موش خاتند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت نایب السلطنه حسیں خان سردار  
برضہ و فرستاد داد با شہر مرد لشکری کوچ داد آنجا و اسمعیل خان پات را ما مور بفتح قلعه ملا ذکر نمود  
اسمعیل خان برفت و آن حصنی کہ بنایت حسیں خان بود برش کشید و تو بنجانہ و سلاح جنگ ہر چہ یافت برگرفت  
و در کنار قرا سو بحسین خان سردار پست و سواران سپاہ از بہرہ نب و عمارت بہر سوی پراکنده شدند  
ناکہ جمعہ اگر کردان یزیدی و حسنا نلو با سواران چہار دلی و بز چٹو کین کشادہ جنگ در پوسشد حسیں خان  
سردار چون این بدانست اسمعیل خان پات و کریمخان کشت کرد و عسکر خان افشار را مدد فرستاد و از آن  
سوی سلیم پاشای چہذا کہ در قلعه لشکر داشت پر دخت فرستاد و جنگ عظیم گشت آنروز تا چہار ساعت

جنگ حسیں خان سردار یزدانی با لشکر اردوم





## جلد اول قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

پادشاه عرضه داشت اما چون این خبر در سلیمان بول سرکشت ادلیای دولت عثمانی و دوسه سرتن لشکر و ده هزار  
توب نزدیک داد و پادشاهی وزیر بغداد فرستادند و او را بر آنخیزد تا اگر تواند حد و ایران را بسنجد و توب  
ویران کند داد و پادشاه تخت محمود پادشاهی بایان را که بقوت کار داران ایران و شهرزور حکومت داشت با خود  
همداستان کرد و محمد آقای کبیرا با ده هزار کس مرد سپاهی و جماعت دلو باش را و ده شهرزور داشت مجوز  
پادشاهی بایان با سه هزار تن سوار و کشتی را آب سیروان بجای پوست چون محمد علی میرزا فرستاد که از عراقین  
این بدانست با نوزده هزار سواره و پیاده و در عرش اول و پنج از کرمانشاهان نیمه چرون زد و ده عراوه توب  
حسن خان دالی فیلی از پشت کوه لرستان با سه هزار کس بد و پوست این جنگام حسین پادشاهان نموده  
و محمد باقر خان مانی را از راه سنندج و خود حجتیه چار در نوشته و در هیچدم و در تخریب بشهرزور و لشکرگاه  
کر و محمد آقای کبیرا و محمود پادشاه در یاسین تپه که از سه جانب آب پوست است و از یک جانب باغلاب سنگری  
راست کرد و نشست و پانزده عراوه توب در پیش سنگر داشتند این هنگام محمود پادشاه از در کدورت  
چند کس بجزرت شاهزاده فرستاد که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر امین فرمایند فردا که از دو جانب  
صف راست شود و بالشک خود از کبیرا بد آنسوی کریم و دوزرمان بکبیرا در آویزم شاهزاده چون کلمات او را  
با صدق راست ندانست با پنجاه ملایم سؤال باز داد و فرستادگان او را باز فرستاد و آنشب راجی  
بنه و آنغز و قیاسی بر در و زدیگر که خورشید سهر بر زده و ساحت جنگ گشت و موسی و ده معلم اکر نیز با عجمی  
از سه بار و سوار و تو بجان و زنیور کنی نه از میان دژ چنانکه خضم ندید و ندانست بفرستاد تا ناکاه از  
شاهی دشمن در آیند و خبر آزار نمایند و خود و لشکر را حقیقت داده و میمند و میره راست کرد و بر فرازی صعود  
کرده حسین برخاک نهاد و از کار سازی نیاز طلب نصرت نمود و سخت بکریست آنگاه بمیان سپاه آمد  
از دو سوی یکره و در دیران بالا گرفت و دمان توب و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک  
میدان کوه نعل و مرجان گرفت و میان را مجال و رنگ نماند پشت با جنگ داده و پیکار روی بر داشتند  
محمود پادشاه با شاق کبیرا عیان زمان بطرف کرکوک که خیزد شاهزاده پیر جمعی در لشکرگاه کبیرا فرد  
شد سهر پرده و خمرگاه و تو بجان و هر چه در میان را بود بدست لشکر ایران افکند و شاهزاده مظفر  
و منصور بیلما نیه نزول فرمود کبیرا چون این بدید و از مراجعت بیخدا و شرکین بود و منافعه در باره بنه  
شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان بسلامت نشست اینوقت شاهزاده عبداللہ پادشاهی عم  
علی پادشاهی دالی دیار بکر اکر از پیش بدرگاه شاهزاده پناه جسته بود و حکومت شهرزور فرستاد و خود  
ایام محرم را در سلیمانیه سپاهی برد و صورت این قصه را بجزرت شاهزاده ایران عرضه داشت و در  
اول شهر صفر از سلیمانیه نیمه سپردن زده و محاصره بغداد را بکشتاید و نخستین زیارت روضه عسکریه را  
علیها السلام و تقبل آتانه ستر من رای نمود آنگاه بطرف بغداد شتافت و در منزل دلو عباس مزاجش  
از اعتدال بجست و سخت مریض شد و از آنسوی داد و پادشاه را سناک گشت و شیخ موسی بختی را که در میان  
علمای ثنا عشریه نام بردار بود و شیخ ساخت و بدرگاه فرستاد شاهزاده و محمد علی میرزا را مکان شیخ بختی

بازماند

بازماند

مقتضی

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است

شرح سلطنت و جہانگیری فتح علی شاہ قاجار

و شدت مرض از تسخیر بغداد باز داشت و داد و پاش را بجای می گذاشته بجانب کرمانشاهان کرج و داد و تیرل  
عاق کر از محنت اسهال برضف بدن پیچید و دنیاچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست ازین مرض  
جان سلامت نبرد حسن خان فیلی و اسد خان بجستیار را طلب کرد و فرمود دو در بنامش که چون بنامش  
ازین لشکرگاهه شوانید سلامت پیرودن شد اکنون که مرا حاشا شده از جان بجانیت طریق مامور خویش بگریید و بر  
گذرید و شب شنبه پست بشتم شهر صفر در سال یک هزار و دویست و سی هفت هجری بنکام سپید و دم رخت از  
ایمنان بجان جاویدان کشید و در ششم پیچ الا اول این خبر مسموع شامش و ایران شاد و در سوگاری کسب  
چو من اگر چه بادل شکسته و خاطر خسته بود و بجزای سلطنت و شریعت مملکداری اظهار تسرع و خزن نفرمود  
و فرزند اکبر ارشد و محمد حسین میرزا را بجای پدر نصب کرد و دشو رفرا مانکداری عراقین عرب و عجم را بدو  
فرستاد و او را حثمة الدوله لقب داد و با جمله جدها همراه را در پیرودن کرمانشاهان در میان رودخانه که خود  
کرده بود و با خاک سپردند

و قایل سال یکنوار و دوست و سنی هفت هجری و ذکر گشتن میان دولت ایران و روم چون یکنار و دوست و سنی هفت سال از هجرت بنوی صلی الله علیه و آله بر گشت و سه ساعت و سنی زقیقه از روز چشنبه پست ششم جمادی الآخره رفت آفتاب از حوت بجل شتافت و شنبه شاه ایران محمداً قاجار جشن نوروزی بپای برداشتگاه لشکر مارا بجهنم کرد و روز سه شنبه پنجم شوال ضحیه بیرون زد و از طهران تا سلیمانیه برانداخت آنجا میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را بخواستاری شاهزاده حسنعلی میرزا از ابر استقامت خوانین بخراسان فرستاد و خود از سلیمانیه کوچ داده و دوشنبه پانزدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و در این وقت اولیای دولت آل عثمان در استرواد ممالکی که نایب السلطنه بدست کرده بودند چنانکه بشیخ فرست یکدل و بچخته کشید و هر جا در ممالک عثمانی تا جری ایرانی یافتند و را بمجوس و اموالش را مآخوذ داشتند و از یرین پست اتمه الحرام را در مملکت شام بحبس خانه در انداختند و محمد عارف پاشا را سرعسکر ساخته بازران روم فرستادند از انیسوی نایب السلطنه تختین حسن خان قاجار قزوینی را بطرف قاصص یران و فتح قلعه منازق تباخت و او در اول رکعت با سپاه روم دو چار شد و در جنگ آسماعت مردان بکوه و ایشا زابگشت و بسیار کس کبشت و سید آقای سیواسی را که سر نهنگ آن قوم بود با هزار تن اسیر گرفت و روانه درگاه نایب السلطنه داشت و از انیطرف نایب السلطنه در عرش آخر شبان از تنبیر بجا نب خوی کوچ داد و بعد از دو روز بخوی اسپهان روم نیز در رسیدند نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و سیواسی را طلب داشته بسوی سرعسکر روم کمیل ساخت و پیام داد که اگر از این جنگ وجوش دست باز داری و در میان دلیتن رفع ذات بین کنی بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندامت خواهی سپرد بعد از مراجعت سید آقا سرعسکر و دیگر پاشایان بر گریه و دین پیغزو و ند چند آنکه یکجای ره ابواب مدینه و مهاندنسد و دشد و کار بر مقامت و مبارزت افتاد ما چار نایب السلطنه ساز لشکر کرده در نیمه شهر صیام از بلده خوی بیرون شد و تختین جماعتی از سپاه را بطرف سلاطین و ابلق و اراضی دان روان

شیخ میرزا و وفات

نصیر عزم نایب السلطنہ در شیحہ ملک اردم

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلد است تاریخ التواریخ

کرد تا از آن سوی زرم دهر در این وقت سموع افت و که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابوسعید پاشا  
 باشکری سپردن حساب توپراق قلعه را بهی صره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان یکصد تن سر باز و نوزده  
 تفنگچی خلج بر زیادت بنو ذنایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران غل  
 بجنب الشکر گذاشت و در منزل اواجن لشکر که از بهر عراست قبایل نزد محمد خان پسر کمریکی خوی بودند  
 بر کاب پیوسته سکته محال وان چون این بدیدند میدان را از لشکر ایران خالی پنداشتند و چهار هزار تن  
 سواره و پیاده گردان رومی و دلی باش و بهیلا بر سر قبایل خضرو و تگوری که در ارض توره و حاجی بیک  
 جای دهنده تا حقن بردند و مواشی ایشان را بهنب پیش راندند طایفه تگوری در این وقت باشکران همدگر  
 شد و با آنجماعت کوچ و از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سر باز و سواران مقدم  
 که از دنبال اردو کوچ میداد با مردم وان باز خورد و جنگی صعب و دریا نه برفت در پایان کار لشکر دانیگشته  
 شد و کردی سیرکشت مواشی منو بهر راسته داد کردند و طایفه تگوری را باز جای آوردند و در منزل و اجتن  
 بجزرت ذنایب السلطنه پیوسته دهم در این وقت محمد زما تخان قاجار و محمد خان پسر کمریکی خوی که بتاراج  
 نواحی وان مامور بودند منظر و منصور و درآمد نانا از طرف دیگر خزر رسید که حافظ علی پاشا در محاصره توپراق  
 قلعه سنکر باز دیک کرده و نقیبه در برده ویرنها شد که آن حصار را بجشاید و همچنان ارامنه که در آن  
 اراضی جای دارند با ستظار و در میان سراز خدمت بر تافشند و در پشت فرسنگی توپراق قلعه و دنگ  
 خانوار با آلات حرب و ضرب در قرا کلیسا سنکری کرده اند ذنایب السلطنه بعد از اصفای این جناب راز  
 اواجن اینرا کرده راه برداشت و نخستین بر قرا کلیسا بگذشت جماعت ارامنه را که با سیل و منده توان  
 مقاومت بنو کیشا زما با حاج و آنچخل پیش دهنده از دراستناشت چمن ضراعت برخاک نهادند ذنایب  
 السلطنه کنایا شانرا ندیده انکاشت لاکن فرمان داد که یجای آنچمن نشوند و در محال ویدین سکون نمایند و  
 آتش برادر آنجا پیاپی برده صبحگاه بر نشست و خواست لشکر را با سایش کوچ و دوازده هزار انکه مانگی  
 پردن کنند و جنگ را توانا باشند و درین راه مسموع افتاد که پاشایان از جنش لشکر ایران آگاه شده  
 و در کوشش و یورش افزوده اند باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند ذنایب السلطنه از این خبر آشفته  
 خاطر گشت و چنان فی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با کوهی قلیل از لشکریان برداشته شتاب  
 زده راه برگرفت و از بهر آنکه میدان جنگ را بداند و جای قوب و زنبوره باز نماید تا قریب شکر و میان  
 براند سپاه آل عثمان از دیدار لشکر چکانه بهم برآمدند نخستین چهارده عراوه قوب و چهار هزار مرد لشکری  
 از قبایل دلی باش و بهیلا بر فراز تلی راندند و دوان قوب و تفنگ مبراشیب کشوند ذنایب السلطنه با غلام  
 تفنگچیان از دامان تل بجهت درآمدند لشعی سفیر کلور در میان آمد و دشگرد کار بر دینکو نهی رفت تا پنا  
 ایران که یختر سنک از دنبال بود با تو بجان بر رسید و این هنگام هر جا فراز تلی و مقصی بود لشکر آل  
 عثمان بریزد و اشد و قوبها را بر فراز پشتهای جای داده بودند با اینکه سواره و پیاده ایرانیان هشت فرسنگ  
 راه سپرده بودند و بهای تو بجان در آن کر مکاره از طول مسافت خشکی و دشمنی داشت ذنایب السلطنه بی سزا

اینکه بعضی  
 بنو ذنایب  
 در این وقت  
 در قرا کلیسا  
 سنکری کرده  
 اند ذنایب  
 السلطنه بعد  
 از اصفای این  
 جناب راز  
 اواجن اینرا  
 کرده راه  
 برداشت و  
 نخستین بر  
 قرا کلیسا  
 بگذشت  
 جماعت  
 ارامنه را  
 که با سیل  
 و منده  
 توان  
 مقاومت  
 بنو کیشا  
 زما با حاج  
 و آنچخل  
 پیش  
 دهنده  
 از در  
 استناشت  
 چمن  
 ضراعت  
 برخاک  
 نهادند  
 ذنایب  
 السلطنه  
 کنایا  
 شانرا  
 ندیده  
 انکاشت  
 لاکن  
 فرمان  
 داد که  
 یجای  
 آنچمن  
 نشوند  
 و در  
 محال  
 ویدین  
 سکون  
 نمایند  
 و آتش  
 برادر  
 آنجا  
 پیاپی  
 برده  
 صبحگاه  
 بر  
 نشست  
 و خواست  
 لشکر  
 را با  
 سایش  
 کوچ  
 و  
 دوازده  
 هزار  
 انکه  
 مانگی  
 پردن  
 کنند  
 و جنگ  
 را توانا  
 باشند  
 و درین  
 راه  
 مسموع  
 افتاد  
 که  
 پاشایان  
 از  
 جنش  
 لشکر  
 ایران  
 آگاه  
 شده  
 و در  
 کوشش  
 و یورش  
 افزوده  
 اند  
 باشد  
 که  
 قبل  
 از  
 رسیدن  
 لشکر  
 فتح  
 قلعه  
 کنند  
 ذنایب  
 السلطنه  
 از  
 این  
 خبر  
 آشفته  
 خاطر  
 گشت  
 و چنان  
 فی  
 حسین  
 خان  
 سردار  
 و حسن  
 خان  
 برادر  
 او را  
 با  
 کوهی  
 قلیل  
 از  
 لشکریان  
 برداشته  
 شتاب  
 زده  
 راه  
 برگرفت  
 و از  
 بهر  
 آنکه  
 میدان  
 جنگ  
 را  
 بداند  
 و جای  
 قوب  
 و زنبوره  
 باز  
 نماید  
 تا  
 قریب  
 شکر  
 و میان  
 براند  
 سپاه  
 آل  
 عثمان  
 از  
 دیدار  
 لشکر  
 چکانه  
 بهم  
 برآمدند  
 نخستین  
 چهارده  
 عراوه  
 قوب  
 و چهار  
 هزار  
 مرد  
 لشکری  
 از  
 قبایل  
 دلی  
 باش  
 و بهیلا  
 بر  
 فراز  
 تلی  
 راندند  
 و دوان  
 قوب  
 و تفنگ  
 مبراشیب  
 کشوند  
 ذنایب  
 السلطنه  
 با  
 غلام  
 تفنگچیان  
 از  
 دامان  
 تل  
 بجهت  
 درآمدند  
 لشعی  
 سفیر  
 کلور  
 در  
 میان  
 آمد  
 و دشگرد  
 کار  
 بر  
 دینکو  
 نهی  
 رفت  
 تا  
 پنا  
 ایران  
 که  
 یختر  
 سنک  
 از  
 دنبال  
 بود  
 با  
 تو  
 بجان  
 بر  
 رسید  
 و این  
 هنگام  
 هر  
 جا  
 فراز  
 تلی  
 و مقصی  
 بود  
 لشکر  
 آل  
 عثمان  
 بریزد  
 و اشد  
 و قوبها  
 را  
 بر  
 فراز  
 پشتهای  
 جای  
 داده  
 بودند  
 با  
 اینکه  
 سواره  
 و پیاده  
 ایرانیان  
 هشت  
 فرسنگ  
 راه  
 سپرده  
 بودند  
 و بهای  
 تو  
 بجان  
 در  
 آن  
 کر  
 مکاره  
 از  
 طول  
 مسافت  
 خشکی  
 و دشمنی  
 داشت  
 ذنایب  
 السلطنه  
 بی  
 سزا

## شرح سلطنت و جهانگیری محلی شاه قاجار

دویم حسن خان قاجار را با سرباز و سواران و نجوان و خوی حکم پورش داد و آنجا حجت چون شعله ناز  
 بجانب بالا بال گرفتند و در اول حمله خود را بر فراز پشت رسانیدند و عاده توب از میان بستند و عت  
 ولی باشد و بیضا چون پلنگ زخم خورده بجنگ درآمدند و هر دو لشکر در هم آمیختند و یکدیگر را با کار و خنجر  
 خون ریختند بعد از دار و گیر فراوان غلبه رومیان را افتاد و توبهای خویش باز پس بستند و ایرانیان شکسته  
 سرایش برانند و نایب السلطنه چون این بدید جعفر قلیخان مرندی و قاسمخان ترکمان و محمد رضاخان باکوئی  
 برادر ابراهیم خان سرتپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرندی بدو همزیمت شدگان فرستاد و حسن خان  
 سردار کرپه رستم و شیر نیت را بفرستاد و یکبار به چون پلنگ غضبان و دهنک و مان بجنگ  
 درآمد و با دل تفته و تن کفته و دمان پر کرد و کف از میان صف پیرودن شد و بسوی فراز دشت از آمدن لشکران  
 چون این بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او بشتاب آمدند هم درین کثرت رومیان چون شیران دیو  
 کرد و برانگیختند و مانند شیر و آب با ایرانیان در آمیختند سربازی دیران و وزیر نعل ستوران بخش کشت و کجا  
 آن پشت از خون کشته لعل بخش شد در این حمله شش عاده توب و یکماده چنپاره دیران ایران بگرفتند  
 و از فراز کوه زیر در انداختند صفهای لشکر مردم که از دور و نزدیک بدان زرمگاه نظاره بودند و دلهای  
 ایشان از این جلالت بچند و این بهنگام جنگ بزرگ میش آمد در آن زرمگاه سلیم پاشا با ده هزار تن سوار  
 و پیاده در برابر امیر خان قاجار جای داشت و با توب و تفنگ کار همیکرده نایب السلطنه چند تن بنظمی نفر  
 و حکم داد که امیر خان بر سلیم پاشا حمله افکنند و پورش اندازد و خود نیز بامیمنه و میسر و جنباح و ساقه  
 از جای درآمد تختین بطغلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توبخانه رومیان بتاحت و دوتن  
 از توپچیان را بجا خاک انداخت ناکاه کلوه توب برداشتن آمد و برجای سرد شد نایب السلطنه بفرمود  
 تا اسکندر خان قاجار که امیر توبخانه بود توبها را تحریک داد و مانند باران بهار کلوه بارید و لشکران  
 از دنبال دیگر حمله افکنند ناکاه پای صطبار رومیان لغزش یافت بجار روی از جنگ بر تافتند  
 نخستین جلال الدین محمد پاشا که سچ بان او قلی معروف بود و پست هزار سواره و پیاده با پست عاده  
 توب در زیر رایت داشت روی بر کاشت از قشای او علی پاشا با ده هزار تن مرد لشکری از کنار توپ  
 قلعه طریق همزیمت بر گرفت غلامان رکابی و جماعتی از سوار و رهای کر شیگان اسب بر جهانند ابراهیم  
 که با هشت هزار مرد و سوار است لشکر چپان او غلی قیام داشت با لشکر تکان پای سخت و بشکر کر سخت  
 السلطنه از بهر آنکه مباد غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا آسبی رسد بفرمود تا حسین خان سردار  
 سرباز و توبخانه را بر داشت بر سر لشکر راند و در حمله نخستین بشکر در رفت پست و یکماده توب و چنپاره  
 و چهار ده رایت بدست کرد و رومیان را در لشکر نیز توان درنگ نماند لشکر ایشان تیر تبارق بر پیکر  
 کشت و امیر خان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فراوان دستگیر کرد و با لجه توبخانه  
 و قورخانه و نیمه و حصار کا و ناطق و صامت ملید و طرف هر چه با آن لشکر و در آن لشکر که بود و غنیمت  
 دیران کشت و لشکر مردم در این حربگاه و در چندان مردم ایران بودند زیر آن کتاب اجرای لشکر رک

مقام حسن خان سواران و سواران  
 و سواران و سواران  
 و سواران و سواران  
 و سواران و سواران

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلہ تاریخ التواریخ

بدست شد پنجاه و یک هزار تن بشمار آمد و از اینجا که آنکس که جان سلامت برد و در تن جبراحتی نداشت افزون از ده هزار کس بود و عینیتی که خاص دولت بود و بیرون کتاب بهای قورخانه و کلوه توب و بار و طوبی خانه بشصت هزار تومان پوست با الیقه نایب السلطنه و وزیر و دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را با زدن الرقوم رسول فرستاد و محمد رفوف پاشای سرعسکر را پیام داد که ما را مکرز خاطر بنود که با دولت آل عثمان خصمی اندازیم سبب این رکضت و باعث این حیث پاشایان ما مجرب شد ندیم اکنون اگر از کرد و هوشیار باشید و کار اصلاح و صواب اندیشید ما را از مدینه و مهاباده مضایقت نخواهد رفت محمد رفوف پاشا در پنج عرض داشت که تا این اراضی بی سپهر لشکریان است کار مصالحت و مسالمت بپای نرود و اگر فرسرمائی هر دو لشکر با زنهای خود خویش شوند آنگاه مردان کار از خود از طرفین محشور آید و مهابانی مصالحت را میشتند و اندر میرزا محمد تقی را باز فرستاد و لاجرم نایب السلطنه از راه خوی بتبریز آمد و مرثیه ای منج را در حضرت شافشا ایران عرضه داشت شافشا و تاجدار حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کار بر بردی کرد و خوشترین و ادببار است اصفهان لقب نهاد و از آن پس نام او را در مناشیر برین رتقم کردند و دیگر صنایع سپاه را هر کس بمقدار محبت مورد رحمت فرمود و همان هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض و بادشکرگاه بالا گرفت بعد از ورود به تبریز در آن بلده نیز این بلا شایع افتاد و در زمست و پنجم ذیقعد میرزا بزرگ قائم مقام مریض شد و جان را دو کف گفت شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابوالقاسم وزیر نایب السلطنه را قائم مقام صدارت کبری فرمود و منصب وزارت را برادر دیگرش میرزا موسی خان عطار که مدعی القصد یکد سال همی بود که مرض و بابت و بلند چهارادار نوشت از بلا و چین دهند و دستان بجد و ایران گذشت از شهر شیراز و یزد و اصفهان و کاشان و قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از صد هزار تن ایمنه و نیکبخت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهدت کرده بودند اکنون با سردستان آیتیم چون نایب السلطنه از مملکت آل عثمان بیجا نایب ایران عطف غان کرد و مردم و ان با جماعتی از کرد و ان ساز سپاهی کرده ناکاه و ردد و دسکاه ماضق برنده جمعی از مردان و زنان را عرضت تیغ ساخته بازشتا فشد چون نایب السلطنه این بدانت یوسف خان غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران و تنکی مسلمان بدفع ایشان فرستاد چون یوسف خان از مسلاطس پرورد شد نصیر خان پیکر سپهر مصطفی خان بهکاری که با پدر خویش نیز کار بصحوت و مبارات داشت باقی عثمان پیکر هر توشی ایجنی از کرد و ان کرده با سه سزارتن مرد جنگ آهنگ یوسف خان کرد و وقتی برسید که یوسف خان افزون از دویست تن نو مسلمان مرد لشکری نداشت با آن قلیل مردم صف بر زد و دز می مردان و باد و کرد و ان را بنگشت عثمان پیکر و نصیر خان پیکر بصحوت از زرگاه طریق سلامت سپردند یوسف خان بهر میستان را بنگداشت و پستوانی به تیغ خرقه با شقلاان پر دخت تختین برچی را که در برابر با شقلاان برزبر پشته بود و حصار را دوسه ساعت از جا پنهن بکشت و ن توب و تلک کار کرد و در پان امر بقوت یورش ان برج را مسخر داشته هر سه آن را با تیغ بکزدانیدند فسخ با شقلاان در مضای این کار صعب آسان گشت و حافظ و حارس آن حصن نیز عرضت تیغ تیز شد آنگاه بحکم یوسف خان ابراهیم خان حاکم با شقلاان را عسکر

مجلس  
دانش و ادب  
تألیفات  
زاد آید  
بجاء  
که در  
در  
مجلس

ترجمت  
السطنه  
بدر  
مجلس  
ادب  
ایران

باجر و حسین  
وزن الماس

شرح سلطنت و جمالحیری فتحعلی شاہ قاجار

افشار بردهشته روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنان یوسف خان قایل آن را رضی را بنظم کرده بازداشت  
و مصطفی خان هکارتی که سبب بلاطین بنی عباس میرسانید بحضرت نایب السلطنه آمد و جبرسن اطاعت بزرگین  
سود و مورد نواخت و نوازش شده تشریف کرانها یافت و باز هکارتی شتافت و نصیر خان پیک پرورش  
که رانده درگاه پدر بود هم در این وقت دواع جهان گفت آنگاه نایب السلطنه و دست تن از فوج بهادران را  
بجراست قلعه با شعلان بازداشت و مصطفی خان هکارتی دختر خود را از بهر ولی عهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده  
با ساز و برگی شایسته بدرگاه نایب السلطنه فرستاد چون این وقایع معروف و درگاه پادشاه شاه شهباز  
تاجدار بدان شد که از طرف بنده و کرکوک و موصل نیز اراضی آل عثمان را سیبی کند لاجرم حکم داد که محمد حسین  
فرمانگذار عراقین عرب و عجم شکر خود را بخش داده و به عزا و توب آهنگ بنماید و امیر محمد قاسم خان  
قوانلور با قلعچیان استرا بادی و هزار جری فرمان کرد تا محمد حسین میرزا پوسته شود و بعد از میرزا حاکم  
خمسرایه موتهنجیز شهرزور کرد و ذوالقهار خان سمنانی و مطلب خان برادر او با لشکر سمنان و دامغان ملازم  
رکاب عبدالله میرزا شدند و فضلعلی خان قوالوی قاجار و دامان الله خان والی کردستان نیز بد و پیوسته و  
میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تفتیش علف و آرد و قسپاه با لشکریان کوچ داد و با بجمه انجاعت  
روزمست و دو م ذیقعه از چمن سلطانیه بیرون شدند و شهر یاز تا جدار چارشنبه سیم و پنجمه خیمه بیرون  
زد و در محال اسفند آباد و عید اضحی کرد و از آنجا بجا نب چمن یار سینج کوچ داد اما از آن سوی نخستین محمد حسین  
محال مسند بیج و بدرائی و زرباطیه را نیز بر قدم مردان کار فرسوده کرد و داد و پاشای وزیر بنده رسید  
عبدالله بشیر را شفاعت برانجخت و شاهزاده عبدالله میرزا قبیله یایان و شهرزور را کفیری بسزا کرد و لکن در  
این هنگام مرض با در لشکرگاه ایشان فراوان شد و بسیار از لشکریان را بگشت و مطلب خان دمنغانی نیز  
و دواع زندگانی کرد و ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد و هر کس بطرفی گریخت و شاهزاده عبدالله میرزا راه  
رنجان برداشت و این مرض بشکرگاه شاهنشاه نینر شایع گشت و جعفر قلی خان نوائی قوسیا دل باشی و دوستی  
خان میتر المالک و میرزا مقیم مازندران مستوفی را نابود ساخت ناچار شاهنشاه ایران سپاهیان را رحضت  
انصراف داده و خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامان جیل الوند نشست و ایام محرم را تا عاشورا  
در نما و ندب بود و از آنجا بسوی برجسره و کوچ داد و راه طهران برگرفت و روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم  
وارد دارالخلافه گشت اما از آنسوی چون محمود پاشا نینر از چم بلای و با بکرکوک در رفت و عبدالله پاشا در  
سیلانیه قرار گرفت چون سورت مرض و با بگشت دیگر باره محمود پاشا آهنگ سیلانیه کرد چون این قصه  
بمرض شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و در دکرستان را بنظم کند  
نایب السلطنه محمد حسین خان ایلیک آقاسی را با بکتوبی مشحون با هم و وعید بدان اراضی کیل ساخت تا در  
کرکوک محمود پاشا را دیدار کرد و تبلیغ احکام بداشت محمود پاشا هراسناک شد و عثمان پیک برادر بکر  
خود را با شاق محمد حسین خان بحضرت نایب السلطنه فرستاد و خواستار عفو گناه گشت و سورت ملاحظت  
افتاد و از آنسوی عبدالله پاشای عثم و پناهنده و دولت آل عثمان شده حکومت شهرزور را از او و پاشا

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

در باب  
تاریخ قاجاریه  
جلد اول

خط و خلعت گرفت لاجرم نایب السلطنه تشریف حکومت شهر زور را بموجب عثمان پیکت بمحمود پاشا فرستاد و ابراهیم خان کبکوفی را بدو فرج سرباز تبریز و مراغه مامور داشت که او را در جای خود مستولی دارد و بعد از رسیدن ابراهیم خان عبدالنور پاشا چاره گشت و ناچار سرخوشی گرفته پناهنده دولت ایران گشت و محمود پاشا در میان کوی دیلمانیه خلعت حکومت در بر کرده و دیلمانیه شد و او پاشا چون این بدست در چشم شد و محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا مامول و مال محمود پاشا را از اربل کوچ داد و بموصل آورد تا از آنجا از راه بنداد روانه اسلامبول دارد و او را و محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت و بعد بی توانی حکمی بابر ابراهیم خان فرستاد که اگر در اخذ اهل و مال محمود پاشا تمهیدان و زری نای خود غصب و فغال خواهی گشت ابراهیم خان از دیلمانیه بر سر کرکوک براند و از چار سوسی حصار داد و تو بهای باره کوب را دامن باز داشت بکر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع پیرون شده فرمان برداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد پس از آنجا کوچ داد و قلعه اربل را بجا صره انداخت و کار بر قلعه کیان سخت کرد تا فرزندان و خویش و ندان برادر محمود پاشا هر که در آنجا بود بگرفت و از آنجا بکن آب موصل آمد و اطراف موصل را بالشکر پاره زده و جنگ در انداخت مردم موصل چون مقاومت او را در وقت بازوی خود ندیدند در محمود پاشا و فرزندانش او را بار و دی بر ابراهیم خان کیل ساختند و آسیب او را از خود دفع دادند و ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد و محمد پاشا را در قلعه کوی بجا صرا انداخت و ساز مقاومت و مبارزت بیا راست محمد پاشا جلالت و رزیده چهل و پنجم روز خوشترین داری کرد و همه روزه بسر و آرمود در پان کار که پای صطبارش از کار شد از در عجز و ضراعت پیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اگر او را بسلامت گذرانند تا راه بنداد و کسیر دبی کلفت قلعه کوی را باز گذارد و ابراهیم خان این سخن را پذیرفت رکشت و او قلعه را گذاشته راه بنداد و گرفت و پس ابراهیم خان بقلعه کوی در رفعت عثمان پیکت را بگنجهت باز داشت و چهار ده عاده تو بجا تمامت تورخانه بدست کرد و فرمود تا تو بهار آخر در در شهر کشد و تورخانه را حمل داده بدرگاه نایب السلطنه آمد و از دهنش او محمود پاشا نیز حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و بکلمتی تازه بنداد و از ده کشت و باز دیلمانیه

شده بکمرانی پرداخت

و قایع سال یحزارد و دویست و سی و هشت هجری و ذکر مصالحه میان دولتین و دم و دایران چون یحزارد و دویست و سی و هشت سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه بیستم رجب بعد از نه ساعت و بیست و هشت دقیقه آفتاب بیعت اشرف شد و شاه شاه ایران محمدرضا شاه سازد و بزرگ ذر و ذی طراز داد و جشن عید بر قانون کرد و در عنوان امرو بدو سال نایب السلطنه عباس میرزا معروض داشت که محمد رفیع پاشا سر عسکر از نال الزوم بر حسب فرمان سلطان محمود دغان ملک روم بدین سرت است که در میان دولت ایران روم کار بمصالحات کند شصت و یک تا جدار انجام این امر را با خستیا نایب السلطنه باز داد و فرستاده او را باز فرستاد نایب السلطنه میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را روانه از نال الزوم داشت تا با سر عسکر از هر در سخن کردند و دوحه نامه یکی بزبان پارسی و آن دیگر بلفظ ترکی نگار دادند و در شنبه



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نوزدهم ذیقعد این بجل رقم شد میرزا محمد علی با زیران شد و از آن سوی عهدنامه را سه عسکر با سلا میول  
فرستاد و قیصر روم خاتم برنما و دینمیه شهر جادی الاخره پنجب انندی که یکمین از صنادید دولت  
روم بود آن عهدنامه را بر دهمته بهران آورد و بر حسب فرمان میرزا ابوالقاسم مستوفی کاشی و دراپندیره  
شده و در سراسر این عهدنامه خان امین الدوله اقامت داد و بعد از تقبیل سده سلطنت مکتوب ملک روم را  
بپرد و عهدنامه را که قیصر خاتم برنما ده بود بدو بعضی از آن نگارشش با بکون خاطر شاهنشاه ایران دست  
نیامد لاجرم میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا با پنجب افندی سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر و پش  
داشت و عهدنامه بنام میرزا محمد علی و سه عسکر روم از نو نگاشت آنگاه قاسم خان سر تنک تبریزی  
با شاق پنجب افندی سیفر روم شد و عهدنامه جدید را بهر سلطان محمود خان معتبر دهمته مراجعت کرد  
و صورت عهدنامه این است غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال سبب وقوع بعضی  
از حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل  
بتقار و خصومت و مودی بحرب و کدورت شده بود و بقضای جبهه جانی سلامیه اسلام و عدم رضای  
طرفین بسفک و ماء و وقوع آنگونه حوادث و اوضاع و اعدا و سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت  
از جانب دولتین علیتین اظهار رجعت و موافقت شده و بموجب فرمان همیون اعلیحضرت شاهنشاه ملک  
ایران با بقا به فتحعلی شاه قاجار خلد ملکه و اقباله و حکم ما موریت نامه نواب و لیعهد دوران عباس میرزا و ضم  
این عهد مملوک و چاکر جان شاربوکالت نامه مباهی و مخصوص کشته از جانب دولت علیه عثمانی نینبای  
و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان تیمچده و کالت نامه سجناب والی ولایت ازک الروم  
محمد امین پشوی سر عسکر جانب شرق غایت شده بود این عهد مملوک در مدینه ازک الروم  
با جانب سر عسکرش راییه ملاقات و بعد از مبادله و کالت نامه های مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه  
باین آیین ترتیب و تعیین یافت اساس از قراریکه در تاریخ بجزار و یکصد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه  
واقعه کشته حد و دستور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و دروغزاری و تخلیه سپیل اسرا و اقامت  
شخص معین در دولتین علیتین تماماً و کلاً لایق الدولتین باقی و مرعی و مستبر بوده و بارکان آن جهان  
الوجه خللی عارض نشده و در ما بین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابداد کار باشد  
بعد از این شمیر خلافت و در خلافت بوده و در میان دو دولت معامله که مودی کدورت و بدودت و منافق  
سلم و صفوت باشد و وقوع نیاید و آنچه داخل حد و قدیمه دولت علیه عثمانی نباشد و در اثنای حرب  
قتال بدست دولت فخریه ایران آمده از جمله تسری و اراضی و قلاع و فضا و قصبه حال تحریر از تاریخ این  
متنک معتبره الی مدت ثبوت ر و ز بطرف دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و بر اعات حرمتین مصالحه  
خیریه که قشاران طرفین را بناتمام و اخفا تخلیه سپیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از کولات  
و غیره اعطا شود و بر خدات طرفین ایصال نمایند و اول دولتین علیتین را در امور داخله یک دیگر  
داخله مینت فیما بعد از جانب بغداد و در دستمان داخله جایز دهمته از جمله محالی که از توجیهات و

صورت عهدنامه در دست روم میماند

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و سخاقت ذکر دستان داخل حد و می باشد سبب من الاسباب و دجاسن الوجه از طرف دولت علیه ایران  
معارضه و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق نصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از امانی طرفین بی بیانی  
و قیلاق عبور نمایند در باب مرسومات عادی و بیلاقی و قیلاقی و سایر دعاوی که وقوع باید باین و کلا  
نواب و لمید ایران و وزیر بغداد مخبره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان و دولت نکرد  
ماده نامه از امانی ایران که اینک بحجه مغظمه و مدینه کرمه و سایر بلاد اسلامی آمد و شد می نمایند مثل حجاج و زوای  
و تجار و متردین امانی بلاد اسلام و رومیه با اجتماع مثل امانی خودشان معامله نمایند و از ایشان در روم  
و سایر وجه خلاف قانون شرعیه اصلاحی می مطالبه نشود و کذا که از رواج عیالات مادمیکه مال  
التجاره داشته باشند بر وفق حساب کمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز  
باجاز طرف بهیثم عثمانی و امانی ایشان بر این وجه معامله نمایند و بقضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج  
و تجار و دولت علیه ایران تنغیند و اجرای شرایط قدیم از جانب و زراسی عظام و امیر حاج و میر سیران  
گرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال وقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین  
و از آنجا الی شام شریف از جانب این صرّه همچون معرفت معتدی متیقن که در میان آنهاست نظارت نماید  
و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیثم ایران که بکجه مغظمه  
و عیالات عالیات میرند و فراخور مرتب ایشان حرمت و اغراض شود و کذا که در خصوص رسومات  
کمرک تجار و امانی و دولت بهیثم ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکده نفعه  
یکصد فردش چار قروش کمرک کرده و بدست ایشان تذکره داده و مادمیکه از دست ایشان بدست دیگر سی  
مشقل نشده و کمر از ایشان کمرک نخرند تجار ایران لاجل التجاره و چون شیراز که بارالساد و می آورند  
در پیع و شرای آن انحصار نباشد و بهر کس که خواهند پیع نمایند و با تجار و تبعه و امانی و دولتمین علیه که به ملک  
جانبین آمد و شد می نمایند بقضای حقه جامعه اسلامی معامله و دست اندازد و از هر اندازه اضرار محفوظ باشند  
ماده نامه آنچه از عیشره حید را خود سپهکی متنازع بینا بوده و امروز در خاک و دولت علیه عثمانی ساکن شدند  
و ادامیکه در سمت آنهاست اگر بحد و ممالک ایران تجاوز نکرد و خسارت رسانند سرحد داران در منع  
و تربت ایشان وقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحد دار منع ایشان نشود  
از نصاحب ایشان و دولت علیه عثمانی کفید نماید و اگر ایشان برضا و اجنت ما رخ و بجانب ایران بگذرند  
و دولت عثمانی ایشان را منع و نصاحب نکنند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیثم ایران بگذرند بعد از آنجا که  
عثمانی بایند قطعاً نصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران بگذرند و آنوقت از  
حد و دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت بزنند سرحد نشینان و دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان  
وقت نمایند و رابعه بموجب شرط قدیم فراری و ولین از طرفین نصاحب نشود و کذا که از حبله عثمانیه  
و ایلات هر کسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخریه ایران و از دولت بهیثم ایران بدولت  
علیه عثمانی بگذرد و بایران گذشتگان نصاحب نشوند و ماده خامسه آنچه از دارالسلطنه و سایر ممالک دولت

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

علیه عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ این تسک و نظرت  
شصت روز در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم  
شود و سواي اموال محفوظه آنچه در شنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر ایرانیان که در ممالک عثمانی بعضی  
ضابطان سببر از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق  
همان افاده بعد و کیسل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند مگر آنکه در سراسر  
ممالک دولت علیه عثمانی از ایرانی ممالک طرفین کاینکه فوت میشود و اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند  
ما مورین پت المال ترک همان متوفی را بمعرفت شرع و فوری کرده بثبت و جعل شرعی رسانند و آن مال را  
بعینه در محل تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و کیسل شرعی آن آمده بموجب ثبت و جعل شرعی اشیاء  
مترکه تسلیم شود و در سوم عادی که رای محلی آن اشیاء گرفته باشد و آن اشیاء اگر در مدت مذکور در حین توقف  
شود و اعیان کن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسد ترک محفوظ را ما مورین پت المال با اطلاع معتمد  
دولت علیه ایران منسوخ و شش آنرا حفظ نمایند مگر آنکه سابقه بموجب شرط سابقه برای تأیید و تأیید دوستی  
و موت در هر سه سال بخیر از دولتین در طرفین علیتین معکف و مقیم باشند و از تبعه و ولایتین علیتین که در آنجا  
حرب بطرفین گذشته اند و حق ایشان بنا بمرمت مصالحه خیریه سیاست این ماعت نشود و خانه آنچه از  
اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال مهره که بالذکر قرار داد شد و از طرفین قبول گشته  
و اعیان اموال منسوبه الصناعات و تضمین مصارف جزئیة از جانبین مصفی گفته صرف نظر شود و از جانبین  
و ولایتین علیتین بروقی عادت تصدیق نامها صادر شده بواسطه نظر از تاریخ این تسک الی مدت شصت  
روز در سراسر حدود و ولایتین یکدیگر ملاقات کرده با تساه و ولایتین ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و  
تجدید این مصالحه خیریه بمسأله حقیقیة از تاریخ تسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت ناپره که در وقت  
و خصوصت منطقی بوده و منافی و دوستی و خلاف این عهود و شروط مستقوده مربوطه از جانبین وضع و کفر  
و معطله جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشایر الیه نظر بر حضرت کماله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ  
یک هزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شعبان قندها و کرام این تسک مهور و محض شد و انقضاء  
بالخیر و السعاده و الحمد لله و لا اله الا الله و باطنا و ظاهرا سحر را فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست  
سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور پنج افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد تا از  
جانب ویکر و دپاشای وزیر بغداد جناب شیخ موسی بنجی را که از خول فقهای اثناعشریه بود برای محکمه  
خویش و استر و ادقلمه مندیج روانه درگاه پادشاه ایران داشت و بی آنکه در سالت خویش بگذارد و  
و خبری بازارد و مصرف افندی را بشکر می زرجوی جنبه قلمه مندیج فرستاد و ایمانی خان فرامانی و مهدیخان  
کله که حارس و حافظ قلمه بودند قوت و فغانده شدند لاجرم ایمانی خان بکریخت و مهدیخان و شکر  
شد و مندیج مفرح گشت چون این خبر مسموع پادشاه ایران گشت و زمان رفت که محمد حسین میرزا ابن کین  
بخواهد و داد و پاشا را بکفر کند و حسرت و خان کرجی را فرمود تا بالشکر بختاری بدو پسته شود و قبل از آنکه

این تاریخ مورخه است در این تاریخ در این تاریخ

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

خسروخان ملی مسافت کند محمد حسین میرزا جلادت در زید به پنجگز سوار و پنج عراده توپ از کرمانشاهان  
 پروان شد و با یلغار تا مندیج تاخت و از کرده حکم پور شد داد و مندیج را بکشید و هشتصد تن از رزمیها  
 عرض تیغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر بعرض شهر یار رسید و درازای این جلادت محمد حسین میرزا آهسته  
 الله و له لقب داد و حکم رفت داد و باز کرمانشاهان شود و خسروخان در مندیج متوقف کرد و داد و دپاش از  
 این کردار سخت پشیمان گشت و عریضه از نوبنگاشت و شیخ موسی را بشفاعت برانجخت شهر یار جر مش را معفو  
 داشت و خوش روی نباشش مطهر گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد و سخت آنکه از خانقین تا بغداد  
 از زواری عجم باج بخیرند و دم آنکه خوانه نجف اشرف را که در فتنه و با بی باطنین علیها السلام حمل داده اند  
 بیازد و یکتا از دپیران دولت ایران باز جای برند و طوفا تفصیل آن اشیا را خدام عتبات عالیات خاتم  
 برهناده به دفترخانه دولت ایران سپارند سیم آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زواری عجم را پاس  
 حشمت بدارند و دعوی شرعی عجم را بجهتین شیعه گذارند چهارم آنکه داد و دپاش هرسال پنجگز را توان نزد  
 مسکوک بنگران عفو کند و بدرگاه فرستد با الجهد و قایل بخار حضرت میرزا صادق مردوزی با شاق جناب  
 شیخ موسی روانه بغداد شد و حکم رفت که اگر این شرایط را داد و دپاشا برکردن نهاد و سبخی مهربان دید  
 آن اراضی بداد و قلعه مندیج را بدو گذارند بعد از ورود و قایل کار ببنداد داد و دپاشا سر اطاعت و  
 انقیاد پیش داشت و میرزا صادق را کامر و باز فرستاد و هم در این سال خوانین خراسان در نمان بکار  
 داران ایران انهی کردند که شجاع السلطنه حنفی میرزا المکنون منیرا گشت که سرازر بقعه اطاعت پادشاه پر  
 کند و بهوای سلطنت سر برکشد پادشاه کارگاه بدین سخن کذب و ترمات پیمانی و قنینه و آن چون  
 شجاع السلطنه این قصد بشنید پستوانی حاضر حضرت شد و با صرار و الحاح فرمودان حکومت فراسازا اگر کار  
 فرو گذاشت و بابر ادعای خود حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا با صفه نمان برفت چن  
 مزاجش از سخت بکشته بود و در آنجا بمعاذت و مداوا مشغول شد و حسینعلی میرزا راه شیراز برگرفت از پس  
 شهر یار تا جادار شاهزاده علیشقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشت و حجة السلطان لقب داد و  
 بحکومت خراسان فرستاد و میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهان را وزارت او برگزید و برادر بچانه  
 حجة السلطان مامور دی میرزا را که سر کشیکچی و ایلیانی ایل قاجار بود و بحکومت قزوین فرستاد و دخت  
 ایلیانی را بمیرزا اسد الله خان نوری که از بدو کار داشت و شهید آخوند شاهه تا این وقت وزیر سپاه و این  
 درگاه بود و باز گذاشت و چون میرزا اسد الله خان بسبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم جزئی  
 و کلی جنود پادشاه و خاطری بحال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت  
 خویش بخدمت سر کشیکچی گذاشت و در این وقت میرزا اسد الله خان وزیر لشکر نیر پاسبان باشی لقب  
 یافت و هم در این سال شهر یار تا جادار سفر سلطانی را ترک گفته در نوای طهران در ذیل حبیل البرز  
 سیاق فرمود و هم در این سال حاجی محمد حسین خان صدراعظم اصفهان مرخص شد و صبح چهارشنبه نیرزم  
 صفرداع زندگانی گفت فرزند اکبرش عبدالله خان این الله و له که مستوفی الممالک بود بجای پدر خدمت

## شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

وزارت اعظم نیز دریافت و هم درین سال شهریار تاجدار ملا علی محمد کاشانی و حاجی عبدالصغمانی خواهرزاده  
هریک بنار تومان زر مسکوک بدو تا از قبل شهریار و نیابت والده پاوشاه سفر کتبه مخطوط کرده زیارت پخته  
امهرام کنند و این شهریار بنظم کرده بنسب سردار لاجی مرمر منقش نمودند و حاجی عبدالصغمانی عمل داده در  
مسجد الحرام پا دکان گذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد پت محرمی باید که پنجاهی بر دزد جانان نام  
کنمای بر دکانگاه در عشر اول جمادی الآخره بجانب قم سفر کرد و از آنجا بطهران آمد ۲

وقایع سال یک هزار و دویست و سی و نه هجری

در سنه یک هزار و دویست و سی و نه هجری چون سه ساعت و پنجاه دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم رجب بر گذشت  
خورشید به پت الشرف شد و شهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوزدهمین جمعبندی داشت و در پنجشنبه و نوزدهم  
شوال از طهران به کازستان خیمه زد و پس از ده روز کوچ و در چهارشنبه دوم ذیقعد و چمن سلطانیه را  
لشکرگاه کرد و در نخستین مردم کیلان بخت آمدند و از کار پر دازان شاهزاده محمد رضا میرزا شکایت آوردند  
محمد رضا میرزا از حکومت آن اراضی دست باز داشت و بر حسب فرمان شاهزاده یحیی میرزا حکمران کیلان  
کشت و منوچهر خان غلام ارمنی آقا سیاهی بنظم آن مملکت و تربیت شاهزاده مامور گشت و شاهزاده  
علینقی میرزا که در سال پیرن فرمان حکومت خراسان یافت و بخت سلطان ملقب آمد با خوانین خراسان  
و اتفاق ایشان بر شایب لاجرم و اسباب بخت شافت و از فرمانگذاری خراسان استخفاف شهریار تاجدار  
دیگر باره او را ب حکومت قزوین باز داشت و رکن الدوله لقب داد و هم در زمان کس طبع شاهزاده جمعی میرزا  
شجاع السلطنه فرستاده و در حاضر درگاه منبرمود و دیگر باره ب حکومت خراسان منصوب نمود و این سبکام  
و لیعهد دولت شایب السلطنه عباس میرزا بر حسب فرمان بدرگاه آمد و بمحاجت و مداوای میرزا احمد طیب  
احمد آبادی اصفهانی فراخست که از سخت کشته بود و بهبودی داشت و فرزند اکبر شایب السلطنه شاهزاده محمدنور  
که ولیمه شانی دولت بود چون ملازمت رکاب پدر داشت مورد عنایت پادشاه گشت و ایالت اراضی کازانو  
تیر بر د و تفویض آمد و در رکاب شایب السلطنه باز تیر گشت و شهریار تاجدار روز یکشنبه و نوزدهم ذی الحجه  
سلطانیه کوچ داده پست و دوم و یکم و در طهران گشت و عبدالصغمانی امین الدوله اصفهانی را که حل عقد

امور دولت را کفیل بود بنظم اصفهان مامور نمود

وقایع سال یک هزار و دویست و چهل هجری و ذکر سفر شاهنشاه ایران با اصفهان

در سنه یک هزار و دویست و چهل چون نه ساعت و هشت دقیقه از شب و شنبه غره شبان سپری شد آفتاب  
رهبر حمل گشت و شهریار تاجدار فتحعلی شاه به طاعید در نوشت و در رجب از نوروز از طهران خیمه بیرون  
زد و راه اصفهان پیش گذاشت و در منبر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که با زیر دست  
در جایا طریق جور و اعتساف سپرده اند کفری بسزا فرمایند زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که  
حاجی باشم خان در تنگ حرمت مردم و افتد مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمی گذارد و این باجمی باشم خان  
و قبایل و از طوایف بخاری بودند و سالها در محله سنان اصفهان نشین داشتند چنان افا که عبدالصغمان

در سنه یک هزار و دویست و سی و نه هجری  
در روز یکشنبه نوزدهم رجب  
خورشید به پت الشرف شد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استامخ التواریخ

این الدوله خواهراد را بشرط از فی بخانه آورده این سبب بخت و تیر حاجی هاشم خان کشت و جماعتی از بختیاری که در شمار عشرت ادو بودند دست بطغیان برآوردند و اصل حرفت و صنعت و تجارت اصفهان را بسیار وقت می آرزو دند و اموال ایشان را بی حقی و سندی اخذ میکردند چند انکه حاجی محمد حسین خان اصفهانی زندگانی داشت جراحات این جماعت را برهم عطف و احسان المتیام میداد و ایشان نیز چندان دراز دستی نمیکردند که پای اصحاب مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله مفتوح کشت و ادخواهزاده حاجی هاشم خان بود یکبار و سکنه مسلمان سر بطغیان برداشتند و بسیار ادا و کجائی تها در فرشتد و اموال ایشان را بشخصه بکوفتند چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پامان امر آن قوت بود که جماعت خود را از آن دراز دستی منع کند و نه عبداللّه خان امین الدوله بسبب زن و فرزند توانست حاجی هاشم خان را دفع و دهنه چار خوشیستن بحضرت شهریار بان بسعایت باز کرد و از حاجی هاشم خان آغز شکایت نمود و لاجرم پادشاه عادل بعد از درو باصفهان حاجی هاشم خان را مأخوذ داشته از هر دو چشم ناچناساخت و فرمود چو از امین الدوله در تها دیب حاجی هاشم خان مسامحت کرد و اگر خواهد از محل خود ساقط نشود و پنجاه هزار تومان از ترکم که سجا زنان حضرت سپار و امین الدوله از انفاذ این زر خوشیستن داری کرد و اینکار را بکسریای سلطنت راست نیامد لاجرم شاه از سلطان محمد میرزا را بجلومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و دیوسف خان کرجی را که فرمانکذا و سپهدار سپاه بود فرمانداد که در حضرت سیف الدوله مشاغل خدمت باشد و کار اصفهان را بنظم کند و دست هزار تومان از منال دیوانی محل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله بر حسب فرمان ملازم رکاب شاهزاده حسینی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزوی و کلی باز پرس کرده و معادل سی هزار تومان از منال دیوانی تخفیف رعایا باز گذاشت و طریق حضرت شهریار بر داشت آنکه در عرّه شوال پادشاه کوچ داده و حاجت بطهران فرستاد و چون از امین الدوله دل آزرده بود و وزارت اعظم را بابتدایر خان دولوی قاجار که هم بصاهرت شهریار افتخار داشت تفویض داد و او را بآصف الدوله ملقب فرمود و حسن خان پسر او را که دختر تزاده پادشاه بود میرزا بنام فرستاد و سالار با رعب و آنگاه در وزیر شتم ذیقعه از طهران بیایر نگارستان خیمه زد و منوچهر خان را بنظم کلان فرستاد و موکب پادشاهی در حرکت آمد و هیچد هم ذیقعه چمن سلطانیه لشکرگاه کشت این هنگام که کار واران دولت روسیه را نصب خاطر کشت که بادولت ایران نقض عهد کنند و چنان بکنند پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی کوکجه ابروان بحکم صلح نامه باید تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلح نامه مرقوم شد که هر یک از دولتین بمتمه میعین منبر نمایند و حد و د طالش را باز نمایند و مدت چهارده سال که فیما بین دولتین ایران و روس کار بمصالحه و متار که میرفت چون مردم روس از حق خود بزیادت طلب میکردند و انیکار با پاسی نرفت این هنگام بکاره روسیان سر برشته و گفتند مجال بالغ لودگوئی و کوکجه و کجی جزو مملکت ما باشد و اگر نه کار بجا صمت خواهد رفت و دنیا را لرزاند سردار کرهستان بولگو نیک فرزاد بیج وکیل دولت روس را با شاهامیر خان ارمنی که ترجمان او بود روانه در کار و شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را بر مراد خویش کند و از آنسوی نایب السلطنه حسن خان ساجد

عصیان حاجی هاشم خان و پسرانش را

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی است و در اختیار محققان و دانشمندان قرار دارد

## شرح سلطنت و جانشینری قشعلی شاه قاجار

نیز حاضر حضرت شدند و بر حسب فرمان روزی چند با مزار و سیح سخن کردند و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهد نامه اکسی داشتند نیز در مجلس گفت و شنود حاضر بودند و پادشاه ایران مرحوم مزار و سیح را با شرایط عهد نامه حتی بنویسند و سخن بر این مخصا که این را رضی را کار داران ایران با برسم عطا باز کنند و اگر نه کار با عاقلان و نایب السلطنه راست نیاید و بی شک آغاز مجا دولت و مخالفت شود و لا جرم شاهنشاه ایران میرزا صادق و قایم کار را با شاق مزار و سیح سفارت تغلیس فرمود تا با یر طوف سخن کند و آتش بین مشنه را فرو نشاند آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بوزارت امور دول خارج مقرر ساخت و شب پنجشنبه روز دهم محرم سنه یک هزار و دویست و چهل و یک هجری راه طهران برگرفت و نایب السلطنه برای نظم محل قراقرز و دهمان بدان را رضی شتافت و شاهزاده یحیی میرزا با شاق منوچهر خان بر حسب فرمان در قراقرزین بر کاب پو شد و بعضی از اشترار کیلان را بدرگاه آوردند شاهنشاه بعد از تأدیب آنجا محنت را با امور توقف سمنان فرمود و معادل شصت هزار تومان تخفیف منال دیوان کیلان مقرر داشت و از آنجا بخجود ساجیلان سفر کرد و یکشنبه چهار دهم سفر دار و طهران گشت و از آنسوی وقایع کار را با شاق مزار و سیح علی مست کرد و بعد از ورود به تبریز مزار و سیح سبقت حبت و قبل از رسیدن وقایع کار یر طوف را دیدار کرد و از طریق مراغه رفت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که باید قبل از رسیدن سفیر ایران قریه بالغ لورا مستقر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توپ بخواست گذاشت اگر سردار ایران از بهر آنستماع میان بند و ناقص عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن بکنند یا بشنیم تا سفر ایران برسد آنگاه کوئیم که ما هرگز کان ندانستیم که کار داران ایران از ارض بالغ لور که در فور سیح زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه درین دوازده اکنون که کار بدینگونه رفت و صورت حال معروض امپراطور روس شد بی آنکه از دولت فرمانی رسد شوانیم دست از بالغ لور باز داریم همانا کار پر دازان ایران از بهر بالغ لور ترک مصالحت نخواهند گفت و اتفاقا مخالفت نخواهند کرد و با جمله سخن بر این نهادند که منیسیا از قرا کلیسا را حکم دادند تا برفت و قریه بالغ لور را گرفت و یکمین مایور با دویست تن سالدات و دوهزاره توپ و آنجا باز گذاشت و از آنسوی چون وقایع کار بایردان رسید کینیا ز بحسب خان سردار پایتم که سفیر ایران را در این سفر مقصود حبت اگر عرض تجدید حدود و ولین است این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یر طوف را طالب است او بحدود و چمن سفر کرد و پس میاشد تا یر طوف تغلیس مراجعت کند وقایع کار سخنان او را و قعی نگذاشت و از راه بالغ لور کوچ داده سه شنبه پست و پنجم ربیع الاول دار و تغلیس گشت و روز و دو را عظیم مکانت گذاشتند و پذیره گشت و یر طوف نه کام سفر دلیمنوف را از بهر کف و شنید سفیر ایران بجای گذاشته بود و ادبا وقایع کار سخن در انداخت و هزاره در عذر و حلیت حرفی بر زبان نراند وقایع کار گفت از اینگونه سخن چیزی بدست نخواهد شد بیکو آنست که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوسی قسم کنم و تو پاسخ خود را در ذیل آن کار و حق مرا بحتی باشد پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه نباشت بدین شرح که اکنون سال فراوان است که دلیمنوف پیشین ایران و روس را موافقت است بهتر آنست که کار داران

ساخت وقایع کار بطرف روس

مجلس شورای ملی

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

در این کتاب  
بازداد و لازم است  
در سیم روز در داد  
نزد

دولت روسیه در تشدید قواعد استقامت طرفین رنج بر نداشت و لشکری در رعیت و دوستان بی کلفت خاطر زمیت کند که گویند  
جماعت روسیه از حد و خویش قدم فراموش نهادند و قلعه بالغ لور از زیر دست کرده اند صواب آنست که از خلا  
رای شاهنشاهی ایران بپرهیزند و از آن راضی بپسرون شوند تا این مسالمت بجا صحت نموند و این مصافحه بمجاد  
بدل نشود و بمنوف در تحت این کلمات نگاشت که ما قریه بالغ لور بعضی حد و خود دانسته ایم وزیر دست کرد و ایم  
تا از قبل امپراطور فرمان نرسد دست باز نداریم این ستمکارم الکندر با ولیج امپراطور روس در پیست و حکیم  
پرسع الاول سه هزار و دویست و چهل و یک از جهان رخت بدر برد و برادر او قسطنطین بهوای سلطنت سر بر کشید  
چون او بغفلت طبع و شرارت خوی شناخته بود و اعیان دولت روسیه و راز در فرما نگذاری نگذاشتند و برادر  
دیگرش کنکولای ولیج را بسطنت برداشتند چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصه سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد  
بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت بمحال هیچ اندیشه نماند ما چار نگاشته و بمنوف را بر داشتند و در پیست ششم  
جمادی الاخره از قلیس راه برگرفت و بعد از دو و بدو الفخافه طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاهی ایران  
بیکفر کار روسیان را تقسیم عزم داد و بهم در این حال نایب السلطنه عباس میرزا و خورشید بنزاده و محمد قلی میرزا را  
از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را بدین عزیزان میرزا پسرش بنزاده و علینقی میرزا  
رکن الدوله و بنکاح داد و بهم در این حال ظهیر الدوله و ابوالحسن خان والی کرمان که عسکران شاهنشاهی بودند و داع  
زندگانی نگفت و فرزند ارشدش عباس قلی خان که دختر بنزاده شاهنشاهی بود و بجای پدر حاکم کرمان شد و بهم در  
این سال مانده خان والی کرمان رخت از جهان پیرون برد و حکمرانی کرمانستان بغیر از ندرش حنر و خان  
که شرف مصاهرت پادشاه داشت مغفوض گشت و بهم در این حال محمد حسین خان قراقرز لور رخت بسرای باقی  
کشید و رستم خان ولد اکبرش بجای پدر کار فرمای پایده و سواره قراقرز لور گشت و ملازم خدمت و لیعهد  
ثانی بنزاده و محمد میرزا شد و بهم در این حال یوسف خان کرچی سپهسالار و حاکم عراق که بنظم اصفهان  
مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان میست و فرزندش غلامحسین خان که بمصاهرت شهر باغ  
داشت و بانیکه سین عمرش از فرزند از هفده بنو بدست نظرت و کرامت طبع و شهاست خاطر امتیاز  
داشت جایی پدر گرفت و خدمت وزارت شاه بنزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان بنجر و خان کرچی قراقرز  
گشت و بهم در این حال رحمن قلی توره خوارزمی متخیر خراسان را در خاطر گرفت چون در این حال محمد رحیم  
خان والی خوارزم در گذشت فرزند او رحمن قلی توره بجای پدر بر نشست و نخستین لشکری از قبایل اوزبک  
و ترکمان دسالور و ساروق و ککه و میرلی سکنه اپور و دورون و مهند نمین کرده و محافظه تاکنش را شهر  
مشهد مقدس باند و لشکر کاهی عظیم که در شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و قتی مین بدانت که در حضرت و لشکری  
در خوارزم خازریان حاضر بنو در قضا هم در آنشب ابری عظیم مترکم گشت و بر فی شکر بارید  
و صرصری دم سرد و بوزید و سورت سراخان شد که پشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و با یکدیگر ایشان نیز  
بر و رحمن قلی توره بزحمت تمام از آن داهیه دهبی راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود ایشان خیزان از ماضی  
سرخس برفت و مسجکاه مردم از شهر مشهد پیرون شده و لشکرگاه او را از مصامت و ماطن متصرف شدند

چنانکه محمد رحیم خان والی خوارزم







شرح سلطنت و جہانگیری فتح علی شاہ قاجار

با اتفاق قوی راندند که هر کس زجا و بار و سیاه باز نشیند از اطاعت یزدان سبزه و فتنه باعث شیطان کرده باشد شاهنشاه و دیندار و ولید و دولت تیر سخن ایشان را استوار داشت از میان معتقدان و امیرزاده عبدالوهاب حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر و دولتمدار به زمره رسته را پسند میداشتند و رضامندی دادند بمجتهدین و شیخانیان و پیامهای درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوری است و اگر نه چگونه با کافران کرده می شمارید لاجرم ایشان دم در میشد و از آن سوی سفیر و دس نیز چند انکس از در صبح راند و همگفت وقت آنست که کس بحضرت امیر از طوکر سیل واریده تا در آئینت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تفریت فرماید سخنان را نیز وقتی نگذاشتند و از قضا هم در این وقت یک یازدست و سرحد داران چنگ و قراکیلی از حد و خود پسران شده تا آباران یزدان قاشق کردند این معنی یکبار ه علمای دین و اعیان دولت را در کارها بخت کرد و سفیر و دس اگر گفت و بشنود با کار داران و دولت نایبوس شد و خواست تا بمجتهدین را دیدار کند بلکه شاه از اندیشه جدال فرو دارد و خوشی تن بر گردانند که دست و سیاه را از حد و ایران باز دارد و مجتهدین در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار را در مردوخا و تن سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگر چه در سیاه از حد و ایران پسران شوند هم جدا بایشان را واجب دانیم در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر و دس را طلب داشته فرمود اکنون کار بر حسب تیشید مبانی شریعت است و ما همواره قوام طاعت را بر صلاح دولت فضیلت نهادیم و او را رخصت انصراف داد و یکم از فرمان زمره سکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه بهمانداری او تا مقرر گشت و راه آذربایجان برداشت از پس او شهریار تا جدار یکبار ه دل بر جا و نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل میرزا را با تفکیحچیان استر با وادی و هزار جری و فدر سکی مبنای سپاه مامور فرمود و ایشان و دشبته چهارم دیججه از چمن سلطانیه راه آذربایجان بر گرفتند و جمعه هشتم محمد قلیخان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه و نند و عبد الملکی و مانی از قشای اسمعیل میرزا پسران شد و نایب السلطنه و دشبته یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تعرض و سجا پدین پنجشنبه چهارم بهم بر نشد و حاجی محمد خان قاجار و دولوی جماعتی از لشکر بطرف طالش در شب آمد و فرمان رفت که حسین خان سردار ایران و ان و برادرش خندان ساری اصلان حد و دو کوجه و یکم و بالغ نورا از ر و سیاه پر داخته کند و شهریار تا جدار روز پنجشنبه هست و یکم دیججه کوچ داد و از راه منان چایچی رسپا گشت و سه شنبه هست و دشبته دیججه اراضی اردبیل را لشکر کا که داد و از آن سوی حاجی محمد خان قاجار بحال ادجار و دشبته است و با جماعت ر و سینه که در قریه کر می جای داشتند جنگ در انداخت و یکم یورش بدان قریه در رفته متع بر و سیاه نهاد و هست تن اسیر و سینه سرود و عراده و توب از ایشان بگرفت و روانه ورگاه داشت و پنجم روز در دود پادشاه در اردبیل از پیشگاه حضور بگذشت و از جانب دیگر چون حسین خان سردار ایران از فرمان پادشاهی گهی یافت اعدادا کار کرده پس از دو روز در جمعیست و دم دیججه بر سر لشکر باش آبان یافتن بر و دیججه ارقن مالدات که در استنجای داشتند بچنگ درآمد و جمعی را بگشت و آنحضرت را بگشت یکم یزدان که وی از مردم خود سوار کرده و خبرستانها که بخشد و سجا نقلی خان قاجا

آب ان  
بالف  
بای موصده ولف  
رای موصده ولف  
نون

مؤرخ عباس کراچیان در اراضی متصرفی اردک

سخن جان فانی  
و غنیمت بود الف و  
زن چشم می پران  
و سخنان او را در ضمیر  
باز بهر یک سخن دارد  
چشم دلف برین چرخ  
بابای مرصود از فضا  
شین مجرب از فضا  
مهدد الف و زن

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

فرزینی هم در آن شب جمعه بر سکر بانو تاخت و حرسه آن سکر را بکشت و دو عراده توپ بگرفت و چون خان ساری اصفهان از طریق کمری بر سر قراکلیس برفت و با چهار صد تن سالدات روسیه که در آنجا انجمن داشتند طریق مخالفت و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضه هلاک و دمار ساخت و انجمن را بکشت و دو عراده توپ بگرفت و زنان و فرزندان را رانده را اسیر ساخت و اراضی شور و کل یکباره را زود سینا پرداخت و بوق سلطان آید و طور باد دیگر سلمانان بخور رسید ایدوان آورد و همچنان تقی خان بر چلو ساکن کوکجه و دیگر از طرف دره چمک راه حمزه چینی برگرفت و اسبان و بنگاه نیکنیا را برانند و راعیان اسبها را بکشت و صورت این فتوح از پی یک دیگر در حضرت پادشاه مکتوف گشت اما نایب السلطنه چون به تیریز درآمد الکندر میرزا والی کرجهستان و مصطفی خان شیردانی و محمد حسین خان شکی را بمجال کرجهستان و شیردان و شکی مأمور فرمود و حاجی محمد خان شتراکوز لور با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیردان متفق ساخت و امیر خان سردار با شقاق بنده قلی خان جو انیشتر از طریق مقری و اراضی برکش طر وانه دشت و خوشتر و زرد و شبنه پست و دو دم و پنجج راه قرا باغ پیش گرفت اما از آنسوی و دهنتر تن سالدات که در محال کرد و دس و خنزیرک و دیا قچی سکون داشتند طریق قلعه شوشی بر داشتند تا در اینجا اعدادا کار کرده با دیگر لشکر باین ساخته چنانکه مسلمانان کردند و درین راه با شاهزاده اسمعیل میرزا باز خوردند و آتش حرب فروخته گشت حاجی آقا ریکت قرا باغی با مردم خود و نیز از قشای روسیان درآمد و زرم در داد و دهم در اینوقت نایب السلطنه از راه در رسید و جنگ به پوست از چاشنگاه تا فرود شدن آتش حرب آتش حرب فروخته بود در پایان کار روسیان در فیداسار و دوار درآمدند دهنتر تن سیر و پانصد نفره و دو عراده توپ بدست لشکر اسلام افتاد و اینجا چهار شنبه یازدهم محرم در ظاهر هر دو پیل از نظر پادشاه بگذشت آنجا فرمان رفت تا در قلاع چنای قچی و خنزیرک و کور دس حافظ و حارس باز داشتند و علف و آزدقه بدادند و حاجی محمد خان قاجار و دلو بید از فتح قریه کرمی با شقاق میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش و آقا سلیمان کیلان فی سربینک فوج شقاقی بر سر قلعه لنگران رفت و بقوت یورش فتح قلعه کرده هر چهار تلید و طریدا فت برگرفت شکستی آنکه چهارده سال از این پیش چنانکه ذکر شد این قلعه در شب تاسوعا بدست روسیان افتاد و اینوقت هم در شب تاسوعا مفتوح گشت با الحمد سه عراده توپ و دو دینت اسیر از انجمن و شکست شد و دوازدهم محرم حاضر درگاه شهر یار آمد فرمان رفت تا قلعه سنکرا را با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعه سایان افتاد و اموال و اطفال سوادان بهره لشکر باین شد از جمله یکصد هزار خردار آمد بدست کردند آنجا بر حسب فرمان میر حسن خان حکومت طالش یافت و شهر با تاجدار فرمود تا از سر مای روسیان پنج مناره در کنار معبر شقی اردو پیل افزاشه کردند و چهار صد تن از سیران روس با ده عراده توپ بشا هزاره سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد و دیگر اسیران را روانه طراند داشتند از پس اینو قایم نایب السلطنه اعزلو خان پسر جواد خان زیاده دلو قاجار حاکم کجند را از خوشی طلب نمود و او را با محمد لیغان قشار و دمی متفق ساخت و علما و اعیان کجند را

قوتیست  
 بنجتم حبیبی  
 جای صیغه مذموم را  
 سکن درسی همد  
 چنگ بهر دیکم  
 جویی بزدن کشت  
 مژده منی با جی همد  
 سکن هم  
 معجزه را می نشی  
 اینج طایفه بابی  
 موصود و سکن  
 نوی اصل کا کاشیم  
 شش پیوسته  
 حامی مذهب شریک  
 کبر خانی همد  
 کائن زار کاشیم  
 تخم خاک سکن در  
 مظهر باز

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مکتوبی مشر برتخاریز جواد به وسیله کرده بدیشان سپرد و کسبل کجند داشت و ازهای ایشان عین قای برادر  
 اغورلوخان را از طریق آیردوم برسر قبایل قاجار و آیردو و قزاق و شمس الدین لوفرست و تایشان لبر  
 روسیان بشو راند اما مردم کجند و قبایل و نواحی آن بده چون از رسیدن اغورلوخان آگهی یافتند در  
 حصیان باروسیان بکجه شدند و سر بیانی بر داشته جماعت روسی در زارآبا کجند سکون داشتند چون  
 این بریدند از بر کفر غوغا طلبان و تسخیر کجند پر دوشافتند و مردم کجند جنگ ایشان را پذیره کشید و در آنجا  
 باغی کجند باروسیان و چهار شدند در میان جنگی عظیم گرفت هم در پایان روسیان شکست شدند و کجند  
 از ایشان عرصه شمشیر کشت و کرده ای اسیر شد و هشت عراده توپ و شش گراناز از آنجا عت عددی  
 اندک بایکرا ده توپ بطرف شمشیر کشید اغورلوخان جمعی از سواران را ازهای ایشان بتاخت تاشکوک  
 ایشان را نابود ساخت آنجا اغورلوخان بجای جد و پدر و شخص کجند حکومت نشست و در زیر کینه یازدهم  
 محترم سرانی روسیان و اسیران ایشان از لشکرها پادشاه گذشت و این شکام نایب السلطنه فرمانداد  
 تا امیرخان سردار نیز در کجند متوقف باشد و عبدالله خان داماد می و نوروز علی خان سرزنک سپاه متنا  
 قلعه کجند را حفظ و حارس کرد وند از جانب دیگر مصطفی خان شیروانی تا نزدیک شیروان براند و بر حسب  
 فرمان شهریار بر ابراهیم خان قاجار و دولوی داد و عراده توپ و حاجی محمد خان قاجار با جمعی از لشکریا پشترتوانی مصطفی  
 خان از طریق سالیان راه برگرفتند و تا منزل جواد برانند جماعت روسیه که در شکی و شیروان جای  
 داشتند چون این جنگ و جوش بریدند پذیرنک بجانب برنک که معقل محکم بود و فرار کردند لاجرم مصطفی خان  
 در شیروان و محمد حسین خان در شکی شاد خاطر محکمانی برداشتند و از جانب دیگر کینیا زقر کلیا چون  
 دستبرد حسن خان ساری صلا زبداست چند آنکه احوال و احوال و آرد و علف نبیره داشت برزبر هم  
 نهاده آتش در زدند و قلعه را بر سرشته و در آنجا متحصن گشت مع القصد از جمعه پست و قوم دیچجه تا جمعه  
 پستم محترم ایخله بلدان و امصار مشغول گشت آنجا بر حسب حکم شهریار شاه هزاره شیخی میزای حاکم ملایر با  
 لشکری ابنوه از لشکرها به بزم تسخیر قلاع قبه و باکویه راه برگرفت و شهریار تا جدار پست و یکم محترم با پهنک  
 قلعه شوشی از ظاهرا در دپیل کوچ داده پست و چهارم محترم در یختر سنگی هر در کنار رود و طویدش می فرود  
 شد و اندیاری خان آصف الدوله را با پست هزارتن لشکر داده عراده توپ فرمانداد که برکات نایب السلطنه  
 پوسته شود و در فتح قلعه شوشی با او همدست کرد و دصد هزار تومان زر مسکوک از بهر تجهیز لشکر بداد  
 و فرمود بعد از فتح شوشی چتوانی آبنک قفلس فرمایند و او پست و هشتم محترم کوچ داد و دهم صفدر  
 ظاهر قلعه شوشی بشکرها نایب السلطنه پوست و چنان افتاد که در این وقت سفیر دولت انگلیس  
 جان مکدالند کیز بهانداری میز ابوالقاسم مستوفی پست و نهم محترم حاضر درگاه پادشاه شد و بر حسب  
 امر شهریار محمد حسن خان و دولوی تسبی باشی و محمد ولیخان افشار را پذیره کرده و راوردند و وزیر دیگر میز  
 صادق و قایم کار و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی و در بانو پرسی بمنبر کرده و پنجمین چهارم صفرتیل  
 سده سلطنت حاصل کرده و مور و الطاف و اشفاق پادشاه شد مع القصد از آنست نایب السلطنه و لیهد کنه

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران نگهداری میشود

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ انقویاج

شاهزاده محمد میرزا را مأمور بخت و حراست شهر قلعه کجبه فرمود و محمد قلیخان قاجار را با جماعت خواجهد  
و عبدالملکی و نظر علیخان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی بکشت  
و حکم داد تا لشکریان در اطراف قلعه منکر تا نزدیک بردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند قلعه کیان از در  
چاره با لشکر اسلام سازد این طراز کردند و پیام دادند که اگر ما در مال و جان زیانی نباشد از در آوردن  
پناه اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اگر اندریم روزی چند بدین مامله و تسلیف بپای بردند و از  
آنسوی مدد و دفع کردند خدمت امیر بطور روس سردار بنیام برادر بود سپاهی از جماعت روسیه دار امنه  
و قزاق سازد و به پست عراده و توب منافقه بجانب کجبه رهسپار گشت و از کار شوشی که پیم آفت و محل  
مخافت بود یاد نکرد و لیعهد ثانی محمد میرزا چون قصد مدد و دفع را بداشت باینکه لشکری در خرنجک داشت  
جلادت و رزیده پذیرد و زرم و شد و قلعه کجبه را بنظر علیخان مروری سپرد و امیرخان سردار که جنگ را شیر  
آهین جنگ بود و هم ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت در اراضی مگور هر دو لشکر با یکدیگر دیدار کردند و  
جنگ استوار گشت با یکدیگر و در بر خاست و شتر را توب و تفنگ بالا گرفت امیرخان که در میان آنند و  
دوم بادل تفته و لب کشته از چپ و راست زرم میداد و ناکاه کلون تفنگ بر مقتل آمده بهفت و دخت  
یجمان جاوید بر دو لشکر اسلام که هم از نخست بالشکر عد و قلت عدد داشتند چون سردار را گشته و پذیرد  
رومی بر کا ششد و مدد و دفع هم در آن روز که چهاردهم صفر بود و پس این مظهر سپهر رنگ آهنگ قلعه کجبه کرد  
نظر علیخان مرندی چون این جلادت از مدد و دفع بداشت تاب و زنگ نیامده و قلعه را بگذاشت و طریق قرار  
بر داشت و لشکر روسیه ایانی و افغانی شهر و قلعه را فرو کرد و شد از آنسوی چون جزا آهنگ مدد و دفع بطرف کجبه  
در حضرت نایب السلطنه معروض داشت و نخستین دفع او را واجب شمرد و دست از محاصره شوشی باز داشت  
و حکم داد که مهدیقلیخان جوان شیرايل والوسی که ساکن اراضی تتر باغ اند بجانب قراچه و ایل کوچ دهد و خود  
بی توانی سپاهی که حاضر حضرت بود و برداشته از فضای مدد و دفع ناخن کرد و وقتی رسید که شهر و قلعه کجبه را لشکر  
روس آنگاه بود و ناچار فرزد و شد و لشکرگاه را بست کرد و تاملی سپاه از رحمت راه پاسا مید و از صبحگاه  
سازمقاقت فرمایند از قضا هم در آن شب بقای و بچ که کین از خبر الان جنگجوی روسیه بود و با چهار هزار تن سالار  
از طریق قفلس رسید و با مدد و دفع به پوست و با مدد و دشمنه پست و سیم صفر سازمقاقت طراز گشت و با  
السلطنه ملازمان رکاب و سواران عبدالملکی و سر بازان عراقی و بختیاری را در میانه باز داشت و سپاهیان  
استرا با و دوازده ران را بر میسر کرد و جهانگیر میرزا را با دو تن دیگر فرزندان خود در قلب جای داد و سر باز  
سوار آذر بایگانی را در سپهر امون ایشان بگاشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان در کجگاه گرفت  
و از آنسوی مدد و دفع دیوار صهار را پشتوان ساخته لشکر خویش را بر صف کرد و سواران قزاق را از چپ و  
راست بر داشت و خود با سرباز و تو سخانه در قلب شد و نخستین تهنیکان عراقی و دوازده رانی ساز مبارزت  
کردند و پیشته که در آنجا که و بی از جماعت روسیه سیفان کرده بودند و بر ریش بردند و در اول کمر و کلاه  
هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران اسب برانگیختند و با کرده قزاق در آن میخند و سوار قزاق نیز تاب

لشکر پادشاهان از در و سپاهیان گشتند از سپاهیان سردار

نظر علیخان مرندی

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

در آنک نیاد و ده پشت بآنک داد و دوف چون این نگریت از قتلک هینش کرد و حکم داد و مان تو بهما بکشد  
 و از دغان و شزاره مصافکاه چون شب قیر کون پرستاره کشت و کلو قوتوب و قشک چون تکر مرکب  
 نایب السلطنه در اندیشه رفت که مباد و فرزندانی که نوا آموز کارزارند در آن غلظت جنگ آسپی رسد کس  
 ثناب فرستاد که ایشا زار بر کنار کارزار باز دارند بکاهان ایشان هم از نادانی و هم از آشفتگی فرزندان  
 نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قتلکاه پیکسوی تباخشد سر باز آذربایجان چنان فهم کردند که ایشان  
 طریق فرار گرفتند لاجرم بیایک زرمی دهند و حمله آخذند بجهل سربکار کاشند و بارگیرهای لشکر عراقی و بخجیار  
 که بکار جنگ بودند بر نشسته راه فرار برداشتند حاجت از ندرانی و عراقی چون این بدیدند نیر و بی جنگ از  
 ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدند کان بر نشد از میان و دهنر و پافصد تن مردم عراق و بخجاری را که  
 اسب نبود بر پشت صورت و کرده متحصن شدند و دیگر در و کیش بار و سیان زرم دادند و در پایان کار بجهل اسیر  
 و دستگیر گشتند و چهار توپ از سپاه اسلام بدست رویان افتاد و نایب السلطنه با شاقی آصف الله و لاجار  
 و دنبال هزیمتین گرفتند و تاکن رود و ارس برانند چون شهر یاز تا جدار این قصه بدانت هر دو ان راجا خبر  
 حضرت ساخت و دیگر باره به باز لشکر پرداخت و فرمان داد که نایب السلطنه همچنان در کنار رود و ارس حشته  
 جنگ باشد از قضا در غره شهر پریم الا اول در طویدش می که لشکر کاه پادشاه بود بر فی چنان شکر فبیاید  
 که محال در آنک در آنجا محال نمود و ناچار کوچ داد و از طریق اهر راه تبریز برگرفت و در ظاهران بده فرد  
 شد و مجتهدین را که در مدت مقاتلت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده و نوازش فرادان فرمود  
 و بعد از سه روز بطرف دیخوار قان کوچ داد و شاهزاده شیخی میرزا و حاجی محمد خان و دولوی و ابراهیم خان قان  
 از اراضی قبه مراجعت کرده و در آنجا حاضر گردیدند و بزرگان و اعیان و چمن بقبل سده سلطنت شت  
 مورد اشفاق و الطاف شاهانه گشتند و مهد علی خان جوان شیر شهنشاه نوار ایل و الوس قرا باغ را کوچ داد  
 و اراضی قراجه داغ نشین فرمود و حسن خان ساری آصلان و مصطفی خان شیر وانی و محمد حسین خان شکی بر  
 حب فرمان تاد و فرسنگی شلیس را بمعرض نهب و غارت در آورند و نایب السلطنه آغا ز فضل شت و در کنار ارس  
 سکون فرمود و امیر حسن خان طالش را در اراضی خلیس فرمانروا ساخت و شهر یاز تا جدار چیت و ششم پریم  
 الا اول از ده خوار قان کوچ داد و دوم پریم اثنانی و در دارالخلافت کشت و از آنسوی مدد و دوف در عشر اول  
 جمادی الآخره از آب ارس عبور کرده و مجد و مشکین شتافت از بهر آنکه قبایل قرا باغ را باز جای برد و از  
 محال نکند و احمد پیک لوجور کرده و در کرملو لشکر کاه کرد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه معروض شد  
 قاسم خان و حسین پاشای یوزباشی و رحمة الله خان سرتیب فرج قراجه داغی و محمد رضا خان سربنک فرج دوم  
 تبریزی را با سپاهی ساخته بدفع او فرستاد و از جانب دیگر شاهزاده عبدالله میرزا بر حسب حکم شهر یاز تا جدار  
 بالشکری جزار در سیزدهم جمادی الآخره روانه و در پس کشت مدد و دوف چون انجمن لشکر یاز تا جدار  
 بدانت ثناب زده آنک مراجعت کرد و از اسبهای تو بخانه و عراد تا یک حمله از و قه میرا و فرادان  
 بهره لشکر اسلام کشت و این هنگام خواب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فخری نامبر دار بود

شکر نماند از کار اسلام و فرستادن از رستم

مراجعت شاهنشاه ایران به دارالخلافت

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

دفاتر قاجاریه

امین خان

لشکرکشی پادشاه

از اعتدال بکشت و از تبریز بیرون شده در بین راه برض اسفند و دواع جهان کشته و حبان جاویدان جا  
 کرد و هم در این سال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا تفرس عصبانی کرده پهنک شد و از شهر  
 هرات بیرون شده از قبایل فراه و سبزلر اجمنی کرد و در دفع سپهر بچته کشت کامران میرزا بجنرت  
 شجاع السلطنه که فرمانگذار خراسان بود پناهندگشته استمداد فرمود شاهزاده محمد امین خان پازدکی را  
 با پانصد سوار کیل هرات ساخت و کامران را کامران فرمود شاه محمود چون این بدانست با رضی همینه و  
 دبا و عیس و غر حبان شتافت و از جماعت او زبک و دیگر قبایل چهار هزار تن سوار پر خاشجوی ساز داد  
 بقصد سپهر سر بر تافت و از این سوی کامران میرزا سپهر خود را بکامران میرزا با بدافته پدر برانگیخت و محمد امین خان  
 با سواره خراسانی در باغ شاه جای کرد اما شاه محمود از منزل سرچشمه با عیس ایلیا کرده از دامنۀ مرز  
 بحر کلاغ سر شیب شده بخار هرات آمد و از کرده با جماعتی را بدفع محمد امین خان و سواره خراسانی بخت  
 تا با هم در آید بختش لاکن هیچ جانب را ظفر بدست نشد شاه محمود خود بر سر فرزند زاده خویش جاگیر  
 تا حقن کرد و در حمله نخستین او را بکشت و کامران را در قلعه هرات حصار داد این جنگ کامران شاهزاده کامران  
 پیم کرد که مباد مردم شهر بروی بشورند و شاه محمود را آوردند لاجرم صورت حال را بدحضرت  
 شجاع السلطنه معروض داشت شاهزاده در عرش اول از بختی با او ایلیا کرده و بخور زده بکشتار  
 خوریان آمد و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلده هرات بیرون شده با پدر ساز  
 مقاومت کرد و بعد از کشتش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت از پس و شجاع السلطنه در  
 چنین سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نواخت و نوازش  
 شاهزاده کامران را بکشت و شجاع السلطنه را بر برای خویش دعوت کرده بشهر در آورد و در محتاج حصا  
 شهر و خزان خویش را پیش داشت و شجاع السلطنه از میان آن همه جاها سر شاهوار یک انکشتی  
 حقیق اختیار کرد و فرزند خود را رخون میرزا را با پنج هزار سوار در شهر هرات گذاشته در عرش اول  
 محرم مراجعت بارض اقدس کرد و در دۀ این فتح در طویل شامی معروض درگاه شهریار ایران نهاد  
 و هم در این سال امده قلی توره برادر رحمن قلی توره با خواهی محمد خان قسراقی با لشکری ساخته از خوار  
 بیرون شد و در عرش اول شهر رجب از طریق مرود و سرخس با رضی جام رانده در کمان قلعه محمود آباد  
 لشکرگاه کرده دست بنهب و غارت برکش و از قنابشی نزدیک بسپیده و دم چند سربسب در لشکرگاه  
 انصار کیمچه در هم افتادند و پرستاران و رایضان ستوران برخاسته خود را انداختند و ندادند  
 که از دور و نزدیک مردم فرا هم شده اسبها را و شکر کنند و غوغای ایشان سبب وحشت لشکران بکشت  
 هر کس از خواب ایستادند چنان دانست که شجاع السلطنه سپاهی ساخته با بنگ پشخون تاحه بکار لشکر  
 خوارزم خویش کرده و طریق فرار پیش داشتند و الله قلی توره تا بسرخس حنان ثوانست کشید و از آنجا  
 نیز پد رنگ آهنگ خوارزم کرد و صبحگاه مردم جام بشکرگاه او درآمد و طریف و طیده و سیاه و سفید  
 هر چه یافتند بر گرفتند و در دۀ این نظر در عرش آخر شبان در دار الخلافه طهران معروض حضرت شهریار ایران افتاد



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ذکر وقایع سال یجزار و دویست و چهل و دو هجری و مخالفت ایران با روسیان در سرآوردن با

در سال یجزار و دویست و چهل و دو هجری چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سپری گشت آفتاب بر پست الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن بزرگ بگذاشت و از بهر مخالفت بار و سستی با حضار لشکر مافشو کر کرد و از آشنوی کارداران روس و و فرزند بختی جنگ از دریای خزر بجد و دستاورد و مازندران برانند و جماعت ترکان را که سکنه ساحل بحر خزر بودند بیدل سیم و زر بفرغیشند و بر فرمانگذاران و دولت ایران بر شورانند و زمینیه مردی که قیامت نام داشت و در میان این جفر بای حکمران بود ساخته طغیان و عیسان کشت بدیع الزمان میرزا همی شاهزاده محمد قلی میرزا که حکومت استرا با داشت مهدیخان و محمد تقی خان هزار جری و میرزا اسمعیل خان فخر سکی را ملازم بکا ساخته تفکیک استرا با و مازندران با یجزار سوار کوکلان تیر برداشته شب پنجشنبه روز دهم شعبان از آن پیش که سپیده جزند خوشتر را بر مردم جفر بای زد و مردان را خون برینخت و زنا زبرد و گرفت و اموال و اقل اجتماع را حاصل داد و بستر با و مراجعت کرد و روسیان چون این بدانشند فی نیل مرام کشتیهای خود را باز جای رانند شصت یار تا جدار بعد از اصفای این خبر منوچهر خان ایکی آقاسی را فرمان کرد که بچکان رفته فرضه انزلی را حافظ و حارس باشد و عبدالله خان امین الدوله بر حسب امر ملثم خدمت شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان شده تا از جانب دولت روسیه کار دیگر کون کشت زیرا که معروض امپراطور اثم که حد و مملکت ایران را که بر و زکاری و رازاز کار و ران این پروا خسته بود و از علف و آذوقه و آلات حرب و ضرب نباشته داشت پیک تا فتن لشکر ایران دست فرسو و خویش ساخت و این معنی در خاطر امپراطور ثقی بزرگ انداخت لاجرم الکسندر بر ملوف سردار کر جستان راز محل خود ساقط ساخت و نیارال بسقا و سچ را بجای او نصب کرد و کمینا زد و دوف را نیز از حکومت قزاقان و شیردان و سکی برگرفت و انجوف را بر کاشت و ایشان در فتح ممالک ایران بجهت شدند نخستین بقایا و سچ تقسیم غرم داد و نیارال دیوچ را با و هزار تن سادات و همت عرا ده توب تسخیر ایران برانگشت و انجوف نیز با شش هزار تن سادات و ده عرا ده توب راه قزاقه داغ گرفت در غره شوال دیوچ در اوج کلیسا و انجوف در پل خدا آفرین فرو شدند حسین خان سردار ایران و برادر خود حسن خان ~~نیکو~~ ری اصلا ز با پنجاه سوار و هزار تن سرباز بقلع دشمن از قلعه بیرون فرستاد و از آشنوی نیارال دیوچ با سه فوج سرباز و هزار تن سوار فراق و چهار عرا ده توب بر سر قلعه سردار آبا که از مستعد ثبات حسین خان سردار ایران بودند و چون کرد حسن خان ساری آملان پذیره جنگ او کرده و کمنار قزاقان که میان طریق اوج کلیسا و سردار آبا او را دیدار کردند و شمشیر خشم کرده و پلنگ زخم خورده بر روسیان در آمد و در اول حمله یکصد و سی نفر از آنجماعت را عرضه شمشیر و دویست تن را زنده و دستگیر نمود با اینهمه نیارال دیوچ و فتوری در عنصر جلالت پدید نشد و لشکر خود را از آن محافقت بیرون آورد و عنان زنان بر سر سردار آبا داد و انجم شب حکم پورش داد و حرسه قلعه تیر برداشت و تا با مدد و زرم داد و دیوچ چون فتح سردار آبا

حکومت بقایا و سچ در دستستان و تادیقای صلا و عرا و ایران

مخالفت ساری آملان با روس

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

تاریخ ایران با قاجاریه

صعب دید از آنجا سربازان میمانند و بود و بمانند و بعد از آنکه بقصد قلعه نالین شتافت و همچنان کرد و رفتی کرده روی ظفر  
 ندید و چار طریق مراجعت گرفت اما آنجا خوف از کمانها بر دل خدا آفرین جیش کرد که از آب ارس عبور کند و با شمشیر  
 قزاقه داغ نوب و غارت افکند و لیکن دانی دولت ایران شاه هزاره محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار هزار  
 تن سرباز و پنج عراده توپ در آن اراضی لشکرگاه داشت چون این بدانست مانند شیر آشفته بدین کین  
 بجنگ و در هنگام عبور از آب دمان توپها را با شمشیر کشتاداد و از آن کلوهای آتشین بسیار کس در آب جان  
 سپردند آنجا خوف را قوت و زنگ نماند و پشت بانجک داده سرخوشی گرفت و اینجور در عشر آخر شوال  
 مرد و درگاه پادشاه و شهیدان را جدا در این هنگام فرمادند تا قیدی از زرناب کرده با جواهر خوش  
 مرصع نمودند که در قیمت معادل پنج هزار تومان زر مسکوک برآمد و آنرا بر قبه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهما  
 السلام موقوف داشت بیده تم فرستاد و خود در ذره شنبه ششم شنبه از دارالخلافه طهران غیبه بیرون  
 زد و راه آذربایجان پیش داشت و از آنسوی کاروانان روسیه نیارال منکروف را با اتفاق مینیا سوار  
 سیزده چهار هزار تن سادات و هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوج کیس با اینجوشد تا بشکرگاه  
 حسن خان ساری اصلان شهنشاه افکنند در نیمه راه قراولان سپاه ایشان را دیدار کرده ساری اصلان را که  
 سانشده در زمان بزخاسته بنده و آنقدر خوش را بکذاشت و با چهار هزار سوار در بیرون سنکر کین کش  
 این هنگام رسیدن برسدند و پدید زنگ بشکرگاه درآمدند و از غای ایشان ساری اصلان و مردم  
 ادبایتنهای آتش تاخت و شمشیر در آنجا حمت نهاد و جمعی کثیر را بایغ بکندارند نیارال منکروف چون  
 این بدید قوت مبارزت از بهر او نماند و چار توپخانه خویش را گذاشته راه فرار پیش گرفت و بی از  
 سواران دنبال ایشان گرفتند و هم در آن شب تا کمانها را در داریس رفتند و سیان بعضی در آب غرق  
 شدند و برخی دستگیر گشتند ساری اصلان گرفتار از اسیر برداشت و دوسر ایشان را اتفاقا در درگاه پادشاه  
 نمود و در منزل میانج پانصد نیزه سزارشکانه حضور بکذاشت و بر حسب فرمان این عمل را بدار الخلفه طهران  
 حمل دادند تا مسلمین بدان شاد شوند آنگاه اردوی پادشاهی از میانج بطرف تبریز کوچ بر کوچ شد و بوقت  
 چنان اتفاقا که رسیدن پانصد عراده آرد و قد از بهر مردم خود از تغلیس بجانایران حل میدادند که در  
 حصار دادن ایران بکارشکر شود و حسن خان ساری اصلان این بدانست و شب هنگام تا فتن برده  
 عرادهای آرد و قد را ما خود نمود و کجا بهمانرا سرباز گرفت و اینجور در تبریز مکشوف حضرت پادشاه شاد  
 و شهیدان را جدا از تبریز خیمه بیرون زده در چمن قبله لشکرگاه کرد و آنرا در سیان چون از حصار دوان ایران  
 سودی بدست نکردند دست بزدلستانه سیان بختان شتافتند و قصد تخریب قلعه عباس آباد که از مستحیات  
 نایب السلطنه عباس میرزا است نمودند نایب السلطنه این بدانست و از بلده خوی تا محال چرس برانند  
 و احسان خان سپه کلبدلی خان را که از پیش حکومت خجوان داشت با سپاه خجوانی بجهت قلع عباس آباد  
 مامور فرمود و محمد امین خان و دولوی قاجار را که در هجرت بختیاری با دهمستان کرد و احسان خان حشم  
 احسان شهید یار و خط پانصد سلام پوشیده در نمان با نیارال بقا و سیج ابواب موازات باز داشت

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

دادار بجا صرّه عباس آباد تحریض نمود و لشکر در شتاب کرده عباس آباد را حصار داد و اندینوقت شبانهزده  
 عینقی میرزا بر حسب امر شهریار با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بارض چورس آمد و پادشاه از چمن قبله کوچ داده در  
 ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده احکام پادشاه را اصف نمود و پس از چهار روز رحلت  
 فرمود و آلتیاری خان آصف الدوله نینر با پنجهزار سواره و پیاده و مقرر رکاب نایب السلطنه شده روانه چورس  
 شد اینوقت محاصره عباس آباد مکتوف افتاد و لاجرم نایب السلطنه رکن الدوله و آصف الدوله را با شش هزار  
 سوار و دوهزاره توپ برداشته از چورس بیرون شدند و حسن خان ساری اعلان را فخر فرستاد که با بنک  
 جنگ روسته راه برگیرایم من کین نماند و هم چون روسیان لشکر تو را اندک چندی دست از محاصره عباس آباد  
 باز دارند و از سیفناق و لشکر خویش بیرون شده با تو درآویزند پس من کین بکشایم و از قشای ایشان درآیم  
 و کار بکام کنم از قضا کین از ارامند ایروان که در لشکر ساری اعلان بود این را زار بدارم و شش بکام بی  
 از باره بند ساری اعلان بجشود و بر پشت و چون باد بنزدیک بقای و چقاخ تاخت و او را از این کید و کین  
 آگاه ساخت لاجرم بقای و چقاخ تا هم کوچ داد و از این سوی چون نایب السلطنه بر سپر کشت کار را برآورد  
 نیافت و درین راه با بقای و چقاخ دیدار کرده ناچار نصف کار را راست کرد و جنگ پیوسته شد اگر چه زمانی  
 دراز مردم ایران پای اصطلا را نشدند اما با قلت عده و عده روزی نظر شوایند و دیدار کس نشد با  
 جنگ دادند و در میان چهار تن از روسیان با بنک نایب السلطنه تاختن کرد و خدمتش بخویشتن هر چهار را دفع  
 داد و یک دوتن را با تیغ بزد و دیگر را با کوله نجا انداخت و فضل خان قوامی قاجار دران زیر کار پس  
 آنکه اسبش از پای درآمد پیاده همی زرم داد و تا از قدرت جراحت بکشتگان هم آغوش افتاد و ملازمانش او را  
 گرفته بجا آورد و دند چون بسودی گرفت جان شاد و دولت لقب یافت مع القهیرانیان بجال چورس مراجعت  
 کردند و بقای و چقاخ علی را که نشاند و دولت ایران داشت برافراشته از و دارس عبور کرد و تا نماند عباس آباد  
 تاختن نمود و احسان خان که از پیش با و مواضع داشت چون این بدانست بر کس از حرسه قلعه را که دولت خواه  
 ایران میدانست گرفته بند بر نهاد و در بر روی بقای و چقاخ کشت و در زمیست و هشتم شهر ذی القعدة بقای و چقاخ  
 درآمد و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج بخجاری و چند تن دیگر را نماند و داشته و از انقضای  
 نمود و احسان خان را با و اش این خدمت حکومت بخجوان داد چون این خبر معروض درگاه شهریار تاجدار  
 افتاد حاجی محمد خان و دولوی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپه دار را با سرباز خلیج و سواره  
 و قلم حراست قلعه خوی مامور داشت و عبداللّه خان نسیر و زکوهی بحفظ قلعه تیز شتافت و شبانهزده تهمیز  
 و لیه دثانی دولت بنهب و غارت اراضی قرا باغ بیرون تاخت و برادرش جابگیر میرزا بجانب سالیان کوچ  
 داد و شاهزاده عینقی میرزای رکن الدوله توقف اراضی چورس مامور کشت و نایب السلطنه طریق ایردن  
 گرفت آنکه شاهنشاه ایران از ظاهرسر خوی کوچ داده از راه چمن مرند و تسریه النقی دار و چمن مراب کشت  
 و از آنسوی بسازد و در بقای و چقاخ در عباس آباد مرض و با در لشکرگاه او در افتاد و هر روز سیصد تن  
 و زیاده رهسپار هلاک میکشت و چار از آنجا کوچ داده راه تسریه ایامی قرا باغ پیش گرفت و خواهر سزاده خود

مقام نایب السلطنه با بقای و چقاخ

شرح قصه عباس آباد و بیست و نهمین

شهریار تاجدار و لشکرگاه در میان و صلح و صلح و صلح و صلح



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

هر دو لشکر صف راست کردند و جنگی هوشناک در انداختند نایب السلطنه پای صبار استوار کرد و چند آنکه  
 از صفوف شکسته شد و راه عباس آباد پیش داشت آنجا نایب السلطنه بمنزل چشمه شاهی غوی فرو دشت و پادشاه  
 از قندهارگاه کرد و شیراز تا جدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعه تبریز نشین سازد و عبداللہ خان را مجبوری  
 و طعنا سب قلی خان لاریجانی و دلیخان شکابنی و حاجی حسن خان و امغانی و علی نقی خان قراکوزلو و عبداللہ  
 خان و مانندی با فوج خود ملزم رکاب و با باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از نایب السلطنه  
 عطا فرمود آنجا از چمن محسبان براضی سراب خیمه زد این هنگام سیحی خان برسید و ده هزار و سیصد نفر  
 سر و یک هزار و پانصد تن سیر و پنج عراده توپ از لشکرها پادشاه بکنداریند شاهنشاهی ایران یک فوج از سیر  
 باد و عراده توپ روانه صفهان فرستاد و تا خاص شاهزاده سلطان محمد میرزا باشد و دیگر اسیران با آلات  
 حرب و ضرب چند آنکه بو کسبل طران نمود و درون نیز از سراب کوچ داده شدند و از دهم ربیع الاول وارد و  
 الخا فکشت بعد از پیر شدن شدن شهرت از جدار از مملکت آذربایجان لشکری از ایلیجا ره و چون هرب در خاطر  
 و بقای وچ راطع و طلب زیادت شدین هنگام آصف الدوله فوج باز در لاری را روانه تبریز داشت و کوی  
 از رجال را بر داشته با فاق میسر از ابوالقاسم قایم مقام از آب اسرس جوهر کرد و قبریہ البغی آمد و نایب السلطنه  
 روزی چند در ایردان و بنجوان سپای برده چون علف و آرد و قندک بود باراضی چو رس شتافت و از آنجا  
 بیلده خوی درآمد آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بقای وچ در محاصره سردار آبا و قدم اجتهاد  
 استوار کرد حسن خان ساری صلان چون هشتادمین جول و هرب از لشکر اسلام همی نمود در وقت بازوی خود  
 ندید که از در مدافعت پیرودن شود و بار و سیان زرم و دلاجرم دیوار حصار را شکسته کرد و از آنجا بدر شد و بجانب  
 ایردان کریمت و با مداد که از ائمه سردار آبا و از فرار و کتبی یافت شد ایلیجا ره و دل از خوشی تن داری بر گرفت و بآب  
 قلعه را کشود و روز و دوشنبه نهم ربیع الاول بقای وچ را با مردم آورد و در آن علف و آرد و قند که انباشته شدند  
 بر دسیان گذاشتند و بقای وچ از پس فتح سردار آبا و آهنگ ایردان کرد و آن بده و حصار داد و دامن توپها  
 بجانب قلعه بجشا و پس از روزی چند که از جانب کربد سیکو نه رفت جعفر قلی خان مقدم و فوج مراغه هم از چمن  
 و هم از آن سوی که با احسان خان در نسیان مواضع داشت از قلعه فرو دشت و فرار کرد و آنکه مردم که حاکم  
 و حافظ قلعه بودند هراسناک شدند چنانکه دست ایشان از کار همی شد و از آن سوی شب جمعه چهار و دهم ربیع الاول  
 هنگام سپیده دم بقای وچ از طرف جامع ایردان چون تکرک بلا کلوله توپ و تفنگ بیارید و فرار بار حصار  
 از حربه پر داخت ساری صلان چون این بدانست که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساختن نیست دست از  
 جنگ باز داشته و در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد پس اهل قلعه در فرار کردند و بقای وچ درآمد و نخستین کس  
 فرستاد و حسن خان ساری صلان و حاجی محمد خان مقصود و حمزه خان انزالی و دیگر شمشهنگان لشکر را بند  
 بر نهاد و محمود وانه تعلیس داشت چون این خبر در بده خوی سر و مضی نایب السلطنه اقا شاهزاده رکن الدوله  
 و آفتاب خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و در محله خان شهابی را با فوجی از سرس باز بده و نگر کرد کس  
 ساخت که مباد و دسیان از اینجا جوهر کرد و آهنگ تبریز نکرشند و خود باراضی مرند که از توابع خوی است نشین است

در جهت تبریز از جدار از الخا فکشت

تقدیم سر آبا و ایردان بدین جهت

## جلد اول قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

هم درینوقت سمیع افشا دکنی رالارستوف بالشرخزادان و تو بجانہ درخوار ز درہ و زگر کر مجور کرد و بجانب تبریز شتافت نایب السلطنہ محفل خان رشتی پیکر یکی تبریز را بنزدیک بقایه و رسول فرستاد و پیام داد که در اینوقت اگر چه لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم نیز از جنگ و هشت زده و کشته خاطر ندانند بگویند که از این جنگ و جوش با زبانشینی و از عاقبت کار بنیدیشی که اگر صد هزار تن از روستیه یا دول دیگر در بدن و امصارا بران در آید و پیکس از در مدافعت بیرون نشود همان اهل صفت و حرمت از در و بندار بخود واجب کند و بکشتن جهان از وجود جمیع سپه دازند و خود دیگر باره مراجعت بخوی فرمود و حاجی محمد خان قاجار و اسفندیار خان نایب پشدار را با شاقی بهرام میرزا و آسکانداشته خود طریق تبریز برگرفت و در منزل طسوج معروض افشا دکنی رالارستوف در قریہ صوفیان حاجی کرد و تا مردم تبریز را از چم و بلا ایمنی داده آنگاه بفتح قلعه پرداخت و از نایب السلطنہ تعجیل آنکس تبریز کرد و از آنسوی چون نظر علی خان یکانلوی حاکم مرند بجرم آنکه قلعه کجی را بر حرمت مقاومت بر دسیان گذاشت و بر سبب جت بفرمان نایب السلطنہ عرضه ملک آمد اینوقت که ارستوف نزدیک شد مردم مرند که رنجیده خاطر بودند بد و پوششید و از میان بلده تبریز سپه حاجی میرزا یوسف مجتهد که میرفت آج نام داشت و جوانی نامحرب بود بدستویلات لغسانی و تخمیلات شیطانی چنان دانست که اطاعت امپراطور در دس مورث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر از رونق و رواج دیگر خواهد یافت پس بر منبر برآمد و دعای دولت امپراطور بگفت و مردم را بخدمت اود دعوت کرد و پیکر مردم بر شوریدند و غوغا در انداختند و حفظ و حره برج و باره را بریزانند و چندین رکن الدوله و اصف الدوله نگاہبانان برج و باره را مقهور عامه شهر یافتند و در چاره بیرون شدن رکن الدوله از شهر بند تبریز بدو شد و اصف الدوله و زنان و پسران نایب السلطنہ را از شهر بیرون فرستاد تا در قریہ یاسمج برکن الدوله پوشید و خود در شهر بماند و چند آنکه در اعطای نیزان ف و جنبش کرد و مفید نشد و از آنسوی چون بانکت توب روستیه از ارض آچی چامی که در فرسخی تبریز است بلند آوازه شد میر فتح علی افراشته کرد و مردم شهر را برداشته با استقبال روستیه رهبر گشت و در جمعه سیم شهر پرچم الثانی در سال یحزار و دودیت و چهل و سه هجری جماعت روستیه را بارکن شهر تبریز در آورده و در حال اصف الدوله را ناخود داشته بارکن و بر دند و بنگاهبانان سپه زنداین بهنگام نایب السلطنہ که با آنکس تبریز میخواست چون بدو فرسنگی شهر رسید این قصه بشنیدند تا یم مقام دار و از تبریز فرمود و خود ناچار سربتافت و بجانب سلماس شتافت اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگذار سی بریز و صواب و صلاح امور را برای و روتی میر فتح گذاشت و پنج تبریز یک بقایه و سچ انبی کرد و او از ایران کوچ داده و طریق تبریز گرفت و از اینی پنجون محفل خان رشتی را که از جانب نایب السلطنہ رسول بود و دید کرد و او را در چنین وقتی و قی نگذاشت اما بعد از ورود به تبریز از در و داندیشی چنان صواب شمرد که ملاخمت در امور مسلمین نفرمایا مبادا پیکار برشوند و آن کنند که اصلاح نتوان کرد و اصف الدوله را ویداری از در مهر و خات نمود و در معنی طریق گشت و مصالحت سپرد و حکومت شهر را بنیست بهنگام بود و تفویض بمحفل خان رشتی داشت و با او کار برقی و مدار

در اینوقت که ارستوف نزدیک شد مردم مرند که رنجیده خاطر بودند بد و پوششید و از میان بلده تبریز سپه حاجی میرزا یوسف مجتهد که میرفت آج نام داشت و جوانی نامحرب بود بدستویلات لغسانی و تخمیلات شیطانی چنان دانست که اطاعت امپراطور در دس مورث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر از رونق و رواج دیگر خواهد یافت پس بر منبر برآمد و دعای دولت امپراطور بگفت و مردم را بخدمت اود دعوت کرد و پیکر مردم بر شوریدند و غوغا در انداختند و حفظ و حره برج و باره را بریزانند و چندین رکن الدوله و اصف الدوله نگاہبانان برج و باره را مقهور عامه شهر یافتند و در چاره بیرون شدن رکن الدوله از شهر بند تبریز بدو شد و اصف الدوله و زنان و پسران نایب السلطنہ را از شهر بیرون فرستاد تا در قریہ یاسمج برکن الدوله پوشید و خود در شهر بماند و چند آنکه در اعطای نیزان ف و جنبش کرد و مفید نشد و از آنسوی چون بانکت توب روستیه از ارض آچی چامی که در فرسخی تبریز است بلند آوازه شد میر فتح علی افراشته کرد و مردم شهر را برداشته با استقبال روستیه رهبر گشت و در جمعه سیم شهر پرچم الثانی در سال یحزار و دودیت و چهل و سه هجری جماعت روستیه را بارکن شهر تبریز در آورده و در حال اصف الدوله را ناخود داشته بارکن و بر دند و بنگاهبانان سپه زنداین بهنگام نایب السلطنہ که با آنکس تبریز میخواست چون بدو فرسنگی شهر رسید این قصه بشنیدند تا یم مقام دار و از تبریز فرمود و خود ناچار سربتافت و بجانب سلماس شتافت اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگذار سی بریز و صواب و صلاح امور را برای و روتی میر فتح گذاشت و پنج تبریز یک بقایه و سچ انبی کرد و او از ایران کوچ داده و طریق تبریز گرفت و از اینی پنجون محفل خان رشتی را که از جانب نایب السلطنہ رسول بود و دید کرد و او را در چنین وقتی و قی نگذاشت اما بعد از ورود به تبریز از در و داندیشی چنان صواب شمرد که ملاخمت در امور مسلمین نفرمایا مبادا پیکار برشوند و آن کنند که اصلاح نتوان کرد و اصف الدوله را ویداری از در مهر و خات نمود و در معنی طریق گشت و مصالحت سپرد و حکومت شهر را بنیست بهنگام بود و تفویض بمحفل خان رشتی داشت و با او کار برقی و مدار

## شرح سلطنت و جانشینی قاجار

کر و آنجا بطلب فتح خوی برخاست و سپاهی بدینجا بنامور نمودنایب السلطنه چون چاره کار را در بینکام  
جز در مصالحه نمیدانست رواندید که در سرخوی کار بمقتات و محاصرت کند پد رنگ لشکری که در خوی تهاوت  
داشت بالآت حرب و ضرب بمهاسر آورد و حکومت آنولایت را بامیر اصلاخان و سبلی گذاشت و رسته  
بی دافعی و مانعی بشهر خوی در فرشتد اینوقت تایم مقام در سلاطین حاضر حضرت شد و نایب السلطنه از سلاطین  
بار و سینه آمد و پشترن خان کرجی غلام شهنشاه را بنزدیک ببقایوچ فرستاد و بدو نکاشت که از  
این غلبه که ناکاه تور افشا و طریق تمرکبیر و از حشمت شهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و عدت سپاه  
و شورش خاص و عام در حفظ پهنه اسلام ایمن بهباش و کار بر بردارند و مهاندن میکن که سلامت طایفه  
و رفاهیت جابین در این است بالجه پشترن خان بنزدیک ببقایوچ شد و نامه بدو پیام خویش  
بگذاشت ببقایوچ سخنان او را بامیزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار ببلاد و امصار از بهر  
سلاطین مبهوت تواند بود و اما بصوبت شوان نگاه داشت خامه و قتی که چنونت مذهب در میان باشد  
و با اینکه روستیه هنوز تصرف کلی در تبریز نکرده بودند و با سلاطین مخالفت فرودان نداشتند بسیار  
کس از سادات ایشان در برزن و بازار تبریز مفتود شدند و بازار ایران و اهل صنعت و حرفت هر جا بدین  
جماعت دست می افیشد نابود می ساختند و چون ببقایوچ این معانی را فهم کرده بود در جواب  
پشترن خان از قبول مصالحت و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که بانایب السلطنه در یک مجلس دیدار  
کند و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در بهشت فرسنگی مراغه در اراضی و خوارقان معین  
کرد چون این خبر بنایب السلطنه رسید برای حفظ دماء مسلمین و حراست پهنه اسلام سخن ببقایوچ را  
پذیرفتار کشت و فرزند خود بهرام میزرا و خوانین قاجار و لشکریان را از طریق اردوی و سدد و زنجبوت که اکنون  
بر حشمت آباد و مشهور است فرستاد و خود با چند تن از ملازمان حضرت روانه لشکرگاه ببقایوچ کشت  
و از آنسوی چون شاهزاده علیقلی میزرا پر دیکان سراسر نایب السلطنه را از یاسجج همی کوچ داد و قبایل کانیو  
و شقاقی بآبکنک منب و غارت تاراضی زبجان از قفای ایشان همی بر نمشند و علیقلی میزرا با آن قیل مردم  
ایشان را دفع میداد و بعد از ورود در زنجان پر دیکان را با باق حاجی علی اصغر خواجهد سراسی و عبداله خان  
و ماندی روانه شهر همدان فرستاد و خود و طریق قزوین گرفت و از آنسوی خبر غلبه روستیه و آذربایجان  
رو در جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان شاه دشتنشا ه ایران این هنگام میزرا عبید  
الوهاب معتدالدوله را که کار وزارت اعظم میکرد و طلب داشت و حکم داد که بجمع ممالک محروسه فشر  
کنند تا لشکرها که و آیند و اعداد جنگ نمایند چون بر حسب امر معتدالدوله مناسیر پادشاه را بر سر داران  
سپاه رسانید تختین غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت مصابرت و بهت  
با دوازده هزار سرباز و علف و از دقه چهار ماهه روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الآخره در اراضی سوه  
لشکرگاه کرد و در عشا دل رجب شاهزاده ملک آرمی زندران و استرا با دوده هزار تن سواره کزایی  
و اوصاف و اطفال و پیا دوده استرا با دی و هزار جرسپی بر سید و شاهزاده محمدقلی میزرای حاکم السلطنه

انجمن نشر کتابهای ایرانی زبان فارسی در تهران

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

باشنزار سوار باجلان سپهراوند و پیاده کجستباری و سیلا خوری و توپخانه در عشر آخر حرب درآمد دشا بنزاد و پناه  
از قبل شازاده محمود والی ارستان باشکری فیلی بر سید دشا بنزاد و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در مشهد مقدس علم  
مبارک حضرت رضا علیه الصلوٰه والسلام را برافراشت و تمامت امرای خراسان و لشکریان آن را رضی را در  
کرد و علم انجمن کرد و سپاهی بزرگ ساز داد و بقدم عجل و دار الخلافه تاخت مع القصره در زمانه فقیل شکری  
افزون از حوصله حساب در دار الخلافه طرآن فراهم شد و همچنان شازاده کان همسر روزنه از بلدان و مصلای  
خود باشکری های فردان همی در می آمدند و چون بتقاضی نیارال رازن را با سپاهی بزرگ در میانج نهاد و بود که  
هم خطه خدا آذربایجان کند و بهم که تواند مردم بخان را فرعیست و دولت روس کرد و اند شهربان و جبار میرزا تقی  
علی آبادی را که غشی خاص حضرت بود و وزارت شازاده و بعدا قند میرزار و اندر بخان فرمود و شازاده شیخی میرزا  
باشکری در خور مامور بتوقف زبختان فرمود و اما از آنسوی چون بتقاضی برای دیدار نایب السلطنه تیسرا آید  
و بخوارقان کرد و روز و در نایب السلطنه بتقاضی و تمامت سرداران روسیه باستقبال سپردن شدند و بتعالی  
خویش خضوع نمود و کلاه بر گرفت و نایب السلطنه با هر یک با نذازه محل اوراقی و ملاطفتی فرمود و بتقاضی میرزا  
پرداخت و آصف الدوله را نیز از تبریز حاضر ساخت بعد از چهار روز که سخن از در مصالحت همی رفت بتقاضی و سیج  
سخن بر این نهاد که کار داران روسیه در مدت مصالحه دوستین در اراضی و قلاع قربانغ و دیگر قلاع و حدود  
آذربایجان که متصرف بودند از آزاده و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و ائصال شکری کجیها  
داشتند و لشکریان پکت تا حشر جبار را منسوب ساختند و دیگر بار و معادل پست کرد و در زیر مسکوک امپراطور  
روسیه تجمیز لشکر کرد و بخت ادمساعت نموده و منافضه آذربایجان مشغول شد اکنون که کار بر مصالحت است یا  
این بلدان و امصار را که مشغول است به ایام حسندان بگذارد که از منال دیوانی آن حقوق خویش را نماند و داریم که  
تغویض این بلاد را کرده و سیدارید و استر و میخواستید این زر که ما در اینجا رها داریم جای باید داد و باطله باز ده کرد  
ز مسکوک جابجا بریتا از تبریز و بلاد دیگر که مشغول کرد و داریم سپردن شویم نایب السلطنه فحشلی خان رشتی را  
بحضرت دشا و فرستاد تا بلاغ اینجی کند شهربان و جبار بعد از اصفای این کلمات و چشم شد و فرمود مایک  
نیمه این زر را تجمیز لشکر عطا کنیم و مکتب از روسیا نزار و آذربایجان زند و کما داریم و فرما کرد و شازاده شجاع السلطنه  
و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و غلامحسین خان سپهبد را را باشکری های جبار از دار الخلافه کوچ داد و در بلده قزین  
انجمن شدند بتقاضی و چون این بشیند از آن سورت و حدت که در خاطر داشت اندک فرو دشد و دال خکی  
که یکی از محرمان خویش میداشت کسب حضرت پادشاه و دشت و قایم مقام منیر بر حسب امر نایب السلطنه برپا  
شد تا با شاق دال خکی کار مصالحه را ساخته کنند و زیان و دولت روسیه را بر کار داران ایران حمل فرمایند  
و مال المصلحه را برده کرد و در زیر قفسه کرد و دند کار پر دازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان تفرغ  
سپاه روسیه اند راست بعد از آنکه لشکر مسلمانان انجمن شوند و بدان اوضاعی فتن برند که چنان مملکت را از روسیه  
پرداخته کنند اما در میان مردم فسادان مقول خواهد گشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سرانیکار خواهد شد  
و چون روسیه مقهور رشوند و از آذربایجان ساز سفر کنند از این مال المصلحه افزون از اموال و ائصال تجارت و عایا

میرزاخان از آمدن نایب السلطنه



شرح سلطنت و جہانگیری فتح علی شاہ قاجار

بنابر توافقت بصواب نزدیکتر آنست که شهر یازما جدر مال المصالحه را از خسران عطا کند و بر جان و مال مسلمانان بخشایش آورد چون پادشاه عاقل و دوراندیش بود آتش غضب را بزال عقل و رویت فرو نشاند و این محل را بر خویشین نهاد چندانکه شاهزادگان و اعیان ایران و قوای سپاه و بزرگان درگاه و غایب و پنهان شدند و دادند که مملکت ایران پیشه شیران و دغا بگاه و لیران است و این عار بر خود نپذیریم جان و سر بر سر اینکار نینهم و زرنده هم زرنده را باین شور و شورش که دسر داریم از خلیس بدان سوسی تبریم شاه فرمود که پادشاه و روی اینکار را دیدیم و دستهایم که شمار بر روسیان غلبه تو اند کرد و آذربایجان را استردو تو ایند ساخت اما ممکن است از تمسیر بلاد و ترفیه عباد چشمش توان بست عاقل آنست که چون دو کار پیش آید غرور جابلان و غیرت پشه را سخت از خود عزل کند آنگاه حکومت فرماید پادشاهان که خزان را به سیم و زرد لالی و در را نباشد که سوزد از بهر آنست که اگر روزی بکار بود بکار بر بند نیز از این زرنده سیم و بارقه و مانع عباد و شخرپ بلاد را ضعیف و ضعیف و فرمان کرد که میسر از ابو الحسن جان شیرازی وزیر و در خارج سفر و خوارقان کرده قواعد مصالحه را متمدن دارد اما از این سوسی مردم دار الخلافه طران چون شجاع السلطنه حسنلی میسر از بانوه لشکر خراسان بر سید و کلمات و او را صراحت جاد و بار و سیه اصفا نمود و تخته و قلم و او را در کار رنجک بدیدند با خود اندیشیدند که سوزد از آنست که شهر یازما جدر او را و یعهد و دولت کند و پناه السلطنه را که مقهور روسیان کشته مغزول فرماید اندک اندک این اثرات چندان شایع گشت که نیا زال دال خسی باور داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهده مغزول است و از این پس نایب سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود و لاجرم بقای و چ رانامه کرد که کار داران روس را سخن مصالحت و مسالمت با نایب السلطنه بود و شرایط مواثیق عهدنامه با او محکم گشته از پس آنکه و یعهد و دولت ایران شجاع السلطنه شد و او را جرجا و دشوار و سیان بخنی بر زبان نیست این رنج بردن و عقد مصالحه استوار کردن با دیکچتر بستر است بقای و چ چو این سخن بشنید میسر از ابو الحسن خازن واقعی نگذاشت و اصف الدوله را بر داشته از دجوارقان روانه تبریز شد نایب السلطنه نیز ناچار از طریق صاین قلعه افشار و سامان مکرری با رضی کرد و سشتافت و امیرزاده بهرام میسر از بانه و آخر و ق بد و پوست و میسر از ابو الحسن خان و زرنجان قامت کرده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه ایران که از اینگونه مصالحه در خاطر حملی کران داشت و خاطر شده و بجای رده دل بر جاد و نهادن این هنگام مکد اندلی ایلمی مشار و دولت انجلیس که متوقف تبریز بود و از بهر عقد مصالحت میان و ولستین ایران و روس میان بست و نخستین بقای و چ را دیدار نمود و گفت بعد از قلع و قمع ناپلیون کار داران و دول فرنگستان سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خود پیشی جوید و بد و لقی دیگر مداخلت کند و ولتها می دیگر بمردست شوند و او را از پای و در آورند تا مباد اوقات زیادت کند و مانع ناپلیون سورت و شخرپ ممالک شود و هم اکنون اگر کار داران روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افند که دولت انجلیس با دیگر دولتها همداستان کرد و دولت روس را از پای بنشانند مع القصد بقای و چ را

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استخار التواریخ

از حدت و تمیز و داور آگاه راه دار الخلافه بر داشت و بحضرت پادشاه بمرض ساینده که بسیار وقت در مملکت روم و فرنگستان مملکتی منافعه بدست دشمن افتاده و بحکم مصلحت وقت پست کرد و روسی کرد و زرد داد و داند و استر داد و مملکت خود نمود و اندین شکلی باشد بلکه فخری باشد و اگر بر کار داران ایران حلی کران است شهر یا تاجداران را فرماید تا دولت انگیس این زار از خزانه خویش تسلیم رسیان کند و آتش این فتنه را فرو نشاند با بجمه شهریار را نیز از ان خشم تا فته بیز او رد و کار مصالحه را ساخته کرد و باز از پانچ شتافت این نوبت در تسویه ترکان چای از توابع تبریز بقایوچ با ثاقاق آصف الدوله حاضر شد و نمایت السلطنه تیر بدانجا شتافت و منوچهر خان اچچ آقاسی با معادل هشت کرد در تر مسکوک نیز راه ترکان چای گرفت و میرزا ابوالحسن خان از زرنجان بدان سوی تر سپر گشت چون این جمله در ترکان چای انجمن شد نمایت السلطنه و بقایوچ فخور و کالت خود را پیکدیکر سپردند و در شب پنجشنبه پنجم شهبان المعظم سال یکزار و دویست چهل و سه بهری مطابق سنه یکوزیل ترکی عهدنامه مبارکه را بخار داد و بدیجلی با خاتم نمایت السلطنه و میرزا ابوالحسن خان وزیر دوله را رجه بقایوچ ماخوذ داشت و بدیجلی بمهر بقایوچ نمایت السلطنه سپرده آمد آنگاه که کوشش دمانی بکوفشد و بقایوچ راه تبریز برداشت تا سکر خود را از انجا کوچ دهد و نیارال رازن را پانچ قق و یکوز مردم خود با ثاقاق میرزا ابوالحسن خان روانه حضرت شاهنشاه ایران نمود که صورت عهدنامه را بنظر کار داران دولت رسلغند و او در عشر آخر شعبان حاضر در کاوه شد و عرضیه بقایوچ را با پیشکش او بعد از سه روز از پیشگاه حضور بگذرانید و مورد الثفات شاهانه گشته با جواب عرضیه بقایوچ مراجعت کرد و اندیاری خان آصف الدوله و جنوچه خان اچچ آقاسی سینده حاضر حضرت شدند و در زکار آسایش فرما شد و لشکر باین اجازت مراجعت با و طمان خویش یافتند و در اینجا صواب نمود که مختصری از عهدنامه کار شود

ذکر مختصر منتخبی از عهدنامه دولتین ایران در روس که بعبارة لفظا بلفظ اختاب شده

ایلیحضرت امپراطور اعظم کل ممالک روسیه با قاعده و ایلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران با صافه علی السویه اراده دارند که بنوایب جنبگی نهایتی بگذارند و بسبب مجاورت صلحی بی نقاق بعسل آرند لهذا امپراطور اعظم خباب ایوان بسکایوچ خبرال انوتا را و پادشاه و الاجاه ممالک ایران نوآب نمایت السلطنه عباس میرزا و کلک مختار و نوآب تعیین کردند و ایشان در محل ترکان چای حتمیاریا مهای خود را بهم سپردند و فضول آتیه تعیین و قرار داد کردند فصل اول بعد ایوم ماچن ایلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و ایلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودت و دفاق کامل ابدآباد و واقع خواهد بود فصل دوم از تاریخ حال هر دو پادشاه با اجلال عهدنامه واقعه در محال گلستان قرا باغ را مبروک داین عهدنامه جدید میمونه را با محمود و شروط مسکوک داشته اند فصل سیم پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان کل الکای پنخوان دایر و انرا خواهد نیطرف رود و ارسر خواه انظر ف بدیت روسیه و اگر کسی کند و تهدید مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت ششماه همه دشمنان دستور العمل که متعلق با ویرانه این دو ولایت باشد تبصرف امرای روسیه بد به فصل چهارم در باب سرحد دولتین ایران در روس بدینجهیب

اینکه چنانچه  
بهمین  
دستی  
نمونه

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

خط وضع شده از نقطه سرحد ممالک عثمانی که در خط مستقیم بغداد که از غری کوچک است ابتدا کرده و از آنجا تا بر خشمه رودخانه قراسوی پائین که از سر شیب جزئی از غری کوچک جاریست فرو داده متابعت مجری این رودخانه تا با شای آن رود در سر در مقابل شهر در می شود و چون این خط با اینجا رسید متابعت مجری از سر تا بقعه عباس آباد می آید و در دو رتبه ابرت و اجنه خارج آن که در کنت راست از سر واقع است نصف قطری بقدر نیم فرسخ رسم می شود و باین نصف قطر در هر طرف امتداد می یابد همه اراضی و عرصه که در این نصف قطر محاط می شود و بالا افراد تعلق بر وسیه خواهد داشت و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از آن از جای که طرف شرقی این نصف قطر متصل با سر می شود خط سرحد شروع و متابعت مجری از سر میکند تا بمعبیدی بلوک و از آنجا خاک ایران بطول مجری از سر امتداد می یابد تا بفاصله و مسافت سه فرسخ بعد از وصول این نقطه خط سرحد با ستقامت از صحرائی صاف میگذرد و تا بمجری رودخانه بالهارد و بمحلی که در سه فرسخی واقع است پائین تر از مقامی رودخانه کوچک موسوم بادینه بازار و ساری قمش و از اینجا نیز خط نجیب بالهارد و تا بمقامی رودخانه مذکور صعود کرده و بطول کنت راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا منبع رودخانه و از آنجا تا بوج بلندیهایی یکدست می آید و می یابد نوعی که جمله آبهای جاری بجز خنر می شود و متعلق بر وسیه خواهد بود و همه آبهای که سر شیب و مجری آنها بجانب ایران است تعلق با ایران خواهد داشت چون سرحد مملکت اینجا بواسطه قلع خیال تعیین می آید لهذا قرار داده شد که پشتبانی که از این که بهایست بجز خنر راست بر وسیه و طرف دیگر آن یا بر آن متعلق باشد از قلع بلندیهایی یکدست خط سرحد تا بقعه کمر قوی متابعت که بهائی میرد کمالش را از محال از سر منصف می کند چون قلع خیال از جانب مجرای میاه از فرق می دهند لهذا در اینجا نیز خط سرحد را همان قسم تعیین می کنند که در فوق در باب مسافت واقع ما بین آدینه بازار و قلع حجب کرفته شد بعد از آن خط سرحد از قلع کمر قوی میگذرد و می یابد که محال زوند از محال از سر فرق می دهد متابعت میکند تا بر سر حد محال و یکسج همواره بر طبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه تعیین شد محال زوند نیز از آن حصه که در سمت مخالف قلع خیال مذکور واقع است از این قرار حصه رودسیه خواهد بود و از ابتدای سرحد محال کبکج خط سرحد ما بین دو دولت قبل خیال کلو توبی و سلسله کو بهایی عظیم که از یکسج میگذرد و متابعت میکند تا منبع شمالی رودخانه موسوم باستار پوسته بملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آنجا خط سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد و تا بمقامی دهنه آن بجز خنر و خط سرحد را که بعد از این متصرفات رودسیه و ایران از هم منفرق خواهد کرد و میل خواهد نمود فصل پنجم علیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و بجهت تمامی ائمه و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میان خط حدود و میانه و قلع برف دار که در قفقاز و دریای خزر راست الی الا بعد متعلق بدولت رودسیه میدانند فصل ششم علیحضرت پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارت دولت و رعیت رودسیه مبلغ ده کر و رتبه که عبارت از بیست پیمان مناسفیه رودسی است قرار داد و موعود در این وصول اینوجه در تشریف داد و عیله که لفظ بلفظ کو یا در این عهدنامه مندرج است معین خواهد شد فصل هفتم چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را و بعد دولت

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

قرار داده ایم بطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده تعهد کرد که نواب منیر می‌ایه را از نسیج جلوس تخت شاهی پادشاه بلا استحقاق آن ملک و اند فضل ششم کشتیهای تجارت و ولایت روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سوجسل آن بطریق سابق سیر کرده بخارهای آن فرزد آیند و در حالت کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفاین هر چه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن تردد و در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس و لهستانی دیگر آن اذن را ندارند فضل نهم و کلا و غیره که طرفین اعلم از متوقفین و حاکمین باید از دو طرف مورد کمال اغراض و احترام کردند و در این باب دستور الهی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ کرد و فضل دهم در باب امر تجارت هر دو پادشاه و الا اجازه موافق خواهد جدا گانه که باین عهدنامه ملحق میگرد و تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه مملکت ایران در باب کونسلها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت و دولت اقتضا کند میرین شود و تعهد میکنند که این کونسلها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند امپراطور روسیه نیز در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکنند که همین نحو مساعدت منظور دارد و هرگاه از دولت ایران متحقق شکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارکنار دولت روس که در برابر دولت ایران متوقف است و اختیار کونسلها و حامیان تجارت با دوست اذن دارد که امر هر دو را بر حسب عنوان جاریه بدیگری رجوع نماید فضل یازدهم همه امور و ادعای طرفین که بسبب جنگ تبخیر افتاده بعد از انقضای مصالحه موافق عدالت با تمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای هابین از یکدیگر یا از غیرا داشته باشند بتجمل و تحویل وصول پذیر خواهد شد فضل دوازدهم و دسین عتین معاهدتین بالا شتران در منفعت تبعه هابین قرار داد میکنند که برای آنها نیکه ماچین خود بسیار واحد در دو جانب رود و اسرا ملک دارند و مدتی سه ساله مقرر نمایند تا آزادی و پرست و معاوضه آنها قدرت داشته باشند لکن امپراطور مملکت روسیه از منفعت این قرار داد در همان مقتضاییکه با مستحق و اذکار می شود و سر دار سابق ایردن حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق پنجوان کریم خان از استثنای معاف و فضل سیزدهم سرانی که در جنگ آخر در قبل از آن و تبعه که از هر مدت با سیری افتادند از هر دو طرف قرار داد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه بباس آبا و فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا امور با یکدیگر میباشند آنها را گرفته با دغان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکور به تخلفی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود هستند عا نماند بلا مضایقه رد کرد و باید فضل چهاردهم از دو طرف قرین الشرف تعهد میشود که رعایای هابین اعم از فراری یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین رفته اند یا بعد از این بودند در صورتیکه وجود ایشان غشای ضرر و فساد نباشد مطالبه نشود و لکن اشخاص صاحب تبه و دشنام از حکام و خواجهن یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیره آنرا که وجود ایشان در مملکت و دو طرف بسبب مکاتبات و محاربات خفیه غشای ضرر و مزارست در مملکت طرفین نگاه ندارند و از حد و وسیعتر فضل چهارم اخراج سازند فضل پانزدهم اعلیحضرت پادشاه مملکت ایران باید از تقصیر مالی آذربایجان از

## شرح سلطنت و جهانگیری قشعلی شاه قاجار

خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر و دسیه در ولایات استر و ادیکه مباشرت خدای شد و اندر گذرند و هر یک خواسته باشند با اعیال از آن ولایت پرورند و ندانند که بکمال ایشان مهلت داده شود که اموال و افعال خود را یا پیش یا نقل بملکت و دسیه نمایند و احدی از حکام هیچ وجه متعرض خسارت آنها نشود و در باب سح املاک چنانچه مهلت داده شود و هرگاه در مدت یکساله مذکور از احدی خدای تازه بظهور رسد داخل در عفو و گذشت نمیشد فضل شاه تتردهم بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور و کلاهی مختار جانین دستور العیالهای لازم بجد و خود را نه سازند که بزرگ خصوصت و تعدی پرورند این مصالحه نامه چه در دو یک مضمون ترتیب یافته و بدستخط و کلاهی طرفین رسیده و ما بین ایشان مبادله گردیده است باید امضای آن تصدیق و پادشاه و پنجاه و در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود و در ترمایین و کلاهی مختار ایشان مبادله و بقررا در قریه ترکمان چای تباریخ دهم شهر تورتال سینه یخزار و هشتصد و پست و هشت سیخیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سینه یخزار و دویست و چهل و سه مجری بلا خطه و تصدیق نواب نایب السلطنه بامضای وزیر امور و دل خا رج میرزا ابوالحسن خان رسید فصول عهدنامه تجارت بدانکه این عهدنامه میمونه تیر مشعر بر فصول تسعه و تفصیل فصول از این قرار است که بعینه ایراد میکرد و فصل اول چون ولایتین علیتین معا بدین تمتا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رضت تجارت حاصل میشود بهره مند دارند لهذا باین تفصیل قرار داد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارف در دست داشته باشند و در هر یک از ایران متبوا کنند تجارت کرد و گذارگت بملکت مجاوره و دولت مذکور و متبوا کنند رفت و باین نسبت انالی ایران امتنه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد ولایتین روس ایران بملکت روس متبوا کنند بر دو معاضه و سه نمود و حسرید کرده متاع و یکسر پرورن برده و از هر گونه حقوق و امتیازاتی که در مملکت مختار امپراطوری با اتباع کامله الوداد و ولتتای اروپا داده میشود بهره مند خواهند شد در حالتیکه یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران وفات یا باموال مشغله و غیر مشغله و چون متعلق بدولت روس است بدین تصور با قوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که با اختیار تمام بخو یک شایسته و اند معامله نمایند و در صورتیکه اقوام و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت بهین اموال بوکیل یا کارکنار یا کونسلهای روسیه و گذار میشود بدینانیکه هیچ گمانی از جانب حکام ولایت ظاهر شود فصل دوم حجج و بر دوات و ضمانت نامه و دیگر عهدنامه که برای امور تجارت خود ما بین انالی جانبین مکتوبها میکند و نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت ثبت میشود و اما نیکه بکام منازعه بین طرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت لحقاقت لازم نمیتواند کرد و اگر یکی از طرفین خواهد بدینانیکه بخود مذکور فوق متکات محرره و متصدقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است در دست داشته باشد از دیگری دعائی نماید و جفا قافه شود و دلیل دیگر نیار دین قبل او عا و دیکه می علیه خود تصدیق بحقیقت آن نماید بمقبول نخواهد شد همه معاملات متصدقه که به و رت مذکور دین انالی جانبین واقع شده باشد با وقت تمام مرعی و ملحوظ شد هر گونه مجانبت که در انجام آن بظهور رسد و عا ضریکی از طرفین کرد و مورث قانی خسارت تناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از تجار روس

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تاجدار از جهان رخت پیردن بر چپانکه مذکور شد عباسقلی خان ولد ارشد او که دخترزاده شاهنشاه بود و حکومت کرمان استقلال یافت زیرا که در حیات پدر منصب نیابت داشت و هم بر حسب حکم ابراهیم خان محمدخان و امنائی وزارت او میکرد این محمد قاسم خان مردی شادخوی و خوش طبع بود با اینکه خویش را از جلودار می شمرد و بخویشی ایشان نبود چنانکه از این پیش نیز با ابراهیم خان طریق تیره دسپرد و بقلعه بم کریمیه با مردم سیستان عهدستان گشت و سرطینیان برآور و شهر یار تاجدار محمد حسن با زندانی پیشخدمت را فرما نمود تا برقت و او را مطمئن خاطر با حشده بکرمان آورد و در تزدیک ابراهیم خان شل سبب داری و کارگذاری باز داشت و بازگشت و از پس آن چون ابراهیم خان آنهنگ طهران خواست کرد و در آنجا و داع جهان گفت فرزند خود عباسقلی خان را در کرمان نیابت گذاشت و محمد قاسم خان را بوزارت او باز داشت و در آنجا فرزند دیگر را بگلکومت بم فرستاد و ابوالقاسم خان که وس را ملازم خدمت او کرد چون ابراهیم خان از کرمان سفر کرد و بنشیند از جهان پیردن شد محمد قاسم خان عباسقلی خان را که جوانی حدیث و ناخجرب بود و بفریفت و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری بر داشته منافضه بقلعه در رفت و ابوالقاسم خان کرد و ناخود و مقتول نمود و مراجعت کرده برادر ابوالقاسم خان را در کرمان عرضه هلاک فرمود و از کرمانا بهنجار او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت بدست کرده نواحی آن بلده را منسوب ساختند چون این خبر در دار الخلافه معروض شد سلطنت افا در فرمان رفت تا میرزا جعفر حسنه کلانی با زندانی برای نظم انتمکلت سفر کرد و بعد از ورود و بکرمان بسبب استیلائی محمد قاسم خان مداخلت در کاری توانست کرد و ناچار طریق مراجعت گرفت از پس او شهر یار تاجدار خانلرخان پسر علیمردخان زنده که از سوی مادر بنیاد به محمد حسن شاه قاجار میرسایند و در حضرت شهریار غلام پیشخدمت خاصه بود و بنظم کرمان مامور فرمود لکن او نیز کاری بنظم توانست خاصه در مدتی که مقتدر روسیان در میان بود و محمد قاسم خان در تحریض عباسقلی خان و تحریک فتنه بزیادت رنج میبرد و خانلرخان چون استقامت طینیان و عصیان از احوال ایشان فرمود و رنجیده خاطر بر نشست و طریق طهران پیش داشت عباسقلی خان بصواب دید محمد قاسم خان کمین از مردم ناشناخته که مانرا که ارباب حسین نام داشت با چهل تن دیگر از مردم بنام نشان بفرستاد تا خانلرخان را در رباط قلعه باغین با کمین پیشخدمت و شب چهارشنبه بیستم جمادی الآخر سال هزار و دویست و چهل و سه بگری شهید کردند مردی دانشور بود و سر نیکو توانست گفت و خطیب توانست نوشت با الجود بعد از قتل خانلرخان محمد قاسم خان یکبار و طریق خود سری گرفت و بر کس از قبل کار داران دولت با خد سال دیوانی مشغول بود و معزول کرد و در دهی را منقول و مجوس نموده شاهزاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه یکی کاران دولت را کینفر کند و هم حکومت کرمان را بدست گیرد و در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت گرفت تا از شهر یار دستوری جوید و با لشکری ساخته بسوی کرمان تا خنک کند عبدالرضا خان یزدی پسر تقی خان پسر کمرکی یزد که اینوقت وزارت شاهزاده داشت و حل و عقد امور یزد برای و رتبت

ذکر شورش کرمان و طینیان محمد قاسم خان در آنجا

نشان خانلرخان زنده بکمران و عباسقلی خان قاجار و محمد قاسم خان در آنجا

## شرح سلطنت و جانشیری قحطی شاه قاجار

در نخست شاهزاده مردم شهر را بخود و همدست و همدستان نمود و بر شاهزاده و طغیان گرفت اموال و اطفال و خزان و دقاین و از طریق و تلمید و سیاه و سفید ماخوذ داشت و زنان و فسرزندان و جاری و وحشی و در بازار و اندک بر بارگیر کردی نشاند و روانه دارالخلافه نمود و از اینسوی شاهزاده محمد ولی میرزا حضرت شهریار رخصت انصاف حاصل کرده راه یزد پیش گرفت چون باراضی نایمن رسید ناکاه با زنان و فسرزندان بی سار و برکت باز فرزد و کرد و ارباب رضاخان را بدانست چاراولاد و اخفا و دپروکیان خویش را که فرستادند و در بدو دشت رانده دارالخلافه گشت و این هنگام محمد قاسم خان و امغانی چون شغفگی امور یزد را اصفا نمود و جماعتی از قبایل بوجینان و سیتان را فراهم کرده و در خدمت عباسقلی خان آهنگ تسخیر یزد را کرمان سپردن شد و در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و دوازده فرسنگ مسافت یازداشت مردم کرمان سراز خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمد قاسم خان بر تافتند و از لشکرگاه او بهر جانب پراکنده شدند عباسقلی خان چون این بنیدناچار بر رشته طریقی شیراز گرفت و در خدمت خاوسی خود شاهزاده جنبی میرزا فرما فرمای فارسی ناپهتد کشت و پس از روزی چند از آنجا سفر بازگردان کرد و در نزد محمد قلی میرزا ملک آرا قرار گرفت و محمد قاسم خان و امغانی روانه قلعه جم شد و کوشش راه انداخته چار بطرف سیتان که سیتان اما چون این اخبار معروض درگاه شهریار یافت و حکومت کرمان و یزد را بشاهزاده جعفر میرزا موقوف داشت تا بهمان لشکر خراسانیکه ملازم خدمتش بود آن ممالک را بنظم کند و آحمد اسمعیل مصفا پیشخدمت باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه فرمود که اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضاخان استرداد نماید مع القصه شجاع السلطنه تا ظاهیر شهر یزد برانند و در باغ دولت آباد فرود شده لشکرگاه کرد شهر یزد را حصار داد و مدتی کار بمسازرت و محاکمت کرد و علما و عیبیان یزد که بی تقصیر در کرداب بلاد و بی قحط و غلا گرفتار بودند در حضرت شهریار تاجدار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از محاصره یزد باز دارد و حکومت آن بلده با عبدالرضاخان تفویض آید شاهنشاه ایران بصلاح وقت مشول ایستاد با جابت مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و اسمعیل مشغول باشی مقداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضاخان استرداد کرد و روانه دارالخلافه گشت این هنگام محمد قمرانگذازی یزد را شهریار تاجدار بشاهزاده عینخان ظل سلطان موقوف داشت و عبدالرضاخان از قبل او در یزد حکم داشت اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد و در سپردن بلده کرمان در باغ نظر فرود شد و مردم شهر از فرمان برداری سر بر تافتند و اتفاقا علی سپهره تعقی خان افغان در آنی که از غوغا طلبی پیرا از جبه خویش داشت سر بنوغا برآمد و روزی چند در اطراف باغ نظر زم داد و در آن مقام محمد حسین قاجار مقتول گشت و میرزا علیقلی پسر میرزا عبدالجبار مازندرانی که همسر دوتن در نزد ابراهیم خان دراز داشتند این هنگام با امانی شهر موافقت نمود و دو بکوله تفنگ نگاهبانان باغ نظر نابو دگشت با ابراهیم بعد از دوازده شب از وزیران آن فتنه بزالال تدبیر احمد حسن مشخدمت خاصه شهریار خاد گشت و امانی کرمان طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه مورد رافت و اشفاق آمدند و در کار سی دراز بر نیامد که دیگر

طغیان عبدالرضاخان یزدی بشاهزاده محمد ولی میرزا

تفویض حکومت کرمان یزد و باغ نظر

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

شورش ایل کرمان پسندید شجاع السلطنه ایشان را

ابتدای وزارت میرزا آقاخان نوری

منازعه شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود بر سر اربابان

بار مردم کرمان آغاز شورش کردند و شبی در خانه شیخ محمد حسن کرمانی انجمنی کرده در مخالفت با شاهزاده را  
همی زدند و سبکها و شجاع السلطنه اعیان ایشان را حاضر حضرت کرده و کلبعلی خان را مقتول و هفت تن دیگر از  
بزرگان را ناپنا ساخت و شیخ حسن از پیم جان خود را بمیان چاهی در انختند و هم در اینجا جان بداد و سپس  
این واقعه شجاع السلطنه کس طلب محمد قاسم خان فرستاده و در ابتدا پزیرستان بدرگاه آورد و وزیر بخار و  
دارالخلافه داشت شهریار فرمود تا هر دو پیش برآوردند و در دارالخلافه سکون فرمودند و هم در پنهان  
آنگاه که شهریار با جدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود میرزا آقاخان پسر میرزا اسد الله خان نویرا که وزیر لشکر بود  
در دولت ایران یکتن از وزرای اربعه چنانکه مذکور گشت طلب فرموده و ملازم خدمت و مژدم رکاب داشت  
باینکه بنورسین عمرش معشرین نرسیده بود و بتفرس ملکانه و الهام دولت کارنامه وزارت و ظفری  
صدارت و زنا صیحه احوالش میشا بد میفرمود و چنانکه امر و زکونون خاطر آن پادشاه کارگاه مکشوف بجوم  
ایلی ایران و تمامت اعیان جهان است منصب صدارت بکبری بوجوش بلند آوازه و خاطراتی پرموده و  
دلباهی اندر ده برلال احسانش طری و تازه است چنانکه انشاء الله مقرب باز نموده خواهد شد مع لفته  
شهریار تا جدار خدمت لشکر را بمیرزا آقاخان مقوض داشت و میرزا اسد الله خان که از بدو دولت شاه شنبه  
آقا محمد شاه تا این زمان وزارت لشکر داشت و در سفر و حضر ملازم حضرت بود هم برای تربیت پسر هم  
بخط و قریب و خفت تقبل درگاه پادشاه کارگاه می کرد و سخن که در صل و عقد امور بکار بود و برهن رسانید و گاه  
در بعضی از اراضی از نهران که متبوی و سیورغال و مقرر بود و در می چند آسایش فرمود و هم در این ایل  
شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا فرزند کداز بر و دهر و بختیاری و خورستان و شاهزاده محمود و فرزند  
رستان فیلی کار ببارزت کشید از این روی که در میان قبیله ساکی و سکوند متعلق رفت و چند مقتول  
شد و این هر دو مقبل از هم هراسناک شدند و قبیله سکوند که در اراضی هرت و ساکن بودند و با خاک برآورد  
پوستکی داشتند نیاهند و درگاه شاهزاده حسام السلطنه آمدند و کار و داران و در بطبع و طلب اراضی  
بخش دادند چند آنکه شاهزاده حسام السلطنه لشکری ساز کرد و بخاک هرت و آمد و سرارده راست کرد  
و از این سوی شاهزاده محمود میرزا از مردم سپاهی کرده خواست تا ببارد زرم دهد و در از خاک هرت و سپس  
نشانده رنده این کتاب مبارک که این بسکامم آغاز و زکار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار  
داشتیم در قلعه خرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بود و ملاصلاجات بین راسفره و کردیم و بخت  
شاهزاده حسام السلطنه پوستم با سخنانیکه ضرغام را رام توان کرد و پلنگ را از آشفتنی باز توان آورد و در  
از اوج طلب و غضب باطاسختم و چنانش ببارد بر و خادوت کردیم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ  
خرم آباد فرمود و این بنده را مژدم رکاب ساخته تا قلعه خرم آباد تباخت هر دو برادر یکدیگر را دیدار کرده  
روزی چند با دکانی با پی بردند و حسام السلطنه آتیر و جره فرمود و در زکاری دراز بر نیامد که باز ننه خفته  
پدر شد و بختان معین باز اکر سیر و دار کرد کشت حسام السلطنه از قبایل ایلان و سپاه نوید و یار احدی  
و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چارده هزار تن لشکری فراهم کرد و آهنگ رستان کرد



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

دشمنان و از قبا سزند و کاکا دند و ساکی و چواری و شیر نوند و جاعتی از قبا بل پشت کو که سپرده چنان  
 دانی میلی بود و دوازده هزار تن مرد سپاهی بنجمن کردند و در اراضی بتو لشکرگاه فرمود و شاه هزاره جهان را  
 که کمتر برادر عیالیش بود با چهار هزار سواره و پیاده و زپش روی سپاه بفرستاد و از قضا سواران سکوند و  
 جاعتی از لشکر حاکم السلطنه با این که صدوی قلیل بودند با جانشاه و دو چاکر کشید و جنگ به پیوسته دراز  
 جانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم میلی از قضا می و پراکنده شدند و سواران سکوند ایشان را در یافتند  
 و تفنگهای ایشان را گرفته باند بار حطب برهم نهادند و بر اسبهای خویش حمل داد و زمام سبها را گرفتند و پیاده  
 بنزد خلیش راه سپر کشید این خبر چون در لشکرگاه شاهنژاد و محمود پراکنده شد دل لشکر باین ضعیف گشت و  
 در این وقت چنان فاشا که بعضی از عایای فیل که در بستر و مزرعی و مرتعی داشتند بربگاه شاهنژاد و محمود  
 اند و معروفند داشتند که این لشکر فرار و مراجع مارا بشهر میدهند و از وقت و اندوخته مارا ببارت میبرند  
 شاهنژاد و محمود مردی خراسانی را که عباس خان نام داشت و حارس سربازده و حافظ خوابگاه شاهنژاد  
 بود طلب داشت و فرمان داد که بمیان دیده و قریه این مردم رفته دست تقدی لشکر باین از ایشان بازدارد  
 عباس خان بر نشت و عیان زمان بمزارع آنجا عت شتافته پا رسید هم در این وقت جمعی از لشکر باین بدین  
 دیده در رفتند و آغاز تقدی کردند چند آنکه عباس خان از درطرد و منع پیردن شد مغیبه نشاند و  
 هیچکس او را دقتی و سکا نشی نگذاشت لاجرم او را جلیتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرده  
 ایشانرا آموخت که راه بربگاه که هم اکنون راه بربگسیرید و از پشت این جبل که مشرف بر این قریه است سرب  
 کنید و تفنگهای خویش را کشا و دهید و غوغا در اندازید که اینک لشکر حاکم السلطنه است که از راه دسریه  
 چون چپسین کنی این لشکریان بچم کنند و از این قریه بدر شوند مردم قریه سخن را پسندید و داشتند دور  
 زمان ثبتا فشد و از فراز قریه سرب پیردن کردند و تفنگها بکشا و دند سخن را فاشا که لشکر حاکم السلطنه  
 رسید و لشکریان از قریه بلشکرگاه که بربگسیرید در این وقت از غوغای مردم و فرار لشکریان و مایه پوی  
 اهل قریه امر بر خود عباس خان دیگر که نکشت و باور داشت که لشکر حاکم السلطنه رسید و اندیکه  
 دلی نموت را آگهی ندید بر اسب خویش نشسته چون برق و باد راه لشکرگاه شاهنژاد و محمود پیش داشت  
 از قضا این وقت نیز دوز کر مگاه بود مردم در سایه چنهای خویش با کرمای کشته و غنوده بودند که ناگاه  
 عباس خان از پیش روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویش را پیکه ست بر گرفته عیان زمان و فریاد  
 کنان می آمد و بمیکفت ای شاهنژاد چه آسوده نشسته اینک شصت هزار لشکر حاکم السلطنه از راه دسریه  
 وین همی بجهت و همی برفت و نزد یک سربازده شاهنژاد و نیز نه استیاد و همچنان سرب پیر بان نهاده  
 لشکریان بعضی از خواب بجهت و برخی بند خیمه بکشد یکی بر اسب زین نکرده خشت و یکی پیاده بجهت  
 من همی بودم و دیدم که میرزا جیلانی حکیم باشی بر دو پای خویش را پیکه چ شلوار در میرد و فریاد  
 میکرد که شلوار بند مرا چه رسیده و میرزا قطره صفائی شتاب زده زین بر اسب بست و بفرست  
 بی آنکه پایی بند اسب را بکشد و میرزا دوازده آرمود چون اسب شتاب داشت پیش کرد و سربازده را آورد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

که اسب مراچه رسید مع الفقه شایزاده محمود سوار شد و از دوازده هزار لشکر زیاده از پانصد تن بر سر او کس نایستاد و دیگر مردم فرار کردند چون چند ساعت برفت معلوم شد که این جبر را صدق نبوده اندک اندک که تخمیناً فرجام شدند و بشکرگاه باز آمدند و عباس خان نیز باز آمد و بجا است سرپرده و مکر به بستن مایان حادثه چنان قوی در کار کرد که زمین در آنجا دشوار نمود و با چارشا هزاره محمود و یکتزل باز پرس شد و هم از آنجا تا بخرم آباد عنان کشید و از آنسوی لشکر حاکم السلطنه قوی دل کشته کوچ بر کوچ تا دوفرشکی خرم آباد آمدند و از جانب شا هزاره محمود جمعی پذیره جنگ شده و در اول حمله بشکستند و راه فرار برگرفتند و شا هزاره در قلعه خرم آباد محصور افتاد و هم در قلعه آرزو کرده و روزی بنودنا چار قلعه خرم آباد را با شا هزاره و شیخیلی میرزا و همیون میرزا گذاشته خود با یکصد سوار سپردن شد با امید آنکه از مردم فیلی و مناد لشکری فرجام کند و بر سر برود و جرجان فرماید تا خاطر حاکم السلطنه آشفته شود و از کنار خرم آباد باز آید و اینجا زمین بکام نشد و مردم پر کردند و از آنجن شوانست که دنا چار راه دار الخلاذت گرفت و بحضرت شهریار شتافت از پس او دیکه و روز شا هزاره و شیخیلی میرزا بنقطه و حرست قلعه پرداخت و از جانبین کلوه توب و تهنک بکار شد چون در این جنگ و جوش سودی پدید بود عاقبت در یکشودند و قلعه را بحاکم السلطنه سپردند و در کارگاه پادشاه نینر مشور حکومت ارستان بنام حاکم السلطنه صادر گشت و شا هزاره محمود و متوفی دار الخلاذت آمد و شیخیلی میرزا را محبت بلای فرمود و شا هزاره همیون را به مناد

و قایم سال بخیر و دوست چهل و سه هجری سپردن شدن و رسید از بعضی بلدان ایران

در سال بخیر و دوست چهل و سه چون دو ساعت و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت بجهل درآمد و شاهنشاهی ایران بمجلس شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذشت و چون آمدند به خان آصف الدوله باینکه وزارت کبری داشت در تخمین لشکر و مبالغت بار و سیه مساحتی کرده بود و اگر نه جلالتی ظاهر شاخت خمیر صافی پادشاه را از وی که در قی بود و لاجرم او را از سنده صدارت ساقط کرد و فرمود چنان حاجب را بپوش و عبد الله خان بین الدوله را حاضر کرده و دیگر باره کار وزارت را بد و توفیق فرمود و از طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت نیارال استیادج عده تبسیر و خوشی دارد و میسر را بکار داران ایران سپرد و اما یزدان و لنگران را در تحت فرمان خویش بداشت و در جواب گفت سپردن ایند و مملکت بی اجازت ایامر طور شواند بود و من در خیر خواهی و دولت ایران چنان میدانم که بحسب امر شاهنشاه و لایحه دانی دولت محمد میرزا سفر بطریق بخند و نیکولای و لیچ را که تازه بر تخت ایامر طوری برآمد و تهنیت کوی بیگان ایامر طور روسیه این ممالک را بپارنج شاه هزاره و توفیق فرمود که معادل این زر که دولت ایران را زیان رسیده به هدیه و تحفه بذل کند و نایب السلطنه بعد از اصفای کلمات بتقاضی خود و بحضرت پادشاه شتافت تا بحسب فرمان کار کنند چهارشنبه بیستم ذیحجه تقبیل سده سلطنت کرد و روزی چند در این معنی بزرگان در کارهای زدند و پریان امر شریار تا بعد از فرمود که بصواب نزد کیمز آنست که نایب السلطنه خود این سخن را اقصیم عزم دهد و ایامر طور را دیدار کند و مملکت مسلمانان را که با عیسویان منوشت نهیب دارند و در مهر و خفا و تباستانند کار داران آستان بین سخن میدستان شدند و پس سفر نایب السلطنه همی که در آنجا شهریار تا جدار فرماند و نایب السلطنه

از آصف الدوله در انصاف این دولت و دیگر از آن

## شرح سلطنت و جهانگیری شاهی شاه قاجار

سلطان خواجه نصیر

اندک یار خان آصف اند و در میدان پیش ساری سلطنت آورد و پسر مساحتی که در کاوت بار و میان کرده بود بدست خویش باچیش تا دیب فرمود پس از آن از حضرت پادشاه رحمت یافتند و در آن قدر و عیش و شکر و بهشت شدند تا آن را رضی را بنظم کند این وقت سلطان خواجه نصیر در کاوت شاهی و شاه و بدین شرح که بعد از انصراف شجاع السلطنه از دار الخلافه مشورته را نگذاشتی خراسان بنام فرزند خود هلاکو میرزا کرد و پسر دیگر ارغون میرزا را بحکمرانی سبز و در برگاهت و مسکو تا آن فرزند دیگر شکر را کبیل ترشیز داشت و امیر غفرانی حاکم طبرستان و وزارت او مقرر فرمود و از این واقعه سه ماه برزیادت گرفت که محمد خان قرانی حاکم تربت حیدریه سربطغان برآورد و هلاکو میرزا که بسا در خان لقب داشت این معنی را بر تاسپد به تجنیز شکر پرداخت و تنگ تربت فرمود رضا قلی خان که در عفرانو و بختی خان و مسید محمد خان جلایر حاکم کلات و پیکر خان چابش و حاکم دره جو که هر یک جداگانه از محمد خان رنجیده خاطر بودند مردم خود را بخدمت خود و برکاب هلاکو میرزا پیوسته و شاه هزاره در نیمه شهر رمضان از بدو مشهد حیمه پیروان زد و در منزل رباط سفید امیر علی قلی خان عیسی نیر با سپاه خود بر سید و پناه دختان هزاره با هفتصد سوار بشکرگاه پوست مبارک محمد خان نیر از قبل کامران میرزا دالی هرات باد و هزار سوار بنوریان آمد و مشرف فرمان نشست باین عده و عده هلاکو میرزا تا ظاهرت تربت برآمد محمد خان قرانی چون کار بدینگونه دید و در حلیت و نیزنگ پیروان شد و شمر حیمه و حضرت شاه هزاره داشت که من از خصوصت خواجه نصیر خراسان هراسان شده ام و سراز فرمان بر تافته ام اگر شاه هزاره بختی کند و خاتم بر نهد که بخان دشمنان از در حق من اصفان نماید و محل مرا از ایشان فرو دندارد بحضرت شایم و پشانی برخاک نمم هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند بجز از مجرب بنو و سخن او را باور داشت و بختی بر نگاشت و کلماتی چند باز نمود که پسندد خواجه نصیر خراسان بنود و بنزدیک محمد خان فرستاد و محمد خان پستوانی کلمات آن نامرد را بر خوانین آشکار نمود و ایشان را از شاه هزاره رنجیده ساخت و بخود دیا کرد و کار بر شاه هزاره و دیگر کون شد صبحگاه بدانست که دیگر در فتح تربت کاری نتوانست کرد و بیک در لشکرگاه زیست شوند نمود و ناچار بر پشت در راه مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره بقرمیک رضا قلی خان و در اطراف مشهد بمحلی تنب و غارت افکند و مراجعت کردند آنجا رضا قلی خان و یار محمد خان افغان و دیگر خوانین خراسان به هلاکو میرزا پیوسته بارضی تقدس آمدند و در آنجا رضا قلی خان هلاکو میرزا را از فرسنگ گذاری خراسان دست باز داشتند جمعی کجا به بان دیدند و برادر کاشته بجنوبش آورد و برادر کوچک او با باقا خان را بر سرند حکومت جای داد و شهر نیش بور و نواحی آن را نیز تحت فرمان آورد و داماد خود جعفر قلی خان پسر بختی خان شد و او را بحکومت آن اراضی باز داشت پس از روزی چند از این کرد و در ناپسند پنهان شد و هلاکو میرزا را کبیل ساخت و او تا شهر سبز و انبر و دیگر برادرش ارغون میرزا تا حاشه صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود و شهر یار تا جدار برای اطفا نمود این فتنه شاه هزاره اسمعیل میرزا را مشور و حکومت خراسان سپرده پیروان فرستاد و نخست اسمعیل میرزا به سبز و آمد و چون مالی حرم خانه شجاع السلطنه در آنجا جای داشتند از در آمدن بشهر و ارک ممنوع افتاد و ناچار از آنجا بمشهد مقدس شتافت و هم در آنجا چون بعضی از دشمنان شجاع السلطنه در ارک مشهد جای داشتند

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و هیچ جانب نسبت بان دیگر فرمان پذیر نبود کار مشکل افتاد و این خبر نیز در دارالخلافه سمرگشت این هنگام  
 شهریار تاجدار اسماعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار فرودینی سردار ایر و از ارباب ارشد حسن خان  
 ساری صلاخان را مأمور بنظم خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از سپاه و سواره و نیمه شهر صفر بارض انجلس  
 مشهد درآمدند و ارک مشهد را بتدبیر صواب از تصرف فرزندان شجاع السلطنه سپردن آوردند و از غون  
 میرزا را در سبزه داران قنده فرمان ساختند این هنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد زیرا که  
 بعد از دولت شاهزاده محمود افغان برادران فتح خان در آن ممالک بقوت شدند و هر کدام بکین از زاداد  
 تیمورشاه افغان را بنام سلطنت برداشته آغاز تعدی نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند لاجرم مردمی  
 از جماعت هند و از حایفه که مشهور بر میان بابائیک که رنجید نام داشت بجانب کشمیر تاشن که در مملکت  
 کشمیر است تحت فرمان کرد و مردم کابل پیشا در پناه هند و دولت ایران گشتند و در غرضه کار کرده بدست  
 حسینی خان جوان شیرانفا و حضور شاهنشاه ایران داشتند بدین شرح که هرگاه شهریار تاجدار بکین از شاهزادگان  
 با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مأمور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کند مانند کان قزلباشیه که از  
 قدیم الله مر فرمان بردار سلاطین ایران بود ایم خود و دامن بر میان زمینم و برادران فتح خان را دست  
 بسته بپاریم و تا سرحد پیشاور و پنجاب را بی زحمت مسح داریم بعد از رسیدن حسینی خان جوان شیرانفا  
 تاجدار در اسعاف حاجت ایشان متفقاً عدگشت چه از بد و او را بدولت انجلس طریق تهنیت و احوالات می سپرد و  
 داشتن سپاه با سجد و مهورث آشفگی هند و ستان میکشت لاجرم روزی چند حسینی خان را مقرب قوت  
 دارالخلافه فرمود و آنجا به حسب خواستاری و فتوری بوالیان سندگان فرموده و او را سپرد و روانه مملکت  
 مند داشت چنانکه تقصیل آن مرقوم خواهد داشت و آنجا شهریار تاجدار در نیمه جدای لادلی از دارالخلافه خیمه پر  
 زده بدرالانان قدم شتافت در آنجا میرزا فضل الله غشی شیرازی مؤلف تاریخ ذوالقرنین در احوال سلاطین  
 قاجار قبیل سده سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده هیومن که فرمانگذار نماند است بپادشاه و  
 خدمت وزارت این بنده را مجبوس نمود و آنچه در تاهمت عمر اندوخته بود بمصدا در ازمن گرفت انیک  
 بازن و فرزندش را که ده بدین حضرت شاد و ام شهریار تاجدار را بامو عید مرحمت ستال فرموده رخصت  
 داد تا بدرالخلافه رود و روزی چند بماند تا شهریار مراجعت فرماید و شاهنشاه پس از چهار روز توقف در قم راه  
 سلطان آباد برگرفت غلامحسین خان سپه دار عراق که از تاهمت امرای ایران چون بد تمام از ستارگان متنا  
 بود و آواز جد و دشمنی از عراق تاجاز بمیرفت و همواره در کاوش از مردم آرزو مند آکنده بود و روزی در عرب محم  
 از حضرتش حل دنیا رود و مردم میکرد چون آنکه یک شهریار را بدانت بقدم محل پذیره شده حبس بر خاک راه بود  
 و شاهنشاه را با تاهمت پناه بسلری خویش در آورد و نخستین سر کجینه و دینه بخشاد و چند انکسیم و زرد لالی  
 دور داشت در پیشگاه پادشاه کشید و هر چنانکه و قباله که از مزارع و مراع و دیده و فتریه و دور و قصور داشت  
 نیز بر سر آن بجهای زر گذاشت و برسم مشکش پیش گذارید آنجا حکم داد که مردم سلطان آباد و کرا از خورگ  
 و آتش میدنی و دیگر اشیاء از لشکریان بجزند و نه بدیشان بفرود شدند و خود ابواب غلات و جو بات آرزو

رسیدن رسول از شیرانفاست این بدو که شهریاران

سورگ و شهریاران را مانع قدم و سلطان آباد

ضیافت نمودن سپه داران

## شرح سلطنت و جانشینی فتحعلی شاه قاجار

د علو خدای کر و د صلاهی عام در داو اما هر که بود و هر چه خواست بر دلبهای خویش حل دادند و بشکرگاه برده و  
 خیمهای خود بر بزم بهم انباشته کردند و بدان طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچکس از پانی تنگ نیست و گزافا  
 کرده مانند ابل غارات تا خن آورد و هر چه توانست برگرفت و سپهر بزیادت از این بر یک از بزرگان  
 درگاه را و آقا سپاه را بدید در خور فرستاد و اما شهریار تا جدر بدان زر و مال نگرست و اینجکه را با سپهر گذشت  
 و هر دیه و قریه که بخت آنرا حاضر کرده بود و هم با و عطا فرمود و بزیادت منال دیوانی از اقبول و سپهر غل  
 دی مقرر داشت و او را که خدای علق لقب داد و نشانی که مثال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و پنج عراده توب  
 برای حفظ قلعه سلطان آباد و بدو گذاشت و فرمان داد که بر کرد و دیوار قلعه بنیسه خدقی کند و خرج از بارگاهاران دیوان  
 محسوب بدار آنگاه ساز مراجعت فرمود و لشکریان چند انکه توانستند از جو و کندم و اوزن بر بارگیرهای  
 خویش حل دادند و آنچه فروزون بود ناچار بکنداشته و بکند شدند چه در همه سلطان آباد و گزافا بکین بود که بتواند  
 از آن اشای یک جنبه انبیاع کند بعد از گذشتن شهریار کارگذاران سپهر را آنچه بیو و مصنوعت نمودند و شایسته  
 روزیست و هشتم شهر جمادی الآخره وارد دارالخلافه گشت این شکام نیا را که باید و ف خواه سرزاده  
 نیا را بقای و چون در تکران چای حاضر بود و از شرایط مصالحه آگاهی داشت سخت بدرگاهایمپراطور شتافت  
 و صورت حال را باز نمود و آنگاه کارداران دولت روس را مامور بفرستاد ایران داشتند تا در دارالخلافه  
 جوید و شرایط مصالحه را پای برد و نامه مودت و مصافحت ایمپراطور را با چهل سپهراغهای بور و دیگر اشای  
 نفیسه بصحبه اوقات داشتند چون خبر در و دو به تبریز رسید مایب السلطنه نظر علیخان افشار را روی را به  
 مهمانداری او پیرون فرستاد و او را با مکاشی لایق در آورد و چون در عهد نامه مقرر بود که یک نفر کونسل از  
 دولت روس بجهت قرار کار تجارت در ارضای ایران مقیم باشد و هنوز تعیین محل مکان نشده بود که باید و  
 یک نفر از مردم خود را بعبارت روانه کیلان داشت و خود راه دارالخلافه پیش گرفت از دربار شهریار محمدخان  
 سرکرده سواره افشار به مهمانداری و مامور گشت و در ذکیشنه پنجم شهر رجب وارد دارالخلافه شد و میرزا محمد  
 یلخان کاشانی وزیر ظل سلطان و محمد ولیخان قاسملوی افشار را در استقبال کرده فرود آورد و وزیر  
 میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و اللهقلی خان دولوی قاجار مایب السطقی باشتی و میرزا فضل الله از بندر  
 مستوفی بسرای و رفته حشمت و روداد را بدو شد و بعد از سه روز چنانکه قانون بود او را بجنبت پادشاه  
 که باید و ف را بجز و تنگتری غیر معرود بود و در تعقیب سده سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلافت خضری  
 که در خور چاکران است مرعی نداشت و قدم بحیرات و جبارت همی زد و سخن بغبط و دشوشت همی گفت با یک  
 بزمیای سلاطین در چنین امور از بزمی را البرز می قیاس کند و فردلی را خرمی سپرد و پادشاه عاقل و خبر  
 کردار و حلی در خاطر نیکنند و او را رخصت داد و اما بسرای خویش باز شد و آنرا فتنه جونی کرد و کردار نارنجی  
 پیش گرفت سخت گفت که باز شرایط عهد نامه است که هیچکس از اسرای ابا مهینه در ایران نماند اینک دو  
 یزنک در خانه اصف الله و لاس است باید بمن سپرد و هر چند امنی دولت ایران را پند گفتند و این یزنک  
 در خانه اصف الله و لذات دلد بود و دیکش مسلمان داشتند با انچه اصف الله و لچه چون در شکستن مصالحه

سخنات که باید در این باب گفت

بچه

## جلد اول قاجاریه مجدست ناسخ التواریخ

تختین بار و سیه و مسامحه در مقام ایشان مجرم و متهم درگاه پادشاه بودیم کرد که این کرت نیز فرستاد  
 بنام او برآید بی سخن آن کینه کارا بسرای کر باید و فرستاده و ایشان در سرای او بتلاوت قرآن مشغول شد  
 و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از قفای ایشان آغا یعقوب که یکمین از خصبان سرای سلطنت  
 بود و منصب بارامندیردان میرسانید چنان افتاد که از منال دیوان و مت و مشغول گشت از در چاره  
 بسرای کر باید و فرستاد و نیا را ل تیز را در نظیر و پشیمان گشت و گفت که کار داران را از ابا و دخی است  
 باید قطع سخن خویش در دارالشرع و سیه کنند علمای اثنا عشریه تکلیف خویش را چنان دانستند که کثیرکان  
 کرچه را که سالها کیش مسلمانان داشتند از کر باید و فرستاد که تواند استر واد فرمایند و مردم شصت و نوزده  
 و دوشنبه و دم شعبان المعظم یکبار بشوریدند و عوغا بر داشتند و در مسجدی که حاجی میرزا میسج طهرانی امام  
 جماعت بود این عوغا فرونی داشت اما رای علما و قسطنطینچی بنود بلکه عرض ایشان تندید ایچی و اسنرواد  
 زمان مسله بود اما عوام سر از انقیاد علما بدر کردند و یکبار تر و یکصد هزار مرد و زن عوغا کنان روی  
 بنام کر باید و فرستاد و نیا را ل تیز را در نظیر و پشیمان گشت و گفت که کار داران را از ابا و دخی است  
 درگاه را پر و ن فرستاد اما عوام را از اقدام این امر دفع و همد مردم شهر با ملک زادگان سخن بخت  
 کردند و گفتند آنجا که پامی دین در میان باشد ما از دولت و ست باز داریم اینک این تنهای آخته را از شهر  
 دین را فرشته ایم اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و سخت این تنها بر شما برانیم شما از دکان  
 چون این بریدند اما چار مر اجبت کردند و عوغا طلبان خسریا دکان طریق خانه کر باید و فرستاد  
 کر باید و فرستاد و نیا را ل تیز را در نظیر و پشیمان گشت و گفت که کار داران را از ابا و دخی است  
 فرستاد و در سرای خویش میست و از پس دیوار با جاده نشست و چون مسلمانان با اینک سرای خویش  
 میدانست فرزندانشان را تفنگها بکشت و نداد و در میان جوانی چارده ساله بر خیم کلوه پشاد و جان بد و مسلمانان  
 چون این بریدند یکبار بر رخ و شیدند و سخت آغا یعقوب را بر سرای ایچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند  
 آنجا از در و دیوار خانه کر باید و فرستاد و نیا را ل تیز را در نظیر و پشیمان گشت و گفت که کار داران را از ابا و دخی است  
 نمودند و هر چه در آن سرای بود بنارت بر گرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند  
 هر کس بطرفی رفت و راه خویش گرفت چنانکه قاتل شایسته بودند غارت کنند معلوم گشت مع القصد از میان  
 مسوف نامی که نمایب اول کر باید و فرستاد و نیا را ل تیز را در نظیر و پشیمان گشت و گفت که کار داران را از ابا و دخی است  
 شد ندان منسی را معلوم داشت تا کار داران دولت چند کس فرستادند و او را پنهان از مردم مابرت  
 آوردند و شهر یار تا جدار بفرمود تا جسد گشت تا از در کلیسای رامنه طران بعاریت گذاشتند و مسوف را  
 مورد غنایت و شفاق فرمود و او بر هر جم کر باید و فرستاد و نیا را ل تیز را در نظیر و پشیمان گشت و گفت که کار داران را از ابا و دخی است  
 بهماندری مسوف نامی که نمایب اول کر باید و فرستاد و نیا را ل تیز را در نظیر و پشیمان گشت و گفت که کار داران را از ابا و دخی است  
 جسد و بی آرم بود و دست یکباری چند در بر و که مسلمانان را طاقت حمل آن بنودنا چار بر بشوریدند  
 و بی آنکه کار داران دولت را آگهی دهند یا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند صورت

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

## شرح سلطنت و جانشینری قحطی شاه قاجار

محررت میرزا ابوالکاسم قاجاری

دین حال را در نزد امپراطور روسیه کثوف و از تاجران نداند که با جازت امنی و دولت چنین پیش کار می‌شود  
چون این کشور برفت و ملوف بزرگان بر سید نایب السلطنه بفرمود تا بقانون نظام توأ سپاه جانه سپا بدر  
کردند و سه روز و سه شب که باید دف را بداشتند و ملوف را نیز نواخت و نوازش فرمود و او را باز در یکی  
تمام روزان به قلیس داشت و میرزا ابوالکاسم قاجاری مقام را بفرمود تا نامه به نیارال بقایج کرد و عدم همکاری را  
دولت را از این عمل شنید باز نموده و صورت نامه چنین بود نیارال که باید و فیالچی آند دولت جا و دانی بلند  
در و در الحلافه بیعت مبنای و شرفیابی حضور اعلی حضرت صاحبقرانی و ست سپاه رفقا را می‌نمایانجا زرد  
مباشه بر نمی‌از جبار تنهای هموار شد همراهانش آنچه منع کردند سودی نداشتند و اینان دیوان همیشگی آنچه نصیحت  
نمودند فایده پذیر نکردید بالاخره دست بجاری زد که خلاف طریقه دین غرضی اسلامیان بود و هیچیک از  
الدلی شرع شریف حاکم چنان خلاف شرعی را نمینمود و در فترقه کار از مصلحت و دولت را می‌گذشت و پیشانی  
دین مبین را بنا بر عایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و زبنت دین داری کشت یحیی رعایت دین  
حرمت دولت را فراموش کردند و شورش عام در دار الخلافه دست داد و ایلمی و همراهانش را بقتل آورد و حکم  
قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرض و هجوم عوام پسر و پاموئی افشا و ایلمی بهیته دولت روسیه بسبب جبارتهای  
اشاقیه جان خود و هسرا را زار با دفا و دنا و لایسی و دولت قاهره را از این منسی خبری نداشت و جبارتهای قاتلی که  
توان سیاست نمود و اثری همان نصیب دینداری بر عدم اطلاع همینان و دولت ابد مدت شهرتیری و لیلی روشن است  
و شهادت ملوف صاحب نایب جبار تهامی نیارال که باید و شورش عامه از غنی و ملوف بر تانی مبین  
هرگاه امنای دولت روس رجوع بقتل حرد پین نمایند دانند که دولت علیه ایران بدلا ز نظور مواظقی چنین در  
خسارت بخشی شایگان بمباشه عملی چنین پیش که مایه هزار گونه تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولت های بزرگ  
بدنام نخواهند خواست اگر این معاذیقه را می‌پذیرند و شهادت ملوف صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول  
میگیرند و لایسی دولت علیه نیستند تلافی این امر خطیر را بر وجه حسن مهمل خواهند آورد و آنچه از آن سرور با اقتدار  
و ستور اعلی در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته باز امر باشد تنها است و قرار کار بر که درت  
و اگر اه خواست خداوندی در میان حکم است و قطع این گفتگو موقوف بحکم و دشا هشتا مضطرب بالجمود چون ملوف  
به قلیس رسید و نامه نایب السلطنه به بقایج رسد و رسایند و قهقه آن هسنگامه و شورش عامه بگفت بقا و قج  
بدانست که ایند امیه بی‌اکنی کار داران دولت بوده و جبارت که باید و شورش عامه بدین خسارت شده و در  
ملوف را بفر بطرز بوریغ فخر و دنا خاطر امپراطور را از آلالش که درت صافی کند و در جواب نامه نایب  
السلطنه نیندر عریضه نگار کرد که کثوف افشا و از چنین امری امنای دولت آلوده نمی‌شوند و بقتل ایلمی در لای  
و ضایعند که کنون که حکم قضا اینکار چنین برفت نیکو آن است که پستوانی می‌توان منیر چرب زبان از دولت  
ایران بدرگام امپراطور شود و هسم در این کمی خدرا این هسنگامه بخواجه تا قواعد دوستی همچنان محکم بماند و  
بنیان استوار بپاید و اگر از آن خفتا که در این عوفا همد استمان بودند می‌کن که بدین عوفا شاخته تر است  
سجده شامشاه ایران از ممالک محروسه پادشاه پروند شود و بر زیادت امپراطور اعظم راش و خواهند داشت

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

پس نایب السلطنه چون عریضه بتقاضای راجز در خیر خواهی دانست و صواب دید و با صلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شایسته ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال یکصد و دو و دویست و چهل و چهار هجری و تیسین ایلی بر دس برای عذر خواستن قتل که باید و در سال یکصد و دو و دویست و چهل و چهار هجری هشت ساعت و پانصد دقیقه از شب شنبه پانزدهم رمضان چون وقت خورشید به جهت الشرف حمل شد و شایسته ایران محمل شاه قاجار جشن عید پای برد و آنگاه بر حسب خواستاری نایب السلطنه و صواب دیدن راجز بتقاضای راجز و ده رکن الدوله علیقی میرزا را مأمور بفرستادن فرمود و میرزا صادق و قیام بخار مروری را بنابر ملازم خدمت او ساخت و نایب السلطنه را می زند و سفیری بدرگاه ایامیر اطوکیل سازند سه شنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دارالخلافه بیرون شد اما از آنسوی چون مسوف بدرگاه ایامیر رسید و قصه آن هنگامه و شورش عامه معروف شد داشت کار پردازان دولت را وسیع چنین خواستند که یکمین از شاهزادگان ایران بجنرت ایامیر طور سفیر شود و عذر آیند همیشه بکویت در میان دولتهای یورپ در قتل ایلی حل برضف دولت را دس بکنند بتقاضای راجز صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه متوانی فرزند خود و حسد و میرزا را از بزرگوارت اختیار کرد و محمد خان زبخته را که امیر نظام آذربایجان بود و با کمال حسب حلیه سبب داشت بلامت رکاب و برکات و کرد و دهی از احیان درگاه تیر باد و همراه شد و بعضی از لالی منضم و و با شمای کشمیر برسم بدیامیر اطو برده و سپرد و او را روانه داشت و فرمود تا تقیلس طی مسافت آهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله دار و تبریز شود و نامه شایسته ایران را که با میر اطور رسید بخار داده و پادشاه و صحبت توانا بدیامیر اطو بدست و هشتم شوال رکن الدوله دار و تبریز گشت و سفر حسد و میرزا را بدانت و صورت حال را معروض درگاه شایسته ایران معاول صد هزار تومان از مسکو که از بهر خرج سفر حسد و میرزا تسلیم میرزا بنی خان وزیر رکن الدوله فرمود و بتجهیل به تبریز آورد و نایب السلطنه پسج سفر حسد و میرزا را فرمود و ساز و برگ لایق از قشای او تقیلس فرستاد آنگاه حسد و میرزا از تقیلس روانه بطبر بورغ گشت و هم در این وقت نیارال والنور کی که از نزد دیک ایامیر اطور بفرستاد ایران مأمور بود و دست پنجم و پنجمه وار و تبریز گشت زیرا که چون قتل که باید و فرمود قتل ایامیر اطو و شایسته ترین را مأمور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در این وقت که دار و تبریز گشت نایب السلطنه بمقرر داشت که تا هنگام مراجعت حسد و میرزا از بطبر بورغ متوقف تبریز باشد آنگاه سفر دارالخلافه کند و مقیم طهران کرد و شاهزاده رکن الدوله تیر شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دویست و پانصد و پنجاه هجری از تبریز مراجعت بدارالخلافه نمود و خواستاری کار داران را وسیع را در ازای خون که باید و چنین معروف شد داشت که نخست سفارت یکمین از شاهزادگان بطبر بورغ بود و آن با حسد و میرزا است آمد و دم از میان آن از دهمام عوام یکمین را که بشمارت معروف باشد و در قتل ایلی و همراهان او در نام او پیشتر بزبان رانند قصاص شود و دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از جمله فرزندان شورش مردم مخریض واد از مملکت ایران بیرون شود و لا حسد م بعد از سفر کردن حسد و میرزا رضای قیام

خاندان حسد و میرزا از دس



## شرح سلطنت و جانشیری فتحعلی شاه قاجار

پسر پناه پیکر طالع که یکتن از نوادان غوغا بود و بتیغ خون آلود از شهر فرار کرده در اراضی شیران که از قریه  
 طهران است نیز خونی بر بخت بدست عوانان گرفتار شد و بکلمه شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت به  
 معرض جلالت و دمار رسیدند و در کار حاجی میرزا مسیح شاهنشاه متوقف بود که مبادا پیر و ن شدن او با  
 شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلواسی خراسانی که فاضلی مخیر بود و معروف داشت که چون در قیافه  
 حاجی میرزا مسیح بر هم شدن و ولایت مستتر است و تواند بود که در توانی او و دیگر باره تینها آتش و بسیار غوغا  
 ریخته کرد و سفر و عیبت بر قانون شرع مین خواهد بود و لاجرم شهریار تاجدار و احاضرت ساخته فرمود  
 که بصلاح وقت بچند مدت از زمانها و رعیتها عایات باش چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه سزا  
 خویش شد بعضی از مریان در االتا کردند که چون از دروازه طهران سپردن شوی تو را ما خود خواهیم داشت  
 و بر و سیاه خواهند سپرد و ناخون کر باید و ف تو را مقتول سازند و بی این سخنان ربابا و داشت و روزی چند  
 سفر کردن را بتسلیف و ممالک گذاشت تا با ضرر کار داران دولت روزگش نبه ششم سفر مسجد شده بازن و نیز  
 و مردم شهر آغاز دواعی و از این کرد و از شورش عوام از سختی بار بر زیادت شد مردم شهر از دانی و قاضی زدیک  
 او بجنش شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زد و گرفت و پیمان بود که حکم بقتل عام  
 فرماید حاجی ابراهیم کلواسی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت در می نیگار آرد و آگاه ساخت لاجرم میرزا مسیح  
 بی آنکه خاص و عام شب هنگام با جامه دیگر کون از شهر سپردن شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چنان  
 سپردن شدند و او را اندک از غوغا باز نشسته و کار داران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را  
 مشاهدت کردند و از کار پر و از انایران نهایت شاد شدند و از جانب خراسان چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار  
 ایروان و برادرش حسن خان ساری اعلان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان ایشان طریق طاعت و فرمان  
 برداری سپردند و از رضا قلی خان کرد و غفران لو حکم خوشان چون در ایام قدرت امور خراسان نیشابور و زادگاه  
 و چنان از اباحت فرمان کرده بود و دسر دار و قبی و مکاشی نمیکند داشت حسین خان از بهر آنکه از انرم کردن و فرد  
 تن کند با محمد خان قزائی که کریخته دولت و راند حضرت بود و ابواب ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز  
 این معنی را بفال کر شده با سر دار و در دفع رضا قلی خان و دیگر بزرگان خراسان همداستان گشت رضا قلی خان  
 چون این معنی را شترس کرد و بیکاره سلاطین طاعت بر تافت و محصیان خویش را آشکار ساخت این هنگام ساری سلطان  
 با شاق محمد خان قزائی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضا قلی خان سپردن شد و تا ظاهر نیشابور تا خن بر  
 کاری بر مرد شترانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضا قلی خان بالا گرفت  
 و در ارکان شوکت سردار شورشی دید شد و پیمان بود که رضا قلی خان بر سر مشهده اخص کند و آن بلده را  
 نیز بدست گیرد این وقت محمد خان فرصتی بدست کرده بدست آویز حراست مشهده لشکری از ترائی آورد و قلعه  
 ارک و باره مشهده را بدیشان سپرد لاجرم سردار بیکاره از کار باز ماند و محمد خان در شهر برق و فتنه امور  
 پرداخت و روزی بیکار بارک درآمد و سر دار را دیدار همیکرد و قصه شهر و محل و عفت امور را بی حاجتی  
 همیکفت و همچو جواب گرفت علما و سادات شهر مشهده عرضیه بحضرت شریار نگار کرد و ند که مصداق محمد خان

سفر

سفر حاجی میرزا مسیح تاجدار

حسین خان ایران

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلده است تاریخ التواریخ

توضیح حکومت عباس شاه در عهد علی میرزا

قرائی بدو از منال دیوانی است و وقوع او از سرچند قدرت سردار سپردن در رضاقلی خان نیز  
تأیید ملار از خود بگرداند و دیانت محمدخان را باز نماید و سپهر خود میرزا رضای فرامانی را کسب حضرت شیریه  
داشت و خواستار شد که یکی از شاهزادگان بکومت مملکت خراسان مامور گردد و اما و نیز در رکابش ملازمت  
کند و شهر مشهد را از تصرف آبی بازستاند شیریه را تا جدار مسئول مالی خراسان را با جابت مقرون داشته شاهزاده  
احمد علی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب کیلانی را که مردی دانا بود و وزارت  
او بر کشید و روز سه شنبه سیم سفر در سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت  
و سپاهی از سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان عرب میش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و بیست  
سال مجوسا در دارالخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده و تشریف حکومت ترشیز را در برگرفته رخصت

انصراف یافت بالجهت شاهزاده و دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چاران گشت در رضاقلی خان  
ایمانی و بختی خان شاه دلو در استیحا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت نیشابور را بکار داران وی سپرد  
و برای فتح قلعه مشهد و فتح قرائی مپست هزار سواره و پیاده انجمن کرده باشش عراده توپ بسیار  
گشود و در بخیر نسکی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند و رسید محمدخان  
جلایر حاکم کلات که در شهر مشهد با محمدخان همدستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد و سر  
از مرافقت محمدخان بر ماقت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و باقر بود  
از بهر آنکه کار داران و دولت ایران را از خود شاک و کنشگری ساخته تنهت و غارت اراضی تربت حیدریه  
پرداخت محمدخان تلافی از همه جبهه ابواب ملار را باز ویدنا چارادک و شهر مشهد را بکذاشت و با مردم  
خود را تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا همشهر حجب و راکر مشهد فرود شد  
و دخانین خراسان و لشکر یازاد رخصت انصراف داد آنجا مصطفی قلیخان عرب را بکومت ترشیز رخصت  
داد و امیر علیقلی خان عرب را که حکومت طبرستان داشت با عانت و استقلال او برکاشت مصطفی قلیخان  
چون بر سرند حکومت جای کرد کار داران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد  
مردم شهر نقل انیمه تغییر و تبدیل بر خویش شوا نشدند و لاجرم انجمن شده و او را گرفتند و مجوس  
داشتند و برادر بکترش محمد تقی خان را بکومت برداشتند و کس بجزرت شاهزاده فرستاده صورت  
عال را باز نمودند و از کار گذاران و خطر رضا کردند و هم در این وقت بر حسب فرمان پادشاه حسین خان  
سردار و ساری اعلان روانه دارالخلافه گشتند و درین راه حسن خان ساری اعلان چون از سواحل این  
امرافعال داشت راضی بیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات غنیمت  
مجاورت کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب بنو سال روز کار برده بود و بجزرت شتافت  
و روزی چند فریدین و جبار محال صفهان پرداخت آنگاه و داع جهان گفت و هم در سال هزار  
و دویست و چهل و چهار هجری روز دوشنبه پنجم ذیحجه میرزا عبدالعزیز نایب ممتد الذکر که بر من سل  
دوق درگذشت و منوچهر خان ایچ آقاسی با تئیس علی بن ممتد الذکر شد و منصب منشی الحاکمی او بود

توضیح حکومت عباس شاه در عهد علی میرزا

توضیح حکومت عباس شاه در عهد علی میرزا



## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

نقیسه دیگر با شاهزاده فرستاد و محمدخان امیر نظام را نیز عظیم بزرگ داشت و نواخت و نوازشی جداگانه فرمود و دیگر هم را نایک شاد داشت و رحمت انصاف داد و چهل و دو سال بجزار و دوست و چهل پنج روز سیم رمضان دارد تبریز گشت مدت سفارت او ده ماه و پانزده روز بود و با الجله و قایم سفر و سفارت او را نایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت و هم در بنیال شاهزاده محمود و میرزا عبدالنکر از حکومت لرستان فعلی چنانکه مذکور شد معزول گشت بعد از روزی چند بگجومت نهادند تا موافقت و شاهزاده همیون متوجه دارالخلافه گشت بعد از روز و محمود و میرزا آنها و بعضی از مردم لرستان که از حاکم السلطنه محمد تقی میرزا و هشتی در خاطر داشتند نیز و یک و او بجن شد و در کار لرستان فتنه ای بختند محمود و میرزا را که با حاکم السلطنه گج کین توبه و در اغوای مردم لرستان بی روز بود در پایان امر فتنه بزرگ باوید آمد و دیگر بار همیان حاکم السلطنه و محمود و میرزا کار به قتل و مبارزت انجامید از جانبین سازشگر کردند حاکم السلطنه از قبایل باعلان و پیرانند و سکوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تا مخفی فرمود و تا و در سفری نهادند براند و از امنیوی از بن و دند و سوار خزل و قله حسن و فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهان شاه سردار سپاه آمد و با استقبال جنگ پیرون شده و در و فرسنگی نهادند تلافی فریقین افتاد و در اول حمله جهان شاه راه فرار برداشت و بر مادیانی که با دار السلطنت آن متخاصم گشت بر نشست و چنان گرفت که در خاک نهادند شوالست عیان کشید پنج فرسنگ از نهادند آنسوی ترک ریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر نهادند مراجعت کرد با الجله شاهزاده محمود و در نهادند محمود گشت و شهریار تا جدر چون اصفای انجیر کرد و دیگر باره شاهزاده همیون را بگجومت نهادند منصوب فرمود و محمود میرزا را بدار الخلافه طلب داشت بعد از رسیدن همیون میرزا نهادند شاهزاده محمود و از سفر دار الخلافه سر بر تافت از بهر آنکه در این محاطه و تسویف روی دل امنای دولت را با خویش کند و در حکومت نهادند مشغوری از نوبت است آرد و در این محاطه به بی شرمافی نام بر آورد و فرمان رفت تا حاکم السلطنه و شیخی میرزا و اطرافا ام که کار و انداد الخلافه کنند اینوقت محمود و میرزا در قلعه روئین دز که در وسط شهر نهادند و خود بنیان کرده متحصن گشت و همیون میرزا در یکی از خانه های شهر نزول کرد و لشکر حاکم السلطنه و شیخی میرزا در برابر دروازه لشکر کردند و از طرفین یکبار دادن توب و تفنگ مشغول شدند این حرب تا چهار ماه بر پای بود و من بنبه که این هنگام در نهادند و دم چند آنکه محمود و میرزا را از اینکار شیع منع کردم میفد بنود و جمعی در میان متغول گشت هم عاقبت بختیاری محکم و بر این روشن شاهزاده محمود و در انزم کرد و در میان او حاکم السلطنه پیوستگی و آدم تا بزممت و محنت تمام از قلعه برآمد و روانه بروجر گشت و از دنبال او من بنبه زن و فرزند و احوال و اطفال او را بسیار بدر محل دادم پس لشکریان با وطن خویش باز شدند و حکومت نهادند خاص همیون میرزا گشت و هم در اینحال زکی خان نوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت همانا در سال هزار و دوست و چهار و ده هجری چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرزند فرامی مملکت فارس گشت و بر حسب فرمان شهریار بجزارتن از تفنگچیان نوری ملازم رکاب او گشت و لشکر الله خان پسر میرزا الله خان نوری وزیر لشکر بزرگ کردی استخاعت منصوب آمد و چون لشکر الله خان هنوز که دکی عز و سال بود و محمدیجان

حکومت محمود و میرزا در زمان شاهزاده جهان شاه

فرمان محمدخان از چهار وزارت فارس

## شرح سلطنت و جانشینری فتحعلی شاه قاجار

برادر میرزا سید الله خان نیز مأمور بخدمت شاهزاده گشت که در حضرت او غلام پیشخدمت باشد و تفهیمان  
نورایر بر نیک و بد مطلع گردد و مع القه ایشان در رکاب شاهزاده رهپار گشت و تفهیمان نورایر زن و  
فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمد زکیان که مردی صرب زبان و خوشنوی و کلاه دهن بود هر روز در خدمت  
شاهزاده بر ملا بر حلیه لافقا نمود تا از صفا دید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس  
بی رای و ودیت او فیصله نیک گرفت چنانکه وزیرای فارس با استیلائی و استقلال نشاء یافت ناچار کار  
وزارت نیز با او مفوض گشت و در کار تنوع و قلم و الزاماتین آمد و هم بر زیادت از این خواهر ضمرمان فرماد  
برای آورد و بمصا هرت شهر یاز تا جدار مفاخرت تمام حاصل کرد چون در این مدت در از میان جماعت  
نوری و مردم شیراز فتنه های بزرگ بر تاخت و دبیحاقت با یکدیگر آویختند و خون هم ریختند که دسبارات و  
معدات بجائی کشید که اجتماع هر دو عایفه در یک بلد محال شد و شاهزاده حسینعلی میرزا اصلاح کار را در  
اخراج جماعت نوری دانست و ایشانرا از شیراز کوچ داده روانه دارالخلافه نمود و این هنگام مردم  
فارس را از محمد زکیان و هشت و دشت افزون گشت ناچار او را نیز از سرند وزارت بریز آورد و در  
منال دیوانی و رقی و مستحق امور را میرزا محمد علی سر رشته دار فارس مفوض داشت و این واقعه سبب  
امور فارس گشت و منال دیوانی در عقده تعویق و تعطیل افتاد این هنگام شهر یاز تا جدار چنان صوب شمر  
که در اراضی فارس قشلاق کند و کاد آن مملکت را نیز بنظم آمد و پس سفری رس را تقسیم عزم داده و نخستین  
حاجی عبدالعظیم خان فردینی غلام پیشخدمت ظل سلطانزاده و فرمود و عبدالرضا خان حاکم یزد را پیام کرد  
که با اعیان یزد در شیراز حاضر درگاه گردد و اگر در این کار شتاب نیکر و مورد عقاب و عقاب خواهد بود  
و حسینعلی خان معیر المملکت را مأمور باصفهان داشت که تا ورود مومکب سلطان فی منال دیوانی را تا خود دارد و میرزا  
یوسف پیشخدمت خلاصه را که فردی دیب و لیب و روایت شعر شاکر آن حضرت را طبع الکسان بود بکران  
فرستاد تا شاهزاده شجاع السلطنه را بدرگاه آورد و شاهزاده القویروی میرزا را بنظم قشقه و سیریم پیران  
و عبدالجهد خان را با تفکیکی نوای ملازم رکاب و اساخت و غلام حسین خان سپه دار افزمان کرد و که باشش  
تن سرباز عراقی توپخانه و قورخانه راصل داد و نیز پیش روی باصفهان کوچ دهد و شاهزاده علیست قیزی برای کن  
الدوله و مأمور دی میرزا ایلیخان کیشیکچی باشی و شاهزاده عبداللّه میرزا و فتح الله میرزا شجاع السلطنه  
همین میرزای بهاء الدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و محال خوار و شاه قلی میرزا و محمد مدی میرزا و ملک  
ایرج میرزا ملازم رکاب شدند و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر افزمان کرد و تا عرض سپاه دیده محمد پنا  
و محمد خان افشار و فضل الله خان قراکوزلو و محمد حسین خان خرقانی را با سواره جمعی ایشان باز دیدی بستر کرد و حکم  
بر کوچ داد و نیز عبداللّه خان سیر و زکوهی و عبداللّه خان داماد دی و مصطفی قلیخان سمنانی را با پیادگان  
جمعی ایشان بنظم کرد و آنگاه شهر یاز تا جدار بفرمود تا عبداللّه خان امین الدوله در دارالخلافه متوقف باشد  
و با شایقی ظل سلطان امور خراسان و طبرستان را انکران کرد و و الله یار خان آصف الدوله امیر بادر و خوجا  
متمدد الدوله ایچ اتاقسی و حاجی محمد خان دولوی قاجار و پسرش علی محمد خان و محمد صادق خان و سبلی مخاطب بار

نیز شمر

حاکم یزد را پیام کرد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجی و حسن خان سالار بار و محمد حسن خان دولوی قاجاری نقی بنی محمود خان دینی توریساول باشی نیز منظم رکاب شدند و همچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی المملکت و میرزا تقی نوایی منشی خاصه و میرزا صادق و قیام نگار و میرزا ابراهیم خان نوری و میرزا اسمعیل کرکافی مستوفیان دیوان و میرزا فضل الله منشی رسائل ساز و برک راه کردند و شهریار تاجدار یکشنبه بیست چهارم جمادی الاولی سال یجزار و دویست و چهل و پنج هجری زواری خلافت خیمه پسر و نژاد از راه قم طی مسافت کرده و دوم جمادی الآخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی بسزا کرده و بنظام الدوله مقب کشت و اعیان و اشرف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا سوکب سلطان در حرکت آمده و هم جمادی الآخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد و لشکرگاه کشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرمانگذار اصفهان دقیقه از خدمت فزونی گذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده و غلام حسین خان سپهدار بمقلای لشکر دوازده نفر پیش می شد و در قمشه سلیمان خان خانان که از سوی ناصر شاه شهریار داشت تقبل استنان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با بزرگان آن اراضی تا منزل شوکستان آمده پذیره کردند و در فرسیم شهر رجب شهریار تاجدار در قبا بهر شیراز باغی که بفرمان نرسد فرمانفرما غرس شده بود فرو دشت و شاهزاده حسینعلی میرزا سعادل دویست هزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه پیشکش پیش گذاریند و علف آلوده لشکر را در دوازده بقا نون ضیافت گذاشت اما شاهنشاه دویست هزار تومان زر را در ایجابی منال دیوانی محسوب داشت و در کار مردم فارس نیز پرسی بسزا کرد و نیک و بد هر کس را جزا و شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت کشت و بزرگان کرمان را تقبل سده سلطنت آورد و حساب خویش را پر داده که در حسب فرمان محمد کی خان نوری که از وزارت فاکرما معزول بود و وزارت کرمان منصوب کشت و در رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت اما عبدالرضا خان یزدی که از حاضر شدن پیشگاه سلطانی پشیمان بود و میرزا سلیمان طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادر و برادر زادگان خویش و شکشی در خور سده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود و شفاعت میرزا سلیمان عبد الرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرستادگان و رخصت انصاف یافتند آنجا فرمانفرما مورد الطاف فرموده اعیان فارس را هر یک نواختی جدا گانه کرد و میرزا محمد علی وزیر مشیر الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلا شتر فارس سپهر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام المملکت مقب کشت و در این وقت معروض افتاد که نیا زال و الغور کی ایلمچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو و میرزا از مملکت روسیه بدرگام آید این هنگام که خسرو و میرزا باز شده بهماننداری محمد حسین خان زنگنه و فرمانایب السلطنه تا اصفهان کوچ داده و شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک انتخاب را که در رکاب وکیل امور و میبید بود و سرگانت با اصفهان شد و ایلمچی را بطرف بمان کوچ و هر بلد آن که بعد از ورود و سوکب پادشاهی بمان حاضر استان باشد نیز حکم رفت که نایب السلطنه خسرو و میرزا را ملازم رکاب ساخته و هرچنان بدرگاه پیوندد و بعد از چهل روز از شیراز راه بکر فته طریق خوزستان و لرستان پیش داشت و شاهزاده بهمن میرزا بیساء الدوله را نیز پیوندد

وزارت محمد علی خان نوری در کرمان

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بنده و آغز و غزانه و صند و تنه را که حملی کران بود بر کوفته از طریق اصفهان راه دارالخلافه سپرد و خطبه  
قیلغان سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده کشت و خلا محسین خان سپهدار را فرمود که تو بجا نه  
قورخانه راسل داده با سر باز عراقی از راه همدان علی مسافت کند و در بهمان برکاب پیوسته شود و بجا  
در روز جمعه یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم بهمان دلیل راه کشت و از کشت  
اثرن تا کارزون برانداخت و کشت سیلان سحاب که هر چشپایاری و دهنپناوری شد مجال حرکت محال نمیداد  
در توقف علف و آلوده صعب بدست می شد ناچار در وی پادشاهی بعد از پیروز ب حرکت آمد و از رودگا  
مشکوف مردم بزمعت عبور کردند و در اراضی فعلیان و شعب بوان که از جنات اربعه جهان شمرده می شود  
خیمه زدند و قبله سفید که در فراز کوچی صعب است نگران آمدند از هشا در این منزل چون هنگام شام می گذشت  
رسید و خوان و خورشید سلطان را حاضر کردند و شیر یار را غنیمتی بکل اغذیه زفت و بجا می از جلاب تخافت  
افشا و ملازمان حضور چون آن طعامهای لوان باز پس بردند و خوشی بنجور دند مزاجها دیگر کون شد و پنجاه  
افزون مبتلابقی و اسهال و پیوستگی کشت ابراهیم خان پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که کشت  
مصاهرت و منصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردگان پنهان افتاده بود میرزا حسین  
حکیم با شکی اصفهانی چنان دانست که ستمی در غذا تقبیه شده است و بعضی چنان فحش کردند که طباطبائی و نزل  
سراب بهرام از چشمه که آب آن بسیت معروف است آب بر گرفته اند و ناله و استهجا بر کرده اند با بجهوشا نبرده  
حینعلی میرزا از منزل همدان رحلت انصراف حاصل کرد و و شیر یار بمنزل سرباب کوچ داد و همه روز و نیمه  
شب سحاب از سیلان نمی ایستاد و همچنان آلوده و سنگ شیره شکر یان بزمعت تمام عبور کردند و از آنجا از  
منزل بست و خیرآباد گذشتند و و خیرآباد را بهولی تمام سپردند و علی مسافت کرده بخیرآباد کردند  
و رطایب شهر بهمان خیمه زدند سپهدار با تو بجا نه و از آنجا برکاب پیوست و از آنجا بمنزل که سیاه است افتاد  
عبور از میاه و زحمت سپاه و در پیش بود و در آن منزل چون لعلی شخصه یار از بهر رسید کردن و نخل افکندن  
کرد آن اراضی و دشت برآند و و شیراز پیشه پیردن شد و صید دیران رکاب کشت و شاهزاده جام  
السلطنه هم در منزل که سیاه از بلده شوشتر در رسید و رسم پذیره پای برد و شیخ مسافر حاکم حجب  
نیز در آن منزل پیشکش خویش بگذراند از آنجا فرمان رفت که سپهدار از پیش روی شوشتر سفر کرده و از آنجا  
عراقی را رحلت وطن دهد و خود شطر رکاب پادشاهی باشد آنجا و شاهنشاه از منزل که سیاه کوچ داده  
در ارض رامهرمز و شد مردمان کویند اگر چه استوار نباشد که درخت نارنجی نوشیروان عادل است  
خویش غرس کرده و درختی را که همان دانست و هنوز بنزد دریان و بار آور و طری است و مجوسان بدان  
تقرب جویند مع القه شخصه یار تا جدار جمعه نهم شهر رمضان دارد و شوشتر شد و از نظاره بنیان سدی سید  
که شاهزاده محمد علی میرزا بر رود شوشتر کرده بود و شکفتی حاصل فرمود و قصد شکستن آن سد و بستن آن بند  
و زین قصر و عهدش پور و ذوالکفایت و کتاب دل نسخ التواریخ مرقوم افشا و با بجهوشا سدی که شاهزاده  
محمد علی میرزا کرده و دایموقت که شیر یار تا جدار و شوشتر جای دشت را قلم این مردف تجدید کرده پافند

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و پنجاه زرع طول آن سدانست و شصت زرع قطر و سی زرع ارتفاع وار و اما قطر آن که در شیب آب نشست زرع است چون بر فراز آب آید پست زرع شود و با بجهت شیبش به شیب یازدهم رمضان از شوشتر سیده در زول کرج داد و بعد از پنجاه روز از آنجا پرودن شده پست و سیم رمضان در قصبه جستم آباد یعنی فرود شد و در این ایام بهیچوقت لشکر یازار سیلان صحاب آسایش نبرد و جشن نوروزی در خرم آباد نهاد

و تا به سال یغزار و دویست و چهل و پنج هجری و بعد کردن شایسته ایران در خرم آباد یعنی در سال یغزار و دویست و چهل و پنج هجری چون دو ساعت و چهارده دقیقه از زوکیته پست و پنجم رمضان تا آفتاب به پست الشرف شد و شهر یازار تا بعد از هفتگی شاه قاجار در خرم آباد جشن نوروزی بگذاشت و در سیم عید نوروز از خرم آباد بهر جسر و سفر کرد و از آنجا بجای نزل نرسد و در روز پنجم شوال وارد همدان گشت و یازارال و النور کی ایچی و سیه بهمانداری میرزا احمدی ملک التخاب و محمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت و نیز نایب السلطنه با حصر و میرزا از راه برسید شایسته و النور کی را مورد نواخت و نوازش داشته فرمان کرد تا آصف الدوله و علامت حسین خان سپهدار و دیگر اعیان و بزرگان درگاه بهر شب یکتن و در افضای طلب کردند و بخورش های گوناگون و ساز و برگ بساط طرب و انواع اهو و لب عظیم بزرگ و هشتاد آنگاه به شرف پادشاه شاد کام شده و رخصت مراجعت یافت و اینوقت چون میرزا محمد عیسیان کاشی وزیر نعل سلطان با شاق دویست تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده و چون ضراعت برخاک نهادند و خواستار شدند که که سی سال بر زیادت است که شهید تاجدار جشن نوروزی در دارالخلافه طهران فرموده و امسال این بساط شاهوار در خرم آباد گسترده شد و از ایام آن رو با باشد که شهر یازار تا بعد از بهر سیلاق در اراضی عراق توفت نفرماید بلکه طریق دارالخلافه بگیرد و مردم آن بلده را از رحمت اشعار و آرزو دلاجرم شایسته نایب السلطنه را فرمود تا در همدان متوقف شده حد و دغدغه در این نگران باشد و در عشر آخر شوال از همدان کوچ داده و هشتم ذی قعدة وارد دارالخلافه گشت و این هنگام در مملکت خراسان صید محمد خان جلایر حاکم کلات از خدمت احمد علی میرزا سرباز تافته با شاق کریم خان زعفران لویه سرتان سوار ترکان انجمن کرده و اراضی چناران و راوکا را بمعرض منب و غارت در آورده و در ضایقینان پسر سیکر خان چاپشور را که حکومت دره جز داشت بهم با خود یار کرده با خواهی دالی خوارزم پرداخت و آلتقه قلی توره فریفته سخن او شده با جاعتی از قبایل که دوازدهک تاراج خراسان را تصبیم عزم داده تا کنار رود و طرین برانند شایسته احمد علی میرزا چون این بدانت خوانین خراسان را حاضر درگاه ساخت و شکری زرجوی فراهم کرده با استقبال شکست ناپایان الان دشت تا مخرن کرد و دالی خوارزم چون این بشینند بی آنکه رزم و بریا حمله افکنند پشت با جنگ داده و بخون نهاد و لاجرم احمد علی میرزا با راضی پشت کو که در تصرف صید محمد خان بود تا مخرن بر دویست محمد خان بود و در رضا قلی خان هم پشت کشت سیدمان آقاسی برادر رضا قلی خان چون از برادر خود جدا بود در قلعه محمد آباد مانجبت و جمعی از ترکمانان علی ایلی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد و صید محمد خان با قبایل چاپش و بشت شهر و کججه بخار قلعه محمد آباد آمده حمله افکنند با کلوله تفنگ بجای از قلعه کیان جان بداد و

لشکر کشیدند پادشاه خوارزم بخاراسان



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و از آنسوی احمد علی میرزا در اراضی پشت کوه قلعه جسر ابقوت توپهای بار کوب مشغول ساخت و فتح دیگر  
 قلاع که در سپردن و در بند قلع کلات است سهل گشت با ایلخان اراضی را بخت فرمان کرده و قبایل جلایر  
 بیکدیگر کوچ داد و در ازای اسرای کرد چنان بجهت قلغان شد و لوسپرد و باز مشهد مقدس شد و خبر این  
 فتح در نیمه محرم در حضرت شهریار معروض افتاد و بهم درین سال بلای و بادیران بالا گرفت و از چاکران درگاه نشانی  
 میرزا زکی نوری مستوفی در گذشت و فرزندش میرزا محمد تقی بجای او منصوب گشت و محمد حسن خان دولوی قاجار  
 و داع جهان گفت و پسرش محمد امین خان بجای او منتقمی باشی شد و هم در این سال بخوارستاری مردم کرمانشان  
 دیگر باره شاهنشاه محمد حسین میرزای پسر شاهزاده محمد علی میرزا را بیکجومت کرمانشان منصوب داشت و فتح  
 پس از رسیدن محمد حسین میرزا بآن اراضی مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالهای فراوان در تحت  
 فرمان محمد علی میرزا بودند و هم روی دل با بنده زندان او داشتند و روی چند بزرگداشت که حکومت شاهزاده  
 محمد تقی میرزای حاکم سلطنته در آن محاکمات لغزش یافت چند کثرت اصلاح ذات پند را از جانبین رسل در تمل  
 انبخته شد و عاقبت کار از محاکمات بنبالست کشید و از مصالحت بنا ملت انجامید محمد حسین میرزا از مردم کوران  
 در ننگ و کله سپاهی راست کرده تا کنار قلعه حصرم آید و شاهزاده حاکم سلطنته مذاقته را با تجیز شکر  
 پرداخت این هنگام رفیق دوف و بر و جرد بود و چون شاهزاده محمود نینبر حبس امیر شاهنشاه و بر و جرد و متوف  
 بود و مر این بفرمان حاکم سلطنته از آن بلده سپردن شدن نیکو داشتند تا مبارک عایت شاهزاده محمود و حضرت  
 شاهنشاه رسائی نمی گنج و شکایتی آغاز می یافت محمد حسین میرزا و دیگر شاهزادگان را در این خصوص تحریر می فرستاد و بجمیع  
 السلطنته از جماعت بختیاری و باجلان و سپرافوند و یار احمدی و سکوند و جنود لشکری فراموش کرده و با استقبال  
 محمد حسین میرزا تا اراضی اشتر برفت و لشکرگاه راست کرد و شاهزاده به سیون حاکم آنها و ندر اطلب فرمود و بیکدیگر  
 محمد حسین میرزا رسول مشر مو دما در میان سخن بصلاح کند و رسم منازعت را از میان برگیرد و کار داران محمد حسین  
 معروض داشتند که شاهزاده بهیون زهرا بندگان بدینچا شده که کار او با خواص فرکوش و در حاکم سلطنته منافضه به تخیر  
 کرمانشان تا حین بر دلاجرم مندان کرد و تا بهیون میرزا را بر اسی کون بر نشانند و بکرمانشان برون بردند و ملازمان  
 رکابش را دستگیر ساخته سلاح و سلب و سبایشان را گرفته رها دادند و اینوقت شاهزاده شیخی میرزا که بجهت  
 حسین میرزا و شاهزاده محمود طریق سوخت و مصافحت می سپرد فرصت بدست کرده از مردم ملایر و توسیرگان  
 که در تحت فرمان داشت لشکری احتیاج کرد و قبایل زندیه که تیر ملازمست او داشتند انجمن شدند با سپاهی آهسته  
 بر سر بر و جرد آمد و فور محمد خان قاجار و دلو برادر آصف الدوله که از قبل حاکم سلطنته در بر و جرد بود و بکف و حرا  
 آن بلده میان استوار کرد و با او با شهر را بر بسته تفکیکین جلالت پشته در برج و باره برگاشت و شیخی میرزا  
 به چنانکه اگر در راه برسد توپهای بار کوب را بجانب شهر کشاد داد و لشکر ابدی در دوازده سپی حمله نکردند و  
 از با مدافعت شدن آفتاب گارد نیکو نه رفت و در میان میرزا حسن شیرازی و زیر شیخی میرزا با کله تفنگ زخمی  
 برداشت از آنسوی شاهسکا و انجیر با حاکم سلطنته بردند و او میتوانی بنه و آغز و ق زار و لشکرگاه خود گذاشته چو  
 عتاب صید دیده و شتاب گرفت و تا با مداسب برانند صبحگاه شیخی میرزا آگاه شد و حکم داد و لشکر بر فراز

فتحعلی شاه قاجار

توضیح حکومت کرمانشان شاهزاده محمد حسین میرزا بکرات بزرگان کرمان

## جلد اول تاریخ قجاریه از محمدتاج التواریخ

پشتی که در پیرون بلد بود بر جسر دست درآمد و عروانی توپ را بر فراز پشتی نصب کردند و سپاهیان از پشت  
 راست رده شدند چون حسام السلطنه برسیدند توپخانه را وقتی نهادند و لشکر را حشمتی گذاشت و حکم یورش داد  
 سپاه او چون شعله نیران راه فراز گرفتند و توپ لشکر شیخی میرزا را بجانب نیشب زبانی شوانست بود و لاجرم سپاه  
 حسام السلطنه صمود کرد و دلیرانه بر آن پشتی برآمدند مردم ملایر و زندیه چون این دلیسری بدیدند و گریختند  
 و شک کرد بکبار هزیمت شدند و راه نیشب گرفتند مردان بخت یاری و با جلال و سکون از دهای ایشان تا ختن  
 همی کردند و بسیار مردم و مرکب بجاک انداختند و میرزا اسمعیل خان کلایکائی که ناظر شیخی میرزا بود و هزیمت است  
 بوحل نشست و یکتن از مردم سکوند با کوله تفک او را متعول ساختند و سلاح را بر دو رجم خان سکوند که مرگ  
 دلیر بود از دهای شیخی میرزا باخت و راه بد و نزدیک کرد و دست فرار و در کربان نظر علی میرزا را گرفت تا از سب  
 بریزد و شیخی میرزا چون این بدید سر بر تافت و بانیسره بجانب رجم خان حله برد و رجم خان از آن جنگ دوست  
 از نظر علی میرزا باز داشت و باز پس نشست و شیخی میرزا پسر را بر داشت به لایر که رجمت افکند و کیکتن از سادات  
 بر درواز عیثرت افکند ممدی بحر العلوم بود و در کچپده خاطر نبر و شیخی میرزا را در میگرداشت با چند تن از  
 بزرگان زندیه و لشکر کشید حسام السلطنه بفرموده ایشان را جامهای دیگر کون در بر کرد و از میان بازار بر و جز  
 با مسخرگان عبور دادند و بند بر نهادند و خود با کبسر و خیلای تمام درآمد و در اولایا که خوش جای کرد و لشکران  
 او بنده و غرق و احوال و افعال لشکر کا و شیخی میرزا را بنهب و غارت بر گرفتند و باغ و مسکن خویش شتافتند و کبار  
 حسام السلطنه فرمان کرد تا سه روز آن لشکر را بکند و انجمن شدند و چهار رده هزار تن عرض سپاه داده و بدفع محمد  
 حسین میرزا از بر و در و پیرون شد و از آنسوی محمد حسین میرزا که قلعه حصرم آبا در مشوچ ساخته نشین داشت نبره  
 جنگ کرده از قلعه پیرون شد و سرباز کوران و پیادگان را از پیش روی باز داشت و سواران از دهای پیادگان  
 جای کرد و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و از زمین شال همی شد با الجور و در هشتم محرم سال هزار  
 و دویست و چهل و شش جبری در پیرون حصرم آبا و تلافی فریقین شد سواران پیرانوند و با جلال و بخت یاری آبا  
 بر جهانند و هم عیان حمله افکندند از اینسوی سرباز کوران و تلافی کله و زن کنگه یکبار و دکان تفنگها بکشت و دند  
 و استقامت را دفع دادند و دیگر باره سواران حسام السلطنه که در هم برآمدند و همدستان گشته حمله دیگر افکندند و این  
 نوبت نیز با زخم کلونه باز پس نشستند و اینوقت ضرائف میرزا را در محمد حسین میرزا که داماد حسام السلطنه بود و در  
 لشکر کا و او نیز بیست و هفت از لشکران را با خود متعق کرده و بنبره دیک برادر شتافت این نیز در لشکر حسام السلطنه  
 شمه و رخنه افکند و باین همه سپاه او همدست و هم پشت شدند و در کت سیم حمله انجمن شد محمد حسین میرزا را  
 اسب فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه بچپ و راست همی تاخت و لشکر را بصبر و سکون و هزیمت  
 همی فرمود و بجهت و آنهنگ تحریض همی داد این نوبت چون سواران حسام السلطنه از باران تفنگ شت  
 با جهت دادند و دیگر نه است تا زنده و راه فرار پیش داشتند این هنگام محمد حسین نیز از فرموده سواران از پس  
 پشت پیادگان پیرون شده در دهای جزیمت بیابان تاختند و بیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند  
 حسام السلطنه نیز با چار طریق هزیمت گرفت و پاسی چند از شب گذشته بایکد و تن بشهر بر و در آمد این هنگام

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

چون کارداران اراضی پدیدار گشت و در اندیشی در امور و حفظ حدود و ثغور دستور یافت برادران و فرزندان حاجی ملا اسد الله مجتهد بر دجری و ملا علی مجتهد نغانده این کتاب مبارک را از شهر بندر بروجرد و سپردن و قیام تا اراضی سر بند که در تحت فرمان غلام حسین خان سپهر بود و بملاست کوچ دادند و از انجا من بنده بدار الخلافه سفر کردند و با الجله مملکت لرستان بر کارداران محمد حسین میرزا مسلم گشت و بهم در این حال جلالت الدوله مهدی علی خان برادرزاده آصف الدوله وزیر کتبا پور بزیارت عیالات و شهادت بخلف شتافت و از آنجا زیارت مشهد مقدس گشت و هنگام مراجعت باز و آکر کوچی داد و در میان منزل عباس آباد و میامی حاجی علی از کتبانان تکه ببا خشد و دوستی از صغیرین زوآر را با تیغ بکنداریند و با لصد تن جوانان و زنان را اسیر گرفتند و با و اطفال ایشان را بر دوشته راه داشت بر گرفتند در میان معادل یکصد هزار تومان اموال مهدی علی خان بنابر رفت و خود نیز اسیر شد چون این خبر در حضرت پادشاه معروض افتاد در ضاقتی خان زعفرانلو حاکم خورشان را مشور کرد که مهدی علی خان را از کتبانان تکه باز ستانند در ضاقتی خان دانست که در حبش لشکر و در بناشد که خون مهدی علی خان در میان در شورش کس باز رکابی فرستاد تا او را در زندان حبس بر آید که بهم برده بود و دند بر تو مان زرمسکوک خرید و روانه دار الخلافه داشت و شهر یار تا جداره و رانخواست و برکت و ساز داد آنجا حاجی اسمعیل خان شنبلیلی را با حاجی علی از لشکر بکف تر کتبانان مامور بخراسان فرستاد و حاجی اسمعیل خان مرخص گشته در بختی نری مشهد بدر و دجهان کرد و بهم در این هنگام منور خان افشار دلی سمیند و شهربان عبدالرحمن یوزباشی خود را روانه درگاه بنشاند و منو تا پیشکش او را بکنداریند و معروض داشت که اگر کیکن از شاهزادگان بدین اراضی مامور شد مافی در رکاب او زرم و بهم و مملکت و اراء التبر و بلده بلخ را مشغول ساخته بکار داران حضرت سپاریم فرستاده او را عطفی بسز کرده و حضرت انصاف دادند و بهم در این حال بدار الخلافه و له بنیاد خان هزاره که حکومت جام و با خزر داشت سفر حسن کرد که پراکنده کان ایل والوس خود را فرستاد و مردی از هزاره که با پدرش از در خونخواهی بود فرصتی بدست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قزاقی وقت ضیعت شمر و با مردم خویش اراضی جام و جسنر تا حقه یعقوب خان و آقاخان عسکریان بگرام خان را با بنجا تن از عشیرت ایشان مقتول ساخت و آن مملکت را تحت فرمان کرد و بهم در این حال چنانکه مذکور شد حسین علی خان جوان شیراز کا بستان سفیر درگاه آمد و از شاهنشاهی طاعت کرده سفر کردند و در نزد میرزا و علیخان والی آمد خود را سفیر ایران نام نهاد و ندکدو نمود که کارداران ایران در تسخیر کامل تقسیم عزم داده اند و ویرن باشد که پشاکران بدان اراضی حاضر گشتند و معلوم نیست که مملکت منو بهم از قرض ایشان مصون ماند و والی مسند پشاک شد و میرزا محمد علی شیرازی را با چند تن دیگر به غارت ایران برگاشت و سه زنجیر منیل و سی بافته از نسیج کشمیر برسم پیشکش افغان داشت و میرزا محمد علی از طریق بلوچستان راه بندر عباس گرفت و حینی خان جوان شیراز راه بحر به بندر بمبئی آمد و از آنجا طریق دار الخلافه گرفت و دو ماه قبل از رسولان مسند بدارگاه آمد و میرزا محمد علی یازدهم ربیع الآخر در طهران شد و قتل شد و سلطنت کرد و پیشکش خود را پیش داشت و خواستار رعایت و حمایت گشت که از آسیب رنجیده بنگهدار و شاه کشمیر مملکت مسند محفوظ ماند و شاهنشاه و اربابو اجات

اسیر شدن برادران و اطفال و اسیر شدن زنان و کتبانان

اسیر شدن مردان و کتبانان

اسیر شدن کتبانان

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و معادل هزار تومان در وجه میرزا محمد علی عفا شد و در نظر علیخان قاجار تفریضی بایب اشیک استقامی را بنهار  
 سند ما مورساخته و جامه لایق بایک قبضه شمشیر برای خلعت امیر مراد علیخان و اسیر دو در عشر آخر جامه ای آفر  
 اد را با شاق میرزا محمد علی کیس سند فرمود و هم در این سال عبدالرضا خان حاکم یزد با شیخ خان حاکم بلوک ادر  
 که از مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی حکم نمود و او را از فرمان برداری شجاع السلطنه فرمانگذار کرمان بازداشت  
 شجاع السلطنه در غضب شد از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تا حته آن بلده را بمحاصره انداخت و پیوسته  
 میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که ایوقت در آباد و سورت متوقف بود هم تیر و یک خویش  
 طلب نمود تا در شخی قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کار داران و دولت این مبارزت کرد و شهر یار تاجدار  
 اندیشید که اگر او را از محاصره یزد منع فرمایند از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانی مانند لاجرم سیف الدوله  
 میرزا پسر نعل سلطان را بجاگوست یزد و پیرون فرستاد باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه دست از محاصره  
 یزد باز دارد و طریق کرمان بسیار بعد از ورود سیف الدوله میرزا در یزد شجاع السلطنه را در حصار وادان آن بلده  
 ابرام برزیادت شد و مدت ماهه یکنار بدر کشید و گاه که عبدالرضا خان بدست آید و نایب حکومت یزد  
 با نعل سلطان تفریض یافته و اینک فرزند سیف الدوله میرزا بر سر سند حکمرانی متکی است لشکری فراهم کرده  
 از دروازه پیرون میفرستاد و با سپاه شجاع السلطنه نرم میداد و در این مدت محمد کیخان نوری وزیر  
 شاهزاده مرغیض شده و دواع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سواد کوبی که مردی جلاوت پیش بود و بر جسم کلوه  
 مردم عبدالرضا خان در گذشت در پایان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مأمور  
 خواهیم داشت نیکو آنت که سخت قلع یزد را بجای آید آنجا به جانب خراسان شود و چون این منشور بنایب السلطنه  
 رسید با ده هزار تن سرباز و پیست و پنج عراده توپ از او پس پیرون شده تا بربنجان تباخت و از آنجا  
 و بعد ثانی محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه دهر و وانقسم فرمود و خود با میرزا ابوالقاسم قائم مقام  
 و معتمدی از ملازمان رکاب در دوازدهم شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت شاهنشاه بفرمود که سخت قلع  
 یزد را مشغول سازد و عبدالرضا خان را بر کسیر آنگاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کار داران دولت بدین  
 محاصره اقدام نمود و نه درگاه دار پس بسوی خراسان شود لاجرم نایب السلطنه پیست و چهارم شعبان  
 از دار الخلافه پیرون شده راه یزد برگرفت و چون در منزل عقد بر رسید عبدالرضا خان و تمامت خویشاوندان  
 بابتغ و کفن بجفرت او شتافتند و در می ضارعت بنجاک سووند و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در  
 عقد استماع نمود و قیوانی مردم خود را بر داشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه بشهر یزد در آن مکان آن  
 بلده را بنظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت باز گذاشت و چون بعثت امتداد محاصره علف و  
 از وقت اندک بود بعد از سه چهار روز وانه کرمان شد شجاع السلطنه چون این بدانت نخیتن منسز زند خود  
 بلا کومیرزاراتا و منزل باستقبال پیرون فرستاد و چون راه نزدیک شد و نیز پذیره کرد و بجایات نمیت  
 پرداخت و چون شهر یار تاجدار آ محمد کریم پنجه دست را با جواهر شجاع السلطنه کیس فرموده بود هم نایب السلطنه  
 فرمود و در بنام شد که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار وادان یزد کرده همچنانک شود و از حاضر شدن

من تاریخ شجاع السلطنه میرزا

نست محمد  
 سیجان نوری

نست محمد  
 عظمه خان  
 وزیر

نست محمد  
 نایب السلطنه میرزا

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بدرگاه تقاعدی و زاریات عسکری و لاجرم نایب السلطنه بفرموده یک فرج سر بازو را نخبه بان گشتند و  
 زمان خان دولوی قاجار را با دوست سواران لازم رکاب و ساخت تا او را بدرگاه خلافت کوچ دادند و بهم در میان  
 میر حسن خان سپهر مصطفی خان طالش که در مقامه بار و سیه استحقاق بدین لقب یافته بود و دواعی زندگانی گفت  
 و این میر حسن خان چنان شد که بعد از مصالحه دولتین ایران و روس نیز یک بقای و بیچ شتافت باشد که  
 حکومت طالش را بدست گیرد چون از شرایط عهدنامه بود که از شناختگان مملکت اگر کسی فرار کرد و بدولت  
 روس ناپه بر دیا از روس پاران آید او را باز فرستند نایب السلطنه بر حسب فرمان شاهنشاهی کس نیز بدست  
 فرستاده میر حسن خان را طلب کرد و بقیه یوچ توانی و در روانه نمود و نایب السلطنه میر حسن خان را بدست محمد  
 قیچان سعد لو حاکم خفاحل سپرد و فرمان کرد که چنانچه بدار که فرار شوند که بعد از سفر نایب السلطنه بطرف عراق  
 دیزدیر حسن خان فرصت بدست کرده از خفاحل بطالش کر بخت و در اینجا لشکری فراهم کرده با راضی منکران  
 ارکون تاشین بر دو بال لشکر و دس چند زرم مرده اند و ایشان را بشکست و آن اراضی را بخت فرمان کرد چون  
 این خبر به بقای و یوچ رسید بکار داران و دولت ایران نامه کرد که اگر جنیش میر حسن خان با جازرت شما نیست و گناه  
 هر دو دولت است ما لشکری بدفع او بر میگزاریم شما نیز از آنجا نب مدد کنید لاجرم نایب السلطنه افواج  
 سپاهی را دپل را بسوی طالش فرستاد و بقای و یوچ نیز لشکری مامور کرد و میر حسن خان در میان به چاره ماند  
 لا بد در عهده آخر شوال با نزل کیلان کر بخت و از آنجا سفر باز نذران کرده و بدار الحمله طهران آمد بقای و یوچ  
 بود که مبارک و دیگر باره میر حسن خان از طهران سپردن شود و فتنه انگیزان کار داران ایران خواستار بود  
 که او را روانه نقیلس دارند از قضا میر حسن خان مریض گشت و برض استفا و رکذشت و بهم در این سال دیگر باره  
 محمد خان قرائی دینک توشخان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات باله نقلی توره پادشاه خوارزم ساز  
 ارادت و حفاظت طراز کردند و باب رسل و رسائل باز داشتند و دینک توشخان نزدیک خان خوارزم  
 رفته مورد نوازش گشت و سردار سرحد ترکستان لقب یافت و ترکمانان ساروق را به نوب و غارت  
 خراسان را بکشت از این سوی احمد علی میرزا چون این خبر بدانست لشکری انجمن کرده با استقبال جنگ تا حاضر کرد  
 در پل خاقون نزدیک بهیر حسن با ترکمانان دو چار شد و آنجا همت را بهریت کرد و جمعی را اسیر کرد و وی را  
 عرضه شمشیر ساخت و در میان رسولی را که خان خوارزم نزدیک محمد خان کیل ساخته بود نیز گرفتار شد احمد علی  
 میرزا را بآسیب روانه خوارزم داشت و الله نقلی توره از این معنی منفصل شد و از آن پس در حضرت شاهزاده  
 اظهار موافقت و موافقت همی کرد و بزرگان ترکمانان که دساروق را بحضرت شاهزاده روانه فرموده اند  
 ایلی و خدمتگذاری کردند و پیشکش لایق پیش گذارید و اسیران خود را با ساختن این وقت دینک توشخان محمد  
 خان قرائی ناچار با شاهزاده طریق خضوع و عقیدت کردند و صورت ایحال در حضرت شهریار کشف  
 اشد و شاهنشاهی ایران چشیده ششم ذی حجه از طهران حیمه پروند زد و از راه قستم عبور کرد و تا اراضی که کوچ  
 برفت شاهزاده حسام السلطنه و شیخی میرزا و محمد حسین میرزا از ولایت بروجرود و ملایر که مانشانان بحضرت  
 پیوسته و غلامحسین خان سپهدار که فسر ماکند آن اراضی بود و در میزبانی پادشاه و مهربانی بایزرگان درگاه

نصیر میر حسن خان طالش در اینجا مکمل کرد

محمّد حسن خان قرائی را بکشت خان خوارزم از طرف خراسان

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ

و علف و آرد و سپاه خود داری نکرد و بعد از چهار ده روز که لشکر در آن اراضی انجم شد نیشی را تا جلد شایسته  
رضت انصاف داده از آنجا راه برگرفت و از طریق کلیان و خواب رطبی مسافت فرموده یکشنبه غره شهر  
محمّد سال نیز رود و دست و چهل و هفت جبری و چمن تیسری که از اراضی چهار محال است فرود شد از آنجا عبود  
خان امین الدوله را بجهت رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرمود و در قشقه پشته بنوازه حسینعلی میرزای  
فرمانفرمای فارس که بقصد تفتیش سلطنت میشتافت باز خورد و شایسته از او را بجانب فارس مراجعت  
داد و شایسته از او سلطان محمد میرزای سیف الدوله با عیان اصفهان بدرگاه شاهنشاهی آمدند و پیشکش خویش  
پیش داشتند این هنگام که نمایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت کرد و حسین خان سردار ایراد را از آنجا که مست  
چار محال و نظم قبایل بختیاری برکاشت و در اول شهر صفرازان اراضی سفر کرده و چمن سنکباران لشکرگاه  
کرد و بهسم در آنجا یکجا توقف فرمود و این بندگان امر غون میرزا سپهر حسنعلی میرزای شجاع الدوله که سالها در  
سبزه دار حکومت داشت اگر چه مردی مبارز و نامور بود اما پیشتر ملکا دکی و سکر جانی کرد و در مائنی پسندیده و  
از منصب و عمارت مجازان و کار و دانیان مضایقت نمیکرد و اینوقت که مردم سبزه دار نیز از بنای کار واران او  
بجان آمدند و بر شوریدند چار از سبزه دار بدستمان آمد و از آنجا از سپاهان بحدق طریق حضرت گرفت و از بهیم  
عقاب و عقاب پادشاه در باره بند سلطانی پناه جست و بشفاعت عم و پدر کنایه شمس معفوکشت نهاد و دوی  
سلطانی حرکت کرده سرچشمه آب زنده رود و آب که در املازمان رکاب نظاره کرده و در قریه ده که در لشکرگاه  
گشت و نمایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا دیووسف خان که جمعی میر تو بنجان خود را در  
کرمان گذارست و سلیمانخان کیلانی سر میکان را با فوج شقای در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود  
باسه فوج سرباز و شش عراده توپ غره شهر پیچ الشانی در قریه ده که در حاضر درگاه شد و بیک قصه شیر مرغ  
بلای و جواهر شین تشریف یافت و شهر یارشش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد  
و ده هزار تومان به سربازی که در کرمان متوقف بود ببدل رفت و مشغور شد که فرزند نمایب السلطنه فخریدون را  
از جانب پدر و آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زکمه امیر نظام و میرزا سخی فخرالدانی غزاده قائم مقام ملازم  
خدمت او باشند و نمایب السلطنه خود از رود و چون تاکت را آب ترک را که از مملکت شرقی ایران است بنظم  
پس نمایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملوک میرزا پسر نعل سلطان مشغور گرفت و خود فرمان کرد  
که خسرو میرزا دیووسف خان امیر تو بنجان به لشکر از کرمان بیزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان  
بیمزد و حسینعلی خان و بهبه و خان جو انشیر را که از قبل قرباشش کابل رسول بودند چنانکه مذکور شد مشغور رکاب  
ساخته از راه اصفهان و کاشان آنهنگ خراسان نمود و علیخان پسر عبدالرضا خان یزدی را با اهل و عیال  
عبدالرضا خان برسم کرد و کان روانه آذربایجان فخرمود و بعد از پیرون شدن نمایب السلطنه شهر یار تا جلد  
از قریه ده که در کوچ داده پیچر در در سجف آباد توقف فرمود و بهسم از آنجا پیرون شد و دو شنبه در آنجا  
بهیم الشانی دارد و صفهان گشت اما در این ایام که نمایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضا خان  
و شعیب خان که مردم را در کرمان بودند چون در طغیان و عسکریان بهداستان می شدند در اینوقت که

از آنجا که

سیدان سلطنته بنکاد پادشاه

فراجه الرضا خان یزدی و شعیب خان

## شرح سلطنت و جهانگیری محلی شاه قاجار

بر حسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگر باره در مخالفت با دولت مواضع نهادند و از ترس و خشم و میرزا ناصر که در عهد الرضا خان در قلعه باقی جای کرد و شیخ خان بقلعه را و در وقت و نایب السلطنه در منزل قشقه این خبر بشنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان کرجی با سر باز و توغجا به شیراز قلعه را در شتافت و سلیمان خان کیلانی که با فوج شقایق متوقف نزد بود بر سر باقی تاختن بر دبا الحجه یوسف خان بحکم پورش و ضرب کلوتوب و سه ساعت قلعه را و رانج کرد و شیخ خان را با دو سپهر حسب امر روانه اردبیل داشت و عبدالرضا خان و رئیس کیلانی و پیش بقلعه باقی میدادند با چند تن از بنی اعام خود بجانب طس و قانیات کرجیت در عشر آخر پیر اثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افشا و دشت هشتاد و یوسف خان و سلیمان خان را با شمشیر مرصع و جامه کرانه خلعت کرد و هم در این وقت رعیت ملایر و توسیرکان بر شاه هزاره شیخی میرزا پر شوریدند و دست آن نداشت که آن فتنه برخاسته را بنشیند چار با چند تن از فرزندان خود راه برگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فرزندان مردم ملایر از تقدی کار داران او نینگر کوشند و ایشان درگاه شد و همی گشتند شاهزاده چندان سنت مردم لوطا را بر خود فرض داشتند که شیخ الاسلام و نایب الصدر بلد مارا که نین حکومت سپرده اند بجای سپران امر و بملای خویشتن آورده و با ایشان در آید و بچشمه و در آید و دست طلب بدامان مردمنی مجرب زده و بد و مخدوف را از وی کشوف خواسته و سرگرم را از او معلوم دانسته و بنجا طرخیشتن از تحریک و تفصیل مآده ارض بیضا سپرده و بحجر کرم و دیکمیا ای اعظم رسیده و گاه و دیگر در بر وی شش و پیکان بسته و در هوا می خستند و پادشاه پریان نشسته دین سخن از آن و گشتند که وقتی مردی جهانگرد که در کاحلیت و نیزنگ خرد بود و بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن تبامت در تحت حکومت من باشند اینک دختر پادشاه پریان و اله رفقا و شیشه دیدار تو شده است با اینکه چون در بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر زنت نهاده که اگر با او هم بستر شوی و مرد و شیرکان از او بر داری سلطنت اقا لیم سبزه را با تو راست کند شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری سلطنت روی زمین اندک گشت و آن مرد نیزنگ ساز را بر وساده عزت جایی داد و خود که گاه و در برابر دست کش کرده بایستاد و بصراحت و مسکن طلب آرزو می کرد و مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرک ادب و در داتی از بهر زفاف و خشر پری احتیما کرد و چند آنکه آفات زر و سیم و جواهرش را ب و دلالی شاه بود و سرای شیخی میز را بود بدان رواق حمل داده حلی و حلل بپوشد و تا هفت چندانکه شاهزاده را ذخیره و توان بود و مستعار نیز توانست که در بدن رواق در بر و دند چون شب زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری را مردان سوی پس کوشش رواندار و اینک بکرم باشد و بدن را از سوی زیاده پر دوشه کن و سوی پس کوش را ستوده فرمای و نضاب کرده ساخته زفاف باش و بفرمای تا طعام عرس را نیک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده کار بفرمان کرد و از کرم به بدر شد گفت اینک در سرای خویش باش تا من بر دانی شده بسوختن بخور و زعفران غرایم دختر شاه پریان را با شخت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب سپری شود کس بطبقه فرستم و با پری هم بستر کنم این بگفت و بر رواق در رفت و چند آنکه سیم و زر و جواهر و در بر بود و برگرفت

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات قاجاریه

و باینکه ملازم خود و دوسر سب حمل داد و از برق و باد پیشی گرفت و شاهزاده که در شاه را داشتند بر شتابی براد میرفت چون ساعت بهفت رسید کس بطلب او نیا آمدن می با اضطراب و التماس بزرگ آنگاه برخاسته بر پشت رواق آمد و چند کثرت نداشت و او جواب نشنید پتوئی بر رواق در رفت و صورت حال را باز داشت اتفاق کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راهی و طریق میداشت صد سوار برین فرستاد و چند آنکه در دنبال او نشاندند نشان او را نیا فرستاد مع القصد بعد از اصفهان کلمات داد و خوانان نشاندند پتوئی غلام حسین خان سپهدار را فرمان کرد که محال تو سیرگان و ملایر را بخت فرمان خویش بدر دزد و در میان شاهزاده و داد خوانان باز پرسید سزا فرمایند آنگاه میرزا فضل الله علی آبادی سستونی را نامور فرمود تا برفت و از ارتجاع منال دیوانی و حکومت شیخی میرزا در ملایر را کئی حاصل کرده و بیکمتر از ارجان آن را رضی را با خود کوچ داده بدرگاه آورد و در اینجا عت یک نیمه با شاهزاده کار بر داشت و داشتند و نیمه دیگر از در مخالفت بودند و بهرگاه تاجدار فرمود تا کار اینجا عت بر قانون شریعت فصل دهم و حکم داد تا پیشان از چمن کردان باصفهان شوند و در محضر حاجی سید محمد باقر شقی کیلائی که قد و محبتین و افضل فضلای ایران زمین بودند حاضر شدند و طی سخن گفتند شاهزاده بقدم انابت و ضراعت پیش رفت و جبر کسر رعیت را بر دزدت نهاد و در دومی دل مردم را با خویش کرد و دهم حکم استخاره فرمائید از او واجب افتاد و اجرام حاجی سید محمد باقر صورت حال را بکار و در آن دولت مرقوم داشت و شهریار تاجدار دیگر باره شیخی میرزا را التشریف حکومت داد و میرزا بهاء الدین بهبهانی را با او همراه کرد تا که مردم جوهری کشند بعضی رساند و دهم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر ملا احمد خراسانی از قبل خود و متوفی ملایر فرستاد تا امور آن اراضی همه بر وفق شریعت مضبوطی صلی الله علیه و آله صورت پذیر کرد و دهم در این وقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمائید از سمنان و دهم آن و خوار و جندق پنج تن از اصحاب یک بلوچ و پاپزده نیزه سوار از اینجا عت که ملازمان او در حد و جندق کشته بودند بدرگاه فرستاد و حکم شد تا سرنزدگان را سینه از تن دور کرد و آنگاه معادل دو بیست هزار تومان از منال دیوانی مملکت فارس بسبب آفت بلخ خوار کی حمل رعیت را سبک فرمود و حسینعلی میرزا فرمائید از قزوین را رضت انصاف داد و سپهر آن شجاع السلطنه ملاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و او کتبی قان میرزا را ملازم رکاب او فرمود و دهم شب هفتم جادی الاولی از اصفهان کوچ داده از راه نظرقوم طی مسافت و یکشنبه غره جمادی الآخره وارد طهران گشت و این هنگام شاهزاده ملک ارجمانی از زندان و یکی میرزا کاکیان از سیم بلای طاعون نمرار کرده متوفی طهران بودند و در خاک کیلان از صد هزار تن افزون بجز طاعون در گذشت و این بلا در پیشتر بلا و ایران سرایت کرد و چنانکه سالها در کرمانشاه و همدان و بروجرد و آذربایجان سیر بود و یک نیمه مردم را از میان برداشت و در طهران زیانی اندک کرد و دزد و اصفهان و کاشان و قم محفوظ بماند اما نایب السلطنه چنانکه شرح رفت از راه اصفهان و کاشان طی مسافت کرد و در ارضی و راین ستره روزه توقف فرمود و لشکر سمنانی و دامغانی و سوار با و صاعلو و خوار و فرمان ملازم رکاب داد و تا بلند و سبزوار برآمد و سرنزد خود قمران میرزا را بکجاست آن بد

تاریخ قاجاریه از مجلدات قاجاریه



## شرح سلطنت و جانشیری فتحعلی شاه قاجار

فتحعلی شاه قاجار

غصب کرد و محمد رضا خان فرمانی را بوزارت او برکشید و تسخیر قلعه سلطان میدان را که در تحت حکومت رضا قلیخان زعفرانلو بود تقسیم عزم داد و از سبزه دار پروان شد و در کن رقلعه سلطان میدان لشکر کا که کرد و محمد خان زنکینه را که در حضرتش ایستاد آقا سی بود بنزدیک رضا قلیخان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد و اگر نه خاک خوشان و عشرت او بر باد خواهد رفت و حکم رفت که قلعه سلطان میدان را سربازان لشکر آفتاب و رشت فرود گیرند اسمعیل یک میدانی که با فوجی شجاعی از قبیل رضا قلیخان نگهبان قلعه بود سه روزه محاصره نمودند و رضا قلیخان را آگاهی داد و او میرزا محمد رضا مستمده خود را کسب درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام بخیر نشان شده او را مصلحتی خاطر سازد و نایب السلطنه بفرمود تا قائم مقام با اتفاق میرزا موسی رشتی که در خراسان وزارت احمد علی میرزا داشت بخیر نشان شد و بار رضا قلیخان چند روز سخن کردند و هم عاقبت رضا قلیخان کار بر این نهاد که زن و فرزند بکر و کان و هم و لشکری که در تحت فرمان دارم در سفر بهرات و خوزیم لازم رکاب سازم بشرط آنکه مرا از خوشان به پروان طلب نکنند و از حاضر شدن بجهت معفو دارند و کس فرستاده چهارشنبه نهم رجب قلعه سلطان میدان را بصلطه کاروان نایب السلطنه داد و در و دیگر پسر خود حنیف خان را با اتفاق جعفر قلیخان پسر بخعلی خان با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و پس از آن قلعه محمد آبا و رانیز نفوذ کرد و نایب السلطنه آن قلعه را بمیرزا موسی رشتی بسورغال عطا فرمود و آنگاه محمد جعفر خان با جماعه را با یکصد نفر سرباز بجهت قلعه سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت و محمد خان قاجار و دولو را حکومت نیشابور داد و خود در پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت عیبراد خان جوینی خورشاهی و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله و محمد خان بغیرای از پس یکدیگر به تحصیل خدمت پیوستند و نیک توشخان جلایر حاکم کلات پست دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را ببفارت جیوق مامور داشت و خان خازرم را پیام داد که اگر ایمنی خواهی سراسر خراسان و سایر بلدان ایران را کسب سازی و اگر نه ساخته جنگ پشاش نیک توشخان چون بکلات آمد مرخص شد و از خدمت سفارت باز ماند و نیز شاهزاده احمد علی میرزا چون مامور بمغور و اراک آمد و از خراسان کوچ داد و پنجشنبه سیزدهم رمضان وارد طهران گشت و از آنسوی حشر و میرزا رجب فرمان یاشکر از کرمان پسر و کوچ داد و از آنجا علی مرتضی رفت کرده و در سلخ شعبان وارد طبس گشت و میرزا عینی خان در میمان پذیرای نیکو خدمتی کرد و بهم از آنجا حشر و میرزا بفرمان نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود و از بهر آنکه محمد تقی خان عرب میش مست که حکومت ترشیز داشت و قبل سده نایب السلطنه کار به تسویف و ماطله میکند داشت با بچه حشر و میرزا از طبس تیر لشکر نخمی و لالوئی و زنکونه با طرم رکاب ساخته هشتم رمضان در ارض ترشیز در راه قلعه سلطان آبا و لشکر کا که کرد و محمد خان تشرلی با چهار هزار مردم خود و از تربت تا اراضی کوه سرخ سفر کرد و تا اگر حشر و میرزا بر قلعه سلطان آبا و پیراه شود و حضرت او را نظارین کوه خدمتی کند و اگر کار و دیگر کون شود و حال دیگر کون کند نایب السلطنه بکنون خاطر او را شترس فرمود و کس بد و فرستاد و حکم داد که بتوانی طریق تربت کیم که ما را بمید و تو حاجت نیست لاجرم محمد خان باز شتافت و از آنسوی حشر و میرزا قلعه سلطان آبا و را حصار داد و محمد تقی خان با مردم خود چند

فتحعلی شاه قاجار

## جلد اول از تاریخ قاجاریه مجلدات تاریخ التواریخ

در تاریخ قاجاریه

نرت از میان قلعه پیران شده کرمی کرد و بهر میت کشت اینوقت میرعلیق خان حاکم طبس که هم از عرب بود استیمن جلب برزده بدرون قلعه رفت و محمد تقی خان را سپید و امید داده و بنزدیک حنر میزد آورد و جعفر قلیخان برادر کمترا که بسوز در قلعه بود همچنان طریق طغیان گرفت و بر روی لشکر شاهزاده درست و از در کارزار از پس دیوار نشست حنر و میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم پوزش داد و یوسف خان میر توپخانه و سر باران جلالت طراز از چار سوی شکرها پیش بردند و بنقب و خفراض دست یازیدند و از دغا توب و تلغک جهان را قیر کون ساختند و در زمانی اندک چنان کار بر قلعه گسیان سخت شد که بستر و پیران جعفر قلیخان را تقصیر عزم دادند و او اینمعنی را شرفس نمود و سپهر رنگ با شاق علما و اعیان شهر تنگ و کفن از کردن در آویخت و روی بدرگاه نهادند و بر روی نیش و دهم در آرزو که بهر دهم رمضان بود و اصغر خان عجم بسطام را با فوجی از لشکر محفظ و حراست برج و باره آن قلعه بر گاشت و خبر این فتح روز عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افشا و با الجمل بعد از فتح سلطان آبا حنر و میرزا با لشکر قلعه درآمد چون حاجی فیروز پسر تیمورشاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افشا و بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود دست بدست کرده با اهل خویش بمشبه مقدس سر کسخت و شجاع السلطنه بهمان بسکام حکومت خراسان داشت مقدمه و از بزرگ شمرده چون کامران پیرزاده پدرش شاهزاده محمود کار بمقامت کرد شاه پسند خان که یمن از بزرگان افغان بود و سفر خراسان کرد که از کار داران ایران استمداد کند و کامران میرزا را تحت حکومت پدر آرد و بعد از سفر و بخراسان شاهزاده محمود بیلای دبا در گذشت این هنگام شاه پسند خان بدین سر شد که حاجی فیروز را با خود برداشته بهرات کوچ دهد و کامران را از میان بر کسیر و لاجرم حاجی فیروز را از تربت حیدریه کوچ داده تبرشیر آورد تا از نایب السلطنه استمداد کرده روانه بهرات شود این هنگام که حنر و میرزا با لشکر قلعه سلطان آبا و درآمد شهابخان که مکنز از ملازمان حاجی فیروز در طلب آب از منزل خویش پرور شد چون بی بسکام بود بدست قزاقان سپاه گرفتار گشت این خبر که حاجی فیروز بردند و ادباً شمشیر کشیده براسی دفع قزاقان پرورن باخت و قزاقان و روانه شهابخان مقتول ساختند مع القصد بعد از فتح سلطان آبا حنر و میرزا فرمانداد تا محمد تقی خان و مصطفی قلیخان برادرش را که مجوس بودند و دیگر برادران و خویش و ندان روانه مشبه نمودند و خود بعد از عید فطر بر کاتب السلطنه

در تاریخ قاجاریه

و قیام سال پنجاه و دو دیت و چهل و هفت هجری در رسیدن سفر بر کاره پادشاه در سال پنجاه و دو دیت و چهل و هفت هجری چون یک ساعت و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه به هفتم شوال برگذشت آقابنجه شرف تخیل داد و شاهنشاه ایران مخفی شاه قاجار بعد از هنگام جشن نوروزی فرمانداد تا بدیع الزمان میرزای حاکم کرکان و ترخان میوت و کولکان با لشکر استرازد و از زندران از دشت ترکان سفر خراسان کرد و ملازم خدمت نایب السلطنه شد و این هنگام جان مکداند که از ایچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آنجانی کرد و دستر کینل نایب و دم ادیبی و منصوب شد و کار داران انگلیس و ارا بتوفت و ارا الحلافه حکم دادند پس از تبریز بطهران آمده مقیم گشت و نظر علیخان قاجار

## شرح سلطنت و جانشینری فیحلی شاه قاجار

قره‌بینی که سفارت سندر مش بود مراجعت نمود و میرزا دلیخان والی سند مردی را که هشتی میر علی نام داشت با حق  
 ادب و پشکشی لایق بدرگاه شاهنشاه فرستاد و بعد از ورود و دیور و رعایت پادشاه گشته مراجعت بند نمودم  
 و این سال شاه مراد پیک که کیتن از اگراد قهر رواند و راست و بقوت جلالت و غلبه میرزا و اندوز  
 نامور بود و بفرمان نایب السلطنه حکومت کوی و حریر نیز داشت در میان کرکوک و وان سرطینان  
 بر آورد و در محال لاچان ساد جلایغ مکرری تا ختن کرده اموال و ائصال مردم را منسوب ساخت چون پسر  
 معروض درگاه پادشاه افشا و منشور شد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه  
 نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرهنگ فوج تبریزی در تدمیر او خود داری نکند و عرشه آفرودج  
 این بر دوشکر پوسته شدند و بجانب میرزا و اندوز سرعت نمودند و نیز با مردم خود پذیره جنگ شد بعد از  
 تلافی فریقین قریب هزار تن از مردم میرزا و اندوز عرضه شمشیر کشت و جمعی نیز دستگیر شدند و از میان  
 با جماعتی سلامت بچشت و از آن پس در پس دیوار خدلان نشست و هم در این سال دیگر باره در میان شاه  
 حسام السلطنه فرمانگذار برود و بختیاری دشمته الله و محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان و خوزستان  
 کار بمقابل و متقابل و در جد از مقابل بختیاری کار واران دولت در میان ایشان چنین حکومت کردند که  
 بعد از آنکه دشمته الله و خوزستان در ستانرا بخت فرمانده و زبان حسام السلطنه را در سر حکومت آیند و ملک  
 از خزان خوشی و انانید و سبلی از وی گرفته بحسام السلطنه سپردند این وقت که بنجام رسید و حسام السلطنه  
 مطالبه زر کرد و دشمته الله و ردی به چپد لاجرم حسام السلطنه تخیر خوزستان و لرستان را تقسیم غرم داده  
 فرزند خود ابو الفتح میرزا را برای جمع لشکر میپان بختیاری فرستاد و از جماعت باجلان و پیران و نیز لشکری  
 کرده سه شبانه بخت و یکم دیوچ از برود و در دخیمه پر دوز و و آهنگ غرم آبا و نمود و ابو الفتح میرزا با لشکر کوچ  
 و کرد و نه ران بخت پسر پوست بالجهل تا کنان رقله غرم آبا و دغان کشید نظر اند میرزا برادر دشمته  
 الله که از قبل برادر حکومت لرستان داشت در قلعه محض کشت و برادر را اکتی فرستاد دشمته الله و  
 پتوانی پنجاه تن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده بغرم دفع او شب گرفت و قاتل  
 براند و هسیون میرزا که حاکم نها و نند و ناچار همان پذیر کشت و کار علف و آذوقه لشکر او را بسان کرد  
 این وقت دشمته الله و چون صواب شمر که تخمین بغرم تخیر برود و پر دوز و آنگاه با حسام السلطنه مصفا  
 دهد و آهنگ برود و کرد و چون از این نیز تک حسام السلطنه آگاه شد لایزال غرم آبا و بر غاست و جنگ  
 دشمته الله را تقسیم غرم داده تا ختن کرد و درین راه تخمین فرادلان سپاه دشمته الله و ابو الفتح میرزا  
 که پیش از لشکر پدید بود و دچار آید و در هم افشا و نند و نظر ابو الفتح میرزا را بود و فرادلان دشمته الله و را  
 بریت کرد و هم در این وقت هر دو لشکر زمین جنگ نزدیک کردند و روز دوشنبه دوازدهم محرم در زمین  
 مرند پیرزاد که میان خاک خاده و بر سین لرستان است تلافی فریقین شد مردان ندای جنگ در دادند و  
 آلات حرب و ضرب بجشادند تخمین مردم بختیاری و باجلان جلادنی کردند و لشکر دشمته الله و را الحشی  
 پس بر دند این وقت مردم پیران و لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند و ردی دل دشمته الله و شدند

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

چکبار چنین کرد و به باشکرشته الد ولد پوسشد سپاه حسام السلطنه از گردار ایشان ضعیف شدند و دیگر تائب  
وزنک نیامورده پشت باجنگ دادند ناچار حسام السلطنه فرار کرده یکنه تابرد و جرعان کشید چشمه الد ولد  
همچنان از شاهی و بناخت و بخار برودر آمد آینه بدو را بجا صراغ انداخت ابو الفتح میرزا چند کرات از شهر پرور شد  
از می همی داد و باز حصار شد بالجهل شتر دهم محرم این جنبر در دار الخلافه سمرگشت شاهنشاه در خشم شد  
بفرمود تا خلاحسین خان سپهدار بدان اراضی ناخن کند و محمد حسین میرزای چشمه الد ولد را از کناری برودر بجانب  
کرمانشاهان کوچ دهد و فتح تقی میرزای حسام السلطنه اگر بپنجرا این کنه که بی اجازت کارداران دولت این  
مبازرت کرد و معال صد هزار تومان زر مسکو تسلیم کند در حکومت برودر منصوب باشد والا او را انکیسل  
درگاه سازد و ضبط ملک و مال او بردارد و سپهدار بر حسب فرمان از طهران تا سلطان آباد را دور و زنده بتا  
دراز آنجا عرض سپاه داده باشند از تن سواره و پیاده آهنگ برودر در دو روز و دو شب از الد ولد را  
خود جهانگیر میرزا را با استقبال داماد داشت و حسام السلطنه از شهروز زند خود کامران میرزا را پذیرفته نشاند  
بالجهل سپهدار در پردون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمد حسین میرزا را بعد از آنکه چهل پنج روز برودر  
حصار داده بود و بجانب خرم آباد جنبش داد آنگاه بشهر در رشته رتی و فتق برودر دو چاقی و سختیاری را بجا  
گذاران خویش گذاشت و دست عمال حسام السلطنه را از عمل بازداشت و پس از روزی چند اصلاح امور  
حسام السلطنه را بنحضرت پادشاه خواستار شد و عریضه کرد و حسام السلطنه نیز راه دار الخلافه گرفت بعد از  
چهار ماه که التهاب غضب شاهنشاه و فتنه کیانی فغان کرد که سپهداران مملکت را بحسام السلطنه گذارد و خود  
راه سلطان آباد سپار چون ارقم حرف مقاتلت شاهزادگان را پشترو وقت خود حاضر بوده ام و میان  
کردام و در این سفر نیز با سپهدار بدان سوی شتا شتم و مقاتلت شاهزادگان را در دو قصیده بنظم کردم  
اگر چه شعرای متقدم در تصاید خویش گاهی بنظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند لکن بجزئیات  
دقایق نرسد و احسنه بلکه هر حکایتی اشارتی کرده اند از برای آنکه در قصیده بایک قافیه دقایق قصه را مشروح  
و سخن نیک آورده اند کاری مصاست و اینجا حصنه در بحر مثنوی راست نیاید من بسند که در این کتاب مبارک  
هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه باین هنگام چون انشاء  
این تصاید را در یاد جزئی و کلی چنان کردام که کوئی فردوسی و مثنوی خویش قصه کند و بهم این تصاید  
نیز تاریخی بود و بالجهل یک قصیده در این کتاب تحریر کردم شاید که شاه عیان باشد و روی این سخن تابانست  
که دارای زبان باشند و حق سخن را بدست سخن بایستی ارشاد کنند

قصیدہ مسودہ و اوراق در شرح مقاتلہ شاہزا دکان عسراق

ز پور داستان تا چند و دار و دیکر بشن  
به پین چکونه دلیران شوند در پرخاش  
بدانسان شنشناخته کوی سخن  
چکونه غم همان کردارین نور و دشت با  
سپرد در پی خستلی چنان فرار و فرود  
چکونه نظم جهان داد ازین فاد و فتن  
گرفت بانی خستلی چنان زمین و زمین  
به پین چکونه بزرگان بودند در دشن

سزایند بخت بد  
خجسته خلی  
تغافل و غفلت  
که میان این دو راه  
در دامن بسند  
چنین نعم سخا



جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

معنی: چون و چه بکشد  
 اینجا به شکر حاج  
 ایوب که بنده منی  
 یعنی بنده من

عنی تفسیر در معنی

شریف  
 ازین مینوی  
 شیرین  
 زان غنچه  
 سحر  
 ازین مینوی  
 زان غنچه  
 سحر

یکی نشان بسیار می که این کرده تورا  
تو جاده دانه بر این قوم حکمران باشی  
در این کرده از او آورند فشاری  
بری در دنت که از این جاده دانه شوند  
بجفت و خواست پس مهر مجد و محو ملک  
به دسپر و همدر ملک و مخزن شاپور  
مخون نگر که از این دود که آورند فشار  
کر این کرده بکند بنده نشان بفشار  
پس خنایه روان زی جنب فخر احم  
بلا به بخشد ای پیشوای دین سپن  
زخمی و دصلت شاپور که پیش ملت او  
اگر باین صفت و شمه لایق حکم است  
و گرنه بر مان ای مردم ذلیل ضعیف  
کواه شیخ الاسلام و نایب الصدرا  
ز هم نداندریش سفید و زلف سیاه  
ز شیر خواره ندانسته مرد صد ساله  
حلال و اندخون رزان و دخن کان  
کسی که سدی بن برک و ساز خان کرد  
کسی کشی بهی رنج بر و از خار  
نواختن ابد در ماکر نبای یتیم  
مکان بخند خواب جز نجا که هزار  
بس این چنین بسر و دند و وضع پوشش  
ستوده فخر احم گفت شادمان باشید  
در ست کشت که شاپور کا فرست بعین  
نخاست کھروخی و پس بران ننا دیکم  
که این چنین کس بر گز نه از مسلمات  
از این محاکمه شاپور نیک باشد سخت  
یعنی ساختن این نه و شبانه که نیز  
سرود این جهان بان سپس فخر احم

بکذب و بتهان آلوده میکند و آن  
 بخل نیک درانی بخانه و نما من  
 که جز براستی ایدر زنانه اند سخن  
 زمانه منی هر که بجز شکنج و شجن  
 سپید آیت نیرودی قادر ذوالمن  
 که خود تو نیز یورملی و زمیت مخزن  
 که باد و غم قسین و که با فرغ قرن  
 و کر که فسر یه زشا پور یخ او بر کن  
 شدند و خواست ز درگاه شور و شبن  
 یحیی بخشما بر خستگان ظلم و محن  
 یکنم یک یک بر تو یحسان بوجه حسن  
 نهاده ایم جلکش چو پند کان کردن  
 ز چنگ ظالم غدار دجا بر روی من  
 که کیش مردم و وطن شده است شیوه  
 که نیاز چه ضرر باد و چه بت ارسن  
 کسی نمائند که پتان نیار دشمن بین  
 چو آب صافی شراب کشیده در دلی  
 کمون بنا شد قادر بر ک آویشن  
 کمون بخاری هر شب نند بخاراتن  
 شمر بخوید از ما مگر که سبب ذوق  
 زمانه ما بنود ابرمن جز زمره و عن  
 که ریشد رایشان چو ابر در بهمن  
 که آید از پس شکلی و رخ نعمت و من  
 که زید هست پزدان پاک ابرمین  
 بسوی شاه فرستاد آن خط روشن  
 که بر سلمان باشد امیر ستر و علن  
 که باید از پی این چاره جادوی جزن  
 بجای ما چنان هر دو شدند زانو زن  
 که کر چه منت نه شاپور بر تو شد روشن

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

درین چهره پیشانی آرد از حصیان  
 کمون توبه کراشید دست چون شاپور  
 برین دستیره دل سخت نرم کردندش  
 بجا و فخر امم گفت حکمران شاپور  
 و کرمان پی خلق چاره که بر او  
 و کر صبحا بناچار با بر بر شد  
 ز پی چو صیغتم غضبان برید ره شاپور  
 هنوز هست بر آن زمره پس نکر سلطان  
 کمون جزو تقی شد نیوشش شمت شاه  
 تقی شاه از در و اراچ یافت دستوری  
 بجای عیش عفت دید و جای سیم مغال  
 ز غازیان کاکش بجا و کوشش و کین  
 ز آن درفش کیانی ز آن کلاه کین  
 بدست خشم نیارست دید ثروت خویش  
 یک انجمن ز همان کرد و گفت کای زدن  
 عد و جانش خندان درون شکست ترست  
 و نهش اند که هر چه از کرم بر ناید  
 شما چه چاره و سکا لید از پی این کار  
 با سخن همه گفتند باز بان سنان  
 بنوک تیسر توان رخنه کرد در اعدا  
 تقی شاه آنکه ناچار عزم نرم نمود  
 بخت ای شده بدنام هر برادر مولد  
 برشته را باید بجای جنت احبیل  
 جانوری چنین موت اسود هست اولی  
 پوشت سرخ گل از شرم کشت روی نرنگ  
 مگر که کیسه ز خشم عود باز کشیم  
 اگر ننگ ز بر رخه نام باز خرمیم  
 محال بر تو مانند شیر زار اخون  
 زانین گزانه تقی شاه دل استوار نمود

توبه بگذرد از جرشش ایزد و دالین  
 زجرم او بگذرد رشخ و دوشش مشکین  
 به نیک حیلست و نیز نیک کوفتد آهمن  
 بدین کرد و بدین سان بماند و این سن  
 ز کم و کیف نیارست هیچکس لم دامن  
 نژاد گشته و مسکین بجای مسکین  
 رسید و بازش و اراچ عه شد مکن  
 هنوز هست بر آن کلاه شیر و پازن  
 و دوشیر مرد و دایر و دود و شیر اژدن  
 بسوی دارس در آمد و نمود و وطن  
 بجای ل و بال و بجای جشن جشن  
 ز مهرشان بجا بود وقت شوخی دشمن  
 ز آن حسام کیانی ز آن نیچ یمن  
 بر دور و زرش آشوبت مفرکین کمن  
 یخی به پسندید آخر بزنده کاسه یمن  
 فراخ کیمان بر من زرد و نون کلکین  
 نهاد و داند بیستغ ز بان مرد فطن  
 عیان کینند که من نیس بر زخم دامن  
 بجای شوند بزکان ز خشم دستان  
 پتبع تیسر توان کینه خواست از دشمن  
 سران لشکر را خواست ز ایرومین  
 از آن بزرگ که پسر ارگشتان دیدن  
 تن شمشاد را شاید بجای جامه کفن  
 ز زنده کی چنین مرگ احمد هست احسن  
 بلا بگفتند ز پا سخا یدریم اکنون  
 چراغ بخت نایم خایه از دین  
 بیکنیم باب و با تشر اندر تن  
 عرام بر ما برسان مام مارا زن  
 بزم نرم میان بست یکدل و یکفن

این شعر در کتاب  
 تاریخ قاجاریه  
 در باب فتح  
 ایران  
 درج شده است

این شعر در کتاب  
 تاریخ قاجاریه  
 در باب فتح  
 ایران  
 درج شده است

این شعر در کتاب  
 تاریخ قاجاریه  
 در باب فتح  
 ایران  
 درج شده است







جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

بتافت روی سپاه قتی شه از نادر  
 ز پی پوشیر و ز آگاه تاخت حشمت شاه  
 بر تیر فردی ساخت توسن و دراکب  
 قتی شه از دم آن ارژ و ما بدر سرور  
 نه دست آنکو ز فرار حبسته با دافرا  
 پس چو حجت فرار از قرار شاه چه سود  
 به بست راه شهر از چهار سو می کشید  
 و کرب صبح بگردان برق خرمن نوز  
 پای تار بهی و ده چار روز داشت  
 نزه ز شمشیر بر دوز و نره به شهر درون  
 نه کاروان بکشیدی و گرد راه متاع  
 جزر رسید بشاه جهان که کار جهان  
 بیاد حادثه زمین نرفته خاک عراق  
 ملک بنواست همه بخردان چاره نکال  
 مراست ظن که بدین کار غوثوم ناپا  
 سپاسخ ملک آن را در بخردان نگهشده  
 ز شاه آید پر دخت کارهای بزرگ  
 ملک سرود که کرمانه ره سپار شویم  
 بنجر سپید ایران ندانم و اور است  
 ناز بر دند آنگاه بخردان بر شاه  
 ملک بر بخت کمان بر شد و طلب فرمود  
 مین سپید ایران بهینه صهر ملک  
 بنزد شاه و خم آورد دیال و شاه سرود  
 بنزد حشمت شاه و دف و موز عراق  
 کمون بناخن اندیشه این که بکشای  
 بترکتا ز پوتامبزو وارسر در  
 بران بخوار می زان ملک فوج حشمت شاه  
 از این شکسته کرا و دوا صد نیزه زد  
 و گردن باز فرستش بری چو مرد کناه

کلمہ ہائے بیاد از یاد کلمات  
آدمی ز کلمات کائنات

درین مینوی شریف  
رفیقان ساز فرزند  
پوشیده در خاک  
بهاست از زمین  
عینی که از جام  
عاقبت که چون  
چیز بزرگ است  
که باریش بر  
چون خرمی است  
زین شایسته  
دراز برزراعت  
بر کردن کاوش  
جان چو بلبل  
مشین عمر  
دست

سید بن  
سید بن  
سید بن

چنانکه کلاه از کرک باز کرده و بین  
بزد آرد و پیک اوژن و ننگ آرد  
به تیغ چاره‌ی هر دراکب و توسن  
کشد رخت سر از کینه چون دل بهمن  
نه جای آنکه بکار کرده پاداشن  
چه مورکشت فزه شیر بر بند کردن  
یروج و باره ز زبورهای تین تن  
رسید حشمت و ز برق فتنه در سخن  
چو شیر گزنی طعمه چشیده طعم و سن  
بجنگ کار بسی شک شد ازین دیدن  
نه بر زکر بنه دی و کر بجا و جن  
سخت در بهم و آشفته گشت و سون  
سبک نشین و بر این آتش آبی اندر زن  
بجنت ای ز شتار چاره بر پردن  
برای چاره شتار اچکونه باشد غل  
که گفت شاه چو در پیش بود به من  
و یاکسی که پس از نه بزرگ سر و صحن  
کسی که داند این راه سخت چون ارغن  
کف کریم و دل باذل و سپاه کش  
که رای شاه بکشی بود قرین و قرن  
امیر دیو شکر دیو بند شیر شکن  
خلاصه همه کیستی ستوده ذوالمن  
که اسی بر زم چو دوزخ میزم چون کاشن  
شینه که فنان شد ز مصر تا لندن  
بچاره زنی این کار بر بر زن دامن  
سپین بر آتش این فتنه کیست با سپین  
وزان بجان تقی شده سبزه هزار من  
بدست لطف بدل کن ز بول و دیکن  
میزم و دزم همانش مکرده و کر تر زن

بلکہ

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

بکشت و مالش خود را بزرگ دان و میر  
 سخن رسید به بن داد هم سپیدال  
 بخواست اسب و برآمد پشت باره چو  
 زمر زری و دوشباز و زنگناری کرد  
 و پنج کره هزار از سوار نینزه گذار  
 و در زمانه دگرین کرد و بارشت نین  
 و کر صبح عیان شد سواد و اسر  
 جز رسید بجهشت شد و لیس که بان  
 رسید آنکه در ایندشت طایر ترش  
 نه او تقی شد و این فوج نه سپاه بیت  
 سپید است و فلک و فلک سوار لیر  
 شد این فضا نه چو آتش دل سپه سیاه  
 یحی اطاعت چاره نندیده چشت شاه  
 پذیره را بجهان کیسه شاه و هفت د  
 ادب نام سخن از در ادب بکمال  
 و زان طرف ز تقی شاه کامران نه گشت  
 و دضم خود بخواره در یک انجم شست  
 و ز بر کو ریک آغل اندرون غوند  
 براند باره سپه سپاهی باره شمس  
 بسان جرم بریا جوج فتنه سدی بست  
 زهر دوشکر زین داری وضع و بیض  
 و کر صبح نبر و تقی شاه آمد و گفت  
 ز باره مر و بخواره و در حصار کشای  
 بد و سر و تقی شاه که این ناز خود است  
 اگر که حشمت تا خبر بر سپاهی حصار  
 بد و سر و سپهبد که رنج صحن میر  
 تو در کش و ز من خا و کار حشمت شاه  
 مباحش گفت تقی شاه یو یو یعقوب  
 چو نیک دید سپهبد که این سخن باشد

طلب نمای ز سپهر دزد تا به بهر من  
 چو یافت دستوری از شه زمین و زن  
 ز طور یافت همی نوز وادی ایمن  
 بشهر سلطان آبا و ساخت پس مکمل  
 محشان ز نینزه فتنه در دل فلک رزن  
 بزرگ کام نه داشت خار را از سمن  
 زمر و مرکب آکنده بد تلال و دمن  
 شد آنخی که نزدیک ز خاک جز وین  
 سپاه ما بر باید چو مر عخان ارزن  
 که در نبرد تو باشد بر پیم استن  
 سپهبد است و جهان در جهان سپاه کش  
 غریو خواست و خوش و مرا دیاف عن  
 که از اطاعت اهرن همی شود هرسن  
 که ر و نبرد سپهبد و صلاح بزن  
 فردی کن و صر می من دسین  
 پذیره و بد شاد و ز بان نش چن سوسن  
 نه زین بان و نه از آن باین فتور و فتن  
 در آن سیفنه که ناند مشر کار فتنه سخن  
 میان هر دو کوه شد پیاده از نوسن  
 که سده جم بر آن بسچو برک فتنه دن  
 براستاش پرستش گرفت همچو شمن  
 اگر چه خصم تو چون آژ و ناست لا تخن  
 که چن مصون همی پی آژ و ناست این نه  
 که در گسی نکشود است بر رخ دشمن  
 سکا لدم رنی کو میش پاسخ لن  
 که تیغ من پی تو هست حصنی از آه بن  
 که من به سپه ای بکشت خار با زمین  
 که دید یوسف خوابی نه در بیت خزن  
 همی بکوشش تقی شاه چو آب در نا و ن

این کتاب در بیان سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار است  
 و در بیان صفات و احوال و کرامات و معجزات و غیره  
 و در بیان جنگها و فتوحات و صلوات و غیره  
 و در بیان احوال و کرامات و معجزات و غیره  
 و در بیان جنگها و فتوحات و صلوات و غیره  
 و در بیان احوال و کرامات و معجزات و غیره  
 و در بیان جنگها و فتوحات و صلوات و غیره  
 و در بیان احوال و کرامات و معجزات و غیره

این کتاب در بیان سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار است  
 و در بیان صفات و احوال و کرامات و معجزات و غیره  
 و در بیان جنگها و فتوحات و صلوات و غیره  
 و در بیان احوال و کرامات و معجزات و غیره  
 و در بیان جنگها و فتوحات و صلوات و غیره  
 و در بیان احوال و کرامات و معجزات و غیره  
 و در بیان جنگها و فتوحات و صلوات و غیره  
 و در بیان احوال و کرامات و معجزات و غیره

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

در شام نشست و بر آشتی در وقت چهر  
 گان یکی که چو حشمت شهم در آن به کام  
 سپاه من نشنا سنج برج و باره ز دور  
 بجان کوه برآمد زدن ز نند شش در  
 بخت و خواست ز جا و طلب نمود سپاه  
 خبر بخت سپه شد ز امر نافذ او  
 یکی سپه که بجای راج نشنا سنج  
 بمنقر روی اندر سپهر پیر دزه  
 بجای آهمن خای و بچنگت که فرسای  
 نظام بسته بوقت بنزد و بچو کلنگ  
 نکرده خواب ز دهشت بجاک سام سوا  
 سران فوج تقی شاه نیک و دانشند  
 اگر که در نگشایند این کرده آند  
 ز برج و باره بنیر آمدند و بکشوند  
 همه سپاه سپهد بشهر در شد و کرد  
 و کرد صباح بید بزد حشمت شاه  
 کمون بنجیز و سر خویش کیر و بجزد باش  
 ستوده حشمت شش چون شیر و بجزد بود  
 به بست رخت و بر آمد باره تازی  
 سپهد از بر او شد بر تقی شاه و گفت  
 کنون بیار پی شاه صد هزار دست  
 که ز کسند همه کار ساخته چون زر  
 و کرد نازی در دارا بود دل بر کسیر  
 تقی شاین سخنان چون شنید ماند سخت  
 بخت از پی اینکار چاره ساز که تو  
 سپهد شش چو پیشده دید گفت من  
 چو بکلک رمی بشاه دزی بدر که شاه  
 بشه نیاز بر موات باز بفرستد  
 پس تقی شش دزی در که ملک شتابت

[illegible]

که چند در بر مغلق تور اسخن نسبن  
که رو یهساند هنجان زیر ابر محن  
به بحر کوه برابر نهند بزم و دمن  
بکام بحر بکام اندر دکنند لجن  
دل استوار بکمر بند که شود تن  
روان شدند بمانند سیل نیان کن  
ز برک نسترون پیچ درغ نشین  
بساعدی اندر مجرّه اور بنجن  
بویله تندرسان و بجله شیرا ورن  
قطار کشته پیویه دری چکنک افکن  
تخته امن ز وحشت بکور پور پشن  
که نینشد بر خاشخ مر د اهرین  
که بر شوند بباره چو مرغان بوکن  
در حصار بختند مغف و جوشن  
یبرج و باره آن شیر نمان و مسکن  
نشت و گفت که مینوش کید و تخته چن  
سپیل ارغون کزین بنه ارغن  
نمود خلعت اندر ز او طراز بدن  
بهانه جمی کشت و بخت جلت فن  
که بر فر دخت چراغت ز زر طراز کن  
بومیانی اشکسته مایه کن مثن  
زر آرد واره از این قیل و قال و درغن  
از این همه حشر و مال و خانه و مخزن  
که هست در همه احوال مستلای محن  
صبر پرستی و منعم نه بنده ام بوش  
هر آنچه منت سرایم هیچ ازان کردن  
مترس از انیکه بانی چو کج دوزمن  
بسی مشکوی و داور شدی بر دوزن  
دلی تمام زانندیشه و دشجون بشجن

## نہایت نامر

## شرح سلطنت و جانشینری فخری شاه قاجار

<p>نیاز نامه اسپید شش شیخ کف ملک کندشت زجرش که بر شیخ بزرگ و کر پش بهان ملک کرد ملک خدی پس از دو ماه و چهار سال و باز آمد چو شد بخانه خداوند شاه دارسرور بشهر سلطان آبادان سه ماهه سفر پذیره رفت بر دین خلق شهر از که و مه بشهر در شد و بنشست با جماع و سرور تبارک اند از این نیک نامی و رادیه نه از غنا شده و دیدار خاطر تو کرد و بال باشد جواز در تو عرض سوال سخن اگر نه بهج تو در زبان پندیان بهشت زرم تو بهرم ترک ترکش کش منم که کلمه و رحمت تو خون کردست سپه تانگی و تکرار تا فیه تا چند اگر چه را دان ز سینه که پیش ازین کرد تولب به بند و عار و دوست بر یکجا همیشه تا که ز ماه مدینه هست مثل زراج اطفش و دیدار و ورش کلکون</p>	<p>مکر بدان و بدش با پادشاه پادشاه بد و بار و خدای و نیسج یمن ز شا و یافت نشان با پادشاه دیوش و دهفته ماه سزیدیش کوی پیران نشت را و سپید با دپا تو حسن مظفر آمد و پهلوی ملک یافت سمن مران همه بسره و طفلکان بغیر دین بخواست نوبت شادی رخا و بزرگ که از عراق گرفته است تا دیار دکن نه از زین شده و دمان ببت تو دسن حرام باشد جز از پی تو مدح و سون نظر اگر نه بدید تو در نکه و رزن بیام قدر تو هندی چرخ چوبک هزار مرتبه در ناف آهوان حشق به بخش بر بشنوند از این و از سخن بکشت خویش ازین پیش شیده و دیدن بی بقای شمنش بزرگ ذوالمن که بوی دوست بر اینجختی پنجم قسرن ز زخم کز زرش سخوان و دشمنش فرکن</p>
---	---

بدین و تیسره کسی در قصید بیکشود

بهوش باش که این شیوه ختم شد بر من

از این پیش مرقوم افشا که عبدالرضا خان یزدی را باقی طریق فرار گرفت بهمانا بعد از فساد را بدو تن از مردم خود راه هرات پیش داشت در میان قاین و هرات بعضی از صعا لیک بد و باز خور و نند و زردسیم و جواهر شین چند با او بود بغارت بردند با چار عبدالرضا خان مراجعت بقاین نمود و امیر ساداته خان حاکم قاین او را برداشت به حضرت نایب السلطنه آورد و به شفاعت او جرمش معفو گشت و روز دوشنبه به ششم شهری قندهار الحرام نایب السلطنه با چهار هزار تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و پانزدهم ذی قندهار محمد خان قسری را با یک کباب پخت و مورد نواخت و نواز شش آمد نایب السلطنه پسر ادا را بشرف مصاهرت خویش مفاخرت داد و دختر او را از بهر یکتن از فرزندان خود خطبه نمود و آنکه میز را محمد علی آشتیانی مستوفی را بزرگ و یک یا محمد خان وزیر کاکامران میز را فرستاد و در آن در اطاعت و انقیاد و بداد و دین بهنگام یا محمد خان باشکری ساخته و در حوزین جای دشت

شرح سلطنت و جانشینری فخری شاه قاجار  
 بدین و تیسره کسی در قصید بیکشود  
 بهوش باش که این شیوه ختم شد بر من

شرح سلطنت و جانشینری فخری شاه قاجار

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استخار التواریخ

بعد از رسالت میرزا محمد علی و مراجعت او معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کار داران ایران و حمایت رضا قلی خان یکدل و یکجته است اگر چه میرزا قزیش را با شاق میرزا محمد علی بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و کنون خاطر او کشف بود و بالجله نایب السلطنه محمد خان قزاقی را دروغه شمس زیکه رخصت داد تا تبرت حیدریه رفته سپاه خود را ساخته شود و باز حضرت شو دوازدهم سنوی رضا قلی خان زعفرانوهر اسنانک شد و دوستانه آمد که نایب السلطنه قایم مقام را بقعه امیر با دکیسل سازد تا در اینجا با بختی خان شاد و سخن کند و رضا قلی خان را اطمینان دهد و لاجرم بر حسب فرمان پازوهم و یکججه قایم مقام در قلعه امیر با دکیسل خان را دیدار کرد و چون بی آنکه رضا قلی خان حاضر درگاه شود و تقبیل آستان کند مغفوب و سخن ایشان با هم راست نیامد اما بختی خان در نهایت با قایم مقام مواضع نهاد که چون نایب السلطنه آنست قلعه خوشان کسند ترک رضا قلی خان را کشته بجهت پویند بعد از مراجعت قایم مقام نایب السلطنه آواز سفر برات را سر کرد و روز دوازدهم محرم سال هزار و دویست و چهل و هشت هجری لشکر ساخت از شهر مشهد پر دخت و شش روز در اولنگ یا قوتی کرد و در سنکی لشکر توقف فرمود و از آنجا کوچ داده و در چمن قهقهه لشکرگاه کرد و بالجله روز یکشنبه دوم صفر در خا هر قلعه امیر با دکیسل سرپرده راست کرد و قلعه امیر با دکیسل را در دست داشت رضا قلی خان بود و خندق عمیق داشت و دیوار از آن فرغ ارشاد بود و جمعی از مردم چاران و کردی از ترکانان در آنجا نشین داشتند و یوسف خان تاتار با سیصد تن شنجی لچی از قبیل زعفرانوهر بفرمان رضا قلی خان نیز با سپاهان قلعه بودند و بالجله نایب السلطنه شنبه بیستم صفر یوسف خان کرجا امیر توپخانه را با جماعتی از توأ و سپاه حاضر کرده حکم پورش داد و لشکریان از چار رسوی لشکر با پیش دادند و سرانجام بجهت نقب ارض پرداختند و قلعه یکمان چند کرت کم کم نقابان را اصناموده بدافند و رخا شده و در میان نقبها تاخته آراستند و بالجله یک نقب را تا بر برج باره و بر د و باره و دناشته کردند و آتش در زدند و روز دهم شهر صفران برج بریز آمد و یک نیمه آن بطرف خندق فرود شد و خندق را آنکند کرد و همچنان این بنسنگام ماند و ترک کلور توب بیاریدند و سرانجام از علف وحیش بار بار بر زمینها و بر پشت همی کشیدند و خندق در انداختند تا آن کند را آنکند کردند و حکم پورش بر فراز باره هسی عروج کرد و ندید یوسف خان امیر توپخانه جلالت و وزید بر فراز باره آمد و لشکر را همی تخریض داد و قوی دل ساخت و دنیا رود و همی بدل کرد و ناگاه کلور یکی از شنجی لچیان بر پیشانی آمد و بر جای سرودند نایب السلطنه چون این بدید فسر زنده و دهرام میرزا را فرمود و تا شتاب کرد و بر جای یوسف خان بایستاد و همچنان مردم را با هم و امید تخریض جنگ همی داد و یوسف خان تا از این کردار بیچاره متزلزل گشت و شمشیر از کمر آویخت و دروازه دیگر با سکه قلعه و اغنامه بخان روی بحضرت نهاد و جیسر ضاعت بر خاک سو نایب السلطنه بر آنجا متوجه شد و فرمان کرد و تا لشکریان دست از غارت باز داشتند و چون لشکریان این قلعه بحکم پورش مشرغ ساختند و بحکم نظام اموال قلعه یکمان بهره ایشان بود و نایب السلطنه اموال مردم قلعه را با مردم قلعه موعین کرد و در بهای آن اموال پست هزار تومان زرمسکو که از خزانه خود با لشکر حاکم دوپرونال عتیت سیصد قصبه شنگال سیصد سراسب و پنجاه و سرب و بار و دوشصد هزار غله و خا و کار داران نایب السلطنه شده و فرمان کرد و تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چار را با یکمیر خان زعفرانوهر برادر زاده ممش خان گذاشتند

تاریخ قاجاریه از مجله استخار التواریخ

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استخار التواریخ

## شرح سلطنت و جانشینری مصلحتی شاه قاجار

و مرثیه این فتح بدست اسدالله خان افشاری و رتوبخانه دوم شهر پریع الاول معروض درگاهش داشتند  
 و شیریار جهاندار معادل نژاد هزار تومان زر مسکوک و پنجاه زر مصلحت از بهر ابطال لشکر عطا کرد و پنج هزار  
 سواره و پیاده و غیره ملازم حسن خان سپه آصف الدوله فرمود تا بشکرگاه نایب السلطنه بپوشند و شاهزاده ملک قاسم  
 نیز با ایشان کوچ داد و پانزدهم پریع الاول بحضرت نایب السلطنه بپوشید اما از آنسوی چون رضاقلیخان مصلحت قلعه  
 امیرآباد را بدست سخت تر رسید و بفرموده لشکری در عیت او از هر دیه و قریه که جای داشت کوچ داد و در شهر  
 خوشان انجمن شدند و بمصلحتی خان شاه و لوی سرخو و جعفرقلی خان را که نینسرد اما در رضاقلیخان بود و با یکدیگر رتن شنی لایم شد  
 بخواهان فرستاد و در خط برج و باره استوار باشند و حینقلی سپهر رضاقلی خان با یکدیگر رتن سواره شنی لایم بمحضرت  
 شیردان پیروان شد که در و فرستاد که بخواهان است اما نایب السلطنه دوم پریع الاول از امیرآباد پیروان شده  
 برادگان آمد و با ابراهیم خان کیوانخواه را بکومت را و کان گذاشته جمعه ششم پریع الاول در دطاس تپه کشت که  
 تا بخواهان و فرستاد که مسافت است بمصلحتی خان شاه و لوی بهمان مواضع که با قایم مقام گذاشته بود روز دوم  
 برکاب پیوست و سواران از شش کشت حینقلی خان سپهر رضاقلی خان یکدیگر ت با جمعی از ترکمانان باندیش  
 شینخون از شیردان بخار لشکرگاه نایب السلطنه تا ختن آورد و از هیچ سوی زیانی نتوانست کرد و ناچار طریق  
 مراجعت سپرد و روز دهم پریع الاول رسولی از جانب کامران میرزا و یار محمد خان افغان که در غوریان لشکرگاه  
 داشت بر رسید و مکتوب ایشان را برسانید بدین شرح که اگر بار رضاقلی خان کار را بدست و سلامت نخواهید کرد  
 ما نیز در میان سخن از در صلاح کنیم دین مقصود را زود و ترفیض دهیم و اگر تهنیت بخواهید بخواهید  
 ما از پامی نخواهیم نشست و لابد با او خواهیم پیوست نایب السلطنه فرستاد و در ابراهیم در زمان باز فرستاد و پیام  
 داد که اگر رضاقلیخان طریق صدق پیرو هرگز نور و عقاب و عقاب نشود و اگر شمار را در اصلاح کار را در خاطر نیست  
 حاضر درگاه شوید بعد از مراجعت رسول و آنکه یار محمد خان از لشکرگاه نایب السلطنه دکانه رجال و کشت ابطال  
 دانست که با دشمنان ساز جدال و قتال کرد و لشکر خود را باز بهرات فرستاد و با یکصد تن از ملازمان خویش بدرگاه  
 آمد و از نایب السلطنه مصلحتی مینماید و از پس در درمیت و هشتم پریع الاول بدیع الزمان میرزا را بشکر استرآباد  
 رسید و پیوسته لشکرگاه کشت و از ترکمانان سالور که سکنه سرخس اند پنجاه تن بزرگان بدرگاه آمدند و شکستی  
 لایق پیش داشتند نایب السلطنه فرمود تا خضر و میرزا ایشا را در مشهد مقدس بمجاظره بدارد و اگر آنکه  
 سرخس کنند بگذار و مع القصد رضاقلی خان چند کرات ملاحسین کوچک سبز و ایر را از قلعه خوشان بدرگاه فرستاد  
 و آغاز مسکن و ضراعت بنا و نایب السلطنه در پانچ فرمود که رضاقلی خان طریق سلامت بود و قلعه خوشان را  
 بپار و و بحضرت پلویید و اگر تا خود دستگیر حصار کنیم و او را عرضه دار سازیم چون از آمد و شمشیرگیری کاری برافزاند  
 فرماندها و لشکر جنبش کردند و خوشان را حصار دادند و پاره را کاجی از طرف مشرق قلعه سمر برزد و حسین پاشای  
 مقدم با فوج مراغه بسوی مغرب شد سداب خان کرجی با تو بختان جانب جنوب گرفت و بدیع الزمان میرزا با پانچ  
 رجال طریق شمال سپرد و از چهار سوی خوشان را فرد گرفتند و لشکر با پیش بردند و جعفر را از چپ و راست  
 چنان تالاب خندق بریدند که اگر سه تن سوار در پهلوی یکدیگر تالاب خندق را بپار کشتی از فراز باره کس ایشان را

خوشان در دست سپهر

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

زار رضا قلی خان ناصرالدین قاجار

دیدار کردی در ایوقت حسن خان پسر آصف الدوله با پنجاه تن لشکر و زر و تشریفات پادشاهان و ده  
بر رسیدنایب السلطنه پذیره خلعت شهریار کرد و چون بشکرگاه بازمی شد از باره قلعه تونی بجانب او کشاد  
دادند و این جرات خدمتش را سخت غضبناک کرد و حکم داد تا لشکر بقوت یورش قلعه را بپشت کند سپاه از جای  
بجهد و جان از کر و تیر کون شد بانگ توب و دغان تفنگ و بایا هوی مردان جنگ زمانه را تیر کون حشت  
رضا قلی خان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس نزد قایم مقام فرستاد و در باب استیذان کرد  
قایم مقام پیام داد که جز در این درگاه تو را ملاذ و پناه نمیدانم سپستوانی تن از کر داب جلا بر آرد و طریقی حضرت  
سپاه و فرزند خود میرزا علی را نیز نیز دیک او فرستاد تا بی اسپیش بشکرگاه آرد و رضا قلی خان در زمان  
تیر از کر دن آید و بطریق لشکرگاه گرفت و در سر پرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام هم در آن روز که هشتم  
ربیع الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورد و از زیان جان ایمنی داد و از کاهسان برکاشت که او را با  
مکانست قدر نگران باشند و روز دیگر نایب السلطنه بشهر خورشان درآمد و برج و باره را بشکر خویش سپرد  
و خود بکرابه در رفت و خضر خفعلی خان شادلو که صبیح رضا قلی خان بود دیک زمره جارشا همراهی و ده سرب  
وسی نفر شتر به پیشکش گذارند و دست عراده توب و دو هزار قبضه شغال با بار و دو فرادان و غله بسیار که نوشته  
رضا قلی خان بود ما خود کشت آنگاه نایب السلطنه بفرموده قلعه خوش ترا بپشت کردند و حکومت آن بلده را  
با سر ولایت فیش بور و بام و صفی آباد جهان ارغمان بنور محمد خان برادر آصف الدوله تعویض داشت و فرموده  
این مسیح را محمد طاهر خان قزوینی روز چهارم جمادی الاولی در دارالخلافه طران معروض کرد که پادشاه  
داشت مع القصد چون نایب السلطنه کار خوش ترا بنظم کرد و بعضی سوال رضا قلی خان را ما خود داشت از میان  
مجره او مکتوبی بدست شد که مطابق قاضی برادر سپهر خان چا پشتو که در لشکرگاه نایب السلطنه روز میرد بدو  
نوشته بود و او را بشیخون تحریر داد و بدو نایب السلطنه بفرموده تا بحیث این کناه سراسر او را زدن و در کر و  
آنگاه بعضی از لشکر را حضرت مراجعت بومین داد و در نشان بایشان مواضع نهاد که ما از تیغ سرخس کزیم  
شما که مردم آذر بایکجا نیدار افیش بوطی مسافت کرده در منزل آق در بند انجمن شوید و کوشش بفرمان بید  
و خود دست و دم ربیع الثانی از ظاهیر خوشان کوچ داده و دوم جمادی الاولی بشهر مشهد مقدس درآمدید  
از سه روز رضا قلی خان میخانی بهبانکه که با به شدن و سر و تن شستن از خیابان بالا بحمام مشهور به حمام مبارک  
شد و بعد از پیرن شدن از حمام کحقی از طلائزمان ادینی و تفنگی بدو داد و او بر اسب خود برآمد و راه فرار پیش  
گذاشت سرتن از کاهسانان او دستکتاز درآمد و با هم سبش بگرفتند و او سپرد رنگ یکتن را با کلو تفنگ و آن  
دیگر را با شمشیر از پای در آورد و چون از تماضن سواره پیچا ره ماند از اسب فرود شد و پیاده و دوان دوان  
راه را در ضمه مقدسه گرفت که در تحت قبه مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه جوی بعضی از لشکرکشان او را دیدار  
کردند و در نیمه راه ما خود ده ششده دوی زنجش را از بن برکنند و شش را از جامه عریان نمودند و سر و تنش را  
با سنگ بچوب بگرفتند و همچنان در حضرت نایب السلطنه آورد و ندش خدمتش بروی نیشود و در دای خوش  
بر گرفته و راه را تا تن خویش بپوشید و پنجاه تن سرباز برکاشت تا او را نیک نگران باشند آنکه متغیر



## شرح سلطنت و جانشین میری فتح علی شاه قاجار

سرخس را تقسیم نمود و داد که نیشن ترکمانان سالور راست و آنجا عت خود را منسوب بتولی خان بن چکین خان میرزا داد و املقب به لوزخان می دانند و مکانته خود را از آن برتر می شمارند که بقتل و اسیر پر دانه اندازین روی ترکمانان تکه و ساروق و میر علی و علی ایلی نیز دیک ایشان رفقا سب و سلاح باریت گیرند و چون بجای از آن و مرد شیعی دست یافتند و اسیر گرفتند اسیران را با اموال نیز دیک ایشان برند و یک نیمه بدیشان بهره دهند و بجهت نمایندب السلطنه و از دهم جامه ای لادلی سخن در انداخت که بطرف برات خوابم رفت و راه سرخس پیش گرفت محمدخان پسر ابراهیم خان پس کمر یکی هزاره نیز ملازم رکاب کشت زیرا که هنگام غلبه محمدخان قزاقی در مشقه مقدس ابراهیم خان پدرش معادل هزار تومان اسب از سکنه سرخس بخیرید و زوجه پسر داهل خود امر بون قیمت اسب کشته تا کار سوار می چند راست کرده و تجیزش کرد که ده بر مرد و هزاره غلبه جوید شیر محمدخان و اسکن در خان برادر او گذا و در ادفع دادند و اسبها را نیز تا خود داشتند لاجرم تاکنون اهل او وزن محمدخان و سرخس بگردان بودند این هنگام محمدخان از پی چاره ملازم رکاب نایب السلطنه کشت با الجوه نایب السلطنه روز شام دهم چاه اولادلی و راق در بند فرو شد و محمد قلی خان و محمدخان برادران محمدخان متسلمی با سیصد تن سوار بشکوه پیوستند و بهم در آنجا طما سب میرزای مؤید الدوله را با سوارش بیسون و حمله و قزاقو زو بر رسم منفذی پیران کرد و خود با لشکر بازندان و استر با و دهنمان و دامنمان از قشای او بر سپار کشت و حکم داد تا جعفر قلی خان پسر خجلی خان شا و لوباد و هزار سوار غراسی بی پنج فرسنگ مسافت از قشای او دو کوچ و بد و ولیمه ثانی شاه هزاره محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان پنج فرسنگ بر قشای جعفر قلی خان بود و بدینگونه طی طریق می کردند از قضا سیصد سوار ترکمان که از تاخت و تاراج قایمات مراجعت کرده بودند به لشکر محمد میرزا و و چار شدند سواران لشکر از قشای ایشان پی خشد تا با فوج جعفر قلی خان در آمدند از آنجا سوار جعفر قلی خان بدیشان درآمد و ایشان را بر مزیت کرده از دهنالشتافت و تمامت اجتماعت را اسیر و دستگیر نمود و بخت نایب السلطنه آورد و بر حسب فرمان سزارتن بکلی و در کردند با الجوه سه شنبه پست و دهم جامه ای لادلی نایب السلطنه و در اراضی سرخس خیمه زد و طما سب میرزا با و هزار سوار از لشکر کا و پروان شد و با جمعی از ترکمان سالور و و چار شد و جنگ در پوست برخی از لشکر شاهزاده متغول شد و بقیه السیف فرار کرد و بدینگونه پیوسته بهم در آنجا ولیمه ثانی محمد میرزا را راه برید و لشکر بر حسب فرمان ابدان کرد و ترکمان ختن بر دوش نیزان بریت کرد و وزیر نایب السلطنه سربان خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم پورش قلع سرخس داد و لشکر از جای حبش کرد و دو دمان توب و خنار و یک جانب برج و باره کشت و یافت سکنه سرخس از پی چاره سیران شیعی را آورده در ضعیل قلعه برابر کلوه توب باشند تا توپچیان از باریدن کلوه لحتقی قاعد در زیره ننگه بانی محرم بنا و در قراول باشی و آذینه قورق خان سالور زبانی را که شوهر نامی ایشان چاکو مذکور شد و دشمنه موقوف بودند بر داشته بشکر کا و آمدند و سه هزار تن سیران شیعی را که در سرخس بودند بر کا و آورده و در و فرزند ابراهیم خان و زوجه محمد حسن خان نیز پیر دند باشند که نایب السلطنه دست از محاصره سرخس باز دارد و مردان ایشان را نیز از جبر مشقه داساز و نایب السلطنه فرمود تا زان ایشان را نیز در لشکر کا و باز داشتند

محمدخان پسر خجلی خان

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلّات نسخ التواریخ

دبالی محرم را کسبل قلعہ سخت و فرمود تا این حصار را با کار واران انفقویض نذرند از این بلیه و بلار مالی بخنجد  
بعد از مراجعت دبالی محرم با مردم سرخس سر باطاعت فرو نداشتند و از پس دیوار قلعه آغا زطنیان و حصین  
منو و ندین کرت نایب السلطنه سخت غضناک شد و فرمان یورشش داد لشکریان بی آنکه حضری کنند باغی  
کنند از چار سوی حمله کنند و مانند مرغان ادلی انجمن از در دیوار قلعه صعود کردند و در آن مله در آمده  
تیغ پدیرن در مردم نهادند و مدت یک ساعت هر کرا یا فشد عرض تیغ ساختند دبالی محرم نیز در آن غوغا قتل  
شد آنکه بر حسب فرمان لشکر دست از قتل برداشت و بنهب و غارت پرداخت و کمتر کس بود که معالیه  
هزار تومان بهره نیافت و از آنکه اسوال سه هزار خانوار ساور و سیصد سراسب خاص نایب السلطنه کشت پس  
بفرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند و چهار صد و پنجاه تن از قبیل ترکمان بر سم تجارت در سرخس  
جای داشتند و ایشان نتخاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس حنیده و می بردند و حقوق و دیگر بلدان  
ترکمان میفرود شد و نایب السلطنه بفرمود تا ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند  
نیز انجمن کرد تیغ بدیشان داد تا بیع این برده فروشان را پاره پاره ساختند و اینوقت هزار و پانصد تن بزرگ  
سدوق که از مردم سرخس می آمدند چون با سرخس نزدیک کردند دین قصه با بشیندند و چون  
گرفته از نیمه راه مراجعت کردند آنکه نایب السلطنه بفرمود تا جعفر قلیخان شادلو و مصطفی قلیخان سمنانی با جمعی  
از لشکر سه هزار خانوار ترکمان ساور را که اسیر بودند با سه هزار اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات  
داده بودند بجانب مشهد مقدس کوچ دادند و چند آنکه غلات و جوبات در سرخس انباشته ترکمانان بودند و در  
سرخس جل داده بجانب مشهد فرستاد تا بلائی غلاییکه در مشهد بالا گرفته بود فشت مع القصد شازده جمادی  
الآخره ۱۲۰۱ سیران شیعی بدر و از شهر مشهد قریب شدند میرزا هدایت الله مجتهد با تمامت مردم مشهد پذیرد  
کردند و در پردن شهر میرزا هدایت الله غازی بجا بخت بکذاقت و بر مینر بآمد و بشکر گذاری دولت ایران و کلا  
شاهنشاه زبان بدعا برکشاد و مردم غوغا در انداختند بعضی بهایای کریشا دیان کردند و برخی بهویا پیوسته از  
فرع دسر در افنا نمودند بعد از ورود و بشرنایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران  
ترکمان را بشیمیان بذل فرمود و صورت حال را عرض کرده مصحوب حضرت قلیخان شایحون روانه حضرت  
شاهنشاه داشت و این مژده پست و چهارم جمادی الآخره در دار الخلافه کوشش زو مردمان شد اما نایب السلطنه  
در چنین هنگام که از شدت برد و دت هوا کار بر مردم بصوبت میرفت و از کثرت برف و یخ طرق و شوارع  
بجاریه مسدود و بعد از ده روز از سرخس خمیه پیرون زد و بهشت زو و راق و سبب اقامت فرمود و در آنجا  
بیرون الزمان میرزا ابصهارت خویش مخاخرت بخشد و بجانب استرآباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده و پیشتر  
آخر جب در اراضی جام فرو شد و قلعه محمد آبا و دولت آبا و دزآوه و سنکا نرا که محمد خان قزاقی مستقل  
خویش میدانست بی مانع معترض ساخت و مدعی قلیخان و محسن خان برادران محمد خان چار طریق خدمت سپرد  
محمد خان قزاقی که در زمان نایب السلطنه ضمیر صافی نداشت و در طریق صداقت تقاعد میوزید ناچار از  
رتبت پیرون شده حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را بر تربت حیدریه در آورده و دقیقه از قانون معاند کرد

## شرح سلطنت و جمائیسری فتحعلی شاه قاجار

فرزندکذاشت و پیشکشش یان پیش گذاریند در این هنگام که مران میرزای افغان که فرمانگذار هرات بود  
خواست تا در حضرت نایب السلطنه انظار حقیقتی کند و امینی جوید که کاتب محمد خان قزاقی را که بدو کرده بود  
برگاه فرستاد بدین شرح که سفر نایب السلطنه در خراسان خاص از بهر دفعه خائین خراسان یا فتح قلاع قرانی نیست  
بکه علت قانی فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر جمعی از لشکر افغان را از تربت داری تا حفظ قلاع قرانی  
کنند من نیز جمعی از قرانی را که با خود یکدل میدارم از خود و در کنم و بچند و حراست هرات فرستم بصواب نزدیک  
باشد مع القصد نایب السلطنه مکاتب محمد خان را قرائت کرد و محمد خان اینمینی را تفرس نمود و هر استنکاش شده  
آهنگ فرار کرد و این معنی مکشوف افغان و لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا او را در دانش را بند بر نهاند  
و حکومت تربت و برسن و دکن و محلات و سرجام را بهر باب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و در این  
هزاره را در بعضی از این اراضی بنیابت او بر کاشت آنجا حسن خان سالار سپه اسفالد و در از مشهد مقدس  
احضار کرده و حضرت انصاف بدرا الخلافه داد و لشکر سنان و دامغان را نیز باز فرستاد و خود از آنجا کوچ داده  
در نیمه شبان دار و شهر مشهد گشت و رضاقلی خان زعفرانوار با شاق محمد خان در ارک مشهد مجوسا باز داشت  
و یار محمد خان افغان را چنانکه مذکور شد از رویکه بدرگاه پوست پنجاه تن سرباز و انکوان بود که بجهل خویش  
مراجعت نکند تا که هرات بیکره شود و شاه پسند خان افغان که با کاه مران میرزا حنفی داشت از سبزه و فراه  
بدرگاه آمد و در حبس یار محمد خان برای فتح هرات مبالغت نمود که مران میرزا برای خلاصی وزیر خویش حنفی بنشیند  
و کس بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت که یار محمد خان بر سکنه هرات استیلا می فرماید و ان بدست  
کرده چنانکه مرا از عمل باز داشته اگر کار داران حضرت ولیعهد را در حبس بداند من شکرمنت خواهم بود و  
یار محمد خان نیز معروض داشت که مران میرزا با من از در حضور است اگر مرا مورد ملاحظت و ابر حضرت  
مراجعت و هدیه قلعه هرات را بی زحمت سپاه آورد و شد لشکر بکار داران حضرت سپاه نایب السلطنه حیلست  
ایشان را بدانت و در بازداشتن یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاد که مران میرزا را بی نیل  
مراحم باز فرستاد و چون این هنگام قلب شتاب بود و در شش بجانب هرات مشکل می نمود و در سربازان پشیمان نیز  
از زحمت مفرد و سال بسته بودند از آنجا حمت فرج خاصه را میقیم درگاه داشت و دیگر افواج را ملازم درگاه  
فرزند خود خسرو میرزا فرموده روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجنیز لشکر کرده برای فتح هرات  
و افغانستان و خوارزم و قندهار حضرت شود آنجا یار محمد خان حاضر کرده فرمود افغانستان همیشه در سخت  
فرمان سلاطین ایران بوده اند بعد از تقی شاه افغان احمد شاه افغان سربطین و خود سری بر آورد  
و کریم خان زند آن دست نیافت که او را بجای خود بنشیند لاجرم احمد شاه و فرزندانش را و مجال یافتند یک  
چند از زنان سرباز خدمت سلاطین ایران بر تافتند اکنون که مران میرزا باید مملکت هرات را بسپارد و خود  
طریق درگاه شاهنشاه ایران بیکر دیاسکند و خلبه بنام پادشاه ایران کند و منال و یوزا بر گردن بندد و سپهر  
و دوش خود را بگردان و دوتا اسوده باشد و اگر نه با سپاه ساحه سیاحت و تا ختن خواهم بسم کرد و یکفر او را  
بجای او خواهم بسم گذاشت یار محمد خان بعد از اصرار این قصه بگفتن از ملازمان خود را بموی هرات گسیل نمود

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و صورت حال را بکارمان میزد و مکتوب کرد و بهسم در این ایام محمد علی خان فرمانگذار وقتند عبدالرحمن یک  
 لازم خود را با شاق قاضی وقتند سفیر ایران و مردم فرمود و بشارت ایشان معروض داشت که پادشاه چنان  
 لشکرها که مملکت کاشغر را بخت فرمان کرد و مردم بت پرست را بر اهل سنت و جماعت غلبه داد و با بخیل  
 کار تجویر لشکر کردیم و اراضی کاشغر را از بت پرستان پر و اختیم جمعی را اسیر کریمیم و برخی را مقتول ساختیم لاجرم  
 مژده غلبه سلیمان را بر کفر و حضرت پادشاه ایران و ملک روم عریفه کردیم تا بدین شادی شریک باشند  
 فرستادگان و تخت در ارض اقدس تقبیل حضرت نایب السلطنه کرده از اینجا طریق دار الخلافه فرستادند و در  
 عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریفه خان خود را با دو تن غلام و کنیز خان از پیشگاه حضور  
 بگذرانیدند و رخصت یافته سفر روم کردند و بهم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند و نایب السلطنه  
 بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاهی ایران خواستار شد و بر حسب تنایمی او شهر یاز تا جدار فرمانگذاری جمع مملکت  
 خراسان را بنام ولیعهد شاهی شاهزاده محمد میرزا خورشید داد و تشریف فرستاد و آنجا نایب السلطنه میرزا موسی  
 یحیائی را که وزارت خراسان داشت وزارت محمد میرزا برگاشت و میرزا صادق برادرزاده قدیم مقام را  
 نیز لازم رکاب و ساخت پس از آن شش فوج سرباز که بشمار چهار هزار و هشتصد تن است از بلدان و هموار  
 خراسان اختیار فرموده معلین برگاشت تا ایشان را کار زرم و نظام بیاموزند و چهار هزار سوار نیز از  
 قبایل آن مملکت معین فرمود و مرسوم و مواجب ایشان را از مال دیوانی خراسان مقرر داشت تا فرمانگذار  
 خراسان را قنطر فرمان باشند و میرزا موسی خان بزرگتر قائم مقام را که مردی با امانت و دیانت بود و در  
 تقوی روز میرد و در بقعه مطهره حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام متولی فرمود تا امور خدمه آن استان  
 ملایک پاسبان را بنظم کند و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاص آنحضرت موقوف  
 داشته اند مضبوط دارد و دست تصرف پکا نگان را منقطع شمارد و میرزا موسی خان در انجام این احکام مستعد  
 بزرگ و چند انگونام او در جهان تدکوه گشت و بهم در این سال میرزا علی اکبر کلانتر فارس و محمد علی ایچائی قیام  
 قشائی بدست مواصلت و پیوند خویش وند شدند و با هم متفق شده در عزل وزیر فرمانفرما که این وقت میرزا  
 محمد علی شیر الملک بود و مواضع نهادند از آنسوی شیر الملک ایچائی را دانسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزای  
 فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشان را از بهر مخالفت با فرمانفرما باز نمود و شاهزاده را با ایشان سرکران  
 نمود و میرزا علی اکبر چون متوقف در شهر بند شیراز بود و ناچار طریق ضراحت سپرده بدستیار میکش و سخنان  
 فریبنده فرمانفرما را با خویش بر سر مهر آورد و اما محمد علی خان ایچائی برادر خود مرتضی قلیخان ایل سکی را در  
 میان القاکر و تا قبل قشائی را که چرخ داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده و در اراضی ضارب  
 پرست و بهم در اینجا میرزا محمد حسین قشائی که از اخفا و فاضل و ویب اریب سید علی خان بود و در مخالفت  
 فرمانفرما بود و متفق کردند و بجانب کرمان شتاب گرفتند سیف الملوک میرزا اسپرخل سلطان که این وقت  
 از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت بمقدم ایشان را بغال گرفته و در اراضی بم و نرما شیر سیلاق و قشلاق  
 آنجا حاکم را معین کرد و محمد علیخان ایچائی برادرش مرتضی قلیخان را با تمام تایل و ران اراضی سکون فرمود

اعوان سفیر وقتند بدرگاه پادشاه

لشکر کشیدن فرمانفرمای کرمان

## شرح سلطنت و جهانگیری شاهی شاه قاجار

خود با شاق میرزا محمد حسین فی د و اما خود میرزا قاسم خان خلع بشهر کرمان در رفته بدرگاه سیف الملوک میرزا شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عیینه کرده و بصوب میرزا محمد حسین و میرزا قاسم خان روانه حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه خراسان گرفتند از آنسوی فرمانفرما از این قصه گاه هشد هار شیراز باران میرزا و دارا بجز و تاخت و شیخ عبدالرحمن حاکم اوشهر را رخصت مراجعت داد و در اراضی و شتستان جمعی نجوای و طلب شار سابق بر او تاخت و مقتولش ساختند اما فرمانفرما شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را با شاق میرزا علی اکبر کلانتر با ستائات ایغنی و قسیده در روانه کرمان فرمود و خود در شیراز اقامت جست و نیز از بهر دلجویی انجمن امت مشیر الملک را از وزارت معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلما را منصوب داشت و صورت حال عریضه بخار واده بدرگاه شهریار تاجدار فرستاد و شاهنشاه نیز چون سبب این شده را دانست که جز وزارت مشیر الملک بنوده رضا قلی خان سپانلوی قاجار را مورا داشت تا او را بدرالحفاظه و بالجمود فرمانفرما خود چهل روز در شیراز و در ابجود و روز بد و مراجعت جماعت قشای معلوم شد چار تجیز لشکر کرده و با ده هزار سواره و پیاده بجانب کرمان کوچ داد و در نیمه پرچ الاذل در ظاهر قصبه شهر بابک لشکرگاه کرد و هم در آنجا شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر بی نیل مرام بدرگاه آمدند صبح ابراهیم خان ظهیرالدوله که حکومت کرمان داشت چون فرمانفرما از یک بطن و صلب خواهر بود و در شهر بابک نشین داشت بی کلفت در بر وی برادر بکشد و او را بضیافت طلب فرمود و فرمانفرما بعد از دو و دسرای اذکها بهانان قلعه را که دسیت تن بود بنذل اجری و مواجب متعال فرمود و روانه شیراز نمود و این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معزودن داشتند که اگر ایغنی فی عزل مشیر الملک را از وزارت استوار بدار و طریق حضرت سپار و لاجرم فرمانفرما مشیر الملک را روانه شیراز فرمود و چنان ماثا که در عرض راه رضا خان قاجار که بطلب اومی شتافت او را دیدار کرد و خواست تا بدرالحفاظه کوچ دهد مشیر الملک بعد از بی چند تنگ جسته راه شیراز گرفت مع القصد بعد از پریدن شدن مشیر الملک و دیگر باره شیخ الاسلام بکرمان شتافت و ایغنی را بدرگاه فرمانفرما آورد و لکن سیف الملوک میرزا مراجعت ایل قشای رضامند و ناچار فرمانفرما دوازده روز در شهر بابک توقف فرمود و مردم کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کار داران او بکتاب و پیام اغاز مودت و خفاوت کردند چنانکه یک روز از قضایف الملوک میرزا برای اصطیاد و تخمیر کردن از دروازه شهر پرورن خواست مراجعت کند مردم شهر او را نگذاشتند و دروازه شهر بر دی و بسند سیف الملوک چچاره ماند و بکنکار عم خویش فرمانفرما آمد روز دیگر مردم کرمان نیز بدرگاه فرمانفرما انجمن شدند و از جو سیف الملوک بنایند در پایان کار فرمانفرما بفرمود و تا عین قلی خان قاجار سیف الملوک را بمجوسا بطرف فارس کوچ دهد در بنان او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملوک را روانه داد و او بشهریز و کرسخت بعد از این واقعه فرمانفرما بشهر کرمان درآمد و مردم کرمان با طاعت و انقیاد او بکمر استوار کردند و بدسیف الملوک که دختر نایب السلطنه بود این هنگام در باغ نظرمیان ارک کرمان جای داشت دروازه قلعه ارک را بر دی غم خویش جست و عین قلی خان قراکوزلو با فوج همراهی که بعضی مانایب السلطنه متوقف کرمان بود بخطر و حراست قلعه

## جلد اول تاریخ فاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

نشت فرمانفرما بزم و تافتگیان بایورشش قلعه را فرود گیرند مصطفی قلی خان قشقایی برادر یغانی که بعد از مرگ ایل باد و نیز سوار قشقایی بشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود و در خدمت ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و جمعی دیگر از لشکر تبریز قلعه بگرسید و در اول حمله مصطفی قلیخان بزخم گلوله شکست در گذشت و ارغون میرزا که در میان شهبان لشکر کلاوت و شجاعت نامبر و بر بود و یورش داد و او نیز زخمی با گلوله برداشته بنابلیدگی میماند پیش شدند و جدا و از خاک بر کر شد در کلمی بنا و ندمان بخاری محل دهند و در همان حال که سبزه شانه از جان در تن نداشت کشت شمشیر را از در کلمی می چسبید و جان بداد فرمانفرما چون این بدید در خشم شد و بجای دله دل در فتح حصار بسته بجهاد و روز آن قلعه را حصار داد و تا از وقت غلغ و آذوقه کار بر قلعه یکسان شک شد ناچار در حصار بگشت و ندان که فرمانفرما نام از غوغای ارباب ارغون میرزا و بی فرمانی علینقی خان قراقرز لو بزد و دشمنایب السلطنه با ملازمان خدمت او روانه نیز دمنو و مردم یزد چون فرسخ کرمان را معایند کردند و دست سیف الملوک میرزا را از حکومت آنجا کوتاه دیدند و خدشید تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که این وقت حکومت یزد داشت معزول دارند و در تحت فرمان فرمانفرما شوند پس عریضه چند نگار داده بجهت او فرستادند و خواستار شدند که با لشکر حاضر بطرف یزد کوچ دهد و فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر یغانی من بجای السلطنه بعلی سیدی از وی انتزاع نمودند مداخلت در آنجا بی سندی نیست لکن بی اجازت کار داران دولت مغریز دشواریم کرد آنگاه هلاکو میسرزای پسر شجاع السلطنه را بجو ست کرمان برگاشت و میرزا حسن نظام العلماء را ملازم خدمت او داشت و با قاخان پسر دیگر شجاع السلطنه را که بکلاوت مشهور بود و با شکری شایسته بر باطشس که سرحد کرمان و یزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز برگزید و پسر عم و داماد خود محمد صادق خان پسر حسنعلی خان را روانه در بار شهریار نمود و صورت حال را معروض داشت و از چاکران نایب السلطنه لرتجان انخلیس که معلم سر باز بهائی بود و اقامه و یرغی خان نایب توبخانه ملازم فرمانفرما اختیار کردند و در رکاب او کوچ دادند و از آنسوی هسکامی که نایب السلطنه مشغول تفریح خویش بود و قلعه باغ نظر بعضی رسید در زمان محمد نظر خان مافی و بدرخان جلیلو ندر با پا ضد تن تفنگچی نیشا بوری و نیز بزرگ بدو قلعه یکسان فرستاد و ایشان چون یزد رسیدند خبر فتح قلعه را اصدان نمودند و در آنجا متوقف گشتند تا مردم یزد چون و نشد فرمانفرما مداخلت در کار یزد دشواری کرد و عریضه نگار داده و اتفاقا در کار نایب السلطنه داشتند و از تقدی سیف الدوله میرزا بنالیدند نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت نیشابور داشت بجو ست یزد دما مور فرمود و محمد رضا خان فرمانی را بوزارت او برگشید و ایشان در عشر آخر جمادی الآخره وارد یزد شدند و سیف الدوله میرزا با حاق سیف الملوک میرزا روانه دارالخلافه طهران گشتند و هم در این سال امپراطور روس نیارال بتیادیمج را از کرجهستان حاضر در کار کرد و بهر حد داری حدود و مملکت را مامور ساخت و نیارال بارون رازن را بجای او فرمانفرمای کرجهستان کرد و بارون رازن بعد از ورود و بکرجهستان میرزا را برایشم برآورد و متر متقدم الدوله منوچهر خان و اگر در کرجهستان میزیست بدرگاه شاهنشاه ایران رسول فرستاد و صورت حال خویش و حکومت خود را در کرجهستان معروض داشت و او در نیمه

آدمی در کس بر کارگاه و شاه

## شرح سلطنت و جانشینری شاهی شاه قاجار

نکته: این کتاب در سال ۱۲۸۵ قمری در تهران چاپ شده است

پس از آنکه وار و طهران شده و در سرای مقدمه و در نزد و شد و بعد از تقبل سده سلطنت عریضه و پیش  
 بارون رازن را پیش گذارید و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و بقلب خانی مغفور آمد آنجا شهریار  
 تاجدار میرزا مهدی مستوفی سپهر ریگان فوری را برای تینت و در و بار و در رازن بکر جستان با شاق میزد  
 ابراهیم خان روانه تخلص داشت و چون مقدمه و در این هنگام بنظم کیلان مشغول بود و میرزا ابراهیم خان  
 برای دیدار برادر با شاق میرزا مهدی پست و پنجم جادی اولی از دارالخلافه پروان شده و بیکان آمد و  
 از آنجا از راه خلخال وارد و پس از طریق تخلص سپرد و میرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرد و بیکتدر نشان  
 شیر و خورشید الماس از قبل شهریار تسلیم سردار کر جستان کرد و بعد از پست روز از تخلص پروان آمده  
 پست و هشتم شوال وارد طهران گشت و هم در این سال بسبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما  
 و بلای خللا کار مردم ایران بصورت رفت شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرامی بازندان شاهزاده  
 یکی میرزا فرما بکنار کنیسلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند شاهنشاه و  
 معادل چهار صد هزار تومان منال دیوانی اصفهان از محل رعیت سبک ساخت و منال کیلان و بازندان را  
 نیز تخفیف یک کرد و چون از شدت قحط و غلای بیشتر مردم ایران در دارالخلافه طهران بجمع شدند شهریار  
 بفرمود تا انباشته های غلات و جو بات را سرکشتو دهند و هفت ماه تمام بنوه قهرام مساکین را جاری داد تا  
 هنگام صاف و جو و کندم برسید و مردمان تحصیل قوت توانستند کرد و با و طعان و مساکین خویش توانستند فرزند  
 و قیام سال بگذارد و در دیت و چهل و هشت هجری و آمدن وزیر مختار روس

در سال بگذارد و در دیت و چهل و هشت هجری هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجم پست و هشتم  
 شوال چون برگشت آفتاب ببحر حل تحویل داد و شاهنشاه ایران فخری شاهی قاجار مجلس نوز و زبای بزرگ  
 در این وقت خبر رسیدن کراف سیما دیج از قبل امپراطور روسیه معروض افتاد و چهار شرط عهده نامه بود  
 که پوسته یکتن از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کفیل امور دولتی و تجاری بود و چنین کسی را  
 وزیر مختار نامیدند و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید و بدین امور واقف باشد  
 بالجمده چون سفارت کراف سیما شایع گشت بر حسب فرمان سخت عینان آو خلوصی افشاری بستی نایب  
 السلطنه از تبریز را پذیره کرد و همان پذیر شد و روز و در دارالخلافه که پانزدهم ذی قعدة بود امان الله  
 خان افشار و سلیمان خان قاسم توکلی فرسنگ او را استقبال کردند و در ارک سلطان در سرائی شایسته فرد  
 آور دهند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و چند تن دیگر از چاکران در بار او دیدار کردند  
 و تینت و در و کهن شد بعد از تقبل سده سلطنت مقرر شد که در آذر با چکان اقامت جوید شهریار تاجدار پیشکش  
 او را پذیرفته شد و معادل هزار تومان زر مسکوک و چهار بافته کشمیری و چهار تن مرغ بجا ابرار  
 او را و بهر امان و راعا فرمود و در نیمه ذی حجه راه آذر با چکان گرفت و میرزا الکساندر تر جمان خود را  
 برای افتاد نامه و هدیه امپراطور بجهت نایب السلطنه بخراسان فرستاد و هم در این سال امده قلی قور پادشاه  
 خوارزم عریضه نگار داده و بزرگان تکر و در و قیام از درگاه نایب السلطنه نمود و معروض داشت

در سال ۱۲۸۵ قمری در تهران چاپ شده است

## جله اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

که اینک پنجاه مرتبه ترکمان سالور و آستخنت اسیر و دستگیرند و بده سرخس که نشین ایشان بود بکار و عراب  
 و بیاب است اگر مروت ملک را رفیق حال اسیران فرمائی و ایشان را از قید رقت آزاد می بایند  
 کنیم و رضا من باشم که ازین پس اینجماعت در سرشیان و غارت مجازان اقدام نکنند بزرگان ترکمان  
 با عریضه خوان خوارزم بدرگاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراحت و سکنت بر خاک سودند و معادل  
 پنجاه تومان زر مسکوک پیشکش کردند و بختی بکار داران و دولت یاران سپردند بدین شرط اول آنکه  
 قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست با سر و نوب و غارت نکشند و دوم آنکه در حد و دوشوابع  
 دیده بانان بکارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت پیردن شوند دافع و مانع آیند  
 سیم آنکه اگر منافضه ترکمانان در خراسان سیر بکنند یا مالی بر بند بر دست ایشان است که خود بستر و بکنند  
 چهارم آنکه بازرگانان ایران را از آفاق در بند تا کنی رچون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را زیانی برسد  
 از خویشان جبر بکنند پنجم آنکه تجاری که اسیران را پیع و شری کنند در اراضی خود بکنند و خود دینار  
 اسیر بخرند و فقر و دشمنی آنکه اگر فرمان بکنند از خراسان را بخرند و اگر واجب افتد ایشان نیز فرمان پذیر  
 باشند و چند آنکه تواند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند بعد از این شرایط نایب السلطنه پنجاه مرتبه  
 سالور را آزاد فرموده تا راه سرخس برگرفته و بجایگاه خویش شدند و از پس آن فرستاده یار محمدخان  
 افغان زهرات باز آمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کاهران میرزا  
 خبری بر مراد باز نیامد و معروض داشت که کاهران میرزا سخن بر این نهاد که نایب السلطنه با من همان  
 کند که با برادران خود در مملکت ایران روادار و در این عرصه معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک  
 برسم پیشکش افغان کرده و دارم تا از تسخیر هرات خاطر خویش پر داخته کند و راه عراق پیش گیرد  
 و اگر از این برزیادت طلبد و اضافت نکند ساخته مصاف شویم و زرم دهیم تا هر که ارضای خواهد نصرت  
 و هدایای السلطنه از اصنافی این کلمات بر آشفت و تسخیر هرات را تقصیر عزم داد و لشکر آذربایجان را  
 دیگر باره به بخراسان طلب فرمود و عریضه بخار و دود بکارگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه  
 نازندان و استرآباد نیز طریق خراسان بکنند شاهنشاه در پاسخ و فرمان کرد که برای فتح هرات  
 ولیعهدشانی شاهزاده محمد میرزا نیک پسند است و در آنجا که در و خ و طریق حضرت سپار که دیدار ترانیک  
 خواستاریم در رضا قلی خان زعفرانی و محمد خان قرمانی و عبدالرضا خان یزدی را که کنایه کرده دولت  
 نیز با خود کوچ ده تا بکفر عمل خویش را مشاهدت کند لاجرم نایب السلطنه بر حسب فرمان شاهزاده محمد میرزا  
 بگذشت و پانزده هزار تن سواره و پیاده را ملازم رکاب و اساخت و میرزا موسی رشتی نایب خراسان را  
 وزارت او برگزید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر ستن را که شاه بنام خوانده بود و با محمد قلی  
 خان عرب میشست و محمد اتملی خان برادر محمد خان قرمانی و جعفر قلی خان پسر خجندی خان شاه دولوطلب  
 و ملازم رکاب ساخت و رضا قلی خان و محمد خان را دور و زبیل از دور و خود را دور و دارالخلافه فرمود  
 و خویشان میت و دودم محرم بشهر طهران درآمد و تقسیم شده سلطنت کرد و مورد اشفاق پیکران آمد

نایب السلطنه نیکان طهرانی



## شرح سلطنت و جماعتی سر قحلی شاه قاجار

آنچه حکم رفت تا رضا قلی خان و محمد خان را روانه آذربایجان نمود و منسل میا پنج رضا قلی خان مرخص شد در گذشت و محمد خان بسلامت متوقف تبریز گشت اما عبدالرضا خان از آن پیش که حاضر در کاخ پادشاه شود مقدار ریاضیون بلع کرد و تا مکریدن و گذرد و عقاب و عقاب پادشاه قهرمان را ز سپه پندار ایمن چون که از عاچ روح کند بود و بسلامت نرسید اما از آنسوی چون این خبر در حضرت پادشاه مکتوف افتاد آتش غضب پادشاه را باز زد و گرفت که آیا عبدالرضا خان آن مکان است از بهر خویش ننهاد که محل باز پرس مبرا و کران افتاد و چند آنکه خویش را بملک میکند تا در پیشگاه حاضر شود و لاجرم بفرمود تا بایستد و در پیشگاه حاضر نشد و او را همچنان بشا هزاره محمد ولی میرزا سپرد و گفت اگر بجای آن همسر خراین و دو خان که با تو زیان کرد و کالبدش را از روان پر داشت کنی رو با بشم مردان و در نیم زنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور پیرون شدند چون بگریاس درگاه رسید دست فرابرد و کار و یکتن از همانا از میان بر کشید و بر شکم خویش زد هم بدان زخم نزد کار و از او بگریختند و او را بستاند شاه هزاره محمد ولی میرزا بر و دند و سپرد و دوش بپشت دهم ششم محرم شکام سپیده و دم فرزندان و اهل شاه هزاره محمد ولی میرزا که نزدیک بیصدق تواند بود و در پیشگاه بدست عبدالرضا خان منسوب و مخدول بودند چنانکه مذکور شد بر او تا بخشد از فرزندان شاه هزاره و چنانکه میرزا و ناصرالدین میرزا و ناصرالدین میرزا و داماد شاه هزاره اما مقلی میرزا بنیر که یکجان و از یک پیش دستی کرده در قتلش آلات حرب و ضرب برانند و هر یکس باز از خویش جراحی کرد و جسدش را بعد از دور در مدفون ساختند اما محمد تقی خان میشل مستحکم تر شورش با بنیادش آورد و بفرمود تا بناد و او را بر داشتند تا ملازم رکاب نایب السلطنه گشت و دو سپهر کوچک محمد خان قرائی را نیز در نزد پدر متوقف تبریز فرمود و این هنگام فرزندان نایب السلطنه خسرو میرزا بالشکر آذربایجان از تبریز بر سید و در ظاهر و در خلوه فرو داشت پس از دوزی چند بر حسب فرمان پادشاه و صواب دید و بعد بجانب خراسان کوچ داد و از جانب دیگر چنانکه مذکور شد چون فرزندان نایب السلطنه قهرمان میرزا و حکومت یزد و استقرار یافت از مردم یزد و نایب سپاهی ساز کرده با پانصد تن سواره و پیاده خراسانی که مژم رکاب داشت برای تسخیر کرمان تعیین عزم داد و محمد نظر خان مانی و بدرخان جلبند نیز در رکاب او کوچ دادند اما تا خان پسر شجاع السلطنه چون این شنید لشکری آراسته کرد و پذیر و جنگ شد و رقلعه یا عین کرمان هر دو سپاه یکدیگر را ویدار کردند و با یکدیگر و دار بالا گرفت اما با قاخان فروغ الدوله در آن جنگ جلاوتی بنیادیت کرد و با تیغ کشیده از عین و شمال تباهت و مرد و مرکب بجنگ انداخت زمانی دیر بر نیامد که دوست تن از لشکر خراسانی و یزدی مقتول گشت و محمد نظر خان مانی با جماعتی اسیر شد بقیه السیف طریق فراز گرفته تا بهر دستان بگریختند و اموال و اطفال ایشان منسوب گشت شهر را تا جدا بعد از آن عینای این قصه بر قصه مان میرزا بر آشت کرد چرا بی اجازت کار داران و دولت این جبارت کرد و او را از حکومت یزد و معزول ساخت و یکبار دیف الد و ای میرزا پسر ظل سلطان را نصب فرمود و حکومت کرمان را بنام ملاکو میرزا پسر شجاع السلطنه مشور کرد و انرپس اینو قایم محمد حسین خان زکمه اشیک آقاسی نایب السلطنه و میرزا بابای حکیم باشی و امور نسبت

محمود محمد خان میرزا باقاخان در کرمان

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجله استنسخ التواریخ

در بخت نایب السلطنه از طهران خراسان

انجلس در دوسر آند و میزراتقی علی آبادی نشی المملک بجای آنکه دیه رانی فرمان پادشاه فخر کرد  
بیر خال مردی داده بود و معزول شد و میزراتقی توانی بازند رانی بجای امینشی المملک کشت آنکه نایب  
السلطنه معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از شهر یار عطا کرده اجازت سفر خراسان یافت و نوزدهم پیچ  
الاقول بدست نایب شافت اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت و معزول میرزا  
ملک آراسی بازندران و حاکم السلطنه فرمانگذار برود و حشمت الدوله حکمران عراقین عرب و عجم و شاهزاده  
بهمن میرزای بهار الدوله حاکم سمنان و خوار از استاد بلائی طاعون طریق حضرت گرفتند و در راه خوار  
انجمن شدند و بهم در طهران نزدیک برپیت هزار تن برض تب لرزه و توبه در گذشت و نیز از استاد  
بلائی توبه در ایران فزون از دویست هزار تن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه بکشت و تیغ  
و راز تب لرزه روز گذشت بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دید  
شد شجاع السلطنه رخصت فرموده تا سخت در شیراز شده بدستاری برادر اراضی که کیهلویه دوش  
استان را بنظم کرده سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگذار باشد اما از آنسوی چون نایب السلطنه  
راه خراسان گرفت بر حسب فرمان سوار شاهسون و حمزه نیز ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان با  
سر باز سمنان و دامغان در عرض راه بدو پوست در چمن کپوشش و در روز شکرگاه کرد تا شکر  
بازندران و استراباد برسیدند و از آنجا بطرف خوشان کوچ داد و فرمان کرد تا دیه رانی شاهزاده  
محمد میرزا بتخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده بی توانی خیمه سپردن ز دهنر و میرزا باشکر آذربایجان  
و نجفی خان شادلو و امیر علی شقی خان عرب حاکم طبرستان و امیر اسد الله خان عرب حاکم قایانات و دیگر خواجه  
باشکرهای خود ملثم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان پسر حاجی فیروز و شاه پسند خان  
افغان که نیز کینه خواه کاران میرزا بودند بدو پیوستند و شاهزاده بجناب هرات سرعت گرفت  
و بعد از پیرون شدن او نایب السلطنه در عشر اول جمادی الاولی از خوشان کوچ داد و بشهر مشهد آمد و میرزا  
ابو القاسم قایم مقام را با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قشای شاهزاده محمد میرزا کسب نمود  
اما شاهزاده محمد میرزا نخستین بار اراضی کوسویه عبور فرمود و اگر چه یار محمد خان افغان در مشهد مقدس محبوس  
بود لکن جماعتی که بجنه قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز نداشتند و ابواب قلعه را بر روی  
لشکران فرماندار کرد و شاهزاده حکم بپوشش داد و ساعتی بر زیادت گرفت که پاهایان بر قلعه چیره شدند  
و افغانان را که در آنجا نگهبان بودند اسیر کردند و شاهزاده جمعی از پیاکان خراسان را بجهت  
آن قلعه باز گذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه بجنبه قلعه غوریان نظری کار و تا پل نقره که سه مرسکه  
تا هرات مسافت است برانداخت آنسوی نینر کاران میرزا پنجه رسو افغان را که از کت رجال بودند  
ساخته جنگ کرده پیرون فرستاد و در پل نقره هر دو لشکر با یکدیگر آمیختند و با یکدیگر در بار بالا گرفت  
و کرد و سوار جهان را تار کرد و زمانی با هم بکشتند و آنهم بکشتند و ناکاه توپچیان دمان توبه را بسوی افغانان  
گشود و او بند و از آنجا جماعت فراوان کسب با خاک پست شد و لاجرم عنان بر تافته بجناب هرات در کنتاز

خوار دیه رانی محمد میرزا هرات

## شرح سلطنت و جانشینری شاهی شاه قاجار

خاتمه کار نایب السلطنه اعلیٰ شاه قاجار

آمدند و بداران خراسانی از خاشای ایشان تا دروازه آن بلده تا صحن کردند از پس این فتح شاهزاده کوچه داده در نیم فرسنگی هرات لشکرگاه کرد اما قایم مقام از خاشای شاهزاده طی سافست کرده چون بنوریان رسید و هزار سواره و پیاده بمحاصره غوریان باز داشت و خود با دیگر لشکریان بشکرگاه شاهزاده پوست کامران میرزا و یکبار به جلادتی کرده از نو تجنیز لشکر کرده و کترتی دیگر با شاهزاده بنزد آمد و دهم سودی بنزد و مردش کوفته شکسته باز هرات شدند و در شکنجی محاصره شاه و اما چون حکم قضا دیگر کون بود کار هرات بر حسب آرزو دنیا از بهر آنکه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت کبد و زحمت کابد داشت و اطباء ای انگریزی و ایرانی بدادای او روزی بودند و گاه که به سودی حاصل میگشت آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد و حکیم کارمل و جان کمینیل که دو طبیب نام بردار انجلیس بودند و جمعی از اطباء ای ایران بهداستان گشته که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت مورث مزید حرارت شود این درم که از سرانگشتان پای تپایان را از فرود گرفته است سبب هلاکت خواهد گشت قایم مقام چون این معنی را بدانست در نهان صورت حال را در حضرت شاهنشا به عرض داشت و شهریار تا جبار و پرایم داد که برای حفظ بدن اگر این سفر را بدیگر وقت مقرر داری روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که سبب این پیام قایم مقام بوده بهم کرد که مبادا شاهنشا به چنان داند که از رحمت سفر کوچ دادن لشکر تقاعدی در زیده و خویشستن قایم مقام را بمشغول این کلمات انگیخته ازین روی بر قایم مقام خشم گرفت و سر و مغز او را با صدمت مشت در بهم کوفت و راه خراسان پیش داشت بعد از ورود بارض اعدیس هر روز مرض فزونی گرفت و قوت بدن اندک شد چون این خبر به پادشاه بر داشت شد مسا دل خنجر از تومان زرمسکو که بجایم کارمل انگریزی عطا فرمود و او را با شاقی میرزا علی بن قتی رکن ملازم آصف الدوله روانه مشهد مقدس داشت از قضا حکیم کارمل در منزل سیامی برض نوبه بدوش گشت و بهم در آن پیوستی در گشته بعد از او کار داران دولت خواستند تا جان بکینش را که طبیبی حاذق و نایب اول ایلی انجلیس بود برای معالجت کسب مشهد شدند و او باین سفر رضانداده دانسته بود که مرض نایب السلطنه مداوا پذیرد و این هنگام امنای دولت حکیم داد و دغان سیجی را برک و ساز راه کرده سفر مشهد فرستاد و نیز برض نوبه که قمار شد و حرکت شوانست کرد و مع القضا اجل که شاه از کدانشناسد و توانکر از دریش زند راه نزدیک کرد مرض قوت گرفت و درم پایا طریق مود سپرد نایب السلطنه نفس کرد که سفر انجلیس در پیش است میرزا علی قتی رکن را پیش طلبید و فرمود کار دیگر کون شد و ما را سفری دیگر پیش آمد اما با رحمت خداوند غفا امید دارم اینک چهل و هفت سال در انچنان روز شمرده ام و هرگز از فرمان پدر پیروی نشد و هم پیشرفت با مردم روم و دوس در دار و کوب بوده ام و در وای وین کرده ام و جسم اکنون را زول و با خداوندان خاک خواهم گشت و در این تربت پاک خواهم خفت غم فرزندان و باز ماندگان ندارم که ایشان بنده کان آمدند و فرزندان پادشاه و صیغ خزینه دهم جادی الاخره سال هزار و دویست و چهل و نه هجری دم در تربت و بکوت یزدانی پوست میرزا علی قتی رکن در حال راه داران فخر گرفت و دست چهارم جادی

## جلد اول تاریخ فاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

الآخره دارد طهران کشت یحکس را میرویی آن بنود که در ابلاغ این خبر ساعی کرد و در حضرت پادشاه  
 آید عاقبت و دتن از شاهزادگان کوک را که نوآموز سخن بودند این سخن را آموخت کردند تا که وزیران  
 را ندانند و شاه را بر شاه راه بیمار نشانند شخص بیمار سالخورده را در مرکب چنین سپرد که عزم افراسیاب و  
 دل بهمنیدار داشت آن برآمد که کیومرث را در مرکب سیاه و فرید و زرا و قتل ابرج و کاکوس را  
 در خون سیاوش و کتاسب را در ماتم و وین تن و واد بود و از آنجا که در شریعت سلطنت پند و عینیت که  
 بنیان صبر و سکون پادشاهان چون دیگر مردم نیست قواصف بلا و خواصف غنا متزلزل شود و شخص بیمار  
 تا بعد از خیشتن داری چپ کرد و فرماندا تا مردم از باچکان و سکنه خراسان شاهزاده محمد میرزا را که عین آن  
 اصد و ثمر آن نخله و فروغ آن ماه و منبر زندان شاه است بجای او بشناسند و فرمانش را از مردم کردن  
 و فرود تن باشند آنجا که نعل سلطان که بنامیب السلطنه برادر عیانی بود در سرای خویش مجلس سوگاری کتیره  
 کرد و داعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوگ چنان پادشاه سلبها سیاه کردند  
 و بانگ آید و آه باده بردند تا از آتشوی در مشد مقدس چون نایب السلطنه بچنان جا وید فرامید مهران  
 درگاه و مهران حضرت سوز و زاین راز را ستور داشتند تا مبادا در کنار هرات از چنین خبر پشت لشکر  
 شکسته شود و سعی که روشن برق و باد میدانست کیل لشکرگاه داشتند و بعد از سه روز جبار و از آنرا که  
 شهر مشد بر وضه مطهر حضرت رضا علیه الصلوٰۃ والسلام تحویل داده در مقامی ارجبند با خاک سپردند  
 اما چون قایم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمرند که با کماران میرزا کاظم بخت  
 و مسالمت کنند لاجرم میرزا موسی کیلانی نایب خراسان و بختلی خان کردشا و لشکر چرات در رفند  
 و کماران را که و آرزوی چنین روز بود و بشارت مصالحت دادند آنجا میرزا موسی مراجعت بشکرگاه کرد  
 و بختلی خان برای انجام شرایط مصالحه در هرات متوقف گشت پس شاهزاده محمد میرزا از کف هرات  
 کوچ داده طریق مراجعت گرفت و دو بیت خانوار سکره کو سویه را با میرزا سید الله خان عرب سپرد تا با  
 برود و در عشر آخر جمادی الآخره دار مشهد مقدس گشت پس از چند روز بختلی خان شاه دلو با یک تن  
 از مردم کماران میرزا بر رسید و معروض داشت که کماران میرزا انجام کار مصالحه را برای و رویت  
 یار محمد خان که در این حضرت مجوس است باز گذاشت پس کارداران شاهزاده محمد میرزا یار محمد خان را  
 حاضر ساخته با و در کار مصالحه سخن کردند و در پایان امر کار بر این نهاد که کماران میرزا سکره و خطبه  
 بنام شاهنشاهی ایران کنند و پانزده هزار تومان نذر مسکوک بانچه و زر مسکه سیج کشمیر برسم پیشکش پیش  
 گذارند و کس نذر کماران میرزا فرستاد و دارا از شرایط مصالحت آگهی داد پس کماران میرزا پستوانی  
 یک تن از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تسکیت کرد و آن پیشکش را از  
 پیشگاه شاهزاده بگذرانید و هم در این حال چنانکه از پیش مرقوم شد بعد از مراجعت حرم میرزا از نهارت  
 روس یک کرد و در تومان زر بر ذمت کارداران ایران بجای آنکه بعد از مدت معین تسلیم خان زمان بده  
 رویه دارند و این هنگام وقت ادای آن زر بود پس شهر یار تاجدار میرزا ابوالحسن خان وزیر دول

مراجعته و بندگان از هرات

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نیز یافتن مرتضی قلیخان این یک تنگنا

خارج را مأمور بغارت روس فرمود که در ادای آن زر توپین اندازد و از نومیادی خند و اینمغنی پوشیده بود که نایب السلطنه در زمان زندگانی خویش با کارداران روس سخن کرده و زمان ادای این زر را دو سال دیگر مهلت نموده مع القصد این خبر شایع شد و محمد میرزا رسید و او از راز پدر و میا و ادانگاه بود پس حال عریضه نگار داد و بهجرت شهر یار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج نبینند و ایچی به جانب روس کسبیل نفرمایند و هرگز نام این دین بر زبان نزنند که ادای این زر بر دوش من است لاجرم شهر یار تا جدار شاه و خاطر شده و او را مورد و نواخت و نوازش فرمود و میرزا ابو القاسم قایم مقام طلب داشت تا حاضر درگاه شده و در نظم آدن باسجان و شرف مخراسان و قیسین و بیعد آنچه واجب باشد اصنام نماید و محمد باقر خان قاجار و دولو برادر آصف الدوله را که خال شایه برادر محمد میرزا بود و یکمید بسته جامه تشریفه و نه مخراسان فرمود تا سوکاران نایب السلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند از سوکاری بر آرند و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را نیز با یکصد دست جامه دیگر مأمور بآدن باسجان فرمود و هم در این سال مرتضی قلی خان ایل پکی قبایل تشقائی مورد عقاب و نکال آمد همانا چون جماعت خلع از اراضی دم بایران سفر کردند که دهمی از آن قبایل جدا شده و طریق فارس سپردند مردم خلع این گروه را قاجاری گفتند که بعضی کرکینه است و این زمان به تنبیه الله به تشقائی مشهورند و راقم حروف ذکر قبایل ترکان و سبب القاب ایشان را در قصه اعوز خان مرقوم داشت مع القصد بعد از جانی خان اینجانی تشقائی منزهندان او بر حسب فرمان شایه برادر حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مکانی تمام بدست کرده و محمد علی خان لقب اینجانی یافت و مرتضی قلیخان ایل پکی شد و چون محمد زکیخان سردار نوری از وزارت فارس مغزول گشته با جماعت نوری از آن بلده پیرون شد همه روزه این برادران بر شوکت چرخ زدند و قوتی تازه بدست کردند خاصه مرتضی قلیخان ایل پکی که تندر و دیگر داشت و آرزوی این سرودن از حوصله خویش می انداخت از شصت هزار خانوار ایل و الوس فارس و دویست هزار خانوار که مال از دیگران فزون بود و دیگران که دایشان را حمله نام نهاد و از این خانوار نیز دویست هزار سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پوسته شاکلی سلاح ملازم خدمت او باشند را کتا و ارجلا از وی جدا نشوند و ادوات و آلات ملوکانه از بهر خود رامت کردند و چند آنکه سنگام مله و لعب و کساریدن عیسیر عجب مردم طرب سلطان نش خطاب کردند و هرگز طریق شهر بند شیرازی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر مینگشت و نیز وقتی شایه میرزا پسر فرمانفرما بفریت داد و رابر داشته با هشت هزار مرد لشکری باراضی متشه تاشن کرد و خان خانان سلیمان خان پسر میر محمد قاسم خان قاجار را که از جانب مادر منسوب با شهر یار مأمور داشت از حکومت قمشه خلع نمود و شایه میرزا را بسجای او گذاشت چون کردار او بر منبر فرمانفرما ناکو آمد و دیگر باره خواستار شد که محمد زکیخان نوری بر حسب فرمان پادشاه بشرط وزارت طریق شیراز سپرد چون محمد زکیخان باصفهان رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با پنجهزار تن سواره و پیاده در سر راه اشغار او میسر و تا بد نازد و جهان از وجودش بر پرواز دنا چار محمد زکیخان طریق مراجعت سپرد و بالجه که دار او بر خاطر با پیشا

## جله اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ثقیل افتاد و آن هنگام که شجاع السلطنه در خدمت فارس و کرمان میفرمود چنانکه رقم شد و دریافت که فرمانفرما را در تدمیر مرتضی قلیخان تخریضی ده شجاع السلطنه بعد از ورود باصفهان فرستاد خود با قافا خانرا بنزد برادر کیس ساخت و پیام پادشاه را بکذاشت لاجرم فرمانفرما آقا باخان را نزد رانی سردار فارس را مورد راضی فیروز آباد ساخت و فرمود مرتضی قلیخان را بر نحو توانی دستگیر کن و بسته بنزد ما فرست و خود در شیراز محمد علیخان ایلمانی و میرزا قاسم خان داماد او را برگرفت و در جسر خانه بازداشت و فرزند خود امام قلی میرزا را بجای میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد و مادر با شاق پیرش میرزا محمد علی کلاشر کشته مغلوله بدرگاه آورد و بر حسب امر ایشان را نیز در زندان ایلمانی و دامادش مجوس داشتند اما از آنسوی آقا باخان ملی مسافت کرده در قلعه سنیر و آقا باقاقت حبت و با مرتضی قلیخان که در آن ادا سکون داشت و با بکر و خیلای تمام میزیست ابواب محکاتب و مهربانی معشوق ساخت و عاقبت الامر او را باندردن قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح با هم سخن بکنند و که در تدمیر فرمانفرما را صاف و از مرتضی قلی خان که هرگز هیچکس را زبرد دست خود نمی پنداشت با چهل تن از مردان زرم آزموده به درون قلعه آمد و آقا باخان در مجلس مشا درت و محاورت نشست چون محلی سخن کردند آقا باخان منشور فرمانفرما را بداد و گفت هم اکنون بر حسب این فرمان مجرم و مجوس پیستانی دست فراسبند و ما تو را بی آسب بجا نب شیراز کوچ دهم مرتضی قلی خان از اصنافی این سخن خشنک شده زبان بدشنام برکش و از جای جنبش کرده راه پیردن شدن قلعه پیش داشت که دهی از تفنگچیان که در سپردن دروازه قلعه جای داشتند بر حسب مواضع آقا باخان دمان تفنگ را با بسوی او و مردمش کشاد و دادند مرتضی قلیخان چون راه پیردن شدن نیافت در گریاس قلعه اقامت حبت و مردمش در کرد و او بجهنم شدند و دروازه قلعه را بر دی خویش بر بسته تفنگچیان از درون و در فسلز با هم تکرار کلوله برایشان باریدن گرفتند تا آن چهل تن کس بجای بود مرتضی قلیخان را آسب نرسید بعد از قتل آنجاعت یحیی مرتضی قلیخان نیز زخم کلوله برداشت و او گرفتار شد آقا باخان و را مجوسا بشیر از آورد پس از دوزی چند بهمان زخم و راع جهان گفت آنگاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلیج داماد ایلمانی را از هر دو چشم ناچنکر دند و احوال او را ما خود داشتند و هم در این وقت از قضا در مقبره اجداد ایلمانی پیردن دروازه کا زرون مصادل شخصت هزار تومان زرمسکوک آشکار شده کار گذاران فرمانفرما مضبوط نمودند مع القصه چون مرتضی قلیخان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع گشت فرمانفرما ایلمانی و میرزا علی محمد و فرزندان او را از زندان بر آورد و نوارش فرمود و بر سر عمل باز داشت

دقایع سال یک هزار و دویست و چهل و نه هجری و خاتمه امر شاهنشاهی ایران محمدرضا شاه قاجار

در سال یک هزار و دویست و چهل و نه هجری چون یک ساعت دسی دقیقه از جمعه و هم دسی قعه سپری شد قاجار به بیت الشرف در رفت و شهریار ایران محمدرضا شاه قاجار با طبعید در نوشت و پس از دوزی چند کربل با پست و سه تن از ستمگین انگریز که برای تعلیم سر باز آرد با پان احضار شده بود از راه بر سینه و ستر تن

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

معلم تو بنجانه با محمدی تفنگ انگلیسی دار و کشت و همگان مورد نواخت و نوازش آمدند آنگاه شهریار و نیکو  
 برای قبیل آستان بنده موسی بن جعفر علیها السلام سفر قم فرمود و در اینجا میرزا محمد علیخان کاشی گلزار وزیر  
 ظل سلطان مزدول و در آن بقعه زانو می نمود و داشت حکم داد که ایوان پیش قبه مطهره و از پشت زر کند و از نو  
 قبه تاباهی سنگ بتورسم سازد و از خزانه خویش چنانکه دینار و درم بکار بود نشان کرد و دهم در اینجا سلطان  
 محمد میرزا فرما نگذاشت حاضر حضرت شد و طهرم رکاب کشته روز حیدر قدیر در دار الخلافه فرود شد  
 و در این وقت یفرمان شهباز جشن سوره سرور آراسته کشت و با طبعش و عری که حسد و ازاد در خواست  
 ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیانی او نیز الدوله فرخ میرزا حاکم بهمان و شاهزاده  
 صاحب قران میرزا امیر تو بنجانه و زبیر کفانه هر یک با ضمیمی شایسته جنت آمدند و حسینعلی خان میرالماکت  
 و سیدلنخان قاسم و سر تنک هزاره افشار بمصا هرت شاهنشاه قرین مغاخرت کشید بعد از انجام این سوره  
 سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیز الدوله باز بهمان شد و هم در این سال در نیمه دی محرم میرزا  
 برادر شاهزاده محمد میرزا که در آن در بند خراسان حافظ آن نشو و ناظم آن اراضی بود هنگام مراجعت  
 بمشهد مقدس با جماعتی از ترکانان که و چهار شد و زر می صعب به پوست و مردانه بکشید و ایشان را بکشت  
 بر حنی را بکشت و کرد و بی اسیر گرفت از این نظر کبری تمام و تفریحی بزرگ و در و ما عیش جای که بعد از و رو و بشند  
 مقدس از مسکن و خضوع در حضرت برادر بکاست و عاقبت زیت بر دی صعب نمود و راه فرار  
 بر کرد و پست و چهارم محرم بیکسوار دارد و دار الخلافه کشت و در سراسر ظل سلطان فرود شد و کفیر  
 این جنایت از قبل شهر یازمور و غایت نخواست و از پس این واقعه ترکانان که باراضی ترشیز تا خن کر دند  
 و جمعی اسیر کردند و حال فرادان پنجاه دند و چون طریق مراجعت گرفتند شاهزاده اسماعیل میرزا حاکم بهمان  
 با جماعتی از قفقازیان تباخت تا بدیشان در رسیدند و پانزده کس بکشد و پست تن اسیر کردند و اول  
 منسوبه را استرداد نمودند و هم در این وقت نیکولای باولج امپراطور روسیه بعد از اصفای قصه وفات  
 نایب السلطنه قانون سوکواری بگذاشت و درستوف را که از ایمان در کاه بود با مکتوب تفریت بحضرت  
 شاهنشاه فرستاد و در نیمه محرم سال یکزار و دویست و پنجاه هجری دار و طهران کشت و حاضر حضرت شد  
 مکتوب امپراطور را بشاهنشاه ایران سپرد و اداب تفریت و تسلیت پای برد و از قبل امپراطور روسیه  
 تشدید و ترخیص امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار کشت آنگاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار  
 شده با پاسخ نامه امپراطور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه غشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان سفر  
 کرده حاضر در کاه شد و این وقت مزاج پادشاه از امتدال بکشت و برض نوبه و ذات الجنب و ذات  
 الصدر مدتی درازانبار بود و این سبب طغیان و عصیان را بهر زمان کشت چنانکه جمعی از قبایل بختیاری  
 معادل پست هزار تومان منال دیوانی را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت بردند و حتی زنان و  
 بانز رکانان را از طرق و شوارع فارس و اصفهان زحمت بیار کردند تا شاهنشاه را آثا بهبودی پدیدار کشت  
 و مردمان بر صراط مستقیم متفر آمدند و از آنسوی چون شاهزاده محمد میرزا غشور اخصار خویش را بر بار شهریار

بزم سوره سرور در شاهزادگان

آمدن استوف از دولت روس

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

مطالعت کرد و برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را بحکومت خراسان بکذاشت و محمد رضا خان نسرانی را  
وزارت ادباز داشت و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را طهرم رکاب ساخته روز شنبه ششم شهر صفر سال کج  
و دویست و پنجاه هجری وارد دارالخلافه گشت شاهزاده صاحب قران میرزای سالار توسیانه و زبیر کج  
با چهار عراوه توب پذیره گشت و بر حسب فرمان عبدالعزیز خان امین الدوله و میرزا آقاخان وزیر لشکر مادی  
از مسترفیان طریق استقبال سپرد و شاهزاده بعد از ورود و بشهر تقبیل سده سلطنت کرده و سرور و لطاف  
و اشفاق خسروانی گشت و سپردن در دوازده طهران و در باغ نخلستان منزل فرمود و صاحب قران میرزا بیگلر  
اومیسین گشت اما شاهزاده نخل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه چشم آن داشت که از پس نایب السلطنه  
منصب ولایت عهده بد و تفویض شود و کار داران دولت ایران دو کرده شدند و مجلس مشاوریه و محاسن  
بیاراشند الله یار خان آصف الدوله که خال شاهزاده محمد میرزا بود و با شاق خلاص حسین خان سپهدار و چهر  
خان پسر آقا سی محمد الدوله و جماعتی از چاکران در بار و رتشدیدار شاهزاده محمد میرزا و تفویض ولایت عهده  
رای همی زدند و عبدالعزیز خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی و کردی دیگر نخل سلطان را بنیابت سلطنت  
می ستروند و در پایان امر چون میراث پدر خاص فرزند است شهریار تاجدار شاهزاده محمد میرزا را بنیابت  
سلطنت اختیار نمود و هم از تخت بفراسستی که خاص پادشاهان است دانسته بود که وارث تاج و تخت  
محمد میرزا خواهد گشت چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه و داع جهان کوید بسیار وقت محمد میرزا را طلب میفرمود  
و ادرا اندرز میگفت و در نهان مژده سلطنت بد و میداد و باز مانند کان دولت و پروکیان سر  
سلطنت را بد و می سپرد و شبی چنان افتاد که شهریار تاجدار را بختی کرد و چند تن از شاهزادگان را در کرد  
خود رخصت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقه شاهزادگان بنشست و چشم همی بر شهریار  
داشت و بر بازو بند پادشاه که الماس دریای وزیر در آن نصب بود دیده نظری میکا شد نگاه  
پادشاه چنانکه کمتر از اهل محل آگاه شدند و در القافرمو که مکران چستی این بازو بند پادشاهت این شاهزادگان  
بره تو خواهد بود و چند کرات بر لب فرمود که بتو میرسد محمد میرزا از این کلمات سخت شرمگین شد  
و عرق غلبت بر بخت مع القصد چون شهریار شاهزاده محمد میرزا را و عهده دولت فرمود و خواست تا  
نخل سلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقت نشود فرمان کرد تا  
جمعی از شاهزادگان و کردی از بزرگان حضرت دشمنان حکان دولت و در نزد نخل سلطان مجلسی کردند  
و منوچهر خان مقدم الدوله را سر مو و هم کنون با شاق محمد میرزا بنزدیک نخل سلطان حاضر باش و در مجلس  
با و بگوئی برادر اعیانی تو نایب السلطنه چندانکه زندگانی داشت اطراف مملکت را حفظ و ناصر بود و با  
احدای دین و دولت کار مبارزت و مقابلهت همی کرد و تو حاضر حضرت بودی و بجهت خزان  
و دغاین و نظم دار الخلافه روز جمعی بر دی اینک محمد میرزا منور زند برادر مست اگر خواهی بنام و نخل  
پدر باشد و کار و کردار پدر کند و اگر نادر ایجابی خود در دارالخلافه بگذارد و خود بجای برادر باشد و  
طریق آذربایجان سپاه نخل سلطان که مکنون خاطر پادشاه را دانسته بود و عرض کرد که فرزند برادرین



## شرح سلطنت و جهانگیری فتحی شاه قاجار

جای برادر من است صواب آن است که محمد میرزا بنام و نشان پدر باشد و منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و در آذربایجان که خرد و بزرگ را شناخته و پشت در دی امور را دیده و دانسته زیستن کند و من بنده که خود در خدمت بختیار میرزا در کاه نهم و پاسبان آستان ششم لاجرم شاهنشاهی را در تحسین فرستاد و فرماندهی تمامت مکرادکان و عبداله خان این الدوله با جماعت مستوفیان و دسپران و میرزا آقا خان و زیر لشکر با سران سپاه و قواد و کاه و رباع نگارستان بساطی شاهوار گسترده گردانید و بفرمان شاهنشاهی فرمان ولایت عهد و نیابت سلطنت با شمشیر مرصع یو اهر آبدار و خنجر مکل بلایی شاهوار و کمر نشان شیر و خورشید که خاص منصب ولایت عهد است و خلعتی در خورشید برادره صاحبقران میرزا بر داشت و در پنجشنبه و از دهم صفر رباع نگارستان تحویل داد و شاه برادره محمد میرزا پذیره شرفیات ملکی کرده و ولایت عهد نامبردار گشت و تمامت مردم را با ایشان در رسم و دنیا کارهای ساخت و با جماعت ایشان حاضر در کاه پادشاه شد و حسین شکر گزاری بر خاک سوخته و رخصت سفر آذربایجان حاصل کرده شاهردهم شهر صفر را بر گرفت و بر حسب فرمان میرزا محمد پسر قایم مقام وزیر آذربایجان گشت و نیشهر را بر حکم کرد تا برادر و یعبد خسر و میرزا شاه برادره اما میرودی میرزا بر داشت و تیر و یک برادر بر و بدو سپرد و مع القصد بعد از دو روز با وزیر پاسبان مردم دیده بدیدار او در دشمن گردید و خاطر بخیل او دلکش ساختند اما برادران و یعبد خسر و میرزا و جهانگیر میرزا و محمد میرزا و دیگر که هر چهار از یک مادر بودند با هم مواضعه نهادند و در نهایت هتک حصان و طغیان کردند لاجرم و یعبد فرمانده و تایشان را از تبریز کوچ داد و در قلعه اردبیل محبوس داشتند اما از سوی خراسان چون و یعبد و دولت محمد میرزا از آن اراضی بیرون می شد قهرمان میرزا را بفرمانگذاشتی آن محکمت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف الدوله و سوار خراسان را نیز در خدمت او باز داشت بعد از بیرون شدن و یعبد رضا قلی خان چابلق حاکم و در آن کانیاب السلطنه عباس قلی خان شناسام نهاد و یکنگ توشخان جلایر حاکم کلات از طریق فرمان بردار تقاعدی در زیدند لاجرم نور محمد خان لشکری کرده و باراضی دره جغتو ختن کرد و عباس قلی خان تعاقبت با سر دار را بیرون قوت خود یافت چنانچه بر کاه و او شتافت بعد از ادای منال دیوان از فرزندان خوشین واعیان دره جغتو کس و خدمت سردار بکر و کان فرستاد و خاطر او را از قبل خوشین مجموع ساخت یکنگ توشخان چون این بدید با سر و هر حسین معاطبت کرد و بقدم ضراحت بشکر کاه شتاد و یکنگ خدمت نمود و در حضرت مراجعت یافته باز کلات شد و نور محمد خان بشهر قدس مراجعت نمود و صورت اینحال در عشر اول ربیع الاول معروض در کاه پادشاه و شاه و دهم در این سال شجاع الملک میرزا می افغان شوق قدما را راضی عزم داد و این شجاع الملک بعد از آنکه پدرش تیمور شاه و بجهان دیگر شد چون برادران پهلوانان زدن پناهنده و دولت انگیختن شد و سالها با محضر ضاعتی در زیر لای آنجا تعاقبت نمود و کاه و کانیاب السلطنه آهنگ هرات کرد و این معنی بر کارداران انگیختن ناکو اراغی و چایشان چنان در خاطر نهاد که اندک چون مملکت هرات و افغانان در تحت فرمان پادشاه ایران شد و حکومت بندگان دستان ضلعی

چنانچه در این فرمان

چنانچه در این فرمان

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

خواهد رفت لاجرم سترکیل ایچی دولتگیر که متوقف دارالخلافه بود و نایب اول خود جان کنیس را روانه فرستاد  
 نمود باشد که نایب السلطنه را از این آهنگ بگرداند چون در اموال شریاطه عهدنامه و دیتن ایران و انگلیس  
 جمعی بود بی نیل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز روزگار نیافت که انکار بجای بر داند کار و از آن مجلس  
 پند میداشت که شجاع الملک بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدی دیگر  
 باشد لاجرم او را به هزار تن لشکر هندوستان مدد دادند و بنجد سکه صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان  
 دالی سنده برضاجوئی کار و داران انگلیس از اعانت و رعایت او دست باز داشتند و کردی از افغانان نیز  
 در کرد و او انجمن شدند با لجه شجاع الملک باسی هزار مرد لشکری و توجان از راه پنجاب و کناره رودخانه سند  
 طی مسافت کرده و قندهار را حصار داد و برادران مسیح خان افغان که بر یک دران راضی مکانی جدا گانه شده  
 بتجیز لشکر کرده در ظاهر قندهار با شجاع الملک زرمی صعب دادند و او را به نبرست کردند و هم در این سال  
 چون منال دیوانی فارس در عقد تظیل بود و قبایل بختیاری و سنساری و معابر زحمت کار از این  
 میداد و شایسته آهنگ سفر اصفهان فرستاده و چه روزگاری دراز بود که بسبب بلای قحط و غلاد و مرطط و  
 و دبا و ناتندرستی پادشاه کار داران ایران آن مجال نیافشد که اخذ منال دیوان توانست یا مجتازان را  
 از چنگ مصالیک برانند و بر زیادت در مملکت فارس آفت غم خوارگی و زحمت زلزله سکنه راجعان  
 و مسکن را در ایران داشت و شصدهزار تومان منال دیوانی فارس در عقد تظیل افتاد  
 و محمد تقی خان پسر علیخان کوزر سی بختیاری از تاخت و تاراج قواخل و اخذ اموال تجار تا بدینجا برک دسان  
 که در کابشت هزار لشکر بر سر شوشتر رفت و اسدالمیرزا که از قبل برادر و محمد حسین میرزای ششم ولد  
 حاکم آن بلده بود چون قوت مخالفت با او داشت طریق مداخلت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان  
 از اراضی شوشتر و زرفول برآم هر فرشتمافت میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان مسمی و جمال خان  
 دشتی نیز با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فرما کرد و بدینجهان بر سر سوخت سفر پادشاه  
 در دز کجبه نیم جادی الاولی در باغ کنارستان خیمه زد و دستور کرد که حسینعلی میرزا فرامهرهای فارس  
 حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان و اصفهان حاضر حضرت شوند و بتجیز لشکر فرموده شاتروهم  
 جادی الاولی از کنارستان کوچ داده بدارالامان قسم آمد و از آنجا اما میرودی میرزای سرکشکیکشی  
 و صاحبقران میرزا امیر توجان و زینبورکنی را حکم داد تا بانه و اعز و ق از راه جوشقان طی مسافت کرده در  
 منترل مورچه غورت اصفهان پوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و دوم جادی  
 الاولی در قریه قین فرود شد و پس از بهشت روز طریق اصفهان گرفت و منترل مورچه غورت بنه غم و غم  
 و محمد تقی میرزای حاکم السلطنه نیز از بر و در و بشکرگاه پوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم  
 اصفهان تا بدینجا پذیره گشت و شصدهزار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جادی الآخره دارد  
 اصفهان شد و در باغ سعادت آب و نشین ساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله نشین و مکن قبایل مصالیک  
 بختیاری را نیک باز داند و با شاق اصف الدوله بقلع و قلع ایشان پرواز و در روز و هم جادی الآخره

بختیاریان و از آن قبیله  
 در دز کجبه نیم جادی الاولی

## شرح سلطنت و جانشیری فتحعلی شاه قاجار

فرمانفرمای فارس برسید و قیقل آستان خسروی نمود شهریار تاجدار بفرمود تا محمد تقی میرزای حاکم السلطنة با شاق فرمانفرما بجانب فارس کوچ دهد و منال دیوانی را که از چهار سال پیش بجای مانده است مأخوذ دارد و فرمان کرد که عبدالله خان امین الدوله با هفت هزار سواره و پیاده از قشای فرمانفرما سفر شیراز کند و نقدی ممسنى و بختیاری را کوشانی بسزا دهد و جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند لاجرم فرمانفرما و محمد تقی میرزا سه شنبه هفدهم شهر جمادی الآخره اجازت یافت بطرف شیراز کوچ دادند و امین الدوله میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارج و میرزا سید علی تفرشی مستوفی را بر داشتند از لشکرگاه پادشاه سپردن شد و در لسان الارض تخت فولاد اصفهان منزل کرد و لشکریان بر گردانیدند و سرپوشه است کردند اما کار دیگر کون بود و خدای ویکسان قضا کرده بود در این وقت زمان شصت و یک سالگی رسید و در زکات چاکران در بار تارک کشت همانا شایسته و انامیکال از ان پیش که مرکش فرارسد بفرمود در قم بکسوی از روضه مطهره بعضه موسی بن جعفر علیها السلام از بهرام مقبره کردند و در خود و فخر الدوله را فرمان کرد تا چون انفر جبات عالیات مراجعت میکرد و پنجاه من تربت از صبیح شریف سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء با خود بیاورد و آنرا در مقبره خویش بجزیره در دار الخلافه حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سنگی از مرمر صاف قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شریزه از آثار و صفات حضرتش تلقین نمود و میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی بن خط حقیق بر آن سنگ در تم کرده است و ان فرمان و چینه منقرضند و این سنگ در سراسر سلطانی بوده در این مدت که استمدان رنج آن میبردند و به روزه شایسته زیارت آن سنگ می آمدند و آنرا در انجام آن مرتعبل مینمود و یاد مرگ میفرمود و این وقت که اهر اصفهان پیش آمد هم بفرمود تا از بهر مرتقه مطهر عباس بن علی علیه السلام ضریحی از نقره خام کنند و معادل شهرار تومان بهای آن را از خزانه غل بداد و میرزا هدایت الله نوری مستوفی برادر میرزا آقخان وزیر لشکر و با شاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام این کار بکاشت و بچینه رومی با حضرت اگر داشت اما در اصفهان روز پانزدهم جمادی الآخره مراجعت از اعتدال بحشت و مرض ذات الجنب گرفتار شد چندانکه اطباء در مداوا رنج بردند و سودی نبود لکن پادشاه مینور باینمه رنج و غنا بر چاکران درگاه و توادسپاه ظاهر میکشت تا مباد مردمان هم مرگ پادشاه کنند و از راه بگردند و روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره سال یک هزار و دومیت و پنجاه مطابق یست نیل ترکی ساعت قبل از فرد شدن آفتاب در رواق قزل تاغ هفت دست مساحت آباد از جامه خواب بخت کرد و درخواست باتن اسبابه بیا راید و خویشین را نیز بالشکر بناید هنوز بنده قبال استوار نگردیده بود که ضعف قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و بر آغا بهرام قزاقی که یکمین از خواجهرایان بود دستکی آمد و هم در آن تمکینه نفسی چند برآورد و دم فرد دست شایه از دکان و بانوان پرده سراسر از بهر انکه ایوانقه در لشکرگاه کوثر مردم نشو و لب از ناله و افغان و بانگ نایای فرود داشتند و جبده پادشاه را در جهان سراسر غل کهن کردند و نماز بکنداشتند نخستین شاهزاده محمد رضا میرزا از بهرگاه نایند و ولیعهد پستوانی بر نشست و مانند سجده و صباراه آذربایجان پیش داشت و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بطرف حمسه که در حکومت ادب و دشتی

خاندان قاجار

## جلد اول قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

گرفت مردم لشکرگاه تبرکس و تفحص از زندگانی پادشاه بدکان شدند و تا فرو شدن آفتاب اگر چنانچه از کس بر زبان شراست آورد و در دل همه کس آنکه بود و از لشکرگاه برودم شهرتیر سراسری رفت و چون شب درآمد و از نای شهریه بشد و هر کس از بام و برزن خویش سنکری راست گردید و از پس سنکری نشسته بختان تفک دست بردند از شامگاه تا سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بکفت تفک و همیای مردم بچرخ می رفت و مردم لشکرگاه نیز بر دوبره بودند لشکر از زندگانی و خوشن رکابی و دیگر قبایل از نپردن سعادت آباد در کنار زاینده رود نشین داشتند و توجانه و زبور کخانه در میان ایشان بود و از منوی زاینده رود و سایر پرده غلامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این بر دوشکرا از یکدیگر هر اسناک بودند و دمان تو بهاد زبورده را بسوی هم راست کرده داشتند و در میان ایند و لشکر قطره بر زاینده رود و هم لشکر ماین کرده بودند که زیاد و از یگر و رفتن شراست آصف الدوله در این وقت بنه و غرق خود را از جهان غصه حمل داده و بسر پرده سپهدار و آصف الدوله و محمودخان و بنی قوریسا و اباشی و میرزا محمدی ملک الکتاب نیز کار بد میگویند که زندگانه شاه زادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان از در سعادت آباد انجمن شدند و شوری انکندند در پان امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده بدانکه در زندگانی کوچ همی داد و با لشکر کیه در سعادت آباد جای دارند از راه نظر طریق کاشان و قم بگردند و پادشاه را در عین سیر زای رکن الدوله که از دیگر ملکان و کان اکبر بود کار فرمای لشکر باشد و بعد از حمل جسد پادشاه و سپردن شدن یک نیمه لشکر سپهدار با سپاه خود و پیردیکان سراسری سلطنت را از سعادت آباد و در و از شهر اصفهان کوچ دهد و پادشاه را و سیف الدوله بسپارد و خود را از راه مورچه خورت و نه بکاشان سفر کند لاجرم رکن الدوله باز و بسند دریای نور و دیگر جاه و دانات سلطنت را به برادر عیانی خود اما میردی میرزا سپهر و تا حارس و حافظ باشد و با خود حمل و پادشاه کس فرستادند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگرگون بود و کار دیگران کشت رد و با باشد که از لشکرگاه خویش بنزدیک مار به سپار شوی و آنچه بصلح و صواب نزدیک و نه بیان فرمائی تا مباد و رت یکدیگر بکار بندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم امین الدوله دانسته بود که آصف الدوله و سپهدار او را در ولایت عهد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیمی بد و رسانند لاجرم میرزا لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شمارا که میسر میسر هم که شهر یار تا جدار بدار القار شش و کردنها از حمل قلاوه حکم آزاد کشت اکنون بگوئید تا بر چگونگی اید و کار بر چه سان خواهید کرد ایشان گفتند پادشاه نعل انده بود و مارانام و مان و مال و جواهر از او بدست شد و در زندگانی خویش حکم تو را بر ما روان ساخت و دانستند که چون داد و دایع جهان کوید پتوانی سراسر فرمان و بر تا پیم و ناب و دشمنان کایم همچنان ما فرمان برداریم و حکم تو را چون وی و پیر بر جز و روان داریم چون امین الدوله از لشکر امینی یافت رسول شاهزادگان و امرار را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگانی پادشاه من بر خود و فرزندم که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندیده و در محل و عفت و امور ملکی سخن نگفتم از این پس نفس را از هوا مغزول خواهم داشت و در زادیه منحل خواهم زیست و از آنسوی سرعی که از برق جبهه ترو و از قفای ستر نظر

## شرح سلطنت و جهانگیری فی فتح علی شاه قاجار

کیس داشت که بتوانی طریق مراجعت کیرتابی کلفت خاطر اصفهان را با تو تفویض دارم دین سپاه کرد  
 کرد من اینجمن است ملازم رکاب تو سازم چون در اصفهان نشیمن کنی فرمان تو در شیراز روان تر باشد لشکر  
 فارس سپید رنگ بسوی تو شتاب بگیرند و شجاع السلطنه نیز از کرمان در رسد و مکران دکان عراق پیشتر بجای  
 تو آیند زیرا که برادر بزرگتری و بجای پدر توانی بود محمد میرزا همال فرزندان ایشان است سر فرود آشتن با  
 برادرزاده که بجای منزند است بر خاطر کران باشد با الجودیر نباشد که با صدهزار لشکر ساخته جنگ طهران  
 کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی فرمانفرما چون مردی بنین العریکه بود و آن غفلت در عصر شد است  
 که چنین منبر تواند کرد چنان دانست که اگر بشیر از شود و با مردم خود بنا زاید بستر از این کار بگام خواهد کرد و لاجرم  
 شاهزاده حسام السلطنه را بطرف برود و در وانه فرمود و خویشتر سفر فارس افتاد که دین الدوله چون این بدید که  
 رخصت مراجعت با کن و او طایفه خود داده و خویشتر بشیر اصفهان در رفت و سلطان محمد میرزای کارفرمای  
 اصفهان از سکون دین شهر پنهان شده با راضی چار محال سفر کرد و فوج جدید سر با اصفهان را که بسطینکی  
 باورخان ارمنی بنظم کرده بود و ملازم درگاه خویش ساخت اما شاهزاده رکن الدوله شبیه پست یکم جادی  
 الاخره است حکام باید و جدید پادشاه را بر تخت حمل فرموده با تو بجان و زنبور کنی نه کوچ داد و شاهزاده دکان و امر از  
 پس شت رده باشند و لشکر از پس پست ایشان بر صف شدیمند و میره و قلب پاراشند و مقدمه و سابقه  
 سامان گشت هم بدانگونه که پادشاه زنده بود قطع مسافت کردند چون در دوازده ماهی اصفهان رسد و دوبار  
 سعادت آباد بر کرد و شهر جمعی کشند و نماز دیگر در باغ و شتخانه فرود و شتند بعد از پیرون شدن آنجا عت علیان  
 خان سپه دار و اصف الدوله و باغ سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله و سلطان محمد میرزا را که اینوقت  
 بانوی بان سراسری سلطنت و با شاق ضمیمه سلطان محمد میرزا و دیگر جاری و آقا و حرم پادشاه از برای  
 اندرون بر آورده با محال و انتقال ایشان بشیر اصفهان روان فرمود و از دوریه سر با خلیج گنجان  
 نکران بود و چندانکه از سعادت آباد در دوازده شهر در بر دند و باین الدوله که این هنگام در کرباس دروا  
 جای داشت سپردند و محمد قلی خان سپه اصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت  
 اومقیم گشت آنگاه سپه دار و اصف الدوله نیز بر شت با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند و شاه بیباغ  
 و شتخانه درآمدند و در این چند روز از تنگی علوفه آزد و قه کار بر لشکر صعب میرفت چه بلای قحط و غلا شایع بود  
 و دیگر آنکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هر که را هر چه بایسته بود بشتر در می شد و بدست میزد  
 و هیچکس افزون از قوت یخته نمی جست چون در دوازده ماه بر شد و با یکبار را در سپاهان بغارت بردند و هر کس  
 از لشکر که قدم پیرون گذاشت هم از لشکر یان ثیاب و سلب و امانت و سلب داشتند مردمان بچار  
 مانند هم جو جان و هم هراسان بودند و هر که یک نیمه نان سیر کرد و می این هنگام از چرخان و خوف جوع بدتر  
 تساعت نمودی من بنده و در شکستن ناما بر بخوان سپه دار بودم اما معدودی که با من بودند دیگر در تنگ نکرستم  
 که از گوشت شتر و گوشت کوسفند که بعضی با دایم با و برخی را بغارت آورده بودند هر یک تن و دین بوزن تریز  
 اکل گوشت کرده بود و این بر زیادت از پیشار دیگر بود و از آنچه از مرغها کز بر آورده بودند مع القه رکن الدوله

# جند اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

از راه نظر بسیار شد و اسکندر میرزای پسر ملک آرا می زنده ران را کجا همانا شاه سلطنت کرد و در هر سیه  
 و قریه و هر شهر و بلد عالم و عامی با سلب سیاه با استقبال شتافتند و بانگ و یله و افغان و بنگ ماه رسانیدند  
 و در پنجشنبه چهارم رجب دارد و در الایمان قلم گشته جمع خادمان قبه مطهره معصومه علیها سلام و تمامت  
 علماء و عظم رعا پانزیر که گشتند و جدا پادشاه را بشهر در بر و ده با حشمت سلطانی و شرفیت احمدی صلی الله علیه و آله در  
 و غمه خویش با خاک سپردند و اعلی الله مقامه فی عزت النجیان مدت زندگانی شرف و رفیع جهان شصت و هفت سال  
 بود و از بجز سی و هشت سال منفرد پادشاهی کرده و دوازده سال ولایت عهد داشت اما سپیدر و آصف  
 الله و له بالشکر عراقی از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سر بند قزوین و فرو و شانداز آنجا صورت  
 حال را در عریضه نگار داده بدست مسرعی سبک سیر روانه حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و در  
 شتاب کردن خدمتش بدرالملک رمی الحاح فرادان نمودند منسبند نیز ششمی چند انشا و کرده بدست رسول  
 نهادم چنانکه غریب در ذیل قصه شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد مع القصه مرومانز بعد از انبیا  
 دیها آرا می متشبه بدست شد و هر کس باندیشه و یکر سر بر آور و چنانکه تفصیل ایچله در ذیل سلطنت شاهنشاه حق  
 پرست دینار محمد شاه قاجار بشیر خواهد رفت اکنون بذكر آثار خجسته و تعداد و احداث شاهنشاه برگزیده  
 پروازیم صفت عدل و نصف وجود و وجود و شهاب است و شجاعت آنحضرت در کجاست شرف و قایع سلطنت  
 مرقوم افتاد و یکر آنکه کران سخن باطن ب رو و اما از شمال موزون و آفرینش و شطری نگار و هم که شنونده آنکه گشتی  
 آرد و هانا خدایش با ندای آفریده که اگر با صد هزار تن لشکری آید شتر رشی و کوش از مسافتی که چشم بزعمت سیاه را از  
 سفید شناختی نظاره کردی بدستی که مردم کدام د پادشاه که است زیرا که از این صد هزار مرد و بخلقت  
 موزون و اندام متناسب فرد بود و با کمر گاه باریک و سینه فراخ و چشهای کشاده و ابرو و نامی پوسته  
 محاسن مشکینش از میان بر میگذاشت عجز آنکه او را و احداث و شش که اکنون در مملکت ایران زیاده از ده هزار  
 تواند بود در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات بر چند و بداند که این کس نسبت بان  
 پادشاه رساند و نهاد او را دشت با آنکه که جهان را و داع گفت چنین بود و از روی یکدین پادشاه بگذر شد  
 و بفرغ رسید و با زمان مضاجعت توانست کرد و فرزند آرد و اما اینوقت که بیجهان دیگر شتافت و چهل  
 و هفت سال افزون نبود و این مدت قلیل از صلب پاک او و هزار تن فرزند و فرزند زاده بر مرده شود و هر یک  
 و بیشتر از ایشان هم در حیات او داع زندگانی کفشد و تا این زمان که پس از وفات او چیت و یکسال سپری  
 شده اگر فرزند و فرزند زاده کان آن پادشاه را شمار کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن راست آید لیکن را قلم  
 اینخود مردکان ایشان را قلم کند و بسیر فرزندان را که نسبت با آن شهر یار بطن سیم باشند نام بر و بکه فرزند و  
 فرزند زاده کان را که هر یک نام و وفات شهر یار زندگانی داشتند و بخار و چنانا و دیت و شصت تن پسر و دختر و پسر  
 انبشت پادشاه و با دید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات پدر بر وزند و یکصد و یکتن مختلف مانده  
 زانچو پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسر زاده کان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند بجا  
 ماند و اینچو دیت و نو و شش تن پسر و دیت و دو تن دختر و دیت و دوازده تن فرزند زاده کان نو و هفت تن بجا بود

موزان صاحب سید شاهنشاه ایران محمد شاه

دولت و احداث  
 ملی شاه و اسامی  
 ن که هنگام حیاتش  
 زنده بودند

## شرح سلطنت و جانشیری فصلی شاه قاجار

و از بچگی در هفت پسر و پنجاه تن و شرب و پس معلوم شد که بسنگام پرور شدن از این جهان آن پادشاه را به هضم و  
 هشتاد و شش تن فرزند و فرزند زاده زندگانی داشت اکنون اسمی ایشان را نخواهم و هم پسران و دختران فرزندان  
 ایشان را هر که پسر باشد بنام رقم کنم و غیر کان را که دختر باشند بر شما را ایشان اختصار جویم و بگذارم نام پسران و پسران  
 و پسران و دختران و دختران و دختران مقدم بازمانده و اشرف پسران شاه پسران شاه  
 و بعد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت بر نگار شد و او در چنان  
 شبیه چهارم و پنجم در سال یک هزار و دویست و سه هجری در محال فوای زندان از بطن و دختر محلی خان و دولتی قاجار تولد  
 شد با اینکه از بسنگام ممدت پادشاهان عهد همه تجویز شد که در نظم کشور و ادکاره باروم در و بس چنانچه می کرد و کاره  
 در خراسان و طوس زرم همی و او خط نستعلیق را نیک زبانه نوشت و نظم و شعر را نیک دانست اگر چه وی بحال  
 شمس می پادشاه هشتاد و شش تن فرزند داشت از کرامت چنین پسران و پسران که بر بنو و مع القصد از نایب السلطنه چهل و  
 هشت تن فرزند بجای ماندست و در تن و دختر و پسران و نام فرزندان ایشان را بنام که بدان اشارت شد  
 رقم نشود و دست و شش تن پسران بود و نخستین ایشان پادشاه جوان بخت محمد شاه که شرح سلطنتش ازین پس مرقوم  
 می شود و او در ششم ذیقعد و در سال یک هزار و دویست و هشتاد و سه هجری از بطن و دختر میرزا محمد خان و دولی  
 قاجار متولد شد و دوم پسران میرزا اسیم جهانگیر میرزا چهارم پسران میرزا که با ششم پادشاه را تا جلد محمد شاه را در عیانی  
 پنجم فریدون میرزا لقب بفرمانفرما ششم اسکندر میرزا هفتم خسرو میرزا هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه از یک ناست در است  
 نهم اردشیر میرزا دهم احمد میرزا یازدهم جعفر قلی میرزا و دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان مراد میرزا  
 ملقب بکام السلطنه چهاردهم محمدجواد میرزا پانزدهم فرهاد میرزا شانزدهم فریدون میرزا هجدهم خانلر میرزا  
 احتشام الله و له بیست و چهارمین پسران و دوازدهمین پسران میرزا پستم مهد علی میرزا پست و یکم شمس الدوله و دهم میرزا پست  
 و دهم ایلدرم بایزید میرزا پست و یکم لطف الله میرزا پست و چهارم محمد کریم میرزا پست و پنجم جعفر خان پست و  
 ششم عبداله خان پست پسران و دهم محلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا پست که متخلص بدولت بودی و بدولت شاه  
 لعب داشتی شب هفتم ریحانی سال یک هزار و دویست و سه هجری در قصبه فوای متولد شد و او را پست و چهارمین  
 فرزند بود و ده تن پسران و دوازدهمین پسران و دوازدهمین پسران میرزا حسین میرزا شمس الدوله و دهم طه است  
 مؤید الله و له سیم نصر الله میرزا ملقب بوالی چهارم اسد الله میرزا پنجم فتح الله میرزا ششم عبداله و له اما متعلق میرزا  
 هفتم نورالدین میرزا ششم جهانگیر میرزا نهم محمد کریم میرزا دهم ابوالحسن میرزا پسران میرزا ششم شاهزاده محمد قلی میرزا  
 که ملک آرا لقب داشتی و در شانزدهمین خفص فرمودی چهارشنبه پست و دهم رمضان سال هزار و دویست  
 سه هجری در قصبه فوای متولد شد و او را چهل و شش تن فرزند و دوازدهمین پسران و دوازدهمین پسران و دوازدهمین پسران  
 اما پسران اول محمد کاظم میرزا و دوم تقی میرزا سیم اسکندر میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا پنجم فخر میرزا ششم  
 قهرمان میرزا هفتم اردشیر میرزا هفتم سلطان حسین میرزا نهم سلطان حسن میرزا دهم داراب میرزا یازدهمین  
 نصر الله میرزا و دوازدهمین نورالدین میرزا سیزدهمین شاهزاده میرزا پانزدهمین میرزا که مرث میرزا ششم سام میرزا  
 هجدهمین عبداله میرزا بیست و یکم ملک جمشید میرزا و دهم شاه منصور میرزا پستم لطف علی میرزا پست و یکم

اول

عباس میرزا  
نایب السلطنه

محمدجواد

# جلد اول نسخ قاجار از مجلدات نسخ الموارخ

بهادر میرزا پست و دوم محمد رحیم میرزا پست و سیم ملک بهمن میرزا پسر چهارم فتحعلی شاه شاهزاده محمد ولی میرزا  
 روزه غره شهر شوال در سال یک هزار و دویست و سه هجری متولد شد و در اوجل و شش تن فرزندان بود پست  
 و شش تن پسران و پست تن دختران نام پسران اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شاه و پست و دوم چکنیز  
 سیم نصرالدین میرزا مادرش و خرمینقلی خان بیات حاکم نیشابور است چهارم محمد میرزا مادرش و خرمینقلی خان بابه  
 محمد خان قاجار وانی است پنجم جعفر قلی میرزا مادرش و خرمینقلی خان قرائی است ششم رضا قلی میرزا هم مادرش  
 خراسانی است هفتم تیمور شاه میرزا برادر اعیانی چکنیز میرزا است هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضا  
 قلی میرزا است نهم دوی خان هم از مادر شیردل خان است و هم جلال الدین میرزا مادرش از سادات  
 قرشی است یازدهم محمد طاهر میرزا و دهم محمد عظیم خان از مادر محمد میرزا است یازدهم جهانگیر میرزا از مادر  
 چکنیز میرزا است چهاردهم حسن خان از مادر نصرالدین میرزا است پانزدهم موسی خان از مادر رضا قلی میرزا است  
 شانزدهم جعفر خان برادر اعیانی محمد طاهر میرزا است هجدهم محمد ولی میرزا بنام پدر است از مادر جلال الدین میرزا  
 هجدهم شیر محمد خان از مادر محمد ولی میرزا و دهم امیر خان از مادر رضا قلی میرزا است نهم میرزا پست  
 یکم طه سب قلی میرزا پست و دوم مهد قلی میرزا پست و سیم عباس خان پست و چهارم احمد خان پست  
 پنجم مسعود میرزا از مادر عباس خان است و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است و هفتم فتحعلی شاه  
 حسینی میرزا میسرما نقرهای فارس است در سال یک هزار و دویست و سه هجری روزاضعی در قندهار متولد شد  
 فرزندان او پست و شش تن باشند و دهن پسران و هفت تن دختران نام پسران اول رضا قلی میرزا از  
 محمد قلی خان نثار دومی ملقب بنایب لایله دوم اما مقلی میرزا مادرش از معارف نازندان است سیم  
 بنجقلی میرزا ملقب بوالی مادرش از کرچان است چهارم نصرالدین میرزا از مادر اما مقلی میرزا است پنجم تیمور  
 میرزا ملقب بحسام الدوله برادر اعیانی رضا قلی میرزا است ششم شاه میرزا از مادر بنجقلی میرزا است هفتم  
 جهانگیر میرزا است هشتم اکبر میرزا از مادر شاه میرزا است نهم کبیر میرزا است ملقب به پهلدار  
 از دختر امیرکونده خان زعفرانلو است و هم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است یازدهم ناصر میرزا از  
 مادر اما مقلی میرزا است و دهم محمد کاظم میرزا مادرش از مردم شیراز است سیزدهم محمد میرزا از  
 مادر رضا قلی میرزا است چهاردهم کامران میرزا پانزدهم داراب میرزا شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا  
 از مادر کامران میرزا است هجدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است سجد هم میرزا و دهم میرزا  
 میرزا حسن از دومان است نوزدهم طه سب قلی میرزا پسر ششم فتحعلی شاه حسینی میرزا میسرما نقرهای  
 برادر اعیانی فرمانفرماست جمعه غره ذی القعدة یک هزار و دویست و چهار هجری متولد شد و در اشعار  
 شگفته تخلص نموده فرزندانش و شاهزاده تن باشند هفت تن پسران و دهن تن دختران نام پسران  
 اول ملاک میرزا ملقب به بابا در خان و دوم اباقا خان ملقب بعزوغ الد و سیم آرخون میرزا چهارم منگو  
 قان میرزا پنجم اوکسای قان میرزا و این پنج تن از بطن دختر مر قنصی قلیخان عم شهریار تاجدار  
 فتحعلی شاه بودند ششم ابوسعید میرزا مادرش از مردم قم بود هفتم قمران میرزا مادرش و دختر تن خان

محمد  
 بن  
 فتحعلی  
 شاه

شاه  
 حسینی  
 میرزا

میرزا  
 حسن



# ذکر خاتمه کار فتحی شاه قاجار علی محمد مقامه

قرايت پسر هشتم محمدي شاه بنزاده محمد تقی میرزای حاکم السلطنة است روز شنبه ششم شهر صفر سال هزار و دویست و شش هجری متولد شد در اشعار و شوکت تخلص فرماید فرزندان اوسى و دودن باشند پادشاه تن پسران و شازده تن دختران اندام پسران اول ابوالفتح میرزا مادرش دختر قاضی الدوله حاجی برهیم خان شیراز است دوم شجاع الملک میرزا از مادر ابوالفتح میرزا است یتم او رنگ زیب میرزا درش از ترکانان است چهارم ابوسعید میرزا پنجم محمود میرزا ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسین خان و نعلی است هفتم محمد صفی میرزا از دختر میرزا احمد خلیفه سلطان است هشتم عالمگیر میرزا برادر اعیانی ابوالفتح میرزا است نهم جلال الدین میرزا از مادر ابوسعید میرزا است دهم سنج میرزا از مادر جلال الدین است یازدهم و دهم و دهم میرزا از مادر دهم میرزا ششم میرزا دهم استی میرزا چهاردهم کاکران میرزا پسر ششم محمدي شاه عیفتی میرزای رکن الدوله است پنجمین نوزدهم شهر شوال در سال یک هزار و دویست و هفت هجری متولد شد فرزندان و نامها ذکر را پست و هشت تن باشد یک نیمه پسر و نیمه دیگر دختران نام پسران اول سلطان بدیع الزمان میرزا فخر المصطفی سلطان مادرش دختر مصطفی قلیخان عثم پادشاه است دوم اسکندر میرزا و سیم برادر اعیانی سلطان است یتم جاکیر میرزا هم از مادر سلطان است چهارم نوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی پنجم استی میرزا و از جماعت بنه اسرائیل است ششم و دهم میرزا و از دوازدهم میرزا که در است هفتم محمد کریم میرزا هشتم آفراسیاب میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم نصر الله میرزا از دهم شکر الله میرزا درش از قاجار فرزین است و دوازدهم حمزه میرزا درش از مردم صفهان است یازدهم سیما و شش میرزا چهاردهم مان الله میرزا از مادر نصر الله میرزا است پانزدهم محمدي شاه شازاده شیخ علی میرزا است ملقب بشیخ الملوک شب چهارشنبه دهم رجب سال هزار و دویست و ده هجری متولد شد و از اچل درش فرزندان باشد پست و پنج تن پسران و پست و یک تن دختران اندام پسران اول نظر علی میرزا مادرش منب بنا درش هاشم ررساند و دهم احمد میرزا مادرش همشیره محمد حاتم خان کاکان ساکن ملایر است یتم الب اسلان میرزا فخر المصطفی مبالا را درش از مردم کرستان است چهارم قزل اسلان میرزا از مادر اسلان است پنجم سلطان سنج میرزا هم از مادر اسلان است ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا است هفتم سلطان یوسف میرزا درش خواهر با دوی خان ترکان ساکن ملایر است هشتم استی میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا نهم ظفر است کین میرزا دوی نیز با سالار برادر اعیانی است دهم فضل الله میرزا در دوی نینر ترکان است یازدهم محمد زمان میرزا و دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است سیزدهم شاه مراد میرزا چهاردهم محمد کریم میرزا از مادر احمد میرزا است هفدهم محمد طاهر میرزا هم با احمد میرزا برادر اعیانی است هیجدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نوزدهم دلی محمد میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولت پتم جلال الدین میرزا درش ترکان است پست و یکم عیفتی میرزا پست و دوم عبداللطیف میرزا مادرش دختر عبداللطیف خان ملایری است یتم عبدالرشید میرزا از مادر عبداللطیف میرزا است پست چهارم محمد صفی میرزا پست و پنجم اسکندر میرزا پسر دهم محمدي شاه شازاده علی شاه ملقب بظفر سلطان است شنبه شهر شعبان سنه یک هزار و دویست و ده هجری متولد شد و از برادر اعیانی نایب السلطنة است و پست و دویست

این  
میرزا  
محمد  
جعفر  
میرزا

این  
میرزا  
محمد  
جعفر  
میرزا

این  
میرزا  
محمد  
جعفر  
میرزا

این  
میرزا  
محمد  
جعفر  
میرزا

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

فرزند آن دارد و تن پسر و دوازده تن دخترند اما پسران دل سیف الملک میرزا مادرش دختر قمار قلی میرزا  
 نباشد و افشار رساند دوم محمد حسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیان سیف الملک است چهارم محمد  
 طاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا و نیز از مادر سیف الملک است ششم واد و میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم  
 ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا دهم ابوالفضل میرزا در این هر سه تن از مردم قمار است پسران دهم محمد علی  
 شاهزاده عبدالعزیز است که دارالتخلص فرمودی جمعه است و چهارم جواد علی الاولی سال یکبار و دویست  
 و یازده هجری متولد شد و اوستی فرزند بود که ده تن پسر و دویست تن دخترند اما پسران اول محمد حسن میرزا  
 و خرقه نظام الدوله سلیمانخان قاجار و اوست و دهم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزا است چهارم اطفاف میرزا پنجم  
 خلیل الله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالحمید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیان عبدالحمید است  
 نهم انوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا پسر دوازدهم محمد علی شاه اما میرزا طرب باغیانی برادر اعیان  
 رکن الدوله است شب چهارشنبه چهار و دهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد و اوست  
 تن فرزند است سه پسر و دویست و شش پسران اول اما قلی میرزا از موسی در نسب نباشد و افشار رساند  
 دوم محمد حسن خان مادرش و خرقه حاجی مصطفی قلیخان عسم شهریار تا جدار است سیم علی محمد میرزا مادرش از دهنخان  
 پسر سیزدهم محمد علی شاه شاهزاده محمد رضا میرزا است و اشعار افسر تخلص کند و دوشنبه سیم ذی قعد  
 هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزندانش سیزده تن باشند و ده تن پسر و سه تن دختر اما پسران دل  
 رضا قلی میرزا مادرش نسب نباشد و افشار رساند و دوم عتیق میرزا مادرش و خرقه میرزا محمد خان دولوی  
 قاجار است سیم محمد زمان میرزا برادر اعیان عتیق میرزا است چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علیخان  
 اسفغانی است پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طهران است ششم محمد باشم میرزا مادرش بازند رانی است  
 هفتم محمد باق میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است هشتم محمد اسمعیل میرزا نهم از مادر محمد باشم میرزا است  
 اکبر میرزا مادرش از مردم کیلان است دهم جمال الدین میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است پسر چهار و دهم محمد علی  
 شاهزاده حبیب در قلی میرزا است جمعه پانزدهم صفر سال هزار و دویست چهار و ده هجری متولد شد و اشعار  
 خا و رتخلص کند و اوستی فرزند بود که ده تن پسر و دویست تن دختر باشند اما پسران اول مرتضی قلی میرزا  
 ملقب بجان بابا مادرش و خرقه علیخان پسر مرتضی قلیخان عسم شاهنشا است دوم حاجی نصر الله میرزا  
 اعیان مرتضی قلی میرزا است سیم اما ن الله میرزا مادرش از قید قاجاریه است چهارم نور الله میرزا مادرش  
 و خرقه حاجی مصطفی قلیخان عسم پادشاه است پنجم اسد الله میرزا پنجم برادر اعیان مرتضی قلی میرزا است ششم  
 علی محمد میرزا مادرش نسب نباشد و افشار رساند هفتم شکر الله میرزا از مادر اما ن الله میرزا است هشتم  
 علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزا است پسر پانزدهم محمد علی شاه محمود میرزا است دوشنبه دوازدهم صفر  
 سال هزار و دویست و چهار ده متولد شد و اشعار تخلص با سیم فرماید فرزند آن دویست چهار تن باشند  
 یک نیمه پسر و نیم دیگر دخترند اما پسران اول مسعود میرزا مادرش و خرقه محمد خان ایردانی است دوم محمد  
 میرزا مادرش و خرقه علیراد خان زند است سیم شیخ سیاه و شش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیان است چهارم

سید محمد علی میرزا

سید محمد علی میرزا

سید محمد علی میرزا

سید محمد علی میرزا

سید محمد علی میرزا

## ذکر خاسته کار فتحی شاه قاجار علی الله تعالی

سلطان بخش میرزا از طرف مادر نسب بنا در شاه رساند پنجم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان بخش  
 ششم کیان میرزا است بجای فارسی در شش از مردم قریه کیان نهادند است هفتم قان میرزا هشتم عباس  
 میرزا در شش از مردم قزوین است نهم بکلیک میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان  
 بخش است دوازدهم شکر الله میرزا سیزدهم نعمت الله میرزا چهاردهم بنیک توش میرزا پانزدهم اعطای میرزا  
 شانزدهم حمید میرزا هجدهم محمد میرزا پیرشانزدهم محلی شاه بیون میرزا است شب جمعه پست و هشتم  
 جمادی الآخره سال هزار و دویست و شانزده هجری متولد شد در اشعار حشمت تخلص کند و در پست تن فرزند  
 باشد یازده تن پسر و دهن دخترند اما پسران اول محمد شفیع میرزا در شش و خرمیرزا شفیع مازندرانی صدر  
 اعظم است و دوم اکبر میرزا در شش از کران شاد و است پنجم خان بخت میرزا چهارم محمد رحیم میرزا در شش  
 و خرم تقی قلیخان سپاندی قاجار است پنجم سلطان سیامک میرزا ششم ابوالفیض میرزا هفتم محلی میرزا هشتم  
 ابونصر الدین میرزا از مادر ابوالفیض میرزا است نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا ایندو تن از مادر سیامک میرزا توانا  
 زاده یازدهم ذوالهده میرزا در شش از مردم دماوند است پسر هفدهم محلی شاه الله و یزدی میرزا است  
 شب سه شنبه پست و سیم شهر رمضان از مادر برادر و سال هجرت هزار و دویست و شانزده بود در اشعار چنان  
 تخلص دارد که یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزا است و مادر و خرمینقی خان برادرش پیر  
 تاجدار است پسر هجدهم محلی شاه اسمعیل میرزا است شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و هجده  
 متولد شد و در پانزده تن فرزندان است یک نیمه پسر و نیمی دختر اما پسران اول سلطان ادیس میرزا در شش  
 از مردم فراسان است و دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان ادیس است سیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا و ی  
 نیز برادر اعیانی سلطان ادیس است ششم ابوالقاسم میرزا هفتم اسد الله میرزا پسر نوزدهم محلی شاه احمد میرزا  
 روز جمعه ششم شوال سال هزار و دویست و هجده متولد شد برادر اعیانی شاهزاده محمود است و اشعار نیم  
 خود تخلص کند و او یازده تن فرزندان است چهار تن پسر و هفت تن دختران است اما پسران اول یحیی میرزا  
 در شش از ترکمانان است و دوم سلطان حسین میرزا در شش و خرمینقی خان سوادکوهی است سیم در میرزا  
 مادرش و خرمینقی خان برادرش بنشاه است چهارم خان کلدی خان مادر از نیر ترکان است پسر سیم  
 محلی شاه علی رضا میرزا برادر اعیانی شاهزاده محمد رضا میرزا است شب سه شنبه ششم ذی قعدة هزار و  
 دویست و هجده هجری متولد شد و او را بحر یک و خرمیرزا بنشاه پسر پست و یکم محلی شاه و یکبار میرزا  
 شب جمعه نوزدهم صفر سنه هزار و دویست و پست یک هجری متولد شد و او را فرزند پنج تن دختران باشند  
 پسر پست و دوم محلی شاه بهرام میرزا است شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول هزار و دویست و یک هجری  
 متولد شد و او پنج تن فرزندان است سه تن پسران و دو تن دختران است اما پسران اول امیر اصلاان میرزا در شش  
 دختر امیر اصلاان خان کردستانی است و دوم شکر الله میرزا در شش مازندرانی است سیم اسد الله میرزا از  
 مادر شکر الله میرزا است پسر پست و سیم محلی شاه شاپور میرزا است شب چهارشنبه سیزدهم صفر هزار و دویست  
 و پست و دو هجری متولد شد و او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش محمد فیض میرزا است مادر و دختر

تاریخ زندگانی میرزا

تاریخ زندگانی میرزا

تاریخ زندگانی میرزا

تاریخ زندگانی میرزا







## ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

محمد شاه قاجار عقد بست و ای یک فرزندش شاهی نشاء جمید دستگاه ناصر الدین شاه که ملکش جاوید باد منشا شخت و تاج و خداندیاج و غراج است و خیر سیم سید یکم که هدم سلطان لقب وار و هم از ما در فرمانهاست بجای لکاح محمد زکینان نوری سردار فارس در آمد و در سفر بیت اله الحرام بر من و باور کذشت و خراجا بر من سیده مشهور بکلین خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزا است خط منخ را نیکی نوشت و چند مجلد قرآن مجید را بخار داده و در محبتات انتم دین علیهم السلام موقوف داشت پنجم برادر زاده شهریار زین العابدین خان گشت و دوقن و خرد یک پسر آورد نام پسرش محمد جعفر میرزا و ختم پنجم مریم خانم از مادر حمام السلطنه ضیحه اندیاری خان اصف الله است او را بهشت فرزند است چهارتن پسر و چهارتن دختر را پسران اول حسن خان مشهور با لا دوم میرزا محمد خان ملقب بیکو سکی سیم محمد علی خان چهارم حسین خان و ختم ششم فخر جهان خانم مشهور بنفیر الله و از مادر شاهزاده شجاع السلطنه است روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر شهریار بود و از وی بدانی جبت او را فرزند نباشد اما نیک بزرگ و حضرتش مطاف بزرگان است سفر تپه الهرام کرده و تقسیم استان امده بی سلام الله علیهم فرموده و ختم ششم شاه یکم مشهور بنفیر السلطنه است از مادر شاهزاده محمود در سرای درونی شهریار رانده سوار بود و وصیت حسن افان تمامت بلدان و معمار بداز پدر خجیع میرزا مسعود وزیر دول خارج شد و از فرزندان آورد و ختم ششم سلطان یکم هم از مادر ضیحه السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و هم بستر بود و در جوانی و داع جهان گفت و از دیکه خرم ماند و ختم نهم که هر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است شخت و در سرای محمد امین خان قاجار بنیعی باشی بود و از پسران و پنجم میرزا ابوالقاسم قایم مقام گشت او را فرزند نباشد و ختم دهم زینب خانم از مادر محمدقلی میرزای ملک آراست و و کرت سفر بیت الهرام کرده و ملقب بجای شایه شد پنجم حسینقلی خان پسر نظام الدوله سلیمانخان توانلوست از دوقن فرزند یک پسر دارد و نام او احمد خان است و ختم یازدهم خدیجه خانم هم از مادر ملک آراست پنجم محمد باقر خان ملقب برنج شاه پسر حسینقلی خان برادر شهریار است چهار فرزند دارد و ستن پسر است اول اسد الله خان دوم حسین خان سیم محمد حسن خان و دختر دوازدهم طیفان خانم است بجای لکاح موسی خان توانلو در آمد و بعد از روز کاری زیارت الهرام گشت او را نه فرزند است پنجتن پسران باشد خدا دل جعفرقلی خان و دوم مهدیقلی خان هم نام جد و هست سیم محمد قلیخان چهارم سلطانقلی خان پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت و ختم سیزدهم غرت سنا خانم است با برادر زاده شهریار موسی خان پسر حسینقلی خان هم بتر گشت و بعد از وفات شوهر سبزه مت الله الهرام نمود و در پایان امر بجای لکاح حاجی میرزا آقاسی کارگذار ایران در آمد چنانکه مذکور خواهد شد سه و خرد دارد و دیکه پسر از موسی خان نام پسرش اللهقلی میرزای ایلیانی است و ختم چهاردهم حسن خانم پنجم میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام شد و ختم یازدهم خدیجه سلطان مشهور بصیحه الدوله خجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی است او را چهار فرزند باشد ستن پسر ندارد اول صدر الله دوله دوم اصف الله دوله سیم محمد باقر خان دختر شازده هم فتحعلی شاه و ختم شده که بهر خاتم

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

ضعیف میرزا اسماعیل خان پسر میرزا خان نادر خاں خورمازندرانی منشی الممالک بشارت هزاده اسماعیل میرزا از بزرگان است  
 و او را چهار فرزند است و دوسر و دودختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم میرزا نصره یزدون و دختر هفدهم که پسر شاه  
 در ساری می محمد خان قاجار و دوازدهم و دودختر و یک پسر دار و نام پسرش محمد خان است و دختر هفدهم شاه  
 سلطان خان غم ضعیف محمد صادق خان توانلو پسر مرتضی قلیخان غم شهریار است بعد از وفات شوهرزایر پست الله محمد خان شد  
 و در عتبات حایات بجلال کلاخ میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضل تهری است و آداما محمد صادق خان پسر  
 دار و ک نام او محمد زمان میرزا است و دختر فز و هم محمدی شاه که هر خانم ضعیف رستم خان پسر ابراهیم خان سخره  
 شهریار است چهارتن فرزند آورد و سه تن پسرند اول عبدالحسین خان دوم سهراب خان سیم رستم خان که بعد از  
 وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت و دختر سیم تا علی یکم خانم از مادر شجاع السلطنه است و زوجه نصرالله  
 خان پسر طغیانه دل ابراهیم خان توانلو است او نیز سفر که مغلط کرده و از نصرالله خان پنج فرزند آورد و سه  
 تن پسر است اول ابراهیم خان و دوم مهدیقلی خان سیم غیل الله میرزا و دختر سیم و یکم حسن جهان خانم مشهور بول  
 دی نیز از مادر شجاع السلطنه است پنج فرزند و خان و الی کردستان شد و شش تن فرزند آورد و سه و دختر سه  
 پسر اما پسران اول رضاقلی خان و دوم غلامشاه خان نیم خان حد خان و دختر سیم و دوم ماه یکم خانم بجلال کلاخ  
 غلامحسین خان پسر عراق و آداما دارا سه فرزند است و دو نفر پسرند اول یوسف خان و دوم حسن خان و  
 پست و سیم محمدی شاه سهر و جهان خانم زوجه آقاخان حاکم محلات است که او را طبقه اسماعیلیه پست بر پشت نام  
 خویش دارند و یازده آقاخان سه فرزند است و دودختر و یک پسر که علی شاه نام دارد و دختر سیم چهار  
 خورشید خانم زوجه عباسقلی خان سهر کرده جماعت افشار رحمة است سه تن فرزند دارد و یکتن پسر است سستی  
 بولی محمد خان و دختر سیم و پنجم مولو و سلطان خانم زوجه رضاقلیخان پسر اسماعیل خان سردار دامغانی بود و زوجه  
 جدائی حبت و سبای حاجی حسن خان پسر ذوالفقار خان پسر عثم شوهر نخچین خود و در رفت او را فرزند نباشد  
 و دختر سیم و ششم محمدی شاه عایه سلطان خانم زوجه علیخان دامغانی میرزا خورشیدیار شد یک دختر و یک پسر  
 آورد نام پسرش حبیبی خان است و دختر سیم و ششم زینب خانم زوجه علیخان قراکوز لوست او را یک پسر است  
 سستی محمد حسین خان و دختر سیم و ششم خورشید کلاها زاده سیف الله است ضعیف میرزا علی محمد خان  
 نظام الله و پسر عبدالله خان امین الله و ده گشت و سه فرزند آورد و یکتن پسر باشد سستی بهنجقلی خان و دختر سیم  
 و نهم شیرین جهان خانم هم از مادر سیف الله است زوجه مهدیقلی خان پسر حسین خان سردار ایردانی است  
 و دختر سیم مرتضی خانم او نیز از مادر سیف الله است و در ساری محمد قلیخان ایشیک آقاسی باشی پسر صف  
 الله است و دختر سیم و یکم قیصر خانم از مادر بی میرزا است و زوجه سلیمان خان افشار قاسم لوست یک پسر دارد و سستی  
 محمد و لیخان و دختر سیم و دوم ساره سلطان خانم هم از مادر بی میرزا است زوجه جابگیر خان افشار را در می شد  
 و دختر سیم و یکم آقا یکم زوجه میرزا انلی هزار جری ملا باشی است یکتن دختر دارد و دختر سیم و چهارم شاه جهان خانم  
 مشهور بجهان بی بی چون هنگام عثم شهریار است هم بمه شاه مخاطب میشود و زوجه میرزا عبدالباقی منجم باشی کنایت  
 او را یک و دختر سیم و پنجم فرخ سلطان خانم از مادر پور میرزا است و زوجه میرزا غلامشاه مشهور بشتی



## ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار علی احمد متعاضد

که نسب میرزا ابوالقاسم فخرسکی میرساند زیارت پست اند الحرام کرده و از میرزا غلامش شش فرزند آورد و دو تن پسرانند اول میرزا ابوالقاسم و دوم سید حسین میرزا دخری و ششم ماه نوش لب خانم زوجه میرزا دیوان میرزا بنی خان قزوینی است یک دختر و یک پسر آورده نام پسرش و ارباب میرزا است و دخری و هفتم حب نبات خانم زما و محمد مهدی میرزا است برادرزاده شهریار میرزا محمد خان بعد از جدائی از فخرالدوله و از ابجداله کناح در آرد و او را یک دختر باشد و دخری و هشتم فتحعلی شاه پاشا خانم هم از ما در محمد مهدی میرزا است زاپر پست اند الحرام گشت و یک پسر سرباب خان کریمی خازن شهریار در آید اول اریکلی خان ملقب بوالی و دوم محمد علیخان و دخری و نهم فرزند یکم هم از ما در محمد مهدی میرزا است زوجه حسینی خان میرزا ملکک خزان و از شهریار است او را یک دختر باشد و دخری و دهم فتحعلی شاه مهر جهان خانم هم از ما در محمد مهدی میرزا است بعد از فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان سپهسالار خان هزارجریبی تولد یافتی شد و دختر چهل و یکم سلطان خانم از ما در ملک ابرج میرزا است زوجه محمد باستان خان و نهم پسر سکی و از اخلاذ گشت او را یک پسر و دخری باشد و دهم فتحعلی شاه و خاور سلطان یکم از ما در علیقلی میرزا است بعد از فوت شهریار بجداله کناح میرزا نظر علی حکیم باشی متولد شد و دینی در آید یک پسر آورد و دهم میرزا محمد خان و دهم فتحعلی شاه رخساره یکم بعد از فوت پدر زوجه محمد خان یروانی امیر تومان شد پس از او محمد علیخان ماکوئی و از کناح بخت و اکنون در سراسر امیراصلاح خان توانا است از محمد خان یک دختر دارد و دهم فتحعلی شاه چهارم خرم بهار خانم از ما در کامران میرزا است دختر چهل و پنجم بزم آرا خانم از دینارزاد در کامران میرزا است و دختر چهل و ششم ماه تابان خانم باز و زوجه میرزا بنی خان از یک مادر است و دختر چهل و هفتم ملکه زاده خانم است و دختر چهل و هشتم فتحعلی شاه بدر جهان خانم ملقب به باجی است او نیز از ما در سیدی میرزا آقا زوجه شاهنشاه ایران فتحعلی شاه عجب نباشد که اگر کسی شمار کند با هزار تن راست آید مگر در این کتاب مبارک آنرا که در حشمت حسب و نسب سجل و سند داشته اند یا در سراسر سلطنت صاحب ولد بوده اند و اگر نه شناخته و نامبردار گشته اند با نام نگاشته می آید و آنجا که در کتب بزرگ داشته اند سخت رقم میشود و بعد از آن طبقه که هنگام رحلت پادشاه با فرزندان بوده اند شش ماه می آید آنجا که آنجا که در سراسر سلطنت را مرقوم داریم که بعضی را فرزند نبوده و برخی را فرزندان برده اند و هنگام بدو پادشاه از جهان بی ولد بوده اند یا با الجمله نخستین زوجهات فتحعلی شاه آسیه خانم و دختر فتحعلی خان و دولوی قاجار است و او مادر زایب السلطنه عباس میرزا و نعل سلطان و کوهر ملک خانم است و دو تن از فرزندان شش نیز دفات کرده اند او را شاه شهید آقا محمد شاه برای شاهنشاه عقد دائمی بخت و در سن هزار و دویست و پست هجری و دایع جهان گفت جدا و از بخت عالیت حل دادند زوجه دوم فتحعلی شاه نیز آسیه خانم نام داشت و او و دختر محمد خان قاجار همیشه نظام الدوله سلیمانخان توانا مست سخت در سراسر امیرقلی خان عثم شهریار بود و ابراهیم خان ظهیرالدوله را از او آورد و آن پس او بقدر انجی شاهنشاه در آمد محمدقلی میرزا ای ملک آرا و خدیجه خانم و زینب خانم فرزندان او شدند و دو تن هم از وی دفات کرده و او در زمانندران و دایع جهان گفت زوجه سیم فتحعلی شاه خیرالنساء خانم و دختر مرضی قلیخان عثم شهریار است که بطرف روس کریمت چنانکه مرقوم شد و نیز معقوده شاهنشاه و ما

از دینارزاد

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

حیدرقلی میرزاست و دوقن هم از وی بوده است با سپهر بیکان سفر کرد و در آنجا رخت بجهان دیگر برد و زوجه چهارم  
 فتحعلی شاه مریم یکم خانم و دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزاست از وی نیز دوقن فرزند وفات کرده با  
 سپهر ملا بر کرد و از آنجا زیارت پیت اند الهرام شتافت و بعد از مراجعت بدیکر سراسی مقام کرد این چنان  
 که شمر ویم زمان معقوده بودند و دیگران بدست معین و صیغه شخص در سلک پردکیان سراسی سلطنت درآمدند  
 زوجه پنجم فتحعلی شاه بدرشا خانم دختر حاجی مصطفی قلیان عم شهریار رست و رایک فرزند بناید و بر چند  
 تندخی بود که مراقت با دیگر زمان توانست کرد و لاجرم طلاق گرفته از سراسی سلطنت پیرون شد و غیر  
 پیت اند الهرام کرده پس از مراجعت بدارالحفاظ ذوداع زندگانی گفت جدش را بعبات عایات عمل دادند  
 زوجه ششم فتحعلی شاه خدیجه خانم و دختر محمد خان عبداللّٰه لوسی قاجار است یک فرزند آورد و برادر قاجاریه از  
 مردم سبزوار بود و قتی از خوانقون خوش خواستار شوهر گشت و سؤالش با جابت مقرون نیفا و لاجرم خوانقون  
 خود را از بر بخواند و بکشت و شهریارش بچغراین کار بفرمود تا بر دهن خنپاره بشد و آتش در زند زوجه  
 هشتم کوهر تاج خانم و دختر میرزا محمد خان دولوپس کیکر سکی ملان بود و در جوانی بمرد و یکدختر پیا و کار گذاشت که  
 نام او کوهر خانم است و زوجه رستم خان سپهر ابراهیم خان نظیرالدوله میباشد زوجه ششم فتحعلی شاه ملک سلطان  
 خانم و دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است یکدختر آورد و در کار نیافت زوجه نهم سلطان خانم دختر التقی خان  
 قاجار و دولو والد مان اند میرزاست زوجه دهم بدر جهان خانم و دختر محمد جعفر خان عرب حاکم بسطام است  
 حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه دهم و دختر از بطن او است سه دختر و هم ازدوفاات کرده زوجه دهم  
 فتحعلی شاه خیرالسا خانم و دختر شاه رخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمد شاه بعد از فتح خراسان و در ابرای  
 شهریار خواستاری نمود و او یکفرزند آورد و بر دوزوجه و از دهم فتحعلی شاه آغا یکم مشهور به آقا باجی و دختر ابراهیم  
 خلیل خان جوانیر حاکم قرا باج است بعد از فوت والده ملک آرا بقعه دائمی شهریار درآمد و سال بخیرار دوست  
 و چهل و شصت در ارض قم و دواع جهان گفته هم در آنجا مدفون گشت زوجه سیزدهم فتحعلی شاه یکم خانم دختر  
 صادق خان شتاقی است یکفرزند آورد و زنده ماند زوجه چهاردهم فتحعلی شاه طران خانم دختر التقی خان علی قلی  
 از وی نیز زنده نیامد زوجه پانزدهم فتحعلی شاه یکم خانم و دختر امامقلی خان افشار است ملک قاسم میرزا و ملک منصور  
 میرزا از بطن او است و دوقن هم وفات کرده زوجه شانزدهم فتحعلی شاه قمرنا یکم دختر حقیقلی خان سپهر ابراهیم  
 افشار است یکی میرزا و جهاننور میرزا و اساطان و قیصر خانم و بدر جهان خانم از بطن او است یکتن هم وفات  
 کرده زوجه هفدهم فتحعلی شاه زینب خانم دختر احمد خان مقدم بیکر سکی مراغه است او را فرزند نیامد زوجه  
 هیجدهم فتحعلی شاه خانم کوچک و دختر محمد تقی خان فیسره کریم خان زندست زوجه دوازدهم فتحعلی شاه مریم یکم خانم  
 و دختر جعفر خان زند است او را فرزند نبوده زوجه بیستم فتحعلی شاه آغا یکم و دختر صید مراد خان زند است و از این  
 دولدی نبوده زوجه بیست و یکم خاتون جهان خانم و دختر محمد علیخان زند است و مادرش باقلی میرزا و یکفرزند شرف  
 کرده طواف خانه خدای نیر نموده است زوجه بیست و دوم فتحعلی شاه خیرالسا خانم دختر مجتبی خان پزیت  
 یکدختر آورد و خدیجه سلطان یکم خانم که با ابراهیم خان طرش عقد بست زوجه بیست و سیم فتحعلی شاه

فوز آفرین خانم

## ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار علی الله مقامه

نوش آفرین خانم و خرد بر خان زندست ماه نوش لب خانم زوجه میز زبانی خان و ماه تابان که بعد از شاهی  
 بنجاح میز احسین خان پیر میز زبانی خان درآمد و خزان اویند زوجه پست و چهارم فتحعلی شاه مرنش خانم همیشه  
 محمود خان قوریسا دلشابی دینی است و او سخت نامزد امیر سلیمان خان قوالمو بود و پسر برای سلطنت درآمد و  
 فرزند آورد و دو کت زار پست الحرام کشت اما فرزند آن و نماند زوجه پست پنجم فتحعلی شاه خانم جانی خانم  
 و خست محمد علی خان زند ولد کریم خان و فرزند بنو زوجه پست و ششم خانم جانی خانم و دختر ابراهیم خان طاش  
 و فرزند از او متولد شده و هر دو تن مرده اند زوجه پست و هفتم فتحعلی شاه آغا یکم خانم نسب بسلاطین صفویه  
 و او فرزند نیارد زوجه پست و هشتم فتحعلی شاه مناجی خانم از بزرگ زادگان طاش است که هر شاد خانم زوجه  
 علی محمد خان و ولوی قاجار از بطن اوست زوجه پست و نهم فتحعلی شاه که هر خانم و خرد بر خان زند است و او را  
 فرزند نباشد زوجه سیم فتحعلی شاه نبات خانم و خرد قلی خان قاجار است او را ولد نباشد زوجه سی و یکم فتحعلی شاه  
 که هر خانم و خرد فتحعلی خان ولد رضا قلی خان عثم شهر است فرزند ندارد زوجه سی و دوم فتحعلی شاه که هر خانم و خرد خانبانان  
 ماکلی است او را نیز ولد نباشد این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان و بزرگ زادگان ایرانند اکنون  
 زمانی که در سراسر سلطنت پیران و دختران آورده و خود بزرگ و بانوی سراسر پادشاه شده اند رقم میشود باینکه  
 زوجه سی و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم از مردم کر جستان است شاهزاده محمد علی میزاد ام سلمه خانم از بطن اوست و دین  
 فرزندش نیز وفات کرده زوجه سی و چهارم فتحعلی شاه بی بی کوچک خانم همیشه صادق خان بر و جردی است  
 شاهزاده محمد ولی میز از بطن اوست مریم خانم هم از اوست زوجه سی و پنجم زینب خانم همیشه علیا خجندی  
 شاهزاده محمد تقی میز از بطن اوست مریم خانم هم از اوست و تن فرزندش نیز مرده است زوجه سی و ششم یکم  
 جان خانم و خست حاجی صادق فردینی است رکن الدوله و اما مویردی میز از سلطان ابراهیم میز از بطن اوست  
 یکتن هم مرده است زوجه سی و هفتم فتحعلی شاه کلثوم خانم از سادات پادشاه است شاهزاده عبدالله میز از بطن اوست  
 زوجه سی و هشتم فتحعلی شاه مریم خانم از مردم کر جستان است محمد رضا میز از علی رضا میز از بطن اوست و تن  
 هم از فرزندانش مرده است زوجه سی و نهم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است محمود میز از  
 بیمن میز از احمد علی میز از جهان شاه میز از دزد خزان ضیاء السلطنه و سلطان یکم خانم از بطن اوست پنج تن  
 از فرزندانش نیز مرده است زوجه چهارم فتحعلی شاه فاطمه خانم مشهور بسبیل حاجی همیشه علی اکبر خان راهبری  
 از بلوک کرمان است شاهزاده شجاع السلطنه و از دزد خزان فخر الدوله و دایه و تاجلی یکم خانم از بطن اوست شش  
 تن هم از فرزندانش وفات کرده زوجه پنجم یکم فتحعلی شاه کلبدن خانم ملقب سبازن الدوله از مردم کر جستان  
 شاهزاده بهاء الدوله و سیف الله میز از بطن اوست یکتن از اولادش وفات کرده سخت در سراسر  
 سلطنت صند و قدار لغت داشت و نقش خاتم چین کرد معتبر در ممالک ایران قبض صند و تدار شاه  
 جهان و از ان پس خازن الدوله نام یافت چند آنکه شهر یاجو ابرهه شاهزاده و در هم و دینار و ادات  
 سیم و زر و آلات مرصع بجوهر و در و در زهمای و پیا و سبهای زیبا بدست شد تا بمت سپرده و بود  
 و هرگز محاسبی و اواره نگاری نداشت و علم و بر این همه غرایب چنان حاطت داشت که اگر شهر یازوی

اسامی شاه  
 زرجات فتحعلی شاه  
 که به کام وفات پیران  
 صاحب و خزان  
 و پیران  
 بودند

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ السیاح

غرد و ترحیزی و ناخیز تر شعی از آن خراین طلب میکرد در شب تاریک دست میر و دواول بار مطلوب را بر می آورد  
بعد از وفات پادشاه زایر پست ابد الحرام گشت زوجه چهل و دوم طایفه خانم ملقب بتاج الدوله از مردم صفه  
شاهزاده سیف الدوله و نسیر الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جهان خانم و شمس الدوله و مرغ  
خانم از بطن اوست سر تن از اولادش نیز مرد است چون بسیاری سلطنت در آمد جهان پسند خاطر شریافته  
که از تمامت خاتون فروغی حبت بهمانجا بر می که از بهر علی و حسن از سر و بر علاقه کرده بود و معادل دو کور و توان  
از مسکو که را بتقویم رفت بعد از وفات شهر با نقشش یکین چنین کرد خاک غم بر سخت فلک بر سر تاج زوجه  
چهل و سیم شعی شاه بنفشه با دام خانم از ارمنه از بایجان است شاهزاده الله ویری میرزا از بطن اوست زوجه  
چهل و چهارم شعی شاه مشتری باجی از انالی شیراز است و در علم موسیقی قوی تمام دارد و محمد مهدی میرزا و  
محمد امین میرزا و محمد مدی میرزا و از دختران حبت بنات خانم و پاشا خانم و مهر جهان خانم و فخرانه خانم از  
بطن اوست پنج تن از فرزندان او وفات نموده زوجه چهل و پنجم زینبا خانم از جاعت ترکمانان است اسمعیل میرزا  
از بطن اوست که حکومت بسطام داشت زوجه چهل و ششم پرشاه خانم از مردم کرجهستان است شاهزاده  
کیومرث میرزا از بطن اوست و دو تن از فرزندان او دست نیک پارسا و پرهیزگار بود و بعد از پادشاه و زایر  
پست ابد الحرام گشت و ملقب بجای شاه شد زوجه چهل و هشتم شاه پیری خانم ملقب سبر دار و فرخ موسیقی نام  
بر دار بود و نسب بقدره جوس رساند ملک ابرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جهان سلطان خانم  
از بطن او دیند زوجه چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری بسزاوار و کیمیا  
و یکا و سس میرزا و کینر و میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش نیز وفات کرده زوجه چهل و نهم شعی شاه  
میکنه خانم از مردم اصفهان است بهرام میرزا و هرمز میرزا از بطن اوست یکتن از او نیز وفات کرده زوجه  
پنجاهم شعی شاه چران خانم از قسملو کولان ترکمانان است سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن او  
یکتن هم وفات کرده زوجه پنجاه و یکم ستاره خانم از مردم اصفهان است والده منوچهر میرزا است زوجه  
پنجاه و دویم شعی شاه کل پیرن خانم از مردم کرجهستان است عیسی میرزا و عباس قلی میرزا و نورالدین  
میرزا و از دختران او سلطان از بطن اوست زوجه پنجاه و سیم شعی شاه زیبا چرخ خانم خواهر نصیر خان  
شیرکو بی رشتی است شاه پور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن اوست و دو تن و لدش نیز وفات  
کرده زوجه پنجاه و چهارم زنده خانم همیشه محمد مدینان پازواری متخلص بنحیه است طیفون خانم و دختران  
خانم از بطن اوست زایر پست ابد الحرام نیز گشت زوجه پنجاه و پنجم بی بی خانم دختر حاجی یوسف با فرزند  
شاه سلطان خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و ششم حاجیه خاتون خانم دختر طغی بیگ اصفهانی است  
شمس باو خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و هشتم شعی شاه خوش نما خانم از مردم کرجهستان است و یکم  
خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و نهم فاطی خانم از مردم شیراز است سر جهان خانم از بطن اوست زوجه  
پنجاه و دهم خیر خانم از مردم عباس است شاه جهان خانم ملقب بجان بی بی از بطن اوست زوجه شصتم  
زنده خانم ملقب مهد علیا همیشه ملا عبد الله است از مردم ساری زنده ران کامران میرزا و اورنگ

## ذکر خاتمه کار محلی شاه قاجار علی امین قاجار

زیب میرزا و دختران بزم آرا خانم و عزم بهار خانم از بطن اوست و یکتن از فرزندانش نیز مرده است  
 زوجه شصت و یکم محلی شاه با خانم از قبیله کرد جهان پیکوست و جلال الدین میرزا از بطن اوست و زوجه شصت  
 و دویم یکم خانم و دختر حاجی ایاس تجریشی از قرای طران است و پرویز میرزا از بطن اوست و دوقن از فرزندان  
 نیز وفات کرده زوجه شصت و سیم ماه آفرین خانم دختر کل محمد خان شیرازی است زیده خانم از بطن اوست  
 زوجه شصت و چهارم شاه فرزند خانم از مردم بلخ است آغا یکم از بطن اوست و زوجه شصت و پنجم کلی خانم  
 الشیر بر الاکر از مردم قرا باغ است سلطان حسین میرزا از بطن اوست و زوجه شصت و ششم ملک جهان خانم  
 از امانی شیراز است مولود سلطان خانم از بطن اوست و زوجه شصت و هفتم محلی شاه و شهاب خانم از مردم قزوین  
 رخساره یکم خانم از بطن اوست و زوجه شصت و هشتم الکر خانم از مردم بطام است صاحبقران میرزا از بطن اوست  
 زوجه شصت و نهم محلی شاه و شهر بانو خانم از قبیله خدایند و لوست و عالییه سلطان خانم از بطن اوست اکنون جماعتی از  
 زو جات محلی شاه و رقم می شود که فرزندان ایشان بجهه و دواع جهان گفته اند و هنگام رحلت پادشاه فرزندان ایشان  
 زوجه شصت و دهم خیر خانم و دختر ابوطالب یک تنگ سمری و دو فرزند از وفات کرده زوجه شصت و یکم حکیم  
 خانم از جماعت لکزیست یکفرزند از مردم ده است زوجه شصت و دویم محلی شاه جهان افروز خانم و دختر مسید  
 پرواز دست یکتن ولدش وفات کرده زوجه شصت و سیم حاجیه بنات خانم از جماعت بنی اسرائیل است  
 و دو فرزند از وفات کرده و نهمت در سراسر جغرافیایان عم شهر یار بود و بعد از دوسری سلطنت درآمد  
 و بعد از مردن فرزندان شاهنشاه و اطلاق گفت و بعد از انقضای مدت معلوم او را با میرزا شفیق صدر اعظم  
 عقد بست و بعد از وفات صدر اعظم بزیارت پیت الله امر شتافت زوجه شصت و چهارم دلازم خانم  
 از مردم کرجهستان است یکتن ولدش وفات نمود زوجه شصت و پنجم طوطی خانم از قبیله ارمنیه است یکفرزند  
 از وفات کرده زوجه شصت و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است و دو فرزند از مردم ده و زوجه شصت و  
 و هفتم جان یکم از مردم رقم است یکتن فرزندش وفات کرده زوجه شصت و هشتم کل بخت خانم از قبیله ترکمان  
 میوت است سه تن فرزندش فوت شده زوجه شصت و نهم حاجیه خانم از مردم طالش است و دوقن فرزند  
 مرده است زوجه شصت و دهم محلی شاه کل اندام خانم از جماعت بنی اسرائیل است و دوقن فرزندش وفات  
 کرده زوجه شصت و یکم محلی شاه پرویز خانم از قبیله قراچو رلو است و دوقن فرزندش فوت شده زوجه  
 شصت و دویم محلی شاه سیکه خانم از مردم طران است یکتن فرزندش وفات کرده زوجه شصت و سیم  
 سرونا خانم از مردم کرجهستان است و دوقن اولاد از وفات کرده است زوجه شصت و چهارم محلی شاه  
 جهان احمر از خانم دوقن ولد او وفات کرده زوجه شصت و ششم محلی شاه خاتون باجی از مردم زند است  
 یکتن ولدش فوت شده ازین پس آنچه از زو جات محلی شاه بر نگار میشود در سراسر سلطنت اولاد دنیا ورده  
 زوجه شصت و هفتم میرزا مریم و دختر محمد تقی پیکت استرآبادی است زوجه شصت و هشتم محلی شاه سیکه خانم  
 از ترکمانان است زوجه شصت و نهم شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه شصت و دهم محلی شاه شیرین خانم  
 از مردم ارمنیه است زوجه شصت و یکم شاخ بنات خانم از مردم کرجهستان است زوجه شصت و دویم شاه بنات

زو جات محلی شاه  
 که فرزندان او بودند و فرزندان  
 ایشان بودند و هنگام  
 رحلت شیرین فرزند  
 میباشند

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلد است تاریخ التواریخ

از مردم بختی است زوجه نود و سیتم فتحی شاه جان جان خانم از مردم صفهان است زوجه نود و چهارم فتحی  
 شهر باو خانم از قبایل بنی اسرائیل است زوجه نود و پنجم کل پری خانم از مردم کرjestان است زوجه نود و  
 ششم فتحی شاه نرگس خانم از مردم ارمینه است زوجه نود و هشتم فتحی شاه نرگس خانم از مردم کرjestان است  
 زوجه نود و هشتم جابر خانم از جماعت ترکمانان است زوجه نود و نهم فتحی شاه شکوفه خانم از مردم کرjestان است  
 زوجه صد و یکم فتحی شاه عنسیه و مان خانم از قبیل ترکمان کولکان است زوجه صد و یکم کربلانی مریم خانم از مردم  
 کرjestان است زوجه صد و دوم مصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و دوم نوبهار خانم  
 از مردم قزاقی طرآن است زوجه صد و چهارم دل نسر و ز خانم از ترکمان کولکان است زوجه صد و پنجم فتحی شاه  
 دل نسر و ز خانم از مردم ارمینه است زوجه صد و ششم خیرالفا خانم از جماعت ارمینه است زوجه صد و ششم  
 از زو خانم از جماعت شاه میسون زرکراست زوجه صد و هشتم منیره خانم از مردم شیراز است زوجه صد و نهم  
 فتحی شاه شهنار خانم از قبیل شقاقی است زوجه صد و دهم فتحی شاه لولی خانم از جماعت ارمینه است زوجه  
 صد و یازدهم جانشان خانم از مردم صفهان است زوجه صد و دوازدهم یاسمین خانم از مردم ارمینه است  
 زوجه صد و سیزدهم زبیا نظر خانم از جماعت ارمینه است زوجه صد و چهارم سیدنا خانم از سادات  
 کاشان است زوجه صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمینه است زوجه صد و شانزدهم باه خانم از جماعت  
 بنی اسرائیل است زوجه صد و هفدهم نازاقرین خانم از مردم شیراز است زوجه صد و هجدهم شیرین خانم  
 از مردم صفهان است زوجه صد و نوزدهم نور سلطان خانم از قبایل ترکمانان است زوجه صد و بیستم کلانی خانم  
 از جماعت زندیه است زوجه صد و بیست و یکم شاه پسند خانم دختر رمضان یکم خمره است زوجه بیست و دوم  
 جهاننا خانم از مردم باجلان است زوجه بیست و سیتم نازک بدن خانم از مردم قزاق است زوجه صد و بیست  
 و چهارم مراد خانم از قبیل بزچلو است زوجه صد و بیست و پنجم طوطی خانم از طایفه کارخانه زندیه است زوجه  
 صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است زوجه صد و بیست و هشتم فتحی شاه کوچک خانم  
 از مردم شیراز است زوجه صد و بیست و نهم فتحی شاه حسن خانم از قبیل بزچلو است زوجه صد و بیست  
 و نهم کل صبا خانم از مردم ارمینه است زوجه صد و سی و یکم خانم از مردم ولین است زوجه صد و سی و یکم  
 مرال خانم از مردم ترکمانان است زوجه صد و سی و دوم شهزاده خانم از مردم مازندران است زوجه صد و سی  
 و سیتم فتحی شاه سنا خانم از مردم عرب است زوجه صد و سی و چهارم پریراد خانم از مردم فردین است زوجه  
 صد و سی و پنجم فتحی شاه شیرین خانم از مردم صفهان است زوجه صد و سی و ششم کجکی از مردم صفهان است  
 زوجه صد و سی و هشتم سارا خانم از مردم دامغان است زوجه صد و سی و هشتم ملک جهاننا خانم از مردم ارمینه است  
 زوجه صد و سی و نهم مرده خانم همیشه باو اتقا سخنان طرامین است زوجه صد و چهل و یکم شمشاد خانم از ترکمانان میوست  
 زوجه صد و چهل و یکم صنم برخانم از جماعت عثمانلو است زوجه صد و چهل و دوم فتحی شاه زینب خانم از مردم  
 مازندران است زوجه صد و چهل و سیتم مریم گللیک خانم از جماعت ارمینه است زوجه صد و چهل و چهارم  
 شرف خانم از مردم مغانه است زوجه صد و پنجم خانم جانی خانم از سادات مازندران است زوجه صد و چهل

## ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

ششم شاه ویرودنی غم و شتر است و محمد رضای زوجه صد و چهل و ششم زینب خانم از جماعت ازمینه است زوجه صد و چهل و ششم  
 بنات خانم زمر دم قریون است زوجه صد و چهل و پنجم فخر جهان خانم دختر آقام محمد جعفر کاشانی است زوجه صد و پنجاهم بنات  
 خانم و دختر کر بلائی محمد زمرانی است زوجه صد و پنجاه و یکم نیاز خانم زمر دم و محسن است زوجه صد و پنجاه و دوم  
 شیرین خانم زمر دم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و یکم کوهر خانم از طایفه کلیدانی است زوجه صد و پنجاه و چهارم  
 زینب بیگی از مردم زمر در آن است زوجه صد و پنجاه و پنجم زکریا بیگی از مردم ازمینه است زوجه صد و پنجاه و ششم نیکه خانم از  
 جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و پنجاه و هفتم رافا خانم زمر دم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه و یکم  
 از جماعت ترکان است اینچو پسران و دختران و زنان شاهنشاهی ایران فتحعلی شاه و دو که بر شمر دیم کنون بعضی از اعام و دم  
 زادگان شهریار برمی بخار و دهانها سپری محمد حسن شاه که عسم شهریارند در خاتمه احوال پدر شناخته آمد کنون ام و اولاد بعضی  
 از ایشان را و نام فرزندان سینق خان و برادرش شاه را بخار رسید بدع اقصه ذکر خاتمه کار سینق خان و نایب سانی او  
 درین کتاب مبارک مرقوم شد اما فرزندان و تجماعت در ایام نایبانی و متولد شدند شش تن و دختر شش تن سپردند  
 دختران را شش تن از شاهزادگان کلج بشد اول ظل سلطان و دوم امده و مردی میرزا سیم احمد علی میرزا چهارم همی  
 پنجم علیرضا میرزا ششم منوچهر میرزا و نام شش تن پسران سینق خان بدینگونه است اول میرزا محمد خان و دوم زین العابدین  
 خان سیم محمد صادق خان چهارم محمد باقر خان و پنجم میرزا شاه و مادرش کوهر خانم دختر صید و خان زند است که بعد از  
 وفات شوهر بجای کلج شاهزاده محمود و در آید پنجم موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است ششم حسینق خان که بعد از  
 فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت اما متدیقلی خان عسم شهریار چون از جهان برفت ابراهیم خان هنر مند و لاری و  
 باز ماند ابراهیم خان در سنه پنجاه و دو دیست و چهل و هجری در دارالخلافه و داع جهان گفت و از وی پست و یکتن دختر  
 و پست تن پسر با نایب پسران اول محمد کریم خان که کنون در میان شاکردان شیخ احمد احسانی رکن باشد و نایب  
 احد است و قوم نصر الله خان سیم رستم خان چهارم حسد و خان پنجم موسی خان ششم اسمعیل خان هفتم شاه برج خان ششم  
 اسد الله خان نهم علی محمد خان دهم علیقلی خان یازدهم حسینق خان و دوازدهم محمدعلی خان سیزدهم غلامحسین خان چهاردهم  
 غلامعلی خان پانزدهم محمد حسن خان شانزدهم عبدالرحیم خان هجدهم علی اکبر خان هیجدهم بهرام خان و دودن و دیگر را  
 از دختر شاه فتحعلی شاه و در که مرقوم شد اول عباسقلی میرزا و دوم ابوالفتح میرزا و دیگر عظم شهریار مر قاضی قلیخان  
 که بطرف رفس کریمت چنانکه مرقوم شد و داهفت تن اولاد و پنج تن دختران بودند اول بری شهریار  
 در رفت دوم کلج شاهزاده ملک آرا و دهم سیم شاهزاده محمد ولی میرزا اعتد است چهارم مقوده و شجاع سلطان  
 پنجم راپر عسم آقا خان سپر حاجی مصطفی قلیخان کلج که دانا و تن پسرانش اول مهر علیخان است که او را چهار پسر  
 بود محمد صادق خان و دهم خان و محمد باقر خان و محمد جیم خان پسر دوش محمد حسین خان است که او را نیز پسر یکی  
 بهد بخان است هم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلیخان است و او برادر اعیانی مر قاضی قلیخان است آنگاه که برادرش از مرضی  
 روسن بیکان قاضی کرد و بزبان شاه شهید او را در دارالخلافه میل کشیدند تا مبادا فتنه بزرگ شود و او سخت دلیر  
 بود چنانکه بیکان تیر از صفاتی آهمن و نحاس در میرد و هنگام اصصیا و از پشت اسب کوران و شتی را با تیغ  
 و دینمه می ساخت او را ده و خسترو و دوازده پسر است اما پسران اول محمد حسن خان ملقب باقا خان و قتی چنان افتاد

بعضی از اعام  
 و بعضی ازادگان  
 و بعضی ازادگان  
 و بعضی ازادگان

## اختتام جلد اول تاریخ قاجاریه

که یکتا لازم آمد که نصیحه نام دشت در کین کاهی که گزید شهریار توانست کرد با تفنگ ساخته بدست حارسان درگاه کرفا شد آقاخان از اصنافی این قصه هراسناک شده از شکارگاه راه فرار برداشت بر حسب فرمان اسمعیل خان دامغانی با یکتا در خیم از قهای او بدار الخلا فرشته هر دو چشمش را تا ریک کردند و دوام محمد و یکتا سیم حسینعلی خان چهارم محمد کاظم خان پنجم فضلعلی خان ششم عیسی خان هفتم محمد باقر خان هشتم احمد خان نهم امجد علی خان دهم الله ویردی خان یازدهم ذوالفقار خان دوازدهم بهرام خان با الهجه نام اولاد و احفاد شاهنشاه ایران محضی شاه تانکجه که رخت بجان جاویدان برد بر کاشتم و عشرت حضرتش تا اینوقت که سال هجرت بر یک هزار و هفتاد و یک میروید و در بنشده که ده هزار تن باشند همانا درین کتاب مبارک ذکر حال سلاطین اقاییم سجده مرقوم گشت با اینکه بسیار پادشاهان معدودی پسران بودند کاهی پسران بر پدران بشویدند و کاهی پدران بدفع پسران کوشیدند کاهی برادران از یکدیگر روی برکاشتم و بقطع و قلع یکدیگر خاطر کاشتم و در سیر سلاطین همه روی زمین مانند محضی شاه سلطانیه نیا شتم که بدین عدت و عدد و فرزندان آرد و ازین عجب تر آنکه اگر چه هر یک از ایشان در مملکتی و شهری فرمانگذار و شهر یاری بودند و تو بسمانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز فراوان در کرد و ایشان انجمن بود هم سرکره سراز فرمان بر نگاشتم بلکه قوت بر کاشتم نیز نداشتند مع القه اکنون که قصه فتحعلی شاه پوداشته شد ذکر احوال شاهنشاه مبرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم میقد آنکه بفرقی و مبارکی ذکر جلوس شاهنشاه ایران و خسرو خسروان سلطان سلطان سلطان ناصرالدین شاه که دولتش موبد و مکش مملکه با دکنار خواهد رفت و اولاد و احفاد فتحعلی شاه چند آنکه از هنگام وفات او تا زمان این شخصه یار جهان دار بر عدد و وعدت افزود و اندر هر یک

خاتمه  
جلد اول از تاریخ  
قاجاریه از جلد اول  
نسخ التواریخ

بنام برخواهد نگاشت انشا الله تعالی و حسن توفیق و ممتنه

تمام شد جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

از تالیفات عیالجاتقریبا قان میرزا محمد تقی مستوفی

ملقب بلبان الملک تبایرخ عشر اول شهر رمضان

المبارک سال هزار و دویست و هفتاد

و سه هجری عالیشان زبده الاقران

میرزا آقای کمره تهریر که دو درکار

خانه خاصه عیالجاتقریبا

نصاب آقا میر باقر

بزمینت طبع

محمّد







خداوند  
و شایسته  
برهان

شخص اول ایران  
ثانی اصفیای سلیمان  
جناب اشرف ارفع امجد میر  
نویان مؤتمن السلطان مقرب الخاقان  
وزیر منحنی معظم اعتماد الدوله میرزا  
آقاخان صدر اعظم عالیجاه مقرب الخاقان  
میرزا تقی سپهر گمان الملک  
مستوفی دیوان

کتاب جلد  
دوتم بارخ قاجاریه  
از مجلدات آستان قدس  
با نسخا مبروه بریت  
طبع محلی  
دا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُبْتَلَى وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْمُتَشْرِفِينَ عَلَى سِرِّهِ وَالَّذِينَ بَسَمَ  
 صُنَائِعُ اللَّهِ وَأَنَّا سُبْحَنَا يَوْمَئِذٍ وَأَمَّا الشُّرُكُ وَالْكُفْرُ وَالْكَوْكَبُ طَارَتْ وَبَعْدَ حُسْنِ مِثْقَالِ  
 كَچون قصه شهریار تاجدار فخری شاه قاجار پیاپی رفت حدیث سلطنت و یعهد دولت و آراغ از کرده بختاب  
 نخستین پوستانه میراد بهمانا شاهنشاه جوانخت محمد شاه قاجار پسر و یعهد دولت و سلطان قوی آیت نایب السلطنه  
 عباس میرزاست و او پسر شاهنشاه ایران فخری شاه و او پسر شاهنشاه جهانگشا حسینقلی خان ملقب بجایانوشاه  
 و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فخری خان قاجار است که شریک دولت و یعهد سلطنت شاه جهان  
 شاه سلطان حسین صفوی بود شاه شهید آقا محمد شاه که در عرض این سلاطین شاه و است عثم فخری شاه و پسر  
 محمد حسن شاه است با الجو شاهنشاه و غازی محمد شاه چون چهار ساعت و پست هشت دقیقه از روز سه شنبه  
 نهم شهر ذیقعد سپری شد در سال یک هزار و دویست و پست و دویجری مطابق تقویم میل ترکی در بلده نیز  
 در ارگ عیش از ما در متولد گشت و ما در او خست میرزا محمد خان و دوشوی قاجار است که پیکر لکی و از خلفه  
 طهران و فراه هم آورند و خراج ایران بود با الجو چون زما در متولد گشت بر حسب فرمان و یعهد دولت نایب السلطنه  
 عباس میرزا بشیری روانه دارالخلافه شده این مژده بحضرت شاهنشاه ایران فخری شاه آورده و شهباشاد  
 خاطر شده نایب السلطنه را خوشود کرد که بحکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام کن و یعهد  
 ثانی دولت شناس با الجو حضرتش در حجر تربیت پدر و جد روزگار و زهی بایده شده تا بجد رشد و بلوغ رسید

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بدستگیری آموزگارانش و سرای زر و زرم را نیکو پیا موخت و بفطرت پاک و طویت صافی و ریاضت  
 شاخته آمد هرگز دامان و برع و تقوی و بکد و رت مناهی و ملاهی آلوده نشد در لغات عرب و صنعت اهل بسط  
 و تقیه کلام اندام مجید و خط اشعار طرغ و بسید هنری بکمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت و پرشیفته  
 و فن حساب دانان و مهندسان از تمامت بریا فکشان درگاه و چاکران پیشگاه رتبت برتری داشت و با اقتدار  
 سلطنت اهلنا رسکنت همی کرد و دوش بسوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت در طریقت  
 موحدین و عقیدت آنجماعت مضللات خایق و مشکلات دقایق را از در تسلیم و تعلم توانست بود تاکنون در  
 سلاطین شیعی با و شاه بی پکی طینت و صفای طویت و فضل طبیعی و جود جلی نخواستند هم و نشیند هم  
 شجاعت و جلالت که از سلاطین جهان توقع نیست هم در شخص او کمال ظهور داشت چنانکه شطری از ان در ذیل  
 تاریخ شاهنشاهی جهان فحشلی شاه و در قصه روسیان و آذربایجان و نجات افغانستان و خراسان مرقوم شد  
 داین شناسنامه بود که در هر جنگ نایب السلطنه عباس میرزا محمد شاه را نامور فرمود و شکست بازیند با الجله آنگاه  
 که از سال میلادش و دوازدهم عام برگذشت در سنه یک هزار و دویست و سی و چهار هجری بر حسب فرمان حضرت  
 حضرت شهریار تاجدار گشت و شاهنشاهی را در چسپن آیات سلطنت همی مطلالت کرد و دهم در این وقت ممد علیا  
 و ستر کجری و دشرزاده خویش را که حبیه اعضا و دله امیر محمد قاسم خان قاجار را قتل نمود و با او کجاست بود  
 و سرور پادشاه بای بر د و هم از ایند و شاهنژاد و شهسوار مظفر منصور ناصر الدین شاه زریب و زینت  
 تاج و تخت گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القصة از این پیش شرح رفت که فحشلی شاه و رو بختینه  
 دوازدهم صفر سال یک هزار و دویست و پنجاه هجری شاهنشاهی غازی محمد شاه را در باغ کنارستان طهران تشریف  
 ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و دهم در این سال خود سفر اصفهان کرده و در خورشید نو دهم  
 شهر جمادی الاخره بسخان جایدان تحویل داد و بعد از وفات فحشلی شاه چنانکه مذکور شد خاطر ما دیگر کون گشت  
 بعضی از شاهنژادگان آرزو بجای پدر همی کردند و تخت و تضرع همی جسته بختین شاهنژاد و جینعلی میرزای فرمانفرمای  
 فارس بود که دور و در قبل از وفات فحشلی شاه رخصت انصاف حاصل کرده و همیشگی از گشت و شاهنژاد  
 محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران برود و بدجستیار می نیز فرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قبایل و سکته  
 اداری فارس و ایلاتان باشد و روز دیگر عبدالعزیز خان امین الدوله نامور گشت که با هفت هزار سواره و پیاده از  
 دنبال ایشان سفر شیراز کند و شصدهزار تومان منال دیوانی فارس را که در عقد تعطیل افتاده ما خود وارد و حال  
 رعیت فارس را باز پرس کند و معلوم دارد که منال دیوانی را اعمال اخذ کرده و ذخیره نماده اند یا عاز  
 خویش دفع داده اند چون شاهنژاد و جینعلی میرزا تا منزل میا بر رفت و امین الدوله از سعادت آبا و اصفهان که  
 لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پرتاب و در شده و در تخت پورلا و جیمه ز و دشریار تاجدار رخت از اینجهان بسیردن  
 برود چون سلمای دراز میرفت که آمد یار خان آصف الدوله و غلام حسین خان سپه دار را با امین الدوله و لکارت برخواست  
 بود و بد انسان که عادت خواجه تاشان است خمی ایشان هر روز بر زیادت میگرفت از این روی امین الدوله هرگز  
 ایمن نیز نیست و رضا میداد تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند و از

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التلیخ

آنسوی چون آصف الدوله و سپهدار کمون خاطر این الدوله را دانستند و بدو پیغام دادند و از زیر لوی یکی از شاهزادگان جای ساز و در سلطنت شافیه غازی فتوری اندازد و بعد از وفات فتحعلی شاه دفع این لفظ واجب شمرند و بشاهزاده عین تقی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکر کوه بود هدیه استن شدند و آقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلی شاه را بسوی او فرستادند و پیغام دادند که اینک شاهنشاه از جهان پروان شد و کار دیگر کون کشت صواب آنست که بنزدیک ما تحویل کنی تا کار بشویریم و با هر چه پیش آید همدست هم هستیم و باشیم و خواستند تا اگر این الدوله بجا نباشد ایشان فراز شود و او را مأخوذ داشته باز دارند اما چون این پیغام باین الدوله رسید نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت و آنجا عت همدل و همزمان گشتند و پیش منیت که فتحعلی شاه را با توهمها کرده و بمفسدین بر داری تو فرماد و هم اکنون در زندان انکاریم و سر از خط فرمان تو بر نداریم این الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیغام باز فرستاد که من در حضرت شهریار سال فرادان بروم و زمان شیخوخت دریا فتم موسی سفید شد و قوی ضعیف گشت ازین پس در کار دولت مداخلت ننخواهم کرد و از زانو و غلظت پروان نخواهم شد شما از من چشم پوشیده و این چشمه را خوشید و انکارید و آقا علی اکبر را بی نیل مرام مراجعت داد و بعد از آن این الدوله بعد از مراجعت آقا علی اکبر سطر ی چند برنگاشت و محسن پیک ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت بهر عت صبا و سحاب شتاب کن و هر چه زود تر بشاهزاده حسینعلی میرزا پیوسته شو این مکتوب را بدو بسپار و بگوی بچا میر و بکنک فتحعلی شاه را زمان برسید و بسرای دیگر کوچ داد و چون ناخبر اصفا کنی پستوانی طریق مراجعت گیر و مانند برق و باد درین لشکرگاه حاضر باش امر و زفر زنداکبر دار شد شخیر یار توئی و از همه برادران عزیزان و دفا این پشتراری چون این لشکر ترا پیدا کرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده کردند و بنزدیک تو انجمن شوند پس باز بنزد دریای نور و تاج ماه و دیگر شاهزاده سلطنت که از معادل ده کرد و ز زر سکوک برزیادت است مأخوذ داری نگاه ترا بسی بزرگتر سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین کج کران در سخت اصفهان جایی بهم چون مردم فارس این بدانند که تو با چنین کج و سپاه باصفهان راه کرده خرد و بزرگ بیتن و جوشن و اگر نیانند با چه بای دشت ارژن اعدا و جنگ کرده و پنجاه روز بزمکند و که پنجاه هزار تن در اصفهان حاضر بگاشوند و از آنسوی برادر عیانی تو شجاع است طنه که مردم ایران بی آنکه پشروهند شوند و را خواهند آمد بایک چنین لشکر از کرمان و یزد برسد و شاهزاده محمد تقی میرزای حاکم طنه که با شاق تفت کلید عراق است او را با خود باصفهان کوچ ده تا لشکر پرا فوند و با جلال و بختیاری و یار احمدی و دیگر قبایل را در حضرت تو حاضر سازد و دیگر مکرزادگان که در بلدان و امصار عراق فرما کنند از ندانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و میون میرزای حاکم نها و از آنسوی محمد حسین میرزای حاکم کرمانشاهان یکی طریق حضرت تو بگیرند چنان شود که مردم دار الخلفه طهران از در اضطراب و اضطراب تا باصفهان ترا پذیره شوند و بی کلفت خاطر بدار الخلفه در آورند مع القصد این الدوله از این گونه سخن فرادان کرد و محسن پیک پست و بلند زمین را بقدم عجل در نوشته در میا ریشاهزاده حسینعلی میرزا رسید مکتوب این الدوله را با دو پیغام او را بکنک داشت شاهزاده حسینعلی میرزا

علامه  
عبدالله خان  
الدوله شاهزاده  
حسینعلی میرزای  
فرماندها را بطبیع  
سلطنت  
ایران

ابن  
میرزا  
پایان

میرزا  
پایان

## شرح سلطنت و جانشیری محمد شاه قاجار

از خبر مرگ پدر بی خوشتر شد خدای باری و را خوی سلطنت نداده بود آن جلالت در کو هر نه داشت که تا  
چندین تریختا ز تو اند که دهمی پنداشت که دور از شیراز مروی غریب و سکیکن است لاجرم دشت زده و دهر گشت  
محسن یک راینر بروشت و از همیا رشتاب گرفته تا قمشه تا بخت و از آنجا شاهزاده محمد تقی میرزای حاکم سلطنت  
و دایع گفته او را روانه برود و خود بطرف شیراز در حرکت ز آمد و بعد از ورود بشیراز وقتی مسعود معین کرد  
تاج بر سر نهاد و بخت برآمد و نام خویش را نقش بزرگ و در زینت منبر ساخت و خود را سلطنت بنده و از فرمود  
برادر ایمانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران بجنان جاویدان تخیل و دشگری  
از مردم کرمان اجنه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده او را مامور بتغییر زده فرمود و هلاکو میرزا  
کوچ بر کوچ طریق یزد و برداشت سیف الدوله میرزا پس نظر سلطان که این هنگام از قبل برادر خود سیف الملک  
حکومت یزد و دشت این قصد بشنید و چون ز مردم یزد این بود متحاکم و مبارزت هلاکو میرزا را از طریق  
حصافت عقل مخوف یافت لاجرم بی آنکه اسبی میدان زد و زرمی سازد و زور تسلیم داده باد و عراد و تب  
و پانصد سوار که ملازم رکاب داشت طریق دارالخلافه طهران گرفت اما شجاع السلطنه بعد از پیرون فرستادن  
هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسود و بدان اندیشه بود که حسنعلی میرزا کلید تخرین و دفا  
بدست او نخواهد گذاشت و او بتجیزش شکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت اما از آنسوی امین الدوله در  
لشکرگاه خویش تا چاشمگاه روز و یکروز باند نازش شاهزاده حسنعلی میرزا خبری رسید و نمحس یک باز آمد  
که فرمانفرما را حاجت نخواهد کرد پس از آنجا کوچ داده و رکن را زانیده رو و دارپس دیوار باره شهر نزدیک بسا  
سراپرد کرد چون رکن الدوله و شاهزادگان جد پادشاه را حاصل دادند و لشکرکی با امین الدوله بود و اجازت یافته  
بالشکر رکن الدوله پوست در این وقت که توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه اشغفه خاطر و از یکدیگر براسند  
بودند و هر کس که توانست دست غارت بدیکری فرابرد و علف و آذوقه نیز تنگیاب بود و میرزا آقاخان وزیر  
لشکر بدان تدبیر و دیت در میان اینجاعت بشیر و نذیر گشت که ای مردم مشت آرمی پراکنده خاطر را همدل و همبست  
نمود بدان که با جد شاهنشاه چنان کوچ دادند که کهنستی پادشاه زندگست و بر پشت اسب طی مسافت همی کنند  
بالجمله چون در خانه احوال شعلی شاه این قصد بشیر رفت بنگارنخواهیم پرداخت روز و یکروز خلاص میرزا خان سپید  
تاج الدوله و دیگر پادشاهان سلطنت را از سعادت آبا و کچ داده در میان درواز دصفهان بامین الدوله  
سپرد چنانکه مرقوم شد و خود راه دارالخلافه برداشت امین الدوله پادشاه را بر دشت بمیان شهر آورد و  
در خانه ای سلطانی جای داد و خود بسر می خویش فرو دشت و چون هنگام رحلت پادشاه شاهزاده سلطان  
محمد میرزای حاکم اصفهان باراضی چهار محال حاضر کرد و با سر باز خویش پوست چنانکه ذکر شد امین الدوله بعد از  
رو و با صفهان کس بسوی او فرستاد که از پدر و می جای در چهار محال کرده و بتوانی برخیز و طریق شهر کیر و کار  
شهر را بنظم کن سلطان محمد میرزا در تسیم سعادت آبا و آمد و از در آمدن بشهر مچاک بود و با امین الدوله مکتوب  
کرد که اگر تو با من از در صدق بودی و مرا با صفهان از روی نیستم طلب نکرده ای اینک شاهزاده سیف الملک  
بچاندیشه در سراسر می خویش همان پذیری امین الدوله در پاسخ گفت که خواهم من بشرط زنا شونی در سراسر می بینم

سلطنت  
حسنعلی میرزای  
فرماندهای  
قادر

از خبر مرگ پدر بی خوشتر شد خدای باری و را خوی سلطنت نداده بود آن جلالت در کو هر نه داشت که تا

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

در این وقت که پادشاه از جهان برفت بکسیر مای و را در مرتع نبارت بردند اکنون در سراسی من از بهرینست  
 که هیچ راه نکند و طریق دارالخلافت سپارد و بالجمعه عاقبت امین الدوله با و سکندریه و نمود و در نظر کلام اندر رقم  
 کرد که هرگز کشش از در خیانت بیرون نشود آنکه سلطان محمد میرزا بمشور آمد و امین الدوله بحضرت و رشید معزنی  
 و هشت که اکنون اگر خواهی خود در این شهر رتی و قن میکن و مرا بگذر تا در سراسی خویش بیاسیم و اگر خواهی  
 تا من همه روز بدینحضرت پویم و در حل و عقد امور داخلت کنم بیدار آنچه من گویم بیرون نشوی و بر آنچه حکم کردم  
 حکومت نفرمانی سلطان محمد میرزا بپان نهاد که از سراسی و درونی کمتر بیرون شود و در هیچ امر داخل نکردد  
 این وقت امین الدوله نزدیک علای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فتحعلی شاه روزگار با آسایش دید  
 و بفرست زیستن کردید که امر روز خویش و تبار شما حق آن نعمت بگذرانند و بهو جس نفیانی مردم شیر و معنند  
 حفظ و مراست فرمایند زمانی دیر بر نیاید که جان و مال مردم بهر شد شود مردم حاجی سید محمد باقر که نخل علای  
 ایران بود و خویش و ندان قایم محمد مهدی امام جمعه و کاشته گان دیگر علما بعضی از مردم معنند و شیر را که سبب  
 آشوب شهر و عارت اموال تبار و نسب بزرگ و بازار بودند و خود داشتند و روز دیگر محمد علیخان صفهانی  
 با جماعتی از سربازان بنزدیک ایشان رفت و آن شهر را که رشید بنزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آورده  
 صواب دید امین الدوله و فرمان وایشان را در میدان نقش جهان صفهان حاضر شاه بر یک را از چپ و راست  
 دست و پای قطع کردند و لاجرم آن بلده بنظام شد و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت و بیست  
 سیف الدوله سه بازیکه از چهار محال بدست یوزخان بنظام کرده بود ملازم خدمت داشت و از مردم  
 بلده و عمله صفهان و جماعت سختیاری که در محله لسمان نشین داشتند و در هزارتن حاضر حضرت امین الدوله  
 بودند و امین الدوله بنوز میرزا و به حسینعلی میرزای فرما نفرمای فارس نامه میکرد که اگر چه از آنجا صفهان  
 سفر شیراز کردن پسندیده بنو و با اینهمه از آن پیش که یکتن در دارالخلافت طران صاحب تخت و تاج شود و کما  
 سلطنت بدو استقرار یابد با شکری ساخته بجانب صفهان تا حش کن بلکه غلبه تراشت و بهینعی را نیک بدان که  
 در ارک شیراز روز بروز و سکند و خطبه بنام خود کردن کس پادشاه ایران نشود و در کار سی در از نرو و کرد  
 همان ارک شیراز تو را احصار دهند و بی کلفت خاطر گرفتار کنند و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را  
 و قی میگذاشت و همچنان در ارک شیراز نشین داشت اکنون بر سر دستان شویم و در همان ساعت که فتحعلی  
 چشم از جهان بر بست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا ابراهیمای تیز تک بر نشسته با چند تن  
 از ملازمان خود مانند برق و باد راه آذربایجان پیش گرفتند تا شاهیست و غازی محمد شاه را از این حدیث  
 آگاه کنند و در حضرت و عیادت خویش را بکشوف دارند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز متواتر بر نشسته  
 و آنک زبجان و اراضی خسته نموده باشد که آنحال را از سخت حکومت شاهزاده فتح الله میرزای شجاع اسلطنه  
 بیرون آورد و زمام ملک بدست بگرد و چه از پیش چنانکه مر قوم افشا و در آن مملکت فرما بگذارد و بود و بسا و خفا  
 و دغاین در دور و دور خویش مدفون و مخزون داشت و بی آنکه خویشتن در آن اراضی فرما بگذارد و آید از  
 کشف آن خزان هر سنگین بود اما آصف الدوله و سپه دار با اتفاق از راه مورچه حرارت علی طریق همی  
 کردند



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کردند و لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند آنجا که در دیسترو و در سر بند عباسی فرود شدند عریضه بخت  
 شاه غازی محمد شاه نگار دادند که هر چه زود تر بجانب دارالخلافه طهران سفر فرماید و تاج و تخت سلطنت  
 متصل گذارتا مردم زیاده طلب از طلب و لقب باز نشینند و مالی ایران را از جنگ و جوش باز دارند اینک من که  
 سپه دار عراقم با دوازده هزار تن مرد لشکری چشم بر حکم و کوشش بر فرماهم اگر فرمان رو و طریق آذربایجان کیم  
 و اگر نه در عراق فرمان پذیرم محمود خان دمنلی قوریسا دل باشی و میرزا مهدی ملک التخاب فرانانی نیز هر یک  
 عریضه نگار دادند و عقیده قی بکار بسند نگارنده این کتاب مبارک که حاضر آن بجهن بود و از دیر باز استفتح  
 بنام شاه غازی می نمود این چند تن را که در دم و بت رسول نهادم

بشرد و دم از دو تین جبادی ماه	ز سال هجرت رفته و شصت و پنجاه
بماند یازده روز و برفته یازده روز	بچه بشهر رجب هم ز پنجاه و تشرین ماه
بروز پنجم هفتم بهفتم آبان	که مهر بود میزان در و سپهر طاب
نفث روی ز خلق و منور روی خلق	که ظل بار آله و که ظل بار آله
بخواست از سر تخت و نشست بر تخت	کزیده و مخفی شده کزین محمد شاه

با اهل محاکاتیب را فرستاد و بر گرفته بجانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله با شاق سپه دار  
 دار و کاشان شدند چون حکومت کاشان خاص سپه دار بود ناپی ز خویش بر کاشت و طریق قم پیش دشت  
 آصف الدوله در قم اقامت نمود و سپه دار طریق عراق پیو و در سلطان آباد متوقف گشت اما رکن الدوله  
 و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خانه قصه فحش شاه بشهر رفت چون جد پادشاه را با خاک سپردند  
 بالشکر ماند رانی و قوشن رکابی و دیگر سپاهیان راه طهران پیش دشت و از آشوبی بد و بیست و سیم جاری  
 الاخره مسرعی از عبدالعزیز خان امین الدوله نزدیک شاهزاده علیخان ظل سلطان رسید و او را از وفات پادشاه  
 آگاه ساخت و او باندیشه سلطنت پرداخت

دعوی سلطنت شاهزاده ظل سلطان در دارالخلافه طهران

ظل سلطان که در طلب سلطنت میزست و از آن روز که محمد شاه غازی ولایت عید یافت چنانکه مر قوم شد  
 و لکران بود این هنگام یکباره مکنون خاطر را کشوف و دشت و در همان روز وقت نماز دیگر محمد باقر خان  
 دولوی قاجار برادر آصف الدوله را که پسکمر کی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان دار  
 اخلافه طهران را نیز حاضر کرد و ایشان را از مرکز پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی  
 نیز با نمود حاضران حضرت کفشد سالیان فرادان است که از پدران خویش میراث خدمت سلاطین قاجاریه  
 بر وقت ننهادیم اکنون که هشی شاه از جهان برفت هر کز حق نعمت او فراموش کنیم و تا جان در تن داریم  
 پکانه دار ملک مدخلت نایم لکن هر یک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و کلاه شود در حضرت او استیاد  
 شویم و اطاعت او را آماده باشیم آنجا ظل سلطان کار شهر را بنظم و منق کرد و از بی خط و حراست برج و باره  
 شهر نگاربانان و دیده بانان بر کاشت از پس آن مجلس را از پکا نیز پرداخت و محمد باقر خان پسکمر کی را حاضر

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلده نخست تاریخ التواریخ

ساخت و با او گفت اینک خواهرزاده تو محمد شاه در طلب تاج و کلاه است و برادر تو آصف الدوله اگر چه در قم اقامت دارد و با او بدست و همراه است اکنون بکوی کار با تو بر پیکونه خواهد رفت اگر حایت خوشان خواهی جست بم اکنون طریق ایشان بگرد و اگر نه مرا از خوشترین آسوده فرمای بعد از گفت و شنود فرزندان محمد باقر خان قره قرا مجید را در میان نموده سوختند یا و کرد که سلطان جان در مملکت بدن فرما نکند و دارد از فرمان او بزرگوار و و هرگز بچوب خواهرزاده و برادرش که در آنجا ه ظل سلطان دل قوی کرد و کلید دروازه و طرست برج و باره را همچنان با او بکند داشت روز دیگر سرعی از شاهزاده امام میرد می میرزا برسید و مکتوب را بر سر ایند بدین شرح که با لشکر ساخته جسد پادشاه را بدارالامان قسم آوریم و با خاک سپردیم اینک با همان سپاه برادر الخلفه اندریم و ما را بجز در حضرت تو سر ضاعت نیست و هر چه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود ظل سلطان بیک شاد شد و در پاسخ فرما کرد که با تمامت لشکر هر چه زودتر حاضر در کاه شوالین سخن مردم منتظر جوی را دل قوی خست گروهی بنزدیک ظل سلطان انجمن شدند و گفتند که در یک جای و در آن یک کن و تاج سلطنت بر سر زن تا مردم دور و نزدیک اندیشه ترا باز دهند و بد رگات تو شتاب بکنند و اگر در اینجا رتقا عدد و رزی و مردمانی در طلب این امر نهند پسیم آن میر و کد استر را در الخلفه ناکا بر شورند و بارک سلطانی در افشده و سیری سلطنت و فرزندان پادشاهی را منسوب دارند و با اینهمه ظل سلطان سپید داشت که چون بر تخت سلطانی جلوس کند سلاطین و دول خارج و بزرگان ایران و از ارشاد فرو و آوند و کویند حکم ولایت عده و وصیت محمد علی شاه سلطنت ایران خاصش بنشیند غازی محمد شاه است و ازین وقت میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارج که از میرزا ابوالفتحیم قایم مقام دهمستی تمام در خاطر داشت و از این روی از سلطنت شاه غازی ماریب بود و گفت جواب دل خارج بر دمت من است و نگاشته ظاهر ساخت که در میان دول خارج و بزرگان یورپ برقرار است که وصیت شاهنشاه بر گذشته در تعیین ولیعهد موقوف و منوط بر رضای جمهور است اگر مردمان راضی بسلطنت ولیعهد نباشند تغییر آن ممکن است این نگاشته بسیار از مردم را بقوت کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان که در طهران بودند جماعتی بکرم و کردی بدلخواه خویش و در کنایان صفحی شرحی نگار دادند و خاتم بر نهادند که با سلطنت ولیعهد استان نیستیم ظل سلطان را با پادشاهی سلام داده ایم این هنگام امام میرد می میرزا نیز با لشکر تا واثا سلطنت بر سید باز و بند های دریای نور و تاج ماه و شمشیر بر صغ و دیگر لالی و ادانی سلطانی را تسلیم کرد پس ظل سلطان روز چهاردهم شهر ربیع الثانی سلطنت را بر خود دراست کرده رکن الدوله و ارباب دست خواجه کیانی بر نهاد و بر تخت سلطانی جای کرد بزرگان ایران در خدمت او بر صف شدند و او را تینت تحوت کشید و نامش را در خطبه عادل شاه یاد کردند و بر سریم و زرعیش و نقش نمودند رکن الدوله بدین منگوختی ملقب تاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرما نکند اری کلان و خسته را منشور گرفت و امام میرد و دیگر سرکش بکشی باشی شریک السلطه لقب یافت و منصب خود را با فرزند خویش امام قلی میرزا گذاشت و شاه قلی میرزا ایشیک آقا سی گشت و چون ظل سلطان از این امور پردخت فرزند ارشد خود سیف الملوک میرزا را بولایت عید برکاشت آنجا و بفرمود تا با امین الدوله منشور می کردند که نخستین تو را از ایند امید اکتی فرستادی و بدین

## شرح سلطنت و جناب کی محمد شاہ قاجار

اقدام دادی اکنون از پد در اصفهان نشین ساختی و بجانب ما پنداشتی پس توانی بجانب طهران راه بگیرد و در صل عتد امور چنانکه بودی باشش امین الدوله چون کار ظل سلطان را استوار نمیداشت و سلطنت او را مکانی نمیکشید سر بزبان و در دنیا و در و همچنین در اصفهان روی دل با حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه داشت بالجله چون محمد حسین میرزای حشمه الدوله با ظل سلطان افزون از برادر زادگی سمت مصاهرت داشت نیز فرمانی بسوی او کرد و حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت و شاهزاده الله ویردی میرزا را نیز بجای حکومت قم غشور فرستاد و در این پسر عبدالرزاق خان کاشی را در کرمانشاه باز داشت و فرمان حکومت او را قسم کرد و از آن روز که بر تخت نشست مهر از در کجینه شهر بایزاده جعفر شاهی بر گرفت و معادل چهار صد هزار تومان زر مسکوک بر بازار ماندگان و فرزندان آن مردم که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند و همچنان آنجا جمع را که در طهران قامت داشتند عطا کرد و چون رکن الدوله و اما مویردی میرزا و میرزا آقاخان دیزر لشکر و دیگر بزرگان و سپاهیان از راه رسیدند و چهار صد هزار تومان دیگر برایشان بذل فرمود و رعیت و لشکری در دار الخلافه طهران غنی شدند و ظل سلطان را عادلشاه خواندند از این روی که بعد از قتل نادرشاه عادلشاه خوانده او را پرکنده ساخت چنانکه در جای خود قدم شد مع القصه اینوقت سیف الملوک میرزا پسر ظل سلطان در حضرت پدر معروض داشت که اینمرد در جسم و دنیا که در میان مردم پرکننده ساختی برای قوام سلطنت تو بجاری نیست پادشاهان کار با مردان شمشیر زن کنند نه با رضا جوئی جمعی پیرزن از این کجی که ناسمجید به بذل میفرمائی معادل صد هزار تومان مرا تسلیم کن و این لشکر همچنان که از کرد راه بر سیده با من همراه کن تا از اینجا با راضی حشمه و زبجان سفر کنم و در خاک سرب و کمر و خیمه زخم و بر سر راه محمد شاه و لشکر او سدی سدید باشم چنانکه کین از مردم آذربایجان بدینوی سفر کنند بفرنگیکه بطمع زر سراز طاعت محمد شاه برتابد و درین حضرت چنین منراعت برخاک نند جمعی از حاضران درگاه با سخن بدستان شدند و مصافت عقل او را ستایش کردند محمد جعفر خان کاشی که وزارت ظل سلطان داشت سالهای فزوان بکوبای سیف الملوک میرزا طریق مخاصمت و مبارات میکشید داشت و سخت از و پراسنانک بود و با خود می اندیشید که اگر کار سلطنت بر ظل سلطان راست آید و سیف الملک میرزا بقوت شود و در نباشد که قصد جان او کند چه ظل سلطان مردی لیس العریکه است و آن غلظت و صلابت و وجود دارد که تواند چنانکه از ارشته فرزندان حراست فرماید لاجرم محمد جعفر خان در نهانی با سلطنت ظل سلطان درضا میداد و خاصه در هر کار که سیف الملوک میرزا اقدام میسکرد و قواعد از او منهدم میساخت هم در اینوقت رای ظل سلطان را که سفر داشت از اشاق با پس بر کرد و آیند از جانب دیگر میرزا آقاخان وزیر لشکر که بخود خرو و پین و تدبیر صلوب اگر خواستی از آب آتش افزودنی و از آفتاب سحاب کردی و از ویر با زول در سلطنت محمد شاه داشت و کما مصلحت دولت او میکشید در اینوقت نه کام یافت و در حضرت ظل سلطان معروض داشت که در این زمستان از سورت سرما و کثرت برف مرغ و آشیان بر جای سرود شود و خانه آذر بایجان که محکمتی سر دیکر هم در میان قوت برودت بر زیوت باشد که تواند لشکر از آنجا جیش کرد که در غم آنکه کار واران محمد شاه اعداد را تواند کرد و بیج سفر تواند نمود از پس نور و ز سلطانی و اول بهار اقدام در این امر کنند و واجب نباشد که در چنین

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله تاریخ التواریخ

زمستان لشکری که هم اکنون از سفر رسیده مأمور بخرید و زنجان فرمائی اینجا بخت باریت بهار چنان خسته ماند و شونده که هنگام خبر جستن با سپاهیان و زرم دادن با لشکر آذربایجان و در اول حملت با جنگ کند و از فرار پیش گیرند و این لشکر مازندرانی را من نیک شناختم ایشان با همی تند که تا سر او بر سنگ نیاید از راه نکر و هم اکنون اینجا بخت ناچارند که سفر مازندران کنند و زمان و فرزندان خویش را پرشی نمایند چون رفت سلطان فرزندش را برایشان سسل کرد و دهر کجا که بخوانی بهر کجا که برانی مطیع و متقا و باشند ظل سلطان و جان حضرت او که مرد می نایموده و نا بخرت بود و ندید و اندک که مرد و آن چون بخوابد دست تدبیرش در شهید صفا زهر نفع تبسید کند این صورت را که در معنی قشت شمل بود و بتیاء امر محل دادند بعد از این رای را پسند داشتند لاجرم وزیر لشکر کار بکام کرد و سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را بطرف مابع و مسکن خویش کبیل ساخت و در کاغذ سلطان را از لشکر برداشته کرد و هم در این وقت حاجی خان قزاقی سرتیگ که مأمور بفرست خراسان بود بایک فوج سربازان شقاقی از راه رسید که کجی آنکه ظل سلطان هم او را بتشریف بخرالاس و عطای زر و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آذربایجان ساخت اما از آن سوی چنانکه مرقوم افتاد چون سیف الدوله میرزا پسر دیگر ظل سلطان از یزد پیرودن شد تا کاشان کوچ کرد و این هنگام مردم کاشان بر دو شیت و طریقت بودند که در پی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم براه بودند و داشتند و رود موکب او را بطهران میبردند از جگه ایشان میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان را در زاده فتحعلی خان ملک الشرف و فرزندان و اتباع او بودند و من بنده هیند چون از سفر اصفهان بکاشان آمد و دیگر بار دوی شهر را برکنده مشعلی شاه کوچ داد و در کاشان متوقف و در و لشواهی شاهنشاه غازی محمد شاه بامیرزا ابوالحسن و اتباع خویش متفق بودند از آن سوی اسمعیل خان که از قبل ظل سلطان حکومت کاشان داشت بامردم کاشان و جماعتی از اهل آن بلده همه استن شده ساز متعلق و مبارزت طراز کرد و دند چندان مسکن او را با ما لشکر با در میان بود و در کلوتک رسولی در میان متر و دیکشت تا این وقت که سیف الدوله میرزا از یزد رسید اسمعیل خان او را پذیره شد و بپنجانش با لشکر و توپخانه شهر در آورد و این حدیث چاکران محمد شاه ضعیف کرد و میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا محمد زخان خویش پیرودن شده در سراسر حاجی سید محمد تقی پشت مشدی که در میان علمای اثنا عشریه فیاضی نام بر دارد و پناهند گشتند هر چند من بنده ایشان را تحریض بدافه دادم و کفتم با بخصومت کار داران ظل سلطان نام بر آورده ایم اگر سلطنت او را افند کس بر ما بقاء بخند صواب آنست که هیچ از منازعت و ملافت دست باز نداریم میرزا ابوالحسن در جواب گفت هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفر او بدار الحلافه خبری نرسیده و اکنون ظل سلطان بر خشت سلطنت جامی دارد و اینک پسر دست که با توپ و لشکر با طریق متعلق می سپارد و بهتر نیست که کناری گیریم تا او سفر طهران کند آن وقت اسمعیل خان را دفع دسیم این گفت و بنجانه حاجی سید محمد تقی رفت و بنشست اما از آن سوی اسمعیل خان بفرموده سیف الدوله میرزا با چند تن از ملازمان سیف الدوله بنجانه حاجی سید محمد تقی شدند و بامیرزا ابوالحسن و فرزند او میرزا محمد باقر آن مجید سوکنند یا دیگر وند و ایشان را

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

مطهر خاطر ساحت بنزدیک سیف الدوله میرزا آوردند انگاه اسمعیل خان اصرار فرمود که سیف الدوله ایشانرا میل در کشد و ناپنا سازد سیف الدوله پذیرفتار نکشت لکن اموال ایشان را بغارت بر گرفت و در شش چند ارب و چند سراسر تنیزانده مولف بغارت رفت بالجمعه هر دو تن را بر عراده توب سوار کرده راه طهران پیش داشت بعد از پیرون شدن اومن بنده و دیگر چاکران بچپان همدست شده اسمعیل خان را دفع دادیم اما از آنسوی چون سیف الدوله میرزا با راضی شاهنژاده عبدالعظیم رضی الله عنه رسید که از استیجاب طهران یک فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظل سلطان را اصفا فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اینوقت میرزا ابوالحسن و میرزا محمد را بشده بر بقعه شاهنژاده عبدالعظیم در رفشد اکنون باستان شاهنشاه غازی محمد شاه پدر دایم و باز گویم که چگونگی خبر مرگ پادشاه را اصفا فرمود و گفت که انگاه دایم رسیدن خبر وفات پادشاه ایران شغلی شاهنشاه غازی محمد شاه

همانجا بعد از وفات فتحعلی شاه شاهنژاده رکن الدوله بشتاب تمام مسری بکباب دارالحکومه غده قزوین دانه فرمود تا فرزندان و عیال او از این قصه آگاه شده اموال و ائصال خود را محفوظ دارند و شش قزوین و حومه این غده را از قرض قبایل و جماعتی که در آن راضی سکون دارند حراست فرماید فرستاده او سه روز و سه مسافت کرده وارد قزوین شد و اینوقت چنان ثفا و که حاجی محمد خان باغ میشه که خواهرش بشرط زنی در سرانجامیای سلطنت بود و قزوین جای داشت و از این روی از آذربایجان سفر تسدین کرد که دختر شاهنژاد رکن الدوله را از برای پسرای سلطنت که خواهرزاده اش بود و کجای کند هنوز این کار را پای بند بود که فرستاده رکن الدوله بر رسید و خبر مرگ پادشاه را بر رسانید حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستاری و خطبه بر بست و میتوانی براسب خویش بر نشست و مانند برق و باد طی طریق کرده سه روز و از قزوین با آذربایجان شد و روز پست و ششم جمادی الاخره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پویشیده داشت جز این که بنزدیک میرزا ابوالقاسم قایم مقام شده و او را در تنائی انگی داد و قایم مقام بی توانی بجهت شاهنشاه غازی رفته این قصه باز گفت و معروض داشت که این را از راه پویشیده میفرماید تا کار سپاه بنظام کرد و دوازده حضرت او مراجعت نموده بسیاری خویش در رفت و آوازه رنجوری خویش را در انداخت و در بر روی آشنایان بربست و بجا حاضر شدن لشکر با فرمان کرد محمد خان زنک که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان تمام بود و در تبریز و سرحد روم در غارت کلی جای داشت از بهر آنکه با سر عسکر و دولت عثمانی و فرما نگذا راز راز مردم کار حد و دستور مملکتین و تر و دانی و دولت را بنظم کند و لشکرهای ساحت لازم خدمت او بود که اگر بطریق مصالحت و است نزد او در مناجزت و مبارزت پیرون شود این بنکام قایم مقام نخستین مری او نامد که در کار و دیگر کون گشت و شهریار جهان پیرون شد اگر سر عسکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شد و لشکر این دل شکسته شوند و مردم روم بر بخیزد و تفریق نمایند و هرگز کار تو بر کام نشود پیش از آنکه این خبر که شنود و حال و عام کرد و با سر عسکر از در رفتی و مدارا باشی و در قرار امور تجارت و دیگر کارها استیجاب کنی بخلفت نمشد و مبارزت بفرنگی که در کاهی کنی و میتوانی در میان معاهده رستم کن و با لشکر خویش طریق تبریز پیش گیر و بکنید

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدت ناسخ التواریخ

اتینک دارالخلافه بایند محمدخان که مردی دانا و توانا بود چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت و همی نخواست  
تا این کار را ساخته کند و مراجعت فرماید و از غار کلی تا لشکرگاهه سرعسكر پشت فرسنگ مسافت بود پس بر نی  
تزدیک او فرستاد و پیام داد که با استقامت و دلستیزی ایران در دم تعطیل در فیصل امر حدود مقرون بصواب نیست  
الکون که شما بطلب ملاقات با بنی ندرید من برای دیدار شما از پایتخت خواهم نشست و فردا بجا به بشکرگاه شما  
خواهم شتافت و روز دیگر برنشسته بشکرگاه سرعسكر در رفت و با او نشست و گفت چون عباس میرزای نایب  
السلطنه و داع جهان که وقبیل شکرگاه کی و حیدر خان و دیگر طوایف فرصتی بدست کرده معادل بیکصد و پست هزار  
تومان اموال تجاری را برانبارت بردند و از کار و داران دولت ایران بسیار وقت با شما انمی رفت که هر  
بازرگانان را دستر و سازید و کار بمساحت کردید تا معید دولت ایران محمد شاه از خراسان با ذریعان آمد  
و مرا با لشکر شش بدینجانب تباخت و فرمان کرد که اگر این کار برقی و مدارا بپای نرود فیصل این امر را با بن  
شمیر خاں است که منم هم اکنون یا ورتی را بسط و خاتم خود بخار کرده من سپاه را که این قبایل از تبه دولت اینند  
تا خوشی اموال تجاری را از ایشان استر و اکنم یا بل بازرگانان را خود تسلیم فرمای با بجمعه تختی از اینگونه  
سخن کرد و بنار کلی مراجعت فرمود و روز دیگر سرعسكر باز دید محمدخان را تقصیرم عزم داده سفر غار کلی کرد و در آن مجلس  
بر وقت نهاد که معادل هشتاد هزار تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم کار و داران دولت کند و سجنی  
نخامشته سپرد و خواستار شد که روزی چند با محمدخان بنای بر داند و دیدار یکدیگر بخور و در شون محمدخان بن  
او را پذیرفتار شد و چندان بی که سرعسكر طریق منزل خویش گرفت پس بقدیم عجل دشتاب آهنگ تبریز  
کرد و چون دو ساعت از شب سپری شد لشکر از فرمان داد تا بی بانک شپور و پایا می کوچ و اودن ساخته راه  
شدند و ندانند شید بجا خواهند شد با بجمه تختی که سرعسكر بدانست و ندانند شکرگاه شد بجا نب تبریز راه برگرفت  
و هم در آن شب با سر باز و لشکر پیاده و پیاده فرسنگ ایستاد همی فرمود اما از اینسوی دور و ز بعد از آنکه حاجی محمدخان  
به تبریز آمد و خبر مرک پادشاه ایران را برسانید بکتن چا پادشاه دولت انجلس نیز وارد تبریز گشت و کچل وزیر شکر  
انجلس را آگاه ساخت و از پس دور و دیگر شاهرزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا و چند تن از  
ملازمانش وارد شد تا شاه غازی را بسلطنت سلام گوید و او را بسفر دارالخلافه تحریض و تحریک و دلین  
به خاتم مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند با هیچکس برخلاف نظام جنبش منینم و الا آنکه این سخن را گوش کوش  
همی تذکره کردند قایم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر دقتی ندارد و میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را میزرا  
علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدر الفضل ملام صدری و دیگر علمای آن بلده را در نزد خویش گنج  
کرد و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید و تمهید قواعد و تشدید مباحی  
دولت شاهنشاه غازی محمد شاه هر که تواند ببال و اگر نه به عار و زبرد نخستین باید شاهنشاه را تفریت گفت آگاه  
تهنیت فرستاد و این خبر مو حش را هر کس نتواند در آنحضرت کشف سازد شما که علمای دین و دنا صحن این  
میباشید یکی بیکر و بحضرت ادشتا پید و پادشاه را از ایندیه آگاه سازید پس علمای بلد مجتهد بدرگاه شاه  
رفته و او را از مرک بد خویش آگهی دادند شاهنشاه غازی محمد شاه اند و دل آشکار ساخت و خزن و الم عیش

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

فرزوان باز نمود و می توانی سلب سیاه طلب کرده چند روز جامه سوکواران در بر کرد و آنجا وزیر مختار دولت روس و انگلیس با اتفاق در حضرت او حاضر شدند و رسوم تنزیت و تملیکت بیای بودند آنجا بهر دو نفر نشستند که تحت ملک رانی پادشاه گذاشتن و سلب سوکواران داشتند ازین بر زیادت پندیده بنا شد بعد حینت که مساعدت در اینجا رخ داد حدیث کند که بر همت بسیار دفع آن باید کرد بزرگان حضرت نیز بدین سخن بهرستان شدند جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه بخت سلطنت در راه سلطنت تبریز

میرزا ابوالقاسم قایم مقام به ستیاری ستاره شناسان تعیین وقت نموده شب یکشنبه به هفتم شهر رجب سال یکمزاره و دویست پنجاه و هجری شمس ساعت پنج دقیقه از شب گذشته بطالع شانزدهم در جاسد نشانی غازی سلب سیاه را از برد و کرده جامه سلطانی در پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بارعام در داد بزرگان درگاه و سران سپاه و دوپران حضرت انجمن شدند و تینت و تحت فرستادند و هر کس بدین مبارکجا پیشکشی در خورش پیش گذارید و تاریخ جلوس او را که در سال یکمزاره و دویست پنجاه و هجری بود با بعد و حرف کلمه ظهور الحق برابر یافت شد آنجا شاهنشاه غازی سفر دار الخلافه طرین را تصدیق نمود و چون از برای تجیز لشکر و اعداد سفر از مسکو بدست بود کار داران حضرت خواستند تا وزیر مختار انگلیس چند آنکه بکار باشد در هم و دنیا بر عرض ستانند و بعد از دور و دبدب الخلافه وین خویش را بگذارند پس قایم مقام وزیر مختار انگلیس کنل را طلب کرد و از این سخن پرده بر گرفت کل در پاسخ سخن طبیعت و لعل می افکند و کا بماطله و توفیق می نداشت قایم مقام بر آشفت و با او گفت اگر در دادن نر و بیج سفر قاعدی و وزری در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کنایی از هجره خویش سپردن کرده بد و داد که میرزا بزرگ پدرش از سر کور او زنی ایلمی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر وقت کار داران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات محضی و فیض دولت و نایب السلطنه و اینچند آنکه سیم و زربکار باشد و بیج سفر لازم آید از خویش تسلیم کند و بعد از دور و دبدب الخلافه استر و ادنامی چون کنل این عهد نامه را بدید جای سخن از بهر او نماند معادل سی هزار تومان زر مسکون از بزرگان آن تبریز بوام گرفته تسلیم کرد و داران حضرت کرد و بکار گذاران انگلیس که در اسلامبول متوقف بودند نداشت که دین بزرگان را بکار کنان ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند و این هنگام قیام کار سفر راست می کرد و بر حسب فرمان برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا که حکومت اردبیل و مشکین داشت حاضر درگاه شد تا ملازم رکاب باشد و چون در میان پسران نایب السلطنه جهانگیر میرزا و حسن میرزا چنانکه در ذیل تاریخ محضی شاه مرقوم شد و با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در اردبیل مجبوس بودند قایم مقام هم کرد که مبادا بعد از سفر شاهنشاه غازی بطهران خاصه اگر بایعان سلطنت متاعنی افتد یا فتوری در کار در آید ایشان را از بیایمان رانند و بکشند و مردمان را بر پادشاه بشورانند و اگر صلح و صواب بیاید و بر حسب فرمان اسمعیل خان فراموش باشی با چند تن مرد و درخیم را زار و پل کشت و دژ تن را از بهر و چشم ناپنا ساخت و هم در این وقت منصور خان فرامانی که با دو فوج سرباز قزاقه داعی مسلمان بود که بخراسان رفته در اینجا اقامت کند شاهنشاه غازی بعد از صفای قصه محضی شاه او را از سفر خراسان

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

منع فرمود و حکم داد تا با شایسته‌ای میسر می‌نویسد و تو بخانه را برود و داشته روانه او جان شود و بعد از ورود  
شاهنشاه غازی با او جان همه جا بمقتضای لشکر کوچ داده بر مقدمه سپاه برود و در این وقت سیلماخان کوران  
در تبریز بود و از بهر آنکه محمد حسین میرزای ششم الدوله فرما کند از کرمانشاهان دل با او بد کرد و او را با خویش از در  
مخالفت داشته از هر دو چشم پنا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده پناهنده تبریز گشت و دیگر میرزا  
بایه که در شانی از قبل رضاقلیخان والی کردستان متوقف تبریز بود و تا یکی از و شران نایب السلطنه را از  
برای والی گنج بند در این وقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرستاد که با رضی کرمانشاهان  
سفر کند و محمد حسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد آنکه میرزا تقی توام الدوله آشتیانی  
وزارت و منصب فرمود و حکم داد تا سیلماخان کوران و میرزا هدایت الله نیز ملازم رکاب او باشند چنان  
امور حد و دفتن و آن را رضی آگاهند از پس آن فرستید و در تبریز برادر خود را ملقب بنایب الایاله فرموده  
بجلمت آذربایجان باز گذاشت و خویش تن کیدل و کجته آهنگ دار الخلافه فرمود و وزیر مختار انگلیس و روس  
در تقدیم خدمت از چاکران حضرت کوی مسابقت همی بردند و در نظم تو بخانه را می‌نیک همی زدند  
سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز بطهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظل سلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بسیر و  
بلده لشکرگاه کرد و بهم در اینجا سه روزه کار لشکر باخت و راه برگشته در سعدآباد فرود شد و از سعدآباد  
کوچ داده ارض اوجان را لشکرگاه کرد و لتزی و منصور خان که در اینجا اقامت داشتند تقی سده سلطنت نمودند  
محمد خان امیر نظام با سواره و پیاده که طرز خدمت داشت بهم در اینجا لشکرگاه پیوست و صورت معاهده  
با سرعمر روم و قهغه سرغریش را معروض داشت از اینجا که محمد خان از غث و سمین امور آذربایجان یک  
آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد فرسیدون میرزا بکل و عقد امور پرواز و دو حاجی جدید  
شیرازی نیز بر حسب فرمان حکومت ارومیه یافت و بهم در این منزل عیسی خان پیک تنگابنی از قبیل منوچهر  
خان معتقدالدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شده و علفیه و پیشکش و اراپیش داشت و بعضی رسانید که  
معتقدالدوله با چهل هزار تومان زر سکه و لشکر ساخته بشتاب تمام ملازم رکاب میشود و بهم در اینجا از  
شاهزاده فتح احمد میرزای شعاع السلطنه که حکومت زبجان و حمله داشت سرعی برسد و عریضه پیشکش  
اورا از پیشگاه حضور بگذرانید شاهنشاه غازی منشور حکومت آن ارضی را با خلعتی لایق به و فرستاد و  
فرمان کرد که سرحد خویش را از لشکرپاکانه حافظ و حارس باشد اما از آن سوی چنانکه مرقوم شد بعد از وفات  
مصلی شاه شاهزاده عبدالعزیز از اصفهان قاضی کردن و اما ارضی زبجان و عنان باز نگشاید و همچنان از  
کرد راه برسد از دیه و محال زبجان و ایل والوسی که در آن ارضی سکون داشتند سه هزار تن سواره  
و پیاده در دروغ خویش انجمن کرده و روزه کار سپاه خویش راست کرده و دیگر سفر سنگی شهر زبجان  
در کنار رود زبجان رود لشکرگاه ساخت و با شعاع السلطنه مکتوبی کرد بدین شرح که سالهای فراوان  
من حاکم آن زبجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و در و تصور بر آورده ام چنان یافت که

دو روزی چند



## شرح سلطنت و جانشینی محمد شاه قاجار

روزی چند پدرما که پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و تورا که برادر کوچک منی بر من خستیار  
فرمود و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود و کنون که پادشاه سبحان  
جاده تحویل داد و صواب آنست که حشمت برادر بزرگ بداری و خانه مرا بمن گذاری و خود بجکومت کردستان  
قناعت فرمائی و اگر اضاف ندی و از در مخالفت و مبارات پیرون شوی این لشکر ساخته خواهد گشت  
و شهر زنجان را محاصره خواهم انداخت بی شک این شهر بدست من مفتوح شود و تو شریکین و مخدول گردی  
شعاع السلطنه در پاسخ گشت که پادشاهان را در شناخت مردم فراستی جداگانه است خاصه ششانی  
در حق ما که از تفرس سلطنت بر زیادت سمت پداری داشته و فرزندان خویش را نیک متحن فرموده همانا  
در ناصیه من کفایتی مطالعه فرمود که در و مملکت فرما کند ارم ساخت چون این کار را من بفرمان پادشاه  
بدست کردم در شریعت ملک روان باشد که بی فرمان پادشاه از دست بگذارم اگر تو کار دیگری میکنی و از  
فرمان پدر بدیشوی مرا پی نباشد از بادا کار جنگ خواهم ساخت و با استقبال جنگ پیرون خواهم گشت  
فرستاده شاهزاده عبدالعزیز از خدمت انصاف داد و هم در آن شب ساز لشکر کرده هزار و پانصد تن سوار  
و هزار تن سرباز و پانصد تن غلام رکابی و دیگر مردم و چهار عراده توپ و یکصد زنبورک ساخت و صبحگاه  
از دروازه شهر پیرون تاخت اما از آنسوی چون لشکر عبدالعزیز را مردمی چریک و مشتت بودند و نشد  
که مهمل و آسان غنیمتی بدست نمی شود و فر دایگاه باید حاضر هرگاه بود و با کلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ بزد  
آزمود تا ب درنگه نیامده و دو ساعت از آن پیش که سپیده برزند از لشکرگاه پیرون شدند و هر کس  
بجانبی راه برگرفت شاهزاده عبدالعزیز را با مردمی از مردم خود ناچار بطرف قزوین روی گذاشت  
و چشم بر شاه شافیه غازی هسی داشت و شعاع السلطنه چون این بدید مراجعت بشهر زنجان نمود و عرضی که  
داد به برکات شهریار غازی فرستاد که اگر دو فوج از لشکر بدینجا نباشد ما مور شودن قوتی بدست کنم و در پیرون  
شهر زنجان سنکری راست کرده لشکرگاه سازم و هر سه راه لشکر عراق سدی سدید باشم و بر حسب  
خواستاری او فرمان شد اما لاری صاحب انگریز و منصور خان فراتانی با دو بیست تن سوار و دو فوج  
سرباز و شش عراده توپ بجانب زنجان شتافتند و بعد از ورود ایشان در آن راضی بطرف شرقی شهر سنکری  
راست کرده لشکر آذربایجان و خمسه زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده بهمن میرزا با فوج  
نیکو مسلمان ماور شد که از راه سرچم و نیک پی زنجان شود و مشطرموکب پادشاه باشد و پسر از پیچیده رود  
موکب شافیه غازی برسد چنانکه مرقوم میشود اما از آن سوی این خبر در دارالخلافه طهران پراکنده گشت که شافیه  
غازی هم در این رستان بآبک دارالخلافه از تبریز پیرون شد و با لشکر فزادان راه برگرفت و سورت  
سرمادر عزم او تفرش نیکنند ظل سلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن بشوید  
در افکند و گفت ما از انکار لای برخلافیم که لشکرهای حاضر رکاب را از زرومال غنی ساختیم و در خدمت  
خانه دادیم اکنون لشکر پشیا را چگونه توان از اوطان خویش بمیدان جنگ آورد و در برابر کلوله توپ تفنگ  
بداشت همانا میز لقا خان و وزیر لشکر ما را مغرور ساخت و چنان لشکر انبوه را از کنی را پراکنده کرد و خان

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

حضرت محمد افروز بر کشته بجاری نباشد اکنون اگر توانید با محمد شاه از در مصالحت پیرون شوید  
فرستادن خل سلطان رسول و نامه بنزدیک شاهنشاه غازی محمد شاه

تحمید مصالحت را در اول دیر زاموسی نایب کیلائی هدایت و چارستان شدند که با حضرت محمد شاه میفرستم  
و او را از اندیشه مخالفت باز داریم خل سلطان شاه شد و از نوایشان را بیچ سفر کرد و سیم و زرباد و گفت  
از قبل من با محمد شاه بگوئید که نزدیک چهل سال مشغلی شاه که پدر ما بود و سلطنت ایران داشت و فرزند او عیسی  
که برادر عیانی من است و بعد و نایب سلطنت کبری بود و در آذربایجان هسی زیت اکنون که پدر و برادر  
نایب چنان میراث پدر فرزند راست من جای پدر که شتم و تئیسه جای پدر که انیک و فرزند برادر من بگو فرزند  
من باشی مانند پدر خویش و بعد عیاش و مملکت آذربایجان را تحت فرمان میداد و بر زیادت ازین از فرزند  
پادشاهی یک کرد و تومان در مسکوک بسوی تو حمل و هم تا بهشت عیش و روزبری سپود و چرا تجیز لشکر باید کرد و با  
هم خویش که حشمت پدر و دار و مقاتلت نمود تا در میان جماعتی از سیدین تبا که دند و دغون جمعی پکنه ریخته شود و از این  
لشکر تا خن و جنگ ساختن سیصد تن از زنان و پر و دکیان شخصی شاه که همه خواهران و مادران توانا شفته شدند  
برایشان خجش و این جمع را برایشان مخواه و اگر این پند از من پذیرد و طریق مقاتلت برگیری اگر لشکر من شکسته  
شود و بفرمایم تا این زمان کیسوان خویش را بیزند و میدان جنگ در آیند و اطفال خود را بد فلوله توب و تفنگ  
نمانند و روز کار بر تو تنگ شود و نام توبه تنگ بر آید و این نامه سلطنت که امروز بدست من است مانند تاج ماه و  
دریای نورد و دیگر جوهر سنگین دلالی شین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است فرد در هم شکستم و بفرزین  
تیر هر چه بایم بوزم و در آتش بشویم در آب با الجود کن الدوله و میرزا موسی راه بر که منشد و کار داران خل سلطان  
چنان صواب شمرند که لشکری ساز کرد و از قهای ایشان پیرون فرستند تا محمد شاه از آن لشکر نیز میباید و بار کن  
الدوله کار بهار کند انگاه از شصت و هجده قریب هفت هزار تن مرد و لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب با موسی و بیکی  
برادر عیانی رکن الدوله نمودند و شهر انجان کرجی را بفرمودند تا بجهان و زنبور کنایه را برداشته در خدمت امیر تیرگی  
کوچ و بد تا کار بمصالحه بکران نزد و ساختن جنگ باشند بعد از پیرون شدن ایشان خرد و خان کرجی معروض داشت  
کوسن زبان قوم نیک تر و انهم و با سخنان فریبنده بهتر توانم کار و داران محمد شاه و ملازمیکه و کین با بر شاتم و نیز  
بیچ راه کرد و از شهر پیرون شد محمد حسین خان ملک الشعرا که انتها از فرصت میبرد که از شهر بند طهران سر بدر  
کنده و خود را بشکرگاه شاهنشاه غازی رسانند در این وقت با خرد و خان همراه شدند هنگام از مردم لشکری  
و سپاهی در طهران بفرود می اندک نبود و ایشان معهودی از عرب و کرد و دی از زاندرانی بودند که حراست  
برج و باره میداشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان پیکر میکی میز میشد مع القصد محمد شاه غازی از او جان راه  
بر گرفت و طی مسافت همی کرد و در هر منزل لشکری بد و پوسته همی شد و در منزل میانی رکن الدوله و ملازمان  
و میرزا موسی نایب برسیدند و در حضرت پادشاه حسین فراعت بر خاک نهاد و پیام خل سلطان را باز  
محمد شاهنشاه غازی در جواب فرمود که نخستین باید دانست که حضرت پادشاهان از غیر مایه دیگر است و دی  
سلاطین از دیگر مردم جداست و خدای باری خوی سلاطین در خل سلطان نگذاشته است با اینکه تحت ملک

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

خاص داشتند و مردم ایران او را بسلطنت سلام دادند و خوانند و دولت ایران را که سلاطین میجوئی نتوانست دست  
 بد و بد برگرفت و در میان مردم برپا کند و ساخت و اکنون حسن و نامد و پر دیکان را بر من عرضه میدارد و  
 حمله مردان را باه و ناله زمان دفع میدهند و از شکستن چو اهر مراخته خاطر میخوابد مگر من بی دریغی نور و تاج ماه صبا  
 تاج و کلاه تنویم بود اگر کس بچند پاره سنگ لایق افتد و او رنگ شدی کاهی نوبت باز ز کانا ان افتادنی نیک  
 میگوید من بجای پدر نشسته ام و میراث پدر برده ام بخنی کز اداست زیرا که میراث پدر بعد از ادا می وصیت او  
 بهره فرزند افتد و آن نیز بهره تمامت فرزندان باشد امروز بکیم وصیت سلطنت میراث من است و مدلت  
 دیگر کس در آن در شریعت پادشاهی حرام باشد صواب آنست که ظل سلطان شملت خویش را نگاه دارد  
 و از آنچه حق اوست بر زیادت بخیرد در پایان کار توسط میرزا ابوالقاسم قایم مقام منال دیوانی شهر قم و  
 کاشان را بسورغال ابدی ظل سلطان عشق و کر دند بشرط آنکه از بکر سلطنت فرو شود و از اندیشه تاج تخت  
 دست باز دارد و از میانج شاه غازی کوچ داده طی طریق همی فرمود تا با راضی زبجان آمد و در سمان ارخی که  
 از جانب شرقی بکسر سنگ تار بجان مسافت است لشکرگاه کرد این هنگام شاع السلطنه اسبی را که غنچه  
 نام داشت و بشصده تومان زرسکوک خرید و بدینکاری که خاص پادشاهان است زمینت کرد و تاج زر بر  
 زو و زین مرصع بجا بر بست و بالشکریان با استقبال پروان شد و چنان هزار لوله تفنگ و شمشیر داده  
 قوب و صد لوله زنبورک و یکصد وسی سراسب تو بجانند و دویزار دست جامه سرباز و دویست بابیه نیمه  
 و هزار تومان نقد و هزار غلبرسم پیشکش پیش گذاریند و مورد الطاف و شفاق شاهانه گشت چاکران جنت  
 اسب جسته را بغال نیک گرفتند با الجمل حسب فرمان محمد حسن خان خلخالی از سمان ارخی مامور شد که با هزار  
 تن لشکر و راک زبجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران دیو بدست شود یا فتوری در کار در افتد موبک پادشاهی  
 در آن زمستان ساکن زبجان باشد آنجا شاهنشاه غازی از زبجان کوچ داده در سلطانیه لشکرگاه ساخت و آنجا  
 میرزا یوسف هدائی را مامور بکرمناشان فرمود و خطی بجهت حسین میرزای حشمت الدوله فرستاد که مملکت کرمناشان را  
 بهرام میرزا گذاشته بی توانی طریق حضرت بکیر و آسوده همی باشش و هم در سلطانیه فرستاده و معتمد الدوله و  
 رسید و معادل هزار تومان زرسکوک تسلیم کرد و در آن حضرت کرد و معروض داشت که اینک بالشکری ست  
 و چهل هزار تومان زر معتمد الدوله رسپا حضرت است بید نیست که قبل از ورود و بعتر وین بشکرگاه پوسته  
 شود این خبر نیز بر قوت لشکریان پیافزود و دله را قوی ساخت آنجا شاع السلطنه را تشریف حکومت زبجان داده  
 رخصت انصاف داد و سیصد تن سرباز و دویزار و دویست در قلعه سلطانیه گذاشته راه برداشت چون هرگز  
 از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف و شمشیر که توابع سلطنت ظل سلطان متزلزل است برت آید  
 مصالح بین دولستین از طهران پروان شده بدرگاه پادشاه غازی می شدند میرزا محمدی ملک الکتاب  
 و اسفندیار خان بیات قول را قاسمی نیز تعقل سده سلطنت کردند شاهزاده عبداله میرزا نیز بر سید و با چاکران  
 درگاه پوسته شد چون منزل خرم دره لشکرگاه گشت برادر شهریار و شیرمزر را که حکومت کرمناشان  
 با فوج کرمناشان برکاب پوست و در اینجا معروض داشت که شاهزاده مامور دی میرزا از قبل ظل سلطان سپاه

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و تونجا بآهنگ جنگ و در تختا زاست و هم قریب بدین منزل منوچهر خان مستند الدوله باد و هزار تن سوار و جماعتی از تفکیکان کیلانی و چهل هزار تومان زر مسکوک بشکرگاه پوست بجهن ضراحت بر خاک نهاد و پیشکش خویش بگزینا و ملازم رکاب شد بعد از رسیدن این زرکار داران دولت متنی شدند و دین و وزیر مختار دولت انگلیس را از گردن فرو گذاشتند با الجمله سالار پسر شیخی میرزا نیز در عرض راه بر رسید و عرضیه و پیشکش پدر را برسانید و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین که د وزارت محمد حسین میرزا داشت نیز ملحق گشت و دولت حرکت از کرمانشاهان با محمد حسین میرزا مواضع نهاد که انیک من طریق درگاه پادشاه می سپارم و کار داران دولت را متحن میدارم اگر چنان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شیخ فخرت انصاف خواهی یافت بگوئی که با تومی نگارم و در عنوان آن هو العزیز خواهم گذاشت چون بخوانی بی توانی طریق حضرت کبر و اگر کار را دیگر کو نیستم در عنوان هو الله تعالی می نویسم این هنگام اگر توانی خویش شوق داری کن و باشکر کی که قصد تو کند مقالت میفرماید و اگر بر جانب که توانی طریق فرار بسیار و معتق از برای خویش بدست کن باین همه مواضع چون بدرگاه آمد و امولات محمد حسین میرزا را بتا دید و در سر مکتوب او هو العزیز گذاشت و او را حاضر درگاه ساخته به مالک صعبه انداخت چنانکه در جای خود مرقوم میشود با الجمله در اراضی ابربر عرض رسید که شاهزاده اما میرودی میرزا اراضی قزوین را در نوشته و تاسیاه و دهن که شش فرسنگ از این سوی قزوین است تا صق کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده گری نموده اند و فضلعلی خان پلکریکی قرا باغی با سواران خود جلا دتی بسند کرده قراولان لشکر اما میرودی میرزا را تا بشکرگاه او هنر میت داده و بسیار کس از هنرمندان را هنگام عبور از کناره قزوین اهل حرفت و صنعت و تنگبر ساخته اسب و سلاح ایشان را ما خود داشته را نموده اند از اینجا خبر جنش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه اما میرودی میرزا پراکنده شد و قوت در یک از بهر ایشان نماند لاجرم راه فرار پیش داشته اند و از قزوین نیز باز پس شده در اراضی قبیلاقی نشیمن کرده اند تا شهریار فرمان کرد تا بجنگا و لشکر سزاه کرده و از ابربر میر گشته تا غا هر قزوین برآمد سلطان بدیع الزمان میرزا پسر رکن الدوله با بزرگان قزوین پذیره شدند و در کار علف و آذوقه خویش شوق داری نکردند لاجرم فرمان حکومت قزوین بنام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی بیافت بعد از دور نمودن قزوین خیمه پروان زد و در خاک علی فرو دوشد در اینجا اندیدار خان آصف الدوله که توقف نم بود چنانکه مذکور گشت با اتفاق میرزا تقی علی آبادی بدرگاه پوست چون آصف الدوله بعد از آنکه رسیدن سوکب پادشاه را اصفا نمود از قسم راه قزوین برگرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز بفرمان ظل سلطان برای اصلاح ذات بین از طهران پروان شده در عرض راه با آصف الدوله باز خورد و متفقا بقیل سده سلطنت نمودند و خان کرجی و محمد حسین خان ملک الشعرا نیز ملحق شدند این هنگام مردمی که در لشکرگاه اما میرودی میرزا بودند خویش شوق داری نمودند که در تختی بمانند خان فشت از لشکرگاه اما میرودی میرزا جدا شده به حضرت آمد و زمین بس زوار بس بوسه سران و سرگردان یکیک دود و دود با مردم خود پوسته رکاب شدند چنانکه یکبار در لشکرگاه اما میرودی میرزا شکسته شد شاهزاده یک مرث میرزا به بقعه شاهزاده عبدالعظیم فرار کرد و روز و دو شب میرزا غازی بهر ران پذیره شد و محمد طاهر میرزا بطهران گریخت اما میرودی میرزا چپ راه ماند و بر جان خویش هراسان گشت

سلطنت  
باشکر شکر نعل  
سلطان

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

ناچار نگاری گرفته و محتاجی برکن آمد و در اجرای خود کرد و او را در حضرت شهریار شعیب ساخت و خواستار آمد که او را بمطین خاطر ساخته بدو پادشاه آوردند لاجرم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انگلیس را نزدیکی او مکمل ساخت تا برفت و خطایان شهریار را بدو برانگازید و امیر دیو میرزا شاه و خاطر شتاب گرفت و رکاب پادشاه را بوسه زد و جرمش معفو گشت و شاهنشاه پنهان نهاد که هر کس که تاکنون فرزندان فتحعلی شاه در امر سلطنت کرده اند باز پرس نشود و ازین پس چون عیال کنی کنند با خود باشند و فرمان رفت که منصب و مواجب امیر میرزا اسپه درجیات فتحعلی شاه برقرار بود و کاسته نشود پس امیر دیو میرزا شاه و خاطر نصرت اضراف حاصل کرد که بدار انظار فرشته فعل سلطان را از صورت مصالحتی و بدو بتیول قسم و کاشان را ضمنی بدو بطریق طهرانی پیش داشت از آنسوی سرباب خان کرجی بایمجد عروه و قوب و سیصد زنبورک و هزار تن تفنگچی بختیاری به فرمان فعل سلطان مامور شد که از طهران پروان شده با اتفاق صاحب قران میرزا بشکرگاه امیر دیو میرزا پرتو شود چون بیکر سنک از طهران پروان شد کار و داران فعل سلطان چون منصف امر خویش را معاینه کردند در پی رسیدند که سبب دسرباب خان بشکرگاه محمد شاه پیوسته شود لاجرم محمد رضا خان پسر محمد باقر خان پیکر سکی را با چادر تن تفنگچی از قهای و مامور ساختند که سرباب خان را نکران باشد از آنسوی چون سرباب خان از شکست لشکر امیر دیو میرزا انگی یافت محمد رضا خان را با خود داشت و کوچ داده صبحگاه بسلیمانیه آمد و در آنجا شاهزاده بنرم میرزا را که در قرائی سیر غل خویش اقامت داشت مجبور نمود که از دیگران بسلیمانیه پروان شد و چون بحاجت اثرب بگذشت در عرض راه با امیر دیو میرزا که اجازت یافته بطهران می شتافت باز خورد و او را بنیر ما خود داشت و قریب قتیلاق قزوین بشکرگاه پیوست و وزیر مختار انگلیس چون گرفتاری امیر دیو میرزا را اصنام و وزیر بیکه قایم مقام آغا ز شکایت کرد پاسخ رفت که اگر سرباب خان از معاهده ما مدافعیت شما انگی میداشت هرگز بدین آیین سبب درت نمیکردیم اکنون در ارضایکنیم و رنگینیم با بجهل چون محمد باقر خان پیکر سکی دانست که سپاه شاهنشاه غازی مانند سیل بنیان کن صعب و سهل زمین را در نوشته راه نزدیک کرد و امیر دیو میرزا نیز بدو پیوست معلوم داشت که اختر فعل سلطان و از کوه است و دیر نباشد که گرفتار شود لاجرم بنزدیک او آمد و معروض داشت که من سالها پرورده نعمت و پناهنده حضرت بودم هرگز گله ازان فورزم و کافرنفت نشوم دانسته باشم که محمد شاه بالشکری در رسید که دفع او در وقت بازوئی نیست انیک راه نزدیک کرده و امیر دیو میرزا نیز بدو پیوسته نیکد و روز بگذرد که در گند خیم گرفتار شوی صواب آنست که هر چه توانی از زر و کوه و از این خزانه دولت که امر و زمت حش بدست است بر کبری و با خود حمل دهی و در دارالامان قسم در سخت قبه مطهره جای کنی و اگر توانی بجای دیگر نیز توان رفت فعل سلطان گفت مرا فرزندان و چاکران و پیوستگان فراوانند اگر با تمام ایشان کوچ دهیم نیکو باشد و ازین سخن رمانی محمد جعفر خان وزیر در خاطر داشت محمد باقر خان جواب باز نداد و دهنم کرد که محمد جعفر خان را پروان شدن نکند از نداد لاجرم ازین عزیت متقاعد گشت و محمد باقر خان از نداد پروان شد و با خود اندیشید که اگر قبل از ورود و محمد شاه تقدیم خدمت کند در شمار پیوستگان فعل سلطان برآید و مورد عقاب و عتاب پادشاه شود پس از قبل پادشاه منشوری بمجمل خطاب بنحو شش نداشت بدین

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

شرح که قبل از ورود سوب پادشاه ظل سلطان و محمد جعفر خان وزیر او را و دیگر مردم که در طینان و حصیان باد  
 هداستان شده اند گرفته باطل و زنجیر محسوس دار و اگر در این امر کار برادر کنی کبیر خواهی یافت و خاتم محمد خان سپه  
 مدیقلی خان و دولوراکر مذهبهای مهر محمد شاه بدان مشورتهای آنها و تفکینان قلعه را که بازند رانی بودند طلب نمود و چنانچه  
 بود که ایشان بامیرزادگان وزیر لشکر مواضع بناده اند که هرگز باطل سلطان از در صدق و صفای پیر و نشتند  
 هر وقت بتوانند از کزنده خود داری بکنند با بجه آن مشور را بایز رکان ایشان بنزد و اجتماعت را در گرفت  
 ظل سلطان و محمد جعفر خان همدستان ساخت و از در حرم و دوراندیشی با عامه تفکینان گفت که ظل سلطان  
 از محمد جعفر خان رنجیده خاطر شده و بیم دارد که او بطرفی فرار کند و دیگر دست بدو نیاید باین روی مرا حکم  
 فرستاده که بهم اشب او را ناخود دارم چون ایشان را متفق ساخت بجاعت قاجار پیام فرستاد که شب  
 بامداد هرگز از سرای خویش بدر نشود و چون در هر که در در خانهای خویش میاشید و در سرای استوار کنید اگر نخواهد  
 بر آید پرسش نفرمائید و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق میدانست حاضر کرد اما از آنکه محمد جعفر  
 میرزا از دور و نزدیک اصناموندند که در سرای محمد باقر خان بجنمی است و تفکینان قادر به عبادت همه  
 روزه در اینجا تردد و نمایند لاجرم تفرس کردند که خاطر او در حق ایشان و دیگر که نه است بعد از فرو شدن آفتاب  
 نزدیک ظل سلطان آمدند و هر دو آن معروض داشتند که ما اشب از کن و کسید محمد باقر خان آسوده نیستیم و  
 او را در حضرت توار در صدق و صفای لایم صواب آنت که او را طلب فرموده یک اشب در نزد ما باده  
 کند و در این سخن الحاح فرمادان نمودند در پایان امر ظل سلطان در پاسخ ایشان فرمود سخن بدر از کشید و در  
 جایگاه خویش بپایمید که اطمینان من بر محمد باقر خان زیاده از شماست چه او با من تاکنون و ده کثرت افزون  
 باقران مجید سوگند یاد کرده و هر سه روزه کتوب برادر خود آصف الدوله را بر سر بست و نزدیک من آورده و در  
 این وقت سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان از حضرت او باز شدند و محمد جعفر خان بجای همه شب در بالا خانه  
 یک خانه سه سراسی سلطنت گرفت و بیا سو و بعد از اکل و شرب شاد بخت و آسوده خاطر میارید  
 که شاری ظل سلطان و محمد جعفر خان بدست محمد باقر خان بیکل پکی

نیمه شب محمد باقر خان مردم خود را برداشته با شاقی بمی از تفکینان بازند رانی همگام سپید و دم بدارالاماره  
 سلطان در آمد و منافضه بیالا خانه کشیکخانه صعود نمود و محمد جعفر خان را در جامه خواب فرو گرفت و طایزان  
 او را نیز با خود داشت باز و بند و اشیاء و دیگر که در جیب و بغل او بود بدست خویش برگرفت و او را آورده و در  
 میان کشیکخانه که در و هیز سرای است باز داشت هم در این وقت محمد رحیم خان را با ده تفکین فرستاد تا بمیان شهر  
 رفته شاهزاده محمد ولی میرزا طلب داشت و پیام داد که پی و چشتی نیست تو را از بر آن خفته ام که پیام مرا  
 باطل سلطان رسول بشی چون محمد ولی میرزا حاضر شد گفت از قبل من در حضرت ظل سلطان معروض  
 دار که از این پیش هر چه کشتم پذیرفته نشد اکنون بر حسب فرمان پادشاه محمد جعفر خان را ناخود داشته و در  
 حضرت تو از طریق ادب پیرون نشوم اگر خواهی بهر جانب فرار میکنی که تو را از قصد باز نتوانم دشت محمد  
 ولی میرزا که خود نیز از ظل سلطان دل آزرده و دشت سراسی درونی رفته و اوراق نازخانه محمد شاه ظل سلطان

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دریافت که مانند بر بهاری بهای های میکرومیت او را دیدار کرد و بختان محمد باقر خان را آشکارا و شهنشاه سلطان فرمود هرگز باین کلمات خاطر من آسوده نشود و پیکان چون ازین سراسی بدر شوم مرا مخذول دارند و از هر دو چشم ما بنیاسازند در اینوقت زمان مردم سرای بگردان و انجمن شدند و برادرینغ و افوسس همی کردند و طریق چاره مسدود یافتند محمد باقر خان آنگاه حکم داد تا نخل سلطان را در رواق معروف بجگانه فرنگی آورد و هشتصد فرمود و جماعتی از تفنگچیان را در گردانها پهبان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را اینوقت بر مردمان مکشوف داشت اهل و عشیرت محمد جعفر خان چون این بشنیدند بی توانی بنجانه آقا محمد و مجتهد در فرستاد و محمد باقر خان کس فرستاد تا ابواب سرای او را متوقف و محکوم داشتند و این مژده را در عریضه نگار داده بشکرگاه فرستاد و ازینوی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که نخل سلطان هم بر او بود چنانکه مرقوم شد چون کرشاری او را بدست قرار کرد و در آستانه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک زادگان بدو لشواری نخل سلطان شناخته بود قرار کرده راه شیراز بر داشت مدت سلطنت نخل سلطان و خود سرای و چهل روز بود مع القصر روز دیگر شاهنشاه غازی باشکرهای ساخته و توشخانه و قورخانه و کت و کت سران سپاه و اعیان درگاه بلیلیانیه آمد و از آسپا در قریه طرشت ری منزل نموده روز دیگر آهنگ دار انخلا فرمود و سکنه طهران خورد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه غازی روز چهارم در بهمنشاه وارد گنجستان کرد از پیرون قلعه شهر است در اوتامی که معروف بدکاشمی باشد درآمد و از شهر خضر و خان کرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع بجا هر شاهوار و بازو بندهای دریای نور و تاج ماه و تاج شاهانه سلطنت را از گنجران نخل سلطان اختراع نموده بجهت آورد و شهریار بدان اشیان قیامت بیا راست بود کرسی مرصع معروف بخت طالس که نیز از شهر حمل داده بودند بر پشت و بارعام در دوامت شاهزادگان و امرا و اعیان در پیشگاه حضور صف برز و شاهنشاه سلطنت سلام دادند و تینت و تینت فرستادند اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند و در دار الخلافه حاضر شدند شاهزاده بهمنشاه بهاء الدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت روز پیت و یکم شهرشبان باد و هزارتن بجا سمنانی و دامغانی و چهارصدتن سواره و صانلو بدرگاه آمد و در گنجستان ملازم حضرت پادشاه شد و صوابید قایم مقام حکم شد تا سپاهی که ملثم رکاب بود و بزرگی مصطفی قلیخان سمنانی سفر سمنان کرد و در اینجا بیج راه کنند و بخراسان شوند و غلامحسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته بجهت شتافت و در خواست یافت و برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این به کام متوقف خراسان بود تینت جلوس پادشاه را عریضه نگار داده با پیشکشی لایق انفاذ داشت روز تمار و روز و روز و یک سران و سرنهکان و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند محمد حسین خان فیروز کوهی و عباسقلی خان لاریکانی و دیگر سرکردهکان با زندران هم در توقف گنجستان قتل آستان نمودند و پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان وارد شهر طهران شده بارگ سلطانی درآمد این هنگام نخل سلطان را بر حسب فرمان از رواق کلاه فرنگی برآورده در خانه خواهر و فخرالدوله جای دادند و محمد جعفر خان را بدست محمد باقر خان پیکر سبکی سپرده تا

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

در سرای خویش باز داشت و چون محمد باقر خان دانسته بود که چهل بار یکبار از اموال و اقبال او بقریه شایسته  
عبدالعظیم تحویل یافته کس فرستاد و اینچند راحل داده در سرای سلطنت در اوقات نقاش خانه برزبرجم  
نهاد و پس از ورود شاهنشاه صورت حال را معروض داشت شاهنشاه باذل فرمان داد که اموال محمدجعفرخان  
از طرف دیند و سیاه و سفید با تو عطا کردیم پس محمد باقر خان آن اموال را بنجانه خویش آورد و در میان  
آن اموال معادل پنجاه تومان زر مسکوک نقد یافت و دیگر اشیاء نفیسه و جواهری که ماخذ داشت با  
آن درهم و دنیا زر مسکوک میزان صد هزار تومان بر میرفت و از پس آن کس بنجانه محمدجعفرخان فرستاد  
و ابواب سرای مفتوح داشت هر چه یافت برگرفت این هنگام محمدجعفرخان کس بزرگیک قایم مقام فرستاد  
معروض داشت که از آن روز که نعل سلطان غازطغیان کرد و سر سلطنت بر آوردن و دستم که اقامت  
در حضرت امور شد و خاتم است و پیوسته در اندیشه بودم که خویش را چنانکه از وی زیانی نه پنجم بجای  
بگیرم شاید حال اموال و اقبال من است که از شهر بیرون فرستاد و تمام خویش را از دنبال فرار کنم از قضاوت  
نیافتم و گرفتار شدم اکنون که محمد باقر خان بر تمام اندوخته من دست یافت و دیگر مرا بچند مجلس من در رضا  
او چرا باشد قایم مقام بفرمود تا حسینعلی خان میرالممالک حاجی علیخان حاجب الدوله و آقا محمد حسن صندوقدا  
بر فرستاد و او را بزرگیک وی آوردند بعد از گفت و شنود او را بمیرالممالک سپردند و در سرای خویش باز داشت  
و چون قایم مقام نهان بچند از مدت سپرده حاجی قاسمخان سر تیب فوج خاصه بود و در پایان امر شفاعت  
حاجی میرزا آقاسی را بگشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جمله چاکران درگاه شد چنانکه در کجا  
خود مذکور خواهد شد اکنون بر سر سخن رویم بعد از ورود شاهنشاه غازی بطهران حاجی سید محمد تقی کاشمی که  
در میان موحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت فحلی نامور بود و بدرگاه پادشاه آمد و تهیت جلو گرفت  
و این هنگام شاهنشاه طهاسب میرزا پیر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه بقریه  
بر حسب فرمان حکومت کاشان یافت و بخواهد که دوله ملقب گشت و میرزا ابوالحسن وکیل الرعایا می کاشان  
که از قید سیف الدوله میرزا را تا بیست چنانکه مرقوم شد بوزارت او منصوب گشت و بر حسب امر مبلغ  
پانصد تومان زر که بمصا دره سیف الدوله میرزا از وی تا خود داشته بود و مسترد گشت بجا بکیر میرزا را برادر بزرگتر  
منوید الدوله مامور بگذاشت و ملازم خدمت برادر شد که از کاشان روانه یزد شود و او چون  
از کاشان راه برگرفت و باراضی یزد نزدیک شد مردم آن بلده بربلا که میرزا که اینوقت یزد را تحت فرمان  
کرده بود چنانکه تفصیل آن در این کتاب مرقوم است بشوریدند و او را چارچانب کرمان فرار کرد و در جای  
دار یزد گشته برمند حکومت جای کرد باالجه طهاسب میرزا را کاشان برگرفت و عبدالصمدخان  
وزراء باجاعتی از سواران و نیز ملازم رکاب طهاسب میرزا شد بعد از ورود و بکاشان اسمعیلخان را  
گرفته باز داشت و بر طریق اصفهان و شیراز قزاقان را بکاشت تا مبادا منافضه از فرمانفرمای فارس  
و شجاع السلطنه سپاهی بدینجانب تا خن کند بعد از بیرون شدن طهاسب میرزا از طهران و در آمدن سرکران  
مازندران بصوابه بدین میرزا ابوالقاسم قایم مقام شاهنشاه غازی میرزا فضل الله نصیرالملک مستوفی عالی آباد را



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

طلب فرمود و فرمان کرد که سفره ازندان نمود و شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرمی ازندان را ملحق خاطر  
 ساخته حاضر درگاه سازد و لاجرم میرزا فضل الله با شاق عباس خان قاجار توانلو شب نوزدهم شهر رمضان  
 از طهران بیرون شده پست و هفتم رمضان بشهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار  
 پادشاه را که همه از در رقی و مدار بود باز نمودند نخستین ملک آراست براسنده بود و زمان و فرزندان او  
 چنان پنهان بودند که در قتل میرزا فضل الله بدستمان کشند تا مباد الملک آرا را غره نماید و سفر طهران فرماید  
 میرزا فضل الله و عباس خان کفشد با صفت عقل سخن گفتند و کلمات سنجیده برانید اگر لشکری دارید که با  
 محمد شاه از در جنگ تواند بود عرض دهید و اگر بکنی اندوخته ای که بدان بجای لشکر توانید کرد و سرکشان  
 اگر نه خط عصبیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه کشتن از شریعت عقل بیرون است چون عصبیان  
 شما آشکار شود و بی فرمانی شما کوشش ز بزرگان درگاه کرد و جهان بزرگان ازندان شما را دست بگردان  
 بسته بجهت پادشاه بر نند ملک آرا این رای را استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاد و سپهر  
 خود بدین الزام میرزای ملقب بصاحب اختیار را از استرا با در حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال  
 از دروازه ساری بیرون شده راه دارالحلایه پیش داشت و در منزل علی آبا و از کثرت برف دباران  
 پیچ و زانو است جنبش کرد و از این روی کاروان درگاه چنان دهنش که ملک آرا از سفر طهران پیشیمان  
 شده است و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرد و لاجرم میرزا تقی علی آبا دیرانامزداستقبال او کرد و تا حال را  
 باز داند بعد از ورود میرزا تقی علی آبا میرزا فضل الله بشتاب برق و باد درگاه پادشاه آمد و مساحت  
 و ملک آرا از این آلودگی مصفا داشت و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه بهمن میرزا که این وقت حلیه  
 دارالحلایه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی پسر قاجار مقام با استقبال ملک آرا بیرون شد و او را  
 در عشر آخر شوال بشهر طهران در آورد و در خانه موسی خان توانلو فرو و آوردند و بعد از دو روز بجهت پادشاه  
 حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت و همچنان شاهشاه غازی هر یک از  
 اعلام خویش را که سن شیخوخه دریافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بودند هنگام نامائیکستن نشستن  
 میفرمود و اناظر سلطان اگر چه که هیچ در انکرا ن بودند و او را از شهر بیرون شدن نمیکند داشت لکن شهریارش  
 از دیدار خویش بی بهره روانید داشت و او را بجهت خویش طلب داشت و چون بر فراز مجلس آمد پادشاه  
 حشمت او را بر پای خاست و ظل سلطان محل سلطنت را دقتی نگذاشت چنان نشست که بر صدر مجلس  
 برآمد و اگر نه از محمد شاه فرد تر نبود شاه غازی که هم از علم و جیا آفرینش دشت کشاده روی با او سخن کرد  
 و این کبر و خیلا را بر او نکرد و هیچ از آنچه در میان برفته بود یاد نکرد و چون مجلس نهایت شد مردم مجرب با  
 ظل سلطان کفشد انیکونه کرد و از مردم کفرش را بشهریار و او نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبت  
 هر کس در حضرت او خاضع تر باشد و اطاعت و بندگی بیشتر کند تقرب و افزون است پادشاه را که ظل اندیکونه  
 برین معنی تشبیه کند ازینجاست که سلاطین فرزندانند و پدر و عم شناسند هر یک با ایشان از در ضراعت و  
 صداقت بیرون شد و قربت یابد و بدین سخن حکمت آینه ظل سلطان را از ان کبر و تمیز فرد و کرد و داند تا چون به

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

روزه سپری شد و عید ظفر فرار رسید و شاهنشاه غازی در دارالاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس کند ظل سلطان پیش شده دست در بغل شهباز کرد و او را بر تخت صعود داد و خود باز شده بر صف بایستاد از آنسوی چون انجیر برکنده شد که مژده و آذر با پچان و ماژندران و عراقی و قندفرمان گشت در اصفهان عبادنه خان امین الدوله کس نبرد یک سلطان محمد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران تیسین یافت مرا دیگر در امور این مملکت مداخلت ننخواهد رفت این گفت و از سرای خویش شجانه حاجی سید محمد باقر رشتی که مغل مجتهدین ایران بود پناهنده گشت و در آنجا نشست این هنگام سیف الدوله نام شاهنشاه غازی را زینت سکنه و خطبه بنمود و مسلخ از زرمسکوک که بنام پادشاه نقش کرده بود برسم پیشکش بدرگاه فرستاد و آن روز در عشر آخر شهر رمضان برسمه اماکار داران درگاه خسرو خان کرجی را بجهت اصفهان مامور داشتند و او را اندر زکر دند که سلطان محمد میرزا سیف الدوله را بی آنکه از شمت او کاسته شود کیل طهران کنانگران باشش که بدیکر سوی عیش نتواند کرد و نیز رچی پیشینیت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را بدار الحلافه کوچ و بدلاجرم خسرو خان اصفهان شده امران بلد را بنظم کرد و بر حسب فرمان سلطان محمد میرزا باعشرت خویش و ما و خود قاجالدوله حاضر دار الحلافه گشت تا پیرمزدون الله یا رخا آن صف الدوله و میرزا ابوالقاسم قایم مقام در امر وزارت اعظم برای خود از پس این وقایع الله یا رخا آن صف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود روزکاری در حضرت شهبازی شاه و وزارت اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی دولت طمع و طلب بدین منصب دست خواهد یافت از آنجانب میرزا ابوالقاسم قایم مقام که مقصدی امر وزارت بود و دارا از زودی خود دفع هسی داد از آنجا که پیرون حوزه سلطنت همیشه حاملان سیف و علم مقهور عالمان قرطاس و قلم انداخته قایم مقام که با صابت رای و حصافت عقل شناخته تمام ایران بود عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و بصلاح و صوابید و فرمان رفت که آصف الدوله سرفارس کند در مملکت فارس فرمانگذار باشد چون این رخصت از پادشاه بگرفت تبریک آصف الدوله آمد و گفت امر و در مملکت پادشاه قاعده دولت و قائمه سلطنت توئی اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت دولت عهد تا کنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمیکشت هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر بدست تو منقوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه پیرون خواهد بود چندان سپاس و تسلیش گذاشت که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت آنگاه فرمود که من سفر شت تا اتم کرد خنیتن آنگاه صد هزار تومان زرمسکوک از خزانه دولت مرعطا کنند دیگر آنگاه مرا هیچده سراسب جنیت باید که همه با بجام وزین زرین بر صبح بجا هر شین باشد این جلد را از باره بند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را بسورغال من نشور و دهن چندا نکمن در آن اراضی حکمران باشم منال دیوانی طلب نکته قایم مقام با دلی منیع چنین گشاده معروض داشت که ما خود بیج سفر شمارا ازین برزیا دست بخجده ایم باز اگر خاطری هست مکشوف فرمایا تا ساخته داریم آصف الدوله چون از قایم مقام که وزیر اعظم و کارگذار مطلق بود این سخن بشنید قوی دلش شد همچنان دیگر باره فرس طمع را شکر یک داد و گفت باید پرسن حسن خان سالار امیر بار باشد و سپرد دیگر من محمد قلیان چون یکچند مدت در اصفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور ایشان پیشی مبزادار و حکومت

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اصفهان را بادی گذارند و دو پسر و یک مرمن بکلی پکی و محمد علیخان از بهر حکومت برود و همان نیکوست با احمد از اینگونه سخن فراوان کرده قایم مقام بصوابید و همه را بر صفحه رستم کرد تا بزرگیک پادشاه برده مشو کند و از نزد آصف الدوله بیرون شده بجنرت شاهنشاه غازی آمد و معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند آصف الدوله خالی و نیک مکانی نبوده امروز بر پادشاه بخشایش آورد و عظیم فتوت و مروت ظاهر ساخت زیرا که نام تخت و تاج بنزد او آن را طلب نفرمود و فرود آن از نزد او هر واسطه و استر و سیاه و سفید و طریف و تیلد هیچ نامه که نام بنزد و بنام طلب نکند و غیرت مشولات او را در پیش پادشاه گذاشت و چنان بود که او معروض داشت آنگاه گفت کسی که لجام چاکری در دهن دارد و اینگونه سخن کند اگر باشد و تو بدست کند چه خواهد شد بشی این کلمات در نزد یک پادشاه آصف الدوله را از فعل خویش ساقط ساخت و بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت بجبری دست نهد و از بهر آنکه حاضر درگاه بشد و در امور دولت مداخلت نکند و از آن حکومت خراسان با مور فرمود و با ثاق پیرش حسن خان سالار روان آن اراضی داشت آنگاه در دفع حسینعلی میرزای فرما فرما حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تنخیر ملک فارس کیل و بکجه کشت و برادر کتر خود و نیزه میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان پادشاه آقا سی معتد الدوله را طلب فرموده به تنخیر فارس فرمان کرد و دولتی صاحب انگریزی معلم تو بجا زار با کرد و بیابان از سر باز و سوار ملازم خدمت او نمود و لا حبرم معتد الدوله را بیج راه کرده در عشر آخر شوال از دارالخلافه طهران بیرون شد میرزا ابوالقاسم بهادری ملقب بذوالریاستین و محمد طاهر خان قزوینی را که از مشایخ کبار ملازمان رکن الدوله بودند با خویش شستن کوچ داد و دولتی صاحب را با سی عراده توپ و جامعی از لشکریان بر منقلای سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بعد از ورود و بقیه آمد و بر دی سرترا که بکلمه ظل سلطان در آن بلده حکومت داشت که در دهانه طهران نمود و حکومت قمر اساجی امیر اصلاحتان قراکو زلو گذارشته راه کاشان برگرفت و از کاشان میرزا میرزا و معتد الدوله با یک نیمه لشکر از راه اردستان و حدود یزد در سپاه رسیدند و نیم دیگر را با ثاق لژی صاحب بجانب اصفهان با مورسان شاهزاده سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون این خبر بشنید پذیره لشکر شد و علف و آذوقه سپاه را با ساخت و در اصفهان لژی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده حیدرقلی میرزا و سلیمان میرزا و فرزندان قسرها با لشکری ابنوه باهنگ اصفهان بیرون شده اند لاجرم شته زده با سپاه خویش از اصفهان غیمه بیرون زد و بطرف فارس رهسپار آمد و همچنان از آن سوی چون این خبر در مملکت فارس بمشگشت فرما تقرابا برادر اعانی خود شجاع السلطنه را با ده هزار تن سوار و پنج هزار تن پیاده با استقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان خان زمان کوچ دهمه مان بده را مسخر داشته نشین کند و مرااگی فرستند با لشکر شجاع السلطنه با آن لشکر ساخته از شیراز بیرون تاخت و پست و بلند زمین را در نوشته در منزل موسی آبا که از اراضی قشانه است سواد سپاه محمد شاه ویدار کرد و لشکریان بهم برآمدند و از آن سوی رده شده صف راست کردند لژی صاحب فرمان داد

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تا تنجانه را پیش راندند و مان تو بهار بخشاوند و سر بازان با تفنگ از پس تو تنجانه شمشیر کشید از کوله توب  
و تفنگ شکر مرکب ببارید و میدان حرب از دغان و گردچنان شد که مرد و مرد دشمنان شجاع است  
که آموخته شجاعت و جلالت بودند چون این بدید داشت که فارسان مملکت فارس بر این عزیمت میشتند و هم اکنون  
بزمیت شوند تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را بقوت کند چند کمرت تا کنان تو تنجانه تا خنجر کرد و حمله کند هم از اینگونه  
مبارزت سودی بدست نشد لشکر شیراز را نیز وی درنگ نماند پیکار پشت با جنگ داد و راه فرار پیش داشتند  
چند آنکه شجاع السلطنه از چپ و راست تاخت و مردم را بیکجک تحریض داد و مفید نیفتاد و چار و خیز طریق فرار بر  
گرفت و از تنقای لشکریان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره سیفتا پی بدست کرده از بهر آسایش اقامت  
کردند لتری صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و بر رسید و دیگر باره دایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف  
و برودت هوا فرار از هر جا که صعب می نمود و چار و درین کمرت شایزادگان قدم اصطلا را ستوار کردند و تا فرود آمدند  
اقاب زرم دادند چون شب تاریک جهان فرو گرفت و آرزو و علف و نیز بدست بودند لتری صاحب با عیش و تمک  
از همزیتان بدست کرده بود و بشکر کاخ خویش مراجعت کرد و شاهزادگان این محسنی را فوژی مزرک شمرده با شاق  
لشکر باز شتافتند و بچکس تا در شیراز رخان باز کشید لتری صاحب از پس این شیخ در منزل آباده بضررت معتدله و  
پوست و معتدله و دلبی توانی رهپا رآمد و مانند سیل میان کن از تنقای بزمیت شد کن برفت و لشکر فارس از  
آن بول و همت که یافتند هم در شیراز شتافتند اقامت کرد و هر کس بوطن خویش کریمت فرما فرما و شجاع السلطنه  
ناچار شهر را بگذاشت و در قلعه را که متحصن گشته بود چون ساده دلان از بهر ورود و معتدله و له هاندار و میزبان  
میین کردند و از آن سوی معتدله و در و ز قبل از نوروز شهر شیراز درآمد و ابواب شهر و باره حصار را بر و هم پیش  
بپرود و در تیغ را که یکدل کشت چنانکه عنقریب مرقوم میشود و هم در این حال برادر اعیان شاهنشاه غازی همین میزبان  
حسب فرمان حکومت دار الخلافه طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجہ سریان بود بوزارت و منصوب  
گشت و هم در این حال فرمان رفت که عبداللہ خان این الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران  
لازم حضرت باشد میز را تقی علی آبادی نیز بر حسب امر بد و مکتوب کرد و از رفت پادشاهش نوید داد و بیسج  
مفید نیفتاد و همچنان در خانه حاجی سید محمد باقر ناپسند بود و موسم در این سال میرزا محمد علیخان وزیر دار الخلافه  
پسر عبدالرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فحشلی شاه و امور دولت مداخلت داشت و با وزرای  
درگاه در مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رخت بپجهان جا دید و بدو هم در این سال میرزا صادق مروری  
که وقایع بخار در دولت و داروغه و قرقانه پادشاهی بود بسلطنتی باقی تحویل داد و اما از آن سوی چون بهرام میرزا  
چنانکه مرقوم شد و امور بحکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت نخستین در رکاب شاهنشاه غازی از  
تبریز تا باسج کوچ داد و بعد از بیرون شدن پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و تیغ  
راه نموده با میز را تقی قوام الدوله و سلیمان خان کوران و میرزا اهدا تیمار این کرد و در استان راه برگرفت و در دین  
سوار شقایق و صدق سواره قرا با پاق و کیم فوج سرباز مراغه را لازم در رکاب ساخت بعد از آن یک و در محله جرب  
فرمان فوج مراغه را نیز روانه لشکر کاخ پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق سا و جیلان مکرری و پانزده هزار

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کردن شاهزاده  
بهرام میرزا  
نکودان

گشت و در اراضی شتر میرزا هدایت الله را در آن سندج منوچا با سپاه کردستانی در کنار رود دسیروان پرست  
رکاب کرد و در وسیله انجمن را نیز مامور فرمود که از پیش تا حق کرده جماعت کوران را ساخته خدمت کند و در  
تحت فرمان دار و بعد از درو و سیلیمان خان به ذهاب نورالدین میرزا که از قبل برادر خود حشمت الدوله حکومت  
ذهاب داشت تائب و ترک دنیا و راه کرمانشاهان برگرفت و سیلیمان خان حکم و اگشت ابهرام میرزا را  
تقاضای ایشان علی مسافت همی کرد و در اراضی شهر زور محمد خان سرتیب ایرانی که از پیش در سیلیمانیه متوقف  
و کار فرما بود بر حسب فرمان شاه غازی با چهار عراده توپ و دویست و پنجاه تن از سربازان مراغه بکریه  
بهرام میرزا اشتافت و بعد از درو و دینار سیروان عبدالله پاشای پسر سیلیمان پاشای بیان با چهار هزار تن  
سوار با بان برسید و با بهرام میرزا پوست اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قرار گیرد اطمینان  
کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگرگون کند روزی چند برگشت که خبر عبور شاه غازی  
از منزل بهر و خرم دره بجانب طهران رسید پس بهرام میرزا دل قوی کرده رود دسیروان را عبور کرد و این  
سوی آب و تراقی نمود و عبدالله پاشا را با لشکر خشت انصراف داد تا اگر حاجت افتد دیگر بارش طلب فرماید  
درین وقت آقا محمد صالح برادرزاده آقا محمد جعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمت الدوله وارد شد و  
حال پرسی بسزا کرد و از تقاضای او ملک محمد سلطان خمس سرسنگ که از جمله متکذران حشمت الدوله بود برسیه  
و مکتوبی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته از قایم مقام نیز باز نمود و بشرح اینکه بصوابید میرزا ابوالقاسم  
ذوالریاستین وزیر حشمت الدوله و معاينه او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان بر حسب فرمان  
خاص از برای حشمت الدوله است و بهرام میرزا مامور است که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و ثغور را حفظ  
و حارس باشد اما بهرام میرزا چون در نمان رضت داشت که اگر تواند حشمت الدوله را در کرمانشاهان نگذارد  
چشم این مکاتب پوشید و میرزا تقی قوام الدوله را با یکصد سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمت الدوله  
پیام کرد که من از آمدن بکرمانشاهان ناچارم و اگر تو را حکومت این مملکت بایستی آنکه حاضر درگاه پادشاه شوی  
و خاطر کار داران دولت را از خویش صافی داری کار بکام نتوانی کرد و خود دینار از تقاضای او کوچ بر کوچ میرفت  
و از بزرگان کلهر و زنکمه و دیگر قبایل همه روزه پذیره کشید و با او پوشند سیلیمان خان کوران با سپاه خود بسید  
و ضاقلی خان والی کردستان با میرزا فتح الله و دیگر خود و میرزا هدایت الله این کردستان چهار هزار مرد  
شکری در منزل ماهی دشت بشکرگاه بهرام میرزا پوست که اگر حاجت باشد در رکاب او بکرمانشاهان در رنو  
شاهزاده چون مردم آن بنده را میطیع و منتقاد میدادند رضا قلیخان را با لشکر خشت انصراف داد و میرزا فتح  
و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روزی چند هم شهر رمضان کوچ داده در پرون باره شهر در  
قلعه که شاهزاده محمد علی میرزا بنیان کرده بود فرو شد و از آن سوی میرزا تقی قوام الدوله و عرض ای تن  
از راه زمان قبیل بدره را دیکر نموده نیز دیک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا پوست و چهارم شهر رمضان  
وارد کرمانشاهان شد بغیر خود تا آنجا عت راعضه هلاک و دمار ساختند اما از آن سوی چون میرزا ابوالقاسم  
قایم مقام میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمت الدوله را با خود متفق ساخت مکتوبی بصوب ملازم خود

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

فصلی یک بجمله الدوله نگاشت و او را بنوید حکومت کرمانشاه و ملاطفت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا ابوالقاسم و ذوالریاستین چاکم بدان اشارت شد عریضه کرد و علامتی که با ششمه الدوله مواضعه داشت در عنوان عریضه رقم کرد و لاجرم ششمه الدوله در سفر دارالخلافه یکجمله کشت و چنان صواب شمرده که بهرام میرزا و یارانش و بجز ششمه خود خویش را ساقت سازد و لاجرم روز و دو بهرام میرزا بشهر کرمانشاهان از دروازه ویکسپرون شده راه طهران پیش داشت اما چون بهرام میرزا در دارالاماره کرمانشاهان قامت جبت و کارکن بلده را بنظم کرد فرزندان شاه خراوه محمد علی میرزا را بدکانه فاخت و نوازش فرمود و واجری هر یک را چون روزگار پدر و برادر مقرر داشت آنجا ملا عبدالعزیز کاشانی را که مامور بهلازمست ایبورد وانه لرستان فرمود تا نظر میرزا که از قبل برادر خود و ششمه الدوله حکومت آن را رضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمد علی خان مکرئی اشکین آقاسی شاهزاده محمد علی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر دیگر ششمه الدوله اسد الله میرزا را نیز از اینجا بکرمانشاهان فرستد و صورت حال را آنجا کرده انفاذ درگاه شاهنشاه غازی داشت و خواستار آنکه برادرش فرزند میرزا را بنزدیک او کیل سازند تا در تقدیم خدمت بهره شایسته داند منصوب دارد و کار داران دولت او را بتشریف مثال پادشاه معاشرت بخشیدند و معادل سه هزار تومان نرسنگو عطا کردند و هزار تومان میرزا اتقی قوام الدوله را بادل رفت و فرزند میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده و شاه حضرت ادا شد بعد از ورود او بکرمانشاهان بهرام میرزا و اسبجوکت لرستان مامور فرمود و با جمله مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا استایستاد و نظاره میرزا والی و ساداته میرزا بنزدیک آمدند و محمد حسین میرزا می ششمه الدوله در عشر اول شوال وارد دارالخلافه کشت و در حضرت شاهنشاه غازی حاضر شده زمین بوسید و پادشاه از ورود او دینیک شاد شد چه فرویت و شجاعت او را از همه شاهزادگان افزون میدانست و هم در شهر و یقده شاهزاده محمود را کار داران دولت و لرستان ماخوذ داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او در ارضی لرستان با عددی قلیل طی سافت کرده که بعبات علایات سفر کنند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرس کردند که کمون خاطر محمود میرزا آنست که در لرستان را با خود همداستان کند و عصیان ورز و لاجرم گرفتار شد و هم در این سال فضلعلی خان پیکلنکی قزاق باغی مامور بمحکومت مازندران کشت و آن مملکت را بنظم کرد و بعضی از ترکان را که در حبزیر و میان کالکین کاه ساخته با سر و نوب مردم می پرور خند کفر کرده نریمیت داد

ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال کبیر از دو و بیست و پنج و یک هجری در سال کبیر از دو و بیست و پنجاه و یک هجری مطابق هجری سیل ترک، چون ده ساعت و پست و نه دقیقه از روز یکشنبه دوم شهر ذیحجه الحرام سپری شد آفتاب در پست الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار چرخ نوز و زبای بر دین سباط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هر کس در جای خود ایستاده شد نخل سلطان بهمان سلب که محمد شاه را سلام میداد و در رفت و نقان خویش را بر پیشه و آفتاب زد که هم سال با تقوین داشت بر سر زد و از پروان یوان بر لب بحر با ستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و بر عادت که چاکران درگاه پادشاهان عجم را مخاطب سازند در گفت و شنود قربان خاک پای مبارکت شوم  
گفت اما شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا بدست آویز و جی پای و شیخوخت خویش بدرون ایوان شده سلام  
داد و بخشی و در تراز پای تخت پادشاه نشست قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را بنزدیک  
او رسول فرستاد و پیام داد که ظل سلطان برادر اعیانی یابن السلطنه است و قشعی شاه و وصیت فرمود که محمد  
شاهت او را نگاه دارد و قدر او را در مینع سازد و باینمه تاج و تختان خویش بر لب ابجیر ایستاده و تورا چه شاه  
که کاهی پادشاه را در عریضه خویش شاه بابا جانم سیاهی عنوان کنار میکنی کنایت از انکه با آقا محمد شاه شهید هم نام است  
و کاهی در پای سیر سلطنت جلوس میفرمائی ازین پس در عنوان حضرت قربان خاک پای مبارکت شوم بنویس و در  
پیشگاه پادشاه ایستاده باش و اگر نه از ان کنار عرض و ما را خواهی شد و ازین نشست تن و جان خواهی حنت در  
این عید شاهزادگان بزرگ مانند محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و شاهزاده بهاء الدوله و محمود میرزا و ختمه الدوله  
و دیگر کسان در پیشگاه حضرت بر صف بودند و کارا در بایجان و ما ز ندران و عراق و اصفهان بختام بود  
شاهزاده محمد آقایی میرزای حسام السلطنه حاکم بر و جرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و توسیر کان  
و همیون میرزا حاکم نهاوند از قفای یکدیگر در عشر اول دیحجه وارد دار الخلافه گشتند و در عید صحنی هر که و قتل شده  
سلطنت کردند اما از ان سوی معتد الدوله چنانکه مرقوم شد و بعد از ورود و بشیر از کس نبرد فرما نفرما و شجاع السلطنه  
رسول فرستاد و پیام داد که از پس دیوار ارک نشستن و در بر دی خویش تن بستن و خود را بصیوان پادشاه  
جنت آرد که درن سپید خرد نمند بنام شاهزادگان از حد و در خور استن تا حوزه بلوچستان دست قدرت در  
بود که ام کار بسازد و دید که در تنگنای ارک شیراز تواند کرد و همانا که ویر بپایند و در کنشاید به نیروی کوشش  
و قوت یورش و کلوهای تو بباره کوب این قلعه پست شود و قبه جلال شما که هرگز پستی ندیده با خاک یکسان  
کرد و اگر اجازت رود من بختی که حضرت شما آیم و شمار از قبل پادشاه آسوده خاطر کنم فرما نفرما بدین سخن  
رضا داد و سخن بر این نهاد اما از ان سوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آنست که چون بداد معتد الدوله بیجا  
حاضر شود و با ما سر سخن باز کند بخیف فرین زشتی که بر روی آورده و در ابیکضرب تیغ دو نیمه کنم و چون او ازین  
برخیزد و سپاهش بی سالار ماند با ممدودی بر لشکرش تبارم و جمل را چاکنده سازم و این تو بجان و آلا  
حرب و ضرب را بدست کنم و کان آن نیر دارم که بعد از قتل معتد الدوله این لشکر ذکر دما انجمن شوند و ازین  
با برای جنگ اعداد تمهید باشد فرما نفرما فرمود این نیک را می هست اما بیانش از من یما می رود و قبل از  
اشارت من بر اینکار جسارت مکن سخن بر این نهادند و رونو دیگر معتد الدوله با چندن ارششنا خفگان درگاه  
بحضرت فرما نفرما شد و چون نگاهبانان و حارسان ارک کار فرما نفرما را استوار نمیدانستند از در آمدن  
مردم بیکانه اظهار کر اهتی میکردند لاجرم از قفای یکدیگر جامعی از سربازان بزرگ در رفشد و چون معتد الدوله  
با فرما نفرما از سخن کرد و دلش از بسط پادشاه و قبولت سپاه باز ماند فرما نفرما را قوت پاسخ و قدرت اشارت  
نماد و در حال معتد الدوله حکم راند که چندن سربازان ایشان را نگاهبان باشند و نگذارند میرای در دنی  
نزدیک پردکیان عبور کنند و گفت هن حق نعمت قشعی شاه را فراموش میکنم و اولاد ایشان را رحمت

کرمکاری  
شجاع السلطنه و قنطر  
بدست معتد الدوله  
و اسخام کار  
یعنی

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

میرزا محمد لاجرم سیاهان میرزا و پسران فرما نفرها و فرزندان شجاع السلطنه هر یک هر چه توانستند از مال پدر برگرفته و بجانب بصره و بغداد فرار کردند آنگاه معتمدالدوله نفرها و شجاع السلطنه را بمنصورخان سرتیپ فراتانی سپرد تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت چون ایشان را در قریه یکم نزدیک که سه فرسنگ تا طهران مسافت است فرود کردند بصواب دید و صلاح و اصرار و الحاح قایم مقام شاهنشاهی غازی حکم داد تا چند تن از مردم در خیمه لازم محمد باقرخان پیکر مکی دارالخلافه شده به اسبجا سفر کردند و شجاع السلطنه را از هر دو چشم ناچنا سا خسته داینوا فته در شب کیشنه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام بود پس از دو روز در سه شبانه پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند و فرما نفرها را در خانه منوچهرخان معتمدالدوله منزل دادند و چون در ایشان مرض و باطیان کرد و چپ نکه نکه نکور میشود و فرما نفرها را بمرض و باقرخان فرستاد و باقرخان را حکیم باشتی فحشلی شاهانمسلعیات و ت کرد و از هر معا جنت و کوفت که بقیت اندک بود و تنجیز نمود و فرما نفرها گفت مدوا چکنی که زخم دمی دارم که میتا کند و نه درمی که بهب کنم میرزا چون سخت شرمناک شد چون زری لایق باخود نداشت معذوری از فلولس سخاس در زیر بسات کذاشت و ذرت سماع افاد که وقتی اسبهای رسته فرما نفرها را بشمار کردند و هیچجه هزار برآمد و در آخر انهای اندوخته و بارهای مردارید بود با الجهد در شب پخشینه پیست و ششم ریح الاول سال یک هزار و دویست و پنجاه و دو و بجهان بادید فرامید اکنون حدیث معتمدالدوله در مملکت فارس سپای میرود و بعد از آنکه فرما نفرها و شجاع السلطنه را روانه دارالخلافه نمود و اراضی فارس را تحت فرمان کرد و بدفع منافقین و مخالفین پرداخت تختن محمد علیخان ایلمانی تشقائی و میرزا محمد فسانی را گرفته روانه طهران نمود اما ولینان ممسنی که روزگار می دراز میرفت که با فرما نکهذاران فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود و هم درینوقت ده هزار سوار کرد و خود را بنجین کرد و تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و مجتازان را عرضة نسیب و غارت میکند داشت قلعه کل و کلاب و قلعه سفید که از زمان رستم دستان تاکنون با استحکام دهنان است از معاقل او بود و در طریق این قلاع سنگهای صحفه تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم سپکا نه بد اسبجا یورش برند و صود کنند باندک جنبشی که پاره های چند بر زیر بر شود و از سر باز بفرود و دو که هر لحظی و دیت مرد را با خاک عین سازد مع القصد معتمدالدوله یکتن از ملازمان خود را بد و فرستاد و پیام داد که سپوده و ور کرد و میشل که در مملکت چنین پادشاهی قهار ملاذی و پناهی از بهر تو سخا پدید و ولینان محمد باقرخان سپر خود را بزرگای معتمدالدوله فرستاد و اظهار فرمان برداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت کند معتمدالدوله محمد باقرخان را مورد ملاحظت و اشفاق داشت و تبشیر غایت کونا کون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا ولینان را دیدار کنم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود هم اکنون تمجیل کن و با پدر و بنزدیک من بشتاب محمد باقرخان برفت و قصه بگفت ولینان باخود دانندیشید که اگر بخت بشهر در رود و فرزندانش و لشکریان او بدست نباشند معتمدالدوله هرگز او را مأخوذ ندارد و پس ا سوال و انتقال خود را در قلعه سفید جای داده نگاهبان برکاشت و اهل و عشیرت خود را با شقاق محمد باقرخان پیرش در قلعه کل و کلاب سکون فرمود و خود بشهر در آمده نزد یک معتمدالدوله حاضر گشت مردمان از دیدار او عجب کردند

تاریخ



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و در نزد معتدله و دوست و دشمن متفق الحکم گشت که دیو پابان که دیو پای خوشتر بنده آمده را ناکردن و از  
 عز و بیداری لاجرم معتدله و رفزان کرد تا و اگر گفته باز داشتند و اینان چون خود را گرفتار وید از در  
 زاری و ضراحت پیرون شد و بر ذمت نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکر این مفتوح دارد و چند انکه اول  
 مردم را بغارت و سرتقت برده و چند انکه پسران فرما نفر ما هست کام فرار ذخیره خود را نزد او بود و دیت  
 نهاده اند بسیار و لاجرم معتدله و محمد طاهر خان قزوینی را با دو هزار تن سواره و پیاده و مورخ فتح قلعه سفید  
 ساخت و سلیم خان سر کرده سواره چکنی حسنعلی خان سر تنک فوج زرندی را با او متفق داشت و اینان را نیز  
 با ایشان سپرد و فرمود و اگر انکران بشنیدند آفرمان که آنچه بر ذمت نهاد و او را باز و پس محمد طاهر خان  
 برداشته تا بقلعه نورآباد که از مستحقات و اینان است و تا قلعه سفید نهم فرسنگ مسافت دارد و کچند  
 در اینجا و اینان با عدده و فاکر و قلعه سفید از مردم خود و پرداخته بدست لشکر این سپرد و محمد طاهر خان فوجی از  
 سربازان زرندی را بجهت استیجاب باز داشت و با و اینان اهلنا مرده و خفا و است افزون کرد و پس از روزی  
 او را گفت ازین سفر غرض قلعه سفید بود و بس بکدام احوال منتهی باید مستر شود و قلعه های دیگر تیر سپرده آید  
 و اینان از اصنافی کاهتا و از سپردن قلعه سفید نیز ایشان کشت در روزی چند کار باطله و مسامحه میکند داشت  
 تا یک شب که محمد طاهر خان را دل بطرف لود و لعب رفت بساطی بکشد و سربازان سپاه را نیز حاضر کرد و بکجا  
 کاسات عمارت اصنافی موسیقی را پرداخت و اینان که حاضر انجمن بودند چون دماغها را از تخیر شراب پرآب  
 دید و بکجا بهانان خود را نیز سرشار چمانه و از خویش بپکانه یافت کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد  
 برآورده و در یکی از لشکرگاه ایشان را با خود و همداستان ساخت و ناکاه برستان تاخت و در محله غنیمت محمد طاهر خان  
 و رضا قلیخان و سلیم خان را با خود داشته تا قلعه نورآباد برانند و بند بر نهاد و لشکر او را بهر میت کرد و چنانکه شایر  
 عنان کشیدند چون صبح برآمد کس بقعه سفید فرستاد و سربازان زرندی را پیام کرد که هم اکنون از  
 قلعه سفید پیرون شوید و سرخویش بگیری و اگر نه سر کردگان شمارا سر برگیریم سربازان زرندی در پاسخ گفتند  
 ما فرمان بردار پادشاهیم و از قتل صد تن چنین سر کردگان باک نداریم و در محراب قلعه میکوشیم  
 اما از امنوی چون بهر میت شدگان بشهر شیراز در فرستاد معتدله و از این قصد آگاه شد و بخت تا فتنه  
 خاطر گشت و در زمان لشکری از سواره پیاده به باز کرد و با تو سجان و قورخانه باز دست لشکر امده خان نوکی  
 و شی صاحب انگیزی پیرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تا خن بر دند و اینان چون قوت مقابله و تقابل  
 نداشت عشیرت خود را کوچ داده با اموال و اثقال راه بیابان برگرفت و از دور و نزدیک در شهاب  
 جبال و شکاف اراضی ازین دره بآن دره می شد محمد طاهر خان و دیگر سر کردگان را با خود مجبور  
 می برد و از پس او لشکر این قلعه نورآباد را فرو گرفته و در محض حال و اینان همی روز شمر و ندمیکند ماه کار بیکروز  
 رفت و این خبر در طهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افشار پادشاه را عرق غنیمت در ضربان آمد و  
 معتدله و رفزان کرد که چون این منشور بخوانی پتوانی خوشتر از شیراز پیرون شود و اینان را در برنجوله  
 که باشد دستگیر کرده دست بته بجهت فرست چون این منشور معتدله و رسید یکدل و یکجبهه آید

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

دینان کرد و از اسنوی چون دینان در حبس و بند محمد طاهر خان و دیگران سودی یافت بلکه سبب تسبیح فتنه پیش  
 لشکر دانست ایشان را را با ساختن تابشیر از آمدن پس متعهدالدوله محمد طاهر خان را در شیراز گذاشته خود با سپاهی  
 بزرگ نیمه پروان زد و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که اینوقت حکومت فارس نامزد وی بود راه برگشت می‌گذاشت  
 چون این بشیند سفر به بهان پیش گرفت که خوشی تن را بقلعه کل و کلاب رساند و در اینجا متحصن کرد و خواجه حسین  
 کلابی که از پیش با او به استان بود و مقدم او را مبارک داشت و قلعه کل که در فسر و قلعه کلاب واقع است بدو  
 سپرد و او با قرخان پسرش را با زنان و فرزندان در اینجا جای داد و خود با لرهای مسنی اطراف پابان گرفت و  
 هر روز در پنجه دره روزی می‌گذاشت از اسنوی چون فسر و میرزا و متعهدالدوله با آن لشکر نامور باراضی بهبهان  
 رسیدند و خواجه حسین از عده و عدت ایشان آگاهی یافت و دانست که از در ستیزه پروان شدن پیشانی بر سندان  
 زدن است لاجرم پدر نمک بشکر که فیروز میرزا را در آمد و نخستین نزدیک متعهدالدوله آمده اظهار عقیدت و انقیاد  
 کرد و بی کلفت خاطر قلعه کلاب را مسلم داشت متعهدالدوله حکم داد تا سیصد تن از سربازان در قلعه کلاب جای کردند  
 و چون قلعه کلاب بر قلعه کل مشرف بود سربازان و تان تفنگها را بطرف باقرخان و فسر زندان و زنان  
 و دینان کشاد و اند زانی ویر بر نیاند که قلعه مسخر گشت و لشکریان تا خن کرده باقرخان و وحیشت دینان را به  
 تامت و شکر می‌نمودند و مستحب بشکر که فرستادند و در وقت نیز کثوف افکند و دینان در اراضی کارزون  
 کریمت است و در اینجا روزگار هسی بر دمتعهدالدوله بفرمود تا اسمعیل خان قراچو را با سیصد تن سوار از دینا  
 او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم داشت که دینان در تسریه خانه زنان که از قزاقی شیراز است  
 بهمانی زیستن کند لاجرم بشتاب برق و باد تا خن بر دوشی اطراف او را فرو گرفت و بی آنکه تسبی از نیم برآید  
 یا تیری از گمان کشاد چنبد او را گرفته و بسته بکارزون آورد و صورت حال را مروض فیروز میرزا و متعهدالدوله  
 داشت و حکم رفت تا او را بشیر از کوچ داد و بعد از دو دو و بشیر از متعهدالدوله دینان را با کنده و زنجیر روانه  
 دارالخلافه نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند با بنیاد ساخت و از دزدان و صلا لیک قتل  
 او و دیگر قبایل چندان بر پیغمبر می‌گذاشتن منار را برآورد که قاطعان طرق را یکباره دست طع موقوف گشت  
 چنانکه مسروح اشما و دقتی کین از ملازمان متعهدالدوله را معادل هزار تومان زر بسکوک بر قزاق بته بود و در  
 اراضی مسنی اسب را بر درختی بسته بجنفت و اسب را گشته برفت بعد از دو روز که اسب خویش را بیافت  
 همان زر بر قزاق بته داشت و هیچکس را از قبایل مسنی آندل نبود که توان آن زر یکشاید و دست بدان آید  
 لاجرم کار دینان و مجتازان در امن و امان بزیستند و هم در اینال شاهزاده اردشیر میرزا بر حسب فرمان  
 شاهنشاه غازی نامور بنظم کرکان و استر با شده و اسکندر خان قاجار دو دو با فوج مزاحه و ابراهیم خلیل خان سلامی  
 با دو فوج و مصطفی قلیخان سمنانی با فوج سمنانی و فوج دامغانی و دو ویست تن غلامان رکابی و ده هزار سوار شهبان  
 و کرد و دزدان و عراده قوب ملازم رکاب او شده و از شاهنشاه غازی سبسی با زین زرین و خنجر ترصع و  
 ثمن تشریف یافته از دارالخلافه پروان شد و راه ببطام پیش داشت شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزگار  
 دیرین با نایب السلطنه مبرور عباس میرزا عیادت صافی نداشت و با شجاع السلطنه طرفی مواضع می‌گذاشت

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

براسناک شد و از جماعت عرب و عجم شاهرو و بظام و ترکان دشت انجمنی کرد که اگر تواند روشیه میرزا  
کزندی رساند آتشانرا به باشکوه برآید آتش و آب پست و بلند زمین را بشتاب سحاب و شهاب  
در نوشت در راه بدو نزدیک کرد و لشکر او از چنین سیلی و منده چون خس و خاشاک بهر سوی پراکنده شدند  
و اسمعیل میرزا پیاپی راه مانده پس شاهزاده اردشیر میرزا از کر در راه برسد و او را مأخوذ داشته بطهران فرستاد  
و لشکری که با خود داشت مأمور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند و  
خود نیز تا میزانان برفت و از آنجا باشکری قییل مراجعت نمود و بظام را بنظم کرد و طریق استرا با و سپرد  
و بتوانی از آن راضی سپاهی فراهم آورد و به دشت کرکان تانت و چون این خبر بعرض کارداران دولت رسید  
 حاجی علی صفر خواجه سرای را با تو بجا و قورخانه و صحاصم خان را با فوج نیکی مسلمان و کجشلی خان یوزباشی را با دو بیت  
 غلام رکابی و هزارتن سوار شایمون و فشا را بلامت رکاب او کیل ساختند و ایشان در کنی رکابان بدو پیوسته  
 لاجرم از مردم پیوست و کوکلان مثال دیوان بگرفت و بر زیادت که و کان و پیشکش اخذ نموده روانه طهران شد  
 شاهنشاه غازی او را خلعتی لایق و کار دی مرصع بجا هر شاهزاده شریف فرمود از پس آن شاهزاده دیگر باره سفر بظام  
 کرد و از اسبجا بدار الخلافه آمد

کرشای میرزا ابوالقاسم قایم مقام بفرمان شاهنشاه غازی و خاتمه کار او

اکنون بوقایع دارالخلافه بازگردیم بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هوارا سورت کرمان بدید شد  
 شاهنشاه غازی از طهران بیاض کجاستان تحویل داد و کارداران دولت و پیرامون کجاستان خیمه افروخته  
 کردند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام در باغ لاله زار که یک تیر تیرتاب ناخجاستان مسافت است نشین کرد و این  
 هنگام شاهنشاه غازی در قید و بند قایم مقام بچنگه کشت چو از دیر باز از وی رنجیده خاطر بود با یکیک تشریف زارت  
 خاص از بزرگوار قایم مقام میزد و عقدای سخت را بر سرانگشت تدبیر توانست کشود و فاضلی موقوف داد پی بجزب بود  
 بگری که با منصب همراز است و آن غفلتی که با دولت ابناء نگذاشت که دل پادشاه را با خود دستانی دارد و کدورت  
 خاطرش را که بمایه های دراز مترکم بود و بزداید چارزان وقت که وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت  
 پوسته محمد شاه از روشش ادب کراه بود اجری و موجب لازم حضرتش را بی کلفت و شقت اداین نمود و در  
 حل و عقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری نمیفرمود و در مملکت خراسان بحیث چنان افتاد و کرشاهزاده محمود  
 در سرپرده محمد شاه و بیهمان حاضر شد شاهنشاه غازی قایم مقام را پیام کرد که امشب مرا میهمانی رسید  
 و خورونی که لایق میزبان و میهمان باشد بفرمای تا و اینجا حاضر گشتند و پانچ گفت قانون شما آنست که بزرگ  
 باید در سرخوان نایب السلطنه کارا کل و شرب بکند خوان جدا گانه برست نشود هم اکنون همان را عذر  
 کناریند و بد اسبجا کوچ و بید محمد شاه از این سخن سخت آشفته شد و خشمش پدرباغ بود که قایم مقام را کیفر کند میرزا  
 حق آشتیانی متوفی الحاکم که آنوقت در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود این قصه بشنید و کار آن مجلس را  
 از غورش و خورونی ساخته که مدع القصد ازین گونه کردار با فردان افتاد که در هر یک پادشاه عیور قتل  
 قایم مقام را بر خویش واجب میداشت و در خاطر نهفته میکرد بعد از آنکه در تخت سلطنت جای کرد و زمام مملکت

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

بدست گرفت همچنان کار وزارت باقیم مقام بود این هنگام نیز بر عادت که داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر میرفت و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا با صلاح دولت راست نمیدانست یا با طبع خویش موافق نمیدانست بی سؤال و جواب برخلاف آن حکم فرمان میکرد و اینهمه بر غضب شاه فرود میآورد و آنکین ویرینه نیز خوش میکرد و قتی خان افشا که شاهنشاه غازی معادل بیست تومان زبردی باغبان عطا فرمود قایم مقام کس فرستاد و آن زراست را در کرد و بیست تانی بشاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواهیم ایستادیم الا آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان بزیادت نتوانیم آشپز خوشستن کرد و اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود میکنی و هشتاد هزار تومان این زراست را با شد و من بیست هزار تومان کوچ و هم و اگر نه من میمانم و تو با بیست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوشی شیر شرنه نرفته اندازین کرد و اگر کشتار آتش غضب فرود خسته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد و از انوسی قایم مقام کین و کید پادشاه را باغ میدانست اما چنان می پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران نیک مستولی نشود بر طریق دفع او نرود و با خود می اندیشید که تا آن هنگام بدست وزرای مختار دول خارجه و تدبیرهای دیگر بحسبی نتوانم بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار بشرط ولایت عهده زبرد بر پسر یا و کار است و چنانکه از روی آن مقام نمکند وزارت نیز بدینگونه باشد پادشاهان نتوانند او را و فرزندان و از وزارت خویش خلع کنند و غافل از آن بود که تدبیر با تقدیر راست نیاید با بجز شاهنشاه غازی چون هنوز پسرهای متخلفی شاه از محل خود ساکن نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکنانت تمام بودند اگر ارمیداشت که قایم مقام اکنون خاطرش آگاه شود مبادا کیدی آغاز و دخلی در کار ملک اندازد و لاجرم با میرزا نصر الله اردبیلی صدر الملک و محمد حسین خان زندکند ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدمیر و هداستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست نیز آگاه کرد اما قایم مقام شب کیشنه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی یایب رشتی میعاد دنا که بنحاله میرزا محمد پسر میرزا کاشی رفته در وفات میرزا زین العابدین ستونی کاشی که عم او بود و او را تسلیت و تعزیت گوید اینوقت از حضرت پادشاه کس با جضار او بر رسید و او را طلب فرمود و از انوسی شاهنشاه غازی قاسم خان قول از آقاسی حاضر کرده فرمود که سالها پرورده و نعمت با بوده و در مهند فراعنت غنوده امروز در تقدیم این خدمت اگر همه جان بر سرش کرده مسامحت بناید و او داشت قاسم خان حاجت فرمان را چسپن ضرعت بر خاک نهاد و آنگاه آمد و بروی پیک مهر دار و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را که موثنی و مطمئن بودند هر یک را آلتی قاتله سپرد و فرمود بعد از دادن قایم مقام بنکار رستان او را حکم با قامت کیند و اگر سرمان پذیر نشود و ساز صحبت کند بضرر کلواش از پای در آید مع القصه قایم مقام سیاه غار رستان در آمد و او را گفتند در بالا خانه عمار و گلش باشش تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود آمد و بروی پیک و میرزا رحیم هر بای خویش پنهان داشته و او را در بالا خانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند چون زمانی برگذشت و شاه حاضر نشد گفت من با چند تن میعاد دنا دهم که بر تشلیه دوستی رفته باشم صاحب خانه چشمم براه است میرزا تقی و میرزا موسی رفته

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

در شاه همراه اشظارند در حضرت پاوشاه معروض دارید که زحمت پیرودن شدن برخود ننهند فرمود از بیدار حاضر حضرت خواهم شد گفتند شاه فرمود تا ما دیدار بخند مراجعت نفرماید لغتی دیگر توقف کرد و دیگر باره آنهنگ پیرودن شدن فرمود و دیردی پیک گفت فرمان این است که هم در اینجا بیاشید گفت همان من مجوسم و کلاً خویش را بر سر نهاده و دای خود را بر پوشش کرد و سخت از انوسى شانه ها اسد پیک فراش خلوت را برزدی حاجی قاسم خان سرتیب فرج فرستاد و فرمان داد که من قایم مقام را ما خود داشتیم هم اکنون فوجی از سربازان را بفرست تا اطراف باغ لال زار را پاره زنند و کاهبان باشند و مردم را در آنکه از نواز جانی بجای مترود شوند حاجی قاسم خان گفت هرگز من با پیام دل اینکار ندارم الا آنکه شانه ها غازی با خط خویش رقم کند و دیگر باره اسد پیک برفت و خط پاوشاه پادور و لاجرم حاجی قاسم خان کرد و هی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد میرزا علی و دیگر نرزدان و ملازمان قایم مقام را کاهبان شدند و اطراف باغ لال زار را فرو کردند و محمد رضا خان فرامانی پسر عثم قایم مقام را که از خراسان رسیده بود در پاره سربازان داشتند و بعضی از اموال و ائصال و اسب و استر و رایجی خان میرا خورنایب السلطنه عباس میرزا ما خود و مصبوط ساخت ازین روی که محمد رضا خان بعد از وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس کابری بجای خان شفته کرد و خواست او را مجوس و مغلول سازد بجای خان نمیشی خویش را از باره شهر بزرگ کند و فرار کرد و اموالش بیره محمد رضا خان کشت مع قصه بعد از باز داشتن قایم مقام در بالا خانه و دکشا شانه ها غازی فرمود و نختین قلم و قرطاس را از دست او بگیرد و اگر خواهد شرمی بمن نکار کند خیر نکند اید که سحری در قلم و جادوی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را بسیم فریفته شوم و او را را بکنم پس بر حسب فرمان عوانان در خیم ادا تکارش را و اگر کشته از بالا خانه و دکشا فرو کرد و در در پنوله که حوض خانه خوانند مجوس داشتند و بعد از شش روز در شب شبانه پنج مغربش خیمه کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه با خاک سپردند از پس آن اموال و ائصال و زر و کوه و کت بسنه او را کار و داران دولت ما خود داشتند و فرزندانش را ما مورمونند که در اراضی را در قرای خویش نشین کند و عشرت او هر که در آذربایجان بود هم ما مور با قامت فرمانان کشت و هیکل سوارخانه از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاشش توانند کرد و برادرزاده قایم مقام میرزا سحتی که در این وقت در آذربایجان و وزارت فریدون میرزا داشت هم از اسباب پیرودن شده در دارالامان قسم اقامت کرد و فرستادن جمعی از شاهزادگان اقلعه اردبیل و تفویض وزارت اعظم بجای میرزا قاسمی

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود سورت که با بقوت شد و هوای طهران عفن کشته مرض و باد میان مردم در افت و دشانه ها ناچار بود از این که باراضی بیلاق سفر کنند و در شریعت سلطنت بعید مینمود که جمعی از شاهزادگان را که هیچ فتنه نتوانند شد در دارالخلافه بگذارند و از اسباب پیرودن شود لاجرم بفرمود تا حاجی خان شکلی پرویز خان چار دولی با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول شاهزاده صغلی میرزای شجاع السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و محمد تقی میرزای حاتم السلطنه و امانویری میرزای کشیکچی باشی و شیخعلی میرزای شیخ الملوک و محمد حسین میرزای شتمه الدوله

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و محمود میرزا و اسمعیل میرزا اگر فقه هر یک را بایکدو تن خادم رواندار و پهل داشتند و در قلعه ر و پل نجفیهانان  
برایشان کاشتنند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب انقیاس پسر محمد تقی میرزای ملک آرا نیز بد آنجا فرستادند  
بالجمله بعد از پیرون فرستادن شاهزادگان شاهنشاه غازی خجستینه پنجم ریع الاول از نجفستان بجانب  
امام کچک داد و سرپرده راست کرده و دو ماه در آن اراضی قامت فرمود این هنگام شاهزاده اند ویرمیزی  
و ابو الملک کیومرث میرزا هراسناک شدند که مبادا چون دیگر شاهزادگان مورد عتاب و عقابی گردند لاجرم  
از دیه در بندگی محل قامت ایشان بود و تا دار الخلافه و فرسنگ مسافت داشت بر نشسته بجانب بند و فر  
گردند اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان خاص میرزا آقاخان وزیر لشکر بود و هیچکس آرزوی آن محل  
نمیکرد و در وقت بازوی خودی دید چه این صد هزار لشکر را بیشتر بنام و نشان و حسب و نسب میدانست و کمتر  
وقت بود که اگر از جبری و موجب یکین از لشکریان پرش میرفت و را بجزیده و محاسبان و فرد نجارش لشکر  
نویسان حاجت افتد مبلغ و مقدار بهریک را باز مینمود بلکه سته و دانسته را میدانست لکن در وزارت کبری  
و صدارت اعظم بسیار کس نیازمند بود و نیکو بگذرد و میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی یاب رسته با شاق در بعضی  
امور مداخلت مینمودند و میرزا نصر الله صدر المملک را دپلی که این وقت در قریه امرا ده قاسم سکون داشت  
هم بدین آرزو و روی برد لکن شاهنشاه غازی روی دل حاجی میرزا آقاسی داشت و در اموره و ملازم رکاب  
بود و محل و عقد امور بدست او صورت می بست و پادشاه او را قلوب ملک شریعت و طریقت میدانست  
و با او بحسن عقیدت و صفای نیت میزیت و مصدر کشف و کرامت می شمرده و از قضایا بسیار وقت از روزگار  
مستقبل جزئی میکفت که براستی می پوست چنانکه از میرزا حسن مستوفی المملک سموع افشا که در حیات شخصی  
خبر و فایده نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی مجد شاه را بتاریخ و وقت خبر داد و مستوفی  
المملک در پشت تختی بنکاشت و چنان بود که او گفت بالجمه یا در زمان سیر و سلوک صفای خاطر ی بست  
کرده بود و یا کوکبی که او را باین مقام برکشاند تربیت میفرمود و بر زبان او دوست و آنچه او را بکار بود و جاری  
میکرد و بالجمه شاهنشاه غازی با طراف مملک فرمان کرد که ما قایم مقام را حبس مبد و کردیم و تدر امور  
جمعه را بدست حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید اما چون حاجی میرزا آقاسی و زکا  
خویش را بتعلم و تعلیم برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملک داری بجز بود و میرزا شیخ آشتیانی صاحب  
دیوان که مردی دایب و دایب بود و از اداره کاران و مترسلان فزونی داشت با خود یاد کرد و در  
حل و عقد امور و رتق و فتق مملکت مشا و رت و هسی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن آشتیانی آرزوی  
آن دارد که مستوفی المملک باشد و چون او را با محمد خان امیر نظام از تخت روز طریق موافقت و فقرت  
بوده جانب او را فرود من ننخواهد که اشت لاجرم من بدین امر رضاند هم و شغل این منصب مردی مجرب  
نیاید که کارهای خطیر بصیر بود و روی دل و نیز با من باشد امر و آن توفی میرزا شیخ عرض کرد که  
من با میرزا حسن از غزا دکانیم و او از من روزگار پیشتر برده و سال فراوان دیده حشمت او را ندانم و من  
گذشت چه در میان خویش ندان کردار من نکو بهید که در عاقبت الامر سخن بر این نهادند که میرزا تقی قوام الدوا

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

از کرمانشاهان طلب کنند و این منصب بدو تفویض دارند لاجرم میرزا موسی نایب کیلائی را بر حسب حکم پادشاه  
 بوزارت کرمانشاهان و در استان و خوزستان مامور داشتند و بخواستاری میرزا موسی منیر را و میرزا نیر را و  
 همراه شد و فرمان رفت تا میرزا تقی قوام الدوله را راه حضرت سپارد و از اینوی چون حاجی میرزا آقاسی زشت میشد  
 که کس او را در خطاب کند یا صدر اعظم خواند و رتبت خویش را در حضرت پادشاه برتر از این القاب می پنداشت  
 و همی بر زبان داشت که چون حضرت پادشاه سلام فرض است و مراد خدمت محمد شاه عقیقه تی کمال باشد روزی  
 چند زحمت این خدمت بر خویش منعم و دامن تقوی خویش تن به پلیدیهای دنیوی آلوده می سازم تا محمد خان زنگنه  
 امیر نظام از آذربایجان برسد و زمام امور را بدست گیرد و پشت مناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است  
 خاتم منینها و امالی دول خارج چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را مکرر میدهد  
 او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پسندید داشت اما میرزا حسن آشتیانی پسر میرزا کاظم که  
 پدرش در حضرت شاه شهید آقا محمد شاه محلی لایق داشت و خود در نزاد نایب السلطنه عباس میرزا مستوفی  
 بود و از شناختگان درگاه شامی شد و شاهنشاه غازی را مورد الطاف و اشفاق بود و در آیام توقف نامه  
 مهر خویش را در پشت منشور پادشاه بیکای مستوفی الممالک نهاد چون منشور بدست حاجی میرزا آقاسی آمد خاتم  
 او را محو کرد و آن منشور را بر پادشاه برده و معروض داشت که این موضع خاتم خاص این الدوله است  
 اگر فردا این الدوله طریق خدمت جوید و بدین حضرت پوید جوابا و چست شاهنشاه غازی فرمود که میرزا  
 حسن کیشب در خراسان ما را نداده همان ما را بنواخت و از ای آن این نان از قطع سخوامیم که دشما  
 نیز باید بدین میرزا حسن را بر ذمت همت ما و اندازی و روی این سخن با صنیافت شاهزاده محمود بود و چنانکه ترو  
 اثا و بعد از مراجعت از امام میرزا مسعود تبریزی که مردی زبان دان بود بر حسب حکم وزارت دول خارج  
 یافت و ضیاء السلطنه را که در میان دختران محلی شاه بنام بود از بهر خویش نخل بست میرزا ابوالحسن خان  
 شیرازی که از پیش وزیر دول خارج بود و از چشم قایم مقام همسوز در بقعه شاهزاده عبدالعظیم نبایسته بود  
 از قبل حاجی میرزا آقاسی ملحق خاطر شده بشهر درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت در میان مقربان درگاه منظر  
 گشت این هسنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را روانه اصفهان فرمود و چون  
 الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورد احتلال حکمرانان آن راضی است سخت آنکلی بول هرب  
 طریق حضرت کیر چون دیگر چاکران و در تقدیم خدمت باش و اگر نتواند دارالامان قم سفر کن و هر وقت  
 آسوده خاطر شدی راه طهران پیش دار این الدوله شش ماه تمام میرزا رحیم را باطله و تنویف بداشت آنگاه  
 شرعی بوزیر محاربانیکس نکاشت و او را بشاعت برای نخت ستر کمینسل از کار داران دولت خواستار شد  
 تا او را رخصت سفر معنات عالیات دادند پس این الدوله از طریق کوهستان بجنبتهای باراضی عراق عرب  
 در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و بجنف مجاور گشت تا رخت بجهان دیگر بود چنانکه در جای خود  
 مرقوم میشود اما از آنسوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاهان شد و قوام الدوله راه طهران پیش داشت کار  
 آن مملکت را بنظم کرد و بعد از چند ماه که حصل خریف بر سید شاهزاده بهرام میرزا سفر خوزستان را تعلیم غم

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

داد و ساز سپاه کرده با پنجهار سواره و پیاده و شش عراده توپ تا جای در براند و در آنجا با میرزا محمود جهان‌شاهی که از قبل کارداران دولت مامور بود و عرض سپاه داده بجانب حیلان کوچ داد و میرزا موسی بشاق فرما میزد و در حیلان بشکرگاه پوست و از آنجا بهرام میرزا میرزا محمود را روانه دارالخلافه نمود و میرزا بزرگ قزوینی بوزارت لرستان برکشید و خود با فرما میرزا و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت و اول راضی خوزستان شیخان بختیاری از قبل محمد تقی خان کنوری بختیاری که سالها عصیان و رزیده بود و کاروانیان و مجازان را از در فارس تا خاک کاشان عرضه نهب و غارت میداشت بزرگ شایسته آمد و معروفن داشت که محمد تقی خان را حاضر شدن در اینحضرت هراسناک است اگر او را از طلب داشتن بدرگاه معفو داری در تقدیم خدمت تقاعد فرزد و همه سال پیشکش لایق انفاذ دارد و بهرام میرزا در پانچ فرمود که یکال است شایسته عمارت صاحب تاج و لوی کشته و محمد تقی خان از سلطنت او یاد نموده اکنون باید بی بهانه بزرگ با حاضر شود و اگر نه بقوت غازیان درگاه او را حاضر کنیم و میرزا امین علی آبادی را بشاق شیخ خان بزرگ محمد تقی خان سیل ساخت تا ابلاغ حکم کند و خود بجانب دزفول کوچ داد و جعفر قلیان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل با سواره و پیاده فراوان در شهر دزفول بزرگ شایسته انجمن شدند و پس از ده روز شورش شورش در شهر شورش شورش شیخ خان و میرزا امین از نزد محمد تقی خان مراجعت کرده معروفن داشتند که محمد تقی خان را بختیاریان وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه نماند و شایسته کجسته کشت که بعد از نوروز لشکر باز و بقلع و قلع و قمع و تبازه چنانکه در جای خود مذکور می شود و دیگر در این سال چون شایسته طما سب میرزای مؤیدالدوله را از حکومت کاشان بر حسب فرمان معزول داشتند تا بسجده متی لایق از آن بر کار ندر و ذکر فارسی قایم مقام دارد و دارالخلافه کشت و در آن مدت که شایسته غازی در امانهجا داشت عبا متلی خان جوان شیرنمیره ابراهیم خلیل خان والی قرا باغ را که مردی ثنوب بلند و حسب راجه است بکومت کاشان مامور فرمود و هم در این سال روز پانزدهم محرم میرزا زین العابدین ستونی کاشانی و دواع جهان گفت و در پنجم ربیع الاول میرزا اسد الله خان پسرش مرض و باد گذشت و هم در اینسال نیز پسر میرزا اسد الله خان وزیر لشکر خست بختیاریان جاوید برو و هم در این بلای و با محمد حسین خان ایشک آقایی باشی زنکند و حاجی اسفندیار خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان کرجی و آغا فوج ایچ آقایی و میرزا نصیر لشکر نویس و میرزا جمید لشکر نویس و اسمعیل خان پسر عبدالرزاق خان کاشانی بسیاری جاوید تحویل دادند و در مملکت ایران نزدیک بی پنجاه هزار کس عرضه هلاک کشت و درین مدت که مرض و بابا لاکر فقه بود بر حسب فرمان ظل سلطان در قریه امرا و ده قاسم که از قزاقی طهران است سکون داشت بعد از رجعت شایسته غازی از امانه بدار الخلافه ظل سلطان نیز حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار آمد که شهر قم و کاشان را بسورغال و تقویض دارند و خود و درواریان قم نشین کنند چون در آن مدت که در امرا و ده قاسم جای داشت یکدو تن از سرکردگان مازندران چند کرات اسب و مر و حاضر کردند که ظل سلطان را از امرا و ده قاسم بطرفی فرار دهند و این معنی را میرزا آقاخان وزیر لشکر فهم کرده حصول



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کریک  
ظل سلطان و  
محبوس شد و در  
آذربایجان

این مدعی و مامول را در عتده محال انداخت و پادشاه را ازین راز آگاه ساخت لاجرم کار واران  
دولت توقف ظل سلطان را در قمر رواندیند لکن این راز را پوشیده داشته و او را اجازت سفر نکرده دادند  
روز پست و چهارم رجب که با اول آذر ماه مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا در جبهوش  
بر تخت سلطنت در طهران هم اول آذر ماه بود و با بجله چون ظل سلطان از شهر بدر شد و لختی طی مسافت کرد  
بر حسب فرمان چند سوار برفت و او را مأخوذ داشته سفر از بایجان فرمودند و در شهر مراغه جای دادند  
و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه محمد خان زنکینه امیر نظام از آذربایجان برسید بزرگان درگاه  
و قواد سپاه خاصه مالی نظام با استقبال ایشتهامفتد و او را با حشمتی تمام در آورند و چون حاجی میرزا آقا  
خود نیز پیوسته بزرگان داشت که وزارت اعظم خاص امیر نظام است اعیان درگاه و یکباره در کرد و او گن  
شدند اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شیخ صاحب دیوان فرمود که من امیر نظام را از بهر آن آوردم و بر  
پادشاه و چاکران درگاه عرض نمودم که حشمت او از نظر ما محو شود و اکنون که او را بسوی آذربایجان مراجعت  
دادم و دیگر کس بطبع و طلب وزارت او نخواهند نشست و دل با من خواهد بست و اگر جز این کردم پیوسته مردان  
بهوای و میزبیشد هیچ کاری بنظام نمی شد مع القصد پس از یکدوماه بر حسب فرمان پادشاه غازی امیر نظام  
روانه آذربایجان شد و از جانب دیگر چون خبر کفری قایم مقام در مملکت خراسان کوشش زد تا بیدار  
خان آصف الدوله شد بی آنکه منشوری با حضار او صادر شود و راه طهران برگرفت و چنان می پنداشت که این  
هنگام صدرت اعظم بی مانع و دافعی برده و خواهد بود و بعد از ورود بطهران وی نیز کار بجا می توانست کرد پس  
از روزی چند فرمان شد تا بتوانی طریق خراسان برگیرد و مملکت خراسان را فرمانگذار باشد و برادر اعیان  
شاهنشاه قهرمان میرزا بر حسب امر از خراسان احضار شد و مامور بآذربایجان گشت و این وقت کار وزارت  
اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد و هم در این سال مستراست با مکتوب تینت و تحف تحیت از دولت  
انگلیس بجهت شاهنشاه آمد و استخاد و دوستین و اشفاق جانین را شتید مافی گشت و مورد الطاف خسرو  
شد و هم درین سال بهمن میرزا برادر اعیان فی شاهنشاه غازی بر حسب فرمان حکمران دارالسرور و برود و سیلاخ  
و محال ملایر و توسیر کان گشت و محمد باقر خان سپهر کی بجای او فرمانگذار دارالخلافه آمد و دیگر برادران  
پادشاه خان میرزا مامور بکجومتی بودند و منوچهر میرزا حاکم کلپایکان و خواند ارگشت و همچنان آقا خان مخلفی  
امام اسمعیلیه در کرمان نافذ فرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد  
و قایع سال بخیزارد و دویست و پنجاه و دو سفر کردند شاهنشاه غازی بجهت قاجار بکرکان بی نظم قایت و کرکان

در سال بخیزارد و دویست و پنجاه و دو شب سه شنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام چون چهار ساعت و ربع ساعت  
از شب برآمد آفتاب بر پست الشرف تحویل داد و بدایت سنه سخا قوئل ترکان گشت شاهنشاه غازی مجدداً  
بر قانون سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردمان را چندان از زور و جامه عطا داد که هیچگاه یافنداشتند بعد از  
سپردن بساط عید تخیر چرات را در خاطر گرفت فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکریان اعدادا کار کرده در  
دارالخلافه ملثم رکاب شوند و هم در این وقت فریدون میرزا از آذربایجان بر حسب حکم حاضر حضرت شد و قهرمان

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

برادر اعیانی پادشاه از خراسان بر رسید و مشور فرمایند که از روی یافنده روانه آذربایجان گشت آنگاه شاهنشاه غازی  
 روز سه شنبه پست دوم شهر صفرا زاد را الحلا فجیه پرود و در باغ نگارستان نشین ساخت و لشکرهای  
 گردان کرفتند از اسبها برادر خود فریدون میرزای نایب الایالات آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار  
 قزوینی و پنج فوج سرباز و توپخانه و قورخانه در خور روز و هم ریح الاول بر منتقلی سپاه از راه خوار و سنجان  
 با سرباط بظام و کاپوش فرمود و خود در یکشنبه پچدهم ریح الاول با سپاه بزرگ و توپخانه کران از  
 نگارستان کوچ داد و چون فیروزکوه را لشکرگاه کرد و چهل روز در اینجا اقامت فرمود و هفدهم روزه سپاهی از  
 پی سپاهی بر رسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی بدست کردن علوفه و  
 آرد و لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد و چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند و منوچهر خان معتدله و لاجپوت  
 از فارس رس کرده هم در اینجا حاضر حضرت شد و پیشگیشتی لایق پیش گذارینده مور و عنایت پناهیت گشت  
 چون بیج سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده اندیاریان آصف الدوله حکمران خراسان بر رسید و بعضی  
 کرا و نکا کرده بود بر ساینده بن شرح که اینک در تنجی اراضی خراسان بلای و بپراکنده است در شهر  
 مشهد مقدس روزی و دیست تن افزون بدین مرض از جهان پرودن شود و مردم خراسان در شتاب قتل  
 جبل کریمه اند و یکسک را اندیشه یکسک منیت صواب آنست که شهر یار غازی تسخیر هرات را بدیگروقت بگذارد  
 پادشاه نادر را ناچار عیان بگردانید و نظم ترکانان نکه و میوت و کولکان را بر تسخیر هرات مقدم داشت و از  
 فیروزکوه به تدریس ترکانان کمر بست و هیبت سخط پادشاه و نظم وزیر لشکر چنان بود که در چهل روزه و اوراق  
 فیروزکوه از چهل و پنجاه ارتق سواره و پیاده و لشکر و پست هزارتن بزرگان درگاه و خادمان ایشان یکسبند  
 از مزرع ریتی بی سپر ستون گشت با الجمله از همان فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل میوت و کولکان را  
 تسخیر کرده بحد صالح خان که در محله سپرد و او را فرمود میان ترکانان سفر کن و ایشان را بکوشا باج گذار سلطان  
 ایران بوده اند و قلاوه فرمان برداری برگردان داشته اند چه اقامه که یکسال برافزون میروند که از طریق عت  
 و ضاعت یکسک وید و سر بلطین و حصیان بر آرد و بدینهم اکنون ادای ماضی باید کرد و یا ساخته سزا و قصا  
 باید بود و در سیم جادی الاولی از فیروزکوه رایات حضرت افزا شد و شیران ابطال در محال کورسید  
 بیارمیدند و از اسبها کوچ بر کوچ، منزل شاخو غان کشید و در اینجا بعضی از بزرگان قبایل میوت و کولکان حاضر  
 درگاه شد و حسین سگنت بر خاک نهادند و بیشتر از اینجا عت از طریق اطاعت یکسوی شدند و چنان می  
 پنداشتند که کیشدن تعوب و بردن لشکر و تحویل بنه و غرق از قل جبال و سیتقا تمامی بخت که ایشان راست  
 محال است چه تاکنون کمتر سلطان را با احمال و ائعال در اینجا عبور افتاده و لاجرم در جواب محمد صالح خان پدین  
 احکام پادشاه کار باطله و تسویف میکردند این هسنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که کاپوش  
 سکون داشت پنجاه سوار و دوازده لشکر اختیار کرده تا قاری قلعه که ترکانان را معنی حکم است عنان باز نمشد  
 و در اینجا کوشش بر فرمان باشد این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاه غازی از شاخو کوچ داد و ارض  
 تهر در محال بریج را در نوشته بفرقان بظام فرود شد و روز پست و پنجم ریح الاول چمن کاپوش لشکرگاه  
 گشت

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کشت ما فریدون میرزا یکروز قبل از ورود و موکب پادشاهی محمدخان میرتومان ایردانی و سنهراجهان حسنخان ساری اصلان را بروداشته با پنجه بر سوارش عراوه توب راه قاری قلعه برگرفت و اینوقت چنان افتاد که جمعی از ترکمانان که باراضی سبزوار بنهب و غارت تاخته بودند هنگام مراجعت رعیت متوثر تماشش بر سر راه ایشان پروند شده جنگ به پیوسته و گروهی را از اجتماعت عرضه شمشیر و برنجی را دستگیر نمودند چند تن از ترکمانان که جان بسلامت بردند تا قاری قلعه تا خنق کرده و رو پا دشته را با کاپوش و سفر فریدون سپهر را بقاری قلعه با بزرگان قبایل مکشوف داشتند و ایشان ساخته مقاتلت و مبارزت شدند و ده هزار تن سوار جنگی انجمن کردند از اینسوی چون فریدون میرزا بظاهرقاری قلعه رسید زمین زرمکا شک شد و هر دو لشکر در هم افتادند و تیغ و سنان در یکدیگر نهادند این هنگام توپبجیان دمان توپها را بکشتند و سربازان مانده باران کلوله تفک بباریدند لشکر ترکمانان زمین را جنگ بیکسوی شد تا از آتش توپها نترسند و چند کثرت از دور و نزدیک ترکیازی کرده حمله درانگند و چون دانت ازین رزم ساختن جرجان با خنق کاری بدست نشود ما چارپشت با جنگ داده روی بفرار نهاد و جانب خجوق و خوارزم را پیش داشت لشکریان مسافقی بید از تهای ایشان تباختند و از اجتماعت سیصد تن مقتول ساختند و دویست و پنجاه تن تیرا سیر شدند و چنگال اموال و اطفال و آزدوقه و علوفه در قاری قلعه بزرگم نهاد و بودند بدست لشکریان افشا پس فریدون میرزا در قاری قلعه اوراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتار انرا با سربازان کیل حضرت نمود و معوض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است اگر فرمان رود لکها بمانان حارم که درین حد و همیشه از بهر لشکر سیستانی باشد شاه غازی فرمود که فوجی از لشکر راهبر سال درین قلعه که شش تن و تیمار ایشان داشتند سودی نباشد چه ترکمانان درین دشت پنهان و در هر جا که خواهند تحویل کنند قاری قلعه با خاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد و آزدوقه و علوفه و جو باقی که در آن قلعه نباشته اند پائزده رود اجری لشکر را بریکره و هر چه باند بآب رود فرو ریزد و بخار آب کرکان سفر کن که مایه زبرد است بجا بیاوریم شاه لاجرم فرمان فرما بر حسب فرمان قلعه را ویران کرد و جو باقی را خرد ما میان ساخت و خود آهنگ کرکان کرد و از اینسوی شاهنشاه غازی روز پست و پنجم رسید ان فی از کاپوشش کوچ داده در منزل دشت شاه نزدیک فرمود و از اینجا کوچ داده درارضای قراول نزدیک بدانان جیل جایی کرد و چون حمل دادند تو بجا نه و اطفال از آن جیل صعب المسک بر حمت بودند و زاقات رفت بعد از گذشتن تو بجا نه از پای قراول پروند شده از قراشیخ و کنار آب کرکان طی مسافت فرموده و در کسبند قابوس میان قبایل کوکلان نشیمن کرد و بزرگان قبایل دامان بر میان برزده آزدوقه و علوفه سپاهیان را بر پشت اسبهای سوار خود حمل داده و بشکرگاه می آمدند و آنجا حکم شد تا عباسخان قاجار پیکر پیکلی استر با دپا لصد تن از بزرگان آن قبایل را بر رسم کرکان کرشمه بر امیر سعد الله خان فخر سکی روانه دارالخلافت داشت چون کار کوکلان پرداخته شد رایت منصور پادشاهی بطرف مراجع میوت در اهتزاز شد و بجانب بی بی شرهان لشکر بجنش آمد و قبایل میوت از صنایع این خبر اموال و اطفال خود را حمل داده بجانب بلخان داغی طریق فرار پیش داشتند از قضا فریدون میرزا که از قاری قلعه میفرست

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

پادشاه می سپرد و در عرض راه با ایشان دو چار شد و بید زنگ بجهت درآمد و سایر کس از انجماعت بکشت و برخی اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بنه بگذاشتند و راه فرار برداشتند اسب و شتر و گاو و گوسفند انجماعت بآهانت احوال و احوال بهره لشکر بآن کشت و فریدون میزرا بعد از این منتهج حاضر در کاوه شد و شاهنشاه غازی عزم مراجعت را تغییر داد و بجانب دارالحکوم کوچ داد و در دولت آباد و امغان معروض در کاوه افتاد که مردم ساری را از فضلعلی خان حاکم مازندران و هشتی در خاطر نشسته چنداگر از دوسوی سارم مقامت و مبارزت طرز داده اند و فضلعلی خان در ساری مارت خویش که از یکجانب با دیوار باره ششم اتصال دارد جای کرده و از جماعت کرد و ترک کر شاه شهید آقا محمدشاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده و در کردخدا انجمن ساخته و ایشان را زود و غیر آن افزون بودند و در برابر انجماعت مردم ساری هم کرده شده کار بنا زعت می کنند شاهنشاه غازی بعد از اصغای این قصه منسرخ خان غفاری کاشانی پیشین دست خاصه را که با حصافت عقل و اصابت رای بود و مامور داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و بعضی رساند و قتی فرخ خان بر رسید که میان فضلعلی خان و مردم ساری هفت تن بزخم کلوتفنگ از جان پر داخته بودند و لاجرم دانست که دیگر مردم ساری را با فضلعلی خان از اطاعت نتوان داشت و در ساری یکتن از مردم رعیت فرو دشت و مشایخ آنجا مردم کرده و ترک را نیز دیدند و طلب کرد و گفت از این پس با فضلعلی خان آسختن و خون مردم ساری را ریختن نزدیک کار داران دولت پسند نباشد صواب آنست که شما اگر وادار کنید و شوید و برباع خویش روید و فضلعلی خان بکینه باند و خون ریختن شوند جماعت ترک و کرد این سخن را بصواب دانستند و بنجای خویش شتاب گرفتند با و چون فضلعلی خان جامه خواب بگذاشت و هیچ یار و یار نداشت ناچار پذیره فرمان کشت و فرخ خان هماننداری ملازم خدمت او داشته روانه دارالحکوم داشت و صورت حال را در عرضیه بگذاشت کار داران دولت فتنه کردند که بر حسب فرمان پادشاهی در آن مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را بنظم بدار و تا حکمران مازندران معلوم و مامور کرد و دوم در این حال چون عید نوروز سپری شد چنانکه از این پیش مرقوم کشت بهرام میزرا از شهر شوشتر بغیرم تدمیر محمد تقی خان بختیاری خیمه پرودن زد و محمد تقی خان قلعه تل را که نشین داشت از مردم مال تهی ساخته و ریصفای مومکث که مقفل استوار است جای کرد و دایم و الوس خود را از مزایع و مراتع خود کوچ داده و در اطراف خویش نشیمن فرمود چون بهرام میزرا سه منزل علی مسافت کرد و خبر و رو داد و با تو بنجانه و لشکر متواتر کشت قبایل بختیاری که در کنار محمد تقی خان بودند هر اسناک شدند و گفتند ما را بشکر پادشاه قدرت مقامت نباشد و در میان ایشان سخن بلا و نغم افتاد و محمد تقی خان دانست که اگر کار را از نیکو نه رود و در بنا باشد که مردم بر شورش وادار دست بسته بشکر که فرستد لاجرم عنتی خان برادر خود را نیز یک بهرام میزرا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با معدودی از چاکران لختی از لشکر که پیکسوی شود و محمد تقی خان را دیدار کند عجب نباشد که وحشت او را بنشانند و ملازم رکاب گردانند بهرام میزرا بصواب دید میزرا موسی بیاب و درالن صاحب انگریزی آرزوی او را پذیرفتار کشت و میزرا موسی را از لشکر که از نزدیک محمد تقی خان فرستاد و تا او را حاضر کند و خود با یکصد سوار از تهی او راه برگرفت و از انوسوی محمد تقی خان تفتاب

بهرام میزرا  
سجستان و نظم  
بنجیکار

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

میرزا موسی با چارتن سوار علی مسافت کرده نبرد یک شاهزاده آمد و بهرام میزرا و رامطنین خاطر فرمود آنجا حیرت  
آزادی محمد تقی خان میزرا موسی را بجز است اردوی خود مراجعت فرمود و خویش فغان آقای سرتیب تو بخانه  
درالن صاحب را برداشته باسی تن سوار روانه سقینا ق مونکث شد و محمد تقی خان را با شمشیر و جامه شریف  
کرد بعد از سه روز مسافت بکوه مونکث رسید آن مقفل است که از سه جانب طریق عبور میدود و در دوز  
آسنوی که صعود توان کرد نرسد پانزده ذرع راه را بی زردبان توان بر شد و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و حتی  
هموار است بالهول شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده مشروط میزبانی پای برد و زنان و فرزندان خود را  
حاضر کرده تا هر یک جداگانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند و دیگر بهرام میزرا  
محمد تقی خان را برداشته بقلعه تل آمد و دلوله توب بی عراده در اینجا یافت فرمود تا بکمرانستان محل دادند  
و از اینجا محمد تقی خان را برداشته بشکرگاه آورد و در دوز دیگر بطرف شوشتر کوچ داده پست و دوز محمد تقی خان  
در شوشتر بداشت و با او معاينه نهاد که ضمیمه او وزن و فرزند علی تقی خان و شفیق خان بشرط گردگان بکرانستان  
نشین کنند و علی تقی خان پوسته ملازم رکاب باشد و هزارتن سرباز از قبیله خود بصوابید درالن صاحب بنظام  
کرده و هم خویشانش بدرگاه پادشاه برده عرض و هدیه منال دیوانی را همه ساله برساند بالهول علی تقی خان با گردگان  
مقرر کرده بود بر رسید محمد تقی خان رخصت یافته سقینا ق خویش مراجعت نمود آنجا چون از عرب بنی لام  
بعد از وفات پادشاه مبرور فتحی شاه در حوالی شوشتر تریکی زی رفته بود بهرام میزرا بفرمود تا میرزا احمد خان  
غلام پیشخدمت و حیا تقی خان سرهنگ بمیان آنجا دعوت رفته ایشان را کفیزی بسنار کردند و حاکم آن کرده را  
که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده پیشخ نذر باسجای او منصوب فرمود و شریف حکومت بدادند  
بعد از آن فرمان شاهزاده را پذیرفتار شوشتر کشته شیخ نغمه را خلعت فرستاد آنجا شاهزاده بهمیل خان توانوی  
قاجار را بسجکومت شوشتر گذاشته خود ساز مراجعت کرد و یکماه در ذرفول توقف نموده کار آن بلده را بنظام  
فرمود و از اینجا بخرم آباد فیلی سفر کرد و فرما میزرا موسی از اینجا بر حسب فرمان پادشاه روانه دارالخلافه  
طهران شدند و شاهزاده بهرام میزرا روانه کرمانشان شد و در اینجا بر حسب فرمان شاهنشاه غازی  
تجهیز لشکر کرده فوج کوران را که سپرده محمد ولیخان پسر سلیمان خان بود مامور بفرمان برداری رالن صاحب  
انگیزی نمود و فوج کرمانشاهانی را به ضرائف خان پسر حسن خان کلانتر سپرد و اینجمله را روانه داشته در کرمان  
بشکرگاه شاهنشاه پیوسته و خود از راه نهادند و برود علی مسافت کرده در چمن فستج آباد و کندان و راضی  
چارحال و بخت آباد و به جاسفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را بنظام کرده روز پست  
پنجم شهر شعبان مراجعت بکرمانشاهان نمود و از آسنوی چون شاهنشاه غازی از سفر کرمان وارد دارالخلافه گشت  
چنان معروض افشا که اختلافی در امر کرمانشاهان باده دیده شده و چون جمعی از بزرگان آن راضی از بهرام میزرا نچند  
خاطره و هشت زده اند و نظم اینکار بدست او راست نیاید لاجرم بر حسب فرمان شاهزاده از حکومت آن نکلت  
معزول شد و روز چهارم شهر شوال از کرمانشاهان پردن شده از راه عراق و قهرمانه دارالخلافه طهران گشت  
و معتمدالدوله منوچهر خان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم حکومت

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجد استنسخ التواریخ

خوشتان و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان کشت بعد از ورود بکرمانشاهان قیاب کلهر و کوران همچنان بر طبق  
عصیان میرفتند حیاتی و محمد و لیثان و مصطفی قلیخان و جمعی دیگر از اعیان در اعلان کلمه عصیان همدست و همدستان  
آمدند معتقد بودند که روزگاری بر آنجنگ عت چیره شد و ایشان را از در اطاعت بازداشت و شتاب  
غازی برای تعمیر و ترمیم بقعه شریفه کائنات علیها السلام از خزانه خاص زرین بدو فرستاد و معتقد بودند  
حاجی میرزا حسن رشتی طبیب را برای انجام این امر بدان ارض تقدس کسب فرمود و این خدمت را تقدیم کرد و  
هم درین سال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آراسی از زندران مأمور بتوقف کردن  
کشت اگر چه اقامت او در طهران مورث و خاتمی بود و لیکن بدست آفرینش و سخت و سالخورده کی حشمت پادشاه  
نیکنامه میداشت لاجرم بر حسب فرمان میرزا موسی خان برادر میرزا بنی خان امیر دیوان او را برداشته و در  
همان کشت و در آن بلده سکون فرمود و در این سال برادر کتکترش پادشاه غازی از دشمنان میرزا که در  
علوم عربیه و فنون ادبیه و آداب زرم و بزم هوسبازی کمال داشت مأمور بکجکومت از زندران کشت و میرزا  
اسد الله خان نوابی بوزارت او مامور و ارشد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مأمور  
بجاکرانی کرمان آمد آقاخان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان با راضی بم سفر کرد و قلعہ بم را  
میتفاتی کرد و بنشینست و رایت خود سری فراخته کرد و چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد و هم درین سال  
قبل از سفر کردن شاهنشاه غازی بجانب کرکان جاعتی از مردم کاشان از عبا سقلی خان جوانشیر که حکومت  
آن بده داشت رنجیده خاطر شدند و بکفرت پادشاه شتافته زبان شکایت بازداشتند و بعضی کاروان  
دولت رسانیدند که اگر چه عبا سقلی خان بکر و در کفشار ستوده صنادر و کبار راست لکن اعمال او از شهر و دیه  
از منال و دیوانی بر زیادت طلب کنند و او بشیریت بدل وجود و امانت دارد که ایشان را در معرض مواخذه  
حاضر ز لاجرم شاهنشاه غازی این بنده بخارنده را فرمان کرد و تا سفر کاشان کرده ما خود اعمال او را  
از مردم شهر و دیه در رسم و جریدہ کتم و فذک حساب او را بر عرض رسانم بعد از آنکه من بنده بکاشان نفتم  
و فرمان پادشاه بکشم اعمال او که از اعمال خویش در پیهم بودند زلال صفا و صدق را در میان عبا سقلی خان این  
بنده شکایت و سعایت مکرر ساختند و این بود تا شاهنشاه غازی بدار الخلافه مراجعت فرمود و این هنگام  
شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله بر حسب فرمان حاکم کاشان کشت بعد از ورود او و جمع و جرج منال  
دیوان را من بنده جریدہ کرده بظهران آوردم و معروض درگاه داشتم و هم درین سال سیف الله میرزا  
حاکم سنجان کشت و فتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمد خان ایردوانی امیر تومان  
حاکم عراق کشت و هم درین سال سیف الملک میرزا پسر اکبر خن سلطان با بعضی از مردم در پنهان بان  
بنگوش کار و دران دولت باز میداشت و بکمان خویش قشمنی میبخت چون صورت حالش بکشف  
کشت بر حسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشین فرمودند و بکجاها بی جنبه بکجا شدند و هم درین سال  
میرزا جعفر خان شیر الملک بنشان سفارت بحری مأمور بتوقف اسلامبول کشت و او راه برگرفت و  
در ازن الروم امیر مع و شرای بازگشتان ایران را بنظم کرد و از آنجا پیرون شده در اسلامبول

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

صل اقامت انداخت و سلطان محمود که این هنگام سلطنت روم داشت او را عملی شایسته نهاد و کسی از چاکران خود را بیکتن از ناپایان او روانه عجات علایات نمود و فرمان کرد که در آن راضی زیران مشاهد مقدس را مکان بزرگ ننهد و بازگانان ایران را بر طریق اقتصاد باشند با بھل میرزا جعفر خان را در اسلامبول مکانی بپشت شد که از آنجا بنزدان میرود و دیگر مردم بسیار وقت بزدیک او پناهنده میرفتند و خود را در جوار او میگرد و دولت بلخ و واسطه یانول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معاہدہ تجارت بست چنانکه در جای خود مذکور می شود

و قایع حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال یکزار و دویست و پنجاه و سبجری در سال یکزار و دویست و پنجاه و سبجری مطابق ایت میل ترکی چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه پست و چهارم ذالحجہ سپری شد آفتاب از حوت بکحل جای کرد شاهنشاه غازی محمد شاه جشن نوروزی بپای برد و چون پخیز روز بعد از تحویل شمس سیرج محل ماه محرم در رسد و سال یکزار و دویست و پنجاه و چهار قمری و در ماه محرم و در سال شمسی نمانده باشد که سال قمری منقضی شود و لاجرم وقایع سال یکزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم میگردد و با بھل بعد از دروشتن با طاعید شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدبیر کاران میرزا یحیی کشت و فرمان کرد و تاشکیرا زندران و آذربایجان و عراق کرده کرده کوچ داده و در دار الخلافه انبوه شدند و از آن سوی کاران میرزا با لشکری شایسته آنکس تغیر سیتان داشت و فرمانکذا ر سیتان پناهنده شاهنشاه غازی شده صورت حال را بکار و لولان و دولت نگاشت و از پس او امیر و مستحقان سردار کابل و کهن دل خان سردار قندار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات هر یک جدا گانه رسولی و عریضه انفا و حضرت داشتند و این شد که خسرو ایران در تنگی هرات و تدبیر کاران میرزا کار قبویف نادر شاهنشاه غازی فرستاد و کان ایشان بنواخت و پنج مکتوب هر یک را نشود کرد و بهم از قفای ایشان قبر علی خان مانی را بتر و یک کهن دل خان رسول کرد و شمشیری که قبضه آن بالماسس مرصع بود بقرنیه او انفا و فرمود و بهم در این وقت کال افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه و دولت عثمانی حاضر حضرت سلطان می شد و مکتوب خویش برسانید و شرح آنچه در میان و ولایت ایران در روم حادث شد در جای خود شرح میرود و با بھل شاه روز چهارم شهر صفر از شهر طهران بباغ کارستان تخیل و اداجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و جزئی رعیت و سپاه بود باقامت شاهزادگان و بزرگان ایران بسیج سفر کرده و پر امان کارستان سرآمده راست کردند و میرزا آقاخان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده بدست رویت او بود و در نظم سپاه آذربایجان و جمیع آوری لشکر عراقی و مازندران و اجارای علف و آذوقه چندان حسن رویت بکار داشت که شاهنشاه شش هزاران کین و تحت فرستاد و از انبوهی کاران میرزا والی هرات چون تقسیم عزم پادشاه را در تنگی آن راضی دانست و بدو تهرانی اندیشیده رسولی کسبل حضرت ساخت و این هنگام رسول او که فتح محمد خان نام داشت بر رسید و پنجاه طاقه با فتنه کشیده و پانزده سرب برسم پیشکش پیش کذا رانید و عریضه پیش داشت بدین شرح که اگر شاهنشاه ایران این عبد عقیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شمار و در عصیان که از در کذب ازین بنده بزموده اند

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجتهد تاریخ نویسنده

مخوف و غمی دارد و وجه دنیا و رواسس منابر را بنام و لقب پادشاه از نیت بخشیم و هرگز از طریق حاجت نکریم  
از برای نده مطیع و متقا و سفر پادشاه و رحمت سپاه درین اراضی واجب نباشد چون کاروان ایران کذب را  
نحرب داشتند کلمات او را قبیح نمکداشتند و فرستاده او را بی نیل مرام باز فرستادند و پیام دادند که سپاه را از  
سیردان این راه که زیر نیت اگر سخن کاروان میز از در صدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه  
پادشاه آید آنجا به حسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران کرد و وزیر پس پادشاه غازی فرما و میرزا  
و محمد باقر خان پیکر یکی و محمد کریم خان پسر او را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسم خان سرتیپ تبریزی با فوج  
خاصه و سورتی و قاف و اراک و خلافت فرمود و شاهنژاد و حمزه میرزا را با اتفاق حسن خان ساری اصلان و سی هزار تن سوار  
و سواران فرمان کرد که همه جا از پیش روی لشکر بروند و در پیشاور بلشکرگاه پوسته شود و وزیر پس او امیر تونجانه چلبه  
خان شایسون را بفرمود تا با شصت عراده توپ طریق محال خاکیه و بر منقلای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه  
ساخته و تونجانه و قورخانه کوکس رحیل کوفت و روز یکشنبه نوزدهم شهریور اثنای از انکار رستان کوچ داده  
در قریه اشرف آباد فرود شد و از اینجا شاهنژاد و سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با شصت و یک لشکر کارآفرود  
روان چمن کندان داشت تا اشترار بختیاری را بکفر کند و اراضی کوکبکدیه را بنظم درآورند و امیر اصلان خان قزاق را  
ملازم خدمت او ساخت و بهمنان بهرام میرزا را بجا حکومت قزوین مامور فرمود و طعنا سب قلچیان قزوینی را بارت  
او بر کشید و روز دیگر از اینجا بر پشت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده و روز یکشنبه بیست و ششم شهریور اثنای  
دار و شهر سمنان کشت شاهنژاد و سیف الله میرزا که این وقت حکومت سمنان داشت پذیره کشت و از دقت و  
علو لشکر را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از هفت روز از اینجا کوچ داده و روز شنبه دهم جادی الاخره  
در چمن بسطام قبه خیم برافراخت و مدت بیست روز در آن اراضی و تراق فرمود و در اینجا معروض داد که امیر بطور  
ممالک روسیه نیکولای سفر نفیس و کر جستان را تقسیم عزم داده تا زیارت اوج کلیسیا کند و مملکت کج و قریب  
و بیروان را نیک بداند و هم کتبی بحضرت شاهنشاه غازی فرستاده که ما تا باین حد و سفر کرده ایم اگر شاهنشاه  
ایران نیندک می چند فرار کند و تا یکدیگر را دیدار کنیم شما و خوار باشیم نیک سزاوارست و این هنگام چون  
سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود این کار برآورد و میرفت

سفر کردن و بعد کیون مدد ملت ایران بجانب ایران بحال پرسی امپراطور روسیه  
چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار بهر و خدایت بود و واجب افتاد تا یکدیگر را لایق  
حال پرسی امپراطور باشد سفر ایران کرده او را دیدار کند و تشیید بنیاد و اتحاد و فواید لاجرم شاهنشاه غازی  
فرمان کرد که دستار ره روشن سپهر سلطنت و نیز اعظم کرد و در خلافت و بعد دولت قوی آیت ناصر الدین میرزا  
که این هنگام هفت ساله بود از تبریز حیمه پسر و نند و امپراطور را پذیره شود و تمینت و رود کوید محمد خان  
میر نظام و حاجی ملا محمد نظام العلماء و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند دیگر از شما حکمران و دولت ملازم رگاز  
او باشند و محمد طاهر خان قزوینی را نیز پنجاه بافته شال رضائی و سه رشته تسبیح مرادید و چهل اسب  
ترکمانی از بهر مبارکباد و در و امپراطور سپرد و او از چمن بسطام پیرون شد و در حد و دایره و ان برکاب



## شرح سلطنت و جهانشاهی محمد شاه قاجار

دولت پست بال محمد محمد خان امیر نظام بیج راه کرده در رکاب ولیم پیرون شد و قبل از آنکه امپراطور شود  
در اید ولیم دولت ایران در ظاهر ایران و در حقیقت راست کردار و داران دولت روسیه بحضرت او آمدند  
و معروض داشتند که بر حسب فرمان امپراطور در صدد این بدست آتی شاهوار ترتیب کرده ایم تا ولیمین  
فرمایند چنانچه در نعل سوار پرده روز باید گذاشت ولیم فرمود ما را خضارت چمن و غارت جویبار از تنگنای حصا  
پسند تر باشد و از انوشی امپراطور از پای تخت دولت با هفت تن سوار که از خاصه کان درگاه بودند کج  
همی داد و در منزل سواری ویسل راه میگرد و در منزل دیگر او را مراجعت میداد و دلیل دیگر ملازم رکاب  
میساخت بدینگونه طی مسافت کرده یک روز بعد از ورود ولیم دار و پیران گردید و هنگام ورود و پذیرش  
توب برای حشمت او گشاد و دادند چون وارد شد نخستین بکلیا رفته نماز بگذاشت و کیشان و مسکینان را  
بذلی بفرستاد. پس از آن بیایدت مرضی و پیاران سادات رفت و هر یک را پرسش و نوازشی بگانه  
فرمود آنگاه حکیم خان و دو خان و قورخان و جباخان را یک یک باز دید کرد و از آنجا بمنزل خویشان رفت  
و بی توانی باران روزی را که وزیر اهل بود بحضرت ولیم فرستاد و اطهار و مر و خفاوت فراوان نمود  
و پیام کرد که عثم تو میکوید من برای شما سرائی شاهوار پرداخته کرده ام چنانچه در منزل ساختید و ولیم  
همان جواب نخستین باز داد که از برای خضارت و نصارت در چمن نشیمن کردیم دیگر گفت عثم تو میفرماید شنیده ام  
ببب ضعف بنیت در این سفر محنت فراوان دید باید در پاسخ فرمود شوق دیدار امپراطور چندان است  
که من هنوز در طریق محبت یکقدم پیش برنداشته ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعید توانم کرد و باران روز  
ازین سخن نیک شاد گشت و فراوان تحسین و تحیت فرستاد آنجا معروض داشت که فردا چون سعادت  
از روز بر می آید بدین حضرت حاضر می شوم و در رکاب ولیم خدمت عثم و امپراطور خواهیم رفت و  
رضعت مراجعت حاصل کرده پیرون شد و روز دیگر هنگام بر رسیدن کالکه خاص امپراطور را آورده  
ولیم در ابر نشاند و خود با شائق ملقبین خدمت ولیم در رکاب او طی مسافت کرده او را در سواری  
امپراطور فرو داد و در اوقاتیکه یکدیگر بایوان امپراطور راه داشت نشیمن فرمود و زمانی دیر بر نیامد که امپراطور  
خود آمد و از آنجا که بدین اوقات در آمد و ولیم در ابر نشاند و هم از آن در بایوان خویش شد و بعد از آن  
خال ولیم نیز از دنبال در رفت آنجا دیگر باره در باز کردند و محمد خان امیر نظام و دیگر چاکران را طلب  
نمودند محمد خان نظام العمار از پیش روی و خود از قمار دان شد و میز از تنگنای از پس او و محمد خان  
قره دینی و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قهای یکدیگر  
در فرستاد امپراطور همچنان بر سر پای بود و ولیم در ابر نشاند و داشت و با او همی فرمود که هر چه میخواهی از  
این عثم منی بزرگ بخواه که بر سرچ دست دارد و از تو دریغ نخواهد داشت و انکشترا الماسی که مثال امپراطور  
از طرف زیر نقش داشت و انکشت ولیم که در آنجا با محمد خان امیر نظام فرمود که دج پای ترا شنیده ام  
از پای نشیمن محمد خان از در ادب سر بفرمان در نیار و و امپراطور خود دست بر کف محمد خان نهاد و از آنجا  
درین هنگام اجابت فرمان کرده و هم بی توانی بر پای خواست آنجا از حاجی ملا محمود و نظام العلماء پرسش نمود

## جلد دوم تاریخ قاجارید از مجلدات ناسخ التواریخ

محمد خان معروف داشت که از بزرگان علماست و از کمال امانت و دیانت که او راست شاهنشاهی اسلام تسلیم  
 دینچهش مخصوص داشته امپراطور با نظام العلماء فرمود که این کو هر کرانیه را با تو سپردم در خدمت او نیکو می  
 باش تا اهل ایران در سایه این درخت تنادر راحت کنند نظام العلماء عرض کرد که انبیا از انبیا را آسمانی انجا کرده  
 که قلوب موک مبطلها هم است بعد از آنکه دو پادشاه بزرگ این بنده را در خور این خدمت دانستند انشا الله  
 بر حسب آرزو خواهد شد و من مورد لطف و پادشاه خواهم شد آنجا که پرش حال محمد طاهر خان کرد و خدمت او را  
 باز داشت و میرزا تقی خان را بر سپید محمد خان عرض کرد که از پیش مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است  
 و آنکس است که در پلتر بزرگ هنگام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت امپراطور کرده فرمود شکر خداوند  
 که رفیق خود را دیگر باره دیدار کردم پس ملبان ارسای حال او را پرسش کرده پاسخ گرفت آنجا که میرزا احمد حکیم شاهی  
 فرمود من از شما را ضعیف شدم که وجع پای امیر نظام را نیکو مداوای کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت زنی که زبیر  
 تو فرستادم مبارکت باشد آنجا که با امیر نظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه کتاک  
 که شاهنشاهی ایران را با لشکرهای فراوان چندین سال که در آن دارند امیر نظام از این سخنان انتظام تحقیری کرد  
 و نیکو پاسخ داد و عرض کرد که قلعه هرات را آن حصانت و رصانت است بلکه با نظر کجی بنیان شده که اکنون  
 بدست هیچ سلطان مغشوخ نمکشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان خوی سپهر دم  
 لکزی دارند که سالهای دراز است که با سپاه مانند تو امپراطور سی رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند  
 باینکه شهر بندی و حصار سی ندارند و افغانان از پس دیوار قلعه خویشتن داری کنند و هرگز میدان ایران  
 در نیانید امپراطور از این سخن خاموش شد و دیگر باره فرمود دعا می آید ایران را با ضعیف و وسیع کرشیده اند و  
 بر منی که فرستاده اند همچنان از جماعت روسیه که در جنگها اسیر ایرانیان کشته انیک و دوفوج یکی مسلمان  
 در حضرت شاهنشاهی ایرانند اگر از جانبین اسیران و کرسیگهان را باز وطن فرستیم نیکو کاری باشد و قواعد دوستی  
 و یکجته محکم تر کرد و امیر نظام معروف داشت که چنین نیست و انجام این امر را بر ذمت نهاد پس حضرت  
 انصاف داده بجله مراجعت کردند و آن در را استوار کرد و از دوشال ایشان انقیه دان مرصع بالباس  
 از برای امیر نظام فرستاد و در عرض راه بدور ساینده و او گرفته سپاس گذشت و بعد از ورود  
 بمنزل انقیه دان مرصع نیز از برای میرزا تقی خان و دو دیگر از برای عیسی خان و محمد طاهر خان انفاذ داشت  
 و یک حلقه انکستری از بهر محمد آقای پسر نظام العلماء که هنوز کودکی بود عطا کرد و فرمود از بهر آنست که محمد  
 آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی یافت بود که مراد طفل فراموش نکرد و نظام العلماء حکیم باشی و  
 هر یک از چاکران را جدا گانه بمقدار محل و مبلغی زر بندهل کرد و بعد از سه روز امپراطور راه کرهستان برگرفت  
 و دیهید طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگر باره امپراطور تاجی مرصع بالباس  
 و نشان عقابی با جلیلی که خاص پادشاهان است بیا و دیهید انفاذ تبریز داشت آنجا که دیهید صورت حال  
 غرضه بخار کرده بصوب محمد طاهر خان انفاذ کرد که شاهنشاهی داشت شهرهای سخن امپراطور را در میانستان  
 دوفوج مسکی مسلمان پذیرش رکشت و چون میرزا اسد الله خان نوائی وزیر مازندران و داع جهان گفت

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

محمد طاهر خان را بسجای این خدمت وکیل الدوله لقب داد و بوزارت مازندران برکشید و روانه فرمود  
حرکت موکب پادشاهی از بظام بجانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز بر سر دوستان شویم مدت پست روز که چمن بظام لشکر کا به پادشاه بود همه روز سه سال  
و سرگردگان بالشکری خود از مالک محروسه لشکر کا پیوسته میشدند و هم در اینجا معروض افشا و کلاه قلی توره  
والی خوارزم جامع از قبایل کوکلان را که در کرکان اقامت داشتند و خدمتگذار دولت ایران بودند با کوهی از  
سکنه قاری قلعه بجانب انک کرج داده از بهر آنکه در خوارزم جایی دید چون این خبر با صفت بردند بجنجلی خان شاد  
با انوپی از سواران مامور دشت تا تاختر برده در کنار قلعه مهیسر بدان جماعت رسید لشکر خوارزم چون  
این بدیدند نخستین قلعه مهیسر در رفته خویش را ساخته جنگ کردند و از اینجا بمکرده پیروان شده و زرمی  
صعب دادند و هم در پایان کار شکست شدند بجنجلی خان سرداسیر فراوان از آن جماعت گرفت و هزار و پانصد نفر  
کوکلان را کوی داده وارد و بر و بخر کرد و در اینجا سکون فرمود و هم در وقت اندی را خان آصف الدوله نیز از  
خراسان پذیرفته شده بر سپید و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از بسکام جلوس شاهنشاه غازی تا این  
وقت مدتی دراز نباشد و کار داران دولت را هنوز استقراری بدست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز  
سودای سلطنت از دماغ زیر نیامده اگر دین سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سر بای بکر پان در رفته بلند  
شود و مدعی سلطنت فراوان کرد و در کار ایران ویربمان آید صواب آنست که شاهنشاه غازی از چمن بظام  
تحویل مقام نماید سرداران و سرگردگان را بالشکری کا را زموده برای فتح هرات و افغانستان بکار  
و اگر فتح کردند کار بجام شود و اگر در کشت شکست شوند زیانی بناموس سلطنت نرسد شاهنشاه غازی فرمود اکنون  
که ما بدینجا ناخته ایم و سفر هرات را بلند آوازه ساخته ایم اگر در غزم با فتوری و در آهنگ با فتوری را که نیروی  
خضم و چندان شود و دیوانه آهنگ جنگ کنیزان بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شده بکنیز  
لشکر خراسان کند و بر کاب پیوسته شود و از پس آن فرمان کرد تا لشکر ساز را که دند و در و ز پستم جادی الاخره از  
چمن بظام کوی داده و در خیر آباد فرود شد و در اینجا یکم از مردم شایسون در میان تورخانه تفنگی کشا و دو پیم  
رفت که تورخانه آتش کیم و تورخانه چنانش دست بسته بدرگاه آوردند و حکم رفت تا سرتانزش بر گیرند  
بشاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت بسلامت بحبت و در منزل مرینیان خیسریکی از غلامان رکابی کار  
بدینگونه کرد و همچنان تورخانه چنانش بجل خط پادشاه حاضر کرد و ندان خیسری بلاح حاجی میرزا آقاسی از قتل مان  
یافت از قضا روز و دو سبزوارد تا بیسون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی ژرف سکون داشت و آن  
غلام اسب خویش را بخیجرتی ز طی مسافت میکرد چون نزدیک شد اسب عنان از کف او بدو و بر مرکب مرد  
شایسون باز خورد و لاجرم هر دو تن از پشت اسب جدا شدند و جدا شدند و جان بدادند اکنون بر سر سخن  
باز شویم شاهنشاه از خیر آباد کوی داده تا راضی بسبزوارد غان باز نکشید امیر توبیانه در اینجا بر کاب پیوست و  
پس از چهار روز از سبزوارد کوی داده تا شهر نیشابور برانند و پست روز دران عبده اقامت فرمود تا لشکر مان  
بیچ سفر کردند و هر چه در بایست بود محل دادند شاهزاده حمزه میرزا حسن خان ساری صلان با سپاه از

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله تاریخ

از پیشگاه حضور بگذشت و لیکن تنگابنی سرتیب فوج غمسه و قزوین باشکوه و نیز بر سید پس از آنجا خیمه پروان زد و در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه سه روزه رخت زیارت قبه منوره حضرت رضا علیه الصلوٰه والسلام را حاصل کرده به آنجا و سپاه آمدند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز اجازت یافت یحیی به شهر حایم و در مشهد مقدس مقام کند آنجا شاهنشاه غازی اذن اراضی رخت پروان بروه از طریق تربت شیخ جام و سپاه گشت در آنجا آمدند یار خان آصف الدله بر رسید و هم از آنجا اورا بدو دوازده هزار سوار کار از موده و پیاده نظام و نه عروه و تب مامور بفتح باو غیس فرمود و فرمان شد که اسکندر خان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران و شنجلیان قرائی نیز با آصف الدله کوچ و به آنجا از تربت شیخ جام باراضی سرجام نزول فرمود و پس از هفت روز از آنجا طریق غوریان گرفت و روز و دو و جمعی از افغانان از قلعه غوریان پروان شده با عباقتی غنی و یروانی که قرارل سپاه بود و دوچار شدند و زرم در پیوسته و در اول حمله شکست شدند و بقلعه درگنجشده عباس قلینچان چند تن از اینجماعت را اسیر گرفته با چند سر بجزرت پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت و مورد اشفاق خسروانی گشت مع القصد شاهنشاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کمار قلعه غوریان لشکرگاه کرد شیر محمد خان افغان برادر یار محمد خان با جماعتی از افغانان حارس و حافظ غوریان بود و در زمان ابواب قلعه را فراز کرد و دیوار باره را استوار نمود و از تفکیکیان و شنجلیان زبردست بر سر بارها لشکری انبوه کرد و در اینوقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاهنشاه را بر سر فتح غوریان ایستاد و از مقصد باز نشستن لایق نباشد هم اکنون باید قلعه غوریان را ندیده نگاهداشت و رایات ظفر ابسوی هرات برافراشت میرزا آقاخان وزیر لشکر فرمود این رای بصواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و بجانب هرات تا فتن از شریعت کشورستانی بعید است همانا از این پس اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند یا لشکریان را حبل آزاد تو و مملوفه واجب افشاد کنی و غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از رحمت افغانان چگونه سلامت خواهند یافت شاهزاده محمد رضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و اماردین سخن با وزیر لشکر جداستان شدند حکما میرزا آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست نشود و چون اینکار برادرش صلیت سلطنت شکست کرد و مردم هرات را آن هراس و هرب که امره نمود و دل است بر خیزد و وزیر لشکر گفت اگر در تن و فتن این امر مداخلت فرمانی بزدمت من است که این حصه را در خود تراز هفتگی ده و دارم حاجی میرزا آقا غضب آلوده فرمود من از اینکار دوست باز داشتم تو باش و قلعه غوریان پس وزیر لشکر تو آسپاه را طلب فرمود و گفت اگر قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم چند آنکه در کمار هرات باشیم از خراسان تو انیم خبر گرفت اگر چه هرات حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود بزرگان سپاه متفق آنکه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمانی حاجی خان سرتیب و بعضی دیگر از سرکردهگان بزدمت مناد کند که قبل از انجام هفتمین کار را بر هفت کرده کنیم و اگر چه بدل جان کردیم سخن تو را نپذیریم بجز آنکه پس از آن لشکر جزا چون بگریج بچشمش آمد و قلعه غریبا از چادر سوی حصار دادند افغانان از فراز برج و باره دشمنانها بکش و دند و ازینوسی و بچیان و دان تو بهاراکشاد دادند و سر بازان با سرتیریهای تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را بجز کردن و کسند و برین فرد کوفتند

## شرح سلطنت و جهانبختی میری محمد شاه قاجار

یکدور وزیر بزیادت نمود که کند تا را بخندق قلعه پوسته کردند و از هر جانب تو دای چند از خاک برافراشتند و تو بهار بر فراز آن قله صعود و او دند بایک توب و تفنگ و کرد و دو خان جنگ جهان را دیگر کون کرد و پای ثابت قلعه کیان برقت شیر محمد خان را دیگر دل نماد و از فراز باره بانگ لایمان بالا گرفت و فریاد برآورد که ویدار محمد حسین خان مرا واجب افاده که تپای این برج راه نزدیک کند و با شد محمد حسین خان سرتیب فرزند کوهی محمد حسین خان سرتیب فوج نیکی مسلمان که در برابر آن برج سنگر داشتند آواز و شنیدند پس محمد حسین خان تپای باره برقت و شیر محمد خان از فراز برج نذر و او امان طلبید لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افشا و امید بخشیش و او آنگاه قلعه کیان از در ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در یک شب انیم از مرد و این قلعه نام و نشان نماند چندان مهلت بگذارد که این لشکر آشوشه بچشمهای خویش باز شود و این جنگ و جوش فرو نیند تا خویشین بجنرت پویم و زینهار جویم با الجور و زرسه شبیه چهاردهم شعبان شیر محمد خان تیغ و کفن از کرون آویخته با اتفاق محمد حلیم خان و محمد طاهر خان بجنرت آمد و حسین ضراعت برخاک نهاد و شفاعت حاجی میرزا آقاسی عسبیان و منقوش شایسته غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشد و مردمش از قتل و سبی و غارت محفوظ باشند و آنجا که حکم کاروان کامران میرزا از محال غاف و دیگر قری در آنجا سکون بسته اند آسوده خاطر بهر جا که خواهند کوچ دهند آنگاه میرزا اسد الله خان قایمی را بفرموده بایک فوج لشکر غراسانی در قلعه غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد

و رود و موبک پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را

شاهنشاه بعد از دور و زار غوریان کوچ داده روز پست و سیم شهر شعبان باراضی هر هفت و آمده در نجاب شمال قلعه قریب متصل و نزار ابوالولید لشکرگاه کرد و نخستین جماعتی از افغانان نزدیک شش هزار تن بفرمان کلان میرزا از شهر پروان تاخته با محمد ولیخان تنگابنی سرتیب دفع الله خان مانی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند بعد از جور از بوز که بوترخان دوچار آمدند و جنگ پوسته کردند و بایک فتح الله خان از جنگ غوریان زخمی مصعب داشت و در قدم جلالتش فتوری باوید نشد و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از نامداران شجahan بود خود و علم برداشته حمله افکنده سرخوش خان سربلک فوج قزاقین و اسکندر خان سربلک فوج خمسه و باقر خان چلبیانلو نیز بجنک درآمدند و چون شیران رزم از مایانچ و راست تا ختن کردند و در آن رزمگاه باقرخان هشت زخم برداشت و از پای نشست و در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند لشکریان از تهای بزمیستان تا بدر و از هرات عنان کشیدند و مرد و مرکب بجنک افکندند و باز لشکرگاه شدند و از جانب دیگر سیصد تن سوار افغان ناکاه از تقای لشکر پروان شده و یکتا از فیض بانان را بایک فیض قتل آوردند چند اولان را و چون این بدانشید برایشان تا غنچه و آنجا که هزیمت ساختند هم در آن شب و یکبار ه فوجی از افغانان از بر شینون همداستان شده از شهر پروان تا ختنند و بجانب مصطفی قلیان سمنی و سپاه و محمد برومند مصطفی قلیان بیست وانی فرمان کرد و تا سر بازان تفنگهای خویش را بدیشان کشاد دادند لاجرم جمعی بجنک افشا و وزیر بخی بشهر در کریخت روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده چمن

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

شک سفید و تراق کشت هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده بجانب لشکر که ترک زهی کردند حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرد و در اول حمله انجماعت را بهریت داد و دیگر فرمان شد تا قلعه هرات را حصار دهند و در شب پست و بهنم شعبان لشکر با از چار سوی جنبش کرد و محمد خان ماکوئی که توان بجانب شرقی قلعه هرات شده در برابر دروازه قندهار فرود آمد موسی سیمنوف مهندس فرانسه که در علم هندسه استادی نامبردار بود کار فرمای لشکر او شد لشکر راست کرد و در برابران را حصار کردن با پرچ و کنده ساختن زمین و پیش داشتن لشکر با موخت محمد ولیخان سر قیاب تنگانی با فوجهای جنگجوی قندهارین بسوی دیگر شد و خبرال پر و سکی مهندسی لشکر او کرد و حاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری جای کرد و میرزا رضای مهندس باشی تیریزی لشکر او را آموزش کار رکشت و لیخان تنگانی خواست تا بر حسب فرمان با پرچ خود از لشکر حاجی خان بگذراند و بجانب راست شود چون سر بازان قزوین بنجر حاجی خان راه نزدیک کردند و سر بازشقاقتی بدافیه بیرون شد و با شک طریق رزم سپرد و در برابران قزوین سر از لشکر بدر کردند که اینگونه آهنگ و جنگ با شک را باز داشتند و مردم افغان از برج خاکستری یکبار در میان تفنگها بکشا و دندوسی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند و درین وقت هم آن رفت که در میان سر بازشقاقتی و شقاقتی کار بمقتل رود و مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاهی شکست حاجی خان را بدو عتاب باز داشت و میفرموده او را بوقت دیگر گذاشت با الجمله مصمصام خان سر قیاب در برابر دروازه عراق نشیمن حسبت حسببند حاجی خان امیر تو بهنجانب برج خاکستری را که در میان برج هرات بنام بود پیش داشت و تو بهای باره کوب با بجانب آن برج کشا داد و دانگاه تو بی که بر زبر آن برج بود با جمعی از حرسه قلعه یکبار بر زیر آمد و بهولی بزرگ دلیل قلعه کیان نگذارد مع القصد لشکریان از اطراف با پرچ با پیش بردند و لشکر با پیش دادند از میان فوج محصلی خان راه با قلعه نزدیک کرده قریب بدروازه قندهار یکصد و پست تن از سر بازان در مسجد خرابه جای کردند بشانگاه پانصد تن از افغانان همدست و همدستان کشته باقیها می آخته از شهر بیرون ماحتند و سه کرت بدان مسجد خرابه وورش بر دند و در هر کرت با آموزش کاری موسی سیمنوف سر بازان تفنگها بدیشان کشا و ایشان را باز پس بردند و در کرت سیم بیار کس از انجماعت کشته شد با چار پشت با جنگ داده بشهر و در کیشند و همچنان بسیار شهاب از شهر بیرون شده شنخون بر سر محمد ولیخان و حاجی خان امیر بهادر جنگ و مصمصام خان می بردند و جان بر سر این جلالت می باختند و از مردم سنکر نیز بیار کس مقتول و زخمی میساختند با الجمله سختین امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فغانی تا بقلعه هرات یورش برم و بهی خواهم تا بهیج یک از افواج با من جنبش نکند بشرط آنکه چون با مردم خوین خدمت بیای برم و شهر هرات را فرود گیرم فتحنامه در بلا و دامصار بنام من بود و چند آنکه شهر یا فرمودگی بدینگونه در چنین قلعه یورش نمیکنند و بر الحاح پیفرود چند آنکه پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این سکوت را موجب رضا شناخته بشکر خویش شتافت و با پرچ لشکر خویش را بجنبد قندهار پست کرد و در برابران بمندسی میرزا رضا چون روز تا و یک شد خندق را بنا شت کرده و بدان سوی خندق جای گرفت

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و بها در جنگ گرازمیش روی سربازهای رفت ناکاه با کلوله تفنگ جراحی یافت چنانکه از پشت: مه سر تا کمرگاه پوست شکافته شد و یکا به مرهم کرد تا بهبودی یافت اگرچنین خدمت برخلاف فرمان بود لکن بدین جلالت یکقبضه شمشیر لاس پادشش یافت محمد و لیجان و خیرال پر و سکی نیز مارچ و سنکر خود را تا بخندق بردند و همچنان مصمصام خان و مجملی خان تا خندق راه کردند و مجملی خان را جراحی بکتف رسید یکر و زچان افشا و که جمعی از سواران افغان در کنی لشکرگاه کین سا خشت تا هر کس بمجنف چرو و ما خود دارند مهدیخان قراپاق و چند تن از غلام تفنگچیان برایشان تاخته پیست تن سردا سیر کردند تا این وقت چنان افشا و که حال طون و طلس معادل پنجهزار تومان زر سکو و مقداری قورخانه و اشیاء و دیگر بجانب لشکرگاه حمل میدادند دیده بانان این خبر بهرات بردند و جماعتی از افغانان نمیشی برایشان تاخته سی تن از سواران عریض تیغ سا خشت و آن زر و مال را بر گرفته بهرات در رفتند از پس این وقایع میرزا جان مستوفی بهرات از نزد کامران میرزا فرار کرده پناه بسته درگاه پادشاه گشت و بعد از مدتی شمس الدین خان سردار که از بزرگان افغان و برادر زن کامران میرزا بود از یار محمد خان و وزیر کامران رنجیده خاطر شد و بکشت شاهنشا غازی شتافت و مورد اشتاف شاهی گشت و فرمان شد که شمس الدین خان میرزا جان مستوفی برداشته با جمعی از لشکر بقری و مزارع بهرات رفته آذوقه و علوفه بشکرگاه حمل دهند و آنچه از رعیت ناخود میدارند از بابت منال دیوانی سبب سپارند و از مینوی در شب پانزدهم رمضان یا محمد خان افغان و قتی که لشکر در جوش و جنگ و کشتن و توب و تفنگ بود بر فراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر و است از جنگ باز دارید یا ما را دان میکنی بشهر قدم در بند و ما را از قبل پادشاه دامن دهد تا سر بر خط فرمان گذاریم و طریق حضرت سپاهیم این سخن گوشت و پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه دور و زو است از جنگ بداشت و بر حسب حکم غریزخان سرتیگ که این هنگام در حضرت شاهنشا منصور سر دار کل عساکر منصوره است بدرون بهرات رفت و دور و زو توقف نمود و آنجا با عریضه هزاره کامران و یار محمد خان و جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و مکشرف افشا و که کامران میرزا در خاطر نهاده که سخنان دروغ خویش را فروغی دهد و پادشاه را بمواعید کذب و انفا ذر و سیم از تسخیر بهرات باز دارد شاهنشا فرستادگان او را بی نیل مرام رخصت انصاف داد و فرمان کرد تا دیگر باره ایران حرب فرجته گشت و چون بر حسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک نیمه قلعه بهرات را حصار داد و اندونیم دیگر را کاشا و داشتند بسیار وقت افغانان از آن دروازه که در محاصره بنود پیرون شده بشاهنشا آمد بر سنکر تا ختن میکردند و با سربازان سازمقا تلت و مبارزت طرا میدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر با حاجی میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از پیشین زمان تا کنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهرها چنان بود که ابواب طرق و شوارع را مسدود میداشتند بلکه اگر تراننده جماعه نامه را درون شدن و بیرون شدن نمیکند اشد اینگونه محاصره که شما فرمان کرده اید و سه دروازه شهر را از اسباب لشکر معاف داشته اید تا قیامت اینکار سبخت نیست و چو بات بشهر در آورند و اگر لشکری

## جلد دوم تاریخ قاجاریه مجلد است تاریخ

بعد ایشان رسد بی کلفت لشکر در بر بند و شبها نیز بر پیشخوان آزند و چنان باشد که تا کنون لشکر در رسند و از تاریکی شب هنوز سر باز نماندند که ایشان دوستانند یا اعدا نهند شاهزاده محمد رضا میرزا و میرزا نظر علی یکدیگر با و جمعی از سران سپاه بدین سخن جداستان کشید حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار میداشت و میفرمود سرور و از راه حصار و سپه و سه دیگر را منقوع بگذارد عاقبت الحاح کردند و ستر این سخن را پرش نمودند در پاسخ گفت چون اطراف شهر را نیک حصار دهیم دست طرق و شوارع کنیم کار بر خصم صعب شود و در حرارت خفشی نیک بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار را بداند از کشد اما چون یکدیگر شهر کرده است و راه فرار کثرت ده است چون لغتی سختی چند شهر را بگذارد و راه فرار بر دارد و وزیر لشکر گفت که کار بدینگونه نیست آنکس که از لشکر می محاصره خواهد فرار کرد و از راه شناخته شده بیرون نشود بلکه با چند پاره چوب قطره از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود شود و از راه ناشناخته فرار کند و آسپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست اگر با بدینگونه در سطح این حصار بر کار می نیکار بدست راست نشود حاجی میرزا آقاسی ناچار گردید و نماند و نماند که تمامت شهر را در محاصره گیرند مگر چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می شد و شاه شاه غازی ارامی ستودند و اندک اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی حملی کران افکند و پشم داشت که یکسره روی دل پادشاه و شوهر پادشاه را می بخشید و در شهر هرات را فتنه مرکز نهاد و پرکار زدند و از همه سوی طریق صا در و وار و سد و داشتند حاجی خان امیر بابه جنگ قرا باغی با و فوج شتاقی از جانب تل بکی که بسوی ارک هرات است لشکر برده میانه در و از راه قوطی چای و در و از راه ملک چای کردند و لیکن نگاہی سرتیب با جاعتی از مردم تنگابن و فوج حمسه و قزوین و فوج سمنانی و دامغانی و سیصد تن از فوج خاصه و کردی از کجور و کلارستانی بجان بوج خاکستر سنگر کرد و مصمصام خان با افواج بهادران میان در و از راه عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملک کلعلی خان افشار با جاعت افشاری و کلبه ای و خدایند و بسوی برج فیغانه شد و اسکندر خان قاجار و دو لپسر شعلی خان با افواج قراجه داعی و مرغه و قرانی و کرد و سمنان در و از راه خشک و برج شاه کرم بکار درآمد و بنی خان سرتیب قرا کو زل با افواج بهادانی و وزیر برج خواجه عبدالمصطفی که در و از راه پیرچ و نظم سنگر پرداخت و محمد خان سه دار با افواج عراق در برابر در و از راه قندهار نیران کیر و دار برافروخت بدینگونه قوا و سپاه بالشکرامی خویش اطراف هرات را پاره زدند اما ازین سوی چون کامران میرزا ازین پیش فرزند خویش ناما در میرزا را با شاهی اسرلا شمس قاضی هرات و باقر خان ایشک آقاسی دامیر آخر خود بطلب مدد و پشتوان بنزدیک الله قلی توره نسه نگذاشتند و خوارزم و مضرانجان والی سمنه و شیر محمد خان هزاره و طایفه تاینی و جماعت جمشیدی کیسل داشته پیام داد که اینک محمد شاه آهنگ هرات فرموده و چنان ندانید که بعد از فتح هرات شما آسوده خواهید زیست زیرا که کعب و طلب این پادشاه و سپاه از بهر آزادی سیران شیمی است و این جماعت بیشتر در حقوق و سمنه و میان قبایل پرکنند و اندک هم اکنون پابان کاره بکران باشند و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد و اندازید لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان جوش و کوشش را میان استوار کردند و تخمین طایفه تاینی و هزار تن سواره و پیاده عرض داده و طرق هرات بر گرفتند و در عرض راه با نصر الله خان سرکش که باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان محل غلات و حبوبات

بشکریا



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بلشکر که میگرد باز خوردند و جنگ پیوسته شد بسیار کس از مردم تائینی عرضه شمشیر و جانی نیز اسیر گشت تقیه  
 ایسیف سرخوش را گرفته تا مابع و مسکن خود غان باز کشیدند با چون پسر کامران میرزا پیام پدر را سخنان از راه  
 برداشته قلی توره هزار و پانصد تن سوار حصار گردانیده ساخت و خلیفه عبدالرحمن ترکان که مردم آن اراضی خاک  
 مقدس را بشغای مرضی میبردند برانجا امیر ساخت و خلیفه عبدالرحمن نادر میرزای پسر کامران را با همراهمان او  
 برداشته تا میمنه تیر و یک مضر انجان شد و از میمنه و اند خود و ششبرخان شش هزار سوار کاری فراهم کرد و ششبر  
 خان هزاره اگر چه همه روزه کس بدرگاه پادشاه میفرستاد و قتل سده سلطنت را میباید و مینهاد لکن سخن از دگر  
 میکرد و در این وقت که خبر لشکر کشی خلیفه عبدالرحمن را بشنید از قبایل در زری و فیروز کوهی و جمشیدی چهار هزار مرد  
 رزم آزموده بدو فرستاد و او با ده هزار مرد ساخته نبرد گشت و ازین طرف چنانکه بدان اشارت شده آصف  
 الدوله با ده هزار مرد سپاهی و نه عراده توپ از تربت شیخ جام با مور گشت و ازینگونه سران و سرکرده کان نام  
 رکاب او شد و نخستین برادرزاده او اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج قرانی و سوار قرانی و ده هزار و دویست  
 پیچ راه کردند و یک نیمه را ششیر خان عراده و سرهنگ بود و نیند و دیگر احمد آقا سرهنگی داشت و ده هزار تن عرمن  
 داد و دیگر کلکجی خان حسام الملک افشار با فوج اخلاص و سواره کلیانی هزار و شصت تن بازرگ و دیگر بخانی خان  
 قراکوز و هزار تن فوج قراکوز و اعداد کرد و عبادت خان صارم الدوله آن حسن کام با در آن فوج بود و دیگر علی  
 با چهار صد تن سرباز کرد و سوس کوس حیل بنوخت و نور احمد خان شایسون با یکصد و پنجاه سوار جوار و جعفر قلی  
 خان کردش و ده هزار تن سوار خراسانی و شاه و دود و دیگر سربازان باوری و ترشیزی و پیاده سر و تائینی و  
 ششپای که پهایه مشهد مقدس اینچاهت نیز هزار و پانصد تن بشمار آمد پس آصف الدوله از تربت شیخ جام منزل  
 کارین و اراک انجا بجهان که مبدی خاک هرات است کوچ داد و از انجا بمنزل شیکان که تا قلعه غوریان دو  
 در سنگ مسافت است برانداخته بمنزل قوشه را در نوشته و اراضی و فیضیات و یورت قبایل جمشیدی  
 فرو دشت و در قریه خیمه بز چون مردم آن اراضی را قوت مقاومت نبود علف و آذوقه که انباشته بودند  
 بکذاشتند و راه فرار برداشتند و زنان خان جمشیدی با اینک شش هزار مرد جنگ داشت توان درنگ نیار و  
 قلیل گری نمود و در حمله نخستین و بیست تن از لشکر اذقیس و دشگیر شدند چار طریق فرار برداشت از پس او  
 آصف الدوله سه روزه در قرا تپه و تراق کرد انگاه راه قلعه فزبر گرفت و بهر زمین که عبور می نمود  
 هزاره مربع و مترق خود را و داع گفته بدیکر جای میرفتند و خانهای خود را آتش در میزدند و آصف الدوله  
 چنان از قنای ایشان میرفت که بسیار وقت آتش از دهن ایشان را و بیار میکرد و حکم میداد تا لشکر بمان  
 بنشینند و خرابی رواند انند با بطله تا قلعه فزبر اند و در انجا ده روز اقامت کرد و از قبایل اوزبک و دیگر طوایف  
 که لشکران سپاهل و میمنه و اند خود و ششبرخان بود فحشی سبزانند و انگاه از انجا کوچ داد و بجانب بلامرغان  
 شتاب گرفت از آن پیش که ارض پده گنج فرار سبزان خان جمشیدی و ششیر محمد خان هزاره و شاه  
 پند خان فیروز کوهی لشکر می انوه کرده بیک در آمدند از دور ویه صفت قتل راست شد و ابطال  
 رجال طریق مبارزت و مقاومت سپردند و این کرت افغانان مردانه بگو شمشیرند و مدت چهار ساعت

فرستاد  
 کامران میرزا پسر خود را  
 بطلب آمدن لشکر خورزم  
 و میمنه و مقابل  
 آصف الدوله  
 باقیست

ازم دادند در پایان امرو دیت و پنجاه تن از اجتماع مقتول کشت و پای اصطبار ایشان بغزیه و بیکبار  
 نبریت شدند و آصف الدوله بمنزل پده کج درآمد و از اینجا اسکندر خان برادرزاده خود را با دو فوج سربا  
 راغه و قرانی و سواره قرانی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه کوه و دره پست  
 و بلند فراوان بود اسکندر خان یاده شد و از راه دیکر کوچ داد و لشکر طریق دیکر برداشت لاجرم  
 اسکندر خان چون خواست از میان دره عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروز کوهی و قباچق که از دور  
 و نزدیک نگران او بودند ناگاه بر او در آمدند و بمهری آب را از آن دره سد و دسا خشد و از دو جانب  
 بر فراز کوه برآمده اسکندر خان و مردم او را که در شیب دره بودند هدف کلوشه شغال و تفنگ ساختند  
 و کار بر او صعب افتاد و چون شیران جنگی بدافعه پیرون شد و بسیار کس از مردم و مقتول کشت و بسیار  
 اسب نیز بجاک افتاد اسکندر خان با اینکه خود نیز زخم برداشت اسبهای کشته و مردان بخون آغشته را سنگزد  
 و همچنان مردانه رزم داد و از انسوی چون آصف الدوله نزدیک بفروشدن آفتاب بمنزل رسید و بکند خانرا  
 نیافت داشت که در راه یاده شده است هم در اینوقت ناگاه بانگ شغال و تفنگ برسد و کشف افتاد  
 که ترکان با اسکندر خان در آویخته اند لشکریان خواستند بپردازند و بپیرون شوند آصف الدوله رضایت  
 و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندر خان تا با ما دو خوشی تن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون پیش  
 کند و روز پگاه شود بعبیدیت که راه بدو نمکند و خود نیز در تاریکی شب تبا شوند بالجمله آن شب تا با ما دوسود  
 چون سپیده بز و جعفر قلیخان قزاجه داعی و فنی خان تتر که کوزلو و کلبعلی خان فاش را با فواج خود و جعفر قلیخان  
 شادلو با سوار گردش و دو سواره کلیانی بجای آصف الدوله بد اسکندر خان پیرون شدند هنوز دو دینزه بالا  
 آفتاب صعود داده بود که برزنگاه برسیدند اسکندر خان همچنان ز پس سنگر کشتگان رزم میداد و بعد از رسیدن  
 لشکر نیزان حرب و ضرب بالا گرفت از دور ویر لشکر کوشش و کشتش درآمدند مردم اسکندر خان نیز نیروی تازه  
 بدست کردند و در پایان امر ترکان را بشکستند و نبریت دادند از قضا در اینوقت سه هزار تن سوار بهد  
 ترکان رسیدند و نبریتان چون این بدیدند دیکر باره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند جعفر قلیخان که دشت و لو  
 و سواران خراسانی تا خن برده از پیش روی ایشان پیرون شدند چون در میان هر دو لشکر حرب برپای  
 ایستاد و کار بصورت افتاد و شیر خان سرهنگ با فوج قزاجه داعی از تقفای جعفر قلیخان برسید و جنگ بیست  
 از دوسوی دلیران رزم دادند چست تن از سواران خراسانی دشت و لو مقتول کشت و از انسوی جمید اسلطان  
 هزاره که یکتن از سرکردگان ممبر و اربو و جراحی صعب یافت و بسیار کس از مردم او هیر و قسیم کشت  
 لاجرم ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان بشکرگاه آصف الدوله محبت  
 نمودند و این بنسکام آصف الدوله مغربا لا مرغاب و انقسم عزم داد و مردمی را که حاجی پیک نام داشت  
 و از نزد مشیر محمد خان هزاره از در خدیبت فرار کرده پناهنده لشکرگاه ایران شده بود ویسل را که در تاشپا  
 زبستانی کرده بیا لا مرغاب بر حاجی پیک که از برای چنین وقت انتها از فرصت میداشت لشکر را میان دره  
 عبور داد که از دوسوی جبال بازضا فراخ داشت چون لشکر میان دره درآمد ناگاه ترکان از بیعتقا قبا پیرون خیزید

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

وایران را بدین شمال و تقصیر ساختند فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه جور میزدند تا مباد دشمنان شرف بران دره شوند و کار بر لشکر سخت گشته قوت و رنگ نیارند لاجرم لشکر ایران در تنگنای دره سخت چپاژ ماندند چنانکه قوت دشمن داشتند نیروی باز شدن درین وقت سواران خراسانی که از پست و بلند راه آگاه بودند از اسبها برآمده و اسب برزدند و بدان جبل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوسته در زمین سخت بودند و ترکان را بشکستند لکن چندان سربازان دران کوه بر فراز و فرو و تاخته بودند که بعد از این فتح از شدت عطش ایشان را دیگر قوت قدمی بر گرفت بنود جعفرقلینان شاه دولت مقداری جوهر سیریمو با خود داشت این وقت بر سربازان قنات قدمتی بدست کرده باز لشکرگاه شدند و چون در این جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را سگر کردند فرسی فراوان بود و کشت و بعد از آنکه قنات این فتنه جایی یک هزاره مفقود شد و چند انکرا آصف الدوله کس طلب ایشانت نشان و نیافت با اجماع صبحگاه دیگر آصف الدوله اسکندر خان را با سوار قرائی بر منقلای سپاه نامور فرمود و محمد رحیم خان برادر جعفرقلینان را با سوارش را بوجیدن اول گذاشت و لشکر کوچ داد و تا منزل خواجه کند برانند بعد از ورود و منزل مکشوف شد که جماعتی از ترکان بر مردم اسکندر خان تاخته اند و برایشان غلبه ساخته چند کس اسیر گرفته اند آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه زمین بر اسبها بشوند و بر نشسته تختین و دویست تن سوار بهد و قراولان رسیدیم درین هنگام ناکاه سه هزار سوار هزاره کیمیکاه پیرون تاخت و جنگ در انداخت سواران خراسانی چون این بدیدند و دانستند با عدواندک نتوان سبزو ایشان آرمود و در زمان پایده شده اسبها را سسگر ساختند و بنحو شستن و آری پر و خستند ازین طرف اسکندر خان قاجار و جعفرقلینان قزاقه داعی با سیصد سوار بر رسیدند و هم از تفاسی ایشان آصف الدوله با انبوهی از لشکر راه نزدیک کرد و سواره هزاره را دیگر قوت و رنگ نماند و میتوانی پشت با جنگ و ادپس روز دیگر آصف الدوله از انجا کوچ داد و بجای آب شهر رود فرو دشت که اکنون شهر مردم آن اراضی دریای بالامرغاب میخوانند و از انجا قراولان سپاه پنج هزاره سر کو سفند از قبایل ارساری برانند و پست تن شبانها اسیر کردند و چون درین مدت از جور لشکر ایران کار بر ترکان صعب میرفت و در مباح خویش زیستن نمی توانستند تباری سی و هفت هزار خانوار جمشیدی و فیروز کوهی رود مر و راجره کرده در اراضی بالامرغاب سفتا کردند و از انجا شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و شاه پندخان فیروز کوهی سواران جنگی خود را گردیده کرده بمضراخان والی میمنه و خلیفه عبدالرحمن ترکان و فاد میرزا پسر کامران میسران که طلب مدد بدان اراضی قبو و پیشینه مجلسی از پی شورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن و توان و در تن از بد از مبارزت و مناجزت دست باز دارند و این هنگام پست هزار تن سوار از زم آرمای در کرد ایشان انجمن بود با اجماع پست و بلند زمگاه را بپند سه کرده پست و چهار جای سسگر بشوند و ساخته جنگ نشسته اما آصف الدوله بخار رود شهر و دهمسی طی مسافت کرد و درین وقت یکتن از اسیران شیعی که مجنون نام داشت و پیشخدمت شیر محمد خان هزاره بود شمشیر او را بر گرفته برگاه آصف الدوله که کجیت و صورت حال را مکشوف داشت که ایک از جماعت از ترک و مردم و سپاهی داند خودی و شهربانی

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و سواد تترکان سالور و ساروق و قلیل چار او یاق پست هزار سوار هزار در و فرسنگی این لشکرگاه ساخته  
کارزارند و فراز و نشیب و شت را لشکرهای سخت برآورده اند و مجاوی آب را از لشکرگاه رسیده و ساخته اند  
آصف الدوله بعد از مشورت با سران سپاه بنه و آغزوق و انتقال احوال را در لشکرگاه بگذاشت و محمدابیم  
خان قاجار را با و هزار تن سواره و پیاده و عراوه و قوب بجز است باز داشت و لشکر را با هشت عراوه و قوب  
بخش داده و سهل و صعب زمین را در نور و دید چون راه بسنگرهای ترکمان نزدیک شد جنگی بزرگ پیش آمد از  
دور و بی صفها راست کردند و لیران رده بر پشت آتش قوبها باز زد و زون گرفت و از کرد و دو خان روی  
جهان تیرگون شد نخبین بنی خان هدانی بر میمنه ترکمان حمله کردند و سر بازان مراغه بر میسر تا خن بر دند جعفر قلیان  
سرتیب قواجه داعی با فوج خویش راه قلب پیش داشت و کلبعلی خان حسام الملک سرتیب و مصطفی قلیان و جعفر  
قلیان شاد و دوست محمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با فوج خود پیکار را بجای خود جنبش کرده  
حمله بردند و از انبوی ترکمان چون شیران غضبان بجنگ درآمدند و چهار درگرت هم کرده حمله داشتند چنانکه با لشکر  
ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بر میختند و هر گرت توپچیان از دمان توپها تیر میزدند و برایشان باریدند  
ایشان را با زپس بردند و در گرت چهارم سوار ترکمان پیکار به پشت و این هنگام سواران ایران در تفرهای نهرین  
تا خن کردند و سر بازان بسنگرهای ورشش بردند و فراتر از آنجا بیرون آمدند و در آنجا حمله کردند و قبال غلام  
ساخت مع القصد بعضی از ترکمان آنجا دور اسیر و عرضه شمشیر کشت با چار بنه و آغزوق بگذاشتند و یکبار در طریق فرار  
برداشتند و لشکر باین تاسه فرسنگ از تفرهای ایشان بر افتد و مرد و مرکب گرفتند آنجا خیمه و خراک خویش را در سنگر  
ایشان راست کرده سه روزه اقامت کردند و اموال و اشیاء آنجا حراست را بنهامت ما خود داشتند این وقت باقرخان  
امیر آخوکار مران میزرا که ملازم سپهرش را در میزرا بود و مشوره این فتح را دست آورده و برای رهبر بر نشست  
و چون برق جبهه ملی طریق کرده بشکرگاه شاهنشاه غازی پوست و صورت حال را مروض کار داران درگاه و دست  
و از میتمان درگاه شد و نواخت و نوازش جنر و اندیدان آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یورت از یک  
کرده و منزل چپک تو که اول آن اراضی است درآمد و از اینجا بمنزل آلتین خواجه کوچ و او همانا کوچی از اینجا حراست  
مرا حدیث کردند که آلتین خواجه غاریست که شش تن از مردگان را در اینجا بویت نهاده اند که ورجه ایشان  
هیچ خللی راه نکرده و دفنای بدیده نشده و بدسکی و آهویی در کن رایشان افتاده که نیز بصورت نخبین است  
و زخم دندان یک بر آن آهونیا است چنانکه هیچ نقصان نپذیرفته و موسی بدن یک و آهوی را خللی نرسیده  
و بچنان مرعی مانند حقار در افتاده است که یک پیر آن را آسیمی نباشد و بعضی از مردم کان کرده اند که نشان  
اصحاب کهنه و نگارنده این و راق قصه اصحاب کهنه و رقیم را در کتاب اول تاریخ التواریخ رقم کرده و بصورت  
آن درست باشد اکنون بر سر سخن رویم آصف الدوله از آلتین خواجه بمنزل چهارشنبه و از اینجا با فرقیصا  
فرود شد که تا میمنه و از ده فرسنگ مسافت داشت درین هنگام یکباره کار بر ترکمان صعب افتاد و پیر  
بزرگان میمنه و سر پل و سران اندوخی و شبرغانی و سرکردگان چار او یاق و دیگر قبایل از دور حرکت  
نبردیک آصف الدوله آمدند و سرانقا و اطاعت فرموده داشتند و خواستار شدند که لشکر از قیصر جنبش

## شرح سلطنت و جانشینری محمد شاه قاجار

نمکند و ابواب کوشش کشش رسید و او را که آصف الدوله کیتن از مردم خویش را بمینه فرستند و بهر چه  
خواهد فرمان پذیر شوند آصف الدوله را با جابت مقرون داشت و جعفر قلیان کردشا و لور اردو  
مینه نزد جعفر قلیان راه برداشتند و بمینه شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی با هزار سوار  
او را پذیره شدند و در قلعه انال کیش بمینا قش نیکو خدمتگاه کردند و در دیکر از طریق و تونگستل رود  
مینه شدند و تونگستل عبارت از نیکو باشد که در شاه افشار از بهر عبور دادن توب بمینه همه جا در نیکو  
خاره شاری کرده با بجهل چون بمینه رسید خوانین تمامت قبایل با هزار سوار با استقبال و بر سینه و باغ  
بایمینه بر فتنه مضرا سنان والی بمینه مقدم جعفر قلیان را عظیم کرامی داشت و او را شازده و زردمان پذیر بود  
و در فرمان برداری و چاکری شاهنشاه غازی پمانی محکم نهاد و آنگاه فرزند خود حکومت خان را بشتر کردگان  
مور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان شیر خانی دشا هوینجان اند خودی و  
ذوالفقار شیر سر پل از قتل از یک و شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و دیکر سران و سکر کردگان  
قبایل هر یک کیتن از فرزندان خود را از بهر کردگان کیل حضرت شایه غازی داشتند و نیز از ماستان جمشیدی  
میر احمد خان عسرا و خود را با کردگان همراه داشت و یکصد سراسب قتلانی و ترکمانی که رکاب سلطانی را  
لایق بود از بهر پیش کشنیده کردند و از دریای اطاعت عریضها نگار دادند و اینجور جعفر قلیان بر کر شه بشک کلا  
آصف الدوله آمد و این وقت ترک کاز قوی دل شدند و ابواب سع و شیری متوجع افتاد و مردم مینه از خوردنی  
و پوشیدنی حل داده بشکرگاه آوردند و شکر راست عیش و خصب نمت بدست شد و عبدالله خان قچاتی برادر  
شاه پسند خان نزد یک آصف الدوله شاد قلاده طاعت برگردن نهاد و عفو غضبان خویش را بزبان صرعت  
خواستار آمد و دوازده هزار خانوار قبایل قچاتی و مودودی و قنیر و زکوی که در تحت فرمان او بودند از قضا  
کوچ داده هشت فرسنگ باز پس آورد و در مسکن خویش جای داد و همچنان از سوسی دیکر مضرا سنان برادرزاده  
خود را با عریضه پیش کشی جدا گانه روانه کرد که شاهنشاه غازی کرد تا مگر آصف الدوله را فرمان مراجعت و بد چنانکه

در جای خود مرقوم می افتد

انکتهن علای هرات افغانان را بیک شیعان بنام جهاد

چون این اخبار بکامران میرزا رسید و فرستادگانش بی نیل مقصود مراجعت کردند از پی چاره بیا محمد خان وزیر  
خود سخن بشوری افکند و بصوابید را محمد خان ملا عبدالحق که از اجته علمی مملکت هرات بود مردم قریب شکی  
کاز جمله سادات شمرده می شدند بشهر طلیه و در مسجد جامع مردم شهر را بجهنم کرده پس از نماز جمعه ندا داد و  
کای مردم اگر این سپاه بدین شهر راه کشند جان و مال شما بهر رشود و خطا جان و مال و حیات است و این  
جزیاء و تفتالت با این جماعت جهادنی پس اند است اگر گشته شید جای در بهشت کنید و اگر از ایشان  
بکشید هم بهشت شمارا باشد مردم را بدین کلمات جنش داده همی کرده که بیکر ماب در رفتند و غسل کردند  
و ناخن بچند و کفن پوشیدند مردم فکری از پیش روی شهر باین از قحالات حرب و ضرب بیکر ماب در رفتند و از  
خشک بآهنگ تفتالت پروان شدند و نختین بقراولان محمد خان امیر تومان باز خوردند و جنگ بپوشید

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التیاریخ

در بدو کیم و دار کوله تفنگی بر قتل علی محمد خان کرد و بچه آمد و بر جای سینه شد و کشته شد و از افغانان بشتافت که سران  
او بر کیم و عیسی متقی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته تاختند و از افغانان کشته شدند و شیر ساخت و خود نیز  
مجموع شده با همان جراحت عیسی محمد خان را بر قزوین حمل کردند و در آنجا کشته شدند و بدو اینوقت نیز بزرگ  
ایشان در لشکرگاه پراکنده محمد و یحیی سر تنب تنگابنی و مجملی خان و کیمز آل پروسکی با قزاقان فوج خود  
از جای خیش کرده بر اجتماعت حمله بردند و اول حمله سی و هشت تن از افغانان و چهار تن از سادات شکی و یکتن  
از عزاوگان یا محمد خان وزیر مقتول کشت و پنجاه و شش تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر کشت افغانان  
پای اصطبار بلغزیه و پشت با جنگ داده بشهر در کمر نیشد و جنرال پروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت از  
پس این جنگ بر حسب فرمان جسد علی محمد خان را بشهد مقدس حمل داده با خاک سپردند و محمد صالح خان فسرند  
او بجای پدر منصوب گشت و هم دیگر یار یار محمد خان افغان بسکر حاجی خان نذا در داد و طلبه آن کرد و بر  
حسب فرمان شاهنشاه غازی یکتن از یار و بانی فوج شقاقی بشهر هرات در رفته آغاز گفت و شنود کرد و در پایان  
کار سخن چنان برآمد که در کمرت تختین با عزیز خان کردند و هم درینوقت بخشعی خان قزاقی نیز با شاهی با صد تن غلام  
از اردو پیرون شد که از تربت شیخ جام و حذو و ارض اقدس آزدوقه و علوفه و قورخانه به جانب لشکرگاه حمل  
و هد و دیگر چنان افشا و کله نقلی توره پانصد تن سوار از ترکمانان جنگ آورده دکان مران میرزا اسکیل هرات و شست  
و از میسوی چسبند خان میر توپخانه برای حمل خسران که از دار الخلافی آورده اند از لشکرگاه لختی پذیره شد و  
در عرض راه سواران ترکمان را دیدار کرده برایشان حمله برد و از جانبین با یک کیم و دو ابر برخواست زمانی دیر بر نیما  
که از ترکمانان سی و چهار تن را سر بر گرفت و پنجاه و شش کس را دستگیر نمود و یکصد و پنجاه سوار با خود  
داشت بقیته ایسف باز محنت فراوان از مصافحه راه فرار پیش داشتند هم از قاضی بهرستیان چهار فرسنگ  
تا غنیمت کرد و در روز دیگر اسیران را از پیشگاه پادشاه بکندرانید حکم رفت تا ایشان را نیز عرضیه تیغ ساختند و  
توبخانه و ملازمانش را بخلع فاخره قرین مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معادل نخبه خود  
غلامزمال با و قیس بلشکرگاه حمل و ده تا لشکر باین رادعت و سستی و امر معیشت با وید آید و درین هنگام چون فصل  
غریب بود و زمستان از پی در میر رسید شاهنشاه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ  
و کل از بهر خویش نهان نکنند روزی چند بزرگداشت که شهری از نو بسنجان گشت و مردم قورخانه و جاجان نیز  
کارخانها بر آوردند و بسی اسمعیل خان فراس شباشی تو بهای بزرگ بر نیشد چنانکه کوهکان مرا بهتی بدرون آن نیشد  
رفت و همچنان کله و تب بر بختند و بار و بختند و فیشک سپردا خشد و درینوقت برادرزاده والی سمین  
حاضر درگاه پادشاه شد و عرضیه و پیشکش مضرا بنجان را پیش گذارند و اظهار ضراعت و اطاعت کرد و شاهنشاه  
غازی رسول او را شاد خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد و او در عشر اول  
ذیحجه الحرام بمشکرگاه پوست و بزرگان قبایل جمشیدی و هزاره و تاینی را که بگردگان آورده بود عرض داد  
و مورد شفاق خسران کشت و حکم شد تا از کنج رهاست راه فراسان کیم و در محل نقل آزدوقه و علوفه بمشکرگاه  
مساعی جمیده ممول دارد و آن مردم که بگردگان آورده بود و بخلع فاخره خواست و نوازش فرموده با و طمان خویش

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

رخصت مراجعت داد و آصف الدوله خواستار آمدن پای باده هرات شد. یار محمد خان را دیدار کند باشد که لاف  
 پند و موعظت ازین غفلت و عجلت بریزد و با الجمده رخصت حاصل کرده پای باده شد و یار محمد خان را طلب  
 نمود و چند آنکه با او از درچم و امید سخن کرد و مفید نیفتاد و لاجرم بر حسب فرمان طریق خراسان بر گرفت و هم درین وقت  
 از جانب دوست محمد خان سردار کابل و دیوانی سیستان و بنجید سکک پادشاه پنجاب و بنجارا و الله قلی توره  
 دلی خوارزم رسولان چرب زبان و تحف و هدایای فراوان از دنبال میکید که رسید و هر یک مورد زحمت  
 و نوازش شدند و از مملکت ایران منال دیوانی و منوفاقی را فضلعلی خان یوزباشی بشکرگاه محل  
 داد و هم در منال خسرو خان و الی اصفهان از محمد ابراهیم دریچه که از کدخدایان محال بخان بود و رنجیده خاطر  
 کشت و چنان دانست که رعیت بخان را در کند آشتن منال دیوان غلبی باشد لاجرم او را ماغوزه داشته  
 مجوس فرمود و چندان نشد داشت که هم در زندان جان بداد کرد و او در خاطر مردم دہشتی انداخت اما هنوز  
 فرمان پذیر بود و ند چنان نشا که بعد از روزی چند آقا شیخ نجف آبادی را که مردی شناخته بود و هم نرند انخانه  
 در افکنده خویشتان و کشتن بی گمان با آقا شیخ همان معالمت در میان است که با محمد ابراهیم که در خستین انجمنی  
 کرده از در ضاعت پیرون شدند و بزرگان شهر را شفاعت برانگیختند آقا میر محمد ممدی مام جمعه که متوکی بخسرو خان  
 کرد و خواستار ثانی او کشت خسرو خان پذیرفتار نشد و در قید و بند آقا شیخ پیغند و لاجرم مردم بشورید  
 و غوغا برداشتند و او با شش شهر بخسرو خان تباختند و او را در عمارت هفت دست بجا صره انداختند  
 روزی چند کار بقا قلمت رفت و از جانبین جز کلو تفنگ در میان رسول نبود صورت اینحال روز حرکت شاهنشاهی  
 غازی بجانب هرات معروض درگاه افشا و دشانشاه غازی بغرمو و تافرخ خان غفاری کاشانی بدینجا  
 شده صورت حال را باز داند و بعضی رساند فرخ خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورست نمک  
 قلی خان توپچی باشی سابق از قبل خسرو خان و استقبال کرد و آقا محمد مهدی مام جمعه اصفهان آقا محمد علی تائب  
 تبریک وافرستاد و هر یک همی خواستند او را بر برای خویش بر بند و با و متفق شوند و مردم شهر نیز انجمن از دروا  
 پیرون ماغشته و با فرخ خان بشهر در رفته همی خواستند او را بر برای مام جمعه در بر بند فرسخ خان کتای بیچیک  
 پذیرفتار نشد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانست که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار با صلح  
 نتوان کرد صورت حال را معروض درگاه داشت لاجرم کار داران دولت مشور کرد و ند که خسرو خان را  
 روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر و اخذ خراج دیوانی پرواز و تا آنگاه که حاکی نصب شود و از پس آن فضلعلی خان  
 قزاقبانی را منال حکومت بداند بعد از در و او چهار ماه دیگر فرسخ خان و اصفهان بی و منال دیوانی را  
 بپرداخت و بعضی ادات و آلات مرصع بلالی که ماور بود بساخت و روانه هرات کشت و فضلعلی خان در  
 کار خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود چون یکنه دیگر از مدت حکومت او بگذشت میرزا جواد مهنج  
 که وزیر منال دیوانی بود در اخذ اموال مردم و اتلاف منال دیوان خود داری نتوانست کرد و همه شب بهو لب  
 و ساز و طرب بر وز آوود و عاقبت الامر از وخامت عمل تیرسید و بیم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان منال  
 دیوان پرشش کند بدان سر شد که با جماعتی همه استان شده سفر هرات کند و دست او را از حکومت

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

اصفهان بازدار و فضلی خان کنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت و ناگاه شش و شصت ساله جهان از وجودش بیرواخت و هم درین سال ششماه غازی شاهزاده طهاسب میزرای مؤیدالدوله را که حکومت همان و توابع آن را ضعیف داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و اویسج راه کرده از قاضی شکر بایان کوچ داد و در ارضی هرات بدرگاه پوست و تا به هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت بیچ شب و روز نیناسود

فرار کردن ظل سلطان و بعضی شاهزادگان از قلعه اردبیل مملکت روسیه

و هم درین سال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فرد گرفت چون هوا شمس تبریز سلامت بود ظل سلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان از اردبیل سلبه تیسرین تحویل دادند چون بلای طاعون نشست و یکبار به فرمان شد تا در اردبیل جای کنند ایشان ظل سلطان و علی نقی میزرای رکن الدوله و حسنعلی میزرای شجاع السلطنه و محمد تقی میزرای حسام السلطنه و اما میرودی میزرای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمد حسین میزرای حشمت الدوله و بدیع الزمان میزرای پسر ملک آرا بود و ند چون یکچند از مدت زمان در قلعه اردبیل توقف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانست از تشکلی زندان فرار کنند و خواست تا از میان قلعه بیرون شهر نقبی خفر کنند و از اینجا بدر شود پس بی آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد شاهزادگان را بر اینکشت که باید درین قلعه که با زهر خویش کرد و از حاجت بیان شهر رفتن و با مردم فرومایه شنیدن و گفتن مستغنی گشت پس بصوابه یکدیگر محمد حسین میزرا با محمد خان زنگنه امیر نظام مکتوبی کرد که اگر چه ما باز داشته زندانیم اما پادشاه زادگانیم و خود هر یک در شهری شهر یاری بودیم و با ساز و برگ شاهانه غنوده و آسودیم امروز درین قلعه کاه و پیکاه محتاج بکربا به شویم و ناچار باید میان شهر جو کنیم و با اهل بزرگ و بازار درهما عریان شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را نیز زیست کند که تو از مال خویش متن معاول سیصد تومان زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا درین قلعه بنشینان حامی کنیم بسیار نباشد و هر یک از شاهزادگان در کنار آن مکتوب کلمه چند رقم کردند و خاتم بر نهادند چون مکتوب ایشان لمحوظ امیر نظام اشد و سیصد تومان زر از زهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام گشت مهدیقلی میزرا پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سراسی که وزارت و میکرد اگر چه هر روز به بان قلعه درمی آمدند و شاهزادگان را باز پرس میگرداند بسبب بنیان حمام از حیلست ایشان غافل ماندند با الهیات شاهزاده رکن الدوله اتفاقاً بر ابراهیم برادر زن خود را و اندوه قزوین کرد تا بیانه خفر جای حمام و دوقن مرد مغربی آورد و ایشان را بفرمود تا بکار در آمده و در زمان محنتیان را آموخت که از جای حمام نقبسی به پیروان باره بر زمین بکنند و زمین خندق بر کنند و این خندق که هر ساله پراب بود از قضا بسبب قنق باران خوشیده بود و دیستان فراوان داشت و الهیات متقیان همه دوز جای حمام حفر کردند و همه شب نقب بر میدادند و صبحگاه سر نقب را بپوشید و خاک آن را با خاک حمام بر زبر هم کردند تا آنکه که سر از میان خندق بیرون کرد و در لای میان نیز آمد پس سسکی بر سر آن سوراخ نهادند و ازینوی نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب چست ذرع بود چون کا نقب بپای رفت شاهزاده



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

محمد و محمد حسین میرزای شسته الدوله از دور و نزدیک تفرس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار دارند فهم کردند که مباد بعد از فرار شاهزادگان ایشان را بر حمت شکنجه رسد بداند لاجرم حاجی علی اصغر را دیدار کرده و او را گفت من در روزی چند برگزیده که شاهزادگان را در اراضی دولت رسیده خواهی یافت حاجی علی اصغر آشفته خاطر شده بی توانی بسیاری رکن الدوله مشتافت و رکن الدوله را زور و دوا سخت تبرسید و از برای پنهان داشتن امر صواب چنان دانست که نشین او را بر سر نقب بسازد تا اگر در خانه محض کند نیز برای خویش گمان نبرد با الجمله باطلی بکست و حاجی علی اصغر را بر نشان از قضا که بر میان نقب در رفته بود و چون نقب را تا یک و مسدود را اسب یافت مضطرب شد و هر زمان بر جستن کرده خوشیستن را بدان تحفه پاره که بر سر نقب نصب بود میگوشت و بانگ بر می آورد و در یک و در چهره رکن الدوله دیگر کون می شد و حاجی علی اصغر آن بانگ می شنید و پرسش می نمود اما فهم نمیکرد که از کجا است و چون قضا بر این رفته بود این را از مستور باند و حاجی علی اصغر نجاتی از اندیشه فرار ایشان باند زدن دست رسخن کرد و رکن الدوله در پانچ سوکند یا دمنود و او مطمئن خاطر شده برخواست و راه خویش گرفت و دیگر باره رکن الدوله و الکاحجه را بر اسیم را سپردن فرستاد تا بدست تجارت دهه سراسر بخرید و بهای در قریه کخوزان که نزدیک نقلدارک بود و برادر بخت و همیگفت چون فری شوند در قزوین برده بغیر و ششم و سودی برم چون اینکار را بیاسی رفت رکن الدوله خواست بداند که اگر شاهزادگان ازین راز آگاه شوند با او بمهره خواهند شد یا پنهان شده این راز از پرده سپردن خواهد شد و با خویش اندیشید که در خلاصی ازین بند ایشان مشورت میکنم و ایشان را بکاری صعب و سمناک می طلسم اگر اجابت کردند همانا ازین نقب دل کرختن خواهند داشت و اگر نه ازین ستر نیز از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک مجلس انجمن کرد و گفت تا چند دین محبس غلام نیست گفتند چه چاره توان کرد گفت اگر آنچه من گویم پذیرا نشوید خلاصی تواند جست گفتند آن چیست گفت ما خود چند تن از شاهزادگانیم در مها کرده ایم و جنگها دیده ایم هر یک شمشیری بدست میکنیم و بکمره بدین قراول با حمله میکنیم و همه را بتبع بگذاریم و از قلعه بدر شویم شاهزادگان گفتند سخن بر حال راندی ما مسدود باشیم چگونه توانیم بر اینجاست غلبه کرد و شکست جان بر سر اینکار نسیم رکن الدوله گفت کسی که از جان نگذرد چگونه ازین زندان تواند جست و دیگر سخن نکرد شاهزادگان برخاستند و هر کس بسیاری خویش شد از میان نجاتی اسمعیل میرزا را بداشت و گفت اگر بدینچ حکم کنم که دن نمی ازین بند را بشوی در پانچ گفت تا با من کشف ضمیر کنی و پشت در روی کار را انگر کم با تو چنان نکنم و خود را بخطر نمیکنم و از اینتر گسیل کرد تا شب یکشنبه پست و ششم رسد اثباتی که آهنگ فرار داشت چون شش ساعت از شب سپری شد غل سلطان را آگاه کرد و برادر عیانی خود اما مویردی میرزا را سیند آگهی داد و بر تن بر سر نقب آمد و سران را باز کردند و چند شمع در میان پیفر و خستند و از آنسوی چنانکه مواضع کرده بود و آن محمد ابراهیم با چهار تن چاکر و دیکتن دلیل راه اسبها را بر دوشته نزدیک بخا خندق باز داشت و ازینسوی چون شاهزادگان خواستند بدرون نقب رفت زن رکن الدوله بیامد و آقا زاری نمود که فردا بجا که چون شما را نپسند فرزند من نضر الله میرزا را سربردارند رکن الدوله فرمود او را نیز حاضر کن پس نضر الله میرزا با پدر پوست و هر چار تن به نقب در رفته از میان خندق سربدر کردند و درینوقت ظل سلطان از هول و همت مهربش شد رکن الدوله

بفرمود تا رسی بر نمراد بسته از خندق بفرارند و بر سبی سوار کرده یکم از پس پشت انداختند و او را پشت  
پس شتاب زده راه برگرفتند و در عرض راه میان دشتی رفتند و به شدند و لحظی سرگردان در میان دشت  
از چپ و راست بشدند و شارع را ندانستند تا سپیده زد و روز روشن شد پس راه را بشناختند و بقدم عمل  
بتاختند چون دو ساعت از روز سپری شد تقریباً دل خانه دولت رسیدند و از قلعه اردبیل تا بداجا وکیل  
مسافت بر زیادت نبود با الجهر قراولان کشتند شما را با کارداران دولت ایران سپاریم و نیز اجازه ت بهیم  
پیشتر سفر کنید هم اینجا باشید تا صورت حال را بکیتان که کارفرمائیست معروض داریم بهر چه حکم کند چنان  
خواهیم کرد و کن چون مسوف صاحب درین وقت بحسب فشار امپراطور حکومت ایران و طالش داشت  
و این همان کس بود که نیابت کر باید و فی المثل داشت و چون کر باید و فی و در طهران بشورش عام متفکیر گشت  
چنانکه مردم شد مسوف بمی ظل سلطان و کارداران و از هلاکت نجات یافت این هنگام که در قراول خانه رفته  
با دشمن آن نیکوئی نیکو خدمتی همی کرد و با الجهر این قصه را نگار کرد و بکیتان فرستاد تا از آنکس چون روز  
برآمد علیرودان خان که سرهنگ نخبه بان قلعه بود بدعاوت همه روزیاز پرس حال شاهزادگان آمد و از آن  
چندن جزئی نیافت در حال حاجی علی اصغر را اگر کسی فرستاد و او شتاب زده بیامد صورت حال را باز داشت  
از غضب پادشاه بر جان خویش ترسید نخستین زن رکن الدوله را بمقام عتاب و عقاب باز داشت و لحظی  
با چوب سرو مغز او را بکوفت و او نقب را بنمود و گفت ازین راه بدر شدند مرا چه کنه باشد اگر تو ایندیشان را  
دشمن کنی و کینه داری ساینده آنجا شاهزادگانی که بجای بودند بجز او گرفته کنده و زنجیر بر نهاده و در یک زندانخانه  
باز داشت این هنگام مهدیقلی میرزا نیز بر رسید و سخت آشفته حال بود و همی بگرد و باره بر می آمد تا مبادی که آن  
نیز اهی کرده باشند و وقتی دیگر بدشوند چون عبور او بر کنار زندان خانه شاهزادگان قاضی محمد تقی میرزا حجام  
السلطنه فریاد برداشت که ای مهدیقلی میرزا نام و نمک از بهر کدام روز است ندانسته که عثم بجای پدر باشد  
ما همه عثم توایم و هر یک نزدیک تو حشمت پدر داریم اگر ستن برادران ما کشتی کرد و ندانستی می بر ما نباشد پای  
ما را چرا بر کنده نهاده و بدینجه کبر و نالخنه دایین سخنان بر مهدیقلی میرزا کار گرفت و دوزند آنجا نه درفش  
کنده از پای عام خویش برداشت و فرمود تا قراولان پوسته گران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند اما  
حاجی علی اصغر و علیرودان خان با چند تن از مردم خود سوار شده چون برق و باد از دهنال شاهزادگان بنات  
و در قراول خانه روس ایشان را دیدار کرد و از غایت سادگی خواست مکرزاری و ضراعت اجتماعت را  
بجس خانه مراجعت و در روی برخاک نهاد و اشک بیارید و گفت اینکار که شما کردید اگر کس خبر پادشاه رساند  
مرا بتیغ بگذرانند بر من رحم کنید و باز شوید شاهزادگان گفتند تو مرد خصی باشی زن و فرزند نداری خویش  
و پسوندت نباشد اگر ترسناکی به راه ما باشن تا تو را با خویشین کوچ دهیم گفت اگر من باشم سفر کنم این مریع و  
مربی که دیزران کرده ام و لحظی مال من را هم آورده ام بجهت ما خود خوانان دیوان شود و اگر شما بر این پرخش بکشید  
و زندان خانه مراجعت کنید مرا هیچ زیان نرسد و در استیجاب من مثلث همی الحاح کرد و شاهزادگان در خشم شدند  
و گفتند ای مرد کول اجمت بر خیز و راه خود کسیر ما هر یک پادشاه و پادشاه زاده بودیم و بر سترنج دست

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

خصمی کردیم بعد از سه سال که از مجلس کریمیه ایم باز شویم و خود را عرضیه تنگ تیز سازیم از بهر آنکه تو مرد و پیر خصی  
 از دوه دربع مربع دوه کرمی مزرع خود بر خور دار باشی این قلیل بضاعت را از خون این نجابت افزون میدانی  
 و او را بامک زدند که برخیزای پیر احمق و از پیش برانند ناچار حاجی علی اصغر با زار و پل شد و مهدی قلی میرزا  
 صورت حال را در عینۀ نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و هم در این سال هنگام حرکت اردوی شاه  
 بطرف هرات بر حسب فرمان حسین خان مقدم که اجدان باشی سپاه آذربایجان بود سواره و پیاده لشکر  
 آذربایجان را با تو بخانه و تورخانه کوچ داده و در طهران کشت و در اینجا دو فوج سربازان حمزه را که از غیر  
 هرات بسبب تأخیر اجری تقاعد و رزیده بودند استمال ساخته با خود برداشت و در سمنان بمشکرگاه پیوست  
 چهارده فوج سرباز و پنجاه سوار در پیشگاه حضور عرض داد و مورد الطاف خسروانه کشت نشان قریبه  
 سرتپی و محامل سرخ و یک قبضه خمر صفع یافت و از اینجا تا منزل میامی ملزم رکاب بود چون مستر مکینل  
 وزیر مفتی را انگیخت که تا مورتبوقت و از انظار فرج و از سفر کردن شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغانستان  
 براسناک کشت و هم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود مردمان  
 برشورند و کار داران دولت انگیخت را از خود دفع دهند و هم تواند بود که دولت روس و ایران جداستان  
 شوند و در کار هندوستان خللی اندازند بدین خیالات بنکاشت و کفایت تراست پرداخت و هر روز مکتوبی بدو  
 انگیخت که سیل کرد و اموار و مصانات را بکدورات و جمیات آلوده و نیز کشوف افشا و کجایرچ بستم پادشاه  
 مملکت انگیخت و داع زندگانی گفت چون از خاندان سلطنت پیری مخلف نبود دختر برادر او که و کتور یا نام  
 داشت متصدی امر سلطنت کشت درینوقت کار داران ایران واجب دانستند که سفیر را سفر انگیختان فرمایند  
 که تینت جلوس او کوید و هم با صلاح ذات پند پرواز و شبهات مکینل را مبالغه سازد و همچنان با دولت  
 فرانسه و منته ابواب خفاوت و مهربانی باز دارد و ساز مصادقت و موافقت فراز آرد و از میان حسین خان را  
 اختیار فرمودند و بر حسب امر اجدان باشی تمامت عساکر شیر مشورتخانه و ایلمچی کبیر لقب یافت و با امور  
 سفارت دولته آمد و از منزل میامی رخصت یافته روانه تبریز کشت و در روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الآخر  
 از تبریز پروان شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپهر کشت و در قریه قراکند که سرحد  
 ارانی روم و ایران است از قبل تهلون پاشا حاکم بایزید هماندار بر سید و محال بایزید را در نوشته بارزن  
 اردوم آمد عثمان نوری پاشا سر عسکر و حاکم ارزن اردوم قدم او را کرامی دشت و از مملکت او بجمشیت تمام  
 گذشته غره شعبان بشهر و اسلحه طرازان درآمد عثمان پاشا حاکم طرازان نیز همان پذیر کشت و در پنجشنبه  
 و دوازدهم شعبان یکبشتی سنجار رسیده صد و شصت فرسنگ مسافت دریا را و دوشبانه زوز و زوزورید  
 یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان با شقاق مستشار دوزی افندی و میرزا  
 جعفر خان شیرالدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت و ملاطفت فرادان دید و مثال شاهنشاه  
 غازی محمد شاه را از اجدان باشی طلب فرموده ویدار کرد و بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلمچی دولت  
 فرانسه و منته که در اسلامبول متوقف بودند ساز مراد و د و مخاطت نهاد و اما لا ز پانصان پی ایلمچی انگیر حسین خان

قصه  
 سفارت حسین خان  
 اجدان باشی بمالک  
 اروپا

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

پیام داد که اگر از بهر تمنا سفر نماندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت ایران بدستخواهی شد چند آنکه مسائل مسترکینل در ایران قرین اسماح نشود و راه نیایی با الجمله حسین خان نخبه سیم شوال از بهارسل کوچ داده هفت و دیگر بخیریه سیره سرحد خاک یونان آمد و از اسماح قطع مسافت کرد و از طریق جزیره کازو به ملکیت منتهی فرود شد بعد از ورود و بدرالملک و نیمه پرسس مسترینخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد و او بعضی از بیگانه مسترکینل را که از ایران بلندن فرستاده بود و در اسماح بطبع در آورده پراکنده ساخته بودند آشکارا سخت لغتی از آشفته کاری ایران و شکایت از سفر شاهنشاه غازی بهرات نگاشته بود حسین خان در پاسخ از نقص عهد کاروان انگریز باز نمود چه در عهد نامه بشرحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است که چون شاهنشاه ایران عهد افغانستان کند دولت انگریز را در میان سخنی مینت و باین معاهده کشتی جنگی به بندر فارس فرستاده و با راجهک نمودند و کامران میرزا را در محالفت پادشاه ایران اغوا نمودند و پرنس سترینخ گفت نیکو آنست که این کلمات را رقم کنی تا من بلندن فرستم و مکشوف دارم که مینل دولت انگریز را بنقض عهد شناخته خواهد داشت پس این سخنان را ترجمانی کرده و افغانزندن دشت و از آنسوی ایلچی انگلیس که در منته بود حسین خان را دیدار کرده اکتی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بر رخ صمت و معادلات است و سفارت تو در دولت پذیرفته نیست اما کاروان انگلیس چون از سفارت حسین خان اکتی یافتند باز فرستادند و وزیر دول خارجه کس نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد و دو کروزر مسکو تسلیم کنیم و مواجب سپاه دزد بپاکان را همه ساله از خویشترن برسانیم حسین خان صورت حال را عرضیه کرده بدست فرستاده و خود فرج الله پیک روانه درگاه شاهنشاه غازی دشت و خود روز چهارم در و دو ک خدمت امپراطور منته کرده مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند بیو تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه از لندن بر رسید نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد چون مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب ساخته اگر کاروان ایران سخنی از در محذرت کند عذر ایشان پذیرفته است با الجمله حسین خان بعد از پنجاه روز توقف در منته پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از امپراطور منته گرفته روزیازدهم محرم آهنگ مملکت فرانسه کرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

قصه خرابی محرمه بدست علی رضا پاشا وزیر بغداد

و هم در این سال علیه رضا پاشا وزیر بغداد و دواستین ایران و روم را که سالهای دراز زلالی صافی بخوبی و خاشاک نقص حمد و طوفان فتنه و فساد مکرر ساخت از بهر آنکه در شهر محرمه عوانان حاکم دشت و عشاران با مختارین و بازوکانان طریق رفتی و مدارای سپردند و از این روی تجارت پرشتر حمل خود را بمحرمه فرو می آوردند و از وجه عشاری بصره کاسته می شد و این معنی در خاطر علیه رضا پاشا تقی می افتند و انتها از فرصت می برد تا این هنگام که شاهنشاه غازی در ظاهر بهرات لشکرگاه داشت وقت راشایسته دانست و لشکری ابنوه کرده ناکا بهر محرمه تا ختن آورد و حاکم محرمه و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند چون این بشنیدند بقصد مدافعه پیروان شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بغیر جماعتی قتل و کرب و بی پراکنده گشتند و لشکر دولت عثمانی پانچ

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و دافعی شهر در روم و ان را تقبول و زمان و صبیان را سیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازارگانان را از خانه  
و بازارها تا خود داشتند و بسوی بند و کوچ دادند چون این سیر در کنر رهرات معروض درگاه شاه غازی قاجار  
نخستین بفرمود تا کنایه بجار واران دولت روم کردند و میرزا جعفر خان شیرالدوله را که این وقت سفیر کبر و میقیم  
الامبول بود و غشور فرستاد که اگر کار واران دولت روم جبر کس را این خسارت کردند و علیه رضا پاشا را بدین  
جسارت کیفر نمودند و قواعد اتحاد را و انقوری بدید نخواهد شد و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و زیان محرمه را  
باز خواهیم داد چون این غشور با سلامبول رفت میرزا جعفر خان و زرای دول خارجه را بکن ساختند چند کثرت با  
وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد ایشان چون در جواب چاره ماندند کار با غلوط انداختند  
و گفتند محرمه خود را از ارضی مملکت روم است و از توابع شهر بند و بصره شهر و می شود چون مدتی از زمان سر  
بطینان و صبیان برآوردند کیفر عمل ایشان فرض افتاد و ما بشرعیت سلطنت اجتماعت را کیفر کردیم شما را پند  
که بر سر رعیت ما طریقی حمت گرفته اید و با ما از در منازعت پیرون شده اید این سخن وقتی توانید کرد که محرمه در  
شمار ارضی ایران باشد چون سخن بدینجا رسید و زرای عثمانی دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه را  
شدند و میرزا جعفر خان بقلی حاضرند پشت که گواه دعوی خویش سازد و ناچار روم فرد دست تا سلطان محمود پادشاه  
آل عثمان و داع زندگانی گفت و سپاه و که با ما بر ایم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود و شکسته شد و  
کپیستان پاشا کشتیهایی جنگی دولت عثمانی را چنانکه در جای خورند که خواهد شد بجار واران محمد علی پاشا سپرد این  
هنگام میرزا جعفر خان سخن و داندخت که ادیای دولت ایران را به بدر الحلا و طلب داشته اند و بر پشت  
و شتاب زده تا طهران تاباخت و صورت حال را باز نمود حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در زاری محرمه  
شهر بند و را مفتوح سازد و بکافات عمل حال روم پردازد و بدست آید و سفر اصفهان تجنیز لشکر پرداخت چنانکه در  
جای خود مذکور خواهد شد اما از آنکه چون میرزا جعفر خان سفر ایران کرد و امنای دولت روم را مکشوف افتاد و این  
سفر از بهران کرد و که صنف دولت روم را باز نماید لشکر ایران را از برای کیفر محرمه جنبش دهد و ازینمنی سخت  
تبر رسیدند و صارم افندی را بغارت ایران امور ساخته پیرون فرستادند و سلطان مجید خان بدو خطی داد  
که معادل سیصد هزار تکران زیان محرمه را بر دوش بکشند و این امر را بمسالت و مصالحت بپای برد چون صارم  
افندی وارد دارالحکله کشت حاجی میرزا آقاسی و او واقعی ننهاد و از برای زیان محرمه پنج کور تومان زر مسکوک  
همی طلب کرد و صارم افندی اجابت این منسی را فوق طاقت دانست و بجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کا محرمه  
تا خیر افتاد و تا وقتی که میرزا تقی خان وزیر نظام امور بفرار زن الروم کشت چنانکه در جای خود مرقوم میشود و بهم  
در این حال قیامت نامی از قبیل جعفر بای ترکان جزیره چکران که معدن نفت و نمک است بقصر خویش درآورد  
و این جزیره را شش فرسنگ مسافت وایره باشد و در بحر خزر برابر با کویا افتاد و مع القصص قیامت از تنجارت نفت  
و نمک آن جزیره در ساحل بحر برک و سامانی بدست کرد و جماعتی از ترکانان کرد و او انجمن شدند و اگر توانستند تجارت  
نفت و نمک بر زیادت مردم طبرستان را سیر گرفتند و در بلدان و امصار ترکانان بفرود نهادند و این جزیره از  
بهرا این منعی بود و شاهزاده ها و شیر میرزا که در دشت دار و یکم چنگ شیر داشت و در بحر آب نمک

دفع ایشان را تصیم غم وادب از تن تفکیکی اشرفی وکلای دی و عمرانو و طالش گزیده ساخت و با قورخانه و آذوقه از اشرف پروتخت و بخار بجز آمد کشتی در آب افکند و شش فرسنگ رانده نخست بجزیره عاشورا که دور آن از نیم فرسنگ مسافت افزون نیست درآمد و در اینجا روزی چند اعداد کار کرده راه جزیره چکن برداشت چون دو روز دیگر باند ریاح عاصف بوزید و آب بجزر اطمینان طوفان و ادکیشبان رزدر کشتی اخطری هوناک پیش آمد بعد از سکون باد و آرامش بجزیره برگرفت و بجزیره چکن در رفت ترکمانان چون این لشکر بدیدند و توان مقاومت و مبارزت نداشتند هر که توانست بطرفی فریخت و جمعی بجزیره شمشیر کشت و خانهائی که از چوب کرده بودند و آلائی که از بهر حرب و ضرب و دیگر صنایع داشتند بعضی حریق و برخی غریق آمد و شیر میرزا چون ازین کار با پر داخت مراجعت کرد و صورت حال را نگاشته انفا و حضرت پادشاه دشت شاهنشاه غازی یک قبضه شمشیر مرصع بجا بآرد و یک قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه تیری و جایل سرخ تشریف او فرستاد

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال کبیر از دولیت پنجاه و پنج هجری قمری و شصت و یک هجری شمسی در سال کبیر از دولیت و پنجاه و پنج هجری شمسی مطابق سنه تنکونیل ترکی چون سه ساعت و چهل و یک دقیقه از روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام برآمد آفتاب از حوت بجل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه در ظاهر هرات جشن عید بگذاشت و بزرگان دربار و قوادشکر جزار باندل و هم و دنیا فرمود و در کار محاصره و تسخیر بلده هرات هر کس را جدا گانه نپند و اندرز کرد و لشکریان کار بر سر کینه هرات صعب کردند و از آن سوی تنکونیل وزیر مختار دولت انجلیس بعد از سفر کردن شاهنشاه غازی به هرات روز کاری در دار الخلافه طهران روز گذاشت و چندانکه توانست بکار واران دولت انکیز از در شکایت و سعایت مکتوب کرد و ایشان را از خلل در امر هندوستان بهم داد و چون نفر شاهنشاه بدرازشید با هرات ساز راه کرد و روز سی و پنجم شهر ذیحجه از طهران پروت شد و وزیر مختار دولت روسیه سیمونچ نیز روز پست چهارم ذیحجه از دنبال او راه برداشت بعد از عید نوروز نخستین کنیل راه نزدیک کرد و در حسب فرمان بعضی از ملازمان حضرت او پذیره شدند و بشکرگاه و آرد و دند و مقدش را محتشم داشتند از پس ده روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه نیز بر سید او را بچنان استقبال کردند و در شکرگاه فرود آوردند و مستر کنیل که در خاطر خیر حلیت و نیز نیک داشت بعد از تقبیل سه سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من بدرون هرات رفتم کامران میرزا مطهر خاطر ساخته بجنرت آرم و شهری تند هرات را خراب و بیاب بگذارم شاهنشاه غازی نظر برافخت و موافقت دولت ایران و انکیز سخن او را از در صدق و صواب دانت و رخصت فرمود و تابان بلده در رفتم کامران را دیدار کنند بی تنزیب اینیه و تدبیر سر کینه آتش فتنه را بنشان پس کنیل بدرون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار مقاومت و مبارزت بسپی گرفته است باینهمه فرمانگذاران افغانستان و کابل و قندهار و فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده و کردن بجزیر حکومت کار واران ایران نماده اند اگر قلع هرات از میان برخیزد و حدود و مملکت

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

ایران باراضی هندوستان برچسبندی توانی مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند و کارپرداران  
انگلیس را از میان خود دفع دهند اما کان کینل برخط بود و زیر که با اتحاد دولت ایران و انگیز و رسالهای  
در از چون حسن جوار شاق می‌باشد و مردم هند در انقیاد و دولت انگیز برزیادت می‌شدند با انجمن کینل  
در این امر سوءنظن افشا و دول بر آن نهاد که پا و شاه ایران را بی‌انگه مستح هرات کند مراجعت دهد و لاجرم  
کامران راول قوی ساخت و او را از قبل دولت انگیز بر دال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ  
ضمانت کرد و ازین روی افغانان یکی برده شدند و در غنچه و حرست حصار مروانه بکوشیدند چون ایشانرا  
در کار استوار کرد و بجانب لشکرگاه مراجعت کرد و معروض داشت که چند انگو سخن از در چم و امید راندم  
می‌فید بنو کامران می‌زهر کرا ازین حصار بسیر و ن نشود و کردن با طاعت فرو نگذار و ازین سخن آتش  
خشم شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرموده نامکار محاصره ساخت کردند و تیر حکم داد تا هر کرا در لشکرگاه از  
الآت سخاس بهراه بود و ما خود ساختند و بکذا خشد و اهل صنعت چند توب قلع که ب برنجشده که هر یک  
کو دک مرا هتق آسان بد روش توانست رفت و در خور این توبها کلو لهما بکار بستند و مهندسان کاراکا  
در اطراف هرات نگران شده در سه موضع لایق سه با ستیان برافراختند و توبها را بیکر شقیل بر سر  
آن پشتهها بر و نند و درون هرات را هدف کلوله ساختند و لوله در مردوزن افشا و وابسیه دور و مقصور  
با خاک پست شد و در عشار دل شهر صفرا از نزول بلا و شدت قحط و غلا و صدمت توب کار بر قلعگیان شکل  
افشا و مردمی که از قری و حومه بشهر آورده بودند انجمن شدند و در نزد یار محمد خان افغان برداشتند که ما را  
قوتی بذل کن که بدان معاشش کنیم یا رخصت فرمائی که ازین شهر بدر شویم باشد که لشکر ایران ما را رحمت  
نرسانند و اگر اسیر گیرند بهم نان دهند یا ر محمد خان چون بچاره بود و رخصت فرمود و چهار روز با دوتا شامگاه  
دوازده هزار تن مردوزن و دختر و پسر جوان و عطفان بی‌پرده و بی‌پروا همه و یکستان و افغان زن  
با چهرهای معصوم و تنهای لاغر از شهر هرات بیرون شده به لشکرگاه در می آمدند پس شاهنشاه غازی ریشنا  
بخشایش آرد و بفرموده و چند روز از مطبخ خاص خویش همگان را نان و غورخش و اندو سلب و پوشش عطا  
کردند حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه سیم و زر افرادان برایشان بدل فرمود  
و بر حسب فرمان شمیم انجمن عت را معین کرده روانه مملکت خراسان نمودند و در وقت حاجی خان میر بهادر  
جنگ چنانکه مذکور شد از مبارزت سابق جراحی داشت و نیک ریدن کاسات راج او را بر سرش حال  
سپاهیکه داشت لاجرم و د فوج شقای که در سخت فرمان او بودند با یکدیگر طریق شقاق و اتفاق گرفتند و برزیاد  
با جماعتی از افغانان ابواب محاطت فراز کردند و انجمن عت ایشان را با ظهار تشیع فریب دادند و بسیار  
روز و شب پای بر و نند و با هم مله و لوب پر دختند چون افغانان اینکار با خشد یک شب با هم مواضع نهادند و یک  
نیمه در میان شقای بخوردن خمر جای ساختند و نیم دیگر بشنخون تاختند آنجا هر دو گروه متفرقه شدند و یکصد  
و پنجاه تن از سربازان شقای را سر بر گرفتند و یک توب ایشان را با خود حمل داده بدرون حصه بردند و این  
نفرش و دیگر بود که از بها و جنگ دید شد و از پس این میرزا علینقی منشی فرامانی که نگارنده رسایل ستر

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

بود و بجای کشف اسرار و دیگر جنایات مأمور و سخط شهر مای آمد و جدا دهنش بخرطاب خجته کرد و منع القصره درین وقت  
 کامران میرزا با یار محمد خان قتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را بهلاکت باید گذشت  
 صواب آنست که شاهنشاه ایران را از در اطاعت پیروی شویم و در حضرت چنین ضراحت بر خاک نیم ما محمد  
 خان عرض کرد که سخت کین از مردم خود را بدین حضرت فرستیم و نابت جوئیم پس از غفوکنا و طریق درگاه  
 سپهریم پس کامران میرزا عریضه نگار کرد و در عنوان عریضه نگاشت ای بابغان چو باغ زمرغان تی کنی  
 کاری به بلبلان کجمن آشیان ماز و فدا هستار شد که کین از ملازمان درگاه بدرون شهر شده و او را مصلحت  
 کند و طریق حضرت سپرد و بدست یکی از بزرگان افغان افتاد داشت بر حسب فرمان حاجی عبدالحمید محلاتی که در نزد  
 حاجی میرزا آقاسی مگانی داشت مأمور شده بشهر و رفت و کامران میرزا اقبیل سده سلطنت را تقسیم  
 غزم و ادکنیل صاحب وزیر مختار و دولت انجلیس چون این بدانست و در نهانی کین از مردم خود را بشهر فرستاد  
 پیام کرد که هرگز از شهر بر سر نماند و روزی چند استوار باش که من اینجا را بکام تو خواهم قسم کرد و از اینوی  
 بحضرت شهر مای غازی آمد و تحت کفوت و عرض کرد که فتح افغانان بدست شما سبب آشفتنی هندوستان است  
 نظر با تها و دو یقین ایران و انجلیس صواب آنست که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دارا خاند سپای  
 شاهنشاه غازی در خشم شد و او را بانگ زد که تو سفیری را آورده بوده و صلاح دین و دولت ندیده و از  
 پیش برانداخته از آنسوی کامران میرزا بخشار کنسیرل و اغوای یار محمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی عبد  
 الحمید بی نیل مرام مراجعت کرد و در پیچشم شهر صفرا ز قبل مود و دغان و ابرار اسیم خان فیروز کوهی نا وریک و  
 صاحب نظر پیک و آمدند پیک حاضر حضرت شد و پیشگی شایسته گذاشتند و عریضه مود و دغان و ابویم  
 خان را که مشرب اطاعت و فرمان برداری بود برسانیدند بر حسب فرمان قلعه نو با عیس بی تیول ایشان مقرر  
 شد و فرستادگان کامروا مراجعت کردند و در اینوقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله سنکی  
 سخت و غیبه در کورستان هرات بدست کرد و کلوایه توب از ان برادر و چون در خوارینکا را قضا و فرمان شد  
 تا یکصد تن چهارم روز از ان سنکی کلوایه توب و غمپاره پیر و از نهم و دهم و دهم و دهم رفت و خلعت  
 نوزدنی حکام ایران را بدیشان بر نهد پس چند تن از پیشخدمستان خاصه مأمور بکحل خلعت شد و خلعت سیف الدوله  
 میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی و وزیر دارا و همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم کیلان و امان الله خان فشار  
 وزیر دارا میرزا جیم پیشخدمت خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرزند قرامی فارس را و دسی پیک حامل  
 کشت و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله را که این هنگام در کرمانشان بود و خلعت محمد ناصر خان حاکم بسطام  
 میرزا حسنعلی پیشخدمت سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرزند کمارا و زبایگان را میرزا افضل بر گرفت و بعد  
 پیک فراش غلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان کشت اینچله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ  
 داده و روزان مقصد شدند و روز هشتم صفر حسب الله خان امیر توبخانه و جعفر قلیان سر قریب قراجه داعی و باقرخان  
 که در هراتی بر حسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده بنواحی کرخ تا ختن بردند نخستین مواشی و دواب مردم قلعه  
 کرخ را و در مزارع و مراتع منسوب مامور شدند و شصت سوار از مردم هرات که در ان اراضی برای بیع اسب شده بودند



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دستگیر نمودن این هنگام امیر تونجا را مسموم افشا کرد که چون مردم قندهار کمین دل خان را در فرمان برداری شاهنشاهی ایران یکدل دانستند چندان از علمای ایشان در زوایا منابر بنالیدند و بر مردم هرات زبان بدعا خیر گشت و ند کرد و هیچ از عوام آن بده چنان دانستند که سفر هرات کردن و با پادشاه ایران رزم دادن جهاد راه دین باشد پس شصت تن از انجمن استیضای هرات قندهار چون قلعہ هرات را بمحاصره دیدند و راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده در قلعہ که قریب بدین ارض است متحصن شدند امیر تونجا نه کس بدیشان فرستاد که بی اکراه طریق درگاه پادشاه ایران بگردید و در پناه باشید و اگر نه ناچار عرضیه را دو بار خواهید شد انجمن استیضای هرات سر برافشید و بخویشتن داری پرداختند لاجرم امیر تونجا نه با یصد سرباز و صد سوار و دو عراده توپ بتاخت و آن قلعہ را محاصره داد و فرمان کرد تا بکلود توپ قلعہ ایشان را پست کردند و بقوت یورش بر انجمن استیضای هرات پاشید و نو دین تن از آن مردم را سرباز کردند و یکتن را زنده با سرنای آن کرده در درگاه پادشاه آوردند شاهنشاهی غازی بفرموده او را در زندان باز قندار شود و این خبر را بجای عامه رساندند تا حکم داد تا از آن سربازان را که زندک دیگران بدان نکردند و انداز خوشی گیرند و هم درین وقت قنبر علینی که با شقاق آمده و از خان فرستاده که کین دل خان سفر قندهار کرده بودند مراجعت نمود و چون قلعہ لاش رسید شاه پند خان از جماعت اسحق زده و شاه پند خان برادر علینی از جماعت افغان تاجان روی از خواجی میستان نزدیک قنبر علینی آمد و با شقاق و بلشکر که پیوسته قتل سده سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند و همچنان ندادند خان از قبل کمین دل خان بر رسید روز دوازدهم شهر صفر یعنی خوش را بداد و دوسریل بر پیشکش کشیدند و خواستار شد که بر آرد و کین دل خان فرمان روایا لشکر قندهار را بجهیز کرد و ده بجنبت کرد و شاهنشاهی فرموده را با لشکر حاجتی نباشد نیکو آن است که کین دل خان سپاه خود را بر دهشته بطرف فراه و اسفزار و غور کوچ دهد و آن محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت بجنبت فرمان روایا چون خدا و خدا را قندار برگرفت این خبر کامران میرزا برودند که دیر نباشد که لشکر قندهار بر سر جلال الدین با خنجر کین لاجرم بیصد سوار بدو پسر پون فرستاد و ازین پیش چون از پیرامون خواسته بود پادشاه سوار بفرمان جلال الدین میرزا را سپار هرات بودند در عرض رهنشایی این دو لشکر با هم دوچار شدند و هر دو کرده آن دیگر را لشکر قندهار می داشت پس پس زدیم در هم افتادند و تیغ در هم نهادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش غفلان گشت چون سینه و بزم و تار یکی فرو داشت و انشد که نا شناسه یکدیگر را بخت و پشیمانی نمودند داشت و در عشر آخر شهر صفر محمد عمر خان پسر کمین دل خان با چهار هزار سوار افغان بدرگاه آمد و در حضرت شاهنشاهی روی برخاک نهاد و طوق طاعت برگزید که داشت و از جمله ملازمان رکاب شد چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ داده و در دارالخلافه طهران توقف کرد و از کار نگذاران دولت هر سال معادل پست هزار تومان بواجب در وجه و مقرر گشت با الباقی محمد عمر خان مامور بدفع جلال الدین میرزا پسر کامران میرزا شد و بجانب فراه و اسفزار کوچ داد و آن اراضی را بجنبت فرمان روایا که جلال الدین پسر شاهنشاهی شد و با شقاق اسمعیل خان گلزار تبر بکه شاهنشاهی غازی بنامند گشت بر حسب فرمان شاهنشاهی بنادره محمد رضا میرزا همان پذیر شد و او را بجای لایق فرموده و او را و کاشی بزرگ نهاد

## جله دوم تاریخ قاجاریه از مجلد تاریخ التواریخ

درین وقت کار بر قلعه کمان هرات روز تا روز سخت تر و صعب تر جمعی شد و چون لشکر ایران نیز از طول مدت حصار دادن هرات خاطر رنجیده داشتند در تحریک قلاع و رباع و حومه شهر و قطع اشجار و درختان آنها و باغها خودداری ننمودند و دست فرسنگ و سی فرسنگ اطراف هرات پابان ساد و کشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد و همچنان در شهر هرات از صدمت کلوله توب و غمپاره کمتر خانه سلامت بود بلکه در محلات بجای و در و قصه تلها می خاک بادی کشت با اینهمه شهر یار غازی دل بران داشت که بی زحمت و یورش و کثرت کشتل شهر هرات مفتوح شود و مردم هرات با خواهی مستر کمینسل و زیرمشار انگلیس با اینهمه زحمت خود داری میکردند و با اینکه زبردستی سپاه و توپچیان لشکر کاه را محرب داشتند بسیار وقت بود که زانگی بیکوتری بر لب باره هرات می نشست و در زمان کلوله توب پست می شد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده از پس دیوار باره هرات میکردند و بعضی دیدار شدن با کلوله توب بر باد میرفت

تعیین شاهنشاه غازی قواد سپاه را در لشکر را در محاصره هرات چون کلاه محاصره هرات بدراز کشید و کامران میرزا از گردن کشتی سرفرو داشت شاهنشاه غازی بیکاره دل بران نهاد که بجهت یورش آن قلعه را مسخر و در پس از سر پرده پیرون شده بر ابسی نیز تنگ بر پشت و بر تل نمایی صورت فرمود و با اینکه از برج و باره شهر مانند تکرک کلوله توب و تفنگ بر فراز آن تل میبارید بدین نگر بیت عرادی توب با سنجاک که روادانت بفرمود نصب کردند و از آنکه که بایست طریق یورش سر باز را بنمود و با سر پرده مراجعت نمود آنجا که بر حسب حکم سپاه انداخته میر توپخانه و در زمان توپها را کاش و ده داشت و برج و باره شهر را فراوان خننه و شعله انداخت از پس آن بفرمود شاه بنزاده محمد رضا میرزا بشکر اسکندر خان و در رفت و سلطان محمد میرزا سیف الدوله بشکر ولایت تکیانی جای کرد و شاه بنزاده علیقلی میرزا بشکر محمد خان سردار افواج عراق و رامده و برادر کبوتر شهریار حمزه میرزا بشکر کلبعلی خان افشار بر رفت تا اینجمله نگران باشند و هر فرج از لشکر بزیادت جلاوت کنند و برسانند تا از پادشاه پادشاه بنزد فرمان رفت که دو ساعت از آن پیش که سفید صبح دیدار شد و لشکر کار در اید مستر کمینسل چون این بدانت آشفته خاطر شد و شتاب زده بدرگاه پادشاه آمد و از وضاعت معروض داشت که سه روز این لشکر را از جنگ بازدارید تا من بدرون شهر رفته کامران میرزا و یار محمد خان را بدین سخت آرم شاهنشاه شمت و دولت انگلیس را نگاه داشته مشول و را با اجابت مقرون کرد و خطی بشاه بنزاده محمد رضا میرزا نداشت که مستر کمینسل را و مهدیخان قراپا باغ را با چهار سوار رخصت کن تا از دروازه خشک شهر هرات در رود چون مینعل بدرون شهر رفت کارو یکم که نه کرد و نخستین کامران میرزا و یار محمد خان را برانگیخت که این چند روز که طریق مبارزت مسدود است هر رخنه و شعله که در دیوار قلعه بادید شد تعمیر کنید و از خوشتن معادل ده هزار تومان زر مسکوک بدیشان داد و ایشان را بر مت برج و باره برکاشت و گفت دو ماه دیگر خوشی تن واری کنید تا کشتیهای جنگی را از کنار دریای عمان دیدار شود آن هنگام زرم ایرانیان از شما بگردد و جنگ و جوش از جانب فارس برخیزد چون ازین کار بر سر داشت هرات پیرون شده طریق لشکر کاه گرفت و مهدیخان قراپا باغ این قصه را بر مرض رسانید شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان کرد تا مینسل از لشکر کاه پیرون شود و او نیز بدین حدیث و

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و حاشا دیگر اینکه حاجی خان کیتن از فرستادگان مارا نمود و داشته و مکاتیب مارا نمودی و خندوده چنانکه درجا خود مسطور است طریق لندن برداشت و چون دارالخلافه سفر کرد و از کار و ارباب انگلیس نشوری بدو آورد و بدو که خود بجانب انگلیس سفر کنی لشکرگاه شاهنشاهی ایران را بی کیتن از صاحب منصبان انگلیس گذار لاجرم استدرت پناه دوّم خود را از انجمن روانه هرات داشت و خود بجانب لندن و بسیار گشت از پس او شاهنشاه بفرمود تا دو بهمان اردو و جانب برج خواجه عبدالعزیز بسوی دروازه قندهار و دروازه خشک برآورد و چند کمانه از دیوار شهر برافروز بود و چنانکه اهل صنعت چنانکه مرقوم شد در ظاهر هرات کرده بودند که هر یک بمشاهد و دو پوند کلوله را که پوند نود و شش شقال است اندازد و داشتی و دو توب را با آلات جبرئیل بر سر دو با سلبان بردند و دو توب دیگر بر فراز تل بکی صعود دادند و از دمان این توبها آتش آهنگ بشهر باریدند و مقرر خانه مسموم ماند و بسیار کس مقتول گشت و هم درین وقت مجملی خان سرتیب ماکونی با یک فوج سرباز غوی از راه بر رسید و حکم شد که در سنکربی خان قراکوزلو جای کند و در این گیر و دار شیر محمد خان سردار هزاره فرصت به دست گرفته مراقب اسبهای توسنجه را مخصوص و با هزار سوار تافضتی برده شش صد سرباز چرگاه برانند و سیدما تخیان افشار که با هزار تن سواره حارس در حلقه بود چون آگاه شد از دنبال تاخت و از لشکرگاه نیز سوار گردستانی بر رفت لاکن بدیشان دست نیافتند و از پنجه اسب برزیاد تنبلیان و دروید و هم درین وقت معروض درگاه افشا که شاهزاده طهاب میرزای مولای شاه با بعضی از منال دیوانی و دیگر اشیاء تا تربت شیخ جام قطع مسافت کرده و محمد علیخان ماکونی و فوج دوم تبریز ملازم رکاب است و از مردم پیشبان این خبر بافقانان برده اند و ششصد سوار از انجمن بجانب اردبیل راه یافته اند و تا اگر توانند به کمین کشانند و از دویز بر بایند شاهنشاه غازی چون این بشیند چسب اند خان امیر توسنجه و محمد تقی خان سرتیب پات و مهدیخان قراپای باغ و جهانگیرخان سر کرده نظام سپهر تافضی و قتل آقاسی را با پانصد سوار و دو عراده توب پیرون فرستاد و در حد و دشتیکان بافقانان و چهار شدند و پیاده میرو و دارا فروخته گشت باز حتمی اندک افغانان هزیمت شدند و لشکریان دوست و پنجاه تن از انجمن راسر بریدند و یکصد و پنجاه کس اسیر کردند و در رکاب موید الدوله که آموخته رزم و خورده کا هزار بود و بجزرت شهر یار کوچ دادند و هیران را در موقوف عذاب باز داشتند و شصت سرباز غازی بفرمود تا جمل راعرضه دمار و هلاک سازند شیر محمد خان برادر یار محمد که بعد از منته عزیزیان تاکنون ملازم رکاب بود معروض داشت کرد و تن از انجمن از بزرگان قبایل افغانند اگر پادشاه برایشان بخشایش آورد و وایشان را بجانمان دهد هر یک مسا دل بخیل از تومان زرمسکوک پیشکش پیش گذارند شاهنشاه در جواب اسخنی کرد و جلا دان داشت که دعای او با جابت نبود و همچنان بکار قتل انجمن مشغول بودند و ناکاه از میان افغانان کیتن جدا شد و چند کام چنانکه استنفاست کند پیش شد و وقت با خنجر کشیده بجانب شهر یار در بخت از آن نخستین کی از دربانان با خنجرش جراحتی کرد و چند کس که حاضر حضرت بودند هر یک با تیغش بر زدند شاهزاده حلیقی میرزا نیز بر او برآورد و شیر می راند آنگاه بناد از بندش را با تیغ باز کرده با آتش سوختند از پس این قصه فرمانگذاری جماعت شاهپور نیز با امیر توسنجه مفوض داشت و محمد علیخان ماکونی را فرمان رفت تا در سنکربی خان قراکوزلو ساکن شود

رنجده  
 مستر کنشیل  
 محاصره هرات  
 و مراجعت  
 بانگلیس

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

آنکه شاهنشاه میگردانید و او سپاه را حاضر داشت که مراد خاطر چنان میبود که باید بقوت یورشین قلعه را بست  
کرد و افغانان را کفر کفران بپوشانید تا نخست اینکار را با تجریت بایر بسیر کرد آنجا تقسیم داد و چنانچه قتی عمیق  
بیاید گذشت و از کنار خندق تا پای باره شهر بخواه فرود عروج باید نمود و هم در عرض این راه سه ضلعیست که  
این زمان شیر حاجی گویند و سه کند و دیگر اندرست و از پس هر فضلی جماعتی از افغانان با شمشیر و شمشال و تمشک  
جای کرده اند چون این جمله را قهر کنند و بکند زنده آنجا به پای قلعه در رسند و باید بر برج و باره که ده فرغ فرستاد  
صعود نمایند و عاقل امری چندین خطیر چون تجریت تقدیم نفرماید اکنون بگویند شما کدام یک جان عزیز را  
خار میسازید و با متجان بدین قلعه یورش می برید تا بیا بینیم که سر بازین کند یا ضعیفها تواند گذشت یا نه  
عرض راه نفس گسته شود و عرض هلاک کرد و از میان سرخوش خان افشار که شیر از پستان شجاعت مکنده بود و چون  
ضراحت رخاک نهاد و این خدمت بر دست گرفت شاهنشاه غازی و در تحسین فرستاد و فرمان کرد که اسکندر خان  
سرنجک فوج غمه و مصطفی قلیخان سرتیب فوج سمنانی و دامغانی نیز بطریق او روند و پشتوان او باشند با جمله روز  
دیگر سرخوش خان از بادا کا رنجک راست گردودان تو بهاکش و ده داشت آنجا میان استوار کرد و به شقاق  
اسکندر خان مانند شیران جنگی رزم زمان از خندق بدان سوی شد و از سه شیر حاجی عبور کرد و چهل شمشال و پنجاه  
تشفک از کف افغانان بر برد و سی تن از جماعت افغان را سر بر گرفت و در میان شیر حاجی ستم نشست و صورت  
حال عریضه کرد و مسکت نمود که اگر شاهنشاه فرمان کند بهم از اینجا باره شهر صعود کنم و اگر جان بر سرانیکا رکنم در  
راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستری را فرو گیرم شهر یا را و را فرادان تحسین کرد و فرمود ما حقیم  
تا اینجا و را متحقی بداریم هنوز هنگام نرسیده هم اکنون بنگر خویش مراجعت کن تا با تمامت سپاه یکدست حمله  
انگهی سرخوش خان مراجعت کرد و مورد شقاق شد تا گذشت و اسکندر خان هنگام باز شدن و میان  
خندق جراحت کله را یافت و از آن تنگنا بقدم جلالت پیرون شتافت و بعد از دور و دور و دایع زندگانی گفت  
و بر حسب حکم توکل خان فرستاد و بجای و نصب شد چون مصطفی قلیخان بر جان غمش تیر رسید و از پس  
منکر سر بزرگ و فرمان رفت که جلادان سرش بر بخیزند شفاعت حاجی میرزا قاسمی بجان مان یافت و پیمان

نهاد که هنگام یورش دیگر از دیگر سران سپاه پیروی  
یورش بردن لشکر قلعه هرات بفرمان شاهنشاه غازی

در وقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان عدا دکار یورش کنند و نخستین مباحثن سلم پروا خشد و لشکر از  
افزار شیر حاجی ستم تا پای باره آگهی نداشت و بعضی از افغانان القادر و ند که نزد بان شش پذیرند باشد و  
حن از در کذب و حیلت کردند چه نزد بان دوازده پله می بایست با جمله نزد بانهای شش تیر راست کردند و خسته  
کارش پیش میزد و او سپاه را پیش طلبید و ایشان را تحریض بر جنگ داد و بگفتیم آواز برداشته که ما را  
بر جنگ برید و اند و از پستان پیکان شیر داد و اند و از بهر یورش هلاستان شدند بر سنگی صاحب پسر پادشاه  
مملکت که که سالها چاکر حضرت بود و بخواستاری خویش در سنگر مصمصام خان جای کرد و سران و سرگردان  
هر کس بنگر خویش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و باز آوردن خبر هر یک مامور با قامت

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

سنگری شدند شاهزاده محمد رضا میرزا و یکبار بستگر اسکندر خان در رفت و شاهزاده یهتلی میرزا متیم سنگر محمد خان سردار شد و شاهزاده سیف الدوله و پهلوی و لیخان تنگانی قرار گرفت اما با سلبانی که در برابر برج خواجه عبدالمصرب و که سوی شرقی دروازه قندمار و از طرف شمال بدروازه خشک منتهی شود چهارده عراوه توبه استوار داشت و با سلبانی دیگر ده چهارده بود و ده دیگر نوزده توبه داشت و این هر سه با سلبان را قریب بخندق برده بودند و جوشش یورش نیز از اینجا میرفت فرخ خان غفاری کاشانی که پیشخدمت خاصه بود و بصدق لجه معروف بود و مامور آمد که درین روز مکاران باشد و لشکر را بیورش تحریض کند و چون در جلاد هر کس را معروف داشت و پس ازین جایگاه اسکندر خان قاجار و دو سرتیب فوج مراغه و پسرش جعفرقلینان سرتیب اعدا و جنگ کرد و جعفرقلینان قراچار و سرتیب و فوج قراجه داغی با شاق شیرخان قراچار و دو احمدپیک قراجه داغی که هر دو تن منصب سرتیبی داشتند ساخته کارزار شدند و همچنین بنی خان قراکوز و سرتیب فوج ششم قراکوز و عبدلله خان یار و بکار درآمدند و بجعلی خان سرتیب فوج خوی و رشیدخان قراکوز و سرتیب فوج مخبران و فوج کروس و فوج سیم مراغه انجمله از بهر یورش همدست و همدستان بیخ القصد در تمام سنگر لشکر با اعدا کار یورش کردند و با دوازده شبهه ششم شهر جادی الاولی طبل جنگ بکوفشد و شپور بانوا خشد و نخستین دمان توبه بکشا وند و چهل تیر کللوله توبه در مدت پنج ساعت بر دیوار باره باره یاریدند و نمیی از دیوار زیر آوردند و هنوز بی دستگیری نزد بان کس نتوانست بیاره برآمد با انجمل پس از یک ساعت از زوال آفتاب توپچیان فیشک با می جنگ را که از بهر اجازت یورش علامتی بود آتش زده و صعود و اوند پس یکبار لشکر جنش کرد و بسجانب قلعه دیکتا زآمد و اازکر و ابری متر اکم کشت و زمین از مرد و بگری متلاطم آمد با یک طبل و نواشی توپ و کوشها همی دید و دو تفنگ و دو خان توبه سلب سوکاری همی برید افغانان نیز از سرباز برج و باره دسیان فیصل کردند چون شیران ششم آو که کین بکشا یند و دیدار شدند و بکار درآمدند از دور و یه جنگ پیوسته شد مصمصام خان ارس و دو فوج نیکی مسلمان چون دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات بخواتاری امپراطور باراضی روسیه مامور خواهند شد و در کار مقاومت ماطلت داشتند و مصطفی قلینان سمنانی با آن چنان که بعد از قلعه از یورش نخستین نهاد و دو جین جلی ناقص جمده کشت و از پس سنگر سربدر نتوانست کرد و لیخان تنگانی که بیخ شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قاید لشکر را پشتوان خویش می نداشت لاجرم از سنگر مصمصام خان یورش افکند و از اینجا طالب خندق که از سه هزار کام برزیادت بود طی مسافت کرد و چون دانه بر خم کللوله شغال و تفنگ مردش شجاک همی افتادند باک نداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و کمر سپان شد و از اینجا عت همی بکشت تا پشت ها و دند از خندق و خاکریز و فیصلها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر حاجی تیم نصب کرد و چون مصطفی قلینان و مصمصام خان را در تهاشی خود دید داشت که باین قلیل مردم که در نیمروز با حراست بمیدی را با این کرد و دو و پیمو داند بدین بروج مرتفعه عروج شوان کرد و لابد صد تن سرباز بکر و رایت خویش باز داشت و باز شد که از لشکرگاه جماعتی با عانت بردن کام مراجعت چون از خندق بدانوسی شد کللوله از دمان توبه باز شد و بر پس کردش آمد چنانکه سرش برقت و کس ندانست این توبه از طرف افغانان

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

کشاده شد یا از سنکر دیغان بود با اجماع هم درین وقت بر کسی مساحب بنخم کلوله از پای برفت سرخوش خان میهنک که در جلالت جگر پلنگ داشت چون جسد دیغان را در حوزة میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که یکپویی آرید و ایشان از پنجم کلوله شمال و تفنگ تقدیم این محال منفرد و دند سرخوش خان در خشم شد و برخاست تا بفریب تازیانه تا وی کسی کند از قضا کلوله بر پهلوی راستش آید چنانکه از کارش سربازان جسد او را که خاشاک جانی داشت بجای آوردند و لاجرم فوج تنگابنی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی سرتیب و سالار قوت مقاتلت نماند و از اینک برج خاکستر باز پس نشسته و از طرف فیل خانة کلعلی خان افشار هم بگردار دیغان حمله کردند و با اینکه سپاه از ششاهنگان سپاهش بنخم کلوله بنجاک راه افتاد و از کشتش و کوشش خویش واری نکرد و تا شیر حاجی سیم برانند و این فیصله دغاگیر را چندان افراشته بود که چون یکمین سرباز زخمی بر میداشت یا بنجاک می افتاد و سکون او در هیچ مقام ممکن نبود غلطان غلطان تا فرود خندق در میرفت و افزون از آن که بر سربرج و باره بود و هشت هزار تن افغان در میان این کندی و شیر حاجی باز هم میزد و سربازان چنان ولیر و جنگجوی بودند که بعد از طی مسافتی و راز و کرد و دودخان در درگاه عجلان و عطشان و در کرکاه دوزانین خاکریزهای افراشته صحرای میگرداند آنجا خسته و نفستاب افغانان پیوسته میشدند و با چنین حالت مقاتلت میکردند بدین رحمت مهربان هزار افغان را هزیمت کردند و از آن سوی افغانان چنان ولیر و بر طبع شیر بودند که یکروز فرخ خان غفاری کاشانی منبده را حدیث کرد که خویشتن نگران بودم که دو تن از مردم افغان که افزون از یک پیرزن سلب و بر نداشتند با شیر کشیده از یکسوی باره پدیدار شدند و اینک چند تن سرباز که بر فراز شیر حاجی بودند و سربازان دغان تفنگها بکشان و ندیکت از ایشان زخمی برداشته روی بر کاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد و تنخ خود را بر یکمین از سربازان فرود آورد و دوسر بر تافت که مراجعت کند سربازان با کلوله اشس بجهت و ادجراحت یافته در میان شیر حاجی نشست مع القصة کلعلی خان حسام الملک چون شیر حاجی سیم بر رسید و دانست که سربازان از یورشش بدون هیچ خاکستر روی بر تافتند طاقب و رنگ نیار و در طریق حجت گرفت و دیگر امیر بها در جنگ حاجی خان قراباغی را نزدیک سربازان مکانتی نمانده بود و فرمان یورش داد و لغتی راه پیچید و از آن پیش که بکنار خندق آید پشت با جنگ داد و دیگر اسکندر خان قاجار با دودن قرابه داغی چون پلنگ غضبان یورش داد و از خندق دغاگیر و هر سه شیر حاجی بگذشت لشکر او چنان عطشان شدند که هیچ طاقت میرفت شیر خان سربنگ را کفشد اگر یک مشک آب بدست کنی تا ما هر یک جرعه بنوشیم چنان بر فراز این بروج رویم که هیچ مرغی بر ایشان خویش عروج نکرده باشد شیر خان پدینگ اینک لشکر که کرده چون از شیر حاجی جدا شد بنخم کلوله افغانان در خون خویش بغلیه و یکتن از افغانان خسته سر او را بر گرفت و بر رفت سربازان چون لغتی در رنگ کردند و از سربنگ نشانی نداشتند از رحمت عطش پای اصطبار ایشان بغیر و راه فرار بر گرفتند و هنگام باز شدن جعفر قلیخان سرتیب را نیز زخمی بر رسید و همچنان با آن جراحت از مملکت بیرون شتافت و بعد از نگشتن ایشان لشکر اسکندر خان را که از دیگر سوی حمله میردند قوت مبارزت نمانده هزیمت شدند تا بنی خان قراکوزلو و مجعلی خان و محمد علیخان

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

ماکونی که بر سه تن سرتیب لشکر بودند از جانب برج خواجه عبدالمصطفی جنگ بکوشیدند و بر فرزند میان خنق و لیران افغان سر راه برایشان گرفته دست و گریبان شدند که چنانچه افغانان زانهریت کردند و نامجمع علی خان زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او بنود فوج او نیز مبتلاست او مراجعت کرد و نامانی خان قراقرز که در پنج ششمن باز سفید و شیر سیاه بود بدان نگریت خندق و خاکیز دوسه شیر حاجی را در نوشت چون از شیر حاجی سیم آهنک برج و باره که معلوم داشت که نزد بان شش پد رسیده نباشد و این جلیتی بود که هنگام ساختن سلم کار بودند بی توانی حکم داد تا هر دو زرد بان را سر برهم نهاده استوار بر بشد و بادیت تن سه باز شیر حاجی سیم پروان شده برج خواجه عبدالمصطفی را فرو گرفتند و پسر هشتج بکوشیدند و این شده بحضرت شاهنشاه غازی برسانیدند و تا نزدیک به فرود شدن شمس در این برج رایت شج افراشته و خود نشین داشتند چون دیگر سپاهیان از کارزار بر تافته بودند افغانان هم که به داندوی شتافتند و در صعب برفت در میان کیر و دار بنی خان بضر بکلوله تفنگ در افتاد و سر بازان جدا و را که هنوز لغتی بر می آورد و بر گرفتند و بر طریق نهریت بر افتد و دیگر محمد خان سردار با سپاه عراق بدر و از قندهار تا خنق برد و نیز تا شیر حاجی سیم برفت جامع علی از لشکر او با دوتن از شش ناخکان عراق مقتول گشت و او را بجا و زنگ محال افتاد و با الجله از فوج قراجه داعی بعد از قتل شیر خان قراچور لوی سر بنک جعفر قلینان قراچور سرتیب را کلوله بر شکم آمد و از انسوی بدر شد تا بهبودی یافته بسلاست زیمت و عبد الله خان قراکوز که در فوج بنی خان یاور بود در میان شیر حاجی دو کس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیری برد از اینجا به مقام سونکی ارتقا نمود و هم کنون رتبت سیرتبی یافته و صارم الدوله لقب گرفته و همچنان کیتن از سر بازان که شیر علی نام داشت از همان فوج قراکوز بر زحمت فراوان سه نوبت بر فراز برج عروج کرد و منصب رایت نمود و افغانان او را بصدمت سنگ و دیگر آلات جنگ بریزانداختند و در پا داشت این خدمت محلی را مجند یافت و از فوج مراغه دوتن مرد نامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند و از فوج مجران رشید خان قراکوز که سر بنک بود با کلوله تفنگ پایش را بجراحتی رسید و بهبودی یافت و صصام خان را نیز بپای زخمی رسید هم جان بسلاست برد و همچنان اسمعیل خان را رس که و اما او بود و کلوله بر سینه اش آمد و از پشت بخت او نیز از مردن برست و دیگر خانلرخان سر بنک فوج افشار قزاقین و اسکندر خان سر بنک فوج غمسه و ولینخان سر بنک فوج سرنبدی مقتول گشتند و عبد الحمید بنک یاور فوج کروم کلوله بر شکمش آمد که از پشت بدر شد و کلوله و دیگر سرش را بجراحتی کرد و با اینهمه بهبودی گرفت و جان بسلاست برد و علیراد خان سر بنک فوج کروم سیم و جراحات برداشت و زنده ماند و مهدیقلی خان شقاقی سر بنک فوج شاهزاده هم پرق بر فراز باره هرات نزد و با یک پسر مقتول گشت باقر خان چلیپا نامو سر کرده سوار بر عزمه دمار گشت و در چپین کر مکاره جنگ در میان دو با سلبان لغتی از تورخانه آتش گرفت و این نیز نمایان بزرگ در کار افکند فرخ خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت باشد که لشکریان را مددی برساند بر حسب فرمان فوج فیروز کوهی روانه حربه شدند و این هنگام جنگ بنهایت رسیده بود

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الیونج

شکر با بسکرها مراجعت کردند بنی خان قراکوزلو و سرخوش خان افشار را که با جراحت از میدان جنگ بجا آورند وقت فرو شدن آفتاب جان بدادند میرزا آقا خان وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا بنهایت در نظم سپاه و تحریض لشکر از زمین و شمال شتابنده بود و نام خرد و بزرگ را جریده داشت نیکو فخر و سر و موهن درین یورش مقتول شدند و صد تن زخمی بودند و از طرف افغانان هزار و چهارصد و پنجاه تن بجاک کاک در اقا و مع القه شاه شاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را بر گرفته بشهد مقدس حل دادند و در آن زمین که ابواب بهشت برین است با خاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده الطاف و اشفاق شایسته ظاهر ساخت و هر کس را با اندازه زحمت نعمت داد و سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروف داشتند که هرگز ازین شرمه لشکر زندگی نتوانیم کرد و جز اینکه دیگر بار با اجازت یورش رود این قلعه بدست ما پست شود شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست ازین همه جوش و کوشش فوری و قصوری و در جلا و ایشان با دیدن شاه پس آواز بلند فرمود که من درین کرت غیبت با شما یورش خواهم داد چه شما را در دینی من هستید و من خود را یکتن از شما و انم دیگر باره لشکریان روی برخاک نهادند و زبان بشکر و شکر بکش و نگاه بر حسب وصیت بنی خان قراکوزلو کفج لشکر او محمود خان قراکوزلو و فوج دیگر مهدیقلی خان قراکوزلو سپرد آمد و منصب وینان نکاحی به پسرش حبیب الله خان مفتوح گشت و علی خان برادر شیر خان قراجه داعی جای برادر گرفت و حاجی عبدالرحیم خان پسر قهرمان خان افشار سرتیپ فوج قزوین گشت و فضلعلی خان پسر سرخوش خان حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرزنش شدند و مجملی خان ماکوئی امیر خمیس لقب یافت و افواج شجاعی سپرده و آمد آقا حاجی خان امیر بها در جنگ که بسیار وقت در کار لشکر کشی لغزشی هم کرد و خاصه در آن شیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را ببلات گذاشت و یکتوب را بنهب افغانان دست داد و همی خواست تا معادل ده هزار تومان زر سکه بامیر توکانه نرسد فرستد تا ادبیای دولت را از نوب آن توب اکثی ندهد و اینکار ساخته نشد و این هنگام تفرسگی که بکفر علی اسیر اجل خواهد شد لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام پناهنده گشت چون گذران حضرت خواستد مرسوم و موجب او را که از منال دیوان بیورغال داشت مقطوع و از زند شاه عادل بادل فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجب است تا زن و فرزند آن عصیان نکند و مانند قطع مرسوم و موجب کنیم و مصطفی قلیخان سمنانی چون شفاعت حاجی میرزا قاسی از نسیب قتل برست بجای آن جن که در کار جنگ کرد و بر حسب فرمان موسی زنجش را با ماست آکوده ساخته و او را نه بر حاریش بر نشاندند و در بازار لشکر عبور دادند و فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروز کوهی و رضا قلیخان سرتیپ قاجار پسر پیر قلیخان سپردند و بعد نیوقت معروف اقا که مردم کج که از تخت روز میطیع فرمان بودند با مالی هرات طریق موت و مصافات سپرده اند و همیزم و کمک بدیشان برده اند لاجرم حکم رفت تا محمد خان سردار ایرانی با پنج هزار سوار پنج عراده توب بر سر ایشان قاتلین بر و انجماعت از در ضراعت پیرون شده با تیغ و کفن و اورا پندیره کردند و انابت و استغاثت جسد و هم مسلکی زرد و اشیاء دیگر پیش داشتند محمد خان چون ایشان را از دلاعت



## شرح سلطنت و جهانبختی محمد شاه قاجار

یافت بشکرگاه مراجعت کرد و بعد از سه روز مرخص شده و دایع زندگانی گفت و بر حسب امر سلطانی منصب او  
بفرزندش محمد حسن خان مخلف گشت

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس بحزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

درین وقت از شیراز کرمان سرعت برق و باد و چند تن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فرزند  
میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند بدین شرح که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان تا کنج رجزر خاک  
آمده سی خانوار مردی که در خارک نشین داشتند بیدل و احسان فریفته در آن جزیره جامی کرد و از برای انداختن  
علف و آذوقه غلات و جو بات رایکی بر چهار بهامید بند و مردم ایشان در دور و نزدیک در سواحل بحر بفریاد  
کردن آذوقه مشغول اند شاهنشاه غازی از نقص عهد کارداران دولت انگلیس و کردار ناهنجار ایشان بجهت کین  
سخت مخفی نگاشت و فرمود مردم انگریز خان میدانند که مرا از مبارزت و مناجزت باکی پشی است من چنان  
دانستم بودم که عهدنامه انگلیس در کناره دریای عمان دیوار آهنین است و دولت ایران سالهای فساد و ان  
برای انگلیس در خندهند و ستان دیوار آهنین بود اکنون که نقص عهد کردند من نخست دست از هرات باز میدارم و  
حدود و مملکت را استوار داشته لشکری برمی کارم که همیشه جنگ انگلیس را پسندد باشند آنجا که کار هرات را پرداخته  
خواهم کرد و از حمایت انگلیس برکناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان پادشاهان مکنون برخوشی  
باز دانند و چنین سهل و آسان نقص عهد رواندازد از انصافی است درت چون این جلالت از لشکر ایران مید  
دانست که درین کورت اگر یورش بر بند هرات را بگیرد با خاک پست کند این هنگام آنچه در خاطر می نهفت  
آشکار کرد و با کارداران دولت در میان نهاد که اگر چه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه ننهادیم که  
چون پادشاه ایران آهنگ افتادن نکند سخن کنیم لکن بر شامق دوستی داریم با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندستان  
سمت گشته مردم هند طریق بی فزانی گرفته اند و در پذیرش امر و منی کار مباهت و محاطت کنند بی گمان اگر خبر فتح  
هرات بدیشان رسد سربازان فزانی برانند و کارداران انگلیس را دفع دهند اکنون دولت انگلیس ناچار است  
که اگر شما مراجعت نکنید بنا بر عزت برخیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست نکند از دو اینک کشتیهای جنگی  
تا جزیره خارک علی سافت کرده است و من خبر جنگ میدهم اگر از اینجا دست باز میدارید از جانب فارس ساخته  
جنگ باشید کارداران دولت تیر و در حضرت پادشاه معروض داشتند که اینک از هرات خبر نامی باقی  
نیست از پیر و این بلده تاسی فرسنگ با دوی نموده و از دور و فغانها تلخاک شده اهل صنعت و حرفت آن به  
بلاد معیده جلای وطن کرد و قلیل مردم بی تو شش و تاب از پس این دیوار خراب بجای مانده که از پیم جان بجان  
میکوشند بجان لشکریان فرود بیا که این بقعه را فتح خواهند کرد لکن سودی درین امر نباشد نخست آنکه کردهای  
سربازان متغول شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بدست شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر تبمیر آن محل داد  
دیگر آنکه این لشکر کیدان اقربان است که هر ظاهرا این قلعه نشسته اند و همه روزه رزم داده اند و هم اکنون بلایند  
اینجا برخیزند و با دولت انگلیس که پنجاه سال است کار برافقت و موافقت رفته مقاتلت کنند اگر چه کارداران انگلیس  
نقص عهد کردند اما دست پنجاه ساله اگر خطائی کنند میتوان تحمل تحمل آن گشت و از انصافی از شهر هرات علما

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الیونج

و ایمان پرون شدند و چنین مسکنت برخاک ننهادند و گفتند که مران میرزا از فرمان برداری این حضرت بزرگ خویشتن واری کند و بهر چه فرمان رسد اطاعت فرماید لکن با این همه مقاومت که درینجا افتاد و چگونه دل آن دژ که حاضر و رکاه شود و او را از طلب نمودن بجنسرت یکنزد مدت زمان معاف دارید و از قتل این قلیل مردم که در شهر بجای مانده بگذرید و در عرض این ایام چنان فساد که در شب شانزدهم جمادی الاخره جماعتی از افغانان فوج قراقرز را با سبج خواجه عبدالمصرو آوردند و میطع فرمان شدند چون این قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه غازی حکم داد که سربازان از برج بزیاریند و فرمود تا نخستین دفعه فتنه انگیختن را از حد و فاسد کنمن تنفیض هرات ننخواهم جت این گفت و فرمان کرد تا لشکر کوچ دهند و روز یکشنبه هجدهم جمادی الاخره از ظاهر هرات راه برگرفته و منزل سحر خیزان فرود شدند و از اینجا شیر محمد خان برادر یار محمد خان را را فرمود تا باز هرات شود جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا معروض داشت که من از خدمت پدر روی برگاشتم و راه بدین جنسرت گذاشتم اکنون بسیار صعب باشد که با اهل و عشیرت کوچ دهم اگر اجازت رود روزی چند با غم و بیسج سفر کرده باذن و فرزند از قفای لشکر طی مسافت کنم سؤالش با اجابت مقرون رفت محمد عرفان پسر کهن دل خان و شمس الدین خان سردار و جماعتی از بزرگان کابل و قندهار و هرات ملازم رکاب شدند و موکب پادشاهی از اینجا حرکت کرده و در منزل زمک صبا که تا غوریان و و فرسنگ مسافت است فرود شدند و اینجا فرمان رفت که امیر اسد الله خان قایمی با رض قاین و بدله طون و طبس کوچ دهد و آن محال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر اصطفی الدوله و جعفر علیخان بشا و لوباشش هزار تن لشکر ما مور بتوقف غوریان کشت انگاه شاهنشاه غازی فرمان کرد که نقض عهد دولت انگیختن را با ایران و در دارالطبعا عذرت طبع محلی داشته در تمامت و دل خارجه پراکنده سازند و همچنان با خط خویش مشوری نکاشت که تمامت سپاه و مردان شمشیرین بلب نظام در برگرند و این مشور را نیز بطبع برده و بهر بلدان و امصار ایران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود

شرح مشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه بخط خویش نکاشت و حکم داد که مرد و شمشیرین را به نظام بپوشند با سبب نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیر بند دین لباس باشند و منفعتی که منظور میشود یکی اینکه همه مردم بصورت توحید میشوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی با نظام می آیند و پوشیدن بکتاب و در آردن آسان است و خرجش کمتر است البته از قیمت یک دست لباس سابق و دوست با سبب نظام دوشه میشود اگر آن لباس قدیم بچپا دوام میکرد و در بدن آزاره بود این یکسال دوام میکند البته و کرد و بر قیمت شال بخنمیر دهند میرفت و در عهد و قفا زنده در هر سال سه هزار طاقه شال خزیده میشود و همچنین برای جبه و کمر بستن و از خاق و کلبه سبدهای کراف و ربهای آن تزیین و اسراف میکردند و پوای از ایران پرون میرفت و حال بهرجهت با سبب نظام این همه چیز از مردم ایران رفع شد و شال هیچ لازم نیست مردم مشکبتر متفرع بشال و خرد لباسها بند خمر میکردند و بر اشال و قران تفوق می جشند و مردم نجیب از خو خراف و دیو بی نصیب هم لازم می شد که با شان را آن طور کنند بایشی و دویست تومان خسب نایند تا جبه ترمه یا پوست سخا را تمام کنند و راه روند و این لباس نظام یکی از قدک و دارائی دشان مناده که مانع خوابد بود و پوستهای شیرازی در کلبه و کلاه استعمال میشود

## شرح سلطنت و جانشینری محمد شاه قاجار

یشود که پول بی جته کشمیر دهند و دو بهترین اصناف مردم سر بازا بودند و بزرگان شبیه آنها نبودند  
حالا که دخت سر بازی متداول شده همه در لباس بآن مردمان غیور و یاران دولت مروج و هندگان شهرت  
شبیه شدند و حسن و دیگر آنکه مردم نوکر با شان تفاوت با اصناف رعیت و خراج گذار و تاجار و دودخت  
قدیم ایران همین لباس نظام بود چنانکه در تخت جمشید در صورت های سنگی سلاطین ایران و امرا و چاکران  
بآن لباس کشیده اند و صورت سنگی که کشیده اند البته اکثر مردم در اینجا ملاحظه کرده اند منع القصه چون این منشور  
شاهنشاه غازی رقم کرده حاجی میرزا قاسمی این حکم را با آیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت که یه و یثا یک  
فَطَرًا بَعْضُ الْأَنْفُسِ مِنْ بَشِيئَاتٍ فَتَحْتَرِيقُهَا نَارُ النَّارِ فَتَكُونُ مِنَ الْأَرْضِ مَرَجًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ  
وَلَكِنْ تَبْلُغُ الْبِحَالَ طُولًا و دیگر و لباس التقوی ذلک خیر آئینمه دلالت بر آن کند که جامه را کوتاه باید داشت  
که نه موجب بخر شود و نه با پلیدیه آلوده کرد و با اهل لشکر از زنک صبا فرمان کپی یافت و شاهنشاه غازی  
راه برگرفت و طی طریق کرده در محمود آباد فرود شد و میرزا آقاخان وزیر لشکر را که زمام تامت سپاه بدست  
او بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه که کنج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بدو رئیس آن شاهنشاه

ایران بخط خویش منشوری کرد و حکم داد تا آن مثال را بر ابطال نسزد و خوانند بدین شرح  
شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در مراجعت از بهرت بخط خویش تمام بزرگان کاه رقم فرمود

سرواران و امرای تومان و سرتیپان و سران سپاه ظفر همراه جمیع افواج قاهره و سواران  
جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدیند از وقتیکه یکم خان مغفور در رکاب و لیعهد مبرور و بجزر اسان بایم  
نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردان و سفر پیش من نامور  
شدم به تبنیه هرات قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد بر کشیتیم و شرط محکم کاران میرزا کرد که دیگر از بهرت  
دزدی و دزدکی نشود و دانه کشید نقض عهد کردند متصل چاول نمودند و اسیر را بردند و من خود را در پیش  
خدا مقصود میدانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب خجک مهیا بود و ما تها بل میکردیم زحمت را بخود و کوارا  
منی با خیتیم و اسیر را در فکر پس گرفتن نمی شدیم و گرنه نه خدا نه پهنه نه مردم هیچ کدام من بخت نمیکردند و  
خود در پیش خود خجل بودم و دانه منی هم بنظر میرسید چرا که از زرد و سندناب چون اگر جمع بیکجا من میشدند بعد از  
فضل خدا بهر چه آهنا را مانع این بهت میدانستم و حال آنکه سردار دوست محمد خان از کابل و سردار کهن دل خان  
از قندار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلا علیضها و آو مها فرستاده بودند آن مانع  
هم بنظر نمی رسید خلاصه آیم و دشمن بهت مردانه جنگها در محاصره و قو حات غوریان و با غنیات  
و میمنه همه را از جلالت و غیرتی که داشتند درست کردند چنانکه احدی از مترو دین را سندناب چون دیگر نماند  
بزرگان بلخ و اکابر و اوقات فیروز کوهی و هزاره و جمشیدی و غیره آمدند از قشون نهایت رضا مند و ایام  
در سرمای زمستان و کراماتی باستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کما ر خندق و آو رون از قو از صحرا بهمه این سخت  
و رکال شوق و غیرت تاب آورند و فتنهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان شاریها  
کردند بشهر و اهلش صدمه ها زدند و دیگر و زچهل هزار کلوله از توبها و چنپا را بشهر انداختند ازین صدمات

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

از شهر چنان پریشان شد که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر  
 بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عرضیه در جزو آمد که درین وقت با اینکه سه نفر از اعلیٰ الخلیس در سه عهد نامه نوشته  
 بودند که دولت الخلیس را با مرافقان هیچ وجه رجوعی نباشد اعلام جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما بهر  
 باعث خرابی امر الخلیس در بند خواهد بود و دشمنی باست و کشتیهای جنگی آنها بجا که مکه جزیره خاک باشد آمدند  
 که اگر از هرات بزرگتر دید ما بفارس و کرمان قشون میکشیم و ما مضبوطی بدارت و فارس را همان عهد نامه دوتی  
 مضبوط میدانستیم آن عهد نامه را محکم تر از صد قلعه و توپها که در بند رابزم پناشتیم درین وقت قشون ما دو  
 سال است که در سفر است جنگ با افغانان و از بیک که کومک افغان بود میکردند و با الخلیس که دولت بزرگیت  
 صلاح حرب ندانستیم بر کشتیم مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس کفر  
 اسرا داشتیم تغییر دادم هرگز بجدا قسم سیرهای خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت  
 نتوانم کرد و بفضل خدا همه اسرا را پس خواهیم گرفت حالا بر کشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط  
 نمایم باز سردار خراسان با ساخلوی خواهیم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی فوجهای آراسته و  
 عساکر پراسته در غوریان که پنج کلوی هرات است که اگر بخلصین از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خودشان  
 بهرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و سربازان تشبهار و سواران شیرخان را و تو بجا  
 رعندشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یک ساعت بدهند تو بجا این مخلص  
 و سربازان فدوی و سواران جرار بدانید که مردن با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال  
 زندگانی بردباری و تملق است و بقوت اسد الله الغالب من شما را چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهائی که  
 خارجت با دلاوری و عیور و دیندار و پاس آبروی دولت را بجا رتری با شید و هر چه دارم بر  
 شما میخورم نه در بند خانه و اوتاعهای با زینت و لذت و خوش گذرانی هستم همین قدر از خدا طلبم اذیتها بیک  
 از همسایگان و از بیک و سایر بزرگان خراسان رسید پس بگیرم و لذت به یکس نکند من این منتهای لذت من است  
 همانا شما برادران دینی و غیور من هستید تحریرافی شهر جادوی لآخره مع القه حکم فرمود تا این فئور را میز  
 نظر علی حکیم باشی بر فوج لشکر قراست که دو آنکه بزمیت طبع و آرد و در بلدان و اصصا ایران پراکنده شد  
 از پس آن شایسته غازی از محمود آباد کوچ و او در روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول  
 در وازه خیابان باوجی که در پای داشت پیاپی ده قطع مسافت کرد و چون ضراعت بر خاک آستان امام هشتم بود  
 و بدین شعر زبان بکشود و شعر در مجلسی که خورشید اندر شمار دژ داشت خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد  
 و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را بیدل زر و سیم غنی ساخت آنکه طریق  
 دار الخلافه برگرفت همانا از پیش مر قوئم کند حکام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان  
 مراد میرزا مومو بچگونگی که مان شد که از قبایل سختجاری کرد و کان گرفته بموچر خال معتداله و لاسپار و و خود  
 اصصان و وفارس را بکران باشد تا اگر کاری نه بر فاقون بر آید بنظم کند منصور خان سرتیب فرامانی با فوج بی  
 و فوج کمره و فوج فرامانی و علیخان که از نو با فوج همدانی و آقا خان سربنگ کلیایکانی با فوج کلیایکانی

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دین العابدین خان شامیون با هفتصد سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خزل چهارصد تن سوار ملازم رکاب و کشت بعد از ورود و بکندمان فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس حاجت افشا و فوج کلپایگان و فوج ترکان زور طلب و آهسته بشیر از برود حکم با قامت داد اما سلطان میرزا دوا در کندمان و ترقی کرد و از مردم بختیاری که دوکان بگرفت و امور آن را منظم کرد پس راه جانکی تیرد بر گرفت شاه رخ خان که از جماعت هفت تنک بختیاری بود و حکومت جانکی داشت چون طیلند آن لشکر به دیدار رسید شد و آن اراضی را که داشته بقبل باز نه فرار کرد و سه ماه تمام شاهزاده در جانکی روز گذشت و شاه رخ خان نیز مطمئن خاطر ساخته نیز خویش آورد و حکومت جانکی را بچنان بادی تفویض داشت و پس او را در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت و آنکس جانکی که سیر کرد و توپخانه را از جبال شامخ بزمخت تمام عبور داد و بچمن بال میرد و کنار رود و کن محمد تقی خان بختیاری را لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر از آب عبور کردن نمیکند داشت پانزده روز در میان کار بمقامت و مبارزت میرفت در پایان کار محمد تقی خان چهاره کشت و دست که مرتع و مربع او پی سپر سنابک ستور خوا بکشت از در زاری و ضاعت پرور شد و خود نیز بقلعه تل که او را نیکوتر معقل بود پناه برده و متحصن گشت و علینقی خان برادر خود را بجضرت شاهزاده فرستاد تا بدستچرخان رود پذیرفتا شود و از تهاوی و پسرش را با علف آلوده بشکرگاه شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و خواست شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقی خان خود بدین درگاه حاضر نشود و خاطر با او صافی نگردد و اگر دین کار مسامحتی را دارد ما را بجانب او کشتی خواهد رفت محمد تقی خان چون این بدانست از منوچهر خان معتدالدوله کاشانی طلبید و او سید عبدالحسین خان شوشتری را بنزدیک شاهزاده رسول فرستاد که این بنسب کام بصواب نزدیکتر است که محمد تقی خان را بجای بگذارد و طریق شوشتر بر وارید تا درین ماه محرم که در میرد مصیبت سید الشهدا علیه الصلوٰه و السلام را با شاق بجای بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هر دوکان که از بزرگان بختیاری می ستد بود و در اینجا بمقتدالدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان بشیران شد و بعد از پنجاه روز از شیراز پیروان تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی را از هرات بشنید مردم خود را در چمن کندمان بجای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت و اراضی سمنان حاضر درگاه شد و در آنجا نظم بختیاری و نیکو خدمت بها پادشاه بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرهنگی و حایل سفید به تشریف گرفت و بهرام میرزا نیز از قزوین بجضرت آمد پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد و در آنجا فخران کشت افواج نیکو مسلمان را بنوا استاریا بهر اطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر با و طمان خدا و اقامت و حفظ قلعین سمنانی که بنایتش عفو گشت بکامت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور شد و همچنین حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقاخان محلاتی بنوا استاریا فریدون میرزا فرمانفرمای فارس کناهش منوشده حاکم محلات گشت و هم درین وقت غراف سادوچ ایچی روس که متوقف دارالخلافه بود بدو حسب امر کار واران دولت روسیه راه پترزبورگ گرفت و داخل صاحب با تحف و هدایا بر رسید و بجای روسکون یافت و هم درین سال بر حسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده علی قلی میرزا مولف

رسیدن شاهزاده  
سلطان مراد میرزای  
حسام اسطوخودوس  
خوشتن دفاک  
بشکرگاه  
پادشاه

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هر یک با جمعی لایق عقد فرمود و بجهت بسمه و هم درین سال شاهنشاهی  
برای زیارت بقعه متبرکه معصومه علیها سلام و زیارت قبر خاقان مغفور قشلی شاه اعلی اند مقامه بدرالامان  
قم سفر کرد و قهرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و راسخا معروض افتاد که کشتیهایی جنگی انگلیس از جزیره خارک  
حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند سکنه بوشهر جماعتی از لشکر که میقیم آن بندر بودند ایشان را بقوت تمام دفع دادند  
و جماعت انگریزان دیگر باره به جزیره خارک مراجعت کردند با الحجه بعد از هفت پادشاه غازی مراجعت بدرالامان  
فرمود و از پس آن ولیعهد فلک مهد دولت و آفتاب سپهر سلطنت السلطان ناصرالدین شاه از آذربایجان  
حاضر درگاه شد برادر اعیانی شاه قهرمان میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز بلازمت رکاب او رسیدند  
و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان تقبیل سده سلطنت حاضر شدند و بهم  
اینوقت قبر علیخان نانی بر حسب فرمان رسالت بغداد مامور گشت تا علیه رضای پاشا را بیاکانا که تخریب محرمه و  
زیان زوار را پاداشش کن و اگر نه ساخته کینفر باشش و نور محمد خان برادر آصف الدوله را بگجومت خورستان  
و نظم حدود عراقین عرب و عجم مامور فرمود آنگاه شاهزاده از دارالخلافه خیر سلیاق کرد و به هنگام خریف رحبت  
نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با چمن سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را مبعوض عرض در آورد  
و قهرمان میرزا را مراجعت آذربایجان فرمود و اردشیر میرزا را مازندران داشت و بهم درینوقت معروض افتاد  
که در میان مردم شیراز و تویجیان کار بخصومت رفته و از منقشت بمقامت پوسته فریدون میرزای فرزند  
فارس چند آنکه خواست اصلاح ذات پند کند موقوف گشت لاجرم حکم داد تا دمان توپها را از ارک بخانههای شهر  
کشاده داشته و بعضی از دود و قصور پست شد شاهزاده غازی میرزا بنی خان امیر دیوانخانه را با یکفوج سوارشاپین  
مامور بگجومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میان مردم رعیت پامال نشود و هم  
درینسال برادر بکتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و کلپایگان رخت بچنان جادوان کشید و هم درینسال  
میرزا مسعود وزیر دول خارجه مامور شد که بمشهد مقدس شده و لشکر خراسان و قلعه غزنیان را باز پرس کند و  
از مردم انگلیس که باغهاستان شده اند کنون خاطر ایشان را بداند و بعضی رساند و میرزا رضای میرزا انکی  
مهندس باشی بر رسالت خوارزم مامور گشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حکومت یزد یافت و شاهزاده  
فرخ سیر میرزای نیز الدوله فرستاد که کلپایگان و خوان آمد و هم درینسال عبدالنور پاشا سر از فرمان کار  
داران ایران بر مافت و مردم و در حد و در دستمان طریق نوب و غارت سپردند و از دارالخلافه طهران حکم رفت  
که رضا قلیخان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است بان خود  
کوچ داده در شهر زور بجای عبدالنور پاشا نصب کند لاجرم رضا قلیخان بالشکری ابنوه و ساز و برگ تمام بکباب  
شهر زور راه برداشت و در هر مربع و مربع که لشکرگاه کرد و بکجک جوانی و بهواجب نفسانی بساط لهو لعب بکتر و کار  
ساز و طرب بساخت عبدالنور پاشا که مردی مجرب و شیخی سالخورده و چون این بدانست لشکری کار نمود  
عرض داد و با هشت عراده توپ باستقبال جنگ او پروان شد و طلی سافت چنان کرد که بمچکس از دوی  
نشان نداشت و چون راه نزدیک کرد و در میان دره کین نهاد و به هنگامیکه رضا قلیخان بجسماریدن جام و برکش  
کام

هنریت شدن ضابطین  
والی کردستان از  
عبدالباقی

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کام مشغول بود و لشکرش نیز بر کس با قینه های باوه به پخوله در افشا و نهاکا به کجمن کشید و ملازمتیان و ره پرون تخت  
 هنوز رضا قلیخان و مردم و دوست از دشمن ندانسته بودند که کلوهای توب عبد الله پاشا مرد و مرکب در میر بود  
 مع القصد رضا قلیخان و لشکر و خیر و خرا و بکذا شدند و راه فرار برداشتند عبد الله پاشا و سپاه او درآمد و تها  
 اس اموال و اقبال را بغنیت برگرفته طریق مراجعت سپردند و بهم در عین سال آقاخان پسر شاه خلیل الله که شرح حالش در  
 جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم شد و جماعت اسمعیلیه مرزا و ارام مقترض لطافه دانند چون بر حسب فرمان پادشاه  
 غازی یکچند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و سر طغیان برآورد و سبب عصیان او در حضرت پادشاه  
 این بود که حاجی عبد الله محلاتی بمایام در محلات که دار الحکومه نخستین آقاخان بود روز میگذاشت و میطیع نشان  
 آقاخان بود و بعد از آنکه امر و نهی مملکت ایران تفویض بجای میرزا آقا سیافیت حاجی عبد الله محمد بدست آید و نظریت در  
 وسیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقا سیافیت راه کرد و اندک اندک رفیق جهره و شبستان و اینس باغ و  
 بتان گشت و در ترقی و ترقی مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بد سخنی نتوانست کرد چون بدین  
 مقام عالی رسید بر آقاخان فزونی حبت و خوشاد را از بهر سپر خویش خواستار آمد و کردار او در خاطر آقاخان  
 ثعلی عظیم افکند چنانکه عاقبت سر از اطاعت پادشاه بر تافت و کنه کرده حضرت گشت و این هنگام و قلع بتم  
 آمد لاجرم بر حسب فرمان عباسقلی خان سر تیب با فوج لاریکانی و حسن خان یار توغجان بدفع او مامور شده او را  
 در قلع بجم حصار دادند و از تها می ایشان فیروز میرزا که این وقت حکومت کرمان داشت با لشکری سز کرده و بر قلع  
 بم تهاختن بروز و کار بر قلع کیان صعب انداخت چون آقاخان از همه جبه خویش را در شمشیر و بلا دید قرآن مجید را بتنی  
 از کردن آینه تهمت بر کاب فیروز میرزا آمد شاهزاده او را بجان مان و او و صورت حال را معروض داشت و بهم در  
 این سال چنانکه بدان اشارت شد روزیاز دهم شهر محرم حسین خان اجدان باشی از نمره روانه فرانسه گشت و از  
 دین که تاسر حد فرانسه رسید دسی و چهار فرسنگ است چون شد از اراضی دولت و تبرک و اراضی با دیار  
 و اراضی و گذشته بشهر استر از مرغ که اول خاک فرانسه است رسید از اینجا تا شهر پاریس صد و پست فرسنگ فشت  
 حاکم استر از مرغ و دو حسین خان را در پیجده و قیقه بشهر پاریس رسانید بقانون نصب منار که در راه کرده بود  
 بدستقاری مرغی حرمی و الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش در جای خود مرقوم خواهد شد با الجمل و دوشنبه غره شهر  
 صفروار و پاریس گشت میسر و داین که در سفارت جزال غاروان از جانب پامیلون مدتی در ایران بود و زبان  
 فارسی میدانست از قبل کار داران دولت فرانسه او را همانندار گشت و روز دیگر وزیر دول خارج را دیدار نمود  
 و شبها نگاه او بپایانید که در وزیر حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سه جای سر فرو داشت  
 و چون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپار و پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بگرفت  
 و پس از زمانی بوزیر دول خارج سپرد و فشت و فزاد ان اظهار خفا و ت و مهربانی کرد و آنجا حسین خان خست  
 اخلاف یافته تبر و یکم امپراطرین زن پادشاه رفت و بهم در نیوقت نیز پادشاه بر رسید و گفت خواستم تا سفیر  
 برآور خود را بار و دیگر دیده باشم با الجمل از ان پس بدیده پادشاه را که یکجمله شمشیر مرصع بجوهرشاد و اب و شاهزاده  
 طاق شال رضا و یکم بلبل کتلب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی به پیش کنه رانید و این هنگام

سبب طغیان  
 آقاخان محلاتی  
 در حضرت  
 پادشاه

سفارت حسین خان  
 اجدان باشی  
 بجا نوب  
 فرانسه

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله تاریخ التواریخ

چنان اثناء که مردم پاریس برشوریدند و خواستند پادشاه را متغیول سازند چنانکه شرح آن در ذیل تاریخ منتهی مرقوم خواهد شد بعد از آنکه پادشاه بر مصفدین غلبه کرد و ایشان را که رفته محبوس داشت آنکس که سبب این فتنه بود خواست متغیول سازد و آن مجرم بنزد پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید درینوقت پادشاه از خون و بکشت و خطی بر بنیکونه نوشت که اگر چه آن مقصود قصه بآن کسی را کرده بود که آسایش خلق بواسطه وجود او سنگین برستی که این حکم و امی نویسه قطره از آب چشم ما در او افتاد و از آن رحم بدل صاحب این دست آمد چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب و بخشش اوقتی منیت و مخبر بود ما مست از تفصیل او در کده شتیم و بهان قطره اشک او را بنشینیم و مرضی کردیم مع القصد چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته بود چنانکه مرقوم شد و احوال و احوال خود را در پاریس گذارشته میسر و جیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشایان راه لندن برگرفت و از پاریس تا سرحد فرانسه که بشماره دو کیفر سنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی درآمد و از آنجا بکشتی تجاری شته بجزیره دو که اول خاک انگریز را دور رفت و روز دیگر وارد لندن شد سرکار دزلی که سفارت ایران کرده بود و او را منزل بنمود و چهل روز اقامت جست و روز چست و سیم ربیع الثانی تشریح بهار و پالمستان وزیر دول خارجی بکاشت که مدتی میگذرد که بانام دوستانه و بدیدش با نه از جانب شاهنشاهی ایران برای تفریت پادشاه و بیچارم و تهنیت جلوس ملکه انگلستان ما مورم و نیز سوء سلوک مستر کمپنیل را باید شرح و تهم ایلمی دیگر بجای میمنتین شود اکنون که سفارت من پذیرفته منیت نامه شاهنشاهی ایران است لیکم کردن شایسته نباشد اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن را بداند و نه با رد باشد چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را بر تفعیل سازد با بجمعه روز نوزدهم سادسی لادلی حسین خان وزیر دول خارجی را دیدار کرد و بعد از گفت و شنود فراوان پرده زار زبر گرفت و گفت بعد از آنکه دولت ایران باروس دولت انگریز یا روس شد و همچنان سفر شاهنشاهی بهرات سبب آشفتگی هند و ستان کشت و نیز کشف افکار و نظم لشکر ایران با کارداران و مصلحتان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس میبرند چنین گفت اگر بتوانم زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت ایلمی شما بنماید که کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر آنکه چگونه شاهنشاهی رضا میسر بد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند این سخنان کذب همه از کمپنیل است با اینکه کارداران ایران و درالجوی فراوان کردند چون خواست سفر ندان کند جناب جنگ کرد و با حاجی سید محمد باقر که فعل علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت اما حسین خان چون راه را سد و یافت صورت حال را به کونت سمر و وزیر دول خارجی روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیار کس انکی یافتند و کیشب جاعتی با وزیر دول خارجی گفتند آنچه دانسته ایم مستر کمپنیل در ایران بمنتنه جوی روز گذشته و چون تو خود را از بهرین کار خستیا کرده سوء سلوک او را مستور میداری و جواب گفت چنین است مکن چون سابق بر این میرزا صالح ایلمی دولت ایران را مستر و ملک شکایت آورد و او معزول شد اکنون سفارای در ایران محاکماتی بسازند و هم اکنون اگر من کمپنیل را غزل کنم ازین پس سفیران ما چاکران دولت ایران خواهند بود بسیار کس از بزرگان لندن و مستر انس و سر جان کال و سرکار روزلی گفتند کمپنیل مردی نجیب منیت و دروغ سفارت ایران بنود و راه دولت ایران را زر و سیم فراوان داد و ایلمی همه یاده شد اکنون و و چندان باید در راه



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

افغانستان بگذاریم و دوک وستان شمری نکاشت و برزمنت طبع و در دود و در لندن پر کند و پشت که خلاصه آن این است  
نکوهش و دوک وستان مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان

از نجاتش پادشاه و فرمانروای هندوستان چنان معلوم میشود که جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است  
پنجاه هزار تن لشکر و بسیار بزرگان و ولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت  
و لیر و جنگ آورند و هزار و پانصد میل از سرحد انگلیس دور است و سی سال با ایران دوست بودیم و هیچ بزرگ  
در اینجا داشتیم و سه چهارم ایران پشت خرج کردیم و ایران برای ما قلعہ بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت  
تا قصد هندوستان نتوانستند کرد و اکنون میگویند ایران مجبور است روسیه شده میان دولت ایران و انگلیس  
طفرا عهدنامه موجود است و فقر است که اگر دولت ایران با افغانستان مخالفت کند دولت انگلیس را در میان  
سخنی نباشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت ایران است چرا که حکومت هرات هنگام فرصت ده هزار تن از  
ایرانی اسیر بردند شاه ایران لابد تنبید میروند و لشکر کشید و هرات را محاصره کرد و با اینکه وزیر بزرگ  
کامران پهلوی انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بر سر ما می آورد و شما زحمت منیم منع نکنید اعانت هم نکنید  
دولت انگریز خود هرزه درانی کرد و مهندس هرات فرستاد و جنگ با دولت ایران کرد و کشتی جنگی بخیریه خارک  
فرستاد و قدری حکومت و دست خود را تصرف کرد و لشکر بزرگ با افغانستان فرستاد و بخیریه آنکه در خاک ایران  
افغانستان با دولت ایران دوستی میباشند و نوشته است وزیر دول خارجه ایران که سبب دولت انگلیس قتل  
ما را با افغانستان سبب دشمنی خود میدانند و خود چه اذاعت می اندازند چنان دوستی دو دولت بشرط عهدنامه  
این سخن که اکنون میگویند که وقتی پهلوی بخار شجاعانه می بست فراموش کرده بود و اینکه دولت انگلیس قوت  
خود را زیاده میدانند و چنان می پندارند که شکستن عهدنامه جدید بستان آن است چنانکه این عهد جدید  
مثل کارهای پیونیک است که پادشاهی بود و بعد عده می معروف و اینکه کار داران انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان  
و سبب دوستی ایران با روس کلید هند بدست روس می افتد این سخن استوار نباشد اکنون پنجاه است سپاه با طاعت  
میکند و هنوز از سرحد با بجای نرسیده است که یک کلوه بدشمن بنیدازد و بنیدانیم کی خواهد رسید معلوم میشود و اگر  
بار سپاه باید فرستاد این کلید بسیار در دو راست سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات بعد از پنجاه بهر صد هند  
آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد و مکتبی را که در هم و دینا رفراوان میت و کشتی بسیار میت و سلطنت بحر میت  
چگونه بر هندوستان دست می یابد و در صورتیکه کتن سه کرده مهندس انگلیس در میان سپاه هرات با لشکر ایران جنگ  
میکرد و کتن وکیل سفارت در کابل بود و کتن در قندهار و با صراعه می بسته که با دولت ایران خصومت اندازند  
بزرگان انگلیس چنانچه می کنند هیچ میگویند این که نه کار کار مارا مشکل خواهد کرد و بر حمت خواهیم افتاد و شاه شجاع  
که رانده افغانستان است و سی سال است موجب خوار است شایسته آن میت که بجای دوست محمدان که در دی  
عاقبت است بنشیند و او را تاجی در صد تومان و دو تومان نیم میگیرد و حکومت کابل را بنظم دارد و نیز افغانستان را  
بسیار است و جنگ آورند و وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نمود و لشکر را دست  
کرت بیرق را بر سر دیوار قلعه زد و ده افغانان با دست و شمشیر را فیه نمودند و نگذاشتند بشتر در آیند و لشکر را

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

فرستاد و ایم شتر از هندوستان است و افغانان مالی هندوستان را مرد جنگ نمی شمارند و بسخره میگیرند و بالعکس  
 آیندواری که بادت خود میخواندیم خراب کرد و سکر سختی در میان ما و اهل مشرق بود اکنون بر سر و استان  
 رویم اگر چه تخان و دوک و لستان همه از در محنت بود لکن چون دولت ایران را با روسیه موافق کان برده  
 بودند مفید نیفتاد و اما حسین خان اجدان باشی و یکبار به از آمدن بفرانسه سفر کرده معلم و ایلمچی و آلات حرب طلب  
 نمود و کار داران فرانسه کنت سیراسفیر بزرگ نمودند و سه تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و پنج تن معلم سرباز را  
 حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ در افکند دست از قتل  
 باز ندارند خبرال و اما س که از شناسختن سکر و کان پلویون بود و بعد از عزت افتخار کرده بود و خواست در شما  
 چاکران شاهنشاهی ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم جب از پاریس  
 پروان شده از راه اسلامبول و طرابزون متی سافت کرد و پنجم شوال دار و تبریز گشت و هم در مینال اشتراد و با ش  
 اصفهان سر لطیفان برآور و دند و اهل صلاح و فلاح را آسوده میگذاشتند چه بسیار شهسما که مردم فاجر بجا نمرد  
 تاجر و میرفتند زن و فرزندش را فضیحت میکردند اموال و اثاثش را بغنیت می بردند اگر دایجان امان دوه  
 و با دوازده در داد و دواهی و از حدیث شبانه میگردید پیکان شب دیگر سر زشش بر میداشتند و بسیار وقت بود که اشتر  
 رسیدن بدین مقول ساخته بودند در انجیرهای مساجد غسل میدادند و شستن میفرمودند و بدن فخر میکردند و با جرم شاهنشاهی  
 غازی منوچهر خان پنج آقا سی و هفتاد و سه را بقتل و قلع و قمع اشتراد و حکومت آن بلده را مودر ساخت و مصطفی قلیخان را  
 از حکومت کاشان منزول ساخته شاهزاده فتح الله میرزای شجاع اسلطنه را بجای او منصوب داشت و ندقی دراز  
 بر نیامد که خورشید منوچهر اصفهان را تقسیم غزم داده و سه تا میرزا را در طهران باز داشت و محمد باقر خان را پسر کربکی  
 و فرزند او عیسی خان را و محمد حسن خان سردار و حاجی عبدالرحیم خان فشا را با فوج قزوین و حاجی یوسف خان  
 سر قریب را با فوج خاصه بمرات و در الحلاف بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف اصفهان در حرکت آمد و تا کاشان  
 برآمد و قریب پنجاه تن از اهل کاشان را که نیز بشارت شناسیده بودند ما خود داشته روانه استرآباد فرمود و حکم  
 رفت که در استرآباد مقیم و مجاور باشند و هم در کاشان عریضه خان میرزا که مودر حکومت کرمان و حدود سیستان  
 بود بر سید و از مردم بلوچ که قطع طریق میکردند سرهای فراوان فرستاد و مقتدالد و از اصفهان کاشان پذیره  
 گشت و ملازم رکاب شد و شهرهای غازی روزیست و پنجم شهر ذیحجه دار و اصفهان گشت و نصر الله خان کشمیری  
 باشی را مودر ساخت تا اشتراد را در هر جا باشند ما خود دار و یکصد و پنجاه تن از مردم شیر پدین در مدت گشت  
 شهریاران و دیار دستگیر شد و بیشتر عرصه دار گشت و برجی را مودر توتق را و دیل فرمودند و چنان آن عرصه  
 امن گشت که بسیار شب بکلم مقتدالد و اهل حرفت و دکانین را در می بشتند و بنایهای خویش می شدند و  
 آسوده می نشستند و هیچ وقت فدیسی از مال کسی نبود و گشت و چون سلطان عبدالجید خان پادشاه مملکت روم از  
 کینه محرمه بر خدو و دغا صده چنان اصفا فرمود که شاهنشاهی ایران با بنوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داد و مکتوبی بامپراطور  
 دولت روسیه کرد و خواستار شد که در اصلاح ذات پن جنبشی کند و او کتبی الفت انکیز مبنی بر این مبنی کس  
 حضرت شاهنشاهی غازی داشت و درت صاحب نایب و حامل صاحب ایلمچی روسن امپراطور را بنظر داشت

سفر کردن شاهنشاهی  
 غازی با صفهان و دفع  
 وادون مردم شیر پدین  
 از آن  
 بلده

خواستاری سلطان  
 روم از امپراطور روسیه  
 برای مصالحه  
 با دولت  
 ایران

شرح سلطنت و جہانگیری محمد شاہ قاجار

رسایند و مقرر شد که سفر انجمن شوند و در تخریب محرمه و رفع زیان آن سخن گفند چنانکه در جای خود مسلم میشود و دو هم

درینوقت امام مقدر رسولی باعریضه پیشکش بحضرت پادشاه فرستاد

شرح احوال شاہنشاہ غازی محمد شاہ قاجار در سال یکہزار و دویست و پنجاہ و شش ہجری

در سال یک هزار و دویست و پنجاه و شش هجری مطابق سنه سی و هشتاد و پنج قمری چون در ساعت و پنجاه دقیقه از روز جمعه پانزدهم محرم برآمد آفتاب در پشت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن روز دویز یکم داشت و بعد از نظم صفهان در شهر پیران اقلی خاندان سرکشیکچی باشی قاجار را مامور بحکم انی شیراز فرمود و میرزا بنی خان امیر دیوان را طلب داشت و منصب سرکشیکچی باشی سپهر احمد خان برادر ناصرالدین محفوظ آمد و بهم در بوقت حسین خان اجدان باشی بایلیچی دولت فرانسه و دیارهای پادشاه فرانسه و ملین سواره و پیاده و بر سید و مقرر بود که ایلچی فرانسه نیز متوقف در ایران باشد کار و اران دولت ایران گفتند که ما دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ می شماریم و مکان عظیم میگردانیم اما هر دو دولت که با هم طریق موافقت می سپارند عهد نامه در میان نگارید پس بدین کار میگردانند آنجا که ناپلیون زندگانی داشت از قبل شاهنشاه ایران محمد شاه سفیری سفیر فرانسه کرد و میان دو ملین عهد نامه نگارش هم اکنون با پادشاه فرانسه بدین عهد نامه کار کنیم و ایلچی او را در دار الخلافه اقامت فرمایند صورت عهد نامه ناپلیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم نموده و در اینجا نگارنش میاید که سخن

صورت عهدنامه که کارکنان دولت ایران با دیپلماتی دولت فرانسه نگارش داده اند

[illegible]

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المیزان

ایران نمایند و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل در خاک ممالک ایران نماید جناب امپراطور اعظم با پادشاه اسپرستان و ایران موافقت بعمل آورده بدفع دشمن پر دوشه حراست ممالک مزبور را نمایند و هیچ وجه خود داری نکنند و دهیم انکه جناب امپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت کرهستان ملک حلال موردی پادشاه ایران میباشد و حقیقت مطلب بر جناب امپراطور مشخص و معلوم است و ده چهارم جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا تمامت قبایل طایفه روسی از ملک کرهستان و تمام خاک ایران خارج نموده تا با انگلیه ترک حدود و کشور ایران نمایند و چنانچه بار دوسیه بنای عهد صلح نمایند این شهر و طایفه و شرط عهد نامه ایشان قرار داده بطریق امور دولت خود درین خصوص کوتاهی نمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده بر دمت جهت خود واجب و لازم ساخته و ده پنجم انکه از طرف قرین الشرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا یک نفر غیر معتبر رخصت گذار متیقن آید و در استان فلک بنیان اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه و حجه ایران تمامت نموده بجهت گذاری و صلاح اندیشی دولتی قیام و اقدام نمایند و ده ششم انکه هرگاه رای پشیمانیا ای جهان رای اعلی حضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده بضا بطه فرنگ تعلیم و مینا نماید و بعضی قلعهها بضا بطه فرنگ بنا گذارند جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنا بر آن مطلب تو بسفیری و تفنگ خزینه دار هر قدر ضرور باشد بصوب ایران ارسال و قیمه آن از قریه فرنگستان بمرکار جناب امپراطور اعظم داده شود و ده هفتم انکه در دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعههای فرنگ ساخته باشند و تونجاها بقاعده فرنگ و ترتیب عساکر پیاده بضا بطه فرنگ تعلیم نمایند هر قدر تو بسجی و مهندس و تعلیم لازم بوده و از قیستین معتبر ضرور شود جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنا بر این مطلب متعهد گردید که ارسال صوب ایران نمایند که بنا بر ترتیب قلعه و ترتیب تونجاها و تعلیم عساکر پیاده نمایند و ده هشتم بنا بر موافقت این دو دولت بهینه از جانب شوکت جوانب اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه و حجه ممالک ایران بتر قطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس گردیده از جانب دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خسوس با ایشان گذاشته بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند و بر این مطلب ایلچی شوکت دار پادشاهی کسباجان هند و انگلیس رفته با رجاء احضار و امر فرمایند و انچه انگلیس و کپنی استیج با لیوز و دکلاهی قرال انگلیس که در سواحل نادر عجم و ولایت ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرو و و اموال و متعه انگلیس ضبط شده بتجارت ایشان را بتر است از جانب ایران مطلق نمایند و فرمان قتل جاری ناپادشاهی درین خصوص از صدر عزو شان صادر گردد و در ایشان این مخاصمه از طرف ایران و انگلیس بجهت سفارت یا بهانه دیگر هر گونه تغییر که بجان استان ملک بنیان پادشاهی غریت نمایند ایشان را مطرو و نموده راه اندهند و ده نهم انکه هرگاه در قتل روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده بجان دولتیین فرانسه و ایران غریت و حرکت نمایند این دو دولت تیر با اتفاق یکدیگر بدفع آنها اقدام نموده از روی موافقت و اتحاد بخاصه و محاربه و مجادل آنها پروانند چنانچه بجهت یکی ازین دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند و ایای دولتیین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده بدفع آنها پروانند و استیج در ماهه سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان بطریق مشروح و مراده فوق عمل نمایند و در موقت و موافقت و اعانت یکدیگر هیچ وجه من الوجوه کوتاهی و اجمال و مساهله و احوال جائز و روا ندارند و ده دهم انکه

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اعلیحضرت پادشاه سپهسالار ایران موافقت و مطابقت فرموده از صوب افغان و قندهار و آغچه‌دو و تجریش و پارس و تنبیه جنود فرموده و وقتی که مشخص شود و معین گردد بجهت تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انجلیس عساکر جنود منصوره پادشاهی رامامور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انجلیس را ضبط و تسخیر نمایند و مایه و یار و هم هرگاه که کشتی فرانسه از صوب بنا در مملکت ایران ظهور و بجهت بعضی تدارکات و جزییات و برخی اشیاء ضروریات برای آنها و رکارش و لازم گردد و ادعای بنا در بابشان محبت و معاونت نمایند و در تدارک آنها لازم دوستی را بعمل آورده اعانت نمایند و مایه و یار و هم آنکه جناب امپراطور اعظم خواهش مینماید که من بعد هرگاه به بجانب هندوستان بجهت دفع انجلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی بجانب هندوستان ارسال نمایند اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت بایشان عنایت فرمایند که از هر راه و بهر طرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید به آنها رخصت و او را روانه نمایند و سپاه ایران نیز بایشان موافقت نموده با اتفاق عزیمت تسخیر هند نمایند و من بعد در هر وقت که این را و ده و عزیمت را داشته باشند موقوف است بر آنکه مجدداً و یا دولت علیه ایران درین خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آراسی پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان بنده عهدنامه درین خصوص اظهار نموده فیما بین دولتمسین علیه ایران و فرانسه و کیت شکایات آنها را که چه قدر بوده باشد و اینکه و خایر و ضروریات ایشان را در کدام راه و کدام منزل بایست تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده باشد همگی را قرار داد نموده باذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه و حجاز ایران را روانه هندوستان شوند و در خصوص این مطلب بایست اذن و رخصت شاهنشاهی و عهد و مشروط علیه شود و کمترین بنده و رکاره حبارت به تمهید این مطلب ننموده و مجدداً موقوف بر عرض دلیلی و دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالم پناه است مایه و یار و هم آنکه هرگاه بجهت کشتیهای فرانسه و در حین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضرور شود و ادعای بنا در بقیعت فرستاده شود از آن فرانسه باز یافت نمایند و همچنین هرگاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی چهره و بعضی اشیاء ضرور شود بخوبی که در مایه و سابقه قلمی شده و ذخیره و آنچه بجا که آنها ضرور شود و ادعای ایران بایشان فروخته از قرار قیمته ایران شخواه باز یافت نمایند و مایه و یار و هم آنکه شرطی که در مایه و یار و هم مرقوم شده و محقق دولت فرانسه بود و دولت روسیه و انجلیس بهیچ وجه من الوجوه شرط مزبوره قرار داد نشود و از هیچ سمت بایشان راه عبور و مروره ندهند مایه و یار و هم آنکه بجهت آمد و رفت تجارت بنا با شفاع دولتمسین و امور متعلقه تجارت و در ادب سلطه طهران بنحای که می مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده قرار داد می بجهت امور مزبوره گذاشته شود و عهدنامه مجدودی درین خصوص مرقوم نمایند مایه و یار و هم آنکه انشاء الله تعالی این عهدنامه در ادب سلطه طهران بعد از چهار ماه ازین تاریخ تبدیل شده و رضا می بهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده تسلیم ادلیای دولت فرانسه و بهر جناب امپراطور رضا می ایشان تسلیم ادلیای دولت بهینا ایران شود و تحریر را در ادوی جناب امپراطور اعظم که محل ملکیتین بوده باشد فی شهر صفر سنه هزار و دویست و چست و دو هجری مع القصد کار داران ایران عهدنامه بنحایم را بر اینچنینی فرانسه فرو خوانند و گفتند تاکنون پادشاهی بطلعت ناپلیون از مملکت فرانسه بر شخواسته و او چون خواست شاهنشاه ایران طریق مراغت سپرد بر این

مراجعت این  
فرمان  
بیاورد

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التلخیص

شرایط کردن بنا و ادوایی دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند سر با شاق ناپلیون درینا و  
 و اتحاد با دولت انگریز را بجان نهادند و همچنان کار پر وازان انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بودند  
 قدر موافقت با دولت ایران را نیکو می شناسند ضراعت و مهربانی فراوان می نمودند و سیم و زر و آلات  
 حرب چند انکه بکار بود و بهدی میفرستادند اکنون که ناپلیون از میان رخاست و آن روزگار سپری شد امروز  
 خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و بهبانه جنگ افغانستان و تنخیر هرات که در عهد  
 نامرایشان شرط است که سخن نگنند اظهار رنجش نمودند و اخبار جنگ کردند و درین صورت اگر دولت فرانسه  
 با شرایط عهد نامه ناپلیون با ما طریق موافقت پسند روا باشد و اگر نه دوستی بزبان غر زحمت سفر اثر می نخواهد  
 داشت ایلمی فرانسه را پذیرفتن این شرایط عظیم کران می نمود و او را از دولت خویش نیز رخصت نمود و لاجرم  
 بعد از سه ماه جواب نامه پادشاه فرانسه را که رفته بجا نب پاریس مناد و دست کرد و خبرال و معین فرانسه در حضرت  
 شاهنشاه که چاکری استوار کرده متوقف گشتند و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و فارس از راه بروجر  
 و عراق مراجعت بذراخلای طهران فرمود و بهم درین سال در شب جمعه بیست و هشتم رجب نصر اند خان کشمیری  
 باشی در شیراز بدرود جهان کرد و جد او را حبل داده در بقعه اش هزاره و عبد العظیم مدفون ساختند و شاهنشاه  
 غازی فرما تفرافی مملکت فارس را از بهر ورختند و خورشید سپهر سلطنت و لیهد دولت ابد آیتنا ناصرالدین شاه  
 نامزد فرمود و برادر کمتر خود فرما و میرزا را که حاکم طهران بود نایب الایاله لقب داد و بمملکت فارس فرستاد  
 و میرزا فضل احمد نصیر الملک مستوفی علی آبادی را بوزارت ابر کماشت فرما و میرزا در عرش اول و نقیحه وارد  
 شیراز گشت و آن مملکت را بنظم کرد و چون مردم بهبایان در کذاشتن منال و یوانی کار بما طلت میکردند  
 منصور خان سرتپ فرامانی را با دو عراده توپ و دو فوج سربازان را ارضی کیل ساخت تا بعضی از مردم شیراز  
 و شیکر کرده بشیراز فرستاد و میرزا توانا که کار فرمای بهبایان بود فرار کرد و به نزدیک منوچهر خان منتهی الدوله حاکم  
 اصفهان و خوزستان شتافت و بهم درین سال آن هنگام که شاهنشاه غازی از کاشان رهسپار اصفهان بود  
 معروض درگاه افشا که مردم کرمان برخا فرمیزد که اینوقت حکومت آن ارضی داشت برشوریده اند و او را در حکومت  
 کرمان و اخذ منال و یوان مداخلت نمیکند ازند شاهنشاه در خشم شده بدان شد که جاعی را بتد میرا شرا از آن بلده  
 ماوراء طایفه شماعی و کلان تری و بعضی از اعیان آن ارضی را که باعث این فتنه بودند بگیری بسزاکند کار دران  
 حضرت از در ضراعت زبان بشفاعت گشودند که چون میان حاکم و رعیت کار بمناعت رفته است چون خان نصیر  
 بقوت حکومت روزگار می راز مردم را بنحال و عقاب خواهد داشت اگر حکومت کرمان بدیکر کس منقوض شود  
 بسلاست نزدیک تر باشد لاجرم فضلعلی خان سپک لپکی قزاقی را بحکومت اختیار فرمود و او را با یکفوج سرباز  
 و دو عراده توپ و سیصد سوار شایسون روانه نمود و بعد از ورود و فضلعلی خان مردم کرمان سر اطاعت پیش داشت  
 دست از طغیان کوتاه کردند و خان میرزا بر حسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از پیهم جان به  
 قلاع خنجر و اسفند قه و دیگر جایها گریخته بودند اندک اندک آسوده خاطر شده باز جایی آمدند  
 که قشاری آقا خان محلاتی و در آمدن و بطهران و دیگر جا به خنده اکر درین طغیان در زیدن او

نیاست فرما و میرزا  
در حکومت  
فارس

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و هم درین سال چنانکه بدان اشارت شد چون آقاخان محلاتی در قلعه بم دستگیر آمد و روانه درگاه شهر درویشانه روزی چند در بقعه شاهزاده عبدالعظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود حاجی میرزا آقاسی حاجی عبدالحمید محلاتی را که در معنی آقاخان از تحمیلات او بار فرمان برداری از دوشش فرو گذاشت و فرار کرد بشاهزاده عبدالعظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد آقاخان را اگر چه این امر بجای نرفت بود لکن پذیرفتار گشت و کلاه از سر بر گرفته دستار سی بر تنهائی که آئین سادات قرشی است بر سر بست و باتفاق حاجی عبدالحمید بنحاج میرزا آقاسی تزلزل کرد و بشفاعت او از خواست عمل آسوده گشت و بعد از روزی چند رخصت یافته روانه محلات شد و در خانه و قلعه خویش نشین کرد و مزرع و مریخ خود را مالک آمد آنجا که از ویلای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر که مظهر و زیارت عبادت عالیات و بند این مسئولین نیز با جابت متعین گشت پس زنان و فرزندان و اموال و اطفال خود را از راه بغداد روانه کرد بلا و نجف نمود آنجا که در مدت سه ماه در چار از بلدان ایران اسبانی مبردار شنیده بود که توانست خرید از مردم خویش بنهایی فرستاد و دو چنان که منزه بود و با او و چنانکه کس ندانست در محلات پانصد سراسب تازی بنده بمضاربست و اعدا و کار سفر کرد و مردم زرم دید و نیز بنیدل زر بفریفت و در عشر اول رجب یک شب از محلات بر نشسته راه کرمان پیش داشت چه در کرمان جماعت عطاء اللہی تباست طریقت اسمعیلیه دارند و آقاخان را امام وقت پذیرند خواست تا در اینجا لشکری انجمن کنند و بنحو دیگری برآورد و فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجبور کرده شبیه خط و مهر تامت متوفیان و درگاه را در پشت فرامین رقم کرده بدین شرح که ما حکومت کرمان را تفویض با آقاخان نمودیم امر و منی او را مردم کرمان نافذ دانند و مردم از فرمان او برتابند و خود نیز با عیان کرمان بدانگونه که رسم حکام است مکتوبها کرد و بجای سید جواد مجتهد کرمان پیشین بنده نامه آقاخان محلاتی بجای سید جواد

سفر کعبه کنم تا بمخرابات رسم زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز بنده درگاه غزم زیارت مکرمه داشتم در عرض راه این احکام و فرامین رسید امور حکومت و توقف در کرمان شدم همان پذیر باشید و السلام و ازینوسی چون خبر پیرون شدن آقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه و مامور مکنون خاطر او مکتوف شد حیلست سازی او را رقم کرده بدست سرعان سبک سیر روانه محلات یزد و کرمان داشت مع القصد آقاخان همه جا بر سرعت تمام طی مسافت کرده نخستین بکنار شهر یزد رسید چون جماعتی از قبایل عطاء اللہی در آن محال نشین داشت نتوانست پیش قدم گشت خواست تا ایشان را نیز با خود کوچ دهد لاجرم میرزا حبیب الله و دیگر خود را روز شنبه دهم رجب روانه شهر یزد نمود و در عرصه بازار دکان نگار کرد و ارسال خدمت شاهزاده بهین میرزای بهاء الدوله نمود بدین شرح که شایسته غازی مرا رخصت سفر که مظهر فرموده تا از بند رعباس طریق قصد سپردم و فرمانی از پادشاه و ناکشیده رجب میرزا آقاسی نینسرنمود که آقاخان که از راه بندر عباس روانه مکرمه است حکام بلدان و اصهار عرض را بهشت او را نگاه دارند و همه جا پذیرد او کرد و دهمان پذیر باشند بهاء الدوله که فرمانگذار آن را راضی بود و بفرموده در میان شهر خانه از بهر رود او مصیص کردند و بر کرمان غازی متباد داشتند و چند کس نیز با استقبال او پیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقاخان ساعت ورود خود را مشخص کرده بود او را بشهر در آورده روز

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التلخیص

دیگر یکتن از پذیره شدگان آقاخان مراجعت کرده و در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از ششصد و بیست و  
سوی مجور کرده و در قلعه و کیکفر سنگ و نیم تا شهر مسافت دارد و فرود شده و هم در زمان چند تن از مردم که  
در آنجا معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم او پیش از نفر از شتران را را ما خود داشته با خود برانند و شاهزاده  
بهاء الدوله یکتن را بیض خود را بدو فرستاد که برای شناختن در شهر معین کرد و بیچ شد که در نیامید و شتران این مردم  
از بهر چه رانده و آقاخان در جواب گفت که من فردا که باز به هم است غازی که بشهر در می آیم و از حضرت شاهزاده  
بر خود داریم و این شتران را بگری گرفته ام و زرگری را بهر از جیب الله حکم فرستاد که در شهر برساند و بهر چه  
نیز بر وقت نهاد و خود نیز بنزد آقاخان شد که روز دیگر او را بشهر آورد و زرگری را بشتر داران برساند  
و گذشتن از کفار و زوار با چینیان آورد که چون که در هی ارایل عطاء اللهی درین محال نشین دارند برای دیدن ایشان  
و انچه زکاتی که در میان آنجا محبت برقرار است به آنجا شده با الحمله صبح پانزدهم کشف افشا و که آقاخان دعوت  
قبل از رسیدن مردم از قلعه و فرشته و بطرف کرمان شتافته و هنگام زوال آفتاب مسرعی از دار الخلافه رسید  
و خطا بنشاند و کارش حاجی میرزا قاسمی را بشاهزاده بهاء الدوله سپرد و بدین شرح که آقاخان از محلات  
فرار کرده و مثالی چند از پادشاه جعل نموده تا بدان دست آید و زنده آنگیز چون و در ایامی با خود دارد و مسئله  
بطهران فرستاد شاهزاده بهاء الدوله شکیب شد و نخستین پیش کرد که مردم آقاخان چندند و کشف داشت  
که برادرانش محمد باقر خان و میرزا ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا نادمی و دوست  
سوارکاران از موده و جماعتی از ششمنی لاجی ملازم رکاب است و درین و نیز جماعت عطاء اللهی با او پیوسته شاهزاده  
بهاء الدوله را درین و لشکری بدست بنویسد و تن از آنجا بهانان قلعه را که یزد را بر داشته با بیتن سوارکار  
بود و آهنگ آقاخان کرد و بعضی از مردم مجرب گفتند این چه غم است که تقسیم داده باین قلیل مردم پایده چگونه  
میتوان با سواران از جان گذشته در او سخت هم آنت که مردم شما بهریت شوند و شما دستگیر کردید و نام و  
پست کنید بهاء الدوله از غضب افروخته گشت و گفت آقاخان و لشکر او را امکانات آن نیست که من از آنجا  
شوم اگر بهر گیتی نه باشم از تقاضای او مانع نکند و او را در هم شکم این بگفت و اسب خویش را طلب داشت  
و آن قلیل مردم را بر داشته مانند ضرغام غضبان بر سپار گشت چون سه فرسنگ طی مسافت کرده  
بهو آید و رسید مسوم داشت که سر باز شتاقی از کرمان مراجعت بطهران مینماید و در سریز و فرود میشود و یکتن را طلب  
مد و نزد ایشان فرستاد و خود از تقاضای آقاخان طریق مهری که تا ششصد پانزده فرسنگ است گرفت و نزدیک  
رسید و مردم را در مهری گشت آقاخان از آنجا کوچ داده بود و از آن سوی سر باز شتاقی سرازیران بر تافته کس  
پروان نشد و در وقت بهاء الدوله خروشتن راه سریز و برداشت و در آنجا ابوالفتح خان سر باز شتاقی را  
بمحلات قناب آئیز خطاب کرده میصد تن از سر باز شتاقی اختیار کرد و هم در زمان از دنبال آقاخان شتابا  
گشت اما آقاخان در همه جا در پابان و در از شتارح قطع منازل میکرد و باهنگ شد و با یک و سیر جان میاخت و دو  
فرسنگ از آن سوی مهری چشمه و بری در پابان ظاهر بود آقاخان بر سه آن چشمه فرود گشت و هنگام زوال  
آفتاب که از آنجا خواست کوچ داد شاهزاده بهاء الدوله با میصد تن سر باز شتاقی و صد تن پایده جندقی

مقاتله و مبارزه  
بهمن میرزای بهاء الدوله  
با آقاخان  
محمّدی



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

برسید و در آن کرمانه روز و وقت که چاشمه آب را در دست و شمن یافت تا چاواز کرد و راه آهنگ جنگ کرد و در وصف راست کرد و دسواران آقاخان و ششی لچیان و جماعت عطاء اللهی بدست و جداستان نمودند و شمشیر شاهزاده بهاء الدوله که بحکم حسب و نسب آموخته حرب و خورده میدان بود چون این بدید ملبس بر جهانداران چپ و راست تا سخن همی کرد و حمله بسی بر دناگاه در کرمانه میدان کرد و لوله براسپا و آمد و اسب از پای برفت بهاء الدوله را ازین حدیث و شستی و ضعیف جایی نکرد و همچنان پیاده در پیش روی سربازان زمین بشال شد و شکر را تحریض بجنگ داد و با الجمعه تا هنگام فرود شدن آفتاب هر دو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابو الحسن خان برابر آقاخان نیز فرمان مبارزت نمود و جلالت آشکار کرد و هشت تن از سربازان مقتول گشت و شاهزاده تن از مردم آقاخان بجنگ افتاد و بسیار کس جراحت یافتند چون شب تاریک شد آقاخان با سواران خود راه سیرجان گرفت و چون آن را درین سرحد یزد و کرمان بود بهاء الدوله روانه کرد که بی اجازت کار واران و دولت از مملکت خویش بدینوی سفر کنند و دیگر سیاهگان نفس گسته را از قفسی سواران بتازد و لاجرم صبحگاه از سر آن چشمه راه یزد و برگشت و افروز کرمان یکروز از پارس آنکه من شیر بجوئل آقاخان را مردم شهر مطالعه کرد و ندیدند سران سبک سیربازان پادشاه بود کرمان شدند و حکم و تشکیع ساختن را در برابر ساندیدند و دیگر و دارا و در یزد و نیرانها داشتند فضلعلی خان کرم کرمان با عداوت و کارپرداخت و بهم درین وقت چنان افتاد که کس دل خان و والی قندهار و مهرول خان برادر او و خوانین افغان چنانکه بشرح رفت بعد از فرار از قندهار و پناه آوردن بدر بار شهریار بر حسب فرمان بلوک شهر بابک بسوزان ایشان مقرر شد و نشین از اینجا جسته تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و در مملکت خویش دست یابند بعضی از مردم شهر بابک از سرداران افغان در سجده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند و عاقبت کار بمقتضای بدو متوجه شد سه چهار هزار تن از مردم شهر بابک و این عطاء اللهی و خراسانی هم کرده شده آهنگ افغانان کردند و حاجی محمد شهر بابکی کار فرمای آنجا عت گشت افغانان چون قوت آنجا نداشتند در قلعه شهر بابک متحصن گشتند و از پنجاه بازار محرابت رواج گرفت در میان این کیس و در آقاخان برسید و این حدیث را از اقبال سخت داشت و چند لشکری ساخته جنگ یافت و در خاطر نهاد که تختی قلع افغانان را مسخر داشت اموال ایشان را ماخوذ و در آنجا راه شهر کرمان سپارد پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت و از انسوی محمد بن برادر خود را روانه سیرجان نمود و مردم آن اراضی را از طریق آقاخان بیاکاند و ایشان را با طاعت و نفیاد و بخواند محمد باقر خان با راضی سیرجان شتافت و قلعه زیدآباد را متقل خویش ساخته باغواهی مردم پرورخت و از آنجا بن فضلعلی خان بعد از آنکه از کار آقاخان مردم خویش را بر داشته از کرمان سپردن باخت و در منزل پاریز و در و محمد باقر خان را در قلعه زیدآباد اصف نمودن و تختین آهنگ او کرد و محمد باقر خان چون قوت مقاومت باو نداشت در قلعه زیدآباد متحصن گشت و برادر را ازین کار آگاهی فرستاد و آقاخان پتوانی از شهر بابک و عطاء اللهی و خراسانی سپاهی گردیده ساخته راه زیدآباد گرفت آنگاه که آفتاب سر بر زد و زیدآباد در رسید و هم از کرمان راه جنگ به پوست و تانها کام زوال آفتاب آتش حرب افروخته بود بسیار کس از جانبین بدو دوان کردند و در پایان امر لشکر آقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده با راضی احمدی و لار کر سخت فضلعلی خان بعد ازین فتح از سیرجان

## جله دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تلخیص التواریخ

بشهر بابک آمد و روزی چند از سروران افغان معذرت جست و اثر از قبایل سیرجان و شهر بابک را کبفر کرد آنجا معلوم داشت که آقاخان و یکباره در احمدی دلار تجنیز لشکر کرده و بطرف اسفند قد و جیرفت رفته و سعیدخان رودباری و مردم کر میر با و پوسته اند و قلعه اسفند قد را که مصلی محکم است سیفقا خوش کرده و از جوبات و خللات انباشته ساخته فضلعلی خان مردم غیش را بر داشته بدفع او بسیار آمد و در ارض سوغان برای تجنیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان سه فوج سرباز و دو عراده توپ طلب نموده با لشکر خویش سوخته کرد و درینوقت خبر رسید که آقاخان از اسفند قد بطرف کر میر سفر کرد و فضلعلی خان دیگر از قشای او تا قش را مناسب وقت ندانست و دفع وادان را در اول بهار نیک تر شمر و لاجرم مراجعت بکرمان کرد و هم درینوقت قبر علیخان از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا عبدالرزاق افندی کلید دار و روضه کاظمین علیها السلام بدکا آمد و اطهار مسکنت و معذرت کرد و وزیران محرمه را بر و مت نهاد و داخل صاحب امپلی روسیه برای ناشای اصفهان حاضر حضرت گشت و هم درینوقت شاهزاده خانلر میرزا که بعد از او در فضلعلی خان بکرمان طریق خدمت سپرد چون شهر یزد رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله در آویخت که ازین پیش حکومت این شهر با من بود و من درین ملازمت سزاوارترم شاهزاده بهاء الدوله چون دید خانلر میرزا به سنوز طفلی است اگر با او در مبارزت پیرون شود و در دفع و بد پسند خدمندان نخواهد بود و شهر یزد را بکذاشت و راه اصفهان برداشت کار داران دولت مسری سیل ساخته خانلر میرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقوف عقاب بداد و عتابی کند بشفا عت حاجی میرزا آقا سی عیسیان نشن می گشت و شاهزاده بهاء الدوله و یکباره بکومت یزد باز شتافت و هم درینوقت میرزا رضای میزان آقا سی از سفارت خوارزم باز آمد و از جانب آله قلی توره سیر رسولی رسید و چهل اسب ترکانی پیش کشد که از اینگاه شاهنشاه غازی بعد از سه ماه و ده روز توقف از اصفهان خیمه پیرون زد و از راه خوانسار و جرفا دقان قطع مسافت کرده بنهاوند و از آنجا بهمدان سفر کرد و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا را طلب نمود و حکومت قزوین را بطهار سب قلیخان قزوینی تفویض داشت و در آنجا بعضی از مردم خوانسار و کلپایگان که از حکومت نیزالدوله فرج سیر میرزا بر حمت بودند زبان بیعایت باز داشتند و سخن از در کذب و بتان و انداختن و بعضی کار داران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقی خان بجستیار می و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب مکاتبات فراز کرده و عسکریان و طغیان با دولت ایران مواضعه بنهاده اند لاجرم بر حسب فرمان بخشعلی خان قزوین یوزباشی برفت و او را در قزوین به حضرت آورد و بعد از فحص مکشوف افشا و که او را جانی نبوده و از در سعایت کذبی بدو بسته اند لاجرم ملازم خدمت گشت مع القصد شاهنشاه غازی از بهمان بختن وین راند و عرض راه را به فیض فرخ خان پیشین دست خاصه که از منزل کردن مامور بفحص حال مردم کیلان شد رسید و مکشوف افشا و که امان آله خان افشا روز بر کیلان طریق زهد گرفته و چنان در تنزه نام برداری کند که هنگام عبور در بازار و بزرگان اگر جبات کند و وارزن نکرد که از بوال زراعت پیشیه پاشیده باشد استاده شود و جبه بدست خویش تن بر کمر و جاس پیشین پوشد و بر حصیر نشیند ازین روی فیصل امور بدست او مصل و منال دیوانی ما خود نیتا و ده لاجرم فرمان شد که فرج خان غفاری همی میرزا حاکم کیلان و امان آله خان افشا را روانه درگاه سازد و خود بنظم شمس

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

وزارت  
محمد امین خان نطنجی باشی  
در کیلان

واحد منال دیوانی پرواز دلاجرم ایشان از کیلان سپردن شده در قزوین برکاب پیر شده و محمد امین خان نطنجی باشی بجای مانده خان وزارت کیلان یافت و حکم رفت که فرخ خان در کیلان توقف کرده منال دیوانی را بجا بخاند و در دو سالهای استقبال را نیز عمل معین کند که اینگونه فتور در کار خراج نیفتد و فرخ خان این خدمت پر دوشه کرد بعد از هشت ماه طریق درگاه برداشت با الجمله شاهنشاه بعد ازین وقایع راه طهران برگرفت و در دار الخلافه نزول فرمود و این هنگام که جلیلی میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات بتقبل رسیده سلطنت رسیده چنین ضراحت برخاک ننهادند و مورد الطاف و شفقت خسروان شدند و هم درین سال سلیمان خان امیر تومان از حکومت محروم شد و شاهزاده حمزه میرزا فرمانداری یافت و ملا عبدالعزیز کاشانی با شاق عبدالرزاق افندی مأمور بفرستادن توقف آن اراضی گشت تا در کارزار و تاجرایران ششمنی کند و کمران باشد که از لشکر و رعیت آل عثمان پشان را زیانی نرسد

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکصد و دویست و پنجاه و هفت هجری در سال یکصد و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق سنه او دیل ترکی چون صد ساعت و چهل دقیقه از شب مکشینه پست به قلم شهر محترم سپری شد آفتاب بجل تجلیل و ادشاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید گسترده کرد و چاکران درگاه را ببندل و درجه و دینار شاو خوار ساخت و راوول بهار ایستای از فضلعلی خان حاکم کرمان عربضربند که اگر چه آقاخان ازین جنگ شکست برد اما لکن از اندیشه خویش دست باز نداشت و در تجیز لشکر و اعدا دکار و کار برد اگر سپاهی و درو خجنگ بدینچنانب آهنگ کند و با شد لاجرم فرمان شد تا چوب اندخان امیر تونجانه با مردان میدان و تو بهای باره کوب بیج راه کرده طریق کرمان برداشت و از انصوی چنانکه بدان اشارت شد آقاخان در کر میرمینا بتجیز لشکر و در دران چند ماه دستن اعدا و خویش را بسزاید و با سواره و پیاده ابنه و وعاده و توب و تورخانه فراوان برداشت با اینک تجیز شهر کرمان رها رگشت فضلعلی خان حاکم کرمان چون این بشنید نخواستن اسفندیار خان برادر خود را با فوجی از لشکر باستقبال جنگ او سپردن فرستاد و از قهای او عبداللہ خان سرتیب با دوفوج طایری و توپسکانی و دود وعاده و توب راه برگرفت ولی محمد خان سرتیب تنگنچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپردند نختین در وشت آب اسفندیار خان آقاخان و دو چارگشت از ورو و یصف برکشیدند و جنگ در پیوسته بانگ کجرو و دار بالا گرفت اسفندیار خان مردانه بکوشید و از انصوی آقاخان و برادرانش پامی سخت کردند و پی در پی حمله کردند در میان اسفندیار خان چند زخم کمران برداشت و هم کلور برقتش آمده از پای درآمد و لشکر او بهزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند آقاخان چون از کار اسفندیار خان سپرداشت هم دران گرمی بر سر عبداللہ خان تاختن آورد و عبداللہ خان باول حمله ضعیف گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه بزنجان متحصن گشت آقاخان در حصار دادن و سودی نیافت و در اینک داشت میتوانی آهنگ ولی محمد خان سرتیب کرده اند که در راه چون صحر خسران بروی زد و در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولیخان را دستگیر نمود و آنجا و در هفت فرسنگی کرمان در اراضی بر دیر بقلعه مشیز جای کرد و با عیان کرمان هر روز مکتوب فرستاد ایشان را اغوا می کرد که فضلعلی خان زادت

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بسته بمن فرستید و ریوقت امیر توغجان از کرد راه برسید و نخست آهنگ آقاخان کرد و او نیز بی خوف و  
 هراس و برابر امیر توغجان ایستاد و صف راست کرد و جنگ پی پیوت آتش بلا بالا گرفت و دو خان توب  
 و تفنگ جهان را قیرکون ساخت و در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق را در پیش داشت و باز تری کرد  
 در مشیز جای کرد و امیر توغجان منظر و منصور بشهر کرمان درآمد اما فضلعلی خان از دور و برادر و غلبه آقاخان پست  
 برفش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند و در بنیاد که مردم کرمانش دشمنی ساخته با قافاش  
 سپارند ناچار به تیر شکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی و در غور جنگ برآورد و بخونخواهی برادر بکر بسته با خان  
 توغجان راه قلعہ مشیز برداشت آقاخان چون دید که از غوای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق نشد و بنیک  
 مرد برادر کشته با لشکر ساخته در میرسد مصاف او را پسندید داشت و از قلعہ مشیز پیرون شد و بجانب بم  
 زما شیر کوچ داد و فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرد و از تفایش تا ختن کرد و در منزل ریکان که سرحد بلوچستان  
 زما شیر است بدو رسید و بر دوش لشکر ساخته جنگ شده در هم افتادند و یکدیگر کمر می کشید بعد از کشتن و کشتن فراوان  
 لشکر آقاخان شکسته شد و دو بهر دزد و دشمن مقتول و دشمنی آمدند و هم ریوقت روز بپناه شد و تاریکی جهان  
 فرو گرفت آقاخان هم در آن تاریکی از راه پابان طریق فرار پیش داشت و تا قندار براند و از اینجا راه هندوستان  
 سپرد و در بند بمی سکون اختیار کرد و فضلعلی خان بعد از آن شیخ مراجعت بکرمان کرده صورت حال را معروض درگاه  
 شاه شاه داشت و هم در میان در محکمت فارس میان قبله قفقانی و ایل منسی خصمی واقع شد و کاهت و مبارزه  
 انجامید و فرماندهان حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله نصیر الملک را و آن بلده کذاشته میان قبایل شتات  
 قلعہ طوس و قلعہ نود و دیگر محافل ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و کیش و جادی و دشمن یاری که شعب  
 منسی هستند کردگان گرفت و علی دیس خان برادر خانلی خان منسی را با چند تن از اشرار ماخوذ داشته بودند آن توب  
 بست و آتش و زرد و خانلی خان فرار کرده بجانب ماهور میلانی کرینت آنجا حاجی شکر الله خان برادر میرزا آقاخان  
 وزیر لشکر را بمحکومت بهبان بازداشت و از قبایل باو سی و جاسری و نوتی و بایراحمی و دیگر قبایل کردگان گرفته  
 بجای شکر الله خان سپرد و تا آنجا محاکمت را بشیر از کوچ داد و میرزا کوچک یا توغجان را با توب و سر باز در منسی  
 بمحکومت گذاشت و خود از راه خشت بوشهر رفت و هم در میان شیر محمد خان افغان از قبل کاهران میرزای  
 والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کاهران داشت با پیشگی لایت بدرگاه پادشاه آمد و خواستار عفو  
 کن داشت و معروض داشت که بعد از آنکه نا همواری مردم انخلیس را در افغانستان معاینه کردیم و دانستیم که همین  
 پادشاه ایران کنایه بزرگ بوده و اینک از دطاعت و متابعت این دوایم و نام پادشاه را بر سیم و زرش

کردایم و خطبه بنام او میخوانیم

حکومت حاجی خان مشکی در کرمانشاهان و قتل او بدست مردم کند

و هم در میان نور محمد خان سردار قاجار بر حسب فرمان از محکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان مشکی  
 بزمانگداری خوزستان و نظم حد و عراقین عرب و عجم نامور گشت اگر چه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود و  
 سلیم خان مشکی میرد کو بلیار وقت نامش درین کتاب مسطور است و داد و ازا اهل سنت و جماعت بود و در  
 دیکش

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

در کیش خود متعصب و متبر بود از آنوی پشتر از مالی ایلات خودستان و قبایل حدود عراقین غالی باشند و امیر المومنین علی علیه السلام را خدای یگانه و اندک تعالی امته نماید قول الظالمون لاجرم حاجی خان آن مردم را بر اثر کینه خلاف شریعت خویش میدانستند و امور میفرمود و خاصه در قطع شارب و پیشان از کلمات او شارب بودند عاقبت کار بخصومت رفت و در میان قبیله که گندمار بی فزونی بدیدار آمد و حاجی خان چون این بشنید با لشکری اندک میان آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کفر کند سخت مردم کردند از در اطاعت و فرمان برداری پیرون شدند و هدیه و تحفه پیش کشیدند و کشتند از مذہب و کیش با سخن مکن و دیگر هر چه کوئی فرمان پذیریم و سر از اطاعت و انقیاد پیرون کنیم حاجی خان نینسزدین سخن رضا داد از قضایا بگفتن از مردم او را برای غذا از غنای مردمی از شناختن آن کردند که از زمان قشقه مبارزت انجام میداد و مقتول کشت حاجی چون اصغاری این قصه نمود سخت خشمگین شد و آن کین که در خاطر می نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا قاتل مردم کند را و بکند و در زنجیر کشند و بجانب کرمانشاهان کوچ دهند آنجا که چون این بدیدند یکبار از در منازعت پیرون شده بیدست و بجهتستان رو و برای حاجی خان نهادند و او بهر مروت میان استوار کرد و چون شیر عرین از رواق خویش بکین کشا و چهل تن از مردم کردند بدین کلوکله آتشین ساخت و سپایان مرا از اطراف آنجا نصدود کردند و آن رواق را بر سر او فرو دادند و آتش و آن سزای زدند حاجی خان از آن پیرون شد و چون نیروی مقاومت نداشت خویش تن واری همی کرد تا سپید صبح سر بر زمین بسنگام میان کابذانی در کینخت و مقداری کاه بر زمین ریخت و خود را بر پشت خود غلطبان در آمدند و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را نماندند چون ساعتی بگذشت و آتش بجایان در آتش و ناچار از میان کاه پیرون شد و مردم آن بده یکجا نب و حمل بر وند و تنگ ناکشادند یکبار چهار زخم کولم بیافت و با چنین جراحت خنجر خویش را کشیده بدست بخت و دوتن را با زخم خنجر بکشت و خود نیز نینقا و دبر مردم کردند بعد از قتل او از پشم شاهنشاه ایران کوچ داده در اراضی بغداد نشین کردند چون این خبر معروف شد که پادشاه افشا و عبدالحمین خان جویشیر که کسب با ابراهیم خلیل خان میر و بگوت آن اراضی نصب فرمود و علیه شاهپاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آنجا که راست بسته بدگاه فرستد و هم درین حال یکتن از فرزندان شاهنشاه غازی که نام و لقب خاقان مغفور شعلی شاه داشت و هنوز چهار ساله بود بدرو جهان کرد و هم درین حال از قبیل کار واران انگلیس ریاح صاحب طبیب بدست آید و زیارت بداد الخلفا و طهران آمد و با اولیای دولت سخن از اتحاد و دوستی در میان نهاد و چون اگر اسی ازین نویسنده نشا و خاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالح طریق ایران بکرد و هم درین حال هشتصد سوار از جماعت ترکمانان بر سر قافله زوار مشهد مقدس تا بختن برده هیچ دقیقه از اسروسی و قتل و غارت فرو نگذاشتند و هم در عرض راه از قضا با محمد و یحیی برادرزاده آصف الدوله که با معده دوی بشکار گاه رفته بود باز خوردند و او را نیز ما خود داشتند چون آصف الدوله را این قصه مسموع افشا و بالشکری ساخته با ارضی ترکمانان باختن بر و دیشانرا زحمت فرادان کرد و با اینهمه محمد و یحیی را نیافت چاره و را بجا نب مروتا خسته بودند لاجرم باز مشهد مقدس شده و در حال را معروف داشت شاهنشاه غازی محمد علیخان مغفور را بنزدیک الله تعالی تیره فرستاد تا بکند و از مردم رسول

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

فرستاد که اگر اینها ترکانان جزان تو بوده ساخته جنگ باش و اگر نه آنجماعت را که طرازی این منازعت کردند  
کیفر کن و محمد ولیخان و دیگر اسیران را بجزعت فرست

فتح نبخل و بلوچستان بدست امیر تو بنجانه و حکومت عباسقلی خان دالی در کرمان

مهم در این سال بعد از فرار آقاخان امیر تو بنجانه طریق بلوچستان گرفت و پانزده منزل از آنسوی کرمان با ختن برده  
قلعه بیور را محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را بکلوتوب و خنپاره تخریب داد مردم بیور فریاد  
برداشتند و اما ناپلیدند امیر تو بنجانه ضمیمه و کسیر آن شهر را کوچ داده و در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک  
پست کرد و روزی چند در آن اراضی اقامت داشت از قنایک و در که امیر تو بنجانه بشکارگاه رفته بود یکتن از سربازان  
دستبمید را بگرفت و با او در او بخت و خواست با او در آمیخت شوهر آن زن این بدید و غوغا برداشت و مردم  
بیور جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را باتباع گذاریند و از پس آن رزم دهند تا بهاست مقبول کردند  
و نیز آن حرب افروخته کشت و آلات ضرب بکار افتاد و بیوقت امیر تو بنجانه برسید و چون آنکه خواستین آنش  
افروخته را بشت انداخته است و نیز تیغ بر کشید و حکم بر قتل داد و بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دما گشت و دیگر  
اسیر و دشمنان پس از بیور اسیران را با کنده و زنجیر با خود ویر و قمار مسافت پنج منزل بقندار برفت و بسیار  
کس از متروین را نابود ساخت آنجا صورت حال را عرضیه کرده با اسیران روانه درگاه پادشاه دشت شاهنشاه  
غازی چنانچه تمام الماسس بشیر رفیع او بفرستاد و دیگر سران و سرکردهگان را خلعتهای کوناگون کرد و ایشان را  
علم براجت فرمود و درین سال مکین صاحب از انگیس برای انجام کار مصالحه دارد و دارالخلافه کشت و شاهزاده  
فتح الله میرزای شجاع اسطیغه از حکومت کاشان معزول شد و علیخان سالار خان بجای او نصب گشت و از  
قبل امیر اطور و روسیه غراف مدین بدرگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب امیر اطور پیش دشت و حامل صاحب  
مراجعت بر بطرز بزرگ کرده و هم درین سال برادر عیانی شاهنشاه همین میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او  
نور محمد خان سردار وزارت او برادر فرزند و همچنین سلطان مراد میرزا بجو کمیت بر و جرم و امور کشت و خاکن  
فرمانده در همان و شاهقلی میرزا حکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد و عباسقلی خان جو شیر  
دالی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دارالخلافه راه برگرفت بعد از ورو و دیز و در خاطر گرفت که اسیران  
نبخل را که امیر تو بنجانه در ملک ایران پراکنده ساخته چند آنکه تواند بزد و زیاده را از مردم بازستاند و بمسافرت  
سازد تا دل مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را ببدالت بلند سازد پس ده روز درین اقامت کرد  
و محال مدینه تمان از مسکو در بهای اسیران بذل کرد و میرزا محمد علی مجتهد نیز در این فرصت کرد که از  
پس او چند آنکه اسیر از شهر قمری بدست شود و خزیده روانه کرمان و اروا آنجا راه کرمان برگرفت و بعد از ورو  
کرمان نیز چند آنکه در میان سبزه و توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر نبخل یافت بخرید و جمعی را نیز بقوت فرمانداری  
از برای مردمان طلب دشت و نبخل را از و قد و علوفه عطا کرده بخوارق روانه نبخل دشت و از برادر زاده  
محمد علیخان نبخلی جل رسید بدست و صورت جال او در عرصه نگار داده روانه دربار دشت شاهنشاه غازی او را  
تحمین کردند و فرمائید که چند آنکه در عراق از اسیران نبخل بدست شود روانه کرمان دارند با جمله هزار و  
شش صد تن

حکومت  
عباسقلی خان جو شیر  
درگاه

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

ششصد تن بسیار بنهبل بدست عباسقلی خان والی بازوین شدند و بیشتر از آنجا محنت را نیز بزرگداشتند و محراب خان و دیگر بزرگان بنهبل را بجلعت و عطیت شاه و کام ساخت و همچنان حاکم سیستان را بنهبل تسلیم و طریف و انفاذ خلعت و تشریف شیفته خاطر کرد و چند انکه از دیگر چاکران پا و شاه نیک تر پذیرای فرمان بود و طریق تجارت بطرف بلوچستان و سیستان گشاده گشت مع القصر عباسقلی خان والی کار کرمان و بلوچستان را بنظم کرده و در اخذ منال دیوانی با مردم برقی و مدارا بود و مدت نهاد که چون در مملکت او مالی ببرت بر انداز سارین ما خود نتواند از خویش تن برساند چنانکه باین پیمان دو هزار تومان زیان یافت و مالی که چند ساله در حد و دینزد و اصطبلانات ببرت رفته بود و با بلوغ امید و پسم استر و او کرده و جدا و ند مال تسلیم نمود و دیگر محضی خان منی که در آذربایجان مجوس بود و بعد از وفات خاقان مغفور محضی شاه فساد کرده و میان قبایل منی و مجاز که در بنفقه و سار و قو و حیرت نشین داشتند و رفت و لحام کرمان تا این وقت بدو دست نیافتند عباسقلی خان چند انکه خواست خاطر او را از دشت و وحشت پرواشته کند و بنزدیک خویش حاضر سازد و نتوانست لاجرم میرزا الله خان مستوفی کرمان را با جمعی از لشکریان منافضه بر سر افتاخت و محضی خان میان ریگستان که بیخت و لشکر از تنهایش تباخت و او را در فراز قلی بجای صره انداخت و بقوت یورش او را گرفته مغلول بکرمان آوردند و از بخارا طهران داشتند و دیگر قلعه بم را که از مرور لشکر خراب و بیابان شده بود و تعمیر کرد و علف و از وقت چندین ساله بنذیره نهاد و چاه آب آنرا که انباشته بودند حفر نمود و در حومه کرمان حکم داد تا دوازده هزار اصله قوت غرس کردند تا از بهر گرم قزو تحصیل ایشم بکار باشد و دیگر چنانکه مرقوم شد بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان بر حسب فرمان شهر بابک و از فارس بلوک هرات و مرو سن تیول و یسور خال سرداران افغان مقرر شد و کهن فرخان سرداران افغان با اتفاق رحیم دل خان و مهر دل خان برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران او و سایر پسران و سرداران ای قندهار و پانصد تن ملازمان او در شهر بابک جای کردند بعد از حکومت عباسقلی خان علی چون افغانان مبارزت مردم انگلیس بیرون شدند چند کت کهن دل خان سردار خواست تا راه قندهار بکرد و با لشکر انگلیس طریق کیر و دار سپرد چون در میان دولت انگلیس ایران از روزگار قدیم طریق مهر و خاوت گشاده بود و والی بدین امر رضامند و چون لشکر انگلیس بکاره از افغانستان بیرون شد و دیگر جایی عذر نماند و نیز کهن دل خان پیمانک بود که مباد بعضی از مردم قندهار با او از در مخالفت بیرون شوند و او را پیش دهند لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که پناهنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد و از آن سوی چون کهن دل خان از او ایامی دولت اجازت مراجعت حاصل کرد و بر او خود رحیم دل خان را ناکام بکرمان فرستاد و صورت حال را باز نمود و عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاد و منازل عبور ایشان را از نرماشیر تا سرتاج و از آنجا تا سیستان علف و آرد و قه فرستاد و همگی خان سرکرده و مجازه سواران و نایب الحکوم بم و وزیر سایر حکم فرستاد که صد شتر آرد و قه با ایشان حمل دهد و چند تن مرد متقی با خود همی برود که اگر حاجت افتد در عرض راه حفر چاه کند و محمد رضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق با ایشان همراه کند تا و قندهار متشکک شوند با بجمعه محمد رضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان راضی پسر خود لطفعلی خان را با سرتاج

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

فتنه محمد متغلی  
ترکان و ظهور حضرت  
ایشان در  
سرک

سوار ملازم رکاب کهن دل خان ساخت تا در ابقندار برده برسد حکومت جای داد و خطی از کهن دل خان گرفت و نزد یک جماعتی خان فرستاد بدین شرح که بر حسب امر کارداران دولت ایران لطیفی خان باشکوه طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده ام و او را حارس و حافظ قلمه ارک قندهار و هشتم جماعتی خان در پادشاهی این خدمت و از ای این رحمت خفرو کار و مصلحت و دیگر اشیاء تقصیر از بهر محمد رضا خان و لطیفی خان نهاد و داشت و هم در این سال کیتن از مردم حلیت اندیش که در صورت بکیش درویشان بود و در معنی خیر از خوی ایشان نداشت در اراضی کرکان بدعوی کرامت و وصول بمقام ولایت سرکشید و محمد متغلی ترکان که در میان قبایل تکه و نیوت حکم واد مکانی بسزا داشت با جماعتی از ترکان بدین سرخط ارادت او نهاد و چنانکه رسم ترکان است و نام اینگونه مردم را بهنگاه داشت حشمت بر زبان نیارند و از نیز حضرت ایشان لقب کردند به پشتوئی و طریق عصیان گرفتند محمد رضا خان قاجار قوا نکو که این هنگام حکومت استرآباد داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه بازمودن شاهنشاه غازی فرمان کرد تا محمد خان سردار ایرانی باده هزارتن سوار و سوار باز آنک را کرد و شاه هزارده و شیر میرزا فرما می ماندند از نیز باشکری جبرآ جنبش فرمود و از اراضی خراسان جنفر قلغان ایلیانی بود بخردی طریق کرکان گرفت و دشمنان سوار خراسانی با خود کوچ داد و چون راض کرکان لشکرگاه کشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکانان جانشین و کوشش مانند محمد و مقلی بی آنکه تنی فراز شود یا تیری پروا گیرسد و مربع و مربع بکذاشت و بجانب دشت طریق فرار برداشت و شیر میرزا بصوابه سردار رسولی بدو فرستاد که پیوسته و طریق فرار سپار که از ترک زین لشکر مخلص توانی جست اگر کوچه سلامت جوئی حضرت ایشان را بجنفرت مافرت وزن و فرزند بزرگان ترکان را بدین جانب کسب کن محمد متغلی چون این حدیث بدانست و ابواب چاره از همه جامه و دیانت چاه محمد خان سپهر خود را اتفاق حضرت ایشان بدرگاه شاهنشاه فرستاد و اعیان ترکان نیز کرد که آنها پیشکش کسب داشتند و پیمان نهادند که اگر فرمان رود تا صره خوارزم بروند و زرم و بندار و شیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهنشاه با لشکر یکا به در کرکان و تراق کند تا محمد علیخان غمخوار از سفارت خوارزم باز شود و مکنون خاطر اقد قلی توره کمشوف افند و در ازای این خدمت نشان شیر و خورشید تمام الاس و حایل مرتب اول سیرتبی بترتیب شاهنشاه و شیر میرزا اعانت فرمود و هم در میان معادل سی هزار تومان از منال دیوانی فارس را بر حسب فرمان پادشاه فرما و میرزا ابراهیم و آرزو قهسپاه امیر توغجان به پیوسته فرستاد

سفر کردن منوچهر خان معتمد الدوله بخوزستان و دفع فتنه محمد تقی خان بختیاری  
و هم در میان خاک که از پیش مرقوم کشت محمد تقی خان کوزی بختیاری فخل صمایلک و قدوه طلاخان و از اموال بختیازان و کار و اینان خنیز این برهم نهاد و ده هزار سوار آماده فراهم داشت بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از صفهان معتمد الدوله در قلع و قمع او یک جبهه شد و در اول خریف از صفهان خیمه پرورد و اینک اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج نوی و فوج ششم تبریز و فوج



## شرح سلطنت و جانشین محمد شاه قاجار

دوستان و قشونهای کلبه‌ای باز در افغانی و سوادخت تیداری و درستانی و لشکری که در سخت فرمان سلیمان خان افغانی بود با شش عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جاتو بهای جنگی را با خود حمل می‌داد و در جاکو بستن و سیلا قما جور کرد و پنج سارهای سخت پیش آمد بغیر مودتا تا تبر و آلات دیگر پنج بشکشد و توپها را تحویل دادند و از آنجا به سمت کلاخا همه بدست توپجیان و سر بازان عراده‌های توپ را بکشیدند و راه بیریدند علی نقی خان برادر محمد تقی خان که مقرر رکاب بود برادر را ازین درنگ و مشتتاب گئی فرستاد و میام داد که چاره خویش کن بلکه سراطاعت پیش دار که جز این راهی و پناهی نیست انهم لاجرم محمد تقی خان برادر و یکرخ و محمد کریم خان را با اشیائی چند باستقبال فرستاد پس محمد کریم خان بر رسید و میکش و عرصیه برادر را برسانید و محمد تقی خان نیز از تهای او با اشرف قبیل در منزل مال میر پذیر و کشت و بهلا زمان بمقتدالدوله پیوست ملاطفت فراوان و تشریف کرانایه یافت آنجا از معتدالدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تن میمان او حاضر شود و مسئولین با جابت مقرون فاما و معتدالدوله یکروز دران قلعه میمان و رفت هم دران قلعه معروض داشت که اگر اجازت فرمانی من درین قلعه با عیشرت خویش متوقف باشم و چون نوز و زبکز در و راول بهار در شوشتر حاضر شوم هم این آرزو پذیرفته آمد برادران و یاران خویش در قلعه تل جای کرد و معتدالدوله با لشکر طریق شوشتر سپرد و دستم محرم داد و شوشتر کشت اما چون نوز و زسلطانی سپری شد و زمان میعاد فراز آمد محمد تقی خان با ز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن بدرگاه سربزافت چند انکرا و را بوعده و وعینیم و امید دادند مفید نیست و علی نقی خان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقی خان برخویشتن ترسناک است و او را از قبایل بختیاری دشمنان فراوانند اگر اجازت رود و عینقلی خان بقلعه تل سفر کند و در اینجا در عا است شوشتر بیهوده اند و بدو که راه حضرت کیر و معتدالدوله محمد حسین خان قراکوزلو و علی نقی خان را روانه قلعه تل نمود ایشان بر تده و او را مطنین خاطر کرده تا صحرای لبرسری که پنج فرسنگی شوشتر است بیاورند هم در اینجا محمد تقی خان خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبه‌ای رفته ادرا از نوپانی نند و اطمینانی دهد بغیر موده و معتدالدوله میرزا محمد خان نیز برفت و باز کار با بنجام نشاندن کرت خواستار شد که معتدالدوله خود تا بد اینجا سفر کند و سهم و را بشکند هر چند شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان ادرا از اینگونه سخن منع کردند پذیرفتار کشت چون معتدالدوله این سخن بشنید گفت اگر چه هم اکنون قوت آن دارم که محمد تقی خان را دستگیر سازم لکن چون زود استیمان تا بدینجا سفر کرده او را ندیده نمی‌توانم بگذارید تا بقلعه محاصره و دست کند و آنچه سربزشت است دیدار نماید پس محمد تقی خان بقلعه تل و سرکردگان محل خویش عود کرد و بد پس از آن معتدالدوله تجویر لشکر پر دشت و حکم داد تا از قبایل هفت تنک و چهار تنک بختیاری مردان کار را بجمین شده ندکلی علی خان و جعفر قلیان سپر اسد خان بختیاری با مردم خود بر رسیدند و علیه رضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته بود با دلی پر کین و مردمی کینه جوی حاضر گشت و علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر سردان بختیاری با لشکرهای ساخته بتا فتنه آنجا و معتدالدوله از شوشتر کوچ داده و در سخت قصری فرود شد و سلیمان خان سرتیپ برادر زاده خود را بطلایه سپاه و نظم لشکر افغانی رنموده طریق قلعه تل پیش وشت محمد تقی خان چون این بید و داشت که با سیل میان کن رفته و

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلد است نسخ التواریخ

بست بجال قامت محال یافت لاجرم اموال و ائصال و عیشرت و تبار خود را برداشته با ابطال رجال نبروت  
 شیخ نامر خان فرما گذار قبایل چپ شتافت و با خود اندیشید که معتقدالدوله را با شیخ چپ قوت مبارزت  
 نباشد و نیز چپ از حد و دروم است و او را بدین راضی فرمان عبور نیست و اگر در شمار روم نباشد از توابع  
 فارس خواهد بود و در هر حال پیرون حکومت معتقدالدوله است و شیخ چپ نیز فرمان پذیر هیچ سلطان نبود  
 و همواره پاتروده هزار سوار حصار آگاه داشت با الجله محمد تقی خان در خلاصه سکون یافت و از پس او معتقدالدوله  
 قلعه قل را بعلی رضا خان پدر کشته سپرد و خود عیان بجانب چپ بگردید و تختین شیخ نامر خان را پیام کرد که  
 بصواب نزدیکتر آست که محمد تقی خان را که کناه کرده دولت و در تحت حکومت من است بمن فرستی و من  
 خفته را اینختن و بندکان خدای را خون ریختن سبب بنا شمی شیخ نامر خان پاسخ فرستاد که من و محمد تقی خان  
 هر دو تن از چاکران شاهنشاه غازی میباشیم کجایمان و امر در پناهنده من است اگر حفظ و حر است او  
 نکنم در میان عرب هدف سززش و شتت باشم کمین از ششناختن درگاه را بدینجا فرست تا محمد تقی خان را  
 مطمین خاطر ساخته بدان حضرت آرد و معتقدالدوله سلیمان خان سرتیب را برای انجام این امر روانه فلاحیه شد  
 و او شیخ نامر خان و محمد تقی خان را ایمنی داده و با شاق و آرد و لشکرگاه ساخت معتقدالدوله دیگر باره او را مورد  
 نوازش و نواخت داشت و میرزا محمد خان کلبادی را بهماننداری او امر فرمود و چند تن را نیز بکاشت که نکران و  
 باشند تا مباد طریق فرار سپرد و فرمود شیخ نامر خان بعد از مراجعت علی نقی خان و عیشرت محمد تقی خان روانه  
 لشکرگاه و آرد بعد از مراجعت شیخ چپ در پیرون کردن ایشان از فلاحیه کار بر وفق و مدارا کرد و ایشان نیز هر روز  
 بماطله و مسامحه روزگار گذارند و علی نقی خان در زمان اعداد و شکر همی کرد و لاجرم معتقدالدوله و سفر فلاحیه را  
 قسیم غزم داد و از میان محمد شفیع خان خواستار آمد که مرا رخصت فرمای تا بفلاحیه شوم و اهل محمد تقی خان را با اتفاق  
 علی نقی خان بدینوسیله آرم و اجازت یافته بفلاحیه شدند چون نتوانست علی نقی خان را بدستیار پیوند و اندرز  
 بدینوسیله آرد و با او همدستان شد و روی از طریق طاعت بر تافت و بعد از روزی چند یکشب که از تیرگی تن  
 ویدار میکشت با اتفاق شیخ نامر خان پاتروده هزار سوار حصار که درین مدت اعداد کرده بودند برداشته بار و کجا  
 معتقدالدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره کرد و در پاره زدند و یکبار کلولهای تشین بیاریدند معتقدالدوله  
 که دل قوی و رای زرین بود از جای زلفت و سلیمان خان سرتیب را حکم داد که بیچکس از لشکریان از جای خود بکش  
 کنند همچنان برجای خود رده باشند و بپیمان با کلوله توب دفع اعراب دهند با الجله لشکر عرب و تنیاری پیش  
 آوردند و بپیمان دهن تو بها بسوی ایشان بکشتا دهند و آتش در دادند بسیار کس از انجماعت نابود گشت و ملتی  
 باز پس شدند دیگر باره و دیری کرده به افسان افکندند و علی نقی خان نزدیک بنجیمه میرزا محمد خان کلبادی را  
 آورده بک در داد که نای برادر چه نوشته که وقت فراست محمد تقی خان از جای جیش کرد که خود را به  
 عیلتی خان رساند میرزا محمد خان کلبادی چون شیر غضبان بدو محمد کرد و کزنی که در دست داشت بردی  
 فرود آورد و بفرمود تا چند تن او را گرفته کشتن کشان بر سر پرده معتقدالدوله رسانیدند و مرموض داشت که  
 شینون این لشکر برای رانی محمد تقی خان است بهتر آست که درین سر پرده مجبوس باشد معتقدالدوله فرمود

## شرح سلطنت جهانگیریه محمد شاه قاجار

تا و از بنحیر کران بر نهاده و نیک باشد شد با بملو خجابت از شب گذشت تا یک ساعت قبل از سپیده دم لشکر عرب و بختیاری از هر جانب اردو می یورش افکند و با کلوله توب خسته شده باز پس نشت چون صبح روشن شد و یک کتاب در یک نیل و در پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند چون در معا بر و دولاخ فراوان بود بسیار مردم ایشان غرقه آب گشت مع القصد هشتاد نفر از مردم بختیاری و عرب مقتول گشت و فراوان مجروح شدند و از لشکر معتمد الدوله هفت تن مقتول و سی و شش تن مجروح گشت مشایخ اعراب که با لسان شیخ نامر خان زحمت دیده بودند و بفرار کردن نهادن و در پنج بردن چاره نداشتند چون این خبر بشنیدند از دور و نزدیک بنزد معتمد الدوله شتافتند و در او خواهی غوغا برداشتند شیخ عبدالرضا با نصیحت وید قبایل حیب و با شیخ نامر خان نیز قراستی داشت از سهم و فرار کرده روزگاری دراز در بند امیریت و بار روی حکومت فلاتیه میبود این هنگام مکتوبی بدرگاه معتمد الدوله فرستاد و در حسب حکم او لشکرگاه پیوست همچنان بقتید با و بی نزدیک او شتافتند و بنوازست او کام یافتند و دیگر شیخ عقیل و شیخ عجل و جماعتی از مشایخ حاضر شده و بجای کوناکون مفتخر آمدند و از آنسوی منصور خان سرتیب فراتر از قبل فرما میزد که ای وقت حکومت فارس دشت باوق خود برای خدمتال دیوان ما مورد سر حیب برد و شیخ نامر خان او را مکانتی نمیکند داشت ناچار در منزل چم با پی بنزدیک معتمد الدوله و پس از چند روز مردم خود را بر داشته از نهر جراحی که مشهور بنهر خراین است عبور نموده بدان سوی آب لشکرگاه کردند و معتمد الدوله بفرمود تا بر نهر خراین که در کناری بیوت فلاخیه گذرگاه دارد قفله ببنده تا لشکر از آب عبور داده و در تحریب فلاتیه و تدبیر شیخ نامر خان کار یکسر کند چون لشکریان بخلع نیل و ساختن پول مشغول شدند شیخ نامر خان چپاره ماند و عای فلاتیه را با قرائنای مجید شفاعت بیرون فرستاد معتمد الدوله در جواب گفت شیخ نامر خان را سکار باید کرد و نخستین آن هنگام که فرما نمکدار فارس بودم منیل دیوانی حیب را نداده است آن مال را بمن فرستد و علی نقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدین سوی کیل رسد و دیگر آنکه با ستردین و باز کار نامان شو شتر و دوزول نیکتر مهر و خفوت و رز و علما باز شد و شیخ نامر خان پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن عیسی خان و اهل محمد تقی خان طلب مصلحتی نموجده الدوله فرمود ازین سنبله تا تو دروغ ندارم بشرط آنکه دو تن از اعیان مردم خویش بکروگان روانه لشکرگاری پس دو تن از اکابر حیب را که یکی قدم و آن دیگر مرید نام داشت بکروگان گذاشت و معتمد الدوله ساز مراجعت نمود و محمد تقی خان را با کمند و زنجیر با خود کوچ همی داد و در منزل غریبه بیک قطعه نان مال پادشاه مرصع یکواهر مصوب میزرا ابراهیم مستوفی بر سید و معتمد الدوله بدان مخالفت جسته روانه شو شتر گشت و قصه شبنون و وضع ثانی را مرموض درگاه سلطانی دشت دیگر باره یک قبضه شمیر و یکرشته حمال سرخ و سبز امیر تومانی با کل مرصع از حضرت پادشاه و رحق او مبدول افتاد و آقا اسمعیل پشخیمت خاصه سلام بدو آورد و معتمد الدوله بدان لشکر گذاری جشنی بزرگ کرد و چهار رصد و پنجاه دست خلعت از خویش با اعیان لشکری و رعیت فرستاد و هم درین وقت مجملی علیخان ماکوئی با شش عراده توب و فوج قدیم خودی و دو فوج متراجم و فوج قهرمانیه و فوج خلج ساد و فوج زرنندیات دسلاره بر جود

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و کرامت بان بر حسب امر شاهنشاهی غازی بنزدیک معتدالدوله آمد تا چون مدت میعاد و بیشخ نامر خان پایان رسید و از فرستادن عیثرت محمد تقی خان خبری سمرگشت جراتیکه آقا عباس برادر کچتر محمد تقی خان بیای نویسن بنزدیک معتدالدوله آمد و امان یافت معتدالدوله بدین سر شد که دیگر باره لشکر فلاحیه بر دنا بیشخ نامر خان عیثرتی خان را گفت که ازین زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آنست که بدیکر جای تحویل دهید عیثرتی خان از فلاحیه بیرون شد و از قاضی و زمان و فرزندان محمد تقی خان کوچ داده بدست آوینز قزاقی که با خلیل خان همه داشتند بجای داشتند خلیل خان نیز چون توان اینکار را داشت ایشان را با خویش راه انداد و از اینجا طریق شتاب قتل حبس گرفتند تا و جبال شامه مقفی بدست کشتند از قضاورین آمد و شد با لشکر منصور خان و چهار شدند و بجهت و تشکیه آمدند چون خبر بمعتدالدوله بردند صفرعلیخان با جلال را بدشکر کا منصور خان فرستاد تا ایشان را بشوشترا آورد و دیگر محمد کریم خان از فلاحیه بیرون شده بجای خلیل خان همه فرود شد و خلیل خان بتوانی کسی بنزدیک علیرضا خان که از قبل معتدالدوله در قلعه تل حای دشت فرستاد و او را اکسی داد و علیرضا خان جماعتی را بدتشکیه نمود و او را مورد و دو و نیز از دنا شتاب گرفت از آنسوی محمد کریم خان تفرس اینحال کرده از خانه خلیل خان فرار کرد و در عرض راه با علیرضا خان و چهار شدند از دنا جنگ برپا شد و مردان بکوشیدند در میان محمد کریم خان و محمد کریم خان بفرمان کوه تفنگ از اسب در افتاد و جان بدادند و دیگر گروهی از سواران معتدالدوله که برای گرفتن محمد کریم خان بیرون شدند ناکا به محمد شیخ خان سامانی باز خوردند و در اراضی دیناران او را گرفته و در نیچر کشیدند عیثرتی خان از گرفتاری او آگاه شد از ملا محمد دینا رانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران باضن آورد و محمد شیخ خان را از ایشان گرفتار ساخت از اینسوی علیرضا خان این خبر بشنید که علی تقی خان با ملا محمد دینا رانی محمد شیخ خان را با ساخته اند از قلعه تل پروانخت و بدین عبات در رسید و جنگ برپا شد و در اول حمله ایشان را در هم شکست عیثرتی خان فرار کرده بر جلی بلند صعود کرد و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر عیثرتی خان و تشکیه کشتند علیرضا خان گرفتار آن مجوس گردید ملا محمد از زن دور کرده بنزدیک معتدالدوله فرستاد و درینوقت معتدالدوله فرمود که شیخ نامر خان در ادای مثال دیوان و فرستادن علی تقی خان نقص عمد کرد و کر و کان او را از زمان نخل برسید و حکم کرد تا فدم و مرید را در بازار شتر سرازتن برگیرند و شیخ نامر خان نیز بر خود نهاد و بدو که ایشان را بقتلگاه فرستاده چارپیش زن و فرزند هر دو تن را بد بریدن موی پوشیدن سلب سوگوار می امر کرد با بجز چون مردم شوشتر از حکم معتدالدوله آگاه شدند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده بنحضر شتافتند بشفاعت زبان باز کردند و ایشان را از موقف هلاک راه دادند پس بفرمود تا هر دو تن را در خانه آقا محمد بن شوشتری جای دادند و میتوانی اینک چوب فرمود این هنگام نیز از شاهنشاهی غازی غشور برسید که مافلاحیه و نواحی آنرا از تحت حکومت فرما و میرزا و اعمال فارس را نیز ازاع کریم و علا و بر صغفران و رستان و خوزستان با تو سپردیم پس میرزا محمد خان شوشتری را بکجاست شوشتر باز گذاشته روز ششم رمضان راه فلاحیه رفت شیخ نامر خان چون این بدانست سخت در صیانت قلعه و حصانت مکان خاطر کار داشت و باز اندیشید که قلعه

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

فلاجه را آن بصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن پای دارد پس اموال و اطفال و زن و فرزند خود را بر پشت  
روی قلعه کوکوشین نهاد که معقلی متین و حصنی بنهایت حصین است چون فرار او کشف افتاد معتقدالدوله شیخ  
مسلم را که حاضر بود فرمود که بنزد برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از بغداد ملازم رکاب ساز که حکومت  
فلاجه خاص است و آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوکوشین ساخت و فرمود شیخ ثامر خان را بکوی که  
اگر هم اکنون بنزدیک ماستابی و منال دیوانی را دانائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله غایبی بود آقا محمد زمان  
برفت و بی نیل مرام باز آمد لاجرم معتقدالدوله کوچ بر کوچ تا فلاجه سفر کرد و مردم آن بلده قرائنها جمیل کرده و تهنیت  
مؤید شیخ عبدالرضا نیز از راه برسید و بر حسب وعده حکومت فلاجه یافت و مجبلی خان شجاع الدوله را کوئی را  
که ملازم خدمت او بود از فلاجه بکجاست بخاری فرستاد و دود فوج خوی و دود عراده توب و هزار تن سوار با او  
همراه کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری و دود فوج سر باز سازند و خراج بختیاری را بر سر دزد و  
از بزرگان ایشان صد خانوار بشرط کرکان بسوی دارالخلافه کوچ دهد بنخواستاری مجبلی خان کلجلی خان  
و جعفر قلیخان از قبایل چارلنگ و محمد مهدیخان و علیرضاخان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکر کا معتقدالدوله  
بودند با او همراه شدند تا رضی امور با ایشان که پنهانی آن اراضی اند شوری کنند و مجبلی خان را به بختیاری  
برگرفت اما شیخ ثامر خان کان داشت که بسبب حدت کرمان و سورت تابستان معتقدالدوله را در آن اراضی  
تاب قامت نخواهد ماند پس از مراجعت او بر فلاجه تا خن غدا که در چون مدتی از روزگار گذشت و استواری  
قدم او را بدیدیم و رکوشین تاب و رنگ نیار و دروازه انجا بکویت که اراضی مجاز است که بخت و مشقی نیست  
درینوقت شیخ عبدالرضا که ساها با مید حکومت فلاجه میر میست بی داعی از فلاجه فرار کرد و برادرش شیخ مسلم  
نیز از لشکر کا که رنجیده بدو پیوست و همچنان خدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند چون  
حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند لاجرم معتقدالدوله حکومت فلاجه را علاوه بر فرمانداری  
خوزستان بمولی فرج الله مفتوح داشت و محمره را که بقتنه بصریان خراب بود حکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاج  
محمد علی مصی را سفارت بصره نزد مسلم فرستاد و پیام داد که یا محمره بدست شما آید و خواهد کشت یا بصره چون  
محمره خراب میشود و علی پاشا وزیر بغداد را نیز از نیکو نپیامی کرد و از کار و اران دولت خواستار آمد که باران  
روم تا خن کند و یکفر خرابی محمره را باز جوید امنای دولت ایران چون توسط وزرای دول خادجه انجلیس و  
روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتقدالدوله از چپ شوشتر  
و از انجا بدرفل سفر کرد و محمد قلیخان را مغلول با پنجاه و نه عراده توب و دو خمپاره و یک قفقه و بسیار  
اسبان تازی بصحوب فوج میرزا محمد خان کلبدی روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و حکومت  
درفل را بجای ملا احمد کرمانی باز گذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را رخصت پشت کوه  
نیلی داد و محمد حسین خان خرقانی را تشرف حکومت لرستان کرد و مولی فرج الله با گروهی لایق جنگ  
ماورشد که بچند ازمان و در چپ متوقف باشد که مبادی شیخ ثامر خان ساز مراجعت فلاجه کند در این  
وقت مجبلی خان از امور بختیاری نزدیک معتقدالدوله آمد و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و از وی بجلی برای سند خویش گرفته روانه دارالخلافه دشت و هم شکری که از قبایل بختیاری میساز کرده بود  
بمرض رسانید و چون از طرف دیگر بکار واران ایران مکتوف افتاد و بود که عبدالحسین خان جوهر شیر حاکم کرمانشاه  
در نظم آن مملکت قوتی بجای نداشت و از کمال ضعف حلیف و هم سوگند خوانین کرمانشاهان شده از دارالخلافه  
مشوری بمقتضای دولت آمد که در امور کرمانشاهان فحشی کند و کار آن مملکت را منظم و در لاجرم معتقدالدوله  
مجمعی خان را با شکری ساخته روانه کرمانشاهان دشت عبدالحسین خان چون این بشنید چم کرد که مباد  
مجمعی طمع در حکومت کرمانشاهان و برسد و در امر او خطی اندازد و لاجرم در موافقت و موافقت با خوانین کرمانشاهان  
یجته شد و نخستین قلعیه زنجیر رفته محمد ولیخان کوران و جمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده و در دفع مجمعی خان بچنان  
کردند و از انجا باز کرمانشاهان شد و درینوقت کتب مجمعی خان بدو رسید که انیک من برای نظم این مملکت رسیده ام  
عبدالحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر بغیر از تو نخواهند شد و اگر نپذیرد و اگر نپذیرد و از انجا مراجعت کنی  
و در نباشد که کنه کرده و دولت شوند از قضا درینوقت از دارالخلافه مشوری مجمعی خان می آورد و بدین شرح  
که معتقدالدوله مامور داشتن تو را بکرمانشاهان معروض داشت و مقبول کار واران دولت کشت همانا پسر یک  
قاتلان حاجی خان را دستگیر کن و از تدبیر ایشان دست باز ماز و اگر کسی از مردم آن مملکت بدیشان خیزد  
خون او بریزد و این مشور بدست عبدالحسین خان افتاد و او بدو داشته و دیگر باره قلعیه زنجیر رفت و مردم را بچنان  
کرده ازین حکم هراسناک ساخت و از انجا خطی بمجمعی خان نوشت که پسر یک آهنگ مراجعت کن و اگر نه  
عرضه هلاک و دمار خواهی شد مجمعی خان چون این بدانت لشکر خود را ساخته جنگ نمود و آهنگ عبدالحسین خان  
کرد و مردم آن را ضعیف چون از جنش لشکر و تو بچنانه آگهی یافتند قوت و زنگ نیارده هر کرده طریق طرینی گرفت  
و عبدالحسین خان لابد بشهر کرمانشاه کوچ داد و دیگر باره بد بزرگان قبایل شرعی رفتم کرد که من از درون شهر لشکر  
ساخته میکنم و شما از پیرون نینرا بگنهی کنید تا با اتفاق شیخونی بر این لشکر بریم و پراکنده سازیم این خط بدست  
مجمعی خان افتاد و با سرعی سپرده روانه دارالخلافه دشت کار واران دولت چون این بدیدند مثالی بمجمعی خان  
فرستادند که عبدالحسین خان معزول است و از بسوی دارالخلافه که سیل ساز و خود حاکم کرمانشاهان باشی  
ناچار عبدالحسین خان سفر دارالخلافه کرد و شاهنشاه غازی او را عتاب کرد و که حسب و نسب تو را دانستند و بهی  
و انهم که خویشتر را مقهور مجمعی خان شوستی دید و اغوا می مردم کرمانشاهان ازین روی کردی اماند انستی که این  
چنین غوغا نام دولت را همی پست کند پس عوانان را بفرمود تا او را سختی با چوب اوب کردند از پس آن مجمعی خان  
بکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد ولیخان کوران بدست مصطفی قلیخان که از اقوام او بود و مقتول کشت و  
دیگر قاتلین حاجی خان را نیز مجمعی خان ماز و روانه طهران دشت و بعد ازین وقایع چون معروض افتاد که  
عبدالمید پاشا از شهر زور آهنگ کرد و استان نموده مجمعی خان مامور بدفع او کشت و با پانزده هزار لشکر از سرباز  
دقیل کرمانشاهان روانه کرد و استان شد عبدالمید پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و مجمعی خان نیز باز شد  
در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت آنجا از ذوق بجزم آبادی و چنان شتر سفر کرده آن مملکت را بنظم  
ساخت و از طریق بر و جرد که در تحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانه صفهان کشت پست و دوم  
شهر جرب

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

شهر رجب باصفهان در آمد و هم در میان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت بصواب دیگر پدید آمد  
تفصیل یافت و بدین شرح عهدنامه کردند و خاتم بر نهادند

صورت عهدنامه تجارت که فیما بین دولتیستین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت  
چون بین الطاف خداوندیکانه جلالت نعماء و عظمت آلاء از روی که عهد دوستی و الفت پابین دو دولت بی  
شوکت ایران و انگلیس مرتب و مهمانگشته روز بروز سلاطین نامدار و خردوان معدلت شعار و دولت ابد  
ایت واحد ابد واحد یکی اصول و فضول از امری و ملحوظ داشته متعلقان ملکیتین را از فواید آن متع و محفوظ فرموده  
مگر عهدنامه تجارت که در بیاجه عهدنامه سال هزار و دویست و پست و نه هجری اولیای دولتیستین علین بعد  
انعقاد آن کرده اند و تا اکنون به بعضی از جهات در عهده تراخی باقی مانده لهذا برای تکمیل جمیع شرط و معا پده  
میمونه درین سال فرخنده فال اعین حضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رتبت کرد و در حشمت خسر و عظیم  
خدیو جم خدم غوث الاسلام و مسلمین عوذ المله و الدین شاهنشاه ممالک فیض المساک ایران خداوند مکه و سقا  
جناب جلالت و بنالت همراه عزت و فخر است گناه امیرالامراء العظام زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان جگا  
میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سرفراز فرمودند و اعلیحضرت کیوان رفت خورشید  
رایت شهریار عادل کماکار خسر و باذل شاهنشاه ممالک انگلستان دهند و ستمان ابدانده شوکت و دولته  
جناب جلالت مآب بنالت نصاب مجدت و درایت اقتساب عهده السفراء المسیحیه زبدة الکبراء الجیویه  
سر جان کنبعل وزیر مختار را بوکالت کلیه مقرر فرمودند و وکیلان مش را لیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این  
و فصل منقصد و بذیل عهدنامه اصلیه مقرر شد که بنوعی پند تالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان  
طرفین را فواید آن عاید کرد و فصل اول تجارت و دولتیستین با بنویه ما ذون و مخصص اند که هر گونه اسعه داشته  
خود را بملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند بسایه میام و ضمه نمایند و از مشاعی که میآورد  
و میبرند در چین و دو و یک مرتبه بطریق که از تجارت و دولتیستین کماله اودا و فرنگک کمرک و مال التجاره گرفته میشود  
از تجارت تبعه طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج کیمرتبه و دیگر هیچ اسم و رسم از تجارت و دولتیستین در ملکیتی  
جانبین پسیری مطالبه نخواهد شد و تجارت و متعلقان و متسلبان طرفین و در لایات و دولتیستین نبجی که به تبعه  
دولتیستین کماله اتجا و فرنگک از هر گونه رعایت و حمایت و احترام محصوره آنها بهر باب خواهند کرد و فصل دوم  
چون برای پرستاری و کیل التجاره و از جانب دولت بهیه انگلیس در و از الخلاف طهران و دار السلطنه تبریز قیامت  
و اشته باشند فقط مشروط بر اینکه جاز که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد با الاقرار و بجهایص جزال  
قوسولی سرفراز باشد لا غیر و چون سالهاست که بالیوزی از دولت بهیه انگلیس در بندر بوشهر متوقف است  
دولت علیه ایران اذن میدهند که بالیوزی بوزر کاگان در اینجا اقامت نماید و کذا الک و نفر وکیل التجاره از  
جانب دولت علیه ایران و در الخلافه لندن و در بندر مبارکه بمبئی سکنی نمایند همان مراتب و  
امتیازات که وکیل التجاره دولت بهیه انگلیس در ملکیت ایران صانها الله تعالی الحثمان خواهد بود این عهد

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

تجارت ماکه و کلاهی قمار و ولایتین سیستم در دار الخلافه طهران تباریخ و هازو هم شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق پست و هشتم ماه اکبر تر سنه هزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی بخند و مهر خد و مرقوم و مختوم نمودیم و هم درین سال ایلمی مخصوص میرزا جعفر خان شیرالدوله که در اسلامبول اقامت داشت با جازت کار داران دولت علیه ایران با دولت بلجیچ که ذکر سلاطین و مملکت آن در جای خود مسطور است طریق تموت بازداشت و عهد نامه در میان دولتین ایران و بلجیچ بکارش یافت بدین شرح

صورت عهد نامه منعقد فیما بین دولت علیه ایران

و دولت بهیچین که در اسلامبول استقرار یافته

بسم الله الرحمن الرحیم فی الکون حکمت بتائیس النعم و و بدت فی العالم مشیت تهید العقود برغر و مندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نبوش پوشیده نیست که جناب رب العباد و اشغاف امور و معاش و معاد را بقضه را دست و قضا سلاطین با عدل داد و دادگاه فزاید در تحصیل مال و انجاش مطالب و سعاف مآرب طریق مهربانی و دوا و سپرند و پیرامون تقاعد و خلاف حساب مگردند تبیین این مقال آنکه علیحضرت یکموان رفت مشتری پیر بهرام سلطه خورشید شوکت ناهید بخت عطار و فطنت قمر طلع ملک ماکه ایران و ارث تاج و تخت سلاطین کمان ظل الله فی الارضین کهن الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد الله ایام سلطه الی آخر الدوران و علیحضرت فیک رفت قصه آیت قدر رتبت پادشاهی مملکت بلجیچ لیثو پلادام الله ایام سلطه الی آخر الزمان هر دو علی السویه چون مناسبت دیدند که بجهت تائیس قواعد و دوستی و محبت و تمید مراسم ممانعت و مودت و ترفیه حال رعیت و کشایش ابواب منافع تجارت بر روی رعایا و ابواب ما بین دولتین عیتین معاهده و دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود و لهذا دولت علیه ایران عالیجا و مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصور و ایلمی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان صورت همیون و نشان اول شیر و خورشید سیریتی و صاحب و جمایل افشار سرخ و سبزو نشان افشار دولت علیه عثمانیه را از قرار دستخط علیحضرت همیون و مضامی جناب جلالت اقبال اخم حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی ویرن خصوص وکیل و مشاعر نموده و علیحضرت پادشاه بلجیچ از قرار دستخط همایون و مضامین جداگانه جناب دین فرانسوا جان وایر بجره وزیر مختار دولت بهیچ مقیم اسلامبول صاحب منصب و نشان علیحضرت پادشاه تمامت مملکت بلجیچ و صاحب نشان آبرو و عزت دولت فخریه فرانس و صاحب نشان درجه اول افشار دولت علیه عثمانیه را درین باب ماذون و مشایر ساخته لهذا ما مورین مذکورین بعد از تبدیل اختیارات ما مد طریق قرار معاهده را در ضمن هفت ماده پنج آیه و اندامه اول فیما بعد ما بین دولت علیه ایران و دولت بهیچین تبیه ایشان اساس و دوستی مودت و برقرار باشد ماده دوم تبیه و ولایتین غنیمتین آمان و سالما به مملکت یکدیگر تزد و دوکشت و کز اندامند و هر کدام خواهند با کرایه برای امر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند ما ذون باشند از طرف مباشرین دیوان مانعت نشود و در حق آحاد رعیت و ولایتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ شود و از اجاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اصلا بدوستی این دو دولت خلل نخواهد رسید مآده سیم اشخاصیکه از تبعه دولیتین بهتسین بعنوان تجارت یا حیات  
بهاک یکدیگر میروند یا توقف نمایند در حق آنها لازمه احترام مرعی شود و از عوارض و تقسیم محاف باشند و در وقت  
دخول و خروج تجارت و دولت بلجی از امتعه تبعه دولیتین بهتسین در یکجا از صدیج مکرک زیاد مه مطالبه نشود و از تبعه  
تجار و دولت علیه ایران مثل تبعه دولیتین تجارتین فراموش و انگلیس موافق تفرقه رفا رکرو دوده چهارم از تبعه  
دولت بلجی اگر بطریق سیاحت یا تجارت بهاک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از  
طرف دولت علیه ایران احکام و مناسیر عبور مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها نیاید  
مآده پنجم دولت علیه ایران مآدون نمایند که و نفر رئیس تجارت از دولت بلجی در تبریز و در دار الخلافه طهران مقیم  
شوند که با مورد تبعه خود و ارس کنند و همچنین اگر امنای دولت علیه ایران بخواهند در شهرهای بر دحل و آنوس  
مملکت بلجی قرار رئیس تجارت بگذارند مآدون خواهند بود مآده ششم اگر پامن تبعه جانبین از بابت معامله نزاع و دعوا  
شود باستحضار رئیس تجارت یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و  
در صورتیکه یکی از تبعه دولیتین مفلس شکسته شود بعد از تشخیص و تحقیق اسوال و سباب و ارفا پامن ارباب غرام  
بالسویه تقسیم نمایند همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او بر شس تجارت از دولت تسلیم شود  
مآده هفتم انشال این عهدنامه و دوستی تجارت ابدال هر با کمال صداقت و وقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد  
یهیچ وجه خلل و نقصانی با جسرای این راه نخواهد یافت این عهدنامه و دوستی تجارت در دو نسخه تحریر و املا شده  
و از جانب وکلای طرفین مضی و مختم گشته و مباد که وید و روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه ۱۲۸۴  
دو بیست و پنجاه و نوبت هجری بالجمیع بعد از انجام امر میرزا جعفر خان شیرالدوله صورت عهدنامه را انفاذ دار  
الخلافه طهران دشت و حاجی میرزا آقاسی بندیرفت و خاتم بر نهاده و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول غاصبه نیز منبر  
برز و از پس آن کار واران دولت بلجی و از خاندن مکرک مال التجاره تنیسری رواداشتند و این مشروط نامه را کجاست  
نکاشند که عال دولیتین کا واز نیکونه کنند

شرط نامه دولت بلجی که تمیمه عهدنامه دولیتین ایران و بلجی شده

فطر بانظمه اجاب وزیر بحر و ملاحظه کتاب تعریف بسبب تغییر فقره آخر مآده سیم عهدنامه مبار که که متعلق بمرک  
تبعه دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجی است نظام مکرک دولت بلجی منشوش و پریشان می شد لهذا مویر  
طرفین محض ملاحظه صلاح دولیتین علیتین قرار فقره مزبور را باین نحو آوند که تبعه دولیتین مکرک را وقت و رود و  
خروج بملک یکدیگر مانند شرط اول عهدنامه تجارتی دولت بهیه انگلیس که این اوقات پامن دولت علیه ایران و دول  
مشار ایها منعقد شده است کار سازی نمایند این شرط نامه جدا گانه انشال شده بعد از تصدیق و مضای امنای طرفین  
ویشکیتن در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مباد و خواهد شد و همان قدر قوت و قدرت خواهد داشت که گویا  
در عهدنامه مبار که که در بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است لفظا بلقط مندرج شده و تا پنج یا نوزدهم شهر  
و سخته الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در اسلامبول قلمی و مباد که وید و هم درین حال برادر  
ایمانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که حکم صحت آذ و با سیاحت و ربلده تبریز و روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعد

بدرد و جهان فانی کرد و جد او را بدارالامان قسم حمل داده و رقیقه مطهره حضرت معصومه با خاک سپردند و هم  
این سال محمد خان زکمه امیر نظام عساکر آذربایجان و رنیمه رمضان المبارک بسرای جادوانی تسخیل داد

و در پان زبانی که مستر کمینسل وزیر مختار دولت

انگلیس از روی جمل و نادانی بدولت ایران و انگلیس

همانا آن مرد کم که از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقلیم عالم آگهی دارند دانسته اند که دولت ایران از تمامت دول  
روی زمین فضیلت تقدم وارده و دیران ایران را شناخته اند که شجاعت شیران دارند و هنوز کار بدینگونه میرو  
چه مردان بیسج مملکت را با گردان ایران برابری نتواند بود و هم این سنی معلوم است که دولت انگریز بزرگترین دول  
روی زمین است و من بنده تاریخ سلاطین انگریز و شمشیر دولت ایشان را در کتاب تاریخ التواریخ انشا الله  
بشرح خواهم داد و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار قصه افغانستان ممت  
سپاه انگریز را و راضی نگار میدهم از بهر آن است که خداوندان غرور دارند که فتنه پرخردان نند آتش است و این  
ازین پیش گفته اند آتش سوزان را بزرگ و کوچک بنامند زیرا که از شراره شهری آفرخته شود و از برقی غریبی خفته  
کرد و چنانکه مستر کمینسل را خطای افشا و دولت ایران و انگریز را خطای بزرگ کرد و اما زبانی که بدولت ایران رسید  
آن بود که بعد از انکه فرمان شاهنشاه غازی آصف الدوله داده بهر طرف مرد سپاهی و ده عراده توپ یک نیمه  
ترکستان و افغانستان را چنانکه شرح رفت مسخر داشت و از طرف دیگر شهر هرات را که بدست بیچ پادشاهی منتهج  
نشد هنگام محاصره مردم ایران و ایران کردند و اطراف هرات را تا پست فرنگ و سی فرسنگ خرابی پاد  
ساختند از میان مستر کمینسل طریق پخردی برداشت و کار داران انگریز را بر کاشت تا از بهر حفظ هرات بدولت  
ایران اعلام جنگ کردند و شاهنشاه ایران و دوستی چهل ساله دولت انگریز را بر منتهج هرات بجان نداد و نقص  
عبدشاه را با حکم گران سنگ خود حمل داد و از هرات بدارالملک خویش تسخیل کرد و اگر چه صنیر و کبیر مردم  
ایران و دیگر ملک و انشد که مراجعت شاهنشاه از بخار و تخیر هرات بود بلکه در بیجا رعایت مروت و مولات  
دولت انگریز رفت مکن باین همه دولت ایران را نقصانی بود که شاهنشاه شهر هرات را ناکش و مراجعت فرمای  
و مستر کمینسل این خطا را از آن کرد که فتح افغانستان را خطی در ملک هندوستان می پنداشت و ندانسته بود  
که بعد از فتح افغانستان بدست پادشاه ایران ملک هندوستان را انگریز نیک تر است بایستد از بهر آنکه دولت  
ایران و انگریز از واد و آتجا بودند و فغانان که جاره هندوستان اند با دولت انگریز از واد و آتجا بودند  
همچنان مستر کمینسل با دولت انگریز و وزیران بزرگ کرد و نخستین آنکه دولت انگریز را بنقض عهد و شکستن چنان در  
میان دول خارجه مشهور ساخت از بهر آنکه در سه عهد نامه چنان نهاده بودند که در لشکر تاختن پادشاه ایران با فغانان  
مداخلت نکنند و این هنگام که کشتی جنگی خود را از دریای عمان بجزیره خارک را نند و اعلام جنگ دادند و وزیران  
دیگر آن بود که بر کار داران انگریز و اجاب افشا و تاختن بزرگ بدل کردند و لشکری بزرگ با فغانستان آوردند  
آن خرابه بسیار رفت و آن لشکر تها شد و نام دولت انگریز که بزرگترین دولتهاست پست شد اگر چه نگارند این  
عروف در ذکر سیر سلاطین و اخبار دول روی زمین با هیچکس منازعتی نمیکنند و شناعتی کنند بلکه خیرش را

براستی

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

براستی دورستی رقم زند را اینجا چون سلاطین ایران را با دولت انگیز همواره کار بهر دوخت رفته اگر نظری چند  
 کمون خاطر خویش را برنگار و دوزدا و دیای دولتی منحدور باشد همان من بنده چنان دانستام که سران و سران  
 انگیز با آن حکمت و فطنت که ایشان رهت و لشکر انگیز با آن کثرت و قورخانه و تو بخانه و خزان که با ایشان بود  
 و دوست افغانان چنان سهل ذیل و زبون شدند از بهر آنست که هر لشکر که از دولت جمهوری به مامور جنگ  
 شود نیکو زرم ندیده و دولتی که جمعی کثیر از بلوان و مصاربعیده فراهم شوند و همگان خود را از زاد و اند هرگز در کار  
 متفق نشوند چه ماکتر دیده ایم که دو کس و در از اتفاق با هم اتفاق کنند چگونه تواند شد که هر تری و در یک سخن  
 متفق شود ناچار هر امر که پیش آید یک نیمه مردم فعل آن را واجب خواهند و هشت و نیم دیگر ترک آن را لازم خواهند  
 دانست لا جرم چون کاری در آیند آن نیمه که برخلاف باشند و در تحریک آن امر رنج خواهند برد اما سخن خوش  
 رهت کنند و هیچکس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر ندانند این در راست که هیچکس بر عقل کس حسد نبرد چه  
 خود را عاقل تر داند و دیگر آنکه مردم مشورتخانه فرزندان و خویشاوندان دارند و پیشتر از ایشان در میان سپاه  
 منصبی و نشانی گرفته اند بلکه خود نیز صاحب لاد منصب باشند و مردمان بطبع خویش را دوست دارند و فرزندان  
 خویش خود را دوست میدارند چنانکه ممکن است چرا خود را و ایشان را بکشتن میفرستد اینگونه مردم در کار  
 حرفت و صنعت و سود تجارت که ادوات آسایش و راحت است توانا خواهند شد و از کار مقامت و مبارزت  
 که با اختیار خویش خود را بهلاکت افکند ناست باز خواهند ماند و ما سنجیده ایم که هر لشکر بکام یا پادشاه قاهر زرم  
 دهد هر یک مرد و بر اینچه مرد است که از دولت جمهوری بهر خیزد و پادشاه قاهر است که هر کس را بخواهد بدو  
 امارت برکشد و نیز اگر بخواهد بکشد پس روی و لها همه با یکمتن باشد اما و در دولت جمهوری بهر چه وقت هر تری متفق  
 خواهند شد که کسی را بر فرزندان یا از محل خود ساقط سازند کس از بهر اترن نتواند با هم و امید بود چنانکه از پیش رقم  
 شد که فتح خان افغان با چهل هزار تن سوار و پیاده کثرت بر سر ذوالفقار خان سمنانی ویرش افکند ذوالفقار خان  
 با چهار هزار تن و در ابشکست و مردم او را فرادوان بکشت وینه و آغز و ق و در ابشکست برگرفت و در افغانستان  
 سی هزار تن از لشکر انگیز را تو بخانه و قورخانه بزرگ و آمدند و بدست ده هزار تن افغان یکباره مقتول شدند و از  
 اجتماعت یکتن سلاست پر دین شد پس اگر گوینیم یکتن مرد ایرانی با پنجاه تن لشکر جمهوری بهر است بر خطا نباشد و این  
 ازان بود که لشکر انگیز خود را ازاد و اند و غوی بکند و اند و در پیج جنگ با هم متفق نشود و در بهریت شدن  
 پهم از پادشاه ندارند و اگر خود را بهلاکت اندازند هم ایشان را امید بسیار نباشد و من بنده قصه لشکر تاضن انگیز را  
 با فغانستان بر می نگارم تا صدق کتمان در دست شود و از برای دیای آن دولت نصیحتی باشد تا دیگر سخن مردم  
 نا مجرب را استوار ندارند و دولت ایران که خطه هندوستان از بهر ایشان آهستین و دیار است نیکو تر باشند  
 مع القصه ازین پیش بدان اشارت شد که شجاع الملک از عزم خویش کامران میرزا و الی بهرات رنجیده خاطر شد  
 پناهنده دولت انگیز گشت و در مملکت هندوستان بر بیست و از کار و داران دولت انگیز زجامه و جامی  
 گرفت و چون شایسته ایران از بهرات مراجعت فرمود روی دل کامران میرزا سینه را با انگیزان شد و چون  
 مردم کابل و قندهار از فرمانداران خود آزرده و آهش شدند و ازین روی افغانستان آشتی دشت چنان بنها

آمدن شجاع الملک  
 و سپاه انگیز  
 به فغانستان

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلد است تاریخ التواریخ

در پای تخت لندن اشتهار یافت ادبیای دولت در تسخیر افغانستان همد استمان شدند و فرمانفرمای هند  
فرمان کردند که در تسخیر افغانستان خوشیستن داری روادار لاجرم فرمانفرمای هند جاعتی از سران و سرکردهگان  
سپاه انگریز دپست خبرتق مرد لشکری ملازم رکاب شجاع الملک ساخته او را باراضی افغانستان تاخت شجاع  
الملک از طریق سیستان راه برگرفت و چون در آن منازل آب و علف کیاب بود بسیار کس از مردم او عرصه  
هلاک گشت چنانکه تفصیل مبارزات ایشان در عرض اول و غلبه بافغانستان در ذیل تاریخ انگلستان مرقوم خواهد شد  
بالجمله نخستین مردم انخلیس قصد قندهار کردند بکمندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمان بردار  
چون افغانان را در مدافعت با دشمنان متفق ندانست با برادران و فرزندان و پانصد تن سوار از مردم خود بجانب  
دار الخلاف طهران گریخت و شاهنشاه غازی از محال فارس و کرمان و ریاتولی مقرر کرد چنانکه در جای خود نم  
میشود با بجهت و صاحب انکیز بجای او والی قندهار گشت آنگاه لشکر بکابل رانند و آن را رضی را بخت فرمان ران  
امیر دوست محمد خان را چون قوت مقاومت و منازعت نبود سراسطاعت پیش داشت میتوانی او را خود داشته  
بر نماند و بهند و ستمان فرستادند و منجر به تخریب یکتن از اعیان انگریز بود و بر حسب حکم شجاع الملک حکومت  
کابل یافت و از پس آن پاتن پیکر که با پست سوار از اعیان انگریز ما مور بهرات شد و در آن بلده و رانده با کامران  
میرزا مواضع چند نهاد و معا اول هفصد هزار تومان از مسکوک بداد تا در تعمیر خرابیهای برج و باره بهرات و  
خرابی خانها بکار برد و بعد از مراجعت شاهنشاه غازی بیرون و درون بهرات خراب و بیاب بود اما یار محمد خان  
با ادیلتی اندیشید آن زر برگرفت و برج و باره را و یک باره تعمیر داد و از پس آن صاحبان مناصب انگریزی را  
از شهر بهرات بیرون شدن فرمود و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش سد و داشت اکنون بر سر سخن رویم  
و مکتوف سازیم که این افغانان که مقهور و لیران ایران بودند چنانکه یکسال و اند ماه شاهنشاه غازی در کنار بهرات  
او تراق کرد و تمامت افغانستان یکجک و جوش برخواستند و همواره قلیل لشکری از ایران آنجا بخت گزیدند  
میاخت و در پایان امر از سیمنه تا قندهار بطیع فرمان شدند و از انوسی کار و داران انخلیس نخستین شجاع الملک  
که از پادشاه زادگان افغان بود و بسلطنت برکشیدند و این در فتح افغانستان قوتی عظیم بود و آن لشکر که در  
تحت لوی شجاع الملک کوچ دادند و در عیدت و عذت کمتر از لشکر ایران نبود و صد چندان ایرانیان از  
و سیم بکار بردند با اینهمه بکار به دست افغانان نیست و نابود شدند و این خسران از سوء تدبیر و غرای متغیر  
بود که بزرگترین دول جهان را را خوار کرد با بجهت من بده این قصه را ازین پس از یقینت ایزی صاحب منصب  
توبخاند و قورخانه چی باشی که خود در سفر افغانستان همه جا حاضر بوده و بخل خود و ولعت خود بخار داده و ترجمانی میکنم  
خلاصه بخش اینست که میکوید این تنک که و افغانستان دولت انگریز را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را  
روی نداده زیرا که شش فوج پیاپی ده نظام و سه و سته قدر اند از جوعاتی از توپجیان و یروپ و یکفوج سواره  
نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار تن تبعه لشکر نظام تمام در دست افغانان مقتول گشت و چنان  
کرد و توان ایران خزان دولت منسوب شد و یکصد و چهار تن از بزرگان و عیان دولت انگریز هر ضیغ آمد  
بدین شرح که کار و داران دولت انگریز سر و نیم گنگین را که سفیر کابلستان بود و بکومت بند بریشی مامور  
مانند

تاریخ مرقوم  
انگلستان و سفر  
افغانان

## شرح سلطنت و جماعتی محمد شاه قاجار

ساخته و الکندر بر بنش را بجای او نصب کرده با سپاه افغانستان بتوقف جلال آباد حکم دادند و فوج خبر را کابل  
نیز با ایشان همراه داشتند و اینوقت کارداران انگلستان مملکت افغانان را خاص خویش میدانند و میخواستند  
پاچه وکیل انگلیز در کابل آسوده حکمرانی میکرد اما ماه جمادی الاخره بر رسید یکتا از مردم افغانان باریکزی  
که ملا مومن نام داشت یا شاق مردی دیگر بر حسب حکم شجاع الملک برای اخذ منال دیوانی بجال جنوبی کابل شش  
مردم آن محال سرازیر زمان بر تافتند و تفنگی بدیشان کشد و او را ز پیش بر انداختند چون این خبر گشت افشا  
کرد و بهی از سپاه بدفع ایشان بیرون تاخت آنجماعت چون قوت منازعت نداشتند بقبل جبال گریختند و  
این شش نخبه بحدود چون ماه رجب پیش آمد سرتن از بزرگان قبیله غلجانی از کابل بیرون شده بغارت قاض  
و نهب کاروانیان دست طرق دشوارع پرداختند و در سفرش کابل سیتفاقی کردند و لاجرم طریق آمدن  
از هندوستان بکابل مسدود گشت و هم درینوقت محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از کفراری  
در کوه و کمری گریخت با جماعتی از مردم خود به تشریه بامیان درآمد و از هنران غلجانی بدو پیوستند و جمعی دیگر  
از غلجانی که در اراضی شرقی کابل جای داشتند و از داکتند فرمانفرمای هندوستان از سبلانی که در وجه  
ایشان مقرر داشت کاسته بود با محمد اکبر خان متفق شدند و بر شوریدند و کشتن با اتفاق پیش جماعتی از لشکر  
بر داشته بدفع ایشان بیرون شتافتند و چون سفرشک از کابل بعید افتاد و اندک و بهی از افغانان غلجانی  
برایشان تاخته سی و پنج تن از آن مردم را مقتول ساختند لشکر انگلیز ناچار متوقف گشت و بنحیثی داری پرت  
جزال نیل فوج سیزدهم را از کابل برداشته به پیش پیوست و روز دیگر بقصد مبارزت با محمد اکبر خان راه  
بر گرفت اما از تاخت و تا زافغانان ایمن بود و بر خویش ترسان بود و شب پستم رجب و دیگر باره سپاهی از  
کابل به پیش پیوست و هم کرده و روز دیگر با افغانان درم زنان بتسرق که کمین محمد اکبر خان بود و در یک  
کردند و وقت مبارزت نیافتند چنانچه از طرف دیگر شجاع الملک از حمزه خان غلجانی بدکان شده او را مأخوذ  
داشت و ازین روی خوانین افغانان هم که بدکان و ایشان را یک کر فتنه مجبوسا بلند فرستند و رشوت  
و غوغا بفرز و دود و سینه سزارتن از افغانان غلجانی بجای رسد طرق نمودند و از جانب و دیگر میخواستند با لشکر  
خود پیست و دوم رجب تا ظاهر کابل بر اندام قصه روز غره شعبان شهر کابل بجای راه آشفته گشت مردم شهر  
و کاکین و جرات خویش را استوار در بند و هم کرده بر الکندر بر بنش تاختن برده او را بکشتند و خزانه دولتی را  
که سپرده جان سن بود بغارت بردند شجاع الملک که در بالا حصار شهر جای داشت یکتا از پسران خود را  
و کوهی از افغانان را با دو عراده توپ بارامش ایشان حکم داد و سودی دیدند اما لشکر انگلیز سنکری  
که هزار ذرع طول داشتند ذرع عرض داشت و تراق داشتند و باستانی محکم افزاخته بودند و قلع جاکان  
داشتند که علف و آذوقه در آنجا انباشته جماعتی حافظ و حارس کاشته بودند و هم دین دار و کیهان  
بال و همچنان و نیز و دیگر آنز نایب میخواستند مقتول شدند روز چهارم شعبان افغانان باغ شاه را فرو کردند  
و نیز قلع محمد شریف را که در برابر بازار بود و سخر داشتند و جمعی تفنگی بجا بهان گذاشتند تا راه لشکر انگلیز با  
قلعه که آذوقه انباشته بود مسدود افتاد و آنجا قلع آذوقه را حصار دادند و از یکا رواران انگلیز خطی بزرگ بود

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ المیرزا

بود که علف و آذوقه را دور از لشکرگاه انباشته بودند با بجهل آن سینه و این فوج پنجم هندی بایکصد تن حافظ و حامی قلعه بودند و افغانان را نمیتوانست کرد و این خطای دیگر از خدمتدان انگریز بود چه قلعه آذوقه را آنجا که دور از لشکرگاه کردند واجب افشا و که چندان حافظ و حامی را نداشتند که دشمن بر آن غلبه نباشد و بعضی از انگریزان بدان رضا دادند که دست از قلعه آذوقه باز دارند و مردم خود را با سلامت به لشکرگاه آرند پس کتین سینه فوج چهل و چهارم با دوستی تن راه برگرفت باشند که آن سینه و این را از آن مملکت نجات دهد از قلعه محمد شریف و باغ شاه امداد و کلو را سختند و مکرک مرک را و باریدند کتین و مردم و مقتول و مطروح افشا و معدودی از آن سپاه و دستن از نایابان او مجروح باز سحر شدند از پس آن هسنگام نماز و دیگران سینه کارون با صد تن و یکصد تن از فوج پنجم سواره نظام با عانت آن سینه و این و مردم قلعه بیرون شدند هم از ایشان هشت تن مقتول و پانزده کس مجروح شده باز گریختند درینوقت کتین بویندیس و رست چای نزدیک سردار سپاه امداد و غنای داشت که اگر این قلعه تسلیم دشمن شود معادل صد هزار تومان منسوب شود و این سهل باشد ازین صعبتر آنست که ما را افزون از دوازده آذوقه در سحر غنیت و آن وقت نداریم که از جهای دیگر محل آذوقه تو انیم کرد و سردار سپاه از اصنافی این کلمات هراسناک شده و میتوانی بنزدیک آن سینه و این حکم فرستاد که چنانکه توانی بجز است قلعه استوار باش و ما نیز تو را مدد خواهیم فرستاد و آن سینه و این در پاسخ گفت که افغانان هسنگام کنون در زیر یکی از بروج قلعه نعت در می برند و مردم ما چندان هراسناکند که بیا کس خود را از فراز باره بزیار کند و بشکر میگزیند هم امشب اگر امداد و نرسد که راز دست بیرون شود و لا بزم چون شش ساعت از شب سپری شد سردار سپاه با وزیر مختار و دیگر سران لشکر مشورت کرده سخن بر این نهادند که هم امشب باید و بقلعه آذوقه فرستاد و افغانان غمی آن ندارند که در شب پل و کنجها بمان باشند و از در پیش می کتین جان با جاسوس فرستادند تا از افغانان خبری آرد و کتین رفت و باز آمد و گفت جماعتی از افغانان مجلسی کرده از بهر یورش قلعه سخن مشورت می کنند ازین حدیث انگریزان در فرستادن معین تقاعدی کردند تا سفید صبح سر برزد و افغانان و لیرا یورش دادند و در قلعه آتش در زده سوختند و درون شدند آن سینه و این چون این بدید از راه و دیگر که از بهر گریز بدید و قلعه کرده بود با مردم خود بیرون شدند و بشکر گریختند و این باقی او را مخاطب ساخت که از چه روی قلعه آذوقه را بگذاشتی و بگریختی در پاسخ گفت اینک من حاضر از سران سپاه انجمنی کنید تا سخن کنیم بزرگان لشکر چون سخت لشکری لایق نگاه بمان قلعه ساختند و هم درینوقت لشکری بدو ایشان تا خشد مجاهد و مدافع او را از طور خرد و در دهنش انداختند آن انگریزان ضعیف شدند و افغانان دل قوی کرده از آن قلعه بکل آذوقه پر خستند و در وقت بزرگان انگریز هم از پنجم جمع هم از غیرت نام و تنگ عظیم داشتند که نیتیت ایری که قصه افغانان را از باز آورد و در تخییر قلعه محمد شریف تقسیم غزم داد و بر دمت نهاد و که طریق یورش قلعه را با تو باین کند تا لشکر در رود پس سردار سپاه و مجر سون فوج ششم پیاده هندی را با موبد یورش ساخت اما پنجه که می بایت همه را بر پیش می سپاه بود چون راه برگرفتند خود را در پناه دیواری کشیده و دشت سردار سپاه چون این بدید داشت که این چنین مرد و نبر دستواند کرد پس لشکر را مراجعت فرمود و در روز دیگر امداد کار کرد و این سینه و نبر

کتین  
 افغانان قلعه  
 آذوقه  
 انگریزان

## شرح سلطنت دجانهی سیری محمد شاه قاجار

با صد تن از فوج پیاده چهل و چهارم پادشاهی را بنیخت و همچنین دویست را با صد تن از فوج خیمه پیاده هندی و دیگر لشکر  
با صد تن از فوج سی و هفتم پیاده هندی فرمان کرد و بر این سرکره و کان گرفتند و سرور فرمود و پنجاهت  
ساخته جنگ شده نخستین لنتی دیوار قلعه محمد شریف را با توپ پست کردند آنگاه یورش برده قلعه را محاصره کردند  
و همچنان یک نیمه باغشاهه پیشه انگریزان آمد و از طرف دیگر سواران افغان و انگریزان با یکدیگر درم واده در میان  
عبدالله خان بدست کپتن اندرسون متغول گشت و افغانان نیز جلادت کرده کپتن کپتری را با جزایر چنانش  
از باغ شاه اخراج کردند و جمعی کثیر را بکشتند مردم قزلباش کابل که تا کنون بر بخاری بودند و با مسیح طایفه مبارک  
پروان می شدند این هنگام افغانان را بقوت یافتند بنزد ایشان شتافتند پس افغانان روز هفتم شبان زیر برج  
قلعه محمد شریف را بنقب زد و گرفتند و لشکر انگریزان را هر سه شک کردند و از طرف دیگر انگریزان را در سنگر نیز  
خورش و خوردنی اندک بود چنانکه وزیر مختار بنحمت خردان و بهای کران قوت لشکر را افزون از یکروزه نمیتوانست  
بدست کرد و در چنین وقت چون سردار سپاه مریض بود تبدیل واجب مینمود و لاجرم وزیر مختار کس بطلب  
بزرگدیشستان فرستاد و او با یک عداوه توپ و صد تن پیاده و فوج چهل و چهارم پادشاهی و تمام فوج ششم شاه  
شجاع از بالا محاصره میکرد و مقتدری آمد و گفتند من نیز با خود بیاور و با بعد از روز و شب لشکر را قوی دل  
کنند گفت سپاه انگریزان با افغانان قوت مقاومت نیست و بر زیادت زمین پس زمستان و پیش است و پنجاهت  
یکتن از ماراننده مجال مراجعت نمیدهند بهتر آن است که اگر توانیم از اینجا سفر کرده خود را بیکال آبا و در سایم لشکر انگریز  
چون از شتتانی نیکو نه سخن اصفا کرد و دشت و دشتی بزرگ در ایشان افتاد و اما سردار سپاه و پانچ گفت  
ما همه جا باید حفظ و صراط خویش کنیم و از سگری که امر و زکمن و ماسن رفت پروان شدن و در میانان افغانان  
دزم وادون خود را بدندان شیر افکنند است این اختلاف کلمه در میان لشکر همه و دیگر انداخت و لشکر را افزون  
از روز و زده آذوقه بدست نبود و در این وقت افغانان از جانب شرق و غرب سکر بر بند بیاور و چ که کردند  
و آهنگ یورش نمودند و از یک برج قلعه که ریکا باش نامیده میشد و با سکر یک تیر پرتاب بزیادت دشت  
نداشت چون باران بهار کولر شنجالی و تفنگ بر سکر بیاورید و زیر مختار چنان صواب شمر و کشتن برب  
ریکا باش یورش برد و زحمت آن سوی را از سکر کرد و اندک با جمله تمامت لشکر انبوه شدند و خود را  
طرف شرقی سکر پروان شوند و کپتن بلو که سردار و دست پیاده و فوج شاهی بود و خواست از دروازه سکر  
پروان شود و از اتقام لشکر راه ریا و ده کرد و از جای دیگر سواران را از سکر بدست کرده پروان شتافت  
و درین هنگام از دزم افغانان چنان بهر سید که گویا مرک را بچشم خویش می دید و در زمان جمعی از شهبان  
ایشان متغول گشت و کشتن کربل سودا و فوج چهل و چهارم با شاق لیفتینت بر و از فوج ششم شاه بکری  
از سپاه یوروپ و قیدی از سپاه هند بنحمت تمام بدو ایشان پروان شدند افغانان چون این همه بدت متغول  
گروه میان هر دو لشکر حایل و حاجز شدند و از انبوه کپتن بلو را با مردمش محصور کرده و تنغ در ایشان نهادند  
شتن از سکر لیسترا نیال آتش حمتش زیاده زد و گرفت و فرمان داد تا لشکر از جای بجنبید و همدست همه  
بروند باشد که آنجا مت رانجات و هند افغانان تباختند و ایشان را لختی باز پس بردند و انگریزان دو کشت

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

دیگر حمله دادند با جمله در حمله سیم وقتی بروم خود رسیدند که از آنجایی که جزیه نیتت بزد و یکتن از سپاهیان دیگر  
کس بجای بنو دین و دین زرمی مروان و داند چه سی تن از افغانان را درین جنگ با کله تفنگ پست کردند  
از انگریزان و دویست تن مقتول گشت اما در این کمپرس و در قلعه ریکا باشی و قلعه ذوالفقار و و قلعه کوچک  
دیگر که مقداری کندم بنا شده داشت بدست انگریزان افتاد و سپاه انگریز در زمان بجل کندم پر دستند و یک  
نیمه آن کندم را بسنگر آوردند تا آن هنگام که روز تاریک شد افغانان چون شیران جنگی بریر قلعه ریکا باشی  
و قلعه ذوالفقار نوبت در بردند و آتش در زدند و دیگر باره آن قلاع را بدست کردند و در سیزدهم شعبان جمعی  
از افغانان از طرف غربی سنگر سه عراده توپ بر پشت عروج داده و بسنگر کشا و دوزیر مختار و دروغ نشان تبار  
گشت شلیک بفرمود تا میجرین جماعتی را برداشته و لیرانه بجانب ایشان تاختن برد و چنان رفت که پسر العین  
افزون از دوازده ذرع مسافت مانند باینهمه پیاده افغانان چون کوه پائیده قدم استوار و شمشیر و کشتن و نوبت  
و تفنگ جماعتی از انگریزان را بمحروج و مطروح ساختند و این هنگام سواره افغانان از جنگ روی تافت و رو  
پیاوگان را بجای بگشت سپاه انگریز درین وقت فرصتی بدست کرد و پیش شد و باینه پیش جمعی از پیاوگان افغانان  
که بعد از گذشتن سوار بجای بودند هر میت کردند و یکماده را شکسته توپ آن را بجنگ افکندند و دوعراده  
دیگر را بر کشته بسنگر خویش آوردند و بعد ازین فتح اندک آسایشی برای انگریزان بدست شد و یقینیت و اگر  
با کوهی از سواران بی نظام در شبها از بالا حصار توانست حمل آذوقه بسنگر کند اما از چهرم رستان و آمدن فرب  
و سد طرق بر اسناده بودند و وزیر مختار بر آن بود که سنگر را پر دخته بالا حصار کوچ و دوشلیک این رای را  
استوار میداشت و هم درین وقت از جلال آبا و جنرال پیل خبر فرستاد که در این زمستان هرگز مارا آن قدر  
نباشد که بدوشما لشکر فرستیم و این خبر مردم سنگر را دل شکسته کرد و بزرگان لشکر دل بر آن نهادند که بر سنگر  
محمد خان که میان سنگر انگریزان و بالا حصار راست یورش بر بند و او را دفع دهند تا و عرض راه بالا حصار مانده  
و دافعی نباشد استوارت مهندس کشت لشکر انگریز را وقت مخالفت نیست و این رای را بکر و آیند و چون از قریه  
چهاردهم روز انگریزان آذوقه بسنگر می آوردند و از افغانان زحمت خراوان میدیدند بدان شدند که آن  
قریه را فرو گیرند و آسوده خاطر شوند میجر سون از فوج خیم هندی جماعتی فتح آن تسویه مامور شد و وقتی رسید  
که افغانان بدانجا مانده آن قریه را بخت فرمان داشتند میجر سون بی نیل مرام مراجعت داد و در میان یقینیت  
ایری نیز جراحاتی برداشت و روز پست و دوم شعبان محمد اکبر خان از میان بکابل درآمد و افغانان و کرداد  
انجمن شدند و ازین طرف انگریزان بطلب آذوقه روز دیگر در تحبیر قلعه بجای رو یکدل کش شد و وزیر مختار نیز شلیک  
تحقیض و او چه بعد از تحبیر قلعه افزون بر تحبیر آذوقه پشتهای چند که افشته بر سنگر بود بدست شد و از خبر دشمن  
یعنی حاصل میکشت بالبعد چون دو ساعت از نیم روز برفت پنج دسته از فوج چهل و چهارم و شش دسته از  
فوج پنجم هندی و شش دسته از فوج سی و هفتم هندی و صد تن از فوج مهندس و دو دسته برزیا و نیم دسته  
از سواره نظام با یکماده توپ بر جلی که مشرف بدان قلعه بود عروج کردند و در قلعه افزون از چهل تن کس نبود  
پس دمان توپ و تفنگ کشته شد میجر سون با شاق میجر کرکشت که مامور بفتح قلعه بودند و روزه قلعه را نشسته

سرتن افغانان  
حمله ریکا باشی را



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و از راهی که با چوب و شخته کرده بودند و ریش بر دند لاجرم میخبر شوند مجموع و جمعی از سپاهش مطروح کشت و تیر  
 شده باز تاخت آنگاه سه دسته از فوج پیاده سی و هفتم هندی را با میخبر کرشا و صد تن سادات مهندسان پختن  
 سنگ را مور ساخت تا مبادا شاه هنگام افغانان آسیبی بسپارد رسانند اما ایشان ببا حق سنگر دست نیافته و کار  
 که چندین واجب بود و مواجب نشدند و ده هزار تن از افغانان کابل و یکریک تیر پر تاب مسافت جای  
 داشتند پس آنکس ایشان نمودند و بیوقت بصوابید کونول و کونول را کمریزان بصورت قلعه بر صف شدند و سوار  
 نظام و رفتن ایشان رده رست کردند اما سواران افغان از زمیننه ایشان حمله کردند و یفتنیت و اگر اصرار  
 دادند شرب الیشل از میان جلادتی کرده و عبدالله خان افغان را که پیش آنکس بود و بضرب کلوله جراتی بود  
 لکن افغانان از سه جانب چنان حمله کردند که لشکر انگریز را مجال جدال نماند از غلبه دشمن و غلیان عطش تپا  
 و توان کشته هنریت کمان مقتول همی شدند و افغانان بر سر توپخانه تاختن آوردند و سواران نظام را حمله بدیده  
 رفت و ایشان بی فرمانی کرده روی برکاشتند و تب انگریزان و توپخانه بدست افغانان افتاد و اینوقت چون بسبب  
 جراحت عبدالله خان جماعت افغانان طریق شهر برداشتند سپاه انگریز فرصتی بدست کرد و دیگر باره توپخانه را  
 استر و نمود و از توپخانه از سنگر بصرگاه رسانیدند و دمان توپها را بروی افغانان بکشد و جماعت افغان  
 چون این بدیدند و یکبار به انجن شدند و سر بر تافته چون شیران صید دیده بر سر توپخانه حمله کردند و تمامست  
 توپچیان را با تیغ بکزد و ایندند و با شمشیرهای کشیده بنظام سپاه دکان در تاختند و ایشان را پراکنده ساختند که در  
 با هم نمی توانست بود و لاجرم هنریتیمان بنزار رحمت بسنگر خویش در گریختند و سواران افغان بکشتن توپچیان  
 درآمدند میخبر کرشا با معبودی خود را بسنگر برده و فوج پنجم شاهای و خوارچیان از پیش روی افغانان درآمد و بر زیادت  
 از ان چیرگی بر ایشان نگذاشتند از انجا افغانان باز پرس شدند عثمان خان با مردم خود نیز در دفع افغانان جلادتی  
 بسنگر دلاکن درین جنگ توپخانه و توپخانه بدست افغانان افتاد و همچنان هر دو جنگی و دیگر دلاکر جراحت یافتند  
 کونول و کونول و جمعی از زخمی ران چون توانستند آنجا شدند که با هنریت شده کان خود را بسنگر و بر دند افغانان  
 هنگام مراجعت از کنا رسنگر ایشان را با تیغ پاره پاره کرده و بدو همچنان دامان دکان و کمر نخیکان را که پراکنده بودند  
 از پنو لبا بر آورده و سر بر کشتند از پس این جنگ دیگر انگریزان را قوت متعالت نماند و سخن از در مصالحت و  
 مسالمت همی کردند عجب آنکه مردم انگریز با آن رای صایب و رویت سالم در افغانستان چندان آشفتن ظاهر  
 بودند که در هر قدمی کاری ناصواب بدست ایشان میرفت چنانکه درین جنگ چندین خطاکر و دلا اول آنکه در  
 چنین جنگی خطیر چگونه از یکمراوه توپ بر زیادت میدان نیار و دند دوم آنکه در طلب تیغیزان قلعه چرا شب هنگام  
 پردن نشدند و در روز و ریش و ادبیم آنکه با یکصد تن مهندسان که برای بستن سنگر بودند چرا وقت ضرورت  
 سنگر نکردند چرا هم آنکه چرا با اینکه سواره بدن کوه نمی توانست حمله بر دپا و کان را بصورت قلعه بر صف کردند  
 و آنگاه بصورت دو قلعه بر آمدند پنجم سواره خود را در جانی بنظام کردند که نه خود را توانستند حفظ کنند و نه با خصم  
 در آویزند ششم آنکه وقت هنریت و مراجعت بسنگر چرا چندان توانی حرکت کردند که یکبار به تبا کشتن پیا  
 سرعت بسنگر در روندان کمتر مقتول شوند مع القصد از هول و هراس مردم انگیلین کتین مرد با هوش و حذر و

خطای  
 تدبیر انگریزان  
 در مقام قلعه  
 با افغانان

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلد است تاریخ التواریخ

باقی بود در وقت کچن کسلی از بالا حصار کاشت و شجاع الملک و دیگر سران هم سخن برین گذاشته کبی توانی بالا حصار کوچ و هید و سنکر را بکند و بنوشته این را می را بصواب نمی شمرد و پریان مرا نکیزان طلب مصالحه پروان شدند عثمان خان باریک زنی که از نویش و ندان شجاع الملک بود پیام فرستاد که محضر بنان که نیکخواه دولت انگریز است و افغانان را از در آمدن بشکر و دفع واد و همچنان بفرستادن را در و کار می دراز است نمودن سخن بر این وارد که افغانان میگویند لشکر انگریز باید یکبار از نمک با پروان شود و ما در کار خویش پنا تریم و هر که را خواهم بر خود پادشاه خواهم ساخت مع القصد روزیست و هفتم شبان وزیر مختار با و تن از قناتان دیدار کرد و سخن چندان در مداهنه و معاونه گفت افغانان بطریق تحسین و تکریم رفتند و پروان طاعت آرزوئی چند یکمیشد و چون وزیر مختار را جابت شونست که در از جای یکمیشد و گفتند کار ما در میدان جنگ یکسره خواهد شد وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است زود باشد که همگان یکدیگر را ویدار کنیم و زشت از زیبا آشکار شود پس از یکدیگر جدا شدند و چون سه روز بر این بگذشت و روزه رمضان بنکام سپیده صبح کردی از افغانان بالا حصار یورش بردند و متجاوزان را که حکمران نظام بود لشکر را بعد از غایت برانگشت و افغانان را شکست داده حرات واد و ز چهارم رمضان افغانان بر جبل چیل زو صعود کردند و چند توب بشکر بگذاشتند و چون شب واد بشکر محمد شریف یورش دادند اما فتح ناکرده باز شدند و روز دیگر بنکام سپیده دم قطره که بر روی و کابل تبه بود و خراب کردند و در ششم رمضان بشکر محمد شریف را بقوت یورش فرو کردند و فوج چیل و پیارم از اینجا هزیمت دادند

تحریر واد و سران سپاه انجمنان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان و کیدت جماعت افغانان با اینها و در هشتم رمضان بزرگان انجمنان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریر کردند و در صوابدینان مرتضی کا شمشاد شتان با شاق و کتیل و دیگر چمبره زربان جمل خطها وند و خاتم برز وند و زو یازدهم رمضان وزیر مختار کتین لاریس را با شاق برز و ویکر کتین را بر دهم شده با معده و می از مردم خود از سنکر پروان شد و در برابر جبل میاه سنگ که فتنی از سنکر و در بود و توقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده با یکدیگر مجلسی کردند و بنشسته نخستین وزیر مختار را آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بطریق مهر و خادوت وند و در هر محل و در امکانتی عظیم نیست آنجا معاظه جدید را که کار واد و برایشان خواندن گرفت بدین شرح که سپاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان پروان شوند بشرط آنکه یکتن از بزرگان افغان نزد ایشان بگردان باشد تا خوردنی و بار کسیر از انگریزان باز نگیرند و بتوانند بسلامت از آن اراضی پروان شوند بعد از پروان شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را با زفر شده و شجاع الملک را خاد و کابل و خاد و ورو و یانه اند سالیک یک دو پیه افغانان از بهر معاشره تسلیم کنند و اگر شجاع الملک بگوید یانه رود و افغانان بار کیر و علوفه و را نیز برسانند و دیگر هر که در ایام تقاطع و مقابلگی بی کرده مغفوب باشد و ازین پس سپاه انگریز با افغانستان عبر نمایند مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را بنخواهند چه در میان بنامی دوستی است و دین دوستی بر زیادت خواهد بود و با الحاح صورت این معاظه بهتر و یک محمد اکبر خان بروند و لشعی جبرج و تعدیل کرد و آنجا

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

منقرض داشت که همه دوزده آذوقه انگریزان را برساند و ایشان سه روزه منکر را پروا نداشتند بسیارند و در وقت انگریزان کار  
شل و تخویل پروا نداشتند و چنان هرسانک بودند که سر از پای نمی شناسند سپاهی که در بالا حصار بود و بر محنت و  
ذلت بسیار بنکر آوردند تا با شاق کوچ دهند اما محمد اکبر خان ایشان را علف آذوقه نفرستاد و گفت تا تمام علف  
و منکر ما که انگریزان تحت فرمان دارند پروا نداشتند و تسلیم ننمایند دل ناگواهی نمیدهد که ایشان را خورش و خور  
فرستیم یا با یکدیگر از بهر محل ایشان حاضر کنیم روزی هجدهم رمضان برنی عظیم بیاریه و کار مردم انگریز یکبارہ پریشان  
شدن چار روز دیگر حکم فرستادند تا غزین را نیز تسلیم کنند و انگریزان از اینجا پیرون شوند روزیستم رمضان  
باز وزیر مختار مجلسی کرده با افغانان ویدار کرد و ادوا کفشد یک نیمه قورخانه دو نیمه خانه که در لشکرگاه واریه بگذراید  
وزیر مختار از کمال عجز و ناچاری پذیرفتار شد استوارت مهندس بر پای خواست و گفت تا چندین ذلت بر خود  
خواهیم گذاشت باید هم کرده روانه جلال آباد شد تا هر چه مقتدر شده بطور رسد کس سخن ادرا و قعی نگذاشت و  
دیگر بار وزیر مختار محمد اکبر خان و عثمان خان را ویدار کرد و ویکتین کابلی و دیگر کچین ایرنی را نیز ویک ایشان  
کرد و کان فرستاد و کالسه کچین کرانت را با اسبان کالسه و سب عربی او و بعضی اشیاء دیگر بر حسب عايش  
محمد اکبر خان تفویض کرد و روزیستم و دوم رمضان شتران سکنبر که در مدت مفاصله اسیر شد و در خانه  
محمد اکبر خان میبود و بشکر آمد و با وزیر مختار رکعت محمد اکبر خان شاپاسی صعب فرستاد و وزیر مختار چنان  
اشفته شد که زبانش از کار رفت با الجله اسکنبر با وزیر مختار رکعت که مکنون خاطر محمد اکبر خان انست که فزا  
وزیر مختار با جمعی از سران سپاه انگریز باید ما را ملاقات کنند و جامعیتی از غلبائی نیست حاضر خواهند شد  
تا عهد و اسپین استوار شود و گروهی از سپاه انگریز را عدا و کسید تا اگر جماعت غلبائی نخواهند تسخیر قلعه  
محمد خان کرد و ایشان نیز در تسخیر قلعه اشفاق کنند و هم در آن مجلس محمد صدیق خان گفت بعد از فتح قلعه محمد خان بگی  
یست که انگریزان هشت ماه دیگر در افغانستان مانند تپا پروه ایشان دریده نشود و آنگاه چنان پیرون شوند  
که کوئی بر غبت خویشان میروند و شجاع الملک درین مدت بنام پادشاه باشد و محمد اکبر خان وزارت او  
کنند بشرط آنکه در ازای این خدمت دولت انگریزی ملک رو سپه محمد اکبر خان بدل کند و از آن پس نیز هر سال  
چهار لک روپیہ برقرار دارد و وزیر مختار این سخنان را در کمال بچاکی اصفا میکرد و هر شرط با افغانان مینهاد  
هم از هم و هم از محبت با انگریزان پوشیده میداشت با الجله این مجلس بدینگونه سپاسی رفت و با انیک تر و  
لایس و جمعی دیگر تفرس کردند که با افغانان ترک تازی خواهند کرد و سر از سخنان محمد اکبر خان شناسند و بیست  
پس سخن بر این نهادند که جزال افیشتون فوج بچاه و چهارم که در تحت فرمان میجرانوارت میباشد ساخته شکت  
شود و فوج ششم شاهی با دعواده و تب اعدا و کار کنند و سنرو لیم کنگتن با سپاه قزاق که پانصد و  
و دراز منکر جای دشت بر صف شده منتظر دو و محمد اکبر خان باشند مع القصد بر یکسوی سپاه در فر  
پشته انگریزان بساطی بکستروند و وزیر مختار و جمعی از بزرگان لشکر و محمد اکبر خان و خواجه افغانان جلوس کردند  
درین وقت محمد اکبر خان وزیر مختار را مخاطب ساخت که آیا بر عهد خویش استوار خواهید بود و در جواب  
تحمید عهد و تشدید معاهده سخن می کرد و هر یک از خواجه افغانان یک تن از سرکره کان انگریز را با خویش

وزیر مختار را قتل  
بدست افغانان

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از تجدیدت منیع التواریخ

مشغول کرد و سواران افغان یک یک دود و در آمدند و طراف انگریزان را فرو گرفتند و غایب افغانان را  
محمد اکبر خان هر یک بازوی یکتن از سرگردگان انگریز را گرفته از فرازشته بریزد و بر بند و سر بر گرفتند و زیر  
مخار را نیز کشان کشان می تاخشد و او فریاد و اغواها بلند میساخت پس با ضرب شمشیر نخستین دستش را از پیکر  
باز کرد و آنجا سرش را بر گرفت و یقیناً آیری که قصه افغانستان از بخارش ابدار سید ویرن هنگام بدست  
عمی الدین افغان سیر شد وی گذاشت خون او بریزند و او را ز دیف خود کرده از آن مهلکه بدر برد و از آن پس تن و کیم  
محمد اکبر خان آورد و محمد اکبر خان با چشمی پر خشم بدو مکرست و گفت شما بدوید که طمع در مملکت با سید هم اکنون  
از یکفر کار خویش برخوردار باشید اما از قتل او دست باز داشت و بلا شوم افغانان سپرد و با الجله سرور  
مخار را در بازار عجموراند و جسد تر و ز را از طاق بازار بیاویختند و اسکینز را مجوس کردند و بسیار کس را مقول  
ساختند و روز پست و دوم رمضان باز مردم انگریز و افغانان از نو بنیان مصالحه کردند و میخیزد و میخیزد که بجای  
وزیر مخار بود و با افغانان ویدار کرد و او را گفتند نخستین باید تو بجان خویش را با تسلیم کنی و افزون از شش عاده  
توب با خود حمل نهیید و دوم آنکه چند انکه زروسیم و ائصال و اموال خسروان و اید با یکدارید و بگذرید سیم  
آنکه جماعتی از بزرگان خود را بگردگان سپارید و هم واجب است که ایشان بازن و فرزند بگردگان باشند  
چهارم آنکه چاره لک روپی بر حسب ادعای افغانان وزیر مخار برزومت نهاد و چون او مقول گشت  
شما باید دین او را بگذارید اگر چه این سخنها بر میخیزد و میخیزد و اما مجال سربزما فتنه داشت این هنگام که با  
انفیس شون از بر مشورت مجلسی کرد و گفت بر عهد و پیمان افغانان و ثوقی نباشد اگر بعد ازین همه تکلیف شاق  
و رشید میثاق میباشند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانستیم که چنان ایشان استوار نیست حرا  
باید چندین محل کران بر گردن دولت گذاشت یا باید در همین بالا حصار و کا بل قامت و دشت و رزم داد  
و اگر نه راه جلال آب و بر گرفت و هر چه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد و اگر چنان سخنان از نصا  
عقل و سورت خاطر بود یعنی فیت که اگر کار بدینگونه میگردند بر افغانان چیره می شدند اما جبین و بدو  
عقل رایت بکنند و روز روشن راسیه ساز و لشکر انگریز از هول و هرب روز از شب می شناسند و صوا  
از خطا نمیدانند و در پاسخ گفتند ما درین رستان قوت مقاومت با افغانان نیست بلکه هیچوقت ما درین  
نمیوانیم بود و او در ایشان توانیم ساخت پس نخست عزت خویش را بگذاشند و ذلت برداشند و هم دولت  
روی سلامت نیند و جان بذلت سپردند مع القصد روز پست و نهم رمضان اول کچین دردم مند و دم کچین  
و انیس سیم کچین و ادبترن چهارم کچین و ب با زمان و فرزندان بگردگان نهادند و ایشان را در خانه  
زمان خان برده در پهلوی کچین کوئوئی و کچین ایزی جای دادند و یقیناً با نمان مرصیان را در زخمه از  
بشهر کابل در برد که در پناه کچین از بزرگان افغان بداد اکسند و پنج عاده توب شاهی را تسلیم افغانان کردند  
و اطبای افواج را نزد مرضی گذاشتند و بیج راه کردند و روز پنجم شوال برنی بزرگ بیارید و افغانان نینسره  
کوح و ادونشان دست در معاذیر زدند و با الجله روز دیگر سپاه انگریز را بر گرفت و از کثرت برودت  
هر اکا برایشان سخت و مصعب بود و ایشان را دوازده هزار شتر بارکش حمل زمان و مردان و طفلان را در بزرگ

## شرح سلطنت و جهانشاهی محمد شاه قاجار

میداد با قتل علف و آذوقه رسپا شدند و چهار هزار پانصد تن سپاه نظام نه عراوه توپ حمل و لوله تا کنار رودخانه طی مسافت کردند و راسخی چون پلی استوار بر آب بنو تا شامگاه بکل شتر و بارگیر مشغول بودند و افغانان ایشان را دشنام می گفتند و سخره می کردند حرکت چند اهل سپاه تا شبانگاه کشید و پنجاه تن از مردمان بر روی زمین بر سر برف بر دو ساید لشکرکشان نیز از نظم نظام بیرون شدند و بسیار کس از لشکر هندی میروند و بایان همه رحمت میفرستاد و نیم طی مسافت کرده بمنزل بگرام رسیدند هم در آن شب جماعتی از سورت سر با جان بدادند و روز هشتم شوال از آنجا کوچ دادند و یک نیمه سپاه هندی از شدت برودت و ضعف نیت نتوانستند با لشکر طی مسافت کنند و افغانان چون کرکان کر سینه که بمیان کوه سفندان در روز دوازدهم از قهای انگریزان میرانند و تا میان صف در میرفتند و احوال ایشان را در میروند و همچنین یک عراوه توپ نیز گرفته بنزد محمد اکبر خان بردند و او حکم داد تا شش تن دیگر از بزرگان انگریزان را بکوه کان گرفتند و مردان بگریز از نوپیمان دادند که تفنگ کس کش ده نشو و بشروط آنکه حطب و علوفه ایشان را باز گیرند باین دولت و پست تا منزل تب خاک آمدند و روز ششم شوال از افغانان غازیاریدن کلوه شغال و تفنگ کردند و میجر شین فوج چیل و چهارم پایا دکان آهنگ مدکنه لکن میفیدند و همچنین محمد اکبر خان چند تن دیگر بکوه کان گرفت و کار بدینگونه رفت تا ماهی که حرو و کابل نام وارد بر رسیدند و راسخی و ده ایست که پنج میل طول آست و ریشب آن دره و دوی مسیکند و در بکرکا و آن چیل رفیع جاوه است که تا کنان در دو سفت ذرع سر اشیب است و از آن سوی تا فراز چیل مسافتی میاید باشد و چنین شکیانی افغانان بکش و تفنگ و سده طریق درآمدند و چاه از پسران و دختران سرکر دکان را اسیر گرفتند و یک عراوه توپ را از ماخوذ داشتند و بوسی نش را بگشتند با اهلجه تا لشکر انگریز بنحرو کابل در میرفت سه هزار تن از ایشان مقتول بودند و بگرفت ایشان یکجایه منسوب گشت و در آن منزل نیز برنی شدت پیارید و در همه لشکرگاه چهار نیمه پیش بنوعی جزال شد و دو از بزرگان و اطفال بود و دیگر زخمی ادا و داشتند و بسیار زجر احوال و راجحان و در آنجا بودند روز نهم شوال که زندگان آرزو بر دکان می بردند چون خواستند کوچ دهند جزال سیل گفت بهاشید که محمد اکبر خان از نو سخنی آورد و همیکوید که کوچ و اوان زمان او را باشد و زخمی ادا و باند و بازان کوچ و هندیان زمان از کابل تا بدینجا خردنی اندک می یافتند و بسیار کس از ایشان را اطفال شیر خوار بود و بسیار کس بکس بودند و چاه و چاکران ایشان را کشته بودند و اگر نه که ریخته بودند و بخران جامه که در بر داشتند اموال ایشان بنهب غارت شده بود و با اینهمه بخنان محمد اکبر خان و ملازمت او دلخوش بودند باشد که زند بمانند روز دهم شوال لشکر انگریز نیمه در پیش و عقب بودند که از پیش روی کوچ دهند چه غارت افغانان از وینال بود و این بشکام سپاه یوروپ اندک توانا بودند و بیشتر مردم هندی را دست و پای از برف و برودت از کار پانده بود و افغانان بر فراز جبال برآمده و طرق و شوارع را همه جامه و دو دشت بکش و تفنگ مشغول بودند و مردمان هندی لشکرها را انداخته هر میت میساختند و در وقت افغانان بر سپاه انگریزان تاختی کردند و باتیغ کشید و بسیار کس بگشتند با اهلجه و درینجا سپاه هندی تمام کشته شدند و خزانه و بینه و سلب و ثروت یکباره بدست افغانان

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناخ التواریخ

اشا چون شکرانگیر به تبرجد رسید از جمیع سپاه پنجاه سوار و پنجاه پیاده توب و دوازده پوند و هشتاد و سیاه از  
 فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سواره از تمام سپاه انگیز و معدودی از تابعین بمنزل رسیدند  
 و دیگر هر که بود مقتول گشت و هر چه بود منتهوب شد تمام معبر هفت کتل از کشته پشته اشا و دوازده امان  
 جیل منسریا و زخداران و چهاران همی بر میرفت همانا از روزیکه از سنکر سپردن شدند تا این منزل پنجاه  
 تن از سرکردگان بزرگ یورپ نابود گشت و دوازده هزار تن مرد و لشکری از لشکرگاه انگیز مقتول افتاد  
 و با اینحال شکایت بنزد محمد اکبر خان بروند و پاسخ گفت منع جماعت غلجائی در وقت بازوی من نیست هم  
 و اینچنان افغانان از کشتن و تفتن دست باز میداشتند لکن بواسطه ظلمت شب انگریزان کمتر زیان دیدند  
 و در پایان کار آن مکتوب که بدست مردم انگیز مانده بود و هم بگرفتند و اکثر کردی و ربا اتفاق و اکثر وقت با خود  
 داشته با خود ویر و دوزیا و هم شوال از منزل کتر سنگ کوچ داده روانه چکلی شدند و شتدان با برخی  
 از ابطال رجال چند اول سپاه کشت و همه راه بکار مدافعت بود و افغانان بقتل و اسیر شدن بندگان  
 ناز و دیگر انگیزان به چکلی رسیدند و بر پشته رفی برآمده و در اینجا صف راست کردند باشد که خود را بشارت  
 و جلالت بنمایند و افغانان کمتر بقتل ایشان مبادرت کنند و ایشان راسه کوساله بود و بکشتند و کشت آنرا  
 خام همی بلیدند تا افغانان بر پشتهای افراخته تاخته ایشان را هدف کلوه همی ساختند و در نیت محمد کج  
 خان اسکینیز را طلب داشت و آن چهاره با مید چاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نمود و بهر  
 گفت محمد اکبران سخن بر این دارد که میباید شتدان و جان سخن را نیز بکروگان بگذارد و بکلال آبا و در شوید  
 اینوقت بانگ تفنگی برآمد و معلوم شد که اسکینیز را بکشتند و سپاه انگیز مرضی و مجروحین را که داشته بیفرمان  
 روانه جلال آباد شدند تا از آن سوی چون راه سختی و صعبی و پیش بود و افغانان خار بنها در اینجا تعبیه کرده بودند  
 تا چون انگیزان عبور دادند بدان خار بنها گرفتار شدند و تا معبر خویش را پر و آخته میکردند افغانان برسیدند  
 و بقتل عامه پرداختند و در اینجا افزون از شصت خورده کابل از اینجا حاکم بکشتند و دوازده تن از سرکردگان  
 نامور انگیز مقتول گشت صبح سیزدهم شوال عدد انگیزان چنان اندک بود که جماعت قلعجائی را هرگز از  
 ایشان نمیخواستند و در میرفت پس یکبار بدیشان حمله افکندند سپاه انگیز از بهر فرار بر بندیهایی حبس  
 عروج میکرد و افغانان یک یک و دود و رادست آورده با خود میداشتند و مقتول میساختند چون  
 عدقی در ایشان نماند و بیشتر زخدار و مانده شدند افغانان یکبار بتغ سپید بدیشان زد و نمودند و ستر و ستر  
 چهارتن از مردم را که زخمی بودند هم سیر کردند و دیگر تمام آن سپاه مقتول گشت از میان یکتن بکلال  
 آبا و در رفت و آن اکثر پدیدون بود و بعد از قتل چنان لشکری بزرگ محمد اکبر خان مراجعت بکابل فرمود  
 و کردگان را در حبس خانه بازداشت و زمان انگیز را در بازار با برقص کردن حکم داد و این بود و تا این زمان  
 بدولت انگیز استعفاست بردند و کارداران انگلستان امیر دوست محمد خان را رخصت داده و باز

کابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند

شرح حال فرخنده آل شاهی غازی محمد شاه قاجار در سال یکم هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

در سال یخزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه بارسیل ترکی چون نه ساعت و چهل و چهار دقیقه از شب و دوشنبه ششم شهر صفر سپری گشت خورشید به پیت الشرف شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در دارالخلافه طهران بساط عید پایی بر دو حکام ممالک محروسه را طلب داشت و در امور رعایا پرسشی بمنزله فرمود و دفع دزدان و راهزنان و رفاه حال مجتازان و کاروانیان را بر حکام بلدان واجب داشت و چون هنگام زنگ نایب السلطنه عباس میرزا وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی لشکر بایا جنب کرمان کوچ میداد و آنجا که از نایبین به نیکسبد سفر کرد آب باندازه مردوم و دواب بدست نشد شصت سراسب و پنج تن سرباز از تشنگی جان بداد چنان نایبین تا آنجا که پست فرسنگ مسافت است جز در منزل نیکسبد که رباط علی است و ابجیری که جز چشم سحاب چشمه ندارد و هیچ آب و آبی و آب نباشد لاجرم شاهنشاه غازی حکومت یزد را به حسین خان اجدوان با شش مفتول دشت و فرمانی که در نیکسبد چشمه آبی احداث کند و جماعتی از بهر حفظ طرق و شوارع بکار و تا مجتازان از شرب آب و زحمت صعلایک بلوچ آسوده خاطر گذرند حسین خان بعد از ورود و بیز و چند آنکه در آن راضی حضرت با رک و آب نیافت و مردمانش گفتند سلاطین ماضی در آن راضی بسیار خلفا را کرده اند و شخص آب نموده اند و بی نیل آرزو ترک گفته اند و این هنگام کیتن از پرهیز کاران را در خواب التماس کرد که حسین خان بجوی که از تملی که در کنار نیکسبد است آب توان جاری ساخت و آن قل را ببند نام است حسین خان بعد از اصنافی این قصه تا از کان بر آید کس فرستاد و در اینجا چاه کا نه کرد و بعد از پست و ربع حفر چاه شش ذرع آب بر جوشید و انبار گشت لاجرم خرد و قنات کرده یکی را خضر آبا و آن دیگر را حاجی آبا نام گذاشت و سی چهل خانوار رعیت بد اینجا کوچ داد و از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد ساخت تا در اینجا سکون کرده حافظ مژدین باشند و از نیکسبد تا اغدار این در میان راه قنات دیگر کرد و حسین آبا و امید و در شیراز یک ربع از قنات هرستان را که خالصه دیوان است پیشگشی لایق داد و از اولیای دولتی بکلیت گرفت و در مردم شهر موقوف داشت و مجرای آن را از سه فرسنگ مسافت حضر کرده از میان شهر جاری ساخت و هم درین سال فرما و میرزا چون از بوشهر مراجعت بشیر از بهی که در حسن خان کله داری و شیخ جبار خان کهنکلی و شیخ خلعقان علویه را که از شهر را راضی کر میر بوند مغلولآبا خود کوچ داد و قلعه شهر یاریا در عشر آخر صفر مفتوح ساخت و آن قلعه را بر فراز کوچی کرده اند و چاهی از میان قلعه تا باب رودخانه که سه جانب آن کوه را محیط است بر سنگ خاره خرم نموده فرما و میرزا بفرمود تا بانسنگهای کران آن چاه را انباشته کردند و دیوار قلعه را پست نمود که مامن دزدان نباشد و پنجشنبه نهم ربیع الاول وارد شیراز گشت این هنگام بزرگان شیراز و صنایع و مملکت فارس بعضی کاروانان و دولت رسانیدند که فرما و میرزای نایب الایالات فارس را در قدم صداقت تعزیتی افتاده و بخیالات بیده و مقالات ناپسندیده هر روز دل بدیکر دولتی داده و اکنون چنان دهنده که اگر با دولت انجلیس نیوسته شود کارها بکام خواهد کرد و اگر چه با استیحا و دولت ایران و انجلیس اینگونه آلاش زلال صدق و صفا را که در نی ساخت لکن حاجی میرزا آقاسی و دفع او را بصواب نزدیکتر داشت تا مبادا در میان دو تین بیوقوفی اندازد لاجرم بحسب فرمان منسخ خان غفار کجی شانی

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

پیشخدمت خاصه روانه فارس شدند تا یکصد هزار تومان از منال و یوانی را بخوددارد و صورت حال را باز داشته  
بمرض رساند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی وزیر فارس نیز احضار بد رکاهه شد و از انوسی خاغللی خان  
ممنی که در ماهور میلانی گریخته بود و پوشیده از مردم بشیر آمده پناه بده و بجایه کشت فرما و میرزا و مظمن  
ساخته حکومت ممسنی داد و او شاد و خاطرمیان قید خویش رفت و عینقی خان بجستیماری برادر محمد تقی خان از مومچر  
خان منتقله و لکه گریخته بود و بنزدیک فرما و میرزا آمد و در این روزانه دارا الخلافه ملز و در بنو قوت فرخ خان از دار  
الخلافه رسید و بعضی تخان که مردم فارس بعبایت و شکایت میکردند این رسا یند کار داران دولت  
چنان صواب نمزد که فرما و میرزا حاضر در رکاهه شود و او را طلب نمود و حکم رفت که فرخ خان در شیراز  
اقامت نماید و خرج محکمت فارس را فراهم کند تا آنجا که اخرا بگذاری بدان را ضعی مامور کرد و دین بود و مایه  
نبی خان امیر دیوان مامور بکومت فارس کشت و فرخ خان با منال و دیوان طریق در رکاهه شایسته گرفت  
و هم در منال میان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد و دستوی و تها و تسید کشت و میرزا جعفر  
خان مشیر الله و لکه که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول بفرمان کار داران و لیتین  
عبدالحمید بشرح نکاشته و خاتم برز و ندید بکنونه

صورت عهده نامه دولت علیه ایران با دولت بهیة اسپانیول

محمد قمر بنب العالمین اباعبد و دولت علیه ایران و دولت بهیة اسپانیول بجهت ملاحظه صرفه و صلاح تجارت و  
عموم رعایت ملکیتین و ترقی و وسعت دادن بصنعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح منظمه دولت  
جنین یافتند که هیچ مقدمه مانند انتقا و عهده نامه باین مهم بسیم معین و مفید نخواهد شد لهذا هر دو علی السویه  
مناسب دیدند که من بعد ما بین دولیتین بهتیمین و تبعه آنها اساس دوستی و آید شد موافق عهده نامه مبارکه  
دوستی و تجارتی که بزور تحافیت و عدالت آرهته است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام اعلی حضرت  
فکر گفت شمس برج جلالت نخبه سلاطین زمان و ارث تاج و تخت کیان شایسته ممالک و وسیع المسالک  
ایران نعل الله فی الارضین بحکف الاسلام و السلیل السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان  
الخان السلطان محمد شاه قاجار اید الله ایام سلطه از طرف قرین الشرف خود عالیجا و مقرب الخاقان میرزا  
جعفر خان هندس باشی عا که منصور و ایچی مخصوص دولت علیه ایران و در بار عثمانیه صاحب نشان مهر شاه  
صورت بیمن و نشان اول شیر و خورشید سیرتبی و صاحب و جامل سبر و سرخ و نشان و درجه اول افتخار  
دولت عثمانیه را در ضمن اختیاری نامه جدا گانه درین خصوص وکیل مطلق و مقرر نموده و همچنین بدرمینر بهت  
و آفتاب و در نشان سلطنت شکوه نونهال بوستان جلالت السلطان و دنا یزد پیل ثانی که بنام نامی  
ایشان در ایام صفر سن امر سلطنت بلقب و لیعهدی بجفرت بال و دمر و اجسیر تر و صاحب اختیار  
ملکیت و یک توار و میرلا محمول است از طرف خود موسیو آن توفی لویض و کار دنا صاحب نشان مشهور متنا  
چار لرسیم پادشاه مالک اسپانیول و صاحب نشان امریقان سلطان ایزد پیل تانک و صاحب نشان  
عیسی پورتقال و صاحب نشان صوار دولت یونان و صاحب جلیل که مقتدر ست پنت المقدس صاحب  
نشان



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

نشان دل افشار و دولت علیه شما نیا احسنای مشورتخانه سلطان یزد و پیل کمانک نویسنده خاص پادشاه بنی  
 مشایر دولت مشارالیهما و آستانه علیه روم از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نام کرده ما مورین مزبورین بعد  
 نشان دادن و ملاحظه نمودن اختیار نامه یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یافته قلمو عهد نامه مباد که را در ضمن هیئت  
 ماده آئینه باین پنج واو نداده و اول بعد الیوم ما بین دولت علیه ایران و دولت بهیاسپانیول و تبعه طرفین الی  
 ما شاء الله تعالی اساس دوستی صاوق و محبت و موالات و اتمه باقی برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین  
 علیشان با ذون باشند که با زادی تمام و امنیت بملکت یکدیگر آید و شدین نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند  
 و خانه و دکان و حجره و بنا بر بقدر ضرورت خود گرایه نمایند و از طرف مباحثین و دیوان هیچ وجه مخالفت نشود بلکه  
 پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده وقت بکنند که بستیاجان و تجارت طرفین خوش رسانی شود و بقدر مقدور  
 با ستراحت و آرام آنها بفرمایند و در وقت ضرورت احکام و مناشیر عبور بانها مرحمت شود که کسی مانع نشده حمایت  
 از آنها نکنند ماده سیم و در حق تبعه دولتین بهترین که بعنوان معاهد تجارت و سیاحت بملکت یکدیگر تردد نمایند  
 از وقت ورود الی وقت خروج لازم احترام مرعی شود و از آنها هیچ رسم و رسم عوض مطالبه نکند و اگر آنها از استعانه  
 مثل دول متجا بکر که گرفته شود ماده چهارم و دولتین علیشان بجهت آسایش و طمینان تبعه خودشان که بنجا یکدیگر  
 آید و شد خواهد که با ذون خواهند نمود که در دو محل مناسب وکیل تجارت اقامت کند و دولت علیه ایران با ذون  
 خواهند ساخت که یک نفر وکیل تجارت از طرف دولت بهیاسپانیول و در دار الخلافه طهران و یک نفر دیگر در وارساف  
 تبریز مقیم شود و همچنین دولت بهیاسپانیول راضی خواهند گشت که یک نفر وکیل تجارت از طرف دولت علیه ایران  
 در مدرو پای تخت دولت مزبور و یک نفر دیگر در بندر بر صکون و یا بوض محل ثانی و یک بندر دیگر که دولت  
 ایران مناسب دانند وکیل تجارت نصب نمایند و در پنجم هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد ما بین  
 دولتین معاهدین گفتگو و زاعی اتفاق افتد آن نزاع باید موافق عادت و شریعت مملکت باستحضار وکیل تجارت  
 آن دولت قطع و فصل شود و هرگاه یکی از تبعه دولتین مغلس و با شکست شود میباید بعد از ملاحظه و قرار سال و  
 رسول و طلب و شخواه آن اموال و اسباب و فیما بین ارباب طلب بطور عزم تقسیم کرد و اگر یکی از تبعه طرفین  
 وفات کند خلفا تا او باید وکیل تجارت آن دولت تسلیم شود و ماده ششم اگر یکی از دولتین معاهدین با دولت دیگر  
 جنگ و محاربه داشته باشد باید ازین رهگذر بدوستی ابدی و دولت علیه ایران و دولت بهیاسپانیول  
 هیچ وجه خلل و قصور نرساند و در هشتم این عهد نامه دوستی و تجارت که فیما بین دولتین پنج مذکور گذشته و ضمن  
 هفت ماده قرار داده شد است بیاوردی خداوند بیکانه امنای دولتین معاهدین جمع مواد آنرا دایم مرعی  
 و استتیب هیچ وجه بارگان آن خلل نخواهند رسانید و انشاء الله در مدت پنجاه و یکا کمتر عهد نامه مزبور با مضامین  
 امنای دولتین علیشان رسیده و در اسلامبول ما بین وکلای دولتین مبادله خواهد شد و اتمه این هفت ماده  
 که بتصدیق وکلای طرفین در دو نسخه بقیاق واحد انجام پذیر گشته بعد از مهر و امضای طرفین و در دار الخلافه  
 اسلامبول تیار و نسخ پنجم مرجع مطابق مرسوم محرم الحرام سال یک هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق یک هزار و  
 هشتصد و چهل و دو عیسوی عوض و مبادله گردید و هم درین سال حسب اتمه خان امیر تونجه بعد از مراجعت از سفر

## جلد دوم قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بلوچستان و فتح نهب و غارت که از سفر بلوچستان و افغانستان بدست کرده بود برک و سازی هکانه نظر داشت درین هنگام ده وارا الخلفه طهران بساط عیش و عرس کبکتره و خوشتر تاخان را که از بزرگان قبیله شامیون بود و در طراوت و خسار و صلاوت کشتار و در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر خویش نکاح بست و حاجتی ابنه از صاحبان مناصب تو بخانه را بفرستاد تا وارا از خانه پدر با هووچ زور کوچ دادند و تا قریه کن که به فرسنگ کم و بیش تا طهران مسافت وارد بیاورند و بزرگان اهل نظام پذیره داشتند و از منظر امیر تو بخانه بساط شادمانه گسترده کرد و از خوردنی و آشامیدنی چند انگو در حوصله حساب بکنج حاضر ساخت و چند انگو داشت و توانست از جاذبان مویشی و پنجه سیران و ششی و ماهیان بخری و مرغان بری ذبح کرد که کس از آن پیش نشان میند و در زچهارشنبه نهم رجب که بهار عیش و طرب و دنار و مهر و لب بود به هنگام ناهار و دیگر که امیر تو بخانه غیرت ماه را چشم برآه بود و ناکاه زمانش برسد و آبی سر برآورد و همچنان بر جای خویش سر و کشت حلاوت منین بتلاوت مقریان تحویل کرد و سخنان تهنیت بکلمات تعزیت تبدیل یافت پذیرندگان بهودج نرین عروس را بسلب سیاه مخوف داشتند و از پیرون طهران آن اختر تاناک را بایمانب آذربایجان ربح ساختند میرزا جعفر و قیاق نگار پسر میرزا صادق مروزی که ذکر او درین کتاب متبکرا در رفت مراجعیت کرد که مروزی قریشی نسب از سادات نهب و از الخلفه کرده به برای آمد و بهزار کونه ضراعت مرا شغافت را بیکخت که از جماعت اسیران که امیر تو بخانه از نهب و از کوچ و ادیکتن و خستری است که بشر طرزی و در سر کای پسر من بود و من برای رانیدن او پنجاه منزل تاخته ام و ادیک حل این عقد بهر انکشت تدبیر تو شناختم و قیاق نگار بر زحمت او رحمت آورد و این معنی با امیر تو بخانه یاد کرد و در پاسخ گفت پست تن تو بچی بپای کرده ام اگر این مرد را بدست کند سر از پیکرش بر گیرند و قیاق نگار باز شد و این را زبا او باز گفت و مرد خواهند و پسنوله پناهنده کشت و در دیگر امیر تو بخانه در گذشت

قصه عروسی  
حبيب الله خان  
تدريجاً

شرح وارا و ادات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال کیزاد و دویست پنجاه و نه هجری سال کیزاد و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنه ۱۲۵۸ قمری ترک چو ن سه ساعت و دو دوازده دقیقه اند روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر را آفتاب بجل شد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بپای برده حکام و اعمال مملکت را طلب داشت و در نظم و ولایت و رفاه و رحمت و تشدید مهابنی عدل و داد هر یک را بکند فرمان کرد و چون در میان بزرگانان بسیار کس باو دید میشد که خویشتن را بدروغ مفلس میخواند و دین دام خوانان را اینک داشت خاصه رعایای تبعه دولت روسیه پشت این خدمت میا خند و ادای دیون مردم را بقبول و محاط می انداختند کار داران دولت ایران در دوس برای دفع اینگونه حیلست ساری از بهرام و رتبه تجارت محمد نامه کردند و خاتم بر نهادند بدین شرح

صورت قرا نامه تجارتی فهاپن دولتین بهتین ایران و روس

تدبیر اینکه برای دفع افلاس جعلی و دفع حیلجات و رشکته محمد نامه لازم است که از قرارداد تفصیل ذیل است فقره اول جمیع مستندات خرید و فروخت و تمکات غیره من بعد باید در دیو و تجمانه معتبره و در دفتر مخصوص

که حکام

## شرح سلطنت و جانشین می محمد شاه قاجار

که حاکم هر ولایت مخوم بهر دولت میدهند ثبت میکند و دفتر مذکور کل مطالبات از روی تاریخ و غیره بابت  
 کرد و تاریخ و نمره و دستر باید بروی مستندات نوشته شود و اوراق و قهره داشته باشد محک و دفتر ده  
 فقره دوم مستندات که در دفتر بزرگ معتبر شده باز باید جداگانه در دیوانخانه با سامی معاینه این نوشته شود و نمره  
 در دفتر بزرگ نوشته شود فقره سیم چنانچه محاسبه خواهد و و تسک که در دیوانخانه معتبر شده است بر خیزد بلکه  
 ثبت دیوانخانه اشس قدیم ترست اول وصول خواهد شد این قرار داد مبطل قواعد عامه که هنگام افلاس  
 جاری است نخواهد بود فقره چهارم ثبت مستندات چیزی نیست واجب ولی بخصوص مستندات که موافق قاعده  
 در دیوانخانه صورت اعتبار بهر ساینده است ترجیح دارد بر مستندات خارجی که مجری نخواهد بود و مکرر بذاجر می  
 مستندات که در دیوانخانه معتبر شده است و این نوع مستندات خارجی را قیواند و در دست یکسان بیاورد  
 معتبر نماید فقره پنجم هر که مال غیر منقولی را بخواهد بفروشد یا بیع و شرط کند باید قبلاً و بخیال را بست مشتری و  
 و چنانچه سر و عده و شتو را ندیده پس از دم خواهد رسید و دیوانخانه قبل از ثبت و معتبر نمودن چنان سند بخرید و  
 فروخت باید مشخص نماید که قبلاً و بخیال آن بدست مشتری داده شده است و پیش از آن مال غیر منقول بغير  
 فروخته نشده باشد و نزد کسی بیع شرط و کرد و نباشد فقره ششم ای مسکنی ثابت نخواهد بود و مکرر این که طلبکار  
 و بده کار هر دو بهر دو خط و بر روی تسک نوشته باشند که نخواهد کلاً رسید و الا عند الضروره با قاعده شود و بیایند  
 ادای قرض ثابت شود فقره هفتم بعد از وفات بده کاری طلب کاران حق مطالبه خود را از ورثه و در قبلاً از بندگان  
 و عده خواهند داشت مگر در شتو اموال مرحوم دارد نمایند فقره هشتم هر یک از ورثه کسبه و تجارتی دعوی افلاس نمایند  
 باید قسم بیاورند که از اموالش چیزی پنهان نکرده است و افلاس خود را هم ثابت نمایند چنانچه شتو کار  
 کنان و هم قسم بیاورند که از اموال خود چیزی پنهان نکرده فقره نهم این نوع و شکسته با دست بر میدارند و  
 تن خاصه کنند و باین اموال آن شکسته و اموال اولاد و زن او را ضبط خواهند کرد و در صورتیکه شکسته شود که بعد  
 ظهور در شکستگی او صاحب آن اموال کشته اند آنچه از او امتنان که بهر هیچ وجه و فعلی با او شکسته نباشد  
 بایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جواز و خزان شوهر رفته از ضبط محفوظ خواهد بود فقره  
 دهم چنانچه باعث افلاس از سرقت اشاق و از غرق ثانیه و از غارت دشمنان باشد و این صورت ضرر و زیان  
 ضامن تن نیست فقره یازدهم سرای مجلس محلی چنان سرای دزد و دهنای شخص کاوب خواهد بود و در جنت  
 تخفیف سرای آن در باره موارد استثنائی منحصر با علی حضرت قدر قدرت شریاری خواهد بود و مجلس محلی بابت  
 طول مرافقه اشس و بس باشد و اما احدی هم نباید مرافقه نمایند جمیع اموالش ضبط خواهد شد و باره تجارتی غیر  
 نمود و به شتو غنی نمیتواند چنان سرای برای رشای او برای شتو صیکه اموال نمان داشته اند باقی خواهد بود فقره  
 و از دهم شرط نامحاشات شخص مغفل که بعد از افلاس نامش واقع شده است باطل است و همچنین شرط نامحاشات  
 و بخشش با که بعد از ظهور افلاس نموده است باطل است فقره سیزدهم تقسیم اموال در شکسته فیما بین طلب کاران  
 چهارده ماه خواهد بود اگر اجناس در شکسته قبل چیزی نیست که زود ضایع و تلف میشود و مثل چهارپا و آرد و  
 سایر بلا در کم نقد نمایند و مال تجارتی که بعد از شتو را افلاس بدست مجلس میفرودشند باید در کمکر ضبط شود

## جلد دوم قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و بدینجا نه فرستاد و همچنین بر نوع مراسلات با ستم مجلس که مشرب بعد صدق افلاشش باشد باید بدینجا نه فرستاده  
نقره چهارم و سیم و دایمیکه مجلس کل قروض خود را دانموده است باز به کار حساب خواهد شد طلب کاران به  
رضای خودشان برای طلبهای باقی مهلت خواهند داد و در آن اثنا هر چه حاصل او شود و بارش با و برسد عوض  
قروض داده شود و نقره پانزدهم چنانچه در مقابل و در ثمر ثبات مستندات نقیض ظاهر شود و بدینجا نه ثبت  
بآن قلب نموده باشند و بدینجا نه باید از عهده قروض و شکسته براید نقره شانزدهم آنها یکمکه مجلس حلی حساب  
یشوند از تفرار می باشند اول اینکه شکسته افلاس خود را ثابت نماید بطریق واضح حساب شد و جنس خود را که از مردم  
گرفته است بدو دوم آنکه بر همان داسکار جنس بخانه میر و سیم آنها یکمکه افلاس خود را دانسته بعد از ظهور  
افلاش بقصد خوردن مال طلب کاران بخشند که با کرده چهارم آنکه مال غیر منقولی را که سابقا بغیر فروخته است  
یا بیع و شرط کنده است به جهت بفرودش یا بیع شرط کنده و پنجم آنکه مال وقف را بفرودش یا بیع شرط کنده و  
نقره هفدهم علیحضرت قدر قدرت شریاری سوامی و بعضی مساجد و اکن شریفه که از قدیم الایام مثل خانها  
عمامی یا مدار عمارت یا دوشاهی بستان بوده اند بستان یا اینی بستان خانهای مردم را موقوف نموده غن  
میر نمایند که هیچیک از رعایای این دولت جاویدت مقصرین را مثل زرد و مجلس و سایر راجحانهای  
خود را نه دهند و هر که خلاف حکم نماید مورد مواخذه و پادشاهی خواهد شد نقره هجدهم چون بجهت پیش رفت امر تجارت  
همه جا ملک تجارتی ضرورتی ندارد و دیای دولت قاهره در همه جای ایران که تجارت کلی میشود و ملک التجار یقین  
خواهند فرمود و یکرا آنیکه هر وقت که تجارتی ببنیه دولت روسیه بدینجا نه رجوع میشود باید قطع و فصل آن در حضور  
یک نفر صاحب منصب سفارت یا قونصل بشود بکنده اجنط اموال مجلس و مخلفات مقرض متوفی و در جانی که پاس  
رعایای خارجی بمیان آید باید نوشته در حضور یک نفر صاحب منصب روس باشد کارکنان روس طلبها  
و شکسته را از بده کار ایش که اهل ولایت خواهند بود چنان مطالبه خواهند کرد و مثل آنکه مقرض خود رعایای  
دولت بنیه روس بوده باشد و یکدر باب نقره پنجم که مال غیر منقولی ذکر شده است مجدداً ایراد میشود که در  
ایران که کس بر قری حق دارند اول دیوان اعلی دوم مالک سیم رعیت چنانچه مالک بنواهد قریه خود را بیع و شرط  
بگذارد و بجهت رفع لشکری باید قبل از وقت از دیوان اعلی و رعیت اذن حاصل کند و تحریر پر اوست و دوم شهر شوال  
سال یک هزار و دویست و پنجاه هجری و هم درین سال سید حسن خان سرتیب که با فوج خود مامور بتوقف شیراز بود  
جماعتی از اعیان فارس و حضرت گاداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرامیز را حقوق دولت  
ایران را از گردن خویش فرو کنده است و در نهانی با دولتی دیگر اشتنا و یگانه شده کار داران دولت هم کردند  
که مبادا در میان نشنه انگیزند و با دولتی که سالها بطریق موافقت سپردند مورد مخالفت شود و لاجرم امر را ازینجا  
ایالت فارس خلع کردند و شیخ احمد خان مافی را با سواری چند از مردم مافی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده  
و در آنحضرت او را دو میز را بنی خان امیر دیوان را بجای و بکلمت فارس فرستادند

شرح و احوال شایسته غازی محمد شاه قاجار و در سال یک هزار و دویست و هشت هجری  
در سال یک هزار و دویست و هشت مطابق سنه لوی میل چون نه ساعت و هشت دقیقه از روز چهارشنبه  
سلطنت

## شرح سلطنت دجانهیسی محمد شاه قاجار

سلطنت صغیر بگذشت آفتاب از حوت تحویل حمل و او شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط نور و زری و دولت  
 دین بسنگام شده میز اعلی محمد باب آشکار گشت همانا او مردی از تاجران و کالان شیراز بود و پدر او میز اعلی  
 ناز نام داشت و عاقل و شایسته تجارت میگردید و او در بدایت حال تحصیل علوم فارسیه پرداخته از مقدمات  
 عربیه نیز بهره گرفت آنکه و سواد و سیاحتی در حوض فغانی و در آنجا یک وادای بخلاف شریعت غرات  
 بریاضات شاخ و تاخت و از آن ارتقای بسایح عالییه جست چنانکه مسموع افشا و وقتی در شهر و شهر که نفس  
 نیش چون دم نور تا شده بسنگام سورت کر با بر با میسرقت و در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و در  
 باد را خویش میکشاد و چندان این زحمت برتن نهاد که دماغش علیل و متفرش پاشیده گشت آنکه سفر عتبات  
 عالییه کرد و در زمین مقدس که بلا سکون اختیار نمود و همه روزه در محفل تدریس حاجی سید کاظم که بهترین  
 تلمیذ شیخ احمد حسینی بود حاضر میشد و از کلمات و استقادات صحبت و بر طریقت شیخ احمد میرفت یکسال  
 بدینگونه و در هر چون حاجی سید کاظم از جهان بسلامی جاوید انتقال نمود و چند تن از شاگردان او را بر داشته  
 برای دیانت و عبادت مسجد کوفه در رفت و چهل روز اقامت کرد و یکبار در نماز جش از استقامت کشت  
 و آنکه در منافی مردمان را بر باد و افادت خویش میفریفت و بار اودت خود دعوت می نمود و از هر کس  
 خاطر میشد با او میگفت من باب التمس فادخل البیت من ابوابها پس خانه را بجز از در بدون شواش که  
 خواهد بگذری رسد وین خدای را باز داند تا مراد بگذرد و اجازت نشاء بگذرد و رومی بسیر اعلی محمد باب مشهور  
 شد و چون روزی چند بگذشت مصطفی باب گشت و نام او کمتر بر زبانها رفت مع القصد چون در کربلا کرد و خود  
 انجمنی کرد و مریدان او فراوان شد هر کس را صدیق تر داشت با او از تمدی خویش فرونی جست و با آنکه  
 خویش گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم را شطارش بر زمینم و چون در خبر است که حضرت قائم صلوات  
 علیه از که مظهر خراج خواهد کرد و با مریدان خویش میگفت که سال و یکرو دعوت خویش را در کوچه ها هر جا هست  
 و با شمشیر بیرون خواهم تاخت و بعضی اخبار و احادیث را که با ظهور آنحضرت مطابقتی دارد با خویش شنیده است  
 میگرد و مردم را می آموخت که چون سال دیگر خبر روح من با سیف خواهد بود و غوغا خواهد برینت برینا فرست  
 که مکاتیب خود را با شغرف و دیگر سرخها بکنند و نیز میگفت در اذان و اقامه نام مراد اخل کرده اشهد  
 ان علی بن ابی طالب بعد از من است و میگفت این از خدای من فرو و شده و قرآن من است  
 و چون آن کلمات از قاعده عتبت بیرون بود و غلطات نحوی فراوان داشت بعضی از مردم بجا بیرون  
 میشدند و آن غلط را باز می نمود و جواب میگفت بخور و در حضرت حق کنایه بود و تاکنون بدان کنایه ما خود و بگو  
 بود اینک بشافعت من دستکار شد پس اگر مرفعی را بجهاد یا مفتوحی را کسور بخوانی زبانی نباشد هم بدینجا نیاید  
 گفت اکنون دین گال یافت و ظهور حق تمام شد که من ظاهر شدیم چه من صورت علی و محمد هم نام علی و محمد بود  
 بودند اینک آن هر دو منم ازین روی نام من علی محمد است هم بدین آرایش گرفت و گفت هنگام آن فرمایش  
 سختین محمد و علی با من است کردند و با من ایمان آوردند و چون او را همی گفتند که پیغمبر این سلف بر صدق سخن  
 خویش خرق عادت کردند و بجز نامند صالح از سنگ خارها که کرد و خلیل از تپش گلستان آرد و

از این جهت  
 نوشته شده است  
 به

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و موسی از چوب حصا اثر دای و منده ساخت عیسی مرده هفصد سال را از کور پروان تاخت محمد صلی الله علیه و آله  
که خاتم اینست ازین جمله فزونی حبت و پروان عالم ناسوت در اجرام فکلی و عوالم ملکوتی کار کرد و چنانکه قصه سرخ  
و حدیث شوق قمر تاکنون سمرست در پاسخ گفت بر آن کالات من مقالات من است ازین افزون کدام معجزه  
تواند بود که من روزی هزار پست بنا جات سخن کنم و با خانه خویش بخار و هم مع القصه بعضی از مردم که بلا دینی داشتند  
بارادت او سر نهادند و که وی را که یکاستی بود با مید ریاست بدو پیوسته و اینجاعت قواعد اصول و فروع دین را  
دیگر که نه نهاد و چون زمان جا بلیت بجای سلام یکدیگر را ترجیب کردند و هر جا یک گفتند و ایام روزه داشتن  
شهر رمضان را نوزده روزه فرض شمرده اند ازینگونه تغییر و تبیل و احکام شریعت غرض از آن افکنند که  
از حوصله نگارش افزون است و نیز بدین قدر پروان در زمانه اندازند از هر آنکه مردم شعیر پروان را با خود  
متفق کنند گفتند ما و ام که سلطنت باب در تمامت روی زمین خلا هر گشته قیامت ایدان را واحد و متحد  
ساخته ایام فقرت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده اگر چه در شریعت باب یکون را نه تن تواند بود  
لکن اکنون اگر برافزون بخواند معنی نباشد و اینجاعت هر یک نامی از نسبای کبار و ائمه اطهار را بر خویش  
مینهد و دند و زمان و دشمن خویش را بنام نشان زمان خانواده طهارت میخوانند آنکه در هر خانه که انجمن  
میشد بشرب نمر و مینیات شرعیه ارتکاب مینمودند و زمان خویش را فرمان میدادند تا بی پروا مجلس  
پیکانگان در می آمد و بجای رسیدن کاسات عطار مشغول میشد و سقایت مردان مجلس میکرد و مع القصه چون با  
تأسیس چنین بنیانی نهاد و بر حسب میعاد راه که مخفی برداشت و در سفر که از میدان خویش انبوهی شونست  
فرایم دار و تابو عده و خاکند و با شمشیرهای کشیده حریف نماید لاجرم راه بگردانید و سفر فارسی را تصنیف نمود  
داده از بندر به شهر سر بر کرد و چند تن از مردان خود را بشهر شیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کنند  
و نشأت خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاد و به ایشان سپرد که بر مردم فرو خوانند و مردمان  
بجای قرآن مجید و صحیفه سجده آن کلمات را قرائت کنند و این بنحکم حسین خان اجدان بابی عساکر ایران  
که قطب نظام الدوله بود حکومت فارس داشت بدو خبر بردند که میرزا علی محمد باب درو شهر رحل قیامت  
انداخته و فرستادگان او دیرین شهر باغوی مردم پرداخته اند نظام الدوله چند تن از فرمان را بر کاشت تا  
فرستادگان او را دست بسته حاضر ساختند و حکم داد تا بیستوانی عصبی که بدان شمی توانستند که از  
پای ایشان قطع نمودند و روز دوم شعبان این امر را با انجام برد و روز ششم شعبان چند تن سوار بفرستاد  
تا درو شهر باب را با خود او شمشیر و از آنجا کوچ داده شب نوزدهم شهر رمضان ببلده شیراز آوردند و در  
خانه که اندر بر میراث داشت جای دادند اینوقت حسین خان تهرانی اندیشید و روزی مجلس را از پیکان  
پرداخته کرد و باب را بنزدیک خود طلبید و سر معذرت پیش داشت و گفت بر من روشن شد که سخن تو  
از و صدق است و طریقت تو پسندیده باشد همانا و دشوار خواب دیدم که تو بر من در آمدی و با شریعت  
پای مرا از جای برانگیختی و کشتی بان ای حسین خان و بچین تو نور ایمان مشا بده کرده ام و ازینجاست که درازگی  
فرستادگان خود را از هلاک نساختم برخیز و طریق حق بگیر میرزا علی محمد باب این سخنان را با و داشت  
و گفت

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و گفت تو خواب ندیدی بلکه پدیدار بودی و من خود بودم که بیابین تو آمدم و چنان کردم حسین خان از دحضروع پیش شد و دست او را بوسه زد و گفت جان و مال در قدم تو نرزم و این تو بجانم و سر باز که در شیر از کزن تحت فرمان من است بگویم تو کوچ و هم دبا و دشمنان تو نبه و آزمایم باب در جواب گفت چون بامن بگریزی و از در مطاوعت و متابعت پیروی کنی چون جهان را منم که در سلطنت روم را با تو خواهم کشت حسین خان عرض کرد که من سلطنت نینخواهم همه آرزوی من آنست که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی جاودانی بدست کنم با همه چون حسین خان خاطر باب را از دوهشت و انقلاب آسایش داد مجلسی سپاشت و علمای بلد را بخدمت کرد و باب را گفت حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد آنجا که علمای طریق تو بیکدیگر کارها سهل باشد پس میرزا علی محمد باب بادل قوی مجلسی علماء و آمد و سید یحیی پسر سید جعفر و اربابی مقرب بکشف که از میدان باب بود و نیز حاضر گشت و چون آغاز سخن کردند بی ترس و وحشیای سر برداشت و گفت چگونه شما از اطاعت من بکسوی همی شوید و متابعت مرا فرض نمی شمارید از آن پنجه که شریعت آن دارید و در میان شما بفر قرآن و و بیعتی ندار و اینک قرآن من فصحی تر از قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ وین پنجه شماست بی آنکه تیغها بکینجه کرد و دو خون شما ریخته شود و حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و ففاق سپاشت چون سخن بدینجا آورد و علمای مجلسی همان مواضع که با حسین خان نموده بودند و پاسخ او سخن نکرده و با حسین خان بر داشت و گفت نیکو گفتی و نیکوتر ازین آنست که شریاع خود را در صفی بکار کنی تا هر کس خواهد بداند بگوید و بگوید پس قلم گرفت و سطرهای چند بکار کرد و علمای مجلسی چون بدان نگریدند از قانون عریضت پیروی یافتند و غلطیات آن را یک یک باز نمودند و این هنگام حسین خان روی بدو کرد و گفت با اینکه هنوز لفظی چند را شوائقی تلفیق کرد و این چه یاوه و رانی است که خویشین را بر خاتم الانبیا ضعیفیت نمی و ترکات خود را بر کلمات خدای باری تفصیل دهی و بفرموده تا همان در آمدند و هر دو پای او را استوار بر بسند و با پیش زحمت فرادان کردند همی فریاد بر آورد و توبت و انابت حجت و در استغفار خویشین را بکلمات شیخ بر سر زد و اظهرا نادانی و پشیمانی کرد آنجا که حکم داد تا با شیباء اسود چهره او را سیاه کند و بدو مسجدی که شیخ ابوتراب میجامعت نمازمیکنداشت و بر بردند تا دست و پای او را بوسه زد و بر کرد و از خویش گفت فرستاد و دست ششماه مجوس بود چون خبر او را صفهان بمرگشت چند تن از مردم عامه بی آنکه پشت و روی اینکار را دیده باشند روی دل بجانب او کردند و منوچهر خان پسر آقاسی مقتداله و لکه که اینوقت حکومت اصفهان داشت کمان کرد که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد و هر کس نشینده بود که او میکشید من صاحب الامرم یا قرآن آورده ام با خود می اندیشید که اگر مردی باب معرفه الله باشد زبانی در دین نخواهد بود و زبانی از لعن او کوتا میباشند مقتداله و لکه از نیکو مردم بود و خواست او را ویدار کند پس چند تن سوار بفرستاد که اگر توانند او را از بند بر مانند و پوشیده از مردم با صفهان برسانند و وقتی سوارهای مقتداله و لکه بفارس رسیدند از تقاضای بلائی و با بالاک گرفته بود و مردم آشفته خاطر بودند لاجرم بی زحمت باب را برداشتند با صفهان آوردند و مقتداله و لکه او را بکاشی تمام فرود آورد و بعد از حسین خان سید یحیی را پیام فرستاد که دیگر در مملکت فارس

باب  
 شیباء  
 سیاه

## جلد دوم قاجاریه از مجلدات نسخ المایرخ

سابقه  
سیر اعلیٰ محمد  
با اعلیٰ صفیان

سکون توانا هوار است بی آنکه آرد و شوی و آسبی پی پرون شوسید پیچی ناچار شد و از شیراز کوچ و او به شهر  
یزد سفر کرد و همچنان پروان باب از پی حسین خان بهر سوی پراکنده شدند تا از آن سوی مقصد آمد و چون باب را  
در آرد و خواست تا دانشش را در امتحن دارد و یک شب مخفی آواسته کرد و دشمنان سخنان فضلای اصفهان را میبانی  
و عمت نمود و امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا سید محمد و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کبکی و میرزا محمد  
حسن پسر ملا علی نوری نیز از جمله مجتبیان بودند باب درین وقت درآمد و مکانی رفیع جلوس نمود و نخستین  
آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت این مردم که طریق شریعت سپرد پرون و دو فرقه نباشند  
یا مسائل شرعیّه خویش را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه مقلد مجتهدی باشند پناخ  
گفت که من تقلید کسی نکردم و نیز هر کس باطن خویش عمل کند حرام و اعم آقا محمد مهدی گفت امر و باب علم  
مسدود است و حجت خدا غیب باشد بی آنکه امام وقت را دیدار کنی و مسائل حقه را از زبان او اصنافی  
چگونه بایقین پیوسته شوی و کار بایقین کنی با من بگوی این علم از کجا انداختی و این یقین از کجا آموختی باب در  
جواب گفت تو متعلم مثل و کدوک ای جادی و مرا مقام ذکر و فؤاد است ترا نزد که با من از آنچه ندانی سخن  
کنی چون مناقشه ایشان بدیخار سید آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکم خاصه در وقت  
طاصد ری قدرتی بکمال داشت سر بر کرد و باب را گفت بدین سخن که گفتی ایستاده باش در اصطلاح خویش  
از برای ذکر و فؤاد مقامی نباشد و ایم که هر کس بدست اجازت تقاضا جاید با تمامت اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وقتی غایب  
نماند و هیچ چیز نباشد که نداند آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناسخته و احاطت وجود شما بر اشیاء چنینست  
میرزا علی محمد باب بی نعرش خاطر و لکنت زبان گفت چنین است هر چه میخواهی پرس میرزا حسن گفت  
هائما از معجزات انبیاء و ائمه هدی یکی علی ارض است بگوی تا بدینم که زمین چگونه در نوشته شود و مشکا حضرت  
جواد علیه السلام قدم از دین بر داشت و در طوس گذشت مسافتی که از دین تا طوس بود بکجا شد آیا  
زمین میان این دو شهر فرو شد و دین تا طوس بر چسبید و چون امام علیه السلام بطوس شد و یک باره زمین بر آمد  
و این تواند بود و چه بسیار شهرها از دین تا طوس باشد پس همه باید خف شود و جان داران همه تبا شوند و اگر  
کوفی زمینها با هم مترکم شدند و داخل گردند این نیز نتواند بود و چه بسیار شهرها باید محو شود و بدان سوی دین تا طوس  
رود و حال اینکه هیچ قطعه از زمین دیگر کون نشده و از جای خود جنبش نکرده و اگر کوفی امام طیران نمود و از  
دین تا طوس با جسم بشری بر جستن کرد و این نیز باریک محکم راست نیاید و همچنان بگوی که چگونه امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام در یک شب و یک عین در چهل خانه میمان شد اگر کوفی علی نبود و صورتی نمود و پذیریم  
زیر که خدای در رسول دروغ نگوید و علی شعبه بخند و اگر راستی بود و چگونه بود و همچنان در خبر است که  
آسمانها در زمان سلطان جابر سرعت سایه باشد و در روزگار ائمه هدی بطی سیر دارد و نخست آنکه از  
برای آسمان و کون سیر چگونه تواند بود و دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه علیهم السلام  
معاصر بودند پس باید آسمان را بطی سیر و سرعت سیر در یک زمان باشد این سیر را نیز نکشوف و در باب  
در جواب گفت اگر خواهی کشف این معضلات را مشافهه کنم و اگر نه بالکل و بنان بر صحنه رقم میزنم

گفت



## شرح سلطنت و جهانگیریه ی محمد شاه قاجار

گفت امر تو راست هر چه خواهی میکنم پس باب قلعی و صفحہ بدست کرد و بنکارش چپخت تا آن هنگام که خودش و خورنی  
بجلس مینا و ند سطر می چند بنکاشت میرزا حسن برداشت و نظاره کرد و گفت همانا خطبه عنوان کرده و حمدی  
و مدودی آورده و کلماتی چند بنا جات رقم زده و از آنچه خواسته ایم خویش را آتش ناکرده سخن و رایجا باند و  
چون از کار اکل و شرب پیر و اخشد هر کس ره خویشش گرفت و با خانه خویش شد و چون مقتدا و له رادل  
با جانب باب بود و تخریب امر او منفر بود و بعد از پیرون شدن عباس رائی از بهرام میمن کرد و او را پوشید  
از مردم داشت و سخن در انداخت که باب را ازین شهر پیرون فرستاد و ماین بود تا آنجا که مقتدا و له  
و داع نمکافی گفت و قنده باب بالا گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

شکر کشیدن پنجه پاشا وزیر بنده و بر سر کربلای معلای قتل مردم آن بلد  
و هم درین حال در کربلای معلی قتل شیخ روی نمود و از بهر آنکه از مردم عرب و عجم بسیار کس که در بلدان و محاصره  
خود سبب قتل شده یا شترنی اینجخته بودند چنانکه در وطن خویشش زمین نیتوانستند ناچار بشهر کربلا و میکتر  
و در آن بلد پناهنده شده سکون اختیار میکردند چون ازین اشرار در آن بلد مشریفه انجمن شد این  
هنگام بر مجادین آن ارض مقدس نیز کار صعب داشتند و ابواب رحمت و ظلم فراز کردند و همچنان حاکم  
کربلا را که از قبل وزیر بنده و حکومت داشت از محل خویش ساقط کردند و دست او را از اقتدائال دیوانی کوه  
داشتند علیه پاشا که دوازده سال حکمران بنده بود و بر اینجاعت شوالست چیره شد تا این وقت که  
کار داران و دولت عثمانی پنجه پاشا را بوزارت بنده فرستادند و او مدعی کینه جوی و با جاعت شیعی شدت  
بطریق معادات میرفت بعد از ورود به بنده و شرارت اشرار کربلا را دست آور کرده بیستوانی تجیزه لشکر پرخت  
و لشکری بزرگ بساخت و باهنگ تخییر کربلا خیمه پیرون زد و بعد از قطع مسافت آن بلد طیبیه را احصار داد  
و مردم کربلا که اهل حرفت و صنعت بودند با مردان جنگ قوت مقاومت و مبارزت نداشتند لاجرم تاب زدیم  
نیارده و رئیس دیوار را گریختند و پنجه پاشا حکم داد تا بکشاون توب و قوت یورش شهر کربلا را منقوع خست  
زیر و مجاد و در دو صا در را جمیعاً با تیغ بکزدانند بخرانکس که در خانه ظل سلطان و خانه حاجی سید کاظم جای  
کنز رحمت نرسانند و شمشیر این دو خانه را از بقعه مطهره سید الشهدا در وضع متبرکه عباس بن علی علیه السلام  
بر زیارت گذاشت بالجمود چون سه روز از مدت محاصره سپری شد روز یازدهم شهر ذیحجه الحرام شهر اشعور  
ساخت و حکم داد تا سه ساعت تمام لشکریان بغیر عام قیام کردند و نه هزار تن را عرصه هلاک و دمار ساختند  
و در بقعه سید الشهدا و حضرت عباس تبر را از خون ناس برانند و دین و در بقعه مبارک اسب و شتر بشد  
و هر مال و غنای که در آن بلد یافتند بنارت بر گرفتند و الواحی که در در و قفنه منوره نصب بود و در و هم شکشد  
بالجمود پنجه پاشا بعد از سه روز حاکمی در کربلا بگذاشت و روز چهاردهم ذیحجه یکانب بنده و مراجعت کرد و بعد  
الاباقی حنفی مذہب بلکه ناصبیی نسب که ملازم رکاب پنجه پاشا بود و از شعرا ی اہل سنت شمار میشدند و شمرت

اَحْسِنُ وَتَسْطِيطُ مَنْزِلُكَ الْاَوَّلِي  
وَقَضَوْا لَهْدِي وَعَلَى الصَّلَاةِ تَمَرُّدًا

حَقِّ جَرِي قَلَمُ الْقَضَاءِ بِطَمْسِهِ  
يَوْمًا فَطَمَسَ بِالْاِنْجِيبِ نَمَطَهُ

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناخ التواریخ

شیخ عزیز بن شیخ شریف نجفی که اینک با نغز دایه کتاب مبارک ایمن ساری و رفیق جبهه است در جواب او گفت

اِحْسَا عَدُوَّ اللَّهِ اِنْ نَجَّيْتُكُمْ  
وَلَنْ يَرُدَّكُمْ اِلَّا بِسَيْطَرٍ وَنَسْتِ  
سَلَّمَ الصَّلَاةَ وَفِي الْعَمَلِ تَوَدُّ  
فَاَبْشِرْ لِيَطْرُقَ اِلَيْكَ مُحَمَّدٌ

و نیز حاجی ملا محمود تبریزی ملقب بنظام العلماء که در حضرت ولیعهد دولت پادشاه زاده شیرصورت شاه شیران و چراغ ایران ناصرالدین شاه طاباشی بود این پتیا را نوشت و کرد

اِحْسَا عَدُوَّ اللَّهِ كُلَّ نَجَّيْتُكُمْ  
بَذَلْتُ هِرْسِدَ وَالْمَدِينَةَ وَالْدَّمُ  
كَيْفَ يَكُمُ شَرْبُ الدَّمِ تَقْوَدُوا  
اَلْمُرَاقُ فِيْهَا وَالْبَيْتُ مُحَمَّدٌ

و هم حاجی ملا محمود را نوشت و کرده است

بَنَّا لَأَشَقَّيْهِ اَلْاَشْقِيَاءُ نَجَّيْتُكُمْ  
لَا تَجْعَلُوْهُمَا اَتَى اِذْ تَدَا تَقَى  
لَصَّبَ الْحَمِيْنِ وَفِي لَطْفِي تَجَلَّدُ  
بِصِحْفَةٍ مَّكْتُومَةٍ يَتَقَلَّدُ

سفارت میرزا اتقی خان وزیر نظام با رزن الروم دشورش اهل آن بلده برویید

بعد از قتل کر بلا که این صورت زشت بدست نجیب پاشا دیدار شد و خبر آن در ایران سمرگشت شاهنشاه غازی دگیر اینکار قدم استوار کرد و آن رنجش که از بهر محرمه و تحریب آن بلده در خاطر داشت و چونان کشت و کذا محار و دولت روس و انگلیس که در نهانی پشتوان و دولت عثمانی بودند و هشتم که کار ایران را روم کیمره شود و دولت روم را از آن ضعیفی که بدست محمد علی پاشای مصری عارض شده قوت مقاومت نخواهد داشت پس بقانون مسایخی خود را بمیان انگهند و گفت و شنو و فراوان کردند و عاقبت سخن بران نهادند که ده لاریه را بران و روم در روس و انگلیس هر یک وزیر و کیلی معین کنند و اینجمله در یک انجمن نشسته با هم سخن کنند و دولت ایران را راضی داشته اصلاح ذات پن فرمایند لاجرم بصوابی حاجی میرزا آقا میرزا جعفر خان شیرالدوله که از روم بسرعت تمام سفر ایران کرد و عنبر کپور دولت بود چنانکه مذکور شد هم دیگر باره مامور گشت و مقرر شد که این مجلس در رزن الروم آراسته شود و کلای اربعه حاضر شوند چون میرزا جعفر خان از طهران سفر کرده وارد تبریز گشت فرجه از صحت بعید افتاده و در بستر ناتوانی بنحفت لاجرم حاجی میرزا آقا قاسمی میرزا اتقی خان وزیر نظام بجای او اختیار کرد و حکم داد تا سفر از رن الروم کند لاجرم بیج سفر کرده دو دست تن از شناختگان و تنجیان و توا و سربازان برای حشمت خویش با خود برداشت و طریق از رن الروم گرفت و در منزل قزل و نرج که مبدای خاک روم است یکتن یوزباشی با پنجاه سوار از قبل دولت عثمانی پذیره داد و کرد و خواست تا با فرمان پاشای رزن الروم همان پذیر شود و خنجر خوانا لار و علوفه سوار برداشت نهند میرزا اتقی خان پذیرفت و گفت با شما دو تن با خویشتن را همان ندانیم که پذیرای میزبان باشیم و هنگام ورود و بار ز رن الروم جماعتی از لشکریان با توا و خویش استقبال داد و در او را در ساری نیکو فرود آورد و در رواق نشینان او دو دست تومان زر مسکوک نهادند و پاشای رزن الروم پیام کرد که این زر و کیسل خرج بر گیر و هر روز و هر ماه آنچه بخواهد بفرمان و در پنجهان میرزا اتقی خان آن زر با فرستاد و از پس سه روز پاشا را دیدار کرد و او را روز دیگر ساری وی آمد و درین آمد

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بعد از آنکه در میان هر یک پست تومان بجای قوه دادند با اهل میرزا اتقی خان و رازن الروم اقامت کرد و چون پنج دولت عثمانی و ران بلده در گذشت بعد از سه ماه اوزافندی از اسلامبول برای انجام مصالحه و صلح آغاز مکالمه گشت و سخن بر آن نهادند که هر روز در منزل کیتن از وکلای اربعه انجمن شوند بدین گونه که یکروز در سرای اوزافندی میرزا اتقی خان حاضر شود و از مقصود خویش سخن کند و روزی دوم فرستاده دولت انگلیس گردد و نیز فرستاده دولت روسیه نیز حاضر باشد و مقالات و درازم بکنند و دیگر روز در سرای دیگری در آیند و کار از یکگونه کنند تا این مکالمات بجاقت رسد و هر دو روز که اوزافندی و میرزا اتقی خان جواب و سوال خویش را بجا می دادند آنفا و پای تخت و دین علیتین جمید ششد تا کار و ران عانیسین ملاحظه کرده خبری باز دادند بدینگونه که هر چه مجلس از بهر گشت و شنید آراسته گشت و شرح مقالات آن مجالس را بجا شستن از قانون تاریم بخاران پروتست مع القصد چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم از بدین رویه و رخاظر گرفتند که سفیر ایران را زبانی رسانند چون دانستند که این غلطه و جبر کسر عمره سودی خواهد داشت یکروز که یکی را که مین عمرش از سه سال و چهار سال بزیادت نبود دست آورفته کرد و گفت که کیتن از ملازمان میرزا اتقی خان با او در آویخته و در آویخته و بدین جمعی از عامه شهر خانه و کوی بگذاشتند و عوطلا بر داشتند اسعد پاشا کیتن کیمیا با جماعتی از غوغا طلبان نیز میرزا اتقی خان رسول فرستاد و پیام داد که بی بهانه آن مرد که این بکنه کرده با فرست تا بناه کنیم و آتش این فتنه را فرو نشانیم میرزا اتقی گفت منت خدایا که هر دو از مسلمانانیم و در شریعت ما فاعل این امر شیعه واجب القتل باشد هم اکنون بغض می تا هر که این نسبت ببلزان من کند در محضر کیتن از علمای بلده حاضر شود و چراغ علی خان ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و هر چه حکم شرع براید اطاعت کنم کیمیا باز شد و این پیام باز بر دستار روس و انگلیس گشت که با هم اکنون اوزافندی را دیدار میکنیم و در محضر شرع حاضر می شویم و هم در ساعت اسعد پاشا و اوزافندی را دیدار کردند و این حکومت را بر عهده قاضی مقرر داشتند لکن هم در آن شب اعیان شهر و سرای پاشا انجمن شدند و مواضع نهادند که فزاد چون آفتاب سربرزند ابواب حجرات بازار بار استوار بنهند و صنیر و کیمیر شهر بشویند و هر که از مردم ایران و رازن الروم بدست بکنند سزاق بر گیرند چنانکه میرزا اتقی خان چنان می پنداشت که کس بجانه قاضی باید فرستاد و ناکاه غوغای مردمان را صنعا نمود و پسند بجال فخص حال نموده بود که خانه او را حصار دادند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و اینوقت ملازمان میرزا اتقی خان فتنه و نازنین بنویسند و در سرای بر بیدند و از پس دیوار بانوش شدند و حکم داد که تفنگهای خویش را کشا و دهید تا مردم کم کنند و گستاخ بمرای ما درینا نیک بکن چکاس از مردم رازن الروم هدف کلود مسازید چه اگر کسی را از ایشان بقتل آورید کیتن از مردم ایران را زنده و کز اندازد و از آن سوی مردم شهر مجری آب را از خانه میرزا اتقی خان مسدود داشتند و در سرای او راهی آتش در زدند و زو بانبند اطراف خانه نصب کردند و شترپ دیوار و در مشغول شدند کیتن از مردم میرزا اتقی خان که میرزا حسن نام داشت از کثرت دهشت و وحشت خود را از با هم نیز انگشتن باشد که بجای فرار کنند جمعی از پی او بماندند

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ماسخ التاریخ

داد و گرفت و در بازار قصابان بودند و مقتول ساختند و کردی که از نزد باهنیا بام برآمد بودند و تخته میز زاتقی خان را  
 بشکستند و یک تن را بعد از جرات کلوله و خنجر بام سراسی بردند و پاره پاره کردند و اعضای او را بدرون خانه می افکند  
 چراغ علی خان و بعضی دیگر از آن مردم که در سراسی بودند بزخم کلوله و دیگر آلات حرب جراحت یافتند میز زاتقی خان  
 نیز بزخم سنگ جراحی چندی یافت این هنگام میز زاتقی خان دید که کار از ما را پرورن شد بفرمود تا بزخم کلوله  
 مردم را ایست کرد و مردم عامه چون این بدیدند از بام سراسی بفرود گوی در رفتند این هنگام اسعد پاشا با شانت  
 سفیر روسیه بد سراسی میز زاتقی خان آمد و پیام کرد که ویکشاید تا بنزدیک میز زاتقی خان بنشینیم و او را ایست  
 مردم عامه حراست کنیم میز زاتقی خان چهره اغلی خان را پاسخ فرستاد که اگر حکم شما بر مردم عامه روان است  
 سخت ایشان را پر کند و سزید آنجا در آیند و اگر نه چون در بکشایم نخست این مردم غوغا طلب و آیند و ما را  
 تبا ه کنند و شما این کنه بر مردم عامه بندگان پاشا این کلمات بر بخند و باز شد و کوششی مردم بر زیادت  
 کشت از آن سوی و یکفر سختی شهر این خبر به بصری پاشا رسید که در منصب فریق بود و فریق آن را کویند که  
 ده هزار تن مرد و لشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران چنین کسی امیر تومان کویند با الحکم چون فریق  
 خبر این غایب بشنید سخت آلات حرب و فوج از لشکر خود را که از مردم رزن الزوم بودند بگرفت تا مباد  
 با مردم شهر پیوسته شوند و شتاب راه شهر پیش داشت و چهار فوج از لشکر خود که مردم عربستان بودند  
 با توپچان فرمان کرد که از دنبال او سرعت کنند و نخستین خود با سیصد تن سرباز راه نزدیک کرد و بانگ  
 شیور بلند آواز شد مردم شهر چنان دهشت که پناه دولت بدو ایشان می آید و دل قوی کردند و بر کوشش  
 دیورشن میفرودند میز زاتقی خان چنان بدیدند که از زوال هر چه دین سراسی داریم از  
 سربامها بکوی و برزن بریزید باشد که مردم شهر با خند غارت پروراند و لحقی را با اسلاطت گذارند تا آنجا که  
 فریق در آید و در تفریق این مردم تدبیری سر بایند و اگر سخن او تیر زنی نباشد و یار و زور نیز نمک بآید با چا  
 جنگ باید که دو بخون خویش از خجاعت بیار باید کشت مع القصه درین وقت یق بر سید و سخت  
 چند کس از مردم خود را در کرد و سراسی میز زاتقی خان باز داشت آنجا بانگ و داد و اکی مردم صواب  
 است که از این جنگ و جوش دست باز دارند و زمام اینکا دهن گذارید اگر قتل این مردم واجب باشد کیکن را  
 از ایشان زنده نگذارم و اگر نه چرا پیجوی سفیر ایران را باید کشت و دولت آل عثمان را در میان دو انجا  
 بنقض عهد مشهور کرد و مردم شهر چون از قاضی بلد و اسعد پاشا و آن غوغا اجازت دهشت فریق اصلی  
 و مکانی نمیکند اش شد و این سخنان در کار یکدیگر بر زیادت شدند و بر جلالت پیفرودند و چون مردم فریق  
 اندک بود و کار بر پیش می کرد و در میان چند جراحت برداشت و در کارهای کیه و دوانگاه و جدا اند یک  
 توپچی باشی با چهار فوج از لشکر فریق بر رسید و پیش روی سراسی میز زاتقی خان بر صف شد این هنگام  
 فریق را قوی بدست شد آن مردم که به تزیب جدران خانه مشغول بودند و در کرد و زود بانها را از کرد و سراسی  
 برگرفت و خود بنزدیک میز زاتقی خان آمد و او را قوی دل ساخت و گفت من و نه فوج لشکر که در تحت  
 فرمان حاضر دارم تا مقتول نکرد و تو را زیان نرسد و از آن سوی اسعد پاشا را پیام کرد که حکومت این شهر

## شرح سلطنت و جماعت خیری محمد شاه قاجار

خاص از بهر توبه و است چنانست که این مردم را دفع بندگی و نام دولت عثمانی را در میان و دل رشتگی  
یا این جماعت را پاک کن و اگر نتوانی بجای بن فرست که در قوت بازوی من نیست آن هنگام نهایت  
لشکر را بهلاکت می اندازم یا بنیان این شهر را با کلوله توب پست میکنم اسعد پاشا در پاسخ او تقاعد و  
فریق چون بن بید میان لشکر درآمد و فریاد و داد که بان ای لشکر شمار ضامید هید که پنجاه هزار تن مردم  
از زن از دم برشورند و ایلمچی دولت ایران را با بسی تن از بهر امان و مقتول سازند و نام دولت عثمانی  
پست کنند لشکریان همدل و هم زبان گفتند ما بحکم دولت تورا فرمان برداریم هر چه حکم کنی چنان خواهیم کرد  
پس بفرموده ساخته جنگ شوند و تفنگها را با کلوله و بار و انباشته کنند اسعد پاشا چون این بشنید فاضی  
شهر را نیز و او رسول فرستاد و باشد که زبان ملامت فسخ غریت او کند فریق با قاضی گفت سخن بد را زنگش  
فرمان کن تا هسم اکنون این مردم باز خائلی خویش شوند و اگر نه بفرمایم تا این توبها و تفنگها بسوی ایشان بکشانم  
قاضی چون چنان دید ناچار میان مردم آمده و جماعت را بیک شاکرت ابرو پران کند ساخت چنانکه میکن  
بجای نماند و این هنگامه نه ساعت مدت داشت بالجمعه چون این غوغا بنایت شد اسعد پاشا و قاضی و  
سفرای دولت انجلیس و دس و جماعتی از بزرگان شهر چند تن مرد معالج برای جرات یافتگان بر داشته  
مهرای میرزا تقی خان و رانده نام میرزا تقی خان جراحات خود را پوشیده همی دشت و چون از کثرت  
خوابی آن سرای دیگر در خورشستن بود فریق پاشا گفت من سفیر ایران را بلشکر که خود میبرم تا از بهر او  
خاندان لایق معین شود اسعد پاشا گفت نیکو باشد لکن صواب آنست که این جماعت جامه رومی در پوشند و  
میان این شهر عبور نکنند تا مبادا دیگر باره مردم برشورند و ایشان را آسیمی رسانند میرزا تقی خان گفت  
باز چه اندیشیده من مردم خویش را از مخالفت منع کردم و اگر نه کس توانست چنین سهل و آسان در تحریک  
این خانه دست بیازد من هرگز نام ایران را بننگ آوده نمیکم و با جامه عثمانی بهشت جاد وانی نمیرم  
اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سوار میشوم و بدین صحر عجم میبرم اجازت  
بکنند تا همه مردم مبارزت پاسرون شوند و مردم ایران و جمله شیران را بداند بالجمعه در پایان امر فریق پاشا  
چند عاده حاضر ساخت مردم مجروح و جسد مقتولین را حمل داد و میرزا تقی خان بر پشت اند و دوفج لشکر  
از پیش روی او دوفج از پس پشت او باز داشت و با اینجه که دوکان از مردم بام خار و دنا شک برایشان  
نثار همی کردند تا از شهر پروان شده و در لشکر که فریق پاشا فرو شدند اسعد پاشا پیام کرد که من مشتب  
بحال پرسی ایلمچی ایران خواهم شتافت فریق پاشا با میرزا تقی خان مواضع نهادند که او را باند هندی  
چون دو ساعت از شب سپری شد و مشعل اسعد پاشا پدیدار گشت میرزا تقی خان چراغهای سربازان  
نشانند و چون پاشا بر سید اعلام دادند که سفیر ایران در جامه خوبست او را پذیرا توایم ساخت پیش پناه  
بسر پرده فریق شد و پس از ساعتی خسته خاطر را جفت کرد و بعد ازین وقایع میرزا تقی خان بصوابه نیز نزدیکان  
خود بفرموده دولت انجلیس و دس پیام فرستاد که مرا مجال زیستن از یزیدین و رازن از دم محال شد و چنان  
ما همه مقتول و مجروح کشت و اموال ما همه مطروح و منسوب شد ایش را بعد از اصفای این سخن بتوانی بنزل

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

میرزا تقی خان شتادند و کفشد بر کزمار ضامنیم که تو مرا جت بایران کنی و بکار داران دولت خویش آنها و عدا  
میداریم تا دولت آل عثمان را در جبر این کسر که باشا کرده اند مجبور دارند بعد از کشت و شیند فراوان سفیران  
دولتین روس و انگلیس بجای سپردند و خاتم بر نهادند که پس از مدت پست و دور و زار اموال منسوبه و  
مقتولین را کارداران دولت عثمانی نرسانند از خویشین و افزایند و مسرعی روانه اسلامبول داشتند لاجرم  
میرزا تقی خان دیگر باره بشخصه از زن الروم و آمده و سرافرازی نیکو جایی کرد و از آنسوی کارداران دولت  
عثمانی چون این خبر بشنیدند عارف پاشای ایچ آقاسی را که حارس حضرت سلطان بود و او را صورت  
سلطان مینا میداد ثبات تمام تا از زن الروم تباختند تا نزدیک میرزا تقی خان آمده از قبل سلطان بنده  
این گناه بگفت و معاول پاتروده هزار تومان بهای اموال منسوبه را بصحبت یوسف پیک یا در حرب افاد  
داشتند و از زن الروم میان سی طبق حمل داده از بازار با بساری میرزا تقی خان آوردند و تسلیم دادند و  
پس آن اسعد پاشا از حکومت از زن الروم معزول کردند و این منصب را نیز با فریق پاشا مفتض داشتند  
و هم مشوری از دولت روم برای ماخوذ داشتن مردم غوغا طلب با دو فرج سپهر باز و رسید یکنه در  
کرد سراسی میرزا تقی خان بخواست گذاشتند و در دادند که اگر مردم شهر بدو غوغا طلبان ضعیفی کند چشم از  
از زن الروم پوشیده خواهیم داشت و یکبار ویران خواهیم گذاشت و سیصد تن مرد فتنه جوی را و تکیه  
منوده در جین خانه افکندند برخی در مجلس بودند و جماعتی را با اسلامبول بردند و پس از یکماه دیگر چند فوج شکر  
از اسلامبول برای توقف از زن الروم می رسید فریق پاشا از بهر باز و دید آن لشکر از شهر بیرون شد و در حق  
را تهنیتی گشایقت و کلور آن بر قتل فریق آمد و در گذشت و یکچس ندانست قاتل کیست جز اینکه گفتند  
از رجال دولت کسی اغوا می یکتن از لشکریان کرده تا ارتقا بسایین کارنامه هوار نمود و از پس این قایل کار  
داران دولتین ایران و روم اجازت رسید که عقد مصالحه بدست و کلامی دول اربعه استوار شود و صورت  
معاهده را بنظر و چند چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

و هم درین سال الله تعالی میرزای ایلیانی را پرب حاجی میرزا آقاسی کتانی بزرگ بدست کرد و هیچ امری در  
دولت بی مداخلت او بکاران میرفت چه تا مسند امور ملک و مملکت مفتض بجای میرزا آقاسی بود و شاهنشاه  
غازی از امانت و دیانت بریادست او را صاحب کشف و کرامت میدانست و ایلیانی را پرب و سپهر خاند  
او و درش و شهر شهر یارت بهادر و شعلی شاه و خجیج حاجی میرزا آقاسی بود و لاجرم کار را بر مراد او فرست  
و مردمان در اسعاف حاجت خویش دست تو تسل بدامان و میزدند و چون و ایلیانی قبیله قاجار بود  
همه روز شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجلس او انجمن میکشیدند و هر کفار و زانها که بر زبان میراند  
که و می از هم و جماعتی از بهر حاجت محلات و راجکات آسمانی و حکمتهای لقای تعبیر میکردند و اینهمه  
بر کبر و خیلای او افزوده میکشیدند و محمد قلیخان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان  
میرزا آقاسی مجروح و مطروح بودند و میبایست که در حضرت پادشاه شکایت و سعایت از او بردند و  
بچمبر بستن و کوه بنافتن خشن است بایکدیگر موافقه کردند که امر و زامانی فی شیفته نادانی و جوانی است  
و بیشتر

از مجلدات نسخ التواریخ  
در دست خرد  
از حاج میرزا  
نصیر

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دشتر وقت مست و بی خویشی است او را باید در حضرت شهریار آکو و محسبان و طغیان ساخت و چون  
ادبش با دولت کند و رانده حضرت کرد و حاجی میرزا آقاسی تواند خویش را برکنار داشت و ما توانیم گفت  
که این کینه بزرگواران ادبست همانا این تاج و کلاه را ز بهر اینجانی خواهد تا در محکمت ایران یکبار به سلطان بکند  
و این وقت شاهنشاه غازی و قتل اینجانی ناچار شود و حاجی میرزا آقاسی را که در معرض هلاک و و مار  
غیظ از او ز محمل خویش سا قط سازد و پس بجای سخن بر این نهادند و بهر شب که اینجانی باطل بود و لعب کست و  
میساخت زنان شببارة و پسران بدکاره به پیوندن کاسات عتار و نواختن موسیتار و رمی آه سرود  
هزار و ستان و هیوای هویستان از مجلس اینجانی یک نیم شهر را در میربو و این وقت یکتن از مجلسیان او را خطاب  
میکرد که باین دل و دانا و بازوی توانا و روی زرخنده و کف نجشده که ترست این تاج و دیبیم مروی کن  
غلمی عظیم است و دیگر کس معروض میداشت که اگر فرمان کنی من سر دابکا و پادشاه را گردندی بجان رسان  
و تو را برگاه نشانم و تهمت مردم ایران بدین آرزویند و از دل و جان تو را میجویند اینجانی که عبد  
طالع و مست طالع بود بدین سخنان یال و بال فراخ میساخت و بجشف مملات خاطر گستاخ میشد از هوی  
صبحگاه به حضرت پادشاه می آمدند و سخنان شببانه را معروض درگاه میداشتند شاهنشاه غازی چون خط  
حد حاجی میرزا آقاسی را واجب میدانست و مانند اینجانی در کلمات او را از صد یک بجزی نمی شمرد و مکانات  
او را بتاخیری می افکند و چون خواست اینگونه سخن در واد الملک کمتر بر زبانها رود و پانزده هزار تومان از مسکو  
از وی پیشکش بستد و او را مامور بجوگست بر و در ساخت و چون محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا  
مردی عاقل و فاضل بود و از کلمات بهره کامل داشت و هم از ادب و محاسبه معاصی پرورگار بود و حاجی میرزا  
آقاسی او را بوزارت اینجانی منصوب داشت باشد که اینجانی بمصاحبت او از مواظبت محذورات پرهیز و  
در نیمه فصل خریف از دار الخلافه بیرون شد و بعد از ورود بر و در آن ولایت را بنظم و نسق کرد و چند ماه در آنجا  
اقامت داشت و چون نوروز سلطانی نزدیک شد برای تقبیل سده سلطنت و بساط بوسی حضرت تنگ  
دار الخلافه کرد و میرزا محمد خان عثم خود را بنشان نیابت در بر و جرد گذاشت و راه طهران برداشت  
چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور میشود

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یک هزار و دویست و شصت و یک هجری  
سال یک هزار و دویست و شصت و یک هجری مطابق سنه نیلان نیل ترکی و وساعت و پنجاه و شش دقیقه  
از شب جمعه و از دهم شهر پریم الاول چون برگزشت آفتاب در پشت اشرف شد و شاهنشاه غازی  
محمد شاه قاجار جشن عید می بگذاشت همانا بعد از خرابی همزه بدستیار ای اشرف بصره و قتل که در کربلای  
منتهی بدست نجیب پاشا واقع شد و کار پر وازان و دولت عثمانی در کفر این امر ماطله کردند و شرایط عهدی  
که در میان ولایت ایران و مردم رفته بود از پس پشت انداختند این شخص عهد و خاطر بزرگان ایران علی  
افکند و مکافات این امور را بجهت شده به تجیز لشکر پرداختند و زاری مختار دولت انگلیس در وسایل اصلاح و  
چون را که بسند مردم و مردم نیز ایشان را از پی مسالمت برانختند و بر ذمت نهادند که چون این نعمت

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

بخالصت اینجا دیگر مضمونی که ندارد و در ایران بوزاری دولت و سفرای انگلیس و روس شرحی نگاشته اند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را بر دست نهد کار مصالحت و مسالمت سپاسی رود و اگر نه فیصله این

امر در میان با شمشیر خواهد رفت

خلاصه فقرات نگاشته که در شهر جادی الاولی و لیای دولت ایران

بوزاری مشاور و دیتین علیتین روس و انگلیس نگاشته اند ۲

فقره اول هر چند این املاک قنار فیه دولت علیه ایران و دولت علیه عثمانی مشبهات تواریخ و کتب جغرافیا که اکثر دولتها می بزرگ دارند و میدهند مختص دولت علیه ایران است لکن بنا بر توسط ادیای و دیتین علیتین قرار چنین بدهند که محقره و جزیره الفخر و سنکرگاه تعلق بدولت ایران دارد و کشتیه های این دولت علیه آباد از دهنه گرفته الی موضع الحاق حد و ایران و در دم تر و گوشتند فقره دوم قرار بدهند زبانب تقسیم شود یعنی کل که مستمانات آن تعلق بدولت ایران دارد و بلکه متعلق بدولت عثمانی خواهد بود و که من بعد مشخص خواهند نمود فقره سیم تا دولت عثمانی رخصت رات مظلومین کر بلا می معلا را تمامین همان بلکه زبانب را دولت علیه ایران تصاحب خواهند نمود فقره چهارم رسوم عادی سیلاقیه را از سالی که ترسانیده اند مابعد تا اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق و عذررسی و کلا فی که ما مورد خواهند شد کار سازی کنند فقره پنجم از سمت غوسی و وان و یایر و غیره الی دهنه شرط العرب مهند سین و دو دولت واسطه و دولت اسلام خط سرحدات جانیین را مشخص بدهند فقره ششم دیتین علیتین به یکدیگر تهدد خواهند کرد که بجهت رفع سمرت ایلات سرحدشین و سرحدات قرار کشیکانی نه خواهند گذاشت فقره هفتم دیتین علیتین از عهد هرتاخت و تازیکه از ایلات باهمدیگر یکدیگر روی و هد خواهند برآمد بایلات و ششامات که در قطور و اباقیه و محمودی کمنی دارند از اذیت نمایند فقره هشتم فرایان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کجه عمو مار و نمود تصاحب نمائند الا اولاد و خاقان مغفور را که بسمت بر نه بزند و مانع از مراد و مکاتبه و متداوله آنها باشند فقره نهم بنیر از دهنه یعنی رخصت رات مظلومین کر بلا می معلا رسوم عادی سیلاقیه همه خسارات نقدیه و دیگر از طرفین موقوف و متر و ک خواهد بود و جمیع فقرات عهد نامه ازین امر و کم که تغییر داده نشد لفظا بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور و سرور و لیعهد دولت ایران

السلطان ناصر الدین شاه بفرمان شاهنشاه غازی

و هم دینال شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان شرافت و غورشید آسمان خلافت و لیعهد کرد و مهد دولت ایران السلطان ناصر الدین شاه را بمجلس سور و سرور و کسترده و مایه که چنین شایع الیق باشد برواق آند و زینت و شاق سازند بصوابید حاجی میرزا آقاسی میرزا بنی خان امیر دیوان را که از حکومت فارس معزول و متمش با منال دیوانی مشغول بود حکم رفت که اگر این خدمت را نیکو سپاسی بر دازد و عمل مجایز قبول ارتقا جوید و خراج دیوانی را مساحت پاوش در وجه و اباحت فرماید لاجرم میرزا بنی و امن برزد و استین برچید بر یکسوی باغ نخل رستان ساحتی را که نیم شهری را مساحت بود بدست



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

نجات آن صفت کرد محل درختان تناد را و انهای شاهانه در واقعی بلند آسمان بنیان کرد و تمام این  
 اجنه را بدیبا می زر بخت و زرتار و بافتهای کشنیر و قندار محفوف و مطوف داشت و سر پردهای خسروانی  
 چند لشکر کاهی افزاخته کرد و از اوقات عیش و طرب و آلات لهو و لعب و قبایل سرود و گویان و طوطی  
 پای کوبان آبخنن بزرگ ساخت آنگاه عریضه نکار داد و به حضرت شهریار فرستاد که کاین عیش و عرس  
 بزرگ و ساز آید اکنون وقت آنست که شاه و شاهزاده فرازشود و بساط سرور و سرور بسازد و این هنگام  
 شاهنشاه غازی و قرای ییلاق طهران جای داشت و از سورت کرمان وحدت هوار و حوزة دارالحلا فچه  
 آتش و انگشت پیضه و یگان نیم برشت می شد لاجرم پشاه غازی و نفس با جواد ناف تابستان  
 سفر طهران صعب مینمود و چون از نخست روز حاجی میرزا آقاسی را یکمیتن از مردان مستجاب الدعوه شناخته  
 بود خطی بدو نوشت که اگر توانی از خداوند قادر جبار درخواست را بش تاین هوای تفته سرور و برود و غرا بطهران  
 سهل و آسان کرد و پیشخدمتی از حضرت پادشاه این خط بیاورد و بجای میرزا آقاسی سپرد و او برگشود و نظاره  
 بکرد و در جواب ابرگفت که در حضرت شهریار معروف و دار که نشاند چنین خواهد بود چون پیشخدمت از مجلس بر  
 شد روی با مجلسیان کرد و گفت همانا پادشاه شامرا سیلیمان دانسته است و نسیم صبار را در تحت فرمان  
 من نمیده است که میفرماید هواسر و و بر دکنم من مردی فقیر بیش نیستیم از اینکه کارگی تو انم کرد این گفت  
 و لیکن روز دیگر که شاهنشاه غازی و پروکیان سرای سلطنت بشهر درآمد مدت هفته که در شهر اقامت داشت  
 چنان بودی خنک بوزید که مردم را برودت هوا زحمت میکرد و آن روز که مجلس سوربای رفت و پیش  
 پرده شتافت باز تنور کرافته گشت مع القصة بساعتی که ستاره شمسان افق را کردند و فرمان شاهنشاه  
 غازی و رعارت خورشید بهنگام ناز و دیگر روز شنبه هشتم جمادی الآخره و خورشید هزاره احمد علی میرزا  
 از برای ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه عقد بشد و شب چیت و هشتم جمادی الآخره شاهنشاه  
 بدار الحلا آمد و مبدای نشاط و زینت بساط گشت و یک هفته همه بزم میهانی و بذل خلایع خسروانی و نهناق  
 در هم و دنیا را و افضال جواهرش هوار و شب جمعه پنجم جماعت شاهزادگان و تمامت بزرگان  
 با اتفاق برادر کمتر و ولیعهد دولت عباس میرزا بر سرای عروس رفته با جوی زرین و محل کوهر گینش  
 به حضرت ولیعهد کردن مهاد آورد و در سرای سلطانی واریکه خاقانی جای دادند و هم درینال چون  
 شهر رمضان رسید و ایام صوم فراز شد مزاج پادشاه از سخت بکشت و نیز دینی که خدای در طبیعت بویست  
 نهاده ضعیف شد و مرض روزتار و زقوت گرفت چند آنکه توان خاستن و نشستن بر رفت و ملازم ستر  
 گشت و مردمان را پرم رفت و بختی بود که شاهنشاه درین مرض و دواع تاج و کلاه کید لاجرم مغز با آشفته گشت  
 و خبر نماند رستی شهر یار و در بلدان و ماصار پراکنده شد مردم صفایک و قاطعان طریق از پنهانها پرن  
 ناخفته شوارع و مسالک را محافت و مهاک ساختند مردم و دار الحلا فدی که چاکران و رکاه در حیات پادشاه  
 بدکان شدند این بود تار و زعید صیام بر رسید کار واران و دولت شوری کردند و گفتند اگر هم روز  
 پادشاه بر فراز کاوه نشود و و بارعام ند هاین شهر و تمامت شهرهای ایران آشفته خواهد شد ناچار پروانه پیش

ان شاء  
 کرامت حاجی  
 میرزا آقاسی

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

شعر  
مضامین

روی ایوان شهر یار فرد هشتاد و شش هزار دکان و بزرگان درگاه و قواد سپاه و جماعتی از لشکریان را حاضر پیشگاه  
ساختند و این جماعت صف بر صف و رده بر رده ایستاده شدند آنگاه شاهنشاه را از بستر ناتوانی برشته بچنان  
بر بزرگ دست بایران شامانه در آورده بر بزرگ تخت جامی دادند و شاه در آن ایوان را بر کشیدند مردمان ششپاره را  
ویدار کردند حمد آله و شمت پادشاه را پس با جبینها بر خاک نهادند و تحت و تنیت فرستادند من بنده را  
چون هر عید فرامیر رسید بر حسب فرمان قصیده باید می‌نشد و کردیم و در این عید صیام بین یدالا علی  
قصیده هشتاد و کردیم مولف

مبارکست رخ شاه در مبارک ماه	که ماه دیده شود و در رخ مبارک شاه
جهان بخشی محمد شه آنکه از شایان	جهان بخشی نیامد چو ایک از پنجاه
دارش و ظفر بر طریق لشکر دست	همی برایت منصور او کنند نگاه
اگر که خاک درش را باد آب دهند	صور کند همه رسم خود و دشمن جاهد
اگر چه دست خیال از فلک گذشته ترست	بود هنوز ز دمان قدر او کوته ماه
و کر بخت روزی بشام می‌نبرد	کسی که روی تو یکروز دیده است بگاه
در آن زمان که در آید به لجه هامون	بسان موج مخالف سپاه پیش سپاه
ز گرد و تیره یک ابر سیاه برخیزد	سنان و خنجر بار دهمی ز ابر سیاه
زمین چو تیره سیاه رفته جای بگاه	اجل چو صنغم کین تو ز خفته گاه بگاه
چنان ز دهرشت آشفته مغرور و دود	که سر بتیغ سپهر دست نیست تن گاه
ز زرمگاه تو الماس ریزه بر چینه	اگر کنند به نگاه کا و ما همی راه
کسی که بر بزرگشتمای تو کز دود	ز سر یغمد از آسیب آسمانش کلاه
بخواب در همه شب روی اثر دهند	هر آنکه حمله تو دید روز باد و فراه
اگر نه شک شنا و نبود اسب ملک	هزار بار چنان شد ز بجز خون بشنا
تو دوست داری تن و تن بجامه جنگ	شمان اگر چه پوشند اطلس و ویا
و کز نوید خبر تیر و تیغ خون آلود	از آن زمین که ترا بوده هست لشکرگاه
تو یکتا بدو عالم سپاه چسبیده شوی	بدین سخن دل و شمشیر تو بست کواه
جهان بگیری و زمین دست بی تعب بخشی	نه آن با ستاد و نه این با لشکرگاه
بوقت لطف جهانی کنی بجز و طسراز	بگاه خشم جهانی کنی به تیغ تباه
سحاب دست تو که قطره بر زمین بار د	نهال ز زرمین برود بجای گیاه
تو اشقام برود کنه می‌سنجی	که آسمان نرود با تو بر طریق کنه
ز کسب بار و کسایه ننگند بر شیر	اگر بسایه سب تو بگذر و روباه
ز نیمه تو بن میخامی ز زمین است	که خلق از این طریش آفتاب خواند و

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

همیشه تاز سپهر بلند هست بدر  
یکی بر بسکه چاه و یکی بذروه چاه  
بدر که تو بان سپهر دخت خان  
همیشه پشت سپهر بلند باد و دوتا

حاضران حضرت هنوز کان نداشتند که این پادشاه است و بر تخت منگی است و پشتر مردم می پنداشد که کارکنان دولت تدریجی اندیشیدند و تبعیض ساخته اند و این دیگر کس است که بجای شاه برگاه نشاندند تا مبادا دشمنای خفته پیدار شود و مملکت آشفته گردد و همه تن چشم و گوش بودند که از شخص باریغی اصفا فرمایند نگاه شاه غازی که خدایش در جهان جاوید هر لحظه غمت قربت بر میزد کند لب باز کرد و سخن آغاز کرد و این بنده ضعیف را مورد لطافت شایسته داشت و در نظم و نشر فراوان بستود و لطفی از در ناسخ التوا ریخ تحسین و تجلیل کرد و همچنین سلوک این بنده را در مسالک چاکری و در توجوهای ترجیب و تریب فرمود و این کلمات همی بر زیادت حروف و اعادت کرد و تا مردمان را رخصت انصراف فرمود و همان من شده که تا کنون پانصد هزار پست نظم و نشر در دولت و فراهم کرده ام شکر نعمت او را نیز زوجه پادشاهی این عظمت و چنین نقابت و در هنگامیکه چندین هزار کس بشینان کلمه از او خرسند باشند محتاجی و تکریم این بنده بیان فرمود و همان چندانکه از این پس زنده باشم و او را ستایش گویم بگو فرزند ان من تا پنجاه پشت چند انکه بیایند و بگذرند و بر روان او درود فرستند ادای شکر این مجلس نموده باشند با اجداد شاه غازی نیرومند شد و آن مردم که درین دایمیه بر طریق عصیان رفتند یا مال عقاب و عقاب ساخت و هم در میسال تقبلی میزای یغنی فی قاجار که شرح حالش مرقوم شد در مدتی که شاه غازی مریض بود با غوای شیعیان امن و معاشران جنس و کشف با طویل خود را در غور سیر و اکیل می پنداشت و این را از راکاه کاه با همکنان در میان میگذاشت این هنگام که از میان او که دار الخلافه پرورن شده در باغ بهارستان که در خطا هر قلعه طهران خود بنا کرده بود جای کرد و از قورخانه پادشاهی هر روز خطی فرستاد و مقداری سرب و بار و دیباغ بهارستان حمل و او قورخانه چیان را وقت آن نبود که سرازیران و برتا بند چه هم آن داشتند که ایشان را در نزد حاجی میرزا آقاسی آورده حبس مانی کند و مورد تعاقب و محتاجی سازد و با اجداد از ملازمان خویش و مردم صلح و درویش نزدیک پانصد تن تفنگچی در کرد و خود فراهم کرد و همه شب در ایام شهر صیام بزرگان درگاه و چاکران پادشاه را بدست آید و زیادت حاضر مجلس خویش میساخت و کمال مهر و محافدت مرعی میداشت از بهر آنکه سرکشان و رخصت او نرم کردن شوند و ملازمت او را گردن نهند و همه روزه با معده وی از مردم خود بشهر در می آمد و بعد از دیدار حاجی میرزا آقاسی بدر بار پادشاه میرفت و از پشت دروی کارگاه میشد و چنان می پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت بجهان و دیگر رخت کشد حاضر خواهد بود و بی گفت خاطر ضبط ملک تا در خواهد گشت از جانب دیگر میرزا نظر علی حکیم باشی و فخرها هر خان وکیل قزوینی و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن دیگر از اعیان دولت چون حاجی میرزا آقاسی از در خصوصت بودند همه روز و همه شب مواضع میهنها و نیکو روزگار پادشاه کوتاه شود و دیگر می بر تخت ملک شاه کرد و منوچهر خان کج آقاسی جمعه الله و له را مشتاق زده بطهران آمد و صدارت اعظم و امارت بحری را بدو سپارند و انیکوی

از غار  
نشدند و تقبلی

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدهات المسمخ التواریخ

تقدیم  
خدمت میرزا آقاخان  
وزیر لشکر  
بدولت  
پر

دیگر محمد قلیخان ایشیک آقاسی پسر آصف الدوله و جماعتی از اعیان و کارشوری دیگر سان کردند و گفتند چون پناه  
زندگانی بجا شود و ولیعهد دولت صاحب تاج و کلاه گردد و منتهی زندان میر محمد قاسم خان توانگو که خالان دینه  
سر باوج ماه فرزند دوست مادر از اومان و دولت کوتاه سازند نیکو آن است که بعد از پادشاه چندان باشیم  
که اندک قلیخان ایغنی نیکو تن باز و عصبانی سازد آنکه برودی و اینهم و او را یکفر کنه او تبا و ساریم و حاجی  
میرزا آقاسی را نیز زند و نگذاریم چون اینکار با پای بریم مسرعی بنزدیک بهمن میرزا فرستاد و او را بسرعت تمام  
بردارد و خلافت کشانیم و بر تخت ملک نشانیم و بدین اندیشه دو سیت تن مردم فکمی از دور و نزدیک انجمن کرده  
در سرای خویش بنهانی همی داشتند و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر در اعدا و امر و عدت اتباع و بسط خاطر از همه  
افزون بود هر یک از اینجماعت در اسراف مرا هم خویش و ست تو سل بدمان و میرزوند و او را پشیمان و  
طنیر خویش میخواندند ازینسوی میرزا آقاخان که از بد و دولت آقا محمد شاه شهید تا اینوقت پدر بر پدر از  
نیک و بد آگاه و طرف شور پادشاه بود و کمون خاطر ایخچه را تفرس کرد و روز تار و زبر بسر بالین پادشاه  
حاضر شده و او را از گاهی امور آگاهی همی داد و شاهنشاهی بخاری بصبر و سکونی که خزان پادشاهان نیاید گناه  
ایشان را نادیده می انگاشت و یکفر کفران هیچیک را فرمان نیکو و تا آنکه که خدایش بیبودی و او در جیش  
باستقامت و سلامت پیوست و هم درینوقت با اینکه میرزا آقاخان وزیر لشکر مکشوف و دشت که اندک قلیخان  
ایغنی از دمی تاج کیمانی همی کند و بهوای تخت سلطانی روز بر در چشند آنکه در باغ بهارستان و نهنگا  
مستان او را شاه خطاب کنند و شاهانه جواب شنوند شاهنشاهی بخاری حشمت حاجی میرزا آقاسی را فرود گذشت  
دیوچ ازینکه نه سخن بر زبان نراند جز اینکه فرمان کرد که ایغنی طریق بر وجه و سپرد و انولایت که تحت فرمان  
اوست بنظم کند و درینوقت حکومت بر وجه و دکلایکان و محلات و محال غار و اورا مقنض بود و لاجرم  
ایغنی بیج سفر کرده شاهزاده سلطان برهمیم میرزا و پسران علی نقی میرزای رکن الدوله حمزه میرزا و  
محمد کریم میرزا و اومان الله میرزا و دیگر بوالفتح میرزای پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و دیگر  
عظم امیرزا محمد خان پسر حسینقلی خان و دیگر مهدیقلی خان امیرالامراء و جعفرقلیان برادر و با اتفاق او را  
بر گرفتند محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که شرح حالش مرثوم شد چون بکلم حاجی میرزا آقاسی  
دیر او بود بایست با او کوچ دهد و چون کرد و زبانهجی را ایغنی مکشوف بود و ملک الشعرا هر سناک شد از بیم  
حاجی میرزا آقاسی پسر را منع از سفر نتوانست کرد و از سوسوی دیگر تشام کنای با دولت پادشاه میرفت  
عاقبت با این بنده شوری کرد و با اتفاق بنزد حاجی میرزا آقاسی شتافتیم و شرعی نگاشته بدو سپردیم  
که اینک شصت سال است هراخواه این دولت پرور و نهیم هم روز مردمان ایغنی را کنه کرده دولت  
در انده حضرت خوانند اگر این سخن استوار است سفر ممر و دنان سزاوار نباشد بر فرزندان مکتوب  
بخط خویش نگاشت که مردمان این سخنان از ربهتنان کنند بر حسب حکم پادشاه محمود خان بایست همراه  
دباشد و اگر این سفر خطری باو دیداید برین است نه بر شما با الجله الله قلیخان ایغنی روز بهشت تم و تقیده  
زدار ایغنی را فرودان شده طریق بر وجه و بر گرفت اما چون حاجی میرزا آقاسی ایغنی را از طهران پرور

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

تاخت ذول از آرایش او پرداخت و قلع و قمع اعدای خویش تقسیم عزم داد و از شهر طهران بیرون شده در قلعه عباس آباد که خوبان کرده بود جای کرد و در حضرت شهریار معروض داشت که ده سال افزون است زحمت ایران بر دوش نهادم و باین صنف شیخوشت تن بهر گونه صوبت داد و امکنه بمبئی خائن دولت در کار مداخلت افکند و اندو در حل و عقد مملکت داخل شده اند اینجاست را باید بجای خویش مراجعت داد و اگر نه مراد نخست فرمای تا در عقبات عیالت که شغلت گیرم و زحمت کار و اران دولت نکنم چند آنکه شاهنشاه غازی خواست از دور و یکبار اراضی بدار و سرورینیا و روحانیت الامرفران کرد که ملک قاسم میرزا سفر آذربایجان کند و میرزا نظر علی حکیم باشی را بهر ارتمان بمصافره ما خود داشته باشد و همه کند و این هر دو روز پیوسته می قنده از دارالخلافه بیرون شدند ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی در دارالامان تمام اقامت کرد و اما میرزا آقاخان وزیر لشکر که شاه را از غش و سمن امور آگاه ساخت و لیعهد دولت را از یکدست دشمنان حارس و محافظه و مورد اشفاق ملکانه و لطافت خرد و اندکشت در و می دل پادشاه بجانب او همی بود و همچنان لیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه چون نیکو خدمتیهایی از ابدانست و معلوم داشت که یکین و یکید دشمنان را بجسم تدبیر عظیم و قایده و دو سهام نیز یک ایشان را بدست یاری فرستاد و نقتانی کشته اند و را بحضرت خویش حاضر ساخت و نیکو بوخت و بدست خویش خلی نکاشته بدو سپرد و کلاز کلمات آن این معنی مستفاد بود یعنی آن حسن کام که تخت و تاج را باشد و اخذ خراج بهره من کرد و وزیر لشکر بتقاضی ریف ترازین برکشتم و داد و پاداشی پادشاهانه کنم و ریف ترازان مقام که وزیر لشکر و اشته صدارت کبر می بود و در معنی او را وعده صدارت اعظم داد و امر و زبشر طآن پان در مسند صدارت و چار بارش امارت جای دارد و چه گفته اند که مرد که بر بوعده وفا کند اما از انسوی حاجی میرزا قاسی چون قربت وزیر لشکر را در حضرت پادشاه بدانست و مواضع او را با لیعهد دولت نیز تفرس کرد و سخت برانسا کشت و بانیش اندیشید که در چنین هنگامه صواب آنست که کاریکسره کنم و از پیم عزالت و ذلت بجباره برآسیم و در حضرت پادشاه معروض داشت که از قدیم گفته اند و پادشاه بر سر یک کاه نرو و دو حسام یک نیام نشود و امر و میرزا آقاخان وزیر لشکر و مملکت وزیر می و یکراست تو انم گفت که مردمان مکانات او را افزون از من دارند و مقام او را ریف ترازین شمارند یا او را از مداخلت دولت باز دارند یا بر او به عزالت گذارند چنانکه پادشاه و اشته این قصه کوتا کند و در میان ایشان میانه می شود مفید نیفتاد و چون پیشتر وقت حضرتش مریض و علیل بود و حاجی میرزا قاسی جل و عقد امر و از کثیر و قلیل و کیسل و کینیل همی کشت خلع او را از مسند وزارت در کلا مملکت خلی بزک می پنداشت پس بصواب نزد یکتر خپان دانست که فرمان کنند تا روزی چند وزیر لشکر کناری بکیرد و چون تمقضى وقت فرازاید باز آید لاجرم وزیر لشکر رتن و قنق سپاه را با برادر خود میرزا فتح الله گذاشت و خود طریق کاشان برداشت برادر و یکرا و میرزا فضل الله امیر دیوانخانه نیز با وزیر لشکر همراه شد و در کاشان نزد یک برادر اقامت کرد و مردم کاشان از وضع و شریف و قوی و ضعیف چون عبید مملوک در طریق طاعت او سیر و سلوک همی کردند و خاصه من جمله که از اقامت ایشان در طاعت

ن  
کردن حاجی میرزا  
آقاسی جمعی از بزرگان  
در کاه را از  
طهران

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

واقفیا و فردنی جستم چنانکه و شاه سخن چمن نزد حاجی میرزا آقاخان بسعایت کشودند و آن کردار را بر من خجاستی کردند  
چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم درین سال چون از جانب امپراطور روسیه جنرال و راضوف بفرمانگاری  
مملکت قفقاز و کرجهستان نام بردارنده جانشین کشت شاهنشاهی غازی یک قطعه نشان شمال پادشاه و دیگر  
تسج مروارید بشریف او بمندول و پشت و میرزا جعفر خان مشیرالدوله ماورکشت تا تشریف شاهنشاهی  
ایران را بفرمانگزار کرجهستان برود و او تقدیم خدمت کرد و مرا حجت نموده یکروز قبل از نوروز سلطان

### بحضرت سلطان پیوست

شرح ولایت احوال شاهنشاهی غازی محمد شاه قاجار در سال یکم از دویست و شصت و دو هجری  
در سال یکم از دویست و شصت و دو هجری مطابق سنه یونانی میل ترکی چون هشت ساعت و چهل دقیقه  
از شب سهشنبه پیست و سیم ریح الاول بر گذشت خورشید در پست الشرف جای کرد و شاهنشاهی غازی  
محمد شاه قاجار جشن عید می سپاری برود و درین سال چنان اتفاق افتاد که کارداران دولت با آیدیا رخا آصف الدوله و فرزند  
کذا مملکت خراسان ول دیگر کون کردند ازین روی که محمد قلیخان پسر آصف الدوله در حضرت شهریار حجاب  
بار و انیک آقاسی بود و مکانی بسزا داشت و از اینجانب اند قلی میرزا پسر زاده حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه  
که از طرف ما و هم نسب با فتحعلی شاه داشت رطب حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود و ما و او را بعد از مرگ  
شهر بهجهاله نکاح حاجی میرزا آقاسی درآمد و چون بن رشد و بلوغ رسید قلی قاجار را اینجانی نکشت و چنانکه  
مذکور شد براتب علیه امتناع نمود و با قضای جوانی و نادانی سبب قتلهای بزرگ گشت و بهر کس خدمت او را  
کردن نمینهاد و با اندیشهای ناصواب و متفق نیکشت و امن و در انجمن حاجی میرزا آقاسی آلوده میشت  
و چندان سعایت میکرد که حاجی میرزا آقاسی را با او بجهمی برمی نیکشت و بیچکس را آن نیرو بود که با حاجی میرزا آقا  
برزند از نیروی بر بسیار مردم کار صعب افتاد و محمد قلیخان نیز از آن مردم بود که دل آزرده و دشت و همواره با آصف  
الدوله از کارداران دولت کتبی بسعایت و شکایت نیکاشت و باز میزند که سلطنت پادشاه را بسوء تدبیر  
حاجی میرزا آقاسی ماری و استقلاری نمائند و رعیت دل رنجیده دارد و دشمنی با خاطر آزرده روز میگذارد  
سالی و ماهی میزند که سر بازان آهنگ طغیان سازند و او ایامی دولت را با خدما موجب بجا صوره نمیندازند و  
از انوسوی چون این نخان در خراسان سرکشت و حسن خان سالار پسر دیگر آصف الدوله اصنامین و چنان میگوید  
که اگر تجبیر لشکری کند و آهنگ و از انخلا فرماید مردمان چنان از پادشاه رنجیده اند که پیر حجت جنگ تاج و  
او رنگ را از بهر او خواهند نمود و او را بسلطنت سلام خواهند داد و این شعر فرمودی را بسیار وقت بازگویند  
خیش می سرود و پست مرا را یازین زندگی که سالار با شتم کنم بنگی لاجرم در پذیرفتن فرمان و اطاعت سلطان  
کار با مملکت و مساحت نهاد و با جعفر قلیخان پسر نجفی خان بر بخوردی نیز پیوندد که و شعر خویش را بشرط زنی  
برای او فرستاد و خواهر او را از بهر خو و نکاح بست از انوسوی چون حاجی میرزا آقاخان قصه بدانت و طغیان  
جعفر قلیخان نیز در حضرت پادشاه مکشوف بود و ما از حاضر شدن بدرگاه و دشت از قبل شاهنشاهی غازی  
نوروزی با آصف الدوله فرستاد که بتوانی جعفر قلیخان را بجهت فرست و آصف الدوله روانید و شت که شخص

از غرض  
بسته خبر

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

عهد کند و جعفر قلی خان را سفر دار الخلافه فرماید و حسن خان سالار نیز هرگز بدین حکم کردن منتهی سها و ایزن روی  
 کار باطل کرد و دود پاشخ فستور را بمعاذیر ناپسند کار داده بدرگاه فرستادند با الجمله چند کثرت با حضا جعفر  
 قلی خان فستور رفت و این حکم بنفاذ نشد لاجرم حاجی میرزا آقاسی و ربی فرمانی آصف الدوله و فرزندش کیجته  
 شده صورت حال را بصایت اندک قلی میرزا به بلخ ترسخی در حضرت پادشاه معروف داشت و سخن بر آن  
 گذاشت که میباید یکتن مرد دانا و دل کارگاه که جز طریق صداقت سپرده باشد بجاگست ببطام فرستاد  
 تا حقیقت حال را باز داند و بعضی رسا انداز میان سلیمان خان و دبی که زینت حسب با حیدر نسب انبار داشت  
 محمد را شاه و لاجرم در شهر جادی الاخره فستور حکومت شاه هر دو ببطام بنام او رقم شد و تشریف شاهانیز بدلی  
 اقا و دوا بی توانی فرزند خویش مهد علی خان را از پیش بشرط نیابت روانه شاه هر دو ببطام داشت و خط  
 بر بیج سفر گذاشت بعد از اعدا کار حاجی میرزا آقاسی او را طلب فرمود و اندر ذکر کرد که اکنون خاطر ما از پیرون  
 فرستادن مانند تو مجرب کس را نه نظام ببطام بود و بس بگو از طرف خراسان چنان مسومع رفت که  
 آصف الدوله با پادشاه و دل بد کرده و پسر او حسن خان سالار باندیشه خود سری و عصیان سر برآورده  
 و از خوی پادشاه عادل بعیدست که بقدیم بجل طریق مکافات یکمزد و شتاب را که شمشیر شیطان است و کینه  
 مردمان پیشه ساز و تاهبا و ابعایت شیاطین انس در مملکت غایت اشد و بهو جس نفیانی شکنج شیمانی چند  
 پس صواب چنان نمود که چون سفر شاه هر دو ببطام کنی همه روز و عیون و جواسیس خویش را با راضی خراسان  
 کیل سازی و اکنون خاطر پدر و پسر را تفرس فرمانی در روز تا روز اندیشه ایشان را باز نمائی تا اگر وجب افتد  
 ایشان را دفع و بیم و از محل و مکانی که دارند فرود آیم پس سلیمان خان فرمان او را بقدیم قبول تلقی کرده حضرت  
 انصاف یافت و از اینجا حاضر حضرت پادشاه کشت شاهنشاه غازی نیز با او سخن همه ازینگونه کرد و او را  
 در حضرت سفر فرمود پس سلیمان خان اعدا کار کرده راه برگرفت و در منزل فیروز کوه او را مسومع اقا و دیگران  
 جعفر قلی خان کرد و شاه و حسن خان سالار ترکمانان کوکلان سر بعصیان بر آورده اند و سلیمان خان ملقب  
 بنخان خانان حاکم استرآباد و راکه از سوی مادر نسب با فتح علی شاه داشت فریب داده و قریب برانج خویش  
 برده اند و نیز برای اخذ منال و یوانی میان آنجا عتشت افتاده و ایشان بر شوریده اند و منافضه بر لشکرگاه او  
 تا فتن برده اموال و اثنالش را عرضه نوب و غارت ساخته اند و در میان نوشیروان خان پسرش نیز  
 اسیر گشته لاجرم صورت حال را بنجا داده و اتفاقا ذرگاه پادشاه داشت و از فیروز کوه بمنزل چارده  
 و کلایه کوچ و او هم در اینجا معلوم داشت که جعفر قلی خان بر سر زوین غارت برده و اراضی زوین و جابجا  
 بخت فرمان آورده وزن و فرزند محمد حسن خان زوینی را که از خدام دولت بود اسیر کرده از میان محمد خان  
 یکتنه براسی برشته و با بطام خان نگشیده بعد از ورود به بطام مهد علی خان پسر سلیمان خان او را ساز  
 و برگ کرده روانه طهران داشت اما سلیمان خان چون وارد بطام گشت و آن بلده را بنظام کرده و چند تن  
 مرد جاسوس اختیار نموده یکتن با بستر با وکیل داشت و دو کس بخراسان و بر بفر فرستاد تا مصالح

سلیمان خان و نسب  
 و شاه هر دو در بجا

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کرده کمون خاطر سالار جعفر قلیخان را کشف داشتند و باز نمودند که ایشان در اغوای ترکمانان و دیگر قبایل بسیار  
جستجوی انگیزند تا جمیع قبایل را خایین دولت و کینه کرده حضرت سازند تا ناپادشاه هرات را کمر دهند و در  
حصیان دولت همدستان شوند و دیگر خاطر دارند که از بزرگان خراسان کردگان کرشمه در قلمه کلات  
باز دارند و چون این کار با پای بر بند حصیان خویش آشکار گشت و هنوز آصف الدوله بدین امر اتفاقا عدى دارد  
و بسنکام نمیدانند چه آصف الدوله را در خاطر بود که اگر بعد از شاهنشاه غازی زنده ماند چشم از ولیعهد دولت  
که خدایش خاص سلطنت آفریده بود بدو سپرد و بمن میرزای برادر اعیانی محمد شاه را با پدر او با بجمعه  
سلطانخان این اخبار را کتبائی کرده بترویک میرزا شافع صاحب دیوان که معضلات دولت را متشاور و محرم  
اسرار بود فرستاد تا اینجکه را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان  
فرنگ فارسیان و چاشنک کوهسار را غاصوات و ساز مراقت نهاد و با ایشان مواضع کرد و  
میشاق اشاق استوار داشت تا اگر تفریک سالار جعفر قلیخان ترکمانان کوکلان دیوت آهنگ شاهرود و  
بسطام کنند و اگر آنگهی دهند و بدین تدبیر ایام زمستان را بسلامت گذشت و هرگاه ترکمانان آهنگ انجمن  
او کردند آگاه شده مردمان را بخطر و عراست خویش مامور داشت و از زمت دشمن آسوده زیست و هم درین سال  
حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متولی روضه مقدسه رضویه علی سکنه آلف  
متولی مشهد مقدس التیبه بود و دواع زندگانی گفت و چنانکه مقصدی این امر شریف بود و نیکو خدمتی کرده و متوفات بقعه مبارکه  
و تقویض امر او ساجی در تمامت ایران بنظم داشت و داراشغالی رنجوران را با آوان فرمود و هرگز در کار معالجه و مداوا مسامحت  
میرزا عهده  
زنت و پیوسته اطعمه و اشربه فراهم ساختن از کارخانه خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام بی  
کلفت میرفت و مکتب خانه اطفال را چنان بر وفق کرد که کوکلان مردم نمک دست و تحصیل علوم از بزرگ  
زادگان کار بسمل تر کردند و از ایران آن سده سینده را هر که بی زاد و راحله بود اسعاف حاجت افزود و بر شب  
انجمن از خدمت را که در استانه مبارک دیده بان بودند از مطبخ خاص طعام داد و در تعمیر ابنیه مساعی میبید  
معمول داشت با بجمعه چون از جهان رخت بدر برد و بر حسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابید حاجی میرزا آقاسی  
حاجی میرزا محمد اندخوی که از جمله منشیان خاصه درگاه بود متولی بقعه متبرکه گشت و بهم درین سال شاهنشاه  
غازی فرمان کرد که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیر را که منبع آن در کوهستان مسنی  
و بلوک اردکان است و از آنجا برود و فغان پیوسته میشود و بدریای عمان میرود و نهری حفر کند و بهر شیب  
شیراز رساند و از منبع آن آب تا بشیراز پیچیده فرسنگ مسافت است و بسیار وقت سلاطین مقدم این  
عزم را تقسیم دادند و تقدیم نکردند با بجمعه شاهنشاه غازی حکم برانکه اگر معاول یکبار و تو مان زندگانی  
از خراج فارس بخرج مقصود رود و مقبول است لاجرم حسین خان دامان همت بر میان استوار کرد و  
دوازده هزار مرد مزدور را بکن کردن و ازین مسافت و از نهری که ده ذراع عرض پنج ذراع عمق داشت  
حفر کرد و هر زمین که افزاینده و چاه کرد و با سنگ و ساروج مجری آب را استوار داشت و آب را بشیر  
شیراز آورد و بزرگ شادمانه پدید آمدن شتافتند و شکر خداوند آید و احسان پادشاه بکند آشتند و هم درین سال

وفات

حاجی میرزا موسی خان  
متولی مشهد مقدس  
و تقویض امر او ساجی  
میرزا عهده





## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ اتیورخ

مسری پوینده تراز برق و باد بنزدیک محمد حسن خان ملک اشترافریست چنانکه بکتابت میاد توقف یافت عظیم دشت نزد  
 کشت و با محمد قاسم خان برادر خود و این بنده سخن بشوری گفتند و پیمان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما خود  
 حدیث این عاونه را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده نماند و دوا بی شک را  
 بکذب نسبت کند و از در خصومت پرورن شود و بر زیادت محمود خان بدست ایغنی فی مقتول کرد و اگر زن  
 را از راپوشیده داریم عاقبت در حضرت پادشاه آلوده گناه شویم و افزون بر کفران نعمت تباه کردیم و نیکو  
 است که صورت ایغنی بدست حاجی میرزا آقاسی معروض افتد و چون ما و نزد و این را از راپروم چون کنیم  
 نتواند مستور داشت ناچار در حضرت شهریار کشف دارد پس من بنده قلم و قریطاس بر دوشتم و این  
 قصه را تا اینجا تمهید بکا شتم و با شاق ملک اشترافریست حاجی میرزا آقاسی بر قیتم و مکتوب بدادیم و قصه کفایت  
 او را و کبر جمال پوشیدن این را از نماند و در زمان بکتن از شیخستان پادشاه را طلب داشته این مکتوب را  
 بحضرت فرستاد و از آن سوی چون ایغنی از اخذ منال دیوانی بی بهره ماند و از بهر محاشش خویش چار گوشت  
 ناچار و در شهر بیع الاول طریق دار الخلافه برداشت در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه مادرش  
 که ضعیف حاجی میرزا آقاسی و دختر شهریار تا جدار شعلی شاه بود هم بدو رسید که چر نشسته و از در ناوانی و جمل عاونه  
 خویش را بدان شیر عین باز داده بمانا قصه مخالفت و اندیشه طغیان تو را محمود خان نگار داده بطهران  
 فرستاد و کشف حضرت شهریار را و ایغنی ازین حدیث هراسناک شد و طی طریق دار الخلافه را  
 بر عجل و شتاب پیروز و باشد که ذمت خویش را از اشتغال این عصیان پرورن کند و هم خطی بخبره و خان کیا  
 سر ملک نکاشت که محمود خان مراد در حضرت پادشاه آلوده عصیان و گناه ساخت و بیشک از بر بزر  
 پرورن خواهد تاخت اگر توانی چند تن سوار بر گارتا او را در عرض راه مقتول ساز و اما محمود خان چون راه برگزید  
 و از طرف کنکار و برادر الامان قم سفر کرد و سلامت زیست با الجبل بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان  
 ایغنی را روزی چند برنگذشت که آهنگ سفر بدار الخلافه مسموع پادشاه افشا و پس و در زمان فرمان  
 تا حاجی فرامر ز یک فراش خلوت بجانب اوما خن برده هر جا او را دیدار کند از آمدن بدار الخلافه دفع  
 و هد حاجی فرامر ز یک سه شنبه بیست و هشتم بیع الاول راه برگرفت و در منزل حوض سلطان با دو دو چا  
 شد و این وقت با پافند سوار بجانب طهران رهسپار بود و مع القه حکم شاهنشاه غازی را با و اتفاق کرد و او را  
 مراجعت داده بدار الامان قسم آورد و از پلن بصوابید حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا سفر قم  
 کرد و خط شاه را با ایغنی سپرد بدین شرح که یحیی که خط را از قبل تو که در قی و بخشی نیست الا آنکه غائب  
 میرزا آقاسی چنین خواسته که بچند روز کار خویش را در عتبات عالیات بسای بری و از آلایش معاصی  
 پدید بیایی پیغمبانی پاک شوی چون ایغنی این مشور بخواند با شاق شاهزاده کیومرث میرزا شنبه  
 و از و هم بیع الثانی از قم پرورن شده طریق عتبات عالیات برداشت و بعد از وصول بدان ریس  
 مقدس شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بدار الخلافه فرمود و ازین طرف بعد از ما مورد استنشاق  
 غازی ایغنی بعتبات عالیات برادر کمتر خود مهد یغلی میرزا را ما مورد بکجه مست برود و فرمود شاهزاده

ترجمه شده  
 کلامی که در این کتاب  
 درشتن و در سبقت  
 عاونه

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بعد از درود بر وجه داشتگیهای اینجانی را بنظم کرد و محمد کریم میرزای پسر رکن الدوله را که برادر زن اینجانی  
حافظ زمان و بازماندگان او بود و ما خود داشته بغرب چوبش کفیری بنزد کرد

شرح واردات احوال شاهنشاهی محمد شاه قاجار در سال یکم اردو و دویست و شصت و سه هجری  
در سال یکم اردو و دویست و شصت و سه هجری مطابق سنه قمری میل ترکی چون دو ساعت دسی و چهار دقیقه  
از روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی بگذشت آفتاب در محل تحویل داد و شاهنشاهی محمد شاه قاجار بساط  
عید با سنجام بر روی این هنگام نزد یگان حضرت پادشاه را عصبیان سالار آشکارا بود و شاهنشاهی محمد شاه قاجار  
واجب میسر و وزیران طرف سالار در اطهار کلمه عصبیان اصرار میداشت و آنصف الدوله رضامند بود  
سخن بر این داشت که مردم ایران بسلطنت ما متفق است و ایندکشت چه ما از خاندان سلطنت نبوده ایم و اگر  
مردم ایران از پادشاه و حاجی میرزا آقاسی رنجیده خاطر باشند از دودمان سلطنت بزرگان بسیارند  
که برافزونی دارند بچکان دیگر را اختیار میکنند و ما را ازین محل که امروز داریم نیز فرود آورند هم اکنون بفرمان  
بردار می مردم خراسان و سخنان ایشان فریفته نشود که نیر دسی ما بقوت دولت و مشور پادشاه است  
ما را چندان دل دهنند که از پادشاه روی بگردانیم چون کاریکره کنیم ما را چون بره بدمان کرک بکنند و بکنند  
پس صواب آنست که یکتن از خاندان سلطنت را برانگیزیم و بدست و محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی را ازین  
براندازیم و امروز آنکس جز بهمن میرزا برادر اعیان محمد شاه نیست که فرمانگذار آذربایجان است بحضرت  
فخایرووفان نامبردار است و از آذربایجان لشکر بزرگ تواند انگیخت چون او را با خود بستان کنیم  
مردم خراسان و دیگر عصبیان نکنند و مردم عراق با سپاه این دو مملکت بر تاجاند اکنون بر آنچه و رضه نرفته  
پرده بر دارند تا من بدستیار می رسل و رسایل بهمن میرزا را با خود بدهم دست کنم آنگاه دست بدین کار بیاورم  
و روزی چند بکنند و که او را بر تخت جای دهم و زمام مملکت و مملکت بدست کیرم سالار که کبر و خیلای سروری  
در سر داشت و در جواب پدر گفت اینک از خوشامندان ما که در داد الخلفا جای دادند پشت و روی اینکار  
ویده و دهنسته اند همه روزه مکتوب رسد که پدر نمک آهنگ و دارالخلافه کمینید و دهنسته باشید که تاج و  
اودمک بی زحمت جوش و جیک بهره شما خواهد گشت زیرا که حاجی میرزا آقاسی مردمان را چندان بزخم زبان  
زبان کرده که التیام آن جراحت هیچ مرهم فراهم نشود و مکاتیب محمد قلیخان نیز گواه مقالات ایشان  
اکنون که ما خود قوت و مکانت اینکار را داریم چرا باید بسلطنت بهمن میرزا سر فرود آوریم این بگفت و در  
تبیح فتنه و بیج امر یک جته گشت و در خاطر نهاد که اگر تواند گنج انداخته پدر را بر بگرد و بر لشکر قسمت کند  
آنصف الدوله این معنی را تفرس کرده با پسر سر رفت و مدارا پیش داشت و گفت اکنون که کار بدینگونه  
میر و اینقدر مراد زمان و هید که معادل صد هزار تومان زرد مسکوک برداشته بطهران شوم اگر ام سلطنت را  
پریشیده دیدم و مردم را در دفع وزیر و قطع پادشاه یکجته شناختم من نیز ایشان را تحریض کنم و در میان  
قدیم را دیدار نمایم و بسندل زرد مال متفق الکلمه سازم و همچنان بهمن میرزا را از آذربایجان بر شورانم آنگاه  
شمارا گهی فرستم تا جیش کند و کار برآورد و اید و اگر این سخنان را و تمی و شبانی نیست و مردم با پادشاه

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الیورج

از در مخالفت نمیشد با حاجی میرزا آقاسی طریق موافقت سپردم و این زر که با خود حمل میدهم به پیشکش پادشاه و هدیه او پیش گذارم و حکومت مملکت تو مس و دستر با و را با خراسان تو ام سازم و منال دیوانی یکسال آن ممالک را بختیلم کنم و با تشریف پادشاه و منشور حکومت فراز آیم و بستیوانی ازین ممالک نیز شکر فردا و انجمن سازم و چون زمستان بجای رود و در اول بهار بالشکرمای ساخته جیش کنیم و آرزوهای دیرینه پیاپی با بمحمد خان خویش را بدین تمویسات آرایش کرد و سالار آرایش و آواخواه از سیم و زر و وحلی و زیور و نوبه و طریف و دوفی و شریف هر چه در خراسان انداخته و دشت حمل داد و وطریق طهران بر گرفت و طی طریق را نیز بقدیم عجل در شتاب میکرد که مباد حسن خان سالار با زنها بستی آغاز و دوز و بنال تبا و وسیع القصد از منزل میامی کس فرستاد و سیلما سخنان حاکم بظام را از رو و خویش آگهی داد و سیلما سخنان او را پذیرفته شد و وصف الدوله در قلعه آصفیه که خود بنا کرده بود و قریب به بظام فرو شد و این بنکام چون سیلما سخنان بجنس حال او ملاحظه بود و میگفت از رویگان آصف الدوله را بفریفت و مخالفت او و فرزند او حسن خان سالار را بر سرش نمود و عصیان ایشان را بدانت و دشواری داشت که آصف الدوله هشتاد و دو بار یکصد و صد و یک حمل داد و که پیشکش کند بر زر مسکوک است و از خواهر و آلات و ادوات سیم و زر بر زیادت چهار صد هزار تومان زر مسکوک فخرانه میبرد این را نیز معروف و رکاه پادشاه و دشت اما آصف الدوله روز دیگر از قلعه آصفیه کوچ کرد و از برای فرستادن و طیف شیفین سر بنسکان عرب و عجم را با خویش شستن تا دامغان کوچ داد و از آنجا رخصت انصاف فرموده خود روانه طهران گشت بعد از ورود بطهران و تقبیل سده سلطنت چون بد آنچنان کان و دشت نصرت نیافت سرطاعت و ضراعت پیش داشته نختین مشوری بنام حسن خان سالار صادر کرد که متولی بقعه متبرکه که در رضا علیه الصلوة و السلام باشد و از پس آن مثالی و یکرب نام فرزند و یکرب خود میزرا محمد خان بیگلر بکی گرفت که ب نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم و یکرب نام سیلما سخنان حاکم بظام صادر کرد که پیشکش تفنگی و صدقن سواره و دو عراده توپ از بظام تا بمنزل مزینان ملازم خدمت میزرا محمد خان سازد و ازین حکم و رخط و دشت که این توپ و لشکر نیز با سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و بهم فتح بظام از برکات او آسان باشد و از آنسوی حاجی میرزا آقاسی چنان دانست که نیابت میزرا محمد خان در خراسان سبب فتور کار سالار خواهد گشت و میان برادران کار بجنسی خواهد رفت ازین روی نیابت او را در خراسان پذیرفتا گشت و ادرا بی گفتن پروند فرستاد و بعد از رسیدن میزرا محمد خان به بظام سیلما سخنان که از مکتوب ظاهر او آگاه بود و دفتنه جوئی او را میدانست و در روز باماطه و تسویف او را بدشت و صورت حال را عرضیه نگار داده بد رکاه پادشاه فرستاد و بنمود که من چنان دانسته ام و از کلمات میزرا محمد خان چنان فهم نموده ام که بعد از رسیدن میزرا محمد خان بخراسان بستیوانی با سالار همدست و همدستان شود و با جماعت خراسانی و ترکمان طریق مراجعت بکیر و حاجی میرزا آقاسی در پاسخ نگاشت که معاذیر و پسندیز اگر توانی تو بجهان را از روی باز دار و قتی این حکم برسید که میزرا محمد خان توپ و سپاه را با خود ببرد و بدو چون بزمین رسید سالار را آگهی فرستاد که اینک توپ و سپاه بظام را با خود کوچ دادی

آدم  
آصف الدوله  
از خراسان  
بدان الحکامه  
طهران

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اگر فرمانی تخت ایشان را بلامرست خدمت و عت کتم چنانکه پذیرفتند نیکوکاری باشد و اگر نه بجزه را اسیر  
میریم و با ترکمانان بفرستیم و یا آنکه آلات حرب و ضرب که در دست دارند ما خود داریم و برهنه تن را  
سازیم حسن خان سالار پاشا فرستاد که هنوز هنگام اظهار و اعلان کلمه عصیان نیست بگذارد تا باز جانی  
لاجرم آن تو بگذارد و لشکر بسلا مت باز بسطام شد اما از این سوی عیون و جو امیس سلیمان خان همه روزه برسد  
و باز نمود که بعد از رسیدن میرزا محمد خان پیکار یکی بخیر اسان با سالار متفق شد و افزون از پیش در تحریض  
سالار و تحریک قندهار رنج بر و تا از آنچه می نفستند پرده بر گرفتند

دو کظهر و عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعه کلات بدست ۱ و  
حسن خان سالار و جعفر قلیخان کرد و شاد و چون ساز مخالف را بلند آوازه خواستند نخستین بدن سر شد و کلات  
از لشکر پیکان پر و داخته کنند و از بهر خویش متعلق حکم بدست کرده ذخایر انداخته بدانجا نهند و اگر کاصعب  
افتد بدانجا پناهنده شوند و این وقت محمد و یحیی قاجار و مصطفی قلیخان همدانی با سرباز قراکوز و دوات  
سربازک فرج مصمصام خان برای حفظ و حراست در کلات اقامت داشتند پس حسن خان سالار خطی بمردم  
کلات نکاشت که با سپاه پادشاهی کاریکه میکند ایشان را دست بگردان بسته و اید و از جانب  
محمد خان قاجاری چلاتی را مامور ساخت که با مردم خود اعداد کار کرده و در واژه کلات را که مشهور بدروازه  
در غون شاه بود مفتوح دارند و امیر اصلا سخنان پیرش با جعفر قلیخان بر بنجر دمی در واژه تفته را فرو گیرند و  
سیدما سخنان و دره جزی از دروازه و چه در و د جعفر قلیخان بر بنجر دمی نیند با امیر اصلا سخنان همراه شد و  
این مردم پیکار جنبش کردند و دروازه های کلات را فرو کردند سپله پادشاهی که هرگز با سالار این کان  
نداشتند چون صورت حال را باز دانستند ناچار بقلعه گنگ بکند که محکم کلات است و در کرسی متحصن شدند  
سپاه سالار ایشان را پیام کردند که در تنگای این حصار در حل اقامت انداختن و بر سر اینکار جان خفت  
در شریعت عقل ردانها شد کس را با شما کاری نیست ازین حصار بر آید و راه خویش بگردانید سر بازان چون  
طرق و شوارع را مسدود و یا فسد سخن ایشان را استوار داشته از قلعه بدر شدند سواران خراسانی بیتوانی  
برایشان تمانه نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را ما خود ساختند آنگاه محمد خان قاجار و قارضا خان  
کوارشکی را مامور کردند که اینجماعت را تا خوشان کوچ دهند و از اینجا مردم خوشان تا بکونجر و برسانند و از  
انجا بمردم ترکمان بشرطی سپارند و آقا جان پیک سربازک را با قاسی خان خودی سپارند که او بشهر  
مشهد ببرد و آقا سخنی او را بر برای خود پنهان کرد و نگذاشت تا بعد ترکمان کرد و مردم خوشان نیز سربازان  
بخانه های خود برده حراست نمودند و بدست مردم بر بنجر و سپردند چون این خبر سالار رسید با مردم خوشان  
دل بد کرد و پیمان نهاد که بعد از مراجعت از سفر عراق ایشان را بکفر کند و لشکر بزرگ بسازد که بیجا نب عراق  
و دکن تا زآمد و یزدان قلیخان را و جعفر قلیخان را با سیصد خانوار کرد و شاد و لو بکلات فرستاد و تا ورنجا  
دچار رس باشد و از نیطرف چون این خبر پراکنده شد سیدما سخنان و در زمان صورت حال را در عرضیه نکار کرده  
روانه داد و الحلافه داشت و طغیان سالار و در نزویک کار و در زن دولت کشوف افاد از این سوی آصف الله

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناخ التواریخ

چون دانست که دیگر کار سالار را تمهید نمایند که از خوشی تن تیر می پناک شد پس خواهر خود که مادر شاهنشاهی بود برای زیارت کعبه مظهر برانگیزت و خدمت خواستار آمده ملازمت او را اختیار کرد و یک نیمه از آن روز که از خراسان با خود حمل داده بود و در نزد بعضی از مردم که شناخته امانت بودند بویست نهاد و در خدمت می نهاد بیج سفر کرد و از راه آذربایجان و شام طریق که مظهر برگرفت و در آن سفر بزیادت از آنچه مادر پادشاه بذل سیم و زر فرمود آنصف الدوله را زایل خاص خویش معادل صد هزار تومان از زر سکه کجارجار و در هر روز و همه شب تا مدت زیاران و حجاج را از مطبخ خود و خورش و خردنی فرستاد و بدان مکانست و حشمت بی بود که پاشای شام در مجلس ادبی اجازت از پای نمی نشست و بزرگان دولت عثمانی در امضای بیج امر چنانجا او پیش فیکر دند و بخلع کرانها و بذلهای کران و مفتخر و شاد خاطر بودند بدین فریبی و شکوه سفر که مظهر بیای برود و هنگام مراجعت و رقبات عالیات جای کرده و در شاهنشاه روانه دارالخلافه گشت اما محمد قلیخان پسر آصفالد که در حضرت شهریار ایشیک آقاسی بود چون حسیان سالار از پرده بیرون می افتاد و دختر شاهنشاه خازنی معروض داشت که اگر چه هرگز چشم از حقوق این حضرت نمی شوم و بی پاک در هلاک پدر و برادره بگو شوم مکن بزرگان و در بار این سخن از من استوار ندانم و عاقبت درین و رکاه آلوده گناه شوم و تباها شوم بصواب نزدیکتر آن است که اجازت رود تا سفر آذربایجان کنم و در مراغه نزد محفل خان بسکله یکی غم خویش بگردان باشم تا آنگاه که کار سالار یکسر شود چه محفل خان با آنصف الدوله از در معاهدت بود و با آن محله شهریار این سخن را پسندید و دهشت و او را با سواری چند همراه فرستاد و درین وقت که مادر شاهنشاه از آنکه مظهر مراجعت کرده به تبریز رسید محمد قلیخان بدست آید از استقبال عهده دیدار و از مراغه به تبریز آمد و از آنجا هنگام مراجعت بطرف رقبات عالیات که ریخته به نزد پدر خود اقامت جست اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه از آنهنگ حسن خان سالار آگاه شد بصواب دید حاجی میرزا آقاسی بفرمود تا ابراهیم خلیل خان سرتیب سلامی را با و عرواده توب و دو فوج سوار افشار و سواره خواجه و نند و عبدالملکی و سوار افشار صابین قلعه و مکرری مامور فرمود تا از طهران بیرون شده عرواده شصت و هشت نفر رمضان و اردو بطلب گشت و از آن سوی سالار تا سبزوار تاخته کلمه حسیان را بلند آوازه ساخت و جعفر قلیخان که و شاد و لورا با و از ده هزار سوار بر آهسته سواره بیرون فرستاد و جعفر قلیخان از راه کلاته پنج بقریه قهچ آمد و آنجا او تلاق کرد و میان هر دو لشکر از یکفر سنگ و نیم بزیادت بود و در می چند از ده زنگران یکدیگر بودند و چون این خبر معروض کار و اردان و دولت افشا و حاجی میرزا آقاسی هم که که مباد و بسبب قتلت پش و راول محاکمت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت بهت کرد و پس فرمان کرد و بسیدامان و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما در خور این جنگ نباشد هرگز اقدام مبادرت نکنید و محبت بمنان غایت تا لشکری ساخته باشا پوسته شود و سیدامان چون نیک نظر کرد و سودی در مراجعت نداشت و با خود اندیشید که اگر این سپاه که بیشتر پادگانند طریق مراجعت پسند ضم دل قوی کند و در عرض راه ایشان را بجای صوره آنگند و جلودار از میان بر گیرد و آنکه مردم این اراضی که بیشتر در نمان

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

باسالار مواضع دارند بی ترس و بیم با او پیوسته شوند و کار بصورت شود و لاجرم با ابراهیم خلیل خان سخن بشود  
 و انداخت و نیز بدین سخن همداستان شد آنجا که گفت اگر خواهی تو در آنکس ببطام نشین کنی و قلعه را  
 نیکو داری تا من باین سپاه پذیره خصم شوم و زرم و هم و اگر نه حراست قلعه را با من گذار و طریق بنابر  
 سپید اگر خدایت نصرت وادشا دوشاگر باشی و هرگاه شکسته شدی از زرنگاه بقلعه قاسم آباد و در کیزواز  
 اینجا تا قلعه ارک ببطام کیلیل مسافت بر زیادت بنویسم و در اینجا در اینجا روزی چند خوشی داری توانی کرد  
 تا از دارالخلافه بدو رسد و نیروی ستیزه آویز بدست شود و هم درینوقت یکتن از جوایس سلیمان خان  
 برسد و باز نمود که چهارتن از جماعت کوه داری که در قریه ابر ببطام سکون دارند با جعفر قلی خان مواضع نموده  
 که اگر تواند در خانه راتش در زنده چون مردم کوه داری و سپاه عرب و عجم و تحت فرمان مهیقلی خان  
 بود سلیمان خان با پسران یعنی راهنی کرد و او هر چهارتن را ما خود داشته زنجیر و کند بر نهاد و مع القصره روز دیگر  
 ابراهیم خلیل خان گفت شاهنشاه این سپاه را محکوم حکم من ساخته و مرا بدین مکاه تاخته هرگز نپسند  
 حصار نخواهم شد این بگفت و فرمان داد و اسرا بازان جنیه های خویش فرو کرد و داد و آلائی که حل آن  
 صعب بود بقلعه ارک و بر روه ساخته جنگ شدند چون نیمی طی مسافت کرده از کینا شهر بعید افتادند  
 ابراهیم خلیل خان سرهنگان و سر بازان را پیش خواند و با ایشان گفت همانا دانسته اید که پادشاه ما را از  
 پی جنگ بدین راه تاخته نیز دانسته باشید که اینجا عت که با ما سرمنزعت دارند ترکمانان سواره و مردان  
 جنگ باره اند و همه پیاوگانیم اگر از ایشان بهریت شویم یکتن بسلامت نپرون نتوانیم رفت بجز بصره  
 شمشیر و اگر نه اسیر گردیم اکنون با من از در صدق سخن بکنید اگر اندیشه نام و تنگ کرده اید و دل بر جنگ  
 نهاد و اید نیکوکاری باشد از پس آنکه خدای نصرت دهد هر کس با بدازه جرات و جلادش از کار واران  
 دولت عطفت و رافت خواهد یافت و ما مبردار خواهیم شد و اگر طریق فرار خواهید برداشت و مراد پیدا  
 جنگ خواهید گذاشت هم اکنون کمون خاطر را کمشوف و اید تا پیش از آنکه شما شکست بینید و نام  
 دولت پست کرد و من آهنگ جنگ نکنم و شما را مراجعت داده و در قلعه ارک جای دهم و با شما شکر  
 انبوه از طهران برسد و با پیوسته شود و شکر یان یکدل و یک زبان گفتند که هرگز ما و که ما روی بیا پس  
 نهم و تا جان و بدن و ایم و زرم و ایم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد و اسرا بازان  
 بصورت قلعه بر صف شدند و تو بهار و در چهار زاویه قلعه جای داد و جماعت عرب و عجم را از پیش روی قلعه  
 بر صف کرد و سواران را در میان قلعه داشت این هنگام همصد تن از سر بازان افشار پیمان نهادند  
 که ما جنگ دشمن را پسندیم و چنان بکوشیم که نام آویزه کوشش و لیوان آفاق کرد و دو همچنان از میان  
 و در برابر ترن سپاه عرب و عجم چهار صد کس بقدیم جلالت پیش شد و خاتمه این منازعت را مواضع نهاد  
 ابراهیم خلیل خان این جمله را خواند و نوازش نمود و دل استوار کرده و طبل رچیل بکوفت و لشکر را بدین صورت  
 که قلعه کرده بود و همی جنبش داد و اما از آن سوی چون جعفر قلی خان بدانست که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمه  
 خویش را فرو کرد و در چنان فخم کرد که اگر آهنگ فرار کرده اند بفرموده لشکر یان بر نشدند و بسوی دشمن بک

نخستین  
 و قاجار  
 خلیل خان  
 جعفر قلی خان  
 لشکر

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

عنان گشت: الحمد چون طریقین یعنی قیاسافت کردند ناکا سیمصد سوار که بر مقدمه حبش جعفرقلیان میرفتند پدیدار گشت چون چشم سربازان بیک ناکا و بر سواران و بعضی از ایشان را دل بجنید و در مؤخر قلعه سربازان از بیم لختی بهم برآمدند و ابراهیم خلیل خان چون این بدید و در ششم شد و بانگ برایشان زد و گفت من گشت باشا پیمان نهادم و شما بدین جنگ پیمان دادید چه شد که از سیمصد سوار پیمانک شدید و در هسم افتادید اکنون که این بیابان کوشش تا کوشش سواران جزا را ننگه خواهد گشت شما کار بر چگونه خواهید کرد این گفت و حکم داد تا چند توبه را سر بر تافتند و با ایشان روی در روی کردند و توپچیان آتش زنهای افزونتر را فراداشتند تا بحکم مافی آتش و در زنده سربازان چون این بدیدند از درانابت پروان شدند و سرطاعت پیش داشتند و دیگر باره بر زمت نهادند که اگر دریای لشکر در جنبش آید دست از کوشش باز ندارند هنوز این سخن در میان بود که سواران جعفرقلیان پدیدار گشت جهان از گرد و غبار کون شد و زمین جنگ تنگ آمد جعفرقلیان سپاه خویش را چهار برهه کرده هر برهه سله هزار تن بود و بر چهار صنف بداشت و ابراهیم خلیل خان چنانکه رقم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه همی پیش داد و بود و تا سواران نیک نزدیک شدند نگاه فرمان کرد تا توپچیان و بان توپها بکشدند و سواران از پیش روی توبه بریت شدند و دو بهر کشته از ده سوهی قلعه سربازان بر می آمدند که از آسیب کلور توبه محفوظ بودند و ساعتی چند کار بدینگونه رفت چون روز از نیمه بگذشت ابراهیم خلیل خان حکم داد تا یک نیمه قلعه چنان بر جای بزیست و نیم دیگر بر صف شد و بجانب سواران ز سپاه آمد چون لختی راه نزدیک کرد و بنف خود تا توپچیان توپها بکشدند و سربازان تفنگها کشاده داشتند مانند کمر کلور توبه و تفنگ باریدن گرفت و ترکان را بجای پشت پایی خاریدن نماند لاجرم روی بر تافتند و بریت نمان بلشکرگاه خویش شتافتند و توپچی و سربازان را قسم آبا و که مصافکاه بود تا حسین آبا و از تقاضای بریت میان و زنگنه تا زاده و سواران عراقی از پس پشت سربازان پروان شده و اتفاق ابراهیم خلیل خان سبک عنان گشتند و توپچیان چون دانستند که با سواران نتوان بزم تنگ و وابسته ای عاده را بر زیادت کردند و هر عاده را با پشت اسب همی جنبش دادند و با هم جعفرقلیان با مردم خود تا لشکرگاه خویش بگرینخت و بهم در اینجا توانست اقامت جست از اینجا نیز آنسوی ترفرت اما ابراهیم خلیل خان چون بکنار نیمه و حرگاه او رسید آتش بکشت و در روز تاریک شد لاجرم در پروان حصا رحین آبا و از اسب نیز برآمد و آتش را در آنجا با داد کرد و صبحگاه طبل جنگ بکوفت و لشکر را باز کرده آهنگ لشکرگاه جعفرقلیان کرد و بر کر نیمه و حرگاه او توپها را بکشد و و مشکوف افشا کرد و لشکرگاه او بچسب نماند است با سربازان گفت تواند بود که جعفرقلیان نشین خود را بر پاخته و در بخاری کینگاه ساخته باشد تا چون بطمع مال دست از بیم بازدارید و بدین لشکرگاه فراز شوید از کینگاه پروان نزد و جهان را از وجود شما پروان و لاجرم سکر را از کسب غارت و اخذ غنیمت باز داشت و تا نیمه روز در بخاری آن لشکرگاه زمان بگذشت و چون از لشکر خراسانی بچسب مبارزت را مبادرت نکرد ناچار بلشکرگاه خویش مراجعت نمود و درین دو روز چون سربازان پیادگان بودند و سواران ترکان و غرضان



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

از پس کلوله توب و تفنگ زمین جنگ نزدیک نیکروند باین همه جوش و خروش هیچکس از طرفین مقول نکشت  
 جز اینکه مهدیقلی خان پسر سلیمانخان و دو تن از مردم ترکان را اسیر گرفت و اسب مجیدخان مکرری بازخم کلوله  
 با خاک افشا و بالجمله دوز و دیگر نیز هر دو لشکر در برابر هم آسوده نشسته و نگران یکدیگر بودند و در میان  
 قلیخان بدان سر شد که بالشکر خویش و قلعه آصف آبا که معقلی محکم است جامی کند و باشد تا حسن خان  
 سالار بالشکر با می کران و در رسد پس بفرمود تا بالشکر باین نیمه و خرگاه خویش فرو دگرد و بر اسبهای خود بنشیند  
 از مینوی ابراهیم خلیل خان چنان دانست که او بچنگ در می آید چون اینوقت مریض بود و بفرمود تا غفار پیک  
 سرهنگ افشار با و دست تن سر باز و دو عراده توب استقبال جنگ کند هنگام عبور جعفر قلیخان جنگ پیوسته  
 شد و شنی لچیان و از فراز پشته که در کنار راه بود یک تن سر باز را بر خم کلوله مقول ساختند و از مینوی نیز چند  
 تن شنی لچی به نیران توب ناب و کشت بالجمله جعفر قلیخان خویش تن را بقلعه آصف آبا و در برده با انتظار رسالا  
 نشمن نمود و هم در این هنگام خبر رسید که سالار با پیست و پنجهزار سواره و پیاده خراسانی تا منزل مزینان  
 برانده است و از اینجا محمدخان بغایری و جهانگیری خان را با هزار سوار بدو جعفر قلیخان فرستاد و جعفر  
 او را بداد و درینوقت جعفر قلیخان آهنگ خدمت سالار کرد و محمدخان و جهانگیرخان و سلیمانخان و ره جری  
 و محمد رحیم خان برادر سلیمانخان را در لشکرگاه بگذاشت و خود راه برداشت چون نزدیک سالار آمد و توبه  
 خویش را عرضی داشت سالار با او خطاب کرد که جلالت ترازین بر زیادت می پنداشتم ابراهیم خلیل خان  
 کیست و محلاد چیست که خارا راهشکر ما باشد و تا چندین با شما زرم و بد جعفر قلیخان عرض کرد که این سخن از  
 در صدق و صواب است همانا عداکا را و بتوبیف انداختم و در مناطت با او مسامحت ساختم از بهر آنکه سالار  
 خود بر سرده نظاره این کیم و دارکنه و نیز این فتح بنام او باشد اما از مینوی بعد از رفتن جعفر قلیخان نیران  
 محمدیخان را کوئی که بفرمان شاهنشاه غازی مامور بسفر خراسان بود طی مسافت کرده این هنگام با ده عراده  
 توب و چهار فوج سر باز از دهمخان پیرون شده وار و قریه ده ملاکشت و ابراهیم خلیل خان چون این  
 بدانت با افواج افشار و مهدیقلی خان پسر سلیمانخان و دو فوج عرب و عجم و جماعت سواره بسطام در  
 خاطر نهاد که با محمد علیخان پیوسته شود و نیز او را مسموع افشا و ده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمد  
 علیخان آگاهی یافتند و آهنگ شپخون او کرده اند لاجرم از بسطام پیرون شده در رفتن شتاب گرفت  
 که زودتر خود را بمحمد علیخان برساند و او را از یکد شپخون براندا سواران خراسانی پیش دستی کرده  
 در تاریکی شب تا قریب بقریه ده ملا برانند و در اینجا از پس تنی کین ساختند هنگام بداد که محمد علیخان  
 آهنگ کوچ و ابقا تون اهل نظام بعضر مود تا تو بچیان اعداد کار کرده از چار سومی لشکرگاه دمان  
 تو بهار ایجاب پیکانه رست کردند و آتش زنه باز فراز داشتند تا اگر ناکاه دشمنان از جانبی در آیند  
 دفع دهند و سربازان به بر بستن احوال و حمل وادن ثقال مشغول شدند این هنگام سواران خراسانی  
 که انتها از فرصت می بردند سربازان را مشغول یافته از یکمکنه پیرون شتابانند و مانند سیل بنیان کن  
 حمله کردند محمد علیخان در زمان حکم واد تا تو بهار آتش در زدند تا حتی سوار باز پس شد آنجا طبل

## جلد دوم تاریخ قاجاریه مجلدات تاریخ التواریخ

جنگ بگرفت و سرباز رده راست کرد و بجانب سواران راه برگرفت و بپسین نیزه را و مارهایش دادند  
بمه راه که مرکب را ریدند از آن پیش که یک تیر پرتاب قطع مسافت شود و دوازده هزار سوار خراسانی  
بهزیت ساختند و ترکان هنگام بهزیت مزروع کلاته خان را بنهار برگرفتند و برفشدا اما از انوسوی ابراهیم  
خیل خان بچنانیشتت بازده طریقی میزد و چون دو فرسنگ راه پیچید و بانک توب بشیند و دانست  
که لشکر خراسان با محمدعلیخان جنگ در پیوسته اند پس بر سرعت سیر بغیر و دو بر فتن شتاب گرفت چون  
نفتی دیگر بر فتن از دور لشکر خراسان را دیدار کرد که بهزیت طلی مسافت همی کشند و چون بهزیتیان  
ابراهیم خلیل خان را نیز بدیدند که ساخته جنگ همی تا فتن برد بزرگس و پشم پیفزوند و یکبار ده دل بر فرار  
نموده خیمهای خویش را بریز آوردند و قیافه را بر باریکر ماحل داده راه میامی پیش داشتند و ابراهیم خلیل  
خان با مردم خود در قریه ده ملا محمدعلیخان پیوسته شد و آن روز و شب را در اینجا بگذشت

رسیدن شاهزاده حمزه میرزا می ششمه الدوله

مقاومت با سالار و فرار سالار بدشت ترکان

روز دیگر باورش بنشاه غازی حمزه میرزا که او نیز بر حسب فرمان ما مور بفتح خراسان بود با چهارده هزار  
توب و پنج هزار سرباز از راه رسید و این هنگام بر سه لشکر با هم یک انجمن شدند و فخص حال سالار را  
منوده معلوم داشتند که با پشت و پنج هزار سواره و پیاده در میامی امواتی کرده و محمدخان بغیری و چنانچه  
خان نیز دوازده هزار تن بهزیت شده را بدو بر و ندانیک ساخته جنگ نشسته است حمزه میرزا رزم او را  
یکجته کشت و از طریق ارمیان که از دیگر طریق آب و علف بر زیادت داشت آهنگ او کرد و از انوسوی  
سالار چون این بدانست ابطال رجال خود را کزیده کرده و بمقتلای سپاه پیرون فرستاد و ازین روی که  
نصرت خویش را ضعیف می نمود پوشیده از لشکر باین چهارده سراسب جینت خویش را بچهار ده تن  
از خاکان خود سپرد تا بر نشیند و چندانکه توانستند از زرسسکوک حملی کران بر فتراک بباربشتند تا اگر  
کار دیگرگون شود طریق فرار سپرد و با الجله چون ازینکار بر پروانست و بجانده و تورخانه بیزدان بخش خان فرزند  
خود سپرد امیر اصلا نجان سپرد و یکراست سواران فرمود و حکم داد تا لشکر خویش کرد در اراضی ارمیان  
تلاقی فریقین شد و دوازده رویه صفها راست کشت نخستین توپچیان بجهت درآمد چون چند کلوله توپ  
در میان سفر کردهاگاه لشکر خراسان بهم برآمدند و نفتی باز پس شدند جماعتی از ایشان هنوز بیکسوی کارزار  
بر صف بودند و شاهزاده چنان دانست که ایشان ساخته جنگ اند پس با توپخانه آهنگ ایشان کرد و اما که  
یکتن از آن صف جدا شد و کلاه خویش را بر سرمان نیزه کرده برافراخت و این از بهر زینهار جستن  
علامتی بود پس بی اسیب بنزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که اینک کریم دادخان هزاره و  
ابراهیم خان را و کانی حسین خان لیش قاجی با سوار خراسانی و هزاره فتن بیل حضرت را رخصت همی  
طلبند لاجرم حمزه میرزا علی اکبر خان سرهنگ قاجار را بدیشان فرستاد تا آنجا که راضی خاطر  
کرده و کردهاگاه برکاب پیوسته و روز دیگر قاضی نیشابور و عبدالعلی خان سرهنگ توبنمی نه که تاکنون

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

مجموع سالار بود و درگاه شاهزاده آمدن مع القصبه بیشتر از لشکر خراسان فوج فوج بجزرت شاهزاده حمزه میرزا آمد و چنین ضراحت بر خاک نهادند و سراطعت پیش داشتند پیرامی سالار و بعضی از مردم او از میان فرار کردند و این خبر سالار بر دوا و بی توانی پیرامی خود را برداشته با اتفاق جعفرقلیخان و سواره کروش و سیدماخان دره جزی و شاه خن خان قاجار طریق فرار برداشت همانا شاه خن خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است که حکومت کرمان داشت و نام او در این کتاب مبارک بسیار وقت مرقوم افتاد و این شاه خن خان بعد از کشتن قزوین و استرا با و چنانکه از دیار آمد و در دار الخلافه طهران اقامت داشت و چون داخل او با خراج راست نمود و پیرام و خانان کشت و دیگر در از جماعت و ام خانان پیره زالی که زبانش از سنمان پسر زال کزنده ترو و دانش از مخمره دیو سفید کند ترو بود و در آمد و او را در طلب زرو و سیسی که دام داده بود و بر شمر و دینخان را هموار سازد و شاه خن خان از بیم شهن عدل پاوشاه او را بیکفر کند می توانست کرد و نیز زرن داشت که بدو از شکلیج او برید از غایت خزن و اندوه از دار الخلافه پیرامون شده بر آسبی رهوار برنشت و دو منزل بیک منزل پمیده و سالار پیوست و خاتمه کار او در جای خود مرقوم خواهد گشت اکنون بر سر سخن رویم خنخان سالار با مردم خود طریق فرار کرده بجان بجا بن جوین رهسپار آمد و در آن راضی در قلعه ختای فرو شده و محل اقامت داشت چون شب تاریک جهان فرو گرفت سیدماخان و دره جزی برنشته راه لشکرگاه شاهزاده حمزه میرزا رفت و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفرقلیخان در خاطر دارند که خویشان را بقلمه کلات در آکنند و متحقق کردند که فرمان رود و من طریق دره جزی سپارم و ایشان را از وصول بمقصود باز دارم شاهزاده او را اجازت کرد و بدین دست آید و سیدماخان باز خانه خویش شد اما سالار نیز بر این بود که اگر تواند خود را بکهن کلات رساند پس از جوین امیر اصلا خنخان را از بیم و زرحمی کرمان داد و فرمود از جماعت شاه و لو که در می را بتوقف کلات بازگذاشته ایم و در و از های کلات را بساتم علی یوزباشی سپرده ایم تا با اتفاق شهنایان و انجمنی از پیاده و سواره نگهبان باشد هم اکنون این سیم و زبر بیکر و در کلات شده متوقف باشند نیک من و جعفرقلیخان در حد و خراسان کرد بر می ایتم و با ترکان و افغان و هزاره همه استمان شده جنگ راسته می شویم و بهر جانب تا خن میسریم اگر کار بر مراد کردیم و با باشد و اگر نه در قلعه کلات جای کنیم که حصنی حصین متعلق متین است پس امیر اصلا خنخان بفرمان پدر راه کلات برگرفت و از آن سوی مردم کلات چون از سو سلوک جماعت شاه و در پنج و شش بودند آنجا که خبر شکستن سالار را اصفا نمودند یکباره بر شتر دیدند و مرد شاه و را ما خود داشته آلات حرب و ضرب ایشان را بسته از جامه و سلب نیز عریان کردند و دست تصرف حاتم علی یوزباشی را نیز از در و از ناگفته داشتند وقتی امیر اصلا خنخان با اتفاق نزد انتقالی خان برادر جعفرقلیخان رسید این قصد بشنید و هشت که در کلات راه نتواند کرد و ناچار در کمان در و از و در کلات محل سفر نمود و گذشت و چشم براه پدر همی داشت اما سالار بعد از آنکه پیرامی کلات کبیل کرد با اتفاق جعفرقلیخان از جوین تا بوزجر و بناخت و چنان صواب شمرد که در ایام شتاد و بزجر و متحقق شود و اگر حمزه میرزا بجانب او روی نهد با اتفاق مردم بوزجر و زرم و بد پس جعفرقلیخان مردم شهر و بزرگان شاه و را انجمنی کرده ایشان را

نصفه پنجم  
در کلات

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلّه تمارین

تخریب زرم می داد و گفت سالی است پدران ما در میان شما فرمانکندار بوده اند و زشت و زیبای شما را در پیش  
 دانسته اند و اینک جنحان سالار است که سالها در خراسان حکم را بوده و امره و بنزدیک مایه مان رسید و اگر  
 همه جان بر سر اینکار نهادیم حاصل باید داشت و جانب او را فرو نگذاشت مردم بزرگوار گفتند این همه رت  
 مخفی و سخن جزا و در صدق نیکنمندی لکن این سر نیز از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادر شاهنشاه غازیست  
 و اینک با سپاهی که گرد میدان را توتینی دیده و دارند و شراب شریان را صهبای لالاکون شما را از راه  
 در میرسد و بدان تو بهما که ترکمان را پرانده ساخت بر ما کمرک مرکب را و ناچار درین تنگنای حصار غم  
 و مر و شکار کار می شنیدین که آن است که پیش از رسیدن دشمن شما طریق سلامت سپید و مار و طاعت  
 و ضاعت کیریم جعفر قلیخان دانست که مردم بزرگوار با او همه استان نشوند و هنگام سختی جانفش را فرو  
 گذارند ناچار زن و فرزند خود را برداشته و در خدمت سالار از بزرگوار و پسر و شرافت و چون در قریه  
 را از رسیدن که سرحد بزرگوار و مبدای اراضی ترکمان بود و عیثرت جعفر قلیخان را جای دادند آنگاه سالار  
 چهل هزار تومان زرمسکوک با خود حمل داده با اتفاق جعفر قلیخان و جماعتی از سواران خود طریق اقبال برداشت  
 و بنحایت قرا و قتل آن پسلی که در میان قبایل توقتش ترکمان نافذ فرمان بودند پناهنده کشت قرا و قتل قدم  
 او را مبارک شمرد و دشمنان حکان قبله توقتش نیز از زور و او شاد و خاطر شدند چه دانسته بودند و حامل عزت  
 و از خدمت او اندک سیم و زر توان کردند و از آن سوی حمزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شهاب از بولیا  
 سالار به سپاه رگشت و مانند ضمیمه غنجان تا بزرگوار و بناخت و چون از سالار و جعفر قلیخان نشانی ندید  
 چند روز در بزرگوار قامت کرد و درینوقت کمشوف افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از پشم سالار در سخت  
 قبه حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام پناهنده بودند بعد از فرا و دلفب محمد علیخان نایب پسر و شده  
 بمکافات عمل اشرا شهر کمر استوار کردند و کار بمقتات انجایمیده پست تن توپچی و سرباز مقتول کشت  
 ناچار لشکریان بعلت قلت عدد و بارک مشهد که ریخته با اتفاق محمد علیخان نایب محصور شدند لاجرم  
 شاهزاده ابراهیم خلیل خان را با چهار عراده توپ و سرباز و سوار افشار را با رضی تربت و ترشیر نامور داشت  
 بعد از ورود ابراهیم خلیل خان در آن محال محمد علیخان پسر آصف الدوله که فرمانکندار آن اراضی بود و بطرف  
 هرات که ریخت با الحمله چون شاهزاده از کار ابراهیم خلیل خان پیرواخت محمد علیخان ماکوئی را مامور توقف  
 بر بزرگوار کرد و حکومت آن بلده را بدو گذاشت و دو فوج سرباز ماکوئی و یک فوج سرباز بیات را با چهار عراده  
 توپ در تردد و موقوف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس برگرفت  
 و روز هفدهم دقیقه الاحرام وارد مشهد مقدس شده بنظم آن بلده پرداخت بعد از بیرون شدن حمزه میرزا  
 از بزرگوار محمد علیخان امر آن بلده را بنظم کرد و فوج بیات را بقلعه کرمان که از محال بزرگوار است فرستاد  
 تا در اینجا نشین ساخته و حافظ و حارس باشند و هم بر سر راه سالار و ترکمان دیده بانی کنند آنگاه به  
 تقدیمی از استین بر آورد و در اخذ اموال رعیت بزرگوار و بیسج دقیقه فرو نگذاشت و از تفرض اهل و عیثرت  
 مردم می نداشت و از اینجا که مردم ماکو خلیستن را با حاجی میرزا قاسی نسبت میکردند از هیچگونه ظلم و ستم  
 پرهیز

سرخیل سالار با جناب

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

پیر همینفرمودند و نزدیکان حضرت پادشاه را خبر وی آن بود که کردار نامهربانان را معروف درگاه دارند و بر زیادت ازین در خدمت حاجی میرزا آقاسی نیز پرده از کردار ایشان بر نمی گرفتند و معایب ایشان بحاسن بازمینمودند و بجله سر باز ماکوئی اقتضای محمد علیخان کرده هر یک جداگانه در اموال و اطفال و حران و پسران مردم طمع بشد و چندانکه توانستند و بهوای نفس کار کردند و کام راندند مردم بوزجر بجان آمده در نمایی یکدیگر را دیدار کردند و مواضع نهادند و مکتوبها نگاشتند و سیاحتی بجهنمیان فرستادند که زندگی بر ما عارفان و جان عزیز در چشم ما خار شد چه آسوده در آفتاب نشسته و ما را با جبال بلا بیهوده بدینجانب قدمی بزن تا ما سیر بر شوریم و اینجا بت بی شرم را از خویش دفع دهیم سالار و جعفر قلیخان چون ازین قصه آگاه شدند سخت شاد خاطر گشتند و سران ترکان را نیز آگاهی دادند تا دل قوی ساخته ببر ایشان انجمن شدند و بجله لشکری ساخته جنگ بر آوردند و باد و بزر سوار جزا را از آفتاب پروتختند و غلغان آن یکی خود نیز با ایشان کوچ همیداد و در منزل میان کوه سالار با چند سوار توقف کرد و جعفر قلیخان و قرا و غلغان در آنجا آمدند و فوج بیات که صد و دمانه و سلفان را نگران بودند چون ز رسیدن لشکر میانه آگهی یافتند از قلعه بیرون شتافتند و در دشت کرخان با دشمن روبرو شدند و از دوسوی صفهای جنگ راست شد سواران ترکان از نینب کلوله سر باز یک تیر تیر تاب برکنار شده و اطراف سرابزان پره زدند و از چنانجا حمله در افکندند و از مینوی سر باز بکشان تفنگ ایشان را دفع می داد چندانکه دو بیست تن از طرفین عرض هلاک و دمار گشت این هنگام چون سرابزان را در مقاتلت ضعیفی بود و یک گشت همچنان زرم کنان خویشتن را بر فراز تپه که در کنار مصاف بود صعود دادند و سواران در گردان تل پره زدند و دلیرانه حمله افکندند چندانکه سر باز پچاره گشت و در پامان کار گرفتار آمد و پانصد تن سر باز و صاحب منصبان و دیکتیکر شد برادر محمد مراد خان بیات نیز از جمله اسیران بود برنی از اجتماع خویشتن را بقلعه کرم خان در برده متحصن شدند و بدست تیری تو بهاک در قلعه داشتند بسلامت زیستند

ایمانا گردن جعفر قلیخان و قرا و غلغان بشهر

بوزجر و دقت علی خان ماکوئی

جعفر قلیخان و قرا و غلغان بعد ازین فتح دیکر بکار قلعه و آن قلیل مردم پیرداختند و با دل قوی و سرکنه جوی بطرف بوزجر و تا ختن بردند و شبانه نزدیک بمحصار شدند و مردم شهر را از رسیدن خویش آگهی فرستادند اهل آن بلد چون این مژده بشنیدند مانند دیو دیوانه بفرود شیدند و آلات حرب و ضرب بر خویشتن رهاست کرده از جای در آمدند و تخمین بکلیت دروازه تا ختن بردند و هر کس از لشکریان که حافظ دروازه و حارسان بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و بروج شهر را از مردم خود بکلیت هباند و جعفر قلیخان با سواران ترکان و قرا و غلغان بشهر در آوردند و هم در آن هنگام که تک تخیل قلعه را ساخته بدستوی خند محمد علیخان چون این بدانست تو بهاک بر سر باره و دروازه را که استوار بداشت و فرمان کرد تا تو بچنان نیاید شهر و آن تو بهاک بکشانند و سرابزان مانند باران بهاری کلوله یاریدند از مردم بوزجر و جماعت ترکان

## جلد دوم تاریخ فاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کرده که در جنگ راه درمی افتاد و ندوبان میدادند با اینهمه دست باز نمیداشتند و سربزنی کاشته در وقت محمد علیخان بر سر مردم توپچی ایستاده و زن جنگ همی داد و از تابش آتش ماشه در تازیکی شب دیدار شد یکتن از تفنگچیان بی توانی بجای نباشد و تفنگی کشاد و داد و از راجی مکرر بدو صاحبان منصب جسدش را از باره زبر آوردند و زخمش را هم که دند سودی بخشید روز آن شب در نماز و کربان بداد و لشکر کاین قتل او را پوشیدند و آتشده هیچ از مناجرت و مبارزت فرو نگذاشتند و از شام تا بام و صبح تا راج مردانه نرم دادند مدت پرتوده روزین جنگ و جوش بد را زکشد تا این خبر در شهر مشد سمرگشت شاهزاده حمزه میرزا ازین قصه سخت خشکین گشت و نختین مشوری بیز و انور و میخان زعفرانو پسر رضا قلیخان اینجانی نوشت که اگر چه در ایالت نجوشان تو را مدخلت نداده اند لکن قبایل زعفرانو و مردم نجوشان از فرمان تو بسیر و ن نشوند هم اکنون از سواره و پیاده چند آنکه توانی آماده و از طریق بوزنجرد بگریست تا به و امرودم ترکان بر محصورین قلعه منصور گردند و ایشان را عرضد هلاک و دمار سازند و اینک من جماعتی بمنقلای لشکر پردهن میفرستم تا شما هم دست شود و منیر خود از دنبال باشکری بزرگ خواهیم شتافت و محمد علیخان قاجار را با دو فوج سوار و دو عاده توپ و کربهی از سواران بر مقدمه سپاه پیرون فرستاد چون بیز و انور و میخان مشورش را بر خواند و در زمان بزرگان قبایل زعفرانو و ایمان نجوشان را اغلب نموده انجمنی کرد و گفت امروز که کار شفته است و کربهی طریق طغیان کرده است خدمت دولت باید کرد و تا کار دران درگاه پادشاه را از امتحان صافی برایم و ازین پس آسوده زیستن کنیم مردم شهر و بزرگان متبید سخن داد و استوار داشتند و با و همه دست و همداستان شدند پس باشکری ساخته جنگ با این را را و بوزنجرد برگرفت و بسر بازان محصور را ک مکتوبی کرده بدست یکتن از مردم خود کسب داشت بدین شرح که من اینک باتفاق محمد علیخان باشکری لایق بود شما در میرسیم مباد اینک شوید و از حضرت قلعه باز مایند این مکتوب بفرستاد و خود باتفاق محمد علیخان طی مسافت همیگرد چون تا بوزنجرد راه نزدیک کردند جعفر قلیخان را و یکمجال و رنگ نماند آنکس فرار کرد و سواران ترکان چند آنکه توانستند از مردم شاد و واسیر گرفتند و مواشی و اموال ایشان را نیز منسوب ساخته طریق مراجعت پیش داشتند و هم درینوقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره و پیاده و قورخانه و تونجان به سید و معلوم داشت که جعفر قلیخان بطرف اتحال کر سخت و هر چه توانست از قبله شاد و کوچ داده با خود بر ولاجرم بداد و روزه و بوزنجرد مردم آن بده را که سبب این قننه بودند معاتب و معاقب داشت و هر کس را با نذر نه که بفر کرد و بسیار کس از بیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده بکوه و بیابان کر سخت از خضادین نهکام که ابتدا فضل رستان بود و برنی چنان شدت ببارید که کس از ان پیش نشان نمیداد و با وی چنان سرد و بوزیک میچ تنیاد داشت و از ان مردم که از شهر پیرون شده بودند کمتر کس جان سلامت بر و حمزه میرزا چار در ان اراضی اقامت بایست کرد پس جسد محمد علیخان را با راض مقدس مشد فرستاد و تا با خاک سپردند و خود با راض و سمعان کوچ داد و شش ماه و ران اراضی قشلاق کرد چون خبر توقف او در اتحال گوش شد و سالار و جعفر قلیخان شد در خاطر نهادند که اگر توانستند بشکریگاه او شبخونی اندازند پس دیگر باره از مردم ترکان حشری کرده

رسیدن  
حمزه میرزا و بوزنجرد  
و کربختن جعفر  
قلیخان

## شرح ملطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

جعفرقلیان با دو هزار سوار از اتفال پیرون شتافت و طی مسافت کرده قریب بشکرگاه حمزه میرزا کیمین نهاد و روزی چند پوشیده همی بود تا یکروز چنان اشما که حمزه میرزا آهنگ شکار کرده با چند تن از نزدیکان و برزشت و اطراف لشکرگاه بکار نخیج در آمد جعفرقلیان چون این بدانت منافصه از کیشکا و پیرون باخته بجانب حمزه میرزا حمله برد شا هزاره چون بدیشان مکرست و انست که با انجماعت طریق مدافعت نتواند پیرو روی بر تافت و بجانب لشکرگاه چون برق و باد همی شتافت سواران ترکمان از تهای او عنان زمان همی گرفتند چنان راه نزدیک کردند که یک نیزه بالا پیش مسافت نهادند و اینوقت شاهزاده بجای لشکرگاه رسید و لشکریان قصه بدانستند و بپیشان و مان تو بهار با سویی ایشان کشاد و داند و لشکراز جای بنیش کرد و جعفرقلی خان بی نیل مقصود باز پس شد و طریق قرار برداشت اینوقت سواران خراسانی برشته از دنبال او تا منت پیروند و راه بد نزدیک کرده اسب جنیت و یکدو تن از نزدیکان او را دستگیر نمودند و در جهت بشکرگاه کردند اما جعفرقلیان همچنان مردم خود را فراهم آورده و دیگر باره در پی تهای زمین کیمین نهاد و از پس شاهزاده و لطفعلی خان بنایری را با جماعتی مامور ساخت تا بقلعه خان که در محال مانده است رفته نشین کنند مکران آن طریق باشد از بهر آنکه سواران ترکمان از آن راه نتوانند عبور کرد و چنانکه از آن بود که جعفرقلیان جمعی از سواران خود را و در آن قلعه باز داشته و خود نیز کیمین نهاد و با لجه لطفعلی خان از لشکرگاه مسافتی بعید پیوید تا که قراولان سپاه جعفرقلیان او را دیدار کرده از جای جنیش کردند و سوارانی که در قلعه جای داشتند نیز پیرو تافتند و در اطراف او پره زده حمله در انداختند و بزحمتی اندک او را و مردم او را اسیر گرفتند و بعد ازین فتح راه اتمک برداشته روانه اتفال گشتند بعد ازین سفر سالار و جعفرقلیان یکدل در آن اراضی گن شدند و با قبیله ترکمان ارباب بذل و جود مفتوح داشتند تا مباد و ایا مال نهب و غارت ایشان کردند از انوسی قبیلۀ اوتمش چون این بدیدند بنزدیک قراولان پیام کردند که بچند از مدت زمان سالار و جعفرقلیان را میزبان شدید و سو و فزادان بر گرفتید صواب است که ایشان را روزی چند بمیزبان فرستید تا ما نیز بهره بدست کینیم چون مؤل ایشان با جابت راست نیامد رنجیده خاطر شدند و یکدک اندک طریق مخاصمت و اندیشه مبارزت پیش داشتند لاچار چمناک شد که مباد این دو قبیله با هم از دور مقابله و مقاتله پیرون شوند و در اصلاح ذات پند جان و مال او بهدر شود و لاجرم سفر کلات را تصمیم عزم داده از اتفال کوچ داد و چون در حد و جنوبشان قراولان یزدانویروی خان زعفرانلو جای داشتند راه بگردانیدند و قراولان را با هزار تن سواره از جماعت اوتمش برداشته از راه و ره جز آهنگ کلات کردند چون لشی راه را به پیویدند که همی از طایفه اوتمش برایشان درآمدند و حمله افکندند و ساعتی با هم بکشتند و از هم بکشتند چون قبیلۀ اوتمش دانستند که برایشان خطر تواند جبت دست از مبارزت کشیده داشتند و مراجعت کردند از پس اینها قه سالار کس فرستاد و از کلات و حال امیر اصلانخان پرسشی کرد و معلوم داشت که کلات را از تحت تصرف او پیرون کرده اند و ناچار بطرف سرخس شتاب گرفت و بعد از زود و بسر حسن در خانه اراضخان که آق متقال و فرمانگذار مردم سرخس بود فرو شده پناهند

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

گشت و امیر اصلا نمان چون خبر پدر بدانست با عشیرت خود از ورز و از ده و چهل کلات برشته تقدم عمل خویش را  
بهر خرس در بر و بچند مدت از روزگار چون سپری شد سالار بدانست که در کار خراسان خللی نتواند کرد و میر  
اصلا نمان و شاه رخ خان قاجار و لطفعلی خان بنیادی را بجا نماند بجا را رسول فرستاد و شرعی نکاشت که اگر  
مددی بمن فرستی تا فتح خراسان کنم چنانکه زنده باشم سر از فرمان تو سپردن نخواهم کرد و پادشاه این نیکو  
خدمتی و چندان خواهیم گذاشت امیر بجا را و پانچ گفت سخت آنکه مرا در حضرت پادشاه ایران را وقتی بکالت  
و خوشتر از جمله فرمان برداران آنحضرت میدانم و دیگر آنکه شما پدر بر پدر و پادشاه پادشاه و  
امروز بر پادشاه سلام و آتی نعمت خویش برشوریده یاد آنکس که با خداوند نعمت از خیانت پیر سیزده کی اعانت را  
در خاطر خواهد داشت تا غایت اینگونه مردم را رعایت نخواهیم کرد و در اینوقت شاه رخ خان که از سالار نیز خاطر خوار  
داشت و با اینهمه عدا و عذاب که در رکاب او دید هرگز دلی و ذواتی نیافت از امیر بجا را ندوستاند که از فرمان بردار  
باشد و در حضرت واقامت جوید مشول او با جایت مقرون افتاد و در بجا را متوقف گشت امیر اصلا نمان و لطفعلی  
بنیادی بی نیل مقصود با سر خرس مراجعت کردند و بهم در امینال میرزا تقی خان وزیر نظام که سه سال و چند ماه و از آن  
از مرقامت داشت چنانکه شرح سفارت و ازین پیش مرقوم شد در پایان امر مصلحت و مشورت سفرای برک  
و انجلس عقد مصالحت و مسالمت در میان و دولت ایران و دوم استوار کرد و عهدنامه در میان بدین  
شرح بنکار دادند

صورت عهدنامه که میرزا تقی خان امیر نظام میان دولت ایران و دولت آل عثمان و در ازین مرقوم شد  
عرض از ترجمه و بنکارش این کلمات مجتبه و دلالات آنکه از مدتی با نیطرف چون فیما بین سلطنت جاوید است سنیته  
و دولت دوران حدت علیه بالذوالام با دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود و بر  
مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهت جامعه اسلامی که دولیتین علیتین بدان مقصد  
میباشند با السیه اینکه موافق و از اعیانه را بر وجه موافق و مناسب فحاشت میان دولیتین علیتین تجدید تجدید بنیان  
صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولیتین علیتین انظار رعیت و موافقت شده و بجا  
تخلیف و مذاکره مودعا راضی و تحریرو و تطییر اسما و تقضیه بر حسب فرمان همیون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان شمت  
مملکت مدار ملک کیر آرایش تاج و سیر بر جل الاسلام و المسلمین جلال الدینا و الدین عیاش الحق و البقین قهرمان  
الایه و الطین ظل الله المهد و فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی و اورجشید جاه و ارباب و ستگاه انجمن سپاه اسلام  
پناه زیب بخش تخت یکان افشار ملوک جهان خدیو و ریول کاران مشافه و حاکم ایران سلطان  
بن سلطان بن سلطان و انخاقان بن انخاقان محمد شاه و اوام الله تعالی بایم سلطنته فی ملک  
الاجال و دین ملک قدره بمصایح کواکب الاقبال بنده و درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر  
منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی و حاملی افشار سربست بوکالت  
مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس ملک تاجدار بی بدراقی شهرایری پا پیش  
اسلام پناه سلطان البیرین و خاقان البیرین خادم الحرمین الشریفین ذوالشکوه و الشماهد سلطان بن سلطان



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بن السلطان عبدالحمید خان جناب مجدت آفتاب عزت نصاب نوری زاوه اسید محمد نوری سدا تذقذی که از اعظم رجال دولت عیبه عثمانیه و حاضر صنف اول از تنبه اولی و حامل نشان مخصوص آن رتبه است مرض متین شده بر وجه اصول عاید بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله و کالت نامهای مبارکه اتفاقاً معاهده مبارکه و زمین نه فقره آتیه قرار داده شد که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منقده از زن الروم مبارک میشو و فقره اول دولتی اسلام قرار میدهند که مطابق با نقدیه طریفین را که تا بحال از یکدیگر ادعا میکردند کلاً ترک کنند و لکن این قرار بمقتا ولایت تسوید مخصوصه مندرجه فعلی در فقره چهارم نیاید فقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع ارضی بیطه ولایت زهاب یعنی ارضی جانب از بد دولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند که جانب شرقی زهاب یعنی جمیع ارضی جبالیه از اسماع و ده که نزد بد دولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد میکند که در حق شهر و ولایت سیلیمانیه هر گونه ادعا صرف نظر کرده و سبقتی ملک که دولت عثمانیه کند و ولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یکطور دخل و تعرض نماید و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیره انصهر و انکرکاه و هم ارضی ساحل شرقی یعنی جانب میا ر شط العرب را که در تصرف عثمانی مربوطه و در ایران است بمملکت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کیشتهای ایران بازادی تمام از محلی که بحر منصب میشود تا موضع التاق حد و طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدین تعهد میکنند که باین معاهده حاضره سایر ادعاشان را در حق ارضی ترک کرده و از دو جانب بلا تاخیر مندر سین و ما مورین تعیین نموده برای اینکه مطابق ما و سابقه حد و ما بین دولستین را قطع نمایند فقره چهارم طرفین قرار داده اند که خیانتیکه بعد از وصول اخطارات و دستنامه و دولت بزرگ واسطه که در شهر جادی الاولی سینه بکهار و دوستیت و یک هجری تبلیغ و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تاخیر افتاده برای آنکه مسائل آنها از روی عدالت و احقاق حق شود و از دو جانب بلا تاخیر ما مورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی و عد میکنند که شایزادگان فراری ایران را در بر سا اقامت داده غیبت آنها را از محل مذکور و مراد و محفیه آنها بایران حضرت نهد و از طرفین دولتیین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه از زن الروم عموماً و در شونه فقره ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکور و نقدیاً بجا بدهی که در عهدنامه منقده از زن الروم در شش<sup>۲۳</sup> در ماده ششم که دایر تجارت است مسطور شده و اکتند و از مبلغی که در عهدنامه مذکور تعیین نشده زیاده و جیبی مطالبه نشود و فقره هفتم دولت عثمانی و عد میکند که بموجب عهدنامههای سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زواری ایرانی اجرا و از آن هر نوع تعذیات سی بوده بتواند بحال امنیت محکمها مبارکه را که کاش و در مملکت دولت عثمانی است زیارت نمایند و همچنین تعهد میکنند که بر اد استحكام و قیام<sup>بط</sup> و دوستی و استحباب لازم است فیما بین و دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین مسائل را انتخاب نمایند تا چنانکه زواریانیه و مملکت دولت عثمانیه جمیع امتیازات نامی میباشند یا تبعه یا رانیه نیز از امتیازات مذکور بهره ور بوده و در تجارت و خواه در مواد سایر و از هر نوع غلظ و تعدی و بیحرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بامور نامی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه جمیع محلهای مملکت

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

عثمانیه که لازم باشد غضب و تعزیر شود و بغیر از که کمره و دینه منوره دولت عثمانیه قبول ننماید و عذ می کند که گفته  
 اقبای از اینکه شایسته منصب و ماموریت بالیوزامی مذکوره باشد و رقی قونسولهای سیر دول تجاری  
 میشود و رقی آنها نیز جاری میشود و نیز دولت ایران تهدید میکند که بالیوزانیک از طرف دولت عثمانیه بجمع محلهای  
 مالک ایرانیه که لازم باشد غضب و تعزیر شود و رقی آنها و رقی تبعه تجارت دولت عثمانیه که در مالک ایران کرده شد  
 میکنند معاهد متقابل را که املاجر می دارد و فقره هشتم و دین علیتین اسلام تهدید میکند که برای دفع و رفع و منع عذر  
 و سرقت عسایر و قبایلی که در سرحدها باشند تا پیر لازمه آنها و اجری کنند و همین خصوص در محلهای مستأجر  
 عسکر قاضی خواهند داد و دین علیتین تهدید میکند که از عهده هر نوع حرکات تجاریه مثل غضب و غارت و  
 قتل که در اراضی یکدیگر وقوع پدید یابند قرار داد و اند عسایر یکدیگر متجاوز قبیله باشد و صاحب آنها معلوم نیست مخصوص  
 اشخاص و تعیین کردن محلی که بعد ازین و انما اقامت خواهند کرد یکدیگر براه و دستهای خودشان حواله شود و عسایر  
 تبعیت آنها معلوم است جزا با اراضی دولت متبوعه آنها و خل شوند فقره نهم چپ جمع مواد و حصول معاهدات سابقه  
 خصوص معاهده که در سال ۱۲۸۲ در ازنته اردوم منعقد شده که بخصوص بیان معاهده حاضره اتفاق تغییر نشود مثل آنکه  
 کلمه بکله درین صفحه مندرج شده باشد که از حکام وقت آن اتفاق شده است و دنیا پس و دولت علیه قرار  
 داده شد است که بعد از مبادی این معاهده در طرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دین علیتین قبول و مضامین تصدیق  
 نامههای آن را مبادله خواهند کرد و کان ذالک فی یوم سادس عشر شوال شهر جمادی الاخره ۱۲۶۳ هجری و هم در این سال  
 آقا میر محمد مهدی مام جمعه و جماعت و دارالخلافه طهران که در تمامت ایران با یکی طینیت و صفای طوینت  
 بود و از جهان فانی بجهان جاویدانی تحویل کرد و همچنان منوچهر خان ایچ آقا سی مقتدرالدوله فرماندار اصفهان  
 و غرستان در استان و دواع زندگانی گفت میزرا اگر کین خان که کین از خویش و ندان او بود و معادل صد هزار تومان  
 زرمسکوک پیشکش رفعت شما و حکومت اصفهان یافت و هم درین سال میزرا محمد تقی نوری که از فقهای مشهور  
 معروف بود و رخت مبرای باقی کشید و همچنان حاجی میرزا سیح مجتهد طهرانی که ایلچی دولت روسیه بقوای او  
 در دارالخلافه مقتول گشت چنانکه مرقوم شد و رعینات عالیات بشرفات جهان سفر کرد و دیگر عبداله خان  
 امین الدوله در کربلای معلی بمحمان جاوید خرامید و دیگر شاهزاده شیخن میزرا و تبریز و رکذشت و شاهزاده عبداله  
 میزرای وادار طهران و دواع اینجهان گفت که بعضی از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک بشرح رفته لکن  
 تفصیل حال هر یک در ذیل نام ایشان انشاء الله تعالی و حاجی و مسطور خواهد شد

سفارت میزرا محمد علیخان نایب وزیر دول خارجه بمملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم درین سال میزرا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه مامور بفرات مملکت فرانسه گشت و روزی بیستم  
 ربیع الثانی از دارالخلافه پروان شد و موسی و وال که از قبل کا واران فرانسه مامور بتوقف طهران بود  
 با او همراه گشت بعد از طی مسافت و سپردن راضی تبریز و غوی بحال و دولت آل عثمان نزدیک شد و در  
 ارض واقع خلیفه قلیخان و در استقبال کرده و در عرض راه قرا کلیه و ملا سلیمان با میزرا تقی خان و در نظام  
 باز خورد و بعد از آنجا مامور مامور با ایران چنانکه ازین پیش مرقوم شد و از از زن اردوم مراجعت میکرد

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بالجمله یکدیگر را دیدار کرده و از مردم بدیده ازلان الروم پرسش نمود با الجمله از بانیان و طرازان با مکانی و در خور جوهر کرد و از انجا بکشتی بخار نشسته روانه اسلامبول گشت چون از آب پیرون شد محمد خان مصلحت گذار با جماعت بازرگانان ایران او را پذیره شدند بعد از ورود با اسلامبول رشید پاشا که این هنگام در دولت آل عثمان صدر اعظم بود نیکبایش کاتبی را برتر و یک او فرستاد و پرشی بنما نمود و خانه خاص او معین کرده همان پذیر گشت و بعد از ورود در کتلی پاشای وزیر دول خارجه مستشار خود را بحال پرشی او کیل ساخت و روز پنجم صدر اعظم مکتوبی بدو فرستاده و بسرا خویش دعوت کرد و از اتحا و دولت ایران و درم عثمان فریبنده گفت از پس آن موسیوی توف وزیر عثمان روستیه و ژرنال لازو کونی وزیر عثمان انجلیس و همچنان وزیر عثمانی رفرس را دیدار کرده هر یک او را جداگانه ضیافت کردند و وزیر عثمانی روسس انجلیس از وی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول متوقف باشد از بهر آنکه سفارت فرانسه بر ایشان ناگوار بود و در ضامیند اند که دولت ایران با فرانسه از در اثنای و مهربانی باشند و طریق تجارت فراتر گند و از فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد و از نیک و بد در میان دولتیا سخن کنند و توقف میرزا محمد علیخان را در اسلامبول از پی آن مجبوره که تدبیری اندیشند باشد که از اولیای دولت ایران حکمی منع سفارت او صادر کنند میرزا محمد علیخان جن ایشان را پذیرفتار گشت و هم درینوقت کشتی دولت فرانسه بر سید و آبنگ راه کرد و وزیر عثمانی روسس و انجلیس چون این بشیندند خطی بدو نوشتند که تاکنون ما از قبل خود خواستار بودیم پذیرفتار نشدید اینک از قبل دولت خواہش میکنیم که دو ماه در اسلامبول توقف کنی میرزا محمد علیخان در جواب گفت که شما ضامنید که من بجز حکم دولت خویش را فرود گذارم و مورد عتاب و عقاب آییم و وزیر کار بران نهادند که در سراسر تیوت لائمن شوند و در این امر سخن کنند روز دیگر که مجلس آراسته گشت میرزا محمد علیخان احکامی که از کارداران دولت در ظاهر ساخت و مکتوف اتم و که بفر سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتواند شد چون این احکام بدیدند و مکر سخن نکردند پس میرزا محمد علیخان بعد از دست و هفت روز از اسلامبول کشتی در آب رانده و طی مسافت کرده بندر رطون که از محل فرانسه است و آمد حاکم شهر را با مکانی تمام در آورده و بفرمود تا طبل سلام بکوفند و توپهای کشتیها را جنگی را آتش ورزوند و در عرض راه سه کاسکه حاضر داشت و از دو طرف راه سربازان را بر صف کرد و در منترلی نیکو فرود آورد و بعد از ورود او صاحبان منصب بجا جمای نظام بدیدار او آمدند و شب دیگر حاکم شهر او را با تماشایان دعوت کرد و در آن شهر کارخانهای فراوان بود که در آنها ابل صنعت پر و اشن قرب و دیگر آلات حرب مشغول بودند با الجمله از انجا میرزا محمد علیخان بر کاسکه سوار شده بشهر لیان کوچ و او و از لیان روانه پاریس گشت و درینوقت طبعی که پادشاه مملکت فرانسه بود پنجاه فرسنگ از آنسوی پاریس جای در سیلاق و شست لاجرم کارداران دولت فرانسه بغیر ایران را در منترلی نیکو فرود آورده و کاسکه و دو تن خادم ملازم خدمت او سوار شدند پس از روزی چند موسیو کیزو مکتوبی بدو کرد که سفر پادشاه در سیلاق بدرازا خواهد کشید بر حسب فرمان شهابیه بغیر سیلاق بکنید لاجم میرزا محمد علیخان هدایای خویش را بر داشته بر کاسکه سوار شد و در مدت پنجاه فرسنگ مسافت قطع نموده در کمپین که محل اقامت پادشاه بود فرود شد و در منترلی در سراسر سلطنت بدو خورد و نوش خوردنی روزانه و شبانه از بطن پادشاه نهادند اگر چه از منترلی تا ایوان پادشاه مسافتی بعید نبود برای حفظ شمت او روزی که

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و کالسه که هر یک را بهشت اسب محل میداد حاضر ساختند یکی را میرزا محمد علیخان نامه و شان و مثال شاهنشاه عهده  
جای داده و خود نیز بنشینست و آن دیگر را اتباع او جای کردند بعد از ورود و بدست امی خاص سلطان با و تاقی که بزرگان  
دولت فرانسه نشین داشتند در آن موسیو کیزو که شخص اول فرانسه بود با اتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان برخواست  
او را پذیره شدند و لایق مکانت او مکانی نشین دادند و موسیو کیزو و کلکته خندانمیل خاطر پادشاه بدیدار او گفت میرزا  
محمد علیخان در پاسخ گفت که هرگاه مادر پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر میشویم جامه درمی پوشیم که آن خاص صورت است  
و چون میان دولتمین اشخاص حاصل است در حضرت نیز ما آن جامه حاضر خواهیم شد دیگر آنکه خدمت میترجایم میفرماید  
که در ایران قامت دارد و در حضرت پادشاه رخصت جلوس دارد و در آنجا از نشستن میاید موسیو کیزو  
نیست مملکت نهاد و پادشاه خویش را دید که ده بار آمد و پاسخ چنین آورد که لوی قلیب میفرماید که سیر  
ایران در مجلس نخستین خان با ما دید که بر پادشاه ایران درمی آید و ازین پس در هر مجلس اجازت نشستن از بهر اوست  
میرزا محمد علیخان عرض کرد و امر وزیر دیگر روز ما بیست و نوزده روز را در امر و مراد از آن جلوس نشیت هیچ روز نتوانیم  
نشست دیگر باره موسیو کیزو بدرگاه رفته از آن جلوس ادبیا و در پس میرزا محمد علیخان با اتباع خود بزرگ  
لوی قلیب رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمد علیخان نایب اول وزارت امور خارجه ما مورشفات  
فرانسه و در پیشگاه هاریک سلطنت کشته است پادشاه فرمود بسیار رشوف شدم از سفیر پادشاه ایران امیتا  
که باعث استحکام مودت شود آنکه خود سبب ما مورشدن خود را عرض کرد و نامه شاهنشاه غازی انوشیروان  
بدست لوی قلیب نهاد و همچنین چند که مشعر بقصد قواعد محبت و تهدید بهائی الفت بود به منع ترپانی معروف و نگاه  
داشت و زلال مودت را بین دولتمین از شوایب توهمات و خدش و خارشک و ریب صافی نمود و پادشاه نامه را  
گفته بر سه نامه آنکه بوسه کیزو سپرد و از پس آن مثال شاهنشاه را بدو سپرد و لوی قلیب را تخت خویشین بر تخت  
و مثال را گرفته نظاره کرد و نشین فرستاد و هم بدست موسیو کیزو و داد آنکه سفیر ایران را رخصت انصراف داد  
و میرزا محمد علیخان از آنجا بیرون شده با یوان زن پادشاه رفت و ولیعهد دولت فرانسه که پاریز را در آنجا دید  
کرد و تسبیح بای مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیاء دیگر که هدیه برده بود بهم در آنجا تقسیم کرده بهره گیری  
انفاذ داشت و بمنزل خویش مراجعت کرد و شب دیگر بر حسب فرمان پادشاه را میهمان گشت و در آن مجلس با  
پادشاه جماعتی زنان حاضر بودند و پس از دور و دور دیگر سفیر ایران را تاجاشای سپاه نظامی دشت و سی هزار تن  
مرد لشکری در آن میلاق حاضر بودند بعد از نصف شدن و رده بستن و قوانین اهل نظام را منور و فتح رخصت یافته  
همی جور کردند و هنگام کند نشستن فریاد همی برآوردند که پادشاه سلامت باشد و انیس آن و بزرگوار فریاد کردند که  
سفیر دولت ایران سلامت باشد و کند نشسته بعد از جورایشان سپر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شده جبهه  
نشانی بسیار پیش دشت و پادشاه بر پشت اسب بروی کند شست و عارضی با او آمدند و اندکی سلام  
پسر فلان و آنکس حاضر نمی شد و شمشیر خویش را از دست فرو گذاشت و بقانون نظام خصوصی کرد و پادشاه دست  
در جبهه برداشت و لایق او برمی آورد و بدست خوشش او را عطا میکرد و او دست پادشاه را بوسه روده شان را اخذ  
مینمود و شیر خود را بر میگرفت و بر او خویش میرفت آنکه دیگر کس پیش نمیشد بدینگونه آنکارا بجای بر آنکه میرزا محمد علیخان

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

رضت و او تا باز منزل خویش شد و شب دیگرش تماشای طلب کرد و با دوش روانه پاریس داشت پس از روزی چند پادشاه نیز طریق پاریس سپرد و بعد از سه ماه میرزا محمد علیخان را با جواب نامه پادشاه ایران و شویق دوستانه میان دو لیتن رخصت مراجعت داد و او تا شهر رسید که بندر دولت فرانسه است طی مسافت کرده از انجاکشتی سوار شد و تا اسلامبول برآمد و انجاکمیرزا با جواد غلامشین مست شاهیست ایران بدو پوست و عنقه که میرزا تقی خان وزیر نظام و رازن الروم با دولت آستانه کزده بود بدو سپرد که با کارداران دولت و مبادله نماید و نگارنده صرف صورت عهده نامه و سفارت میرزا تقی خان را در جای خود نگار کرد و همانچون میرزا تقی خان از صد و ایران تقسیم سلاطین باستان خبر می آید و از داشت هنگام نگارش عهده نامه که کارداران دولت روم حلی اندیشیدند و محرمه را که از اراضی ایران است با مملکت روم پیوسته کردند و در عهده نامه نگار شد که در عثمانیه محرمه و لنگرگاه و خا و جزیره الحضر را ملک بدولت ایران و اگر اینها بدولت میرزا تقی خان که از نعمتی غافل بود نشاء میداشت که این اراضی جزو مملکت ایران شد و دیگر کارکنان دولت روم را در ملکیت محرمه اغلو و تنخواه بدرفت و وکیل دولت روم خوشدل بود که پادشاه ایران ازین پس در تخریب محرمه و اموالی که از انجاکبارت رفته نشاء سخن کرد چون و کلامی را بر بخانکه مذکور شد از ازان الروم پراکنده شدند و صورت عهده نامه در دارالخلافه طهران موقوف نظر حاجی میرزا آقا سی کشت هم ازان در که وی را نیز در تعیین حدود و بهره کافی نبود و هم از بهر آنکه ان خطائی که تخت او را در کار محرمه قضا پوششیده و او در مجلس عامه سخن در افکند و آغاز فقر و مبادات نمود که اینک معادل ده که در تومان ملک از دولت عثمانیه ما خود داشته ام و از پادشاه فشر گرفته و بحد و فرستاد و فرمان کرد که در محرمه قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق که منظمه را از طرف بخند و جبل خیم کرد و در عرض راه قلاع محکم و باطامی استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر بجا است باز خواهم داشت و همه سال میر حاج از ایران برخواهم گشت تا ایران را بیکه کوچ دهد و مولی فرج الله را فرما کند از خورستان کرد و ازینگونه سخنان با او اتفاق نمود کارداران دولت عثمانیه ازین کلمات پشیمان شدند و این هنگام که میرزا محمد علیخان بر حسب فرمان خواست عهده نامه که رازن الروم نگار شده بود بدو مباد و لکن کارداران روم گفتند که بعضی از فضول عهده نامه در لباس ابهام است با ستحضار و زاری تخت روم و انگلیس توضیح آن ابهامات بچهار فقره نگار یافته هر کدامی پذیرید و بجای می سپارید مباد و له خواهیم کرد و اگر نه رنج سپرده میرزا محمد علیخان گفت من اجازت ندارم که بجای بپارم و بی اجازت دولت محل مرا چه محل خواهد بود کارداران روم و زاری دولت روس و انگلیس را بر این بخشید و ایشان میرزا محمد علیخان را اطمینان خاطر دادند که حاجی میرزا آقا سی را بدین توضیحات راضی کنیم و از قبل سلطان روم چهار هزار تومان جایزه که در منعی شده بود او را دادند و بجای از او گرفتند آنجا عهده نامه را مبادله کردند و معنی مبادله اینست که صورت عهده نامه از برای سند طیفین و دستخیز کرده باشند یکی را کارداران ایران بجای کنند و خاتم بر نهند و بدولت روم سپارند و آن دیگر را کارداران روم بجای کنند و بدولت ایران سپارند تا از برای ولایتین هنگام حاجت بندی باشد اما توضیحاتی که اینوقت کردند در ضمن چهار سؤال و جواب بود بدینگونه سؤال اول

رجال دولت عثمانی و دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرار نامه تصور میکند که ترک کردن شهر و بند و لنکرگاه و همچنین جزیره انزلی بایران این ترتیب نمیتواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که چردن از شهر محمره است نه سایر بنا و دولت عثمانی را که واقع است در اسبابا جواب سفیران دولت روس و انگلیز مامورین و ولایت واسطه میگویند که لنکرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل و در مرادب خاارمند المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد مامورین واسطه علاوه بر آن قبول میکنند برای رجال دولت عثمانی که واگذار کردن بایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بند و لنکرگاه محمره و جزیره انزلی است و باغالی ترک نموده است و درین محل نه زمین دیگر و نه بند دیگر را که در اسبابا واقع شده باشد سؤال دوم دولت عثمانی سؤال میکنند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی درین حالت میتواند ایران آن خاک عثمانی را تصرف و بآنها منتقل یا بدو چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را تصرف شود و جواب سفیران مامورین دولت ایران هیچ بهانه نمیتواند بدست یابد و در مملکتی را که در سمت چین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است و متعلق بدولت عثمانی است اگر چه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ متعلق بشما می دارد و سکنی کرده باشند سؤال سیم دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال میکنند که دولت ایران مطالبات خسارت دولتی را میتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند و در حالتی که ترک کرده و نیز دولت عثمانی تصور میکنند که این ادعا بناید داخل بکند به تنها مگر حق عادی و بیسابقه و بعضی خسارات که بقیه تبعه دولیت ایران و عثمانی رسیده مثلاً بواسطه سارقین طرفین یا چیزهای مثل این جواب سفیران معنی محقق اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران میتواند درین باب ادعا بکند و هر طرفه که باشد ترک میشود و البته باید ترک شود و بناء علیه یکپس نمیتواند درین باب حرفی بزند مطلب شخصی طرفین نمیتواند آن اشخاص را اراضی بدار تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد و چنانچه قبول شده است مامورین بخصوصه که تعیین خواهد شد خلاصه چیزیکه ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص نمیتواند آن مامورین نماید سؤال چهارم دولت عثمانی سؤال میکنند اگر دولت ایران کشتگونی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود و فقره دوم و همچنین فقره که از فصل نخست که در رسوای طرفین نوشته شده بود و جواب سفیران روس و انگلیس مامورین اتفاقاً دارند میتوانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه خوشوقتی که علاوه کنند و فقره هفتم در باب مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تبار نوشته شده است و قونولها و در باب سؤال قلعه مامورین خیلی مایل هستند که با مامورین دولستین واسطه تاکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب امید دارند که بهره یاب شوند مع القصد کارداران دولت دوم باینگونه اغلو طرک را نکنند و سیرا محمد علی خان طریق مراجعت بایران گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد چون از دولت ایران رخصت اینگونه امور نداشت و زود ادوایی دولت معاهده و تعیینات و در عهدنامه پذیرفته شد و کس بند و بجل از مکر نیست

آغاز فتنه شاهزاده بهمن شیرافزا نگذار مملکت آذربایجان

## شرح سلطنت و جمالنخیری محمد شاه قاجار

هجم دیرین سال در نمر و کارداران دولت کثوفاشا که بمن میرزا برادر عیب فی شاهنشاهی غازی که حکومت آذربایجان داشت زلال صدق و صفای را به لایش نفاق مگذر ساخته چه از آن روز که آصف الدوله و سالار خواسته طریق طغیان گرفت واجب دانستند که یکتن از شاهزادگان را به پشتوانی خود اینجخته کنند از میان آصف الدوله بمن میرزا راگزید و کرد و پنجاه زاد و بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمان داشت و داغره کرد که حاجی میرزا آقاسی بد پرمانی تندرست و سخن گزنده و چم آمنت که قایم سلطنت را بلند از برای حفظ دولت و تمهید قوا عد سلطنت چنان دانسته ام که امر و دروغها ملک صاحب تاج و تخت تو میتوانی بود زیرا که مملکتی مانند آذربایجان را فرمانداری و دیگر کنجی انداخته داری و اینک مملکت خراسان که زیر فرمان من است از حکومت تو سر نتواند بر تافت و اگر روزی چند با برادر چهره نشوی و با او کار گیره کنی ازین کم مباشش که بعد از برادر تو باشی و اگر نه و لیعهد دولت ناصرالدین شاه چون صاحب افسر و گاه شود و نخستین خالان و خویشان او ما را پراننده و پریشان کنند مع القه آصف الدوله با بمن میرزا فرادان از نیکو نه سخن کرد تا روسی دل او را از برادر تو بگردانید و مردم را روزگار که هنگام سعایت شبی راسخی و شبستانی را قیام خوانند مکثون خاطر او را در حضرت پادشاه یک برده زدند و باز نمودند که رضاقلی والی کردستان که از سوی و در باخا متغور شخصی شاه نسب میرساند هم در نهانی با آذربایجان شده و با بمن میرزا مواضع نهاد و شاهنشاهی غازی را فحش برادر و در خاطر حملی کران کند و خطی نگاشته بجنه و خان کرجی سپرد و فرمود چنانکه کس نداند این خط را بجز تو ننخواند و در اسب و دونه تا زیاده با آذربایجان تا فخر کن و بمن میرزا را مجوس حاضر و کارگاه ساز و غشوری و دیگر نگاشت که از پیرون در وازه طهران تا آذربایجان هر کس از حکام و لشکریان و دیگر مردمان سر از فخران خسرو خان پیرون کند بکفر بر سر اینکار خواهد کرد حاجی میرزا آقاسی نیز بدین شرح مکتوبی کرد و بد و سپرد و لاجرم خسرو خان راه برگرفت و از پیرون در وازه طهران بفرار کرد و سپاه پرداخت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده و در زمستان و هم در اینجا امیر اصلاخان حمزه برادر حسینقلی خان که نسب به ذوالفقارخان حمزه میرد و دیگر اعیان حمزه و لشکریان کرد او انجمن شدند و این هنگام هشت هزار سواره و پیاده و نزدیک آگاه و ده گشت و از آن طرف اگر چنان از دستور بود و کس آگهی نداشت که خسرو خان بکجا شد و از بهر چرا شد اما بعضی از چاکران بمن میرزا که اقامت طهران داشتند این معنی را تفرس کرده و مسری چون برق و باد بنزدیک او کیل نمودند که چاره آسود و نهشته که ناگاه بدست خسرو خان مجوس و مغلول خوابی گشت بمن میرزا چون این بدانست از در چاره پیرون شده با معدود از ملازمان خود با تنگ دار الحلا فوشتاب گرفت و از راه و پناه چنانکه خسرو خان را ویدار کند بجانب طهران طی طریق همی کرد کارداران دولت چون دانستند که بمن میرزا از آذربایجان پیرون شد سفر خسرو خان را در آن راضی رواندیدند و چون والی کردستان نیز آگاه و عصیان بود و کفر او را واجب شمردند پس مشوری بدو فرستادند که همچنان از خمره راه کردستان برگیر و در آن راضی حاکم و فرمانگذار باش پس خسرو خان با آن لشکر که کرده بود بطرف کردستان کوچ داد و از آن سوی رضاقلی خان و والی اصنامو که لشکری اجنه و بمکلت او در چنان دانست که غلامشاه خان برادرش که با او طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه مشوره غشور حکومت یافته و بجانب مقصد شتافته رضاقلی خان سخت براسمک شد و هفصد سوار از مردم خود را برداشته از شهر

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

سندج پرون شتافت و دمان جلی را کرشمه لختی مسوود کرد و آنجا از بهر خویش تنیاقی سبخت و چشم برادر گشت  
 بنجر فراز کرد و اما خسرو خان جلیتی اندیشید و میرزا علی قلی و پسر و درانیز و رسول فرستاد و پیام داد که من بر حسب  
 فرمان پادشاه و مور که در همه ممالک و نامت حدود و کشور سفر کنم و اگر حاکمی را بنظم منم برض رسام بگو و مغرب  
 کنم لکن مهر و خاوت مرا با خود دانسته و میریدانی کج و ذخیره مرا کس انبار ندارد و همانا معاودل نجاه هزار تومان از  
 مسکو از کج خاص خویش از بهر توایش را کنم و تو را بر بند حکومت استوار بنمایم چون میرزا علی قلی بتسلیم رسالت کرد  
 رضا قلیخان این کلمات را با و رواشت و شبانگاه بر نشسته با سید سوار طریق لشکرگاه خسرو خان گرفت و صبحگاه در  
 خسرو خان تخت از بهر او سرپرده راست کرد و او را مکتبی نهاد و روز دیگر چون رضا قلیخان بنزدیک او آمد و بر  
 بساط افششت ناکاه روی با او کرد و گفت همانا تو از بهر قتل من بنزد من آمده و اگر نه این شیر و خنجر از بهر چه رسد  
 واری این بگفت و بر خاسته بر سرپرده و دیگر شد و بزرگان کردستان را گفت هم اکنون بنزد او شوید و آلات حرب  
 او را باز کنید مردم کردستان کفشد با هر کز با خاندان و ایایان این نکنیم اگر همه برض ملک و دمار در ایتم پس آ  
 اصلا امتحان را فرمان کرد و تارفت و آلات حرب والی را اخذ کرد و آنجا حکم داد و تا عبا متعلی خان پسر علی قلیخان کرد  
 والی را بر اسبی کوهن و پالانی بنشاند و دوش را از قضا به بست و با پیانصد سوار راه طهران برگرفت و آن سید سوار  
 که با والی بودند بدست لشکر برهنه و عریان تن شدند از قضا هم و رینوقت آن چهار صد سوار و دیگر را که والی و سیف قلی  
 گذاشته بود و بنجر بر سیدند و همچنان بدست لشکر ما خود کشید و از بهر ایشان پیرهن و ازاریجای نامیده بهر عریان طریق  
 وشت و پیابان گرفت و خسرو خان با خاطر آسوده و در شهر شده بر مندی ایلت منظم گشت و لشکر را در صفت خانه  
 خود و اجزای یک علیخان سر تیب قرار داد و با نوج و بدشت و ازین سوی رضا قلیخان والی بعد از ورود و بطهران در خانه  
 میرزا بنی خان میروید و آن فرود شد و از آنجا بر حسب فرمان و برابر دست چند تن از توپچیان سپردند تا درونجا نه باز دارند  
 و کمران و باشند اکنون بکدیت بمن میرزا باز شویم از آنجا با چنان مظهران را بر سرعت جسا و سحاب و رزقت و عیش و شرب  
 و قتی بنابر طهران رسید و نخستین فرستاد و یک حاجی میرزا آقاسی شود و او را بشاعت را بنیز و چه آشفتگی از خویش را از وی بنید  
 و این هنگام حاجی میرزا آقاسی پرون و در دانه طهران و ر قلع عباس آبا که خود بر کرده جای داشت و شاهنشاه محار  
 بشکارگاه ترکیمن سفر کرده بود و با آنجه بمن میرزا تخت راه عباس آبا و برگرفت و هنوز یک تیر پرتاب تا قلع مسافت داشت  
 که یکمین از عوالم حاجی میرزا آقاسی بر سید و گفت اجازت نیست که از اینجا کامی فراتر نهی چه حاجی میرزا آقاسی میفرماید که  
 تو بدخواه پادشاهی و آنکس که دل پادشاه بدو دارد و ما را نکند ناچار بمن میرزا راه بگردانند و با اینکه بر جان و تن من  
 ترسان بود و بطرف کن رسیار گشت و بعد از ورود و در خانه یکی از رعیت فرود شد و یکمین از پریکان سراسی سلطنت با  
 بشاعت را بنیخت شاهنشاه و غازی شهابانگاه و در اطلب داشت اگر چه از عصیان و هیچ سخن نکرد لکن در خاطر  
 ثقلی عظیم می انداخت و بکل ملک نه نفقه می ساخت با بکل بعد از ملجعت شاهنشاه بدار الحاد بمن میرزا بر حسب فرمان پرون  
 و در دانه شهر و باغ لاله زار مسکون فرمود و از آنجا بعد از ورمی چند بمیان شهر آمده و سراسی میرزا آقاسی و وزیر لشکر  
 فرود شد و چون و رینوقت چنانکه بدان شرت شد و وزیر لشکر متوقف در کاشان بود و همی خواست تا سراسی و در اند  
 بهر خویش غریب شاهنشاه و غازی چون بدانست فرموده بمنوز نام وزیر لشکر را از لوح ضمیر نشسته ایم که خانه او می  
 و کردی



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دیگری کرد و حکم داد تا بهمن میرزا از آن سرای بیرون شود چون آنجناب بهمن میرزا بر دند بر دشت خاطر پیروز و  
و هم بعضی از شهباطین باس خاطر او را از خوف و هراس آنگاه ترساختند تا بدانجا رسید که دیگر مجال کیست شد  
پس صبحگاهی که آهنگ حضرت پادشاه داشت چنانکه هیچکس از چاکران و نیز ندانست چون در عرض راه بدر ساری  
وزیر محارر رسید میگذشت ناگاه از اسب خویش بریز آمد و بدرون سرای رفت و گفت از پنجم عقاب و عقاب  
شاهنشاهی ایران پناهنده امپراطور روسیه شده ام و از خودی وزیر محارر و روسیه میتوانی حاضر حضرت پادشاه شده  
از وضاحت زبان شفاعت او کشت و وزیر معروض داشت که بهمن میرزا را هرگز در حضرت پادشاه کنایه نرفته بگو  
حاجی میرزا آقاسی چون در خواهرزاده آصف الدوله میداند با او طریق محادات و عبارات نمی سپارد و اینهمه سخت  
و پرداخته اندیشه های ماصواب اوست شاهنشاه وزیر محارر را رخصت مراجعت داد و میرزا فضل الله علی بابا  
مستوفی را حاضر کرده فرمود بخانه وزیر محارر شود و گناه بهمن میرزا را در محضر او یکیک شماره کن نخستین آنکه با سالار  
و آصف الدوله در طریق طغیان همدستان گشت و از رسول و رسایل جانیس آغینی کشت و کشت دیگر  
آنکه با والی کردستان و حکام دیگر بدان دامها چندانکه توانست و بیتیج شده فوفا و مواضع بنا و دیگر آنکه با  
اتحاد و یقین ایران و روسس چنان با کارداران روسیه مراقت و موافقت انداخته و چنان از بنوده که اتفاق  
این دو دولت از در تفاق است اگر کار از اینگونه میساخت غرضت موافقت این دو دولت را بجا نداشت می  
انداخت و قسلی که از قبل دولت روس در کیلان قامت دارد چنان بفرست بکارهای ناخوار تحریض میداد  
که هم نیز یکی مردم کیلان را بقتل و آیکه بخت میکرد با الجله از اینگونه و گناه بزرگ بر شمرده و میرزا فضل الله بخانه وزیر محارر  
شد و بجنجه را کشت و دشت و با اینهمه چون میان دولت ایران و روس رفته مهر و حفا و ت محکم بود کارداران  
ایران بکفر این گناه طریق عمل نسپرد و مدو عصیان و از شفاعت اولیای دولت روسیه سیلاب بینان محو کردند  
کشفند اکنون قامت او در ایران و در نیست که مورث و خاستی باشد بهتر آنست که آنچه از خراج آذربایجان میخورد  
داشته سب آن را پرداخته کند و از ایران بیرون شده در محاکم روسیه نشین فرماید پس بهمن میرزا روزی چند  
در محضر پیران حضرت مستوفیان دولت حاضر شد حساب منال دیوانی را بر پا داشت و از کارداران دولت  
رخصت یافته از طریق کیلان تغلیس شتافت و زن و فرزند و اموال و ائفال خویش را نیز با خود حمل نموده بعد از  
سه سال که از تغلیس توقف آن اراضی دل آزرده کشت بملکت قزاق مخویل گردید و اکنون که سال بر یکصد و هشتاد و دو  
و نه خفا و دو و هجری میرو و در آن اراضی روزگار میبرد

و ذکر سفر کردن و تبعید کردن و ممد دولت ایران سلطان ناصرالدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان  
چون کار بهمن میرزا بنهایت شد و در مملکت آذربایجان فرمانگذاری شایسته نمی بایست بر حسب فرمان شاهنشاهی  
غازی و صوابدید کارداران دولت این قریبه بنام خشنده آفتاب فلک سلطنت و مانده که هر چه خلافت  
و تبعید کیوان ممد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه برآمد آنکه بر حسب فرمان میرزا فضل الله مستوفی  
علی آبادی وزارت ادعیه گشت و عباسقلی خان جویشیر میرو و آنگاه آذربایجان کشت و میرزا جعفر خان  
شیرالدوله برای نظم امور دول خارجه میسر آمد و میرزا جعفر قیام نگار رتبت مناد دست یافت و میرزا موسی

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

تفرشی مستوفی برای جمع و خرج منال دیوانی مامور گشت و عبدالمحمدخان قورخانهچی عامل قورخانه شد و عمره خان  
انزلی استرآبادی از بهر پاسبانی و حفظ قلعه تبریز مشغول گرفت این مجله از چاکران درگاه شاهنشاه غازی مامور  
بلازمهت رکاب حضرت ولیعهد آمدند اما عباسقلیخان جویشیر دیگر باره بصوابدید ادوایی دولت مامور  
باقامت گشت و میرزا موسی مستوفی نیز کوچ نهاد این هنگام ولیعهد بیسج راه فرمود و چاکران خویش را نیز  
فرمان کرد تا اعداد کار کردند و روز نوزدهم صفر از دارالخلافه طهران خیمه پیرون زد و نخستین در قریه کن منزل  
فرمود و از اینجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و بردوت هوا از طهران تا تبریز را چهل و پنج روز طی می‌گشت  
فرمود و مردم آذربایجان چنانکه تن پذیره جان کند صغیر و کبیر طریق استقبال برداشتند و شاه و خوار و کامیاب  
آمدند و میرزا جعفرخان شیرالدوله خادمان ساری و پروکیان حضرتش از دنبال کوچ داده به تبریز برد و حضرت  
ولیعهد بعد از ورود به تبریز از آن غمی سلطنت که خدای در نهادش ننهاد بود و آن بود که در مطبعت بودیعت  
داشت معادل و بیست هزار تومان از منال دیوان را با خرج صندوق و در و خواب لار و مهر آخور سرسبز کرد و  
از خرج آنچه از این خرج بر زیادت آذربایجان درویشان و اجزای دیگر چاکران باز نگذاشت و هم تازه بکجوب  
لشکر نظام کرد و فوج ناصریه نام نهاد تا میرکت این نسبت همیشه منصور باشند اما میرزا فضل الله وزیر بر حسب  
فرمان از ملازمهت رکاب ولیعهد بجای ماند تا جمع و خرج خرج آذربایجان را با جم راست کند چون نیکار با پرخت  
ملقب بنصیرالملک گشت و روز بیست و هفتم جمادی الاولی از طهران پیرون شد و شانزدهم جمادی الآخره در  
ظاهر تبریز فرود شد و روز و روز این پیش چنان افتاده بود که در میان مسلمانان و جماعت اسمی که در تبریز سکون  
دارند مناقشتی گرفت از بهر آنکه سکی معلم از قنصل دولت روسیه که متوقف تبریز بودند پدید شد و این قصه را محمدخان  
پیکر یکی انی کرد و محمدخان چند تن از مردم شهر را که کان این سرعت بدیشان پیرو گرفته بند بر نهاد و مردم شهر  
از این حدیث بهم برآمدند و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر سبب یکتن مرد و کافر  
چند کس مسلمان را در مجلس خانه بنیدازند و پامال عقاب و کال سازند با لجه مردم حرفت و اهل سوق که بیسی  
خوفا طلب اند و بی حاجتی در طلب بجاخت و در بازار با ابواب حجرات خویش را فراز کردند و بتکیه زدند و آمدند  
و همدست و همدستان بخانه را رسنه در رفتند و هر چه یافتند بنهارت برگردانیدند چون این خبر در حضرت ولیعهد  
معروض افتاد در خشم شد و چنان بود که قبل از اجتماع فرمان دهد بزرگان درگاه زبان بشفاعت باز کردند  
و نیز حکم پادشاهانه و نمایندگانه جنبش کرد و آتش غضب را بزال غمخامه نمود پس بفرمود تا نصیرالملک شهر  
دراید و در اصلاح ذات چن خوزی نماید لاجرم نصیرالملک نیز آن فتنه را بزال تنه پیر نشاند و مردم را بر سر  
حرف و صنعت خویش بازداشت و از آنسوی این خبر بدار الخلافه بر دند و کار واران دولت احمدخان نوائی  
نایب ایشیک آقاسی را برای فحص اخیال روانه آذربایجان فرمود و بعد از ورود به تبریز بفرمان ولیعهد دولت  
السلطان ناصرالدین شاه اموال رامنه را از مسلمانان مسترد و خشت ازین پیش مرقوم افتاد که بعد از وفات  
منوچهرخان معتمد الدوله میرزا علی محمد باب را بر حسب فرمان از اصفهان باز در بایجان بردند و در قلعه  
چریق محبوس داشتند این هنگام شاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

عرضه بخیرت و بعد نگاشت که بعضی از مردم نادان که بیک راز بدو پیچیده را از صد ندانند و بر زیادت از آن مرد را که مال نباشد و بکار حرفت و صنعت نیز بهمت نه بند و دور راه وین تحصیل یقین نکرده بود و طلب فتنه و غوغا باشد و همی خواهد که کار وین و دنیا و دیگر کون شود بلکه در میان نه توانی زد و از نیکو نه مردم از دور و نزدیک فریفته میسر از علی محمد باب شده اند و ابواب اغراض و ضلالت باز داشته اند هم اکنون بفرمای تا او را از حقیق بزرگ آرند و علمای آن مبله را انجمن کن تا سخن او را اصفا فرمایند و مکنون خاطر او را باز دارند چون منشور شهر یا طرح و نیمه دولت و شمس ملک شفا و بفرمود تا باب را از حقیق به تبریز تحویل دادند و در سراسر کافران فراسباشی باز داشت و روز و یکم حاجی ملا محمود نظام العلماء و ملا محمد متقانی و جماعتی از علمای شهر را انجمن کرد و حکم رفت تا باب نیز در آمده و در مجلس عمامت چون آغاز مجادله طراز شد و تخمین نظام العلماء سخن کرد و در دی باب کرد و گفت این کتابها که بقانون قرآن مجید و صحایف سماویه بنام شما در بلدان و همسایران پراکنده است آیا از مقالات شماست یا شما را اقری کرده اند باب در جواب گفت این کلمات از خداست نظام العلماء گفت سخن بطرفه متکا کردن و درین مجلس و انجمن بکاری نخواهد بود چه پنجهان تو جمعی در خراسان بر اعرصیان همی روند و گر کار در ماندن از طریق طغیان دارند سخن بی پرده کوی و دخا و از پرده بیرون شتاب ازین کلمات برافت گفت ارسامی اینهمه مقالات من است نظام العلماء گفت همانا تو خود را شجره طور نامیده و این سخن کشف آن کف که هر چه بر زبان نویسی و دخای فرماید گفت خدای تو را رحمت کند سخن جز این نیست نظام العلماء گفت آیا شما رضا داده است که مردمان تو را باب نام کرده اند گفت این نام مردمان بر من بسته اند بلکه خدای و را بدین نام خوانده همانا من باب علم انبوت و بعد فرمود من پیمان نهادم که اگر تو باب علم باشی من ازین مسند فرو و ایم و تو را بر شتم نظام العلماء گفت بیکو سخن گفتی امیر المؤمنین علی علیه السلام که باب علم بود سلونی قبل از تقصودنی میفرمود و از طبقات من و صفیات سموات اگر کسی پرشی میکرد و بر حسب آرزو جواب میکرد اکنون که تو باب علم مشکلات خویش را در علوم با تو عرضه خواهم داشت تخمین از علم طلب شوالی که گفت من طلب نخواهم و از علم وین پرشی کنم و علم وین را بی فهم قرآن و حدیث نتوان دانست و فهم قرآن بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و غیر ذلک نشود و سخت سخنی از علم صرف بیان انداخت و پیاخ گفت علم صرف در کودکی تمکد کرده ام و اینک در نزول حاضر نیست نظام العلماء گفت تفسیر این آیت را از قرآن مجید بنمای که میفرماید *هو الذی یریکم البرق خفا و ظنا* و هم بگوی که با علم نحو چه ترکیب دارد و هم بگوی شان نزول سوره کوثر چیست و تنبیه پنجمبر صلی الله علیه و آله را این سوره چه باشد لغتی متفکر گشت و در بیان آن مهلت خواست باز نظام العلماء سخن آمد و گفت معنی این حدیث بگوی که در میان مامون خلیفه عباسی بحضرت امام ثامن رضا علیه السلام شافا و قال مامون ما الذیل علی خلافت جدک علی بن ابیطالب قال آیه انفسنا قال لولا اننا قال لولا اننا ففکت مامون گفت این حدیث نیست علمای مجلس گفتند همان حدیث باشد نظام العلماء گفت که فیم حدیث نیست آخر مقالتی از عرب است معنی آن را بفارسی بگوی همچنان مهلت طلبید و یکبار ده نظام العلماء گفت شرح این حدیث کن که میفرماید من الله الیوم فانها خلعت الیمن الواحده باز لغتی و راز سر فرو کرد و گفت اکنون چیزی ندانم و یکبار ده پرش

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ اقلویارخ

کرد که معنی این کلمات علامه علی حسینی که میفرماید اذ ادخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب النسل علی الخنثی دون الرجل والانثی و همچنین تفریق کن فصاحت و بلاغت را بکوی و در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است نه تو آخر کرامت خویش بر فصاحت باز بسته و بکوی شکل اول چه باید بیی الاتاج است جواب  
 هیچیک را نتوانست باز و آنگاه نظام العلماء گفت یک سخن دیگر باقی است هم آنرا بر تو عرضه می کنم تا این علوم همه قیل و قال است و ما از اینها همه چشم بسته می هر که بدینگونه دعوی دارد و معجزه و کرامتی باو میدهند از برای کس جای سخن نماند و هر که بدو فکر و دکان فکر و دوا این هنگام باب سر بر داشت و ویدرانه پرشش کرد که چه کرامت خواجهی گفت شاهنشاه غازی و جعی صعب و ریاسی وار و همی خواهم سم که دفع آن وجع کنی گفت این میتوان کرد ولی بعد فرمود نظام العلماء زمان کسل و شیخوخت و ریافت و ضعف پیری و را از ملازمت رکاب ما باز دارد و اگر توانی او را جوان کنی تا همه وقت با ما کوچ دهد گفت این را نیز نتوانم نظام العلماء گفت این مرد از همه علوم بیگانه است و با کشف و کرامت نیز آشنای نیست باب چون این سخن بشنید بر آتش دگشت من انگشتم که هزار سال است انتظار را و را می برید نظام العلماء گفت تو صاحب الامر می گفت تا هم گفت صاحب الامر نوعی بوده یا شخصی میاشی گفت صاحب الامر شخصی میباشم نظام العلماء گفت نام تو چیست و اسم پدر و مادر تو چیست و مسقط الراس شما کی است و سالیان شما چند است گفت نام من علی محمد است و مادر من خدیجه است و اسم پدر من میرزا رضای نزار است و مسقط الراسم شیراز اینک از زندگانیم سی و پنج سال میکند و نظام العلماء گفت نام صاحب الامر محمد است و پدرش حسن و مادرش زرجن نامیده میشود و مسقط الراس استحضرت ستر من راه و عمر مبارکش از هزار سال افزون است گفت هم اکنون من کرامتی از خویش گویم که بدین سخن مرا با و در آید گفتند نیکوکاری باشد بکوی آن کدام است گفت من روزی هزار پست تحیات میکنم گفتند که قیمتم این سخن بصدق باشد نیکوکاران بسیارند که ازین افزون نویسند و این معجزی نباشد اینوقت ملا محمد متقانی گفت تو در قرآن خویش آورده که اول من آمن بی نور محمد و علی از نیکو نه خویشان را از ایشان برتر و بهتر دانی زمانی متفکر گشت و متوحش شد و یکی یکی از علماء گفت که خدای و آری خمس فرموده فان لله خمسة شمله خمس موده اید از بجای این آیه منخ شده از کمال وحشت گفت ثلث نصف خمس است حاضران بخندیدند ملا محمد گفت که قیمتم ثلث نصف خمس است شاید حکم بر ثلث میکنند و حال آنکه خدای خمس فرموده و حتی غیره خیره مکرر است و پاسخ ندا و گفت کردند استاید که من مرتبلا خطبه فصیح بمیکویم و نویسم و بخواند که الحمد لله الذی رفع السموات و الارض و این کلام را بفتح تا و کسر ضا و قرائت کردین هنگام و لیهد با اینکه هنوز از عمر مبارکش شانزده سال افزون نرفته بود و بتأیید خدای و الهام و دولت فرمود پست و مبتا و الف قد جمعا یکم فی النصب و فی البحر معاد و سی بابا کرد و فرمود این مخنان پیوده تا چند و مردم عامه را تا چند اغوا کنی و فضیلات افکنی و چرا خویشستن را صاحب الامر خوانی ان شاء الله عظیم اسلام آن هنگام که بکلماتی نیز دانی باید مظلوم باشد همچنان صابر و شاکر بود و ندیک یک بدست بنیامینه و بنی عباس شیب شدند اگر صاحب الامر میخواست مظلوم و مغلوب بود و عیبت اختیار نمیزمود این غیبت از بهر آن است که چون ظاهر شود معجزه کرامت انبیا با او باشد و بنماید و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه وینها و آئینها را یکی کند

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کند و بیچکس سر از جنبه حکم او پر دن تواند کرد و هزار سال از بهر آن غیبت نغمه که چون آشکار شود و کاهنجان نظام الدوله را با چوب آب کند و کاهی در مجلس چرت و رقت باشد همانا داشته ام که در تخیل آفتاب کوش کردی و در تابستان بوشهر و گرمای عقیات در برابر آفتاب با سر برهنه روز شب بروی چندانکه دماغ خوش آشفته کردی و چون مروی دیوانه بود حکم بقتل تو میزدیم لکن با چوبت رنجده شکجه میفریادم که این مردم عوام بداند تو صاحب الامر نیستی و بیچکس در جهان با حضرت عجل العزیزه نتواند چیره شدن این بگفت و با عوامان و فرشتان بفرمود با محلی از چوب درآمد و هر دو پای باب استوار به بشد و با چوب مضروب داشتند باب فریاد و بر داشت و با تنگناشت و انابت سبی اظهار مضرت نمود و نظام العالی که تن از مردم خود را بر سر او داشت و در راهی تعلیق کرد که بگوی پیدی سگ و خوک خورد و دیگر چنین سخن نگویم و او بگوید نمی زد گفت بعد ازین وقایع دیگر بارش بچرتی بودند و مجوس بودند و هم درین سال سیزده صحن آشتیانی مستوفی الممالک که شرح حال و در ذیل نام او مرقوم خواهد شد و دواع زندگانی گفت و بچنان جا و دیدانی شتافت فرزند او میرزا یوسف که در زمان پدر و دیوان حساب ممالک نیابت او داشت بر حسب نشور پادشاه استیفای ممالک محروسه بدو موقوف شد و خط و خاتم بجای پدر نهاد و هم درین سال علی اشرف خان ماکوفی که حکومت رنجان داشت با مردم آن بلده از در اجاف و تبعی میرفت و بر زیارت ازین خطا اموال و فروج سلیمان را که در فرمان روانی علت غائی است خوار می شمرد و قتی چنان افشا و که زنی از مردم آن بلده را بدست کرده یکشب تا با داد داشت و بی شرط ملا و جت با او طریق جنت گذاشت صبح که آن زن بمیان بازار آمد و هفت شب و دوشین بکار کرد و آنجا به بجز از سر برگرفت و بمیان مردم افکند و گفت با این غیرت و حمیت بجز زمان بر سر کنید و با زمان بسر برید مردم از کلمات او بگوشتند و بگریختند و بجزئی بزرگ کرده و غوغا برداشتند و همدست و همدستان بسرای علی اشرف خان تاختند و او را بجا صره انداختند و همزمانی و بر برینا که از در و با هم نجاده و در رفته و او را بگریختند و بدرون حامی برده و سر و مندرش را بکوفتند و ششرا بچند جای جراحت کردند و بختش باز زد چون ستم قتل او میرفت چند کس با هم راهش را بستند و او را رصود و دود و شمر پر دن شتافتند و او بمیان قریه و در کجخت و صورت حال او معروض داشت شاهنشاه غازی احمد خان خوانی نایب الشیخ آقاسی را مامور فرمود که بدان بلده تاخته علی اشرف خان را روانه و رکاه دار و دفع کند که سبب طغیان که بوده است و هر که او در عصیان است ما خود داشته بجزرت فرستاد احمد خان رفت و علی اشرف خان را هم از کوره روانه داشت و از آن قصه باز پرسید و بفرمود که اگر مروی که را یکفر باید که و تمانت این شهر را بیا باید ساخت چه این غایب ناکاه روی داده و تمانت مردم این شهر در این امر متفق بودند و بدین تدبیر مردمان را از تعذیب و تدبیر سلامت داشت

دفاعت سیزدهمین  
مستوفی الممالک

شش و شصت و شصت  
مردم رنجان علی اشرف خان  
همه

و قایع سال پنجاه و دویست و شصت و چهار هجری و خاتمه امر شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

در سال پنجاه و دویست و شصت و چهار هجری چون بهشت ساعت و بیست و سه دقیقه از روز و شنبه چنانچه شهر پریشانی سپری شد مطابق سینه سچی ثلثی آفتاب به پت الشرف تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار باین جم و ملوک معجم جشن عید میسای برود و درین سال شانزده حمله میرزا از ارض سلطان چاکله بران

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله استامخ التواریخ

اشارت شبچین را در آن آمد و در آنجا کشف افشا که ملا حسین شیردیز بشهر مرشد درآمد مردم را بحش میرزا علی محمد با  
دعوت میکند و جمعی با او پیوسته اند و از جانب دیگر علمای شهر از بهر دفع او انجمنی کرده اند و کا در محفلت افشا و هلاجه  
شاهزاده چند تن بطلب او فرستاد و او را بشکرگاه آورده و باز داشت چنانکه شرح حال او ازین پس مرقوم خواهد  
شد و هم در این سال آن وجع که از مرض نفرس ده سال برافزون بود که باین مبارکش ملازمت داشت برزیادت  
گشت چنان پادشاه را که جوادر و بکر بربر بود و در کار غزو و جهاد و جدی تمام داشت این مرض مزمن او را میکشد  
بیشتر وقت ملازم بستر بود و آنجا که بهبودی حاصل میکرد آن بود که از وجع پای و الم دست آسوده شود چنانکه خود  
میفرمود هنگامی که مروان مرصیح و اندر چندان در و ناکم که اگر آن در را بر چند تن قیمت نمیدادند فریاد و غوغا  
بردارند عجب آنکه با چندین در و دمخت و قوت سلطنت هرگز باز در و ستان سخن نمیشنود مگر و داینهمه مرض  
ضیق صدر و شر است خلق او کشت و همواره بار خنی چون کل بر بار و خلقی چون بهشت و بهار مبارک دیدار و خوب  
گفتار بود و هرگز نپایانده را محروم و خوابنده را مایوس نداشت چنانکه تمامت خراج ایران را در وجه چاکران  
درگاه و زعمای سپاه و علمای بلدان و محصور و مساکین بر شهر و دیار بهر تنول و سیورغال و اجری و موجب بدل  
کرد و هنوز هر کس از و مشقتی کرد و حاجتی جست از کمال جو و دنیا و غلبه شرم و جانی و روی و سوال نداشت لاجرم  
به آنچه سائل خواسته بود فرمان اجابت میکرد و کار بدیگونه رفت تا معادل و دو کرد و تومان زر مسکوک خرج جو داد  
از و دخل ایران برزیادت گشت بعضی از مردم بخیل چنان داشتند که شانشاه جوادی بن بدل و احسان را حاکمی بر  
مکرفته است و اینکار بدست ادبی جواز کفایت و درایت رفته است اندک اندک این سخنان کوشش زد پادشاه  
و بر خاطر مبارکش شغل عظیم افکند و فرمود در رسم و دنیا را از خاک کوی و بازار افزون دادم و لعل پاره را از شکست  
خاره بیرون نتوانم و چون مرد بخیل از آنچه احسان کرد و ام پشیمان یستم جز اینکه روزگار بر من تلخی رود که چسب  
باندازه آرزوی خواهم که آن بر شیار زر و مال توانا باشم و همچنان وقتی بفرمود تا صفحه را قسم کردند و مبطوع بسته  
در بلا و ایران پراکنند بدین شرح که مروان چنان ندانند که مادر ضبط اموال و اخذ مثال پنا و توانا نیستیم بلکه  
بعد از وفات شهریار تاجدار هفتی شاه قاجار اندوخته شایه را و کان و ذخیره ایشان را بیکو میدانستیم و اگر اینچنان  
از مسند حکومت دفع و ادیم از بهر آن بود که در کار سلطنت و امر مملکت غلبی با دیدنش و اما معاول شت نزد هر کرد  
تومان زر مسکوک اندوخته ایشان را از و در دانش و علم بر زمان و فرزندان ایشان باز کند ایتیم و نام خبر دیدم و اگر و  
چندان بود هم ندیده و می نداشتیم زیرا که ما را چشم بر تخت و تاج است نه بر براج و خراج مع القصد این چنین پادشاه را  
و فو و امراض و اذیت هم استقام از کشور کشانی و ملک ستانی چنانکه میخواست باز داشت و همه سال ازین پیش نبود  
که هنگام ما جو را و سودت کرمان از طهران یکد و فرسنگ بیرون شود و در سیلاق او تراق فرماید و هنگام  
خریف بدرالملک مراجعت نمایند این هنگام بصوابید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت که بر فراز قریه تهریش  
بنیان قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر سیلاق بد آنجا سفر کنند و اقامت جوید لاجرم بنایان از  
سنگ و ساروج و یواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و باینکه این بنا بر سنگ  
خاره بودند حتی عمیق بر سنگ خاره هرگز کردند و بعضی دور و قشور در میان قلعه پر دختند با بیکدیگر

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

نیمه کار قلعه هنوز راست نبود و معاول صد هزار تومان زر مسکوک بکار رفت و چون هنگام تابستان رسید شاهنشاه غازی بد اسحاق کوچ داد و همچنان بنیان و دیوار کران و عمارت قلعه بکار بودند و نیز یک تیر پرتاب و در ترازین قلعه حاجی میرزا آقاسی از بهر سکون خویش قلعه دیگر بنیان کرد و متغلی متین را آورد قلعه خجستین را بنام شاهنشاه قصر محمدیه نام نهاد و آن حاجی میرزا آقاسی را بنام او عباسیه خواندند و چون شهر رمضان رسید وجع نهرس و دوست و پایی پادشاه فزونی گرفت و حضرتش را علیل و ملازم بستر ساخت و این هنگام بر خزم زبان حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران رنجیده خاطر بودند و همچنان مردم ماکونی که خود را منسوب بجای میرزا آقاسی میداشتند و بعضی از ایشان توادسپاه و حکام بلدان و اصهار بودند بیسج و قیقه از مراتب جور و اجحاف فزونیکنداشتند و جماعتی که از ایروانی و ماکونی و در طهران قامت و شمشاد از جمله سواران سپاه بشمار میشدند هم با مردم و اراکین قلعه بشد است خلق و خشونت طبع میرفتند و حاجی میرزا آقاسی چون این مردم را منسوب بخویش میدانست و چنان می پنداشت که اگر وقتی روزگار آشفته شود ایشان ملازمت خدمت او خواهند کرد و دشمنان او را دفع خواهند داد و لاجرم کفیر کردار ایشان را بتناخیزی افکند و صغیر و کبیر مملکت را رنجیده خاطر میبخت و یکپس از چیم حاجی میرزا آقاسی نرسید و بی آن نداشت که این سخنان را در حضرت پادشاه معروض دارد و پادشاه را نیز بسبب اتحیام امراض قوت فضل این امور نبود و پایان کار این پریشانیه همه مملکت سرایت کرد و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر که از نیک و بد سپاه آگاه بود و هر یک از لشکریان را از ویسی و امیددی و بیکر میرفت چنانکه مذکور شد ما موربتوقف کاشان بود و امر لشکر نیز پریشان شد اگر چه مردم ایران از لشکری و رعیت خبر سلطنت پادشاهان قاجار کردن نینهادند اما این هنگام کار را از نظام سپردن بود و چنانکه از بهر اخذ اجری و موجب بسیار وقت سر بازان سپاه زعمای درگاه را احصار میدادند و حکام بلاد و رانقا و منال و دیوان کار با مهمل و ایهال میکردند و بسیار کس از بزرگان مازندران در حاضر شدن بدرگاه تقاعد میوزیدند و جماعتی از سپهروان میرزا علی محمد باب در مملکت مازندران در بقعه شیخ طبرسی انجمن شده بودند قنیه دیگر بود و کار خراسان نیز آشفته بود و چنانکه تفصیل انجمله در جای خود شرح خواهد رفت مع القصد در قصر محمدیه علل شاهنشاه غازی بر روز بقوت شد و قوی طبعی ضعیف گشت چون عید صیام نزدیک شد و پادشاه از بارعام ناچار بود و نامردمان از حیات او بدکان نشوند و سر بطغیان بر نیاروند عیسی خان پسر امیر محمد قانع قوام را که اینوقت ایستیک آقاسی بود فرمان رفت که با داد عید چاکران حضرت را در پیشگاه حضور انجمن کند تا شاه را دیدار کنند و زود اتفاقی رخصت انصار ایشان نماید تا مبادا از طول قامت آنجا عمت پادشاه تعب و زحمت افتد با بجمعه صبحگاه عید و زمان در پیش روی پادشاه بر صف شدند و بزرگان درگاه در حاشیه ایوان رده بشدند بنده و بزرگیکه بود و سخنی چند به تهنیت راندم صنف مزاج مبارکش مجال نگذاشت که مجلس بخت پیوند فرمان کرد و تا شاد و روان ایوان را فردا هشتاد و حضرتش را از فراز تخت برزبر

بتر حمل دادند

و صایای شاهنشاه غازی هنگام وداع زندگانی با ستر کبری و مهد علیا

در وقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا داله و لیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه را از قصر نیاوران که سکون داشت طلب کرد و فرمود افسوس همی خورم که چرا ولیعهد دولت را درین قلیل مدت مامور بافرمان ساختم و این هنگام که روز من بکران میرود و دواغ جهان میگوید بر بالین من حاضر منیت چشم من از دیدار او و کوشش من از کفها را دبی بهره ماند و هم پیم آن میرود که این مردم که حاضر دارالملک اند بعد از من و هم آویزند و قهقهه کنیزند و پای تخت که مترت قلب مملکت دارد و چون آشفته شود و بعد نباشد که این پریشانی در قاعی بلدان و امصار رسد و پایت کند و کار ولیعهد بر حمت و صوبت افتد اکنون راضی آنست که اگر توانی پس ازین تو خود این بلد را بنظم کنی و زمام دولت را از دست بگذاری و خزانة دولت و امانت سلطنت را حفظ و حرمت فرمائی نه تا آخر و خست پادشاه و بانوی سرای پادشاه و مادر پادشاهی کم زان مباحث که روزی چند تحت و تاج را بداری تا صاحب تخت و تاج در آید و هم از من بافرزند من بگوی که اینجهان را بقا نباشد و با هیچکس ابقا نکند با عدل و داد تعمیر جهان باقی کن و با مردمان نکو فی نفسهای رسول خدا میفرماید خیر اناس لفقهم لئلا یس یعنی بهترین مردم آنکس باشد که سود او با مردم بیشتر باشد و فرمود پادشاهی که در ازای خدمتی نعمتی و هدایا باز کار نمیکنند مردود و جوایز و آنکس باشد که بجای جرم و خطا بدل و عطا کند و فرمود ای شداید و غصه انما الشداید یحلبک نفس غدا الغضب رسول عجم و عرب میفرماید توانا آنکس منیت که در کشتی گرفتن توانا باشد بلکه توانای قار آنکس است که بر غضب غلبه کند و عیان بنفس را بگرداند و دیگر فرمود رسول خدا می فرماید المشقة رمز قوت از بهر مشورت مردم با و یانت و امانت اختیار کن خنسان بدانندیش را با خویش شناسان و مردم با محرب را در حضرت خود مقرب مفرمای زیرا که پادشاهان مجبوس حشمت خویشند و جز با آن خیر که بار داده اند با کس محاورت و مشاورت نتوانند و ایشان بهواجب نفسانی و وسوسه شیطان بسیار باشد که با هم متفق شوند و کسی را بکذب و سعایت آلوده جایت بکنند و پادشاه قاهر قاهران پیکان و رتبه کند پادشاه باید صابر باشد و چون که پادشاه بهر باوی جنبش نکند و در عقاب مردم شتاب نزود و در کار اعمال استیصال نفرماید بلکه عفو سیئات را از مکافات و دست بردار و چه اگر از عفو کنای پشیمانی پند بهتر از آن است که در تجلیل عقوبت قرین ملامت کرد و چون اندر پادشاه و پای رفت و در ولیعهد بهای مای بکریست و این بخان بر و مت نهاد و رخصت انصراف یافت و بقصر نیاوران مراجعت کرد و روز دیگر از وضع تعریف بر زیادت و مزاج مبارکش هیضه رویت شدت شد و هم ویرین یایم کین از مزدوران و دیوار کران که در قصر محمیة بکار بود و در خواب چنان دید که شاه سبلی سیاه و در بر کرده بر منبری برآمد و بانگی که مکان جمیع بلاد و امصار اصنام و مذبحها و فرمود ببادان همچنانکه در رسته مزدوران یکدشت و شاه نکران بود و ناگه ازین بوییه و قصه خواب و دشمن را بگذاشت شاهنشاه غازی تعبیر این خواب بدانست و فهم کرد که خبر مرگ اوست که بمادر و مصار را فرود کرد و بهر جا فراسد لکن باقبای دین چنینی و حکم اخفی بیچگونه و دیگر کون نشد و آن مزدور را نواخت و نوازش فرمود و حکم داد تا او را مشتی زربندل کردند و با لجه کیش بنه چهارم شوال چون عجب میسر از آقاسی از قلعه عباسیه بر عادت همه روز عیادت پادشاه را تصمیم غرم داد و چون بدرو از قصر



## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

محمدیه رسید سرباب خان کرجی از سربالین شاپشا پیکاری گرفته بنزدیک اوشتافت و در کوشش او گفت که روز پادشاه امروز اگر نه امشب بشامگاه رسد حاجی میرزا آقاسی بهراسید و بچم که در کمر بدرون قلعه آید چون حال پادشاه را بداند و دشمنان او را مأخوذ و ازند لاجرم از پیرون و دروازه قلعه عباسیه مراجعت کرد و در اینجا بامروزم خورشید نگران نشست که کار بر چگونگی شود شب سه شنبه ششم شوال شاه را بجز شمشاد از جان بدن نبود هم در آن حال چنانکه توانست نماز خویش را بگذاشت و خدای را بوجهانیت بتوجه مروی موصد بود و چون دو ساعت دسی و پنج دقیقه از شب بگذشت تهلیل کنان تاج و تخت بگذاشت و بجنان جاوید بخرامید اللهم الله حلل الایمان و ارفع مقامه فی فردیس الجنان هم در آن شب که در هی از مردم استشمام این دایمیه و بیگانه و یاد اوان این خبر خوش سمرگشت جسد پادشاه را هم در قصر محمدیه غسل و غسل دادند و بختوینها محضف ساخته در محضف نهادند محمد علیا دستر کبری دالده و لیعهد و قصر نیاوران این قصه بشنید و میریه کنان شتافت و مادر شمشاد گذشته که چند ساعت قبل از مرگ پسر اعیان دت کرد و بقصری که در اقامه زاده قاسم داشت مراجعت کرد ازین قصه مروی بکن چاکران درگاه از دور و نزدیک و یله کنان انجمن شدند و آقا محمود و مجتهد را که این هنگام در قریه تجریش مقام داشت حاضر کردند تا بحضرت زاده اوزار گذاشت و اینوقت از شمشاد کنان چاکران که اقتدار آقا محمود نمودند حسین خان میرالمالک و آقا محمد حسن مهر و آقا محمد علی پیک ناظر بدین بنده گمان نیز حاضر بودند روز نهم شوال شاه هزارگان و بزرگان درگاه و سران سپاه انجمن شدند و علمهای سیاه افراخته کردند و جسد پادشاه را بدین آیین که در زمان کی کوچ و بدخل دادند شاهزاده عباس میرزا نیز از قفای جنازه و پیش روی صف جای کرد و پروکیان سراسر سلطنت بر قانون خویش راه بر گرفتند و از آنسوی مردم داران خلافت عالم و عامی و عاقل و جاهل باستقبال پیرون شدند بدان آیین جسد مبارکش را تا ظاهر دروازه طهران آورده و در باغ لاله زار بعایت نهادند و مجلس تفریت بپای کردند و با عطای سائلان و طعام زیاران پرداختند این بیوقنا شمشاد منصور از آذربایجان بر رسید و دیگر هر حادثه که بعد از وفات شمشاد میسر و حدیث شد و اختلاف کلمه که در میان بزرگان درگاه بادیگشت در کتاب تاریخ شمشاد جهان بخت فرازنده تاج و تخت السلطان ناصرالدین

بشرح خواهد رفت انشاء الله تعالی بکماله و قوت

و کراخلاقی ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازی

این پادشاه پاک طینت صافی طویت هرگز دست بنگری نیازید و لب مبکری نیالو تابع شریعت انبیا و سالک طریقت سر حلقه اولیا بود و تمامت چاکران حضرت را در خضت کرد و که ایام جمعه حاضر در کا نشوند و در مساجد راکع و ساجد باشد علف و آرزو که لشکریان را که در محل رعایا بودند و معاویا پند هر از آن بر می آمد بغرمو قنا هنگام اخذ سند بر عیت بنیادند و دپران حضرت و رازای مثال دیوانی محبوب دارند و هر مزرع و مریعی که در عهد دولت نادر پادشاه افشار و پیش از ان کار واران و یوان مضبوط و ناجیه داشته بودند فرمان کردند و مردمان دور شده مالکان بجل خویش بیاوردند و هر کدام در محضر شرع شریعت معتبرگشت متر و ساخت و در زمان سلطنت او چندان صنایع و بدایع بدست استمدادان چرب دست

## جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

با بنام شد که حکامی دول خارجه در ملاحظه هر یک تحسینی جدا و تحتی جدا گانه فرستادند باز ده نیم شهری  
 جباخانه و قورخانه بسیمان شد و فرمان شهریار یکنهزرتوب قلعه کوب ساز و برنیشد و بسفشد و بر عداد سوار  
 کردند و لایق این اعدا و چنپاره و کلور و شل و کلور و توب و تفنگ سربازان و فیشنگ جگین و قورخا  
 اند که کردند و حاتم خان جبا دار باشی که در ساختن فیشنگ جدی وانی بکار برد و طبق بهتاب الملک کشت  
 وقتی حاجی میرزا آقاسی مرزبان و هشت که در مدت سلطنت شاهنشاه غازی سی کرد و در تومان زر مسکوک  
 بنام تو سنجانه و قورخانه زنده است و پیران حضرت بر حسب فرمان محض انجیل کردند و معادل ده که در تومان  
 برآمد و هم در این سال از ان پیشی که روز شاهنشاه کوتاه شود و هر دیه و قریه و مرتع و مربی که در ایران حاجی میرزا  
 آقاسی بدست کرده بود و بر طریقت شریعت غراسجلی کرده شاهنشاه غازی همه نمود و پنجمه در صفحه اداره نگار  
 دستوفیان دیوان یکنهزاد و چهار صد و سی و هشت قریه و دیه و مزرع بشمار آمد و اینکار از بهران کرد که  
 بزرگان درگاه که با دول بدو داشتند و گاه و گاه در حضرت پادشاه راه میگردند و بخیایات و  
 استعارات مکتوف میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده که در تومان دیه و قریه از بهر خود کرده است  
 و هر سال یک که در تومان منافع آن را ما خود میداد و چون از هیچ راه کسی را در وزارت او  
 قوت خلل و ثلمه نبود حاجی میرزا آقاسی خواست تا ازین و رئیس مرزبان مردم را بریده دار و نامبارداری  
 شاهنشاه بجهت مال و در بدست اعدا یا یاکند و شتاب و که او زور و سیم بدخیره نهند و خراب و خاک  
 انداخته بکنند پس این املاک را و آنچه در دست داشت پادشاه بخشید با الجمله دیگر آثاری که از شهریار  
 بیادگار ماند فراوان بود از جمله ضریح روضه عباس بن علی بن ابطالب علیها سلام را که خاقان مغفور  
 محمدرضا شاه فرمان کرد و دو پای بنزد شاهنشاه غازی سپاسی رسانید و بجای خود نصب کرد و دیگر  
 سر قبر شیخ محمود صاحب کلشن را ز در شب بترتیر بقبه در خور بنیان کرد و قبر شیخ فریدالدین عطار را  
 در پیشا بورتقه ساخت و مزار شیخ ابوالحسن را در خرقان بطام عمارت کرد و قبر حاجی محمد حسن  
 و ربله نائین بقبه رفیع پر دخت و زیارت کاهی ساخت و قبر حاجی ملا رضای همدانی را در کرمان  
 مکتبی بلند بر آورد و در طریق خراسان در منزل میان داشت و دیگر جایگاه حضرت قزوات نمود و دنیا  
 رباغات فرمود و در اصفهان بر عمارت که از سلاطین صفویه بجای بود مرست کرد و خود نیز خانه  
 نهاد و در طهران عمارت نیکو پرداخت و قورخانه و جباخانه و سربازخانه باز ده نیم شهری عمارت  
 کرد و دیگر وزارهای درگاه و امرای پیشگاه و قواد و سپاه بیارکس را بدرجات عالیه ارتقا داد  
 که نام بعضی از ایشان درین کتاب مبارک مرقوم افتاد و چون نام اینجمله در کتاب ناسخ التواریخ  
 مسطور است و در ذیل احوال اعیان ممالک جهان بکمر هر یک بشرح میرود و در علماء و حکماء و دیگر بزرگان  
 که درین وقت بوده اند هر یک جدا گانه مسطور میشود و ذکر حال ایشان را در اینجا کار وادان کاری بنکرار  
 کردن است لاجرم ازین اطناب دست باز داشتیم و نام مبارک فرزندانین پادشاه را در این

تغیض نمودن  
 حاجی میرزا آقاسی اهلک  
 در ارمغانه شیعه  
 شاهنشاه  
 غازی

ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

## ذکر خاتمه امر محمد شاه قاجار

شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران هشتکام وفات و نژاد و ندرت و ندرت نژاد پسران پسران اندوخته  
چراغ خاندان سلطنت و فروغ و دودمان دولت و بعد کرد و نهد السلطان ناصرالدین شاه خلداند  
ملکه و سلطان که امر و زخیر و آفاق و پادشاه کرد و ندرت و ندرت همانا چون پسران این و راق کتاب  
تاریخ این پادشاه ناصر و منصور و مشهور و درین بنیق مجال بشرح حال او که محال مینو و ندرت و ندرت  
شاهزاده عباس میرزا که با جد خویش همنام است در سال یکزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ماه  
رجب متولد گشت و مادر او خواهر یکی خان چریقی است و ایشاق نسب با خلفای بنی عباس میرساند  
سیتم شاهزاده عبدالصمد میرزا مادر او از ترکانان است و این نام بخواستاری حاجی میرزا آقاسی بروی  
افتاد چون در طریقت سوحیدین ملا عبدالصمد همدانی مادر او حاجی میرزا آقاسی بود نام مراد خود را بر شاهزاده  
نهاد و چهارم شاهزاده محمد تقی میرزا مادر او از اعیان کردان ارومیه است پنجم شاهزاده بابا حسین میرزا مادر  
وی نیز از ترکانان است اما دختران شاهنشاه غازی هشتکام وفات او چهارتن بودند نخستین ملکه زهرا  
غرة الدوله است و مادر او دختر امیر محمد قاسم خان قواندلو است و شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین  
شاه خلداند ملکه اصدله خلافت را و دوشاخ مبارک و مصحف شرافت را سوره یسین و تبار کند و قوم  
اسیبه خانم مادر او دختر شاهزاده مامور دی میرزا است سیتم عذر خانم و او شاهزاده محمد تقی میرزا  
از یک مادر است چهارم زهر خانم مادر او یکتن از خاصان ساری سلطنت است واردات  
احوال این شاهزادگان هر یک در کتاب سیتم تاریخ قاجاریه در ذیل قلمه ملک الملوک بحکم ناصرالدین شاه  
برنگار میشود هم اکنون عنان قلم را کشیده خواهیم داشت و تاریخ دولت شاهنشاه منصور را که از آفت  
عین الکمال دور باد و هاشم کاشت و از آنحضرت که مطاف حاجت و عنایت است چنین منت  
میرود که این بنده ضعیف را در میان وضع و شریف چنان بدارد که در نگار شش کتابی چون نسخ التواریخ  
هر روز طبع میکند و تر باشد چنانکه از آنحضرت این بنده در میان چاکران حضرت طبع را طراوتی دیگر و کلمات  
علاقه دیکر پدید شود و همانا چاکران را در تقدیم خدمات اگر مددی از اشفاق پادشاه نرسد حمل گاه نتوانند  
کرد و اگر از پادشاه نیروئی بدست کنند که را برکنند پست ما همه شیران ولی شیر علم حله مان از  
باد باشد و مبدم حله مان پیدا و ناپیدا است باد جان فدای آنکه ناپیدا است باد

خدایا از تو خواهیم که این پادشاه را که مجای پناهند است بر از تو مظهر

و منصور بدین دشمنان او را بخند دل مقهور فرمائی و دین اسلام را

بشمیه و بقوام کنی و فرخین آفاق را بدست جود او

خاتم ابشکنی بختی محمد و آله

الامجاد کتبه العبد الفقیر

میرزا آقا  
نعمتی





شاه قاجار  
ناصرالدین  
السلطان

تاریخ  
دولت شاهنشاه  
ایران و خداوند تاج و تخت  
کیان ملک الملوک محمد و آن بن  
ملک فریدون و جم سلطان بن السلطان  
السلطان و اخاقان بن اخاقان بن اخاقان  
از اکا ذیب منشیانه و اغراقا تیرسل  
بری و عری است چه من بنس نگارن  
سار وقت حاضر فرموده و فرمان  
شکر ده اند که از وقایع احوال آنچه دیده  
و دانسته حریفی زیادت  
نقصان مکن و تاریخ  
بنکار

شکست  
شکست بنوین  
همچون

خسکه  
ملکه الی القدر  
الادوار  
که

ما از مصدر  
جلال حکم قضا مثال  
صدور یافت آتش مال مرال  
عبودیت ثامین استوار کرد و پیش  
که در موارد ملک و داخل مملکت تفتیر  
بی فضول تحریف و تصرف تحریر داد اگر در مطالعه  
این قصص و روایات حدوث قصیه یا نزول حادثه  
بر خلاف عقیدت قائلی پسند خداوندان  
خرد را نرسد که بر من بنده خرد پسند  
چه این اختلاف و آیا از خلقت  
با دید و سخت صعب

است

که  
ارزش کربانی  
جامعی باز آیند و فتنه  
آن جناب را بی حلا  
کلمه را گویند

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُ بْنُ ذِي الْمَنِّ وَالطَّوْلِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا الْقُوَّةُ وَالْحَوْلُ الْأَوَّلُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ نَهَائَهُ وَالْآخِرُ لَا يَوْصِفُ بَدَنَهُ الظَّاهِرُ  
 مِنْ تَرَاتٍ عَيْبُونِيَّةٍ وَالْبَاطِنُ فِي ظُهُورَاتٍ عَظِيمَةٍ تَقْدِيرُهُ مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ وَتَوْحِيدُهُ كَلِمَتُهُ مِنْ مَبْدَعَاتِهِ  
 وَالصَّلَاةُ عَلَى صَنِيعِ الْعَظِيمِ وَمِفْتَاحُ الْحَكْمِ سَيِّدُنَا فَتَنَ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدٍ خَيْرَ الْمُصْطَفِينَ وَعَلَى وَصِيِّهِ  
 وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَاضِلِي دِينِهِ وَحَامِي دِينِهِ شَمْسِ الْغَايِبِ بَحْرِ الْمَوَاجِبِ أَسَدِ الْغَالِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
 وَعَلَى الْأَمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ الَّذِينَ مِنْهُمْ حُجَّةُ اللَّهِ وَكَلَامُهُ الثَّانِي وَغَايَةُ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَطَرِيقَةُ الْأَسْطَقَاتِ  
 عَلَيْهِمُ الْأَلْفُ الْعَشْرَاتِ وَالْأَحْيَاءِ وَبَعْدَ حُسَيْنٍ مِيكَارِ دَبْدَبَةٍ حَضَرَتْ يَزْدَانِي وَجَاكَرْ دَرَكَاهُ سُلْطَانِي مُحَمَّدٌ تَقِي  
 سَيِّمُ شَوْ لِسَانِ الْمَلِكِ كَيْ حُونَ دَر سِيرِ سُلَاطِينِ قَا جَارِيَةِ كِتَابِ وَلِ دُمَانِي بِنَايَتِ شَدِّ كِتَابِ سَيِّمِ رَا بَرْنِي  
 سِيرِ وَمُفَاخِرَةِ فِرَاسِ سُلَاطِينِ وَفَخَارِ اخَوَاتِ قِيَمِ ضَرْغَامِ كِنِ مِ سُلْطَنِ صَمَامِ نِيَامِ مِيْمَتِ طَلْعِ بَا جِ وَبَحْتِ  
 وَ دِلْعَتِ تَا جِ وَبَحْتِ نَمُودِ اَرْدِي اَرْمَاهِ وَخُورِ شِيدَا دَكَرِ فَرِيدُونِ وَجَمِشِيدِ بُو عَيْشِ الْكَرِيمِ وَلَبَّثُ الْأَحْمَرِ مَلِكِ  
 الْمَلُوكِ عَجْمِ السُّلْطَانِ نَاصِرِ الدِّينِ شَاهِ قَا جَارِ لَا زَالَتِ رَايَاتِ دَوْلَتِهِ مَرْفُوعَةٌ وَآيَاتِ نَصْرَتِهِ مَطْبُوعَةٌ كُنَارِ  
 سَبْدِ دِ وَتَوَارِيخِ سُلْطَانِ بَدِينِ شَرَفِ تَوَارِيخِ مِيْمَدِ بَهَانَا مَلِكِ نَاصِرِ دَوْلَتِ شَاهِ مَضُورِ نَاصِرِ الدِّينِ شَاهِ مَلِكِ  
 عَجْمِ رَا قُوا مِ مَمْلُكَتِ وَرَكْنِ شَاهِ مُحَمَّدِ شَاهِ رَا وِلْعِمْدِ دَوْلَتِ وَفَرْزَنْدِ اَرَشْدِ اَسْتِ وَنَامِ پَرَانِ اِيْنِ شَاهِ شَاهِ  
 مَضُورِ كِهْ مَهْفُوتِ سُلَاطِينِ مَبْرُورِ نَزَارِيْنِ پِشِ بَرِ بَا رَكَرْدِ وَاجْتِنَابِ اَزْ طَبَا بَرَا دِرَايَجَا تَبَكُّرِ اَرِ نِزْدَاخْتِ



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مع انقباض این شاهنشاهی و منصرف کردن چشم پادشاه از دولتش و در باد و در سال بیکه از او دست و پهل و بخت بگریز او  
 اقی دار السلطنه تیر چون چهار ساعت و ربع ساعت از غروب آفتاب سپری شد و در شب یکشنبه ششم شهر  
 صفر المظفر متولد گشت و مادر او مهد علیا و مستر کبری دختر زاده فاضلی شاه و فرزند امیر محمد قاسمی بن سید کا  
 قانوی قاجار است که بسیار وقت در کتاب تاریخ قاجاریه نام ایشان مسطور افتاد و پس شاهنشاهی منصور از سوی  
 پدر و جانب مادر نسب با فاضلی رسانده و کمتر از پادشاهان رابن بنی بدین قمارت به شرافت افتاده و این بخت  
 قصه ایست که ازین پیش نیز بدان شارت شده چنانکه از وی شاه شهید آقا محمد شاه با فاضلی و فرمود که سالها  
 در میان قبایل قاجار قتل و دود و توکام و باعداد و محاصرت میرفت من چنان این خصوصت را از میان برداشتم  
 و جماعت و دول را با دولت خود شریک و سهم ساختم و از بهر آنکه این مخالفت و پیوستگی را محکم کنم دختر فاضلی  
 و دول را با توکل بستم هم اکنون عباس میرزا که از دختر وی واری ولایت عهده خویش استیا کند و دل  
 بشکی و دول را با خود استوار فرمای و چون بعد از من تاج و تخت خاص تو کرد و عباس میرزا بجهت شد  
 و بلوغ رسد دختر میرزا محمد خان و دول را که انیک پیکر پکی دار الملک طهران و گیرنده خراج ایران است  
 از بهر آنکه کن و سپر یکد ازین سر و دبا وید آید محمد شاه بخوان تا بنام من باشد و او و بیعه شاهی دولت  
 نت و چون محمد شاه بن رشد و بلوغ رسد همچنان تونزد و خواهی بود و سلطنت در خاندان قانلو و  
 عظیم خواهد داشت این هنگام دختر از خویشتن با میر سلیمان خان تزویج ده و دختر می که از وی آید  
 از بهر آنکه عقد کن تا چون فرزند او بخت سلطنت جای کند از دوسوی نسب بقانلو رسد چون سخن بجا  
 رسید آقا محمد شاه را سرور و طرب عجیب روی نمود و از جای خویش پا میخواست و از شدت جبه  
 و سماع بهر طرف متمایل می گشت و چند کثرت فرمود همه اش قانلوست همه اش قانلوست و بسیار  
 افتاده است که پادشاهان با هم دولت اینگونه سخن کرده اند اکنون بر سر سخن روی چون شاهنشاهی منصور  
 متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس شاه و پدر نایب السلطنه فاضلی شاه هر سه تن  
 زنده بودند و صیت آقا محمد شاه را نیز برپا داشتند و بدین مولود و بنظر عظمت می نگریستند و فتح آقا عظیمیه  
 و مالک بزرگ از حبیبین او مطالعه میکردند و در تربیت او و میگذاشتند تا سه سال چهار ماه و چهار روز  
 روز از روز کار او برآمد و روز کار فاضلی شاه پایان رفت و شاهنشاهی غازی محمد شاه بدرالخلافة طهران  
 شتافت و تاج و تخت سلطانی یافت چنانکه ازین پیش شرح رفت با الهجده محمد شاه چون صاحب تاج و کلاه  
 شد و تقبیسین و بیعه دولت واجب افتاد برادران شاهنشاهی غازی خاصه برادران اعیانی و درنا طرد داشتند  
 که بدین محل رفیع و مقام مسیع از تعجب و بایکدی می گفتند که طفل سه ساله که هنوز در خور مهد است  
 لایق نیست که در دول خواجه ولایت عهده نامبردار شود و در محمد شاه که دختر میرزا محمد خان و دولی  
 قاجار است نیز فرزندان خود را از غیره که هنوز کودکی بود و دست می داشت و این مقام را از بهر تیره باین  
 و همین میرزا خواستار بود و خالوهای محمد شاه مانند محمد باقر خان پیکر پکی دارالخلافة و الله با رخا نهفت  
 الله و در نور محمد خان سرور و دیگر برادران و فرزندان ایشان تمامت ولایت عهده شاهنشاهی منصور را

جلد سیم تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

رضامیند آمد و این منصب را از بهر خواهر سزادگان خود تهرمان میزد و همین میزد ایجاب شد که عرق  
سلطنت از خاندان دولو مقطوع نشود و یکباره کار بر تو انوفرو دنیا بد سیزد ابوالقاسم قایم مقام چون  
این بدانت و ترش آصف الدوله را نیز در هر کار واجب میسر و در تقدیم این امر تقسیم عزم داد  
و شاهنشاه غازی را تخریص می کرد و تا مشور و ولایت عهد بنام سلطان ناصرالدین شاه رقم شد و در کتاب  
دول خارجه از قصه آگاه کشید پس آن مشور را از انفا و آذربایجان نمودند تا بحضرت ولیعهد سپاه ندر  
کمتر شاهنشاه غازی فریدون میزد که این هنگام نیاب الایاله آذربایجان بود چون آن مشور را میخواست  
گفت این منصب برای من مناسب بود اکنون که بنام ناصرالدین شاه برآمده ام اگر اهی نیست با الجده فخر  
تابا علی شاه نه گسترده کرد و ندران سپاه و بزرگان و رکا و انجمن شدند و مشور پادشاه را اصنام نمودند  
و حضرت ولیعهد را در وقت فرستادن مع القضا این شاهنشاه منصور از هنگام عهد و ولایت عهد  
یافت و هم دوران خرد سالی شصت پادشاهی داشت چنانکه در سلاطین قاجاریه هیچیک از وی بمان  
دولت را آن مکان و منزلت نبود زیرا که ولیعهد و دولت فطری شاه نیاب السلطنه عباس میزد  
و در روزگار پدر با حشمت اسکندر و عزم فراسیاب شناخته هر کشور بود و وسایه های فراوان از آذربایجان  
و خراسان طایفه سبب او مشرق و مغرب میرفت با اینهمه برادران و محمد علی میزد افسر و مکنز اعرافین  
عرب و عجم و محمد ولی میزد حکمران خراسان و محمد قلی میزد ملک آرای مازندران و حسینعلی میزد افغان و قاضی  
و شجاع السلطنه حنفی میزد حاکم طهران و دیگر بلدان و همصار چون بنزدیک او میفرستند برادرانه سلام  
میدادند و نیاب السلطنه شصت ایشان را برپای میخواست و ایشان را جلوس میفرمود و چون آن محمدشاه  
غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود و در مجالس و محافل از احام خود فروتر می نشست و ایشان را  
توقیر پدرانه میبنا و امانا صرا دین شاه که خدایش خیر ناصر و معین با و از کابی که ولایت عهد یافت بلکه از  
آنجا که زینت مدگشت هیچیک از شاهزادگان و صفا و یدایران را در حضرت او رخصت جلوس  
نمود و او را تحت پادشاهان کردند و بحشمت پادشاهی و او نمیکشید و حضرتش روزگار روز بامیده می شد  
تا در سال پنجاه و دو دویست و پنجاه و سه هجری که امپراطور محاکم روسیه سفارستان کرد و محمدشاه غازی  
آنک برات میداشت حضرت ولیعهد بجای پدر بطریق ایردان سپرد و امپراطور روسیه زاید کرد  
و چون پنجاه و دو دویست و شصت و یکسال از هجرت پیغمبر قریشی سپری شد بفرمان محمدشاه غازی ولیعهد خود  
عهد و دولت ایران را که این هنگام چهارده سال بود و مجلس عیش و عرس بکسر زدند و دخترشان هزاره محمد علی  
از بهر او نکاح کردند و در وقت کار در زم و بزم نیکو آموخته و هشت و دیوان خورشیدی زرفشان و در  
میدان جمشیدی سرافشان بود و در پشت اسب تازی شیرستان و پور و دستان را بپا زنی گرفت و در  
بذل برده و صره قصه قاتان و حدیث حاتم را بسفره شمردی و هم بفرمان محمدشاه غازی در سال پنجاه و دو دویست  
و شصت هجری سفار آذربایجان فرمود و کار آن مملکت و حدود و ثغور آن اراضی را بنگاه کرد و در شج  
ای تو قیام بجا آمد و در ذیل تاریخ محمدشاه مرقوم شد مع القضا حضرت ولیعهد و مملکت آذربایجان فند

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

فرمان بود تا در سال پنجاه و دو و بیست و شصت و چهار هجری چنانکه مذکور شد شاهی غازی محمد شاه در شب ششم شوال ازین سرای پر طلال بجان جاویدان شتافت و دولت پرنوال یافت و سلطنت این جهان را بفزندان خویش و بیعت کرد

اختلاف کلمه امرای ایران در دار الخلاف طهران و مدبیر فرمودن ممد علی و مستر کبری و زنده بید چون شاهی غازی محمد شاه قاجار در قصر محمدیه دخت پادشاه بر دلازمان حضرت هم در آن شب عریضه نگار کرده بنزدیک ممد علی و مستر کبری دالده شاه شاه منصور سلطان ناصرالدین شاه انقاد و اشد خدمتش تختین قصه این غاید را با فزندان خویش مکتوب کرده بدست مسرعی سبک سیر روانه آذربایجان داشت و خود چون سپیده صبح سر بر زد و در هوای زین جای کرده از قصر نیاوران بقصر محمدیه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمدیه و حومه شهر سواران مافی و شایمون بنهب و غارت می تازان و متردین کمر استوار داشتند جماعتی را بدفع ایشان بر کاشت آنگاه چون اختلاف کلمه داشت امرای بزرگان ایران و چاکران سلطان را اینک میدانست و چنان از شورش مردم کرمان و فتنه نراسان اتقی داشت بر سلطنت فزندان هر اسان بود پس تند پیری که هیچ وزیر کارگاه تصویران نتواند کرد و حکمتی که هیچ عاقل و نابا و صول آن توانا شوند و بحفظ حوزه مملکت و تقویم قوایم سلطنت پرداخت اگر چه برادرانش مانند سیدماخان خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی حاضر قصر بودند و در تقدیم خدمت شاه ایران و در بدل سرو جان افسوس نداشتند لیکن ممد علی چنانک بود که مبادا بعضی از امرای در بار طریق مراغت و مواقت پیدا رند و جانب برخی را فرود گذارند و بخت تا چاکران و دربار که ساها در حضرت شهریار کمر خدمت بسته و بقای رفیع و مکانی منع پوست انداخته مانند یکدیگر را آسیب نتوانند لاجرم احتیاطی و اجابتی و که با حصاف عقل و انصافت را می خیر خواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه باشد تا که بدست او از میان سرای و پس پرده غریب رود و هوای دل خویش نخواهد و بران حکم نیفزاید و نگاه از میان نگذارد و کان شایسته عیسی میرزا که زینت فضل و ادب را با شرافت حب و نسیب توأم داشت بوزارت خویش اختیار کرد و بصورت و صوابید او تمامت بزرگان درگاه را که بمنکان خواجه تاشان و دودن از ایشان یکجائی و یکراه بودند چنان با هم داشت که هیچ خاطری را خطری نیفتاد و هیچ جاشی را غراشی نرسید و این چنان خطی خیر بود که پادشاه با سپاهی تدبیر آن توانست که دنیا که بشع میرود و همانا چون شاه غازی سیرای جوادید تحویل داد حاجی میرزا آقاسی چنانکه مرقوم شد بر خویشتن هر اسنانک کشتند و در سمرات موت بر بالین شاهنشاه فراز آمد و نه بعد از فوت بر جسد پاکش نماز گذاشت بزرگان درگاه که روزگاری در آزار خشمند طبع او در تقب بود و چون از وی نین هول و هرب دیدند دل قوی کردند و در مخالفت او عقد موافقت بستند و هم در آن شب میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسن خان اجدان باشی و انزلی و وزیر شاهی دولت روس و فرنت صاحب شاز در و فرد و دولت انجلس را دیدار کردند و گفتند تا مدت

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تو اسپاه و بزرگان درگاه از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین رحمت و ضحرت اند و در عزل و عزلت او همدست و همدستان شده اند اگر این پس در کار دولت مداخلت کند بعد نیست که کار بمقتضای اینجا مدح و مبالغه است که شما و اربابا کما یباید تا خودی رهی کیسر و دوا این کار کناره جوید و زرای شاهی را در پاسخ گفتند شما نتوانید و از ازارت خویش رفع و بید و از مسند وزارت خلع کنید زیرا که شما و این حکومت نداده و بدید و بدین منصب تفرموده و یاد و پادشاهی این مکانست و او و پادشاهی تواند امانت کرد ایشان را این سخنان ناکو اراقا و در مراجعت کرده و دوستان خود را بدر کردند و مواضع از نو استوار نمودند و این وقت میرزا یوسف مستوفی المالک و میرزا نصر الله صدر المالک و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان سردار ایرانی و حسینعلی خان میرالپاک و آغا بهرام امیر دیوشخانه و آقا محمد حسن مهر دار و محمد نیک نافر و میرزا موسی مستوفی و حسینعلی خان جودان با و بخشعلی خان قزاقی و چند تن دیگر از اعیان حضرت با هم حلیف گشتند و پیمان نهادند که چنانکه در تن جان دارند وزارت حاجی میرزا آقاسی کردن نهند و هر که پیش آید با هم یار باشند سیما سخنان خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی نیز با ایشان طریق رفیق و مدارا داشته باشند با همه نجات عریضه بخار داده بشد و عیسی میرزا سپردند و تا بحضرت مهد علیا بر و بدین شرح که ما را با زخم زبان و در شستی خوی حاجی میرزا آقاسی قوت مقادیرت نموده است اگر این پس خدمت وزارت او را مقوض خواهد بود نام ما را از جریده چاکران محو فرمائید ما در شاهنشاه منصور پشت روی نیک را نیک بینید و دانست که اگر حاجی میرزا آقاسی را دفع نمیدادیم نجات بعد از اظهار رعایت با او هرگز قدرت اقامت نتواند داشت ما چار پنجاه تن از بزرگان چاکران و صنایع و بزرگان که در تربیت هر یک تن یک کرد و تومان بکار گرفته معاف صعبه پناهنده خواهند شد و بار صنی بسیده پراکنده خواهند گشت پس باشا هزاره عیسی میرزا فرمود که هیچ دانسته که چرا فرمائید از آن بعضی از اقایم را پادشاه خوانند و سلطنت متداوله ایشان را دولت نام کنند همان این نام و این شمت از برای گروه سواران و پیادگان نیست زیرا که در وشت ترکمانان سواران و دویران بسیارند و در قبایل عرب شجمان و فرسان فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس سلطنت ناموزن کرد و ملک ایشان بدولت نامیده نشود پس تو ام دولت و سلطنت با آن مردم است که مغربا را در تدبیر غیال تاب میدهند و چشمها را در تحریک رسیل بر آب می نهند و قتی شیندم یکی از وزرای نادان روی بامر گردان کرد و گفت تو را هر سال از دولت پادشاه و دویران و سواران و دویران و سواران مسکوک چرا باید داد با اینکه یک تن سر باز و ده کس مانند تو را بس باشد من این زرا تو باز کیرم و بجای تو ده میت و سیصد تن سر باز از آرم آمانداسته بود که چون روز که پناه پیش آید یکتا این مرد فقیه و دویران و سواران این سربازان را چون کوسفندان برانند اگر بنواهند چنان کنند که بتبع تیرشان بتوان کاشت و اگر بنواهند چنان کنند که بتبع تیرشان نتوان داشت ما چنان میکیریم که اینجا عت

موانع امر در  
عزل حاجی میرزا  
آقاسی

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

بکاری نیستند با اینهمه حشمت و دولت و تسکوه سلطنت بدین مردم لاغر تن ضعیف بنیت است که هر سال از خزانه دولت زر می‌شایکان برایشان مستانند و هر روز بر حسب خویش یکام زر و زرین زرین می‌بندند با ملازمان خود و در حضرت پادشاه حاضر شوند و هر جا جلوس کنند سخنها می‌سجید و بتوانند گفت و رایی ستوده بتوانند زو همانا هر جا مردمان از شاه هزارگان و بزرگان و امیران کرده کرده هستند رئیس اجتماعت پادشاه خوانند و ملک او را دولت نامند و تیرنه بیسی که پادشاه می‌کنن باشد و بجاییت و در اینی که خدای او را داده در میان چنین بدین کرده مردم هر کجا بپوشد و اگر بخواهد بپوشد این سخن را فردوسی میگوید بدین پت چه یغمر و جنگی چه یکدشت مردم مسادی بود و در شکست خورد و با رضای می‌کنن بپا کس مردوانند و از حضرت پادشاه پراکنده و بنحو ایدم داشت مع الفقه چون و در شاهنشاهی بدینجا آورده پادشاه و عیقلی می‌فرمود که امرای و رکا را از زمین بکوی که موار و خاطر را در خدمت پادشاه با لایش تنجیلات نفسانی مکدر ماریه که من حاجی میرزا آقاسی را از مسند وزارت فرو دکنم و شتر او را از شهابگردا نم لاجرم امرابند از اصنافی این کلمات دل‌توی کردند و صبحکامان در قصر محمدیه سرپرده افراخته بسو کورای و تغزیت پرداختند از آنسوی حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس‌آباد که خود بنیان کرده بود و جای دشت و از چاکران دولت جز سهراب خان کرجی و حاجی‌خان شهاب‌الملک کس را با او آمدن نبود و اجتماعت ماکولی که با ستمنا او پیشتر از ملک ایران را و ایران کردند خاصه آنکه در دوران خلافت جای دشت و شبها با چراغ بنجانه‌ها در می‌رفتند و اموال مردم را بر سرقت بر می‌گرفتند چون مرکز خاطر با بود که حاجی میرزا آقاسی شپش‌توان بنیت اگر چه تا بدینجا رضامند و اما هیچکس را آن نیرد نبود که از مردم ماکو سخنی نالایق بر زبان راند و هر ظلم و زحمتی که با مردم روا میداشتند که وقتی اندکی از بسیار کوشش و شهریار میشد شهنشهر و عس با بازار و کلانتر بده کرد و از آنجا بنجاریش آن را بنابر پرده دستور می‌نمودند و چندان کذب خود را در شعار راستی بگوید می‌دانند که دیگر باره آن مردم مظلوم بدست کارداران دولت پایمال غضب و سخط میکشت عجز از آنکه حاجی میرزا آقاسی نیز بتجویه سخن می‌گرفتند و در کارهای ایشان را پوشیده میداشتند لاجرم این گروه چندان از در جسارت بنجارت خلق ویر شدند که بسیار وقت یکتن از ایشان در میان بر زن و بازار با خنجر کشیدند کس را حمل می‌برد و خود را مرد و میدادند زیرا که هیچکس را با او جرات نبرد و در روز قبل از وفات شاهنشاه غازی چند کس از نیروم در چاشتگاه روز بسری محمد تقی خان معارف حاجی بنیشتند و بکمال تخیف سرای او را از قید و طریقت پر و افشاند از حضرت پادشاه فرمان رفت که کیفوج سر بازار محمدشیر در آمد هایشان را با خود دار و اما مکافات کرد و خویش را معاینه کنند شدت مرض پادشاه این حکم را نیز تطیل و ادوات آن هنگام که شاهنشاه و دایع تاج و کاه گفت و حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس‌آباد و پناه جست سپاه ماکوئی نخستین بفرمان غمت او کردند و از و کناره جسته و بانیکه نزدیک بنزارتن در شهر طهران جای دشت و هر یک خود را در جلاوت و شجاعت مرد و بنزارتن می‌پنداشتند این وقت چندتن از مردم بازاری بقصد ایشان پر و تناختند و چرمپست تن و سب تن از انجماعت را یکدیگر و کنگام

در وقت حاجی میرزا آقاسی

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

از وکیل تبک ز می آمد و شمشیر و خنجر از کمر که دایه ایشان باز میکرد و بعد از اخذ ثروت و سلب با نفع رحمت و تقب بستمک و چوب سرو و مغز ایشان را میکوفت و در میان و عطشان از دروازه شهر پیرون شد میفرمود و یکصد ساعت پیش بر نیاید که در تمامت شهر یکتن از ایشان بجای بنزد با بجلد چون آنجا عت بدین وقت وضعت از شهر اخراج شدند و در باغ محمد حسن خان سروار که بدانوی خندق شهر خود بنا کرده بودند پناه جسته و در پناه او بزیشد اما حاجی میرزا آقاسی چون در قلعه عباس آباد خوشی تن را بی یار و دیدیم کرد که مبادا ناکاه و دشمنان با او در آویزند و خوشش بریزند از بهر حراست خویش تدبیری اندیشید و کس نیز دیکت در شاهزاده عباس میرزا فرستاد و پیام داد که عباس میرزا را بنزد من فرست تا در عباس آباد نشیمن کند و چند انگوشتا به ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان نرسیده باشد بخیابت برادر بختلم و از الحافه کوشد و خزانه دولت و سرای سلطنت را حارس و حافظ کرد و ما در عباس میرزا در پاسخ گفت فرزند من بخود کوهی است و او را از زشت و زیبای پیچ امر انگیختیم و دارم که در میان جماعت فرستم مبادا قرین شین و شناعت کردم چون حاجی میرزا آقاسی بدین تدبیر نیر و قایم نفس نتوانست کرد و مکتوبی بر جمال دولت فرستاد بدین شرح که چون شاه حجه بر حمت خدای پیوسته شد و حق نعمت او بر وقت این بندگان ثابت است پس وجب میشود که طریق اتفاق سپریم و از اتفاق بر حذر باشیم و نظر داشته سلطنت را حراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان بدر الحافه طهران کوچ دهد و سهراب خان کرچی نیز از قبل از مجلس تغزیت حاضر شد و در تحویل جسد مبارک پادشاه سخنی چند بکرد و فرمود میرزا که هم در آن روز از شهر طهران بچس تغزیت تاخته بود و موافقت امر را سودی شنانته داشت گفت هنوز حاجی میرزا آقاسی از فرمان کردن و حکم راندن دست باز نیندازد و او را بکوهی توکت ری کیکر که کاروران دولت آنچه صلاح دانند چنان خواهند کرد و تیمور پاشا و محمود پاشا و یکدو تن دیگر از اعیان ماکو که هنوز پشت حاجی میرزا آقاسی نکرده بودند چون این کلمات را اصف نمودند و مواضعه امر را در قلع و قمع و تفرس کردند و پس مراجعت به عباس آباد نمودند و او را آگاه ساختند و خود نیز از استخبار نشسته بیام محمد حسن خان سروار نوشتند اما از انسوی چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امر قرائت شد در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد چه شاهزاده نرسید و ن میرزا و بهرام میرزا دل سجانند و داشتند در میان میرزا محمد خان کیشیکچی باشی و شاهزاده بهرام میرزا کار از مناقشه بکاهت و مناسطت نزدیک افتاد و کیشیکچی باشی چند کت از بهر کاوشش و کوشش جنبش میبکود و از سوی دیگر وزیرای مشایخ روس و انگلیس نیز دیک امرایام کرد و مکاتبات سلب و وزارت ساجی میرزا آقاسی پیوشیدید که امر و سلب تو ایند کرد و پیاشید تا شاهنشاه ایران برسد بهر چه حکم کند و او را بحدود و او را قبل دولت خود ابلاغ این سخن میسکینم و هر که بدین سخن کردن تنه بدو با ساخته جنگ باید بود چون کار بدینجا استجا میدهند عیب پنهان شد که مبادا منت نهانگینم کرد و که خون جمعی ریخته شود و پس قلمی گرفت و ساجی میرزا آقاسی رقی نوشت که با آنهمه رافت و رحمت که از شاهنشاه غازی بهره توکشت و در سکره عزرات و عزم و سکرات ادراعی و تکر و دمی امروز دیگر اظهار جلالت

مواضعه امراء  
عزل و نصب  
حاجی میرزا آقاسی

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چکنی، خود خط خانه و خندان صاحب تخت و تاج توانیم کرد و بسوء تدبیر شما محتاج نخواهیم بود پس امر  
 رقم مهد علیا را بستند و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چنانکه شما نشان  
 ایران بدین شهر در نیامده مهد علیا نماند فرمان است ما خود حاجی میرزا آقا قاسمی را عزل و عزلت نفرمودیم  
 بلکه این فرمان مهد علیا است و درین وقت وزیر مختار بخیرت، مهد علیا نشاندند و امر حاجی میرزا آقا قاسمی را  
 سخن کردند و چنان از دور حکمت و لطفت پاسخ گرفتند که خود ایشان خیره ماند و هیچی نگفتند چهار روز  
 سال است در ایران از هیچ مردی سخن بدین پرداختگی و سخنی نشنیده ایم و ازین کار کنی راه گرفته و حاجی  
 میرزا آقا قاسمی بجای او چاره گشت پس از عباس آقا و برنشسته راه شهر پیش داشت و میان ارک طهر  
 در رفته بخانه خویش فرود شد و بر زبان داشت که من در اینجا از بهر عزت خانه و خزانچه و شاه و پادشاه  
 فضا آقا قاسمی سرتیپ تو بخانه بدو پیام کرد که من توانا نیستم و از حکم مهد علیا و صواب بدیدار پیروان خود  
 اگر در تقدیر خدایتی با تو موافقت کنم جان سلامت بزم حاجی میرزا آقا قاسمی این وقت مجال اقامت محال  
 افتد و با مهد و وی از ملازمان خود برنشست و از روز و از هر یک پروان شده و نختین قصد کرد که بجانب  
 آذربایجان راه برگیرد و شاهانه را پذیرد و پس بطرف قریه یافت آقا که خود بخان کرده بود و دست یافت  
 گرفت و از قضا وزیر مختار از قریه زدگنده نزدیک او سرعت میکرد و در سرای او با عانت و اقامت  
 کند و قتی بخانه رسید که حاجی میرزا آقا قاسمی یک تیر بر تاق طریق فرار سپرده بود و با لجه مانند سی بشکها  
 طی مسافت کرده و در تاریکی شب بدر و از قلعه یافت آقا و رسید در محبت قلعه که در پناه رعایت او  
 بودند و در کشودند و فتنگی بجانب او بکشاوند حاجی میرزا آقا قاسمی دانست که روز او تاریک شد و حساب  
 سخت باریک گشت از آنکه آذربایجان عنان بر تافت و بجانب بقعه شاهزاده عبدالعظیم شتافت  
 چون صبح روشن شد و زارنده خان شاه میون که با چند تن از مردم خود بطلب او تاختن میداشت و لروده  
 کرد و بجانب او در تاخت آمد هر دو گروه عنان بکذاشتند و اسبها را به هم میرز جاندند و نزدیک بدر و از  
 شاهزاده عبدالعظیم نورانده خان شاه میون را بدو نزدیک کرد و نورانده خان طالش که ایکه و بین  
 چاکران مهد علیا یوزباشی است لازم رکاب حاجی میرزا آقا قاسمی بود و عنان بر تافت و فتنک خویش را  
 بجانب نورانده خان شاه میون کشاد و او و یکم سب از مردم او را بر تخم کلور پست کرد و زارنده خان  
 شاه میون و مردم او نختی باز پس شدند و حاجی میرزا آقا قاسمی تحت قبه حضرت عبدالعظیم در رفته هنوز  
 بنشت و از جانب دیگر شاهزاده مهدیقلی میرزا چون بدانست حاجی میرزا آقا قاسمی از میان پیرون کنج  
 با ملازمان خود بعباس آقا و تاختن کرد و و هشیما یک بعد از غارت دیگران بجای بود او را گرفت و بر تافت  
 و حاجی میرزا آقا قاسمی همچنان در تحت آن قبه شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس  
 و انگلیس را و رحق خود و کثرت میخواست پس از شاهزاده عبدالعظیم مکتوبی بمن بنده فرستاد و در عنوان  
 آن نجاست خدای تو کردم خدای رحمت کند بر پدر و مادر و یک تو را پروردگار من و در تاقست ایران بصدق  
 و صفای تو کس نیافته ام و ازین روی این نامه را بهر تو کرده ام کسی خواهد که کمون خاطر وزیر مختار

فتنه  
 نمودن حاج میرزا آقا قاسمی  
 بقعه شاهزاده  
 عبدالعظیم

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

روس و انگلیس را کشف داری و بن درستی اگر اینکار بپای بری چنان دان که مرا زنده کرده باشی و  
 نیست که کس بر من خورده و گیرد که در اینجا خوشی تو را بصدق و صفا ستودم چه من سخن او میگویم و  
 هنوز آن کتوب و رتزد من بنده حاضر است با بجمه و در میان روز منحصرا خیال کرده اندیشه ایشانرا  
 در حق او معلوم داشتیم که در حفظ جان و مال او خوشی تو داری نمکنند اما در منصب وزارت طلبی نخواهند  
 و هشت پس عریضه نگاشته تبریک او فرستادم و او را انگی و اوم چون زین راز آگاه شد بیکباره از  
 آرزوی وزارت کناره جت تا آنکه که بر حسب فرمان راه عیالات برداشت چنانکه مذکور  
 میشود اما از انودی امرای درگاه روز سیم جسد شاهنشاه غایز را حمل داده و بیاغ لاله زار آوردند چنانکه  
 ازین پیش رقم شد و خود بشهر درآمدند و آنجا جماعت که با یکدیگر حلیف بودند سخن بر آن نهادند که میان سکا  
 سلطان و بالاخانگی که نه مجلس کنند و متوقف شوند و هیچ روز و هیچ شب بجا نمانی خود در نزد  
 تا آنکه که شاهنشاه ایران از آذربایجان در رسید پس در آن بالاخانگی انجمن شدند و بیهم کردند که سبب داد  
 ملاک محمد و سه فتنه و فتوری حادث شود چنان صواب شمرند که مهد علیا بهر شهر بدله فرمان کنند  
 که حکام و عمال دست از خدمت خویش باز گیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگر کون نمکنند تا آنکه  
 که صاحب تاج و کلاه بدارالملک آید پس این احکام بصلاح و صوابید شاهزاده و علیقلی میرزا نگار یافت  
 و پشت هر رقم را امرای درگاه خط نهادند و خاتم بر زدند و هر تیر و سیورغال که مردم را بود بدین  
 ارقام تجدید احکام کردند و معادل صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت برگرفتند و بهر کار که  
 خود صواب دانستند بکار بردند و حاج علیخان را که این هنگام فرانشاهی و لقب بجای آمده است  
 برای وصول منال دیوان روانه کیلان داشتند و عباقلی خان جو نشیر بضبط قرای خالصه پرداخت  
 تا مبادا کندم وجود دیگر جو بات که در مزارع و قری انباشته کرده اند مردم بیکانه پراکنده کنند و بعد  
 و رد و موکب پادشاهی لشکر یان را علف و آذوقه تنکیاب شود و چون شاهزاده و عباقلی میرزا برادر  
 اعیانی علیقلی میرزا از اصفهان سفر طهران میکرد میرزا بنی خان که حکومت اصفهان و هشت منال دیوانی  
 خزانه کرده اتفاقا در آنجا فرموده و خواستار شد که شاهزاده نیز نگران باشد تا مبادا از این زمان زیان  
 رسانند ازینوی چون این خبر بدارالملک فرسید مهد علیا جعفرقلینان قراجه داعی را با یکصد و پنجاه سوار پران  
 فرستاد تا هر جا خزانه را ویدار کنند بی آسیب بطهران رسانند و جعفرقلینان تا بکاشان رفت و با خزانه  
 باز طهران شد و این هنگام چون در میان امر و حلقا چند تن با زوسی و وزارت اعظم روز یکشنبه  
 در زاده خاطر با یکدیگر منقشه داشتند و در پایان امر بوزارت میرزا نصرالله صدرالملک کردن نهادند  
 و او تصدیق ایشان خود را صدر اعظم ایران همی دانست و خواستار شد که برای حاجی میرزا آقاسی  
 از بهر او پرواخته کنند تا بدینجا تحویل کنند پس بصوابید امرای عیسی خان ایشیک آقاسی باشی و آغا بلام  
 امیر و یونان و میرزا موسی مستوفی دید و تن و دیگر از تبع ایشان برای حاجی میرزا آقاسی و رفتند  
 و ابواب مقفل را مفتوح ساخته اموال و راجریه کردند و از آنجا نقل و تحویل دادند مکن صدرالملک را  
 آن فرصت

صدور  
 احکام مهد علیا  
 برای تنظیم بلدان  
 و همصار



## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

آن فرصت بدست نشد که در آن سمرای جامی کند این بود تا شاهنشاه ایران برسید و میرزا تقی خان  
 وزیرخانه فرود شد چنانکه مرقوم می افتد مع القصد آنجاست که حلیف یکدیگر بودند کارازینگونه داشتند و در  
 ارک دارالخلافه روز میگذاشتند اما در میان بلده غلامحسین خان سپهدار چون قبل از وفات شهید  
 از کار داران دولت در آشفتن امر محمد حسن خان سردار جازقی داشت کار او در حکومت عراق پریشان  
 گرد و مردم را بدستگیری رسل و رسایل بر عبد الله خان پسر سردار کنایب الحکومه بود بر شورانی چنانچه  
 بر او با خستند و او را از مندر حکمرانی با بطاسختند آنگاه پسر خود را که نیز سردار لقب داشت بعراق فرستاد  
 بجای عبد الله خان فرما تر و کرد و جمعی از سربازان عراق را بدار الخلافه طلب داشت تا با استقبال شاهنشاه  
 ایران روانه آذربایجان دار و دوشین بکلازمت موکب پادشاهی کوچ دهند تا با طهران شوند  
 عیسی خان و دلبوسی قاجار که پیکری یکی دار الخلافه بود و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شیخ آشتیانی  
 صاحب دیوان و جواعتی دیگر با سپهدار متفق بودند ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امر او را رک  
 استیلا داشت ایشان در شهر مستولی بودند و چون میان سپهدار و سردار کار بر مخالفت میرفت و آن  
 حلیف امرای ارک میبود این حریف زحای شهر اندک اندک معادات و مبارات میان این هر دو گروه  
 افتاد و هر دو قبیله کاه و میکاه بجوهرت شهریار عریضهها نگار میکردند و از یکدیگر بیعت و شکایت  
 زبان میکشیدند امرای ارک همی گفتند ایشان بیسیج شده همی خواهند کرد و اگر نه عراق را از چهره روی آشفته  
 نمودند و سرباز عراق را از چهره روی امری پادشاه طلب کردند و ایشان همی گفتند در سلطنت ایران که  
 پنجاه سال است فتوری نیافته است که امر اخلاقی خواهند کرد و بر آن سرتی که بنیان دولت را بر جمعه مقرر  
 کنند و خود از ارکان مشورتخانه باشند و اگر نه بی امری پادشاه خزانة دولت را چو ابر گرفتند و بخیانه حاج  
 میرزا آقاسی در رفتند و همچنان خویشان تقویض منصب کنند و صدراعظم بر نشاند تا کار را بد آنجا رفت  
 که یکدیگر را تندید مبارزت همی دادند ساکنین ارک سخن بر این نهادند که تو بهای باره کوب را از برج  
 و باره ارک بخانههای شما کشا و دهوایم داشت و قاطنین شهر همی گفتند که زمان و فرزندان شما که در شهر  
 سکون دارند اسباب خواهیم زد و در ارک کار بر شما صعب خواهیم ساخت و چون در زمان حیات  
 شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی فوج مراعه از حسین پاشای پسر احمد خان کرشده بعیاقلی خان پسر محمد کرکیان  
 نوری سپرد و درین ایام قدرت حسین پاشا در میان آن فوج فتنه انگیزت و چون پدر بر پدر بر مردم غم  
 حکومت داشت آن فوج را از تحت فرمان عیاققلی خان سپرد و آن کرد و خود و برایشان فرمانفرما گشت  
 و خود فرمان پذیرا بود و در وقت خبر رسید که یفوج سرباز عراقی بکلم سپهدار بیسیج سفر کرده اینک  
 بیکترلی طهران رسیده اند امر بر رضا جوی محمد حسن خان سردار حسین پاشا را مامور نمودند تا نیم شبی بر بزرگان  
 عراقی تا ختن کرده اموال آنجماعت را مامور خود داشت و تفنگ و دیگر آلات حرب ایشان را بستند و در  
 خلال این احوال میرزا آقاخان وزیر لشکر و برادر و میرزا فضل میر و یوان که متوهمت کاشان بودند  
 اصفا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان بطهران قریب افتاده و در مسیبن امر او اعیان

موضع جمعی از امرای  
 در میان شهر به  
 مخالفت جماعتی که در  
 ارک بودند

آمدن میرزا آقاخان  
 وزیر لشکر از  
 کاشان بدار الخلافه  
 طهران

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلّات ناسخ التواریخ

درگاه اختلاف کلمه روی داده و سهران و سرگردگان مازندران از حاضر شدن بدارالخلافه کراهتی دارند و تقاعدی میوزند و زیرشکر باخوادندیشد که سفر طهران کنند و در اصلاح این امور رنج برود و قبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید پس با اتفاق میرزا فضل الله و معمدومی از ملازمان خود برشته آهنگ طهران کرد و روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران گشت و از روز خروجه او از دارالخلافه که چنانچه محرم سال بجزارد و دیت و شصت و دو و بجزری بود چنانکه مذکور شد تا کنون دو سال و هشت ماه و پست و چهار روز مدت سفر او برآمد بالجمله روز و دو و دارالخلافه مردم شهر که روز و شب قرین رنج و تعب بودند رسیدن او را نعمتی بزرگ شمرند و یک نیمه مردم با استقبال او پیروان شدند اما در و او برامرا و بزرگان درگاه حلی کران بود زیرا که چند کس از ایشان بامید وزارت و آرزوی صدارت بودند و برخی در امر لشکر و کشور مداخلت میجستند و دانسته بودند که با بودن او کس را ممانعتی نماند و مرجع حاجتی نگردد و وزیر لشکر که کمون خاطر ایشان را کمشوف داشت در خاطر گرفت که اگر چه بکثرت قبایل مشایخ و مدد و دوستان و فرمان برداران بر وی کران غلبه توانم کرد اما در تقدیم خدمت پادشاه چنانستی باشد و من همانا از کاشان از سهران بدینجا شدم که حوزه دارالملک را از فتنه جابلان محفوظ بدارم نه اینکه موجب قتل شوم پس خان صواب شمر که تختین شازرد فرد دولت انجلس را ویدار کند و از اینجا بدر بار شود تا امر ابدانند که اگر با و طریق مختصم سپزند دولت انگریز بجسمی ایشان جنیش خواهد کرد پس با پذیره شدگان از روز و از دارالخلافه درآید شازرد و فراطاقات کرد و از انانوی ممد علی و ستر کبری که آموزگار و انایان روزگار تواند بود به صواب دیدشاهزاده علیقلی میرزا خطی وزیر لشکر گرفت و که از بدو دولت شاه شهید آقا محمد شاه نامکون پدران و اعمام و عشیرت تو که همیشه دوست تن مردش ساخته در میان ایشان بوده حاضر حضرت بودند و تقویم دولت کرده اند پادشاه حق شناس هرگز شمار آلوده عصیان نشازد و خدمت شمار بسیار <sup>نشان</sup> محو نفرماید هم اکنون طریق حضرت کیر و بهمان عقیدت که از کاشان جنیش کردی بر زیادت آمده خدمت باشی لاجرم وزیر لشکر بزرگ سلطانی درآمده بفرمان ممد علیا در عمارت خورشید فرو شد و کار گذاران ممد علیا و ارحمان پذیر شدند و مجلس او را خورش و خور و فی از مطبخ خاص نهادند بزرگان دولت و اعیان حضرت همه روز و همه شب بنزدیک او انجمن شدند و درینوقت از محفل حلغای کرک و مجلس اکابر شهر خدمت او را وقت بر زیادت بود و اتمام مردم و رز و او هر ساعت برافزون می شد

اما صدر المملک بشورت از وزارت اعظم را خاص خویش می پذیرد

در ذکر طغیان و عصیان سیف الملوک میرزا و کر قاری حبس و بفرمان ممد علیا دست سلیمان خان اشار چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبایلی که در نواحی دارالخلافه نشین داشتند تبرکات می برخاستند سلاک را بر متر و دین ممالک کردند و از معا بر مقابرا ساختند ممد علیا بصواب دیدشاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا سلیمان خان اشار با جماعتی از لشکر جوآرا از دارالخلافه به پیرون نگرند طغیان کافر نفست را کثیر نماید سیکما با چهار صد تن سواره فشار راه بر گرفته تا حد و دفر وین برانند و شتر قبایل را بنزدان را از توافل کبر و دید

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

درا راه کار و اینان را کشته و داشت و درینوقت قتل سیف الملوک میرزا ظاهر گشت بهنا سیف الملوک پسر ارشد و اکبر ظل سلطان بهت و سیزده سال از ظل سلطان روزگار کمتر برده و این شجاعت نباشد چه بسیار افتاده است که شاهزادگان قوی بنیت که با ست عیش روزگار بر بند در دوازده و اگر نه دسیزه سالگی خواب پند و بلوغ حکم کامیاب شوند با محمد ظل سلطان فرزند خود سیف الملوک را هنوز کودکی بود که روانه آذربایجان داشت و بلا زمرت خدمت عم خود نایب السلطنه عباس میرزا بگاشت و نایب السلطنه او را مانند یکتن از فرزندان خود تربیت همیکرد و دوشتر خود را که هم خواهر بطنی شاهنشاه غازی محمد شاه بود با او عقد بست و از وی فرزند آن آورد و بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد چون سیف الملوک در مخالفت محمد شاه غازی باید بر خود ظل سلطان موافقت کرد اگر چه محمد شاه بر قتل او قادر بود قطع رحم و جسم قربت روان داشت و فرمان گرفتار او را در قزوین برده جای دادند و چند تن نگهان شدند که از دوازده شهر سیر و ن نشود زن و فرزند او که خواهر و خواهر زادگان پادشاه بودند و در آنحضرت نشین داشتند و روزگار خود را با الطاف پادشاه پرنیکوئی میکشادند چنانکه اسد الله میرزا که فرزند اکبر سیف الملوک میرزا بود و بکمال فطانت و دیانت آراستگی داشت بر حسب فرمان شاهنشاه غازی حکومت سمنان و دامغان یافت و هم در اینجا بود تا شاهنشاه و دایم حاج و کاه گفت اکنون با سردارستان آیتم درینوقت که سلیمانخان افشار در محال سا و جلال بنظم طرق و شوارع مشغول بود سیف الملوک فرصتی بدست کرده از دوازده قزوین پرورن که سبخت و میان قبایل قزوین که در نواحی شهر سکون داشتند فرود شد و در دیکه در مجلس قزوین بود از آن روز و سیم می که محمد شاه با جرمی و مقرر کرده بود معادل سه هزار تومان اندوخته داشت این مبلغ را نسینر با خود حمل داد و میان قبایل آورد و بدین قرار بفقصد و هشتصد تن سواره و پیاده بر سر خود انجمن کرد خیالات سوداوی که در زاویه تنهایی ملازم هر کس شود در مجلس چهارده سال چنانش در دماغ اتمام کرده بود که هیچگونه عقل و در اندیش از در صحت و صواب راه نتوانست کرد پس پتوانی سر بدایعیه سلطنت برداشت و قلم و قرطاسی بدست کرد و بر سر و سر کردگان سپاه مناشیر شاهانه نکاشت و بر سر هر فئو چون پادشاهان طغرانها و فرمان پادشاهان وادیدین شرح که میباید در رکاب حاضر شوید و از کین ساختن و سر باختن خویشتن داری نکتید تا عنایت ملوکانه پندید و اگر نه سخط پادشاهانه خواهید یافت و یک چنین حکم نیز سلیمانخان افشار فرستاد و از قضا درینوقت یکتن از مردم وزیر مختار روس که چهار هزار دینار زر بر فقر اک بسته داشت و وطن دار آنحضرت میکشادست مجور او بر سیف الملوک میرزا افتاد و بفرمود او را حاضر کردند و آن روز را از وی بگرفت و بر مردم خود قسمت کرد و دخلی بدو داد که چون بر تخت سلطنت جای کنایین زار از خزانه دولت برساند و با او گفت وزیر مختار را بکوی که من این زار از تو بقرض بروم چه امر و زمر فرض افتاد مع اقصه سلیمانخان محتار و ارجاب باز نداد و مکتوبی چسپه بر کردگان افشار فرستاد تا بسوی او شتاب کردند و هشتصد سوار فراهم شدند این پنجگام سلیمانخان دل قوی کرده و مکتوبی چند بر سران قبایل قزوین



## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

بایگ محمد حسن خان سردار ایرانی فردوشده و دیگر مجملی خان ماکوئی که این هنگام امیرنخاست حکومت کرمانشاهان داشت مردم آن بلده نیز از وی دولت تک بودند چون خبر فوت شاهنشاه غازی را اصفهان بر وی بشنیدند بسیار کس از مردم او را مأخوذ داشته سلب و ثروت بگرفتند مجملی خان با سعد و دی از اینجا بهر میت شده راه آذربایجان برداشت و در عرض راه بموگب شاهنشاه منصور پیوست چنانکه در جای خود مذکور میشود و همچنان زمین پیش بشرح رفت که خسرو خان کرجی بر حسب فرمان شاهنشاه غازی سفر کردستان کرد و در رضاقلیان دالی را مجوسا بدراغلا فرستاد و بصوابید کارداران دولت او را در توبخانه بازداشتند و چند تن از توبخیان بجا است و بگذاشتند بعد از وفات محمد شاه که هر کس گرفتار خاطر خویش بود فرصتی بدست کرده از میان توبخانه بیرون کرخت و بفرج سر بازان کروس کرد و ظاهر قلعه محمدیه اوراق داشتند پیوسته شد و ایشان را بدیده و دوسه با خود متفق ساخته راه کردستان پیش داشت و در عرض راه از قندی سر باز و تفرض ایشان با مترودین نیز پرسیدند و مع القصة سر بازان را کسبل کرد و سر کرد و خود بکردستان در رفته مردم را بگرد و خویش انجمن کرد و بقصد خبر جنگ لشکری کرده بر سر دتا خن بر دلی خان سرتیب قراکوز که متوقف کردستان و در سخت فرمان خان بودند افتاد و می کردند اما ایشان را قوت مخالفت با رضاقلیان نبود لاجرم در قلعه سمنج محصور شدند و بنحو شستن داری پرداختند تا آنکه که خبر ایشان در آذربایجان سمرگشت و از اینجا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه فرمان کرد تا خسرو خان و علیخان با مردم خود راه برگرفته و در بجان بشکوه و پادشاه پیوسته شدند و از آن پس فرمان رفت تا رضاقلیان را بنیسه مأخوذ داشته بطهران آوردند چنانکه در جای خود مذکور می شود

شورش مردم  
کرمانشاهان بر  
مجملی خان  
ماکوئی

چشمه کرمی

و زد که آشفتنی مملکت فارس و شورش مردم شیراز حسین خان نظام الدوله و خاتمه اموشان چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی ازین سرای طال رخت بیرون بر این خبر موخشا را و در جمعه یازدهم شوال بشیر از بر دند حسین خان اجودان باشی ملقب بنظام الدوله که این هنگام حکومت مملکت فارس داشت سودی و اختای این خبر ندانست روز دیگر بزرگان فارس را انجمن کرد گفت شاهنشاه میبست و شاهنشاه می جان بخت نشت آن روز را بتفریت بگذاشت و شب هنگام نام اسلطان ناصرالدین شاه را بر سیم و زرشش نزد و روز دیگر مجملی تهنیت کرده از آن زرد سیم نو نام شاهنشاه نوبدل کرد و پیشکش لایق افتاد حضرت شاهنشاه ایران و اشد و آن اشیا در اراضی خمه حاضر درگاه شد و چون میرزا قتی خان امیر نظام اینوقت امور و جمهور را زمام داشت و باحسین خان بجا صمت و برینه و مطلب اشقام بود خدمت او را از محل قبول ساقط فرمود و فرستاده او را بی پاسخ و جواب بجا بنب شیراز شتاب داد مردم شیراز که محاصمت حسین خان را در خاطر نرفته داشتند چون بداندند که او را در نزد کارداران دولت مترقی نیست یکباره در وضع او همدست و همدستان شدند و اینوقت صد تن بپسچی دشارده عرا و نوب و دوفوج سر باز آذربایجان حاضر بود و غرض

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

موی سر بهنگ سر باز که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است بم در شیراز اقامت داشت و قبل ازین غایب سیصد تن سر باز و دود عراده توپ و بعضی قورخانه بکلم حسین خان باراضی ممسنی سفر کردند تا آن اراضی بنظم گنبد و صد تن سر باز نیز در حدود داراب بود مع القصد نخستین محمد قینخان ایل یکی شقاقی سیصد تن سر بازان را گرفته مجوس نمود و آلات حرب ایشان را با آن دژ و قورخانه مأخوذ داشت و آن سر باز که در حدود داراب بود نیز بی برک و ساز باز آمد حاجی قوام کلانتر شهر شیراز را با ایل یکی طریق محاصمت می سپردند این وقت در محافت حسین خان سر موافقت پیش کردند پس ایل یکی از مردم شقاقی و دیگر قبایل قریب پانزده هزار کس انجمن کرده و یکفر سنگی شهر اوتراق کردند و آن سیصد تن سر باز را مجوسا با خود کوچ میداد و قوام الملک نیز از شهر و دیه یک چنین مردم فراهم کرد و خود پیرون شده ایل یکی را دیدار نمود و در دفع دادن حسین خان مجاورت و مشاورت بیای برد آنجا مراجعت کرده حسین خان را پیام کرد که اعیان شش و بزرگان قبایل در پیرون این بلده انجمنی کرده اند تا در حرکت و سکون شما سخن کنند و رای صواب را از خطا باز دارند و چنانچه شما نیز درین مجلس شورای از خویشتن کس بکارید تا فرجام کار را بدیند و کار را بانجام رسانید غرض از سر بهنگ و میرزا عبده منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان مر بزرگان فارس سخن بر این نهادند که آن پادشاه که حسین خان را بجلکوت مافستاد و دواع تاج و کلاه گفت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران بعد از و در و بطهران باز حسین خان را بر ما فرمان ردا خواهد کرد و صواب آنست که حسین خان طریق دار الخلافه برگیرد و ما را بسجال خود باز کند و بعد از جلوس سلطان و صدور فرمان بهر چه حکم و دولالت خواهیم کرد ایل یکی گفت اگر حسین خان بفرمان بخندد و مردم او مقتول خواهند گشت قوام الملک در آن مجلس سخن نکرد و چون بشهر مراجعت نمود با حسین خان پیام فرستاد که من بخیانت و دولت آلوده نیستم و اگر خواهی بارک در می آیم و بخواست قلعه او که گماستوار میکنم اگر توانی اینجا را دفع دهی حسین خان را آن لشکر نبود که باسی هزار کس مقاومت کند و بیم داشت که پر خشت کار واران دولت طریق حضرت سپرد پس سخن به تنویه و تقبیه در افکند و پیام کرد که من بسیج راه میکنم بدین شهر و نخستین آن سیصد تن سر باز که منسوب ساخته و بجس انداخته اید آلات و ادوات ایشان را مستر و سازید و بمن فرستید و یکرا آنکه چون تو بخواه را از من باز میگیرید مردمان در عرض راه را علف و آذوقه ندهند سه ماهه اجری سر باز را تسلیم کند تا جان بسلامت بخواهند برود و دویست نفر شتر مرا که انداید هم باز نویسد تا بنده و آغزوق خویش را حمل دهیم آنکا بهشت روز مرا مهلت بگذارید تا بسیج راه کرده کوچ و هم غرض از شب هنگام نیز دیک ایل یکی شتافت و انجام این معاهدات را بروی عذر کرد و گفت من با تو بر طریق مهربان بودم و هرگز بریان تو رضانداده ام اکنون واجب است تو را تقبیبی کنم و از وفات اینکار بیا که با غم بسیج نکوئی این جنگ و جوش از بر چه کنی و این خصمی با که افکنی که فتم آنکه درین مقاتلت غلبه ترا افتاد و این جمیع را قطع و قطع کرد و هیچ ندانسته که بخوخواهی این مردم شاهنشاه

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ایران برخیزد و خاندان تربیغزین کمند و ایران کرد و ایل یکی را این سخنان از سستی غفلت بپوش کرد و سواران را از حبس رها ساخت آلا ت حرب و ضرب باز داد و دست از تو بخانه و قورخانه باز داشت و عزیزخان آن شب را پیاپی آورد و مسلحان را از تو بخانه و قورخانه رابر داشت به خطا جری سه ماهه سر باز مراجعت بیشتر از که در وقت حسین خان بکف و حرست قلعه پرداخت و سر بازان را در مدافعت و منازعت ویر ساخت روز هشتم که میعاد رسید و کرج داد و حسین خان را وقت فراز آمد و خلف و عده و مکشوف مالی شیراز گشت نیران قنده از دخت آمد و روز دیگر ایل یکی بمنزل سعیدیه تحویل کرد و مردم شهر پیش از آنکه آفتاب سر برزند ببطاعت افتادند نخستین سه هزار تن تفنگچی مسجد وکیل در رفت و دو تن سلطان فیروز کو بهی و یک تن مرد سقا را که در آن مسجد راجع و ساجد بودند با تیغ پاره پاره کردند و دارک را بجا حصاره گرفتند و بازار وکیل را بموضع غارت و راند و در سر بایه محبت ساختند حسین خان درین وقت که قنارتب لرزه و مرض نوبه بود عزیزخان در حال شجاعت و جلالت کار مدافعت را استوار کرد و حکم داد تا تو بچیان در مسجد را با کلوله توب شکست و بشین برش برود مسجد را از مردم شیراز بر داختند و سکر خویش بر بام مسجد راست کردند و درین مبارزت سه تن از سر باز و چند تن از مردم شهر مقتول گشت و ازین واقعه چون چهار روز بگذشت و یکبار به پنجذر تن از مردم شهر بازار وکیل را که در جنب باغ و پهلوی ارک است فرو گرفتند و بهی خواهند تا در بام بازار سکر کنند عزیزخان با فوج شقایق مجمران و فوج چهارم تبسیر نری بام بازار رفته کارزار داد و مردم شهر را بقوت جلالت قهر کرد و بر بام بازار نیر سکر می کرده و عداوه توب بدانجا نقل کرد و درین جنگ سه تن از سر باز و سی تن از مردم شهر عرضه و مار گشت و درین وقت زین العابدین خان پسر قاسم خان قوللر آقا که در زبانی غلامان بود بموا عید مردم فارس مغرور گشت و بدان سر شد که سراسی خویش را که شرف بر عمارت حسین خان و عزیزخان بود بمردم شهر بسیار و تا از اینجا زرم دهند عزیزخان بدین معنی و قوف یافته شامگاه با پنجاه تن سر باز بدانجا شتافت و آنخانه را فرو گرفته کجا بهانان برگاشت زین العابدین خان بمیان شهر در رفته پناهنده شهریان گشت مع القصد در اطراف ارک و باغ مردم شیراز پست و پنج سکر فراز کرد و چهل روز بین الفریقین حرب قایم بود و بیشتر این سکر با سکر سر باز افزون از سه ذرع و چهار ذرع مسافت نداشت یکروز چنان افتاد که مردم شهر خواستار شدند که عزیزخان در حافطه حاضر شده و حق از و ردا هانت کنند و این جنگ و جوش را خاموش بدارند تا آنگاه که از شامگاه ایران مشغوری پس بر چه فرمان کند فرمان پذیر باشند و چنان ماند که از جانیین افزون از دو بیست تن کس حاضر نشود پس عزیزخان با دو بیست تن سر باز پیرون شد و چون مردم فارس در خاطر داشتند که او را ما خود دارند و با این شرط بمقصود خویش نایز میزدند ملامت بر مردم بعد از پیرون شدن عزیزخان جنگ در انداختند و بشکر ماحله دادند حسین خان منصرمان کرد تا دمان تو بهار ابکشا دند چنانکه چهل تن سروج افتاد و مدتی بمروج گشت و از انسی چون بانگ توب و تفنگ کوشند عزیزخان گشت قتلوانی سیکانجی ارک شنبه گرفت مع القصد چون خبر این فتنه در نزد کارداران دولت سمر گشت بدایعیان فارس کردید

حصار وادون  
مردم شیراز  
حسین خان نظام  
الدوله

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

که دیگر گرفتند و بر حسب فرمان امیراصلاحی از پیشخدمت آنجا که شاهنشاه منصور از نفسه بجانب دارالخلافه کرج میبرد و آن منشور را گرفته بسوی شیراز در تاخت زامه بعد از ورود و مکعب پادشاهی بدارالخلافه احمدخان نوائی نمایب ایشیک آقاسی باشی مامور شد که بشیراز سفر کرده پشت روی اینک را رانیک بچند و بیچ این فتنه را بداند بعد از ورود احمدخان چون اعیان فارس از حکام شاهنشاه آگاه شدند از جنگ و جوش باز نشد پس احمدخان در آن بده قامت جست و مرد مرا برچم دامید آسایش و آرامش بداد تا آن هنگام که حکام فارس مامور شدند حسین خان را بر حسب امر محسوس داشتند چنانکه مرقوم میشود

وزیر کاشفکی مملکت کرمان و مفتاح فضلعلی خان پیکر بیکی با عبدالمصدق خان صارم الدوله فضلعلی خان پیکر بیکی کرمان در عشر آخر رمضان هجری خجست بجانب بوچستان تاختی کند و از قبایل بلوچ و زردان و راهزنان را که زحمت بازگامان میکند فوجی سیر و قتل گیرد و ازین تاخت و زرم ساختن هم در خاطر داشت که در نزد کارداران دولت سرودن دارد که حکومت یزد نیز مرا میباید زیرا که سن باید حد و یزد را بنظم کنم راه کاروانیان را از کرمان بمرات کشاده دارم چگونه با عدل پادشاه است آید که زحمت مرا باشد و مفتاح حاکم یزد و بر و با بجه فضلعلی خان پسر خود محمد علیخان را که سرتیب و دوفج قراجه داعی بود بنیابت خویش در کرمان بگذاشت و میرزا اسمعیل شیرازی را بوزارتسا و بازداشت و خود بحد و یزد راه برگرفت پیست روز بر زیادت در پیست و بلند پادان گان جلالت بزه کرد و کمین مبارزت کشاد و او و هیچکس از مردم بلوچ را ویدار نکرد و چارخان بجانب کرمان بر تافت و در این وقت خبر وفات شاهنشاه غازی محمد شاه در بلوک رنجان سرکشت و مختل یک عامل آن بلوک مصرعی بنزدیک فضلعلی خان کیسل داشت تا او را ازین غایب آنکی و بد قبل از توقف فضلعلی خان این را زود کرمان کشف شد چندان از پسرهای ابراهیم خان که با شاق عبدالمصدق خان صارم الدوله و میرزا اسمعیل وزیر عزل فضلعلی خان را انتظار میسر بودند و نیز وقت همه استمان شدند که اگر محبت کند او را از دخول کرمان محافضت فرمایند و از جانب دیگر نوائی خان که سرتیپک فوج قراجه داعی بود و محمد علیخان سرتیب او را ازین منصب بی نصیب داشت در خاطر گرفت که سربازان را با خود و انباز کند و محمد علیخان را از مداخلت و امرایشان دفع دهد و سرباز قراجه داعی را بعضی از محمد علیخان خاطر رنجیده داشتند و دفع او را می طلبیدند و بر یکی ازین شورش و غوغا با میهن و عارت بودند با نوائی خان همه استمان شدند با خود که شش تختین باید و دوفج ملایری و قراکوز را که در تحت فرمان صارم الدوله است مقهور داشت آنجا بر مراد خویش منصور کشت و بر با و کیسهای باغ نظر و دیگرها برآمدند و کسکه کردند و مردم صارم الدوله را بدف کلوه ساختند و بسیار کس را سنجاک بلاک در انداختند و فوج ملایری و سرباز قراکوز چون خبر آمد کمین و کید ایشان بودند قریباً و کپرشان شو صارم الدوله چون این بدید شینور بزد و لشکر خود را بجهنم کرده بدفع دشمن برکاشت و مردم او چون نزدیک با قورخانه بودند



## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

نخستین تورخانه را بدست کردند و دانستند که با تفکک جنگ قزاقه داعی را بپای نمی توانستند بر توپهای بار کوب را بر باد بگیرد ای افراخته و سنگرهای پرداخته ایشان روی باری کرد و آتش در زدند سبزه قزاقه داعی را قوت اقامت بر نداشت، چار از فرازها دیگر دوام فرود شدند باشد که از بهر مبارزت از دیگر بیرون شوند چون دانستند که تورخانه بدست پیکان افراشته دیگر مجال و نمک نیاورند و پشت به جنگ دادند و بهریت شدند پس عبدالقادر خان صارم الدوله دست یافت و محمد عینی را پیشه منی و نوای خان سرهنگ و صاحبان مناصب افواج ایشان را گرفته باز داشت و فوجی قزاقان بر ایشان گذاشت و چون از نیکار سپرداخت سر بازان بجانب خانه فضلعلی تاج خستند و از سیاه و سفید و ظرف و قند سرچه در انجا بود و برگرفتند و بر فشا از انسوی فضلعلی خان که مراجعت کرمان سید اوچان به فرسنگی آن بلده بر رسید از ضحیت لشکر و مجلس سپرد و غلبه پیکان و غارت خانه آنکه شد داشت که در چنین وقت اگر از در چاره بگوشیدیم ازین شربت نبوشد پس از همانجا خانان بر تافت و بگویند که پیچیده فرسنگ مسافت بود با یلغار شتافت و در رابطی که بفرمان شاهنشاه غازی خود بنیان کرد بود فرود شد و در انجا بیج راه کرده و طریق دارالخلافه برگرفت و ازینسوی ارک سلطان فی بر صارم الدوله مسلم گشت و در بلده کرمان موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیر ماخذ فرمان شدند و این هر دو با صارم الدوله طریق موافقت می سپردند و او نیز با ایشان راه مراقت می رفت تا مبادا علف و آذوقه از او باز گیرند و در حصار ارک کارا و دشوار افتد این بود تا آنجا که صارم الدوله را که وجو و دیگر چیزها که بایسته داشت بخط و حواله میرزا اسمعیل قلع ارک در برده انباشته کرد و در خلال این احوال غلامحسین خان پسر ابراهیم خان که جماعتی از اشعار با او یار بودند کیش در مجلس لهو و لعب وقتی که صافی ایام در دماغش اثر کرد و بزبان آورد که اگر حکومت این شهر بهر اولاد ابراهیم خان تواند بود من از برادرم موسی خان لایق ترم همکنان آشوب طلب طلب مال زید و عمر و شصت مجلس خمر و آفرین فرستادند و بدین سخن عهدت و عهدستان شدند و روزیازدهم ذیقعه با آلات حرب و ادوات ضرب بر شوریدند و بجای میرزا اسمعیل تاختن بردند تا او را و موسی خان را دستگیر و عرض تیغ و تیر سازند میرزا اسمعیل که اینوقت در خانه موسی خان جای داشت چون این قصه بشنید سخت بهراسید و موسی خان نیز پنهان شده هر دو تن با شاق بیان ارک در رفتند و در جوار عبدالقادر خان صارم الدوله پناه گرفتند غلامحسین خان میرزا اسمعیل را عرض غارت ساخت و از انجا با جماعت اشعار بمیدان کجعلی خان تاخته محل اقامت انداخت و در آنجا حکومت را در انجا مقرر کرد و روزی چند کار بدینگونه رفت اما از انسوی فضلعلی خان که بجانب دارالخلافه میشت فبت چون بدو رسید سرعی از برادرش بخششی خان بدو آمد و خطی از میرزا تقی خان امیر نظام بدو داد بدین شرح که بر حسب امر شاهنشاهی ایران ناصرالدین شاه در حکومت کرمان نافذ فرمان باشن و نیکه موکب همچون از خمره رسته چادر دارالخلافه است بعد از دو و بطهران اشغال رشترا مانده میدار

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

گفتاری محمد  
ناصر خان آقا  
باشی

فضلعلی خان را این حکم قوی دل ساخت و مراجعت بکرمان را تقسیم عزم داد و از قضا در نیوقت محمد ناصر خان  
ایشیک آقا سی باشی قاجار که مامور توقف کرمان بود وارد دکان کشت همانا در عهد وزارت حاج میرزا  
سعادت و دو کز مردم معتبر بود یکی آنکه بنهانی در کوشش او میگفت که فلان و بهمان دوشش انجمنی  
کردند و بنجاصمت تو مواضع نهادند و دیگر آنکس که شبیه خط و خاتم مردم را مکتوبی میکرد بداندیش هر کس بود  
کمیابی بدومی بست و آن مکتوب را بنزد حاج میرزا آقاسی می آورد و او بسیار وقت بود که بی شخص و پرش  
محرک دوشش استوار میکرد و بی آنکه از کس پرسد این سخنان گفتار رنست یا این نامه نگار رنست تا آن چپا  
و منت خویش را از تنهت بری کند و از ازواج جاه بجنیف چا می افکند و کنی و خویش را بنیدانت و  
این بزرگ محنتی بود و از کرم یزدانی و رحمت ربانی اینقدر بود که چون زمانه دقتی داشت و متابعت شریعت  
میخواست از خونریزی پرهیز میکرد و بقطع مرسوم مردم رضا نمیداد و اگر نه با آن استیلا که در دولت  
و مملکت او داشت و آن مردم کم نیست را در حضرت او بزرگ غنیمت می پنداشتند عجب بنودا که اعیان  
ایران را بتیامت خون ریخته باشند و اگر نکر ریخته باشند اکنون بر سر سخن رویم چون در زمان  
دولت شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی دل با میرزا محمد خان سرکشیکجی باشی بدکرد و بصوابید و شاهنشاه  
فرمان عزل و براند و بجای او محمد ناصر خان نصب گشت و قلیل مدتی بر این بزرگداشت بخشعلی خان قزاقی  
با چند تن از دوستان و نامه شبیه بخط محمد ناصر خان نگار کردند و مانند خاتم و نقشی بر زدند و او را بنجای  
دولت و مودت دشمن مملکت متمم ساختند و این نامه را چنان قبیله کردند که چون حاجی میرزا آقاسی  
آنها برگرفت و بر خواند آورنده آن نشناخت اما این جایست را بر محمد ناصر خان راست پنداشت و پند  
بخشعلی خان را بفرمود تا او را پیرون در دوازه طهران طلب داشته از غلامان رکابی که در تحت فرمان او بودند  
چند تن برگاشت تا او را بکرمان برده در آن اراضی اقامت فرمودند و در نیوقت که کار داران دولت  
سلطان ناصرالدین شاه را در فیصل حق از باطل بینا و توانا میدانست قتیلسده سلطنت را تقسیم  
عزم داد و از کرمان تا اردکان براندا و فضلعلی خان چون این بدانست برومی تاخته و دیگر باره او را مأخوذ  
ساخت و از ملازمانش اسب و اسلحه و ثروت بگرفت و با جانب کرمان از برق جبنده ترفرت  
و از انظر و در کرمان فتنه و دیگر حدیث شد اسمعیل خان را در کمر موسی خان در رفسنجان جای داشت  
چون منسوب و محصور شدند موسی خان و میرزا اسمعیل را بدانست که دهی از مردم رفسنجان را با خود  
متفق کرده آهنگ کرمان کرد و با صارم الدوله موسی خان مکتوبی فرستاد که اینک من بدفع غلامین  
خان در میرسم شما نیز مردم خود را ساخته جنگ بدارید صارم الدوله نیز اعدا و کار کرد و از دو جانب  
بر سر غلامحسین خان کرایه وقت در پیرون آن جده فرار میرزا حسین خان را مستقل خویش کرده بود  
بتاختند مردم غلامحسین خان چون نمکان این جوش و چش شدند بی آنکه رزم دهند هراند گشتند  
و پراکنده آمدند غلامحسین خان بیان شهر در کرسخته بنجانه حاجی سید جواد پناهنده گشت و هم در اینجا  
برای سلامت نیافت و بنجانه برادر خویش حاجی محمد کریمین شتافت اگر چه این نکام حاجی محمد کریمین

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

در بلده یزد و زمریکنداشت اما خانه او ایمنی داشت چون روزی چند غلام حسین خان در آنجا پنا  
برد خبر رسیدن فضلعلی خان و مراجعت او بکرمان مکتوف شد و دیگر باره مخالف و موافق متفق شدند  
و دفعه اول از هر کار و اجتر شمر و دصارم الدو تو بجانده و سر باز را با موسی خان سپرد و او را با چند تن برادران  
و جاعتی از مردم شهر ببارت فضلعلی خان پیرون فرستاد چون فضلعلی خان این لشکر را دیدار کرد و داشت  
که با چنین نیکو حکومت این شهر برقرار نماید پس عثمان بر تافت و طریق مراجعت گرفت و درینوقت  
مسرعی بر سید و مکتوف داشت که خبر و خان پسر ابراهیم خان و اما معلی خان یوزباشی که اکنون سر  
فوج کرمانی است بر حسب فرمان بنظم کرمان در میرسند و مکتوب چند ازیان با عیان شهر آورد و از  
جله اما معلی خان بخارشی میرزا اسمعیل فرستاد که فلان غلام با من بکیدی اندیشیده و او را خود بخوس  
باز تا من برسم و مکنه او را کفر کنم میرزا اسمعیل اینجا من این امر را با شهن شهر بشیر کرد و آن غلام تفرس  
کرد و بجانه ملا علی اعمی که یکتن از عسای آن بلد است پناهنده گشت و شهن شهر از طلب او باز نمی نشت  
پسر ملا علی نیز در رفت و غوغا بر داشت که ازین پس اقامت شما درین شهر موجب ندامت است  
زیرا که شهن شهر حکم میرزا اسمعیل هر پناهنده را از خانه مجتهد بلد خواهند است این بگفت و مردم کو  
د بازار را بر ساری خود خواندن گرفت و انجمنی بزرگ بر ساخت و این پدر و پسر در خاطر داشتند که با  
فضلعلی خان تقدیم خدمتی کرده باشند چه گمان کن میرفت که بر حسب فرمان کار داران دولت  
و دیگر باره در کرمان حکومت کند بالحد ملا حسین پسر ملا علی مردم شهر را بر تنخیر ارک بر شو رانید و حاجی  
سید جواد را نیز با پدر متفق ساخت چون این خبر بصارم الدوله رسید و اینوقت تو بجانده و سر باز  
بجنگ فضلعلی خان پیرون شده بودیم که در مبادا مردم شهر برارک بر سرش انگشتد و چیره شوند  
پس از در معذرت و استمالت مکتوبی چند بشهر فرستاد و هیچ مفید نبود آن شب را متوقفین ارک  
در حال بول و هراس بصبح کردند و بامدادان چنان رای زدند که میرزا اسمعیل بجانه ملا علی اعمی رفته  
از در ضاعت معذرت خواهد شود و توبت و انابت جوید پس و بامدادان بسرای ملا علی در رفت  
و اینوقت یک نیمه شهر در اینجا انجمن بودند پسر ملا علی آغاز پر خاش نمود و سخنهای دلخراش میکفت  
میرزا اسمعیل چند آنکه پوزشش و نیایش نمود کس عذرا و نپذیرفت و انابت او را اجابت نکرد سخن از  
منافقه بفا حشه اینجا مید میرزا اسمعیل گفت نه آخرین غوغای عام از برای یکتن غلام است که بدین  
خانه پناهنده شده من از آن غلام کمتر نفیتم و بدینخانه پناه آورده ام چرا دست من نمیکزید و عذر من  
منی پذیرد این سخن در گوش ملا علی و پسرش باد در چنبر بود و بالحد اشرار بخود شمشیرند و خنجر با  
بکشیدند و تختین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل را جراحات فزاد و آن کردند تا چنان داشتند  
که جان بداد و اما وجان بسلامت برادر پس آن میرزا اسمعیل را با کار و دخنجر پاره پاره کردند و ملا علی  
و پسرش نظاره کردند آنکه حکم دادند تا جسد او را در نمی چید و کشان کشان بیدان بختی خان  
بروند و در انداختند و شهر را سلب او را از تن سلب داشتند عریان بکذا شمشیر مطمح نرفته صیغره و کپیر

قتل  
میرزا اسمعیل  
شیرازی وزیر  
کرمان

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ النوارین

کشت در پایان امر چند تن از طایفه شیخیه بیاوردند و او را تعین و تعیین کرد و بانگ سپردند از پس آن حرب  
امر کارداران و دولت حاکم خان شهاب الملک، مور با صلاح کار رضاعلی خان شد و بکرمان آمد و نیز  
بعد از ورود این حکومت را از بهر خویش تن بهیچواست و در امر رضاعلی خان خلل نمی انداخت چون این قصه  
معروض درگاه شاهی ایران شد و شاهزاده طهاسب میرزای مؤیدالدوله مشور حکومت کرمان یافت  
چنانکه مذکور میشود

در ذکر آشفتگی شهر یزد و طغیان اشتران بده و غلبه محمد عبداله بر آن جماعت  
و زمان دولت شاهنشاهی غازی حسینعلی خان معیرالملک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت  
رکاب بر دوش نهاد و دوستعلی خان پیشخدمت خاصه شاهنشاهی بابت پدر در یزد اقامت  
داشت و کار حکومت میکند داشت کارداران و دولت برای استحکام امر حکمرانان آن بلده میرزا علی رضا  
صدر و میرزا علی محمد ابراهیم خان پسر عبدالرضا خان یزدی و چند تن دیگر را بدار الخلافه طلب داشتند  
بعد از ورود این جماعت بطهران روزی چند بزرگداشت که شاهنشاهی و دواغ جهان گفت و این خبر در یزد  
گشت و آن مردم که قوت و دامنش را داشتند چون حاضر نبودند جماعتی از اهلای یزد که آرزوی چنین  
دور میبردند انجمنی کردند و نخستین بدو از بای شهر تاخته سر بر بازی که از بهر حراست بود از فرزنج  
و باره نیز را آوردند و تفک و دیگر ادب ایشان را بستند و از اینجا بدو سر بر بازی دوستعلی خان رفقه  
حصار دادند و از جانبین بی آنکه کس را هدف کلوه کنند تفکلی چند کشت و دادند و درین غوغا چند سرب  
از دوست علی خان بغارت بردند و بخوری از کمر ابد القاسم خان سر تنگ دزدی باز کردند و صبحگاه  
دیگر جماعتی از عشیرت تقی خان یزدی و اولاد عبدالرضا خان به پشتوانی و استظهار و دوستعلی خان  
حاضر شد و گفتند ما از نزدیک تو دور نشویم تا شاهنشاهی منصور ناصرالدین شاه بر تخت مملکت  
جای کند و مشور او بدین بلد برسد و دوستعلی خان که خاطری آزرده داشت اجابت این مشلت نکرد  
در راه دار الخلافه برگرفت و ابد القاسم خان سر تنگ نیز از قهای او آهنگ کرد و درین وقت اشتر شهر  
یکبار به جنبش کردند و بهر اخذ اموال مردم شورشش گرفتند و در هر محلت کیتن از آن مردم شیر  
بر دیگران امیر کشت در محله کارگاه محمد نامی را که در میان اشتر سخت بازو و توانا بود و رئیس کردند  
داین محمد خود در زیارت جاما به پیع و شرابی شمع کار معاشش راست میکرد و پدرش عبداله  
و پسران کار و دهنساری تجارت بود با لجه نخستین محمد از کیتن، جر مجوس سیصد تومان زر مسکوک  
بقهر و غلبه با خود داشت و بر جماعت اشتر رفعت کرد و آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت  
باز دارند و در حفظ و حراست اموال مردم خویشتن داری نمکند ازین روی مردمان و دستدار  
اوشدند و او بر جمیع اشتر غلبه جست و تمامت محلات شهر را تحت فرمان کرد و این وقت  
تاجران و مالداران برضی خود هر کس به و سیم و زر بده میفرستاد و او با شتر بزل میکرد و در  
امر خویش استوار میزیست این یو دما شاهنشاهی ایران دارد و دار الخلافه طهران شد و حاجی پرتخان  
حکومت

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

حکومت یزدیافت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد

در روز که جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه در تبریز و سفر کردن بطهران و وقایع جلوس در مدینه  
چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بدارالقرار سفر کرد و ارکان و دولت و شهنشاهان  
مملکت که در دارالملک طهران قیامت شته آمدند و همراهان و یارانش که در آنجا حاضر بودند ناصرالدین شاه را  
چشم براه نشاندند و مدعی و دستر کبری و والده شاهنشاه و نخستین بایان فرزند مکتوبی فرستاد و انگلی بداد  
وزیران محترم و دولت روس و انجمن نیز بر یک بقوسل خویش نامه کرد و شاهنشاه روز از قصه آگاه گشت  
بالحکم نخست آمد و الفورکی وزیر مخفی روس بانگوف که در تبریز قنصل بود رسید بدین شرح که شاهنشاه  
سخت مریض است و مرض او چنان صعب افتاده که طبیبان و دانشمندان زیاد و معالجت او دست باز  
و بشکافانگوف که اینوقت در غمت آباد از بهر سیلاق و تراق داشت چون این مکتوب بر خواند بر کسی  
در هوای برشته شتاب کنان به تبریز آمد و در شش ساعتی شب یازدهم شوال بدرستی سلمانی صحرایی  
شاه حاضر شده و بدستاری و درمان و حاجب معروض داشت که مرا امری واجب افتاده که درین غم  
خوشتن را بدین سرخ و لقب انداخته و تا بدینجا ناکتاهم لاجرم شاهنشاه اجازت کرد و تا حاضر پیشگاه  
پس مجلس را از پیکانه پیرداخت و انگوف مضمون نامه را مکتوف ساخت شاهنشاه ایران که آیت یزدان  
بود چون کوه پابر جای هیچ آشفته رای نمکشت و انگوف را رخصت انصراف داد و از پس آن کس  
بطلب میرزا فضل الله نصیرالملک که این هنگام منصب وزارت داشت فرستاد و او را حاضر کرد  
قصید این غایب را با او حدیث کرد و نصیرالملک از اصغای انجمن پاریس از سر ندانست همچو است دیوانه  
شود و اگر نه از هوش پیکانه کرد و شاهنشاه بانگ بر او زد که با خویش باش و رای خویش تیر و کن این  
هنری نباشد که روز آسایش خرد و مردم را از مایش کنند مرد عاقل آنست که در ممالک پرفت  
و ممالک محافت عقل خویش را پریشیده سازد و از طریق حزم و رتیت بچاره پرد و از اگر چه در  
مصیبت پدری مانند محمد شاه هرگاه در تمامت عمر را تغزیت کیند و تسلیت فرستد هنوز اندک باشد  
اما نتوان طریق سوکاری برداشت و زمام ملک و مملکت را از کف فرو گذاشت تا بندگان خدای  
قدر و ارج برود و پایال هسرج و مرج شود و اگر چه مرا آن قدر است که میکنه براسب خویش نشنیم  
و تا دارالخلافه برانم و بر تخت ملک جای کنم چه مردم ایران را خاطر بخمال من کلشن است چشم کوب  
من روشن اما اینکه حرکت شمت سلطنت را نقصانی باشد باید با قورخانه و تو بنج و دسگری لایق  
بدار الخلافه کوچ داد و اگر چه خراج آذربایجان را من بجا مت بذل کردم اما هنوز معادل سی هزار تومان  
سکوک و رز و کجور من حاضرات آنرا نیز بریکر و اعداد و شکریه بیج سفر کن نصیرالملک زمین خدمت  
برو سید و باز خانه خویش شد و میرزا تقی خان وزیر نظام که شرح حال او و سفارت او با زرن الروم  
در کتاب تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم شد هم درینوقت بر حسب فرمان بجا نصیرالملک آمد  
داند و یردی خان پسر قاسم علی خان را که یا در تو بنج نه بود با خود بیاورد و بی اینکه و یک مردم را زرن

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و امید بهیا آنگهی دهند با عدا لشکر و سیج سفر پر دامنند تختیتین بفسد تن توپچی بهار کو که در دنجو خان سکون داشتند طلب نمودند و کارشان زنده عاده توب و توخر خانه راست کردند و فرمان کردند تا از سر بزان فوج مراغه و فوج ناصریه و فوج مرندی برگ و ساز خود را کرده از درگاه آینه دین کار مارادور روزیازدهم شوال آب زکروند و یکپس را آگاه ازین راز ساختند شب دوازدهم شوال که وزیر شکار انگلیس قبول غیش فرستاده بود بر سید او نیز نوشتند و شاهنشاه غازی را مریضی بجای طاری شده و واجب افتاده که سلطان ناصرالدین شاه بقدم عجل و شتاب راه برگردد و چنان حاجی میرزا آقاسی مکتوب علی خان ماکوئی که اینوقت سردار کل عساکر منصوره بود و فرستاد و او نیز در شدت مرض شاهنشاه و سرعت سیر سلطان ناصرالدین شاه پادشاه شری پدین رانده بود و اصل واصلی نایب سفارتخانه و دستیه وایت صاحب نایب سفارت انگلیس نیز بر رسیدند و از شدت مرض شاهنشاه خبر آوردند عصر روز دوازدهم شوال مسرعنی ناعی در رسید و از ستر کجری و محمد علی و سیامان خان خان خانان مکتوبی آورد و در آن کتاب وفات شاهنشاه غازی تصریح شده بود و اینخبر نیز در شهر تبریز پراکنده شد و درینوقت سفرای دول خارجه بدرگاه آمدند و چینیین را می زدند که شاهنشاه ایران اگر همه با صدد تن غلام رکابی باشد باید دو اسبه سفر طهران فرماید شاهنشاه کتارایشان را پذیرفتار نشد و فرمان کرد تا فوج چهارم و فوج مخزن شتاقی حاضر شوند و چهار هزار سوار از جماعت طالبش و شایسون نیز انجمن کرد و بفرمود تا هزار و پانصد باب نیمه در مدت هفت روز از بهر سپاه بسا غشته چون نزدیک را برود و آخت بصلوبه ستاره ششسان ساعتی فرخنده و مبارک خستیا کردند و در سال یک هزار و دویست و شصت و چهار هجری چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد در دار السلطنه تبریز بر تخت سلطنت جای کرد و تاج پادشاهی بسر بر نهاد و قاطبه علما و فضلاء آن بلد و تمامت امرا و بزرگان آن اراضی و دیگرکها سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را ستیخت و در و فرستادند و از ایشان دوکان بزرگ حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و محمد تقی میرزا می حسام السلطنه تعقیب استانه شاهانه شاکر و شاهانه شاکر روز و یکروز نیز تعقیب خان وزیر نظام و میرزا جعفر خان شیرالدوله مبلغی از زر و سیم از بزرگان بوام گرفتند و تجویر لشکر کردند و فرمان رفت که میرزا جعفر خان متوقف در بست میرز بوده و دل خارجه را انکار نیک و بد باشد و درینوقت کارداران حضرت معروض داشتند که بزرگان ماکوئی در مدت وزارت حاجی میرزا آقا امارت بلدان آهصار داشتند و از طریق جیف و اعتنا مال فزادان فراهم کرده بجانب ماکو حمل دادند و بختیها نهادند و صواب آنست که علیخان ماکوئی را ماخوذ داشته فرمان رود و تانده داشته ایشان را بمص و ره اندک کنند چه اینجماعت افزون از تقدیمی با رعیت حکم اوارجه نکران و چکی کران از منال دیوان ماخوذ ساخته و کس جمع و خرج ایشان پذیرداخته شاهنشاه و دیوان فرمود ما را حیشه شیم بر کثون بلاد و فتح مسالک است نه بر جریده حساب و فرود خد لک و علیخان را رخصت کرد و تا مراجعت بجا کرد در سرسرای خویش اقامت کند و این علیخان را دو ماه ازین پیش شاهنشاه غازی

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

بصوابید حاجی میرزا آقاسی بسد واری کل عساکر منصوره فرمان فرستاد و او را بشیر میری که قبضه آن مرتفع  
 بالاس بود و نشانی که مکتل بجوهرش هواش تشریف کرد و میرزا تقی خان وزیر نظام مبارک با وین محل  
 و منصب در تبریز باطلی و در خور بکستر و طوی لایق بکرد مع القصد روز نوزدهم شوال ده هزار تن  
 از ابطال رجال سواره و پیاده التزم رکاب را آماده شدند و شانشان و ایران از تبریز بیرون شده در  
 باسیج فرو آمد و فرمان کرد که در همه راه چهارده عراده توپهای باره کوب را با توپخانه از پیش روی  
 لشکر عبور دهند و عراده توپ که بوزن ثقیل نباشد با اسبهای جنیت جنبش دهند با الجهد در  
 باسیج از امرای ایران و صنایع و مملکت عراض و ذریع متوالی گشت که همه بندگانیم خسرو پرست  
 چشمها بر او گشاده است و جانشان برهنه را آماده هر چه زود آتی همنوز ویراست و هر چه شتاب گیری  
 بصواب باشد و قصه کرامت خویش را از حاجی میرزا آقاسی و فرار او را بشان فراده عبدالعظیم نیز معروض داشته  
 و خروج سیف الملوک را با دعوت ملکانه و سلوک او را تا بزند انچه هم بنگاشته پس شانشان ایران  
 روز دیگر از باسیج کوچ داد و به بعد آباد و براند و از اینجا با دجان آمده و یکروزه و اتراق فرموده و سواره طالش  
 الحاق یافت و از اینجا تا چمن بوی طلی سبافت فرمود و بهم در اینجا یکروز لشکرگاه کرد و احمدخان نوری  
 نایب اشیک آقاسی را مامور کرد تا از پیش روی سفر کند و در هر منزل علف و آرد و قسواره و پیاده  
 آماده بار و دو سپاه خسته را نیز حاضر کند تا بعد از ورود و دو مکتب پادشاهی بر بنیان مترم رکاب شوند و در  
 اینوقت چون محمدخان زنگنه امیر نظام حاجی بجهان جاوید داشت و علیخان ماکوئی نیز روی بطن گذشت  
 هیچکس بر تاست پناه ایران نماند فرمان بود میرزا تقی خان وزیر نظام که هم درین سفر در تجویر لشکر تقدیم  
 خدمتی کرده بود و وقت را غنیمت شمرد و از کارداران دربار خواستار شد تا منصب و لقب محمد  
 خان زنگنه با او تفویض شود و دران منزل منصب طلیل امیر نظامی یافت و بدین نام بزرگ نام گشت  
 و درینجا شانشان را کارسی بزرگ پیش آمد و برای حاجی میرزا آقاسی در وزارت شانشان غازی محمدشاه  
 خراج ایران را چنان بدل کرد و بیتول و سیورغال و اکرام و فضال مردم مقرر داشت که هر سال  
 دو کور تومان خرج ایران از دخل ایران بر زیادت بود و شانشان مبرور را درین امر از کثرت جود پرشی  
 میرفت نه وزیر مغرور را در نیکار نگذاشتی بود و درین هنگام سلطان ناصرالدین شاه با خود همی گفت  
 که اگر کار چون دولت ماضی کنم مردم ایران از بیافتن حق خویش ناراضی باشند و اگر بر خراج ایران  
 بنفزایم و محل رجعت را اگران کنم در یوم یقوم حساب چه جواب خواهیم گفت پس صواب آنست که از  
 میان مردم ایران یکتن بر آید که بخرد و خشت خلق و سورت خوی و غنفلت طبع بر همه کس بختار  
 کند اختیاری کنم که نه از لطف جوانان شکوه یمند و نه بر ضعف پیران اندوه خورد و خشم امیران نفقت  
 فقیران را بیک میزان سخته کند و جیر لیان را با ناله یتیمان بیک امتحان سنجید و از تا چون قطع  
 مرسوم شانه را میل کند طبعش علیل نشود و چون بریتول مردمی و بیز خطرتین کشد از تن پرا و  
 خاطرش ملول نکند و بکند تا آنگاه که جمع و خرج ایران را بر بزرگ کند و رحم بر مادر و برادر نکند در میان

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

همه مردم ایران این هنر را در نا صید استعداد میسر اتقی خان امیر نظام مطالعه فرمود و عجب آنکه اگر در میان  
 بزرگان ایران صد کس را از بهر وزارت نامزد میکردند هنوز فوت باو نمی افتاد و این نبود جز از کثرت  
 طبع و فراست خاطر شایسته چه گفته اند دل پادشاه را با ملکوت خدای راه باشد و ارباب دول در  
 پیش و کم معلم باشند با بطلان شایسته ایران دل بر آن نهاد که صدارت اعظم را بمیرزا اتقی خان مفوض دارد  
 و این از فتح اقلیمی و کشودن کشوری نامبردار تر بود چه محمد علی و ستر کبری و تمامت شاهزادگان  
 و قاطب اعیان و بزرگان و جمهور و قواد سپاه و صنادید درگاه و جز این می نمود و خواستار جز این بود  
 با اینکه شایسته ایران هنوز نهمده و اگر نه مسجد و ساله بود همانکه خواست کرد و جهان راه راست بود اما  
 هیچکس را از کمون خاطر اکتی نداد و اکنون با سه سخن رویم بخشلی خان یوزباشی قزاقی بفرمان محمد علی  
 و صواب دیدار باد و عاده توب و هزار و پانصد تن سوار از دار الخلافه تا چمن توبیجی راه برید و پیوسته  
 لشکرگاه کشت و میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد بعد  
 از آن مترالت و تقرب در حضرت مامور باقامت در قلم کشت و تا کمون در بلده قمر و نکا رسیدند  
 این هنگام حرکت موکب پادشاهی را از آذربایجان بدانست از قلم قزوین برانند و در استیضاح  
 تن سوار افشار قزوین را تحریض داد و با خود برداشت و او نیز در چمن توبیجی بنی لشکرگاه آمد شایسته  
 فرمود میرزا نظر علی را که گفته بود بیفرمانی کنند و از قلم بدین حضرت راه بر گیرد پس حسن خان سپه  
 بیژن خان را که غلامان تفنگچی در تحت حکم او بودند بفرمود که نصیه الملک را بکوتاه نشوری صادر کنند  
 و بدان حکم چند تن غلام تفنگچی میرزا نظر علی را برداشته تا بارض قلم کوچ دهند و در اینجا سکون فرمایند  
 لاجرم چند تن از غلام تفنگچی را بیج سفر و ثروت میرزا نظر علی حکیم باشی را با خود داشته او را بدر  
 الامان قلم تحویل دادند چون درین وقت خبر درو و میرزا آقاخان وزیر لشکر بدار الخلافه معروض افتاد  
 و امرای درگاه با شاق از ورود او اظهار وحشت و دهرت کرده بودند شایسته و دانا همی نخواست  
 که تا ورود موکب پادشاهی امر از خشت و تپا همی اسوده خاطر باشند هم خطی بدار الخلافه فرستاد  
 که میرزا آقان وزیر لشکر دیگر باره سفر گاشان کرده بماند شایسته بعد از ورود و بطهران نشین  
 چون این حکم را بدار الخلافه داد و وزیر لشکر گفت من ازین آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه  
 مازندران کنم و نگذارم بدست امرای ایران که مد طهران اقامت دارند کاری افتد که مورث  
 ندامت باشد منت خدای که بر این هر دو آرزو فایز شدم و اکنون که شایسته در میرسد ازین دو  
 غایب قلب مبارکش را هیچ اگر استخوان بود و پس وقت باشد که اطاعت فرمان سلطان کنم  
 و مراجعت گاشان گیرم چون کار بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس بمیان ارک  
 سلطان فی در آمدند و در خدمت محمد علی و ستر کبری معروض داشتند که سالهاست دولت انگلیس  
 و ایران با هم از در مودت و موالاتند و سو و یکدیگر را از دست نمیکذارند و از قبل دولت خود بطلاع  
 این خبر میگیریم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر اینون در و در باشد و از انوی کار دران



## شرح سلطنت و جمائیری ناصرالدین شاه قاجار

محمد علیایز مراجهت او را راضی بنودند وزیر لشکر چون در میان بوک و مکر افشا و جویم کرد که از محبت او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امر از بان ملامت باز دارند و بگویند چرا بی اجازت طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید و رهنماییکه صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس و تمامت امرائی که در ارک جای داشتند و همچنان خادمان حضرت محمد علیایز هم باغبان بودند و روی با پنجاهت کرد که این جنگ و جوشش بگذارد این اختلاف کلمه ازان در هست که من بی فرمان بدین آمده ام و این رای برخلاف باشد همانا من بفرمان آمده ام و دست در گریبان برده و دستخط مبارک شاهنشاهی که در ایام ولایت محمد بدو داد و بجل مسیح امارت میخواست و چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه رقم شد بیرون کرد و گفت من بکلم این مشورت را بدینجا ناخته ام و هم اکنون بسرای خویش در خواهم رفت و استراحت خواهم نمود تا آنکه که شاهنشاه فراز آید که کشد حاکم است و رهنواز و دوست و دشمن چون آن خط بدیدند زبانهها بکام در کشیدند پس وزیر از ارک سلطانی بسرای خویش در رفت و برادر و میرزا فضل الله میر دیوان هم در خانه خویش جای گرفت اکنون بدستان خویش باز گردیم از چمن توپچی موکب سلطانی کوچ بر کوچ تا بسلطانیه طی مسافت کرد و در میان زنجان و سلطانیه خسرو خان که بجای با اتفاق علی خان سررتب قراکوزلو و دوفج سر باز بتقلید و سلطنت چمن مسکت برخاک نهادند چار آفرید بایجان فرمان داشتند که خسرو خان که در دستان را برضا قلیخان بگذارد و طریق حضرت برادر و بالحد روز در و دشتان شاه زنجان و دوفج قدیم و جدید خمس با هزار و پانصد تن سوار پیوسته رکاب شدند و هزار پانصد سوار شایسون نیز از راه برید و شاهنشاه ایران در سلطانیه یکروز لشکرگاه کرد و عرض سپاه دید و بنگانه و قورخانه و تمامت سواره و پیاده و آذینشگاه حضور رجور و او هم در اراضی خمسه مجبلی خان ماکوئی چنانکه مذکور شد از کرمانشاهان بدرگاه پیوست بی فرمانی کردن و بی حکم طلب بحضرت آمدن او موجب سخط و غضب گشت فرمان رفت تا او را مأذون داشته بند بر نهادند و اوقات حشمت و ثروت او را باز گرفتند آنکه دوفج خمس را مامور بتوقف زنجان فرمود و دوفج قراکوزلو را اجازت رجعت بنگانه و اوتا خویشین را برک و ساز کرده ساخته سفر خراسان باشند و عزم خویش عبدالمیرزا را بکومت خمس باز گذاشت و میرزا شفیع توسیگر وزارت او داشت آنکه از اراضی خمس به سپاه قزوین گشت فوج افشا قزوینی و سوار ایل و اوسه که در نواحی قزوین سکون دارند تمامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت رکاب واجب بنود مامور بتوقف در قزوین آمدند و هم از پنجاه طریق دارالخلافه خبر داشت مردم طهران تمامت شاهزادگان و جمهر را مراد قاطبه اعیان استقبال شاهنشاه را داده بر گزفتند بنظر محمد حسن خان سردار ایروانی که در عرص راه از ور بار سلطانی بدو خطی آمد که مادر امیر معراج افشا و که پروت قانون چاکری خشی همی کنی اگر ازین پس سراز سراسی خود بدر کرده بفرمایم تا سرت بر گیرند لجرم محمد حسن خان ملازم سراسی خویش بود و دیگر مردم فوج از پس فوج شتاب میکردند

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و در عرض راه بر کاب می پیوستند من بنده با تفاق میرزا شیخ صاحب دیوان بدینوسیله سیلانیه مخیم  
و خاک پیاسب سلیمان زمان را تویتای دیده ساختیم و بواسطه شایان ترین مفاخرت پیکرانه آیدیم  
مع انقضای موبد پادشاهی بدین شکوه و قریه از سیلانیه بقریه یافت آید و نزول فرمود و سرپرده سلطنت  
افراخته گشت امرای که در ارک حجابی داشتند بدین محبت که ارک سلطانی را نتوانستیم حتی که گشت تا  
بدین وقت پذیره سلطان نکرده بودند در یافت آید و زمین بوس درگاه کردند میرزا انصاریه صدر  
الملک هنوز خود را صدر اعظم می پنداشت و از روی اقامت در سرای حاجی میرزا قاسمی داشت در  
یافت آید و که روی امر و نهی پادشاه با میرزا تقی خان امیر نظام گشت و سرای حاجی میرزا قاسمی  
برای مقام او تقییس یافت مردمان تفرس کردند که امارت نظام و صدارت اعظم خاص او  
خواهد بود و صدر الملک و جماعتی دیگر از بزرگان و در تحریب این امر از قدرت خویش برزیادت خویش  
کردند و کوشش ایشان را با تشدید حکم پادشاه منالحت کوه و کاه بود و درین منزل چون صدقیت  
و حسن طیت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارج است کشف افشا و مکانت او را در  
فصل و ادب و استقامتی نظم و تدبیر و عرب و استیفا می چند کونه خط و تقصای چند کونه لغت باز  
و انشد شایسته ایران بصلاح و صواب دید میرزا تقی خان تحریر رسائل خاصه و ترقیم اسرار مکتوبه را  
با او مفوض داشت بالجمله روز دیگر که جمعه پست و یکم شهر ذیقعد الحرام بود و شاهنشاه ایران از ایالت آباد  
بشهر طهران درآمد و میرزا تقی خان را هر ساعت برافتی دیگر خلعت کرد و نام بزرگان و اشراف را  
جریده کردند که شب شنبه پست و دوم ذیقعد میان سرای سلطنت پیش روی عمارت کلاه فکری  
حاضر شوند و بکلام ارصاد ستاره شناسان و رصد و آنان چون هفت ساعت و پست و ذیقعد از شب  
پسری شد شاهنشاه جوان بخت رخت سلطنت را که از هفت پدربیراث داشت طلب فرمود و تاج  
کیانی را که چهارمین بیزان از اوقات رمانی و دیگر جواهرش هوای ترصیع یافته بر سر نهاد و باز و بند  
دریای نور و تاج ماه را که بعضی از جواهرش را از تخمید قیمت پیران نهاد و اندر بر بست و رشتها  
لالی منضو دراکه هر دانه با پیضه بگو تر و در برابر می ترانه دارد و حایل کرد و شمشیر الماس را که در دست  
چنین پادشاهی جهان بکشاید بر میان بست و بر تختی مرصع و مکل بر پشت حاضران حضرت رده نشین  
در تخت سجد آستخت و تینت کفنه من بنده نیز چون کرک شتاب بر دیدار آفتاب نگران بودم و در آن  
جلوس مبارک یا مین و تبارک می سرودم و هم در آن شب میرزا تقی خان امیر نظام را بجا نهاد  
که حواشی آن تمام از مرد و آید از تخمید داشت خلعت شاهوار رسید و نام آتاپچی و صدارت  
اعظم با امیر نظام توأم گشت و رتق و تقی تمامت امور بخدمت و خاتم او مسلم آمد و از پس آن روز  
دوشنبه پست و چهارم ذیقعد الحرام شاهنشاه ایران با رعایا در داد و در سرای شیخ سلطان  
ایوان بزرگ جهان بانی بر تخت مرمر با تاج کیانی جلوس فرمود و صنادید امر را بشهرت  
جلاّب و شیلان کامیاب و شیرین مدان شدند و اندر پس آن میرزا تقی خان بر وساده وزارت

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

جای ساخت و بنظم مملکت و تقویم امور سلطنت پر دخت محمد حسن خان سردار را خواستار شد تا شاه  
 بی هوش را معفو داشته از ازل زمان درگاهش ساخت آنگاه بزرگان ایران یک یک و دو دو و مجتر  
 خویش طلب داشته با ایشان سخن در انداخت و گفت تخت بگویند آیا مابو وزارت اعظم پذیرفته اید  
 و بر آنچه حکم کنم کردن نهاده اید یا پروه مخالف خواهید خواست ایشان چون دیدند اکنون اینکار بر او  
 استوار گشته و بر مندر حکمرانی کامکار نشسته ناچار بدین تضارضا دادند و با طاعت و متابعت و متواضع  
 نهادند میرزا اتقی خان از انجمن غایت خاطر اسوده کرد و حفظ امور جمهور و نظم حدود و ثغور را در وجه  
 همت ساخت و چون بیشتر در آذربایجان روزگار برده بود و بر امر عراق و مملکت ایران حاطی لایق  
 نداشت و از پیش شناخته بود که در کار رکشور و امر لشکر یکچسک چون میرزا آقاخان و وزیر لشکر  
 دانا و پنا بنا شده از زمان پیش که مستوفی لشکر یا وزیر نظام بود در سخت فرمان وزیر لشکر کار  
 می پرداخت و هنر او در هر کار رینکومی شناخت و این هنگام دانسته بود که عقد های در هم بافته  
 و بر هم نهاده امور ایران را جز بهر انکشت تدبیر وزیر لشکر نتواند کشد ناچار با او طریق موافقت و  
 مراقت گرفت و شرط داد و پیمان اتحاد و محکم کرد و در جزئی و کلی امور رهشورت او را مقصود داشت  
 و بدست او مشکلات مملکت و معضلات دولت را سهل دانست و زبان او را افتاح ابواب بسته  
 و دل خار چه شمر دو و در اینوقت بنیان امر خویش را بر تیر حصص این قواعد و تشیید این مبانی استوار  
 یافت و با دل قوی و پیران حضرت و مستوفیان درگاه را طلب نموده جرید جمع و خرج حساب  
 ایران را از ایشان بچست و دو کرد و تومان خرج را بر جمع افزون یافت پس طبقات شاهزادگان  
 بزرگ را تا چاکران خور و نام هر کس را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاه همی بنخواست و  
 از رسوم و مواجب ایشان لغتی بگاست و درین امر وضع و شریف و قوی و ضعیف را بیک دست بهر  
 فرست و تا یکچسک را بکس محزه بنا شد و من بنده با اینکه در حضرت شاهنشاه بمنصب اتیفا مخزومی  
 بزرگ داشتم و در انشا و تصایده لالی فرایند شاه حضرت می بردم و تا ریخ اقالیم سببه جهان و مقام  
 غمه زمین را زده زبان ترجمانی کرده نگار می دادم در وایت عرایض قریب و بعید را در بارعام  
 پهن می کرد و علی بدان فلاق و عطاقت میگردم که مورد تحسین پادشاه می افتاد و وقت آمد که دو هزار  
 کس در پیشگاه حضور انجمن شد و حامل قضا من رسید من بنده و قضا سی بیاض بر کر قتم و بی لکنت زبان  
 تا آخر قتم با بجمه با تقدیم چندین خدمت میرزا اتقی خان معادل و دو هزار تومان زر رسکوک از مرسم  
 و مواجب من بنده بگاست الا انکومیا و نهاد که چون اینکار بر میزان نهم با تو و چندان و هم وزیر  
 لشکر نیز آنچه وی بر دمت نهاد و ضمانت کرد و مع القصه کار بدینگونه کرد و چند انکوم جمع و خرج خراج  
 ایران را با هم برابر داشت از پس آن بنظم بدان و امصار پر داخته بصواب دید شاهنشاه ایران فرمان  
 کرد تا اسکندر میرزا را بگومت قزوین پرورن شد و میرزا بگو مستوفی تفرشی وزارت قزوین یافت  
 و ایشان در عشر آخر فریخته بکانب مقصد شتافتند شاه بخرج میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای

تدبیر کردن میرزا  
 خان امیر نظام  
 میرزا آقاخان وزیر  
 لشکر در جمع و وضع  
 ایران

## جلد سیم تاریخ قاجار از مجلدات ناسخ التواریخ

فارس مامور بکومت کاشان کشت و محمد کاظم خان پسر محمد حسین خان کاشی وزارت او نامبردار آمد  
و در خدمت او طریق کاشان گرفت

در ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا قتل حاجی میرزا محمدتقی توبانی باشی بمبئی بمباران  
ازین پیش در ذیل تاریخ شاهنشاهی قاجاری محمد شاه قندهارستان و قاضی میرزا بهادر حمزه میرزا بهادر  
اراضی و بهریت شدن حسن خان سالار تا بدینجا که سالار و جعفر قلیخان کرد و شاهزاده حمزه میرزا بهادر  
شاهزاده خان قاجار و در بنجارجای کرد و مردم ششم کنون این سخن از بنجاکه باز شد فراز می آید آنجا که  
شاهزاده حمزه میرزا بنحون محمد علیخان ماکوئی از مشهد مقدس بجانب بنجاء کوچ میداد و مصمصام خان  
با یک فوج سرباز در آنک مشهد باز کفداشت و نیابت حکومت خویش را بدو تفویض کرد و او با مردم  
آن بده کار بعد و دصفت بمیکر و سرکردگان لشکر که چون دیگر چاکران بزرگین و کبیر یکدیگر را بنحونید  
و در حضرت بجز بر بدیم سخن گویند بر مصمصام خان حیدر و چون حمزه میرزا از بنجاء و مراجعت کرده  
بجهت غارت میاه و خضارت گیاه چهل روزه در چمن کا و باغ اوراق کرد و وقت یاقه زبان بسکایت  
و سعایت مصمصام خان کوش و چند آنکه حمزه میرزا در حاضر خدمت ساخته مصطفی قلیخان میر تقی میرزا  
با دو فوج سرباز بمبانی و افشار بجای او نصب کرد بعد از دو روز او بمشهد سرباز افشار و بمبانی  
سرباز فرمائی بر آورد و دست تقدیری بموال و اقبال رعیت شهر و حومه فرار بردند تا بدینجا که مردم  
خرمنهای اند و خیمهجات انباشته را در پیرون شهر بکذاشتند و حراست زنان و فرزندان  
خود را مقدم داشتند بجانهای خود در رفتند و حمزه میرزا چون بر سران سپاه حکمی که لایق بود در آن  
نداشت بعد از اصغای این خبر کار بمباحث گذشت و از نسوی مردم لشکرگاه از بهر علف و آذوقه  
به رویه و قریه در میرفتند تا تامل غار گه وینا هر چه می یافتند بر میکرفتند لاجرم مردم خراسان  
یکبار به رنجیده خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمد خان پسر آصف الدوله که بعد از دو روز حمزه میرزا  
بنجاسان با عشیرت آصف الدوله و سالار و رقبه شریفه حضرت رضا علیه الصلوٰه و السلام پناه بده  
گشته و تا کنون به انجا میزیست و رینوقت فرصتی بدست کرده مردم شهر را یک یک دود و دود  
تحت قبه مبارکه دیدار می کرد و دوزخند و شور و مواضعه می نهاد و از قضا هم درین هنگام در چمن  
کا و باغ خبر بجزه میرزا بردند که حسن خان سالار و جعفر قلیخان شاه دولتشکری ابنوه از ترکمانان  
بروشته از سرخس تا آق در بند تاخته اند اراض خان سرخی نیز با ایشان کوچ میدهد باشد که  
در نوامی مشند غارتی بر نه و غنیمتی بکیند حمزه میرزا بعد از اصغای این خبر نخستین جمعی از سواران  
عراقی را فرمان کرد تا با اراضی کال یا قوتی رفته حد و خراسان و از شر دشمن نگران باشند و  
از قهای ایشان ابراهیم خلیل خان را با بعضی از تونجانه و سرباز و سوار خراسانی تاخت و این  
هر دو لشکر در کال یا قوتی با هم پیوسته شدند و ایشان را انکی آمد که جعفر قلیخان و سالار تا با اراض  
نظر برانده اند و راه نزدیک کرده اند لاجرم سواران عراقی و خراسانی با استقبال جنگیشان

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مقتدر ترکان  
سرخس باشکر  
خان

احتمال کردند جعفر قلچیان چون اینمسنی را بدانست لشکر خویش را در نیکابای بزد داشت و خود را با سوار  
در پیش روی لشکر نمودار کرد و چون سوار عراقی و خراسانی او را دیدار کردند و هب بر جانند و از  
دنبال ایشان برانند جعفر قلچیان کاهی سبیزنده و کاهی کیزنده سواران را از میان توپخانه و سبیز  
بمانتی عبید و در افکند آنکه مردم او کین بکشد و خراسانی را در میان پره خویش  
افکندند و از چار سوی رزم دادند و عجب دانه خان صاین قلعه را باد و برادر زاده بضر کلاه فلک  
از اسب در انداختند حاجی از سواران صاین قلعه و شاهسون و دیگر قبایل مقتول شدند و جمعی سیر  
گشته بقیته ایست هر میت شده تا بمیان سرباز و توپخانه عثمان کشیدند ابراهیم خلیل خان چون این  
دید سران سپاه خراسان خطاب کرد که شما را با سالار مواضع در میان است و این تنهایی که سپاه  
ما افتاد و چند آنکه جمعی سربازان و کوهی پشت با جنگ کردند همه از حیل و نیزنگ شما بودیم اکنون  
از میان لشکر آذربایجان و عراق یک سویی شوید و جدا گانه او تراق کمیند و محمد حسین خان نهره  
با پانصد تن سوار و دیگر سواران خراسان را به لشکر گاه خویش را افکنداشت مردم خراسان یکی را به  
آزاده شده سخن را آن نهادند که هنگام فرصت طریق مخالفت سپارند و این خبر بشهر مشهد فرستاد  
مردم آن بده در کار عصیان و طغیان قوی دل شدند و از آنسوی چون قصه قتل عبداللّه خان سلطان  
و هر میت لشکر از حمزه میرزا بدانست ناچار از چمن کو تاغ کوچ داد و تا کال با قوتی بچیل طی مسافت  
کرد و درین وقت حاجی پیکر بیکی از تحت قبه مبارکه اعلان کلمه عصیان را تقسیم عزم داد و چند تن  
از اشعار شهر را با خود متفق کرد و در رجب مردی را نیز طلب نمود و این رجب از جمله غلامان  
رکابی بود که بر حسب حکم حمزه میرزا در سخت فرمان جعفر قلی میرزا سپهر محمد ولی میرزا اینریت نیکام  
توقف حمزه میرزا در چمن کا و باغ آوده عصیمانی کشت و جعفر قلی میرزا بر خم چوبش زحمت  
فراوان کرد و لاجرم رجب بشهر مشهد کریمه بصری قبه مبارکه پناه برد و این هنگام حاجی میرزا  
محمد خان پیکر بیکی پوست باله رجب مردی با چاه تن از اشعار بلک شمشیر از غلاف برایش خند  
بر قضا از چهره در او میخندند و باغهای پیکر بیکی در شب پست و پنجم شهر رمضان از صحن تقدس  
رضوی علیه السلام پیرون تاختند و تخت راه بازار را پیش داشته بطلب شهنه شهر  
همی شتافتند و او را در جای نشست خود دنیا فشد چه ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شهنکی  
شهر داشت با تفاق حاجی میرزا ششم مجتهد و چند کس دیگر از بزرگان علما در سراسر ای یک تن از  
اعیان مشهد بمیان بود و لاجرم جماعت اشعار محض حال او را کرده ناکاه بدان ضیافتگاه در آمده  
باقا بهای آویخته و حر بهای انجمنه مجلس در رفتند و ابراهیم سلطان را از این رعایا بدین  
مجلس کشید و با تیغ پاره پاره کردند و هر شق او را بیکه روزه بیا و میخند و میرزا کاظم نمنانی را  
نیز مقتول ساختند و از انجا بجانب خانه حاجی میرزا عبد الله متولی باشی شتافتند و ببری او  
در رفته او را از میان جامه خواب مآخوذ داشت و کشتن کشتن تا بمسجد که مرشد او کردند

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

میزرا محمد خان بیگلربیگی که در اینجا نیز آتش فتنه را دامن میزد چون چشمش بر حاجی میرزا عبدالعزیز افتاد از ورشتم با آنجماعت گفت که هنوز اوزار زنده و بنزدیک من میدارید لاجرم او را یکی کوی کشیده در دلیز مسجد سرش از تن بر گرفتند و هم در آن شب در هر خانه و پهنه که کان منترل سر بازی داشتند برافشید و هر کس از جماعت سر بازان بدست آوردند بکشتند و نیز دیده بان برج و باره و هر سردار و زنا تمامت و تنگی نمودند و مقتول ساختند که هیچی از سر بازان ازین مملکت پیرون بسته در صحن قبه مبارکه پناه جسته و در اینجا بر بام صحن مقدس سنگر کرده بجا داشتند هم بر ایشان کسی رحمت نیاورد و پیکربیکی حکم داد تا ابواب صحن مقدس را مسدود داشتند و چند روز ایشان را بی آب و نان بگذاشتند تا ناچار قتل و اسیر رضا دادند و از اینجا پیرون شدند پس بفرموده با جماعتی را سر بریدند و برخی را با ترکانان بفرود خند و گروهی را در حمام خیابان سفلی جو عان و عطشان مجوس نمودند و چون ازین کار بر پا داشت سرعی از برق و باد و جنده تر بنزدیک سالار فرستاد که دیگر از بهر چه نشسته برخیزد و طریق شهر بگیرد که کار بر مراد رفت و علمای شهر نیز بدو نوشتند که ما ازین پس اطاعت مردم آذربایجان را نخواهیم کرد چه ایشان را از شهر بیعت اثنای عشریه پیرون میدادیم از بهر آنکه سر بازان بتمام زمان در رفتند و از زمان مردم زنار که در بند بالجه درین فتنه ابراهیم خلیل خان بیخته اعداد کارشکر در شهر مشهد جای داشت و قبل از آنکه مردم شهر بدو دست یابند خود را بمیان ارک مشهد در برد و با تفاق مصطفی خان همدانی محصور و محاصرت و صورت حال را بمجلس مکتوب کرده بنزدیک شاهزاده فرستاد و اما شاهزاده حمزه میزرا چون در کمال یاقوتی خبر برشوریدن مردم شهر و قتل و دلب سر بازان را اصفا فرمود و بیست و نوبت شهر را بر گرفت و مردم شهر را این بدانشند سپاهی از سواره و پیاده انجمن کرده از شهر باستقبال جنگ پیرون تا خشد و در کمال عیش و تاختنی بشکر شاهزاده بردند و چند نفر شتر و قورخانه را دشتگیر ساخته مراجعت بشهر نمودند و از این نصرت مردم شهر در جنگ شاهزاده دلیگشتند و از آنسوی چون حمزه میزرا ابواب شهر را بر خویش مسدود یافت راه بگردانید و از دامن کوه سنگی طی طریق کرده بقلعه ارک مشهد در رفت و خود با جماعتی در ارک جای گرفت و دیگر لشکریان در پیرون دروازه ارک لشکرگاه کردند و لشکری از پیش روی سپاه بر آوردند مردم شهر که بفتوی بعضی از علمای خود این جنگ را جفا و می پنداشتند از دروازه نوحان پیرون تا خشد و جنگ در انداختند حاجی میرزا نایب مشتم نیز در پای باره شهر نگران این جنگ و جوش و فداگاه بنغم کلوله توب خشتی از فراز باره باز شده بر سر حاجی میزرا نایب مشتم فرود شد و جراحاتی بوسی رسانید شریان شکسته شدند و او را بر دوشته بشهر در بردند از پس آن بفرموده حمزه میزرا مصطفی قنچیان سر قییب با جماعتی از سره بدران برای صلح علف و آذوقه از لشکرگاه پیرون شد مردم شهر این بدانشند و از دنبال داشتند و او را دریافتند و جنگی صعب به پوشتند مصطفی قنچیان چون مردان رزم دیده بکار درآمد و با اینکه

## شرح سلطنت و جهانگیری نوری صمدی شاه قاجار

زخم کلود بران یافت از بهر آنکه مردم او دل شکسته نشوند جرات خود را پوشیده داشت و چون  
 بگوشتید که دشمنان را بهزیمت کرده مراجعت بشکرگاه نمود و درینوقت حمزه میرزا چند کثرت رسول  
 بشهر فرستاد و مردم شهر را به حیم و امید پیام داد و باشد که بی زحمت مقاومت مردم طریق  
 اطاعت و انقیاد بکنند و چنانکه او را اجابت نکرد بلکه فرستادگان او را اجازت مراجعت ندادند و چنانچه  
 روز دیگر فرمان یورش بشکرگاه داد و سربازان از محلی که مشهور بمرشوراست تا خن برود و بشهر در  
 رفتند و آن محلت را تا بازار و حمام شاه فرو گرفتند و بی توقف تا آنجا که مالک بودند بمعرض نب  
 و غارت در آوردند و استرحام هیچ مرد و زن را اجابت نمودند و رعایای شهر چون این بدیدند از بهر  
 حفظ زن و فرزند و اموال و انتقال خویش با مجاعت اشترار و اهل بقی و فدا و متفق شدند و از فرزند  
 با هماد پس دیوار بیدافت و مبارزت قدم استوار کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته  
 ایشان را بهزیمت دادند و تا درون قلعه ارک برانند و از بهر آنکه از آن پس سربازان را قوت یورش  
 نباشد خندق در میان شهر و قلعه ارک حفر کردند و سکرهای محکم بر آوردند و شاهزاده حمزه میرزا  
 در خشم شد و حکم داد تا تو بهار بجانب شهر فراز کردند و چند روز و چند شب چون باران بسیار  
 بکوک مرک بر آن شهر بسیارید تا از آن طرف حسن خان سالار چون مقاومت با حمزه میرزا را در وقت  
 با زوی مردم سرخس بدست جعفر قلیان کرد و شاه و لورادانه هرات نمود تا از ایام محمد خان والی هرات  
 استمداد کند و لشکرهای در خور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد و بعد از فرستادن جعفر قلیان رسول  
 بکلیه یکی برسید و خبر آشتن مشهد را برسانید لاجرم شاه و خاطر کشت و ترکان را نیز قوی  
 دل و دلیر کرد و بیدرنگ قرا و غلان که در میان قبایل آخال آن یکی است و اراضی خان و  
 دیگر تو شید خان را که در طایف سرخس حکم و بودند برداشته با و هزار سوار ترکان با هم  
 و شتاب شهاب تابش مشهد برانند و در و او مردم مشهد را جلالت برزید و کشت حومه شهر را  
 نیز بهجت فرمان خویش کردند و حمزه میرزا و لشکر او را یکبار به حصار دادند و درینوقت از برای روزه  
 و علوفه کار بر لشکر باین بصورت میرفت که گاه با تو سنجانه و سرباز بقتل و قزاقی قریب شهر  
 در رفته و وقت چند روزه بدست کرده مراجعت با رک مینمودند و همه روز با مردم شهر نرم  
 میدادند و از جانب ویکر سواره هزاره در اطراف لشکرگاه از ترختن باز نمی نشت و اگر از  
 سپاهیان کسی بطلب آرزو و یا چرانیدن و آیه خود پیرون شدی اسیر کشتی و هم دین دار  
 ویکر حسن خان زعفرانلو فرصتی بدست کرده با جماعتی بجانب لشکرگاه یورش برد و بر خیم  
 کلوده توب با خاک پست شد و مرد و شش بهزیمت کشتند و درینوقت مسرعی که مکاتیب را در آن  
 دولت را از طهران بخراسان میبرد تا حمزه میرزا را از وفات شاهنشاه غازی آگاهی دهد و گرفتار  
 مردم سالار کشت حسن خان سالار شاه و خاطر شده مکتوبی را بشکرگاه حمزه میرزا فرستاد  
 و پیام داد که این جنگ و جوش از بهر چیست و از برای کیست پادشاه شجاعان را

در آمدن سالار  
 بمشهد مقدس  
 و محصور شدن  
 حمزه میرزا

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

و دواع گفت روا آنت که شما نیز جنبت را و دواع گویند و روز دیگر سپید ما ششم ندیم خود را بنزد حمزه میرزا رسول کرد و گفت باش خزاوه بکوی که این سپاه را پی پادشاه چربا بیدرینج مبارک داد بشکنج مناجرت انداخت صواب آنت که این منازعت بگذاری و طریق مراجعت برداری اگر این پس تخت و تاج ایران بهره من گشت و اخذ خراج نصیب من افتاد و تو را و این لشکر که در رکاب تو چندین مصا برت کردند و مردانه رزم دادند پاداشی پادشاه ما نه خواهیم کرد و شما خزاوه حمزه میرزا در پاسخ گفت سالار را بکوی اندازد خویش که و پیرون اندازد خود سخن مکن که ما را در سیاحت با رعایت تو حاجت نخواهد رفت مع القصد در میان چنین دایمیه بزرگ خبر دقت شاه غازی محمد شاه در شهر مشهد پراکنده گشت و سالار این خبر را طایعه اقبال دهنست و مردم خراسان و تقدیم خدمت او یکی برده چندان شدند و هم درین وقت کثوف افتاد که جعفر قلی خان کرد و شاد لویار محمد خان والی هرات را با لشکر جبار جنبش داده بود سالار کوچ میداد این خبر نیز بطر لشکر عراق را شکسته کرد و حمزه میرزا یکبار در تنگنای حصار گرفتار گشت و علف و آذوقه چنان تنگیاب شد که سر بازان بیشتر وقت گوشت اسب و ستر قوت کردند و مواش را چون علف نبود فراوان در قلعه ارک بردند و هوای قلعه بشدت عفن گشت اما یار محمد خان بی اگر جعفر قلی خان ملازم خود میرزا بزرگ خان قرایی را بنزد یک حمزه میرزا فرستاد و معروض داشت که مراد حضرت تو خبر سراطاعت و انقیاد نیست اینک بالشکری ساخته بد رکاه تو خواهیم تاخت و بهر چه فرمان مکنی فرمان پذیر خواهیم بود مع القصد یار محمد خان با اتفاق جعفر قلی خان تا با راضی جام طی فرستاد کرد و از اسنجا و دیگر باره چنانکه جعفر قلی خان ندانست مکتوبی بنزد یک شاه خزاوه حمزه میرزا فرستاد که چنان بیانی من بود سالار آمده ام بلکه بحضرت تو خواهیم پیوست و در راه دولت رزم خواهیم داد و از اسنجا مکتوبی با سالار کرد که من فردا بشهر مشهد در می آیم بفرمای تا از بهر من سهائی در میان شهر مینماید بدارند و فردا شوم حسن خان سالار چهار باغ مشهد را در میان شهر قیمن داد و بفرمود و در آن بخش میرزا با اشراف علماء و سادات و اعیان شهر بامدادان از دروازه شهر پیرون شوند و یار محمد خان پذیره کنند و چون تفرس کرده بود که با حمزه میرزا نیز تقریبی کرده است روز دیگر علماء و اعیان را با لشکر لایق پیرون فرستاد و لشکریان را بفرمود که چون یار محمد خان را دیدار کردید بکمان باشید اگر بشهر در می آید و در تکریم مقدم ادخویشتن واری بکنید اگر با جانب قلعه ارک راه بر گیرد با او در آویزید و اگر توانید خویش بریزید مع القصد روز دیگر مردم شهر پیرون شدند و راه بر گرفتند اما یار محمد خان با جعفر قلی خان گفت من سخت باید بقلعه ارک در شوم و ارک را فرو گیرم آنکه آسوده بشهر خواهم سیم شد جعفر قلی خان اگر چنان سخن را از در صدق میدانست اما قدرت مخالفت نداشت و در معنی خود بود با محمد خان هسی قطع مسافت کرد تا آنجا که راه ارک از طریق شهر نمودار شد غمان بجانبارک بر تافت و از دروازه ارک نیز ابراهیم حلیل خان

رسیدن محمد خان  
از بهر تخرسان



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و عبدالعلی خان با سرباز و توپخانه استقبال او را پذیرفتند و مردم شهر چون این پدید آمدن بجانب  
 حمله برده جنگ در انداخته یار محمد خان در زم زم از دهن کوه سکنی بسوی ارک می رفت تا توپخانه  
 و سرباز با او پیوسته شد این وقت مردم شهر را دست از مخالفت با او کوتاه گشت و یار محمد خان بر  
 و آمد و در حضرت حمزه میرزا اظهار اطاعت و انقیاد کرد و جعفر قلیخان را نیز مجبور ساخت با خود همیشه  
 و بریکسوی او و وی حمزه میرزا جداگانه لشکر کاپی کرد و چون یکدیگر و وزیر این برگشت و از بهر زوجه  
 کار بصورت میرفت یار محمد خان ~~سار~~ ره افغان را بدو داشته بقلعه کلکان بر رفت و مقداری علف  
 و آذوقه حل داده بمصوبین قلعه آورد و این هنگام مردم شهر دشنه که دیگر یار محمد خان با ایشان  
 یار نخواهد گشت و بریکس و یکدیگر و یکجته شدند و چون روز دیگر چون یار محمد خان از ارک پیرو شد  
 باشد که از غلات و جو بات چیزی بارک رساند سالار مردم شهر لشکری ساز کرده با جنگ جنگ  
 او بتاخت و هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده بحیر و دار آمدند و در میان ایشان زرمی صعب  
 رفت بعد از کشتش و کوشش بسیار نصرت با مردم شهر قشایار محمد خان و افغانان چنان هنریت  
 شدند که توپخانه خود را که آشته راه ارک برداشتند حمزه میرزا چون این خبر باز داشت بفرموده از  
 میان ارک توپچی و سرباز شتاب زده پیروان شتافتند و یار محمد خان را دریافتند و او را با افغانان  
 بارک در آوردند این وقت اقامت لشکریان در کنار مشهد مشکل افتاد و یار محمد خان در حضرت شاهزاده  
 معروض داشت که صواب آنست که از اینجا بجانب هرات رهسپار بشویم و زمستان را در آن  
 اراضی بپای بریم علف و آذوقه لشکریان را من از خویش بکمالت تا آنگاه که شاهنشاه ایران  
 در تخت ملک جای کند و زمستان بپای رود پس با سپاهی ساخته از بهر جنگ باز شویم و کار  
 بر مراد کنیم شاهزاده درین سخن با او همداستان گشت و بفرموده اسبهای توپخانه را شمار کرده کوفه  
 و چند آنکه با یکدیگر داشتند توپها را از بهر حمل و نقل بجای گذاشتند و آنرا که اسب برده بود در حسب  
 فرمان توپچیان خرد و در هم شکستند و عاده اگر آب سختند تا از پس ایشان دشمن نتواند بکار بست  
 جعفر قلیخان کرد شاهزاده در این وقت تدبیری اندیشید و پیمان نهاد که اگر او را کیل سازند تا بشهر  
 در رود پا لصد نفر شتر با حمل آذوقه و یکصد سراسب و یکصد استر بدیشان فرستد تا بیج سفر  
 هرات کنند و شاهزاده او را را ساخت و بنخواستاری یار محمد خان و ابراهیم خلیل خان او را  
 خلعتی نیکو بداد تا بشهر مشهد در وقت لکن و فایده نتوانست کرد و چه سالار و مردم مشهد چنان او را  
 پذیرفتار نشدند پس از یکدیگر و روز دیگر چون عجز جعفر قلیخان از وفای عهد مکشوف افتاد و حمزه میرزا و  
 یار محمد خان چند آنکه نتوانستند عمارت ارک را ویران کردند و بسختند و از اینجا کوچ داده طریق  
 هرات برگرفتند خندان سالار و جعفر قلیخان نیز با لشکر خراسانی و ترکمان از دنبال ایشان سپا  
 بودند تا اگر نتوانند بشکرگاه ایشان باختی گسند چون حمزه میرزا از اراضی جام بدان سوی شد  
 سالار بجانب نیشابور روانه کرد و در راه با طایفه شور با لشکر غامی خود او تراق کرد و این هنگام

جلد سیم تاریخ قاجاریہ از مجلدات نسخ التواریخ

پشتر محال خراسان تحت فرمان سالار بود و نیز امیر اصلاحتج پسر خود را با جمعی از سواران خراسان  
 پنهان در مستنداتی آن اراضی را فرو گرفت و از آنجا با شکری لایق بجزویشان رفت و آن

محال را نیز تحت فرمان کرد

فرار کردن سامحان اینجانی از طهران و تقدیم خدمات او بدولت ایران

سامان خان یلغی نیا سپهر رضا قلیخان زعفرانلو و ابو العیض خان برادر ابو حصب فرمان مامور متوقف طهران  
بودند و بعد از وفات شاهنشاه غازی سامان خان با خویش اندر رسید که اگر چه چنان متوقف طهران بنجم  
تاشان شاه ایران ناصر الدین شاه از او بر بیگان فراز آید و بر تخت ملک جای کند کار واران دولت  
چنان خواهند و است که من مجوسا درین شهر بوده ام لاجرم تازنده با ششم ربانی نخواهم یافت  
پس صواب آنست که بشهر خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده سپای خویش با آیم تا عقیدت  
کار واران حضرت در صدق نیت من صافی گردد و لاجرم ابو العیض خان را بر داشته از پیرون  
قصر محمدیه راه برگرفت و شش روزه تا کنار سبزوار براند و در اینجا فتنه خراسان و استیلا  
سالار واران مملکت اصنام نمود و بیکم کرد که مباد بدست مردم سالار گرفتار شود و سخن در انداخت که  
شاهنشاه غازی رخت از جهان پیرون برد و اینک من نزدیک سالار انجیر بشده و فهم بر جماعتی نزدیکه  
سالار که حاضر بودند و داخ و حبس سامان را در خاطر داشتند با شاق سامان راه برگرفتند تا نزد  
این شده بسیار راستند و در عرض راه سامان فراموش کرده بطرف محمد حسن خان نزدینی راه برگرفت  
تا روزی چند برآساید و اعداد کار فرم نماید و ندانسته بود که محمد حسن خان را که از قبل کار واران دولت  
حکومت جاجرم داشت خویش دندان جعفر قلیخان کرد و شاه و لوی جانب نزدین فرار دادند و امولش را  
بیرودن چون سامان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمد حسن خان کرد و یکتن از مردم آن محال  
او را غلوطه داده بدرون قلعه دلالت کرد و سامان و ابو العیض خان و یکتن ملازم او چون بدرون  
قلعه شدند حرسه قلعه در بر لبشده و سنگی از پس و راستوار کردند و پدید رنگ انگنس که ملازم  
سامان بود از اسب بزیار آوردند و با خد سلب و ثروت و مشغول شدند و جماعتی قصد یلغی  
کردند سامان عثمان بگردانید و تفنگ خویش را بمیان آن مردم کشاد و ادا تا از طریق روزانه  
بیکوی که بختند و اسب بر جهانند و همچنان از پشت اسب دست فرابوده علاقه و روزانه را بکشد  
چنانکه سنگ را بجیش داد و در فرازشد پس با اتفاق برادر خود ابو العیض خان اسب بر جهانند و تا نزد  
شعب زده برانند و بعد از روز و بنسردین و دوازده روز در خانه محمد حسن خان قامت کردند تا  
کار خراسان نپشی حاصل کنند و در اینجا کشف افتاد که فایل زعفرانلو بایزدان ویرودی خان  
برادر سامان طریق اطاعت و انقیاد سپرده اند و دست تصرف امیر اصلاخان سپهر سالار را از  
خوشان باز داشته اند و امیر اصلاخان از چپاران بجانب خوشان نتواند شد و نیز معلوم شد که  
سیلمان قایم جینی بغیر زده سالار محال جاجرم را فرود گرفت و همچنان حیدر قلیخان برادر جعفر قلیخان

شادلو

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

شده و حکومت اسفرائین یافته و با سپاهیان از مشهد تا اسفرائین شتافته و بدان سراسر است که هم از آن مجال احتشاد می کند و بوزن بجز و را فرد یکم و دین هنگام کاظمی خلج با دو عراده توپ و فوج خلج بفرمان کارداران دولت و بوزن بجز و متوقف بود و بالجمعه ساکنان اینجانی از پشت در و این امور را گهی یافت از نزدین برنشسته از محال جاجرم راه بگردانید تا مبادا گرفتار شود و از بامداد تا نیمه شب سی و پنج فرسنگ راه بریده و بخوارا راضی اسفرائین آمد و از اینجا بمیان قبیله میلانلو که از جمعه جماعت زعفرانلوست و در رفت و این هنگام اسوده خاطر شد پس آدینه محمد را از میان مردم خود اختیار کرده و بهمنانی روانه بوزن بجز و کرد و مکتوبی بکاظمی خلج فرستاد که ازین گروه چریک که باید رقیلخان را بخرن شده بهم کن و او را مرده بگفت باش که چند آنکه از مرده و مرکب و علف و آذوقه بکار باشد بسوی تو حمل میدهم کاظمی خلج پاسخ فرستاد که خاطر خویش را از قبل من بشناسم و اگر که هرگز لشکر من از جنگ سیر نشوند و آذوقه شش ماه نیز حاضر دارم اگر توانی تقدیم خدمتی از بجز و می کن که در ارکان شهر محصور و متحصن هست پس ساکنان از اینجا بشیروان آمد که از محال خوشان است و لشکری فراهم کرده و بنوشان و رآید و چون سلیمانخان دره جزی با سالار پیوستگی نداشت کس فرستاده او را بنوشان دعوت کرد و سلیمانخان اجابت نموده با مردم خویش بجانب خوشان تاخت و هر دو با اتفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا را تقسیم عزم داده و علی آباد که سه فرسنگی خوشان کوچ و او و از اینجا نیز یک منزل بسوی مشهد پیش رانده رسولی بنزدیک حمزه میرزا فرستادند و پیام دادند که انیک کوشش بر فرماییم و هر چه کوفی چنانیم و از انوسی چنان افشا و که حیدرقلیان برادر جعفرقلیان شده و روزی چند کاظمی خلج را در بوزن بجز و حصار داد و هم در آن محاصره او را فریفته احسان و افضال سالار ساخت چند آنکه و پایان کار با فوج خلج و دو عراده توپ از قلعه پیرون شد و با اتفاق حیدرقلی خان و جماعتی از قبایل شاه و لو با آهنگ خدمت سالار رهسپار آمدند و چون از پی پامین ولایت خوشان رسیدند ساکنان اینجانی بدانست باشکوه و در بدیشان نزدیک کرد و کاظمی خلج را پیام فرستاد که جماعت شاه و لو پشت با دولت ایران کرده اند و با سالار پیوسته هرگز ایشان را از اراضی خوشان عبور نکند و اگر نویسنده اگر با جماعت یار شدی از با برکنار باش اگر نه حیدرقلیان را بگذارد و بنزدیک ما شتاب گیر تا بدینچه رود و باشد چنان کنیم کاظمی خلج و قاضی بخان ساکنان نکذاشت و آهنگ خدمت سالار میداشت لاجرم ساکنان اعدا و لشکر کرده و در اطراف لشکرگاه حیدرقلیان و کاظمی خلج پاره زد و ایشان را بمحاصره انداخت و ایشان چون راه ببگاه بدیدند سخت چاره کشیدند کاظمی خلج رضا داد که از حیدرقلیان کس را ره جوید که بدین شرایط پیمان تنور شود و سخت آنکه کس زحمت حیدرقلیان را نکند و بگذارد تا او بسلامت بجانب بوزن بجز و مراجعت کند و اگر ساکنان سلیمانخان بجانب مشهد راه میگیرند و کاظمی خلج ایشان علی مسافت کند چون بکنار و راید با خستیا ر خویش خواهد بود پس اگر بخوار بنزد حمزه میرزا میرود و اگر نه نزدیک سالار خواهد

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تاریخ قاجاریه  
جلد سیتم

شد ساختمان چون جدا شدن و از اجید رقیلخان بنقد سودی میدانست بدین شرایط پیمان نهاد و  
سوکندیا و کردلاجرم کاظمخان با توب و سر باز خود تا چارن ترکمان زکرو و حیدرقلخان نیز اراضی  
با مبنایری و سرولایت نیشابور را سپرده و چارن با کاظمخان پیوست و از اینجا که نزدیک  
سال از فرستادنند که گروهی نیز در یک ماه فرست تا با اتفاق طریق خدمت سپریم مباد و در عرض  
راه از حمزه میرزا و یار محمدخان افغان مارا زیانی رسد لاجرم سالار میرزا محمدخان پیکلزیکی و  
محمدخان بنایری را با پانصد سوار روانه چپران کرد تا ایشان را بمشهد کوچ دهد و از آن سوی حمزه  
محمد باقرخان برادر کاظمخان را با پانصد سوار افغان بطلب کاظمخان پیروان فرستاد و بعد از  
در و پیکلزیکی محمد باقرخان نیز بر رسید کاظمخان بدست آورد که برادر خود را ویدار خواهم کرد  
و آسوده خاطر خواهم شد محمد باقرخان را نیز در یک خویش آورد و او را با خود و متفق ساخت  
و دهان تو بهار را بجا نایب افغانان بکشاد و سواران افغان ناچار مراجعت کردند و ایشان نیز در یک  
سالار شدند و از آن سوی حاجی بیگلربیگی و محمدخان بنایری تا علی آباد و برانند بنشیند که در اینجا ساختمان  
ایغانی و سیدماختان را نیز در یک سالار کوچ دهند و پیکلزیکی درین وقت دیگر که نه جیلتی نهاد و با ساختمان  
گفت که من ناچار اخاعت سالار را گردان نهادم زیرا که قوت دفع او را ندانم اشتم اگر شما بمن  
همدستان شوید و بشهر مشهد و رایشه بی کلفت خاطر سالار را از مشهد دفع میدهم و تقدیم خدمت  
دولت را بر دمت مینهم ساختمان پاسخ داد که ما بدین اغلوله نیز در یک سالار نتوان برد اگر خواهی  
نخست او را پیرون شدن فرما تا ما از پس او در ایتم و هم درین وقت خبر کوچ دادن شاهزاده  
با اتفاق یار محمدخان بسوی هرات پراکنده شد و ساختمان ناچار برای حفظ جنبوشان اینجا به خویش حجت  
کرد و پس از کوچ دادن حمزه میرزا پیکلزیکی و امیر اصلاختان و محمدخان بنایری برای تسخیر سبزده  
از راه سرولایت نیشابور شتاب گرفتند و خواستند از شهرت فرسنگی جنبوشان عبور دهند  
ساختمان ایغانی چون بر این معنی توقف یافت برادر خود یزدانوردیخان را با لشکر ساخته بدفع ایشان  
پیروان افت پیکلزیکی مبارزت او را در چنین وقت رواندانت عنان بگردانید و از دیگر جای راه  
بر گرفت لشکر پیاده و سرولایت که ملازم رکاب او بودند بازماندند و بدست تن از اینجا عت باقی  
چند تن از اعیان ایشان بدست یزدانوردیخان دستگیر شده با خود و جنبوشان آورد و سر  
ولایت نیشابور را تحت حکومت سالار پیرون شد و ازین هنگام که پانزدهم دیحجه الحرام بود تا در  
ساعتان مراد میرزا بسپردار ساختمان و جنبوشان روز گذشت

سفر کردن حاجی نور محمدخان سردار و سیدماختان فشان بنظر اسان برای استالمت سالار و خبر قلین  
روز غره و یحجه الحرام خبر حسیان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفرقلین  
کرد و شاه و معروض کار داران دولت اتفاقا و میرزا تقیخان امیر نظام حاجی نور محمدخان عم سالار  
و سیدماختان فشان را از برای اطمینان مردم خراسان و استالمت سالار و جعفرقلین اختیار کرد

## شرح سلطنت و جانشینان خراسان

و بصلاح و صوابیداد و شایسته‌ی ایران و زمان کرد و تا ایشان طریق خراسان بر گرفتند و همه جا طاعت یافتند  
 کرده تا بسبب و ار برانند و از آنجا مکتوبی مشحون بخواطف خسروان و عفو مکان شاهنشاهی ایران نگارند و  
 بسالار و جعفر قلینان فرستادند و رسول ایشان در بند فریاد و فتنه که سالار و جعفر قلینان از قتل  
 حمزه میرزا و یار محمد خان بجانب هرات می‌شدند بدیشان رسید حسن خان سالار خاصه در وقتی که  
 حمزه میرزا و یار اراضی خراسان زیر دست نتوانست داشت و تمامت خراسان را خاص خویش می‌پنداشت  
 اینگونه رسل و رسائل را وقتی می‌گذاشت اما جعفر قلینان را جنبشی در خاطر داشت و که اگر از دست  
 و دست پیران شود طریق دارالخلافه برنجیر و بالجمعه سالار برای نظم حدود و ترتیب حیدریه بدان راه  
 سفر کرد و جعفر قلینان بجانب نیشابور پی آمد و وقتی رسید که نور محمد خان سرور و سلیمان خان شاه  
 از سبزووار کوچ داده و در پیران نیشابور در رباط عباسی جامی داشتند چون خبر و جعفر  
 قلینان را اصفا نمودند سلیمان خان را پذیره کرد و سخنان و لطف و پذیرا از لطف و قهر شاهنشاهی القای  
 نمود و چند آنکه پسند و اندرز او در خاطرش را سخاوت و دایمان داد و که طریق حضرت کبیر و وعده  
 بکار داران دولت نگار کرد و سلیمان خان سپرد و تا او با مکتوب خود انفاذ و درگاه پادشاه داشت  
 اما این را از سالار استور می‌نمود و بعد از سه روز دیگر سالار نیز از راه رسید و با او فرزندان و وزیران  
 سواره و پیاده و شش پانچ کوچ میندا و خلیفه سلطان از بیجاخی با چهار عراده توپ که پشت با دولت  
 ایران کرده بود و نیز ملازمت رکاب او میکرد و مع القصد بعد از دو سال و نور محمد خان و سلیمان خان  
 او را دیدار کردند و چند آنکه توانستند خاصه نور محمد خان برادرزاده را پسندیدند و پادشاه گفت در پایان  
 امر سخن بر این نهاد که یک تن از فرزندان خود را با عریضه از در معذرت بدر بار شهریار کیل می‌آیم  
 و در ضمیر داشت که کار داران دولت اراضی خراسان را بدو گذارند و از بدینقدر اراضی باشند و  
 هرگز شش حاضر حضرت نخواهند مدت دوازده روز این گفت و شنود بدان کشید تا خبر رسیدن  
 شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان کشف افشا و سالار بدانست که کار داران  
 دولت این مملکت را برومی‌سازند و دهشت دل دیگرگون کرد و چون دانست که مردم سبزووار  
 در بروی حسام السلطنه باشند چنانکه مرقوم میشود و بر جلالت پیفزود و چون خبر رسید که فتح‌نادر  
 سبزووار را بگذاشت و بگذشت با سپاهی که دشت آهنگ سبزووار نمود و جعفر قلینان را قدرت  
 مخالفت او بنود ماچاره بوافقت او راه برگرفت نور محمد خان و سلیمان خان در نیشابور بجای ماندند  
 اما مردم سبزووار چون عصیان کار داران دولت کرده بودند مقدم سالار را مغتنم شمردند و او را  
 استقبال کرده بشهر دار و روند و درینوقت نور محمد خان و سلیمان خان از نیشابور بجانب هرات  
 سفر کرده چهارشنبه سنخ صفر المظفر بشکرگاه سلطان مراد میرزای حسام السلطنه پیوستند و درینوقت  
 حسام السلطنه چنانکه مذکور میشود و تخریب اسفرا و تسخیر بوزنجر و اقصیه عزم داد و چون انجنیر  
 بجعفر قلینان برودناشته خاطر گشت و با شکری لایق از نزد یک سالار بدست او حفظ خانه خود

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

پس چون شد و تا میانه اسفراین و بوزنجر و تا حقن کرده و در منزل رویتن فرود شد سیدماخان افشارچون  
این بدانت از لشکرگاه حسام السلطنه نزدیک داشتافت و از اینجا با اتفاق و تا بوزنجر و بر رفت  
جعفرقلیخان در سفر دار الخلافه یکجته شد و بیج راه کرده با اتفاق سیدماخان و پنجاه تن سوار از جماعت  
شد و در جمعه غره پریع الاول روانه طران کشت بعد از دو و بدار الخلافه مورد نواخت و نوازش  
شاهزکشت و جنایت او بزال غنایت شسته اند و مربع و مربع او از تقریب مراکب و مواکب  
محفوظ ماند

و در ذکر ماور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان و قایع آن ارضی  
روزی پنجم ذیحجه الحرام بر حسب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از  
دار الخلافه پرون شد تا بنظم حکمت خراسان و از دوحسرخان سالار اعرضه هلاک و دمار سازد و بکند و تا  
قاجار عزاده سالار بصوابید میرزاتقیخان امیر نظام ملازم خدمت شاهزاده و سردار سواره  
و پیاده کشت و بدین شرح سپاه با او همراه کشت فوج نجم نصرت مراغه سپرده جعفرقلیخان پسر  
اسکندر خان سردار هشتصد تن کوچ دادند و فوج مخبران شقاقی سپرده قاسمخان سرتیپ یک هزار و  
سیصد و سیزده تن برآمدند و فوج مراغه سپرده حسین پاشا هشتصد تن بشمار آمد و فوج قزاقچه  
سپرده محمد علیخان سرتیپ نیز هشتصد تن بود و فوج ماکونی سپرده تیمور پاشای سرتیپ هشتصد تن  
ساز راه کرد و سواره اینان سپرده صفرعلیخان شاهمیون هشتصد تن و سواره قورت پیکو سیصد تن  
و سواره شاهمیون سپرده محمد باقرخان افشار هشتصد و سواره پرویزخان چار و ولی سیصد تن و سواره  
شاهمیون بغدادی سپرده علیخان هشتصد تن و سواره شاطرانوسپرده جعفرقلیخان پنجاه تن و سواره  
مشکین و اردیل سپرده جعفرقلیخان شاهمیون یکصد تن و سواره قراچرلوی عراقی هشتاد تن و پنجاه  
چهار هزار و سیصد و سیزده تن پیاده و سه هزار و پست تن سواره بشمار آمد پس حسام السلطنه این  
لشکر را با هیجده عراده توپ و یک هزار بار تفرخانه برداشته طریق خراسان پیش داشت و طی سنت  
گروه تا شاهزاده و برانند بعد از در و دیشا هر دو از نور محمدخان سردار که این وقت در نیشابور جای  
داشت مکتوبی بر رسید که حمزه میرزای ششمه الدوله در ادک مشهد تاب و رنگ نیاد و در وطن  
هرات برگرفت و کار داران دولت از پیش مراکفته اند که اگر حمزه میرزا را هریت شده یا فقم  
شمارا کنی فرستم تا پرون خاک خراسان و تراق کمسید و کوشن بر فرمان جدید بداید حسام  
السلطنه جلالتی کرد و این سخن را دقعی نکند داشته تاب زوده راه برداشت و بقدر محمل تا مریانان برآ  
مردم مریانان را فرصت خویشتن واری بدست نشد ناچار پذیره شدند و در و زده علف  
از دق سبزه را حاضر کردند پس از در و زاز انجا کوچ داده غره شهر محرم الحرام و در نیشابور  
سراپرده راست کرد و مردم شهر را پذیره نفرمودند و ابواب شهر را استوار بر بسته تفنگی و ششلی  
بر فراز برج و بار نهشت حسام السلطنه مکتوبی چند بعلمای شهر و اعیان بلد رقم کرد و سخن تحریض و

## شرح سلطنت و جهانگیریه فی ناصرالدین شاه قاجار

در تقدیم خدمت پادشاه و اجتناب از عصبیان و کنا به صحبت ملا حسن قاضی بشهر فرستاد و امیر اصنافی  
پیر سالار از قصه آگاه شد و ملا حسن را با خود داشتند بایک دست از شاخ چار بیاویخت و باز خیمه چش  
زحمت فراوان کرد و احسام السلطنه چون از ملا حسن خبر باز نیامد و در پنجم محرم از جانب غربی سبز  
کوی داد و از طرف شرقی و زرین بصلی لشکرگاه کرد و از اینجا تا شهر سه هزار ذراع مسافت بود  
دیگر باره مکتوبی نگاشت و در سولی بشهر کیل نمود باشد که مردش طریق مسامت پیر نند و از صحبت  
بگردن این نوبت خلی مجبول بدو فرستادند که مردم خراسان از لشکر آذربایجان نه چندان پسرانند  
که بدین مکاتیب رفع و هشت توانند کرد و الا آنکه از کنا سبزواری کوچ و هید عجب نباشد که از تغای  
شما چند کس از علمای شهر و اعیان بلد با شما پیوستند که در احسام السلطنه ازین پیام درخشم شد  
و بغیر مودت لشکریان سبزواری را حصار دادند و لشکر با بر کشیدند و با سپهها محفر کردند و دمان توپها  
کشاده داشتند درین وقت عریضه سامخان ایلیانی بر رسید که اینک تقبیل خدمت را تقسیم غزم  
داد و هم بهره فرمان کنی چنان کنم شاهزاده شاه و خاطر شد و رسول و راشا کرد و باز فرستاد  
و پیام داد که هر چه زود تر حاضر حضرت باش لاجرم سامخان روز ششم محرم از خوشان پیرون  
شده سه روزه راه برید و روز نهم بلشکرگاه پیوست شصده سوار از عفران ملو لازم خدمت داشت  
لطیفی خان بنایری و اندیاری خان و میر حیدر خان طالش نیز با او کوچ دادند و کوچک آقایی برادر  
زاده سلیمانخان و روضی رانینر با پنجاه سوار بهمه آورده احسام السلطنه ایشان را مورد نواخت  
و نوازش فراوان فرمود و با لطاف و اشفاق شاهنشاه ایران ستال ساخت و چون این هنگام  
حلف و آذوقه کمیاب بود جماعتی را بحال که همیش که تا سبزواریش فرسنگ مسافت است  
بتاخت تا علوفه و آذوقه چند روز به پا و در دمان هنوز از قلت آذوقه و کثرت برف و شدت  
برودت بواکا ربختی میرفت روز دوازدهم محرم سامخان در خدمت احسام السلطنه معروض  
داشت که حسن خان سالار و جعفر قلینان کرد شاه و لود کرد و بی از مردم خراسان و باغ زرگران که تا بهر  
نیشا بورنیم فرسنگ مسافت داشت و تراق کرده اگر اجازت رود و جماعتی ازین لشکر گزیده  
کنم و باد و عراده توپ ایلیانر کنان برودی تا ختن برم نیمبشی روز او را کوتاه سازم احسام السلطنه  
شاد شد و کرد و بی از لشکر را ملازم خدمت او ساخت و سامخان راه برگرفت لشکر آذربایجان و  
عراق که تا کنون فرمان پذیر سامخان بودند و رگا را ایلیانر تنها و فی میگردند لاجرم هنوز دو فرسنگ  
تا لشکرگاه سالار مسافت بود که آفتاب از که سبزواری ناچار مراجعت کردند و در عرض راه با قبیل  
بلوچ که در محال نیشا بورنشین دارند باز خوردند و ایشان را بمعرض نهب و غارت و دواوردند و  
و کوفته و شتر و خرد و بی هر گز یافتند برگشتند و باز لشکرگاه شده بر لشکر بایان منتت کردند بعد از  
دو و سامخان سه شب دیگر از پی هم چنان برف ببارید که مرد و لشکری ازین خیمه بدان خیمه بر حمت  
توانست رفت این هنگام سران سپاه سخن بران نهادند که در چنین وقت حصار دادن سبزواری

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کاری از شریعت محفل پروان است صواب آنست که از اینجا کوچ داده بشا هر دو مراجعت کنیم و باشیم  
تازستان بکران رود و در اول بهار تسخیر خراسان بر آسان شود و هم درین وقت میرزا محمد خان  
پیکلویکی و محمد خان بناییری با چهار صد تن تفنگچی بدو مردم سبز و ابرسیه و بمیان شهر در رفته به  
حراست حصار استوار بنشست این تیر لشکر را از فتح قلعه یاسی دیگر بود و بالجه چون سران سپاه و کچ  
داون از کنا رسبر و از کجته شدند ساخان اینجانی قدم پیش گذاشت و گفت این چه رای ماصوبست  
اگر این لشکر از اراضی خراسان باز پس شود و خراسانی چنان دلیر شود که هیچ سپاه برایشان چیره نخوا  
شد و دیگر آنکه اگر شما مراجعت کنید درین مسافت بعیده هیچکس طریق اطاعت نخواهد سپرد و غلف  
و آذوقه بلشکر نخواهد آورد و سپاه سالار دلیرانه از قفای شما خواهند تاخت و ازین سواره و پیاه  
امیر وقتیل خواهند ساخت سرگردان سپاه کفشد کوفتیم که این سخنان از در صدق کنی مکر میندانی  
که فتح این قلعه در چنین برف و برودت با قلت خورونی و نقصان اوقات معیشت در قوت بازو  
مایست و این سپاه را درین زمستان از تحصیل قوتی و اقامت در پخوله کزیر نباشد ساخان  
گفت اگر بایز اینجا کوچ داد شما را بنجوشان در میبرم و یک نیمه جوشان را از بهر لشکر پر و تشیه میارم  
تا آن هنگام که آفتاب در پیت الشرف جامی کند نمانت این سپاه را خورش و خورونی میرسانم  
و اگر این کلمات از من پذیرفته نیست بزرگان لشکر بجای من سپا زند که باین معاهده سخن بمانان  
پذیرفتی نشدیم و از کنا رسبر و ابرسیه هر دو مراجعت کردیم و در پایان امر حسام السلطنه رای  
ساخان را استوار داشت و از کنا رسبر و ابرسیه کوچ داده طریق سرولایت نیشابور و جوشان را پیش  
داشت محمد خان بناییری چون این بدانت با چهار صد تفنگچی تا قلعه غبرستان بناخت چنان  
قلعه در و منترلی سبز و ابرسیه راه لشکر بود و بنست با محمد خان بناییری داشت بالجه چون عبور  
لشکر بد اینجا افتاد مردم قلعه در بپشت و از فراز باره یکتن از لشکریان را بزخم کلوه از پای در آورده  
حسام السلطنه چون این بدید دل در تسخیر قلعه و تدبیر قلعه کیان گذاشت و فرمان کرد تا سه ساعت  
از آن پیش که آفتاب فرو شود تا آنگاه که شش ساعت از شب سپری شد توپچیان با کلوه توبت مکر  
مرک بران قلعه بیاریدند ساخان و سواران زعفرانلو و دیگر سپاهیان هیچ دقیقه از کوشش فرو  
نمذاشتند محمد خان بناییری چون کار بدینگونه دید و دیگر مجال در نمک نیافت با چند تن تفنگچیان بناییری  
از قلعه پروان شده بمجال بام و جهان رعنان کر سخت و مردم قلعه فریاد استغاثت و استیمان  
برداشتند حسام السلطنه بر جان ایشان به بخشود و استجاعت را فرمان کرد تا از قلعه بکیوی شدند و  
عوفه و آذوقه چند آنکه در اینجا نباشته داشتند بر لشکر قیمت فرمود و بعد از فتح آن قلعه که متعلق  
محکم بود مردم آن اراضی بدان منظمه تمام داشتند کس را اجرات پفرمانی نماند پس ایمان آن محال  
و شناختن سرولایت نیشابور تقدیم خدمت شاهزاده را تقصیم عزم دادند و هم که ده بخت  
دی آمده مورد نواخت و نوازش شدند و از اینجا حسام السلطنه بکاتب صنفی آباد کوچ داد و آن

مجلس ششم از  
تاریخ حسام السلطنه



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرتدین شاه قاجار

اراضی را تحت فرمان کرد و طفل علی خان بغایری که از پیش حکومت صفی آباد داشت و این هنگام در رکاب حسام السلطنه کوچ میداد مردم صفی آباد را مطمئن خاطر ساخته بشکرگاه آورد و محمد خان بغایری ازین خبر آشفته خاطر گشت و چنان داشت که این لشکر با شقام اوتا با هم نیز سفر کنند لاجرم بساخن اینجانی ضراعت برد و او را بشفاعت برانگیخت پس بفرمود حسام السلطنه ساخن اینجانی و جعفر قلیخان سرتیب قزاقه را غنی و طالب پیک تفنگداران با هم بفرستد و محمد خان را مطمئن خاطر ساخته بشکرگاه آوردند و او مورد عنایت و ملازم خدمت گشت و در رکاب حسام السلطنه باراضی سفر کوچ داد و حیدر قلیخان برادر جعفر قلیخان شد و در قلعه میان آباد جای داشت چون از رسیدن سپاه آگاه شد قلعه میان آباد را گذاشته طریق قلعه روئین و زبرد داشت و با برادر خود جعفر قلیخان پست و این هنگام حسام جعفر قلیخان با دو هزار سوار و روئین و زبرد زکار میکشید حسام السلطنه یک مقام در اسفراین اوتراق کرد و از روئین و زبرد لشکرگاه افزون از سه فرسنگ مسافت نبود لکن چون روی دل جعفر قلیخان با کاروان دولت بود و روئین مدت بر ضرر لشکر جنبشی نکرد و الا آنکه برادر خود حیدر قلیخان را با جماعتی از سواران ترکان و شاه دولتی بقریه زیارت که از محال شیروان و جنوشان است فرستاد تا آن دیه را منسوب داشتند و و دست تن مرو و زن سیر گرفتند با بچه حسام السلطنه از اسفراین عسقلی خان پیرنج که جهان پیکو را با ستما لت جعفر قلیخان بروئین و زبرد فرستاد و خطی که طالب پیک تفنگدار به طینان و از کاروان دولت آورده بود هم بدو بردند و دیدمان خان پیرنج افشار نیز از لشکرگاه بسوی او راه برگرفت و بدان شرح که مرقوم شد او را بدراخلایه بدیع القصه در ایام توقف حسام السلطنه در میان آبدوز دانیروی خان برادر ساخن اینجانی علف و دانه هر گونه خود و بی هم سه روزه از جنوشان بشکرگاه حمل میداد و لشکر را بصیقل معاش نمیکشید و قریب حسام السلطنه آهنگ محال جوین و تسخیر قلعه ختای که در سیلمان آقای قلیجی بنیره الله یا رخا که حکومت جوین داشت با شش هزار سوار طریق سپهرمانی گرفت و بیست تن از فوج تشریزی را نیز از سالار بحد و گرفته قلعه ختای را استوار داشت ازین سوی حسام السلطنه در نیم فرسنگی ختای سرپایه راه راست کرد و سالار ازین سوی در سه فرسنگی جای داشت و شاهزاده را از سالار آگاهی نبود و روز دیگر بفرمود و جماعتی از سوار و سرباز و عراده توپ برداشته در مزارع و مراتع جوین بطلب علف و خوراک شدند و در قرای جوین سواران بهر سوی پراکنده شدند تا بدانند آخذ از قوت از کجا توان کرد و دیده بانان سالار معاینه کردند که سواران عراده بهر سوی پراکنده اند و اینک سیصد تن از سربازان بخبران با دو عراده توپ بجای آسوده اند انجنیر سالار بردند و او هزار سوار پیروان فرستاد و سواران تختین بر سر سربازان ترقی زاد و ازین سوی توپها را بخانه و جنگ پیوسته گشت سواران غرقاتی چون بانگ توپ بشنیدند از هر جانب بشکر خویش پیوسته و از اطراف چون بانگ توپ گوشه سالار شد فرمان کرد تا لشکر از پس یکدیگر بهر دو دم اوتامن بردند و خود نیز بر نشست و بتاخت و این قلیل سربازان با دوتا شش ساعت با این سپاه کران

تقدیر حسام السلطنه  
بسالار

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

فتح آق قلعه بست  
حسام السلطنه

رزم زند تا قریب شد که تورخانه پر داخته شود پس مکتین از سواران بشکرگاه تاخت و لشکران را از قصبه  
آگاه ساخت حسام السلطنه بفرمود تا از سوار و سوار باز و توپخانه لشکری لایق این جنگ راه برگرفتند و خود  
نیز برشته اسب برانگشت و از پیش روی لشکر تاخت و تاخت و مردم خود را قوی دل ساخت چنانکه  
پای اصطهار استوار کردند و مردانه بکوشیدند تا لشکر برسد تختین یورش بردند و فرزندان و پشته را  
از شمشیر و تیغی بکانه برداشته کردند و جنگی صعب برپا شد درین حربگاه و دست تن از مردم سالار  
کشتار و عرضه هلاک و دمار گشت و او را ویکمیزوی و زنک نمادنا چارپشت با جنگ واده روی  
بهزیمت نهاد و از لشکرگاه خویش چهار فرسنگ آندی تر کر سحبت و حسام السلطنه مراجعت کرد و قلعه  
جقایی را بکذاشت و بجانب آق قلعه راه برداشت و این قلعه چنان محکم است که بر فراز دیوار آن دو غر  
توب را با هم نیک توان عبور داد و از فوج ترشیزی پانصد کس نیز در آنجا حفظ و حارس بود با بجله  
شا هزاده آن قلعه را حصار داد و لکن کلوله توب را با دیوار آن زیانی نبود اما چون مردم قلعه را خورش و  
خوردنی بدست نبود و سرب و بار و دینار اندک داشتند پس از یک هفته توبت و انابت گرایند و مان  
علیه حسام السلطنه بر قلعه کمان بنشانی فرمود و سرباز ترشیزی را مطمئن خاطر ساخته بشکرگاه آورد  
و ملازم رکاب ساخت سربازان ترشیزی که در قلعه جقایی جای داشتند چون این بشنیدند کس نطلب  
امان فرستادند و از شا هزاده آسوده شده قلعه جقایی را نیز بکشودند و سلیمان قای قلیجی از آنجا  
فرار کرده بسالار پیوست با بجله چون جوی از لشکر بکانه برداشته شد حسام السلطنه محمد ابراهیم خان  
قاجار سه پانل را ب حکومت آنجا باز داشت و خود بتخیر سبزووار را در ضمیر گرفت اما سالار پیشینی  
همی کرد و راه سبزووار پیش داشت بعد از ورود و سبزووار برادر خود میرزا محمد خان بیکلر کی و پیروز  
امیر صلا متخان را در سبزووار بکذاشت و حاجی میرزا ابراهیم سبزواری و چند تن از اعیان آن بدرا  
بگردگان با خود برداشته بجانب نیشابور کوچ داد و حسام السلطنه بجانب سبزووار رهسپار گشت  
و قلعه خسرو کرد را که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است لشکرگاه فرمود و ده روز در آنجا بزیست  
همه روزه میرزا محمد خان بیکلر کی و امیر صلا متخان و شا هزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان قای قلیجی  
و جمعی دیگر از اعیان سبزووار با سواران جوار پیرون شده با قراولان سپاه رزم میدادند و شا هزاده  
باز شهر میشدند و درین وقت یحیی خان تبریزی با سوار کلیائی و سه عراده توب چهارده پوند و سه هزار  
تومان زر مسکوک از دارالخلافه طهران برسد و از کارداران دولت ساحان میخان را نشان تیری  
مرصع آورد و هر یک از بزرگان خراسان را که تقدیم خدمتی کرده بودند به تشریفی جدا گانه فرین  
مرحمتی ساخت و هم درین وقت از جعفر قلیخان حاکم ترشیز و اقوام سرباز ترشیز که در لشکرگاه بودند  
مکاتیب چند متواتر گشت که فرمان بردار دولت ایرانیم بهر چه حکم تو و اطاعت رود و هم درین وقت  
رسولی از تربت آمد که بقیه بعلی خان تربتی را مردم تربت محاصره کردند و خواستار شدند که بکند  
مردار قاجار را که ازین پیش حکومت ما داشت بسوی ما فرستد شهر را بدو سپاریم حسام السلطنه

## شرح سلطنت و جهانگیری حضرت الین شاه قاجار

این مدت را نیز اجابت کرد و سوزدار را با شش عراده توپ و جاعی از سرسبز و سوار کسین تربت داشت و او راه بر گرفته نخستین بطرف ترشیز کوچ داد و مردم ترشیز که در طلب امان بودند او را پذیره کردند اسکندر خان جاعی از سرسبز از آن مراغه را بنکاهانی باز گذاشت و آنگاه که حسام السلطنه ترشیز آمد سرسبز مراغه را بر گرفته یکصد و پنجاه تن پیاده عرب و عجم را در آنجا سکون فرمود و با بخل اسکندر خان از ترشیز بطرف تربت رهپار گشت و جعفر قلیخان ترشیزی را با خود کوچ داد و بعد از رسیدن اسکندر خان تربت یعقوبعلیخان که از پیم سرور از ترشیز تربت فرار کرده بود و هم از آنجا بجلالت گزیده و اسکندر خان سرور را بعد از نظم تربت با جعفر قلیخان ترشیزی بجلالت شتافت و یعقوبعلیخان را مطمئن خاطر ساخته با خود باز آورد و از پس او حسام السلطنه از خسر که در کوچ داده و بنجا رسیده و او را آمد و در آنجا شهر را بر لشکر قسمت کرد و فرمان داد تا لشکر بیاورند و ما را پیچها حرکت دهند و در آنجا سکون فرمود و در تربتی با دو بیست تن سرسبز بفرموده سالار حافظ و حارس بود این هنگام که یعقوبعلیخان برادر او تربت طریق خدمت سپرد و اسکندر خان سرور را تربت در بر دکتوبی بمصطفی قلیخان فرستاد و که من طریق خدمت گرفتن تو نیز ترقات سالار را از خاطر محو کن و قلعه ارک را بمردم حسام السلطنه بسپار مصطفی قلیخان چون دکتوب برادر را بر خواند خود نیز عریضه نگاشت و داده با دکتوب یعقوب علیخان بنزد حسام السلطنه فرستاد و عرض کرد که لشکری بمن فرست تا ارک را بدو بسپارم حسام السلطنه بی توانی فرج الله خان سرکرده فوج عرب را با مردم او و ما سرور فرمود تا شتاب زده بر فستاد و روز چهارم در پنج اثنای ارک را فرو گرفتند این هنگام مردم شهر چنان آشفتگی بودند که هیچکس از شوق خبر باز نمیداد و امیر اصفلاخان پسر سالار با چند سوار از مردم خود و از بهر آنکه مردمان را غلوطه بدینا گرفتار نشود و در میان کوی و بازار اسب قیاحت و فریاد بر می کشید که مانای مردم دلیله بگوئید و دشمن را دفع دهید از نیکو نهی فریاد کرد و تا پس در وازه شهر آمد و در وازه عراقی را بسته و سپاه خصم را از پس در نشسته یافت از آنجا عیان بگردانید و بدر وازه و دیگر شتافت همچنان این در رابطه یافت در کمال جلالت از اسب بزیار آمد و بر خیم تبریزین تفضل در وازه را بست و در یکشود و در تربت و بجانب نیشابور اسب بر جهاندا ساختن اینجائی با جمعی از سواران بفرمان حسام السلطنه از دنبال او ده فرسنگ بشتافتند و گرد او دنیا فتند اما میرزا محمد خان پیکلویکی دشا هزاره محمد یوسف و سیلمان آقای قلیجی و جاعی دیگر از اعیان سبزوار بمیان مسجدی رفته بنشستند و لشکریان ایشان را دست بسته بحضرت حسام السلطنه آوردند دشا هزاره آنجا حاکم را به یکی خان تبریزی سپرد تا با بکنده و زنجیر بدار اخلاص آورده بعوانان شاهنشاهی ایران سپرد اما حسام السلطنه بعد از فتح سبزوار مستمربین اثنای بجانب نیشابور رهپار آمد اما میروسی خان بیات را که هنگام آشفتهی خراسان حشمت الدوله بکومت نیشابور باز داشته بود هنوز حکم ترشیز را بدو داشت و مردم سالار را در آن بلده مدامت میکند داشت با اینکه سالار و عراده توپ از چهار عراده توپی که خلیفه سلطان تبریزیک

منح سبزه در شاهی  
چشمی بابر سالار

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلد است نسخ الاورخ

او برده بود به نیشابور فرستاد و اما مویردی خان را بسیار پیم و امید داد و مفید نیفتاد و بالجملة چون  
 حسام السلطنة بدو مترلی نیشابور رسید اما مویردی خان با استقبال آمد و خواستار شد تا ساهی  
 بنیشابور برده شهر را بسیار و حسام السلطنة او را فرزندان بنواخت و از جماعت قزاقه داعی کردی را  
 بخواست نیشابور فرستاد و حکم داد تا تو بهای خلیفه سلطان را بشکرگاه آوردند شب عید نوروز  
 سلطان بنیشابور نیز مستخلص شد و دیگر قصه های غراسان در جای خود مسطور میشود و هم درین سال  
 حکم سلطان بنی صا در کشت که میرزا جعفر خان شیرالدوله سفر بغداد کند و با اتفاق و کلامی ثلاثه دولت  
 روس در دم و انگلیس بحمره شود و موافق عهدنامه از زن الروم حد و اراضی دولتین را معین  
 دارد و در چهاردهم شهر ذیحجه از تبریز پیرون شد و چهار سال مدت سفر او بدر از کشید و در پیش  
 پاشای وکیل دولت آل عثمان بنیجر خواهی دولت خویش از طریق انصاف انحراف جست و  
 باغواهی مردم چپ پرداخت و ایشان را بمواعید عرقوبی تحریض داد که خویشان را از بته و ولنا آل  
 عثمان بخوانند تا ده ساله منال دیوانی از شما طلب نکنیم با اینهمه شیرالدوله ده هزار تومان بر خراج ایشان  
 میفرود و انجماعت بدین شفاعت رضاندادند و خود را بکذب بدولت پیکانه بستند و همچنان  
 شهنشاه تومان بر شهر حیزه خراج نهاده و هزار و دویست دین و قریه که در پیش پاشا بدروغ منسوب  
 براضی دولت آل عثمان میداشت کذب او را مدلل کرد و بسجل داشت وکیل دولت روس حکم کرد  
 و امکیزه ویمس نیز بسجل کردند و خط و خاتم بر نهادند و هم درین سال حاجی پشین خان که پیشخدمت  
 سده سلطانی را ریاست داشت بر حسب فرمان حکومت یزدیافت بعد از ورود بدان بلده چنان  
 دانست که بقوت محمد عبدالله که شرح حالش ازین پیش گذشت حکومت یزد بایست کرد و لاجرم  
 او را طلب داشته رئیس عوامان خویش کرد و هیچ امری را بی اشارت و استشارت او بیانی نتوانست  
 بر دشمنان کار بیکونه رفت تا کارداران دولت از آشفتگی امر یزد آگاهی یافتند و او را معزول ساختند  
 و هم درین سال کارداران دولت شاهزاده خانم میرزا را که حکومت مازندران داشت طلب نموده  
 بفرمانگذاری برود و فرستاد و حکمرانی مازندران بشاهزاده مهدیقلی میرزا معوض کشت و هم  
 درین سال قنقره العین غلام هر کشت همانا این زن زربین تاج نام داشت و او دختر حاجی ملا صالح  
 قزوینی است پدرش یکتن از اجله فقها بود و شوهرش ملا محمد پیر ملا محمد تقی شاهزاده بیت  
 که او نیز فضلی بکمال داشت و عثم ملا محمد تقی مجتهد بیت که صیت فضل و تقوی و در همه بلدان موصوف  
 پرانکه است و این دختر نیز با اینکه رومی چون قمر و زلفی چون مشک از فردشت در علوم عربی  
 و حفظ احادیث و تامل آیات فراقانی با خطی وافر بود از سوء قضا شیفته کلمات سیرز علی محمد  
 باب کشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر نسخ شریعت بود بدست  
 محاب زمان را از مردمان موجب عقاب شمرد و یکزن را بکاح نامرد فرض استعجاب کرد و صاحب  
 میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند خویش و پیوند او را به بودند و از کمال شبنم برقیار و راه

مستند  
شیرالدوله  
بغداد

قنقره العین

## شرح سلطنت و جانشین نوری محمد بن شاه قاجار

پایزه میدادند بار اوقاتی عاشقانه شمع انداز و راپروانه کشیدند که با هی و ادب و راجه‌های و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین یافت مجلس خود را چون جمله عروس پر استه میگرد و تن را چون طاد و وس بهشت آراسته میداشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان در می‌نمود و سخت بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرعی بکمال می‌اندانگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش و دوزخ بروی چسبیده گردد مستعین بر پای میشدند و پایی سیر می‌راند و میرفتند و بهای او را که بر یا قوت زمانی اخوس میگرد و پس میزدند و پستانهای او را که بر نارستان درین میخورد و چپسره میسوزند و ملا محمد تقی عظمی را چون کردار ناهنجار را و راتفرس کرد و از ورطه و من پیرون شد قرة العین که همه مجتهدین و علمای دین را و ادب اقتل میدادند بر قتل عظم خویش نیز فتوی راند و اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیامتنقوش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود و در میان جماعتی از مردم شبهه داشت ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر حرم رشته موافقت کرد و در طریق مخالفت گرفت و از قزوین به پیرون سفر کرده با اصحاب خویش راه برید و از داعیان باب بود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درین سال میرزا احمد شاه ملوک چند کونه خط را بنویشت در مشهد رضوی علیه الصلوة و السلام در گذشت و کلمه قدمات بعده بخط تاریخ وفات او گشت

دو که حکومت شاهزاده خان میرزای احتشام الدوله در بر و جرد و سیلاخور دو ماه قبل از آنکه شاهنشاه غازی و داع اینجهان کوید کار واران دولت شاهزاده خان میرزای احتشام الدوله را که اینوقت حکومت همدان داشت طلب نموده مامور لغیر مامنداری مازندران نمودند و در مدتی قلیل آن مملکت را بنظم کرد و چون روز نهم شوال خبر بر ملال تحویل شاهنشاه غازی از اینجهان فانی بدو بر و نذرگان مازندران را حاضر ساخت و گفت آگاه باشید که شاهنشاه ما از جهان رخت بر بست و پادشاهی جوان بجای او نشست انیک از ذریایان بجان بجان دار الخلافه شتاب گرفته و مرا با التزام رکاب فرمان داده و من ازین سفر بیدان کردم که ساحت شمار از آلایش عصیان صافی بدارم چه در زمان شاهنشاه غازی و حکومت شاهزاده اردشیر میرزا پیرون قانون چاکری از حاضر شدن بضررت پادشاه و تقدیم خدمت پادشاهزاده تقاعدی در زیند بزرگان مازندران بدین سخن شاهمانه شدند و هر یک جداگانه عذر کهنه را عریضه بدو شاهنشاه نگاشتند احتشام الدوله اینجهاد گرفته اینکار کمان تابدار الخلافه طهران برانند و از اینجا پذیره موکب شاهنشاه را راه برگرفت و در منزل سیاه و هن قزوین بتجسس میل سده سلطنت قرین بهروزی و میمنت گشت و بلازمت رکاب نام منزل کوچ کوچ داد و از اینجا بر حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بر و جرد یافت و بی انیکه بشهر طهران در آید بجایان بر و جرد و شتافت و بصواب دید کار واران دولت یکصد تن سوار چلبیان و سی سوار قبه لازم خدمت او شد بعد از ورو و بر و جرد و بیر و ن آن بدو

## جله سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

در باغ شاه فرود آمد روز سیم از قیلده حسنوند فیلی جامعنی تاسیر فیال که یکد و تیر سپه باغ شاه بر زیادت مسافت نذر و بتاختند و مواشی مردم آنقریه را منسوب ساختند از وقوع این حادثه جهان در چشم احتشام الدوله تار یک شد و پتوانی با بعد و دومی از مردم خود که حاضر بودند بر نشست و چون برق و باد شتافته جماعت حسنوند را دریافت و بهم دران کرمی که از راه برسید چنان تن را ایشان را بزخم کلوز تفنگ با خاک پست کردند مردم حسنوند چون این کردند بدیدند مواشی منسوبه را بکنداش شدند و طریق فرار برداشته و مردم فیلی از ان پس دست تفرض از اراضی بر و جرد کوتاه نمودند و از جانب دیگر نصرالله خان دالوند و قاسمخان قاید رحمتان که همه عمر نیا ربان باز رکانان روزگار می بردند اینوقت که خبر ورود و احتشام الدوله بدانشند در قلعه ده که در سیلاخور که متعلق استین بود جای کردند و نام از شاهزاده بنزد چند انکه احتشام الدوله از در رفق و مداراکا رک و در اسکیبار و انشکاف ایشان افزوده کشت ناچار در تسخیر قلعه و تمیر ایشان بیکجهت شد و از بر و جرد راه برگرفته ولی خان سرتیب را نیز با جمعی از سر بازان ملازم رکاب ساخت و طی مسافت کرده قلعه ده که در احصار دال و نصرالله خان نیز از پیرون قلعه سنکری چند کرده بدافت پیرون شد و شاهزاده میتوانی فرمان یورش داد و سر بازان حمله افکندند و همچنان ترکناز بنکرا دور رفتند و او را دشتیکه ساختند و در این جنگ جمعی از سر بازان مقتول و کوهی مجروح کشت و بعد از گرفتاری قاسمخان و نصرالله خان قلعه کیسان را پای اصطبار بلغزید و آن روز و از ده که و در از لشکرگاه بود بکشوند و بسجانب جبل کر بختند پس شاهزاده بقلعه در رفت و روز دیگر قاسمخان و نصرالله خان را باکنده و از بخیر شهر آورد و از پس آن جمعی از مردم پیرانوند فیلی که فرمان پذیر حسینعلی خان پیرانوند بودند در محال بر و جرد بنهب مجازان و غارت باز رکانان روز سپردند و احتشام الدوله جامعنی را بدفع ایشان بفرستاد و تا پست تن از ان قاطحان طرق و شوارع را دشتیکه ساخته بشهر بر و جرد آوردند پس بفرمود و تن را ایشان را عرضه هلاک ساختند و دیگر از امشک کردند و همچنان چون فراسیاهان باجلان بعد از وفات شاهنشاه غازی در محال بر و جرد و اغاز ترکمتازی نموده مصدر بسیار شرارت و شطارت بود و با بز رکان بختیاری نیز مراقتت و موافقت داشت احتشام الدوله در سبیل و در و دهنسد و کزند او را از دور اندیشی و در دانست لاجرم او را بکومت باجلان فرمان کرد و دست و داد و باقرخان و اسدخان و علی محمدخان را نیز بکومت بختیاری فرستاد و ایشان بعد از پیرون شدن از شهر بر جسارت و شرارت بیفزودند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از صنف حال شاهزاده شمرند ازین روی بحسب راه کار حومه شهر آشفته کشت و این آشفتهگی خاطر شهریان را نیز از بهر فتنه بر شو را بید حاجی رحمن که کیتن از خویشاوندان حاجی ملا اسدالله مجتهد بود و جمعی از اشهر شهر را بگرد خود انجمن ساخت و در میان کوی و بازار مردمان را بر مخالفت شاهزاده تخریض می کرد و دشمنه شهر را با خود داشته مجبوس نمود و بعضی از منال و یوان را از اعمال احتشام الدوله بکرفت و بر مردم غوغا طلب قتمت کرد و شاهزاده که مردمی مجرب بود آتش سخط و غضب را بزال صبر

تسخیر  
قسلعه ده  
کرد

## شرح سلطنت و جهانگیریه نیرالدین شاه قاجار

و سکون نشاند و دفع خو غای عامه را بآلات حرب و ضرب دست بنمود و لاجرم چون آفتاب بنبرب در رفت مردم عامه پرکنده شدند و بنجانهای خویش در رفتند و آسجاعت که آتش این فتند را و امن همی زدند معاینه کردند که شاهزاده بدین نیزنگ و حیلست آوده مبارزت و مقاتلت نکشت چاکا صبحگاه عذر خواه گماه خویش آمدند و چندان پوزش و نیایش آوردند که مورد بخشایش کششد تحویل جسد مبارک شاهنشاه مبرور از دار الخلافه طهسدرن بدارالامان قسّم

ازین پیش مرقوم اشد که جسد مبارک شاهنشاه غازی را کارداران دولت از قصر محمدیه محل داده در باغ لاله زار بقانون شریعت نهادند چون شاهنشاه منصور بدار الخلافه درآمد و برخی از امور را بنظام کرد و روز دوازدهم شهر ذیحجه المحرم خویشین بیابغ لاله زار در رفت و بزرگان ایران و اعیان چاکران حاضر حضرت کششد آنگاه شاهنشاه بنفرمود تا جسد مبارک محمدشاه را بزرگان درگاه برگرفته بر سر و دوش محل همی دادند و اشک همی باریند من بنده تو انعم گفت که بزیادت از دیگر مردمان خسته خاطر بودم چه شکر نعمت او را با تصنیف چندین کتاب و تالیف چندین ابواب تو انعم کشدت بالجموع شاهنشاه منصور ریش جازه پدر همی کرد تا از باغ لاله زار بدر شد آنگاه چاکمک پادشاهی با سپاهی کوچ و بدان جسد مبارک را بدارالامان قسّم تحویل کردند و روز چهارشنبه هجدهم ذیحجه در جوار قبّه بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام بآیین سلطنت و قوانین شریعت بنجاک سپردند و زور مال فرمان یافتند و فقر و مساکین بذل کردند اللهم البسه حلل انور و اشد و سلطانه فی خطایر الجور و هم در ایصال بر حسب فرمان شاهنشاه ایران سلیمان خان خان خانان حکومت اصفهان یافت و میرزا عبدالوهاب کلثانه مستوفی بوزارت او منصوب شد بعد از ورود ایشان با صفهان میرزا عبدالحسین سرشته دار اصفهان کنی که در آرزوی وزارت آن بلده روزگار میکشداشت با میرزا عبدالوهاب از دور معادات و مبارات پیرون شد و روی دل خان خانان نیز با میرزا عبدالحسین بود ازین رو که او را از کارداران دولت مشالی بدست بنو و در فرمان برداری خانخانان خضوعی بزیادت داشت و از جانب دیگر میرزا عبدالوهاب که وزارت اصفهان را از شاهنشاه منصور منشور داشت بدین دولت سر در نمی آورد و در پایان امر میان ایشان کار بمقابله و مقاتله رفت و از دو جانب مردم خویش را انجمن کرده اعدا و جنگ نمودند چون این قصه معروف شد درگاه پادشاه اشد و بصوابید میرزا قلی خان امیر نظام چراغعلی خان زنکنه را مودر فرمود که سفر اصفهان کرده میرزا عبدالوهاب را در خدمت وزارت بنیر و کند و میرزا عبدالحسین را بدرگاه آرد چون چراغعلی خان دار اصفهان کشت بیشتر از مردم شهر بکار جنگ و کشتن تفنگ مشغول بودند و اهل حرفت و صنعت و بازرگانان هجرات خویش را استوار بسته نیمی در کرد و میرزا عبدالحسین و نیم دیگر نزد یک میرزا عبدالوهاب انجمن بودند چراغعلی خان با خود اندیشید که اگر حکم احضار میرزا عبدالحسین را اظهار کنم چون بی اجازت کار داران دولت در این امر مبارزت نموده

ذکر حکومت  
خانخانان در  
اصفهان

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

چنانکه شود و یکباره این شخص را بر شوراند و واجب شود که سپاهی بدین جانب مامور شده جماعتی را  
 تنه سازد لاجرم بنزدیک خاتمان و آقا سید محمد امام جمعه اصفهان چنین مکتوف داشت که کار  
 داران دولت فرمان کرده اند که میرزا عبدالحسین بکار وزارت قیام کند و میرزا عبد الوهاب راه دار  
 الخلافه برگیرد و روز دیگر مردم را در عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را بر ایشان  
 القا کرد و مالی آن شهر را آسایش و آرامش داد و بعد از هفت ماه میرزا عبد الوهاب را  
 بجانب دار الخلافه کوچ داد و هم درین سال چون خبر آشفتگی کرمان و پیرون شدن فضلعلی خان چنانکه  
 بدان اشارت شد ممر و وضع کار داران دولت افاضاتم خان شهاب الملک را با اتفاق علیخان و  
 ابراهیم خان پسرهای عبد الرضا خان یزدی مامور بنظم کرمان فرستادند شهاب الملک بعد از  
 ورود و بکرمان تخریب امر فضلعلی خان پرداخت از بهر آنکه حکومت کرمان را از بهر خویش همی خواست  
 چون این خبر بعضی دیوای دولت رسید بران شدند که او را بخوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان بفرستند  
 پس مشوراء حضار او بر رفت و او تا سه منزلی کاشان برانند و در آنجا مشوراء پادشاه بدو رسید که با اتفاق  
 علیخان و ابراهیم خان سفر یزد کنند و دیگر امشرا را راقع واقع نماید لاجرم حاتم خان طریق  
 یزد برداشت و ابراهیم خان که در آن شهر پدر بر پدر قوتی بکمال داشت از پیش روی تا ختن کرد و  
 بسیار کس از امشرا را گرفته محبوس بداشت محمد عبدالعبد چون قوت در نمک نداشت بخانه حاجی  
 محمد کریم خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار که از فحول علمای شیخیه است که ریخته پائینده کشت  
 و از پس آن شهاب الملک نیز بر سید و هم در یزد و نظام مملکت را جز با حکومت خویش راست نمیدید  
 و از نظام آن بلده چشم پوشیده با صلاح امارت خویش روزگار میرود و نمیخست نیز ممر و وضع کار داران  
 دولت افاضات و او را بدار الخلافه طهران طلب کردند و بدین گناه و دیگر عیسانها مبلغی زر و سیم مصادف  
 تسلیم داد و هم درین سال بحسب فرمان شاهزاده اردشیر میرزا که جودتی با جلالت انباز و فضلی  
 باندل همساز داشت مامور بکومت خورستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی چپ و مهر  
 کشت و سلیمانخان که رحیمی برادر زاده منوچهر خان معتدالدوله که ملقب به امام الدوله بود و وزارت  
 او و سرداری سپاه منصوب شد پس بیج سفر کرده با دو فوج سرباز کمره و کلپایگان و دو فوج  
 لشکر لرستان و یک فوج سرباز فریدن و چهار محال و چهار صد تن سوار شاهیون و چهار صد سوار  
 چکنی فرودین و جماعتی از ملازمان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و تورهان لایق  
 در عشر آخر ربیع الاول از دار الخلافه خیمه بیرون زد و دو تختین با رضی کمره و کلپایگان و خواص  
 و چهار محال و فریدن عبور کرده هر هفت تن که از امشرا بختیاری در آن محال روی داده بود قطع و قطع  
 فرمود مردم شهر را در تشکیه ساخته برخی را خود عرصه هلاک و دمار و هشت و جماعتی را بکند  
 و زنجیر بدرگاه شاهنشاه فرستاد و هنر قلعه و کوشکی که را بنرمان از بهر خود مقتول میدانند با خاک  
 پست کرد و قلعه از وجن را که در حواشی خاک بختیاری حصنی حصین بود و نیز دیوان نمود با بجهل شامچین

مامور شدن  
 حاتم خان ظهیر  
 و کرمان

و حکومت شاهزاده  
 اردشیر میرزا در  
 لرستان و خورستان  
 و بختیاری



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

شکباران و قهیز را لشکرگاه کرده از نظم آن اراضی پرداخت و از اینجا آهنگ ارستان سخت  
چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درین سال شاهزاده بهرام میرزا که در ایوان عالمی تخریر بود  
میدان ضرغامی دلیر بود و مامور بجکومت فارس گشت و میرزا فضل الله نصیرالملک وزارت  
فارس یافت و میرزا محمدی بستونی نوری پسر محمدزکیخان سردار نیز بر حسب حکم بیج سفر  
شیراز کرد و چون محمدعلیخان اینجانی تشقائی سالی چند میرفت که مامور بتوقف طهران بود و رخصت  
مراجعت با خانه خویش نداشت این هنگام شاهزاده بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت و را  
خواستار آمد و بشفاعت ادایمخانی را اجازت مراجعت حاصل شد پس شاهزاده بایکصد تن سوار  
طالش روز پست و چهارم ذیحجه الحرام از دارالخلافه طهران راه برگرفت و بعد از ورود بصفهان  
خلی چند با عیان و عمال فارس نگاهشته هر کس را جداگانه بکاری بازداشت و روز چهارم بهم محرم  
از صفهان پیرون شده کوچ کوچ تا مشهد مرغاب براند و در اینجا ایل یکی تشقائی بر ادایمخانی  
و جماعتی از مردم فارس پذیره رسیدند و ازین منزل تا بشیراز اکثرت کل ولای شدت برد  
و سورت برو دت هوا بر زحمت فراوان طی مسافت کردند و روز نهم شهر صفر المظفر شاهزاده  
بهرام میرزا وارد شیراز گشت و درایت نظم آن مملکت برافراخت و از هر کس مالی و ثروتی تنیب  
و غارت رفته بود با ستر داد پرداخت و میرزا نعیم پسر محمدزکیخان سردار نوری را که منصب  
لشکر نویسی فارس نامزد او بود و فرمان کرد تا لشکری که در شیراز اقامت داشت عرض داد و اوقوت  
عزیز خان مری که اکنون سردار کل عساکر منصوره است با فوج چهارم تبریز در شیراز بود و بر حسب  
فرمان روانه طهران گشت و دیگر اسمعیل خان سرهنگ با فوج تشقائی مخبران و محمد صالح خان سرهنگ  
توبخانه بایکصد و پنجاه تن توپچی و عزیز پیک یا در سمنانی با جماعتی از سرباز سمنان و دوازده عروه  
توب و قورخانه حاضر بود شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کارداران دولت اینجا عت  
تا نوروز سلطانی در شیراز رخصت اقامت دهند مسئول او با جابت مفرون اثنا دو هم فرمان  
برسید که حسین خان نظام الدوله را در سراسری خود باز دارند و قزاول بکارند که از شهر شیراز بکه  
از سراسری خود پیرون نشود و هم درین سال شاهزاده طهاسب میرزای متوید الدوله که در نظم بلدان و زرم  
میدان شناخته ایران بود و در کشف شکلات علوم و معضلات حکم بر فضلاهی عهد فزونی داشت  
مامور بفرمانگذاری کرمان آمد و بعد از ورود بان بلده فرمان کرد که ملا حسین پسر ملا علی اعمی که مصدر  
آن همه شر بود چنانکه مرقوم افشا دوران شهر فاند و بیا کس از اشرار را نیز دستگیر ساخته بعضی  
مقتول نمود و جمعی را در کنده و زنجیر کشید و پس از نظم شهر شوارع و طرق را از زحمت و زردان  
و رانزنان بپرداخت و طریق کار و اینان را در تمامت اراضی بلوچستان و سیستان باز داشت  
و چنانکه در آن مملکت فرمانگذار بود و منال دیوانی و حقوق سلطانی را به نیکوتر وجهی ادا نمود و عت  
شاد خاطر و آسوده بداشت و ابل معرفت و صنعت را نیک تربیت کرد و خاصه شال کرمانی را

حکومت شاهزاده  
بهرام میرزا  
فارس

حکومت طهاسب میرزا  
متوید الدوله در  
کرمان

## جلد سیّم تاریخ قاجاریه از مجلّات نسخ التّیاریخ

که از بافته کثیر بر زیادت قیمت یافت و هم درین سال چون روزی چند از جلوس شاهی ایران سپهری و کارصدا رت اعظم بر میرزا اتقی خان امیر نظام راست بایستاد و ملک الملوک ایران همی خواست تا قوادسپاه و بزرگان در کاوی اگر اه خاطر امر و نبی میرزا اتقی خان را حاضر باشند لاجرم او را بشرف مصاهرت قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویشش را و ز جمعه بیست دوم شهر ریح الاول با او عقد بست و شب چهارشنبه چهارم ریح الثانی او را برای میرزا اتقی خان فرستاد بدین انتساب که با خانواده سلطنت حاصل کرد و تمامت شاهزادگان و بزرگان او را نرم کردن و منسوخ شدن

شورش سر بازان بر میرزا اتقی خان و رفتن او بخانه اعماد الدوله

و هم درین سال چون میرزا حسن خان امیر نظام متوقف در آذربایجان بود و رتی و قتی لشکر آذربایجان خاص خویش میدانست با منتظران برادر بکبر و تخمیری دیگر و در سر داشت لشکریان از خنوت طبع دستور خوی و در سنج و شکنج بودند و هم داشتند که در نزد امیر نظام از برادر او شکایت آورند تا منبأ و قرین غرامت و کفایت کردند و نیمه سنی را در دل می نهفتند و نیکفش درینوقت که فوج قهرمانیه و فوج ششم تبریز و فوج خاصه و فوج شقای و فوج قراجه داغی و در دارالخلافه میان سر بازان ارک جای شدند چند تن از شناختگان در کاوه که با امیر نظام از در خصوصت بودند سر بازان را و عصیان با او نمیدانستند ساختند تا متفق الکلمه سر از فرمان بر تافتند و نخستین صاحبان مانند سرب و سربک ویا و در سلطان را از میان خود بیکسوی کردند آنکه بر شوریدند و گفتند میانشان شاه ایران میرزا اتقی خان را از وزارت خلع فرماید یا نام ما را از جریده چاکران محو نماید و هم آواز و در میان سر بازان غوغا برداشتند و فریاد استغاثت بر افراشتند میرزا اتقی خان چون این بدانست با آن بکبر و خیلا که در داغ او و محل این جبارت نتوانست که در چند کس از نظامی یکدیگر بدیشان فرستاد و آن جماعت را بقتل و نهب و سر تهید کرد و سر بازان از کلمات و یکبار ه بیچاره شدند و چنان داشتند که اگر از یکدیگر کناره گیرند یکتن زنده نخواهند بود و از بیم جان رایت اتقاقی افراخته کردند و در کیشینه پانزدهم ریح الثانی اعلان کلمه عصیان نمودند و یکدل و یک زبان غوغا برداشتند و گفتند تا میرزا اتقی خان را از مسند وزارت فرو و نیکیم از پاسی نخواهیم نشست و از قورخانه چند حمل کران بمهر بختان تحویل دادند و آذوقه و علوفه فرادان نیر فراهم نمودند و روز دیگر از باد و تقسیم عزم دادند که میرزا اتقی خان را از مقام خویش دفع دهند بلکه اگر نتوانند عرضه هلاک و دمار سازند پس تفشکهای خود را با سرب و بار و دینباشند و کفش هرگز شاهی ایران چندین هزار کس را که در راه دولت از بند جان مضایقت نکند بایکتن برابر نخواهد داشت و دیگر اینکه بی گمان میرزا اتقی خان اگر زنده ماند ما را زنده نخواهد گذاشت اکنون که ما را و داع جان گفتن واجب افتاد و بهتر آن است که میرزا اتقی خان مقتول سازیم و بدست پادشاه کشته شویم این بگفتند و از سر بازان به جانب خانه میرزا اتقی خان

راه برگزیدند

## شرح سلطنت و جهانگیر می ناصرالدین شاه قاجار

راه برگرفتند ازین سوی میرزا تقی خان چون مردم از جان گذشته را دشمن جان خویش یافت هر یک کشت و بفرمود تا مردم و در سراسر ای و بام خانه را بکهر است بایستادند چون سربازان راه نزدیک کردند و تن را بر خیم کلوپ از پای و راوردند اما سربازان اگر چه قوت آن داشتند که بسرای میرزا تقی خان در رودند اما شمت خواهر پادشاه را که در سراسر ای و بود نگاه داشتند از سپردن سرای بایستادند و فریاد بایامی فراخته کردند از بهر آنکه شاهنشاه برایشان بجشاید و میرزا تقی خان را از عمل عزل فرماید و بعضی از مردم با مجرب که حسن و قبح امور را ندانسته با میرزا تقی خان دشمن بودند بر این آتش فتنه دامن زن کشیدند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای میرزا تقی خان لشکری بزرگ را مقتول نتوان ساخت صواب آنست که او را معزول سازید و آتش این فتنه را بکشاید ملک الملوک عجم در خشم شد و فرمود به نام مردمی ناآزموده بوده باید و ندانسته اید اگر امر از من بخواهست سربازان میرزا تقی خان را از مکانت خویش ساقط سازم خویشتن را از اوج سلطنت نابط کرده باشم پس هر روز عزل و نصب چاکران من باختیار لشکر بایان خواهد بود و همانا جهان را از وجود صد چنین لشکر خواهم پرداخت و دامن شمت خویش را آلوده چنین صنف نخواهم ساخت و درینوقت میرزا آقاخان اعتمادالدوله که خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه بود معاینه کرد که اگر میرزا تقی خان را درین سیل مخافت آفتی رسد بر پادشاه واجب افتد که چندین هزار کس را بایستع بگذرانند و اگر از قصد خلافت نشوری بر عزل میرزا تقی خان صادر شود از شمت سلطنت چیزی بگذارد لا جرم هم در آن شب که شب سه شنبه شانزدهم ربیع الثانی بود جمعی از مردم خود را با آلات حرب و ضرب ساخته جنگ کرد و بحفظ و حر است میرزا تقی خان بر نگاشت و او را برداشتند بسرای خویش آورد و مردم شهر را اعلام نمودند تا موضع و شریف و عالم دعای انجمن شدند و خوشان و عیشت و احضار آمدند و آتش را بجفظ و حر است ادبیای بودند با دوان که تمامت بزرگان و امرا و انجمن بودند سخن بر این نهادند که این سربازان چون کوفته اند و انباشد که ایشان بعضیانی که کرده اند کفر بیستند و مورد سخط و غضب پادشاه گردند و در شریعت کرم و احسان صواب آنست که خاطر هراسان ایشان را از وحشت و دهشت باز آریم و ملا حضرت بداریم و اینکار را کسی تواند ساخته کرد که طریق عز و مندان بدانند و سخن بخجیده برانند تا این مردم هراسنده را سخن او پسندد و اقتدایین قرعه بنام عباسقلی خان و الی که نسب با بر ایهم خلیل خان قرباغی جویش میرساند بر آید پس عباسقلی خان حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا مصطفی مستوفی و بنجقلی خان و بنی را برداشتند بسربازخانه و در رفت سربازان و در کرد و او انجمن شدند و غوغا برداشتند عباسقلی خان با ایشان گفت که هرگز راست نیاید که یکتن با پنجهزار کس مجاهده سخن کند صواب آنست که از هر فرج چند تن گرفته و بکشد و نزد دین من بنشاند تا سخنان مرا صفا نمایند و بنجیده پاسخ گویند لا جرم جماعتی از میان ایشان بزد و وصف بزد و بد عباسقلیخان گفت هیچ دانسته اید که مردم از بیجان در راه دولت سلاطین قاجاریه چه رنجها برده اند همانا پنجاه هزار کس را بزد و در جنگ

رفتن امیر نظام  
بنجانه اعتماد  
الدوله

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

روسیان و بنو خراسان و افغانستان بذل جان کرده اند تا نام خویش را در تمامت امصار و بلاد  
 بلند ساخته اند اکنون که شما از در پفرمانی پیرون شده اید بر پادشاه واجب میشود که شما را عرضیغ سازد  
 و جهان را از وجود شما ببرد و از وازانسوی بفرمان میرزا آقاخان اعظم دلد و له از مردم دارالخلافه  
 و عراق پنجاه هزار کس انجمن شده اند و در دفع شما بحدست و همداستاند زمانی ویر بزمکذرو که  
 شما تمامت شربت هلاکت بنوشید و زنان و فرزندان شما بغنا و عذاب در افتند و نام بلند  
 او را بیگانی باین ناسپاسی شما پست شود و مردم عراق بجای شما سی بلند آوازه کردند و سران  
 کفشد و پدر بر پدر و راه دولت جان داد و ایم و هم اکنون در راه پادشاه جان خویش برکف نهادند  
 اما منوایم بر سخط و غضب میرزا تقی خان زیستن کنیم و آن زحمت و محنت که از برادر او دیده ایم ظاهر  
 سازیم زیرا که هرگز جانب برادر خود را فرو نخواهد گذاشت و بسوی ما کمران نخواهد شد عبا منقلی خان  
 گفت این رای بصواب نیست همانا خدیو ی را که خدای باری بر مردم چندین مملکت خداوندی داده  
 هرگز و زیری اختیار نکند که برادر و فرزند خود را بر پیکانگان بی حجتی ضعیف ملتیند شما این در هر پیکان  
 بهما شنید و زحمتی که از میرزا حسن خان دیده اید باز نمانید بر وقت من است که محل را از ازیشت شما  
 فرو بند و او شما را به بد بجهل سر بازان را مطمئن خاطر ساخت تا بیکار جنبش کردند و شیپور بنوا خشد و  
 بگروه و نزدیک میرزا تقی خان راه برداشتند و بد رسرای میرزا آقاخان اعظم دلد و له آمده بر صف  
 شدند و شستن اعظم دلد و له بمیان ایشان آمد و از پریم و امید سخنی چند بگروه و انگاه میرزا تقی خان  
 بد رسرای آمده ایشان را دیدار کرد و سر بازان از در عذر و پوزش پیرون شده غاز زاری و محنت  
 نمودند میرزا تقی خان عذر آنجا عت پذیرفت و گناه ایشان را معفو داشت و پس آن میرزا تقی خان  
 را از ارک سلطانی شد و در حضرت سلطان کناه سر بازان را شفاعت خواه گشت و این هنگام  
 روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی بود وقت و حشمت اعظم دلد و له در حراست میرزا تقی خان و محمود  
 نیزان چنین فتنه بزرگ در نژاد و وضع و شریف سخت عظیم گشت و عظمت او در تمام بلدان و  
 امصار ایران شایع اثم و این همنر بزرگ نزدیک امانی دول خارجه و مردم ممالک بعیده بکرامت  
 طبع و صفات عقل او بر مانی استوار گشت با بجهل بعد از ورود میرزا تقی خان بسرای خویش میتوانی  
 خواستار آمد تا شاهی ایران فرمان کرد و اسمعیل خان فراشباشی را که در تیمیج این فتنه بی  
 مداخلت نبود ما خود داشتند و معا دول پنجاه هزار تومان از بعد از رفع حساب اند نمودند و از پس آن  
 بر حسب فرمان قاهر امیر دیوانخانه را بدست چند تن از عوانان داده روانه کرمانشاهان نمودند  
 و حکم توقف آن بلده فرمودند و میرزا نصر الله را در بیلی صدر الممالک را که این هنگام در قم زیستن  
 داشت و با زردی صدارت اعظم روزگار میکند داشت هم فرمان رفت تا او را از قم بکرمانشاهان بکول  
 دادند و امر با قامت کردند

شرح حال ملا حسین بشرویه و وطنیان جماعت بابیه و مخالفت ایشان در مازندران بگروه شکیان

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

ملاحسین یکتن از مردم بشرویه است و آقاخان زندکافی مکسب علوم رسمیه مانند صرف و نحو و فقه اصول  
 روزگار می گذاشت و آن نیز ونداشت که در تحصیل علوم با علمای عهدانبار شود و سامان خود را بساز  
 کند لاجرم از پی چاره هر روز رانی میزد و حیلقتی می انگیخت و درین وقت او را مسموع آقا و که میسر علی محمد  
 باب از شهر بشیر از سفر کرده و بقانونی جدید و شریعتی تازه خود را بلند آوازه ساخته پس میتوانی  
 از خراسان طریق شیراز برگرفت و بعد از ورود بدان بده بنهایی میسر زاعلی محمد باب را دیدار کرد و  
 ایشان او را پذیرفتا رشد اگر چه این هنگام میسر زاعلی محمد باب چنانکه مذکور شد بحکم حسین خان نظام الدوله  
 مامور بود که در سرای خود نشین کند و در بروی آشنایان و پیکانه فرو بندد اما باینجه آسوده نیز نیست و  
 از قبل خود بهر شهر و دیار مریدان خود را کیسل می ساخت و مردمان را بکیش خویش و دعوت مینو و دب  
 پست میکرد و ملاحسین را چون بختار و دیدار یازمود و در کار خویش استوار شناخت او را بطرف عراق  
 و خراسان سفر کردن فرمود تا بهر شهر و دیه و راید و مردم را بسوی او دعوت نماید و زیارت نامه که از  
 برای زیارت امیرالمومنین علیه السلام خود تلفیق کرده بود بدو سپرد و همچنان تفسیر سوره یوسف  
 علیه السلام را که خود شرح کرده بود دهم بدو داد تا بر مردمان بخواند و فصاحت باب را در آن کلمات  
 بر کلمات و حجتی سازد ملاحسین باین برگ و ساز از شیراز و ترکلتا زاد و طی مسافت نموده وارد  
 اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراتی را که یکتن از فقهتا بود و بفرهت او را یکی از پیروان باب خست  
 چنانکه در مبرز و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن میکرد و او را به نیابت خاصه امام ثانی عشر  
 علیه الصلوٰه و السلام ستایش مینمود و همچنان منوچهر خان که معتمد الدوله که اینوقت حکومت اصفهان شد  
 بکلمات ملاحسین باب را مردی زاهد داشت و گفت تواند بود که امام غایب را و نیایب باشد بجه  
 ملاحسین از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میسر زاجانی که یکتن از بزرگان کاشان بود از در  
 عقیدت و ارادت بدو پوست آنگاه بنزدیک حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد هراتی که امروز  
 در علم و عمل از تمامت فضلای ایران برتری دارد عبور کرد و تفسیر سوره یوسف و زیارت نامه که بنو  
 داشت در نزد او گذاشت و او را بقبول نیابت باب داعی گشت حاجی ملا محمد آن کلمات را بر خواند و  
 تعلیقات آن را باز نمود و ملاحسین گفت باب میفرماید که بخوبی گمانی که کرده بود او را تاکنون مقید و مجسوس  
 داشتند من بشفاعت او پرداختم و او را از قید و بند آزاد ساختم اکنون اگر مرفوعی را منصوب یا منصوب را  
 مجرد خوانند معذور باشند حاجی ملا محمد بانگ برآورد که چندین پیوده سخن کنی نخست آنکه بر مردم  
 بحکم تعلیق کلمات عربیه را حجت آوردن کار می باطل و طعنه کردن است و دیگر آنکه هر که بسیر و ن این قانون  
 که ما راست سخن کند او را حجتی روشن باید بدین مضرعات لا طایل و تر مات پچااصل بنایت مرام  
 بواصل نتوان شد و ملاحسین را از پیش برآورد چون هنوز دعوت او از نیابت باب بر زیادت  
 بنو افزون ازین بر روی منع او فتوی نمک و باجله ملاحسین از کاشان بدارالحفاظه سفر کرد و روزی چند در  
 طهران متوقف گشت و روی دل چسبیدن از حامیه را که منزلت هیچ در عجاج داشتند با خود کرد

## جلد سیم تاریخ فاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و متانی از باب بشا نشاه مبرور محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی آورده بود بدین شرح که اگر محل سبقت مرا  
برگردان مینماید و متابعت مراد واجب شمارید این سلطنت شما را بزرگ خواهیم کرد و دول خارج را در  
تحت فرمان شما خواهیم داشت ملاحظه کن کتاب باب را خلاصه ساخت و دعوت او را اظهار کرد و کار  
داران دولت او را تهدید فرستادند که از یکگونه ترقات لب بربند و اگر سلامت جان خواهی یافت  
این شهر را بدرود کن ملاحظه کن چون کار بر مراد نیافت خطی بجای محمد علی بار فردوشی فرستاد و مکتوبی  
تقریبین از بهر قرة العین کرد و هر دو تن را بخراسان طلب داشت تا از اینجا دعوت خویش آشکار کنند  
و خود بتوانی از طهران راه برگرفت و از اینجا سفر خراسان نمود و بعد از ورود بشهر مشهد مقدس در  
بالایبان منزل ساخت و باغی مردم پرداخت ملا عبدالخالق میزدی که تلخیص شیخ احمد اصفهانی بود  
و در توحید خانه صحن مقدس صاحب محراب و منبر بود باغی او از اتباع باب کشت و در فراز  
منبر خنجر چندی که با شرع انور مینوشتی داشت بگفت و نیز ملا علی اصفهری مجتهد نیشابوری که هم بر طریقت  
شیخ احمد بود و بکایت ملا حسین از راه برگشت و در مسجد نیشابور بکشت زانسانوار پر دشت این خبر  
نیز در مشهد مقدس سرکشت علمای مشهد بجهش آمدند و غوغا برداشتند و صورت حال را بشاننده  
حمزه میرزا بنکاشته حمزه میرزا اینی هسنگام در چمن را دکان بود چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملا حسین  
از شهر مشهد حاضر لشکرگاه کند و هر کس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه از دستری بخجید  
و بابای لعن نفرستد قرین عنا و عذاب دارند و لاجرم ملا علی اصفهری از نیشابور مشهد آوردند و  
توانی بسجده را آمد و بر منبر صعود کرد و بر میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و آسوده گشت  
و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت جستند و در لعن باب با او موافقت کردند اما ملا عبدالخالق سر  
برگرد و گفت من هرگز از این راه بزرگم مگر آنکه علمای بلد مجلس مجاوره بآزند و با من مناظره  
آغازند و حال شایسته چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند  
تا در سراسر خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمارد و ملاحظه کن را بر دشت بشکرگاه  
حمزه میرزا بر دشت شاهزاده بنده سوختا و او را در خیمه بازداشتند و چند تن قراول بگذاشتند تا با کس  
طریق مخالطه و مراوده و نپار داین بود تا آنگاه که مردم مشهد بر شوریدند چنانکه مذکور شد و پس  
از لشکرگاه راه مشهد برگرفت و در بابا قدرت که بیکسوی شهر مشهد است فرود شد  
مردم آن بلده او را زور و دشمنی دفع دادند و ناچار بجانب نیشابور سفر کردند و بر اینجا جمعی از مردم  
عاصه را با خود یار کردند و راه سبزوار برداشت و در سبزوار میرزا تقی جوینی که مردی بسیار داوره  
نگار بود بدو پیوست و دخل و خرج اصحاب او را بکسب گرفت و چند تن دیگر را نیز از سبزوار لغت  
و بطرف میامی رهسپار گشت نخستین بقصبه یار گشتند رسید تا سید محمد که در یار مجتهدان جماعت  
میکداشت او را و اصحاب او را بر سراسر خویش از بهر ضیافت دعوت کرد و چون درآمدند و مجلس  
و جلد سس کردند و نخستین خادمان ضیافت خانه غلیان و قهوه در آوردند و ملا حسین دامن در چید

آغاز فتنه ملا  
حسین بشردیه  
در خراسان

## شرح سلطنت و جانشینی خراسانی قاجار

و حکم بجزرت غلبان و قوه براندازی بخن بلا و نسیم و راشا و بدعت باب در شریعت و دعوت  
 ملاحسین در طریقت او کشف کشت آقا سید محمد ختمکین شد و گفت من شمار اجنس و دلس میلام  
 و پرمیز از بجاست شما را واجب میشمارم و ایشان را از سرای خود پیرون شدن فرمود و ناچار ملاحسین  
 راه برگرفته و رد و فرسنگی بایرجمند بقریه خان خودی درآمد و در اینجا ملاحسین و ملا علی بابا دخی شدند  
 و طریقت او را بحق دانستند پس از اینجا بمیامی سفر کردند و روزی چند در آن بلده توقف نمود و  
 سی و شش تن از مردم میامی را با خود متفق ساخت و با اعلان کلمه دعوت پرداخت مردم میامی  
 چون این بدیدند غوغا برداشتند و با او از در مخالفت و مبارزت پیرون شدند و درینوقت ملاحسین را  
 نیز چون عدتی و عدوی و بددلت برخواست و چند تن از اصحاب او مقتول کشت پس ناچار راه شاهرد  
 پیش داشت و بعد از ورود در آن بلده برای ملامحمد کاظم مجتهد شاهرد و در آمد و او را یکیش خویش  
 خواندن گرفت ملامحمد کاظم از اصنافی کلمات او که با شریعت غرضی نداشت بر داشت و زبانی  
 بدشنام او باز کرد و عصائی که در دست داشت فراز برده بر سر او فرو داد و بدین مودت او در  
 زمان او را و اصحاب او را از شهر اخراج کردند و این هنگام خبر وفات شاهنشاه غازی در آن راضی پناه  
 کشت و ازین خبر ملاحسین قوتی دیگر بدست کرد و از شاهرد و سفر بسطام نمود و ملا علی بسطام چون از رسیدن  
 او آگاه شدند کس فرستاده او را از در آمدن بشهر سجم دادند و ملاحسین چون راه ورود و شهر بسطام را  
 مسدود یافت و رد و فرسنگی آن بلده بقریه حسین آباد و درآمد و ملا علی حسین آبادی را نیز فریفته خویش  
 کرد و او را با خود یار کرده بجانب زندان پسر کشت

رسیدن ملاحسین بشهر و یار زندان و فریقین مردمان را از بنر عصیان و طغیان

حاجی محمد علی یار فرشتی هنگام که دکی خادم سرامی حاجی محمد علی مجتهد مازندرانی بود چون بتجدد رفته  
 و بلوغ رسید یکچند روز کار خویش را در تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول پای برد و نیز  
 رز و مال چندان بنید و خت که زیارت مکه متبرکه که بروی واجب افتاد و سفر مکه پیش داشت از تقضا  
 و رخصت راه بامیرزا علی بابا دوچار کشت و با او چند مجلس سخن کرده شیفته کلمات او شد و در پایان  
 امر دل بدو داد و از پیروان او کشت و بعد از مراجعت از سفر که روانه مازندران شده و در بازگشت  
 سکون اختیار کرد و از آنسوی چون ملاحسین در خراسان از قبل باب داعی شد مکتوبی بجای محمد علی قزاق  
 که با قدم عجل طریق خراسان برگیر تا در انظار دعوت همدست شویم و کار بر ما و کنیم حاجی محمد  
 بتوانی سفر خراسان را تقصیم عزم داد و بعد از ورود و مشهد با اتفاق ملاحسین کارهایی کرد و آن هنگام که کار  
 ملاحسین آشفته شد چنانکه مرقوم افتاد و اینک علق کرد و حاجی محمد علی از پیش روی روانه کشت و از  
 آنسوی قرة العین که شرح حالش از پیش بشرح رفت بعد از اراقت دم و قتل عم و مخالفت پدر و بی  
 فرمای شوه از فرزین با فوجی عاشق و باخته بآهنگ خراسان پیرون خاست چون در منزل بدست  
 که یکفرسنگی بسطام است مقام کرد و حاجی محمد علی هم از خراسان برید و با قرة العین یکدیگر را دید کردند

## حکله سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و چند کثرت مجلس را از پیکان پر داخته بشا و درت بنشسته و در رواج دین میرزا علی محمد باب رای زدند و عاقبت پرده از کار بر گرفتند و قره العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرده بی پرده بمنبر صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر درخشانده بود بامردمان نمود و گفت مان ای اصحاب این روزگار ما از ایام فترت شمرده میشو و امر و زکات کیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة و ثنای صلوات کاری پیوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب اقاییم سببه افرو کرد و این و بیان مختلفه را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت و دیتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نوبیا و در بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امر و زحمت پیوده برخویش روا نماید و زنان خویش را در مضاجعت طریق مشارکت بپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که درین امور شما عاقبتی و نکالی نخواهد بود چون این سخن پایی بر مردمی که در کرد و منبر انجمن بودند سر بکریان و در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی داشتند از ادوات باب روی برکاشد و یک یک پیرون شده سر خویش گرفتند و طریقی سکن خویش پیش داشتند و جماعتی که بی دین و بدکیش بودند و مالی و ثروتی و عیالی و حدتی نیز نداشتند ازین سخنان شاد و خاطر شده و یکباره سر به پیدینی برآوردند و حمل شریع را از گردن فرو نهادند آنکه حاجی محمد علی با اتفاق قره العین راه مازندران برگرفت چون با راضی نزار جریب رسید اندک اندک دل و رقره العین مبت او را نیز نیرمیتی نمود و عاقبت کار بد انجمن پیوست که این هر دو تن در یک محل می نشستند و آن ساربان که چهار شتر را داشت شمری چند داشت و میکرد بدین شرح که اجتماع ششین و اقران تمین است و این اشعار را با آهنگ حدیثی نسی میکرد و طلی مسافت می نمود و یکی از قزاقی نزار جریب با اتفاق قره العین بجهانم رفت و با او هم میترشد و طریق مزاجعت سپرد مردم نزار جریب چون این بدانشند و از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند جماعتی ساخته کار شده برایشان تاختن بردند و اموال و اطفال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان حاجی محمد علی و قره العین جدائی افتاد و حاجی محمد علی طریق بار فرودش گرفت و قره العین در راضی مازندران با جمعی از دل باختگان خویش دید بدیده می جوگر کرد و در اغوای مردم چند آنکه توانست همی رنج برد اما حاجی محمد علی بعد از ورود ببار فرودش خبر رسیدن حاسین را از خراسان اصفا نمود و دوستان خود را آگهی داده انجمن کرد و پس از روزی چند ملا حسین از راه برسید و با اصحاب خود و کناره رسیدن آن بلده فرود شد و بدعوت مردم پرداخت نمود هفته بر کنه شته بود که سیصد تن از مردم بار فرودش طریقت باب گرفتند و طریق او را صواب شمرند ازین حدیث عموم خلق را وحشت و درشتی تمام و در خاطر راه کرد و خبر آنجا محبت و راه خواه سایه رکشت سعید العلماء و دیگر علما می مازندران که مکیدت ایشان را از بهر خود بر زیادت میدانشند جمعی از علما بآن سخن و حواست خویش برکاشدند و صورت حال را بکار داران دولت و سکره دکان مازندران بگماشتند شانه زاده خانم میزرا که بسنوز



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

حکومت مازندران داشت ایشان را وقتی نگذاشت و کار گزاران او درین امر مساعدتی کردند و جماعت بایه از بار فروشس پرون شده در سوگو که جای کردند و بعد از کوچ و ادق غر میرزا از مازندران بدله الحلافه دیگر باره مراجعت ببار فروشس نمودند سیدالعلما در پیهم شد و بباغقلی خان سردار لاریجانی مکتوبی کرد چون مکتوب سیدالعلما بدور رسید محمد پیک یا در را با سیصد تن تفنگچی لاریجانی بدفع ایشان پرون فرستاد محمد پیک مقدم بجمل و شتاب علی مسافت گرفت و بعد از ورود بدان بلده بمنزعت اجتماعت رده بر کشید با بجمه در سر میدان بار فروشس نیزان جنگ و جوش اشتغال یافت و باز از ارمقال و جدال روانی گرفت از دور و در بیچنگ درآمدند و آلات حرب و ضرب بکار بردند و در میان دوازده تن از اصحاب باب شربت هلاک چشید و جماعتی نیز از مردم لاریجانی جراحت یافت چون ملا حسین و حاجی محمد علی مفاقت در میان شحر را از بهر خویش بزیان کار نرزد و یک دانشمند از میان جنگ رزم زنان و نهیست کنان بکاروان ساری سبزمیدان در رفتند و در اینجا از بهر مدافعت سکر تا راست کرد و متحصن گشتند درینوقت هاجقلی خان سردار لاریجانی برسید و صورت حال را مشاهده کرد و رزم اجتماع را تقسیم عزم وادام ملا حسین چون ورود هاجقلی خان را بدانست و کشف داشت که با اعداد کم و عد و اندک رزم او را نتواند ساخته کرد و درینکشی بار فروشس حل این جنگ و جوشش شونداد و جملتی اندیشید و بنزدیک و پیانم فرستاد که ما بهر شهر و دیه که در رفته ایم سخنی جز از در شربت نمکفته ایم و اینکه مردم را بسوی باب میخوانیم همی خواهیم که ایشان را از عذاب برمانیم اکنون که مردم این شهر طریق صلاح و فلاح میجویند و جان و مال را مباح میدانند ایشان را در تیر خدلان و جهل میکند ایم و صعب و سهل زمین را در نوشته بجانبی دیگر میکند ایم هاجقلی خان در پاسخ گفت که این سخن بصواب است نیکو آن است که سختین پرون مازندران دعوت خویش را آغاز کنند و مردم خود را بآزادگاه بدان راضی باز شوید و جماعتی از تفنگچیان لاریجانی را بر کاشت که اجتماعت تا علی آباد کوچ واداد از اینجا مراجعت کنند لاجرم ملا حسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بار فروشس پرون شده راه برگرفتند و تفنگچیان نیز تاراض علی آباد برگشتند بعد از مراجعت جماعت تفنگچیان پیک قادی کلانی علی آبادی کرد و هیرا بخودیا کرده بطمع و طلب زر و مال از دنبال ملا حسین و اصحاب او شتاب گرفت و ناکاه بر سر راه ایشان آمد و جنگ بر پیوست ملا حسین خواست تا او را بی معاف و مفاقت مراجعت دهد خسرو پیک رضانداد و طمع در اسب ملا حسین به بست اینمعنی برخاطر ملا حسین ثقلی بزرگ انداخت و ساخته کارزار گشت و او مردمی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد و چه مسموع افاد که بسیار وقت تیغ او چون بفسر تی آمد در جگر کاه غرق شد با بجمه ملا حسین سبب بزد و بمیدان باخت و مردم و جنگ بر ساختند و ارمول حله خسرو را با تیغ بکند رانید و مردم او را بجنگ هلاک در انداخت بعد ازین فسخ دل قوی کرد و از پرون شدن مازندران پشیمان گشت و در حال غان بر تافت و تا مضیع شیخ طبرسی بشتافت و همی خواست در آن اراضی سکر می سازد و بدو مستقلی نظر از کند

مقتله جماعت  
بابیت در بار  
فروشس

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

از قتلخان افشار که این هنگام بزرگان زندران بر حسب فرمان نرطهران گردند و جلوس شاهنشاه ایران را بر تخت یکن درود و وقت کوبند و روز غره محرم تقبیل سده سلطنت قرین فرخی و سیمت کشند

قلعه ساختن ملاحسین بشه و به با شاق حاجی محمد علی بار فروشی و جماعت بیه در فرار شیخ طبری ملاحسین بشه و به سفر کردن بزرگان نازندان را بدرگاه شاهنشاه ایران بغال مبارک گرفت و آسوده خاطر و شیخ طبری با سخن قلعه پرداخت حصنی شمن بنیان کرد و بروج آن ده ذراع ارتفاع دادند و بر بروج آن بروج بنیانی و یکرا تنه درختی بزرگ بر آوردند و مشقها نمودند و خندق عمیق حفر کردند و از بهر ضعیف قلعه خاکریزی چنان افزاشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه در جدران و بروج قلعه از بهر تفکیکی شمس مقرر کردند و از قلعه برای عبور بجنود راهی چند بخش دند و از اندرون قلعه نیز خاکریزی کردند چنانکه دو هزار تن مردم بایه که در قلعه حاضر بودند و همان خاکریز نشین داشتند و ساخته جنگ بودند و در میان دیوار قلعه و خاکریز هر چند کام چاه کرده بودند و درین هر چاه تیرها و ضلعها از چوب و آهن نصب کردند و سران را با خار و خاشاک پوشیدند تا اگر وقتی لشکری بدان قلعه یورش برد و بدرون شود بچاه در افتند و تپا ه شوند آنگاه از هر دیه و قریه که قریب بود علف و آذوقه فراوان فراهم کردند و بدان قلعه حمل داده بر بروج هم نصب و ند چون ملاحسین ازین کار با سپر و اخت با کمک دعوت خویش را بلند آوازه ساخت و مردمان ساده دل را همی نوید داد که سال و یکمیز را علی محمد باب کارایجنان را یکسره خواهد کرد و بهشت اقلیم را بخت قدم خواهد سپرد و دین حق آشکار خواهد گشت و شریعتیایی خواهد شد بدین ترتبات حیلت آئین و کلمات طبع آئینه مردم بی حسب و منب که مال دوست و جاه طلب بودند از دور و نزدیک بنزد او مشتتاب کردند چندانکه دو هزار تن اصحاب یافت آنگاه حاجی محمد علی را حضرت اعلی لقب نهادند و از بهر او شادروانی بیاویخت و او را از پس پرده نشین داد تا مردم او را کمتر و بدکار کنند و حشمت او روزگار و در خاطر با بزرگتر آید مر اسمع افشا که حاجی محمد علی یکروز از بهر که با به شدن و سروتن شستن از پس شادروان پروان شد و برابر خویش نشست تا بقریه که قریب بقلعه بود و در دو جماعت با به صف بر زدند و با این که زمین همه کل و لای بود چون او را دیدار کردند یکبار زمین در افتادند و در میان آن کل و لای چند بار زمین بسوئند و تا ایشان را رخصت نداد و سر بر نداشتند با بحمد ملاحسین اصحاب خویش را هر یک بنامی و لقبی خوانیدگی را گفت تو حفظ را م نامن عیبه اسلام باشی و امان رضا نام داری و دیگری را سید سجاد لقب نهادند بدینگونه نام انبیا و ائمه هدی و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و اوصیا را بر مردم پست پیچ فرومایه بست و ایشان را نوید همی داد که هر که از ما در جنگ کشته شود پس از چهل روز بیشتر یا کمتر زنده شود و بزیادت ازین فرمای قیامت بهشت خدای خاص خواهد بود و و هم در ایجنان شاهریک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهی شد و بعضی از ایشان را بسلطنت چین و قبا و حکومت روم و مملکت اروپا و پستمال میاخت و میعاد مینا

شرح سلطنت و جانشین فیاض الدین شاہ قاجار

کہ زود ہاشد مازندران را فرد و کیریم و بجانب ری سفر کینم و در دامن جیلی کہ در کنار شاہزادہ عبدالعظیم است و زود ہ ہزار تن را مردم دار الخلافہ را سجاک انکھنم داین کلمات را کہ میرزا علی محمد بابا برایشان فرستادہ بود ہر دم حدیث میگرد وید و آن مین جزیرہ الخضراء الی فتوح جیل الزوراء و یقولون نحو ثانی عشر الفا من الاتراک و از جزیرہ فخر القبر مازندران میگرد و از جبل زوراء کوہی کہ در کنار قریش ہا ہزارہ عبدالعظیم است حدیث می نمود با بجمہ بدین سخنان مردم خود را و را کہ رقت و نہایت چنان قومی دل ساخت کہ بی ترس و دہم ہر دم شمشیر و دامن شیر می تاختند و غمراہ ترک و مہماں ساز و ہرک چہات می شناسند

مامورداشتن شاهنشاه ایران بزرگان مازندران را بدفع ملاحین و جماعت بابیه  
 چون خبر اعلا جماعت بابیه در شیخ طهری و دراز دستی ایشان در سب و غارت محال مازندران  
 کوشش زوکار و ازان شاهنشاه ایران گشت فرمان رفت که بزرگان مازندران تجمیع لشکر کرده بر  
 ایشان تیازند و جهمان از وجود انجماعت پیر و ازند بزرگان مازندران که حاضر حضرت بودند بزرگ  
 نهادند که هر چه زود تر این خدمت پای برمد و هر یک بنحویث آن خود مکتوب کردند حاجی مصطفی خان به برادر  
 خود آقا عبد الله و عباقلی خان لاریجانی به محمد سلطان یا درویشخان سوادکوهی بسوادکوه و هنر بزرگ  
 کس فرستادند و در تسخیر قلعه قندیسیر بابیه تخریض جمعی کردند و کار و ازان دولت نیز بمیرزا قاضی متوفی  
 مازندران و سعید العلماء و دیگر اکابر آن اراضی منشور کردند بعد از رسیدن این حکام نخستین آقا عبد الله  
 برادر حاجی مصطفی خان به راجری خست تا از چنگل انقباب سبقت برد و لاجرم دو بیت تن از مردم و هزار چرخ  
 گزیده ساخت پس با تفکیکی سورتی و بنی اعمام خود باری درآمد در اینجا میرزا قاضی را فاغذاسان  
 ساری و سوار کرد و ترک انجمنی کرده با شاق تاعلی آبا و برانند و از مردم علی آباد و جماعت قاضی نیز  
 لشکری بگرداند آقا عبد الله آن لشکر را برداشته از آب رود تالار عبور نمود و بقریه لار و در رفته و رفته  
 نظر خان کریملی فرو دوشد و روز دیگر بالشکر بخار قلعه شیخ طهری آمد و با سخن سنکر و حفر مارچ چیرد  
 و از چوب و علف پیچی چند بگرد و چند تن تفکیکی از مردم کو در اینجا باز داشت و خود طریق قریه افزا  
 پیش داشت و همی خواست تا همه زره افزاد اینجا شود و کار سنکر و مارچ پای بردانها لشکر کاغذی اما از  
 آنسوی چون شب پای رفت و سفیده بدید ملاحین با جماعتی از مردم خود از قلعه بیرون شده مانند  
 شیر کرسنه بر سر کو دار با براند ایشان را عرض شمشیر ساخت در میان کیر و دار بابیه با جماعت کو دار  
 با یک تفنگ کوشند و آقا عبد الله شد مردم خود را برداشته شتاب بخان راه برگرفت و همچنان از کوه  
 راه تفنگهای خویش را بجانب جماعت بابیه کشدادند و ملاحین که اینوقت از قتل کو دار با پر و داشتند  
 بقی ترس و باک بجانب ایشان تباخت از میان مردم آقا عبد الله جوانی افغان که مردی سخت دلیر  
 بود و همراه ملاحین بگرفت و بر دو چنگل درآمد و مدتی دیر باز بتغ و سپر با هم بگردیدند و کاغذی  
 اسب افغان بمغاک و در رفت و از پشت اسب بروی زمین آمد و ملاحین در همان تنه می کردند

زہمت شدن شکر  
 مازنداران قتل آقا  
 عبدالمہدیست  
 ملا حسین  
 بشردیہ

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

شمشیری بروی براند و او را یکشت و از جانب دیگر جماعت بایه راقا عبدالله تاختند و رزمی صعب  
دادند و در میان سی تن مردوم آقا عبدالله از تفنگچی و صاحبان مناصب مقتول گشت و دیگران بهریت  
شدند چون آقا عبدالله اینچای ننگ بود و به سرعت طی مسافت نیترونت خود را به رشت تازی در بر دو بانگ  
کرد آن درختستان را حفری کرده بودند ملا حسین پیم نگر و چون برق خاطف خوشتن را با آقا عبدالله برزد  
و او را بتغ و نیمه کرد و مردم او راه قریه فراموش داشتند و اصحاب ملا حسین پایوه و سواره از دنبال  
ایشان شتاب برکشید و همچنان از کوه راه بقریه فراد رفتند و نختین تفنگچیان را عرض تیغ ساختند  
بکار اهل قریه پرداختند بر کوه شیر خواره و زنان پچاره و پسر مردان فرقت رحم نکردند اما ذکور را ضاع  
بکار اقامت جانداران آن قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش بقریه و رزوه اقامت خانه و  
سرای و باغ و بستان را بسوزشید و دیوارها را با خاک پست کردند و اموال و اطفال را و رجال را  
بنهب و غارت برگزشتند و برفشند چون خیرین جلالت از جماعت بایه و راضی بازماندند و پراکنده  
شد و چنین ظلمی شدیدی و قتل شیخ از ایشان سمرگشت و دهائی لشکریان ضعیف شد و هر جماعت در  
هر جا که اقامت داشت دیگر نیز وی جنبش نیار و محمد سلطان یا و رالایجانی در بار فروشش با فرو نهادن  
و در گال بول و هراس بجز است آن بلده پرداخت و میرزا آقا در ساری خوشتن داری می  
کرد

سفر کردن شاهزاده مهدیقلی میرزا با زندان بفرمان شانشاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرستان  
چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت فراد حضرت ملک الملوک عجم مشکوف افشا و نیزان مغنوب شانشاه  
ایران را باز زد و گرفت و شاهزاده مهدیقلی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد که بستیوانی طریق زندان  
بیاورد و دیکتن از جماعت بایه را زنده بگذارد آنگاه بفرمود تا نام مقتولین را زندان را جوید کردند  
و فرزندان و بازماندگان ایشان را هر یک بطایمی عظیم نواخت و محال پشت کوه نبرد جریب ابجج  
مصطفی خان تقویض داد و با لجه مهدیقلی میرزا با شاق جماعتی از بزرگان را زندان در سلج شهنشاه محترم  
خیمه پروان زد و از طریق سواد کوه راه برداشت و بمقتلی خان سردار لایجانی مامور شد که از راه  
دماوند و لایجان بطرف آمل کوچ دهد و در اینجا تجنیز لشکر کرده برکاب شاهزاده حاضر کرد و با لجه بعد از  
رسیدن شاهزاده بزیاراب سواد کوه کرد و پس از تفنگچیان نبرد جریب و جماعتی کرد و ترک بد و پیوسته  
شدند و از اینجا کوچ داده در قریه دیکس علی آباد در ساری میرزا سعید فرو شد و روزی چند بعد از  
کار و نظم کشور و لشکر با پای برد و جماعت بایه را هیچ محلی و مکانی نمینهاد و ایشان را لایق جنگ خویش  
مینداند و از بهر لشکرگاه حارسی و علایقه نمیگذاشت و هم درینوقت ابری بزرگ متر اگمت و برنی  
عظیم بارید و هوا را بر دی سخت آغاز گشت لشکریان شاهزاده از بیم برودت هوا قایق نفس را بر کوه  
به پهنه فرزید و بی اندیشه دشمن پارسیده ملا حسین و حاجی محمد علی که اشتهار چنین وقت میبردند ازین  
حدیث آگهی یافتند پس ملا حسین چون پیک غضبان آمده جنگ گشت و چون یکپاس از شب  
پانزدهم

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

پنخون ساختن  
لاحین بشردیه  
و نهزیت شدن  
مهدتقی میرزا

پانزدهم شهر صفر سپری بشد. با شاق نسیصد تن مردم از جان گذشته طریق مقامت در نوشت و ناکاه چون برق خاطف و صرصر عاصف بدستقاری یککهای فزاد آن آب رودخانه را در چپین سرهای سخت جبره کرد و قریب قریه و اسکس براند آنگاه چند کس را از پیش روی خود روان داشت تا بهر کس از سرگشا بنزاده باز خوردند همی گفتند ما مردم جی نقل خان سردار لاریجانی جیباشیم و اینک جی نقل خان است که از قهای ما در میرسد این همی گفتند و همی رفتند و لاجین با اصحاب خود از قهای ایشان رهپا بود چندانکه بقریه و اسکس و نزدیک سرای شاه بنزاده بر رسیدند حارسان سرهای نداده دادند که گیتید و از کجایند گفتند ما مردم سردار لاریجانی و اینک سردار است که از قهای ما در میرسد هنوز این سخن درین بود که لاجین در رسید و سختین چند تن از مردم خود را بر سر کوه چابکاشت تا اگر کسی از لشکر یان بدو شاه بنزاده آید دغ و بندگان اصحاب خود را گفت چون بمیرای شاه بنزاده در خستیم فریاد بنوده و ناله بلند گیند که در داد و ریغ شاه بنزاده را کشید تا بهر کس از مردم او این ندانستند و ناچار بهر اسناک شود و را فرار پیش گیر و این گفت و بدر سرای شاه بنزاده آمد و بفرمود تا بهر سرای را بشکشد و بدرون خانه در رفت و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای در آید و خن و خون بسیار کس بریختند و آتش بسرای در زدند و باره بندی که در پهلوی سرای بود هم بسوختند و خانه دیگر را که از بهر مصیبت پیدا شده بود علیه السلام که ده بود و دهم آتش اندزد و دزد و مردمی که در اینجا جای داشتند بر خن را بسوختند و بعضی را بکشیدند و از پس آن جسد ایشان را با آتش افکندند و با لجه جاعی از تفنگیان سواد که همی که در سرای پیرونی شاه بنزاده جای داشتند بعضی عرضه هلاک و دمار شدند و کوهی طین فرار پیش داشتند سلطان خمین میرزا که پسر شاهنشاه تاجدار فعلی شاه داد و میرزای پسر نعل سلطان بهم در اینجا مقتول شدند و جسد هر دو تن سوخته گشت و میرزا عبده اباقی مستوفی نیز قتل رسید و لاجین و مردم او از پس این قتل و حرق آهنگ سرای درونی و قتل مهدتقی میرزا کردند و شاه بنزاده بخویشتن داری پرداخت و یکتن از مردم بایه که از دیوار صحر و کرده بود با کلواقتت زیر انداخت و یکتن دیگر را که از سرهای بدرون رفت هم بدف کلوا ساخت مکن معلوم داشت که با اینجا حجت زرم تواند داد و از جانب دیگر سرای راه فرار پیش گرفت و در آن خلعت شب و شدت برف و بر دیکته بجانب بیابان همی که ریخت جماعت بایه هر چه در سرای او بیاختند بر گرفتند و بجانب محلات آن قریه تا ختن بردند و بانگ صیحه و فریاد ایشان کوه و دشت را زیر پای داشت لشکر شاه بنزاده از جمل و هر برب بعضی بجز پیران هیچ جا سر در بر نداشتند و مجال پوشیدن جامه نکرده سر و پای بوهنه بجانب قل جبال و مناخای صحاری پر کردند شدند در میان این همه لشکر چند تن از مردم ابشرفی دیواری را سناک کرده بخویشتن داری مشغول بودند حاجی محمد علی با چند تن از بایه آهنگ ایشان کردند و بیهوشی حمله کردند مردم اشرفی تفنگها بکش و دند و از قضا کلوا بردان حاجی محمد علی آمد و جراحتی برداشت ناچار روی از جنگ برکاشت مردم اشرفی دیگر باره از قهای ایشان تفنگها کش دادند و چند تن از جماعت بایه را سناک افکندند و انصاف آنگاه

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ الیورنج

که سپیده برز و روز روشن شد هیچکس از سرگردگان و لشکریان نیروی آن نکردند که از قل جبال فرود شوند و دشمن را دفع دهند بلکه از دور هسی نظاره بودند و جماعت بایه با آن قلیل مردم مال و مویشی اهل قریه و اموال و اشغال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی همی بودند و چون دانستند که آنجماعت راهسنگام از قضا ششصد تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان همی بودند و چون دانستند که آنجماعت راهسنگام مراجعت است بی آنکه منازعتی آغازند و تفنگی بکشایند سریع تر از برق و باد و بگریختند و ملاحین و صاحب او چاشتگاه روز از مسافت طریق پرداخت و در قلعه خویش جای ساخت اما مهد یقینی میزابد از فراتیم فرنگ در آن کل ولای و برف و برپایه طی مسافت کرد و درینوقت یکتن از مردم بازندان کبر راسبی پالانی و کودن سوار بودند و باز خورد و او را بشناخت پس اسب خود را بدو داد و بگریختند و او را درگاه و سرائی رسانید و نشین داد و خود هم بران اسب برآمد و از چپ و راست برفت و بهرکس از لشکر رسید او را از زندگانی و حیات شاهزاده مرده بداد و مردم را فوج بجهت او آورد و چون شاهزاده را ویکر قوت جنگ نبود از کا و سراسی سوار شده آن شب راد قادی کلاب پای و در روز ویکر بجانب ساری شتافت و این غاید چنان هول و هربنی در مردم بازندان انداخت که در آن زمستان زن و فرزند آن خود را برداشته از شهرستانها بکوبستانها فرار کردند مکن محمدی دیگر باره بفرایم کردن سپاه پرداخت و سران و سرگردگان را حاضر ساخت و بوعده و وعید بسی تم و امید داد و ایشان تجنیز لشکر و اعداد کا را برآمدند از آنسوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود از لاریجان تا قلعه شیخ طبری تاجت و جماعت بابتیرا بمجا صره انداخت و صورت حال را معروض حضرت شاهزاده داشت که اینک من انیم مردم را حصار داده ام و حاجتی بدمد و معین ندارم اگر شما تماشا می این جنگ و نظاره این حربگاه پسند خاطر است بدینجانب کوچ دهید شاهزاده چون این بشنید کم کرد که با دجا عباسقلی خان غره شود و او را از بایه ایسی رسد بفرمود تا محسن خان سورنی با مردم خود و جمعی از اخا غنه و محمد کریم خان اشرفی با تفنگچی اشرفی بجانب کوچ دهند و نیزر تم که در خلیل خان سواد کوهی و مردم قادی کلابا و پیوسته کردند و ایشان چون جلالت بایه را معاینه کرده بودند بعد از طی مسافت عباسقلی خان را گفتند زرم اینجماعت را خا را بدید بیکر دانسته باش که بی آنکه سنکری استوار کنیم منبر و نتوانیم کرد و عباسقلی خان گفت ما هرگز در برابر بیچ لشکر شکر نخواهیم کرد و لشکر مردم لاریجان تنهای ایشان است با بمل درینوقت مردم بایه از بهر آنکه سردار و جماعت او را خواب خرگوشی دهند چنان میزدند که پنداری در قلعه شیخ طبری هیچکس زنده نیست و گاه از در ضراعت و فرود تنی پای میفرستادند و طلبان میگردیدند چون روزی چند بدینگونه گذشت شب و هم شهر بیع الاول سه ساعت از آن پیش که سفیده صبح برزند ملاحین چهار صد تن پای و تفنگچی از ابطال مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبری بیرون تاخت و مانند دیو دیوانه و کمرک کرسند از دروازه غربی قلعه تا کنان ر شکرگاه براند و خود با چند سوار بیکسوی شکرگاه کین نهاد تا اگر کسی طریق

شیرین ساختن جات  
بایه و شکرگاه  
عباسقلی خان  
لاریجانی

## شرح سلطنت و جهان گیری ناصرالدین شاه قاجار

فرار میکرد و عرضۀ هلاک و دمار کرد و درینوقت مردم لشکر کا آسوده از کمیدت دشمن و راجعه خواب تابان  
 کشته و غنوده بودند که ناگاه جماعت بابیه درآمدند و تختین بایتجهای آخته بر لشکر سوادکوهی و هزار جریبه  
 تاخشد و در اول حملایشان را بهزیمت کردند و بهزیمت میان رابر داشتند میان سپاه قادی و بر بودند و  
 فوج را از پیش رانده بکنر سورتی و اشرفی داخل کردند و تمامت این افواج را چون کوسفندان که از کرکان  
 رمیده باشند بمکر و دسکدر لاریجانی بر زدند و کیچها و خانها که مردم لشکر کا از چوب کرده بودند  
 آتش در زدند تا ظلمت شب را در زروشن کردند و دوست از دشمن با دید آمد و از بانگ صیحه و  
 نعره میگردید و در بابیه چنان دل لشکران ضعیف شد که هیچکس را از هیچکس نمی شناسند و یکدیگر را هدف  
 کلوله می سازند عبا تقی خان سردار را نیز نزدیک افتاد که دواع جان و جهان کوید بنزار رحمت طریق  
 سلامت بدست کرده بیکسوی لشکر کا که کرسخت و از اسبها که کاه تفنگی بکشد و محمد سلطان یا ورنیر  
 در لشکر کا فریاد میبرد میداشت و مردم را بجنک جماعت بابیه تحریض میداد و درینوقت جمعی از اصحاب  
 ملا حسین بدور رسیدند و ادعا کردند که لشکر شاهزاده اند بانگ برایشان زد که از بهر جنک قدم استوار  
 کنند و این مردم پدین را عرضۀ وارسا زید بنو زحجن و در دمان او بودند که در رسیدند و او را با تیغ پاره  
 پاره کردند و درین کیر و واداشتند و تن از جماعت بابیه نیز مقتول گشت از پس اینوقایع ملا حسین که بر سر  
 بهزیمت میان کین نهاده بود میان لشکر کا راند میرزا کریم خان اشرفی و قاکام محمد حسن لاریجانی با چند تن  
 از تفنگچیان اشرف در کنار لشکر کا همنگری از بهر خود کرده مواضع بنادند که چندانکه زنده باشند بهزیمت  
 نشوند و از آتشی که جماعت بابیه کرده بودند فضای حرکا و روشن بود و هم درینوقت ملا حسین و اصحاب  
 او دیدار شدند میرزا کریم خان آقا محمد حسن را خطاب کرد که بهم اکنون آن سوار که دستار سبز بر  
 دار و دکران باش این بگفت و تفنگ خویش را بکشد و این خود ملا حسین بود که بعد از کشادن تفنگ و  
 بر سینه خود آرد و معلوم شد که کلوله بر سینه او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را آرد  
 و این کلوله نیز بر شکم او آمد و باین دو جرات صعب از اسب نیفتاد و بشتاب طریق فرار گرفت الا که  
 اصحاب خود را مبراجت داد و باینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او کلوله می باریدند و جماعتی از اصحاب  
 او را اسبها که می افکندند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه برید تا بقلمه شیخ طوسی رسید بانچه  
 لشکر شاهزاده تاب و رنگ نیار و درند هر کس بطریقی کرسخت الا که عبا تقی خان لاریجانی با چاهان  
 و عبدالله خان افغان با سه تن و محسن خان با چند تن اشرفی از پیرون لشکر کا هیو و ند چون صبح  
 طالع شد میرزا کریم خان اشرفی بر سر دیواری برآمده بانگ اذان در داد و اگر لشکران کسی  
 در آن حوالی باشد فراهم شود عبا تقی خان و چند تن دیگر کشته و فرست بودند بعد از اصغای بانگ اذان  
 بشکر کا و زامنده و از سوزنش اقران و اندو کشتگان و باز پرس کارداران دولت آشفته  
 خاطر بودند با بجه مقتولین را و فغان شدند و شتابان کشتگان بابیه را سر بر کفش و سرهای ایشان را به  
 بار فرودش و دیگر بلدان مازندران فرستادند که هول و بهمت مردم را از اسبها اندک شود و آگاه

قتل ملا حسین بشیر  
 در میان  
 کارزار

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

عاجل خان صورت حال را بصحت عبدالله خان افغان بشا هنزاده فرستاد و تقصیر عزم داد که دیگر باره اعدا لشکر کرده بحضرت شاهزاده رود و اما از انستوی طاحین تا دوازده قلعہ شیخ طبری خان رفت که از اصحاب او کس ندانست و او را حراقتی رسیده در میان دوازده از اسب در افتاد و او را بر کشت و تبر دیک حاجی محمد علی حمل دادند پس طاحین بوضعیت زبان باز کرد و گفت ای مردم چنان ندانید که من مردم چهارم بوده روز دیگر زنده خواهم شد و سر از قبر برخواهم کشید که دایم این کشته را آموخته ام باز نکردید و دوست از جنگ بازدارید و دامن حضرت اعلی را که گمانیت از حاجی محمد علی باشد در ما میندازد آنگاه مردم را از خود دور کرد و با چند تن از خاصان خود گفت نقش مراد جانی دفن کنید که یک مجلس از قلعہ کمان ندانید این بگفت و لب فرو بست پس جدا و او را در زیر دیوار مرقد شیخ طبری با جامه و شمیر با خاک سپردند و سی تن دیگر از جراحت یافته کان بابیه هم در قلعہ بمردند ایشان را نیز در دفن ساختند و آنگاه از قلعہ پیرون شده بحر بگاہ آمدند و معاینه کردند که مردم ایشان را سر بر داشته اند پس متوجه بخفر زمین پرداخته هر کس از لشکریان مدفون بود از خاک بر آوردند و سر بریدند و سرهای ایشان را بر سر چوبهای دراز بالا کرده بر طرف دروازه غربی قلعہ نصب کردند و تنه های ایشان را در سپاهان افکندند و لشکریان خود را مدفون ساختند و مراجعت بقلعه نموده در جای خویش آرام گرفتند.

لشکر تاجن شاهزاده مهدیقلی میرزا از شهر ساری بقلعه شیخ طبری برای جنگ حمله بجای آورد شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شپخون جهاجت بابیه و شکستن عاجل خان و لشکریان آگاه شود بمشکر ساخته از شهر ساری پیرون تاخت و آبپنک قلعہ شیخ طبری راه بریده در سرخه کلاهی جای کرد و روز دیگر از اینجا کوچ داد و چون لختی راه به پسمود مکتوب عاجل خان با چند نیزه سر از جهاجت بابیه جدا کردند و عاجل خان از پیغم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند دان کرد و او را برکنده که ندیده هیچ از جلالت بابیه و هنریت خود یاد نکرد و لاجرم شاهزاده از مطالعہ مکتوب و نظاره آن سرانچان دانست که فتح قلعہ شیخ طبری و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعہ و قلع بابیه بنام عاجل خان براید و تا پهل قرا سوع علی آباد چون برق و باد بمسی برانند در اینجا عاجل خان افغان از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن با اتفاق شاهزاده را بکناری آورده پرده از راز بر گرفتند مهدیقلی میرزا بر حاجی سر دشت و کار را دیگرگون یافت و سخت کس فرستاده بنده و غرق خویش را که از پیش روی میرفت سر برافت پس سران سپاه را یک یک و دو دو حاضر کرد و ایشان را از قصه تنبیه کرد و بجانب کلا آمد و آتش رابو و بزرگان سپاه بعضی قامت را بر حرکت ترجیح نهادند و جاعلی تخیل در حرکت میفرمودند عاقبت سخن بر این نهادند که این لشکر از جهاجت بابیه هراسناک شده اند اگر این کزنت حمله انجمنند و لشکر ما را در هم شکنند بی کلفت خاطر ما نذران را بخت فرمان آرند لاجرم با لشکری در خور این جنگ آهنگ ایشان باید کرد پس شاهزاده چهار روز در کلا اوتراق کرد و کار لشکر با سخت و درون پنجم از اینجا کوچ داده بسپاه



## شرح سلطنت و جهانگیر بنی ناصر الدین شاه قاجار

سواره و پیاده بجای قلعہ شیخ طبری آمد و بدینهای کشکان را سوخته و بعضی را بنورده و خواران مجانبه کرد و سربازی  
ایشان را بر سر چوبها گزید که از پیش روی قلعہ چون درختستانی میدار بود و چوبی مفیم در دل و جای گزید  
و رواندانت که بی سگرمی و حصی در کنار آن قلعہ او تراق کند لا جرم از اینجا عبور کرده و کیمبرنگسار  
بقریه نکاشت در آمد و در اینجا دو ساعت از شب گذشته با عبا سقلی خان دیدار کرد و سه روز در اینجا  
توقف نموده و بعد از آن سوار گردید و بدو ساعت از پی جاعتی بدو پیوست آنگاه کس نفرستاد  
تا سگرمی حکم در برابر قلعہ شیخ طبری بر آوردند و روز چهارم بالشکرمی کینه توز بجای قلعہ آمد و در جاعتی  
بجاعتی سپرد و امی خان نوری و میرزا عجب الله نوائی را از بهر طایه لشکر بداشت و بجایک لشکر را  
استوار کرد و عبا سقلی خان لاریجانی و نصرت الله خان بندی و حاجی مصطفی خان را با تفنگچی اشرفی و سورتی  
و لشکر دودا که و بالا رستاقی و جاعتی کرد و ترک نامور با صاف و هر یک را بجای از قلعہ  
برگذاشت و فرمان کرد تا بفرخند و مارچ دامن بر زنند و بروج حکم بر آوردند و جاعتی بابتی را از  
دخول و خروج قلعہ خود دفع و همت پیش لشکران بکار در آمدند و در جاعتی حکم افراخته کردند چنانکه از فراز  
آن بروج ساخت قلعہ بایه راهد فکولوله همی ساختند و ایشان را عبور در میان قلعہ دشوار افتاد چون  
کار بدینجا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شبهای تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعہ را چنان مرتفع  
کردند که دیگر ساخت قلعہ دیدار نمی شد و اصحاب او آورده در میان قلعہ بدرنگ و شتاب بودند  
در نیوقت شاهزاده از کارداران و دولت خواستار آمد تا دو عاده و دو عاده چهاره و توغای  
لائق بدو فرستادند و یکتن از مردم هرات آتی از بار و دو قصبه کرد که آن را آتش زده بجانب  
قلعہ روان میداشت و همصد ذراع مسافت را قطع کرده بمیان قلعہ فرود می آمد و خانهائی که جاعت  
بایه از چوب و خش و خاشاک پروانته بودند آتش در میزد و بدین صنعت هر خانه که در آن قلعہ بود سوخته  
شد و از جانب دیگر کولوله و توغای و چهاره در میان قلعہ کمرک مرکب میبارید حاجی محمد علی چون این بدیدار  
قلعہ شیخ طبری که نشین داشت پروان شد و در میان خاکریز قلعہ منزل کرد و اصحاب او در عقبهائی  
که کرده بودند جای گرفتند چنانکه یکس را از توغای و چهاره آسیمی نبود و در نیوقت جعفر قلیخان بالا  
رستاقی هزار جری بشکرمی آمد و بر حسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبری را نزدیک قلعہ  
بنیان بری کرد و در مدت سه روز بر جی عظیم بر آورد چنانکه لشکران در سه ماه مانند آن نگردیده بودند  
روز چهارم بنسکام باد که مردم او از کار سگرمی بشکرمی مراجعت کردند تا لشی پاسبان  
شاهزاده فرمان کرد که هم اکنون باز نشوید و کار سگرمی را پای برید بر چند تواد سپاه و جنگ دیدگان  
موجب گفتند که این صحرایان از راه شب تا سپیده صبح لحظه ننموده اند و لب پیرخ ماکول و مشرب  
نیاموده اند چندان مهلت فرمای که وقایع نفس را زمانی از در آسایش و آرامش باشد و کار خورونی  
و خورشس باز نماند آنجا مراجعت کنند شاهزاده از آن عجله که در بلع دشت پذیرفته نشد و فرمان  
داد که هم اکنون باید راه سگرمی گیرند و باز از آنکه نیروی باز پس شدن نبود هر کس بخواهد بشکرمی و پیشانی

حصار دادن لشکران  
جاعتی سپرد  
قلعہ شیخ  
طبری

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

شیخون ساختن عجا  
 بایه کشتن جعفر  
 قلیخان و طهاسب  
 قلیخان

بخار و خاره مینا و پنجاب میرفت جعفر قلیخان و میرزا عبداله برحمت فراوان بسی و پنج تن سبزه  
 از لشکر که روانه شکر شدند و هر یک در برج خود جای کردند و سر باران ایشان نیز بعد از ورود  
 به برج هر کس به پشت افتاده بغزو جماعت بایه که از دور و نزدیک مکران بودند چون قنلت عدد غفلت  
 ایشان را تفرس کردند و دست تن مردگار آزموده از راه خندق پیرون شدند و ناکا میسر زمان  
 یورش افکند میرزا عبداله که هنوز دست فرسود خواب بود و حالتی تنگ خویش بکشد و دوتن از  
 بایه را بنجاک افکند ایشان راه بگردانیدند و همگروه بکانب برج جعفر قلیخان حمله بردند و از کوره راه بدرون  
 برج درآمدند جعفر قلیخان از جای برآمد و دوتن را با کلوله بنجاک افکند و دوتن را نیز مردوم او بکشد با اینهمه  
 جماعت بایه چم نکردند و با شمشیرهای کشیده بر او درآمده چند زخم شمشیر بر وی فرود آوردند جعفر  
 قلیخان را دیگر مجال مجادله نماند و خود را بر میان خندق برج در انداخت جماعت بایه از پس او تنگ برادران  
 طهاسب قلیخان کردند و یک نیمه سر او را با تیغ بیرون کردند و دین کپرو دار اصحاب حاجی محمد علی از فرار  
 و یوار قلعه مانند کرک همی کلوله بیاریدند تا مبادا از لشکر که کسی بدو ایشان آید با بخور بعد از قتل طهاسب  
 قلیخان و جراحات جعفر قلیخان مردوم بایه از برج پیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند و وقت عبور جعفر  
 قلیخان را در میان خندق یافتند و او را زخم تبری سین بر پهلوی زد و بکشد شد نه کام گذشتن ایشان  
 میرزا عبداله و مردوم او از برج خود دوتن دیگر را از انجماعت بزخم کلوله مقتول ساختند همراهمانشان  
 برگرفتند و بر فتنه بعد از عبور بایه میرزا عبداله جعفر قلیخان را از خندق بر او روه بشکر که پرو  
 خویشاوندان و جراحات او را مرهم کردند و بعد از دور و زوار با بجانب ساری کوچ دادند تا در آنجا  
 مد او کنند مهدی نقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید و کس  
 بفرستاد تا او را بشکر که مراجعت دادند ازین شدن و آمدن زحمتی و قبی بد و رسید که هم در  
 آن شب درگذشت

خشم گرفتن شاهنشاه ایران بایزرگان مازندران از بهر مساعدت ایشان در تخیقه و تدبیر بایه  
 چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی بچهار ماه کشید و جلالت جماعت بایه در کار مبارزت و نجات  
 مرد و زن کار و داران دولت افتاد آتش خشم ملک الملوک بچشم زدن گرفت و فرمود ما چنان  
 دافعه بودیم که سپاه بابی اگر ابد میان آتش و آب شتاب گیرند و از جنگ ننهند و بنزد شیر  
 تاب نشوند اینک روزکاری درازست که با جماعتی ناب و ناب طریق مخالفت می سپارند و در این  
 مخالفت روز به حالت میگذرانند همانا بزرگان مازندران بقای این فتنه و فقرت را موجب قربت  
 حضرت مادانند و از بهر توأم خویشین آتش این حادثه را دامن زنند ازین پس چنان می انگارم که  
 خدای مملکت مازندران را نیاورده است و بیکفر مساعدتی که درین سبب تیز و آویز رفته است تمامت  
 مردم مازندران را با جماعت بایه عرض تیغ تیز خواهیم داشت مقتربان درگاه از بهر شفاعت حسین  
 ضراحت برخاک نهادند و از جانب قواد سپاه فتح قلعه و قلع بایه را ضمانت کردند این هنگام

## شرح سلطنت و جهانگیر غفرالدین شاه قاجار

شاهنشاه ایران سلیمانخان قشادر فرمان کرد تا بجانب مازندران رهسپار شود و محصل حال کند و بداند که لشکریان در کار جنگ بمشتافوز کاره می برند یا جماعت بایه در کارزار استوار می باشند مع القصه بعد از ورود سلیمانخان مازندران لشکریان ترک سروجان کفشد و اطراف قلعه را دایره کرده و پرتو بزنند و از دوسوی بجهت گردن می نهند و بر برون قلعه درآمدند و بایکدیگر مواضع کردند که چون نقبها را از خندق و خاکریز بگذرانند آتش در زنند و آن هنگام تمام لشکر یکبار یورشش برند با بجهت از طرف غربی یک نقب را بر بزرگ و خاکریز و بر ده آتش زدند چنانکه پنجاه فرس مسافت را برج و خندق و خاکریز با خاک پست شد و نقب دیگر که از جانب شرقی بود چون با برج و خاکریز نارسائی داشت بعد از افزودن شدن زبانی شناخته نیاورد و اما لشکریان شیپور جنگ بنواخته و از چهار سوی یورشش بردادند جماعت بایه از انجانب که برج و باره برآمد انجمن شدند و هر کس از لشکر نزدیک شد بخرم کلوه و ضرب تیغ و دفع هسی دادند و میز را که گنجان اشرفی با جمعی از مردم انجانب قلعه حمله برد علیار او را بخرم کلوه بجاگ افکندند میز را که گنجان دست بیازید و خود علم برداشت و برافراشت و دیرانه تا پای برج رفت و پنج از باران کلوه پیم نکر و دیکتن از بایه ستر تفنگ را از مشقب برج پرچن داد و تا او را هدف کلوه سازد و میز را که گنجان دست فرابرد و کلکاه تفنگ را بگرفت و از چنگ او برآورد و در آن برج صعود کرده علم را بر سر برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر سرعت کنید محمد صالح خان برادر جعفر قلیخان با چند تن بالا رستماقی خود را با پایی برج برسانید اما مهدیقلی میز را چون دیدن یورشش بسیار کس از لشکر را مبعوض هلاک می نکرست بفرموده تا طبل مراجعت بنواختند میز را که گنجان و محمد صالح خان نیز باز پس شدند اما چون اینکار با بنجام نرفت سران سپاه شرم زده بودند و واجب کردند که روز دیگر اینکار بکام کنند و دیگر باره یورشش بقلعه کردند و نوبت کشتن افتاد که علوفه و آذوقه قلعه کیان نیکیاب شده است و کار برایشان سخت افتاده و روزی چند برنگذرند که استجماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر نه پناه آیند پس ترک یورشش کنند و در سختی مجاهره کوشش نمودند و از آن سوی نیز چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود بکذب و دروغ برآمد توحید اصحاب او را قوی باوید شد و از آن قب و طلب کرده اند شد سستی گرفتند اما باینجه چکس را نیروی سخن بنود چه اگر کسی مخالفتی اصفا میرفت بچکم حاجی محمد علی مراد را بنیان زبان بر میگرداند و لا جماعت بایه بجان آمدند و در بنان از پی چاره دامن برزدند نخستین آقا رسول که یکتن از سران آن جماعت بود و از خویشان می شن مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلپید و مهدیقلی میز را و از بنیاد او پس از قلعه پرورده بشکرگاه و در رفت و مطمئن خاطر گشته باز قلعه شد و بیستوانی مردم خود برداشته روانه لشکرگاه گشت چون راه نزدیک کرد دیکتن از مردم لایسگانی بی اجازهت شاهزاده او را هدف کلوه ساخت و بجاگ در انداخت و دیگر تفنگچیان بسوی مردم او تفنگها بکشتند و جمعی را مقتول ساختند چند تن که زنده ماندند بسوی قلعه مراجعت کردند جماعت بایه کفشد شاه مرتضی

یورشش بر دن سکران  
بر سر قلعه شیخ  
طبری

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التیاریخ

ملکی علف آرزو  
در میان مردم  
بابی

شیرین  
ساختن جماعت با  
دشمنه شدن  
ایشان

و بجای نب و شمن شتافتند اکنون قتل شما واجب افتاد پس همه را بتبع بگذارید ند از پس این واقعه رضایان  
پسر محمد خان امیر آخر شاهنشاهی مبرور که یکجا جماعت بابیه پیوسته بود هم زمینها رجوی کشت و از شاهزاده مان  
یافته با دوسه تن از مردم خود بشکرگاه و در شاهزاده او را بهادی خان نوری سپرد تا در نزد خویش بدارد  
و جمعی دیگر از بابیه با لشکری که در شکرگاه بودند طریق رفتی و مدارا پیش داشتند و اجازت حاصل کرده از  
قلعه بیرون شده طریق فرار برداشتند و بمابع و مساکن خویش گریختند و هم در این ایام چنان افتاد  
که شاهزاده و عبا سقلی خان در یکی از بروج که با قلعه قریب بود در فرستند و جماعت بابیه تفرس کردند  
پس بجانب آن برج چون باران بهار کلوله باریدند از قضا کلوله از شکاف تنه درختی بگذشت و بر شانه  
عبا سقلی خان لاریجانی آمد و جراحتی کرد اما هیچ از جلاد و کاسته نشد و همچنان در تحریر لیس لشکر و  
تمهید لشکر استوار بود از پس این واقعه علف آرزو جماعت بابیه یکباره بنهایت سوراخ بیرون شدن  
از قلعه مسدود و در سخت علف زمین هر چه یافتند بخور و دند و چندانکه درخت ر قلعه بود پوخته و  
برک آن را قوت کردند و چندانکه آلات و ادوات چرم داشتند نیم جوش خسته بلع نمودند و هر چه شتران  
و رقله بود بسوختند و آب صلاویه کرده بنوشیدند و آب ملا حیدر را که بزخم کلوله مرده بود و از برای  
حشمت ملا حیدر از با خاک سپرده بودند بر آور و دند و کشت کنند و آن را با استخوان بقبضت بردند و این  
همه دست از شیر و آویز کوتاه نکردند چنانکه لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه کرده بودند  
که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و دوتنه درخت برای عبور بر خندق آن قطعه بسته  
بودند میرزا عبدالله نوائی و جمعی از سربازان در پی جماعت اشرفی و بالارستانی در آن قلعه جاسی داشت  
یکشب بعد از فرو شدن آفتاب که مردم قلعه مشغول نماز بودند و هنوز قطره بر خندق بود ناگاه دوتن  
از بابیه بقلعه درآمد و صبح زمان حمله افکند و از تقاضای ایشان یکتن دیگر بدرون شد میرزا عبدالله این بدید  
و دشت زده بر خاست و تختین آن دوتنه درخت را بگردانید و میان خندق در افکند جماعت بابیه  
چون معبر نیافتند باز شدند اما این سرتن که میان قلعه بودند با شمشیرهای کشیده بجنگ درآمدند و چند  
کس از تفنگچیان را جراحت کردند و یکتن از ایشان زرم زمان بر برج قلعه عروج کرد و بانگ همی برآورد  
که برج را گرفتار بشتابید و بقلعه در آید جماعت بابیه از بیرون قلعه همی دلوله می افکندند و تفنگ می  
کشدند و یکتن از تفنگچیان اشرفی را نیز هدف کلوله ساختند و از اسبها جماعت نیز چند تن بزخم کلوله  
جان بداد اما آن یکتن که بر فراز برج شد کس را بد و دست نبود و هر که عزم صعود میکرد با شمشیر دمی  
میساخت و پرانیان امر یکتن از مردم طالش مشتی زرب گرفت و آهنگ او کرد و بد و دست یافته از  
پایش در آورد و دوتن دیگر را که در میان قلعه بودند هم بقتل آورد و از پس این واقعه دیگر در قلعه شیخ  
طبرسی برک درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار مسدود و کشتن پاره  
جماعت بابیه از درایتان بیرون شده زمینها را طایفه ندمه یعلی میرزا عهده نامه بدیشان رقم کرد که چون  
توبت و انابت کنند و از مذہب جماعت اثنا عشریه بیکسو می نشوید از مال و جان در امان خواهید بود

## شرح سلطنت و جانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و خاتم بران رقم نهاد بران سپاه نیز خاتم برز وند و نفاذ قلعہ داشت و اسبی نیز برای حاجی محمد علی نیرست  
 و بغرمو و تاریکو شکرگاه از بر منزل ایشان خیمه چادر افراشتند حاجی محمد علی با یک قرشی نسب بنود و کس  
 بنز بر سر بسته داخل سبب شمرده می شد با لجه از قلعہ بیرون شد و بر اسب شاهزاده بر نشست و دولت  
 و چار و ده تن از جماعت با یک باقی مانده بودند با شمشیرهای کشیده و در رکاب او طیافت نموده و بیعت  
 برای ایشان کرده بودند و در وقت آن شب را بصبح آوردند و در یک کشت هزاره حاجی محمد علی و چند  
 تن از بزرگان ایشان را بشکرگاه طلب داشت بعد از در آمدن ایشان بحبس و سگتن ناما رهن از نه هب  
 میان آمد تا آنکه بعضی از عقاید خود را می نفقتند آنچه بر زبان ایشان میرفت مرته شرعی واجب القتل بودند  
 اگر چه شاهزاده حکم بر قتل ایشان نراند اما شریان و سران سپاه از سر بریده بودند و مردم ایشان  
 عرض تیغ کشته بود و همچنان سیم آن بود که هر یک بشهری رفته مردم را عواکسند دل بر قتل ایشان نهاده  
 و ناگاه به خمر شده آنکسینهای ایشان کرد و درین وقت مهدی قلی میرزا نیز چون پشت و روی اینکار را  
 نوریت بحکم شریعت و پشتوانی دولت قتل ایشان را واجب دانست پس بغرمو و تاریکو راجع  
 کرده برصف بداشت و فرمان کرد تا یک یک را شکم بدری بزد و بسیار کس بود که از شکم او علف بنزرد  
 میرنجیت با لجه تمامت آنجماعت مقول شد الا عددی قلیس که بمیان درختانها در کمر نیخند رخسار  
 پسر محمد خان میراخر و چند تن دیگر در منزل نادینان نوری بودند هم بدست تفتیان سورتی و لایچ  
 تبا کشته و دست تن دیگر از جماعت با یک که از پریشانمان یافته در لشکرگاه بی داشتند هم جان  
 سلامت بنزد پسر ملا عبدالخالق نیند عرضه هلاک کشت آنکه شاهزاده حاجی محمد علی و چند تن از سران  
 با او مجوس داشت و خود بر قلعہ شیخ طبرستانی آمد و از هند که در استیحا م قلعہ بجار برده بودند کشتی گرفته  
 و آن بر جها و خاکریزها و چاهها را بهارامعاینه کرد و اسلحه و تفنگ و اموال فراوان که در آن قلعہ انباشته  
 بودند بر گرفت و هر چه را مالکی بود مسترد ساخت و آنچه از خانه میرزا سعید برده بودند باز داد و اموال  
 خود را که در و اسکس بغارت رفته بود بدست کرد و هر چه مجهول المالک بود نیز مضبوط ساخت و از کجا  
 ببارفروشن آمد سعید العلماء و دیگرانالی شرح بر قتل حاجی محمد علی و صنداید با بیعت قوی را نه بگفتند  
 توبت ایشان در شریعت مقبول نباشد پس علماء و طلاب علوم دینیہ انجمن شده ایشان زاد سر میدان  
 بارفروشن مقول ساختند و جهان را از آلائش و جود ایشان پرده جنتند و ورین قتنه ماندران از  
 بدایت امر تا بنجامت از جماعت با بیته پزار و پانصد تن بعضی هلاک و دمار در آمد و مردم شکر می نیز پانصد تن  
 مقول کشت و جم درین سال حاجی میرزا آقا سی از کارداران دولت خواستار شد که بجانب استی  
 عایدات متفرکند و در آستان ملک پاسبان سید الشهدا علیه السلام مجاورت اختیار کنند شاهنشاهی  
 نیران برز حمت چند ساله او رخت آورد و با پنجاه سوار ملازم خدمت او داشت و او روزنه شبیه  
 سیم ذیجته المحرام از قریب شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بیرون شده روانه اراضی مقدسه و اماکن  
 مشرفه کشت و هم درین سال میرزا احمد مجتهد تبریزی بخوشاکردان شیخ احمد احصائی و توبه و قوی

قتل  
 جماعت با بیعت  
 کاشان

نیکو خان  
 میرزا

جلد سیم تاریخ قاجاریہ از مجلدات ناسخ التیوارخ

راند و فرمان کرد که ایشان بدرون حمام مسلمین نزدند و مردم ملاقات ایشان را با مسرطوبت بپرسینند  
اجرم چنان شد و دیگر یکی از جماعت شیخیه خواست بگرمابه در رود و مردم حامی از درطرد و منع برآمد و کار بمنابرخت  
و ضابطه ایشان چون تبعه شیخیه را نیز عده قی و کثرتی بود از دو جانب جماعتی بزرگ انبوه شدند و اهل محفل  
و صنعت کارخانها و کمارا در بشد و اعداد حرب و ضرب کردند و شاهزاده ملک قاسم میزرا که این  
هنگام فرما میگردان مملکت بود بزالال پند و تدبیر آن آتش تفته را بنشانند و در میان ایشان کار مصیبت  
و مسالمت انداخت و هم در میان میرزا ابراهیم خان مصلحت گذار سفارت دولت ایران بر حسب  
فرمان سفر دارالسلام بغداد کرده مأمور با قیامت آن بلده کشت تا در کار تجارت روز و آرد و دیگر محتاجان ایران  
که بدان اراضی سفر کنند بگمراگان باشد و میان دو استین اسلام کار بر تشدید مودت  
کنند

ذکر دقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار مطابق سنه یکنوزار و دویست و شصت و پنج هجری  
در سال یکنوزار و دویست و شصت و پنج هجری مطابق سنه قویشل ترکی چون دو ساعت و دو دوازده دقیقه از  
شب چهارشنبه پست و پنجم شهر ربیع الثانی برکنده شد آفتاب از حوت بجهل تحویل داد و شاهنشاه ایران  
سلطان ناصرالدین شاه قاجار جشن عید یی برپا برد و این هنگام کاروان دولت چشم بر کارخان  
داشتند بالجمله ازین پیش مرقوم افشا که حمزه میرزای حشمت الدوله از ارکان مشهور مقدس اینک سفر هرات  
کرد بعد از پیرون شدن از قلعه ارکان با اتفاق یار محمد خان راه برگرفت و تا اراضی جام براند چون  
هنگام آمدن یار محمد خان بخبرسان چند تن از لشکرها و مردم بهادر خان در اراضی جام سیر کرده  
بودند اینوقت لشکر حشمت الدوله و افغانان بهادر خان را با یکصد تن تفکیک در قلعه فریمون حصار دادند و عشر  
دوم ذیحجه را در استنجا روز بزرگوار بهادر خان زینهار حجت و آرزو قدس شکران را حاصل داد و امان یافت  
درین منزل قبر باغلی یک ملازم وزیر مختار انگلیس که بصوابید کارداران دولت مشهور شاهنشاه  
ایران را بحمزه میرزای ادر بدست مردم سالار گرفتار شده و راجحوس داشت و هرنامه که با او بود گرفتار  
جز مشور پادشاه را که در میان جامه خود نهفته داشت بالجمله قرباغلی ناکاه از مجلس برگشت و خط شاهنشاه  
بحمزه میرزا آورد و لشکران آن خط معاینه کردند و از جلوس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شاد  
خاطر آمدند آنجا حشمت الدوله اینک هرات کرد و در میان لشکریان کاریبوک و کرا افاد فوج کزازی و فراگان  
سربانی فرمانی بر آوردند و گفتند ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد و چهار عاده توب برداشته از راه  
نیشابور بجانب عراق رهسپار شدند حشمت الدوله در چنین وقت مقامت بالشک خود را از طریق صواب  
ببید داشت لاجرم ایشان را بکمال خویش گذاشت و با فوج خاصه و فوج بهادران و دوفوج همدان  
و دوفوج افشار و دومی بجانب هرات تقیم عزم داد و میرزا موسی آشتیانی برادرزاده صاحب دین  
که وزارت او را داشت نیز در رکاب او کوچ داد و شاهزاده تاققلعه قلندر آباد برانده و از استنجا بشرف  
آید قبیله بزرگه فی آنکه جنگ و جوشی برای طریق فرار سپردند و مواشی ایشان غنیمت لشکران کشت

## شروع سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و چند آنکه اسب تو بجان بدست شد از بهر عمل تو ب سپرده تو بچیان آمد ز پس این واقعه مهدیخان سرنشین قبل  
شاهزاده و میرزا بزرگخان قهرانی از جانب یار محمدخان مأمور سفر دارالخلافه شده صورت حال  
مردمن درگاه شاه داشتند و شاهزاده با شاق یار محمدخان طریق هرات پیش گذشت با بجدی  
طریق نموده در دوفرشکی غریبان در اراضی شبش فرو شدند و چون شبش باوختن و پیش پیوستن  
از بهر لشکرگاه اختیار کردند تا لشکریان در آن زمستان از قلت حطب در تعب نباشند و حشمت الدوله  
از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در شبش و تراق کرد و یار محمدخان معادل پنج هزار تومان زر مسکوک و هزار  
خردار غله بقانون قرض بشکرگاه حشمت الدوله فرستاد تا لشکریان بدان معاش گردند اینوقت خبر امیر  
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتغیر مملکت خراسان مسموع افتاد پس حمزه میرزا مراجعت بخراسان را  
تقسیم غرمه دار و یار محمدخان بجا رخن را با هزار سوار ملازم رکاب او ساخت و شاهزاده از شبش کوچ  
داده بقرت حیدریه آمد و از آنجا و رود حسام السلطنه را بنیشا بور باز داشت در آنجا بپوشید  
روزی از دهم جمادی الاولی وارد نیشا بور شد و در روز باراد رود حسام السلطنه بود و در آنوقت  
عاجی میرزا علی خان خونی از دارالخلافه طهران رسید و نشو و طلب داشتن حمزه میرزا و لشکرا و را  
بدار الخلافه برسانید و همچنان تشریف حکمرانی خراسان بنام سلطنت مراد میرزای حسام السلطنه یاد  
لاجر حشمت الدوله از نیشا بور بسنندار آمد و از آنجا کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در عزه رجب دارد و دارالخلافه  
طهران گشت و بعد از روزی چند بر حسام کارداران دولت مأمور بچکومت آذربایجان گشت و میرزا  
محمد میرزا تقی آشتیانی قوام الدوله که اکنون بمقرب پدرنا موبست بوزارت آذربایجان مشا را افتاد  
و متزیم رکاب او گشت و شاهزاده این هنگام بمقرب حشمت الدوله گشت و نشان مکتل و حامیل امیر تومانی  
و بعد از ورود به تبریز مملکت آذربایجان را بنظم کرد و فرضی خان ایل پکی شاپسون را که در تقدیم خدمت  
تقا عدی داشت او را معزول فرمود و چون بمسند عزل بنهب و غارت باز کارگان پرداخت شاهزاده  
با دوستان سر باز بهادران بدخشان تاخت و فرضی خان و شاه پنگ خان و روشن خان و  
سلیم خان را مأخوذ داشته مجوسا به تبریز فرستاد و قلع ایشان را با خاک مپست کردند

مأمور شدن چراغعلی خان بمملکت خراسان برای استمال

حسن خان سالار و مراجعت او بی نیل مرام بدر بارشهریار

کارداران دولت چنان صواب شمرند که یکتن مردن بان دان بشهد مقدس رسول فرستند با سالار  
و اعیان آن بلده سخن کنند ایشان را از طریق طغیان و صهیان بگرداند تا در میان جان و مال جابجائی بکنند تا به  
نشو و میرزا تقیخان امیر نظام چراغعلی خان زنکنند را که از پیش مقصدی ممتا و بود و خستیا را که در حجب  
بمشاهد شاه چراغعلی خان با یکتن ملازم خود و یکتن مردم جعفر قلیخان کرد و شاه دل آهنگ راه کرد و فرمان رفت  
که هر جا با حشمت الدوله و چهارشود او را بشکرگاه حسام السلطنه مراجعت دهد تا بتفایق یکدیگر مملکت خراسان  
مسخر دارند و همچنان سالار را مطمئن خاطر کرده بدر بار آورد و نیز حکمی بمقتضی قلیخان حاکم شاه هرود رقم شد

## جله سیم تاریخ فاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

که بعد از ورود چراغعلی خان بشهر و دستی تن سوار با او همراه کن تا بسلامت طریق خراسان سپرد و بجهت چراغعلی خان  
 شتاب بخان تابشهر و دبراند چون مرتضی قلیخان و رامضای حکم کارداران دولت مساعدت کرد و از حکومت  
 شاهرو در قلم غل و غفلت یافت و چراغعلی خان از اسبابها سپار شده بمیز و آراسته و شسته الدوله را در سبزه  
 دیدار کرد و معروض داشت که بر حسب فرمان لشکرگاه حاکم السلطنه مراجعت فرمای و مسم از قبل حاکم السلطنه  
 اسکندر خان سردار بر رسید باشد که سپاهیان را به پیشاور باز برد و اما لشکریان چون در توقف خراسان  
 و اراضی هرات زحمت فرادان برده بودند طریق نافرمانی گرفتند و شیپور رحیل زده راه دار الخلافه پیش  
 و اشد و حمزه میز را نیز ناچار راه برگرفت و چراغعلی خان با اتفاق اسکندر خان سردار روانه نیشابور شد  
 و بحضرت حاکم السلطنه پیوست اما حاکم السلطنه سیلانمان دره جری را رخصت کرد که با اراضی خود رفته  
 بیجا کند و بجانب کلات رهسپار شود و خود از راه سردلایت نیشابور بجانب مشهد مقدس کوچ داد و در  
 عرض راه از جانب یار محمد خان افغان و عبدالجبار خان با هزار سوار افغان و هزاره تیر و حاکم السلطنه شت  
 و ملازم رکاب شد و بجهت بعد از ورود و بچنان راه که تا شهر مشهد هشت فرسنگ مسافت است کمشوف  
 افتاد که سواران ترکمان محال تربت و اراضی قرائی را بمعرض غارت در آورند و ناچار هزار و دویست تن  
 فرج قرائی که در لشکرگاه بودند برای حفظ اهل و مال خود رخصت یافتند و آنه تربت کشید کوچ داد و اینجاست  
 تربت و پیرون شدن ششم الدوله از خاک خراسان سالار اهل مشهد را در طریق طغیان قوی دل داشت  
 و بجهت حاکم السلطنه بصوابه خوانین خراسان مکتوبی بجا میفرستاد و حاجی میرزا حسن که از علمای  
 شهر بود فرستاد که اگر چراغعلی خان از رحمت اشتر آسوده خواهد بود و او را روانه مشهد دارم تا پیغام  
 کارداران دولت را بشما بگذارم و ایشان دستوری دادند و چراغعلی خان با پنج تن سوار روانه مشهد  
 شد چون به نیم فرسنگی شهر رسید پنج هزار تن سوار و چنهار تن پیاده و نه عراوه توب با استقبال او پیرون  
 شد و مردم مشهد ازین پذیره شوکت خویش را نمودار کردند و چراغعلی خان را بشهر در آورده و در جوار  
 سالار جایی دادند و نزدیک سالار را و اطلب داشته مجلس را از مردم پیرداخت و با او گفت میرزا قلیخان  
 با من مکتوب کرده که سخن چراغعلی خان سخن من است اکنون اکنون خاطر او را با من بگوی چراغعلی خان عرض  
 کرد که امیر نظام میفرماید و دودمان دیرینه خود را بر باد داده بی هول و هرب برشین و طریق درگاه شاهنشاه  
 میروند و پنجزار تومان نیک از دولت ایران در وجه خویش و ندان و عشیرت شما برقرار است بی کم و کاست  
 مقرر میسرارم و بزیادت ازین پسرهای شما را هر یک بمنصبی معین و مرسوم معلوم مامور دارم سازم  
 اما شما نخستین باید بسفر کوچ و دهی و بعد از مراجعت از کوه منظره آلا که حکومت خراسان با تو تفویض نموده  
 شد و یکی از بلدان و امصار ایران فرمانگذار تو انی گشت و اگر این سخنان را از من پذیرد و رانسی  
 آگ و تبار خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت سالار در جواب گفت که من از این سخن  
 و خبرش خبری ندارم و زوی سلطنت نبوده ام بلکه خواستم بالشکر خراسان بطهران دست یابم و حاجی میرزا  
 آقاسی را که منتهج این فتنهها بود با تیغ بکند و انهم آنگاه شمشیری از گردن در آویزم و قرآن مجید بدست گرفته

کردن حاکم السلطنه  
 از نیشابور  
 بمشهد

زود پیوسته  
 جادوی لادنی



## شرح سلطنت و جانگیری خردن شاه تاجا

حضرت شاهنشاه روم شاهنشاه اگر کشد یا بجشد و با باشد اکنون که بدان آرزو فیروز نشدم و کارها  
 دیگر کون شد از خدمت شاهنشاه ایران و مودت با میرزا اتقی خان اگر اهی ندارم لکن امروز نتوانم  
 بجانب طهران کوچ و آنچه این مردم که از بهر امید بر سر من انجمن شده اند روان باشد که بدست  
 این لشکر بگذرم و بگذرم تا نام من به تنگس برآید وزن و فرزندانشان همواره مهربانید و گفتند و دیگر آنچه چون این  
 مردم بدانند که من ایشان را بکنداشتم و راه دارالخلافت برداشتم سخت مرا بتیغ پاره پاره کنند آنگاه  
 زن و فرزند مرا در بازار ترکان بمعرض بیع و شری درآورند پس صواب است که کار داران دولت  
 از من کردگان بگیرند و حکومت خراسان را بمن گذارند چون یکسال سپری شود تواند شد که بحضرت  
 شهریار بر سپار شوم و اگر میرزا اتقی خان بین سخن رضاند هکار بدبار زرت خواهد رفت و بدینچه خواهد  
 ر و خواهد بود و از پس دور و دیگر حاجی میرزا ماشم و حاجی میرزا حسن را نیز طلب کرده و با چرخ غلجی  
 گفت پیغام خویش را بهم باعلامی بکند چرخ غلجی خان آن سخنان تکرار کرد و ایشان چنانکه از سالار آموخته  
 بودند پاسخ دادند و روز دیگر جمعی از مردم خراسان قصد قتل چرخ غلجی خان کردند و بخوابگاه او تا خنجر  
 آوردند رجب مودی که همانرا بود و از در مدافعت پیرون شده چند تن در میان مجروح کشت و  
 عاقبت سالار و حاجی میرزا ماشم خود بمیان انجمن آمده مردم را پراکنده ساختند چرخ غلجی خان  
 چون کار بدینگونه دید از چاره پیرون شده رجب مودی گفت که اگر سالار چند سرباز بهر پیشکش  
 بحضرت شهریار افتاد و در عرضینهای نیکوکار کند من این لشکر را از چاربان بجانب جویشان کوچ دهم  
 و خواستار شوم تا کار داران دولت یکسال این مملکت را بسالار بگذارند و از پس یکسال او را احضا  
 بدر بار فرمایند رجب مودی این سخن را بدو داشت و هم در آن شب سالار را دیدار کرده گفتی و او صبحگاهی  
 چند کس از سران قبایل و پاتر و تن سوار چرخ غلجی خان را برداشته بسلامت ازان بلده پیرون شدند  
 و بعد از یکفرسنگ مشایعت مراجعت نمودند چرخ غلجی خان بکین از ملازمان سالار تا بمشکرگاه باخود  
 بر دو از انجا خطی بسالار نوشته بدو سپرد که من از در کذب سخن نمیکم همانا صبحگاه ازین اراضی لشکر  
 کوچ خواهد داد و با پنجک شهر مشهد میرسد شما ساخته جنگ بشید اما از ان سوی حسام السلطنه و ه روزه در  
 چمن کوب باغ و تراق کرد باشد که مردم قلعه شامان دز را ستمن خاطر ساخته بدرگاه آرد چه از بسیار قلاع و دگر  
 مردم پیرون شده بدانجا سیناق گرفته بودند و از جانب سالاریوز باشی مادی طریق دیوز باشی حشمان  
 دزی با چار خیزار قفقچی و شمشیرچی عار سس و عا فقط بودند حسام السلطنه مودی حسین نام را بقلعه شامان  
 رسول فرستاد و باشد که ایشان را منتها بدار و مردم شامان دز از فرمان بکشدند و حسین را بکشتند و سر  
 او را برای سالار بمشهد فرستادند و دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا جعفر قلیخان سرتیب پسر  
 ناسکندر خان سردار با فوج حضرت دس عاده و سواره در مجری و شاه میسون بر نشاند و کجا  
 ردیف سواران ساخته تا کنی رقلبه باخت و جنگ در انداخت بعد از کیم و دار بیا رچا رصد تن از  
 مردم شامان دز و مشهد و مدتن سرباز مقتول شد آنگاه مردم شامان دز هزیمت شدند و لشکریان

فتح  
 قلعه شامان دز  
 بدست حسام  
 السلطنه

## جلد سیم تاریخ فاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

از سنکرماییشان گذشته بجا بر جی که مشرف بقعه و در خواهر قعه بود رسیدند و آن برج را بیورش گرفته پست و شش تن شنی پچی که حارس آن برج بود مقتول ساختند و از آنجا دو مان تو بهار بقعه کشادند قلعگیان را پامی صطبار از کار شد و ناچار بنزدیک جعفر قلیان آمد و خواستار شدند که او را با صد تن سرباز بدرون برده قعه را بسیارند از نیمه راه با عوای مخدین پشیمان شده دیگر باره در بر بشد این هنگام حسام السلطنه لشکریان را بجا حصره قعه باز داشت و خود باز لشکرگاه شد و چون یک نیمه از آن شب که شب سیم رجب بود سپری شد مردوزن از قعه بیرون شده بیکوی بر نشد و اموال و اشیاء ایشان بهره لشکریان کشت یوزباشی خنجان شایان دزی و یوزباشی مادی سرکرده شنی پچی را که در آن گیر و دار گرفتار شدند حسام السلطنه بفرمود تا بر دهن تو ب بسته آتش در زدند و از آنجا لشکر را حبش داده بچمن قعه فرو دشت و بنجا فرستاده سلیمان خان و دوجزی بر سید و معروض داشت که سلیمان خان چون بر حسب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض راه اصفهان نمود که بعضی از بزرگان کلات با سالار سینه نهاده اند که مهر علیخان پسر محمد علیخان کلاتی را با خود دارند و کلات را بر دم سالار بسیارند سلیمان خان بی توانی بطرف کلات تاختن برده با رخنگان که یکی از قلاع کلات است در رفت محمد علیخان چون این شنید شاد خاطر شده بنزدیک سلیمان خان آمد و بزرگان کلات را نیز مستمال ساخته بنزد او آورد و دوست تن از مردم سلیمان خان را بدرون برده کلات را تسلیم داده و ده خانوار از اشراف کلات را نزد او بگردگان فرستاد و سلیمان خان چون کلات را مفتوح داشت از مردم خود حارس و حافظ در آنجا بگذاشت و خود مراجعت بدیده بفرمود حسام السلطنه رسول را شاد خاطر ساخته باز فرستاد و فرمود کرد که سلیمان خان در ظاهر هر مشهد حاضر لشکرگاه شود و چراغ علیخان را از آنجا روانه دار الخلافه نمود و خود با لشکر از چمن قعه حرکت کرده تا نهار مشهد برآمد مردم شهر چون این بدانشند چند آنکه لشکر سواره و پیاده حاضر بود ساخته جنگ شده از دروازه بیرون تاختند از پی منوی ششصد تن سرباز از فوج مخبران و هزار تن سواره و عداوه تو ب که بر مقدمه لشکر بودند با مردم شهر روی در روی شدند و جنگ پیوسته حسام السلطنه چون کار بدینگونه دید بفرمود تا دو عداوه تو ب دیگر بحر بگاه تا خشد و تا چاه ساعت این مقاتلت بدین گشت و در پایان امر سربازان همگروه حمله افکندند و لشکر شهر را که افزون از ده هزار سواره و پیاده بودند بزمیت کردند و از قفای ایشان دلیرانه تا خشد که بسیار از مردم خویش را بکشد شمر دارند و خستند و مجال آن نبود که دروازه شهر را استوار کنند زمانی دراز دروازه بالا خیابان فراز بود و چون لشکریان اندک بودند روانه شدند که بشهر در شوند با بجمه دوست تن تفکیکی از مردم شهر در آن حر بگاه بدست لشکریان اسیر شد حسام السلطنه از بهر آنکه هشت خاطر مردم شهر را مرتفع کند بفرمود تا تفکیک ایشان را با خود داشته آنجا بتسلطانخصت مراجعت بشهر دادند

روز و چهارشنبه

جنگ  
دل حسام السلطنه  
در کنار  
مشهد

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه و محاصره نمودن شهر

مشهد مقدس و مقتاد او با سالار و مردم آن بلد

چون حسام السلطنه

## شرح سلطنت و جانشینان فیضالدین شاه قاجار

پس چون حاکم السلطنه لشکر ترکان و سپاه شهری را بهر میت کرد و از کفار باغستان و درختهای مشهد کج  
 داده در خواجه پریم که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است فرود شد و میان شمال و مغرب شهر و تراق  
 کرد و در چهار روز در برابر دروازه بالاخیابان و دروازه سرب لنگریان سنکری محکم برادر دندون  
 مجازان و فوج ماکوئی با چار عراده توب بدروازه بالاخیابان جای کردند و جعفرقلیخان سرتیب پسر اسکندر  
 سردار با فوج قراجه داغی و فوج مراغه و چار عراده توب بدروازه سرب سکون جت سامخان ایغانی  
 بالشکر زعفرانو و خراسانی و فوج ترشیزی و چار عراده توب بدروازه نوقان رفت و در سیصد و بیست  
 و دروازه سنکری راست کرد و ساخته جنگ بنشت اما مردم شهر هر روز از شهر بیرون شده  
 مصاف میدادند و زرمهای مردانه میکردند و کاهی قزاقان لشکر را بهر میت میکردند و کاهی شکسته  
 شده از دروازه ارک و پائین خیابان بیرون شهر میرفتند چون ده روز کار بدینگونه رفت در غرض  
 شهر شعبان سه هزار تن سوار جزا از سرخس بمدد سالار برسد و بشهر درآمد و هم در آن روز سپاه شهری  
 چند انکه سواره و پیاده بودند با اتفاق سواران سرخسی از دروازه پائین خیابان بیرون شده بجنب شرق  
 سنکر سامخان تاختن بردند و ابوالفضلخان برادر سامخان و میرحسنخان تیموری که سنکر سامخان را قزاق  
 بودند با سواران ترکان و چار رشید و کبیر و دار و دار و دار و دار چون قزاقان را بازنگارمان مشغول داشت  
 با تمامت سپاه شهری بجنب سنکر سامخان راه برگرفت و سواران سپاه را بفرموده تا از اسب بزر  
 آمده با اتفاق پادگان با شمشیرهای کشیده حمله و کرکشتند و از سرب و باره شهر توپچی و شنجیچی و تفنگچی  
 چون باران بهار آتش و آهن بیاریدند با بجهل سالار چون پلنگ خضبان نخستین بشکر فوج ترشیزی  
 حمله کردند و در اول یورش فوج ترشیزی را از میان سنکر بهر میت کرد و سامخان ایغانی که از سیصد و بیست  
 مسافت در سنکر خود نظاره بود چون فرار فوج ترشیزی را معاینه کرد تیغ برکشید و نفس گسته بر سر راه  
 ترشیزی آمد باشد که اجتماع را بشکر خود مراجعت دهد مردم سنکر ایغانی از بیرون تاختن و چنان خشم  
 کردند که راه فرار برگرفت و آشفته خاطر شدند و بجهل نند و آغز و دق و کار فرار برداختند و توپچی نیز برهنه  
 کشت و از غایت دهشت بته سرب و بار و دروازه و توب در انداخت و هم درین وقت سالار از  
 کار فوج ترشیزی پرداخته بشکر سامخان حمله آورد و توپچیان چند انکه ماشه نهادند و آتش در نزدیکی  
 توب کشاده نشد لاجرم سنکر سامخان نیز پامال حمله سالار کشت و بنده و آغز و دق بشکر بدست مردم شهر  
 افتاد و همچنان صد تن از فوج ترشیزی و سردلایتی و خوانی و خورشانی را مردم سالار اسیر گرفته با دعوای  
 توب بکباب شهر مراجعت کردند از آنسوی چون حاکم السلطنه ازین فتنه آگاه شد از لشکر که با جماعتی  
 از سواران نامدار و فوج مراغه و چند عراده توب بشتاب زده راه برگرفت و قتی رسید که کار سنکر  
 پرداخته بود و ازین برزیادته سودی نکرد که سپاه شهری از دیدار او بهمان غیبت قانع شدند و غریت  
 لشکر که رافع دادند آنجا حاکم السلطنه و عراده توب دیگر را که در سنکر سجای بود حمل داده با سامخان  
 ایغانی و مردم او مراجعت بشکر که کرده آنشب را بحفظ ماسن و نظم طلایه صبح آورد و چون آفتاب سراز

غلبه  
 کردن مردم  
 شهر بر سنکر  
 سامخان

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

مشرق برز و سالار و دیگر باره اعدا و کار کرده مردم شهر از نصرت روز پیش چنان دلیر شدند که ادیان بزرگ و مزدوران بازار هر یک کار روی و دشمنه بدست کرده مانند ابطال رجال آماده قتال و جدال شدند. باجمعه سالار باین عده و عده از شهر بیرون تاخت و بجانب شکر بالاخیابان و سراب شتاب گرفت و نحتی با تفنگ رزم داد و چون راه نزدیک کرد ناگاه با تامت لشکریورش داد مردم شکر که از خبر آمدن مردان مجرب بودند چون کوه پابرجای بزیستند و هیچ توب و تفنگ نداشتند و آنجا که سالار با پانزده هزار تن لشکر جبار بصد فراع مسافت رسید این هنگام فوج مخبران و ما کوئی نبوت دنان توب و تفنگ را کشیده داشتند بزخم نخستین از لشکر شهری فزون از صد تن بجاک در افتاد و با جرم مردم شهر بهم برآمدند و روی بر تاختند پس لشکر از شکر بیرون شده از تقای ایشان تا دروازه بالاخیابان بشتافتند و دیگر ایافتند با خاک پست کردند بعد ازین هزیمت مردم شهر تا ده روز از بهر مبارزت بیرون نشدند چون شب سیزدهم شهر رمضان رسید سالار با لشکری ساخته باهنگ ششون بیرون شد و تخت سلطان خان افغان را با و دلیست سواران پیش بفرستاد که از لشکر حاکم السلطنه مخفی کرده خبری آورد سلطان خان چون بشکرگاه نزدیک شد پیش قزاقان او را دیدار کردند و تفنگهای خویش بکشاوندند و تختین سلطان از اسب در افتاد و مردم او زحمت تمام جد او را بر گرفته باز پس کشیدند سالار چون بدید داشت که با شکرگاه ششون نتوان بر دناچار بمیان شهر در رفت و چند روز دیگر سو و آنجا که با لشکر شهری و ترکان از نوپیمان نهاد که هر دو بجانب لشکرگاه تا ختن کنند و اگر همه سردا و ماند اینکار یکسر نکند و بجای پی سه عراوه توب حمل داد و با تامت سواره و پیاده از شهر بیرون شد و در برابر لشکرگاه آمد و از باد و تافروتن افتاب چون پلنگ آشفته رزم همی داد و از دغان توب و تفنگ روز روشن بزمک قیر بر اندکها فرو شدند آفتاب سالار هزیمت شد و بجانب شهر شتاب گرفت و روز دیگر نیز از ان پیش که خوشید براید باهنگ سیزه از شهر برآمد و مرد را همچنان تا شامگاه رزم داد و روز سیتم سالار تقسیم فرم داد که دیگر روی از رزم بجا نماند و روی غفرانه چند از باد و کمر استوار کرد و بجای رزار و راه از دوسوی مردان جنگ بانک کمر و دار و داند و چربا خاک و خون آلود کردند و زرمی چنان صعب برفت که کار بر مردم شکرگاه مشکل افتاد و حاکم السلطنه چون این بدید گیس بسنگر فرستاد و جاعتی از سربازان را از بهر مدد و بشکرگاه آورد و سالار فرمان کرد تا سپاه پیادگان از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه از میان باغستانیا و ریش آکنندند و سواران لشکر از سوی شمال بسنگر تا ختن و در دند حاکم السلطنه نیز بفرمود تا سوار با سوار و پیاده با پیاده روی در روی شدند و جنگ پیوسته کردند و در نیوقت سرباز مخبران جلادتی کردند و بر میسر لشکر سالار یورش بردند و دیگر سربازان را حضرت شاه جیش کرد و بهمدستی مخبران از جای درآمدند و هر دو بر تفنگی شهری تا ختن برده ایشان هزیمت کردند و از جانب دیگر سواران نیز بر سواران شهری غلبه جسته هنگام غروب آفتاب سپاه سالار یکبار ه طریق فرار برداشتند و لشکریان از تقای استجماعت شافته پانصد کس اسیر گرفتند

هزیمت  
یافتن سپاه  
سالار از شکر  
جبار

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و مراجعت بانکر کردند بعد ازین فسخ هم دوران شب حسام السلطنه بمروم و تاحسین پاشا خان با فوج مرافق در  
 نیمی باغستان شهر سنکری بر او دو و او را یکسرب و مصلفی زر عطا و او با دو عراده توپ در آنجا نشین  
 فرمود چون صبح روشن شد بجای همه روز و سالار با سپاه از شهر بیرون شد و راه لشکر کاویش  
 داشت ناکاه حسین پاشا خان از لشکر خویش توبی کشا و او و کلوله توب و سوار او را با خاک پست کرد  
 سالار چون بر سر راه سنکری جدید و لشکری از نو بدید از آهنگ مبارزت فسخ عزیمت داد و باز شهر  
 شد و تار و زبر پنجم و پنجم از شهر سر برنگرد و جزا پس دیوار قلعه و فراز باره زرم نداد و از بهرست و وقت  
 عیش و دلف و از وقت لشکر در خاطر گرفت که موقوفات قبه مطهره رضوی علیه الصلوٰه و السلام و فخرانی  
 و دقایقی که در آن صحن مبارک سلاطین سلف و بزرگان متقدم بود بخت نباده بودند و خود دار دخت  
 میکن از مردوم بی نام و نشان مروی را که مشهور بباقر علی نازک بود و اینوقت بفرمان سالار بر سر دوا  
 لقب داشت و بر چند تن از مردوم مرفس مانعذار بود و بمروم و تاحسین مبارک درآمد مروی از ملازمان  
 خود را گفت که در خزانه حرم ادرهم شکن تا آنچه در آنست ما خود داریم آن مردود جواب گفت که من در  
 آنست که ملایک پاسبانی کنند این جبارت نتوانم کرد و خسارت و دجان نتوانم انداخت باقر سردار  
 این کلمات نا بهوار اقا و پتوانی خنجر بکشید و از جای حبیش کرد و چنان بر سینه آن مرد بزد که از پشتش  
 سر بر کرد و در حرم پشما و دجان بذا و آنجا به باب خوانه شتاب گرفت و با پاشنه پای در خزانه را  
 در هم شکست و هر چه در آنجا یافت بر گرفت و از صحن مقدس بیرون شده بغز باره رفت ناکاه از  
 لشکر کاو حسام السلطنه توبی کشا دیافیه کلوله توب بر سینه وی آمد چنانکه یک نیمه تن او را بر دو زخم کلوله بر  
 سینه وی باز خنجر خنجر کرد بر سینه ملازم خویش زد و یک نشان اقا و مع القصد سالار با چنین کرامتی از جبهه  
 هیچ نپد گرفت و از خدام بقعه مبارکه و علمای بزرگ آن بده پنهان بود از قضا و رینوقت حاجی میرزا  
 عسکری امام جمعه مکتوبی بحسام السلطنه فرستاد و در رسول و بدست مردوم سالار گرفتار شد و او را بجا ویدند  
 و مکتوب او را ما خود داشتند نیز و سالار بر دند و رینوقت سالار مواضعه بعضی از اعیان را تفرس کرد و بغیر  
 تا امام جمعه را ما خود داشتند و تسلیم بعضی از لشکریان مروی نمودند تا نگران وی باشند و معادل چهار  
 هزار تومان زر مسکوک از او بمصادر و ره گرفتند حاجی میرزا با ششم را نیز و لشکر حاجی باز داشت و میرزا  
 صادق ناظر حضرت رضوی علیه الصلوٰه و السلام و حاجی میرزا عبدالوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم  
 و یکس و میرزا محمد تقی متولی را بدست و لیخان در یختری مجبوس داشت و چون از ایشان پرسیدند حاجی  
 و یکس از علمای بلد مسجد که هر شاد آمد و با ایشان خطاب کرد که من خویش را باین هول و هرب در اندام  
 دین همه رنج و لقب بر خود روا ساخته ام همه از بهر آیش مروم این شهر است اکنون که مراد فینه از  
 برای تجنیز لشکر بدست نیست اگر از خزانه موقوفه چیزی بوام خواهم رو باشد و در چنین وقت این ددیت  
 بقرض بر گرفتن در شریعت عقل فرض باید نیست و اگر نه من میکنم پیش نیستم سر خویش بکرم و بطریق سلامت بپیم  
 علمای بلد بعضی سخن او را صواب شردند و که و پیران مروی جواب نمودند که سالار را نباشتهای غلات

تصرف  
 سالار در خنجر  
 موقوفه رضوی  
 علیه الصلوٰه  
 و السلام

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

وجوبات را بسوزند لشکر بیدل کرده و قنایل ذوب و خسته و دیگر ادوات و ادانی زیرین و سیمین را بر گرفته  
بدر ضرب فرستاد اما نام السلطان ناصرالدین شاه را بر در هم و دنیا نقشش کرد و بر ترکمانان و دیگر مردم  
اجری و موجب کرد اگر چه ما خود و سعاد پست و دو پسر تومان زرمسکوک برادنا بدین جبارت که او کرد  
بسیار از بدایع و ادایع عرضه نمائرت شد و عاقبت بخاست این عمل قرین نداشت کشت با بجهله هر چند از تو قفا  
بر میکرد اما این دین را بر ذمت علای مجوس می نهاد و از ایشان بجای مختوم بجای چستی گرفته

بخدمت می سپرد

ماوراء الشترگان را در آن دولت ایران جماعتی از سپاهیان زاید و حسام السلطنه را می فرستاد  
چون خبر ترقی زسالا و غلبه و بشکر سامخان میخانی معروض درگاه سلطانی افشا و شاهنشاه ایران فرمان  
کرد تا لشکری جدید از دارالخلافه راه برگیرد و بشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شود و لاجرم بصوابید میزاق  
امیر نظام عباسقلی خان پسر ابراهیم خان باکویه با فوج خوئی و عیخان قراکوزلو با فوج بهمانی و حسنخان  
سرتیب که روسی با فوج کردس و جماعتی از سوار و چلیانلو و قرا داغی و کلیانی بیسج سفر کردند و عبدالعلیخان  
سرتیبک تو سنجانه با چهار عراده توپ و دو خمپاره بایشان راه برگرفت و فرمان شد که اینجماعت  
برای ورویت سمسام خان سرتیب طلی مسافت کنند و همچنان حکم رفت که چراغعلیخان زنکینه باین سپاه  
راه برگیرد و در خراسان نیز نگران باشد و هرچین و جلادونی که از مردان جنگ دیدار کند همه روزه  
نهار کرده و افغان درگاه پادشاه دارد تا پادشاهش عمل هیچکس پوشیده نماند با بجهله از دارالخلافه راه خراسان  
پیش داشتند و تا منزل عباس آبا کوچ بر کوچ بر فتنه در آن اراضی مکشوف افشا و که جماعتی از ترکمانان چند روز  
از آن پیش بر تو اقل بزرگانان تاخته اند و مردم قافله را اسیر ساخته اند و شتران با کرکش اسیران را  
رعا داده اند و در عباس آبا و نمیشی آن شتران بجای لشکرگاه آمد و غنیمت لشکران شد پس از عباس آبا  
راه برگرفتند و طلی مسافت کرده در چمن قهقره فرود شدند و فرمان حسام السلطنه روز دیگر که پنجم  
ذیقعدة المحرم بود در نیم فرسنگی شهر بکوه سنکی نزول کردند و در آن روز سالار با مردم خود از شهر  
پرون شده خوشین را نمودار ساخت و بی آنکه منازعتی افکنند با شهر مراجعت کرد و پس از چند روز دیگر  
که سمسام خان و لشکران از کوه سنکی کوچ داده و برابر و روازه ارک فرود شدند حنفیان سالار  
بجای نگذاشت که ایشان یمن از شمال باز دارند پستوانی با ابطال رجال و سه عراده توپ از دروازه  
فوقان پرون شد و در برابر لشکر جدید صف راست کرد و کلکوله توپ و شمشال بایشان ببارید جنگی  
صعب بر پیوست و چنان بود که از لشکر حسام السلطنه مدد بدیشان شکی می توانست رسید و تو قفا  
ایشان هنوز از دنبال بود با اینهمه لشکر باین مردان بکوشیدند و از بهنگام زوال خورشید زرم داوند  
تا آنجا که دو ساعت از شب سپری شد لشکر خراسان را بشکستند و از دنبال ایشان تا نهار خندق تابستند  
و از آنجا باز پس شده آتش را ببار دادند و صبحگاه بشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شدند و بر یکسوی  
لشکرگاه او و تراق کردند روزی چند برنگذشت که دیگر باره سالار آهنگ کیر و دار کرد و با سوار و پیاده

## شرح سلطنت و جانشینی اصرارالدین شاه قاجار

شهری از ور و از نوغان بسیار و نوبت بدو لشکر حاکم السلطنه به دست سپاه حاکم خان ایشان را بشکستند و از قهاری هیتیان ناگهان رخند شهرت باختند و دیگر در شب نهم شهری قده چهار هزار تن سواره شهری و ترکان از ور و از ارک مشهد پرون شده بجانب چاران راه برگزیده تا هر دوی و قریه که در تحت فرمان حاکم السلطنه است اگر تواند بعضی نهب و غارت در آورند سربازانی که در لشکر و در و از سرب جای داشتند هم در آن شب که در سوار را دیدار کردند و این خبر بحاکم السلطنه آوردند شاهنژاد و بفرمود تا ساخان ایچانی با سواره که در لشکرگاه بود و از دنبال ایشان راه برگزیده رفتی بدیشان رسیدند که از اراضی چاران و دقلعه را بعضی نهب در آورده یکصد و پنجاه تن مرد و زن آفریده بودند و لاجرم ساخان از گرد راه جنگ پیوست و مردان جنگی چون پلنگ خشم کرده در هم افتادند و چشم در خسار را با خاک و خون آلود و اندر زمین کارزار از گرد سوار ابروی تشبیر را میخست و هوای معرکه از شمشیر مردان آتشی آبدار بر اهیخت بعد از کشتش و کوشش فراوان نصرت ساخان را افتاد سپاه سالار پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و چنان متفرق شدند که دو تن متفق نتوانستند که بخت ساخان سیران چاران را را ساخت و هفصد تن از مردم شهر و دو بیست تن از ترکانان را اسیر گرفت و ایشان را بر دوشته بدرگاه حاکم السلطنه آوردند شاهنژاد و بفرمود تا آلات حرب و ضرب سواران شهری را گرفته را با ساختند و حکم دادند دو بیست تن ترکانان را در پیش روی و سر برگرفتند و از پس این فتح دیگر سواران سالار را نیروی بسیار و نوبت شدن از شهر و رزم دادن با سپاه حاکم السلطنه بدست شد لکن از پس دیوار قلعه لشکر سپاه حاکم السلطنه را هدف کلوتوب و تفنگ می ساختند و گاه با آهنگ جنگ بر سر لشکر می افتادند و با سربازان در می آویختند و خون یکدیگر می ریختند سالار با مردم خویش یکسال هنوز بر زیادت از نیکو نه جلالت همی کرد و همه روزه قانون مناجرت و مبارزت تازه همی داشتند و قصد این وقت حاکم السلطنه در آن سپاه سخن بر آن نهادند که لشکر با پیش بر نهد و مار چپها و کند ها را با شهر قریب اندازند و تختین مسام خان را فرمان رفت تا شب هنگام با مردم خود در برابر در و از نوغان بنیان لشکری کرد و هم در آن شب لشکر با خن لشکر پرداخت صبحگاه که مردم شهر این بدانشید جمعی از مردان دلیر بگریه از شهر پرون شده بر سر لشکر حمله بردند از انبوی حاکم السلطنه با دو هزار سوار و چار از سربازان و چهار عراده توپ بدو لشکری که در لشکر بود بر رسید و با مردم شهر آغاز مبارزت کرد و مردم شهر را بنیست و در روز دیگر همچنان از صبحگاه سپاه سالار از شهر پرون شد و تا شبانگاه به تیغ و تیر و توپ و تفنگ بجای جنگ بود و نیم ساعت پس از افول مهر با شهر مراجعت کردند و دیگر روز دیگر نیز مردان بکوشیدند و کاری نتوانستند بر آرزو کرد و این هنگام از تخریب لشکر با یوس شدند و با بختی سکوس در شهر جایی گرفتند پس حاکم السلطنه بفرمود آن لشکر را استوار کردند و حسین پاشا خان را با فرج مراغه در آنجا جای داد و مسام خان و عباسعلی خان و لشکری که از طهران رسیده بود و بفرمود تا از لشکر لشکرگاه و میان لشکر حرکت کرده قریب بدر و از پائین خیابان فرو و شدند و عبدالعی خان

شکست  
ساخان لشکر  
سالار را در  
چاران

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التیوارخ

شکستن  
سامخان اینجانی  
ترکانان  
مرد

باش عراوه توب بایشان و تراق کرد چون از منزل ایشان تا لشکرگاه حسام السلطنه دو میل مسافت بود و گاه که مترودین این دو لشکرگاه را سواران سالارکین میکشاندند و زحمت میدادند حسام السلطنه حکم کرد از دروازه بالا خیابان پائین خیابان جایی جایی برجا باخستند و هربری را جمعی از تفنگچی خراسانی نشین دادند تا بر ابطال سلاز ترقی از محال افتاد و بهم درینوقت از میرمحسن خان خوانی مسرعی شتاب زده بر رسید و مکشوف دشت که سه هزار سوار جزار از ترکانان مرده و دسalar و مردم مشهد در میرسند و اینک از قراول خانهای عرض راه در گذشته در ارض میل ایازگرش فرسنگ تا شهر مشهد متوقف گشتند  
جایی دارند حسام السلطنه بعد از اصفای این قصه عباسعلی خان سرتیپ باکویر را باش عراوه توب و دو هزار تن سرباز را میردار امور داشت و سامخان اینجانی را با سواران زعفرانو و سواره عراقی و آذربایجانی نیز بکاشت تا در زمان بکانب میل ایازگر متوقف گردند و آن شب را پوشیده بامداد نموده روز دیگر چاشتگاه با سوار ترکان دوچار شدند و از گرد راه بکارزار آمدند دشت و در از بانگ توب و تفنگ زلزله گرفت و کوشش سپهر از نگره مردان جنگ پر دلوله شد بعد از دو ساعت کیر و دار محمد شیخ و ترکانان را پای صطبار بلغزید و پشت با جنگ دادند سامخان و دیگر لشکریان یکصد تن را سربزگرفتند و سیصد کس از آنجا عت را اسیر کرده بشکرگاه مراجعت نمودند حسام السلطنه این قصه را عرضیه کرده با سیصد و پنجاه سوار ترکان بصحبت مهدیقلی یک تفنگدار روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه ایران مهدیقلی یک را بمقتب خانی مفتخر ساخت و حسام السلطنه با سران سپاه مورد الطاف سلطانی فرمود و فرمان کرد تا حاجی یوسف خان سرتیپ با فوج قراول و توکل خان سرتیپ با فوج غنمه و چهارصد تن سواره کلیانی در عراوه توب و پانصد بار قورخانه طریق خراسان برداشته و طی مسافت کرده بشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شاد و بفرمود تا در میان لشکرگاه دستکرتوقان نیز از نوینان لشکری کردند و باستانی بلند بر آوردند چنانکه میان کوی و بازار شهر بدیدار بود و یک توب پیچیده پونصد فراز باستیان صعود دادند تا در نهنگام بکار باشد و از آنسوی سلاز مقرر داشت که برای حفظ خندق شهر در برابر هر سنگر بکنار خندق سنگری راست کردند و تفنگچیان زبردست نشین ساختند و همه روز حسن خان سالار و پسرش امیر اصدان که ثانی بهمین واسفندیار بودند از بهر کارزار سپردن شدند و باشکر حسام السلطنه از دو بیست مصاف با قزاقان رزم دادند و پشت و پشت وقت از با داتاش مکاه و ایران سپاه بکار و محروم ضرب بودند و یکدیگر را با گمان و کمند می بستند و می جانشد اینوقت حسام السلطنه بدان شد که کار محاصره را نیکتر استوار کند تا مردم شهر هیچ جانب پرورن نتوانند شد پس چاه تن از شمشا لچیان مهدیقلی خان بود محمد خان قزاقی را با جامه ای از سربازان کروس و جهانی و خوئی، امور داشت تا قلعه حضر پیک را که نیم فرسنگ تا دروازه پائین خیابان مسافت دشت فرد گرفتند و در آنجا نشین کردند و در و دیگر فرمان کرد تا چار علی خان و عبد الصلی خان سرتیپک تو نسجانه و دو فوج سرباز کارآزموده



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

فتح  
قلعه عسکریه  
در بست حمام  
السلطنة

از دروازه پایین خیابان راه قلعه عسکریه پیش داشتند و حسام السلطنة از طریق کوه مسکنی راه برگرفت  
سالار چون این بدانت قوب و تفنگچی دشمنی لچی خود را بر دوش داشته از شهر بزرگ شد و چون پلنگ غضبان  
سر راه بر حسام السلطنة به بست و جنگ به پیوست روی دشت از کرد و دو خان چنان کشت که دوست  
از دشمن پدید آمد و در نیوقت چراغ علی خان و عبد العلی خان سر نهنگ تو بختنه و دو فوج سوار با ناکاه از  
تفاسی سپاه سالار سر بدر کرد و ندو از دوان قوب و تفنگ تکرک مرگ برایشان بباریدند و عبد العلی خان  
سر نهنگ با صولت نهنگ آهنگ جنگ همی کرد و چند آنکه در میان جنگ او را نماند و مرگ و کشت مع  
القصه چون سالار خویش را در میان دو لشکر جزا یافت ناچار بماند ارک که سخت و حسام السلطنة بی دافعی  
و دانی راه قلعه عسکریه برداشت و در اینجا عبد الباقی خان افغان پسر شمس الدین خان سردار را با چاک  
صدق سوار و دوست تن سوار با قرائی بجز است باز داشت و باز کشت و حکم داد و نماند چار روی  
محاصره شهر را صعب و سخت کردند و محال سوخت و سر جام دارد و در این تفت زمان آورد و بغیر خود  
در لشکرگاه بازار و حمام و بستان و دایوین بنیان کردند و چون غره محرم رسید از بهر سو کواری سید  
الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام از دور و نزدیک مرثیه خوانان حاضر داشت و تار و ز  
عاشورا را که سوگواران همی کرد و در پانزدهم محرم ششصد تن سوار افغان بکام محمد خان والی هرات از  
خراسان مشرفی رسید و بشکرگاه پیوست حسام السلطنة اجازه تفت کرد و سواران افغان که از پیش  
بلازمهت رکاب رسیده بودند مراجعت هرات کردند بعد ازین وقایع چون حسام السلطنة با اسکندر خان  
قاجار و دوله که سردار سپاه و پیشکار خراسان بود و خاطری صافی نداشت و همه روز بکار و روان دولت  
شکایت آدمی کاشت بر حسب فرمان شاهنشاه ایران روانه دوازدهم خلافت طهران کشت و بجای او محمد خان  
قاجار توانو که این هنگام اشیک آقاسی باشی در بار است سردار پیشکار خراسان شد و با سربازان  
قرهین و فوج ششم تبریزی و سه عراده قوب و دوست تن سوار از طهران رهپا رفته از اراضی سر جام  
دار و قلعه عسکریه شد و روز چهارم صفر جنبر و دو را با حسام السلطنة آوردند شاهزاده خطی بدو نوشتند  
که دوروزه و ران اراضی و تراق کرده لشکر را از رحمت راه آسوده بدار تا روز هفتم صفر جاعی از  
لشکران شما را پذیره نمود و بشکرگاه در آورند و وقتی این حکم محمد ناصر خان رسید که پیچ راه کرده کوچ  
همیداد و از نیوی سالار رسیدن او انگی یافته با گروهی از لشکر بیچک اوشتا هانما سلطان  
جلال الدین ثانی بود که از هزار گرت آدینختن و کرخن و غریت و دهریت ماندگی دختکی داشت  
با محمد قلعه عسکریه که یکفرشک مسافت بود و بی اندیشه مخافت عنان زمان برفت و از کرد  
راه باب بخت و دل تفت جنگ و انداخت محمد ناصر خان قاجار که نیزه کرده کارزار بود و لشکر  
خویش را بر جفت کرد و عبد الباقی خان سر تنیب پسر محمد بیچان سردار نوری که فارس میدان  
نوحا رس مردان بود و اتفاق حیدر علیخان سر نهنگ فوج تبریزی ساخته مصاف شدند از  
دور رویه با یک قوب و تفنگ و غره مردان جنگ بالا گرفت حسام السلطنة در لشکرگاه

رسید  
محمد ناصر خان قاجار  
سردار می سپاه  
خران

## جله سیم یانچ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

خویش را نگاه احصای بانگ توب کرد و صورت حال را تفرس نمود و پترانی بغرمود تا شکر بر شش چرخ  
علیخان و عیسیان تراکز نو و عبدالعلیخان سرشک و جماعتی از سربازان چهار عراده توب هم سپار شدند و  
حسام السلطنه نیز با گردی از ونبال ایشان استیصال کرد و قتی برسیدند که هنوز آلات ضرب از خانه  
و آتش حرب افزونته بود و لاجرم از قهای لشکر لاربانگ کیر و دار برداشته و از ونبان توب و  
تغلب مکرک مرک بیاریند بسیار کس در آن حربا بمطروح و مجروح کشت محمد باقر خان شاهین  
افشار نیز زخم کولر برداشت و بعد از سه ماه درگذشت بالجمله امیر اصلاخان پسر سالار در آن کیر و دار  
چون شیر اجم و کرک اجل بقدم محل و همین و شمال همی تاخت و ابطال رجال را بنجاک همی انداخت  
چند انکه به لیری دو لاری سرکشت عباسقلی خان دیربهری نینر جلا و قتی کمال نمود با اینمه لشکر حسام  
السلطنه مظفر و منصوب کشته و سپاه سالار تا ارض با قدرت هنریت همی دادند انگاه شاهزاده  
بغرمود تا محمدناصر خان در قلعه عسکریه سه روزه اقامت کند انگاه به لشکر کا آید و خود مراجعت نمود و این  
وقت حکومت محال قرائی را به مهدعلی خان قرائی تفویض فرمود تا در اخذ منال دیوان و نظم سربا  
آن قبایل مساعی نیکو معمول دارد و او نیز نیکو خدمتی کرد و هزار و دویست تن سرباز قرائی را بتظام  
کرده بر حسب حکم به لشکر کا محمدناصر خان پیوست بالجمله روز پستم شهر صفر محمدناصر خان از عسکریه  
کوچ داده از جانب جنوب شهر آبنگ کوه سنکی نمود و از هم کام حرکت و تا آنوقت که در کوه سنکی تمام  
کرد و سالار پایدی مردان جنگ و دستگیری توب و تغلب با و زرم همید و حسام السلطنه بعد از  
در و دیکو سنکی محمدناصر خان را به لشکر کا خویش طلب داشت و عباسقلی خان سرتیب را به  
حفظ و حراست اردوی و باز نگذاشت

در کفنته جماعت بایته و زرنجان و طینان ملا محمد زنجانی و خاتمت کا را و  
ملا محمد علی زنجانی تمیزه شریف العلما میازند رانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شده بعضی از  
مسائل فقه و اصول را فر گرفت و خویش تن را یکتن از فحول مجتهدین بشمار داده باز زرنجان شد و در آن بلده  
رحل اقامت انداخت و چون او را در میان علما می طلبید و مقامی را جمند نمود همی خواست تا خویش تن را  
شناخته مردمان کند و نام خود را در زبانها سیر کرد و اندیس در مسائل شرعی هر سخن که خلاف  
مشهور و مخالف با جمهور بود اختیار همی کرد و در میان عامه اشتها همی داد و چنانکه وقتی بدین  
حدیث که شهر رمضان تمام آید بی انکه توشیق و تصحیح حدیث روا دار و یا آن را با ویل و تفسیر است  
کند همه سال شهر رمضان را سی روز بشمار میکرد و ازین روی بسیار وقت می افتاد که روز عید  
نظر را که روزه گرفتن حرام است مردم را بصوم باز میداشت و نیز فتوی کرد که در شریعت اثنا عشر  
سجده کردن بر بطور صافی از بر نماز روا باشد و از نیکو نه فتوی فراوان داشت که ذکر آن موجب  
تعطیل باشد در پایان امر چون علما زرنجان و فضلا می دیگر بدان طریقت او را در شریعت  
اصفا نمودند صورت قحایدا را در حضرت پادشاه مکشوف داشتند و دفع او را بقانون شرع

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

نگارخانه

واجب شمرند شاه مبرور محمد شاه غازی مشهور کرد و او را از زنجان به راه آنخانه طهران کوچ داد و در خانه محمود خان کلانتر ششمر جای دادند و حکم رفت که دیگر بجانب زنجان سفر نکن. و در اربع بعثت رواندار از آنسوی چون میرزا علی محمد باب هر جا که نیخته از دین و دولت و شاد روی از شریعت و طریقت گمان داشت بجانب خویش دعوت مینمود هم بدستباری رسل و رسائل با ملا محمد علی ابواب مودت و موالات بازداشت وی نیز چون در طلب کارهای جدید بجد بود هیچگونه احد دشمنان و غلوها منتقم نمی شد و تا بدین امور غریبه مرجع و ملازم مردم عامه شود لاجرم باب ابواب مکاتب بازداشت و کسر قیود شرعیه را سبب کرمی بنکامه انگاشت این بود تا آنگاه که شاه غازی دواع جهان فانی گفت و شاهنشا منصور بدارالملک طهران درآمد و بعد از چند ماه امیراصلاستخان خال خود را که اثیک آقاسی در بار بود بصوابید کارداران حضرت بکومت زنجان مامور فرمود و منصب اوران را موسی خان بازگذاشت بعد از ورود امیراصلاستخان زنجان و طغیان جماعت بابیه در زندران ملا محمد علی سفر زنجان را بهمنکام یافت و اعدا و کار فرار کرد و دیگر وزدقت فروشدن آتشاب عامه و روی برگشت و جامه سر بازان پوشید و خوشی را دیگر گونه ساخته از دروازه شهر بدر شد و راه زنجان برگرفت و چون مسافت طریق آن بلده قریب افشا و ضعیف و شریف مردم زنجان را در آپیک منزل و دو منزل پذیره کرد و از مولاشی خود و مردم او متربان نمودند با بجهت چون او در شمار علما و طلبه علوم بود کارداران دولت در مواخذت او ازین فرار مسامحت کردند و او بعد از ورود زنجان یکتن از داعیان میرزا علی محمد باب گشت و شریعت او را که کاسه و ناخن قوانین شرعیه بود و رواج همی داد و مردم را بشراکت اموال و ازواج یکدیگر کشاد همی خواست و گفت چندانکه باب بر تمامت اینجهان دست نیافته است از ایام فقرت بحساب شود و هیچ تکلفی بر مردم نبود و خدای باری هیچ کناهی کسی را مأخوذ ندارد و مردم زنجان که همی احمق بودند و سخنان او را بر حق می پنداشتند و جماعتی طمع در اموال و فزونی مسلمانان میداشتند لاجرم در مطاعت و بیعت ادیمان بشدند و زمانی قلیل پیش و کم قریب پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کردند و این قصه کارداران دولت را احصا افشا و شاهنشا منصور بصوابید میرزا تقی خان امیر نظام از بهر آنکه فتنه زنجان چون زندران صعب نشد امیراصلاستخان را که بکومت زنجان مامور بود مشور کرد که ملا محمد علی را مأخوذ داشته به راه آنخانه فرست بعد رسیدن این حکم با امیراصلاستخان در آن بلده ملا محمد علی کنون خطا و راه را استقام کرد و در حفظ و حراست خویش بر اهتمام پیافرد و چون از بهر فتنه همی خواست مسجد رفت با ده هزار تن و پانزده هزار تن همی مسافت مینمود و دیگر و همچنین است امیراصلاستخان را دیدار کنند با یکجزار تفکیک برای او در رفت و هر کار از وی خواستار شد جز بر اجابت مشول امیراصلاستخان را قوت کفایت نبود و با بجهت روزی چند کار بدینگونه رفت

آغاز فتنه ملا محمد علی زنجانی و مقامت او با سپاه سلطانی

یکروز چنان افشا و که یکتن از پیروان ملا محمد علی با عیال و یوان عصیان کردند و امیراصلاستخان بفرموده او را

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ الیوم

ما خود داشتیم بجای نه افکندند ملا محمد علی چون این بدانت کس بزرگ او فرستاد و پیام داد که انیر و مجوس از پیوستگان من است بتوانی او را بمن فرست امیر اصلا سخنان در پاسخ گفت من از بهر آنم که مردم کنه کرده اند کینه کنم و اعمال بد را بکافات بد باز و هم تا این شهر نظام پذیرد و منال دیوانی استخراج شود شما نیز اینگونه مردم را از در حمایت مباحثه و زبان بشفاعت کشائید که هرگز نزدیک من پذیرفته نخواهد بود و ملا محمد علی این سخن خشناک شد و حکم داد تا مردم انتشار دهدی کنند و بتوانی آن زندانی را حاضر سازند از آن طرف امیر اصلا سخنان نیز از قضاگاه شد و تجویز سپاه پرداخت و دوازده هزار مردم شهر که بر طریقت ملا محمد علی بودند سلاح جنگ بر خود راست کردند و هر کس از مردم زنجان را که بر کیش ایشان نبود دست نرب و تاراج دادند و از شهر اخراج نمودند و در خانه های ایشان از طرف و قیل و سیاه و سفید هر چه یافتند بر کوفتند و باز را غارت کردند و آتش ورزیدند و بسیار خانه ها را ویران کردند و بر گرد خود چندین سنگ را آوردند و باهم ملا محمد علی مردم خود را از بهر جنگ بساخت و هر یک را بنویس حکومتی و ایالت و لایق خواست حاجی احمد زنجانی را بنیابت خویش مقرر فرمود و حاجی عبدالعزیز را محرم را ز نمود و حاجی عبدالعزیز را بوجه حکومت مصر و سیاه ساخت و عبدالباقی میر شرب کرد و میر سیمار ه لقب داد و مشهدی سلیمان که عامل جماعت بزرگ بود وزارت مقرر فرمود و حاجی کاظم قلمو قی از بهر او د و عداوه تو باز آهس بیاحت و چند بنور و نیز پر خشت باهم ملا محمد علی هر یک از مردم خود را ببقی و منصبی شا و خاطر کرد و برای جنگ حاضر بداشت و فرمان او بر مردم و انیک روان بود چنانکه اگر صد تن را با شمشیر بر میگرفت کس را سخن نبود مع القعه روز جمعه پنجم شهر رجب از دوز و رویه سازم قتل کرد و ده بچک درآمد و دنان توب و تفک بکشد و چند چل تن از طرفین مجروح و مطروح کشت اسد الله غلام کوبی امیر اصلا سخنان در میدان رزم پنج منکر یافت و هدیه خواهرزاده حاجی داد آتش تاجر و پسر سید حسن شیخ الاسلام طارمی بضرب کلوه مقول کشت و از جماعت ملا محمد علی مردی که شیخی نام داشت و بدلیری و شجاعت نامور بود دستگیر کشت آقا سید محمد و حاجی میرا بوالقاسم مجتهد فتوی کردند و امیر اصلا سخنان شیخی را بکلم شریعت مقول ساخت و روز دیگر ملا محمد علی میرا رضای سردار و میر صالح سرهنگ را با مردم خود ما مور و تجیز قلعه علیمردان خان ساخت و این قلعه در میان شهر زنجان مقفل محکم بود باهم قوت یورش آن قلع را مفتوح ساخته از بهر خویشتن سکر ی سخت پیر و اخشد و این قلع را بداشند تا بعد از قتل ملا محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان کرد که همسر او را امیر اصلا سخنان را کشته و اگر نه بسته بزرگ من حاضر سازد او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد و لاجرم میر صالح و مردم او با دیکه شنبه بر سر خانه امیر اصلا سخنان حمله بردند از آن سوی محمد تقی خان سرهنگ تو بماند و علیقلی خان پسر نصر الله خان و مهدی خان غمسه و بیوک خان پشتکوهی با مردم خود و جماعتی از فرآشان امیر اصلا سخنان بداهنت پیر و ن شده در میان جنگی صعب گرفت تا که عبدالعزیز پیک ککنا و روی تفکی بکشد و کلوه آن در مقرر میر صالح سرهنگ جی کرده از پای درآمد جماعت بایتیه را از قتل و لغزشی تمام روی داد و بی میل ملام

شورش  
 بر دین صاحب  
 ملا محمد علی بر سر  
 امیر سلطان  
 خان  
 شغل خان شمس کردی  
 با نقای قیام و شجاعت  
 و منسوب به خان ملا محمد علی  
 شمس

## شرح سلطنت و جهانگیری نحرالدین شاه قاجار

مرحمت کردند و در این نجاب پست تن از مردم امیر اصلا نجان مجروح و مطروح کشت عیخان پیک طایر  
 و نور محمد فرانش نیز نجاک در اقا و این وقت هر دو لشکر روزی چند از محالمت دست باز داشت  
 و خاطر بر حراست خویش گذاشته روز پستم شهر رجب بر حسب فرمان صدرالدوله سپهر حاجی محمد عیخان  
 اصفهانی سر کرده سوار خسته از سلطانیه دار و زبجان شد و روز دوم به شعبان رسید عیخان  
 سرهنگ فیروز کوهی و شهباز خان مراغه با دو بیت تن سوار مقدم و محمد عیخان شامیون نشاء  
 با دو بیت سوار و کاظم خان برادر محمد باقر خان سر کرده افشار و محمد و خان خونی با پنجاه تن توپچی  
 و دو عراده توپشش پند و دو عراده چهاره روز پنجم شعبان بشهر درآمده در برابر سنگر میرزا فرج الله  
 و قلعه و لیچم خان سنگر بشد و ساخته جنگ نشدند بالجمله روز پستم شعبان میرزا سلطان تورخانچی  
 و عبدالله سلطان بطرف سنگر مشهدی پیری نقب در بردند امیر اصلا نجان و میرزا ابراهیم خان  
 سر قریب خسته و صدرالدوله و شهباز خان و محمد تقی خان رسید عیخان و دیگر سر کرده کاکان و دیگران  
 بجانب آن سنگر حمله کردند و حنفی خان غم به کچان طارمی پشت کوهی بزخم کلوله نور علی شکارچی مقتول گشت  
 و جماعتی مجروح اقا و آن سنگر مفتوح شد و دیگر باره از دو سوی لشکریان روزی چند دست از  
 جنگ باز داشتند و از پس سنگر با بسط خویش روزی کذا شدند چون این کار بدر از کشید کاروان دولت  
 بر خاطر جمعی کران اقا و مصطفی خان قاجار برادر کشیکچی باشی را که سر قریب فوج شانزد هم شتاقی بود و مامور  
 نمودند تا مساعت کرد و لشکریان را از مساحت و رتد میر جاعت بایه پنجم و در بعد از نور و مصطفی خان  
 جماعتی از لشکر بر ذمت نهادند که سنگر میرزا فرج الله را بقوت یورشش فرو گیرند و بقی بجانب سنگر  
 او حفر کنند شب پانزدهم رمضان یک ساعت از آن پیش که سپیده سر برزند مهندسان با چریک خبر  
 و عبدالله خان پسر سلیمان خان با چریک ارپادی و فوج شانزدهم و سواره مقدم و سواره خسته و چریک  
 انکوران ساخته یورش شدند و میرزا سلطان و عبدالله سلطان نیز سنگر میرزا فرج الله نقب در بردند  
 تخمین آتش در نقب زدند و پست تن از جماعت بایه در زیر خاک هلاک شد و چند تن دستگیر گشت  
 و ازین روی نظر عیخان ارپادی بزخم کلوله که بر سرش آمد از پای در اقا و پنجاه تن از سربازان مطروح  
 و مجروح کشت و شهباز خان بزخم شمشیر شیر خان جراحتی بزرگ یافته بعد از هشت روز در گذشت  
 و در پایان امر سنگر میرزا فرج الله کشته شد و جماعت بایه از آن سنگر بنکری های دیگر تحویل کردند و  
 از انوی از دار الخلافه طهران میرزا تقی خان امیر نظام محمد آقاسی پسر حاجی یوسف خان سرهنگ فوج  
 ناصریه و قاسم پیک تفنگدار خاصه را روانه زبجان داشت و حکم داد که هرگاه لشکریان ملا محمد علی  
 و مردم او را پس از روزی چند با قید و بند روانه دار الخلافه سازند مامور و هنر گونه کردند و خواهند بود  
 لاجرم روز پست و پنجم شهر رمضان مصطفی خان قاجار با فوج شانزد هم شتاقی و صدرالدوله با سواره  
 خسته رسید عیخان فیروز کوهی با فوج خود و محمد آقاسی سرهنگ با فوج ناصریه و محمد عیخان با سوار نشاء  
 و نبی پیک یاد و سواران مقدم و جماعتی از مردم زبجان بیک در آمدند و از باد تا هشتکام

شش  
 بردن لشکریان  
 بنکری های صاحب  
 ملا محمد علی

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

رسید  
محمد خان پیکرکی  
باجا علی از لشکریان  
از دارالخلافه  
طهران

نازدیک هر دو لشکر زرم همی دادند از جماعت بیایه نوری شکری و بخشی نجار باشی و خدا داد و فتح الله یک  
و فتح الله یک که در شمار شجاعت و فرسان بودند با کوهی از آن قبیل قتل آمدند و از لشکریان نیز  
نزدیک پنجاه تن عرضه هلاک و دمار گشت در پایان کار ملا محمد علی از مردم خود نفرس ضعیفی نمود از پی  
حکم داد تا باز از بنحان را آتش در زدند لشکریان چون این نظر را کردند خاصه مردم بنحان از جنگ  
دست برداشتند و خاطر دلاطفی نارکاشند و جماعت بایه مراجعت کرده از نوبت جیزشکر و تقویم سنکر  
پرداختند این بود تا روز هفتم شوال محمد خان پیکرکی میر پنجه که اکنون او را منصب امیر تومان است  
باسه هزار تن لشکر از سر باز شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده چپاره و اتفاقا قسبحان  
برادر زاده فضلعلی خان قزاق با غمی و هلاستحان یا و زرقانی و علی اکبر ساغان خوبی بر حسب فرمان شاه  
ایران وارد بنحان گشت و هم در آن روز ورود حکم داد تا سمر با ناصریه از جانب محله کلش حمله کنند  
و فوج شاه نیز هم شقاقی از سوی دیگر ویرشش بر د فوج ناصریه جلادتی بسزاکرد و جماعت بایه را غرضی در  
کار داشت ملا محمد علی حکم داد تا تعدادی موال از تلید و طریف در میان لشکریان کیش فرایه بکنند فوج  
ناصریه مشغول باشد غنیمت گشتند و جماعت بایه فرصت بدست کرده حمله انکند و دست تن از سربازان  
مقتول ساخته لشکریان را از سکر خویش دفع دادند و این هنگام ملا محمد علی و مردم او را چهل و  
هشت سنکر محکم بود و در هر سنکر که هم از لشکر داشت و آن خانه که از پس سنکر با بود یکم ملا محمد علی  
یکدیگر راه کردند تا مردم او بیایند آسکار شوند یکدیگر را دیدار توانند کرد و از هر جانب جنگ فرزند شوند  
توانند رسید و اگر سنکری بدست دشمن مستخر میکشت از پس سنکر و دیگر می نشست و این بنیت را  
زیانی نمیدانستند و مشبه از میان سنکر فریاد بر میداشتند و عمامی اثنا عشر تیر را بر می شمرند و  
بنام دشنام میگفتند محمد خان پیکرکی هست تا که برقی و دمارا که کند و این جنگ و جوش را  
بنشانند باشد که طوفان عرب اینخته نشود و غوغای نیکو دوری چند خاطر بر مسالمت و مصالحت کاشت و با ملا  
محمد علی ابواب رسل و رسائل باز داشت و چنانکه اندرز و چند فرستاد هیچ میغنیفتا و و هم در  
این وقت عزیزان مکرری اجودان باشی که بفارست ایروان و تهیت و رود و لیعهد دولت روسیه  
ما مور بود چنانکه بشرح مذکور خواهد شد و از در بنحان گشت و می نیز بدان شد که این مقامت  
و مصالحت را بمسالت و مصالحت اندازد لاجرم چند تن از مردم ملا محمد علی را که در لشکرگاه مجوس  
بودند را ساخت و ملا محمد علی را به پنیامهای فریسنده و سخنان زرم نواخت و همچنان سیر از سخنان  
و زیر نظام برادر میرزا تخیلی سیر نظام که این هنگام از آذربایجان طریق طهران می پیوید و از در بنحان گشت  
او نیز بدست مردم چرب زبان و مکاتیب و لفریب ملا محمد علی را استمالت کرد و از مقامت  
نخواست باز و هشت لاجرم دیگر بار سیران حرب زبان زد و زدن گرفت و از دور ویه مردان کا زار  
بگیر و در آمدند میرزا عابد و کردی از لشکریان بسنکر ملا برات و سنکر ملا ولی نقب و بر زد  
عزیزخان اجودان باشی در کنگار مرجی که بر سنکر ملا ولی و سرای ملا محمد علی مشرف بود و بایستاد و فوج

## شرح سلطنت و حاکمگری ناصرالدین شاه قاجار

ناصریه پیش کرد و فوج مخبران و فوج شازده هم شتافتی بدوایش آن آهنگ یورش نمودند فوج مخبران سکر خانه ملاولی را فرود گرفتند پنج تن وزیر بخت بد و دود جان کرد و پسر عبدالعزیز بنجانی که فرار شد عزیزخان حکم داد تا او را نیز بقتل آورند و درینوقت فوج شازده هم شتافتی و در مد فوج ناصریه تعداد سی و رزیدند و کار متعاقب بخت پیوست عزیزخان خشمناک شده ابو طالب خان را که در آن فوج حکومت داشت حاضر ساخت و او را بزخم تازیانه چندان زحمت کرد که کچم ملاکت یافت و هم در پایان کار شفاعت امیراصلاحخان را بکشت و همچنان چون از صدرالدوله رسید علینخان فیروزکوچی و مصطفی خان قاجار سر قیام فوج شازده هم جلاد قیام بکشت کار داران دولت را بنجیده خاطر شدند و صدرالدوله مغزول ساخته سیرتبی سوار مخبر را با فرخ خان پسر یکی خان تبریزی تفویض نمودند و فرخ خان روز چهارم ذیقعد بهرام دار در بنجان شد از قضا هم در آنروز جنر فوج پدر او یکی خان را از دنبال او بدو آوردند و روز سه روز بسوکاری پدر بنشت و آنکه مرد بنجیک پیوست و هم درینوقت علینخان پسر عزیزخان اجدان باشی سر تنک فوج چهارم تبریز با فوج خویش و حسنعلی خان سرتیب کروسی با فوج کروسی و محمد مراد خان بیات با فوج درندار را به برسد و اینچنین کار محاصره را سخت کردند و از میان شهر را بی برای فرار محصورین باز داشتند تا اگر در کار مکاره جنگ از کرده پشیمان شوند از کوه سلامت توانند بیرون شد چنانکه که مردم چپاره شوند ناچار از جان بگذرند و کارهای سخت بدست مردم از جان گذشته سهل براید مع القه آتش حرب افروخته کشت و آلات ضرب افراخته آمد مردم ملامحمد علی زن و مرد و زن و بطراز او اند و کار جنگ را بازر کردند و بسیار وقت یکی از خانهای خود را با اموال فراوان آبنایه میکرد و بدان خانه تقبها میدادند و عدا بهر میت میشدند تا سر بازان بطمع مال بد آنجا نه در میرفتند ناگاه تفکهای خود را از آن تقبها کشت و میدادند و جماعتی از سر بازان را سبک می افکندند و سمع شده که دختر یکی کوبال افزون از پانزده و شانزده نبود در چند سکر زحمت لشکری برد و تفکهای پشاز با سرب و بار و دانا شسته میساخت و بدیشان می سپرد و هم در آن کرمی کارزار خطی از میرزا تقی خان امیر نظام فرخ خان پسر یکی خان رسید بدین شرح که شنیدم ام درین روز بکاره سیکو خدمتی کرد چون از این سفر باز آئی تو را پاداشی لایق خواهم کرد و مکانی بسزا خواهم نهاد و فرخ خان ازین مکتوب دیگر کون شد و خواست تا خدمتی بر زیادت ازین تقدیم کند و هم درینوقت از انوسوی در شب پانزدهم ذیحجه الاحرام از میان لشکر ملامحمد علی عیقلی خان پسر نصرالله خان حمسه و کربلانی شعبان و چند تن دیگر بنزدیک فرخ خان آمدند از در حلیت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه قزوین می دانیم که ترا پانچ تن مرد و سپاهی بی زحمت تا سبانه ملامحمد علی در بریم و او را مغانف که کار تو سبایم اینک بخت ثابت که او را با صد تن از مردم او دست بگردان بسته تا تو سپاریم بشرط آنکه این سخن را چون جان خویش مستور داری چه اگر این را از پرده پروان قندارین کار برادر نشود و فرخ خان که جوانی نا مجرب و همه تن طمع و طلب بود این سخنان را با و در داشت و صد تن سوار برداشته با اتفاق

رسید  
فرخ خان پسر یکی  
بنجانی وقت او  
بدست ملا  
محمد علی

## جلد سیم تاریخ قاجاریه ترجمه تاجیک التیاری

علیقلی خان و کر بلائی شیخان راه بر گرفت جماعت بابیه که ازین رازگاه بودند چند سکر را تنی ساخته کوشیدند، فرخ خان و مردم او چندان پیش تاخشد که مجال فراز از بهر ایشان محال بود تاگاه مردم ملا محمد علی از چار جانب درآمده ایشان را در پره انداختند و بدف کلوله ساختند زمانی ویر بر نیامد که فرخ خان با دوازده تن از سواران او زنده دستگیر نمودند اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که تخت طریقت با داشتند و از کیش و بازگشت کرده نیز دیک امیر اصلاستخان که سخته بودند و این هنگام با فرخ خان قید نیز گرفتار شدند مردم ملا محمد علی فرخ خان و اسمعیل بزرگ و کوچک را زنده و تبر و ملا محمد علی بروند و سواران را سر بر گرفته سرهای ایشان را در قدم او افکندند ملا محمد علی از ورشتم بدیشان نظاره کرد و تختین با اسمعیل بزرگ و کوچک گفت هر که از حجت خدای روی بگرداند خدای او را بمعوض یکفرشتان آنگاه فرخ خان را بدشنام پرشمار و فرمان کرد تا آتش بزرگ برافروختند و آهین پاره چند در میان آتش تافتند و با حدیده محبوسه یکصد و چهل جای بدن او را زحمت کی دادند و گوشت بدن او را با تفرق همی باز کردند آنگاه سرفرخ خان و سر اسمعیل بزرگ و کوچک را از تن دور کرده بیا و میر اصلاستخان و محمد خان پیکریکی میان لشکرگاه در انداخت و در آن جنگ خان با باغافق فرج خاصه نیز بزم کلوله تنه کشت و چند تن دیگر از اعیان سپاه بنجاک راه افتاد و ملا محمد علی حکم داد و تاجب ایشان را با تش بسوختند

ما مورشیدن کردی از سپاهیان بزنجان بفرمان شاهنشاه ایران برای دفع ملا محمد علی و سپاه او چون خبر قتل فرخ خان و جلالت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد و سخت غضبناک شدند و فرمان کرد تا با بایک یا و ر باد و عراده توپ پیچیده بپوند و چهار عراده توپ دوازده پوند و چهار از صاحبان مناصب توپخانه راه رنجان پیش داشتند و بر حسب حکم کاروان دولت رزم بجای با بیتراقصیم عزم دادند و از دار خلافت کوچ بر کوچ طی مسافت نموده وارد رنجان شدند بعد از ورود ایشان رنجان تمامت لشکر از بهر یورش بنشین آمد و از چار جانب اطراف سراسی ملا محمد علی حصار دادند و فوج کروسس بسوی قلعه علیمراستخان که متعلق محکم بود و بتنگا ز شدند و فوج چهارم سبجاب خانه آقا عزیز که قریب سراسی ملا محمد علی بود حمله افکندند و دیگر فوجها هر یک طریق شکری گرفتند و از آن هنگام که آفتاب سر بر کشید تا آنگاه که در مغرب ناپدید شد آتش جدال افروخته بود و از کرد و دغان روی جهان تیرکی داشت خلعت جهان گرفت و اجل نماند و تختین فوج کروسس توپخانه قلعه علیمراستخان را فرو گرفتند و هر مال که از مردم غارت برده در آنجا انباشته داشتند لشکریان بنیست بردند و فوج چهارم نیز خانه آقا عزیز را بغلبه در رفتند با خاک پست کردند و دیگر فوج خانه از جانب دروازه همان بکاروان سراسی سنمک که محکم استوار بود یورش دادند اگر چه سلطان فوج و بسیار کس از سربازان مطروح و مجروح افتادند لکن از پانی نشسته چند آنکه بدان کار وندادست یافتند و در آن جنگ پست تن از دیوان صاحب ملا محمد علی زنده دستگیر شد و ایشان را بکام امیر صلوات

یورش  
بردن لشکر شکست  
شدن اصحاب  
محمد علی



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

در پنج برج و ذوالفقار خان سر بر گرفتند بعد ازین منتهی لشکر ملامحمد علی ضعیف شد و در همان شب پست  
 و پنج تن از شش تنگان اصحاب ملامحمد علی از جانب دروازه قزوین طریق فرار برداشتند از جهات ایشان  
 بمقتضی سپهر حاجی کاظم آهنگر بود که توب از آهمن ساخت و دیگر حیدر بقال بود که خود با پنجاه تن مرد مبارز  
 برابر داشت و دیگر فتحعلی شکارچی و میر شب که میر سیاه لقب داشت با هجده پست و پنج تن از نیکو  
 مردم تاهان را هم بکوشید و از اسبها باز شد و بدینجور آمدند مردم و پنج متفق شدند و ایشان را مأخوذ  
 داشتند از بنجان آوردند امیر اصلا سخنان و سران سپاه فتحعلی شکارچی و بمقتضی آهنگر اقبال آوردند  
 و دیگران را بکس خانه در انداختند تا آنکه که بر ملامحمد علی و مردم او غلبه جشد آن هنگام حکم دادند  
 تا ایشان را نیز سر بران نیزه پیش کردند از پس این واقعه که بر ملامحمد علی صعب افتاد و خود همه روز  
 صلاح جنگ بر خود راست کرده با اتفاق مردم خود زرم میداد و روزی چنان افتاد که لشکریان بنجانه او  
 حمله کردند و یورش می دادند و ملامحمد علی چون مردان کار از موده بچپ و راست تمیخت و زرم می خست  
 درین حرکتها حاجی احمد شاه ساز و حاجی عبدالعزیز که با میدان حکومت مصر در ساز بود و بزخم کلوله از پای در آمدند  
 و نیز تقوی بنار شده کلوله آن بر بازوی ملامحمد علی آمد و جزو و بزم شکست اصحاب او پیش کردند و او را از  
 خاک بر گرفته میان سرامی در برده و جلالت او را از عاقل مردم پوشیده داشتند و همچنان بکار رقالت و  
 مبارزت استوار بودند با آنکه خانه ملامحمد علی بزخم کلوله توب و پنجاه پست شد لشکریان توانا شدند  
 بدینجور در روند و ملامحمد علی را مأخوذ دارند مع القصد پس از هفتگی که بدان زخم بجهان و دیگر خواست رفتند  
 خود را بجهنم کردند و گفت من بدین زخم از جهان میکذارم شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمنان  
 زرم دهید همانا پس از چهل روز زندگی از سر خواهم گرفت و سر زحاک بدر خواهم کرد و لا جرم چون جان بداد  
 او را با جامه که در بر داشت با خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند پس از هلاکت او میرزا رضای سردار  
 او و حاجی محمد علی و حاجی علی شیرازی که مجروح بود و بدان زخم در گذشت و سلیمان بزاز که وزیر ملامحمد علی  
 بود و دین محمد که پسر او را اینجانی لقب بود و حاجی کاظم قتلوتی که توبی با میر اصلا سخنان و محمد خان پیکر یکی  
 نگاشته که اگر را بجهان مان و هبید دست ازین جنگ و جوش باز داریم و نیز و یک شمشیر پیم  
 امیر اصلا سخنان نیک اندیشه کرد که اگر کیش و کوشش بر اینجاست غلبه جوید که وی از سر باز نیز سر بر  
 اینکار خواهد گذاشت و همچنان در شریعت قتل آنجاست را واجب میدانست پس خدایت ایشان  
 نفس بمان را عیبی نشمر و آنجاست را اطمینان خاطر فرستاد و ایشان از لشکرهای خود پیرون شد  
 بشکرگاه آمدند و کشتوف داشتند که ملامحمد علی بمرده و جدا او را در سرامی و سنجاک سپرده اند و در نوقت  
 امیر اصلا سخنان و محمد خان و سران سپاه آموده خاطر بسرامی او در رفتند و جدا او را از خاک بر آوردند  
 ریسمانی بر پایش استوار کردند و سه روز در کوچه و بازار شهنشاه بنجان سنجاک و خار به کشیدند و اموالی  
 که از مردم بنارت آورده در سرامی ادا بناشته کرده بودند غنیمت لشکریان گشت و از پس آن سه روز  
 شیوه حاضر باش زده از هر فوج صد تن سر باز حاضر شده صف بر کشید و صد تن از جاعت بایه از بطنان

زخم  
 یافتن ملامحمد علی  
 میدان مبارزه  
 هلاکت  
 بدان جرات

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

نیز پیش مقتول ساختند حاجی کاظم قزوینی و مشهور سیدمان نواز را بدین غمناک بستاند آتش در زد و بدینچنین  
این خبر معروف در کاوشان شاه افشا و بر حسب فرمان قاسم پیک تفکد را مامور بمفرزنجان شد و غشور ملاطفت  
بسران سپاه و عموم لشکریان آورد و محمد خان پیکر پکی نیز اجازت مراجعت یافته بجانب دارالخلافه  
شتافت و امیراصلانخان از پس او و پسر رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی محسن قزاق و چند تن دیگر از  
مردم ملا محمد علی را بدست آورده سفر طهران را پیش داشت و ایشان را با خود کوچ داد و بعد از ورود بدین  
الخلافه بصواب دید میرزا تقی خان میرزا رضا و حاجی محمد علی و حاجی محسن عرضند هلاک و دمار شدند و دیگران  
محبوس گشتند و از پس آن مردم غوغا طلب را در تبریز بدست آوردند و یکدیگر از نوید یکدیگر بشارت و شورش  
روائی گرفت بدین شرح همانا در صحرای تبریز میدانی است که آنرا میدان صاحب الزمان گویند و  
در پایان میدان بقعه ایست که بقعه صاحب الامر خوانند و مردم آن بلده بدینند که در روزگار ماضی  
یکتن از بزرگان طریقت در خواب واکرند و رسیداری آنحضرت را در آن مقام بکشد اشتیاق ناز و نگریند  
و مردم تبریز چون اصفای این قصه کردند شمت آن مقام را بداد داشتند و آن عرصه را میدان صاحب الزمان  
نام کردند و جعفر قیچی و نبلی که شرح حالش درین پیش در تاریخ دولت قاجاریه مرقوم شد و در اینجا  
بنیان بقعه کرد و از کار داران دولت ایران خادم و متولی گماشته آمد و مردمان بیشتر در این جمیع طریق  
آن بقعه سپردند و اصناف حاجت را قربانی و روشنی گردانیدند و تا این هنگام چنان شد که یکتن مرد  
قصاب کاوی بندگی که در آن میدان کرده اند و در دکان کج کرده باشد چون قصد بستن کا و گردن کا  
آن کاو جنبش کرد و غولیش را برانید و از اینجا شتاب زده بدین بقعه صاحب الامر در رفت و بخت  
مرد قصاب نیز شتاب گرفت و خواست تا در میان همان دهنزخون کا و بریزد چون دست بکاویازید  
کا و از پای و رافت و چند قطره خون از پس او برفت و جان بداد و همچنان کا و از اینجا فرار کرده بجان  
میرزا حسن متولی آن بقعه در رفت مردمان این حدیث شگفت بدان کردند و نهاره و کرنا که از  
به نیت آن شهر بود بدان مقام حمل دادند و روزی چند کرت همی بنواختند و تا مدت باز و هجرات  
آن شهر را برینیت کردند و چراغهای بلور افروخته داشتند و بزرگان شهر از بیدل و دینار و درهم  
و قربانی کا و وغنم خوداری نکردند و از هر دین و قصبه و بلدان دور و نزدیک از بهزیارت آن مقام  
زن و مرد بانوه رسیدند چندان غوغا برخواست که عقلای بلد از ازدحام و اقیام عوام در آن مقام  
در پیچ شدند که مباد از آن جنبش و شورش فتنه حدیث شود و که اصلاح آن نتوان کرد و محمد رضا  
فرمانی که این تنگام وزارت آذربایجان داشت بدستیا ری چند تن از اهلای شهر مردم را از آن  
غوغا باز نشاند و جمیع درینوقت سیدمانخان افشار بر حسب حکم کارداران دولت ایران برای انجام امر  
میرزا علی محمد باب رسید چنانکه در جای خود بنکوه میشود اندیشه مردم و دیگران کشت و ازین طلب  
و تعب دست باز داشتند

ذکر  
مستند ترین  
و غوغای  
عامه

سفر کردن عزیزخان سردار کل عساکر منصوره بفرمان شاهنشاهی منصوره بایران برای تنبیه و ورود و بعد دولت سیه

## شرح سکنت و جانیختری ناصرالدین شاه قاجار

و بعد دولت روسیه انگلند را بر سر امپراطور آن ممالک نیکولای برای نظم خود و اتفاقاً از مملکت کرجهان  
 بیج سفر ایران کرد و چون آنختر در حضرت شاهنشاه ایران سمرگشت کارداران دولت چنان صواب  
 شدند که بمقتضای استقامت و دوستی و موافقت جانبین کین از شناسختگان درگاه را بنزدیک اخیل  
 دارند تا در تشدید مباحی محبت تجدید نظری کنند و قوا عد صدق و صفار از نو تقویم دهد بصواب و بدین میرزا  
 تقی خان امیر نظام قمر عدین قال بنام عزیز خان اجدان باشی که این زمان سمر در کل عساکر منصوره است  
 برآمد لاجرم ملک الملوک عجم یک قطعه نشان تمثال میمون خویش را که اساس از زر ناب و ترصیع از الماس  
 خوشاب داشت بایک شتر جلال گمان کن که خاص مرتبت ولایت عهد است بشرف و بعد دولت روسیه  
 او را سپرد و مشوری نیز از در مهر و خات و مسطور داشت بدو داد و فرمان کرد تا بیج سفر کرده را  
 بریکر دو نیز چند تن که تقویم مقامات سفارت را تواند کرد با او همراه داشت و اسمعیل خان غزانه دار نظام  
 نایب اول سفیر دولت شده حامل هدیه و تحفه میرزا تقی خان از برای خیره فقرای مملکت کرجهان گشت  
 مع القصد عزیز خان از دار الخلافه طهران پروان شده تا بنده زیجان برانند و در آنجا روزی چند باری دفع  
 فتنه ملا محمد علی باند چپ که مرقوم افشا و از شهر زنجان کوچ بر کوچ تا بکنار رود و ارسس طی مسافت کرد  
 و چون وزیر مختار دولت روسیه که میقیم دار الخلافه بود از پیشر سفارت او را اعلام داده بود از جانب  
 کارداران روسیه مهماندار عزیز خان بخار رود ارسس برسد و هر تشریف که در تو قیر سفیر دولت مقرر است  
 برسانند و در هر منزل و مقام مهمان پذیر گشت حکام بلدان که در عرض راه جایگاه داشتند  
 بیج دقیقه از قیوت تقییم و تکریم او فرو نگذاشتند از نیکو نه طی طریق کرده هشت روز قبل از ورود و بعد دولت  
 روسیه وارد ایران گشت و در زمان حاکم ایران با اتفاق صاحبان مناصب نظام بمنزل عزیز خان  
 شتافته یکدیگر را دریافتند و هم در آن شب حاکم ایران عزیز خان و همسران و ابرای خویش از  
 بهر ضیافت دعوت کرد و روز دیگر اسمعیل خان نایب اول روانه تغلیس شد و هدیه میرزا تقی خان را  
 بفرمایند که کرجهان بردوش روز این سفارت را بجا میمنت برده بایران مراجعت کرد و روز  
 هشتم ورود عزیز خان اجدان باشی و بعد دولت روسیه وارد ایران گشت و دو ساعت بعد از  
 ورود ایشیک آقاسی و اجدان خاتمه خود را با کالسکه مخصوص نزد عزیز خان فرستاده او را طلب  
 داشت و با اتفاق عزیزین سفارت حاضر حضرت و بعد شده مکانی بمنزایافت مثال مبارک و مثل  
 میمون و جلال میمون را بدست خویش و بعد را بر سپرد و در اخذ این اشیا تکریم لایق مرعی داشت و از طرف  
 عزیز خان اجدان باشی یک یک پرسش نمود و هر یک را جدا گانه تفقدی فرمود و بعد از مراجعت اجدان باشی  
 برای خویش کمپینا ز بهر وفرا که از شناسختگان حضرت بود از قبل خود برتر دیک او فرستاده و او را  
 دیدار کرد و از مراتب مهر و خات و بعد شری کافی اظهار نمود و شخصی خاص سفارت را هر یک عطیاتی  
 جدا گانه بداد و جواب فشر شاهنشاه منصور را نیز برسانید با بمل چون اجدان باشی کار سفارت در رست  
 بجا میمنت بر د طریق مراجعت گرفته بجانب تبریز کوچ داد و بعد از ورود و بدین بر اسمعیل خان را برای

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

باز پرس حال افواج مراغه بدان بده کیل داشت و خود فوج خاصه و فوج بهادان و فوج چهارم را معین داده روانه دارالخلافه گشت و روز اول غنمه مسترقه بتقبیل سده سلطنت منقصر گشت

قل میرزا علی محمد باب در بلده تبریز بدست عوامان دولت فتوی علمی شریعت

چون فتنه ملا محمد علی زنجانی معروف در کاخ سلطانی افتاد و میرزا تقی خان امیر نظام حاضر حضرت شاهنشاه ایران شده زمین بوسید و معروفین داشت که هنوز اراضی مازندران و زمین شیخ طبرسی از آلائش خون جماعت بایه لعلگون است و بسیاری از لشکریان در آن زمکاه تباها گشتند با این همه اینک در زنجان ملا محمد علی فتنه دیگر طراز کرده و جنگ و جوش دیگر باز آورده چند آنکه میرزا علی محمد باب زنده باشد اصحاب او از پامی نخواهند نشست هر روز یکتن از مردم او سر از بلدی بدر خواهد کرد و خون جمعی را بدر خواهد ساخت بهتر آن است که باب را مبعوض هلاک و ذمار کشانند و یکباره این فتنه را فشانند ملک الملوک عجم فرمود این سخن پسرون حصافت عقل نیست کن تختین این خطا از حاجی میرزا قاسمی افتاد که حکم دادند او را بی اینکه بدار الخلافه در آورند و مردمانش دیدار کنند و دیگری طریق طهران بچهری فرستاد و مجوس بداشت مردم عامه کمان کردند که او را علمی و علامتی بکرمی و کرامتی بود و دست پس مردم جاه طلب او را بوصول منی سبب دانستند و باغواهی جبال میان بپسندید اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بودند تا بدار الخلافه در آید و بهر جا که خواهد سکون نماید تا مردمان او را نظاره کنند و طریق محاوره و مناظره سپرند بر همه کس کشف می افتاد که او را هیچ معروف نیست و در هیچ حکم او را بر علماء شرافتی نبود و در هیچ عمل او کرامتی بدیده نکرد و لاجرم چون یکتن از مردم فرود میسریت بلکه بر پیشانی و ماغ و شفتی منفرجه میکشید و خون جمعی از سپاه و اینجاعت کراه ضایع نمی شد میرزا تقی خان عرص کرد که سخن جز این نیست که شاهنشاه فرماید کن امر و قضایا بر نشان زده است و کار شدنی شده است جز اینکه او را دفع دهیم و این فتنه را قلع کنیم چاره بدست نیست بایه بصواب بد میرزا تقی خان سلیمانخان افشار بیکان آذربایجان را بسیار گشت و فرزان وقت که حمزه میرزای حشمت الدوله که این هنگام حکومت آذربایجان داشت باب را از قلعه چهریق آورده و با طریق قادار و بعد از ورود سلیمانخان به تبریز حمزه میرزا کسب شتاب فرستاد و باب را از چهریق بدان بده کوچ دادند و میرزا حسن وزیر نظام سپرد تا بسته بدر و او را در آذربایجان و دوتن مرید شمنه بو تختین سید حسین یزدی که همچنان باتفاق باب در زندانخانه چهریق میسریت او را نیز به تبریز آوردند و آن دیگر ملا محمد علی را پسندید علی زنجانی که در تبریز مجوس بود و در مدت حبس او آقا عبده برادرش که یکتن از بزرگانمان توانمکراست چند آنکه او را پند و اندرز گرفت که این عقیده باطل را بگذار و مفیده نیتا و تا آنکه که باب را بایده حسیس حاضر کرد و ندانوقت شتمه الدوله فرمود تا علمای بلدین شوند و بابا را سخن آوازند و علمای در پاسخ گفتند بسیار وقت عقیدت باب بخیده اید و قتلش واجب افتاد و دیگر حرا سخن بدراز باید کشید و کوشش بترتبات او فرماز باید و شتمه الدوله چون کراهت

## شرح سلطنت و جاکیری ناصرالدین شاه قاجار

خاطر علما را بازداشت شباهت با هم نکاتم باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن وزیر نظام و حاجی میرزا پیر حاجی میرزا مسعود و سیدماستان افشار را نیز طلب داشت در آن مجلس حاجی میرزا علی از مضمرات احادیث سخنی چند پرسید و باب از جواب نهیست گرفت آنگاه ششمه الدوله گفت شنیده ام که تو خاطر خویش را مبطوحی آسمانی دانی و قرآنی از خویش متن بر مردمان قرائت کنی اگر چنین است از بهر این چرا غدا بطور داعی با شش آیتی فرو دوشود میرزا علی محمد باب بی هول و هراس پاره از آیت نور را با جری از آیت ملک مختلط کرده مهملی ساخت و برخواند ششمه الدوله فرمود تا آن کلمات را برنگاشته آنگاه باب را گفت این آیت وحی آسمانیست گفت بلی فرمود هرگز وحی از خاطر فراموش نشود و گفت چنین باشد پس فرمود این آیت را عادت کن چون باب دیگر بار قرائت کرد و دیگر که بود مع القصة از پیغمبر آنکه اگر او را پوشیده مقتول سازند بعید نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار کرده است و باین امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود از پای نشتند و از قفنه باز نمانند کاروان دولت چنان صواب شمرند که او را در میان شهر و بازار سیر دهند تا تمام مردمان او را نظاره کنند و باز دانند لاجرم جماعتی از عوامان حمزه میرزا میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین یزدی برداشته تخمین بجا نه حاجی میرزا با قسره آوردند و عامه خلق از تغایرش بودند باب در خدمت او عقیدت خویش را پوشیده داشت پس او را بسخانه ملا محمد با مقانی بردند و در آنجا نیز باب عقیده خود را مخفی داشت و دست عجز و استیصال برداشتن ملا محمد ز ملا محمد گفت اَلَا وَاَقْدَحَیَّتْ قَبْلَیْسَ اَوَا بَخَانَه آقا سید نوری تا خشد و این هر سه تن بر قتلش فتوی دادند این وقت سید حسین پیرانک شده توبت و انابت همی جست با او گفتند خیز و روی باب در آنکن و او را لعن میکن تا ازین بند را شوی بود چنان که در روزی شد و دیگر باره در دارالخلافه با سیدماستان پیر یحیی خان متحد شدند و در قفنه بایمه مقتول گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد لکن ملا محمد علی هیچ از عقیدت خود بازگشت نمودن و فرزند و اطفال خورد سال او را حاضر کردند تا که برایشان غمخنده شود و ازین کردار نهنجار باز آید مفید نیفتاد و خواستار شد که مرا سخت بکشند و آنگاه قصد باب کیند بجهت چنان ایشان را از میان کوی و بازارها عبور داده میان میدان تبریز آوردند و روز دوشنبه پست و هفتم شهر شعبان باب را با اتفاق ملا محمد علی حکم حمزه میرزا بر نشان بسند و جماعتی از سربازان فوج بهادران را که برایشان ضراری بودند حکم دادند تا او را هدف گلوله سازند سربازان چون بسیار وقت فتنه اصحاب باب را در پهلان و امصار اصفا نموده بودند از قتل او کراهتی داشتند و تفکاهی خود را از فرار و فرود و زمین و شمال باب چنان کش و همید و اندک او را آسیبی نرسد درین گزشت ملا محمد علی مرید او مقتول شد و او از باب استوار تر بود زیرا که وقتی جرحت یافت روی باب باب کرد و گفت آیا از من راضی نیستی مع القصة درین واقعه از قضا گلوله از تفنگی باز شده بر پهلای آنکه دست باب را بدو بسته بودند و باب با شده فرار کرد و خویش را بکجه و یکتن از سربازان در انداخت و این که کفایت او از قوت شریعت بود

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ تبواریخ

ایرا که چون کلوله بر ریمان بند آمد و او را کشت اگر سینه خود را کشت و ده میداشت و فریاد بر می آورد که  
ایکروه سربازان و مردمان آیا که امت مرا ندیدید که از هزار کلوله یکی بر من نیامد بلکه مرا از قید و بند رها  
ساخت همانا دیگر هیچکس بدو کلوله را نینمود و هم در آن میدان زنان و مردان در گرد او انجمن میشدند  
و غوغا بر میداشتند خدای خواست تا حق از باطل بید کند و این شک و ریب از مردم بگرداند با بگویند  
سربازان که یکتا و را خورشید دانسته که او قدری و مکانتی نباشد و با نذره یکتا از جهت قوم که  
بکیش در رفته اند بر بلا صبر ثواب پس قبح علی سلطان بادل قوی و خاطر آسوده بدان حجره در رفت و او را  
ما خود نموده چنده تها بزد و بر نشان داشت و این کزت بی هول و هرب هدف کلوله اش ساختند و  
جسدش را روزی چند در میان شهر بهر سوی کشیده آنگاه در پیرون دروازه در انداختند و خورد  
جا نوزان ساختند و هم درینال محمد حسن خان سردار ایرانی حکومت یزد یافت و آقاخان ایردانی را  
که یکتن از خویشاوندان او بود بنیابت حکومت خویش بیز و فرستاد و بعد از ورود آقاخان بسینه دجمنی از  
اشتراک آنکه ازین پیش مردم میشد و هم علیخان و محمد ابراهیم خان یزدی می بود ایشان اشرار را با قاقان سپردند  
و خود راه دارا خلفا بر گرفتند این هنگام محمد سپهر عبداله که در خانه حاجی محمد کریم خان پناهنده بود پیرون  
شد و دیگر بار اشرار بر پدر را در گرداند و انجمن کرد و سر بخود دیگری بر آورد و روز دوم و روز آقاخان پنج  
الحکومه حسین نداف که از تبعه محمد بود با شخصی از ملازمان نایب الحکومه در او یخت و او را زحمتی کرد و آقاخان  
کس نپذیرفتند و حسین را حاضر کرده حکم داد تا او را با طاب خنجر کردند و جسد او را از دارالاماره پیرون  
داد محمد چون این بدانت با جماعت خود جنبش کرد و بسیاری آقاخان حمله برد نایب الحکومه را چون یزدی  
مقتلت او بنود میان ارک کر سخت و اموال و ائقال او بنیافت با بجهت رفت روز قلعه ارک را نیز بجهت  
داشتند و روز کار آقاخان بصوبت میرفت خوانین یزد چون این بدیدند چم کردند که در حضرت کار داران  
دولت آلوده مصیبتی شوند ناچار سلاح جنگ بر تن راست کرده با اتفاق آقاخان با محمد مصاف دادند  
چند آنکه او را قوت و رنگ نماند با سیصد تن از مردم خود طریق فساد کرد و از شهر پیرون تاخت جمعی  
از مردم شهر و ملازمان آقاخان از دنبال تاختن برده و دوازده فرسنگ طی مسافت کردند و در قریه  
ده شیر برد و رسیده جنگ به پیوسته و مدت سه ساعت رزم داده پست و پنج تن از اشرار و دیگر  
شدند و برخی مقتول آمدند بقیته السیف طریق نیرمیت گرفته با طرف کوه و دشت پراکنده گشتند محمد بن  
بعد از آن کارزار غمیشی بنهانی دار و شهر یزد شد و در خانه یکتا از دوستان خود مخفی گشت و چند  
یو که آتش سیدی یکی که شرح حالش غفریب ندکور خواهد شد از دارا خلفا طهران بیز آمد و داعی شریعت  
میرزا علی محمد باب گشت اینوقت محمد عبداله پیرون شده بدو پیوست و دیگر باره سه روز نایب  
الحکومه مصاف داد و در آن کس و دار بر ختم کلوله جراحت یافت و پشت با جنگ داده بخانه یکتا  
از مردم خود در رفت و همچنان بنهانی میزیست با بجهت شش تن از مردم او بدست آقاخان گرفتار شد  
و حکم داد تا ایشان را بدان توب بته آتش در زدند و آقا سیدی یکی چون کار بر مراد نیافت از یزد

ذکر  
حکومت محمد حسن خان  
سردار ایرانی  
در یزد

## شرح سلطنت و جانیگیری ناصرالدین شاه قاجار

اینک مملکت فارس نمود اما محمد یزدان زخم او بهیو دی گرفت و آقاخان از نیابت حکومت معزول شد و شیخی خان  
 عمده محمد حسن خان سردار بجای او منصوب گشت و شیخی خان بعد از ورود بیز و محمد عبدالله را مطهر بنظر  
 ساخت و او را خلعتی نیکو بفرستاد و در سیم دور و چون محمد خواست از سرای شیخی خان بدر شود یکتن  
 از ملازمان و محمد را بخوان خویش دعوت کرد و او را بمترل خویش فرود آورد و هشتین فرمود بعد از شستن  
 محمد اسمعیل نامی که یکتن از غلامان ایروانی بود ناکا هنجر خود را کشیده بر شاه او فرود آورد و در زمان یکتن دیگر  
 تفنگ خویش را بر سینه او بکشا و جهان را از وجود او سپرد و دخت بعد از قتل او کاران بلده بظلم شد و  
 مردمان برآوردند و هم در ایصال حاجی میرزا قاسی شب جمعه دوازدهم شهر رمضان در عتبات عایت  
 ازین سرای فانی بجهان جاودانی سفر کرد و بچفته از ان پیش کرد و دواع زیگی که کید مردمان را از شرف و کثرت  
 خویش آگهی داد با اینکه هنوز تند رست بود و سخن او راست آمد و انیمعنی از برایین متواترات گشت چه  
 بسیار از مردم ایران و برزیا دت امانی انخلستان که این سخن از وی اصف نمود بودند ما را اتفاقا  
 کردند

ذکر حکومت غلامحسین خان سپهبد در اصفهان فتنه اش را آن بلده و دفع ایشان  
 چون کار داران و دولت خراج اصفهان را بیرون ضبط سیدناخان خان خانان یافتند او را حاضر درگاه نمودند  
 و بر حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اصفهان با غلامحسین خان سپهبد را تفویض یافت و او محمد حسین خان  
 خلیج را به نیابت خویش از پیش بفرستاد و بعد از روزی چند خود نیز از راه آنخلا فراه برگرفت و در روز  
 چهاردهم شهر رمضان وارد اصفهان شد و آن بلده را بظلم کرد و از پس آنکه ماه روزه سپری شد از قضا که  
 میرزا سید محمد که امام جمعه و جماعت اصفهان بود بمسجد شاه درآمد و نماز بگذاشت درینوقت یکتن از اصحاب  
 او را در باب مسجد با سربازی آغاز مخالفت رفت و مسز و مفر یکدیگر را کوب دادند زمانی برینا مدتی  
 از جانشین مدو برسید و عدد فراوان شد و غوغای عامه از ان بهسکامه بلند آواز و کشت چون امام جمعه  
 این بشنید از مسجد بیرون شتافت تا آن آتش فتنه را بنشانند و مردم خویش را از آلاش حصیان  
 براندازند و بران حشمت او را نگاهنداشدند و اندر او قوی و مکانی نگذاشتند اما جمعه خشمگین شده عیان رفت  
 و برای سپهبد ارشاد حاکمیت باز گرفت و از کسر حشمت خود شکایت آغاز کرد و در پایان امر سخن بران  
 نهادند که فردا بگاه سپهبد را بمیدان شاه آید و سربازان را بدین کف که بفر کند اما جمعه از ان چشم و غضب  
 بنشت و برخاسته برای خویش شتافت مردم خوفا طلب خاصه احمد میرزا که از سوی مادرش با سلطان  
 صفویه داشت و بدو را نش چون این قهر را اصفاکر دهند و چون بران نهادند که اگر توانند بم امام جمعه را در نزد  
 کار داران دولت آکو ده مخالفت سازند و هم در امر امارت سپهبد رفته آغاز زند پس از صبحگاه اهالی  
 صنعت و حرفت و مردم بازاری را در مسجد جمعه انجمن ساخته بشمارانیدند و خوفا در انداختند که هرگز  
 آسوده نخواهیم نشست که شتی سرباز پست پای امام جمعه و جماعت را از مقام خویش برآزاند و او را  
 بنخواست بیان و زین زبان بیازند چون این خبر گوشش زد سپهبد ارشد محمد حسین خان خلیج را که نیابت

## جلد سیم تاریخ فاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

حکومت داشت برای بزرگسبب این شورش و نمودن این فتنه بسجده فرستاد و بعد از رسیدن محمدحسین خان در آن هنگامه و جلوس مجلس امام جمعه هنوز سخن نگرده بود که احمد میرزا بر پشت و با محمدحسین خان از در ناقشه و مغاشه پروان شد و چون که در دست داشت بر سر او فرو داد و او را بشمارا حکم قتل او داد و اینوقت امام جمعه را نیز وی دفع و منع ننماید و او را بشمارا در آمده محمدحسین خان را بتغ و تفنگ زخمی چند زدند و او خویشان را با بیکر مسجد در انداخت از پس آن امام جمعه برخواست و محمدحسین خان از آن بیکر برآورده بسرای کتین از خویشان خود برده و او را پر دخت و روز دیگر سپیدار کس فرستاده او را بدرالاماره آورد و از پس دو روز دیگر رخت از جعبان بدر برد و احمد میرزا که قتل محمدحسین خان را علت غائی بود و بامیرزاده العبدین و محمدعلیخان و ابراهیم خان دفع سپیدار را در نهانی مواضع مذکور و وی از اشعار را انجمن کرده اظهار کلمه عصیان نمود سپیدار حسن قاضی سرینک را با جماعتی از سربازان و کروهی از غلامان بدفع او فرستاد و احمد میرزا را چون قوت مخالفت نبود باز و فرزند و برادر و پیوند اموال خود را حمل داده بسجده کمر بست و در آنجا نماند و کشت و سربازان بسرای او در رفتند و خانه او را با خاک پست کردند اما امام جمعه که با احمد میرزا و اتباعش از دیر باز خاطری صافی نداشت او را جازند و لاجرم از بیجا پروان شده بخانه میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد قرا علی اند مقامه پناهنده گشت و در آنجا انجمنی فراهم ساخته همسر و زاده از راه و پناه تا حوالی میانکشا میخواست و اگر از پوستکان سپیدار کسی را بدست میکرد در بنجه و شکجه میخست سپیدار فرمود تا سربازان و توپچیان دفع ایشان را میان استوار کرده بخندان توپ و تفنگ از بام و در اشعار را تا مسجد باز پس بردند و این هنگام میرزا عبدالحمین و همچنان میرزا ابوالقاسم نیز طغیان خویش را آشکار ساخته با احمد میرزا پیوسته شدند سپیدار چون این بدید آقا سید اسد پسر حاجی سید محمد باقر و امام جمعه و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی را که از اجداد علما و بزرگان بلد بودند بمنزل خویش دعوت کرده با ایشان سخن در انداخت و گفت جلال این بلده از خشم شاهنشاه و کینه کف و پنجه و من ازین ترسانم که چون آتش افروخته شود و تر و خشک با هم سوخته گردد و این گفتند ما چندانکه زندگانی داریم شکر نعمت پادشاه اسلام را نتوانیم گذاشت و این جماعت اشعار را محارب و واجب القتل شناخته ایم و خطی بر اباحت دم ایشان نگاشته خاتم بر نهاده اند و بدست سپیدار داده مراجعت بساکن خویش نمودند و آقا سید اسد بعد از مراجعت چند آنکه برادر خود میرزا زین العابدین را از خط و حر است اشعار منع فرمود پذیرفتار نکشت لاجرم سر خویش را گرفت و با اتباع خود از شهر اصفهان پروان شده راه عتبات برداشت و از آنطرف سپیدار تفنگی جرقویه و مارپن و دغا احضار فرمود حاجی کلباسی خان نسبانی و علی اکبر خان و میرزا نادوی و آقا محمد رحیم و حاجی محمد رضا و آقا کاظم مشهور جعفر نیر بامردم خود حاضر شدند محمدعلیخان بنزدیک میرزا عبدالحمین کمر بست و ابراهیم خان گرفتار شد بالجمعه سپیدار مردم خود را بدفع مخالفین برکاشت از آنسو میرزا عبدالحمین و احمد میرزا نیز حسین نیک آبادی و زین العابدین و حاجی محسن و جمعی دیگر از سران اشعار را با تفاق مردم خود گرفتار



## شرح سلطنت و جلال کبریٰ ناصرالدین شاه قاجار

مقامه  
مردم سپهسالار  
باشه اصفهان  
و قتل شیخی خان  
سرنیک

که قریب سه هزار تن بودند ساخته جنگ ساخت و بکار سنکر پرداخت و از جانب محمد برده برج جهان نمار  
هدف کلول نمود سپهسالار چون این بدید خوشترین برج جهان نموده حکم داد تا قوب و تفنگ اشترار دادند و  
و نامش وزین العابدین و حسن و حسین نیکابادی و چند تن دیگر از آن کرده را با کلول توب بست کرد و نیز بکار  
غروب آفتاب اشترار پست باجک کرده و طریق فرار را شتاب گرفتند این بود تا روز یکم محرم دیگر  
باره سپهسالار حکم داد تا شیخی خان سرنیک با شاق حاجی بیک نایب و جماعتی از لشکر دو عراده توب  
برداشتند از کوه عباس آباد راه برگرفتند و علی اکبر خان و میرزا موسی و حاجی محمد رضا نیز از قهای ایشان  
رهسپار گشتند و آقا نوروز علی و آقا محمد رحیم و آقا محمد باقر و لاکر و هی از تفنگیان بکوه شمس آباد درآمدند  
و هر شکر که اشترار در هر کوه استوار داشتند بگرفتند تا بجا نرسیدند و آنگاه از آنجا بفرار  
فرد گرفتند و شیخی خان بیام خانه صعو و کرده شیپور نصرت بلند آواز کرد و در آنجا کلول از جانب اشترار  
بر مقتل برادر حاجی محمد رضا آمد و برجای سردکشت تفنگیان محمد رضا خان بکمل جد او پرداختند و جماعت  
سربازان از بر نوب و غارت پرور تا غنچه شیخی خان با سی تن سرباز در خانه میرزا عبدالحسین بجا  
ماند از آنسوی چون این خبر کوکوش زد میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر شد و میرزا عبدالحسین  
و احمد میرزا را در پناه خویش میداشت اینکار بروی صعب افتاد و گفت آنکه بجا نماند کسی بی اجازت در نشاند  
بجای شریعت واجب القتل اند و دفع ایشان فرض باشد آنگاه پسر خود آقا جان را با احمد میرزا و میرزا ابوالقاسم  
و جماعتی از تفنگیان سپهسالار از بهر مدافعه برای میرزا عبدالحسین فرستاد و ایشان بیک ناکاه از اجلاس  
آنجا نماند و آمده شیخی خان و مردم او را هدف کلول ساختند و او را با چند تن سربازان بقتل آوردند  
و دیگر مردم او را دستگیر نمود و مسجد حاجی سید محمد باقر نزد یک میرزا زین العابدین بردند چون کار بینجا افتاد  
سپهسالار برده از از برگرفت و صورت حال را معروض کارداران و دولت دشت شاهنشاه ایران بفرمود  
تا فوج سیلاخوری و سوار باجلان و نجیبیاری و سید محسن خان با فوج فیروز کوکشی و تفنگچی سورتنه و  
عبدالقادر خان شکی با جماعتی از سوار و رضا قلیخان قشار و درستم خان و ابنوی از سواره و پیاده طریق اصفهان  
گرفتند و اسد خان یوزباشی که با غلامان خود از فارس بازمیناخت هم بر حسب حکم در اصفهان رخصت  
انداخت و هم درینوقت آقا سید احمد آمد که درین فتنه بزم سفر عیبات علایات پیروزان شتافتند بود  
بر حسب خواستاری اولیای دولت از کلیایکان مراجعت با اصفهان فرمود و چند آنکه فو هست این  
مناطحت را بمصالحات انجام دهد کار بر مراد نرفت و ازین آمد شدن و گفتن و شنیدن چون روزی چند  
بگذشت اشترار ساز برک خود را بنظم کرد و در بر عدت و عدد پیغزو دند و سنکر با استوار بشد و  
شاهزاد هم شهر صفر نیران کجور و دارا فروخته گشت و سپهسالار حکم داد تا وینان سرنیک با فوج سیلاخوری  
با شاق ابو الحسن پیک نایب یکباره قوب برداشتند از راه خیابان راه برگرفت و ابو الفتح خان با فوج  
سرنیدی از دنبال او رفت و سید محسن خان با فوج فیروز کوکشی و حاجی صادق پیک نایب بطرف قصر  
شمس آباد رهسپار گشت و توب و تفنگچی نیز با خود برد و بجای آتش حرب افزون گشت و این جنگ

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

بزرگمردان نهایت مصعب افشار چه از پس دیوارها و خانهها اش را را لشکرها و مشقه با بود و کلول چون باران بها  
 باریدن داشت و لشکر از میان خیابان براینهمه سحر جو میرفت با اینهمه هم نکرند و راه برگرفتند و  
 از کرد و دو و در روشن رشب تاریک آوردند و تا میان خیابان که از چهار سوی راه داشت برسیدند  
 و سی تن از اشعار را بکشید و شکری استوار شد و درین جنگ از فوج ویغان یکتن مقتول و شش تن مجروح  
 گشت و ابو الفتح خان سر بهنگ با فوج سربندی درین جنگ جلا دتی بنزد امنه و اما سید محسن خان با فوج فیروز  
 کوهی بجانب قصر شمس آبا و حمل بر دو در برابر قصر شکری کرده هفت ساعت بازار کارزار کریمی داشت  
 و جمعی از اشعار بر زخم توب و تفنگ ناچیز شد سپیدار چون خبر شنید پسر خود آقا سردار و برادر خود رضا  
 قلیخان را فرستاده حکم یورش نوشت و بدیشان سپرد بعد از رسیدن ایشان حاجی صادق پیک نیاب  
 بخشار و توب حکم داد و سید محسن خان یورش فغان کرد و سربازان همدست یورش بردند و لشعار  
 تاب و تنگ نماند و خود را از بام و در زیر انداخته فرار کردند و سربازان قصر شمس آبا و فرزند گرفتند  
 سپیدار رسید محسن خان را تشریف فرستاده و سربازان را عطا بداد و روز هفدهم شهر صفر ماه جمعه احمد  
 نامی را که از سربازان اشعار بود گرفته با شاق ملا ششم ملازم خود بنزدیک سپیدار فرستاده و حکم رفت  
 تا او را بدان توب بسته آتش در زدند و روز دیگر ویغان سر بهنگ را با اشعار جنگی مصعب پیش آمد و  
 پسرش در میدان جنگ زخم کلوله تفنگ یافت هیچ بدان شکریت و قدم استوار کرده سی و دو تن  
 از اشعار را عرضه هلاک و دمار داشت و یک حمل دیگر آنگه شش تن مقتول و شش کس را جراحت کرد پس  
 یکباره انجماعت هنرمیت شدند و جد بنجاه تن مجروح و مطروح را برداشته بنزدیک میرزا عبدالحسین پسر  
 لاجرم میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و برادرانش براسنک شده جماعتی از علما را نزد یک سپیدار شفقت  
 برانگیختند تا بعد از حصول اطمینان طریق طاعت سپردن چون ستول ایثان با جابت مقرون شد چنان  
 دانستند که لشکریان از کار جنگ و حرم غافل افتاده اند پس اشعار را متفق ساخته ناکاه بر سر سکران نهادند  
 سختین از سکر ویغان سربازان جنبش کرده چهار تن را با کلوله بنجاک آنگه ندانند بجانب میدان شانه چنان  
 بتاختند و زرم بساختند که پیم آن بود میدان را از سربازان پرداخته گشتند سپیدار آقا سردار و  
 رضا قلیخان را بتفویت لشکر میدان فرستاده و کوهی را با بام فخر آتش خانه بر گاشت تا بچک در آمدند  
 و هشت تن را بکشید و جمعی را جراحت کردند و هنرمیت دادند و از تقای ایشان تا کنار پیدا با و بر فشت  
 و چند سکر ایشان را بکوفتند روز دیگر که روز دهم شهر صفر و شب اربعین بود سپیدار حکم داد که آن  
 شبانروز را زرم ندهند و تفنگی بخشایند احمد میرزا حشمت آن شب و روز را پشت پای زد و این مهلت  
 فرضی شمرده بنسنگام فرو شدن قصاب ناکاه با جمعی از مردم بر سر سکر ویغان تا خن آورد و جنگ  
 به پیوست از سربازان یکتن مقتول و سه تن مجروح ساخت اما لشکریان لغتی بهم برآمدند و بر رده شدند  
 و قدم استوار کردند و پاتر و کس را بکشید و بقیه السیف را هنرمیت دادند و از طرف شمس آبا ندیدند  
 سید محسن خان زرمی مردانه باخت و جماعتی را بنجاک هلاک در انداخت و روز دیگر که اربعین بود امام جمعه

حلیت  
 ساختن اشعار  
 اصفهان در طلبیدن  
 حلیت

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

بر مبنی برآمد و مردم را خطاب کرد که هر کس بر دین اشرار باشد در دنیا عرض شمشیر آید و در جنتی ساکن  
 و از ابواب خواهد گشت کثران نعمت پادشاه اسلام را بر خاطر منیند و خاک این شهر را بر او میداند  
 انوشیروان میرزا عبدالحسین چون این بشنید علی بنی بر بام مسجد حاجی سید محمد باقر فرشته کرد و در میان  
 مردم شتر ساخت که این جنگ جادو است و از بلده و بلوک نیز کرده کرده بدو رسیدند پس مردم  
 خود را از هر جنگ ساخت و از بام و بر سر سنگ و لیخان و سید محسن خان تاخت اما مقلی یک یاور  
 توپچیان را فرمان کرد تا دمان توپها را بجای نند و سر بایزان بباریدن کلوله در آمدند بعد از کسیر و از فراوان  
 اشرار فرار جسته و بعضی مجروح و برخی مطروح بودند این هنگام احمد میرزا و میرزا عبدالحسین انشد که  
 ازین پس طریق نجات مسدود است و فردا گرفتار دشمن خواهند شد شهاب هنگام نزدیک آقا محمد مهدی  
 مجتهد رفتند و از طریق سلامت جسته آقا محمد مهدی گفت نزدیک سپهبد حاجی شفاعت نکند آتش  
 اکنون دل بران نموده اید که بدین نیز یک مرا آگاه و اتفاق خویش کنید و من بیکار رسیده و نتوانم  
 در پایان امرا ایشان بر فتنه و از در ضراحت آقا سید اسد الله را نیز حاضران انجمن با خنده و با آن مقلطه  
 سخن بران نهادند که پسر دزد هملت یافته کار سفر خود را ساخته کنند و در ملازمت خدمت آقا سید  
 روانه دارالخلافه شوند و شفاعت او عفو گناه جویند پس آقا محمد مهدی نزدیک سپهبد آمده زبان شفاعت  
 باز داشت و سپهبد برای آنکه مردمان کمتر کشته شوند بدین سخن رضا داد و در خاطر داشت که اگر در میان  
 شد اشرار را دستگیر کند بخوابد بعد از غلبه بر ایشان هر یک به پیوله خواهند گریخت بهتر است که همگروه چون  
 از شهر بیرون شده طریق بیابان بگذرند کس فرستاده ایشان را چاکه بکش بیرون نشود و مستگیر سازند بجلد  
 پسر دزد هملت نهاد و حاجی میگاد و سس میرزای شاهزاده را با شاق آقا محمد مهدی نزدیک ایشان فرستاد  
 که اگر این سخن را از در صدق میرانید مردم را از گرد خود پراکنده کنید و خود بیاشید و آقا سید اسد الله  
 کوچ دهید چون ایشان را طریق سلامت از همه سوی مسدود بود بدین امر رضا دادند و مردم را پراکنده نمودند  
 و خود در مسجد باندند اما محمد علیخان و عظامه شیخ الاسلام را که قبه پوشید و بصورت او برآمد و خود را  
 بمسجد جمع رسانید و پناهنده گشت و امام جمعه او را نزدیک سپهبد فرستاد و میرزا مرتضی نیز شمشیر و قرا  
 حایل کرده خویش را بجهت سپهبد رسانید و جانشینش منوچهر گشت اما میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و میرزا محمد علی  
 و میرزا ابوالقاسم و سایر اشرار را جنگ دارالخلافه نمودند آقا سید اسد الله نیز برای آنکه خون مسلمانان بسیار  
 بدر نشود ناچار ایشان بیرون شد و میرزا محمد حسن پسر طاعلی نوری نیز ایشان کوچ داد و از اصفهان  
 بمنزل کرمان تاختند و از استجاره مورچه غارت کردند ازینوی سپهبد چون دانست که دست اشرار  
 از شهر و پس دیواری خانها و سنگها گوناگون شد جمعی از لشکریان را بکفر قتل ایشان مورد نمود و حاجی میگادند  
 که در اصفهان زهر بنبط تیول و سیور قاتل خود جای داشت تقدیم خدمت را از در طلب بیرون شد  
 و بسر داری لشکر کمر استوار کرد و از شهر بیرون تاخته تا مورچه غارت عیان زمان گرفت و قتی رسید  
 که آنجا حاکم از برای کوچ دادن محل افعال میدادند با یکدیگر از کرده راه جنگ به پیوست احمد میرزا و میرزا عبدالحسین

شفاعت  
 آقا محمد مهدی مجتهد  
 اشرار اصفهان  
 و خاتمه کار  
 ایشان

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ آیلون

با ناعنی از در جدال در آمدند و چند تن در میان پیاپیال هلاک و دمار گشت درینوقت تو بماند از دنبال بر سید  
 و دغان تو بهکشت و ده کشت مردم اصفهان را دیگر بجهال و رنگ نماند و هر کس را بسی رهبار بود طریق فرار بر داشت  
 عبد القادر خان از دنبال نبر میت شدگان تا بخت و لشکر یان در امر و نوب مشغول شدند و بسیار کس از شر را  
 دستگیر ساخته در بند و زنجیر کشیدند یکک و سس میز را در میان از غایت غضب رعایت ادب نکرد و از  
 آقا سید اسد الله ب و سلب گرفت و او را رنجیده خاطر ساخت و پسر برادرش را زحمت فراوان کرد و  
 دست بگردن بر بست و سرور وی میز را محمد حسن را با چوب و سیلی در هم شکست و استوار می و بنده  
 اعز و ق و را مضبوط ساخت با بجهل بر عارف و عامی رحم نیا در دو دست حام و دشناخت یکس از نشو و پس مال  
 منسوبه را عمل داد و بستگان را با کنده و زنجیر بشهر آورد اما سپهدار هر یک از اشرار را با نذره کنه که کفر کرد  
 آنگاه به شاه بزرگ و یکک و سس میز را فرمود که کار داران دولت در کمر حشمت علما خاصه آقا سید اسد الله هرگز فرما  
 نند و این جبارت که از شما رفته نیکو نیفتاده و حکم داد که بنده و اعز و ق علما را بحضرت ایشان مسترد سازد  
 و غذای این جبارت و جنایت باز جوید مع القصد از میان آن هر یک که احمد میز را و برادرانش نذر کرده و بدلا مان  
 اقمیه به جسد و در اینجا پسرهای محمد حسین خان خلیج بخون پدر یکشب در صحن مقدس ایشان در فحش کلوله  
 نمودند و پسر حیدر میز را برادر بزرگ احمد میز را در میان مقتول شده اما میز را عبد الحسین از آن غوغا باراضی  
 کاشان کریمت و روزی چند در قریه قصر خچان میزیست و از اینجا بکاشان رفتی بچو آقا سید الله  
 پسر حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی آمد آقا سید مهدی گفت حقوق پادشاه اسلام بر ما بسیارست و کنه  
 کرده دولت او را راه نتوانیم داد و تو را که بجا من شتافته نیز زحمت میرسانم سر خویش بگیر و بزرگ کن  
 راه بر و از امنوی کار داران دولت تفرس کردند که میز را عبد الحسین در اراضی کاشان جای دارد  
 فرمان کردند میز را افضل الله نوری حاکم قم که این هنگام وزیر نظام لقب دارد از قم بکاشان شتافت  
 و بعضی حال استوار گشت میز را عبد الحسین چون این بدانست دیگر باره راه اصفهان برگرفت و تاقریه  
 ده نوبت در خانه علی نام که هم ملازم او بود و فرود شد و از زحمت راه بیاسود و آسود و بخت در  
 اینوقت علی صورت حال را نگاشته بنزدیکان سپهدار فرستاد که اینک میز را عبد الحسین مولای من در سر  
 من خفته است کس نفرستید و او را بخود دارید و در پا و اشرا بخندت مرا منت و هید و اگر کنایه  
 در ملازمت او کرده ام معفو دارید سپهدار چون این بشنید رضا قلیخان برادر خود را با جمعی از سواران بخت  
 تا او را گرفته دست بگردن بسته بشهر آورد و سپهدار او را در حبس خانه باز داشت و صورت حال  
 بکار داران دولت نگاشت و پس از روزی چند نشو و قتل او بر رسید اینوقت سپهدار بزرگان شهر را  
 انجمن ساخته ان نشو و بر خواند و حکم داد اما میز را عبد الحسین را رشته و در گردن نذاخته خبر کردند و جسد او  
 از دارالاماره بیرون افکندند و از پس قتل او کار اصفهان نظام شد

کرکشی  
میز را عبد الحسین  
و قتل او

سفر کردن شاهزاده خانم میز را می اعظم الله و له باراضی با جلالت بختیاری و دفعه اشرار ایشان  
 از پس آنکه بنفرموده خانم میز را می اعظم الله و له باقرخان و اسد خان بکومت بختیاری می شد بجا به دست و

## شرح سلطنت و جاکمیر فی ناصر الدین شاه قاجار

و تقدیمی از آستین بر آوردند و بر استرعام و تنگناشت بچکس بکران نشدند چنانکه کیش اسد خان بقبیلند  
 عبدالوند شهنون بر دو بسیار کس از مردان ایشان را خون بریخت و اموال آنجا محنت را بنیب و عارت  
 بر گرفت و زنان و دختران را اسیر کرد و هفت تن از دختران خود مهر و وشبختی برداشت و زنان را ببلارها  
 خویش گذاشت و همچنان و وقتی قریه را بمعرض عارت در آورد بعد از اعمال شینه و افعال قبیله فروج چند تن از زنان  
 با سدا را و از بن بر آورد و برشته و کشیده برای مخافت از گردن سب خویش در آویخت و دیگر  
 چنان قفا که وقتی چند تن از سربازان سیلا خور را بدست کرده بر درخت بست و پداف کلوله ساخت و دیگر  
 افراسیاب خان با جلان چنان در عصیان و طغیان استوار بود که برادر خویش را بسو غفل و اندیشه خطا  
 از هر دو چشم پنا ساخت لاجرم اقسام الدوله دفع ایشان را تقسیم غزم داد و تاختن افراسیاب خان و  
 قاسمخان با جلان و علی محمد خان بجختیاری را بکس تدر حاضر شد ساخته هر سه تن را مأخوذ داشت و در کنده  
 و برنج کشید آنگاه برای نظم قایل ممی و ند بجختیاری و زلفی و طایفه سرک تا چمن مستحق آید برانند خرد و  
 سرک که در آن راضی بکلا دست شناخته مردمان بود و اقسام الدوله را آن مکانست نمی پنداشت که بدو  
 زیانی نرساند چه آن مردم که در لشکرگاه اقسام الدوله بودند بیشتر مردم سیلا خور و بر و جرد بودند و بچکس  
 نیروی آن نداشت که در ضمیر بدسکال خسرو خان باشد لاجرم خسرو خان بی ترس و باک با پنجاه سوار  
 ساخته بشکرگاه اقسام الدوله درآمد و او را دیدار کرد و بیکوی لشکرگاه فرو شد و اقسام الدوله با چند تن  
 از ملازمان خود مواضع نهاد که چون این کرت خسرو خان نیز و یک سر حاضر شود و را مأخوذ آید و اگر سواران  
 او از در تعاقبت پیرون شوند ایشان را دفع دهد و روز دیگر چون خسرو خان سوار بر دوشان براده درآمد  
 ناکاه بر او درآمد و مأخوذ شد و سواران او چون این بدیدند طریق فرار برداشتند پس را مغللار قاف  
 دارا افغانه داشت تا مقیم صحنه سلطانی شد و از پس آن اسد خان و باقر خان بجختیاری را دستگیر  
 نمود و همچنان خانجانشان را که در قایل چهار لنگ بجختیاری مکانست تمام داشت و معقل او در قلعه فنده  
 بود و غفل واجب اقامت پس اقسام الدوله از چمن علی آباد و بدو دست سوار و صد تن سرباز و یکماده توپ  
 پیرون شده پانزده فرسنگ بناخت و روز دیگر بسکام با دوقلعه و راحصار را دوقلعه فنده نیک محکم  
 بود و خدائی عمیق داشت و از پیرون قلعه سه برج افراشته بود و صد تن تفنگچی بنگاهانی آن روز می برد  
 با بجهل چون لشکر اقسام الدوله لغتی از پنج راه آسوده گشت فرمان یورشش داد و سربازان محمل بردند و هر  
 برج را فرو کردند و درین محل پنج تن از سرباز مقتول گشت و هم در آن گرمی بکانب قلعه یورش دادند  
 و درین یورش جواد خان سربنک بزخم کلوله از پای درآمد و هیچده تن سرباز مقتول گشت با اینهمه دست  
 کوشش باز نداشتند و چون مرغان پرند بر بام و در صحرادر دند و قلعه را فرو کردند خانجانشان چون این بدیدند  
 از جانب دیگر خود را از فراز باره بریزانداخت و طریق فرار برداشت و مردم او گرفتار عتاب و نکال  
 کشید آنگاه اقسام الدوله بفرمود تا قلعه او را ویران کردند و گرفتاران را روانه دارا افغانه فرستاد و خود به  
 علی آباد مراجعت کرد و درینوقت شانزده رده شیر میزراکه مامور بحکومت لرستان و خوزستان بود از راه

گرفتاری  
 خسرو خان  
 سرک

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التوابع

بر بدو احتشام الدوله را ویدار کرده بعد از سه روز طریق لرستان پیش دشت از پس او برضاحتشام انقله  
که قبله سخی خان شیر و بی باک اندک وقتی باراضی جابلق دست یافته بقریه در فستند و چهل و پنج تن مرد  
وزن را دران و یک مرد بزرگ و اطفال شیر خواره ایشان را با شمشیر دست از منون همی کردند احتشام الدوله  
از علی آباد برای دفع ایشان تا ختن بر دو سوار و سرباز را در عرض راه بکذاشت و بکذاشت و شتاب گمان با  
هفته تن آنحضرت را دریافت و این وقتی بود که قبله سخی بیج سفر قشلاق کرده بنه و اعزوق را حمل داده  
و سواران ایشان آمده بودند پس در زمان سواران روی برکاشد و رایت مقتلت و مبارزت برافراشت  
احتشام الدوله با آن عدد اندک از همکام با هم تا زوال آفتاب رزم داد و از مردم و پنج تن مقتول گشت و  
همچنان استوار بایستاد و با و از ده سوار کبیر و دار بر آمد تا سوار و سربازان و از تها بر رسید پس در محله ختین  
آنحضرت را بکشت و شصت تن از ایشان را و تشکیر و عرمنه شمشیر ساخت بقیته السیف بقلع جال شاه کشید  
و مرایشان را لشکریان برانداخت احتشام الدوله مال و ثروت آنحضرت را در ازای اموال منسوبه  
کلیان تسلیم داد و روز نهم شهر ذیحجه الحرام مراجعت بشهر بر و جرد نمود و دهم در انیال عباسقلی خان  
باشیر پسر زاده براهیم خلیل خان قزباغی بر حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل و مشکین و قزوین  
یافت و نیز فرمان رفت که حدود و ثغور حاکمیت را که باراضی روسیه دست در گریبان است از  
دزدان و قاطعان طریق پروخته کنند چه بعد از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه تا اینوقت ثغور مملکتین  
از راجزان قوری فراوان بود با محمد عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دار الخلافه راه برگرفت  
و در عرض راه با حمزه میرزا می حشته الدوله که بکومت آذربایجان میرفت متفق گشت بعد از ورود  
بزنجان و راگهی داد که طایفه حاجی خواجه لو و قبیلله و قزچلو بایکدیگر از در مخالفت پیرون شدند و  
صف قتال راست کرده در هم قشاند و در میان پست و دوتن مقتول گشت عباسقلی خان که از کار داران  
دولت بتدبیر ایشان و جس و بند اسکندر خان پسر شکو رخا شاهسون و شاهپور و برادرانش که از شاهسون  
یکدیگر بودند و حاجی محمد علی که شاهسون اردبیل بود و حکم دشت درینوقت خطی بپسر جعفر قینان قزچرلو  
و برزگان شاهسون و محمد خان و حسنعلی خان چلبیانو فرستاد تا لشکری کرده قبیلله حاجی خواجه لو را بمهر  
قتل و اسرونب در آورند بعد از رسیدن حکم اینچوساز سپاه کرده بر مردم حاجی خواجه لو تاختند و زن  
و مرد ایشان را بعد از نوب و غارت و یکی از قلاع مجوس ساختند و صورت حال را بمعرض داشتند  
چون حکم برقتل آنحضرت رفته بود که همی از صنادید آن اراضی بشفاعت زحمت فراوان بردند و ایشانرا  
بجان مان گرفتند و همچنان بعد از ورود به تبریز حاجان قزواغ را حکم فرستاد که اسکندر خان را  
ما خود دشته بکنده و در بنجیر کیل تبریز دارند و ایشان پانصد سوار بدفع او برکاشد اسکندر خان چون  
خوشتن را در دمان بلاد قزواغ قرار داده خان زمان تا بلده تبریز بشتافت و در مضجع سیمینه  
رضی الله عنه پناهنده گشت با محمد عباسقلی خان و الی و در شهر ذیقعه الحرام روانه قزواغ گشت  
و در مشکین فرو شد و در اینجا ملائمتی که در شمار فضلا و یکی از سران اشهر بود و چنانکه بعد از فوت

دست  
عباسقلی خان  
والی جانشیر  
و مشکین  
و اردبیل

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

شاه شاه غازی نام خود را بر روی سیم نقش کرده بود شرح این کلمات لا اله الا الله مومن شاه هم انشا الله تعالی و سرب  
 که سیمت و دران اراضی صورتی دیگرگون برآمد و در میان مردم شیعی مذہب بزرگ مصایب حضرت سید  
 الشہداء حسین بن علی علیہ السلام روزگار میکنداشت بعد از سالی مراجعت بقرا و اع کرد و الی چون این بدست  
 او را طلب کرد و گفت من خوی تو را دانسته ام و کردار تو را شنیده ام و با اینمہ کز دت منیر سامنم و کنایه کذبت را  
 مغفوم میدارم مکن باید بجای بنگاری و بسپاری که اگر ازین پس آلوده کنی شوی بدست عوانان من تباہ شوی  
 و دهن متد باشی که ازین پس حصیان تو بآب نیان محو نشود ملا سمن پاچار چمنین بجای رقم کرد و خاتم برزد  
 و بعد ازین واقعه چند تن از بزرگان ایرانی در اراضی روسیه نزدیک یاکویدالسا از مردم روس  
 بگری و دشمنی و دران کالسا که هفصد انپریال که معادل هزار و دویست تومان چیزی برزیادت است و  
 پست و دویست و دویست که هفت هزار و هفصد تومان ایران است محل میدادند روز پست و هفتم شبان  
 دوازده سوار برایشان تاخت و دوتن قراق را زخمی ساخته تاج را نیز زحمت فراوان کرد و از ثروت و  
 سلب عریان نمودند و آن زرد مال را بر گرفتند و بر فشد چون این قضا در خاک روسیه گرفت و حکم عدالت  
 این امانان بر دولت روسیه فرو میشد کارداران دولت روسیه از عبا سقلی خان والی استمدادی  
 جانشین او را بنحو استماری فراوان در نفس این امر همدست میخواندند ازین سوی روز دوم شهر رمضان  
 این خبر بوالی آوردند و او چنانچه شش شش و عس بازار و بزرگانان بلد را حاضر کرده در نمای مواضع نهاد  
 که هر کس درین شهر و پرچ و شری زمرنات بنج و دها و را خود داشته بنزدیک من حاضر ازین  
 قضا روز هفتم ماه مبارک سمن را با منات دشگیر ساخته بنزد آورند و ایشان سمن مردم شیردان  
 بودند که ده سال ازین پیش از بنیر فرار کردند و حبسین کیتن که زینل نام داشت نشان سبیر نمایان بود  
 درین وقت معلوم شد که پنج سوار ایشان شیروانی و تبه روسیه بوده اند و هفت تن از قبیل شامار و تبه  
 ایراتند پس والی بفرمودین سمن را بنزد انخانه بازداشتند و کس بمنزل ایشان فرستاد تا بنده ایشان را  
 حمل دادند و ششتر منات از میان بنه بردارند آقا جان مجتهد و ملک التجار و ودیت که دما از بهر حبس  
 آن بارند بعد از پست روز سادات خامنه تبریز که خداوند آن زرو مال بودند آکسی یافته بشکین نشاند  
 و ازین روی قبر نا طور حاکم قرا باغ و لنگران و دیگر صاحبان مناصب روسیه همه روزه بنزدیک والی  
 مکاتیب شکر گذاری کردند اما آن سمن که در حبس خانه بودند یکصد انپریال در زیر جامه پوشیده میشدند  
 در شب عید نظر آن زر را پر شوت بازندان بان سپردند و فرار کردند عبا سقلی خان والی زندان بان را  
 کیفر نگاہ برداشت و پلنگ خان شاهسون را با کوهی از سواران مامور بداشت از قضا سواران بر دزدان  
 ظفر یافته و دوازده تن را دستگیر نمودند و روز عید اخصی نیز والی آوردند پس بجانب روس  
 فرستاد تا در اسبها محسوس باشند و درین وقت ملا سمن خطی بدوستان خویش فرستاد که اگر توانند  
 در عرض راه آسبها را از بنده طانمان والی رهایی دهند نخواستند و بدست ملا زمان والی افتاده  
 بنزدیک آوردند عبا سقلی خان ملا سمن را حاضر ساخت و آن خط را بدست او نهاد و بشروطی

## جلد سیسم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ

که سپرده بود حکم داد تا طنابی بکردن و انداخته بشمیدند بعد از الحاح ایمان آن اراضی بشغاعت و اربابان مان داد  
و بازرگان بحبس خانه را در پس فرستاد بعد ازین وقایع چنان اراضی قریباغ از دزدان و قاطعان طریق  
پرواخته شد که اموال مسروقه چند ساله را سارقین بپای خود حمل میدادند و بصاحبان مال تسلیم میکرد و بجهت مال  
ید نیکو نه والی را در آن اراضی حکومت بود و کار داران و دولت را از خود اراضی میداشت و هم درین سال  
چون مالی دولت روم بسبب طغیان حسن خان سالار و عصیان جماعت بایک کار داران دولت ایران را  
آشفته خاطر میداشتند در ویش پاشا را برانگیختند تا اراضی قنور را که جزو مملکت ایران است تحت فرمان  
آورده حافظ و حارس بگاشت و هم درین حال امیر اطور مملکت روسیه نیکولای بصحبت جنرال شلنگ  
نامه از در ترحیب و تمهیت نگار داده بحضرت شاهنشاه ایران فرستاد و بگوینیک نیز از قبل کتبیار  
و ارسنوف جانشین قفقاز عریضه تنهت جلوس شهر یارتاجدار را برسانید بعد از قبیل سده سلطنت  
در حضرت مراجعت بحسب فرمان کار داران دولت جواب نامه امیر اطور را از در مهر و خاتمه  
زدند و دشواری در پاسخ عریضه جانشین قفقاز نیز نگار دادند و جنرال شلنگ و بگوینیک منکودیدس را  
باصاحبان مناصب که به راه ایشان رسیده بودند بنگار کرابنها و نشانهایی کوفان شاد کام و آخو رسند  
ساخته رخصت مراجعت دادند و هم در این سال میرزا محمد علیخان ناظم الملک، مونسفر فارسی و تقدیم  
خدمات شاهزاده بهرام میرزا آمد و قبل از ورود بشهر شیراز شیخ نصر خان را که مدیون او و ماخذ  
شاهزاده بهرام میرزا بود از بهر حکومت بوشهر معین داشت و بنحو استیاری او بهرام میرزا شیخ نصر خان  
رخصت پرور شدن فرمود و او این معنی را نعمتی بزرگ شناخته راه بوشهر برگرفت بعد از ورود و میرزا  
محمد علیخان و مضای مدتی از روزگار شیخ نصر خان از ارتفاع مثال دیوان و ادای دین میرزا محمد علیخان  
تقاعد در زید و چند آنکه میرزا محمد علیخان خواست او را ویک باره حاضر شیراز کند سرور دنیا و در  
ناچار صورت حال را نگار داده بحضرت دارالخلافه فرستاد و خواستار شد تا بحسب فرمان حکومت  
بدر بوشهر با و تفویض یافت پس برادر خود میرزا مهدیخان را بنشان نیابت حکومت، مونسفر و شهر داشت  
و جمعی از چریک تفنگچی با او همراه کرد که مفسر بندر کرده شیخ نصر خان را ماخذ دارد و قلعه بوشهر را منصف  
سازد شیخ نصر خان چون این قصه بدانت اموال و ائصال خود را بجزیره خارک حل داد تا اگر مغلوب  
شود بدست دشمن ماخذ نکند و خود مراجعت کرده بوشهر آمد و در حفظ و حراست خویش پرداخت  
و چند عراده توپ در فراز باستانی که بحکم حاجی میرزا آقا سسی کرده به و منصوب داشت و هنوز  
از غیوی چون میرزا مهدیخان بیازجان رسید و او تراق کرد و غایب میرزا جعفرخان و خرمو جمعی میان قبله  
درآمده و غایب داشت که میرزا مهدیخان را درین اراضی چکار هست و او را منتهج بوشهر و دفع شیخ  
نصرانم بهر جمعیت و از چپ و راست عبور کرده و او غایب همی برداشت چنانکه سه هزار کس بر او  
جمع آمد و بیکر و بشکرگاه میرزا مهدیخان حمل میکنند و بیاریدن کلوله و ترکماز و در نزدیک  
مبلغی از اموال لشکریان را ببارت بر بوند و در وقت محمد حجتان و شش تنی بر رسید و ایشان را  
ازین کرده



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ازین کردار بازداشت مع القصد باقرخان شکستانی با هزار تن تفنگچی بمیرزا محمد سیاح پیوست و از براغان  
 ودشتی نیز جنمی فراهم شده چهار هزار تن تفنگچی بجای او شهر انجمن شد و جنگ پیوسته کشت و چلتن  
 از مردم باقرخان مجروح و مطروح افتاد چون در لشکرگاه ایشان توب و توبیخی نبود باقرخان کس  
 کو بکیلیه فرستاد و از میرزا سلطان محمد خان خواست تا با دعواده توب و دهنار سواره و پیاده دود  
 که در انراضی حاضر بود کوچ داده بکنار او بشهر آید و کار محاصره سخت افتاد و درینوقت بایوزانگیس که در شهر  
 اقامت داشت بخواتناری شیخ نصرخان از درضرعت و شفاعت شرجی بجنرت بهرام میرزا معروض نمود  
 و همچنین شیخ نصرخان خوشین کس نیز دیک میرزا محمد سیاح فرستاد که اگر کبوتی انگلیس درائی و باقران  
 مجید با من سوگند یا دکنی و مرا سطمین خاطر فرمائی این لشکر را پراکنده خواهم داشت و خود منفرشی از خواهم  
 کرد و از جانب دیگر چون خبر این جنگ و جوش کوشن و کار داران و دولت ایران شد میرزا محمد سیاح  
 منشور فرستاد که شیخ نصرخان را چندین چارحمت کنی او پشت با دولت ایران نکرده بلکه از بیم تاختن  
 داری می کند او را بجلومت بوشه باز گذار و لشکر را از مبارزت با او منع فرمای چون میرزا محمد سیاح  
 از فرمان شاهنشاه آگاه شد پتوانی برادر خود میرزا محمد سیاح را الکی فرستاد تا مردم خود را کوچ داده  
 از کنار بوشه طریق مراجعت گرفت و از قضا این خبر آنوقت بوشهر رسید که شیخ نصرخان بچاره دار  
 کاچی استغاثت بمیرزا محمد سیاح می برد و وقتی با ستانیت بایوزر روز می گذشت مع القصد  
 از آن پس شیخ نصرخان در فرمان برداری کار داران و دولت ایران کمر استوار کرد و آسوده خاطر بربست  
 تفویض منصب ولایت عهده بشاهزاده سلطان محمود میرزا

چون پادشاهان بزرگ را از نصب و لیهی کزیر نیست و ملک الملوک عجم درینوقت خود هفده واکر نه  
 پیچیده ساله بود فرزند می برد و مننداشت که در خراین مقام رجعت باشد بچند از مدت زمان انجام  
 این امر بمباحث رفت تا فرزند زاده شهریار تاجدار فتحعلی شاه دختر شاهزاده احمد علی میرزا که یک تن از  
 بانوان ساری سلطنت بود حامل کشت و بعد از مصافی مدت در شب شنبه هفدهم شهر رجب بار بنها  
 و پسری نیکو منظر زاده سلطان محمود میرزا یافتند و می آید بزرگ از دیدار شش پدیدار بود و لاجرم شاهنشاه دل  
 دران بست که ولایت عهده بدو سپارد و دستاره شناسان حضرت روز جمعه هفدهم ذیقعد را بر  
 تفویض این امر نظیر تبیین دادند و چون زمان برسید میرزا تقی خان امیر نظام که وزارت شاهنشاه  
 نشیان درگاه را بجنم کرد تا منشور ولایت عهده را بنام شاهزاده رقم کنند و فرمان کرد که ازین زمان  
 تا آنکه که باید قرائت این منشور شود مدتی اندک است پس واجب می افتد که با ستمها یکدیگر بیایند  
 و همدست این منشور را بخار و همدست نشیان در انجام این امر اطهار را محض و مسکنست کرد و از میان میرزا  
 سعید خان که ایک منصب وزارت دول خارج دارد و سر برداشت و تقدیم این خدمت را بمرتبه  
 گذاشت و قرطاس و قلم برگرفت و بر بدیهه منشوری که مشحون بلاکی منشور بود در رقم کرد و چنان بیخ بود  
 که بلاغت با نثر را بلاغ گرفت و چنان ضمیم بود که پرده مضاحت سبحان بفضاحت درید و بجمعه صبحگاه

جلد سیم تاریخ قاجاریہ از مجلدات ناصح التیوانج

مجمعه هفتم ذیقعد بر حسب فرمان اعیان دولت در سراسی سلطنت انجمن شدند و رده برکشیدند و در  
دول خارجه تیز حاضر شدند و مشور با دشا را بنجامت شاهانه زمینت کرده و در طبقی جواهر اکین جای  
دادند و میرزا تقی خان امیر نظام آن مشور را از طبق برگرفت و بدست این بنده نهاد تا برانجامت قوت  
کردم و ایشان ترحیب و ترجیب کردند و کن خدایش کم روزگار آفرید و از پس هفت ماه دیگر در دست  
و پنجم جادی الاخره جان پاکش بفرغات جهان طیران نمود و هم درین سال در شهر صفربصا بدید میرزا تقی خان  
فرمان رفت تا ابراهیم خلیل خان را که ذکر حالش بسیار وقت درین کتاب مبارک مرقوم شد و از دار

الخلافه طهران بار و نیل کوچ دادند

ذکر و اردات احوال شاهنشاهی ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال پنجم از دودیت و شصت و شش قمری  
در سال پنجم از دودیت و شصت و شش قمری مطابق سنه نایت عیل ترکی چون هشت ساعت و یک  
دقیقه از شب پنجشنبه ششم شهر جادی الاولی برفت آفتاب از حوت به پست الشرف شد و شاهنشاهی ایران  
سلطان ناصرالدین شاه قاجار روز روز سلطانی را بقانون سلاطین عجم پایی بکار و از بی و دلتین یکم همه کوش  
بر کار خراسان داشتند و از آنسوی چنانکه مذکور شد سلطان مراد میرزا می حسام السلطنه در تیسر سال  
و تسخیر خراسان روز میگذشت و همه روزه در حصار دادن شهر مشغول و پیش بردن سنگر و حفر کردن  
پارسیخ رنج می برد این وقت بفرمود تا محمد ناصر خان سردار و جاسقلی خان سر تیب لشکر خود را از کوه  
سنگی گرج داده یک تیر پرتاب دور از روزه ارک سنگری کردند و با سه عاده توب در اینجا نشین  
ساختند از آن طرف سالار حکم داد تا لشکر شهری در میان لشکر سرب و سنگر ارک و سنگر از خاک بر او نه  
و شش پچی بنشانند تا لشکر عراقی بسنگر یکدیگر متردد نتوانند بود مع القصد مردم شهر در برابر سنگر  
حسین پاشا خان سر تیب افواج مراغه تیر سنگری کردند و همچنان در پیش روی افواج خوئی و کرکی  
و همدانی سنگری بر آوردند و دیگر در برابر جعفرقلینان قزاقه داعی و جعفرقلینان قاجار و افواج قزاقه داعی  
و مراغه و دیگر پیش روی حیدرعلیان و فوج ششم تبریز سنگر کردند و بجای مقاومت و منازعت پرداختند  
در این وقت بعضی از مردم شهر بحسام السلطنه مکتوب کردند که در این بلده غلبه بالا گرفته و از رفت  
غلات و حبوبات می کار بر مردمان صعب افتاده اگر این لشکر در پیش دادن سنگر روزی چند استوار  
باشند پیمان مردم شهر از در شورش در آیند و در وازمان را بجا نیند حسام السلطنه چون این بشنید فرمان کرد  
تا سپاهیان بجای دله بر جنگ نهانند و دلهان توب و تفنگ بکشند و از دوسوی آتش حرب زبانه  
زدن گرفت لشکر از بیجاکی و عراقی همدت و همدستان جنیش کرده بر سنگرهای دشمن یورش  
بردند و مردم سالار را بهزیمت کرده بقلعه شهر در بردند و بعضی از خندق شهر را بنا بهشته کردند این هنگام  
کار بر لشکر سالار و مردم شهر دشوار افتاد و سران سپاه و اعیان آن بلده خواستار شدند که حسین  
پاشا خان را ویدار کنند و از بهر اطمینان مردم شهر با او پائی ننهند شاهزاده سه روزه جنگ بر پشت  
و حسین پاشا را رسول فرستاد و سخن مردم شهر با او راست نیامد و بی نیل مرام مراجعت کرد و حسام

ریت  
حسین پاشا خان  
از جانب ام السلطنه  
بفرستید  
سالار

اشک

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

آتش خشم افروخته کشت و حسین پشتمان را فرمان کرد که بهم مشایین و دو سنگر خاکی که در برابر سنگر نوقان است از تو میخوام که سفر بباری و مردم شهر را مقهور سازی حسین پاشا چون ستاره شهاب شب کرفت و نیم ساعت پس از غروب آفتاب هر دو سنگر را مسخر داشت و یکصد و پنجاه تن از شیخاچیان سالار را دستگیر نمود و سورت جلادت و سرعت در مبارزت و آویزه کوشش ابطال رجال کشت حسام السلطنه دو بیست تومان زر مسکوک بیکسری بعضی اشیاء دیگر با و بذل کرد و چهار صد نشان سیم و زر که علامت جلالت و بزرگان و خلعت کرد و مع القصد بعد از تسخیر سنگر انبوهی از لشکر شهر بدفع حسین پاشا خان پیرون شدند و از منوی محمد ناصر خان سه داریا بجای از لشکرگاه بهد حسین پاشا خان رفت و آن شب را در سنگر نوقان بروز آورد و این جلالت تیغ جرات تو او لشکر و سران سپاه کرد و هر یک جدا گانه رزمی دادند و مبارزتی نمودند چنانکه اعیان درگاه سالار پاپی اصطبار بلغزید و دلهای ایشان بنهایت ضعیف گشت آقا بابای فراس شباشی سالار و بهادر خان جامی و مصطفی قلیخان افشار و پیکرکی هزاره و دیگر بزرگان قابل عباسقلی خان در یجری را دیدار کرده با او مواضع نهادند که روی از سالار بر تافته نزدیک حسام السلطنه رهسپار شوند سالار مواضع ایشان آگاه شد خاصه بر عباسقلی خان بدگمان گشت اما اینوقت قوت زیان و مذشت

فتح قلعه مشهد مقدس بدست شاهزاده حسام السلطنه ذکر فارسی سالار و خاتمه کار او  
عباسقلی خان در یجری با سخنان ایغانی مکتوبی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان او بیخفتن و خونریختن این باشند ابواب این حصار را بر حسام السلطنه مفتوح داریم سخنان ایغانی بر حسب حکم شاهزاده میرزا اسمعیل پسر خود را بنزد عباسقلی خان فرستاد تا خاطر او را از این شفقتی صافی داشت و روز دیگر تیرایغانی خویشتر تا دروازه نوقان بر رفت و عباسقلی خان را دیدار کرده او را مطمئن خاطر ساخت و همچنان صبحگاه دیگر سخنان ایغانی و مسامحان و چراغعلی خان و عباسقلی خان کرد جهان پیکلو و حسین پاشا خان با اتفاق تا دروازه شهر بر رفتند و از انسوی عباسقلی خان در یجری و بهادر خان جامی و آقا بابای فراس شباشی و کریم دادخان هزاره و اراض خان سرخسی و دیگر بزرگان بدروازه نوقان حاضر شدند و مجلسی از بهر مواضع و معاهده کردند نخست از جانبین لختی بخشونت سخن گفتند در پایان امر مردم شهر سخن بر این نهادند که چگونه ما را استوار افتد که بعد از این همه کیز و دار و قتل و اسیران و دو لشکر بایکدیگر مهربان شوند و بعد از کشودن دروازه ما مردم شهر از زیان جان و مال این باشند و دیگر از طریق فتوت و مروت پیرون است که از پس این همه پامردی و رنجی که از بهار و برده ایم سالار را دوست بسته بشناسیم و نام خود را بنسب آریم بزرگان لشکر گفتند محل این هر دو محنت را از شما برداریم نخست آنکه سالار که رضا و هدینکوان است که بی گفتن خاطر سزا شده طریق حضرت شهر یار بیکدیگر و پیکان عصیانش را عفو فرماید و مورد عنایت و عطف آید و گز بسجانب هرات کوچ دهد و یا محمد خان را که والی اراضی مشرقی خراسان و از چاکران نامبردار شاهنشاه ایران است شفاعت خویش را بکنیز و تانینس ازین داهیه و هیارانی یا بدسه دیگر آنکه بهر جانب که خواهد راه

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

برگیرد و از رحمت او نخواهیم کرد و از زمان و فرزندان و دراک با خاندان سلطنت خویش و زمان اندک و اندر تمام شهر کوچ و همد و نام دولت ایران را پست میکنند اما از بهر مردم شهر هرگز دہشتی در دل راه نمیکنند که این مردم رعیت شاهنشاهی ایران و خراج گذار دیوان اند چگونگی سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را بتا کند چون سخن بدینجا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساختند تا سران لشکرگاه بدین سخن سوگند یاد کردند و نیز کس فرستاده زمام السلطنه بر تشیید این معاهده بختی گرفتند آنگاه با شاق روانه درگاه حاکم السلطنه شدند شاهزاده بزرگان شهر را نواخت و نوازش فرادان فرمود و کیش بست و هر یک را خلعتی در خز بداد و ایشان را بشهر مراجعت کردند سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر خویش سودی گمان داشت درین وقت از خوانین خراسان بدگان شد و رجب مروی نیز با جمعی از اشرار برآتش دامن همی زد تا دیگر با خاطر بار از مصالحت بسوی مناسطت بر تافت و دلبهار از جانب مودت و موالات بطرف معادات و مبارات بگردانید بدین بوک و مکر آنروز پای رفت چون ظلمت شب جهان را فرا گرفت عبا سقلی خان در یخیزی غلام رضا پیک ملازم خود را بنزد یک چراغ علی خان فرستاد پیام داد که فرموده بادان با تفاق بمسام خان با چند عداوه توب و دو فوج سوار باز بکباب شهر شتافتند تا دروازه نوقان را با شما مستم دارم لاجرم بر حسب حکم حاکم السلطنه صحبکه بمسام خان و چراغ علی خان تپامی باره شهر بر خستند و عبا سقلی خان در یخیزی از زبر باره زیر آمد ایشان را بشهر در آورده و دروازه نوقان را تسلیم داد تا چهار صد تن سوار قرائی درآمد و بر فراز دروازه جای کرد و صد تن از تفنگچیان سامخان ایلمانی نیز برکنار در دروازه صف راست کردند و روی تو بهار که از زبر باره بسوی لشکرگاه بود بکباب شهر بر تافتند و عبا سقلی خان در یخیزی بمسام خان را بر دہشت از فراز باره بکباب دروازه خیابان برد که بمسام آن دروازه را با بسوی سپارد سامخان ایلمانی و چراغ علی خان با تفاق آقا با باخان فرستاد سالار راه دروازه پائین خیابان گرفت تا که رجب مروی با دوستی تن تفنگچی ایشان باز خورد و رجب آغاز سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاهی ایران تقدیم خدمتی کرده ام انیک سالار را در رفتی نگذاشته چند تن تفنگچی برادگار داشته ام سامخان ایلمانی او را مطمئن خاطر ساخته یک طاق نیسج کشیمیش خلعت کرد و با خود بمشکرگاهش آورده در جنب سرا پرده خود از بهر او خیمه رست کرد و این روز که فتح شهر شد بدست شد و سالار مقهور گشت و در یکشنبه نهم چادری الادی سه روز بعد از عید نوروز بود مع القصد صحبکه دیگر مکتب از مردم شهر از بهر دیدار سامخان ایلمانی بمشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مروی عبور میداد چشمش بر او افتاد و چشم گرفته نام او را بدشنام بر شمرد و گفت انیک بنزد ایلمانی میرسم که اموال منسوبه مرا از رجب طلب کند و مسترد سازد رجب مروی چنان صنایع این سخن کرد که گفت بیا راز و دم که مال ایشان بدست من عرضه منب و غارت گشته من هرگز نخواهم شست که از هر یک از اینگونه سخن کوشش کنم این بگفت و پشتوی که در کمر داشت بر آورد و با سر ببارد و انباشته کرد و دامن پشتو را بر زیر زنج خویش نهاده آتش در زوینا که چاند و عارض متفرق گشت چون بانگ تفنگ کوشند

کشتن  
رجب مروی  
خویشتر را

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

مردم اینجا نیز شد بشتابند و او را مرده یافتند و لاجرم جسد او را حمل داد و پیرودن لشکرگاه افغند چون این خبر بشهر رسید بعضی از جوانان نیز یک اقامت رسته برپای او محکم ساختند و نشان کشتن بشهر برده یخفته در کوی و بازار بکشیدند آنگاه که صحن کشت بخار شهرش انداخته و خور و سکنش ساختند اکنون بر سر صحن باز کردیم چون لشکریان و روزه و قاف و بالا خیابان را فرو گرفته و سالاد این قهقهه آگهی یافتند که وضع اینجا را ز قوت بازوی او پیرودن است و نیز طریق فرار توانست سپرد زیرا که شهر از چار سوی محصور پناه منصور بود و ناچار بار او را و سپرد و رجب مردی که شرح حالش مذکور شد و جماعتی از ملازمان خود بصحن تقدیم رضوی علیه الصلوة والسلام کریمت پناه بند آن روضه مبارکه کشت رجب مردی چون خامت کار او را به خامت نزدیک یافت او را بکذاشت و با جماعتی از تفکیهان پیرودن شد و دیگر ملازمانش نیز هر یک بجای کریمت انداختند این وقت شناختگان آن بقعه شریفه و علمای شهر مجلس او در رفتند و گفتند خا خراسان از آتش فتنه تو بر باد رفت و بنیاد آبا و اینها بآب رسید و دیگر دین مکان شریف کمن ساختن و از نوطی فتنه انداختن از بهر چیست تو که دم وقت حیرم این حر مرا از بر کس نامن گذاشتی که امروز راه آن برداشتی با اینکه جماعتی از سربازان شیعی را از این حضرت پیرودن بردی و بصورت کشتی امر و شمرند یمنی که خویشتن پانده میشود و سرخوش بکیر و طریق درگاه پادشاه پیش دار تا اگر بکشد بکلم عدل است و اگر بخشد اندر فضل سالار از اصنافی این کلمات خضناک شد و لغتی سخنان نا هموار گفت میرزا عسکری امام جمعه برآشت و گفت بزره درائی مکن که هرگز تو را دین درگاه پناه بخا بود و از جای جنبش کرد و به عسکری بد از نزد او پیرودن شد امیر اصلا سخنان با پدر گفت و دوشب ازین پیش گفتیم پس ازین اقامت مادرین شهر مورث و خامت است اکنون که پای فرار داریم جای قرار نیست پذیرفته نشد امروز چه توان کرد و کرد و قمار یک و حساب روزگار با باریک است و علمای این عده چنانکه معاینه کردی اگر بپای خود ازین پستگاه بدر نشویم دست ما بر بندند و بلازمان حسام السلطنه سازند و از امنوی حسام السلطنه عبدالعلی خان نیز که تو بنما را فرمان کرد تا هر تو ب که در فرار برج و باره شهر بود بشکرگاه محل داد و چراغی خا را با چند کس بطلب سالار فرستاد و چراغ علی خان تبریک سالار آمد و گفت پیوده در اینجا مباحث که تو حشمت پناه بندگان این قبه مبارکه را نگاهند آشتی و امروز بکینفر آن جبارت بدین خسارت و رافا دی و چهار اسب کوهن حاضر کرد و سخنان سالار و برادر او محمد علی خان و دو پسرش امیر اصلا سخنان و یزدان بخش نیز را بر نشاند و بشکرگاه برود و از پس چار روز حسام السلطنه فرمان کرد تا حسین پاشا خان ایشان را بمنزل خود برده بازداشت و جماعتی از لشکر پان را بجا است بر کاشت این وقت شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان دست از محاصره برداشته و مردم هر سنگ را با خند تو مان زمره سکوک محاصره داد و بشهر مشهد درآمد و بر تقبل آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام کا مردا کشت و بشکرانه حبیبین بر خاک آن پناه بود و چون عمارت ارک مشهد ویران بود باغ آصف الدوله را نشین ساخت و بهارات ارک پر خشت و عباسی خان سر قیاب بگوید را با جماعتی از لشکر فرمان کرد تا در کوی و بازار نگران باشد و مردم شهر را

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

از آسیب لشکرهای محفوظ بدار و افواج خوئی و کروی و همدانی نیز محکوم و امر و نوای او کشت و بعد از یک ماه بفرمود تا سکرگانی که مردم شهر در سر هر کوی و محلت کرده بودند ویران ساختند و اشتران بده که بر این آتش فتنه دامن همی زدند یک یک را بدست آورده و کینه کرد و به قصد خانوار مروی که درین وقت در شهر مشهد جای داشت بفرمود تا سیصد خانوار را ساخان اینجانی کوچ داده و در خوشان نشین فرماید و دولت خانوار را محمد قلی خان قرائی در تربت جای دهد و دولت خانوار دیگر در ارضی خراسان پراکنده شدند

ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر و بدست عوانان در خیم و از انوسی چون شرح اینوقایع معروض درگاه پادشاه افشار شاهنشاه ایران همی خواست تا کیفرا عمل سالار را بجس و بدفرمان دهد و چون از سوی مادر نسب با فتحعلی شاه داشت او را بتبع تبارت نزد میرزا تقی خان امیر نظام زمین خدمت پیوسید و معروض داشت که اگر چه عفوگناه از مثل تو پادشاه پسندیده است اما در حق سالار سزاوار نیست و قتل او را که شترسی قتل است از برای نفع کثیر واجب باید داشت نخست آنکه توشه یار دیندار و شیمی حق پرستی آنکس که حشمت علی بن موسی الرضا علیه السلام را نگاه ندارد و در روضه مطهره او جاعی از شیعیان را عرضه هلاک و دمار سازد چگونه زند میکند اری در شریعت احمدی تا خیر قتل چنین کس مورث عقاب و نکال است و در شریعت سلطنت نیز قتل او فرض باشد از بهر آنکه تو امر و زنجکم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تختی و در حضرت تو مانند سالار هزارتن چاکر اند بکه سالار از جانب مادر نسب بسلاطین رساند و دیگران شاهزادگانند که پدر بر پدر پادشاه بوده اند و هیچک سالار را بر دینی شمارند و از جنگ با او ننگ دارند و با اینهمه خاک این درگاه را زیبایه یشمارند و اندیشه هیچ گناه را بنحیض نمیکند از بهر آنکه چگونگی رضامیدهند که سالار چنین جبارت کند و با جان خسارت نه پند و دیگر آنکه مردم خراسان که سالارها از جغای او و هراسان بوده اند و زیان مال و جان دیده اند و همچنان لشکر عراق و آذربایجان که چند هزار کس از ایشان بر سرانیکار عرضه هلاک و دمار گشته چگونه دست از دامن عدل پادشاه باز دارند و اینهمه زیان و خسارت را ندیده اند که رند با بجزله شاهنشاه ایران را ازین کلمات خاموش ساخت و منشوری از دیوان سلطنت بحسام السلطنه گماشت که سالار را بجای فرنگه تبار باید ساخت بعد از رسیدن این منشور حسام السلطنه حسین پاشا خان را به امضای این تضا مورد داشت و او عوانان در خیم را بفرمود تا بنحیجه که سالار و برادرش و دو سپه نشین داشتند یکتن برآمد و تختین استین محمد علیخان برادر سالار گرفت که برخیز کسی از پس این خیمه تو را طلب میکند و با تو سخنی خواهد گفت و را برید و بجهان دیگرش فرستاد و دیگر باره در آمد و دست امیر اصلاخان را بگرفت وی روی پا پدر کرد و گفت بیا رکعتی و پذیرفتی منزلت دین را فرو گذاشتی و از دولت روی بر کاشتی کنون میدانی مرا بجای میبرند سالار چون اصنافی این کفار کرد و از بهر و هراس چون کا و خراس فریاد برداشت و دست فرابرده سوی رخ خود را تمام بر کند و چنگ بزد

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

و پنجم خویش را تیره ساخت مع القصد بعد از امیراصلاحخان سالار و نیز عرضه هلاک و دمار داشتند و از آن بخش میزرا زنده گذاشتند و این واقعه در شب و دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخره بود و برادر دیگر سالار میرزا محمدخان پیکر سبکی که او را از سبزوار بدارالحلافه بردند چنانکه مذکور شد در شب چهارشنبه نهم رجب پایمال اعمال خویش گشت آنکه شاهنشاه ایران هر یک از سران سپاه را که در فتح خراسان رنجی بردند و تقدیم خدمتی کردند بیدل نعمتی شد و مانده ساخت و شاهزاده سلطان مراد میرزا را این هنگام ملقب بحسام السلطنه فرمود و نشان تمثال مبارک و شمشیر مرصع بنیاد کرد و محمد ناصر خان نشان الماس مفتخر گشت عبدالعلی خان نشان مرصع یافت عیاسقلی خان و سمسم خان و تیمور پاشا نشان سرتیجی قاسم خان سرتیجی حایل سرتیجی گرفت محمد ابراهیم خان سرتیجی و حیدر علیخان سرتیجی نشان سرتیجی مفتخر شدند و سامخان ایلیانی مورد الطاف حسروان آمد و نشان مرصع قرین افتخار گشت و دیگر بزرگان دایمان خراسان تشریف ملوکانه یافتند این تشریفات را بر حسب فرمان شاهنشاه اللهقلی خان مکرری به خراسان آورد و این وقت حسام السلطنه بر حسب امر کار دران دولت و دوفوج از سره بزرگان قزوین و دوفوج ششم تبریز و چند عاده توب و دیگر لشکریان را سواره و پیاده با توپخانه کیسل دارالحلافه نمود و چراغعلی خان را نیز رخصت مراجعت داد و او بعد از ورود بدارالحلافه قول آقا قاسمی غلامان گشت و نشان سرتیجی یافت

ذکر فتنه آقا سید یحیی دارابی در نیریز و دعوت او مردم را بشیریت میرزا علی محمد باب

آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارابی است که ملقب بکشاف است آقا سید جعفر مردی از اجله علمای بود و پیروان طریقت شیخ احمد احسانی و قانون صدرالدین شیرازی روشی داشت و در تفسیر قرآن مجید و تائیل آقا با فقهای عصر خالی از بسینوختی نبود و بسیار وقت از وی مسموع میرفت که در فلان سفر با خضر علیه السلام همراه بود و همفقا و بطریق قرآن را کشف نمود و علمای عصر ازین کلمات معجب با او و در مباحثات پیروان نمیدادند چنانچه در شیخوختی نهایت وزر و دقایق کمال و فضیلتی بسزا بود و کتب مؤلفات او در نزد فضلا مکاتبی تمام داشت اما پسر او آقا سید یحیی که در کسب علوم بضاعتی مزاجه داشت و در طلب جاه و مال ارتقای بمقامات رفیعه میجست از خدمت پدر بدارالحلافه سفر کرد و روزی چند با امنای دولت طریق مصاحبت سپرد و فتیجی بی بدست نکرد و در پایان امر بجانب میرزا علی محمد باب شتاب گرفت و از دایمان شریعت او گشت و دیگر باره بدارالحلافه شتافت و نیز رونقی در کار نیافت و از کشف باطل خویش ترسناک بود و لاجرم از دارالحلافه فرار شد و تا بلده نیریز برفت بعد از ورود نیریز چنانکه بدان اشارت شد پرده از راز بر گرفت و اظهار دعوت را آغاز کرد و روزی چند با آقاخان نایبالحکومه طریق مبارزت و مناجرت سپرد و هم ازین فتنه و فساد دگر بر مراد نرفت پس متوانی آنهنگ فارس کرد و نخستین بنیده فساد آمد و مردم را بکیش نایب خواندن گرفت و این واقعه در وقتی بود که شاهزاده بهرام میرزا از حکومت فارس معزول شده در دارالحلافه طهرانی شده و فیروز میرزای نصره الدو که که بجای برادر حکومت فارس یافت هنوز بشیراز در نیامده بود و در ترقی و فتح مملکت بعبده کفایت میرزا فضل الله نصیرالملک بود که این هنگام وزارت فارس دشت با لجه بزرگان فارس

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجملات تاریخ التواریخ

نصیر الملک کتونی فرستادند که اینک آقا سید یحیی بدین بلده درآمده از اغوای مردم دقیقه مزدی کندارد  
نصیر الملک خطی بدو نوشت که از مانند تو مردی دانایم کردار با پذیرفته نیست چنانکه تو ای نایب گفته  
بزدیک من سفر کن تا روزی چند با هم بگوئیم و بشوئیم و خوشن بخیزیم و بنویسم آقا سید یحیی در جواب او  
رقم کرد که این سخنان کزاف و بتان است چرا این اکا فیب را استوار میدارسی و با چون من دوستی نمودم  
چکار می کنم اکنون بزدیک تو سفر خواهم کرد و این ترنات را بهدر خواهم داد نصیر الملک بدین کلمات  
آموده خاطر شد و روزی چند بزرگداشت که دیگر باره از فساد خبر آوردند که چاره آسوده نشسته اینک  
پانصد تن مرد از جان گذشته در کرد و آقا سید یحیی با سخن است و عقرب فتنه بزرگ هیئت غایب شد نصیر الملک  
این هنگام بدانست و بتجدید نامه پرداخت و از نورسوی موسی او کیل ساخت و قتی فرستاد و او رسید  
که سید یحیی از فساد بانگ نیز نیریزون شده یک نیمه راه را در نوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش بقدر غل  
و شتاب راه می برید با بجهل فرستاده نصیر الملک را و قتی تنها دو واری بی مثل مرا هم باز فرستاد و از قضا  
این هنگام مردم نیز نیریزون العابدین خان که حکومت ایشان داشت بشوریدند و رسیدن سید یحیی را بفال  
سبارک گرفتند و بهی فریفته او شده از در حقیقت و ارادت سر بفرمان او نهادند و جماعتی برای دفع  
زین العابدین خان طاعت ادا و اجب شمر دند با بجهل سید یحیی بیکوی نیز با سیصد تن از اصحاب خود  
در قلعه خرابی مزد شد و بعارت قلعه و استواری برج و باره پرداخت و نیز روی دل مردم نیز نیریزون  
بود زین العابدین خان چون این بدید و دهنلرتن از مردم شیریز را بخود متفق ساخته در بلده نیز نیریزون  
پرداخت و صورت حال را بنصیر الملک نگاشت هم در کرت سیم نصیر الملک بدو نوشت که از بهر چه  
دشمنه که آتش را فروزی و خویشتن را بسوزی از ان پیش که این آتش خور بزرگ شود و جهان را فرو گیرد  
بزالل مزد و دشمنان و بزدیک من شتاب بگیر چون کتاب نصیر الملک بدو رسید در جواب نوشت  
که اینک در پیرامون من جماعتی انجمن شده اند و بنا فرامی و دولت سر برآورده اند غریب نیست که چون  
ایشان را بگذارم و بگذرم در عرض راه مرا آسبی زنند اگر خواهی که بهی بجانب من فرست تا بتواند مرا از  
این جابرانده و تندرست بشیر از برساند این گفت و رسول نصیر الملک را باز فرستاد و هم در آن شب  
ساخته جنگ شده چون ظلمت جهان را فرو گرفت بزرین العابدین خان شپخون آورد و اصحاب و صحبه  
کمان و نعره زنان با شمشیرهای کشیده به نیز نیریزون آمدند و تیغ تیسند در مرد و زن نهادند و علی عسکر خان را به  
متر زین العابدین خان را با جماعتی از عشیرت او و گروهی از عیان نیز نیریزون تیغ تیز با حنند و سه تن  
پسران علی عسکر خان را بشکیر ساخته و اسیر و نیریزون العابدین خان بر حمت فروان از میان آن کمر و دار فرار  
کرده و دوازده فرسنگ بگریخت و از اسبنا حطی چند بر نیز نیریزون نهاد و برافروختند و به سبب یاری فرغ  
از صورت حال را نگار داده بزدیک نصیر الملک فرستاد و اما از آنسوی را پس این فتح مردم نیز نیریزون  
هم کرده بزدیک سید یحیی آمدند و دل بقیدت و ارادت او نهادند اموال و ائصال علی عسکر خان و نیز نیریزون  
خان نیز ضمنت اصحاب ادگشت و او را عذتی و قتی تازه بدست شد و مدجکی از دهنلرتن از نیریزون

درود  
آقا سید یحیی  
و نیریز

شپخون  
زودن آقا سید یحیی  
بزرین العابدین خان  
و قتل علی عسکر  
خان



## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

آوده ساخت و در وقت فیروز میرزای صفیه الدوله که از دارا سکله طریق فارس می سپرد چهار منزل ازین سوی شیراز این جنرال بد و پذیره بردند و شاه بنده پتوانی خطی چند نگاشته بدست مسرعی سبک سیر بشیراز فرستاد که بصوبه ید نصیر الملک مهرعلیان نوری دیوان یکی فارس که این هنگام ملقب بشجاع الملک است با اتفاق مصطفی قلیخان سرتیپ و دو فوج تدیم و جاید قراکوزلو پیرون شوند و سیدی یکی را دفع دهند بعد از رسیدن فرستاده شاه پهلوه بشیراز نصیر الملک مهرعلیان را با صد سوار پیرون فرستاد و بزین العابدین خان نیز مکتوبی کرد که چند آنکه تواند از مردم کوستان و محال آن اراضی لشکری انجمن کند و مهربانان پیوند و مصطفی قلیخان قراکوزلو را از تغای و با سرباز و دود و عرا و توب و قورخانه لایق پیرون فرستاد و این هر سه لشکر در عرض راه با هم پیوسته شدند و طریق نیز بزرگرفتند از قضا میگرد که سیدی یکی خیمه که از زین العابدین خان بغارت برده بود در کنار قلعه خویش افراخته داشت و اصحاب او با تینهای کشیده در برابر او بر صف بودند و چشم و گوش بر خطا بد و میداشته و سیدی یکی سخن میکرد که هرگز از توب و تفنگ خصم هراسناک مباشید و از هیچ لشکر در چم نشوید که چون من فرمان کنم توب کشا ده نشود و کلوله تفنگ بخداوند آن باز کرد و درین سخن بود که از دور کرد و لشکر پدیدار شد مهرعلیان و مصطفی قلیخان و توپچیان بر سینه و از کردار و کلوله توبی بسوی خیمه سیدی یکی را دادند و آن برستون خیمه آمد و از آن گذشته سواری را در کنار خیمه پیرو و خیمه بر سر سیدی یکی فرو دادند کشف افشا که کلوله توب بفرمان سیدی یکی نیست اما لشکر با هم کام و روز و دین بر زیادت جنگ را پسند نداشتند و در اینجا فرو شده لشکرگاه کردند و بجار سکر پرداختند و از آن سوی سیدی یکی چون توب را بی فرمان یافت بمان قلعه شافت و اطراف بروج و جدران استوار کرد و مدت پنجم روز هر دو لشکر نگران یکدیگر بودند و درین ایام مصطفی قلیخان چند کبرل و سیل رنج بر دوگان جنگ و جوش را بصاحبت و مسالمت پایی بر دمغید نیفتاد شب ششم سیدی یکی کلماتی چند بر کاغذ پارها رقم کرده از گردن اصحاب خود بیاویخت و گفت باین ادعیه شمار از بلاهای زمینی و آسمانی زیانی نباشد که سیصد تن از آنجا محاط از بهر ششگون مواضع کردند و برخی با تینهای کشیده و گردی با گردای چوین از قلعه پیرون تا خشتند و صبح زمان رومی بشکرگاه نهادند و از نیمه شب تا سپیده صبح رزم دادند و چنان بشکر داخل شدند که مصطفی قلیخان را با صد مت چوب زحمت فراوان دادند و دران زرمگاه یکصد و پنجاه تن از ایشان مقتول گشت با دوان کشتگان خود را بر گرفته باز قلعه شدند و بدانند که آن کاغذ پارها بکار نباشد و سپر کلوله توب و تفنگ نشود و با اینهمه جلالت از لشکریان چارتن بر زیادت نکشند و پنج تن را بر افزون جراحت نکردند با هم سیدی یکی بفرمود تا هم دران شب کشتگان را از پرس و دیوار قلعه بجاک سپردند تا سپاه دشمن عدایشان نداند و دل قوی نکند اما مردم نیز چون کذب سیدی یکی را معاینه کردند و حقیقت را در باز داشتند یک یک و دو و دوازده را فرار کرده و بمانهای خویش می شدند چون سه روز ازین واقعه سپری شد یکبار دیگر اصحاب سیدی یکی از بهر ششگون شتاب گرفتند و تینا لشکرگاه یورش بردند و مهرعلیان و مصطفی قلیخان بکار درآمدند و مردان بکوشیدند و فرزان کردند تا دمان توپها و تفنگها را بسایبان ایشان بکشوند

مقاله سیدی یکی بالشکریان و خاتمه کار او

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

انجامت را قوت دزدک نماند و پشت با جنگ کرده روی بقلعه نهادند و از آن سوی چون شاهزاده فیروززاد  
وارد شیراز شد و لیکن سیلا خوری را با فوجی که در تحت فرمان او بود و بدو لشکر سپردن فرستاد و لکن قبل از  
رسیدن و لیکن چنان سیدی یکی نجات عمل خویش را معاینه کرد و فتوری که در عقاید صاحب راه کرده بود  
بدانست سر مدینه و معاندان پیش داشت و مصطفی قلیخان نیز ابواب رسل و رسیل فراز کرد و چنانکه  
سیدی یکی صحبت او را بسلامت نزدیکتر دانست و صاحب خود را مدد و دی که بسنوز یکای بود و ندید برانگند  
ساخت و آسوده خاطر منزل او شتافت و مصطفی قلیخان نیز بیدار او نیاز بر دو ارتقای او یک ناز عجا  
بگذشت آنجا و گفت شما را که در نیز از ملک خویش تن خانه است صواب آنست که شب در سرای  
خویش شوید و آسوده بنویس تا مردمان چون این به پند یبار از جنگ و جوش نشینند و هر کس بکار خویش  
در آید و ازین فتنه بیاید سیدی یکی طوعا و کرها را و پند برقرار شد و شامگاه با یک تن لازم او طریق  
سرای خویش گرفت در عرض راه پسرهای علی عسکرخان و حاجتی دیگر از مجوسین که بعد از پیر شدن  
سیدی یکی از قدر رها شده بودند بر سر او تاختند و او را عرضیه تیغ و خنجر ساسا خند بعد از قتل او مسدود علیخان  
و مصطفی قلیخان و دو پسر او را با سستی تن از صاحب او دستگیر نمود و با کفزه و زنجیر بشیراز آوردند و نصره  
الدوله بر پسرهای او بخشود و ایشان را بجنط حشمت سیادت را ساخت و صاحب او را بمرض عذاب

و او در دو جهان را از وجود ایشان پیرداشت

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هنریت و بدست لشکر نصره الدوله

شاهزاده فیروز میرزای نصره الدوله بشکایت و رعایت امالی فارسی از شیخ نصرخان پیر شیخ عبدالرسول خان  
دریاپکی رنجیده خاطر گشت و او در شیراز حاضر دشت از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود و چند تن قبول  
بر او داشته روانه طرانش داشت و حکومت بندر ابوشهر را میرزا حسنعلی خان دریاپکی سپرد حاجی میرزا  
علی اکبر قوام الملک مغرض فرمود و نظم حد و دشتان و اراضی تا بعد آن را نیز بهمه کفایت او گذاشت  
میرزا حسنعلی خان بر حسب فرمان با مردم خود طریق ابوشهر برگرفت چون این خدیو شیخ حسین خان غم شیخ  
نصرخان رسید چنان دانست که کارداران دولت چشم از خانه واده او پوشیده یکباره در قلع قابل نمهند  
گوشید و ازین معنی سخت بر سید و از اعراب آن فواحی سپاهی فراهم کرده از در مدافعت استوار بستند  
و بهارت برج و باره بندر ابوشهر فرمان داد و از در و در اندیشی نیز چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار  
بر روی صعب انداز راه بحر طریق فرار گیرد و لاجرم آن هنگام که میرزا حسنعلی خان بر سید او را از در آمدن  
بشهر دفع و د میرزا حسنعلی خان از پیرون شهر و تراق کرده صورت حال معروض حضرت نصره الدوله  
نمود و شاهزاده مصطفی قلیخان قراکوز لور را با فواجی که در تحت فرمان او بود و مامور مودت با تو سنان و قوفا  
بدانجا ب روانه شد و چون بکنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ حسن خان و طرد و منع لشکر را از دخول  
بشهر معاینه کرد و بدانست اینکار جز بکشت و یورش و نهب و غارت راست نخواهد شد چنان صواب  
شمرد که آتش در خشک و تر زنند و مجرم را با نفاق و پیکه دست گیر کنند پس مکتوبی بایزراگان و بمعه

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

دول خارجه و داخلین شهر ابو شهر نوشت که چون در شریعت سلطنت و تقویم مملکت تغیر این قلعہ و بند میر  
طایخان واجب افتاد و ساکنین این بلده را آنکی میر ساعتم که نخستین حکم عهدنامه تبعه دول متحابه اموال  
و اطفال ازین شهر بیکسوی شوند و سکنداین بلده نیز بهر دیه و قریه که خواهند کوچ و همنده اگر نه خفی نگاشته  
خاتم برزند که بعد از فتح این حصار هر کس عرضۀ هلاک و دمار شود بیسج و تنخواهی رازرسد که از حال و  
باز پرسد چه آنگاه که این لشکر کینه توز مانند برق حزن سوز درین شهر دراید از باز پرس کس نرسد و دوست  
از دشمن نشناسد چون این مکتوب بشهر در بر دند و صورت حال را عارف و عامی معاینه کردند و خشتی و  
دهشتی حدیث شد و تشتت خیالی در خور و بزرگ افتاد و شیخ حسین خان چون مردم شهر را دیکر کوفت  
و بدانت که در شکنجی حصار که قرار خواهد شد لاجرم عشاران را حاضر نموده آن زر که از بهر حال دیوان  
بر ذمت مناد و بود از ایشان ماخوذ داشت و بازن و فرزند و خویش و پیوند و احمال و اطفال بر  
زور قها و رفته با دبان بر کشید و کیشها بر اندر و زو دیکر مردم شهر مصطفی قلیخان را از فرار و آنکی دادند و  
او را پذیره شده بجهت تمام بشهر در آوردند مصطفی قلیخان در معسر با زار و بزرز و غم و اندر برج و بار  
نگاهبانان برکاشت و آن بلده را بنظام کرد و میرزا حسنعلی خان دریاپسکی را در حکومت خویش استوار داشت  
و صورت حال را معروض کار داران دولت نمود شاه ایران در پاداش این نیکو خدمتی او را بمنصب

میرچنگی و جمیل مفتخر و مشا و خاطر فرمود

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و خطه رفته میرزا قوام الدین و دفع

میرزا قوام الدین از سادات طباطبائی شده میشود و پدران او پیوسته حکومت کوکیلویه و آن اراضی داشته اند  
و در کمال استبداد و استقلال میرزیسته اند میرزا قوام الدین که اکنون بمیرزا قوام مشهور است چون جلا دتی بمیرزا  
داشت و حکمرانان فارس را مکتبی واجب نمیکند داشت در اول شباب او را از حکومت کوکیلویه دفع  
دادند بلکه از مال و خانه خلیع ساختند لاجرم نزدیک بی سال نزد عبداللہ خان امین الدوله و منوچهر خان معتمد  
الدوله و زبیدی شمر چون نوبت حکومت فارس شاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریمخان قاجار در کو  
کیلویه فرمانگذار شد امور آن اراضی زوسی باشکلی گذاشت میرزا قوام الدین که اشتهار چنین روز داشت  
چون این خبر باز داشت بر اسی رهوار بر نشسته غنای زمان بدان اراضی شتافت و بجهانت حصار با  
وزرانت محققا پرداخت و از غلات و جو بات در هر جا انباشته ساخت و بخویشا و نندی و پیوند با شیخ  
اعراب متطهر کشت و سر بخود مسری بر آورد و از قتل و اسر کار و انیان و ننب و غارت مترو دین و  
این بود تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا که در ابوان ثانی صافی و حجابان است و در میدان همسر  
پسر وستان بر حسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانگذار مملکت لرستان و خوزستان کشت و بعد از نظم  
کلیان و خوابان و فریدین و چار محالی چنانکه بدان اشارت شد از راه بر و جرد و روانه لرستان و خوزستان  
کشت و اشرار قبایل پراوند و سکوند و دیکر طوایف را ماخوذ داشته بصحبت نگاهبانان روانه دار  
الخلا فرمود و از لرستان بذر فول و شوشتر سفر کرد و آن اراضی را نیز بنظام داشت و مردم متنبه

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و شکی نموده بحضرت دارالخلافه فرستاد و چون از نظم لرستان و خوزستان برداشت سلیمان خان سهام الدوله را که سردار سپاه و هم در خدمت اورقت وزارت داشت بفرمود تا با پنجاه هزار تن سواره و پیاده و شش عراوه و توب طریق را مهر فرگرفت تا آن اراضی را بنظم کم کند و مشایخ عرب و بزرگان بختیاری را که بامیززاقوام الدین طریق موافقت می سپارند بکفر دهد و منال دیوانی را مهر فرمود و بهسان و فلاخیه چپ را ارتضاع دهد با بجهت سیدالتحان بالشکرانش روی بفرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر وقتی واجب افتد خود تیر با پیوسته شود و بعد از رسیدن سلیمان خان سهام الدوله بر امیر بزرگان آن اراضی و مشایخ اعراب و راسخانی لایق ننهادند و چنان نمودند که چند آنکه میز زاقوام الدین در این اراضی است نتوانیم او را از خویش راضی ندریم تخمین دفع او باید کرد و انکار از ما اطاعت و انقیاد جست لاجرم سهام الدوله بالشکر خویش را ساخته جنگ کرده تخت در اراضی بهسان بر سر قلعه چم ملائد و این قلعه در دامن جبل است و از دو جانب جبل رودی عظیم میگذرد که بی کشتی و مرکب بجزی آنرا جبره نتوان کرد سهام الدوله و دیگر سکنی آن قلعه لشکرگاه کردند چون در آن محال این خبر سرکشت تخمین شیخ حاکم و حداد شاه و شیخ جابر و شیخ قادر و شیخ عبدالعده خان که هر یک در میان مشایخ اعراب نامور بودند سپاه خود را برداشتند تا کنی لشکرگاه سهام الدوله برانند و در اینجا تراق کردند و روز دیگر میز زراضی پسر میز زاقوام الدین هم بالشکر می نامور تا و فرستاد بالشکرگاه سهام الدوله تا خن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در منی سهام الدوله را حصار داد و اند چون انجیر شاهزاده را در شیر میز زار رسیدنخی راه نزدیک کرد و شیخ سلمان را بیان مشایخ اعراب رسول فرستاد و بمریک را بغتت عرب با خط خویش کتابی کرد و از قهر و لطف شاهنشاه ایران هم و امید داد و زانت رویت و حسن تدبیرش هزاره با تقدیر مطابقتی کرد و اول کس شیخ مذکور که از اجده مشایخ بود بحضرت وی آمد و بر اطاعت شاهزاده بیعت داد و از جامه خانه وی خلعتی چند ماخوذ داشت بیان مشایخ اعراب بازگشت نمود و هر یک را به تشریفی جداگانه بخواست و روی دلایش را با جانب شاهزاده سهام الدوله بپیرز ساخت لاجرم مشایخ اعراب بتغاریق ماسکن خویش شتاب گرفتند و از اعانت میز زاقوام کنی رجبه شد

**مقاومه**  
**توأم الدین مشایخ**  
**عرب**

کن از حاضر شدن بحضرت شاهزاده نیز با و استنکاف میوزیدند سهام الدوله چون این بدانت بعد از پراکنده شدن ایشان با فوجی از سواران بر اثر استخاعت بر رفت و در عرض راه حداد شاه و شیخ حاکم و شیخ جابر را دستگیر نموده بتردیک شاهزاده فرستاد و وفزان رفت تا ایشان را بکند و سلاسل بشوشت برده و در قلعه سلاسل باز داشتند و بعد از یک ماه روانه دارالخلافه نمود و چون همسوز در تدبیر میز زاقوام الدین و تخیر قلع او از کار داران دولت فرمان نداشت سهام الدوله را سور بتوقف آن محال نمرد و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه نمود این به هنگام چون در امیر میز زاقوام الدین قرتی عارض گشت میز زامسلطان محمد خان که برادرزاده و داماد او بود هم بروی ترضی آورد و گفت این زرو مال که از رعیت ماخوذ میداری مواب نیست که بتردیک فرمانگذار فارس انفاذ واری و اسوده خاطر در خانه خود بشرط حکومت زیستن کنی چه واجب است که این زرب را بشکر چرک بپراکنی و عاقبت خود را از جان و مال بی بهره کنی

## شرح سلطنت و جهانبگیر فی عصر الدین شاه قاجار

کئی میرزا قوام الدین که بجلا دت و شجاعت خویش مغرور بود و سر بدین سخنان درینا ورد و همچنان با عداوت  
 کار برنج میداشت این بود تا مشورت یافت و قطع و قطع او رسید و شاهزاده سهام الدوله را بفتح قلعه چم ملافا  
 کرد پس سهام الدوله تختین بمیرزا رضای پسر میرزا قوام الدین زرمی سخت باد و او را بشکست میرزا  
 قوام الدین چون این بهاید با لشکری بنوه بعد و پسر از قلعه زیر آمد و بمیرزا رضای پیوست ازینوی سهام الدوله  
 بر حسب فرمان شاهزاده آهنگ شینخون نمود و از اول شب حیدرضا خان بختیاری و توشال خان فیلی را  
 با هشتصد تن مرد و دلاور از آب حیره داد و با اینک جمعی در آب بجهان دیگر مشتاب گرفتند لشکر بدان نگریت  
 و از رود بدان سوی شده بخار قلعه آمدند و قلعه کیان نیز بمداخت کمر بستند و ندرت از لشکریان را بر خیم کوله  
 از پای در انداختند و پست و دو کس را مجروح ساختند با این همه سپاه را فتوری در خاطر راه نکرد و بکلم  
 یورش قلعه را فرود کردند و برج و باره اش را با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک از آنجا  
 بدست کردند و توبی بزرگ که از زمان نادر شاه افشار در استجای بود و همش در آن هنگام صعب  
 مینمود و بغیر از شاهزاده خرد و هم شکست از پس این میرزا قوام الدین را قوت در کم نماند و از هر جا به  
 قلعه بیهان کریمت و میرزا رضای پسرش میان قایل ممسنی فرار کرد و لاجرم بر حسب فرمان شاهزاده  
 سهام الدوله غضبناخان را که بمیرزا قوام الدین خصمی داشت به حکومت آن محال باز گذاشت و خود بطریق  
 قلعه بیهان برداشت و چهار ماه آن قلعه را محاصره داد و در پایان امر میرزا سلطان محمد خان و میرزا کمال که  
 بر او زادگان میرزا قوام الدین بودند و در میان شهر سکون داشتند بدست لشکریان گرفتار شدند  
 گرفتاری ایشان مردم شهر در تخییر قلعه با سهام الدوله عهدت بان کشند و ازین روی کار بر میرزا قوام الدین  
 صعب افتاد و از زخم کوله توب و تخریب قلعه در پیم شد و با چند تن از مردم شهر مواضع نهادند و نیش به  
 جماعتی از عشیرت خود از فراز قلعه بزیار آمد و طریق فرار برداشت و در چهار فرسخی بیهان بقلعه کل و کلات  
 کریمت بعد از فرار و سهام الدوله قلعه بیهان را ویران نمود و همچنان از دنبال او بجنب قلعه کل و کلات شتاب  
 گرفت و آن قلعه را با حصار انداخت از قضا و ادعای کیکن از خویش و ندان میرزا قوام الدین و قاید حرسه قلعه  
 بود میان قایل ممسنی سفر کرد و این هنگام مراجعت مینمود و در عرض راه چند تن از سواران سپاه او را  
 دیدار کردند و ما خود داشته بزرگ سهام الدوله آوردند سهام الدوله را خطاب کرد که فتح کل و کلات  
 ترا از قهاب و کلال رانی تواند داد و اگر نه ترک سربکوی و دست از جهان بشوی مرا و علی تقدیم این خدمت  
 بر ذمت نهاد و کس فرستاد تا اهل و عشیرت او را بشکرگاه آورده بشکر و گران باز داشت و خود  
 بدرون قلعه رفت و سهام الدوله بصوابید و نیش بمیرزا سلطان محمد خان را با کرد و بی از قنچیان و دود عراده  
 توب و پانصد تن سوار بر چهار سبب قلعه کل فرستاد و مراد علی پستوانی در کشت و دلشکریان بی گفت  
 خاطر بقلعه درآمدند اما میرزا قوام الدین چون این بدید از قلعه کل بجنب کلاب کریمت و درینوقت شاهزاده  
 فیروز میرزا میضره الدوله که فرماندار فارس بود و علی خانی سر دار لاریجانی را با مور بستم بیهان  
 و دفع میرزا قوام الدین فرمود اما ازینوی چون از قلعه کل آب بقلعه کلاب باید رفت چون سه روز

فتح  
 قلعه کل و کلاب  
 و خاتمه کار میسخت  
 قوام الدین

## جلد نهم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

میرزا قوام الدین در قلعه کلاب روزی آب مانند چار از قلعه بریزد و با وقت از مردم خود پیاده از قلعه شامخ و شواخ خیال طریق فرار برداشت در عرض راه مردم عباسقلی خان لاریجانی و او را دستگیر ساختند و نزدیکی نصره الدوله کسب داشتند چون این خبر بنصره الدوله آوردند از در و دراندیشی علی سلطان فکر کردند با جماعتی از سر باز و دو عراده توپ تا میان قبایل ممسنی با استقبال و پیرون فرستاد و مبادا اشترار قبایل او را زبند نمائی دهند و دیگر بار قننه آقا زولاجرم و را منفلو را بشیر از آوردند و صورت حال را بمعرض حضرت دارالخلافه داشتند و از اسنوی بعد از فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعه کل و کلاب سهام الدوله آن را رضی بهمه کفایت عباسقلی خان گذاشته خود طریق خدمت شاهزاده اردشیر میرزا برداشت و مورد نواخت و نوازش شاهزاده گشت و ازین پس چنان بحسن رویت و ظهور جلالت مملکت خوزستان و لرستان شاهزاده بنظام داشت که کس از ان پیش نشان نمیداد و چون انیمعنی در حضرت شاهنشاه ایران مکتوف افتاد شاهزاده را مورد نواخت و نوازش شاهزاده خانم میرزای احتشام الدوله را نشور بردند که سفر کلیکیان در جای خود مذکور خواهد شد و هم درین سال شاهزاده خانم میرزای احتشام الدوله را نشور بردند که سفر کلیکیان و خواناک کرده آن محال را بنظام کند لاجرم شاهزاده بجانب کلیکیان و خواناک کوچ داد و آن اراضی را از اشترار پرداخت و از آنجا سفر چاپلق کرده و لیجان سرتیب و محمد امین سلطان را با سر باز سیلا خور روانه اصفهان نمود و آقا سید سید الله میر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان بجانب عبات حایات میرفت چنانکه بدان اشارت شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت با اصفهان داد و خود باز برگردید و هم درین سال حکومت کلیکیان و خواناک بر حسب فرمان شاهنشاه ایران و اراضی کشت و حاجی رحمن را که از منسوبان حاجی ملا اسد الله مجتهد بود و در بر و در امور قنهای بزرگ میکشت با خود داشته به تبریز فرستاد و تا در آنجا مقیم باشد و خود سفر نیز از و خجستان نموده در شکارگاه نیز بترقبیل سده سلطنت قرین فرخی و سیمت کشت و بعد از رخصت انصار قلاع مردم سرک را که در حوالی محلات بنیان کرده بودند و قاطعان طریق را معقل و مامنی بود همه را با خاک پست کرد و از آنجا بفریدن باختر برده چند قلعه از جماعت بختیاری ویران نمود آنجا مراجعت ببرد و فرمود و از مردم توانا یکفوج سرباز جدید گردید و خسته بنظام بداشت و هم درین سال شاهنشاه ایران برای زیارت سده سنیه و تقبل عتبه عالی حضرت معصومه بضعه موسی بن جعفر علیه السلام سفر دارالامان قسم فرمود و ایوان قبه مقدسه را که شاهنشاه مبرور محمد شاه عاقل فرمان کرده بود که از زرناب کسند و با بنجام نرفت بفرمود و تا پای بردند و چند آنکه بایت از بنزل زردیغ نداشت و در آنجا حاجی ملا محمد میر حاجی ملا احمد زاتی که امر و زاعظم و اجل علمای ایران اوست بجهت شاهنشاه تقرب جست و بنخواستاری و محل رهایمی کاخان از منال دیوانی تخفیف یافت آنجا و موبک پادشاهی از راه تیز و ساده رهسپار آمد و شاهنشاه ایران بدار الخلافه طهران مراجعت فرمود و هم درین سال با تقیعلی لاریجانی که حکومت بهبهان داشت چنانکه بدان اشارت شد میرزا قوام الدین را مجوس بشیر از فرستاد و دیگر وزیر میرزای نصره الدوله و را کسبیل طهران ساخته پست و دوم شهر پر معاشانی دار و طهران کشت و همچنان

سفر  
کردن احتشام الدوله  
بعضی از بلدان عراق  
و نظم آن  
اراضی

حصص  
میرزا قوام الدین  
در طهران

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

و همچنان محمد باقر خان فوتی که از جماعت الوار پشت کوه است با عباقلی خان طریق عسکریان سپرد و در پست کوه با بستن قطار قلعه کوه صابنی کمال داشت عباقلی خان را مکناتی نیکداشت لاجرم عباقلی خان که در هین از سر بازان الماریجانی را بدفع او فرستاده و او را در پشت کوه حصار داد و اندوخت و بقتل او بر سرش آن قلعه را گرفتند او را مغلولاً تا بهبهان آوردند و بعرض عقاب و کمال باز داشتند و هم درین سال محمد امین خان والی خرقا تا نیا ز محرم را که یکتن از مترقبان حضرتش بود بفار ت ایران مامور داشت و او در یکشنبه هفتم ربیع الثانی وارد دارالخلافه گشت و روز پست و یکم تقویم سلطنت حاصل نمود و چند سراسب و چند ببله قوش که از خان خرقا آورده بودند پیش کشید و عرض داد و از نیز پیش داشت و هم درین سال شهباده طهاب میرزای موید الله که در مکنه از مملکت کرمان بود و عبد الله خان صارم الله و له را با افواج ترکوز و ملایری و توپس کهانی و لشکر جیان زری و یستانی و افشار نظام کریم و ببله و مپور مامور داشت و او را توپخانه لایق سپرد و عبد الله خان بدینجا بکوه داد و آن را رضی الله تعالی عنهما که در قلعه ایرندگان را از تحت تصرف محمد علی خان بلوچ بیرون کرده بعد از آن سپرد و از پس آن محمد علی خان زور مضارعت و متمم محمد خان عثم خود را بشافت برانگیخت و موید الله و له بر حسب فرمان کارداران دولت او را مطهرین خاطر ساخته عظم خدمت گشت و هم درین سال مجازات سهرنری بوطن که در ایران مشهور بفری صاحب است و بسیار وقت در تیانج قاجارینام و مرقوم شد چهارشنبه هفتم ربیع الثانی در دارالخلافه رخت بجهان دیگر دو و او از مردم اسکانند است و هم درین سال ساخان ایغنی و عباقلی خان میرپنج و میرزا عبدالباقی متولی باشی بر حسب فرمان راه فرسان برداشته پستم ربیع الثانی بشهر مشهد مقدس درآمد و حکم شاهنشاه ایران را بلاغ دادند لاجرم سام السلطنه بر حسب فرمان قراولخانهی شهر مشهد را بنیان کرد و سفر سرخس را تقویم غوم داد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درین سال سلیمانخان دنبلی مشور حکومت تربت یافت و محمد تقی خان جوان شیرکاهی مرتضی قلیخان حاکم شاهرود و بسطام گشت و محمد رضا خان قاجار و ولو بکومت اردبیل متنا شد و محمد حنفیان نوری کار پر و از مشکین آمد و قاسمخان جاپچی باشی حکومت قاجره داغ یافت و مصطفی شاه میرزا حاکم ارومی شد و مجملی خان ماکوئی منصب میرپنجی گرفت و هم درین سال شیخ خان نایب اول اجدان باشی مامور بفرلندن شد تا نام مصلحت بگذاری در اینجا مقیم باشد و هم درین سال بر حسب فرمان پادشاه ایران در دارالخلافه طهران در هر محسبری و برزنی قراولخانه بنیان کردند و کرسی زر سر باز بر گاشتند و شب و روز در اینجا اقامت کرده نمکوان وارد و وصا در باشند تا به یکس با یکس جور و ظلم نتواند کرد و بر حسب فرمان تیز در سیر بنیان قراولخانه نهادند

رسید  
سفر خان  
خوارزم

نظم  
بلوچستان  
بکرم موید  
الدوله

نجات  
تفصیل  
بنده

بن  
قبر او تانی نه در  
ایران

ذکر وقایع حال شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه و سال بجز رود و دیت و شصت و هفت هجرت که چون بجز رود و دیت و شصت سال از هجرت بنوی علی آلف ایشانند و التمهیر سپری شد مطابق سنه مکنوزیل ترکیه از روز جمعه هفتم جمادی الاولی چون یک ساعت و پنجاه دقیقه برگشت آفتاب از حوت بجل تحویل داد و ملک الملوک محمد ناصرالدین پادشاه خلد الله سلطانه بایشین فریدون و هم جشن

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجتهد تاریخ نویسنده

وزیری بای پرو و بعد از سپردن بساط عید و بنبل قید و طریف برو ضعیف و مشرف فرمان کرد که شاهزاده سلطان مراد میرزای حاکم السلطنه ترکان سرخس را که از ترکمان حال مشهد مقدس دست بازگیرند کیفری بفرماید لاجرم حاکم السلطنه بصلاح و صواب دیدن سخنان امینخان و عباسقلی خان جهان پهلوان که منصب میرنیکو داشت با عداوت پرور داشت و لشکر را از دور و نزدیک خواندن گرفت و از در الحافله طردان نیز فرج قواجه داعی و شقاقی و سواره شاهیون و پیران و دمانی را از یکدیگر بر سیدند با بجلد چون دو ماه از عید نوروز سپری شد حاکم السلطنه نخست بفرمود ترکانانی که در شهر مشهد بودند گرفته بند بر نهادند تا بسرخس کس خبر باز ندهد آنگاه از شهر مشهد خیمه پرور زد و لشکر را کوچ داده از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی نهایت صعب است و از کوه مزدوران تا راضی شوریق که چهار فرسنگ است موردی و مشربی بدست نشود و هم در شوریق خرابی شورینست مع القصد حاکم السلطنه تا شوریق براند و در اینجا بنده و آغزوق و احوال و اقبال را از آنها داشت و سر عداوت و جماعتی از لشکر را بجای گذاشت تا حراست بنده و آغزوق کرده از دهنال کوچ دهند و بفرستد و پانصد تن سواره و پیاده از لشکر که کزیده کرد و از شوریق تا بسرخس که پانزده فرسنگ مسافت بود ایضا کرکمان راه برگرفت و شش فرسنگ راه را شبانه برید آنگاه که روز برآمد و آفتاب تابفت لشکر ایان سورت گرمی با حور و حرارت حرکت همدست شده بیا کس را از پایی در آورد و چنانکه از شدت عطش بروی در افتادند شاهزاده بفرمود ایشان را برابر یکدیگر محل داده برانند و معدودی از سربازان که در کنار کوه خار بیابان از رنج خستگی ناه جسته بودند بعد از عبور از لشکر بدست ترکانان اسیر و مقتول شدند با بجلد حاکم السلطنه باین قب و زحمت طی مسافت کرده غار و دیگر بد و فرسنگی سرخس فرود شد و در زمان لشکر سیار شد از برج عطش بزا سو دند و جماعتی از سواران بر نشنید و هم دراز و زکیم صحن زن و مرد از مردم سرخس در حومه بده اسیر کرده بشکرگاه آوردند و سواران خراسانی که از پست و بلند آن راضی آگهی داشتند تا خشد و هزار نفر بیشتر برانند و روز دیگر با قفاق سوار تیموری و سه حدی تا ارض شیر تپه که دو منزل از انصاری سرخس است ایضا رکرد و صد هزار کوه سفید و فروزان واق در بند برانند و هر کس بره و نصیب خویش برگرفت و چون ازین نهب و غارت بمل و هر بی بزرگ در خاطر ترکانان افتاد حاکم السلطنه بفرمود تا لشکر برشته طریق سرخس پیش داشتند چون با قلعه سرخس یک تیر پرتاب پش نماند ترکانان پیاده و سواره کرده که در شهر پروان تا خشد و لغتی میا زرت پرداخته سودی نبردند تا چهار مراجعت نموده متحصن شدند و شاهزاده در ظاهر سرخس اوراق کرده چهارده روز ایشان را حصار داد و درین وقت کشتن افتاد که محمد امین خان فرمان گذار خازرم با سپاهی زرجمی سفر کرده و هرگز از اعانت مردم سرخس دست باز نخواست داشت و از انصاری بزرگان سرخس نیز بجهت شاهزاده آمده اظهار حقیقت واقعه را کردند و بفرمودند که هر یک از عیسان نگردد و در راضی خراسان دست نهد و غارت نکشاید لاجرم حاکم السلطنه از دور و در اندیشی و احتیاجی وقت طریق مراجعت پیش داشت و تا منزل پس کمر باز پس آمد و در اینجا اوراق فرمود بزرگان سرخس نیز ملازمت رکاب داشتند لکن از توقف شاهزاده در پس کمر چنانک شدند که مبادا یکبار دیگر



## شرح سلطنت و جهانگیری صرا الدین شاه قاجار

سرخس کند پس کس بر و فرستاده از خان خوق طلب مدد کردند و او دو هزار سوار بدو ایشان کیل دشت و سواران او تا نزدیک بشکرگاه حاکم السلطنه آمد که کین نهادند از آنها سواران مانی که طلایه لشکر بودند با ایشان باز خوردند و زرم به پیوسته زمانی دراز برینا که سواران مانی شکسته شدند و خبر نیریت ایشان بشکرگاه رسید حاکم السلطنه که هیچی از سواران را بدو ایشان پیرون فرستاد لکن چندانکه شتافتند که دو سواران ترکان نیافتند و ازین واقعه سپاه خوارزم و لشکر سرخس را قوتی بدست شد چنانکه بمدست و هم پشت همه روزه در اطراف لشکرگاه تا ختن میگردیدند و گاه گاه لشکریان را سیه میگردیدند حاکم السلطنه ناچار از اینجا کوچ داد و تا راضی میشد مقدس براند و در کال یا قوتی لشکرگاه کرد و از آن سوی خان خوارزم تا یک منزلی سرخس کوچ برگویج رفت و در اینجا مردم سرخس برای نهب و غارت محال میشد مواضع نهاد و پنجاه سوار از مردم خوارزم و مردم سرخس کزیده ساخت و فرمان داد تا با راضی تربت تا ختن برده و دو قلعه محکم مفتوح ساختند و زن و مرد را سیر کرده با اموال و ائصال بیرون ازین طرف چون خبر و درو در ترکان در محال میشد کوشش زد و حاکم السلطنه شد ساختن اینجانی و عباسقلی خان میرنج را با فوج تربتی و در شیرازی و دو هزار سوار و شش عراده قوب پیرون فرستاد و ایشان از کال یا قوتی تا کوهستان هرات و دوزره ایلیار کنان برفتند و قتی برسیدند که ترکان با اسیران و اموال از راه کوهستان و غوریان بجانب سرخس میشتافتند لشکریان از کوه و راه اسب بزدند و سواره بر ترکانان شک بر میشد نفی از هر دو سوی کار بقا قلت برفت تا که ترکانان که دو قوب و سواره بزدند که هم اکنون از راه در میرسنند از برای ایشان و دیگر قوت و زک مانند دشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و دست از اموال و اسیران بازداشتند با لشکریان بدین قدر قناعت نکردند و از ونبال ایشان برفتند و از اینجا هفت سیصد تن اسیر و چهار صد سرب کوفته و اسیران ترکان را برداشتند بشکرگاه آمدند و بر زیادت ازین جماعتی از ترکانان که همسکام نیریت اسب رونده نداشتند در شهاب جبال در میان درختستانها پنهان شدند و هفت پیش یکم مردم تربت و امانی سرجام میان درختستانها رفتند یک یک و دو دو اسب و مرد گرد گرفته بر این خویش باز میشد بعد ازین شیخ خان خوارزم بجای خوق کوچ داد و مردم سرخس را دشتی عظیم گرفت چنانکه کبار از آن بلده پیرون شده باز دوه فرسنگ برآمدند و در شوره کال رحل قامت انداختند و از اینجا بسیار کس را از در ضاعت بشفاعت برانگیختند و خواستار شدند که شاهزاده از قبل خویش حاکی برایشان بکار و ایشان را در شمار رعیت خویش بدار و حاکم السلطنه پوزش ایشان را پذیرفتار شد و عباسقلی خان در یخیزی را بجکومت آنجا هفت فرساده بعد از رسیدن عباسقلی خان بشور کال مردم سرخس آسوده خاطر شدند و یک نیند با سرخس مراجعت کردند و نیم دیگر در بشور کال حذر محال دادند و عباسقلی خان نیز مدت سه ماه در شور کال رتق و فتق امور آنجا هفت را بر وقت داشت ترکان از آن اتفاق که در جلیت دارند با عباسقلی خان از در صدق و صفای بودند لاجرم آنگاه که حاکم السلطنه مراجعت میشد مقدس نمود با امیر احمد خان بمشیدی که از قبل خان خوق در میان قباایل روز می گذاشت در نهانی مواضع کردند که سر بطنیان بر آورند و عباسقلی خان را دوستیکر سازند و عباسقلی خان جنس

## جلد سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

مأمور  
شدن چراغعلی خان  
بکتابخانه بنیاد حکومت  
اصفهان

و فرستادند ایشان را باز داشت و بسجکای بدست آورید و شکار کردن و تخمیر افکندن بر نشست و از میان  
قیلید پروت تاخت و تماشید مقدس خان باز کشید از پس او مردم سرخس سه بشوید یکی باز داشتند و هرگاه  
توانستند دست از بنیاد غارت دوم شنبه زند داشتند و هم در نیال غلام حسین خان سپیدار که حکومت اصفهان داشت  
حاضر درگاه کشت و بر حسب فرمان چراغعلی خان ترکمنه قول را قاسمی مأمور بنظم اصفهان کشت و چون بایستی  
منتقصی شد بنشان نیابت حکومت اصفهان فرمان یافت و بعد از نظم آن بلده بعضی از اشرار را که از عنوانان  
سپیدار فرار جسته بودند دستگیر ساخته بکنده و زنجیر کیل داران بخله داشت و همچنان کریم اروجنی را که مرد  
راهنم بود و در اروجن حصنی حصین و معقلی متین داشت مطمئن خاطر ساخته حاضر مجلس نمود پس ما خود داشته  
بند بر نهاد آنگاه محمد رضا خان نایب چار محال را حکم داد تا با هزار تن تفنگچی قلعه او را احصار داد و مردم اروجن که هیچ  
از شتر و امین نبودند نیز مدد کردند تا بقلعه قلعه او را فرسود و گرفتند در میان چند کس مجروح و منروح افکند و با بخله  
بعد از فتح قلعه اعوان و عشیرت او را بجا مت ما خود داشته بکنده و زنجیر با اصفهان آوردند و در زندان کردند  
بعد از مجبور شدن ایشان منصور با اصفهان چنانکه مذکور خواهد شد بکیفر محال ایشان پرداخت و مردم آن را رضی الله  
زحمت آنجماعت آسوده ساخت و دیگر آن محمد کدافی و علی میرزا خان فرسیدنی که از قذافی را هرنی خود داری  
نیتوانستند دفع ایشان بر چراغعلی خان واجب کشت پس با اتفاق میان سرسنگ فوج دماوندی را با سربازان  
او و بمقتضی سلطان را با سه عداوه توب بر داشته تا بخف آید و براند و از آنجا خطی به آقا محمد کدافی نوشت  
که تفنگچی خود را برداشته با ما پیوسته شو و خود با استعجال تا چار محال برفت و از آنجا آقا محمد کدافی را با سپه خود  
جعفر قلی و پست تن از خوشیا و ندان و حاضر شدند لکن از دور و نزدیک بکران خوشی تن همی بود چراغعلی خان  
ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان فرصتی بدست کرده آنجماعت را بجا مت بگرفت و بکنده و  
زنجیر با اصفهان فرستاد و خود بجانب فریدن کوچ داد علی میرزا خان چون رسیدن او را اصفهان نمود بخت  
خویش پرداخت و در قلعه خود متحصن کشت چراغعلی خان بدو نوشت که اگر تو را از من دهمی است نخستین سپه  
خود را بنزد من فرست تا خاطر او را از وحشت بیرون کنم علی میرزا خان بر حسب حکم سپه را بدو فرستاد  
و چراغعلی خان او را خلعتی کرده مراجعت داد و پیام کرد که من فردا شب بی آنکه سپاهی و لشکری با خود کوچ  
و هم میمانم علی میرزا خان خواهم شد و روز دیگر با چهل سوار بقلعه او رفت و او همان پذیر کشت بعد از ورود  
بقلعه از در مرعانی و حفاظ بیرون شد و گفت اگر خواهی نام تو در زکارداران و دولت زشت نباشد  
برج و بار این قلعه را پست کن تا نمونید سر عقیان و عصیان داری علی میرزا خان مردم خود را برانگیخت  
تا برج و باره را خراب کردند آنگاه در میان او و برادران او رفتند برانگیخت تا در سر میراث پدر با هم از  
در مخالفت بیرون شدند چون خویش و پیوند علی میرزا خان کردند و او را میان بگشود و او را نیز قلعه معقلی  
نماند چراغعلی خان دست یافت و حکم داد تا او را و پسرش را گرفته بند بر نهانند و با اصفهان فرستادند  
و دیگر در ایام حکومت او در اصفهان چنان افشا که جماعتی از پیران میرزا علی محمد باب با هم انجمنی  
کردند و دوازده تن میان خود اختیار کردند نام اثمه اثنی عشر را برایشان نهادند و تقسیم عزم دادند

که در قتی

## شرح سلطنت جهانگیر فی ناصر الدین شاه قاجار

که وقتی برشورند و فتنه برانگیزند چنانچه غلی خان آگاه شد و ناکاه کرد و بی را برانجامت تاخته ایشان را دشمن  
 نمود و علمای بدر را حاضر ساخت تا با ایشان سخن در انداخته و هیچ فتوری در عقاید ایشان نتوانست کرد  
 لاجرم فتوی بر قل آنجماعت را نماند و عوانان دیوان ایشان را در میدان نقش جهان صفهان برده مقتول  
 ساختند و دیگر زین العابدین رئیس مہیار از مشہدی علی کہ حب ریاست مہیار داشت چنانک شد کہ  
 مہیار دیوانیان خدمت مہیار را با او تفویض دارند پس مشہدی علی را بنجہ خویش دعوت کردہ اورا  
 خنجر کرد آنجاہ سرش بر گرفت و تنش را با خاک سپرد چون چنان غلی خان این معنی را کشف داشت زین العابدین  
 بدست پسران مشہدی سپرد تا بکفر پدر خون را در کنند پسران را آن قوت و غفلت و رطب نبود کہ  
 قاتل پدر را بتواند کشت لاجرم دفتر مشہدی علی وزن او پیش تاخته سخت زین العابدین را با غناب خنجر کردہ  
 آنجاہ سرش را بر بدنه و تنش را با خاک راہ افکندند و دیگر در ایام نیابت خویش بر حسب فرمان شافشا  
 ایران در جنب عمارت ہفت دست اصفہان بسین خانہ رفیع و وسیع کرد و آن را بر زائیدہ رود و در  
 داد و ہنچان پل خاجو کہ نزدیک اندام و انجا بود عمارت کرد و ہم درین سال رضا قلیخان ناظم مدرسہ  
 دارالفنون کہ در فنون نظم و نشر بلاغتی بکمال داشت مامور بمشارت خوارزم کشت و بر حسب فرمان  
 شافشاہ ایران سہ شنبہ پنجم شہر جادی الآخرہ از دارالخلافہ طہران پروں شدہ راہ بر گرفت و اتانیا  
 محرم فرستادہ والی خوارزم کہ از پیش فکر اورفت با وی ہمراہ کشت بالحد رضا قلیخان معصب و سہل  
 مساک کہ را در نوشته میت و چارم جادی الآخرہ وارد استرا با شد و پس از شازندہ روز از تہ  
 جبل رحیل بزد و با تفاق قسرا خان اتابای ترکمان و چند تن سوار دیگر از قبیلہ موت کہ دیس راہ توانستند  
 بود راہ برداشت و از ب رود در کان آب و از وقیمت منزل راہ را کہ ہمہ بیابان بی گیاہ و سیاہ بود  
 حمل دادہ و ہم شہر رجب کوچ داد و سلخ رجب نشان آبادی خوارزم دیدار کشت اتانیا نہ محرم لختی از پیش  
 برانند و در قراقلع بساجت و بکار میزبانی پرداخت اما از آن سوی چون محمد ابرخان والی خوارزم ہنہ  
 قبل از ورود رضا قلیخان سفر مرکب و دواز رسیدن سفیر ایران آگاہی داشت دژ کریم مقدم و تقیسن  
 منزل و تقدیم پذیرہ اذ فرمان کردہ بود لاجرم یوسف آقا سر کردہ سواران قزلباش در غوغا  
 باستقبال رضا قلیخان در قراقلع برسید و از اسباب تفاق طریق حقوق سپردہ روز دیگر در ظہر آن بدہ  
 درآمدند و بصوابید یعقوب بن یوسف وزیر خان حقوق کہ ہنتر آقا لقب دار رضا قلیخان را دروغ و  
 عمارت محمد رحیم خان فرو داد و زدند و ملا متحار ہراتی معاند را و کشت و ہم درین وقت از قبل خانہ نو قند  
 خدایا رخاں بشارت حقوق برسید و چون والی خوارزم سفر مرکب کردہ بود و انیز ماخذ رضا قلیخان  
 اقامت حقوق اختیار کرد و از طرف دیگر خان افشا کہ نور محمدی سفیر امیر نصرا امیر سنجار بکشت  
 روم رفتہ بود و از سلطان روم انفیہ دانی مرصع بجا ہستین بامیر سنجار می برد بدست علاء والی  
 خوارزم اسیر شد و را نیز بخون آورده باز داشتند اگرچہ نسب محمد امین خان و امیر نصرا تہر دو بہ  
 اوزبک خان منہی میشود لکن در میان ایشان کار بغاقت و مبارزت میرد و ہر یک آہ دیگر را تہ

سفارت  
 رضا قلی خان ہلہ آبی  
 خوارزم

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

همی خواند چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخاری نام نهاده کنایت از آنکه این تواریخ من بردار مسند مع  
 القصد رضا قلیخان متوقف خوق کشت و اسیران ایران در آن بلده بسیار بودند و حسن خوشانی که چنان  
 اسیر بود و صید محمود و توره او را بغلامی داشت و نام خود را پرویز میرزا نهاده خویشتن را پسر شاه  
 تاجدار فتحعلی شاه میخواند رضا قلیخان چون این حدیث بشنید برای حفظ حشمت و دولت پرده او را پاک زد و  
 کذب او را از پرده بیرون انداخت با بجه که چون مقرر است که در روز هر عید قامت اسیران را رخصت  
 دهند تا بشهر خوق در آمد و یکدیگر را ویدار کنند و اگر پدری و برادری دارند در میابند چون روز عید  
 صیام پیش آمد و اسیران بشهر درآمد و از ورود سفیر دولت ایران آگهی یافتند بسیار کس بنزدیک  
 رضا قلیخان شتافتند و از لقب و زحمت اسیری بنالیدند چنان شد که پیم آن میرفت که اسیران بر مردم  
 خوق بشورند چنان بعد و عدت فرود ترازم مردم خوق نباشند لامخار صبر رت ایحال را  
 مکتوب کرده بخان خوق فرستاد و از جانب ویکرم مسموع داشت که محمد و یحیی و دولوی قاجار و جعفر قلی  
 خان میر پنج قراجه داعی یکجانب کرگان سفر کرده اند و این حدیث خان خوق را آشفته خاطر کرده و لاجرم  
 پرتوئی طریق مراجعت گرفته روز دهم شوال وارد خوق کشت و روز و داسب خود را بکرار سلطان  
 زیور کرد و چون پادشاهان ایران قبح زر بر سر بر زد و عاقبت بکفر این جبارت لشکریان آن سربازان  
 زربداران خلاصه عمل داده در قدم ملک الملوک عجم انداختند چنانکه در جای خود نیکو میبود و بجلوروزی چند  
 رضا قلیخان را با تانیا زهرم طلب نمود و از آن سه در سخن کرد و از عدت سپاه ایران پرسیدن گرفت  
 رضا قلیخان گفت این یک یکصد و پست هزار پیاده نظام و صد هزار سوار و یک هزار و دویست عراده تو  
 بیک را ساخته و پرداخته است و همواره دوازده هزار تن بجز در میدان پیش سراسی سلطانی نظام است  
 و بر سر ماه اینجه بخت را بمساکن خویش رخصت مراجعت دهند و بدین شماره از لشکریان بجای ایشان  
 بکارند و همچنان در محلات بلدان ایران قراول خانها بنیان کرده اند که همیشه که در هر از سر باران  
 در هر یک اقامت کرده و نگران باشند تا در هیچ شهری دو تن با هم بمناقصه و مناظره نتوانند سخن کرد  
 تا بمناقصه و مناظره چهره و همچنان از ملوکات شاهنشاهی ایران و معارف آنحضرت نفی برانند درین  
 وقت خان خوارزم گفت من اتانیا زهرم را از در صدق و صفا بجفرت شاهنشاهی رسول فرستادم  
 و از انبوی نیز تو بدینجانب بمفارت رسیده و با اینهمه لشکریان بکرگان تا ختن و از طرفی جنگ  
 سرخس تا ختن بیرون طریق مهر و خاوت بود رضا قلیخان گفت مردم خوارزم با اینکه شیمت مسلمانی  
 دارند با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند چنانکه و بملدی مومن و کافر با همی زیستن کند و در شهر شما  
 مسلمان را اسیر بکنند خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابو بکر و عمر را که خلیفه رسول خدای انیم  
 سبکند و دشنام گویند لاجرم علمای ایشان را کافران دانسته اند و بر سر و قتل ایشان فتوای  
 رانده اند رضا قلیخان گفت این لعن و سب در روزگار سلاطین صفوی بود و اکنون اگر نادانی چنین سخن  
 مکن شاهانه ایرانش کفر فرماید و علمای ایران نیز در دمنع چنین کس را واجب شمارند با اینجه  
 بعید شد

## شرح سلطنت و جانشینی ناصرالدین شاه قاجار

بعد باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر گرفته بمعرض پش و شری درآورند اکنون اگر شاهنشاه ایران را از خود شاه و خاطر خواهی بیسج هدیه بزرگ تر از آن نیست که اسیران را بدان حضرت کیس ساری محمد بن خان گفت انجام این مرد در قوت بازوی من نیست چه مردم خوارزم این اسیران را با زر خریدند ازادی ایشان مردم خوارزم را زیانی بزرگ باشد اگر من بدینکار فرمان کنم عجب نیست که حصیان و رزندگان و فتنه آغازند بالجمیع را بیای آورد و رضا قلیخان باز جای شد پس از روزی چند او را تشریفی کرد و مبدئی زربفرستاد و جواب منشور شاهنشاه ایران را نیز باز داد و لاجرم رضا قلیخان روز پنجشنبه نزد بهم ذیقعه طریق مراجعت برداشت و پست و پنجم از رکب کینه پرون شده بغایت آمد و ملا محراب را که همچنان بمیزبانی اومی آمد از اینجا مراجعت داد و راه بیابان پیش داشت چون بمنزل تویمت آتار رسید کثوف افتاد که قابل میوت با محمد و یخان پیکرکی استر با وساز مقامت و مبارزت طاز داد و هند و نیز نفر شتر میوت را جماعت کوکلان پیش رانده و پست بنر سر کو سفندایشان مردم پیکرکی برده اند لاجرم مسالک ترجمه مهاک کشت و معا بر تکره متعبر شد و رضا قلیخان ناچار تا منزل کسک منار و مشهد مصریان برفت و چون از اینجا پرون شد در عرض راه جماعتی از ترکمانان برایشان تاختند و بعضی از بنده و آغز و ق منسوب ساختند مردم رضا قلیخان و ملا زمان محمد شریف بای فرشتا خان جنوق و جماعتی از مردم قافله بداهت برخاسته خویشین داری همی کردند و آن شب را بیای آوردند درینوقت قاضی میوت که اصغای این قصه کرده بود بر رسید و صورت حال ایشان را معاینه کرد و کس بنزدیک خواهر قراخان که خجیم نقد علیخان میوت بود فرستاد و او را آگهی داد با اینکه این هنگام قراخان بدست پیکرکی مجبوس بود و خواهر او دست از حمایت و رعایت فرستاده شاهنشاه ایران باز نداشت و گروهی از سواران میوت را مامور داشت تا ایشان را از رحمت راهبران رانی داده بجا نهد او در آورند و روز دیگر رضا قلیخان میزرا علی بن قلی طیب فوج افشار را که از اسیری جنوق را ساخته با خود آورده بود بنزدیک محمد و یخان پیکرکی فرستاد و او را از کار خویش آگهی داد پیکرکی قلیخان و قلیج خان را مامور ساخت تا ایشان را کوچ دادند و بعضی از خوانین آتابای و آق قلع قریب کرکان با ایشان مراجعت کردند بالجمیع رضا قلیخان با اتفاق محمد شریف بای و صید احمد نقیب خواجه بخاراغی عمزاده میر بخارا و صید میران شاه قنداری و خواجه رحمة الله و خوندی و چند تن از اسیران را که با خود کوچ داده بودند ماتد حاجی زمان و حاجی محمد و اسمعیل یک و فتح الله و عبدالله از بند کرکان طی مسافت کرده با سترها و در آمدند و از اینجا راه برگرفته هیچدم شهر محرم وارد و در آنجا کشته شدند و در آن وقت محمد شریف بای رسول خان خوارزم را با اتفاق صید احمد خواجه منزل و میزبان مقرر کردند و بعد از چند روز رضا قلیخان با اتفاق محمد شریف بای تقبل سده سلطنت کرد و بعضی اشیاء که خان خوارزم اتفاق حضرت داشته بود فرستاده و او پیش گذارید و بعد از روزی چند کارداران دولت بجا آمدند مکتوب او را منشور کرده باز دادند و او را کیل ساختند و نیز صید احمد نقیب خواجه پیشکش پیش داشتند

## جله سیتم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

نیا  
سده کرکان  
بفرمان شاه  
ایران

تشریف یافت و رخصت حاصل نموده بجانب مکه معظمه شتافت و بهم درین سال محمد ولیخان حاکم استرآباد  
بر حسب فرمان شاه بنده کرکان را بنیام نهاد و چند ماه روزی هزار مرد و فرزند و بکار داشت تا روزیست  
و ششم شهر شوال آن بنیام را پایان برده سدی سدید بر کشید و خود با سه هزار تن سواره و پیاده و کینا قعه  
سلطان آباد که هم با هم پادشاه بنا کرده بود لشکرگاه کرد و ترکانان لشکر بر آورده از پست و یکم شهر ذی قعدة  
اطراف لشکرگاه را حروک رفتند و زرمهای صعب دادند و در همه شکسته شدند و از کینا لشکرگاه باز  
پس نشستند و درین وقت چون علوفه آذوقه در لشکرگاه اندک بود جعفر قلیخان میرپنج با جماعتی از لشکرکامان  
آق قلعه کوچ داد و ترکانان چون این بدانشند بر سر راه او آمده از با دانه زوال آفتاب بخشش و کوشش مشغول  
بودند از پس آنکه دو رست مرد و اسب از ترکانان تباہ شد آنکه طریق فرار برداشتند و دیگر باره لشکری  
بزرگ انجمن کرده در غره و تخته بر سر لشکرگاه آمدند و نختین بکریسیه بالا و بر سر برآمدند مردم سنکر  
پای سخت کرده مردان بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه تیر برد در سید و نشتن از بزرگان ترکان درین کمره  
دار گرفتار شدند و دیگر مردم طریق فرار گرفتند و لشکر از قهای بنیامان تا خن کرده اسب و سپه فرادان  
دشمنه ساختند و از پس این واقعه روز نهم فی تخته محمد ولیخان و جعفر قلیخان بنوهای از لشکر دو وعده توب  
برداشتند از بنبال قبایل ترکانان بشتافتند و کمر آنجا حاکم ناچار شده بچنگ درآمدند و در آن  
جنگ یکتن از بزرگان آن قوم که ذوالنون نام داشت مقتول گشت ترکانان چون این بدیدند بنه و آغزوق  
بکذاشته نریت شدند و از بنکا هایشان غلات و جو بات فراوان بدست لشکرکامان افتاد و آنکه  
محمد ولیخان مراجعت نمود و در کینا رنهر کرکان در برابر مسکن طایفه نیوت در چند جای بر جهای محکم  
بر آورده جمعی از قزاولان را بر کاشت تا اگر از مردم میوت بجانب استرآباد آنک کنند هدف کلوا تفنگ  
شوند و هم درین سال در نوزدهم شهر رمضان میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه منصب وزارت  
دول خارجه یافت و شا هزاره احمد میرزا حاکم کلپایکان و خوانا رکشت و هم درین سال مامور دی خان نیشابور  
بر پشت توانی قلعه حسین آباد و قلعه توندجان که دو قلعه مستین و حصین است آغاز طغیان و حصیان نهاد  
التهقلی خان حاکم نیشابور سر باز ضلع را که حارس ارکان بلده بودند مامور کرد تا بر فتنه و قلعههای نیشابور  
فرز گرفتند و چهار سپه مامور دی خان را دست بگردن بسته به نیشابور آوردند و دیگر خپان افتاد  
که جماعتی از زایران از مشهد مقدس مراجعت کرده بجانب عراق سفر میکردند و در عرض راه هفتاد سوار  
ترکان برایشان تا خن کردند محمد باقر پیکر شاهسون غلام چا پار که در میان زوآر بود اسب خود را جنبش  
داده بیکوی شد و از آنجا یکتنه بجانب سواران حمله کردند و از کمره سوار کرده سواران ترکان را زخم  
کلوا تفنگ از اسب در انداختند ترکانان چون کرد و فرار نکردند زرم و را مقرون بصواب شد  
و دانستند چند کس بدست این سوار مقتول خواهد شد تا عاقبت فوج کرا با شد لاجرم دست از خاند  
باز داشته لختی باز پس شدند از قضا و وقت از زایرین که دامانده خافه بودند از قهای کار و اینان می آمدند  
ترکانان بدانستند که هر دو تن را اسیر گیرند و بجانب ایشان شتاب کردند محمد باقر پیکر نیز این

## شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بدید و اسب بر جانند چون راه نزدیک کرد و لشکری بسوی ترکان گشت و داد و ستد سواران لغتی بهم برآمدند و  
 محمد باقر پیک را فرصتی بدست شد بیکتن از زیران را در دیف خویش ساخته بکنا رکاب روان رسانیدم  
 پتوئی عنان بر تافت و دیگر کنان بر روی سواران ترکان درآمده لشکری دیگر بکشد و آن یک زایر را نیز  
 بر گرفته میان قافله آورد و آنجا گشت را با آسب بمنزل رسانید و هم در میان جمعی از زوار که از کرمان  
 بمشهد مقدس می شدند در عرض راه که دوی از بلوچ بدیشان کین گشت و ند حاجی پیک لشکری که بر حسب فرمان فرستادن طلب  
 شاهزاده طعاسب میرزای مویلدالد و عارسل زوار بود با تفکیکیان خود میجنگ در راه و مدت شش هفته میرزای مویلدالد و  
 با زار مقاومت و مبارزت را واج داشت در میان سی تن از جاعت بلوچ و نود تن از تفکیکیان و دوتن از  
 زیرین معقول کشت و در پایان امر مردم بلوچ شکست شدند و زیرین بسلامت عبور کردند از پس آن  
 مویلدالد و خاخر خلیف بلوچستان نهاد و احمد میرزا را بسفر سپور و قلعه سمر بازر و حصن لشکری مامور داشت  
 و امیرالوایان چاچی و امیر احمد خان لاشاری که هم با شملت احمد میرزا حاضر خدمت بودند و از بوچکان  
 بنزد مویلدالد و سفر کردند هم با او کوچ دادند و از لشکریان جعفر قلیخان سرسنگ با سربازان باندلو  
 و کریم خان سلطان برادر جعفر قلیخان و عبداللہ پیک یا و محمد تقی خان بی و محمد تقی خان سر کرده  
 سوار کرمان و سید علیخان و شاه پسند خان و سالار مهدیخان و جمعی از بزرگان بلوچ ملازم رکاب  
 احمد میرزا شدند و او کوچ بر کوچ تا بمپور برانند و از آنجا بیجا براضی سربازاتی طریق کرده در کفرنگی  
 لشکر فرود شد و اکنون خاطر داشت که امیر در خان که در قلعه سمر بازر جای دارد و طریق فرمانی می  
 سپارد و دستگیر سازد و درینوقت امیر دل مراو که در نهانی با امیر در خان موافقت داشت از قلعه لشکر  
 باستقبال آمد و مورد الطاف احمد میرزا شد و چون رخصت مراجعت بقلعه نمود طریق مخفی لغت گرفت و  
 بعد از جنگ و کشتن و لشکر و حراست قلعه پرداخت احمد میرزا چون این بدید که کین سلطان را باقی  
 محمد تقی خان و کروچی از لشکر مامور ساخت تا بقوت یورشش قلعه لشکر را فرو گرفتند و امیر دل را در  
 با پست تن از مردم و لشکر نمودند و قلعه را با خاک پست کردند و جماعتی از قلعه کین فرار کرده بهر جانب  
 پراکنده شدند بعد از فتح قلعه لشکر احمد میرزا بسوی قلعه سمر بازر کوچ داد و سه روز در کین قلعه نشین کرد  
 و همچنین است تا بدست رسل و سایل مردم قلعه را مطیع فرمان کنند چندی که دین کار سرچ بر و مفید  
 نیفتا و لاجرم روز چهارم حکم یورش داد و توپچیان و مان توپها بکشد و سربازان را بکشد و لشکری و  
 زما شیر می و بیستانی و سنانفی و بلوچ را فرمان کرد تا اطراف قلعه را فرو گرفتند و آن قلعه در فراز کوهی  
 واقع بود و سه دیوار از پس یکدیگر داشت و ابواب قلعه را استوار بسته از پس هر دیوار سنگ و لای  
 انباشته بودند و لشکریان بدان لشکر میشد و از چار سوی صعود کردند و بهر در رسیدند با آلات جدید  
 مهندسی گرفتند و قلعه کین نیز بکشتن و تفک و شغال مشغول بودند و سربازان با انیمه پای سخت کرده زدند  
 دروازه عبور کردند و چون دروازه سیم رسیدند امیر در خان را و دیگر تاب و رنگ مانند آتش بار کرد  
 در نزد و خود را ماکتبه از مردم خویش از باره برانداخته فرستاد که در قلعه سمر بازر بدست سربازان بقوا

لشکر

فرستادن طلب

میرزای مویلدالد و

بلوچ

بکشم اولیای دولت

بکشم بلوچستان

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلد ششم تاریخ

فرستادن فرزند  
میرزای نصره الله  
بنظم اراضی  
لار

شده از پس آن موید الدوله سفر بم و زما شیر پیش داشت و بزرگان بلوچ مانند محمد تقی خان ضابط بمپور  
و شهید دست خان سر کرده بادی و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین خان ضابط کنس و رشید خان  
ضابط سرحد و سالار محمد یحیی خان ضابط پشته و تسوج بجنرت او شش ماهه سراطاعت و انقیاد پیش داشتند  
و محلیت و خلعت یافتند از پس این تو قایع عبدالله خان صارم الدوله که ملازم خدمت موید الدوله بود بر  
حسب فرمان مراجعت بطهران نمود و از شاهنشاه ایران مورد الطاف و اشفاق گشته فرج خداوند نوین بخت  
فرمان او را بدو هم درین سال جماعتی از مردم لار را غارت میفرستادند و در قلعه بده که در قله جبلی بنیان  
شده که شصت ذراع ارتفاع دارد مستحکم شدند و فیروز میرزای نصره الدوله که این هنگام حکومت فارس  
داشت جمعی از لشکریان را برگزید تا بدینجا آمده ایشان را حصار دادند و با اینکه در میان لشکر علف  
و آذوقه چنان تنگ بود که مردم از پرخ کینه قوت میکردند پای صابرت استوار نمودند و با وجود بیست و نه تن  
پس از شش ماه فوج سیلا خوری بقوت یورش قلعه را مفتوح داشتند و قلعه کیان را کینفر کردند و از پس آن قلعه  
شهر یاری را مسخر داشتند با خاک پست کردند آنگاه فیروز میرزا خود آهنگ کر میرزا فرس نمود و فضل الله خان  
میرنجه و جعفر قلی بیک یا وراقل تو بخیانه را با سه عداوه توب و پانصد تن سرباز و سه هزار سوار از پیش  
بفرستاد و خود در هر یک چهارم سپح الاخر با سه عداوه توب و دویست تن سرباز و چهار صد سوار از  
دنبال کرج داده قلعه سفید را منتهی داشت و کار آن اراضی را بنظم کرده مراجعت پیش از فرمود و هم  
درین سال فرمان رفت تا در همه منازل و مسالک ممالک محروسه که از آن پیش از بهر چا پاران مندرلی لایق  
و باره بندی شایسته نبود چا پارانها بنیان گشتند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کفایت خاطر در طری  
مسافت مسامت توانستند که دو بر زیادت ازین اگر مردم رعیت را کاری افتد و در انجام امر سرعت  
سیر لازم شود از چا پارانها عصب بگری گیرند و با اسب چا پاری طریق نمایند و همچنان در اصفهان قراول  
خانها با خستند و قراول چند بجا شدند آشفته شمر و پریشان کاریهای اشهر را را  
دفع دهند

سفر کردن شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت بدار الخلافه طهران  
چون در سنت سلطنت مقرر است که سلاطین بلاد و بزرگان ملازمان درگاه را بسیج سفر از دست نشود  
و خلایان رکاب از اعداد کوچ دادن باز نمانند اگر چه واجب نباشد که هیچ سفری اختیار فرمایند  
ازین روی شاهنشاه ایران سفر اصفهان را تقصیم عزم داد و روز غره شهر رجب اردو را الخلافه خیمه پروان  
زد و میرزا تقی خان که وزیر اعظم بود با اتفاق میرزا آقاخان اعتماد الدوله قمرم رکاب گشت و همچنان برادر  
کتر شاهنشاه عباس میرزا و بیقلی میرزای وزیر محمد علیا و والده شاهنشاه و شاهزاده محمد رضا میرزا  
و کیومرث میرزای ایلیخان قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله و امامقلی میرزا و محسن میرزا  
و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از اشرف چاکران میرزا یوسف مستوفی المالک و میرزا شیخ  
صاحب دیوان و محمد حسن خان سردار و حسینعلی خان معیر المالک و میرزا زین العابدین ملک الکتاب



## شرح سلطنت و جمائیکیری ناصرالدین شاه قاجار

و چند تن دیگر از ستوینان راه برگرفتند و از لشکریان فضلعلی خان سپهسالار و میرنج و محمدخان پیکر و یکی میرنج و فوج ناصریه و فوج کروسی و الله و در وی خان سرهنگ با توپخانه و نصرالله خان با زورخانه و دیگر ملازمان چند که واجب مینمود ملازم رکاب شدند و فرمان شد تا شاهراده بهرام میرزا در دار الخلافه طهران فرمانگذار باشد و عزیزخان اجدان باشی بنظم بده و حفظ ارک طهران قیام نماید و فضلعلی آقاکی مرتیب با توپچیان و توپخانه و علیخان سرهنگ با فوج چهارم تبریز و پاشا خان با فوج سمنانی و دهنلانی و حیات قلیخان با فوج کرند و محمدحسن خان با فوج کلهر و مهدیخان با فوج خرقان و سلیمان خان افشار با فوج ساوجبلاغ و محمدحسن خان مرتیب با فوج نساغان امور بتوقف طهران آمدند و فرمان شد که از صوابدید اجدان باشی بیرون نشوند با بجهل شاهنشاه کرج داده منزل تا منزل قطع مسافت همی فرمود و روز هشتم رجب وارد قزوین گشت و دهامای بلد و بزرگان شهر پذیره شدند و اسکندر میرزا حاکم قزوین با اتفاق میرزا موسی وزیر تقدیم خدمت کردند و معروض داشتند که از پیش سیدی در میل قزوین کرده بودند تا از طاق سیلاب زیانی بشهر نرسد آن سد امر و زخواب و مطمئن است و چه آنست که اگر بارانی بزرگ بریزد یک نیمه ازین شهر دیگر باره طوفان سیلاب بر باد رود و شاهنشاه ابرار فرمان کرد که آن سدا را از روز سخت سدید ترک کنند و هر سیم وزری که بکار رود بجای منال دیوانی بحساب گیرند و روز هجدهم رجب از قزوین بیرون شده از راه ساده و سلطان آباد طریق بروجر در گرفت و چون راه نزدیک شد جلالالدین میرزای پسر خانلر میرزای قشام الدوله با جماعتی از علمای شهر و بزرگان بلدی پیراهن شدند و امور و اتفاقات شامانه آمدند و موکب منصور روزیازدهم شعبان بشهر درآمد و اسکندر خان سردار قاجار دو لکه حکومت کرمانشاهان داشت در بر و جرد حاضر رکاب شد و از بهر رعیت کرمانشاهان و رعایت ایشان نخی چسب بقانون معروض داشت و شاهنشاه دوازده هزار تومان از محل رعیت کرمانشاهان سبک ساخت و چهار هزار تومان نیز منال دیوان مردم ملایر را تخفیف کرد و نیز میرزا جعفر خان شیرالدوله که بتجدید سمرقند ایران و روم مامور بود از راه برسید و بتقبل سده سلطنت سرافراز گشت آنگاه مردم خوان حاضر شده از محمد باقر خان خوان نقدی اوداد خواه شدند و از ستم اشراری که با او متحد بودند بنالیدند کارداران و دولت جمعی از عوامان را مامور داشتند تا بخوار شده پنج تن از اشرار را بخود داشته به بر و جرد آورند تا بهره عقاب و کال آیدند و محمد باقر خان فرصتی بدست کرده از میان بیرون کرخیت و از امنوی خانلر میرزای قشام الدوله که حکومت بروجر دو خورستان و لرستان داشت چون خبر ورود شاهنشاه را به بر و جرد و اصفا نمود از خورستان بقدیم عجل و شتاب تا بروجر دشتهافت و ملازم رکاب گشت و موکب پادشاهی روز پست و یکم شعبان از بروجر در راه اصفهان پیش داشت و قشام الدوله که تا خوف ملازمت رکاب داشت رخت نظر یافته مراجعت به بروجر نمود چون وصول شاهنشاه باصفهان پراکنده شد و وزیر مختار انگلیس و روسی از راه ساهه طریق اصفهان گرفتند و سفیر دولت عثمانی نیز پیشت و پنجم شعبان وارد اصفهان شد و شاهنشاه روز پانزدهم رمضان راه باصفهان نزدیک کرد و علما و اعیان آن بلده با استقبال پادشاه بستیبال کردند

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التلخیص

تقدیم خدمت نمودند و چنانچه علی خان نایب الحکومه صفهان سیکو خدمتی کرد و بعضی از اشعار آن شهر را ما خود  
اشتهر خوانان پادشاه سپرد تا کیفر کند و خویش میباید کرد و شایسته پادشاه سبب میسر ازای مویله الدوله را که  
دار شده تقبیل سده سلطنت کرد و فیروز میزرای نصره الدوله حاکم فارس نیز هشتم شوال از شیراز رسید  
مدار نظام آن بلده روز پنجشنبه سلج شوال شاهنشاهی ایران از صفهان بیرون شده از اراضی نظرها راه برید و من نبد  
در حسب فرمان دین سفر متوقف گشتان بودم تا اراضی نظرها پذیره شدیم و زمین خدمت میسیدیم  
و باصفاف و اشفاق شایسته سرمایهات برافراختم علما و اعیان گشتان نیز تا یکمترل استقبال کردند و  
حاجی ملا محمد زاتی که امر و زاعلم علمای ایران است شاکر ملاحظت شاهنشاهی گشت بالجهه روز هشتم ذی قعدة  
مکعب منصور در قریه فین گشتان فرود شد و متوید الدوله را در گشتان تشریف کرده در حضرت  
مراجعت بکرمان فرمود درین وقت میسر از اتقی خان امیر نظام در حضرت شاهنشاهی مالح و ابرام جازت  
یا فقه حکم داد تا میرزا علی پیش خدمت خاصه را سواری چند بر داشته بکروس برودند و در اینجا توقف  
فرمودند و این امر بر خاطر شهریار ناگوار افتاد و ازین روی چون جناب میسر از اتقا خان اعتماد الدوله صدرت  
بحری یافت چنانکه مذکور میشود کس فرستاده او را مراجعت داد و در حضرت پادشاهی ملازمت فرمود  
در روز چهارم ذی قعدة از گشتان حرکت کرده بدارالامان تم سفر کرد و حکومت قم را بعباس میسر از تقی  
فرمود و از آنجا راه طهران برگرفته روز هشتم ذی قعدة وارد دارالخلافه گشت ایلیان روس و انگلیس و فرستادگان  
دولت عثمانی و رسولان منبر مانگزاران دیگر امصار و بلدان و چاکرانی که مامور بتوقف دارالخلافه بودند  
چنانکه مذکور شد با تمامت اعیان و اشراف بلد و عموم ائالی نظام و توابع و زنبور گمانه بقانون خویش پذیره  
شدند و از دیدار پادشاه شاد و خوار گشتند و هر یک تقدیم خدمتی کرده بودند بر خور و از نعمتی شدند میسر از سعید  
غشی را سایل خاصه ملقب بموتن الملک گشت و میسر از مصطفی سر رشته دارا میر نظام منصب استیفاء یافت  
و ملقب بامین الملک آمد و میسر از غایت لشکر نویسن این لشکر لقب یافت و حاجی علیخان فراتشباشی فرمان  
یافت که عزل و نصب فراتشباشی حکام ممالک محروسه را صلاح و صواب بدو پروش باشد

ذکروفت یا محمد خان افغان و در هرات و حکومت صید محمد خان بحکم کارداران ایران  
یا محمد خان طبراندول که در مملکت هرات که از اراضی شرقی تا اسان است حکومت داشت در محال  
بنزار مرخص شد و پس از یکشنبه زور بد رود جهان کرد و مردم هرات پسر ارشد و اکبر و را که صید محمد خان نام داشت  
بحکومت خویش ختیار کردند و از دربار پادشاهی خواستار شدند که حکومت هرات با او تفویض شود  
و صید محمد خان نیز میسر از بزرگ خان را با پیشگیشتی ایلیان روانه درگاه شاهنشاهی داشت و مسئول مردم هرات را  
که در عریضه چند بخاک کرده بودند مصوب او کرد که کارداران دولت اگر چه هنوز خوی و خلق در اسبغیده  
نداشته بودند که دلق و فقی هرات را لایق است یا که ربتهاهی خواهد کرد با اینهمه طبراندول بدو  
او را خط شمت بداشتند و حق خدمت بکذاشتند پس شاهنشاهی میسر از محمد خان ناظم دیو خان را از تبریز  
و تنیف مامور بفرستاد فرموده اسبی با کلام زور و زین زرین و کار دی ممکن بخواجه شین از بهر تشریف

## شرح سلطنت و جماعه کبریٰ فی الدین شاه قاجار

صید محمد خان بعد و سپرد و ایالت هرات را غنور کرد و فرمان داد که بعد از او برو و دهرات صید محمد خان را ببرد  
 امارت استوار بدار و مردم هرات را از لطافت شاهان ما در حق او بر بخور و اگر کن میرزا احمد خان روز پنجم محرم از  
 دار الخلافه راه برگرفت اما از آنسوی جماعتی از مردم هرات از کردارهای ما بنجار صید محمد خان را بخنجه خاطر شدند  
 و در نهایت بجانب کندیل خان والی قندهار مکتوب کردند و او را به تسخیر هرات دعوت نمودند کندیل خان  
 تیر دمان طلب و طبع بر میان استوار کرد و لشکر فراهم آورد و به بجانب هرات کوچ داد و اراضی فراخ و بزرگرا کشیدن کندیل خان  
 فرو گرفت چون این خبر در مشهد مقدس بمشکشت و قرار کار داران دولت ایران نیز بر این بود که هر وقت در والی قندهار بر سر  
 خراسان مشرقتی که بخ و هرات و قندهار و خوارزم است قندهار شود و حکام کابل و قندهار و هرات  
 بخوانند بایکدیگر تفرقه می کنند حکام خراسان و اگر نگار داران دولت ایران از در زجر و منع برخیزند و ایشان  
 از قده خویش پرورگی شدن نگذارند و درین وقت که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه حکومت خراسان  
 داشت سامخان ایغنی فی زعفرانقورابا به قصد سوار بهرات فرستاد و عبا سقلی خان میرپنج را با سه فوج خراسانی  
 و شش عراده توپ و هزار سوار فرمان کرد که از مشهد مقدس کوچ دهد و در دمنتری هرات او تراق کند و سامخان  
 ایغنی را مطیع صلاح و صوابید باشد اما از آنسوی ایغنی فی بشهر هرات درآمد و کندیل خان بعد از فتح فراخ و بزرگرا  
 جمعی از تفنگچیان قندهار را ببحر است آن را راضی باز داشته خود با فوجی از لشکر جوارتا و دوفرنگی هرات برانند  
 و همه روزه با خراسانی و هراتی صف مقابلت راست کرد و خاک زرمکه را با خون مردان جنگ کلرنگ  
 ساخت ایغنی فی چون این بیدید بعاصم خان میرپنج مکتوبی کرد که یکمترل با هرات نزدیکتر باش و عبا سقلی خان  
 کوچ داده بیکفر سنگی خوریان فرو شد کندیل خان چون این بشنید و معلوم داشت که کار داران ایران دست  
 تصرف او را از هرات باز میدارند و خلعت حکومت هرات را میرزا احمد خان خاص از بهر صید محمد خان  
 آورد بی توانی از کناره هرات راه مراجعت گرفت و عریضه بجهت دار الخلافه فرستاد که من از بندگی درگاه  
 روی برتا قدام و خویش تن را کمتر چاکری از حضرت اعلیٰ بشمار آورده ام و چنان دانستم که این رکضت دشمن  
 هرات برضای کار داران دولت است اکنون که کار را دیگرگونه یافتیم باز جای ششما فیم از پس و عبا سقلی خان  
 میرپنج مراجعت بشهد مقدس نمود و سامخان ایغنی فی با تفاق میرزا احمد خان چند ماه از اقامت هرات و اعانت  
 صید محمد خان دست باز نداشتند آنگاه صید محمد خان بی آنکه از حسینعلی خان معیرالملک نقش زرو و سیم گیر و  
 بنام شاهنشاه ایران سلفی زرو و سیم مسکوک داشته با چند حمل سبته با فتهای کشمیر صحبت کرد و بی از مضایقه  
 اعیان و جمعی از بزرگان هرات کیسل درگاه داشت و ایشان هنگام بارعام در پیشگاه پادشاه بر صف  
 شدند و عریضه صید محمد خان را را قلم این عر دوف پین پیدالای علی عرض رسانیده از حسن طلاق لسان و  
 ذلاقت بیان مبرور تحسین و تشریف شد و دهم درینال روز اول ماه رجب در درالامان قسم خورد  
 از کسبده مطهر بضعه موسی بن جعفر عظیم السلام ساطع شد و با تابش نوز خورشید پدیدار و آشکارا بود و چنانکه  
 چشم قوت دیدار داشت صعود از بجانب آسمان نگران بود و مدت یک ساعت بلکه بر زیادت زن و مرد  
 و صغیر و کبیر بدان مهر شکفت نظاره بود و این شهنشست که امت از ان ضعیف شریف نیست بلکه هر سال چند

## جله سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

کرت بدینگونه معاینه شده است و صد نفر کس را افزون ساخته و دهم در ایصال حاجی میرزا مهدی به تبریز شد و بعد از ده روز و ده شب وفات یافت و هم در ایصال میرزا محمد حسین قزوینی که در دیوانخانه عدالت منصب صدرت داشت بفارست مخصوصه بطرز مرغ مامور شد و بیج سفر است کرد شاه

سفارت  
میرزا محمد حسین  
صدر دیوانخانه  
برای طرز مرغ

و در ایام قطع نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی تشریف فرمود و فرمان رفت تا محمود خان نایب بودند آن با شش نایب اول سفارت کشت و یکی خان یا در ترجمه شد و میرزا بزرگ بهمانی منشی سفارت آمد آنگاه پرنس و انور کی وزیر مختار روسیه را در دهم و بیج دیدار کرده و او نیز بر رسم روز دیگر باز دید نمود و سفیر مخصوص دوازدهم و بیج راه برگرفته از قزوین و زنجان تا تبریز طی مسافت کرد و حمزه میرزای شسته الدوله بعضی از تجارتا رهروانی بلد را با استقبال او پیرودن فرستاد و جزا قبول دولت روسیه نیز در تبریز با او ملاقات نمود و سفیر مخصوص نیز دهم محرم از تبریز راه برگرفت و بر حسب فرمان تانکی رودارس می تن فرانش و چهل تن غلام و دو دلیت سوار و هشت اسب جنیت با او همراه بودند و رستم علی خان نیز با یکی اعلام و دو داور ابر صحر و سیصد پیش براند با بچه چون رودارس را همراه کرد و یکصد و پنجاه تن سوار فراق و سیصد تن سرباز فرمان کار داران روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آمد و در چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش برای حمل بنه حاضر کردند از اینجا سواران ایران را رخصت انصراف داده پنج سرباسب جنیت و ده تن غلام و ده فرانش با خود برداشت و راه برگرفته پنجان راند و در آنجا کجیتان و سفیر و حاکم شهر و بزرگان بلد او را استقبال کردند و فرستاده جانشین کر جتای نیز بر رسید و سخن او را برسانید که اینک خواستار آمد است که در تمامت اراضی تفتاز همان پذیر باشد و علف و آذوقه دامان و خورش چند آنکه بکار باشد مردم او تقدیم خدمت کنند میرزا محمد حسین سفیر مخصوص در پاسخ گفت من در هر شهر افزون از یک شب میمانم حاکم آن بلد نخواهم بود با بچه در پنجون یک شب بفضیافت حاکم بلد حاضر شده چون دست از خوان خورش باز داشت جامی سلامتی شاهنشاه ایران و جامی دیگر سلامتی امپراطور روسیه براقون ایشان تقدیم کرد و روز دیگر ملازمان ایرانی را رخصت مراجعت داده و باتباعه سفارت که همه سجده تن بودند تقسیم عزم داد و از پنجون بایردان معسر کرد و جزا لاروف حاکم ایران با شاق بلوک باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر از برای شمت سفیر ایران خود بازوی او گرفته از کالسکه زیر آور و در مدت توقف ایران تمامش ایوان کلیا سفر کرد و بر سین خلیفه در نزد افرادین بشکر دولت ایران رطب اللسان آمد از بر آنکه آن هنگام که عباس میرزای نایب السلطنه با بد و دف و شکر روسیه معاشرت داشت پناه روسیه نبر می شدند و شهنشاه را سرباز ایشان با چو کلیا پناهنده گشتند نایب السلطنه شمت وین ایشان را انگشت و حکم بخریب اوج کلیا نفرمود و ایشان را بجانمان داد بشرط آنکه اسلحه جنگ را بگذارند و بزند پس شهنشاه قبضه تفنگ و دوازده عراده توپ و بعضی دیگر از اسلحه حربی سپردند و سلامت طریق لشکر کاه مدد و دف را پیش داشتند مع القصد سفیر مخصوص از ایران طریق تفلیس برگرفت بعد از ورود تفلیس احمد خان نوافی کارپرداز اول دولت ایران که مامور بتوقف تفلیس بود

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

نامہ فرسنگ پذیرہ شد و پرنس ہندوف نایب پرنس و ارتقوف جانشین قلیس جمعی از صاحبان مناصب با استقبال مامور ساخت و کالک خاص جانشین را نیز پرون فرستاد تا سفیر مخصوص ایران سوار شد با اتفاق پذیرہ شدگان بشہر درآمد فرما طور کہ حکومت شہر داشت و لئی صاحب کہ امور خارجہ فقہار موقوف با او بود قبل از ورود سفیر بمنزل او جای کردند و در ایوانی کہ بمقبرہ اشمن بود آیینای بزرگ و شمعہ انھای مطلقا و دیگر آلات زرین و سیمین بر آئین نهادند برینوقت چون جانشین بجنب عمت لکریہ نشتا شدہ بود پرنس ہندوف نایب و بقانون مملکت خود خواستار شد کہ تختین سفیر ایران اورا دیدار کند و بسرای او شود و او باز دید فرماید و در ازای این چون جانشین وارد شود بہ دیدار سفیر بہت خوشہا گرفت لاجرم سفیر ایران اورا بسرای رفقہ ملاقات نمود زن و دخترش نیز حاضر شدہ تکریم قدم سفیر را انھار محرم و حفاظت کردند و ہستخانم مراجعت نایب جانشین سفیر را تعین کردہ تا بمنزل او طی طریق فرستد و او را باز دید کرد و از آنوی روئے سیم جانشین از جنگ لکریہ بالیدہ و ہستخانم با داد و بشہر آمد و چون قادم بود ہستم در آنروز وقت نماز دیگر با اتفاق لئی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمدہ اورا دیدار کرد و ہستم در آن شب سفیر باز دیدار داشت و پسون از روزی چند کہ ششم شہر صفر و عید مولود شاہشاہ ایران بود سفیر مخصوص حبشی شاہ و ابراہیم استہ آنجا از قلیس کوچ دادہ راہ بطرز بورغ برگرفت و پانزدہ سوار فراق ملازم رکاب او کشت و از آنجا تاضی یک ولا رس و بعضی منازل دیگر از ہم جماعت لکریہ بہ رحمت تمام عبور کردہ تا شہر طول پلزد و از آنجا تا کنار مقبورفت و در باغ امیر طور فرو آمد و زو دیگر از شہر پذیردگان پروں شدہ و کالکہ دولتی پیش کشند و بتبع سفارت راجد اکانہ کالکہ آوردند و رقت ہر کہ نازل تر بود از پیش داشتند و کالکہ سفیر از فہای آن جملہ بسر دندہ رسم ورود و سفہای بزرگ را بدینکونہ میخواند با جملہ انات و ذکو ر شہر تا کفر سنگا و را پذیرہ شدند و اورا در خانہ چکر یکی مقفود آوردند و چون دیگر شہر با مقدم اورا کرامی داشتند بعد از ملاقات چکر یکی مقفود و مراودہ با او طریق بطرز بورغ برگرفت و بعد از طی مسافت و در آمدن بدار الملک نزد بار یافتن سفیر مخصوص ایران را بحضرت امیر طور بدینکونہ تشریف نهادند تخت آنکہ روز تارنا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و بتبع سفارت را بسرای پادشاہی طلب دارد و کالکہ چہار اسبہ آوردہ مترجم وزارت دول خارجہ و مہماندار و دو تن از دفتر خانہ تشریفات جای کنند دوم آنکہ دو تن شاطر یا دشاہی پیادہ و دو تن چاپار سوارہ حاضر باشند سیم آنکہ کالکہ شش اسبہ پادشاہی از بہر سفیر مخصوص حاضر کنند و چہار تن از چاکران امیر طور از جب و رست کالکہ بروند و یکتن از ناپان امیر آخو از پیش روی کالکہ باشد چہارم آنکہ کالکہ چہ اسبہ از برای محمود خان نایب دول سفارت و یکی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کنند پنجم آنکہ سہ تن چاپار پادشاہی از فہای کالکہ بتبع سفارت باشند و چون سفیر مخصوص بعبارت پادشاہی

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

داخل شود مکن میخیزد از پیش روی او دلیل خواهد بود و در شکوی از باب طرب ایشیک آقاسی باشی و سرایدار باشی و راننده خواهد شد و از آنجا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مرهم وزارت دول خارج بحضرت امپراطور خواهد برد و سینا وین و زیر دول خارج نیز حضور خواهد داشت از بهر آنکه نامه شاهانه را از دست امپراطور ما خود دارد و بعد از انجام امر سفیر مخصوص ایشیک آقاسی بابتی بعهده سفارت را یکیک در نزد امپراطور شناخته خواهد داشت آنگاه نزد امپراطور رخصت مراجعت یافته همان قانون تقدیم خدمت امپراطور لیس که خاتون امپراطور است خواهند نمود و از آنجا بحضرت ولیعهد دولت روستید خواهند شتافت ز پس و برادران ولیعهد را دیدار کرده مراجعت خواهند نمود مع القعه با این شرح که مرقوم شد سفیر مخصوص بخندست امپراطور رسیده در تشیید اتحاد و ولتین و مصافحات با بنین سخنان دلپذیر بعرض رسانید و کلمات مهربانتر اصف نمود و بکنام مراجعت با یران غراف سلوود وزیر اعظم را از مکنون خاطر آگهی داد چون درینوقت امپراطور در پترهوف جای داشت وزیر اعظم صورت حال را بعرض رسانید و امپراطور سفیر مخصوص را روز یکشنبه بیست و نهم شهریور قعه طلب داشت و او با لفاق جنرال و مینران و معاندان و میرزا بزرگ و داد و خان مرتجبه اول دولت بخشی بنشینست بحضرت امپراطور شتافت و بعد از بار بار گفتن مورد الطاف شاهانه گشت و جواب نامه شاهانه ایران که مشنون بد تشیید مبالغه محبت و تمیید قوا عدم مودت بود باز دادند و سفیر مخصوص و بعهده سفارت را رخصت انصراف فرمود و بر کس را تشییعی لایق فرستاد و یک قطعه نشان مرصع بالماس و یک رشته حمایل خاص از بهر سفیر مخصوص از قبیل امپراطور غراف سلوود و وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی القعه مرصع بالماس سینا وین و زیر دول خارج از برای محمود خان نامپ اول سفارت انفاذ داشت و دو قطعه نشان مرصع از برای داد و خان و یحیی خان عطا گرد و یک حلقه انکاشتره ز مروک بالماس ترصیع یافته بود میرزا بزرگ را دادند و ده دستگاه ساعت قاب طلا و نقشه بارنجیر زر عطا شد و سفیر مخصوص غره ذی حجه از پترهوف مراجعت به پترزبورخ کرد و پانزدهم ذی حجه از آنجا مراجعت ایران را تقصیم عزم داد و بهمان قانون طی مسافت کرده وارد دارالخلافه گشت چنانکه مذکور خواهد شد و هم در امینال شاهانه ایران جماعتی از توبه جان را در کس دن توب متحن بسی داشت در یک قیقه از یکتوب ده کلوه گشت دادند و بسم در این سال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقی خان جوان شیراز و الفیخ خان

بد رو و جهان کرد

تشیب خاتم جنز و اول تاریخ ناصریه از جلد سیم تاریخ  
قاجاریه از مجلدات کتب تاریخ التواریخ

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ

یک روز شایسته حق شناس بنده سپاس گذار را حاضر پیشگاه ساخت و بتقدیمی که مرزبانان ممالک  
 آرزوی اصابت آن مقام گمنام نیک بنواخت و فرمود از تاریخ دولت از آنچه کار کرده است  
 آنرا از ابتدا تا انتها قلم است کردم و غوری بهر فرمودم بهر حدیث را بکذب روایت نکردی و بهر حدیث را  
 از آنچه بود بر زیادت و انمودی و بهر حدیث را بکسوت طغیان نموناسازی و افزون از حد حق بهر همانا در کتاب  
 کلمه و القای قصه کلامی چنین مستین و سخنی چندین سلس دیدار شده این کتاب صدق آن سخن است  
 که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص پسندد و در زمان فرمان کرد تا از جاه خانه خانه شریفی که نزد  
 من بنده با تلمید و طریف خراین آفاق برابر بود حاضر کردند و بر زیادت از جاه و جاکی و وجیهه و موجب  
 و تقسیم و توزیع و عطای ضیاع و اقطاع قریه استحقاق آید و خرم دشت و چند قریه دیگر از توابع  
 هکاشان که هر یک دیه است باد و معمور و قصورنا محصور با کثرت رعیت و تمام صنعت به بتول ابدی  
 و سیورغال سردی این بعد عقیدت کیش تقویض داد و منشور رفت و بطعن فریه و لعن جاوید مکتب  
 یافت که هیچیک از سلاطین آئینده از اولاد و احفاد این بنده که خانه زادان دولت پامینده اند  
 تصرف بدین قریه آلوده نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت نمود در دولت ما جاوید است خواستیم نعمت  
 و رازای این خدمت جاویدانه باشد من بنده زمین حضرت بوسه زدم و چشم و چهره بنجاک استمان بودم  
 و بعضی رسانیدم کای دعا از تو اجابت بهم ز تو توانایی این گویایی و قوت این سخن سرائی نیز بود  
 خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک است اراده پادشاه که طلیعه حکم قضاست زبان سوسن اکبر را گویا کند  
 و کوشش بخت اصم را شنو سازد نعمت گویایی و هنر طلاق و ذلالت من ازین حضرت دارم و این  
 نعمت بزرگ بر ذمت بنده ضعیف شکری دیگر واجب داشته باشد که از در اخذ نعمت و اسعاف  
 حاجت بهر حجت نیست خرائیکه پادشاه کریم بلطف عمیم مکر در سیاح خار و کل را سیراب کند و  
 مانده آفتاب کلخن و کاشن را پرتاب سازد آنگاه بفرمود که آثار دولت ما چنانکه خواهی گذاشت باید  
 برینت بطبع محلی داشت تا در همه ممالک شهره گردد و مردم از آن بهره یابند و روزگار و روزگار  
 بطبع را بشود و وسطی یا کله وسطی پیوند کرد و نیکی کو آن است که به نیکو تر حدیثی ترمیم یافت که کنی و هر حد  
 که ازین پس پدید شود در مجلد دیگر منقحه خواهدی کرد چون سخن پایی رفت بنده بخارنده حضرت مر حبت را  
 بتلیم سده سینه و تقبیل حضرت علیه اقدام کردم و تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجلد نخستین  
 تاریخ دولت شاهانه را که خدایش چندان بیافا داد که کتابهای بزرگ بنام مبارکش عنوان شود  
 بنجامت بر دم

ذکر معذری از اشعار آید که از شایع طبع شهریار تا جدا است

چون شهریار تا جدار بقوت وجود و بسط طبع مگردا بحج رز خا است همه کار دریا کند چنانکه از سحر لاهی  
 خرد و نهنگ دمان هم آهنگ ایخته شود و مر و اید کرا بخا و خرف ناخیز یک پست پرویش باید شایسته  
 مردان را در هر حرف و صفت ترمیم فرماد مردان مبارزان برای ستیزه و آویز با تیغ تیز آموذگار کند

## جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

و علما و فضلا را بر پیش معضلات مسائل و حل مشکلات حکم تحصیل علوم و تحقیق معارف بجا داشت و از برای تشویق و ترغیب شعرا و ادبا که با جوی بر بدین نثری انشا کرد و شعری است و فرمود و این بنده از یوان اشعار مبارکش بدین شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه تشکیل تمام خواهیم

تقدیر قایل

دل پیری و روی نهان میکنی چرا      خود میکنی مرا و فغان میکنی چرا  
کرد و گریستن عشاق نیستی      تیر که شمه را بجان میکنی چرا  
کرد خیال مرهم دلهای خسته      آن تار طره مشکشان میکنی چرا  
این تیر غمزه را دل من نایست پس      این تیر را در بغل زجان میکنی چرا

و نیز فرماید

ایک چون حسن تو بنود بجان کانی      چو قدس در روانت نبود بالائی  
دست در زلف سای تو گنجی بگذرد      که سرش را نهند بر سر هر سودائی

و نیز فرماید

ای روی ماه ترا صندبه به چو پر      و ز رفیق تو رسد بخت بیک گری  
تشد روی ترا هرگز به نغمه      زیرا که در نظرم نیکوتر از قمر  
خورشید بزمی سلطان سپهری      شایسته کلهی زمینده کمر  
پیش تو بنده شدن بهتر یا دمی      پای تو بوسه زدن خوشتر یا جور

و نیز فرماید

ده دل از بهر صیت عاشق معشوق      عاشق معشوق به که یکدل باشد  
با کله خوش منیت روی خودی      دیدن رویت خوش است ای کله باشد

و نیز فرماید

برقع از روی بر انداز که تا خلق حیا      بکمی روز و خورشید به بند عیان

و نیز فرماید

تبی دارم از ماه کرد و نیکوتر      و ز نفس سلیب چو خون بکوتر  
دو چنان شجر جادوی فغان مردم      دو ابرو دشمن قتال خونریز کشتور  
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری      نه محتاج زینت نه محتاج زیور

و نیز فرماید

دل را ز چه روزار و خربین باید کرد      عاشقی کفر نباشد نه چنین باید کرد  
ما که ایام ترا از در که خود دور گمن      که ترجمه بکدایان به ازین باید کرد  
بر کب جن هوا است شدی کند      بعد ازین مرکب است بهترین باید کرد



جلد بیستم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بهمچو طایوس چونچو نخلد دباغ چون      توتیای مژه از خاک زمین باید گرد  
وینفرماید

مجلس چوبشت است این فصلها      خیز ایامی مستانه یکی باده پیار  
باده همچو گل سرخ و یادانه نا      باده همچو دل عاشق یاروی نکا  
وینفرماید

حور بنجیم من و قصور نخواهم      شیفته چشم و خالق زلف سیاهم  
خط غلامی ز آفتاب کرشم      تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم  
بندگی حضرت تو یابیش هستی      تاشده ام بنده تو بر همه شایم  
در عید میلاد امیر المومنین علی علیه السلام فرماید

عید مولود امیر المومنین شد      عالم بالا وزیرین عزیزین شد  
از برای مرده این عید حید      جبرئیل از آسمان اندر زمین شد  
فیه الفسار کج چنین گوید عالم      راست از دست خدا شرع میشد  
ناظم خراسانی شریف

حاجب درگاه جبرئیل پیش

منت خدایا که حسب الامر قضا نفاذ ملک الملوک عجم شاه  
ممالک شیخ ایران ظل الله فی الارضین الجاید فی مناجج الدین  
استطاع ناصر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملک جلد

اول از تاریخ ناصیه از مجلدات تواریخ قاجاریه

من جلد کتب ناسخ التواریخ پایان رفت

و در کارخانه سلاطین اساطین

آقامیر باقر طهرانی برینیت

طبع محلی کشت احمد

رب العالمین و صلی الله

علی محمد و آله

الطاهرین











